هذا هو
المجلد الثالث عشر من كتاب بحار الانوار في تاريخ الامام الثاني عشر الهادي المنتظر والمهدي المظفر ونور الانوار والغايب عن معاينة الابصار والخاطر في قلوب الاخيار وخليفة الرحمن الحجة ابن الحسن امام الزمان عليه الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل حبوة قلوب العارفين من فيضان بحار انوار معرفته واترع حياض صدورهم من شآبيب مصابيح فائدته ومحبته وزاد جلاء عيونهم بتحصيل حق اليقين والتحلي بحلية المتقين واعصمهم من رحمة الواسعة بالعروة الوثقى والحبل المتين واشربهم من عين الحيوة معينا صافيا واوردهم من شرايع الملاطفة موردا وافيا فهيئوا زاد المعاد عدة يوم التناد والصلوة على ديباجة تصنيف الرسالة وفاتحة ومنتهى تاليف النبوة وخاتمة الذي به تلألأ انوار وجود الموجودات واضمحلت ظلمة الاعدام من ماهيات الممكنات محمد وآله ابواب كتب الآيات والآثار وابواب كنوز العلوم والاسرار الائمة الاطهار الهداة الذين هم الانجم الزاهرة للاهتداء في دجى ظلمات الفلاة واصحابه الغر الكرام الذين ادركوا حقيقة الايمان والاسلام **وبعد** چنين گويد خادم شريعت محمدي ومراقب بوستان مذهب جعفري حسن بن محمد ولي ارومية عفى الله عن جرائمهما وحشرهما مع مواليهما كه بر ارباب فطانت وكياست واصحاب ذكاوت وفراست واضح ولايح است اينكه مجلد ثالث عشر بحار الانوار از ما بين كتب محتويه بر اخبار وآثار ائمه اطهار عليهم السلام بسبب اشتمالش بر مطالب مهمه عليه وعقايد خاصه بر اثنى عشريه سيما احوال ظهور امام ثاني عشر ورجعت ساير ائمه صلوات الله عليهم منفرد وممتاز است وحقا از كثرت ملاحت وشيرين كلامي مضامين ان عشاق قلوب بصد اشتياق بسوي انهار مد اعتنا بود بلكه عوبطاه در مجمره ارذوى شاهد مقاصد ان ميسوختي وپروانه خواطرها در پاي شمع تمنا وصال عرايش جامي ميباختند لكن بجهة غموض عبارات او وعربيت كلماتش دست تمنا وامواج افكار اكثر مردم بدامن وصال عذراي وي نميرسيد وديده مجنون اوهامشان بمشاهده جمال ليلاي ان فاين نميگرديد لهذا در عهد دولت ابد مدت شهريار جم اقتدار باني الخير والآثار مروج الملة والدين ومظهر المعارف واليقين حضرت سلطان اسلام وملجا كل انام زينت بخش انجمن عدل وداد برهم زن مجمع جور وبيداد كه از قهر وسطوتش ممالك محروسه ايران از نايره ظلم وطغيان وشراره جور وعدوان محفوظ ودر مهد امن وامان محظوظند حالي لواي سنن ومآثر بدع وفتن بحر تلاطم جود وسخا وسر سلسله ارباب كرم وعطا ما نوال الغمام وقت ربيع كنوال الامير وقت سخا فنوال الامير بدرة عين ونوال الغمام قطرة ماء مؤيد شريعت قويمه وسالك طريقه مستقيمه فتاح كشور حشمت واجلال شايسته فرمان سلطنت عظمى ومستحق اورنگ خلافت كبرى السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار لازالت وجوه السلاطين لا بابه خاضعة واعناق الخواقين بتقبيل اعتابه خاشعة بحسب اشاره صدر نشين محفل رياست ومسند گزين انجمن امارت مطلع لوامع نبوت وشرافت ومنبع معين مناعت ونجابت شمع شبستان كيانست ودانش چراغ جهان افروز فراست وبينش مدبر امور ممالك ايران سيما بلاد آذربايجان اعني عضد الدولة العلية وناصر السلطنة البهية امير كبير با شوكت احتشام محمد خان ملقب بامير نظام صينت شمسه وحفظ عن الزوال قمر دامت اقباله حقيقة ثابتة على الكمال با اينكه بسبب طلاطم

محن وناسازكاري زمان نسبت بجود وياران به پريشاني خاطر وتفرق حواس ومشاعر ابتلا داشتم خلعت عروس مقصود را از ... ومنظور داشتم غواني معاني ان خلع بلغت فارسي نقل نمودم بطرزيكه تطابق مضامين ترجمه را با اصل كتاب در جميع ابواب مرعى ومنظور داشتم مگر در بعضي از مواضع مشكله وعبارات معضله كه اين بي بضاعت بحسب وسع وطاقت خود نقاب اشكال واعضال از چهره شواهد انها برداشت وبملاحظه انتفاع ناظرين بعبارات آسان تعبير نمود چون تحرير وتسويد ان صورت انجام پذيرفت تمام انرا مانند پاي ملخ بنزد سليمان چو مور لنگ هديه بحضرت باعزت وتحفه آستانه فلك رفعت كردم اعني حضرت شهريار كشور داور دوقيصر ملك انصاف وعدالت كشتي جوهري همتاي معدن عظمت وجلالت كوهر يكتاي بحر فخامت ومناعت محور آسمان شرافت ونجابت مركز دايره نباهت ونبالت زينت مسند شرافت ورفعت زيور محفل جلالت وشوكت اصبت لعلا عطلا فحليت جيد هلحبنا العلاجيد وخلناك عقدا عما نلته لشربي بماستنا الراد الصبح وافى كانت الشمس لعد نخبه خاندان سلطنت وخلاصه دودمان خلافت عماد دولت سلطان ايران وصنا الخيار وفرمان فرماي بلاد آذربايجان شهزاده اعظم وافخم كامكار **قهرمان ميرزا** خلد الله شموس اياديه الباهرة وادام اقبال دولته القاهرة ما ثبتت نجم على الافلاك السايرة او بنت نجم على الساهرة استدعا از ارباب ذهن وذكا اينست كه اگر بخطايي ياذلتي واقف شوند باقلم اصلاح كوشند وذيل اغماض بران پوشند من الله استمد في كل الاحوال سيما امثال هذه الصنايع والاشغال وعليه المتوكل واليه انيب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي وصل لعباده القول بامام بعد امام لعلهم يتذكرون واكمل الدين بامنائه وحججه في كل دهر وزمان لقوم يوقنون والصلوة والسلام على من بشر به وباوصيائه النبيون والمرسلون محمد سيد الورى وآله مصابيح الدجى الى يوم يبعثون ولعنة الله على اعدائهم ما دامت السموات والارضون **اما بعد** فهذا هو المجلد الثالث عشر من كتاب بحار الانوار في تاريخ الامام الثاني عشر والهادي المنتظر والمهدي المظفر ونور الانوار والغايب عن معاينة الابصار والخاطر في قلوب الاخيار وحليف الايمان وكاشف الاحزان وخليفة الرحمن الحجة بن الحسن امام الزمان صلوات الله عليه وعلى ابائه المعصومين ما توالت الازمان من مؤلفات خادم اخبار الائمة الاخيار وتراب عتاب حملة الآثار محمد باقر بن محمد تقي حشرهما الله تعالى مع مواليهما الاطهار وجعلهما في درجاتهم من الاعوان والانصار

باب ولادت

باسعادت انحضرت واحوال مادرش صلوات الله عليه كليني در كتاب كافي نقل نموده كه ولادت انحضرت در نيمه شعبان سال دويست وپنجاه وپنج هجرت بوده شيخ صدوق ره در كتاب اكمال الدين از ابن عصام واز كليني واز علان رازي روايت كرده گفته است كه خبر داد بمن بعض اصحاب ما كه در وقتي كه حامله شد كنيز امام حسن عسكري عليه السلام انحضرت باو فرمود كه حمل تو پسر است ونام او محمد واو است قائم بعد از من ودر كتاب مذكور از ابن وليد واز محمد عطار واز حسين بن رزق الله واز موسى بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر روايت نموده كه خبر داد بمن حكيمه دختر امام محمد تقي ع كه امام حسن عسكري ع كسي را پيش من فرستاد كه افطار روزه را امشب در پيش ما بكن كه امشب نيمه شعبان است خداي تعالى در اين شب بزودي حجت خود را ظاهر خواهد كردانيد واو است حجت خدا در روي زمين حكيمه گويد كه من گفتم باو كه كيست مادر او فرمود نرجس گفتم فداي تو شوم در او اثر حمل نيست فرمود امر چنين است كه ميگويم حكيمه گويد كه من سلام كردم ونشستم نرجس خاتون آمد وپا كفش از پاي من بيرون ميكرد بمن گفت اي سيده من بچه حال شب كردي گفتم بلكه تو سيده من وسيده اهل مني پس نرجس خاتون اين سخن مرا انكار كرده گفت اين چيست كه ميفرمايي عمه حكيمه گويد كه من گفتم اي دختر من در اين شب حق تعالى خواهد داد بتو پسري را كه در دنيا وآخرت بزرگ است پس نرجس از حيا در جاي خود نشست در حالتي كه از نماز عشا فارغ شد افطار كردم وخوابيدم ودر نصف شب بيدار شدم ونماز شب را ادا كردم در حالتي كه نرجس در خواب بود واثر ولادت در او نبود بعد از اتمام تعقيب نماز خوابيدم بعد از ان با اضطراب بيدار شدم پس بعد از بيدار شدن من نرجس بيدار

بیدار شد و نماز کرد در این حال بد لم پارهٔ شکها عارض کردید ناکاه امام حسن عسکری علیه السلم از مجلس خود مرا صدا نمود
که یا عمه تعجیل مکن که امر ولادت نزدیک شد حکیمه کوید که سورهٔ الم سجده و یس را میخواندم ناکاه نرجس از خواب
با اضطراب بیدار شد پس برخواستم و کفتم اسم الله علیک آیا در خود چیزی می یابی کفت بلی کفتم که بقلب خود آرام ده که این حال
همان حال ولادتست که بتو کفتم حکیمه کوید که مرا و نرجس را زمانی خواب کرفت پس بسبب حرکت مولود بیدار شدم
وجامه از روی او برداشتم ناکاه دیدم که با عضا هفتکانه سجده میکند پس او را برداشتم و برسینهٔ خود چسبانیدم دیدم که
از آلایش ولادت پاک و پاکیزه است پس امام حسن عسکری علیه السلم مرا صدا نمود که ای عمه پسر مرا بنزد من آر پس آن مولود را
بنزد وی بردم انحضرت دستهای خود را بزیر رانها و پشت و کردن پایهای او را بسینهٔ خود کذاشت و زبان خود را بدهان
وی داد و دست خود را برچشم و کوش و بندها او کشید و کفت ای پسر من سخن بکو پس آن مولود کفت اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله بعد از ان صلوات به امیر المؤمنین و سایر ائمه واحدا بعد واحد تا
بامام حسن عسکری علیهم السلم فرستاد بعد از ان انحضرت فرمود که یا عمه ببر او را نزد مادرش تا باو سلام کند بعد از ان باز بیاور
نزد من آر پس او را بردم بمادرش سلام کرد پس بر کردانید به نزد پدرش انحضرت فرمود که یا عمه در روز هفتم ولادت او را
به نزد من آر حکیمه کوید که در صبح شب ولادت رفتم در خدمت انحضرت او را ندید کفتم که فدا تو شوم چه شد من فرمود که
سپردم او را بکسیکه حضرت موسی را مادرش باو سپرد حکیمه کوید که در هفتمین روز ولادت بخدمت انحضرت رفتم و سلام
کردم و نشستم فرمود که بیار پسر مرا من ده پس قنداقه او را باو دادم پس انحضرت کرد باو چیزی را که در شب ولادت کرده
بود زبان خود را بدهان او داد کو یا که او را شیر یا عسل میدهد بعد از ان فرمود که ای پسر من سخن بکو کفت اشهد ان لا
اله الا الله و صلوات بر پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلم تا پدر بزرکوارش فرستاد و این ایه را تلاوت نمود بسم الله
الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیَ
فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ موسی بن جعفر راوی این حدیث کوید که این حدیث را از عقبه
خدمتکار امام حسن عسکری علیه السلم پرسیدم و کفت حکیمه راست کفته است شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام
النعمه از جعفر بن محمد بن مسرور و او از حسین بن محمد بن عامر و او از معلی بن محمد روایت کرده او کفته که امام حسن
عسکری در وقتیکه زبیر کشته شد فرمود که اینست جزای کسیکه بخدا یتعالی در خصوص اولیای او افترا بکوید و او
کمان کرد بود که مرا میکشد و مرا بعد از من خلفی باقی نمیماند آیا چه طور دید قدرت خدا را و او را پسری شد نام او را
م ح م د کذاشت در وقتیکه از هجرت دویست و پنجاه و شش سال کذشته بود شیخ طوسی در کتاب الغیبه از کلینی و او از حسین
بن محمد و او از معلی و او از احمد ابن محمد مثل این حدیث را روایت نموده شیخ صدوق در اکمال الدین از ابن عصام و او از کلینی و او
از علی بن محمد روایت کرد که ولادت موفور السعادة صاحب ع در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج سال بود شیخ
مذکور در کتاب مسطور از ماجیلویه و عطار در یکجا ایشان از محمد عطار و او از حسین بن علی نیشابوری و او از ابراهیم بن محمد
بن عبد الله بن موسی بن جعفر ع و او از شادی و او از نسیم و ماریه روایت کرد که وقتی صاحب الزمان علیه السلم از شکم
مادرش درآمد بر دو زانوهایش افتاد در حالتی که انکشت شهادت را بسمت آسمان بلند کرد بود بعد از ان عطسه کرده
فرمود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله ظالمان کمان کرده اند که حجت خدا باطل شد اکر با اذن سخن
کفتن داده شود هر آئینه شکها زایل میشود شیخ طوسی در کتاب الغیبه مثل حدیث مذکور را ذکر کرده در اکمال
الدین شیخ صدوق از ابراهیم بن محمد و او از نسیم خادم امام حسن عسکری ع روایت نمود که یکشب بعد از ولادت صاحب
الزمان بخدمتش داخل شدم و عطسه در خدمتش کردم فرمود یرحمک الله پس بدین سبب شاد شدم انحضرت فرمود که آیا
مژده در این عطسه بتو بدهم عرض کردم آری فرمود که ان عطسه امان بود ترا از مرک تا سه روز شیخ طوسی در کتاب

الغیبه از کلینی او رفع حدیث بنسیم خادم نموده او کفته است که من داخل شدم بخدمت صاحب الزمان ع ده شب بعد از
ولادتش و عطسه در پیش او کردم فرمود یرحمک الله مرا از این کلام شاد کردید فرمود که آیا میخواهی که مژده بتو بدهم
کفتم بلی کفت ان عطسه امانست ترا از مرک تا سه روز شیخ صدوق در اکمال الدین از ماجیلویه و ابن متوکل و عطار در
یکجا ایشان از اسحق بن ریاح بصری و او از ابی جعفر عمری روایت کرده او کفته که بعد از ولادت با سعادت صاحب ع
امام حسن عسکری ع ابو عمرو را احضار نمود و فرمود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل کوشت بخر و بخلایق قسمت
بکن که برمن محسوبست علی ابن هاشم کفته است که فلان قدر کوسفند عقیقه نمود شیخ صدوق در اکمال الدین از
ماجیلویه و او از محمد عطار از ابو علی خیزرانی و او از جاریه که بخدمت امام حسن عسکری ع برسم هدیه فرستاده بود روایت نموده
او کفته که من در ولادت صاحب ع حاضر بودم و نام مادرش صقیل است وقتیکه امام حسن عسکری علیه السلم خبر داد باو ماجرای را
که بعد از وفات او بر عیال وی کذشت از انحضرت خواهش نمود که دعا نماید که خدا یتعالی مرک او را پیش از وفات انحضرت کرداند
پس دعای انحضرت بهدف اجابت مقرون شده در ایام حیوة انحضرت وفات نمود و بر لوح قبرش نوشته بود ند که اینست مادر
محمد ابو علی کوید که من از این جاریه شنیدم میکفت که در زمانی که سید من متولد شد نوری از وی ساطع و ظاهر کردید
و با فوق آسمان رسید و دیدم که پارهٔ مرغان سفید از آسمان می آیند و بالهای خود را بر سر و روی و سایر جسد وی میمالند
بعد از ان میپرند پس ما این قصه را با امام حسن عسکری ع خبر دادیم او خندید و فرمود که ایشان ملئکهٔ آسمان بودند نازل
شدند که متبرک شوند و ایشان یاوران وی هستند در وقت ظهورش شیخ صدوق در اکمال الدین از ابن متوکل و او از حمیری
و او از محمد ابن احمد علوی و او از ابی غانم خادم روایت کرده او کفته که متولد شد امام حسن عسکری ع را پسری و او را محمد نام
کرد و در روز سیم ولادت مولود را باصحاب خود نشان داد و فرمود که اینست صاحب شما بعد از من و خلیفه من است
بر شما و اوست قائمیکه کردنها از انتظار کشیده بسمت وی میشود خواهد شد زمانی که زمین پر از ظلم و جور کردید خروج
میکند زمین را پر از عدل میکرداند شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از ابی مفضل شیبانی و او از محمد بن
بحر بن سهل شیبانی روایت کرد که بشر بن سلیمان نخاس که از اولاد ابو ایوب انصاری و یکی از دوستان امام علی النقی و امام
حسن عسکری ع علیهما السلم و همسایه ایشان بود در سر من رای نقل نمود که کافور خادم نزد من آمد و کفت امام علی النقی
ترا میطلبد پس بخدمت انحضرت رفتم و نشستم بمن فرمود که یا بشر تو از اولاد انصاری دوستی ما همیشه در دلهای شما بوده که
ترا خلف از سلف میبرند شما موثقین اهل بیت هستید بدرستیکه ترا صاحب شرافت میکنم بفضیلتی که احدی از شیعه
در مقامات دوستی سبقت بان نکرده و ترا مطلع بسری میکردانم و بجهت خرید کنیزی میفرستم پس انحضرت مکتوبی در غایت
لطافت با خط رومی تحریر فرمودند مهر شریف خود را بران زدند و همیانی زردی بیرون نمودند که دویست و بیست
دینار در ان بود پس فرمود که این را بکیر ببغداد رو و در فلان وقت ضحی حاضر معبر فرات شو پس زمانیکه کشتیها
اسیران بنزد تو میرسند و می بینی کنیزها را در کشتیها ان وقت می بینی که اکثر مشتریها از وکلای بنی عباسند و جمع
قلیلی از جوانان عرب و وقتیکه این را دیدی در همهٔ ان روز از جادور مراقب کسیکه باش از اصحاب کشتیها که عمر بن یزید
نخاس نام دارد تا وقتیکه او نشان میدهد بمشتریها جاریه را که صفت او چنین و چنانست دو حریر پوشیده از دیدن
و دست مالیدن مشتریها ابا میکند و میشنوی صدایی بلند روی از پس ستر نازکی پس بدان که او چنین میکوید که
وای بر هتک ستر من پس آن وقت بعضی از مشتریها میکوید که عفت این کنیز رغبت مرا در خریدن وی زیاد کرد
اینرا بسیصد دینار بمن بفروشید پس ان کنیز میکوید که اکر تو در زی سلیمان بن داود و حشمت و دبدبه او
ظاهر شوی مرا در تو رغبتی نمیباشد پس بترس از تلف مال خود آن وقت نخاس میکوید که حیله و چاره چیست و حال
انکه لا بد هستم در فروختن تو پس کنیز میکوید که این تعجیل چیست و حال انکه من باید مشتری را اختیار نمایم که

دلم

دلم بامانت و وفای وی اطمینان داشته باشد پس در اینوقت یا بشر برو نزد عمر بن یزید نخاس و بکو با او که در نزد من مکتوبی باخط و لغت رومیه هست که بعضی اشراف نوشته و کرم و وفا و سخای خود را در ان توصیف کرده این مکتوب را بان کنیز ده در او تامل نماید و اخلاق صاحب ورا به بیند اکر میل باو کرد و بان راضی شد من وکیل اویم در خریدن ان کنیز بشر بن سلیمان کوید که هر چه مولای من فرموده بود بعمل اوردم پس وقتیکه بمکتوب انحضرت نظر نمود کریه شدید اختیار از وی بود و بعمر بن یزید کفت که مرا بصاحب این مکتوب بفروش و سوکند یاد نمود که اکر او را بصاحب مکتوب نفروشد خود را هلاک نماید پس من در تعیین قیمت با عمر بن یزید کفتکو کردم تا اینکه بهمان دویست و بیست دینار که مولای من بمن داده بود قرار کرفت پس ثمن را باو تسلیم نموده جاریه را در حالتیکه خندان و شادان بود قبض نمودم و بحجره خود آوردم از کثرت بیقراری مکتوب امام علی النقی ع را از جیبش در آورده می بوسید و بر چشم و مژکان میکذاشته و بر رو و بدنش میمالید پس کفتم که از تو تعجب دارم زیرا که میبوسی مکتوبی را که صاحب انرا نمیشناسی کفت که ای عاجز و ضعیف معرفت بمرتبه اولاد انبیاء دلت را از شکوک خالی کردان من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر رومم و مادرم از اولاد حواریین است و نسبش بشمعون وصی حضرت عیسی میرسد خبر بدهم ترا قصه عجیبه خود را بدرستیکه جدم قیصر اراده نمود که مرا به پسر برادرش تزویج نماید من در حد سیزده سالکی بودم پس در قصر خود جمع نمود از قسیسین و رهبان سیصد نفر و از اشراف هفتصد نفر و از امرا و نقباء لشکر و ملوک و عشایر چهار هزار نفر و تختی که باصناف جواهر مکلل و دانه نشان بود در صحن قصر بالای چهل پله نصب نمود پس برادرزاده را بر ان تخت نشانیدند بتها را بدور ان جمع نمودند و علمای نصاری با احترام تمام پیش وی ایستادند و اسفار انجیل را واکردند ناکاه بتها همه بپایین ریخته و پایهای تخت شکسته پسر برادرش از تخت بزیر افتاد و غش نمود پس اکابر و اعیان همه ترسان و لرزان و متغیر الالوان کردیدند بزرکشان کفت که ای پادشاه ما را از ملاقات این نحسها معاف دار که این کونه احوال دلالت بر زوال و اضمحلال مذهب مسیحی دارد پس جدم من از این احوال متغیر شد کفت که ستونها را اقامه نمائید و بتها را بالای تخت بکذارید این بدبخت برادر دیکر را بنزد من آرید تا باو تزویج نمایم این دختر را تا نحوستها از شما رفع شوند ما نیکه مجلس را دوباره آرایش دادند با نحادثه اولی روداد و مردم پراکنده کردیدند و جد من قیصر با هم و غم برخواست داخل حرم سرا شد در شبی بعد از ان روز در عالم رؤیا دیدم که حضرت مسیح با جمعی از حواریین در قصر قیصر در جائیکه تخت نصب نموده بودند منبر از نور نصب نموده اند در ان حال محمد صلی الله علیه و آله و وصی او و جمعی از اولاد امجد وی بقصر داخل شدند پس مسیح پیش رفته با محمد معانقه کرد محمد فرمود یا روح الله امده ام بخواستکاری ملیکه دختر وصی تو شمعون برای پسرم و اشاره باامام حسن عسکری ع نمود پس حضرت مسیح بشمعون نکاه کرد و فرمود که ترا عز و شرف رسید رحم خود را برحم آل محمد صلی الله علیه و آله وصل کن شمعون کفت که کردم پس همکی بالای منبر آمدند محمد خطبه ادا فرمود و مرا به پسرش عقد نمود محمد و اولاد امجاد او و حواریین باجراء عقد شاهد شدند پس وقتیکه بیدار شدم ترسیدم و حکایت رؤیا را اظهار نکردم که مبادا پدرم و برادرم مرا بکشند این سر را مخفی میداشتم و افشا نمیکردم تا اینکه محبت امام حسن عسکری ع در سینه من جا کرفت و مرا از طعام و شراب باز داشت پس بدنم لاغر شد بشدت مرض و رنجوری مبتلا کردیدم و در شهرها طبیبی نماند مکر اینکه پدرم احضار نمود و انشد لها من سؤال کرد که ای نور دیده آیا بد هیچ خواهش میکند دلت من انرا مهیا سازم کفتم که درهای فرج بروی من بسته شد اکر اسیران مسلمین را از زندان بیرون کنی امید هست که مسیح و مادرش مرا عافیت دهند پس پدرم خواهش مرا بعمل آورده من زینت نموده اظهار صحت کردم و قلیلی از طعام و شراب خوردم و آشامیدم پس پدرم مسرور شد باکرام اسرا مایل کردید چهار ده شب بعد از رؤیای سابقه در عالم رؤیا نیز دیدم که سیدة النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها با حضرت مریم و هزار نفر از حورالجنان بزیارت من امدند حضرت مریم بمن کفت که اینست سیدة النساء مادر شوهر تو پس من دامن او را کرفته میکریستم و از نیامدن امام حسن عسکری بزیارت من شکایت میکردم پس جناب

فاطمه فرمود که امام حسن عسکری ع ترا زیارت نمیکند زیرا که مشرکه و در مذهب نصاری هستی و نخواهر من از طریقه مسیحی تبری میکند اکر برضای الهی و رضا مسیح و مریم و زیارت امام حسن عسکری ع میل داری پس بکو اشهد ان لا اله الا الله وان ابی محمدا رسول الله پس وقتیکه کلمه طیبه بزبان جاری نمودم مرا بسینه خود چسبانید و فرمود که حالا منتظر زیارت امام حسن عسکری ع باش من او را بنزد تو میفرستم پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه میکفتم واشوقاه الی لقاء ابی محمد بعد از ان بزیارت من امد پس باو کفتم که چرا بر من جفا کردی ای حبیب من و حال انکه صفحه دلم را از محبت خود پر کرده بود شب اینده باز دیدم و کفتم که چرا بر من جفا کردی میکنی و حال انکه نفس خود را در محبت تلف کردم کفت تاخیر امدن تو بود حالا که قبول اسلام کردی در همه شب بزیارت میایم پس از انوقت تا حال ترک زیارت من نکرده بشر کوید که من باو کفتم که چه طور در میان اسرا افتادی کفت که خبر داد بمن امام حسن عسکری ع در شبی از شبها که جدت قیصر در فلان روز لشکر بقتال مسلمین میفرستد تغییر صورت نموده بایشان ملحق شو و چند نفر کنیز با خود بردار پس بفرموده او عمل نمودم ناکاه قراولان مسلمین با برخوردند و ما را کرفتند و امر من باین منتهی شد که می بینی و کسی ندانسته که من دختر ملک رومم مکر تو و شیخی که در قسمت غنیمت بسهم وی افتادم از نام من پرسید نامم را انکار نمودم و کفتم که نرجس کفت تعجب دارم از اینکه تو رومیه و زبانت عربی است کفتم پدرم بتعلم اداب حریص بود زنی را که در اختلاف السنه مهارت داشت موکل نمود که صبح و شام بمن عربی یاد دهد تا اینکه یاد کرفتم بشر کوید وقتیکه او را بسر من رای آوردم بخدمت امام علی النقی ع مشرف شدم انحضرت باو فرمود که چه طور دیدی عزت اسلام و ذلت نصرانیت را عرض کردم که یابن رسول الله چکونه وصف کنم چیزی را که تو بان از من داناتری انحضرت فرمود که میخواهم ترا اکرام نمایم ایا ده هزار دینار بتو عطا نمایم یا بمژده دولت ابدی ترا شاد سازم نرجس عرض کرد که مژده میخواهم انحضرت فرمود که ترا پسری متولد میشود که شرق و غرب عالم را مالک کرد و زمین را پر از عدل و قسط میکند چنانکه پر از ظلم و جور کردیده نرجس عرض کرد که از کدام شوهر خواهد شد فرمود از کسیکه محمد صلی الله علیه و آله ترا در فلان شب فلان ماه و فلان سال باو خواستکاری نمود انحضرت از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بکه تزویج نمودند نرجس کفت که بپسر تو امام حسن عسکری ع حضرت فرمود که آیا میشناسی کفت کی از وقتیکه بدست سیدة نساء بشر باسلام مشرف شدم شبی نکذشته که او بزیارت من نیامده باشد بشر کوید که انحضرت فرمود یا کافور خواهرم حکیمه را نزد من آر پس حکیمه آمد انحضرت فرمود که این همانست که کفته بودم پس حکیمه با او معانقه نمود انحضرت فرمود یا بنت رسول الله نرجس را ببر و او را فرایض و سنن را یاد ده که این زن امام حسن عسکری ع و مادر قایم ع است شیخ صدوق در کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم او از احمد بن عیسی و از احمد بن طاهر قمی او از ابو الحسین محمد بن یحیی الشیبانی روایت کرده که در سال دویست و هشتاد و هشت وارد کربلا شدم و زیارت قبر سید الشهدا علیه السلم نمودم ببغداد مراجعت کردم تا اینکه بمشهد امام موسی علیه السلم رسید وقتیکه بوی تربت ان بزرکوار بمشام رسید بی اختیار بصفحه رخسار جاری کرد بد اینکه از کریه و نحیب فارغ شدم شیخی را دیدم که قامتش خم شده و پیشانی و کفهای دستهایش مانند زانوی شتر پینه بسته میکفت بیکسی که در نزد قبر با او بود که ای پسر برادرم بدرستیکه رسیده ام بشریف علوم و غوامض غیوب اند و مولا که نرسیده است بانها مکر سلیمان بدرستیکه عمرم تمام شده در اهل ولایت کسی نمییابم که لیاقت حمل انها را داشته باشد راوی کوید که با خود کفتم که همیشه در طلب علوم و اسرار ائمه اطهار علیهم السلم سعی و تلاش مینمایم و حال انکه سخن این شیخ دلالت بر علم عظیم دارد پس کفتم یا شیخ ان دو مولا کیانند کفت ان دو ستاره اند که در زیر زمین سر من رای غایبند کفتم بحق ان دو سید قسم میخورم که من طالب علوم و اسرار ایشانم شیخ کفت که اکر راست میکویی من بشر بن سلیمان نخاس هستم از اولاد ابو ایوب انصاری بیار احادیث و اثاری که از ایشان ضبط کرده و بمن بنما پس من دفتری که کتب و اثار مرا ملاحظه نمود کفت که راست میکویی من بشر بن سلیمان نخاس هستم از اولاد ابو ایوب انصاری یکی از دوستان امام علی النقی علیه السلم و امام حسن عسکری ع و همسایه ایشانم در سر من رای کفتم که پاره

از اخبار و آثار ایشان بمن نقل کن شیخ گفت که امام علی النقی علیه السلم مسائل بیع و شراء و غلام کنیز را بمن یاد داد من بیع و شرا نمیکردم مگر باذن او و از موارد شبهات اجتناب میکردم حتی بصیرت من در امر دقیق بمرتبهٔ کمال رسید و تفرقه مابین حلال و حرام میکردم پس وقتیکه در سر من رای قدری از شب گذشته در منزل خود نشسته بودم ناگاه در را زدند پس با سرعت دویدم دیدم که کافور خادم مرا بخدمت امام علی النقی علیه السلم می طلبد پس لباس پوشیدم بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که با امام حسن عسکری ع گفتگو میکند و خواهرش حکیمه در پس پرده است پس همینکه نشستم آنحضرت بمن فرمود که یا بشر تو از اولاد انصاری و دوستی ما همیشه در شما ها بود و از اخلاف از سلف میراث برده و شما موثقین ما اهل بیت هستید حدیثی که سابقا مذکور شد بآخر رسانید شیخ صدوق در کتاب مذکور از ابن ادریس و او از پدرش و از محمد بن اسمعیل او از محمد بن ابراهیم کوفی و او از محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده او گفته که من بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلم نزد حکیمه رفتم و از حجت خدا پرسیدم از وی فرمود که بنشین نشستم پس گفت یا محمد خدای تعالی خالی نمیگذارد روی زمین را از حجت ناطقه و صامت و امامت را خدا در دو برادر سوای حسن و حسین نکرده و این از جهت تفضیل ایشان بر دیگران بوده خداوند عالم اولاد حسین را بر اولاد حسن تفضیل داد چنانچه اعقاب هرون را بر اعقاب موسی ترجیح داد و لابد است در میان امت از حیرتی که مبطلین ارتیاب نمایند و محققین خالص شوند تا اینکه خلایق را بر خدا حجتی نباشد و بایستی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلم حیرتی واقع بشود پس گفتم ای سیدهٔ من امام حسن عسکری را پسر هست حکیمه خندید و گفت که اگر خلف نباشد حجت خدا که باشد میشود بعد از امام حسن عسکری بلکه سابق که خبر دادم ترا که امامت در دو برادر نمیشود بعد از حسن و حسین گفتم خبر ده بمن از ولادت و قایم و غیبت ع حکیمه گفت جاریهٔ داشتم نرجس نام پسر برادرم نزد من آمد و بشدت نظر باو نگاه میکرد گفتم ای سیدهٔ من گمان دارم که تو بجاریهٔ من محبت بسته او را پیش تو میفرستم آنحضرت فرمود که محبت نرسانیده ام و لکن از او تعجب دارم گفتم چه چیز به تعجب میآورد ترا آنحضرت فرمود که بزودی متولد میشود از این جاریه ولد کریمی که زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده گفتم ای سیدهٔ من جاریه را نزد تو میفرستم امام حسن عسکری ع فرمود که یا عمه از پدرم اذن حاصل بکن حکیمه گوید که لباس خود را پوشیدم بمنزل برادرم رفتم سلام کردم و نشستم پیش از آنکه سخن بگویم برادرم فرمود یا حکیمه نرجس را بنزد امام حسن عسکری بفرست عرض کردم ای سیدهٔ من برای همین امر آمدم برادرم فرمود یا مبارکه خدای تعالی خواسته که ترا در این اجر شریک گرداند حکیمه گفت من درنگ نکردم بمنزل خود آمدم و جاریه را زینت دادم و بامام حسن عسکری ع بخشیدم و در منزل خود چند روز میان ایشان را جمع کردم بعد از آن هر دو را بخانهٔ برادرم فرستادم پس برادرم پس از زمان زدنی ارحلت فرمود و امام حسن عسکری ع در جای او بنشست و بزیارتش میرفتم چنانکه بزیارت پدرش مشرف میشدم روزی بخدمت امام حسن عسکری رفتم نرجس نزد من آمد که پاکش مرا بکشد گفت یا مولاتی پاکش را دست من ده من گفتم توی سیده و مولات من بخدا سوگند که پاکش بدست تو ندهم که بیرون کنی بلکه باید من خدمت ترا بکنم پس امام حسن عسکری گفتگوی ما را شنید و فرمود یا عمه خدای تعالی الجزای خیر دهد بتو تا غروب آفتاب بخدمت آنحضرت نشستم پس صدا کردم جاریه را و گفتم لباسهای مرا پیش من آر تا بمنزل خود روم حضرت فرمود یا عمه امشب را نزد ما باش بزودی در این شب مولود کریم متولد خواهد شد خدای تعالی بسبب او زمین را بعد از مردنش زنده خواهد کرد عرض کردم از که متولد خواهد شد حال آنکه در نرجس اثر حمل نمیبینم فرمود از نرجس نه از غیر او حکیمه گوید که برخواستم و بسمت نرجس رفتم شکم و پشت او را ملاحظه نمودم اثر حمل در او ندیدم پس بخدمت آنحضرت آمدم و از آنچه که کردم خبر دادم حضرت خندید و فرمود که امشب وقت فجر حمل او ظاهر خواهد شد مثل او مثل مادر موسی است که کسی بحمل او مطلع نشد زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت و این مولود نظیر موسی است حکیمه گوید که آن شب تا طلوع فجر مراقب او بودم و او در خواب بود بطوری که از طرفی بطرف دیگر نمیغلطید وقتیکه آخر شب شد با اضطراب از خواب برخواست و او را بسینهٔ خود چسبانیدم ناگاه امام حسن عسکری ع صدا نمود و فرمود که سورهٔ انا انزلنا را بخوان مشغول قرائت شدم و از او پرسیدم که حالت تو چگونه است

گفت ظاهر شد امریکه مولای تو بتو خبر داده پس مشغول قرائت شدم ناگاه شنیدم که مولود در شکم مادرش میخواند چنانچه من میخوانم و بمن سلام کرد حکیمه گوید که مضطرب شدم و بفزع آمدم امام حسن عسکری ع فرمود که از کار خدا تعجب مکن خدای تعالی ما را در حال کوچکی بحکمت ناطق و گویا میکند در حال بزرگی حجت خود میکرداند سخن آنحضرت باخر نرسید نرجس از چشم ما ناپدید شد گویا میان من و او پرده زدند پس بسمت امام حسن عسکری ع فریاد کنان دویدم آنحضرت فرمود که برگرد که در جای خود می بینی حکیمه گوید که من برگشتم و او در جای خود دیدم و اثر نوری در روی مشاهده نمودم بطوریکه چشم خیره کردید پس ناگاه در برابرم طفلی دیدم در روی زانوهایش سجده میکند و انگشتهای سبابه را بطرف آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ابی امیر المؤمنین بعد از آن ائمه را یکیک شمرد تا بخود رسید و گفت اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املاء الارض بی عدلا و قسطا پس امام حسن عسکری ع فرمود او را بگیر بمن ده او را برداشته بخدمت آنحضرت رفتم و پیش او ایستادم در حالتی که مولود در دست من بود و بحضرت سلام نمود پس او را حضرت گرفت در آنحال پارهٔ مرغان در بالای سرش طیران میکردند حضرت یکی از آن ایشان صدا نمود و باو فرمود که این مولود را بردار و حفظ بکن و در هر چهل روز نزد من آر پس مرغ او را برداشت پرید بطرف آسمان و سایر مرغان از پی او طیران نمودند پس شنیدم از آنحضرت میفرمود که امانت میسپارم بتو چیزی را که مادر موسی بتو سپرد در آنحال نرجس گریست حضرت فرمود ساکت باش که شیر خوردن باین مولود حرام است مگر از پستانهای تو و بزودی بسوی تو عود خواهد نمود چنانچه موسی را بمادرش برگرداندند و این مصدق کلام خدا فردناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن حکیمه گوید که بآنحضرت عرض کردم که این مرغ چه بود فرمود که روح القدس بود که بائمه موکل است و بایشان تربیت میدهد و تسدید مینماید حکیمه گفته است که بعد از چهل روز آنحضرت مرا طلبید بخدمتش رفتم طفلی دیدم که راه میرود عرض کردم که این طفل دو ساله است آنحضرت خندید و فرمود که اولاد انبیا و اوصیا که امام میشوند نشو و نما میکنند بخلاف طوری که دیگران نشو و نما مینمایند طفل یکماهه از ما مثل طفل یکساله دیگران میباشد و طفل از ما در شکم مادر سخن میگوید قرآن میخواند و بخدا عبادت میکند در وقت شیر خوردن ملائکه بر ایشان نازل میشوند و اطاعت او را میکنند حکیمه گوید که من در هر چهل روز آن طفل را میدیدم تا اینکه ایام قلیلی پیش از وفات امام حسن عسکری بحد مردی رسید پس من او را دیگر نشناختم و با امام حسن عسکری ع عرض کردم که کیست اینمرد که مرا امر میکنی که در پیش وی بنشینم حضرت فرمود که پسر نرجس است و اوست خلیفه بعد از من و بزودی نایاب میکنی او را اطاعت بکن حکیمه گوید که چند روز بعد از آن امام حسن عسکری علیه السلم بدار السرور انتقال فرمودند مردم مرا افتراها گفتند در حق وی بخدا سوگند یاد میکنم که هر صبح و شام قایم علیه السلم را می بینم و بمن خبر میدهد از چیزهائی که از من پرسیدند بخدا سوگند یاد میکنم که هر وقتیکه اراده سؤال مینمایم او بجواب پیشی می نماید پیش از آنکه من سؤال کنم بدرستیکه آمدن ترا دیشب بمن خبر داد و بمن فرمود که بتو خبر بدهم براستی محمد بن عبد الله راوی حدیث گوید که از حکیمه پارهٔ چیزها شنیدم که با نها مطلع نشده است مگر خداوند عالم و من دانستم که حدیث حکیمه حق و صدق و درست است و خدا مطلع کردانیده او را بچیزهائی که دیگران را برانها مطلع ننموده شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از طالقانی او از حسن بن علی بن زکریا او از محمد بن خلیلان او از پدرش و از جدش او از غیاث بن اسد روایت کرده و گفته که متولد شد خلف مهدی علیه السلم در روز جمعه و مادرش ریحانه است که نرجس گویند با صقیل و سوسن هم نامند بسبب حمل صقیل نام شد و مولد او در هشت شب از اول ماه شعبان گذشته است سال دویست و پنجاه و شش و وکیل او عثمان بن سعید و وقتیکه وفات عثمان رسید وصیت کرد به ابی جعفر محمد بن عثمان او وصیت کرد بابی القاسم حسین بن روح او وصیت کرد بابو الحسن علی بن محمد سمری و وقتیکه وفاتش نزدیک شد از او خواهش کردند که بکسی وصیت کند گفت حال امر با خدا است پس غیبت کبری همانست که بعد از سمری واقع شد شیخ مزبور در کتاب مذکور از علی بن حسن بن فرج او از محمد بن حسن کرخی روایت کرده او گفته که شنیدم از ابو هرون میگفت که مردی از اصحاب ما میگوید که دیدم صاحب الزمان علیه السلم را مولد او در روز جمعه است سال دویست و پنجاه و شش از هجرت گذشته در کتاب مذکور از ابن

متوکل او از حمیری او از محمد ابن ابراهیم کوفی روایت کرده که امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند ذبح شده پیش من فرستاد و فرمود که از عقیقهٔ پسرم محمد است ۴ در کتاب مذکور از ماجیلویه او از محمد عطار او از حسن بن علی نیشابوری او از حسن بن منذر او از حمزة بن ابو الفتح روایت کرده او گفته که کسی نزد من آمد و مژده داد که دیشب متولد شد مولودی برای امام حسن عسکری علیه السلام و آنحضرت بکتمان آن امر فرمود گفتم چه نام داد گفت نامش محمد ع مکنی بابی جعفر در کتاب مذکور طالقانی از حسن بن علی بن زکریا او از محمد بن خیلان او از پدرش او از جدش او از غیاث بن اسد روایت کرده او گفته که شنید از محمد بن عثمان عمری میگفت که زمانیکه متولد شد خلف مهدی علیه السلام از بالای سر او نوری تا باطراف آسمان میدرخشید پس بسجده افتاد بعد از آن سر برداشته میگفت شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ راوی گوید که مولدش شب جمعه بوده در کتاب مذکور باین اسناد از محمد بن عثمان عمری روایت نموده او گفته که قائم ع ختنه شده متولد گردید از حکیمه شنید میگفت که در وقت ولادتش بر مادرش خون نفاس نبود همین است طریقهٔ مادران ائمه ع در کتاب مذکور از ابو العباس احمد بن عبد الله بن مهران او از احمد بن حسن بن اسحق قمی روایت کرده او گفته که در وقت تولد خلف صالح ع از امام حسن عسکری ع مکتوبی بجدم احمد بن اسحق رسید بخط خود در آن نوشته بود متولد گردید مرا مولودی و او را کتمان بکن این امر را ابدا از قارب و دوستان خود اظهار نکردیم و اعلام ترا دوست داشتیم تا خدا ترا ابن بشارت شاد گرداند چنانکه ما را شاد نمود در کتاب مذکور از ابن ولید او از عبد الله بن عباس علوی او از حسن بن حسین علوی روایت کرده او گفته که داخل شدم بخدمت امام حسن عسکری ع بسر من رای و بر او ولادت قائم علیه السلام تهنیت و مبارک باد گفتم شیخ طوسی در کتاب الغیبة مثل این حدیث را روایت کرده و در کتاب کمال الدین از علی بن محمد بن حباب او از ابی الادیان روایت کرده او گفته که عقید خادم نقل کرده که ابو محمد بن خیرویه بصری و حاجز وشا گفته که همهٔ ایشان نقل از عقید کرده اند و ابو سهل بن نوبخت میگوید که عقید گفت که متولد شد ولی الله حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین سال دویست و پنجاه و چهار در شب جمعه از ماه رمضان کنیه اش ابو القاسم است بعضی گفته اند که ابو جعفر است و لقبش مهدی و او ست حجة خدا در روی زمین بر جمیع خلایق و مادرش صقیل جاریه است مولدش سر من رای محلهٔ رصافه و مردم در ولادتش اختلاف نموده اند بعضی اظهار میکنند و بعضی بکتمان و بعضی از ذکر خبرش نهی میکنند و بعضی دیگر ظاهر مینمایند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از تلعکبری او از احمد بن علی او از محمد بن علی او از حنظلة بن زکریا او از ثقهٔ نقل کرده او گفته که خبر داد بمن عبد الله بن عباس علوی که از او صادق تر ندیدم و حال آنکه در بسیاری چیزها با ما خلاف نمود او از حسین بن حسن علوی روایت کرده او گفته که بخدمت امام حسن عسکری ع در سر من رای داخل شدم و باو تهنیت ولادت حضرت صاحب الزمان گفتم در کتاب مسطور ابن ابی جید او از ابن ولید او از صفار او از عبد الله مطهری او از حکیمه روایت کرده او گفته که در سال دویست و پنجاه و پنج در شب نیمهٔ شعبان مرا طلبید امام حسن عسکری علیه السلام مرا طلبید سفارش نمود که امشب افطار را در پیش ما بکن بدرستیکه خدا یتعالی ترا بسبب وجود ولی و حجة خود که خلیفهٔ منست بعد از من مسرور خواهد کرد حکیمه گوید که بدین مژده بدلم سرور داخل شد لباسهای خود پوشید بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که در صحن خانه نشسته و کنیزان او در اطرافش ایستاده اند گفتم فدای تو شوم خلف تو از کدام زن متولد خواهد شد فرمود از سوسن پس با دقت بجاریه ها نظر کردم در هیچ کدام غیر از سوسن اثر حمل نیافتم حکیمه گوید وقتیکه من نماز مغرب و عشا را ادا نمودم خوان آورده طعام افطار کردم من و سوسن در یکخانه بیتوته کردیم قدری خواب نمودم بعد از آن بیدار شدم و در امر ولی الله متفکر بودم پس برخواستم پیش از وقتی که در سایر شبها بر میخواستم نماز شب را ادا کردم و بنماز وتر رسیدم ناگاه سوسن با اضطراب برخواست و وضو کرد بنماز شب مشغول شد و بنماز وتر رسید آنوقت بخاطرم گذشت که فجر طلوع کرده پس برخواستم و دیدم که فجر اول طلوع

نموده در آنحال بدلم در خصوص وعدهٔ امام حسن عسکری ع شکی طاری گردید پس آنحضرت مرا از حجرهٔ خود ندا نمود فرمود که شک مکن گویا که امر نزدیک شد حکیمه گوید که من از امام حسن عسکری ع بسبب اینچیز که بخاطرم گذشت حیا کردم و برگشتم بخانه در حالتی که خجل بودم ناگاه دیدم که سوسن نماز را قطع کرده با اضطراب بیرون آمد در در خانه باو رسیدم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد آیا در خود چیزی میابی گفت بلی در خود امر شدیدی می بینیم گفتم ضرری بر تو نیست انشاء الله و بالینی در میان خانه گذاشتم و او را بر روی آن نشانیدم و نشستم در جائیکه قابله ها در وقت ولادت می نشینند پس دستم را گرفت و خود را با شدت تمام زور زد بعد از ناله کرد و شهادتین گفت در آنحال بزیر او نگاه کردم ناگاه ولی الله را دیدم که بسجده افتاده از شانه هایش او را گرفتم و در کنار خود نشاندم و پاک و پاکیزه اش دیدم پس امام حسن عسکری علیه السلام ندا کرد که یا عمه پسرم را نزد من آر او را نزد آنحضرت بردم از من گرفت زبان خود را بیرون آورد و بچشمهایش مالید آنوقت چشمهایش را باز نمود بعد از آن زبانش را بدهان او کرد بعد از آن بگوشش کرد بعد از آن او را در کف دست چپ خود نشاند پس ولی الله در دست آنحضرت نشست آنحضرت دست بر سر او کشیده فرمود که ای پسر من سخن بگو بقدرت خدا پس نگاه ولی الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفت بعد از آن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ و بر پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه تا پدرش واحدا بعد واحد صلوات فرستاد پس امام حسن عسکری علیه السلام او را بمن داد و فرمود که یا عمه او را بمادرش برگردان تا اینکه محزون نشود و بداند که وعدهٔ خدا حق است ولکن اکثر مردم نمیدانند پس او را بمادرش دادم در حالتیکه فجر ثانی طلوع کرده بود پس فریضه را ادا کرده تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب شدم بعد از آن آنحضرت را وداع کرده بمنزل خود رفتم بعد از سه روز اشتیاق ولی الله مرا بانجا کشید پس ابتدا بحجرهٔ سوسن کرده و اثری ندیدم و ذکری نشنیدم و ناخوش داشتم که بپرسم پس داخل خدمت امام حسن عسکری ع شدم و حیا مانع گردید که تفحص احوال نمایم آنحضرت مبادرت نموده فرمود که یا عمه ولی الله در کنف و حفظ و امان خداست وقتیکه دیگر خدا شخص مرا غایب نمود و مرا مرده یافت مردم اختلاف خواهند کرد آنوقت به ثقات ایشان خبر ده و امر ولی الله در نزد تو و ایشان مخفی و مکتوم باد زیرا بدرستیکه خدا ولی الله را غایب گرداند خواهد و از دیدها محجوب خواهد داشت تا وقتیکه جبرئیل اسب او را به پیش او بکشد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن علی او از محمد بن علی بن همیع بن بنان او از محمد بن علی بن ابی الدار او از احمد بن محمد او از احمد بن عبد الله او از احمد بن روح اهوازی او از محمد بن ابراهیم او از حکیمه مثل معنی حدیث اول روایت نموده مگر اینکه در این حدیث ذکر کرده که حکیمه گفت که امام حسن عسکری ع نزد من فرستاد در رمضان سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت گذشته من گفتم که یا ابن رسول الله مادر ولی الله کیست گفت نرجس پس وقتیکه روز سیم ولادت شد اشتیاقم بولی الله شدت یافت پس آمدم نزد ایشان ابتدا بحجره کردم که جاریه در انجا بود پس ناگاه جاریه را دیدم که در مجلس و مقام زن نفاس دار نشسته و لباسهای زرد پوشیده و با دستمالی سرش را بسته پس سلام کردم و بیک سمت خانه نگاه کردم گهواره دیدم که با پارچهٔ سبز پوشیده پس بسمت گهواره رفتم و پارچه را برداشتم ناگاه ولی الله را دیدم که بر روی پشتش خوابیده و دستهایش گشاده از قنداق بیرون است پس چشمهایش را گشود و بخندید و با اشارهٔ انگشتهایش مرا بحرف صیزد پس او را برداشتم که ببوسم ناگاه بوی خوشی از او بمشامم رسید که مثل آن را نبوئیده بودم امام حسن عسکری ع در آنحال مرا صدا نمود که پسرم را نزد من آر پس او را گرفت و فرمود که ای فرزند سخن بگو با وی حدیث را چنانکه سابقا مذکور گردید بآخر رسانید حکیمه گوید که من او را از آنحضرت گرفتم در حالتی که میفرمود که ای پسر من و دیعه سپردم ترا بکسیکه مادر موسی با و ودیعه سپرد در امان و حفظ و جوار خدا باش پس فرمود او را بمادرش رده و خبر این مولود را مخفی بدار و با احدی اظهار مکن تا انکه وقتش برسد پس او را بمادرش دادم و از ایشان وداع کردم حدیث را تا آخر بنهج مسطور ذکر نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن علی الرازی او از محمد بن علی او از حنظلة بن زکریا روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ثقهٔ از محمد بن علی بن بلال

او از حکیمه بمثل حدیث مذکور و در روایت دیگر مذکور است که جماعتی از شیوخ نقل کردند که حکیمه خبر داده با این حدیث
و گفته است که ولادت آنحضرت در نیمه شعبان بوده و مادرش نرجس است حکیمه حدیث را ذکر کرد تا باینجا که من ناگاه حرکت سید
خود را دیدم امام حسن عسکری ع صدا میکرد و میگفت که پسر مرا نزد من آر پس پرده برداشتم ناگاه دیدم که سید من بر روی
مساجد سبعه خود بسجده افتاده و بر ذراع راستش نوشته شده جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس
او را بسینه چسبانیدم دیدم که پاک و پاکیزه است بعد از آن میان لفافه گذاشته نزد امام حسن عسکری ع بردم حدیث را ذکر
کرده اند تا اینجا که مولود گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین حقا بعد از آن اوصیا را
یک یک شمرد تا بخود رسید و بدوستان خود بالفتح و فرج دعا نمود حکیمه گوید که بعد از آن میان من و آنمولود چیزی مانند
حجاب واقع گردید دیگر او را ندیدم با امام حسن عسکری ع عرض کردم که ای سید من کجاست مولایم آنحضرت فرمود که او را کسی برد
که از من و تو باو احق و اولی است حدیث را تا باخر ذکر کرده اند و در این روایت علاوه بر روایات سابقه مذکور است که
حکیمه گوید که چهل روز بعد از ولادت داخل خانه امام حسن عسکری ع شدم ناگاه آنحضرت را دیدم که در صحن خانه راه میرود
از او جمیل تر و وجیه تر ندیده بودم و ذبانی فصیح تر از زبان وی مشاهده ننموده بودم پس امام حسن عسکری ع فرمود که این
است مولود گرامی در نزد خدا عزیز است عرض کردم که ای سید من نشو و نمای او را در چهل روز زیادی می بینم آنحضرت تبسم نمود
و فرمود یا عمه آیا ندانسته که ما جماعت ائمه نشو و نمای یکساله دیگران را در یک روز میکنیم پس من برخواستم و سر او را بوسیدم
بمنزل خود برگشتم بعد از چندی باز رفتم آنمولود را ندیدم و از امام حسن عسکری ع پرسیدم فرمود که ودیعه گذاشتیم او را
نزد کسیکه مادر موسی نزد او ودیعه گذاشت شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن علی و از محمد بن علی و از حنظله بن زکریا
روایت کرده او گفته که خبر داد بمن احمد بن بلال بن داود کاتب از جمله اهل سنت و عامیان و نواصب اهل بیت علیهم السلام
بود اظهار نصب عداوت میکرد و کتمان نمینمود و با من صدیق بود بمقتضای طبع اهل عراق اظهار مودت با من میکرد و هر وقت
که با من ملاقات مینمود میگفت که در نزد من خبری هست که ترا شاد میکند از آن ترا بتو اظهار نمیکنم پس من از او تغافل میکردم
تا وقتیکه با او در یکجا جمع شدیم و از او استخبار نمودم گفت که خانه ما در سر من رای مقابل خانه امام حسن عسکری ع بود پس از
سر من رای زمان طویلی غایب شدم و بسمت قزوین رفتم بعد از آن بسر من رای مراجعت کردم و از اهل و اقارب کسی در وقت رفتن
انجا گذاشته بودم کسی را ندیدم مگر پیرزنی که مرا تربیت داده بود و با او دختری هم بود و عفت و مستوره را بمقتضای
خلقتش داشت و زنهائی که با ما دوستی داشتند در خانه پیرزن بودند و من چند روز در پیش ایشان بودم بعد از آن عزم
رفتن کردم پیرزن گفت که چه طور بتعجیل برگشتن داری و حال آنکه بسیار وقت بود که غیبت کرده بودی در پیش ما بمان تا بسبب تو
شاد شویم پس از راه استهزاء باو گفتم اراده کربلا دارم و مردم برای نیمه شعبان یا روز عرفه انجا میروند گفت که ای پسر ترا با مان
خدا میسپارم اینکه گوارا بدانی بر خود این گونه سخنها را و بمقام استهزاء بیائی بدرستیکه من خبر میدهم بتو چیزی را که دو سال
بعد از رفتن تو دیدم شبی در همین خانه نزدیک بد هلیز با دخترم خوابیده بودم و من در ما بین خواب و بیداری بودم که مردی
خوشروی و خوشبوی با لباسهای پاکیزه داخل خانه گردید و گفت یا فلانه در همین ساعت کسی میآید و ترا نزد همسایه طلبد
متوجه رفتن او مکن پس من ترسیدم و دخترم را صدا کردم و باو گفتم که آیا دانستی که بخانه کسی داخل شد گفت نه پس من
نام خدا را بردم و خواندم و خوابیدم پس دو باره آمرد آمد چنانکه گفته بود باز گفت پس ترسیدم و دختر را صدا کردم او گفت
که بخانه کسی نیامد خدا را یاد کن پس من خدا را باز خواندم و خوابیدم در دفعه سیم باز همان مرد آمد و گفت یا فلانه
آمد کسیکه ترا میطلبد در را میکوبد برو با او پس دق الباب را شنیدم و در پشت در ایستادم و گفتم این کیست گفت در را
بگشا و مترس پس کلام او را شناختم و در را گشودم ناگاه خادمی را دیدم که با او چادری هست خادم گفت که بعضی همسایها
احتیاج بتو دارند پس چادر را بر سر کردم و مرا داخل خانه نمود که آنرا میشناختم پس ناگاه دیدم که در میان خانه پردها

طولانی کشیده اند و مردی در یکسمت پرده نشسته پس خادم پرده را از یکسر بلند کرد پس داخل شدم زنی را دیدم که زحمت
ولادت او را گرفته و زنی در پشتش نشسته گویا که قابله است پس آن زن گفت که اعانت من کنی در کاری که ما در آن هستیم
پس معالجه کردم با چیزهائی که در مثل این کار بکار میآیند که گذشت پسری متولد شد پس او را بر روی دست خود برداشته صدا
کردم که پسر است پسر و سر از پرده بیرون نمودم که نمرد را بشارت دهم کسی گفت که صدا و صیحه مکن پس روی خود را بسمت آن
پسر برگردانیدم او را در دست خود ندیدم آن زن گفت که صدا مکن پس خادم دست مرا گرفت و چادر بر سر کرده مرا از آنجا بیرون
کرده بخانه ام برده مرا کیسه داد و گفت بکسی اظهار مکن چیزی را که دیدی پس داخل خانه شدم و بر سر رخت خواب خود رفتم در حالتیکه
دخترم در خواب بود پس او را بیدار نموده از او پرسیدم که آیا از رفتن و برگشتن من خبردار شدی گفت نه پس کیسه را واکردم ده دینار
در آن بود این ماجرا را بکسی نگفتم مگر این وقت زیرا که باین کلام متکلم شدی بمقام استهزاء آمدی بسبب ترسانیدن تو این ماجرا را
بتو نقل کردم بدرستیکه مر اینقوم را یعنی حضرات ائمه را در نزد خدا ایشان بزرگی و مرتبه بلندی هست هر چه که ادعا میکنند حق است
پس من از سخنان پیرزن عجب نمودم او را بسخریه و استهزاء کشیدم و از او وقت این ماجری را نپرسیدم مگر اینکه بایقین میدانم که در
سال دویست و پنجاه و چهار یا پنجم غایب شدم و در سال دویست و هشتاد یکم بسر من رای رجوع نمودم و حکایت پیرزن را شنیدم از ایام
وزارت عبید الله بن سلیمان بود حنظله گوید که ابو الفرج المظفر بن احمد را طلبیدم و با او این خبر را شنیدیم شیخ
طوسی در کتاب الغیبه روایت کرده که بعض خواهران امام علی النقی علیه السلام را کنیزی بود که خود او را تربیت داده و نرجس نام داشت
وقتیکه کنیز بزرگ شد امام حسن عسکری ع داخل گردید و باو نظر کرد پس خواهر امام علی النقی ع باو گفت که به نرجس نگاه میکنی
حضرت فرمود که نگاه نمیکنم مگر از راه تعجب آگاه باشید مولودی که در نزد خدا تعالی عزیز است از نرجس متولد خواهد شد پس خواهر آنحضرت
فرمود که از امام علی النقی ع در دادن کنیز با امام حسن عسکری ع اذن حاصل کند بعد از آن حاصل کرد کنیز را با امام حسن عسکری ع داد
شیخ طوسی در کتاب مذکور از علان از باسناد خود روایت کرده که صاحب الامر ع متولد شد در سال دویست و پنجاه و ششم که دو سال بعد از
وفات امام علی النقی گذشته بود و در کتاب مذکور آورده که محمد بن علی شلمغانی در کتاب اوصیا روایت کرده که بمن خبر داد
حمزة بن نصر غلام امام علی النقی ع از پدرش و گفته وقتیکه متولد شد صاحب الامر ع اهل خانه هم مباشر خدمت او شدند امر شد که
هر روز با گوشت یک قصب مغز استخوان بخرم گفتند که این مغز مر آقای کوچک ما است و در کتاب مذکور از شلمغانی روایت
کرده او گفته که خبر داد بمن ثقه از ابرهیم بن ادریس و گفته که امام حسن عسکری ع نزد من گوسفند فرستاد و فرمود که
این را برای فلان پسر عقیقه بکن و بخور و باهلت بده پس بفرموده او عمل کردم بعد از آن بخدمت آنحضرت رسید بمن
فرمود که پسر وفات نمود بعد از آن دو گوسفند پیش من فرستاد و نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم عقیقه بکن این
دو گوسفند را از مولای خودت و بخور و گوارا باشد بر تو و بر برادرانت هم بده پس من بعمل آوردم فرموده او را و بعد از آن
با او ملاقات کردم چیزی نفرمود و محمد ابن ابرهیم در کتاب الغیبه از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک و حمیری در یکجا ایشان
از ابن ابی الخطاب و محمد بن عیسی و عبد الله بن عامر ایشان از ابن ابی نجران او از خشاب و از معروف بن خربوذ او از ابو جعفر
علیه السلام او گفته روایت کرده او گفته که شنیدم از آنحضرت میفرمود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مثل اهل
بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است هر وقتیکه ستاره غایب شود ستاره دیگر طلوع میکند در وقتیکه
با ابروها و دستها بسوی امام اشاره کردید یعنی بمقام حقد و عداوت در آمدید او غیبت خواهد کرد و شما ها بی سر و
سامان خواهید ماند در وقتیکه با این حال هستید خدا تعالی ظاهر کرداند ستاره شما را پس آنوقت حمد بجا آورید
و آن امام را قبول دارید در کتاب النجوم مذکور است که بعض اصحاب ما در کتاب الاوصیا آورده و آن کتابی است معتمد
که روایت کرده آن کتاب را حسن بن جعفر صیمری و مراد است مکاتبات بخدمت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
و جوابهای آنها و او ثقه است معتمد که خبر داد بمن ابو جعفر قمی پسر برادر احمد بن اسحق بن مصقله بدرستیکه در قم منجمی

بود که در فن حساب بحذاقت موصوف و معروف بوده او را احمد بن اسحق احضار کرده با و گفت که مولودی در فلان
وقت بعرصهٔ وجود آمده طالع تولد او را بگیر و زایچه برای وی درست کن پس طالع گرفت و نظر کرد و با احمد بن اسحق
گفت که ستارگان دلالت دارند بر اینکه این مولود از تو باشد مثل این مولود نمیشود مگر پیغمبر یا وصی او و هر
آئینه نظر دلالت میکند باینکه این مولود شرق و غرب دریا و بیابان و کوه و صحرای دنیا را مالک میشود و در
روی زمین کسی نمیماند مگر در دین او میباشد و بولایتش قایل میشود علی بن عیسی در کشف الغمه از شیخ کمال الدین
بن طلحه روایت کرده او گفته که مولد حجة بن الحسن علیهما السلام در سر من رای در بیست و سیم ماه رمضان سال دویست و پنجاه
و هشتم بوده و پدرش امام حسن عسکری است و مادرش کنیزیست صقیل نام بعضی گفته حکیمه نام بعضی دیگر غیر از این گفته و کنیه
ابو القاسم و لقبش حجة و خلف صالح بعضی منتظر گفته شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که مولد او شب نیمهٔ شعبان سال دویست
و پنجاه و پنجم بوده مادرش کنیزیست نرجس نام در وقت وفات پدرش پنج ساله بود در آن سن خدا او را حکمت و فصل
خطاب داد و او را آیتی کرد بر همهٔ عالمیان چنانکه یحیی را در حال طفولیت و عیسی بن مریم را در گهواره پیغمبر نمود مر او را
پیش از ظهور دو غیبت هست یکی اطول از دیگری است چنانکه در اخبار هست و بیان یکی در مولدش تا انقطاع سفارت
است در میان او و شیعه‌اش و غیبت کبری بعد از غیبت صغری است و در آخر غیبت کبری با شمشیر قیام خواهد نمود علی
بن عیسی در کشف الغمه آورده که ابن خشاب گفته که خبر داد بمن ابو القاسم طاهر بن هرون بن موسی علوی از پدرش از جدش
او گفته که مولای من جعفر بن محمد علیهما السلام گفت که خلف صالح از اولاد منست و اوست مهدی و نام او م ح م د است و کنیه
اش ابو القاسم در آخر زمان خروج میکند و مادرش صقیل نام ابو بکر دراع گفته که در روایت دیگر نام مادرش حکیمه است
و در روایت سیم نرجس و بعضی گفته سوسن و کنیه‌اش ابو القاسم او صاحب و نام است خلف و محمد در آخر زمان خروج
میکند و در بالای سرش ابریست که بر سرش سایه افکند بهر جا که میرود با او میگردد و از آن ابر بآواز بلند میگوید اینست مهدی
را ... گوید بمن خبر داد محمد بن موسی طوسی و گفت خبر داد بما ابو مسکین از بعض اصحاب تاریخ که نام مادر منتظر حکیمه است مؤلف
گوید بعض اخبار در خصوص ولادت صاحب علیه السلام بعد از این در باب دیگر خواهد آمد ابن خلکان در تاریخ خود آورده که او
امام دوازدهم باعتقاد امامیه و اوست کسیکه شیعه او را قایم و منتظر و مهدی گویند و اوست صاحب سرداب باعتقاد
شان و ایشان منتظر ظهور او یند در آخر زمان از سرداب سر من رای و ولادتش در روز جمعه نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج
بوده و سن شریفش در زمان وفات پدرش پنج سال بوده و نام مادرش خمط بعضی نرجس گفته شیعه گویند که او در خانهٔ پدر
داخل سرداب گردید و مادرش منتظر او بود پس بر نگردید و این در سال دویست و شصت و پنج بوده بعضی گفته در هشتم
سال پنجاه و شش بوده و اصح آنست که زمانیکه داخل سرداب شد عمر شریفش چهار سال بود بعضی پنج سال گفته بعضی گفته که در
سال دویست و هفتاد و پنج داخل سرداب گردید عمرش ده سال بود مؤلف گوید که در بعض مؤلفات اصحاب ما روایتی دیدم
صورتش اینست که او گفته که خبر داد بمن هرون بن مسلم از سعد از نصر و محمد بن احمد بغدادی و احمد بن اسحق و سهل بن
زیاد آدمی و عبد الله بن جعفر ایشان از جماعهٔ مشایخ و ثقات و ایشان از امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام روایت کرده
ایشان فرموده اند که زمانی که خدای تعالی ارادهٔ آفرینش آدم نمود نازل کرداند قطرهٔ از آب بهشت بابر و از آن بمیوه‌ها
میافتد پس آنها را حجت زمان میخورد وقتیکه در رحم قرار گرفت بعد از چهل روز صدا میشنود و چهار ماه که گذشت
از مدت حمل بر بازوی راست او نوشته میشود و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم
پس زمانیکه متولد شد بامر خدا قیام میکند بهر جا که بخلایق و اعمال ایشان نگاه میکند و عمودی از نور در پیش چشم
او نصب میشود و امر الهی در این عمودها بر او نازل میگردد و بهر جا که رود عمودها پیش چشم او هستند امام حسن عسکری
علیه السلام فرموده که داخل شدم و بمنزل بعضی از عمه‌هایم خود رفتم پس جاریهٔ دیدم با زینت و نرجس نام داشت و باو نظر کردم

و طول دادم پس عمه‌ام حکیمه گفت ترا می‌بینم با نظر شدید بنرجس نگاه میکنی گفتم یا عمه نگاه کردم از راه تعجب است از
چیزی که خدا در او اراده کرده حکیمه گفت گمان دارم که او را میخواهی باو امر کردم که از پدرم در خصوص دادن کنیز بمن اذن
حاصل نماید پس مأذون شده کنیز را بمن داد حسین بن حمدان گفته که بعضی از مشایخ که باو وثوق دارم از حکیمه خبر
داده او گفته که همه اوقات بر امام حسن عسکری ع داخل میشدم و دعا میکردم که خدا او را پسری بدهد روزی داخل
شدم مثل دأب سابق دعا کردم آنحضرت فرمود یا عمه آنچیزی که از خدا میخواهی در این شب بزودی متولد خواهد شد شب
جمعه سیم شعبان سال دویست و پنجاه و هفت بود آنحضرت فرمود افطار را امشب نزد ما بکن گفتم ای سید من این مولود از که متولد
میشود فرمود در نرجس گفتم در میان کنیزها نزد من محبوب‌تر از نرجس نیست برخواستم به پیش نرجس رفتم با عادت سابقه
خدمت و اکرام من کرد در آنحال خم شده دستهای او را بوسیدم و او را از خدمت کردن بمن منع کردم و مرا با سیادت خطاب
نمود من هم مثل او را با و گفتم بمن گفت فدایت شوم من گفتم من و جمیع عالم فدای تو شویم سخن مرا منکر داشت گفتم انکار مکن
بزودی خدا بتو خواهد بخشید در این شب پسری که در دنیا و آخرت بزرگست و فرج مؤمنین است و از سخنان من شرم نمود
من در او تأمل کردم و اثر حمل در وی ندیدم و با امام حسن عسکری ع گفتم در او اثر حمل نمی‌بینم آنحضرت تبسم نمود و فرمود ما جماعت
اوصیاء در شکمها احمل نمیشویم و حمل ما در جنبها میشود و از ارحام بیرون نمیشویم بلکه از ران راست مادرها خارج میشویم
زیرا که ما نور خدائیم نجاستها بما نمیرسد عرض کردم ای سید من وقت ولادت را امشب تعیین کردی در کدام وقت شب
تولد خواهد شد آنحضرت فرمود در طلوع فجر متولد میشود مولودی که نزد خدا عزیز است حکیمه گوید که افطار کردم و در
نزد نرجس خوابیدم و امام حسن عسکری ع در همان خانه در صفه بیتوته نمود پس در وقت نماز شب برخواستم دیدم
نرجس در خوابست و اثر ولادت در او نیست نماز شب را ادا کردم و در اثنای نماز در خاطرم گذشت که صبح طلوع
کرده بدلم چیزی آمد آنوقت امام حسن عسکری ع از صفه صدا کرد که صبح طالع نشده نماز را با سرعت تمام کردم
نرجس بیدار شده رفتم او را بخود چسبانیدم و بسم الله الرحمن الرحیم باو خواندم و گفتم آیا در خود چیزی می‌یابی گفت بلی در
آنحال بمن و به نرجس خوابی غالب گردید پس مرا بیدار نکرد مگر مهدی ع حرکت و صدای امام حسن عسکری ع در حالتی
میفرمود که پسرم را بنزد من آر پرده را برداشته ناگاه دیدم سید خود را که بزمین افتاده سجده میکند و بر ذراع راست
او نوشته شده است جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا او را بر خود چسبانیدم و او را پاک و پاکیزه یافتم
در میان جامه‌اش گذاشتم و بنزد امام حسن عسکری ع بردم پس حضرت او را در کف دست چپ خود نشانید و کف دست راست بر پشتش
گذاشت و زبان خود را بدهان وی داد و دست بر پشت و گوش و بندهایش کشید بعد از آن فرمود که ای پسر من سخن بگو گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین ولی الله و ائمه را یکیک شمرد تا بخود رسید
و بدوستانش با فرج یافتن بدست خود دعا کرد امام حسن عسکری ع فرمود یا عمه ببر او را تا بمادرش سلام کند بعد از آن بنزد من آر
پس او را بعد از سلام کردن بمادرش بخدمت حضرت برگردانیدم بعد از آن گویا ما بین من و او پرده واقع شد از من ناپدید گردید گفتم
که مولای من چه شد فرمود او را کسی برد که از تو باو احق و اولی است در روز هفتمین ولادت آمدم و سلام کردم و نشستم آنحضرت
فرمود پسرم را نزد من آر پس او را بخدمت آنحضرت بردم در حالیکه لباس زردی در برش بود آنحضرت کرد باو چیزی را که در دفعهٔ اول کرده
بود و زبان خود را بدهانش داد فرمود که ای پسر سخن بگو او گفت اشهد ان لا اله الا الله و مدح و ثنا بر پیغمبر و امیر المؤمنین
و سایر ائمه تا پدرش ادا نمود بعد از آن گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون آنحضرت فرمود بخوان آن
چیزی که خدا بر پیغمبران خود نازل نموده پس ابتدا کرد صحف آدم را بلغت سریانی قرائت نمود و کتاب ادریس و کتاب نوح
و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان جدم محمد را خواند بعد از آن قصص

انبیا و مرسلین را تا عهد خود حکایت نمود بعد از چهل روز داخل خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام گردیدم ناگاه صاحب الزمان را دیدم که راه میرود تا آنوقت صورتی بهتر از صورت وی ندیده بودم و زبانی فصیحتر از زبانش بنظرم نرسیده بود امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که اینست مولود عزیز نزد خدا گفتم ای سید من لشو و نمای او در چهل روز زیاده از حد می بینم آنحضرت فرمود یا عمه ما جماعت اوصیا در یکروز نشو یک جمعهٔ دیگران را می کنیم و در یک جمعه نشو یکسالهٔ دیگران می نمائیم پس برخواستم و سر آن مولود را بوسیدم و بمنزل خود رفتم و بزودی بخانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام برگشتم و او را ندیدم بآنحضرت عرض کردم که مولای من چه شد فرمود یا عمه ودیعه گذاشتم او را نزد کسیکه مادر حضرت موسی او را باو ودیعه سپرد بعد از آنحضرت فرمود که زمانیکه خدا تعالی بمهدی امت را بمن داد دو ملک فرستاد او را بسرادق عرش برده در پیش خدا ایستادند خدا تعالی باو فرمود مرحبا بك یا عبدی بر انصرت دین من و اظهار امر من توئی مهدی بندگانم با تو مواخذه میکنم و با تو ثواب میدهم و با تو مغفرت میکنم و با تو عذاب مینمایم ای ملکهای من او را بازبنرمی بسوی پدرش برگردانید و از جانب من باو بگوئید که این مولود در حفظ و امان و ضمان منست تا وقتیکه باو احقاق حق و ازهاق باطل بکنم آنوقت همه دین برای خدا میشود بعد از آن حکیمه فرمود که این مولود زمانیکه از مادرش افتاد او را دیدند بر دو زانوهایش ایستاده و سبابه را ببالا کرده بعد از آن عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبداً داخراً غیر مستنکف و لا مستکبر بعد از ادای این کلام فرمود که ظالمان گمان کرده بودند که حجت خدا باطل شد اگر در سخن گفتن باذن میشوم هر آینه شکها زایل میشود از ابراهیم صاحب امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده و گفته که امام علی النقی علیه السلام چهار گوسفند نزد من فرستاد و بمن نوشت بسم الله الرحمن الرحیم و آن گوسفندان از پسر محمد مهدی است بخور و گوارا باشد بهر کس که میخواهی از شیعیان بده مؤلف گوید شهید اول علیه الرحمه در کتاب دروس آورده که صاحب قدم بعرصهٔ وجود گذاشت در سر من رای شب جمعه نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و مادرش صقیل است بعضی گفته نرجس است و بعضی دیگر مریم بنت زید علویه گفته مؤلف قدس سره گوید که شیخ کفعمی در دو کتاب مصباح و سید بن طاوس در کتاب اقبال و سایر مؤلفین کتب دعوات ولادت صاحب الزمان را در نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج گفته

باب در بیان نامها و لقبها و کنیه‌ها

آنحضرت و بیان علت و سبب آن نهاد در کتاب علل الشرایع از دقاق و ابن عصام در یکجا ایشان از کلینی و او از قاسم بن علا و او از اسمعیل فزاری و از محمد بن جمهور عمی و از ابن ابی نجران و از کسیکه او را ذکر کرده و از ثمالی و گفته که از باقر علیه السلام پرسیدم که یا بن رسول الله آیا همه شما قایم بحق نیستید گفت بلی گفتم پس چرا قایم علیه السلام تنها بقایم نامیده شد فرمود زمانی که جدم حسین علیه السلام مقتول گردید ملئکه با گریه و نحیب بپروردگار خود عرض کردند که یا غافل باشیم از کسانی که صفی ترا کشتند خدا تعالی فرمود وحی که ای ملئکه من آرام بگیرید قسم بعزت و جلال خودم یاد میکنم هر آینه البته از ایشان انتقام خواهم گرفت هر چند که بعد از زمانی باشد بعد از آن خدا تعالی بر ملئکه ائمه علیهم السلام که از ذریت حسین اند پرده برداشت ملئکه مشاهده نموده مسرور شدند ناگاه یکی از ائمه در آنحال ایستاده نماز میکرد خدا تعالی فرمود هر آینه با این قایم انتقام خواهم کشید در کتاب علل الشرایع شیخ صدوق از زید رشاد و از سعد و از حسن بن علی کوفی و از عبدالله بن مغیره و از سفیان بن عبد المؤمن انصاری و از عمرو بن شمر و از جابر روایت کرده و گفته که نزد ابی جعفر علیه السلام مردی آمد و من حاضر بودم آن مرد گفت این یکصد درهم را بگیر و باهل استحقاق برسان آنحضرت فرمود تو بگیر و به همسایگان و یتیمان و مساکین قسمت کن و جوب دخمس با امام در وقت قیام قایم ما خواهد شد و این گونه وجوهات را بالتسویه قسمت خواهد کرد و عدالت ما بین فاجر و نیکوکار خواهد نمود هر که اطاعت او کند اطاعت خدا کرده و هر که مخالفت او نماید مخالفت با خدا کرده و او را مهدی گویند زیرا که بامر پنهان هدایت و دلالت یافته میشود تورات و سایر کتب خدا را از انطاکیه از غارها بیرون خواهد آورد پس حکم میکند ما بین اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با انجیل و میان اهل

زبور با زبور و میان اهل قران با قران و اموال اهل دنیا و چیزهای که در زیر زمین و در روی زمین است نزد او جمع میشود بمردم میگوید که بیائید بسمت مالها که برای آنها قطع صلهٔ رحم و خون ریزی نمودید و مرتکب محرمات شدید و او را ریاستی و حکمی داده میشود که باحدی پیشتر از او داده نشده جناب پیغمبر میفرماید که قایم مرد بیست از اولاد من نام او نام منست خدا حرمت مرا در حق او مراعات میکند یعنی او را حفظ و اعانت میکند و عمل بسنت من مینماید زمین را پر از عدل و نور میگرداند بعد از آنکه پر از ظلم و جور و بدی گردید شیخ صدوق در معانی الاخبار ذکر کرده که قایم را قایم میگویند بدین سبب که بعد از موت ذکرش قیام خواهد کرد شیخ مذکور در کتاب کمال الدین از ابن عباس و او از ابن قتیبه و از حمدان بن سلیمان و از صقر بن دلف روایت کرده و گفته که از امام محمد تقی علیه السلام شنیدم میگفت که امام بعد از من پسر من علیست قول او قول منست و اطاعت او اطاعت منست و امامت بعد از او در پسرش حسنست امر او امر پدرش است و قولش قول پدرش و اطاعتش اطاعت پدرش بعد از آن ساکت شد گفتم یا بن رسول الله بعد از حسن امام کیست آنحضرت گریه کرد گریهٔ شدیدی و فرمود بعد از حسن پسرش قایم بحقست و منتظر عرض کردم یا بن رسول الله چرا قایم میگویند فرمود زیرا که بعد از موت ذکرش در میان خلق و بعد از ارتداد اکثر کسانی که قائل بامامت او بودند بر میخیزد عرض کردم که منتظر بچه جهة میگویند فرمود از این جهت میگویند که او را غیبت طولانی میشود و مخلصین انتظار خروج او را میکشند و شکاکین انکار میکنند و منکرین استهزاء میکنند مینمایند کسانی که تعیین وقت خروج میکنند دروغ گویانند استعجال کنندگان بخروج او هلاک میشوند و آنانکه در مقام تسلیمند نجات مییابند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از کلینی و دفع جمعی با امام حسن عسکری علیه السلام نمود آنحضرت فرمود در زمانی که حجت خدا متولد شد فرمود که ظالمان گمان داشتند که مرا میکشند و این نسل را قطع میکنند چطور دیدند قدرت خدا را و آنمولود را مؤمل نام کرد در کتاب مذکور از فضل و از موسی بن سعدان و از عبدالله بن قسم حضرمی و از ابی سعید خراسانی روایت کرده و گفته که بامام جعفر علیه السلام گفتم که مهدی و قایم هر دو یکی هستند فرمود بلی عرض کردم بچه سبب مهدی نام شد فرمود زیرا که راه نموده میشود بامر مخفی و قایم میگویند بدین سبب که بعد از موت ذکرش یا خود شو بکمان مردم قیام میکند بامر عظیم شیخ مفید در کتاب ارشاد از محمد بن عجلان و از ابی عبدالله روایت کرده آنحضرت گفت که زمانی قایم قیام نمود مردم را مجدداً باسلام دعوت میکند هدایت مینماید ایشان را بامر که بعضی اسلام که جمیع خلایق از او گمراه شوند شده اند و او را بدین سبب که بر هر گم شده راه مییابد مهدی میگویند و از این جهة که بحق قیام میکند قایم مینامند فرات بن ابراهیم در کتاب تفسیر از جعفر بن محمد فزاری و سند را بابی جعفر علیه السلام رسانیده و فرموده در خصوص قول خدا تعالی و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فرمود که مظلوم عبارت از حسین علیه السلام فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً پروردگار عالم مهدی را منصور نامید چنانکه احمد و محمد و محمود نامید چنانکه عیسی را مسیح نام کرد علی بن عیسی در کشف الغمه آورده که ابن خشاب گفت که خبر داد بمن محمد بن موسی طوسی از عبدالله بن محمد و از قسم بن علی و گفته که کنیهٔ خلف صالح ابو القاسم است و او صاحب دو نامست مؤلف گوید نامهای آنحضرت در باب سابق گذشت و در باب کسانی که حضرت را دیده اند باز مذکور خواهد شد

باب ظهور اسم از بردن نام آن

حضرت محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد بن عبدالله و از محمد بن جعفر و از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان و از محمد بن یحیی خثعمی و از خریس و از ابی خالد کابلی روایت کرده و گفته که زمانی که علی بن الحسین علیه السلام وفات نمود بخدمت امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که فدایت شوم وحشت مرا از مردم و انس مرا به پدرت دیده فرمود میگوئی ای خالد مطلب تو چیست گفتم فدایت شوم پدرت صاحب الامر را بمن وصف کرده بطوری که اگر او را در راه به بینم دست او را میگیرم فرمود که یا ابا خالد دیگر چه میخواهی عرض کردم نام او را بفرما تا او را باسمش بشناسم آنحضرت فرمود یا ابا خالد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از امر عظیم پرسیدی و پرسیدی از امری که اگر آنرا باحدی گفته بودم بتو هم خبر

میان آمد سیکه سؤال نمودی از امریکه اگر بنی فاطمه از آن مطلع شوند او را پاره پاره خواهند برید شیخ صدوق
در عیون اخبار رضا از پدرش و از سعد و از محمد بن احمد علوی و از ابی هاشم جعفری روایت کرده و گفته که شنیدم از امام
علی النقی ع میگفت که خلف بعد از من پسرم امام حسن عسکری ع است پس شما با خلف بعد از خلف چه طور هستید گفتم
فدای تو شوم برای چیست فرمود شما شخص او را نمی بینید و شما را ذکر نام وی حلال نمیباشد عرضکردم که پس چه
او را ذکر بکنیم فرمود بگوئید حجة آل محمد سلام الله علیهم شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ولید و از سعد مثل
این حدیث را ذکر کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از سعد مثل حدیث مذکور را مذکور نموده شیخ محمد بن علی خزاز در
کتاب الکفایة از علی بن محمد بن سندی و از محمد بن الحسن و از سعد مثل این را روایت کرده مؤلف گوید که از بعض
اخبار سابقه جواز تصریح باسم آنحضرت مفهوم میشود و شیخ صدوق میگوید که این حدیث هر چند که باین نهج رسیده یعنی
در آن تصریح باسم آنحضرت شده لکن اعتقاد من عدم جواز تصریح است شیخ مذکور در کتاب توحید از دقاق
و وراق در یکجا از ایشان از محمد بن هرون صوفی و از رویانی و از عبد العظیم حسنی و از امام علی النقی ع روایت کرده که آنحضرت
فرمود که حلال نیست ذکر نام قائم ع تا اینکه خروج کند و زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده
شیخ مذکور در کتاب کمال الدین از ابن ادریس و از پدرش و از ایوب بن نوح و از محمد بن سنان و از صفوان بن مهران
و از صادق ع روایت کرده و گفته که مهدی از اولاد من است و وی پنجمین امام هفتمین است شخص او از شما غایب
میشود و بردن نام وی بر شما حلال نیست در کتاب مسطور از دقاق و از اسدی و از سهل و از ابن محبوب و از عبد
العزیز عبدی و از ابن ابی یعفور و از ابی عبد الله ع مثل این حدیث را روایت کرده و ایضا در کتاب مسطور از همدانی و از علی و از پدرش و از محمد بن
زیاد ازدی و از موسی بن جعفر ع روایت کرده که آنحضرت در حالتیکه احوال قائم ع ذکر میکرد فرمود که ولادتش از خلایق مخفی
میماند و بر ایشان ذکر نام او حلال نیست تا اینکه خدا او را ظاهر کرداند و با او زمین را پر از عدل و قسط کند چنانکه پر از ظلم
و جور شده مؤلف گوید که این تحدیدات صریحند در نفی قول کسانی که حرمت تسمیه را از راه اعتماد بر پاره علل
مستنبطه و استبعادات و همیشه بزمان غیبت صغری تخصیص داده اند در کتاب مذکور از سنانی و از اسدی و
از سهل و از عبد العظیم حسنی و از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم کسیست که از مردم
ولادتش مخفی میماند و شخص او از ایشان غایب میشود و بر ایشان تسمیه او حرام کرده و هم نام و هم کنیه پیغمبر است
شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب کفایة از ابو عبد الله خزاعی و از اسدی مثل این حدیث را روایت کرده شیخ صدوق
در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در یکجا از ایشان از حمیری روایت کرده اند و گفته که من با احمد بن اسحق بن زد عمری
بودم بعمری گفتم که من از تو سؤال میکنم مسئله چنانکه خدا تعالی در قصه ابرهیم ع فرموده اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي یا صاحب مرا دیده گفت بلی مثل او را کردن داشت مثل این و اشاره با هر دو دست بگردن خود نمود
گفتم نامش چیست گفت بپرهیز از تفحص نام وی بدرستیکه باعتقاد مخالفین این نسل منقطع شده کلینی در کتاب
کافی از علی بن محمد و از ابی عبد الله صالح روایت کرده و گفته که اصحاب ما بعد از فوت امام حسن عسکری ع از من خواهش
کردند که از نام و مکان قائم ع بپرسم عریضه در این باب بخدمت آنحضرت نوشتم جواب آمد که هرگاه نام را با ایشان
بگویم شهرت میدهند و اگر مکانم را بشناسند مردم را بآن دلالت میکنند در کتاب کمال الدین از مظفر علوی و از ابن عیاشی
و از آدم بن محمد بلخی و از علی بن حسین دقاق و ابرهیم بن محمد در یکجا ایشان از علی بن عاصم کوفی روایت کرده و گفته که بیرون
آمد در توقیعات صاحب الزمان ع اینکه ملعون است کسیکه در مجالس نام مرا ببرد شیخ صدوق در کتاب مذکور از محمد بن اسحق
ابرهیم بن اسحق روایت کرده و گفته که شنیدم از محمد بن همام میگفت که شنیدم از محمد بن عثمان عمری میگفت که بیرون
آمد توقیعی بخطی که من میشناختم که هر که در مجمع خلایق نام من ببرد بر او باد لعنت خدا در کتاب مذکور شیخ صدوق

از پدرش و از سعد و از ابن یزید و از ابن محبوب و از ابن رئاب و از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که
صاحب الامر ع مردیست که نام او را نمی برد مگر کافر شیخ صدوق نیز در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان
از سعد و از جعفر بن محمد بن مالک و از ابن فضال و از ریان بن صلت روایت کرده و گفته که از رضا ع احوال قائم علیه السلم
را پرسیدند فرمود شخص او را نمی بینند نام او را نمی برند و ایضا در کتاب مذکور شیخ صدوق از پدرش و ابن ولید در یکجا
ایشان از سعد و از یقطینی و از اسماعیل بن ابان و از عمرو بن شمر و از جابر و از ابی جعفر ع روایت کرده و گفته که
عمر از امیر المؤمنین علیه السلم از مهدی ع پرسید گفت یا ابن ابی طالب از اسم مهدی بمن خبر ده فرمود نام او را نمیگویم
بدرستیکه حبیب و خلیل من عهد کرده که آنرا نگویم تا وقتیکه خدا برانگیزاند و نام او از جمله اسراریست که در پیغمبر
ودیعه گذاشته شیخ طوسی در کتاب الغیبة مثل این را ذکر نموده حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب سعد بن حسن بن
کبش نقل کرده او باسناد خود از اسد حسین بن علوان و از صادق علیه السلم روایت کرده و گفته که آنحضرت اشاره بامام موسی
کرد و فرمود که ولد پنجمین از نسل او غایب میشود بردن نام او حلال نیست **باب صفات آنحضرت و علامات و نسب و قصص**
و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا ع از محمد بن احمد بن حسین بغدادی و از احمد بن فضل و از بکر بن احمد بن فضل
و از امام حسن عسکری ع و از پدران او ایشان از موسی بن جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم نمیشود مگر
امام پسر امام و وصی پسر وصی در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از احمد بن هرون و ابن شاذویه و ابن مسرور و جعفر بن حسین
ایشان از محمد حمیری و از پدرش و از ایوب بن نوح و از عباس بن عامر و خبر داد بما جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره
و از جدش حسن و از عباس بن عامر و از موسی بن هلال ضبی و از عبد الله بن عطا و گفته که بابی جعفر ع گفتم که شیعه
تو در عراق بسیار است در هیچ طایفه مثل تو نیست پس چرا خروج نمیکنی آنحضرت فرمود یا عبد الله ای پسر عطا بدرستیکه
سخن ان لغو را بگوشت راه داده و حرفها فرو پایکان شیعه را میشنوی و گمان داری که ما را انصاری هست بخدا سوگند
یاد میکنم هر آینه من صاحب شما نیستم در خروج کردن عرض کردم پس صاحب ما که میشود فرمود کسیکه ولادتش بر مردم
مخفی میماند و صاحب شما است شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از تلعکبری و از احمد بن علی رازی و از محمد
بن اسحق مقری و از علی بن عباس و از بکار بن احمد و از حسن بن حسین و از سفیان جریری روایت کرده و گفته که شنیدم
از محمد بن عبد الرحمن بن ابی یعلی میگفت که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مهدی نمیشود مگر از اولاد حسین علیه السلم
شیخ مذکور در کتاب مسطور باین سند از جریری و از فضیل بن زبیر روایت کرده و گفته که شنیدم از زید بن علی
ع میگفت که این منتظر از اولاد حسین ع و در ذریه و عقب و است و او ست مظلومی که خدا تعالی میفرماید وَمَنْ قُتِلَ
مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ وَلی او مردیست از ذریه اش بعد از آن خواند وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ سُلْطَانًا فَلَا
يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ گفت سلطان او حجت خدا است بر جمیع خلق تا خدا را بر خلق حجة تمام شود و خلق را بر خدا حجتی نباشد
در کتاب کمال الدین از ابن موسی و از اسدی و از برمکی و از اسمعیل بن مالک و از محمد بن سنان و از ابی الجارود و از ابی جعفر
و از جدش روایت کرده آنحضرت گفت که امیر المؤمنین ع در منبر فرمود که خروج میکند مردی از اولاد من در آخر زمان که
رنگش سفید بسرخی مایل و شکم و ران هایش پهن است و استخوان شانه های وی بزرگست و در پشتش دو خال هست یک خال برنگ
مثل رنگ پوستش است و دیگری شبیه بخال پیغمبر است و او دو نام است یکی مخفی و دیگری ظاهر آنکه مخفی است احمد است
و آنکه ظاهر است م ح م د زمانیکه بیرق خود را جنبانید ما بین مشرق و مغرب را منور میکند دست خود را بر سر بندگان
میگذارد آنوقت دل مؤمن از آهن سخت تر میباشد خدا او را قوت چهل مرد را عطا میفرماید و مرده نمیماند مگر اینکه
شادی بدل او داخل میشود در قبرش و ایشان بهمدیگر بظهور قائم ع مژده و بشارت میدهند در کتاب کمال الدین بدین اسناد
از محمد بن سنان و از عمرو بن شمر و از جابر و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که علم بکتاب خدا در دل قائم

علیه السلم میرسد چنانکه زراعت میروید هر که از شما تا وقت او بماند با او ملاقات نماید پس بگوید السلام علیکم یا اهل
بیت الرحمة والنبوة ومعدن العلم وموضع الرسالة روایت شده است که کیفیت سلام بر قایم ع و صورت آن السلم علیک یا بقیة
الله فی ارضه است شیخ طوسی در کتاب غیبة از سعد و از یقطینی و از اسمعیل بن ابان و از عمرو بن شمر و از جابر
جعفی روایت کرده و گفته که شنیدم از ابو جعفر ع میگفت که عمر بن الخطاب با امیر المؤمنین علیه السلم گفت که خبر ده مرا
از نام مهدی ع آنحضرت فرمود که بدرستیکه حبیب من پیغمبر صلی الله علیه و آله از من عهد گرفته که من نام او را نگویم تا وقتی
که خدا او را برانگیزاند عمر گفت که از صفت وی خبر ده فرمود او جوانی است خوش روی و خوش موی و موهایش تا بمنکبین
میرسد و نور رویش بسیاهی سر و محاسن وی غالب میشود پدر فدای پسر بهترین کنیزها باد شیخ مفید در کتاب
ارشاد از عمرو بن شمر مثل این حدیث را نقل کرده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی
علوی و از محمد بن احمد قلانسی و از علی بن حسین و از عباس بن عامر و از موسی بن هلال و از عبد الله بن عطا روایت
کرده و گفته که از راه واسط بعزم حج بیرون رفتم و بخدمت امام محمد باقر ع داخل شدم آنحضرت از من احوال مردم را پرسید
گفتم که مردم انتظار تو میکشند هرگاه خروج میکنی تابع تو میشوند آنحضرت فرمود یا ابن عطا ترا میبینم با جمعی
گوش میدهی بخدا سوگند یاد میکنم که من صاحب شما نیستم مردم از ما اهل بیت بر سر کسی جمع نشدند مگر که او کشته
شد یا از غیظ هلاک گردید تا اینکه خدای تعالی برانگیزاند کسیرا که خلایق ولادت او را نخواهند دانست که آیا متولد شده
یا نه محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از کلینی و از جماعتی از اصحاب ایشان از سعد بن عبد الله و از ایوب بن نوح روایت
کرده و گفته که بامام رضا ع گفتم که ما امید داریم که صاحب این امر تو باشی و خدا خلافت را بتو دهد بدون قتال زیرا
که بیعت ترا کرده و دراهم و دنانیر را بنام تو سکه زده اند آنحضرت فرمود که از ما اهل بیت کسی نیست که مکاتبه
نزد وی آرند و مسائل از او پرسند و اشاره باو نمایند مگر اینکه کشته میشود یا در میان رختخوابش هلاک گردد
تا وقتیکه خدا برانگیزاند از ما جوانی را برای این امر که زمان ولادت و محل نشو و نمایش مخفی خواهد ماند محمد بن
ابراهیم در کتاب مذکور از محمد بن همام و از فزاری و از احمد بن میثم و از عبد الله بن موسی و از عبد الاعلی بن حصین
ثعلبی و از پدرش روایت کرده و گفته که در حج یا عمره با امام محمد باقر ع ملاقات کردم باو عرض نمودم که به پیری
رسیده ام و استخوانم نازک شده نمیدانم که بعد از این بتو ملاقات خواهم کرد یا نه پس بمن خبر ده که کی فرج میشود
فرمود صاحب بیدقها کسیست که از اهل و وطن دور و مهجور و تنها است پدرش را کشته اند و خونخواهی نکرده
و با کنیه عمش مکنی است و نامش نام پیغمبر است من عرض کردم که این کلام را دوباره بفرمائید پس صحیفه طلبید
از اداری نوشت محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از یحیی بن زکریا و از یونس بن کلیب و از معویة بن هشام و از
صباح و از سالم اشل و از حصین ثعلبی روایت کرده و گفته که بابی جعفر ع رسیدم تا آخر حدیث ذکر کرده مگر اینکه
گفته که بعد از آن ابو جعفر ع بمن نگاه کرد و فرمود که آیا حفظ کردی یا برای تو بنویسم عرض کردم اگر میخواهی بنویس
پس آنحضرت جلدی یا صحیفه طلبید و این کلمات را که فرمود نوشت و آنرا بمن داد راوی گوید که آن مکتوب را
حصین بیرون کرد و بما خواند و گفت که این کتاب ابی جعفر ع است محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از محمد بن همام
و از فزاری و از عباد بن یعقوب و از حسن بن حماد و از ابی الجارود و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
که این از اهل و وطن دور و مهجور شده است پدرش را کشته اند و خونخواهی نکرده و بکنیه عمش مکنی و نامش
نام پیغمبر است ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از ابن عقده و از حمید بن زیاد و از حسن بن محمد حضرمی و از جعفر
بن محمد ع و بسند دیگر از یونس بن یعقوب و از سالم مکی و از ابی طفیل و از عامر بن واثله روایت کرده که آنحضرت
فرمود بدرستیکه کسیکه میخواهید امید باو دارید خروج میکند از مکه و از مکه خروج نمیکند تا وقتیکه ببیند

چیز را

چیزی را که دوست میدارد هر چند که اعضای مردم را گونه گونه غصه و کدورت فانی گرداند محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور
از محمد بن همام و از احمد بن ما بنداد و از احمد بن هلال و از احمد بن علی قیسی و از ابی الهیثم و از ابی عبد الله ع روایت کرده
و گفته که زمانی که سه نام که محمد و علی و حسن باشد پی هم آمدند چهارمین ایشان قایم خواهد شد در کتاب مذکور از محمد
بن همام و از فزاری و از محمد بن احمد مدینی و از ابن اسباط و از محمد بن سنان و از داود رقی روایت کرده و گفته که بصادق ع عرض
کردم که فدای تو شوم این امر بر ما طول کشید حتی دلهای ما تنگ شد از غصه و کدورت مردیم فرمود هم و غم این امر شدید تر
منادی از آسمان باسم قایم و اسم پدرش ندا خواهد کرد عرض کردم فدای تو شوم نامش چیست فرمود نام او نام پیغمبر و نام
پدرش نام وصی پیغمبر است در کتاب مذکور از فزاری و از عباد بن یعقوب و از یحیی بن سالم و از ابی جعفر ع روایت کرده که آن
حضرت فرمود که صاحب این امر در اول امامتش در سن از ما کوچکتر است و شخص او غایب عرض کردم کی میشود این امر فرمود
وقتیکه خبر بیعتی ورا در بلاد ذکر کنند منتشر نمایند پس در این وقت هر صاحب قوة و صولت لوای داعیه را خواهد افراشت
ایضا محمد بن ابراهیم از علی بن الحسین و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسن رازی و از محمد بن علی کوفی و از ابراهیم بن هاشم
و از حماد بن عیسی و از ابراهیم بن عمر یمانی و از ابی عبد الله ع روایت کرده و گفته که قایم قیام میکند در حالتیکه در گردن
او بیعت احدی نباشد نیز محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از کلینی و از محمد بن یحیی و از حسین بن سعید و از ابن ابی عمیر و
از هشام بن سالم و از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قایم ع قیام میکند در حالتیکه احدی را در گردن
او بیعتی و عهدی نیست ایضا در کتاب مسطور از کلینی و از ابن سنانی یحیی و از احمد بن ادریس و از محمد بن احمد و از جعفر بن
قثم و از محمد بن ولید و از ولید بن عقبه و از حارث بن زیاد و از شعیب بن ابی حمزه روایت کرده و گفته که بخدمت صادق ع
داخل شدم و عرض کردم که آیا توئی صاحب این امر فرمود نه عرض کردم که پسرت صاحب است فرمود نه گفتم پسر پسر تست فرمود
نه گفتم پسر پسر پسر تو فرمود نه گفتم پس کیست فرمود کسیست که زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم شده هر آینه در وقتی
میآید که ائمه ع در روی زمین نمیباشند چنانکه پیغمبر وقتی آمد که در روی زمین پیغمبری نبود ایضا در کتاب مسطور از علی بن احمد
و از عبید الله بن موسی و از بعض رجال سند خود و از ابراهیم بن حسین بن زهیر و از اسمعیل بن عیاش و از اعمش و از ابی وایل
روایت کرده و گفته که امیر المؤمنین علیه السلم بامام حسین علیه السلم نگاه کرد و فرمود که این پسر من سید است چنانکه پیغمبر
ورا سید نامید بزودی خدای تعالی بیرون میآورد از صلب این مردی را که نام پیغمبر را دارد در روی او در خلق و خلق شبیه است
خروج میکند در وقت غفلت مردم و اضمحلال حق و اظهار باطل بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه اگر خروج نکند او را
گردن میزنند و بسبب خروج او اهل آسمانها شاد میشوند او مردیست گشاده جبین بلند و نازک بینی کلفت شکم عریض
ران در ران راستش خالی هست پیچ دندانها ثنایای وی گشاده است زمین را با عدل پر میکند چنانکه با ظلم پر شده ایضا
در کتاب مذکور از احمد بن هوزه و از نهاوندی و از عبد الله بن حماد و از ابن بکیر و از حمران روایت کرده و گفته که بابی
جعفر ع گفتم که فدای تو شوم من داخل مدینه شدم و در کمرم همیانی هست که هزار دینار در او گذاشته ام با خدای تعالی
عهد کرده ام که آن دنانیر را در در خانه تو یک یک صرف نمایم یا جواب بدهی از هر چه سؤال میکنم فرمود یا حمران بپرس و جواب
بشنو و دینارهای خود را صرف مکن عرض کردم که بحق قرابت از رسول خدا از تو میپرسم آیا توئی صاحب این امر و قایم یا نه فرمود نه عرض
کردم پس او کیست پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که او مردیست که رنگش سرخ مایل و چشمهایش بلند و میان ابروهایش مرتفع و ما بین منکبین
و پهن در سرش موئی است مثل نخالد و در دو تمیاکش نشانه است خدا رحمت کند موسی بن جعفر را که مردم گمان دارند که او
قایم در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله و از احمد بن محمد رباح و از احمد بن علی حمیری و از حسین بن ایوب و از عبد
بن عمر و خثعمی و از اسحق بن جریر و از محمد بن زراره و از حمران بن اعین روایت کرده و گفته که سؤال کردم از ابی جعفر ع
که آیا توئی قایم فرمود بلی بدرستیکه مرا رسول خدا متولد نموده و آن خونخواهی کننده هر چیز را که خدا خواهد میکند پس

من

من سؤال را اعاده نمودم آنحضرت فرمود که مطالب ترا دانستم صاحب الامر عریض شکمست در سرش موئیست مثل خاله الحسن الوجه
وکشاده منظر و از ظالمان خایف و ترسانست در کتاب مسطور بااین اسناد از حسین بن ایوب و از عبد الله بن جعفر و از محمد بن
عصا و از وهیب بن حفص و از ابی بصیر روایت کرده که ابو جعفر ع یا صادق ع فرمود که یا ابا محمد در قایم دو نشانست یکی
خالیست که در سر اوست و موئی در سرش مثل خاله است خالی میان دو شانه او هست در جانب چپ در زیر کتفین و برکیست
مثل برگ درخت آس و پسر شش امامست یعنی بحسب اسماء پدران بزرگوارش که محمد و علی و حسین و جعفر و موسی و حسن است یا
در وقت امامت بسن شش سالگیست و پسر بهترین کنیزهاست در کتاب مزبور از ابن عقده و از محمد بن فضل بن قیس و سعدان بن
اسحق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملک و محمد بن حسن قطوانی ایشان از ابن محبوب و از هشام بن سالم و از زید کناسی
روایت کرده او گفته که شنیدم از امام محمد باقر ع میگفت که صاحب این امر در غیبت شبیه یوسف است و از کنیز سیاه متولد
خواهد شد خدا کار او را در یکشب اصلاح خواهد کرد ایضا در کتاب مزبور از عبد الواحد بن عبد الواحد بن عبد الله و از
احمد بن محمد بن رباح و از احمد بن علی حمیری و از حکم و از عبد الرحیم قیصر روایت کرده او گفته که بامام محمد باقر ع گفتم که مراد از قول
امیر المؤمنین ع که فرموده پدرم فدای پسر بهترین کنیزها باد آیا فاطمه است آنحضرت فرمود فاطمه بهترین آزادهاست مراد از پسر کنیز
مردیست عریض شکم و رنگش مایل بسبزی خدا رحمت کند فلان را یعنی موسی بن جعفر را که باعتقاد بعضی واقفی است قایم ایضا
در کتاب مذکور از ابن عقده و از قسم بن محمد بن حسین و از عبیس بن هشام و از ابن جبله و از علی بن مغیره و از ابی الصباح
روایت کرده او گفته که بخدمت صادق علیه السلام داخل شدم آنحضرت فرمود که چه خبر داری عرض کردم که شادی دارم از جهت عمو تو زید
که خروج کرده و گمان دارد که اوست پسر شش امام و پسر بهترین کنیزها آنحضرت فرمود دروغ میگوید چنان نیست که
میگوید اگر خروج کند کشته میشود ایضا در همین کتاب از ابن عقده و از علی بن حسین و از محمد و احمد پسران حسن و ایشان
از پدر خود و از ثعلبة بن میمون و از یزید بن حازم روایت کرده او گفته که از کوفه در آمدم و بمدینه رفتم و بخدمت صادق
علیه السلام داخل شدم و سلام کردم آنحضرت فرمود که آیا در راه رفیق داشتی عرض کردم بلی فرمود گفتگو میکردید عرض
کردم صحبت داشت با من مردی از معتزله آنحضرت فرمود که چه گفت عرض کردم که میگفت که محمد بن عبد الله بن حسن قایم
است و دلیل بر این اینست که اسم او اسم پیغمبر است و نام پدرش نام پدر پیغمبر است من در جوابش گفتم اگر با اسما استدلال شود
پس استدلال شود پس ان در میان اولاد حسین محمد بن عبد الله بن علی است و گفت اینکه تو میگوئی پسر کنیز است و آنکه من
میگویم پسر آزاد است آنحضرت فرمود پس چه جواب گفتی عرض کردم که در نزد من جواب نبود فرمود که کاش میدانستید
که قایم ع پسر شش است محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد و از عبد الله بن موسی و از ابن ابی الخطاب و از محمد
بن سنان و از ابی الجارود و از ابی جعفر باقر ع روایت کرده او گفته که شنیدم از باقر ع میگفت که امر در کسیست که از
حیثیت سن از ما کوچکتر و از حیثیت ذکر شدن غیر مشهورتر است محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از علی بن حسین و از محمد بن
یحیی عطار و از محمد بن حسن رزاز و از محمد بن علی صیرفی و از محمد بن سنان و از ابی الجارود و از ابی جعفر ع این حدیث را
روایت کرده ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب مسطور از محمد بن همام و از احمد بن بندار و از احمد بن هلیل و از ابی مالک حضرمی
و از ابی السفاتج و از ابی بصیر روایت کرده او گفته که بامام محمد باقر ع یا امام جعفر ع گفتم که آیا این امر میرسد بکسی که بالغ نشده
فرمود که بزودی میرسد عرض کردم پس در حال عدم بلوغ چه کار میکند فرمود که خدا میراث میدهد باو علم و کتب را و او را
مؤید میگرداند و بنفس خود وا نمیگذارد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد و از محمد بن جعفر قرشی و از ابن ابی
الخطاب و از محمد بن سنان و از ابی الجارود روایت کرده او گفته که ابی جعفر ع بمن گفت که این امر نمیشود مگر در کسیکه از
حیثیت سن اصغر است از ما و از حیثیت ذکر شدن خاموشتر ایضا در کتاب مذکور از محمد بن همام و از احمد بن مابندار و از
احمد بن هلیل و از اسحق بن صباح و از ابی الحسن رضا ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که این امر بزودی میرسد بکسی که از

صغر سن احتیاج دارد باینکه او را بر آغوش بردارند یا اینکه در میان مردم ذکر نمیشود علی بن عیسی در کشف الغمة
از ابی الخشاب روایت کرده او گفته که خبر داد با صدقة بن موسی از پدرش از رضا ع که آنحضرت فرمود که خلف صالح از اولاد امام حسن
عسکریست و او است صاحب الزمان ع و مهدی شیخ طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن ادریس و از ابن قتیبه و از فضل و از محمد بن
سنان و از عمار بن مروان و از منخل و از جابر و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که مهدی مردیست از اولاد فاطمه ع
در وصف بهم آورده که مهدی مردیست خوش قامت و خوش روی و خوش موی موهایش تا منکبین میرسد بینی او طویل و نازک است
و جبین مبارکش گشاده گفته اند که در سال دویست و هفتاد و شش در سرداب غایب شده **باب آیاتیکه بقیام قائم علیه السلام تأویل شد** علی بن ابراهیم در تفسیر آیه وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ چنین گفته که هرگاه ایشان را
در دنیا در لذت خود بگذاریم تا خروج قائم ع پس آنوقت بر میگردانیم ایشان را و عذاب میکنیم لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ از
راه استهزاء و سخریه میگویند که قائم خروج نمیکند پس خداوند عالم میفرماید أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ هرآینه میاید بایشان روزیکه عذاب از ایشان بر نخواهد گشت و عذاب بر ایشان در عوض
استهزاء و سخریه خواهد رسید ایضا در تفسیر خود از احمد بن ادریس و از احمد بن محمد و از علی بن الحکم و از سیف بن حسان
و از هشام بن عمار و از پدرش که از اصحاب علی ع بود در تفسیر آیه وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ
مَا يَحْبِسُهُ روایت کرده او گفته که امت معدوده سیصد و سیزده نفر اصحاب قایم ع اند علی بن ابراهیم گوید که امت در کتاب خدا
بچند معنی استعمال شده یکی از آنها معنی مذهب است چنانکه میفرماید کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً یعنی در مذهب واحد از جمله
معانی جماعتی از مردم است مثل قول خدا وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ یعنی جماعتی از مردم و از جمله آنها معنی واحد است
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا و از جمله اصناف جمیع حیوانست چنانکه میفرماید وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ و از
جمله آنها امت محمد است از آنست قول خدا تعالی وَكَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ و از جمله آنها معنی
وقت است چنانکه میفرماید وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ یعنی بعد از وقتی و قول خدا إِلَىٰ أُمَّةٍ یعنی تا وقتی
و از جمله آنها معنی جمیع خلقست چنانکه خداوند میفرماید وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا من كل امة
شهیدا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و امثال اینها بسیار است علی بن ابراهیم در تفسیر آیه وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ گفته که ایام خدا سه تاست روز
قایم ع و روز مرگ و روز قیامت در تفسیر مذکور آورده وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ یعنی فهمانیدیم بر
ایشان بعد از آن خطاب بنی اسرائیل را قطع کرده بامت پیغمبر محمد ص خطاب نمود و فرمود لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ یعنی فساد میکنید در روی زمین دو دفعه یعنی فلان و فلان و اصحاب ایشان که نقض عهد و پیمان پیغمبر
کردند وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا یعنی ادعاء خلافت خواهید کرد فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا زمانی که آمد وعده اولین
آن دو نفر در دعوای جمل بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فرستادیم بر شما بندگان خود را که صاحب بأس
شدید ند یعنی امیر المؤمنین ع و اصحاب او فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ پس ایشان شما را مطلب نموده میکشند وَكَانَ
وَعْدًا مَفْعُولًا و این وعده ایست که تمام خواهد شد ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ یعنی بعد از این دو باره سلطنت را
بشما میدهیم یعنی به بنی امیه که بر آل محمد غالب میشود وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا بنی امیه را
امداد میکنیم به اموال و اولاد و شما را اکثر از حسین بن علی ع و اصحابش میکنیم یعنی او را میکشید و زنان آل محمد را اسیر میکنید
إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ اگر خوبی یا بدی بکنید برای خود تان است پس ما نی
که وعده آخر رسید یعنی ظهور قایم ع لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ یعنی رویهای شما سیاه خواهد شد وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا
دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ رسول خدا و اصحاب او و امیر المؤمنین ع و اصحابش داخل مسجد الحرام میشوند وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا

تتبیر یعنی بر شما غلبه میکنند و شما را میکشند بعد از آن خدای تعالی با آل محمد خطاب فرماید عسی ربکم ان یرحمکم یعنی امید هست که خدا بشما یاری نماید و شما را بر دشمن غالب گرداند بعد از آن به بنی امیه خطاب میکند و ان عدتم عدنا اگر شما با خروج سفیانی برگردید ما هم بخود عود نمائید ما هم با قایم آل محمد صعود خواهیم کرد در تفسیر مذکور آورده او یحدث لهم ذکرا یعنی حادث میکند برای ایشان ذکر سفیانی و قایم را ایضا در تفسیر مسطور آورده فلما احسوا باسنا یعنی امیه زمانیکه باس ما را دیدند یعنی قایم را اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون ناگاه ایشان میگریزند نگریزید و برگردید بسوی خزینه ها و مسکنهای خود امید هست که سؤال کرده شوید پس بنی امیه داخل روم شوند و تا یوم ایشان از روم بیرون میکنند و از ایشان خزاین را که جمع کرده بودند مطالبه میکنند ایشان میگویند یا ویلنا انا کنا ظالمین یعنی وای بر ما که از جمله ظالمان فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا یعنی بنی امیه یعنی اینگونه دعوا خواهند کرد تا اینکه با شمشیر کشته میشوند ایضا در کتابها مسطور آورده در تاویل ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر که نوشتیم در زبور بعد از آن که در کتب سماویه نوشتیم ان الارض یرثها عبادی الصالحون که بر زمین وارث بندگان صالح من که عبارت از قایم باشد در تفسیر مزبور از پدرش و از ابن ابی عمیر و از ابن مسکان و از ابی عبد الله ع در تاویل قول خدای تعالی اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر روایت کرده که آنحضرت فرمود که اهل سنت میگویند که این آیه نازل شد در شان رسول خدا و آل او در وقتیکه قریش آنحضرت را از مکه بیرون کردند نه چنین است که میگویند بلکه مراد از آیه قایم ع است که بر خون خواهی امام حسین ع خروج خواهد کرد حاصل آیه اینست کسانی که مظلوم شده اند در قتال ماذون میشوند و خدا بر یاری ایشان قادر است ایضا در تفسیر ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله ذکر کرده که هر کس اراده کشتن پیغمبر و ستم بر او نماید هر اینه خدا او را با قایم ع یاری خواهد ایضا در کتاب مذکور ذکر کرده الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة حاصل معنی اینکه هرگاه ایشان را در روی زمین متمکن نمائیم اقامه نماز و اداء زکوة میکنند از ابی الجارود و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که این آیه در شان آل محمد است تا آخر ائمه و مهدی و اصحاب او و خدای تعالی ایشان را مشرق و مغرب زمین مالک گردانند و دین را ظاهر میکنند بدعت و باطل را محو میکنند چنانکه سفیهان حق را مضمحل کردند در آن وقت ظلم و ستم اصلا دیده نمیشود و بمعروف امر و نهی از منکر میکنند در تفسیر مذکور ان نشاء ننزل علیهم آیة من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی هرگاه بخواهیم از آسمان بر ایشان نازل میکنیم آیتی که گردن ایشان در مقابل آن ذلت و فروتنی قبول میکنند صاحب تفسیر از پدرش و از ابن ابی عمیر و از هشام و از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرموده که گردنهای بنی امیه خضوع میکنند با آوازی که از آسمان باسم صاحب الامر ع میرسد امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض یعنی آیا کیست قبول بکند دعای مضطر را در وقتیکه دعا میکند و بدیها را زایل نماید و شما را خلفاء زمین گرداند صاحب تفسیر از پدرش و از حسن بن علی بن فضال و از صالح بن عقبه و از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرموده که این آیه در شان قایم ع نازل شد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه اوست مضطر که دو رکعت نماز در مقام ابراهیم میکند و دعا مینماید خدای تعالی اجابت کرده بدیها را زایل و او را در زمین خلیفه میگرداند واذا جاءهم نصر من ربک لیقولن انا کنا معکم اولیس الله باعلم بما فی صدور العالمین حاصل مضمون اینکه در وقتیکه یاری ما با ایشان میرسد هر آینه ایشان میگویند که ما با شمائیم خدای تعالی بانچه که در سینه های اهل عالم است صاحب تفسیر گفته که مراد از نصر قایم است ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل حاصل معنی انکه کسیکه یاری کرده میشود بعد از مظلوم شدن برای او تسلطی و راهی نیست صاحب تفسیر از جعفر بن احمد و از عبد الکریم بن عبد الرحیم و از محمد بن علی و از محمد بن فضیل و از ثمالی و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت

فرمود که کسانیکه یاری کرده میشوند قایم و اصحاب او و بیند پس بر ایشان راه تسلط نیست قایم ع زمانیکه قیام کرد بر بنی امیه غالب میشود در تفسیر مذکور از احمد بن محمد بن احمد بن طلحه خراسانی و از علی بن حسین بن فضال و از اسمعیل بن مهران و از یحیی بن ابان و از عمرو بن شمر و از جابر و از ابی جعفر ع مثل این حدیث را روایت کرده و در قول خدای تعالی اقتربت الساعة صاحب تفسیر روایت کرده که ساعت عبارت از خروج قایم ع است صاحب تفسیر از احمد بن ادریس و از اشعری و از ابن یزید و از علی بن حماد خزاز و از حسین بن احمد منقری و از یونس بن ظبیان و از ابی عبد الله ع در قول خدای تعالی مدهامتان روایت کرد که آنحضرت فرمود که در ما بین مکه و مدینه نخلستانها بهم متصل میشوند یعنی در وقت ظهور یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره یعنی اراده میکنند که با دهانهای خود نور خدا را خاموش نمایند و حال آنکه خدا نور خود را تمام کننده است صاحب تفسیر گوید که خدا با قایم ع اتمام نور خواهد نمود و او را بر همه مذاهب و ادیان غالب میکند در آن وقت غیر از خدا بکسی عبادت نمیشود اینست معنی حدیث که زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور شده صاحب تفسیر قول خدای تعالی واخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب را بفتح قایم تاویل کرده حتی اذا راوا ما یوعدون یعنی وقتیکه قایم ع و امیر المؤمنین ع را که با ایشان وعده شده می بینند فستعلمون من اضعف ناصرا واقل عددا پس بزودی میدانند که کیست ضعیفتر و کمتر از حیثیت یاور و ناصر انهم یکیدون کیدا واکید کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا بدرستیکه ایشان حیله میکنند حیله کردنی و من حیله میکنم حیله کردنی و ایشان را یا محمد اندکی مهلت بده صاحب تفسیر گفته که هر آینه قایم مبعوث میشود و انتقام از ظالمان و طواغیت بنی امیه و قریش میگیرد صاحب تفسیر از احمد بن ادریس و از محمد بن عبد الجبار و از ابن ابی عمیر و از حماد بن عثمان و از محمد بن مسلم روایت کرده او گفته که از ابی جعفر ع پرسیدم از قول خدا واللیل اذا یغشی آنحضرت فرمود که مراد امیر المؤمنین ع است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم با او احاطه نمود و نور او را خاموش کرده مامور گردید که صبر نماید گفتم والنهار اذا تجلی فرمود نهار عبارت از قایم است زمانیکه قیام کرد بر دولت باطل غالب میشود خدای تعالی در قرآن برای خلق مثلها آورده با انها بغیر خود خطاب نموده غیر از او کسی نهار ا نمیدانند قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین صاحب تفسیر گوید که اگر خود امام شما غایب شود پس که میاورد بشما امامی را که مانند آن امام باشد از محمد بن جعفر و از محمد بن ابی از قاسم بن علاء و از اسمعیل بن علی فزاری و از محمد بن جمهور و از فضالة بن ایوب روایت کرده او گفته که پرسیدند از رضا ع از قول خدای تعالی قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین آنحضرت فرمود که مراد از ماؤکم ائمه ع اند ایشان ابواب شما اند بر خدا فمن یاتیکم بماء معین یعنی غیر از امام که میاورد بشما علم او را هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون صاحب تفسیر گفته که این آیه در شان قایم ع نازل شد و او امامیست که خدا او را بر همه مذاهب غالب خواهد نمود پس زمین را با عدل پر میکند چنانکه با ظلم و جور پر شده شیخ صدوق در کتاب خصال از عطار و از سعد و از ابن یزید و از محمد بن حسن میثمی و از مثنی حناط روایت کرده او گفته که شنیدم از ابی جعفر ع میگفت که روزهای خدا سه تا است روز قایم ع و روز کره و روز قیامت شیخ صدوق در معانی الاخبار از پدرش و از حمیری و از ابن هاشم و از ابن ابی عمیر و از مثنی حناط و از ابی جعفر ع و از پدرش ع مثل این حدیث را روایت کرده شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از ابن ولید و از صفار و از عباد بن سلیمان و از محمد بن سلیمان و از پدرش روایت کرده او گفته که بابی عبد الله ع گفتم هل اتیک حدیث الغاشیة فرمود که مراد قایم است که ظالمان را با شمشیر احاطه میکند راوی گوید که گفتم وجوه یومئذ خاشعة آنحضرت فرمود بقایم ع خضوع میکنند و طاقت با او امتناع ندارند گفتم عاملة فرمود عمل بغیر از ما انزل الله میکنند گفتم معنی ناصبة چیست فرمود که بخلاف منصوب کردند کسانیکه لایق نبودند گفتم مراد از تصلی نارا حامیة چیست فرمود که مراد از نار در دنیا آتش جنگ قایم

تفسیر آیه یوم یأتی بعض آیات ربک

علیه السلام در آخره آنرا جهت شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب کمال الدین از پدرش و از سعد و از ابن
ابی الخطاب و از ابن محبوب و از ابن رئاب و از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در معنی قول خدای تعالی یوم
یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل مراد از آیات ائمه اند و از بعض آیات قایم ع است
پس کسیکه پیش از ظهور قایم ع ایمان باو نیاورده هر چند که بسایر ائمه ایمان آورده باشد ایمان آوردنش بقایم ع در
ظهور نفع نخواهد داد در کتاب ثواب الاعمال از احمد بن زیاد و از علی و از پدرش و از ابن ابی عمیر و ابن محبوب و ایشان از ابن
رئاب و غیره ایشان از صادق ع همین حدیث را روایت کرده اند شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید و ایشان از سعد
و حمیری و ایشان از احمد بن حسین بن عمر بن یزید و از حسین بن ربیع و از محمد بن اسحق و از اسد بن ثعلبه و از ام هانی روایت کرده
او کفته که ملاقات کردم با امام محمد باقر ع و از او مضمون فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس پرسیدم فرمود که ان امامیست

تفسیر فلا اقسم بالخنس

که در زمان خود در سال دویست و شصت غایب شود بعد از آن ظاهر میکردد مانند شهابی در تاریکی شب اگر او را درک
کردی شاد خواهی شد یا اینکه چشمت روشن باد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از تلعکبری و از احمد بن علی
و از اسدی و از سعد و از حسین بن عمر بن یزید و از ابی الحسن بن ابی الربیع و از محمد بن اسحق مثل این حدیث را روایت
کرده محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از کلینی و از جماعتی از رجال سند خود ایشان از سعد و از احمد بن حسین بن عمر و از حسین
بن ابی الربیع و از محمد بن اسحق مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از پدرش و ابن ولید و ایشان یکجا
ایشان از سعد و از موسی بن عمر بن یزید و از علی بن اسباط و از علی بن ابی حمزه و از ابی بصیر و از ابی جعفر ع روایت کرده
که آنحضرت در بیان مضمون قل أرأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین فرمود که این آیه در شان قایم
ع نازل شده هرگاه امام شما غایب شود و ندانید که در کجا است پس که میآورد برای شما امامی را که اخبار آسمان و زمین را بشما خبر
دهد بخدا سوکند یاد میکنم هر آئینه هنوز تاویل آیه متحقق نشده و بزودی تحقق بهم رساند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از
جماعتی ایشان از تلعکبری و از احمد بن علی رازی و از اسدی و از سعد و از موسی بن عمر بن یزید مثل این را روایت کرده در

تفسیر آیه الم ذلک الکتاب

کتاب کمال الدین از ابن متوکل و از محمد عطار و از ابن عیسی و از عمر بن عبد العزیز و از جماعتی از اصحاب ما ایشان از داود رقی
و از ابی عبد الله ع در خصوص قول خدای تعالی الذین یؤمنون بالغیب روایت کرده که آنحضرت فرمود که ایمان بغیب اعتقاد بقیام
قایم ع است در کتاب مذکور از دقاق و از اسدی و از نخعی و از نوفلی و از علی بن ابی حمزه و از یحیی بن ابی قسم روایت کرده
و کفته که آیه الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب از صادق ع پرسیدم آنحضرت فرمود
که مراد از متقین شیعیان علی علیه السلام و مراد از غیب حجت غایب است و شاهد این مدعی قول خدای تعالی است لولا انزل علیه
آیة من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین در کتاب کمال الدین از مظفر علوی و از ابن
عیاشی و از پدرش و از جبرئیل بن احمد و از موسی بن جعفر بغدادی و از موسی بن قسم و از علی بن جعفر و از برادرش
موسی ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که شنیدم از صادق ع میکفت در تاویل قل أرأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن
یأتیکم بماء معین اگر غایب شود امام شما پس که میآورد برای شما امام تازه محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام و از احمد بن
بندار و از احمد بن هلیل و از موسی بن قسم مثل این را نقل کرده از کلینی و از علی بن محمد و از سهل و از موسی بن قسم مثل
این را روایت کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابرهیم بن سلمه و از احمد بن مالک و از حیدر بن محمد و از عباد بن یعقوب و از نصر بن

تفسیر آیه اعلموا ان الله یحیی الارض

مزاحم و از محمد بن مروان و از کلینی و از ابی صالح و از ابن ابی عباس در قول خدای تعالی اعلموا ان الله یحیی الارض بعد
موتها روایت کرده یعنی خدا با قایم آل محمد ص زمین را بعد از مردنش یعنی بعد از ظلم باهالی مملکتها احیا میکند و زنده
کرداند قد بیّنا لکم الآیات یعنی با قایم آل محمد لعلکم تعقلون در کتاب الغیبة ابو محمد مجد از محمد بن علی بن تمام و از حسین
بن محمد قطعی و از علی بن احمد بن هاشم و از محمد بن مروان و از کلینی و از ابی صالح و از ابن عباس در قول خدای تعالی وفی

السماء

تفسیر آیه فورب السماء والارض انه لحق و وعد الله الذین آمنوا منکم

السماء رزقکم و ما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون روایت کرده او کفته که مراد از قایم
علیه السلام است مثل اینست آیه اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا اصحاب قایم ع را خدا در یک روز جمع میکند در
کتاب مسطور از محمد بن اسحق مقری و از علی بن عباس و از بکار بن احمد و از حسن بن حسین و از سفیان بن جریر
و از عمرو بن هاشم طائی و از اسحق بن عبد الله بن علی بن حسین در تاویل آیه فورب السماء والارض انه لحق
مثل ما انکم تنطقون روایت کرده او کفته که مراد قیام قایم است و آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا در شان مهدی نازل شده است شیخ شرف الدین در کنز الفوائد
از محمد بن عباس و از علی بن عبد الله و از ابرهیم بن محمد ثقفی و از حسن بن حسین مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبة
شیخ طوسی از محمد بن علی و از حسین بن محمد قطعی و از علی بن حاتم و از محمد بن مروان و از عبید بن یحیی ثوری و از
محمد بن علی بن حسین و از پدرش و از جدش و از علی ع در تاویل آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین روایت کرده که آنحضرت فرمود که کسانی که ضعیف شده اند در روی
زمین آل محمد اند خدای تعالی مهدی ایشان را مبعوث میکند پس ایشان را عزیز میکرداند و دشمنان ایشان را ذلیل
شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از علی بن حاتم در مکتوبی که باو نوشته و از احمد بن زیاد و از حسن بن علی بن سماعه و
از احمد بن حسن میثمی و از سماعه و غیره ایشان از ابی عبد الله ع روایت کرده و کفته که نزول این آیه در شان قایم علیه السلام است

تفسیر آیه اعلموا ان الله یحیی الارض

ولا تکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون در کتاب کمال
الدین باین اسناد از میثمی و از ابن محبوب و از مؤمن الطاق و از سلام بن مستنیر و از ابی جعفر ع در آیه اعلموا
ان الله یحیی الارض بعد موتها روایت کرده که آنحضرت فرمود خدا زنده میکند زمین را با قایم ع بعد از مردن
مراد از مردن زمین کفر اهل زمین است محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از زراره و از ابی عبد الله ع در آیه و
تلک الایام نداولها بین الناس روایت کرده که آنحضرت فرمود که از وقت خلقت آدم تا این زمان دولت برای خدا
و دولت برای ابلیس بود پس کو دولت خدا در این زمانها و نیست جز دولت خدا مکر تنها قایم ع در تفسیر مذکور
از عمر بن شمر و از جابر روایت کرده و روایت کرده او کفته که ابو جعفر ع در آیه الیوم یئس الذین کفروا من
دینکم فلا تخشوهم واخشون فرمود در روزی که قایم ع قیام میکند بنی امیه مایوس شوند پس ایشانند کافران
که از آل محمد مایوس خواهند شد در تفسیر عیاشی از جابر و از جعفر بن محمد ع و ابی جعفر ع روایت کرده که ایشان
در تاویل آیه و اذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر فرمودند خروج قایم ع و دعوت او است مردم
را بسوی خود در تفسیر مزبور از زراره روایت کرده او کفته که صادق ع فرمود که از پدرم پرسیدند از آیه قاتلوا
المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة پدرم فرمود تا اینکه در روی زمین مشرکی نباشند غیر از دین خدا دینی
نماند بعد از آن فرمود هنوز تاویل و مصداق این آیه تحقق بهم رسانیده هرگاه قیام کند قایم ما هر آینه کسیکه

تفسیر آیه ولئن اخرنا عنهم

او را دریابد بزودی مصداق این آیه را می بیند دین محمد میرسد بجائیکه خواهد رسید در روی زمین شرک
بر خدا نمیباشد در تفسیر مذکور از ابان و از مسافر و از ابی عبد الله ع در آیه ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة
معدودة روایت کرده که آنحضرت فرمود مراد از امت معدوده جماعتیست بعدد اصحاب بدر در تفسیر مزبور از
عبد الاعلی و از حلبی روایت کرده او کفته ابو جعفر ع فرمود که اصحاب قایم ع سیصد و سیزده مرد اند بخدا سوکند
ایشانند امت معدوده که خدای تعالی فرموده ولئن اخرنا الخ اصحاب قایم ع بنزد او در یکساعت جمع میشوند
مانند ابرها وقت پائیز در همین تفسیر از حسین و از خراز و از ابی عبد الله ع در آیه ولئن اخرنا عنهم الخ روایت

کرده

کرده که آنحضرت فرمود که امت معدوده قایم ع و اصحاب او است و در تفسیر عیاشی از ابراهیم بن عمر او از کسی روایت کرده که
از ابی جعفر ع شنیدم در حالتیکه آنحضرت میگفت که عهد و میثاق رسول خدا بعد از امام حسین ع بعلی بن الحسین ع
رسید بعد از او بمحمد بن علی بعد از ان خدا تعالی هر چه میخواهد میکند و ما اهل بیت وا همه مغلوب و ملزم شدیم
پسر ملائکه خروج کرد از اهل بیت مردی با سیصد و سیزده نفر و بیدق رسول خدا در حالتی که اراده مدینه
میکند و به بیابان میرسد پس در ان وقت کسی میگوید که این بیابان مکان قومیست که خدا ایشانرا بزمین
فرو برد همین است مصداق آیه افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من
حیث لا یشعرون او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین در تفسیر عیاشی از ابن سنان روایت کرده او گفته که از صادق
علیه السلم پرسیدم از آیه افامن الذین الخ آنحضرت فرمود که ایشان دشمنان خدا اند مسخ میشوند و بزمین
فرو میروند در همین تفسیر از صالح بن سهل او از ابی عبد الله ع روایت کرده او گفته که آنحضرت فرمود که آیه
وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین عبارت از قتل علی و حسن ع است و لتعلن
علوا کبیرا عبارت از قتل امام حسین ع است فاذا جاء وعد اولیهما یعنی در وقتیکه رسید وعده خونخواهی
امام حسین ع بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار در ان وقت مبعوث می کند
خدا تعالی پیش از خروج قایم ع قومی را که نمیگذارند خونی آل محمد را مگر اینکه او را میسوزانند و کان
وعدا مفعولا این وعده ایست که پیش از قیام قایم خواهد رسید ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال
وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا در این کره امام حسین ع خروج میکند با هفتاد نفر که با او در طف کربلا شهید
شدند و بر سر ایشان طاس کلاههای مذهب دو رویه میباشد و بخلایق میرسانند که او امام حسین است با اصحاب
خود خروج کرده تا اینکه مؤمنین شک نکنند و او دجال و شیطان نیست بلکه امامیست که میان ظاهر ترین مردمان
است زمانیکه باعتقاد مؤمنین رسوخ نمود که او امام حسین ع است دیگر شک در خصوص او نمیکنند بعد از ان از امام
حسین ع بمردم میرسد که حجت قایم میان ظاهر ترین مردم است آنگاه مؤمنان تصدیق قول او میکنند وقتیکه حجت
علیه السلم او فات میرسد امام حسین ع او را غسل و کفن و حنوط کرده بقبر میگذارد در ابراهیم در حدیث خود افزوده که
امام حسین ع انقدر سلطنت میکند که ابروهای او به پیش چشمهایش میافتد در تفسیر عیاشی از حمران او از ابی
جعفر ع روایت کرده که آنحضرت آیه بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید را میخواند بعد از ان فرمود که قایم و اصحاب
صاحب باس شدید اند در همین تفسیر از مسعدة بن صدقه او از جعفر بن محمد او از پدرش او از جدش ع روایت کرده که آن
حضرت فرمود که امیر المؤمنین ع در خطبه خود فرمود یا ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جوانحی
علما جما فسلونی قبل ان تبقر برجلها فتنة شرقیة تطأ فی خطامها ملعون ناعقها و مولاها و قائدها و سائقها
والمتحرز فیها فکم عندها من رافعة ذیلها یدعو بویلها دخلا او حولها لا یاوی بینها و لا احد یرحمها فاذا استدار
الفلک قلتم مات او هلک وای واد سلک فعندها توقعوا الفرج آنحضرت فرمود که مضمون این فقرات تاویل
آیه وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا است سوگند یاد میکنم بخدایی که دانه را شکافته و انسانرا خلق
کرده هر آینه در زمان ظهور تعیش میکنند سلاطین در نعمت و لذت و مردی از دنیا نمیرود مگر اینکه از صلب او هزار
نفر ذکور میاید در ان وقت از آفت و بدعت در امن میباشد عمل بکتاب خدا و سنت پیغمبر میکنند آفات و شبهات
از ایشان زایل میشود محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت از کلینی او از ابی علی اشعری او از محمد بن حسان او از محمد بن علی او
از عبد الله بن قسم او از مفضل او از ابی عبد الله ع روایت کرده که از آنحضرت سؤال کردند از آیه و اذا نقر فی الناقور
آنحضرت فرمود که از ما امامیست مخفی زمانیکه خدا اراده ظهور او نمود بدلش وحی میگذارد پس ان وقت ظاهر
میشود و بامر خدا قیام میکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از کتاب احمد بن یوسف بن یعقوب ابو الحسین
او از اسمعیل بن مهران او از ابن بطائنی او از پدرش و وهب ایشان از ابی بصیر او از ابی عبد الله ع از آیه
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم
دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا روایت کرده که آنحضرت
فرمود که کسانی که خدا ایشانرا خلیفه میکند قایم و اصحاب او یند در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن
زیاد او از علی بن صباح او از حسن بن محمد حضرمی او از جعفر بن محمد او از ابراهیم بن عبد العزیز بن الحمید او از اسحق
بن عبد العزیز او از ابی عبد الله ع در آیه ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة روایت کرده که آنحضرت
فرمود که عذاب عبارتست از خروج قایم و امت معدوده اصحاب آنحضرت اند که بعدد اصحاب بدر اند

در کتاب مسطور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل بن مهران او از حسن بن علی او از پدرش او از وهیب او از ابی
بصیر او از ابی عبد الله ع در آیه واستبقوا الخیرات اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا روایت کرده که آنحضرت فرمود
که این آیه در شان قایم ع نازل شده او و اصحابش جمع میشوند در وقتیکه پیش از ظهور آنحضرت ان وقت
تعیین نشده در کتاب مسطور از علی بن حسن مسعودی او از محمد عطار او از محمد بن حسن او از محمد بن کوفی
او از ابن ابی نجران او از قسم بن ابی بصیر او از ابی عبد الله ع در آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی
نصرهم لقدیر روایت کرده که آنحضرت فرمود که این آیه در شان قایم ع و اصحاب او نازل شده در کتاب مسطور از علی
بن احمد او از عبد الله بن موسی او از برقی او از پدرش او از سلیمان بن محمد او از ابی بصیر او از ابی عبد الله ع در آیه یعرف
المجرمون روایت کرده که آنحضرت فرمود نه خدا مجرمانرا میشناسد لکن قایم ع ایشانرا از سیما و صورت میشناسد
و با شمشیر ایشانرا میزند شیخ شرف الدین در کنز الفواید از محمد بن عباس او از علی بن حاتم او از حسن بن محمد بن عبد الواحد
او از حفص بن عمر بن سالم او از محمد بن حسین بن عجلان او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که از ابی عبد الله ع
تاویل آیه ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر پرسیدم فرمود که عذاب ادنی گرانی نرخها و قحط
است و عذاب اکبر شمشیر مهدی است در کنز الفواید شیخ شرف الدین از محمد بن عباس او از احمد بن زیاد او از حسن
بن محمد او از سماعه او از ابراهیم بن عبد الحمید او از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که زمانیکه خروج قایم ع کرد
داخل مسجد الحرام میشود پس رو بکعبه پشت بمقام کرده و دو رکعت نماز میکند بعد از ان بر میخیزد و میگوید ایها
الناس من نزدیکترین مردم بحضرت آدم و ابراهیم و اسمعیل و محمد ص بعد از ان دستهای خود را بسمت آسمان بلند کرده
دعا و تضرع میکند تا بجدیکه بروی خود بزمین میافتد اینست معنی قول خدا تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف
السوء ویجعلکم خلفاء الارض ءاله مع الله قلیلا ما تذکرون و باین اسناد از ابن عبد الحمید او از محمد بن مسلم او
از ابی جعفر ع در آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه روایت کرده که آنحضرت فرمود که این آیه در شان قایم ع نازل شده زمانی
که خروج کرد عمامه بر سر گذارد و در پیش مقام نماز میکند و بخدا تضرع مینماید پس بیدق او هرگز بر نمیگردد یعنی
مغلوب نمیشود در کنز الفواید در تاویل آیه یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم از محمد بن عباس او از علی بن
عبد الله بن حاتم او از اسمعیل بن اسحق او از یحیی بن هاشم او از ابی الجارود او از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت
فرمود که هرگاه این امر را شما ترک کنید هر آینه خدا ترک نخواهد کرد و تایید این حدیث میکند انچه که شیخ محمد بن یعقوب
او از علی بن محمد او از بعض اصحاب ما او از حسن بن محبوب او از محمد بن فضیل او از ابو الحسن ماضی ع روایت کرده
که از آنحضرت از آیه والله متم نوره پرسیدم فرمود که ایشان اراده کردند که نور خدا را خاموش کنند یعنی امیر
المؤمنین ع را بکشند و حال آنکه خدا نور خود را که امامت باشد تمام خواهد کرد زیرا که خدا تعالی میفرماید الذین
امنوا بالله والرسول والنور الذی انزلنا نور عبارت از امام است راوی گوید که عرض کردم که معنی هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق چیست فرمود که خدا تعالی امر فرمود به پیغمبر خود بوصیت و ولایت و موالات وصی خود که
دین حق عبارتست از ان عرض کردم که معنی لیظهره علی الدین کله چیست فرمود که انرا بر همه ادیان غالب کرداند
زیرا که خدا نور خود را بولایت قایم ع تمام خواهد نمود هر چند که منکرین ولایت علی ع انرا ناخوش میدارند
عرض کردم که آیا اینکه میگویی تنزیل است یعنی ظاهر معنیست فرمود بلی اینکه گفتم تنزیل است و غیر ان تاویل
در کنز الفواید از محمد بن عباس او از احمد بن هوذه او از اسحق بن ابراهیم او از عبد الله بن حماد او از ابی بصیر روایت
کرده او گفته که از ابی عبد الله ع پرسیدم از معنی آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون آنحضرت فرمود که خدا تعالی تاویل این آیه را هنوز نازل نکرده عرض کردم کی نازل میشود فرمود وقتیکه
قایم ع ظهور میکند زمانیکه خروج کرد همه کافر و مشرک خروج او را مکروه و ناخوش میدارند اگر کافر یا مشرک
در توی سنگ باشد سنگ میگوید که یا مؤمن در شکم من کافر یا مشرک هست او را بقتل برسان پس خدا او را
از توی سنگ بیرون میکند مؤمن او را میکشد فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از جعفر بن احمد روایت کرده و سلسله
سند را تا بابی عبد الله ع رسانیده که آنحضرت مثل این حدیث را ذکر کرده و در این حدیث مذکور است که سنگ
گوید که در توی من مشرک هست مرا بشکن و او را بکش در کنز الفواید از محمد بن عباس او از احمد بن ادریس او از عبد الله
بن محمد او از صفوان بن یحیی او از یعقوب بن شعیب او از عمران بن میثم او از عابر بن ربعی روایت کرده او گفته که
از امیر المؤمنین علیه السلم شنیدم میفرمود هو الذی ارسل رسوله اظهار میشود این قایم بعد از این سوگند بخدایی
که جان من در قبضه او است هر آینه نمیماند قریه مگر اینکه در انجا ندا میشود در صبح و شام با شهادت ان لا

الا الله وان محمداً رسول الله صاحب تفسیر گوید که خبر داد ما یوسف بن یعقوب واز محمد بن ابی بکر مقری واز نعیم بن سلیمان
واز لیث واز مجاهد واز ابن عباس در آیهٔ لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون روایت کرده و گفته که این در وقتی میشود
که یهودی و نصرانی و صاحبان سایر مذاهب نمی مانند مگر اینکه داخل اسلام میشوند حتی گاو و گوسفند و شیر و گرگ و
انسان و مار در امن میباشند و حتی موش انبان را نمی برد و جزیه نمیشود و بتها میشکنند و خنزیر را میکشند اینست معنی آیهٔ
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون این در وقت قیام قایم ع خواهد شد در کنز الفواید از ابی عبد الله ع در معنی
قول خدا تعالی واذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین روایت کرده که آنحضرت فرمود که قایم ع را تکذیب میکنند و می
گویند ما ترا نمیشناسیم تو از اولاد فاطمه نیستی چنانکه مشرکان بمحمد ص گفتند فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو القسم
علوی بطوری که سلسلهٔ سند را بابی جعفر ع رسانیده روایت کرده که آنحضرت در معنی کل نفس بما کسبت رهینة الا
اصحاب الیمین فرمود که اصحاب یمین ما و شیعیان ما است بعد از آن ابو جعفر ع شیعتنا اهل البیت فی جنات
یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین یعنی شیعهٔ ما اهل بیت در بهشت میشوند
واز مجرمین میپرسند که چه چیز شما را در سقر جا داده ایشان میگویند ما از نماز گذارندگان نبودیم یعنی شیعهٔ علی
بن ابی طالب ع نبودیم ولم نک نطعم المسکین وکنا نخوض مع الخائضین یعنی اطعام مسکین نمیکردیم در وقت ظهور قایم
ع و با غافلان بودیم وکنا نکذب بیوم الدین یعنی تکذیب ایام قایم ع میکردیم فما تنفعهم شفاعة الشافعین پس با ایشان
شفاعت شفاعت کنندگان نفع نمی بخشد و پیغمبر در روز قیامت با ایشان شفاعت نخواهد کرد کلینی در کتاب کافی
از علی بن محمد واز علی بن عباس واز حسن بن عبد الرحمن واز عاصم بن حمید واز ابی حمزه واز ابی جعفر ع در معنی آیهٔ
قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة المتکلفین ان هو الا ذکر للعالمین روایت کرده که آنحضرت فرمود که لفظ ذکر
عبارتست از امیر المؤمنین ع ولتعلمن نبأه بعد حین فرمود که در وقت خروج قایم ع خواهند دانست و در معنی آیهٔ
ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه فرمود که بنی اسرائیل اختلاف کردند در خصوص کتاب موسی چنانکه این
امت در کتابی که در نزد قایم ع است اختلاف خواهند کرد حتی آن کتاب را جمع کثیر انکار میکنند و قایم ع گردن
ایشان را میزند راوی گفت معنی ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم وان الظالمین لهم عذاب الیم چیست آنحضرت فرمود هرگاه
نباشد آنچیزی که خدا در خصوص ایشان فرموده قایم ع هر آینه احدی را از ایشان زنده نمیگذارد و در معنی والذین
یصدقون بیوم الدین فرمود که یوم الدین یوم قایم ع است و در آیهٔ ربنا ما کنا مشرکین فرمود ایشان میگویند
که خدایا ما منکر ولایت علی ع نبودیم و در معنی قل جاء الحق وزهق الباطل فرمود زمانی که قایم ع قیام میکند
دولت باطل میرود کلینی در کتاب کافی از ابو علی اشعری واز محمد بن عبد الجبار واز حسن بن علی بن ابی حمزه واز ابی
بصیر واز ابی عبد الله ع روایت کرده که از آنحضرت پرسید از قول خدا سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق فرمود که خدا بایشان مینماید در نفسهای خود مسخ شدن را و در آفاق نقصان و
تنگی را پس می بینند قدرت خدا را هم در نفوس خودشان و هم در آفاق راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم
که معنی حتی یتبین لهم انه الحق چیست فرمود حق عبارتست از خروج قایم ع است ناچار است اینکه خلق او را ببینند
کلینی در کافی از محمد بن یحیی واز سلمة بن خطاب واز حسن بن عبد الرحمن واز علی بن ابی حمزه واز ابی بصیر واز
از ابی عبد الله ع در بیان آیهٔ حتی اذا راوا ما یوعدون اما العذاب واما الساعة فستعلمون من هو شر مکاناً و
اضعف جنداً روایت کرده که آنحضرت فرمود وقتی که دیدند خروج قایم ع را پس در این روز میدانند آنچیز را
که بدست قایم ع از خدا بایشان میرسد و میدانند که کیست در نزد قایم ع بدتر از جهة مقام و کمتر از جهة لشکر
راوی گوید عرض کردم که معنی من کان یرید حرث الآخرة چیست فرمود حرث آخرت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است
گفتم معنی نزد له فی حرثه چه میباشد فرمود که نصیب و در دولت ائمه زیاد میشود گفتم من کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب فرمود کسیکه نصیب دنیا را بخواهد در دولت حق از قایم ع او را نصیبی
نمیباشد مؤلف گوید که سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار با سندهای خود از محمد بن احمد ایادی که رفع حدیث
بامیر المؤمنین ع نموده روایت کرده که آنحضرت فرمود که کسانیکه در روی زمین ضعیف شده اند چنانکه در قرآن
ذکر شده و بعد از وقتی خدا ایشان را خلفای روی زمین خواهد کرد ما اهل بیتیم خدا بتعجیل مهدی ما را بر میانگیزاند پس
اهلبیت را عزیز و دشمنان را ذلیل میگرداند ایضاً باسناد مذکور رفع حدیث بابن عباس نموده و گفته که آیهٔ
وفی السماء رزقکم وما توعدون عبارتست از خروج مهدی و بهمان اسناد از ابن عباس در آیهٔ اعلموا ان الله
یحیی الارض بعد موتها روایت کرده و گفته که خدا بتعجیل اصلاح میکند زمین را با قایم آل محمد ع بعد از مردن

یعنی بعد از جور و ستم بر اهل بلاد وقد بینا لکم الآیات عبارتست از حجة آل محمد است لعلکم تعقلون امید هست که تعقل
و تامل نمائید در کتاب مذکور باسناد خود از سید هبة الله راوندی که او رفع حدیث بموسی بن جعفر ع کرده در آیهٔ واسبغ
علیکم نعمه ظاهرة وباطنة روایت نموده که آنحضرت فرمود که نعمة ظاهره امام ظاهر و نعمة باطنه امامیست که از نظر
مردم غایب گردد و ظاهر میشود برای او خزاین زمین هرچیز که دور باشد باو نزدیک میگردد باب نهم نصوصی
که از خدا و آباء کرام قایم ع در خصوص او وارد شده سوای نصوصیکه در کتاب احوال امیر المؤمنین ع گذشت از نصهائیکه به
دوازده امام در آنها اشاره شده باب خبر دادن خدا و پیغمبر ص بوجود و ظهور قایم ع از طرق خاصه و عامه شیخ
صدوق در امالی از احمد بن محمد بن اسحق واز اسمعیل بن ابرهیم حلوانی واز احمد بن منصور رمادی واز حمایة بن عبد
الوهاب واز سعد بن عبد الحمید بن جعفر واز عبد الله بن زیاد یمانی واز عکرمة بن عمار واز اسحق بن عبد الله بن
ابی طلحة واز انس بن مالک روایت کرده و گفته که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ما بنی عبد المطلب سادات
اهل بهشتیم که عبارتست از من و حمزه سید الشهداء و جعفر ذو الجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی
است و شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد بن علی واز عثمان بن احمد واز ابرهیم بن عبد الله هاشمی واز حسن بن فضل
بوصرائی واز سعد بن عبد الحمید مثل این را ذکر کرده شیخ صدوق در عیون اخبار رضا باسناد تمیمی از رضا ع
واز پدرانش روایت کرده که آنحضرت فرمود که رسول خدا فرمود که قیامت قیام نمیکند تا اینکه قیام نماید قایم ع
بحق از ما و این در وقتی باشد که خدا او را اذن دهد در ظهور هرکه تابع شود نجات یابد هرکه تخلف کند هلاک شود الله الله
ای بندگان خدا نزد او بروید هرچند راه رفتن باشد با دستها و پاها در بالای برف بدرستیکه او خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ
منست در کتاب مذکور از ابن متوکل واز اسدی واز نخعی واز نوفلی واز علی بن سالم واز پدرش واز ثمالی واز ابن طریف
واز ابن نباته واز ابن عباس روایت کرده و گفته که رسول خدا ص فرمود وقتیکه مرا باسمان هفتمین بردند واز آنجا به
سدرة المنتهی واز سدره بحجابهای نور بردند خدا بتعجیل مرا ندا کرد که ای محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام پس بمن خضوع
و تذلل و عبادت نمای و بمن وثوق و توکل کن بدرستیکه من راضی شدم باینکه تو بنده و حبیب و رسول و نبی من باشی و
ببرادرت علی ع راضی گردیدم که خلیفه و باب من باشد پس او است حجت خدا بر بندگان من و او است پیشوای خلق من
با او دوستان از دشمنان امتیاز مییابند و بسبب او طایفهٔ شیطان از طایفهٔ من جدا میشود و با او دین بر پا می
گردد و حدود من محفوظ میماند و احکام مرا انفاذ میکند و بسبب او و تو و ائمه از اولاد تو به بندگان خود رحم
میکنم و با قایم ع زمین خود را معمور میگردانم بتسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجیدیکه در روی زمین
میشود و با او زمین را از دشمنان پاک میکنم و او را با اولیای خود میراث میکنم و با او سخنان کفار را باطل و کلمهٔ
خود را بلند میگردانم و با او زنده میکنم بندگان و شهرهای خود را بعلم خود برای او ظاهر میکنم خزینه ها و ذخیره ها
بمشیت خود م و او را بر اسرار و ضمایر مطلع میگردانم باراده خود و با ملائکه او را امداد مینمایم تا ایشان یاری او کنند در
انفاذ امر من و اظهار نمودن دین من این ولی من و مهدی بندگان منست در عیون اخبار رضا از عبد الله بن محمد
صائغ واز محمد بن سعید واز حسن بن علی واز ولید بن مسلم واز صفوان بن عمرو واز شریح بن عبید واز عمرو
بکالی واز کعب الاحبار روایت کرده و در خصوص خلفاء گفته که ایشان دوازده نفر بند زمانی که ایشان
رفتند و طبقهٔ صالحه آمد خدا عمرهای ایشان را طولانی میکند چنین وعده کرده است خدا بتعجیل باین امت
بعد از آن ابن عباس این آیه را خواند وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما
استخلف الذین من قبلهم راوی گوید که مثل این را خدا بتعجیل در بارهٔ بنی اسرائیل کرد و بر خدا گران و مشکل
نیست که این امت را در یکروز یا در نصف روز جمع بکند بعد از آن خواند وان یوماً عند ربک کالف سنة
مما تعدون در عیون اخبار رضا ع باسناد تمیمی از رضا ع واز پدرانش ایشان از علی ع روایت کرده که آن
حضرت گفت که جناب پیغمبر فرمود که دنیا تمام نمیشود تا وقتیکه بامر امت من قیام مینماید مردی از اولاد حسین
زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور شده شیخ طوسی در امالی خود از شیخ مفید واز اسمعیل بن یحیی
بن عیسی واز محمد بن جریر طبری واز محمد بن اسمعیل ضراری واز ابی صلت هروی واز حسین اشقر واز قیس
بن ربیع واز اعمش واز عبایة بن ربعی واز ابو ایوب انصاری روایت کرده و گفته که رسول خدا در حال
مرض خود بفاطمه علیها السلام فرمود که سوگند یاد میکنم با آنخدایی که جان من در دست او است لابد است برای
این امت از مهدی ع و بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه او از اولاد تست در کتاب مذکور از حفار واز عثمان احمد واز
ابی قلابه واز بشیر بن عمر واز مالک بن انس واز زید بن اسلم واز اسمعیل بن ابان واز ابی مریم واز ثوبر بن ابی فاخته

او از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده او گفته که پدرم گفت که پیغمبر بیدق را در روز جنگ خیبر بعلی بن ابی طالب ع داد پس
برای او فتح کرد بعد از آن حکایت روز غدیر و بعض فضایل آنحضرت را در آن روز واقع شده بود نقل نمود تا اینکه
گفت که پیغمبر ص گریه کرد گفتند یا رسول الله چرا گریه میکنی فرمود که خبر داد بمن جبرئیل ع که بعلی ظلم میکنند و حق
او را از او میگیرند و با او میجنگند و اولاد او را بعد از او میکشند و بر ایشان ظلم میکنند و جبرئیل از پروردگار خود
بمن خبر داد که مصیبت اهل بیت من در وقت قیام قایم زایل میشود و کلمهٔ ایشان بلند گردد و امت بر محبت ایشان اتفاق
میکنند دشمن ایشان کم میشود و ناخوش دارندهٔ ایشان ذلیل و مداحان ایشان بسیار گردد این در وقتیست که بلاد
متغیر و بندگان ضعیف شوند و از فرج مأیوس گردند در این حال قایم ع ظهور میکند نام او نام من است
نام پدرش مثل نام پسر من است و از اولاد دختر من است خدا حق را با ایشان ظاهر سازد و باطل را با شمشیرهای
ایشان خاموش مینماید مردم با ایشان پارهٔ از ترس و پارهٔ دیگر از راه رغبت و میل تابع میشود راوی گوید که
گریهٔ پیغمبر ساکن گردید و فرمود که مژده باد بشما بدرستیکه خدا ع وعدهٔ خلاف نمیشود و قضای او رد
نمیگردد بدرستیکه فتح خدا نزدیکست بعد از آن حضرت دعا کرد گفت پروردگارا ایشان اهل بیت منند رجس
و خباثت را از ایشان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان ایشان را حفظ و مراعات کن و یاور و یاور ایشان باش و ذلیل
مگردان ایشان را ایشان را خلیفهٔ من گردان شیخ طوسی در امالی از شیخ مفید او از احمد بن ولید او از پدرش او از
صفار او از محمد بن عبید او از علی بن اسباط او از سیف بن عمیره او از محمد بن حمران روایت کرده او گفته که صادق
ع فرمود که در طف کربلا ملائکه گریه و زاری بدرگاه پروردگار کردند و گفتند که خدایا ظالمان کردند بصفی
و پسر پیغمبر تو حسین آنچه کردند پس خدا یتعالی صورت قایم ع را بایشان نمود و فرمود با این از ظالمان
انتقام خواهم کشید شیخ مذکور در امالی از جماعتی ایشان از مفضل او از احمد بن محمد بن بشار او از مجاهد بن
موسی او از عباد بن عباد او از مجالد بن سعید او از جبر بن نوف ابی الوداک روایت کرده او گفته که بابی سعید
خدری گفتم که بخدا سوگند یاد میکنم هر آئینه سالی نمیآید بما مگر آنکه از سال گذشته بدتر است پادشاهی
بما مسلط نمیشود مگر آنکه از پادشاهی که پیشتر از او است بدتر است ابو سعید گفته که شنیدم از پیغمبر آنرا
که تو میگوئی لکن شنیدم از آنحضرت میفرمود که امر باین نهج میگذرد تا اینکه متولد میشود در ایام فتنه
و جور کسیکه شناخته نمیشود و زمین را پر از جور کرده اند پس آنوقت کسی بگفتن لفظ جلاله قادر نمیشود بعد
از آن مبعوث میکند خدا مردیرا که از اولاد منست آنگاه زمین را پر از عدل کند چنانکه کسیکه پیشتر
از او بود پر از ظلم کردانیده بود و بیرون میکند زمین برای او خزاین خود را و آنها را کسیی نمیشمارد و امر دین
نهج میگذرد تا اینکه اسلام قرار گرفته استقامت مییابد شیخ صدوق در کمال الدین از ابن متوکل او از پدرش
او از هروی او از رضا ع او از پدرانش روایت کرده ایشان گفته اند که پیغمبر ص فرمود که سوگند یاد میکنم بآن
خدائی که مرا براستی به بشارت مبعوث گردانیده هر آئینه غایب میشود قایم ع از اولاد من در وقتیکه
من با او عهد کرده ام حتی اکثر مردم میگویند که خدا با آل محمد احتیاج نیست و دیگران در ولادتش شک
میکنند کسیکه زمان او را دریابد بدین او چنگ بزند و بسبب شک نمودن شیطان را به نزد خود راه ندهد که او را از
دین من بیرون ببرد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود بدرستیکه خدا شیاطین را اولیای کسانی
کرده که ایمان نمیاورند در کتاب مذکور از ابن ادریس او از پدرش او از سهل او از محمد بن ادم او از پدرش
او از ابی یاسر او از مبارک بن فضاله او از وهب بن منبه او رفع حدیث با ابن عباس کرده او گفته که رسول خدا
فرمود که وقتیکه خدا یتعالی مرا به آسمان برد ندای یا محمد بمن رسید گفتم لبیک رب العظمة لبیک در آن حال وحی
رسید که در خصوص کدام امر اهل آسمان با هم دیگر مخاصمه کردند عرض کردم که مرا با آن علمی نیست فرمود
آیا از آدمیان برای خود وزیر و برادر و وصی اختیار کرده عرض کردم که اگر اختیار کنم تو برای من وصی اختیار
بکن فرمود یا محمد برای تو از آدمیان علی را اختیار کردم عرض کردم پسر عمم را وصی من گردانیدی پس وحی کرد
که علی وارث تو و وارث علم تست بعد از تو و صاحب لوای حمد است در روز قیامت و صاحب حوض تست
سیراب میکند از آن مومنین را بعد از آن فرمود یا محمد من سوگند بذات خود یاد میکنم که از این حوض
نمی آشامد دشمنان تو و اهل بیت تو هر آینه داخل بهشت میکنم جمیع امت ترا مگر کسیرا که از داخل شدن
به بهشت ابا نماید عرض کردم که آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید فرمود بلی عرض کردم چه
طور ابا میکنند فرمود بدرستیکه من ترا اختیار کردم و برگزیدم برای تو وصی بعد از تو او را از تو بمنزلهٔ هرون

کردم از موسی مگر اینکه بعد از تو پیغمبری نمیشود و محبت او را بدل انداختم او را پدر اولاد تو کردم حق او بر امت مثل حق
تست بر ایشان هر که حق او را انکار کند حق ترا انکار کرده هر که از دوستی او ابا نماید از دوستی تو ابا کرده و کسیکه
از دوستی تو ابا نمود از دخول بهشت ابا کرده پس آنگاه در مقابل نعمتهای خدا بسجدهٔ شکر افتادم پس آنگاه منادی ندا
کرد که یا محمد سر بردار و بخواه از من تا عطا نمایم عرض کردم که امت مرا بولایت علی ع جمع کن تا اینکه با همگی در روز
قیامت بحوض من وارد شوند فرمود که در خصوص بندگان خود پیش از آنکه ایشانرا خلق کنم قضای من جاری شده
هر کرا که بخواهم هدایت میکنم و هر کرا که بخواهم هلاک میگردانم بدرستیکه بعلی علیه السلام دادم علم ترا او را وزیر و
خلیفهٔ تو کردم بر اهل و امت تو کسیکه او را دشمن بدارد و انکار ولایتش نماید داخل بهشت نمیگردد و کسیکه
او را دشمن بدارد ترا دشمن داشته و کسیکه ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته کسیکه او را دوست بدارد ترا
دوست داشته هر که ترا دوست داشته بدرستیکه این فضیلت را برای وی قرار دادم و بتو عطا کردم اینرا
که از صلب علی ع یازده نفر مهدی بیرون آوردم همهٔ ایشان از بکر بتول اند و آخرین ایشان مردیست
که در پشت سر او عیسی بن مریم نماز خواهد کرد زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده
با او از هلاکت نجات خواهد داد و با او از ضلالت هدایت خواهم کرد و با او چشم کور را وا میکنم و مریض را شفا
میدهم عرض کردم خدایا در کدام وقت اینها میشود فرمود در وقتیکه علم برداشته شد و جهل ظاهر گردید و قراء
بسیار شدند و عمل قلیل شد و قتل نفس بسیار گردید فقهای هدایت کننده کم شدند فقهای گمراهی و خاینان و شعرا
بسیار شدند و امت تو قبرها خود را مساجد کردند و مصحفها زینت دادند و مساجد را با طلا یا غیر آن منقش
نمودند و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردید و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و مردان بمردان
و زنان بزنان اکتفا کردند و امرا کافر و دوستان ایشان فاجر و یاران و ناصرین ایشان ظالم گردیدند و اصحاب رای
از ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف بزمین فرو رفتن واقع میشود خسفی در مشرق و خسفی در مغرب
و خسفی در جزیرهٔ عرب و شهر بصره بدست مردی از ذریهٔ تو خراب میشود که اتباع او زنجیانند و مردی از اولاد حسین
بن علی خروج میکند و دجال از سیستان بیرون آید و سفیانی خروج مینماید عرض کردم خدایا بعد از من چه
اخبار خواهد شد پس خدا وحی نموده بمن اخبار فرمود از کارهای بنی امیه و فتنهٔ پسر عم علی و آنچه که تا روز
قیامت خواهد شد راوی گوید که پس آنحضرت فرمود که همهٔ اینها را بعد از آنکه بزمین نزول کردم بعلی ع خبر دادم
و ادای رسالت کردم حمد میکنم خدا را چنانکه پیغمبران کردند و چنانکه همه چیز پیش از من کرده اند مؤلف گوید که
خدا یتعالی به پیغمبر ص فرمود که اهل سما نهاد در خصوص کدام امر با هم دیگر مخاصمه میکنند اشاره بقول خدا یتعالی است
ما کان لی علم بالملإ الاعلی اذ یختصمون مشهور در میان مفسرین آنست که این اشاره است بآیهٔ انی جاعل فی
الارض خلیفة و سؤال ملئکه از این پس گویا که خدا از پیغمبر مخاصمهٔ ایشانرا پرسید بعد از آن خبر داد که زمین از
حجتی و خلیفهٔ خالی نمیشود بعد از آن پیغمبر از خلیفهٔ خود پرسید که خلیفهٔ من که خواهد شد خدا خلفای
و را معین نمود دور نیست که در این وقت ملئکه از خلیفهٔ پیغمبر سؤال کردند پس خدا بایشان باین طریق
خبر داد و پارهٔ سخنان در این خصوص در باب معراج مذکور شد و آنچه که خدا یتعالی فرمود که بصره خراب
میشود اشاره بقصهٔ صاحب زنج است که در سال دویست و پنجاه و پنج در بصره خروج میکند و وعده میکند
بزنجیها که هر که بنزد او آید او را اکرام نماید و آزاد کند پس نزد او جمع کثیری جمع میشوند و باین سبب امر او ترقی
یابد از این جهت بصاحب زنج ملقب گردیده و گمان چنان دارد که او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن
الحسین ع است ابن ابی الحدید گوید که اکثر مردم خصوص طایفهٔ طالبیین و نسابین در نسب او قدح کرده اند
و گفته اند که او از طایفهٔ عبد القیس و نامش علی بن محمد بن عبد الرحیم است و مادرش سدیه است از اسد بن
خزیمه که جدش محمد بن حکیم اسدی کوفیست ابن اثیر در کتاب کامل و مسعودی در کتاب مروج الذهب مثل این را
ذکر کرده و از حدیث سابق صحت نسب و ظاهر میشود شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن مسرور او از
ابن عامر او از معلی او از جعفر بن سلیمان او از عبد الله بن حکم او از پدرش او از سعید بن جبیر او از ابن عباس
روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که خلفاء و اوصیا و حجتهای من بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول ایشان
برادرم و آخر ایشان پسرم است عرض کردند یا رسول الله برادرت کیست فرمود که علی بن ابی طالب عرض کردند
پسرت کیست فرمود مهدیست که پر میکند زمین را با عدل چنانکه با ظلم پر شده سوگند یاد میکنم به آن خدائی که
مرا براستی فرستاده هر گاه نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه خدا آنرا طولانی میگرداند حتی خروج کند

در آن روز پس مهدی پس آن وقت عیسی بن مریم فرود آید در پشت سر او نماز میکند آن وقت زمین با نور خدا روشن میشود و تسلط او بمشرق و مغرب میرسد در کتاب مذکور از ابن مسرور و از ابن عامر و از اعمش و از ابن عمیر و از ابی جمیله و از جابر جعفی و از جابر انصاری روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است نامش نام من و کنیه اش کنیه من است و شبیه ترین مردم است بمن از جهت سیرت و صورت و برای او غیبتی و حیرتی میشود خلایق در خصوص وی گمراه میشوند بعد از آن ظهور میکند مانند شهاب ثاقب زمین را پر از عدل و قسط میکند چنانکه پر از ظلم و جور شده در کتاب مذکور از ابن ولید و از صفار و از احمد بن حسین بن سعید و از محمد بن جمهور و از فضاله و از معاویة بن وهب و از ابی جعفر عم روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که خوشا بر کسیکه قایم اهل بیت مرا دریابد اگر در ایام غیبتش بوی اقتدا کرده و تابع شده و دوستان او را دوست دارد و دشمنانش را دشمن ایشان رفیقان و دوستان منند در کتاب کمال الدین از عبد الواحد بن محمد و از ابی عمرو بلخی و از محمد بن مسعود و از خلف بن حامد و از سهل بن زیاد و از اسمعیل بن مهران و از محمد بن اسلم جبلی و از خطاب بن مصعب و از سدیر و از ابی عبد الله عم روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که خوشا بر کسیکه قایم اهل بیت مرا دریابد در حالتیکه در حال غیبتش باو و سایر ائمه ع اقتدا کرده و از دشمنان ایشان تبری نموده ایشان رفیقان و عزیزترین امت منند در کتاب کمال الدین از پدرش و از ابن ولید و ابن متوکل در یکجا ایشان از سعد و حمیری و محمد عطار و ایشان از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب ایشان از ابن محبوب و از داود بن حصین و از ابی بصیر و از صادق عم و از پدرانش روایت کرده ایشان گفته اند که رسول خدا فرمود که مهدی از اولاد منست نامش نام من و کنیه اش کنیه من است شبیه ترین مردمانست از حیثیت سیرت و صورت بمن و او را غیبتی و حیرتی میشود تا بحدیکه خلایق گمراه میشوند پس در این وقت ظهور میکند مثل شهاب ثاقب زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور شده در کتاب کمال الدین از ابن عبدوس و از ابن قتیبه و از احمدان و از ابن بزیع و از صالح بن عقبه و از پدرش و از باقر عم و از پدرانش روایت کرده ایشان گفته اند که رسول خدا فرمود که مهدی از اولاد منست و او را غیبتی و حیرتی میشود که امتان در خصوص او گمراه میشوند پس ذخایر و مواریث انبیا را میاورد و زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده در کتاب مذکور از ابن متوکل و از اسدی و از برمکی و از علی بن عثمان و از محمد بن فرات و از ثابت بن دینار و از سعید بن جبیر و از ابن عباس روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که علی بن ابی طالب ع امام امت من و خلیفه منست بر ایشان بعد از من از اولاد اوست قایم منتظر که خدا باو پر میکند زمین را با عدل و قسط چنانکه با ظلم و جور پر گردیده سوگند یاد میکنم بخدائیکه مرا براستی مبعوث گردانیده هر آینه کسانیکه باو در زمان غیبت اعتقاد دارند کمیاب ترند از کبریت احمر پس آن وقت جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت یا رسول الله آیا مر قایم را که از اولاد تست غیبتی هست فرمود بلی سوگند یاد میکنم به پروردگار خود و لیمحص الله الذین امنوا و یمحق الکافرین و هر آینه خدا ایتعه در آن وقت مومنان را در بوته امتحان خالص و کافران را زایل و باطل میگرداند یا جابر این امریست از امرهای خدا و سریست از اسرار او و او را پوشانیده است از بندگان خود حذر کن از شک نمودن در امر خدا که باعث کفر است در کتاب کمال الدین از ابن عبدوس و از ابن قتیبه و از حمدان بن سلیمان و از عبد الله بن فضل هاشمی و از هشام بن سالم و از صادق عم و از پدرش و از جدش روایت کرده او گفته که رسول خدا فرموده که قایم عم از اولاد منست نامش نام من و کنیه اش کنیه من شمایلش شمایل من و سنتش سنت من است مردم را بر دین من و امید اند ایشانرا بکتاب خدا دعوت میکند کسیکه او را اطاعت کند اطاعت من کرده و کسیکه مخالفت او نماید مخالفت مرا کرده هر که در حال غیبت او را انکار نماید انکار من کرده است کسیکه تکذیب او کند تکذیب من کرده هر که تصدیق او نماید تصدیق مرا کرده است بخدا شکایت میکنم از کسانیکه مرا در امر وی تکذیب مینمایند و قول مرا در خصوص او انکار و امت مرا از طریقه او گمراه میکنند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون در کتاب مذکور از همدانی و از علی و از پدرش و از غیاث بن ابراهیم و از صادق عم و از پدرانش روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود کسیکه قایم را که از اولاد من است انکار نماید مرا انکار کرده است در کتاب مذکور از وراق و از اسدی و از نخعی و از نوفلی و از غیاث بن ابراهیم و از صادق ع و از پدرانش روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود کسیکه قایم ع را که از اولاد من است در زمان غیبتش انکار کند هر آینه میمیرد مانند مردن جاهلیت شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از تلعکبری

و از احمد بن علی و از ابن ابی دارم و از علی بن عباس و از محمد بن هاشم قیسی و از سهل بن تمام بجری و از عمران قطان و از قتاده و از ابی نضره و از جابر بن عبد الله روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که مهدی در آخر زمان خروج میکند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد بن اسحق و از علی بن عباس و از بکار بن احمد و از حسن بن حسین و از معلی بن زیاد و از علا بن بشیر و از ابی صدیق ناجی و از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که بشارت میدهم شما را باینکه مهدی مبعوث میشود در حالتیکه مردم اختلاف و تزلزل دارند زمین را با عدل پر میکند چنانکه از ظلم و جور پر گردیده بطوریکه اهل آسمان و زمین از او راضی میباشند در کتاب مذکور باین اسناد از حسن بن حسین و از بلیه و از جحاف روایت کرده او گفته که رسول خدا تا سه مرتبه فرمود که مژده باد بشما بمهدی که خروج میکند در وقت اختلاف و تزلزل مردم زمین را پر از عدل و قسط میگرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده دلهای مردم را از عبادت پر میگرداند عدالتش همه مردم را فرا میگیرد در کتاب الغیبة باین اسناد از حسن بن حسین و از سفیان جریری و از عبد المؤمن و از حرث بن حصیره و از عمارة بن جوین عبدی و از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته که شنیدم از رسول خدا در منبر میگفت که مهدی از اولاد و اهل بیت منست خروج میکند در آخر زمان آسمان بجهت او قطرهای خود را نازل میگرداند و زمین از یمن وی دانه های خود را میرویاند زمین را پر از عدل و قسط میگرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده در کتاب الغیبة از محمد بن اسحق و از علی بن عباس و از بکار و از مصبح و از قیس و از ابی حصین و از ابی صالح و از ابی هریره روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز هر آینه او را طولانی میگردانند تا اینکه برانگیزانند در آن روز مردیرا که نامش نام من و نام پدرش نام پدر منست زمین را پر از عدل میگردانند چنانکه پر از ظلم شده در کتاب مذکور محمد بن اسحق از عبد الله بن عباس و از جعفر بن محمد زهری و از اسحق بن منصور و از قیس بن ربیع و غیر او و ایشان از عاصم و از زر و از عبد الله بن مسعود روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که دنیا تمام نمیشود تا اینکه والی بشود بر امت من مردی از اهل بیت من که او را مهدی گویند در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از بزوفری و از احمد بن ادریس و از ابن قتیبه و از فضل و از نصر بن مزاحم و از ابی لهیعه و از ابی قبیل و از عبد الله بن عمرو بن عاص روایت کرده او گفته که رسول خدا در حدیث طولانی فرمود که در این وقت مهدی خروج میکند و مردیست از اولاد این و بدست خود اشاره بعلی بن ابی طالب ع نمود و با او خدا باطل و دروغ را مضمحل میگرداند و شدت زمانه را زایل میکند و بسبب او ذلت بندگی را از گردنهای شما زایل میشود من اول امتم این و مهدی وسط ایشانست و عیسی آخرشان در اثنای این حال بلاها بمردم رو میدهد در کتاب مذکور و از محمد بن علی و از عثمان بن احمد و از ابراهیم بن عبد الله هاشمی و از ابراهیم بن هانی و از نعیم بن حماد و از تقیة بن ولید و از ابی بکر بن ابی مریم و از فضل بن یعقوب و از عبد الله بن جعفر و از ابی الملیح و از زیاد بن بنان و از علی بن نفیل و از سعید بن مسیب و از ام سلمه روایت کرده او گفته که شنیدم از رسول خدا که فرمود که مهدی ع از عترت من و از اولاد فاطمه است در کتاب مذکور جماعتی از تلعکبری و از احمد بن علی و از محمد بن علی و از عثمان بن احمد و از ابراهیم بن علا مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور از احمد بن ادریس و از ابن قتیبه و از فضل و از مصبح و از ابی عبد الرحمن و از کسیکه از وهب بن منبه شنیده در حالتیکه از ابن عباس نقل میکرد که او بمن گفت که یا وهب بعد از آن مهدی ع خروج میکند گفتم آیا از اولاد تست گفت بخدا قسم یاد میکنم ما بینه او از اولاد من نیست لکن از اولاد علی علیه السلام کوارا باد کسیکه زمان او را دریابد و با او فرج میدهد خدا بنعم امت را زمین را پر از عدل میگرداند تا آخر حدیث در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از تلعکبری و از احمد بن علی و از احمد بن علی ادریس و از ابن عیسی و از اهوازی و از حسین بن علوان و از ابی هرون عبدی و از ابی سعید خدری در حدیث طولانی که من مختصرش کردم روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود بفاطمه که بما اهل بیت هفت چیز داده شد که باحدی پیش از ما داده نشده پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست که پدر تست باشد و وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهدا است و او عم پدر تست حمزه است و از ما است کسیکه خدا او را دو بال داده که با آنها در بهشت میپرد او پسر عم تست جعفر است و از ما است دو سبط این امت ایشان پسران تست حسن و حسین اند سوگند یاد میکنم بخدائیکه غیر از او پروردگاری نیست که از ما است مهدی این امت که در پشت سرش عیسی بن مریم نماز میکند بعد از آن دست مبارک خود را بر پشت امام حسین ع زد و فرمود تا سه دفعه که مهدی از نسل این خواهد آمد محمد بن ابراهیم در تفسیر خود از احمد بن بندیجی و از عبد الله بن موسی عباسی و از موسی بن سلام و از زبرنطی و از عبد الرحمن

بن خشاب او از ابی عبد الله ع او از پدرانش روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود که مثل اهل بیت من مثل ستاره
آسمانست هر وقتیکه ستاره از ایشان غایب شود ستاره دیگر طلوع میکند که با دستها و چشمها باو اشاره میکنند یعنی
اراده اذیت باو مینمایند آنگاه غایب گردد تا وقتی پس اولاد عبد المطلب که بنی عباس باشند ادامه میکردد و بر خلایق
مستولی میشوند و کار خلایق بهرج و مرج می انجامد در آنحال ستاره شما طلوع مینماید پس در آنحال بخدا حمد کنید و آنرا
قبول نمایید در تفسیر مذکور از احمد بن هوده او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد او از ابان بن عثمان روایت کرده او
گفته که ابو عبد الله ع فرمود که در وقتیکه رسول خدا در بقیع نشسته بود علی ع نزد آنحضرت آمد و سلام کرد پس آنحضرت
او را در دست راست خود نشانید بعد از آن جعفر بن ابی طالب آمد و پیغمبر را تفحص کرد گفتند در بقیع
است پس به بقیع آمد بر آنحضرت سلام کرد حضرت او را در طرف دست چپ جا داد بعد از آن عباس آمد و پیغمبر را تفحص
کرد گفتند که در بقیع است پس نزد آنحضرت آمد حضرت او را در پیش روی خود نشانید بعد از آن پیغمبر با امیر
المؤمنین ع التفات کرده فرمود که یا علی آیا که میخواهی که بشارتی بتو بدهم گفت بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود
که جبرئیل ع اندک زمانی پیش از این نزد من بود و بمن خبر داد که قائمی که در آخر زمان خروج میکند زمین را پر از عدل
میکند چنانکه پر از جور شده از ذریه تو و از اولاد حسین است پس علی ع عرض کرد که بما هیچ خیر نمیرسد مگر از دست
تو و بتوسط تو بعد از آن آنحضرت بجعفر رو آورده باو گفت که آیا میخواهی که بتو مژده بدهم عرض کرد بلی یا رسول
الله آنحضرت فرمود جبرئیل اندک زمانی پیش از این در نزد من بود و خبر داد بمن که کسیکه بیدق را بقائم علیه السلام
میدهد از ذریه تست آیا او را میشناسی عرض کرد نه آنحضرت فرمود او کسیست که روی او مانند دینار است
و دندانهایش مثل منشار و شمشیرش مانند سوخته آتش با ذلت داخل کوه میشود و با عزت بیرون میاید جبرئیل
و میکائیل او را محافظت میکنند بعد از اینها التفات بعباس نمود و فرمود یا عم پیغمبر آیا خبر بدهم بتو چیزی را که جبرئیل
بمن خبر داده عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود که جبرئیل گفت که وای بر ذریه تو از جور اولاد عباس او گفت
یا رسول الله من بعد از این از معاشرت زنان اجتناب میکنم آنحضرت فرمود که خدا از چیزهایی که شدنی است فارغ
گردیده یعنی قضای او برانها جاری گشته تغییر و تبدیل نخواهد یافت در تفسیر محمد بن ابراهیم از ابن عقده
او از علی بن حسین او از محمد بن علی او از ابن ربیع او از عمرو بن یونس او از حمزة بن حمران او از سالم بن امثل روایت کرده
او گفته که شنیدم از ابی جعفر محمد باقر ع میفرمود که حضرت موسی بسفر اول تورات نظر کرد چیزهایی را که خدا داد
باو از قایم ع داده بود دید عرض کرد که خدایا مرا قایم آل محمد گردان وحی رسید که او از ذریه احمد است بعد از
آن بسفر ثانی نظر کرد پس در آن هم مثل اینها را دید بعد از آن در سفر سیم هم اینها را بنظر آورد و گفته شد باو
چیزی که در دفعه اول گفته گردید در کتاب کافی از جماعتی ایشان از سهل او از محمد بن سلیمان او از هیثم بن اشیم او
از معاویة بن عمار او از ابی عبد الله ع روایت کرده او گفته که پیغمبر ص روزی شادان و خندان بیرون آمد مردم
عرض کردند که یا رسول الله خدا شاد و خندان گرداند آنحضرت فرمود که روزی و شبی نمیشود مگر آنکه از روز و از شب
مرا تحفه میرسد از خدا آگاه شوید که پروردگار من امروز تحفه بمن فرستاد که مانند آنرا پیش از این نفرستاده بود
بدرستیکه جبرئیل آمد و بمن سلام رسانید و گفت یا محمد خدا از بنی هاشم هفت نفر را برگزید که مانند ایشانرا
در زمان گذشته خلق نکرده و در زمان آینده هم خلق نخواهد کرد یا رسول الله تو سید پیغمبرانی و علی بن
ابی طالب وصی تو سید اوصیا است و حسن و حسین دو سبط تو سید اسباط اند و عمت حمزه سید شهدا است و
جعفر طیار پسر عم تو در جنت با ملائکه هر جا که میخواهد طیران میکند و از شما است قائمی که در پشت سرش
عیسی بن مریم نماز میکند در وقتیکه خدا او را بزمین فرو میاورد و او از ذریه علی و فاطمه و از اولاد حسین است
در کشف الغمه علی بن عیسی آورده که چهل حدیث در ذکر مهدی که حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله آنها را جمع
نموده بنظر رسید آنها را به ترتیبی که او ذکر کرده ایراد نمودم و اکتفا کردم بذکر راوی حدیث اول که از پیغمبر
ص روایت کرده حدیث اول از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته که پیغمبر فرمود از امت من بیرون
می آید مهدی نام هرگاه عمر او کوتاه باشد هفت سال پادشاه میشود و اگر طولانی باشد نه سال امت من در
زمان او متنعم میشوند بطوری که پیش از آن نشده اند خواه فاجر و خواه نیکوکار آسمان باران خود را بر
ایشان میباراند و زمین چیزی را از نباتات خود نگاه نمیدارد حدیث دوم جناب پیغمبر ص فرمود زمین پر از
جور میشود آنگاه مردی از عترت من قیام نماید پس زمین را پر از عدل گرداند هفت سال یا نه سال خلافت
نماید حدیث سیم راوی مذکور روایت نموده که رسول خدا فرمود روز قیامت نمیرسد مگر آنکه بر زمین

مالک شود مردی از اهل بیت من که زمین را پر از عدل میگرداند چنانکه پر از جور گردیده مدت خلافتش هفت
سال است حدیث چهارم جناب پیغمبر فرمود بفاطمه مهدی از اولاد تست و از زهری او از علی بن الحسین او
از پدرش روایت کرده که رسول خدا بفاطمه فرمود که مهدی از اولاد تست حدیث پنجم رسول خدا فرمود
از حسن و حسین است مهدی این امت از علی بن هلال او از پدرش روایت کرده او گفته بخدمت رسول خدا رفتم
در حالت احتضارش آنگاه فاطمه را در بالای سرش دیدم میگریست تا اینکه صدا بگریه کردن بلند نمود پس رسول خدا
سر خود را بسمت وی برداشته فرمود ای حبیبه دل من چه چیز ترا میگریاند گفت میترسم که بعد از تو ضایع
شوم فرمود ای حبیبه من آیا ندانسته که خدا تعالی بر زمین نگاهی کرد پدرت را از میان ایشان برگزید بعد از
آن نظری کرد شوهرت را برگزید و بمن وحی کرد که ترا باو تزویج نمایم ما اهل بیت را خدا خاصیتی داده که با احدی
پیشتر از ما نداده و با احدی هم بعد از ما نخواهد داد من خاتم انبیا و اکرم ایشانم و دوست ترین مخلوقاتم در نزد
خدا من پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیا و محبوب ترین ایشانست در نزد خدا او شوهر تست و شهید ما
بهترین شهدا است و احب ایشانست در نزد خدا او پسر عمت و برادر شوهر تست از ما است دو سبط این امت
ایشان پسران تست حسن و حسین اند ایشان سید جوانان بهشتند سوگند بخدایی که مرا براستی مبعوث گردانید
که پدر ایشان از ایشان افضل است سوگند بخدا که مرا براستی مبعوث نموده که مهدی این امت از ایشانست در
وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهمدیگر کردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعض
دیگر را غارت مینمایند بزرگ و کوچک رحم نمیکنند و کوچکان و تعظیم بزرگان را بجا نمیاورند پس در اینحال بر
میانگیزاند خدا کسیرا که قلعه های ضلالت و دلهای قفل شده را میگشاید دین را در آخر زمان اقامه میکند چنانکه
من در اول زمان اقامه نمودم زمین را پر از عدل و قسط میگرداند چنانکه پر از جور گردیده فرمود یا فاطمه غمگین
مباش و گریه مکن بدرستیکه خدا مهربانتر است بر تو از من زیرا که ترا در دل من محبتی است بدرستیکه خدا
ترا بشوهری تزویج نمود او بزرگترین مردمانست از حیثیت حسب و اکرم ایشانست از جهت نسب و ارحم ایشان
است برعیت و عادلترین ایشان و بیناترین ایشانست بقضایا از خدا تعالی مسئلت نموده ام که ترا بعد از
من پیشتر از سایر اهل بیت من بمن برساند علی ع فرمود که فاطمه بعد از پیغمبر در دنیا نماند مگر هفتاد و پنج روز
حدیث ششم ابو سعید با اسناد خود از حذیفه نقل کرده او گفته که رسول خدا خطبه فرمودند بعد از آن هر چه
که شدنی بود بما خبر داد بعد از اینها فرمود اگر از دنیا نماند مگر یکروز هر اینه خدا آنرا طولانی گرداند تا اینکه بر انگیزاند
مردی را از اولاد من که نام او نام من است پس آنگاه سلمان برخواست و گفت یا رسول الله نسل کدام پسرت خواهد
شد فرمود از اولاد این اشاره بامام حسین ع کرد حدیث هفتم در خصوص مکانیست که مهدی از آنجا خروج
میکند صاحب کشف الغمه با اسناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود خروج میکند
مهدی از قریه که او را کرعه مینامند حدیث هشتم در کیفیت روی مهدی است صاحب کتاب با اسناد خود از
حذیفه روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود مهدی مردیست که از اولاد من روی او مانند ستاره دری است
حدیث نهم در بیان کیفیت رنگ و جسم آنحضرتست صاحب کتاب با اسناد خود از حذیفه روایت کرده
او گفته رسول خدا فرمود مهدی مردیست لون او لون عربی است جسم او جسم اسرائیل است یعنی عظیم الجثه است
در خد راست او خالی هست مانند ستاره دری زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم شده اهل آسمان و زمین
و مرغان هوا بخلافت او راضی میشوند حدیث دهم در کیفیت پیشانی مبارکش است صاحب کتاب با اسناد خود
از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود مهدی از ما است موی جبینش کم است و بینی او نازک و دراز
است حدیث یازدهم در کیفیت بینی آنحضرتست صاحب کتاب با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته رسول
خدا فرموده مهدی از ما اهل بیت است و او مردیست از امت من بلند بینی زمین را پر از عدل میگرداند چنانکه پر
از ظلم شده حدیث دوازدهم در بیان خالیست که در خد آنحضرتست صاحب کتاب با اسناد خود از ابی امامه باهلی
روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود میان شما و اهل روم چهار صلح است چهارمین بدست مردی از اولاد هرقل که
پادشاه روم است خواهد شد مدت دوامش هفت سال است مردی از طایفه عبد القیس که او را مستورد بن جیلان
گویند عرض کردم که یا رسول الله امام خلایق در این روز کیست فرمود مهدی که از اولاد من است در وقت ظهور
بجز مرد چهل ساله میباشد در براو دو عبای قطوانیست گویا که مرد مان بنی اسرائیل است خزاین زمین را بیرون گرداند
و شهرهای شرک را فتح میکند حدیث سیزدهم در کیفیت دندان آنحضرتست صاحب کتاب با اسناد خود از عبد

الرحمن بن عوف روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود هر آینه بر انکیزاند خدا یتعالی از عترت من مردیرا که پیچهای دندانهای او کشاده است و فراخ جبینش کم است زمین را پر از عدل میکند و اموال بمردم بسیار میدهد حدیث چهاردهم در بیان اینکه مهدی امام صالحست صاحب کتاب با سناد خود از ابی امامه روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود خطبه خواند و در ان ذکر دجال نمود و فرمود در این روز مدینه از خباثت پاك کردد چنانکه کوره ها آهن را از خبث الحدید پاك میکنند در ان حال صدا میکنند که امروز روز خلاص است پس ام شریك کفت یا رسول الله در این روز عرب در کجا باشند فرمود ایشان در این روز کم میباشند و اکثر ایشان در بیت المقدس میباشند امام ایشان مهدیست و او مرد صالح است حدیث پانزدهم در بیان اینکه خدا او را آشکارا مبعوث میکرداند صاحب کتاب با سناد خود از ابن سعید خدری روایت کرده او کفته که رسول خدا فرمود مهدی آشکارا مبعوث و در میان امت من خروج میکند در انوقت امت در نعمت و چهارپایان در تعیش باشند و زمین نباتات خود را ظاهر کرداند و اموال بالسویه بایشان داده میشود حدیث شانزدهم در بیان اینکه در بالای سرش ابریست صاحب کتاب با سناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود مهدی خروج میکند در حالتیکه در بالای سرش ابریست در میان ان ندا میکنند که این است خلیفهٔ خدا باو تابع شوید حدیث هفدهم در بیان اینکه در بالای سرش ملکی میشود صاحب کتاب با سناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود خروج میکند مهدی در بالای سر او ملکی ندا که اینست مهدی تبعیت او را نمائید حدیث هجدهم در بشارت دادن پیغمبر با مهدی بامت خود صاحب کتاب با سناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود مژده میدهم بشما با مهدی که مبعوث میشود در میان امت من در وقت اختلاف مردم و تزلزل ایشان پس زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده همه اهل اسمان و اهل زمین از او راضی میباشند و اموال را میان مردم بالسویه قسمت میکند حدیث نوزدهم در بیان نام مهدیست صاحب کتاب با سناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود قیامت قیام نمیکند مکر اینکه مردی از اهل بیت من مالك زمین کردد نام وی نام منست زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم کرد بود حدیث بیستم در بیان کنیهٔ اواست صاحب کتاب با سناد خود از حذیفه روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود هر کاه نماند از دنیا مکر یکروز هر آینه خدا او را طولانی کرداند و برمیانکیزاند در ان روز مردیرا که نامش نام منست و خلق او خلق من و کنیه اش با عبد الله است حدیث بیست و یکم در میان نام پدرش است صاحب کتاب با سناد خود از ابن عمر روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود دنیا تمام نمیشود تا وقتیکه خدا مبعوث کرداند از عترت من مردیرا که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم شده حدیث بیست و دوم در بیان عدالت واست صاحب کتاب با سناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود هر آینه زمین با ظلم و جور و عدوان پر کردد بعد از ان خروج کند مردی از اهل بیت من تا اینکه او را پر از عدل و قسط کرداند چنانکه پر از ظلم و جور بوده حدیث بیست و سیم در بیان خلق اواست صاحب کتاب با سناد خود از ذربن عبد الله روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود خروج میکند مردی از اهل بیت من که نامش با نام من مطابق است و خلقش مثل خلق منست زمین را پر از عدل کرداند حدیث بیست و چهارم در عطا و کرم انحضرتست صاحب کتاب با سناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود مبعوث میشود در اخر زمان و ظهور فتنه ها مردیکه او را مهدی مینامند عطیهٔ او بکوارا میشود حدیث بیست و پنجم در بیان علم اواست بسنت پیغمبر صاحب کتاب با سناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود خروج میکند مردی از اهل بیت من و عمل بسنت من میکند خدا برکت خود را از اسمان باو نزول میکند و زمین برکت خود را بیرون میکرداند زمین را با عدل پر میکند چنانکه با ظلم و جور پر کردیده و هفت سال برامت من سلطنت میکند و به بیت المقدس نزول مینماید میفرماید حدیث بیست و ششم در بیان امدن انحضرت در آیات وی صاحب کتاب با سناد خود از ثوبان روایت کرده او کفته صاحب کتاب رسول خدا فرمود زمانیکه علمهای سیاه را دیدید که از خراسان میاید نزد انها بیائید که با راه رفتن باشد با دستها و پاها در روی برف مانند اطفال بدرستیکه در میان ان علمها مهدیست خلیفهٔ خدا حدیث بیست و هفتم در بیان امدن او است از سمت مشرق صاحب کتاب با سناد خود از عبد الله روایت کرده او کفته ما در خدمت رسول خدا بودیم ناکاه پارهٔ جوانان از بنی هاشم امدند زمانیکه انحضرت ایشانرا دید دیدهای مبارکش پر از اشك کردید رنك مبارکش متغیر شد عرض کردند یا رسول الله چه تغیریست که در روی شما می بینیم و ما او را مکروه میداریم فرمود ما اهل بیتیم که خدا اخرت را برای ما بر دنیا بر

برکزیده بدرستیکه اهل بیت من بعد از من بزودی مبتلا میشوند ایشانرا از وطن رانده دور کردانند تا اینکه از سمت مشرق جماعتی میایند با علمهای سیاه پس حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند بایشان داده نمیشود با ایشان قتال میکنند و نصرت میابند حق را میخواهند که بایشان رد نمایند ایشان قبول نمیکنند تا اینکه او را بمردی از اهل من رد میکنند پس زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور کردید کسیکه از شما انزمانرا درك نماید نزد ایشان برود هر چند که با راه رفتن باشد با دستها و پاها در روی برف حدیث بیست و هشتم در آمدن او و عزت یافتن اسلام بسبب او صاحب کتاب با سناد خود از حذیفه روایت کرده او کفته شنیدم از رسول خدا میفرمود وای بر این امت از پادشاهان ظالم و جابر که ایشانرا خواهند کشت و مطیعین خواهند ترسانید مکر کسیکه تقیه اظهار انقیاد بایشان نماید مؤمن صاحب تقیه با ایشان باز بانش دوستی میورزند و با دلش از ایشان میکریزد وقتیکه خدا یتعالی اعادهٔ عزت اسلام را اراده نمود جمیع ظالم و معاندرا هلاك میکرداند خدا یتعالی قادر است بهر چیز که اراده مینماید و اصلاح میکند امت را بعد از فساد ان بعد از ان فرمود یا حذیفه هر کاه از دنیا نماند مکر یك روز هر آینه خدا یتعالی طولانی میکرداند او را تا اینکه بدنیا مالك شود مردی از اهل بیت من که خداوند عواهار را از دست وی جاری میکرداند و با واظهار اسلام میکند و وعدهٔ خود را خلاف نخواهد کرد حدیث بیست و نهم در متنعم شدن امتست در زمان مهدی صاحب کتاب با سناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود امت من در زمان مهدی متنعم میشوند بطرزیکه پیش از ان مثل او را ندیده اند اسمان بر ایشان میبارد و زمین همه نباتات خود را میرویاند حدیث سیام در بیان اینکه مهدی سید بیست از سادات بهشت صاحب کتاب با سناد خود از انس بن مالك روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود ما بنی عبد المطلب سادات اهل بهشتیم من و برادرم علی و عمم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام حدیث سی و یکم در بیان ملك اوست صاحب کتاب با سناد خود از ابی هریره روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود در نزد خزینهٔ شما سه نفر کشته میشود همه ایشان پسر خلیفه اند بعد از ان خلافت در کسی از ایشان قرار نمیکیرد و بعد از ان علمهای سیاه میرسد پس اهل فتنه و فساد را میکشند بعد از ان مهدی خلیفهٔ خدا میاید زمانیکه امدن او را شنیدید نزد او بروید و بر او بیعت بکنید بدرستیکه او خلیفهٔ خدا است حدیث سی و دوم در بیان اینکه وقتیکه امدن مهدی را شنیدید نزد وی بروید و با او بیعت نمائید صاحب کتاب با سناد خود از ثوبان روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود میاید از سمت مشرق علمهای سیاه کویا که دلهای ایشان از اهن است کسیکه آمدن ایشانرا بشنود بشنود نزدیك ایشان برود و بیعت نماید هر چند که از راه رفتن باشد با دستها و پاها در روی برف حدیث سی و سیم در بیان اینست که خدا یتعالی با مهدی دلهای بندکانرا بهمدیکر مهربان کرداند صاحب کتاب با سناد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده او کفته بخدمت پیغمبر عرض کردم ایا از آل محمد است مهدی یا از غیر ما است فرمود از ما است خدا یتعالی دین را با او ختم میکند چنانکه با ما فتح کرد و با ما نجات میدهد مردم را چنانکه از شرك نجات داد و با ما دلهای ایشانرا بهمدیکر بعد از عداوت مهربان کرداند چنانکه بعد از عداوت شرك دلهای ایشانرا بهمدیکر مهربان کرده و برادر دینی نموده اند حدیث سی و چهارم در بیان اینکه انحضرت فرمود بعد از مهدی در عیش و زندکانی خیر نیست صاحب کتاب با سناد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده رسول خدا فرمود هر کاه از دنیا نماند مکر یکشب هر آینه خدا او را طولانی میکرداند تا اینکه مالك کردد بدنیا مردی از اهل بیتم که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را پر کرداند از عدل چنانکه پر از ظلم و جور کردیده و اموال را بالسویه قسمت میکند خدا دلهای این امت را غنی میکرداند پس هفت سال یا نه سال خلافت میکند و بعد از او نفعی در زندکانی نمیباشد حدیث سی و پنجم در بیان اینکه بدست او فتح قسطنطنیه میشود صاحب کتاب با سناد خود از ابی هریره روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود قیامت قیام نمیکند تا اینکه بر زمین مالك شود مردی از اهل بیت من که فتح میکند قسطنطنیه و جبل دیلم را هر کاه از دنیا نماند مکر یك روز هر آینه خدا او را طولانی کرداند تا اینکه قسطنطنیه را فتح کند حدیث سی و ششم در بیان اینکه ظهور او بعد از ملوك جبابره است صاحب کتاب با سناد خود از قیس بن جابر او از پدرش او از جدش روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود بعد از من بزودی میایند خلفاء و بعد از خلفاء امراء ملوك جبابره بعد از ان خروج میکند مردی از اهل بیت من زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور کردیده حدیث سی و هفتم در بیان اینکه اینست که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز میکند صاحب کتاب با سناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود از ما است کسیکه عیسی بن مریم در پشت سر او نماز میکذارد حدیث

کرده

سی وهشتم در بیان اینکه او با عیسی بن مریم سخن میگوید صاحب کتاب باسناد خود از جابر بن عبد الله روایت
او کفته رسول خدا فرمود که نازل میشود عیسی بن مریم و میگوید که امیر ایشان مهدیست باو کفته میشود که با
ما نماز بگذار او میگوید که بعضی از شما ها بر بعضی دیگر امیر است حدیث سی و نهم در قول پیغمبر است در خصوص
مهدی صاحب کتاب باسناد خود رفع حدیث بمحمد بن ابراهیم امام کرده که او خبر داد که ابی جعفر منصور بن خبر
داد از پدرش واز جدش واز عبد الله بن عباس و کفته رسول خدا فرمود هرگز هلاک نمیشود امتی که من در اول
آن عیسی بن مریم در اخر آن مهدی در وسط آنست علی بن عیسی در کشف الغمه آورده که محمد بن محمد شافعی در اول
کتاب کفایة الطالب در مناقب علی بن ابی طالب ع ذکر کرده که این کتاب را بطرزی جمع نمودم که اسانید او را از
طرق شیعه عاری نمودم یعنی بطریق عامه تالیف نمودم تا اینکه احتجاج باین محکم تر شود پس در خصوص
مهدی کفته باب اول در ذکر خروج اوست که در اخر زمان باسناد خود از زر بن عبد الله روایت
کرده او کفته رسول خدا فرمود دنیا تمام نمیشود تا وقتیکه مالک شود بخلافت مردی از اهل بیت من نامش
مطابق نام منست ابی داود این حدیث را در کتاب سنن خود آورده از علی روایت کرده او کفته رسول خدا
فرمود هرگاه از دنیا نماند مکر یکروز هر آینه مبعوث کرداند خدا مردی از اهل بیت من زمین را پر از عدل
کرداند چنانکه پر از ظلم و جور کردیده صاحب کتاب کوید این حدیث را باین هیج ابی داود در سنن خود
آورده و خبر داده ابراهیم حافظ بن محمد بن ازهر حریفینی در دمشق و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدسی
در جامع جبل قاسیون که ما خبر داد ابو الفتح نصر بن عبد الجامع بن عبد الرحمن فامی در هرات و خبر
داده محمد بن عبد الله بن محمود طائی و خبر داده عیسی بن شعیب بن اسحق سجزی و خبر داده ابو الحسن
علی بن لتیری السجزی و خبر داده حافظ ابو الحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم بری در کتاب مناقب
شافعی هم این حدیث را ذکر کرده و در کتاب خود کفته و در روایت خود زیادتی هم آورده که هرگاه از دنیا
مکر یکروز هر آینه طولانی کرداند خدا آنرا تا اینکه برانگیزاند در آن روز مردیرا از من واهل بیت من که
نامش مطابق نام منست و نام پدرش موافق نام پدر منست بوداود این حدیث را در میان اکثر روایات
حافظین احادیث و ثقات از نقله اخبار ذکر کرده و آنکه کفته نام پدرش نام پدر منست زاید است باب دوم
در بیان اینکه مهدی از عترت من و اولاد فاطمه است از سعید بن مسیب مرویست و کفت در نزد ام سلمه با هم
دیکر در خصوص مهدی ع مذاکره کردیم او کفت شنیدم که رسول خدا میفرمود مهدی از عترت اولاد فاطمه ع است
ابن ماجه این حدیث را در سنن خود آورده از ام سلمه واو از فاطمه ع روایت کرده او کفته از رسول خدا شنیدم می
فرمود مهدی از عترت من واز اولاد فاطمه است این را حافظ ابی داود در سنن خود آورده از علی روایت کرده او کفته
رسول خدا فرمود مهدی از ما اهل بیت است مر او را اصلاح میکند خدا در یکشب باب سیم در بیان اینکه
مهدی ع از سادات اهل بهشت است از انس بن مالک روایت شده او کفته شنیدم از رسول خدا ص میفرمود
ما اولاد عبد المطلب سادات اهل بهشتیم که سادات عبارت از من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدیست
ابن ماجه این را در صحیح خود آورده باب چهارم در امر پیغمبر است به بیعت مهدی از ثوبان مرویست
او کفته رسول خدا فرمود در نزد خزینه شما سه نفر از ابناء خلفاء کشته میشوند بعد از آن خلافت در کسی قرار
نمیکیرد تا اینکه علمهای سیاه از سمت مشرق طلوع کند آنگاه شما را میکشند بعد از آن راوی چیزی کفت که من او را
حفظ نکردم بعد از آن کفت رسول خدا فرمود زمانیکه او را دیدید باو بیعت بکنید هرچند با راه رفتن با
بادستها و پاها در روی برف باشد بدرستیکه او خلیفه خدا است حافظ ابن ماجه این حدیث را ذکر کرده باب پنجم
در ذکر یاری کردن اهل مشرق او مر مهدی را از عبد الله بن حارث بن جزء زبیدی مرویست که رسول خدا فرمود
که جماعتی از سمت مشرق خروج میکنند و مهیا میکنند سلطنت را برای مهدی ع این حدیث صحیح است که
ثقات او را روایت کرده اند این را حافظ ابو عبد الله بن ماجه قزوینی در سنن خود اخراج نموده و از علقمة بن
عبد الله روایت کرده او کفته وقتی ما در خدمت رسول خدا بودیم ناگاه پاره جوانان از بنی هاشم آمدند وقتیکه پیغمبر
ایشانرا دید چشمهای مبارکش پر از اشک کردید و رنگ مبارکش متغیر شد عرض کردم یا رسول الله ص چه نازل الیست
که در روی شما می بینیم ما آنرا ناخوش داریم آنحضرت فرمود خدا بتعم آخرت را برای ما اهل بیت بر دنیا اختیار کرده بدرستی
که اهل بیت من بعد از من ببلاها مبتلا میشوند واز اوطان خود دور و رانده کردند تا وقتیکه از سمت مشرق
قومی با علمهای سیاه میرسند و مطالبه خلافت میکنند و بایشان داده نمیشود پس قتال میکنند و نصرت می‌بینند

پس آن

پس آنچیزیرا که خواسته بودند به ایشان میدهند ایشان قبول نمیکنند تا اینکه امر را بمهدی ع تسلیم نمایند انکاه زمین را
پر از عدل کرداند چنانکه پر از جور کردید اکر کسی از شما ایشانرا درک نماید بر نزد ایشان برود هرچند که باراه رفتن
باشد بادستها و پاها در روی برف ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
خوشا بحال طالقان بدرستیکه خدا را در آنجا خزینه ها هست که از زر و سیم نیستند لکن در آنجا مؤمنین هستند
که خدا را شناخته اند حق شناختن ایشان هم یاران مهدی هستند در اخر زمان باب ششم در بیان قدر زمان
خلافتش بعد از ظهور از ابی سعید خدری روایت کرده او کفته ترسیدم از اینکه بعد از رسول خدا حادثه در
دین روی بدهد انکاه از حضرت پرسیدیم که چه خواهد شد بعد از تو فرمود در امت من مهدی خروج مینماید
پنج سال یا هفت سال یا نه سال میکشد و تشکیک در قدر مدت ظهورش زیاده از این هم روایت شده
که راوی کفت ما کفتیم زمان خلافتش چه قدر میشود فرمود چند سال بعد از آن هر مردیکه بنزد او آید و میکوید
یا مهدی مال دنیا عطا بکن انقدر که ایشانرا قدرت بر حمل و نقل آن نمیباشد حافظ ترمذی کفته که این حدیث حسن
است و این حدیث از غیر طریق ابی سعید هم از پیغمبر روایت شده از ابی سعید مرویست که پیغمبر ص فرمود که می آید از امت من
مهدی اکر مدت ملکش کوتاه باشد هفت سال است و اکر طولانی باشد نه سال امت من در زمان او بطوری متنعم
میشوند که مثل او را ندیده اند انکاه زمین ماکولات خود را میدهد چیزیرا نکه نمیدارد و اموال در اینوقت مانند
دانه هائیست که بزیر پا افتاده هر مردیکه برمیخیزد و میکوید یا مهدی عطا کن بمن آنحضرت میفرماید بکیر از ام سلمه
زوجه پیغمبر ص روایت کرده آنحضرت فرمود در وقت موت خلیفه از خلفاء اختلافی در میان مردم میشود انکاه
مردی از اهل مدینه بسمت مکه بعزم فرار بیرون میرود در آنجا جمعی از اهل مکه می آیند و با و در ما بین رکن و مقام
بیعت میکنند در حالتیکه او بیعت را مکروه میدارد پس آنوقت از شام لشکر بسر او میفرستند در میان مکه
و مدینه زمین ایشانرا فرو میبرد وقتیکه خلایق این کرامت را دیدند ابدال شام و جماعت اهل عراق می آیند و با او
بیعت میکنند بعد از آن خروج میکند که خالوهای او از قبیله کلب است انکاه مرد مدنی بسر وی لشکری
فرستد و بر ایشان غالب میشوند نا امیدی برای کسی باشد که بر سر مال غنیمت کلب حاضر نشود پس اموال
ایشانرا قسمت مینمایند و بسنت رسول خدا عمل کرده میشود و اسلام قرار و آرام میابد و در میان خلایق
هفت سال درنک میکند بعد از آن وفات یابد و مسلمین بر او نماز میکنند بوداود کفته که بعضی رواة از
هشام نه سال روایت کرده ابو داود کفته سوای معاذ از دیگران نه سال روایت کرده اند باب هفتم
در بیان اینکه با آنحضرت عیسی بن مریم نماز میگذارد ابو هریره روایت کرده که رسول خدا فرمود در چه حال
میشوید شما در وقتیکه عیسی بن مریم در میان شما فرود آید در حالیکه امام شما از شما است صاحب کتاب کفته
این حدیث حسن و صحیح است اتفاق بر صحت او هست و یکی از جمله احادیث محمد بن شهاب زهریست
بخاری و مسلم او را در صحیح خود ایراد کرده اند از جابر بن عبد الله روایت کرده او کفته شنیدم از رسول خدا
میفرمود همیشه طایفه از امت من در سر حق قتال میکنند و غالب اند تا اینوقت فرود آید عیسی بن مریم پس
بنزد مردم آید او میکوید که بیا با تو نماز بگذار مردم باو کویند آگاه شوید که بعضی از شماها بر بعضی دیگر امیر
است و کفته است که این حدیث حسن و صحیح است و او را مسلم در صحیح خود ایراد نموده هرچند تاویل
حدیث اول ممکن است لکن تاویل این حدیث ممکن نیست زیرا که صریح است از اینکه عیسی ع نزد امیر
المسلمین می آید و آن امیر در این روز مهدیست باب هشتم در وصف پیغمبر ص صورت مهدی را از
ابی سعید خدری روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود مهدی از منست موی جبین او کم و بینی او نازک
و بلند است زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده هفت سال سلطنت میکند صاحب کتاب
کفته که این حدیث صحیح است و او را حافظ ابو نعیم در صحیح خود ایراد نموده و غیر از او از حافظین روایات
مانند طبرانی و غیر او او را نیز روایت کرده اند ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام با اسناد
خود از ابن عباس روایت کرده او کفته رسول خدا فرمود مهدی طاوس اهل بهشت است و نیز با اسناد خود
از حذیفة بن یمان روایت کرده او کفته پیغمبر فرمود مهدی ع از اولاد منست روی او مانند قمر دریست رنکش
رنک عربی است و جسمش جسم اسرائیلی است یعنی عظیم الجثه است زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم کردیده
بخلافتش همه اهل آسمانها و زمینها و مرغان در هوا راضی میشوند بیست سال خلافت میکند باب نهم
در تصریح پیغمبر است باینکه مهدی از اولاد امام حسین ع است از ابی هرون عبدی روایت کرده او کفته بنزد

نزد

نزد ابی سعید خدری آمدم باو گفتم آیا تو در بدر حاضر بودی گفت بلی گفتم آیا خبر نمیدهی مرا از چیزها که از رسول خدا
شنیده گفت بلی خبر میدهم رسول خدا مریض شد بطوریکه ضعیف و نقیه گردید آنگاه فاطمه بعزم عیادت داخل
گردید در حالیکه من در دست راست پیغمبر نشسته بودم زمانیکه فاطمه ضعف پیغمبر را مشاهده نمود گریه کرد
و اشکش چنان جاری شد که اشک چشمش در صفحه رو او ظاهر گردید رسول خدا فرمود چه چیز میگریاند ترا ای فاطمه
گفت از ضایع شدن میترسم فرمود یا ندانسته که خدا تعالی بر زمین نظر کرد پدر ترا از میان اهل آن برگزید بعد
از آن نظر دیگر نمود از ایشان شوهر ترا برگزید بمن وحی فرمود که ترا باو تزویج نمایم پس ترا باو تزویج کردم و
او را وصی خود قرار دادم آیا نمیدانی که خدا تعالی با تو کرامت دارد بسبب اینکه علم و حلم شوهرت از همه ایشان بیشتر
است و در اسلام از همه پیشتر آنگاه فاطمه خوشحال گردید پس رسول خدا اراده نمود که همه فضایلی را که خدا بمحمد و آل
او کرامت فرموده بفاطمه خبر دهد پس فرمود مر علی را هشت منقبت هست ایمان بخدا و رسول او و حکمت او و دو
سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر فرمود یا فاطمه ما اهل بیت هفت خصلت
داده شد که باحدی از اولین داده نشده و انها را احدی از آخرین که غیر از ما باشد نخواهد یافت پیغمبر ما بهترین
پیغمبرانست و پدر تست و وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تست شهید ما بهترین شهداست و حمزه عم پدر تست
و از ماست دو سبط این امت ایشان پسران تو اند و از ماست مهدی این امت که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد
گذارد بعد از آن دست خود را بر کتف امام حسین ع زد و فرمود از این است مهدی این امت این حدیث را دار قطنی صاحب
جرح و تعدیل با بن ابیح ایراد کرده باب دوم در ذکر کرم مهدی است ع با اسناد خود از ابی نضره روایت کرده
او گفته در نزد جابر بن عبد الله بودیم او گفت که نزدیکست که پیش اهل عراق یک قفیز و یک درهم جمع نشود ما
گفتیم سبب چیست گفت اهل عجم مانعت میکنند بعد از آن گفت نزدیکست که یک دینار و یک مد در نزد
اهل شام جمع نشود ما گفتیم از چه راه هست اینکه گفتی گفت از قبل اهل روم است زمانی ساکت گردید بعد از آن
گفت رسول خدا فرموده در آخر امت من خلیفه میاید که اموال را جمع میکند و انها را شمارد راوی گوید به ابی نضره
و ابی العلا گفتم آیا آن خلیفه عمر بن عبد العزیز است گفتند نه راوی گوید که این حدیث حسن و صحیحست و او را مسلم در
صحیح با اسناد خود از ابی نضره و از ابی سعید روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود از خلفای شما خلیفه هست
که مال را جمع میکند و انها را نمیشمارد گفته است که این حدیث ثابت و صحیح است آنرا حافظ مسلم در صحیح خود
ایراد کرده از ابن سعید و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده ایشان گفته اند رسول خدا فرمود در آخر زمان
خلیفه میشود که مال میدهد و نمیشمارد راوی گوید که مسلم در صحیح خود لفظ حدیث را با این نهج ذکر نموده
از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود بشارت میدهم شما را بمهدی که مبعوث در میان امت
در حال اختلاف و تزلزل ایشان و زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده سکان آسمان و زمین
از وی راضی شوند اموال را بالسویه میان مردم قسمت میکنند و وقت خدا تعالی دلهای امت محمد را با غنی
پر میکند و عدالتش ایشان را فرا میگیرد بحدیکه منادی به امر او ندا میکند که آیا کسی را باموال احتیاج هست آنگاه
اظهار حاجت نمیکند مگر یک مرد پس منادی میگوید که نزد خزینه دار برو و بگو مهدی امر میکند باینکه اموال بمن
بدهی خزینه دار گوید که بردار او بر میدارد و لکن در وقت بیرون آوردن نادم و پشیمان گردد و میگوید که من
شجاع ترین امت محمد بودم از حیثیت نفس حالا عاجز شدم از تحصیل چیزی که ایشان را فرا گرفته پس اموال را پس
گرفته میدهند و قبول نمیکند آنحضرت باو میگوید ما اهل بیت پس نمیگیریم چیزی را که داده ایم مدت
سلطنتش هفت سال یا هشت سال یا نه سال میشود بعد از آنحضرت در زندگانی خیر نمیباشد این حدیث
است حسن و ثابت شیخ اهل حدیث او را در مسند خود آورده با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده
او گفته رسول خدا فرمود در آخر زمان و ظهور فتنه ها مردی میاید که او را مهدی مینامند عطای وی گوارا میباشد
گفته است که این حدیث حسن است ابو نعیم حافظ او را آورده باب یازدهم در رد کسانی است که گمان
کرده اند مهدی عبارتست از مسیح بن مریم با اسناد خود از علی بن ابی طالب ع روایت کرده او گفته بخدمت رسول
خدا عرض کردم آیا از ما آل محمد است مهدی یا از غیر ما است آنحضرت فرمود از ما است خدا تعالی باو دین را
تمام میکند چنانکه با ما فتح نمود با ما از فتنه نجات مییابند چنانکه از شرک نجات یافتند و با ما خدا تعالی در دلها
ایشان را بعد از عداوت فتنه با همدیگر مهربان گرداند و باهم برادر شوند چنانکه بعد از عداوت شرک با همدیگر
برادر دینی گردیدند این حدیث حسن است حافظین احادیث او را در کتب خود شان روایت کرده اند

بیان اینکه علی را هفت منقبت است

طبرانی در معجم اوسط و ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء و عبد الرحمن بن حماد در عوالی خود از جابر روایت کرده
او گفته رسول خدا فرمود عیسی بن مریم فرود آید پس مهدی امیر ایشان باو میگوید بیا ما را نماز بگذار او گوید
بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است این اکرامیست از خدا برای این امت او گفته این حدیث حسن است و او را حارث
بن ابی اسامه در مسند خود و حافظ ابو نعیم در عوالی خود روایت کرده در این دلالت هست باینکه مهدی
ع غیر عیسی بن مریم است علی بن محمد بن خالد الجندی گفته که شافعی مطلبی که در حدیث مساهله و مسامحه داشت
گفته است که اخبار در خصوص مهدی علیه السلام از رسول خدا بحد تواتر و استفاضه رسیده است که او هفت
سال سلطنت میکند و زمین را پر از عدل گرداند و او با عیسی بن مریم خروج میکند و در قتل دجال در باب
اللد در زمین فلسطین یاری او میکند و امام این امت میشود و عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میگذارد تا
آخر قصه طولانی او شافعی این حدیث را در کتاب رساله ایراد نموده و ما را بمطالب مذکور روایت هست و
آنرا روایت میکردیم اگر ذکر سندش موجب تطویل نمیشد راوی گفته اهل حدیث اتفاق نموده اند باینکه
راوی معروف بمساهله باشد خبرش مقبول نمیشود در قول آنحضرتست که هلاک نمیشود هرگز قومیکه
من در اول او هستم و عیسی در آخرش و مهدی در وسطش با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده او گفته رسول
خدا فرمود هرگز هلاک نمیشود قومی تا آخر حدیث او گفته است که این حدیث حسن است و او را حافظ ابو نعیم
در عوالی و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده معنی قول آنحضرت که آخر ایشان عیسی بن مریم است این نیست که
عیسی بن مریم بعد از مهدی میماند زیرا که این حدیث از چند وجه جایز نیست وجه اول قول آنحضرتست که در
حیوة و زندگی بعد از مهدی خیر نیست وجه دوم برهانیست که مهدی امام آخر زمان است مادامی بعد از او در هیچ
روایت مذکور نشده لکن این ممکن نیست زیرا که مردم بی امام میمانند اگر گویند که از زمان عیسی بعد از او امام
امت میشود جایز نیست زیرا که تصریح در حدیث کردید باینکه در حیوة و زندگی بعد از مهدی خیر نیست
چگونه میشود که عیسی در میان قومی باشد و در ایشان خیر نباشد و نیز جایز نباشد که گفته شود که عیسی نایب مهدی
است زیرا که بشان او سزاوار نیست و جایز نیست که اصالة باموری امت مشغول شود زیرا که عوام توهم نمایند که ملت
محمدیه بملت عیسویه انتقال یافته و این هم کفر است پس لابد است که حدیث را بمعنی صحیح تأویل نمائیم و آن اینست
که من اول داعی هستم بملت اسلام و مهدی اوسط داعی و مسیح آخر داعی است و احتمال هست که معنی حدیث این
باشد که مهدی اوسط این امتست یعنی بهترین ایشان و امام ایشانست و بعد از او عیسی نازل میشود مهدی تصدیق
میکند و یاری او را مینماید و صحت آن چیزی را که او ادعا میفرماید بامت بیان میکند پس بنا بر این حضرت مسیح آخر
مصدقین میشود علی بن عیسی ناقل احادیث مذکوره گفته که این فقیر گوید آنچه که در تأویل حدیث ذکر شد موهم
که مهدی از علی ع بهتر و خیر باشد باین قول کسی قایل نشده چیزیکه بنظر من میاید اینست که پیغمبر ص اول داعی باسلام
است و مهدی بسبب اینکه در ملت پیغمبر است و تابع او است اوسط داعی است و عیسی بجهة اینکه صاحب مذهب
دیگر است آخر داعی است زیرا که در آخر زمان بغیر از شریعت خود داعی خواهد شد باب سیزدهم در ذکر کنیه
او است و اینکه او در خلق به پیغمبر ص شباهت دارد با اسناد خود از حذیفه روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود
هرگاه از دنیا یکروز باقی نماند هر آینه مبعوث گرداند خدا مردی را که نامش نام منست و خلق او خلق من و کنیه اش ابا
عبد الله گفته است که این حدیث حسن است که ابا و رونی داده شده و معنی قول آنحضرت خلق او خلق منست کنایه
است از انتقام کشیدن مهدی از کفار برای دین خدا چنانکه پیغمبر ص میکرد و حال آنکه خدا تعالی فرموده اِنَّکَ لَعَلی
خُلُقٍ عَظیمٍ بنده فقیر علی بن عیسی عفی الله عنه گوید العجب که خلق او را مختص بانتقام گرفتن نمود و این بی معنی است
زیرا که در جمیع اخلاق پیغمبر ص با او شریک بود مانند کرم و شرف و علم و حلم و شجاعت و غیر آن از اخلاقی که در
صدد کتاب تعداد نمودم و از این عجب تر اینست که این را دلیل مدعا خود نمود باب چهاردهم در ذکر قریه
است که از او خروج آنحضرت خواهد شد با اسناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود
خروج میکند مهدی از قریه که او را کرعه گویند گفته است که این حدیث حسن است که ابا و رونی داده شد یم
او را ابو الشیخ اصفهانی در عوالی خود ایراد نموده باب پانزدهم در ذکر ابریکه بر سرش در وقت خروج سایه می
افکند با اسناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده او گفته رسول خدا فرموده خروج میکند مهدی در حالیکه
ابری بر سرش سایه میافکند از میان آن ابر منادی ندا میکند که اینست مهدی خلیفه خدا این حدیث حسن است
او را روایت نموده اند مگر باین نهج باب شانزدهم در ذکر ملکی که با مهدی خروج میکند از عبد الله

نیابت

غیر از

عمر روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود خروج میکند مهدی در حالیکه در بالای سرش ملکی ندا میکند که این است
مهدی ع تابع او شوید این حدیث حسن است حافظین احادیث مثل ابو نعیم وطبرانی وغیر ایشان او را روایت
کرده اند باب هفدهم در ذکر صفت مهدی ورنگ وجسم واست پیشتر در حدیث سهل مذکور گردید نیز
با اسناد خود از حذیفه روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود مهدی مردیست از اولاد من رنگش عربی است و
جسمش جسم اسرائیلی است در خد راست وی خالیست مانند کوکب دری زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم
گردیده بخلافتش اهل زمین واسمان ومرغان هوا راضی میباشند گفته است که این حدیث حسن است او را جمع
کثیر از اصحاب ثقفی روایت کرده اند وسندش در نزد ما معروفست باب هجدهم در ذکر خالیکه بر خد راست او
است وبیان لباسهای وی وفتح کردنش شهرهای شرك را با اسناد خود از ابی امامه باهلی روایت کرده او گفته رسول خدا
فرمود فاین شما واهل روم چهار مصالحه میشود چهارمین در دست مردیست از اولاد هرقل که ملك روم بوده
هفت سال مدت سلطنت او میشود انگاه مردی که از طایفه عبد قیس که او را مستورد بن غیلان کویند عرض
کرد که یا رسول الله در این روز امام ایشان که خواهد شد فرمود مهدی که از اولاد من بختمر چهل ساله روی
مانند کوکب دریست در خد راستش خال سیاهست وعبای سفید که در قطوان وان جائیست در نزدیکی کوفه
بافته میشود در دوش او میباشد کویا که از مردمان بنی اسرائیل است وی فاین زمین را بیرون میکند مداین شرك را
فتح مینماید باب نوزدهم در ذکر کیفیت دندانهای مهدی است با اسناد خود از عبد الرحمن بن عوف روایت
کرده او گفته رسول خدا فرمود هرآینه مبعوث میکند خدا از عترت من مردی را که پیچهای دندان ثنایای وی از هم دیگر
جدا است موجبین مباکش کم است زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم کردیده ومال بسیار بمردم میدهد ابو نعیم در
عوالی خود این حدیث را باین نهج در آورده باب بیستم در ذکر فتح مهدی ع قسطنطنیه را از ابی هریره روایت
کرده او گفته رسول خدا فرمود قیامت قیام نمیکند تا اینکه مردی از اهل بیت من مالك شود وقسطنطنیه و
جبل و دیلم را فتح نماید هرگاه از دنیا غیر از یکروز باقی نماند هر آینه خدا تعالی او را طولانی کرداند تا آنرا در آن روز
فتح نماید صاحب کتاب گفته اینست سیاق حافظ ابو نعیم در این حدیث و او کوید که اینست مهدی بدون شك و ریب
باب بیست و یکم در ذکر اینکه خروج مهدی ع بعد از ملوك جبابره است با اسناد خود از جابر بن عبد الله روایت
کرده او گفته رسول خدا فرمود بزودی بعد از من خلفاء میایند وبعد از خلفاء امرا و بعد از امراء ملوك جبابره
وبعد از ایشان خروج میکند مهدی از اهل بیت من زمین را پر از عدل میکرداند چنانکه پر از ظلم کردید بهمین طور
حافظ ابو نعیم در فواید وطبرانی در معجم اکبر روایت کرده اند باب بیست و دوم در قول پیغمبر است که مهدی
امام صالحست با اسناد خود از ابی امامه روایت کرده او گفته رسول خدا بما خطبه خواند و در آن ذکر دجال نمود و
فرمود که در آنوقت مدینه از خباثت پاك کردد چنانکه کوره آهنگر آهن را از خبث الحدید پاك میکند و منادی ندا
میکند که روز روز خلاص است انگاه ام شریك عرض کرد که در این روز عرب در کجا باشند فرمود ایشان در این
روز کم میشوند واکثر ایشان در بیت المقدس خواهند شد امام ایشان مرد صالحیست مهدی نام راوی گفته
که این حدیث حسن است بهمین نهج حافظ ابو نعیم اصفهانی روایت کرده باب بیست و سیم در ذکر تنعم
امت از مهدی است با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته که رسول خدا فرمود امت من در
زمان مهدی متنعم میشوند بطوریکه پیش از آن مثل آن نه دیده اند آسمان بر ایشان میبارد و زمین همه نباتات
خود را بیرون کرداند راوی گفته که این متن حدیث است حافظ ابو القاسم طبرانی او را در معجم اکبر روایت
کرده باب بیست و چهارم در خبر دادن رسول خدا باینکه مهدی خلیفه خداست با اسناد خود از
ثوبان روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود مقتول کردد در نزد خزینه شما سه نفر از اولاد خلفاء وخلافت
در کسی از اهل زمان قرار نمیگیرد بعد از آن علمهای سیاه میرسند وهمه ایشان را میکشند بعد از آن مهدی خلیفه
خدا میاید وقتیکه ظهور او را شنیدید نزد او بیایید وبا او بیعت بکنید بدرستیکه او خلیفه خداست طوی
گفته متن این حدیث است حال آنکه بسند دیگر که از طریق راوی بهتر است بما رسیده باب بیست و پنجم
در دلالت کردن باینکه مهدی ع زنده است واز زمان غیبتش تا حال باقیست وباقی بودنش تا حال ممتنع نیست
زیرا که خضر والیاس از اولیاء الله ودجال وابلیس از اعداء الله تا حال باقی هستند وبقای ایشان با کتاب و
سنت ثابت گردیده ومخالفین هم بر بقاء ایشان اتفاق کرده اند لکن جواز بقای مهدی ع را از دو وجه انکار نموده
اند یکی طول زمانست ودیگری اینکه آنحضرت در سرداب است وکسی هم با او نبوده وآب بمیند هد باقی بودن او باین

نهج در عادت محال وممتنع است مؤلف کتاب کفایة الطالب محمد بن یوسف بن محمد در جواب منکرین گفته دلیل بر
بقای حضرت مسیح قول خدا یتعالی است وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وحال آنکه کسی باو از وقت نزول
آیه تا این حال ایمان نیاورده پس باید که در آخر زمان ایمان بیاورند ودلیل بر بقای وی از سنت روایة مسلم است
در صحیح خود که از نواس بن سمعان در حدیث طولانی در قصه دجال روایت کرده او گفته عیسی بن مریم در نزد مناره
سفید در سمت شرقی دمشق ما بین دو پیراهن زرد در حالیکه دو دست خود بر دو بال دو ملك گذاشته نزول میکند و هم
چنین است حدیث گذشته رسول خدا فرمود در چه حال میباشید شما با عیسی بن مریم در وقتیکه بشما نزول میکند
در حالیکه امام شما از شما است واما بقای خضر والیاس پس ابن جریر طبری گفته که خضر والیاس باقیند ودر روی زمین
سیر میکنند مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته رسول خدا گفته در حدیث طولانی در خصوص
دجال فرمود که حرام است بر او که بکوچه های مدینه داخل شود بلکه میرسد بسمت شوره زاریکه در نزدیکی مدینه
است پس خروج میکند در این روز بر وی مردیکه او بهتر ناس است یا از بهتر ناس است وبدجال میکوید شهادت
میدهم باینکه تو همان دجالیکه رسول خدا خبر داده انگاه دجال کوید دیدید که من این مرد را کشتم بعد زنده کردانیدم
آیا در امر من شك میکنید ایشان کویند نه یعنی پس دجال او را میکشد بعد از آن زنده میکند آنمرد بعد از زنده شدن
میکوید من از تو براحوال تو بیناترم یعنی بر سلحری تو پس دجال دوباره اراده قتل او میکند بر او تسلطی نمییابد ابو
اسحق ابراهیم بن سعد گفته که آنمرد خضر ع است صاحب کتاب مذکور لفظ حدیث مذکور لفظ مسلم است در صحیح
خود اما دلیل بر بقای دجال حدیث تمیم داری وجساسه است وآن حدیثی است حسن که مسلم در صحیح خود ذکر نموده
وگفته است که این حدیث در بقای دجال صراحت دارد ودلیل بر بقای ابلیس لعین آیات کتاب است کتاب عزیز
است مانند آیه رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانك من المنظرین اما بقای مهدی پس در کتاب وسنت هر
دو رسیده آنچه در کتاب است ابنست که سعید بن جبیر در تفسیر قول خدا یتعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرکون گفته که او مهدیست از عترت فاطمه قول کسیکه او حضرت عیسی است منافات باین ندارد زیرا که عیسی مساعد
و یاور اوست مقاتل بن سلیمان واتباع او از مفسرین در تفسیر قول خدا یتعالی وانه لعلم للساعة گفته اند که عبارتست
از مهدی که در آخر زمان میاید وبعد از خروج او قیامت قیام میکند اما جواب از استبعاد طول زمان از دو
راهست یکی نصی ودیگر معنی آنکه نص است اخبار سابقه اند که دلالت میکردند بر وجود سه نفر در آخر زمان و بر
اینکه در میان ایشان غیر از مهدی متبوع ومطلع نمیشود ودلیلش نیست که او امام امت است در آخر زمان وعیسی ع در
پشت سرش نماز میگذارد چنانکه در احادیث صحیح وارد شده واو را در ادعایش تصدیق میکند سیمین دجال است
حیوة وجود او هم ثابت شده اما دلیلی که از جهت معنی است پس خالی از دو قسم نیست یا بقای ایشان در تحت قدرت
خداست یا محالست قسم دوم باطل است زیرا کسیکه مخلوقات را از کتم عدم بعرصه وجود میاورد بعد از آن فانی میکرداند
وباز خلق میکند لابد است که بر ابقاء آنها هم قادر باشد وبقای ایشان از دو قسم خالی نیست یا باختیار خداست
یا باختیار امت قسم دوم باطل است زیرا که اگر باختیار امت باشد هر آینه جایز میشود یکی از آنها بقا را
برای خود یا پسر خود اختیار کند این برای ما حاصل نمیشود ودر تحت قدرت ما داخل نمیکردد پس لابد است
که به اختیار خدا راجع کردد ونیز بقای این سه نفر خالی از دو قسم نمیشود بقای ایشان با سبب است یا بلا سبب
اگر بی سبب باشد خالی از حکمت خواهد شد وچیزیکه خارج از حکمت کردید داخل افعال الله نمیکردد نمی
شود پس لابد است که با سبب باشد وسبب بقای هر یك را علیحده ذکر میکنیم اما سبب بقای عیسی قول
خدا یتعالی وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وحال آنکه از وقت نزول آیه تا حال ایمان باو آورده
نشده پس باید که این در آخر زمان شود اما دجال لعین از وقتیکه رسول خدا بما خبر داده که خروج می
کند در میان شما اعور دجال در نزد او بقدر کوه طعام میشود وبه او سیر میکنند وغیر از این
اخبار دجال تا حال حادثه دجال رو نداده است پس لابد است که در آخر زمان باشد بناء علی هذا اینها
اسباب بقای ایشان میشود ودر این مدت طولانی واسباب بقاء سه نفر برای صحت امر معلوم در وقت
معلوم یکی شد وحال آنکه اخبار صحیح در بقای دجال وعیسی گذشت پس مانع از بقای مهدی چیست با اینکه
بقایش باختیار خدا ومقدور او است پس بقای وی از بقای آن دو نفر اولی میباشد زیرا که اگر او باقی باشد
امام آخر زمان خواهد شد وزمین را پر از عدل خواهد کردانید پس بقای وی مصلحت ولطفست برای مکلفین
وبقای دجال مفسده است زیرا که ادعای الوهیت خواهد کرد لکن در بقای او امتحان خلایقست تا

اینکه مطیع از عاصی و محسن از مسیئ و مفسد از مصلح از معنده تمیز یابد و ان حکمت بقای دجالست اما بقای عیسی ع
سبب ان ایمان آوردن اهل کتابست باو و تصدیق نمودن ایشانست سید انبیاء را و او ادعای مهدی را در نزد
اهل طغیان تصدیق خواهد کرد بدلیل اینکه در پشت سرش نماز میکند نصرت او را مینماید و مردم را بدین محمد
دعوت می نماید پس بنا برین بقای مهدی ع اصل میشود و بقای ان دو نفر فرع چگونه میشود که فرع باقی بماند بدون
بقای اصل هرگاه این صحیح باشد لازم میاید که مسبب موجود باشد بدون وجود سبب و ان محال است ما گفتیم
که بقای مهدی نسبت به بقای ان دو نفر دیگر اصل است زیرا که وجود عیسی ع انکه ناصر ملت اسلام باشد امام
را تصدیق نماید صحیح نیست بسبب اینکه اگر این صحیح باشد لازم گیرد که او بدولت و دعوت علیحده منفرد نشود
و ان مستلزم ابطال دولت اسلام گردد و حال انکه رسول خدا فرموده است که بعد از من پیغمبر نمیشود و فرموده
است که حال انست که خدا بزبان من حلال کرده تا روز قیامت و حرام انچیزیست که خدا بزبان من حرام کرده
تا روز قیامت پس لابد است که حضرت عیسی ع نسبت باو فرع و عون و ناصر باشد و قتیکه او را ناصر باو دنشد هر
وجود او را تاثیر نمیشود پس از این مقدمات ثابت گردید که وجود مهدی مر وجود عیسی را اصل است و همچنین
است دجال لعین که وجود و در اخر زمان برای وجود امامی که خلایق باو اعتماد نمایند و در پارهٔ امور باو رجوع کنند
صحیح نیست زیرا که این مستلزم مقهوریت اسلام و بطلان دعوتست بران پس وجود امام مر وجود او را اصل است
اما جواب از انکار منکرین بقای او را در سرداب بدون اینکه احدی بطعام و شراب او قیام نماید با این است که عیسی
هم مثل مهدی بشر است چنانکه او در آسمان باقی مانده مهدی هم در سرداب باقیست و قتیکه بقای او در اسمان با این حال
جایز گردید همچنین است بقای مهدی در سرداب اگر گویی که عیسی را خدا تعالی از خزانهٔ خود غذای میدهد میگوئیم
اگر مهدی را هم غذا بدهد خزانهٔ او تمام نخواهد شد اگر گویند که عیسی از طبیعت بشریت در رفته لهذا احتیاج به
غذا نیست گوئیم که این ادعا باطل است زیرا که خدا تعالی باشرف انبیاء فرموده قل انما انا بشر مثلکم اگر گویی که این
تجرد را از عالم علوی کسب کرده میگوئیم معلوم نیست دلیل هم نرسیده جواب دوم بقای دجالست در دیر بطریق
که دستهای او در گردنش بسته شده و ما بین زانوهای وی تا کعبین باهن مقید کردیده و در روایت دیگر مذکور شده
که در چاهی مقید است پس وقتیکه بقای دجال بطریق مذکور ممکن گردید مانع از بقای مهدی ع چه میشود و حال انکه
او در نزد خدا مکرم است پس از اینها ثابت گردید که بقای مهدی شرعا و عادة ممتنع نیست بعد از ذکر این ادله و ابحاث
خبر سطیح را ذکر کرده و من از ان محل حاجت را بیان میکنم و ان اینست که سطیح در نزد جدن ملک وقایع و حوادث و پارهٔ
فتنه ها ذکر میکرد بعد از اینها خروج مهدی ع را مذکور ساخت و گفت که زمین را پر از عدل گرداند و دنیا و اهل ان
در ایام دولتش خوب میشوند حافظ محمد بن نجار روایت شده او گفته این حدیث از جملهٔ احادیث مشاهیر است همین
نهج او را ذکر نموده حافظ در کتاب خود شان در کشف الغمه اورده که محمد بن طلحه گفته از جملهٔ احادیثیکه از رسول
خدا در خصوص مهدی ع وارد شده حدیثی است که ابو داود و ترمذی هر یک با سند خود در صحیح خود شان بابی
سعید خدری رفع نموده اند و گفته از رسول خدا ص شنیدم میفرمود مهدی از منست مجبین او کشاده است
و بینی وی نازک و بلند است زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم و جور شده و هفت سال مدت خلافت
اوست و از جملهٔ آنها حدیث ابو داود است با سند خود در صحیحش بعلی بن ابی طالب ع رفع نموده او گفته رسول خدا
فرموده هرگاه از روزگار غیر از یکروز باقی نمانده هر اینه مبعوث گرداند خدا مردی را از اهل بیت من زمین را پر
از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم گردیده از جملهٔ انها نیز حدیث ابی داود است که در صحیح خود با سند خود بام سلمه
زوجهٔ پیغمبر ص رفع نموده او گفته شنیدم از رسول خدا ص میفرمود مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است از جملهٔ انها
خبریست که قاضی ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب خود شرح السنه ذکر کرده و بخاری و مسلم هم انرا در صحیح
خود شان بابی هریره رفع کرده اند او گفته رسول خدا فرمود بچه حال میشود در وقتیکه عیسی بن مریم فرود اید در
حالیکه امام شما از شما است از جملهٔ انها خبر ابو داود و ترمذیست که با سند خود در صحیح خود شان بعبد الله بن مسعود
رفع کرده او گفته رسول خدا فرمود هر گاه از دنیا غیر از یکروز باقی نمانده هر اینه خدا تعالی انرا طولانی گرداند تا اینکه
مبعوث کند مردی را از من که نامش موافق نام من است و نام پدرش نام پدر منست زمین را پر از عدل گرداند چنانکه
پر از ظلم و جور شده در روایت دیگر مذکور است که رسول خدا فرمود مردی از اهل بیت من والی میشود نامش
موافق نام منست این روایات از ابی داود و ترمذیست از جملهٔ انها خبریست که ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی در
تفسیر خود با سند خود بانس بن مالک رفع کرده او گفته رسول خدا فرمود ما اولاد عبد المطلب که

عبارت از من و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی باشد سادات اهل بهشتیم مؤلف گوید سید بن طاوس
در کتاب طرایف از مناقب ابن مغازلی مثل حدیثی را که در باب نهم گذشت تا باینجا که پیغمبر فرمود و قسم بخدایی که جا
من در دست اوست مهدی این امت از ماست نقل کرده از محمد بن طلحه روایت کرده حدیثی را که او در اول
باب هشتم کتاب خود از ابی داود و ترمذی نقل نموده و حدیث اول باب ثانی را که از ابی داود در صحیح خود روایت
کرده و حدیث اول از باب هفتم را که از صحیح بخاری و مسلم شرح السنه حسین بن مسعود بغوی روایت کرده و
حدیث ثانی باب اول را که در صحیح ابی داود است و حدیث ثالث باب اول را که از ابی داود و ترمذیست با علاوهٔ
اینکه نام پدرش نام پدر منست نقل کرده و حدیث باب ثالث را که از تفسیر ثعلبی نقل کرده ابن طلحه بعد از نقل
این احادیث گفته که بعضی این اوصاف منطبق بخلف صالح نمیشود زیرا که نام پدرش مطابق نام پدر حضرت
رسول نیست بعد از ان این اشکال را بدو وجه جواب داده وجه اول اینست که اطلاق لفظ اب بر جد اعلی جایز است
مثل قول خدا تعالی ملة ابیکم ابراهیم و مثل قول خدا و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و در حدیث معراج هست که
جبرئیل گفت این پدر ابراهیم است مراد از اینکه نام پدرش نام پدر منست اینست که نام جد اعلی و که پدر من باشد
نام پدر منست وجه دوم اینست که لفظ اسم بر کنیه و صفت هم اطلاق میشود چنانکه بخاری و مسلم روایت
کرده اند که رسول خدا علی علیه السلم را با تراب نام کرد و هیچ نام در نزد وی محبوب تر از ان نیست بنا براین
چونکه قایم ع از اولاد ابی عبد الله حسین علیه السلم است رسول خدا لفظ اسم را بر کنیهٔ اطلاق نموده از جهت اشاره
باینکه او از اولاد حسین ع است بعضی معاصرین گفته است که کنیهٔ امام حسن عسکری ع ابو محمد است و کنیهٔ عبد الله
هم ابو محمد است پس ایشان در کنیه موافقند و کنیه هم داخل اسم است و اظهر اینست که لفظ ابی تصحیف ابنی باشد
مؤلف گوید احادیثی که انها را از دو صحیح و از فردوس دیلمی روایت کرده اند مطابق است با نسخه های که در نزد
ماست نسخهٔ قدیم از کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی در پیش من هست در ان کتاب با اسناد خود گفته
خبر داد بما ابو الفضل زیاد بن محمد زیاد حنفی خبر داد بما ابو الحسین بشر بن محمد مزنی خبر داد بما ابو بکر احمد بن محمد بن
سری تمیمی حافظ در کوفه خبر داد بما حسن بن علی بن جعفر صیرفی خبر داد بما ابو نعیم فضل بن دکین از فطر بن ابی بزه
او از ابی طفیل او از علی ع او از رسول خدا فرمود هرگاه باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر اینه مبعوث کرداند
خدا مردی را از اهل بیت من زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم گردیده و خبر داده بما معمر از ابی هرون عبدی و از معویه
بن قرة او از ابی صدیق ناجی او از ابی سعید خدری او گفته رسول خدا فرمود بلائی باین امت میرسد بحدیکه ایشان
ملجائی نمییابند که باو التجا نمایند انگاه مبعوث کند خدا مردی را از عترت و اهل بیت من زمین را پر از عدل و قسط
گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده اهل اسمان و زمین از او راضی میشوند آسمان از قطرهای خود باقی نمیگذارد
مگر اینکه او را میریزد و زمین از نبات خود چیزی را باقی نمیگذارد مگر اینکه او را میرویاند بحدیکه مرده کان آرزوی
زنده شدن میکنند هفت سال یا هشت سال یا نه سال تعیش میکند این حدیث بغیر از این طریق هم از ابی معید
خدری روایت شده ابو صدیق ناجی که نامش بکر بن عمرو است از سعید بن مسیب او از ام سلمه روایت کرده او
گفته شنیدم از رسول خدا می گفت مهدی از عترت منست و از اولاد فاطمه و از این حدیث بعضی روایت کرده
که عمل میشود در میان مردم بسنت پیغمبر خود شان در نک میکند در میان مردم هفت سال و هشت سال
بعد از ان وفات یابد و مسلمین براو نماز میکنند از ابی نضره و از ابی سعید خدری روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود
مردم نزد مهدی میایند و میگویند بما عطا بکن انقدر مال بایشان مید هد که ایشان قدرت بر حمل انها نمیباشد
خبر داده است بما ابو الفضل زیاد بن محمد بن حنفی خبر داده است بما ابو معاذ عبد الرحمن مزنی خبر داده است بما ابو
الفضل بکر احمد بن محمد بن اسمعیل ترمذی در بغداد خبر داده است بما ابو معویه از داود بن هند او از نضره و از ابی سعید
روایت کرده او گفته رسول خدا فرمود خروج میکند در اخر زمان خلیفهٔ که مال را بدون تعداد و حساب عطا میکند
این حدیث صحیح است که مسلم او را از زهیر بن حرب و از عبد الصمد بن عبد الوارث و از پدرش او از داود روایت
کرده مؤلف گوید ابن اثیر در کتاب جامع الاصول از جماعتی ایشان از ابی هریره و جابر و ابن مسعود و ام سلمه و ابی سعید
و ابی اسحق ده حدیث در خصوص خروج مهدی ع و نامش و صفتش و در اینکه عیسی در پشت سرش نماز میکند
روایت کرده انها را از خوف تطویل ذکر نکردیم علی بن موسی در کتاب طرایف اورده که ثعلبی در تفسیر حم عسق
با اسناد گفته سین عبارتست از سنای مهدی یعنی بلندی وی قاف از قوهٔ عیسی در وقتیکه فرود اید و نصاری را بکشد
و کلیساها را خراب گرداند ایضا ثعلبی در قصهٔ اصحاب کهف گفته که رسول خدا فرمود مهدی باصحاب کهف

سلام میدهد وایشانرا زنده میکرداند بعد از ان بخوابگاه خود رجوع میکنند تا روز قیامت برنمیخیزند در کتاب
مذکور اورده که ابن شیرویه در کتاب فردوس باسناد خود تا ابن عباس واز رسول خدا روایت کرده انحضرت فرمود مهدی
طاوس اهل بهشت است مؤلف گوید بعد ازین صاحب کتاب مذکور از کتاب جمع مابین صحاح سته وکتاب فردوس وکتاب
مناقب ابن مغازلی وکتاب مصابیح محمد بن مسعود فراء بسیاری از اخبار سابقه که در خصوص مهدی ع بوده روایت کرده بعد
ان گفته که بعضی علمای شیعه کتابی تصنیف کرده من اورا یافته بپاره روایاتی که احسن از روایات ماست مطلع گردیدم
وان کتاب را کشف المخفی در مناقب مهدی ع نام کرده در ان کتاب یکصد و ده حدیث از طریق رجال هر چهار مذهب روایت
کرده من نقل انها را باسانید والفاظ انها از خوف تطویل ترک نمودم لکن اسماء رواة انها را ذکر میکنم از جمله انها سه
حدیث از صحیح بخاریست ویازده حدیث از صحیح مسلم ودو حدیث از کتاب جمع بین الصحیحین حمیدی واز کتاب جمع بین
الصحاح الستة رزین بن معویه عبدی یازده حدیث وهفت حدیث از کتاب فضایل الصحابه وپنج حدیث از تفسیر ثعلبی
وشش حدیث از کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری وچهار حدیث از کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی وشش حدیث
از کتاب مسند سیده نساء تالیف حافظ ابو الحسن علی دار قطنی وسه حدیث از کتاب حافظ از مسند امیر المؤمنین ع ودو
حدیث از کتاب مبتدا عکسای که مشتملند بر ذکر مهدی ع وخروج سفیانی ودجال وپنج حدیث از کتاب مصابیح
ابی محمد حسین بن مسعود فراء وسی وچهار حدیث از کتاب ملاحم ابی الحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبید الله منادی وسه حدیث
از کتاب حافظ محمد بن عبد الله حضرمی که مشهور بابن مطیق است سه حدیث از کتاب عایة الامل الروایة ابی فتح محمد بن
اسمعیل بن ابرهیم فرغانی واز جمله انها است خبر سطیح ودو حدیث از کتاب استیعاب ابی عمر یوسف بن عبد البر نمیری
صاحب کتاب طرایف گفته که بر جزو ثلثی از کتاب سنن که همان روایات محمد بن یزید ماجه است مطلع گردیدم دیدم
که در زمان مؤلف ان تاریخ کتابت بعضی اجازات را در ان نوشته از جمله انها اینست بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس من
خبر دادم اخبار این کتاب را بعمرو ومحمد بن سلمه وجعفر وحسن پسران محمد بن سلمه را حفظهم الله ونفعنا الله وایاکم
ابراهیم بن دینار با خط خود در پای این اجازه نوشته که این در شهر شعبان سال سیصد از هجرت گذشته نوشته
شد صاحب کتاب مذکور گوید که این جزو مذکور از کتاب سنن متضمن اکثر قصص دعواها است از جمله انها
باب خروج مهدی ع است ودر این باب هفت حدیث با اسانید آنها ذکر کرده مضمون انها اینست که مهدی ع خروج
میکند واز اولاد فاطمه است زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم شده کشف الحال هم این حدیث را به پیغمبر
رفع نموده در کتاب خود مذکور ساخته صاحب کتاب طرایف نیز گفته که بر کتاب مقتضب التخیص ابی الحسین
احمد بن جعفر بن محمد منادی برخوردم دیدم که در زمان مؤلفش در اخر همان نسخه نوشته که فراغت از تالیف
کتاب در سال سیصد وسی حاصل گردید ودر ان بعضی اجازات وتحریرات هم بود که تاریخ بعضی از انها ذی قعده
سال چهار صد وهشتاد بود از مطالب این کتاب این بود که بعد از این بعضی روایات در خصوص مهدی ع وسیرت وی
مذکور میشود وبعد از ان هیجده حدیث با اسانید انها تا به پیغمبر ص روایت کرده همه انها متضمن خروج مهدی
وظهور وی بوده واین را که او از اولاد فاطمه ع دختر رسول خدا است زمین را پر از گرداند ومحتوی بر ذکر کمال وسیرت
انحضرت وجلالت وولایت اوست بعد از ان صاحب کتاب مذکور اشاره نموده بر روایاتی که حافظ ابو نعیم جمع کرده همه
انها بنا بر نقل صاحب کشف الغمه چهل حدیث است در وصف مهدی ع بعد از ان گفته است که همه این احادیث یکصد و
پنجاه وشش حدیث است اما احادیثی که از طرق شیعه نقل شده انها را گنجایش ندارد مگر چند مجلدی محدثین سلف
بطریق تواتر همه نقل کرده اند که ولادت مهدی ع مخفی ومستور گردید زیرا که خبر تملک وسلطنت وظهور او بر
همه عباد ظاهر گردید پس ترسیدند که مبادا معاندین مطلع شوند وآسیبی بر او برسانند از این راه ولادتش مستور
گردید چنانکه عادت در ولادت ابرهیم وموسی ع باین نهج جاری شد چونکه شیعه ارادت واختصاص با آباء کرام
ان امام داشتند لهذا بولادتش واقف گردیدند از این سبب که اگر کسی باقوی هم راز شود باحوال واسرار شان
بیشتر از بیگانگان واقف گردد چنانکه اصحاب شافعی باحوال او از اصحاب غیر او واز رؤسای چهار مذهب بیشتر
معرفت دارند وحال انکه انحضرت برای جمع کثیر از اصحاب پدرش امام حسن عسکری ع ظاهر شده واو را دیده اند واخبار
واحکام شرعیه از او نقل کرده اند واو را در ایام غیبتش وکلاء بودند که با اسماء وانساب واوطان شان معروف
بودند از انحضرت معجزات وکرامات وجواب مشکلات وبسیاری از غایبات که انها را از آباء کرام خود نقل کرد
خبر میدادند از جمله ایشان عثمن بن سعید عمری که در قطقطان سمت غربی مدفون است ویکی از ایشان ابو
جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمریست ویکی قسم بن حسین بن روح نوبختی ویکی علی بن محمد سمری رضی الله

عنهم نصر بن علی جهضمی با روایات رجال هر چهار مذهب حال این وکلاء اسماء شانرا واین را که ایشان وکلاء مهدی ع بودند
روایت کرده وحال انکه بعد ازین جمع کثیر از شیعه با انحضرت ملاقات کرده وبر ایشان پاره دلایل ظاهر گردید که
بانها ثابت شده که اوست مهدی ع ودر این زمان که از جمیع شیعه غایب است محال نیست که بعضی ایشان بر او ملاقات
نمایند ونقال وافعال او منتفع شوند وانرا کتمان نمایند چنانکه عادت در جمعی از انبیا واوصیا واولیاء وملوک باین نهج جاری
بوده که از اکثر امت برای مصالح دینیه غایب گردیدند ومنع این مراتب از راه استبعاد طول عمر شریفش صادر نمیشود
مگر از کسیکه بقدرت خدا واخبار پیغمبر جاهل باشد وحال انکه اخبار در خصوص طول اعمار جماعتی از انبیا وغیر ایشان از
معمرین بمرتبه تواتر رسیده وخضر بطور سنین باقیست وبنده صالح است نه پیغمبر است ونه حافظ شریعت ووجودش
در بقاء تکلیف لطف نیست پس چه طور طول حیوة مهدی استبعاد میشود وحال انکه او حافظ شریعت جد خود است
ووجودش در بقاء تکلیف لطف است ومنفعت بقای او در حال ظهور وغیبت اعظم است از منتفع شدن با خضر
چگونه استبعاد میکند وجود شریفش را کسیکه قصه اصحاب کهف را تصدیق نماید زیرا که قران مجید متضمن این
است که ایشان سیصد ونه سال مانند خوابیده بدون طعام وشراب زنده اند وتا زمان پیغمبر ص باین نهج مانده اند بود
که اصحاب را فرستاد که بر ایشان سلام کنند چنانکه ثعلبی روایت کرده ابی حاتم سهل بن محمد سجستانی که از علمای ایشان
مذهب است کتابی تصنیف نموده او را کتاب معمرین نام کرده ودر او پاره احتجاجات در اثبات طول اعمار معمرین
بر منکرین اقامه نموده چونکه انها دخل بمقاصد کتاب ندارند ذکر ننمودیم محمد بن علی خزاز در کتاب کفایه باسناد گذشته
در باب نص بر اثنی عشر از محمد بن حنفیه او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده کرده او گفته رسول خدا فرمود یا علی تو از منی
ومن از توام تو برادر ووزیر منی زمانیکه من وفات کردم عداوت تو در سینه های قوم ظاهر گردد وبزودی بعد از من فتنه شدید
ظاهر گردد کسانیکه دخل باو ندارند در ان واقع میشود این در وقتیست که امام پنجمین از اولاد امام هفتمین از نسل
تو مفقود وغایب شود اهل زمین واسمان از فقدان وی محزون میباشند مؤمن ومؤمنه تاسف وتلهف نموده حیران
وسرگردان میمانند بعد از ان سر مبارک خود را بپایین برانداخته بعد از زمانی بر داشت فرمود پدر ومادرم فدای کسی
باد که با من هم نام وشبیه من وشبیه موسی ابن عمران است وبر او پرده هاست از نور گویا من کسانی را که فاقد مهدی
شده وتاسف وتلهف میکنند می بینم وانحالت ایشان یاسی بمن میرسد که ایشانرا ندا نکردند باندائی که از دور شنیده
میشود چنانکه از نزدیکی شنیده میگردد وان امام بر مؤمنین رحمت وبر منافقین عذاب خواهد گردید من عرض کردم که
این ندا چیست فرمود سه صوتست در ماه رجب صدای اول الا لعنة الله علی الظالمین است صدای دومین ازفة
الازفه یعنی قیامت نزدیک گردید صدای سیمین اینست که در قرن شمس بدنی دیده میشود از ان بدن ندا میرسد که اگاه
باشید که خدا تعالی مبعوث گردانید فلان بن فلانرا تا با امیر المؤمنین ع نسبت میدهد در ظهور او هلاکت ظالمین است پس
در اینوقت فرج مؤمنین است خدا تعالی سینه های ایشان شفای بخشد وغیظ دلهای شانرا ببرد عرض کردم یا رسول الله ص
بعد از من وحسنین عدد ائمه چه قدر میشود فرمود نه نفر نهمین ایشان قایم ثالث است باب اخباری که از امیر المؤمنین ع در
نصوص قایم ع وارد گردیده در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از سلمان او از اسکی او از سهل او از عبد العظیم حسنی او از ابی
جعفر ثانی او از پدرانش ع روایت کرده او گفته قایم ما غیبتی که مدت ان طولانی گویا که من شیعه را در ان حال می بینم
که ایشان در زمان غیبت او جولان میکنند مانند جولان چار پایان در طلب چراگاه واو را پیدا نمیکنند کسی
از ایشان در دین خود ثابت ودلش بسبب طول زمان غیبت قساوت بهم نرساند با من در روز قیامت در یک
درجه است بعد از ان فرمود در وقت قیام قایم ع ما احدی برادر گردن او بیعتی نمیباشد از این سبب ولادتش مخفی و
شخصش غایب گردید در کتاب مذکور از همدانی او از علی بن معبد او از پدرش او از حسین بن خالد او از رضا علیه السلم
او از پدرانش او از امیر المؤمنین ع روایت کرده انحضرت با امام حسین فرمود یا حسین نهمین از اولاد تو قایم علیه السلم
بحق واظهار کننده دین وبسط دهنده عدل است امام حسین ع گوید عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا اینکه فرمودی
خواهد شد فرمود بلی سوگند بخدائی که محمد را از همه خلایق برگزیده وبه پیغمبری مبعوث گردانیده لکن قیام
وی بعد از غیبتی وحیرتی خواهد شد که در ان غیبت در دین واعتقاد ثابت نمیشود مگر مخلصین وارباب
یقین که خدا عهد وپیمان ولایت ما را از ایشان اخذ کرده وایمانرا در دلهای ایشان نوشته وایشانرا با روح
خود مؤید گردانیده ودر کتاب مذکور از پدرش او از علی بن ابرهیم او از محمد بن سنان او از زیاد مکفوف او از عبد الله
بن ابی یعفور روایت کرده او گفته شنیدم از امیر المؤمنین ع میفرمود گویا شما را می بینم که جولان میکنید مانند
جولان شتر بیچراگاه وشما او را پیدا نمیتوانید کرد در کتاب مذکور از پدرش وابن ولید هر دو ایشان از سعد

اوازابن ابی نطار اوازمحمد بن سنان اوازابی الجارود اوازعبدالله بن ابی عقیف مثل این را روایتکرده در کتاب الغیبة
شیخ طوسی از جعفر بن محمد اوازمحمد بن الحسین اوازابن بزیع اوازاحمر اوازابن سیابه اوازعمران بن میثم اوازعبایه اسدی
روایتکرده او کفته شنیدم ازامیرالمؤمنین ع میکفت شما در چه حال میشوید در وقتیکه بی امام بمانید درانوقت بعضی
ازشما ازبعضی دیکر تبری میکنند شیخ مفید در کتاب ارشاد از مسعدة بن صدقه روایت کرده او کفته از صادق
علیه السلم شنیدم میکفت امیرالمؤمنین ع در کوفه خطبه خواند و دران خدا یتعرا حمد و ثنا کرد بعد ازان فرمود من
سید پیرانم و در من سنتی است از ایوب بزودی برای من خدا یتعا اهلمرا جمع میکند چنانکه برای یعقوب جمع نمود
این در وقتی میشود که اوضاع زمان متغیر میباشد و شما میکوئید که مرده است یا هلاك کردیده آکاه شوید و
پیش ازانحالت صبررا شعار خود شاید با کناه و تقصیر بطرف خدا برکردید بدرستیکه پاکی خود تانرا از دست دادید
و چراغهای خود را خواموش کردید و در هدایت خود تقلید بکسی کردید که بر نفس خود و نفس شما مالك نیست
بخدا سوکند که طالب و مطلوب هر دو ضعیفند هرکاه در امر خود کوتاهی نکنید و در مقام یاری کردن به پیغمبر ص
در خصوص حق یکدیکر را تنها نکذارید و از سست کردن باطل سستی نکنید هرآئینه بر شما دلیر نمیشوند کسانیکه
در شجاعت و دلیری مثل شما نیستند و هرآئینه هیچ قوی بر شما غالب نمیشود و اطاعت خدا را نمیشکنند و طاعترا از اهل ان
زایل نمیکنند و متحیر و کمراه میشوید چنانکه بنی اسرائیل کمراه شدند در عهد موسی ع و بدرستی و راستی میکویم هر
آئینه دو برابر کمراهی بنی اسرائیل بعد از من و بعد از انکه مقهوا و لادم ایشما خواهد رسید هرکاه از سلطان
شجرهٔ ملعونه که در قران مذکور شده سیر بشوید هرآئینه اتفاق میکنید برکسیکه بضلالت و کمراهی
دعوت میکند دعوت باطلرا اجابت مینمائید و عهد و پیمان داعی حق را میشکنید از کسیکه اهل جهاد است قطع
الفت میکنید و با کسانیکه از مجاهده و محاربه دورند مواصلت مینمائید و اکر انچه که در دست سلاطین
جبابره است زایل شود انوقت تاج و جزا و نجات الحاصل شدن نزدیك میباشد و پرده ها برداشته میشود و مدتی
کذرد و وعده نزدیك کردید و ستاره شما از سمت مشرق طلوع میکند و قمر شما در حالت بدریت برای شما روشن کرد
پس وقتیکه این امر ظاهر کردید توبه بکنید و معصیت از خود دور نمائید بدانید که هرکاه بکسیکه از مشرق طلوع
میکند اطاعت کنید هرآئینه شمارا در طریقه رسول خدا براه میبرد پس انوقت کری و کوری خودرا مداوا خواهید نمود
و از زحمت طلب و بردراهی فارغ خواهید شد و میماند از دیدن چیزها را کاران از کردنهای خود از خدا دور نمیشود مکر کسی
که از رحمت با و از عصمت مفارقت نماید وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة
از ابن همام اوازجعفر بن محمد بن مالك اوازاسحق بن سنان اوازعبید بن خارجه اوازعلی بن عثمان اوازخراب بن احنف
اوازصادق ع روایت کرده او کفته در عهد امیرالمؤمنین ع آب فرات زیادتی بهم رسانید پس انحضرت با پسرانش حسن
و حسین بکشتی سوار شد بر ثقیف کذشتند اهل ثقیف کفتند علی آمده است که آب را بر کرداند انحضرت فرمود
که آکاه شوید هرآئینه من و این دو پسرم کشته خواهیم شد خدا یتع در اخر زمان مبعوث کرداند مردیرا که خون خواهی
مارا میکند و از ایشان غایب میشود تا اینکه اهل ضلالت تمیز یابند و جهال بکویند که خدا به ال محمد احتیاج نیست
محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام و محمد بن حسین بن جمهور ایشان از حسین بن محمد بن جمهور اوازپدرش
اوازبعض رجالش اوازمفضل بن عمر روایت کرده او کفته که صادق ع فرمود یك خبرکه او را ابدانی بهتر است از ده خبر
که روایت بکنی مرهر حق را حقیقتی هست و هر صوابی را نوری بعد ازان فرمود بخدا سوکند یا ما هرآئینه ما اهل
بیت کسیرا فقیه حساب نمیکنیم مکر اینکه با و بطریق رمز سخن کفته شود و او بفهمد بدرستیکه امیرالمؤمنین ع در منبر
کوفه فرمود که در عقب شما فتنهٔ تاریك و کرفته هست از او نجات نمییابد مکر نومه عرض کردند یا امیرالمؤمنین
نومه چیست فرمود کیست که مردم رامیشناسد و مردم او را نمیشناسند و بدانید که روی زمین از حجت خدا
خالی نمیباشد و لکن بزودی خدا یتعالی خلایق را بسبب ظلم و جور و اسراف در حیرت و کوری خواهد کذاشت
هرکاه زمین یکساعت از حجت خدا خالی شود هرآئینه اهل خود را فرو میبرد لکن حجت خدا مردم را میشناسد
و ایشان او را نمیشناسند چنانکه یوسف ع خلایق را میشناخت و ایشان او را نمیشناختند بعد ازان حضرت
آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن محمد بن ابراهیم
در کتاب الغیبة از علی بن حسین اوازمحمد بن یحیی اوازمحمد بن حسن رازی اوازمحمد بن علی کوفی اوازعیسی بن عبد
الله علوی اوازپدرش اوازجدش اوازپدرش اوازعلی بن ابی طالب ع روایت کرده انحضرت فرمود که صاحب این
امر از اولاد من است او کسیست که در حق وی کفته میشود کجا رفت و هلاك کردید یا بکدام بیابان رفته محمد بن

ابراهیم در کتاب الغیبة از حسین علی بن را و از محمد بن عطار اوازمحمد بن حسن رازی اوازمحمد بن علی کوفی اوازمحمد بن سنان
اوازابی الجارود اوازمزاحم عبدی اوازعکرمة بن صعصعه اوازپدرش روایتکرده او کفته علی علیه السلم میفرمود
شیعه بمنزله کوسفند خواهند شد که مشتری ندانند بر کدام یك از انها دست بکذارد یعنی همه ایشان در نجابت
شریك میباشند و ایشان از اشرافی نمیشود که با و شریف نمیشود که با و شریف باشند و پشتیبانی پیدا نمی
کنند که با و در امور خود شان تکیه و اعتماد نمایند در کتاب مذکور باین اسناد از ابی الجارود اوازعبدالله بن
یعنی ابن ابی عقب روایت کرده او کفته از علی ع شنیدم میفرمود کویا که شمارا می بینم جولان میکنید مانند جولان
شتر و برای خود چراکاه میخواهید و حال انکه نخواهید یافت در کتاب مذکور از علی بن
احمد اوازعبیدالله بن موسی اوازموسی بن هرون اوازعیسی عبدی اوازعبدالله بن مسلم بن قعنب اوازسلیمان
بن هلال روایت کرده او کفته خبرداد بما جعفر بن محمد اوازپدرش اوازجدش اوازحسین بن علی روایتکرده او
کفته مردی در نزد امیرالمؤمنین ع امد و کفت یا امیرالمؤمنین از مهدی خود تان خبر ده بما فرمود ظهور مهدی در وقتی است
که مؤمنین قلیل شوند و تعجیل کنندکان بلا دین زکوة وکسانیکه کمر بی هستند بمیرند راوی عرض کرد یا امیرالمؤمنین
بر تو باد سلام آیا انمرد از کیست فرمود از بنی هاشم و از بلندی کوه عرب است او در پای ایشانست در وقتیکه وارد
شوند اهل عرب با و جفا میکنند در وقتیکه اراده نزدیکی با و نمایند و معدن صفای ایشانست در وقتیکه با صفا
شوند و در وقتیکه مرك رو آرد و او را نمیترساند وجود نمیکند وقتیکه مؤمنین با و ملاطفه نمایند و نکول نمیکند
در وقتیکه ارباب سلاح قصد هلاك او میکنند دامن بکمر زنند و غلبه کنند و ظفر یابنده و شیر بیشه درنده
و زخم کننده و قویست و شمشیریست از شمشیرهای خدا و کریمست کثیر العطا و داخل بارهٔ امور میشود که خلاصی
از انها مشکلست سرش در جای بلندیست از بزرکی بزرکی وی در اکرم اصل است و بسیار است پس شمارا از
متابعت او بر نکرداند مانعی و عارضه که فتنه انکیز است بطوری که اکر سخن کوید شریرترین هم کوینده هااست
و اکر ساکت شود فساد و عداوت میکند بعد ازان حضرت مهدی را وصف نمود فرمود که او وسیع از شما است از
جهت ملجاء و پناه شدن و اکثر از شما است از جهت علم و از شما ها صله ارحام مراعات کننده تر است بعد ازان دعا کرد
و کفت پروردکارا خروج او را باعث خلاصی از هم و غم بکن و با او متفرقات امت را جمع بکن پس اکر شما را
ملاقات اسان شود بسمت وی عزم نمائید و اکر بسمت وی راه بیابید از او دور نشوید پس انحضرت
بسینه خود اشاره نمود فرمود شوقا الی رؤیته در کتاب طرایف از کتاب جمع ما بین صحاح سته او از ابی اسحق روایت
کرده او کفته علی ع به پسر حسین نکاه کرد فرمود این پسر من سید است چنانکه رسول خدا او را سید نامیده و بزودی
از صلب وی مردی بیرون اید نامش نام پیغمبر شما است در خلق نه در خلق با و شبیه است زمین را پر از عدل کرداند
مؤلف اصل کتاب از نهج البلاغه از کلمات امیرالمؤمنین ع فقرهٔ چندی نقل کرده که حاصل مضمون انها این
است که دشمنان یمین و یسار از جهت رفتن در راهها ضلالت و ترك کردن طرق هدایت کرفتند تعجیل
نکنید بسوی چیزیکه شدنی است و براو بادو بدیعت چشم داشت دارید و نشما و دیر نشمارید آمدن چیزیراکه بعد از
این خواهد امد بسیار تعجیل کننده هست که اکر انچیزی را درك نماید دوست میدارد که کاش او را درك نمیکردم
امروز فردا با وایل نزدیك است اینست وقت وارد شدن هر چیزی که وعده شده و نزدیك است ظهور طلعتی که
او را نمیشناسید اکاه شوید بدرستیکه هرکه ان طلعت را درك نماید با چراغ روشن راه خواهد رود درانوقت
بطریق صالحین رفتار خواهد نمود تا اینکه درانحال ریسمان اطاعت غیر از او را وا نماید و از بنده کی ازاد کرد
اتفاق مخالفین را برهم میزند تفرق مؤمنین با جماع مبدل کرداند ان طلعت از خلایق مستور میشود به
طوریکه جستجو کنند راهیها اثار او را هر چند که پی در پی نظر نمایند نمی بینند بعد از ظهور ان طلعت تیز
کرداند عزمها را مانند تیز کردن نیزه ها قومی که چشمهای ایشان با قران روشن کردد و کوشهای شان پر از
تفسیر ایات میشوند و کاسه حکمت را در صبح و شام میاشامند شیخ طوسی در امالی از علی بن احمد معروف
بابن حمامی اوازمحمد بن جعفر قاری اوازمحمد بن اسمعیل بن یوسف اوازسعید بن ابی مریم اوازمحمد بن جعفر
بن کثیر اوازموسی بن عقبه اوازابی اسحق اوازعاصم بن حمزه اوازعلی ع روایت کرده انحضرت فرمود هرانیه
زمین پر از ظلم و جور کردد بحدیکه احدی لفظ جلاله را ذکر نمیکند مکر مخفی بعد ازان خدا قومی صالحی اورد که
زمین را پر از عدل و قسط میکردانند چنانکه پر از ظلم و جور کردید در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از
پدرش و ابن ولید هر دو ایشان از سعد و حمیری و محمد عطار و احمد بن ادریس ایشان از ابن ابی الخطاب

از ابن عیسی و برقی و ابن هاشم ایشان از ابن فضال و از ثعلبیه او از مالک جهنی و خبر داد ما ابن ولید از صفار و سعد
هر دو ایشان از طیالسی و از زید بن محمد بن قابوس و از نضر بن ابی السری او از ابی داود مسترق او از ثعلبه و از مالک
جهنی او از حرث بن مغیره او از ابن بنانه روایت کرده او گفت نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آمدم او را متفکر یافتم
دیدم که چوبی در دست گرفته هموار بر زمین میزند عرض کردم یا امیرالمؤمنین شما را متفکر می بینم و سر چوب را
بر زمین میزنید آیا از راه رغبت است بآن فرمود سوگند بخدا یاد میکنم که مرا در هیچ وقت بزمین دنیا رغبت نشده
ولکن در امر مولودی فکر میکنم که یازدهمین است از اولاد من نامش مهدی است زمین را پر از عدل میکرداند چنانکه
پر از ظلم گردیده او را حیرتی و غیبتی میشود که در آن پارهٔ اقوام گمراه و پارهٔ در هدایت میباشند عرض کردم یا
امیرالمؤمنین آیا این خواهد شد فرمود بلی او خلق شده و ترا علم باین امور از کجا است یا اصبغ ایشان بهترین
و برگزید کان این امت اند که با نیکوکاران این عترت خواهند بود عرض کردم بعد از این چه میشود فرمود هرچه
که خدا خواهد میکند بدرستیکه خدا را ارادت و غایات و نهایات هست در کتاب الغیبة شیخ طوسی از سعد او از
ابی خطاب و از ابن فضال و از ثعلبه مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از عبدالله بن محمد بن خالد او از
منذر بن محمد او از قابوس او از نضر بن سندی او از ابی داود و از ثعلبه مثل این حدیث را ذکر کرده محمد بن ابراهیم
در کتاب الغیبه از کلینی او از علی بن محمد او از برقی او از نضر بن محمد بن قابوس او از منصور بن سندی او از ابی داود
مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از ابن قولویه او از سعد و از طیالسی و از منذر بن محمد او از نضر بن ابی السری
مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از احمد بن ادریس او از جعفر بن محمد فزاری او از اسحق
بن محمد صیرفی او از ابی هاشم و از ضرار بن احنف او از ابن طریف او از ابن نباته او از امیرالمؤمنین ع روایت نمود
آنحضرت قائم ع را ذکر کرده فرمود آگاه شوید هر آینه او غایب گردد و جهال گویند که خدا را بآل محمد حاجت
نیست در کتاب کمال الدین از وراق او از سعد او از ابراهیم بن هاشم و از اسحق بن محمد و از فرات بن احنف او از
ابن نباته مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور از ابن ادریس او از پدرش او از جعفر بن محمد بن مالک و از عباد بن یعقوب
او از حسن بن محمد او از ابی الجارود و از یزید ضخم روایت کرده او گفت از امیرالمؤمنین شنیدم میفرمود گویا که
شما را می بینم مانند جولان چارپایان جولان میکنید و جویای چراگاه میباشید آن را نخواهید یافت در کتاب مذکور از ابن
موسی او از اسدی او از سعد و از محمد بن عبدالحمید و عبدالله بن محمد هر دو ایشان از حنان بن سدیر او از علی بن حزور
او از ابن بنانه روایت کرده او گفت که از امیرالمؤمنین ع شنیدم میفرمود صاحب این امر کسیست که از اهل و وطن دور و
تنها است در کتاب الغیبه شیخ طوسی از جماعتی ایشان از تلعکبری او از احمد بن علی او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او
از فضل او از ابراهیم بن حکم او از اسماعیل بن عیاش و از اعمش و از ابی وایل روایت کرده او گفت امیرالمؤمنین ع بسوی پسرش
امام حسین ع نگاه کرد فرمود بدرستیکه این پسرم سید است چنانکه رسول خدا او را که سید نام کرده بزودی خدا تعالی
بیرون آورد از صلب او مردی را که نامش نام پیغمبر شما است در خُلق و خَلق باو شبیه در وقت غفلت مردم و اضمحلال
حق و اظهار باطل و جور خروج میکند بخدا سوگند که اگر خروج نکند گردنش زده میشود و اهل آسمان از خروج او شاد
میشوند زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده تا آخر حدیث مؤلف گوید که ابن ابی الحدید در شرح
خطبه که مشتملست بر ذکر بنی امیه سید رضی او را در نهج البلاغه ایراد نموده گفته که این خطبه را جماعتی از اصحاب
تواریخ ذکر نموده اند و در میان اهل حدیث متداولست و بطریق استفاضه منقولست و در آن پارهٔ الفاظ هست
که سید رضی آنها را ایراد نکرده بعد از آن گفته از جملهٔ آنها فقریست که مضمون آنها اینست که با اهل بیت پیغمبر
خود نظر کنید اگر ایشان جمع شوند شما هم جمع شوید و اگر از شما یاری طلبند یاری ایشان بکنید هر آینه خدا فرجی
بخشد بشما بامردی که از ما اهل بیت است پدر و مادرم فدای پسر بهترین کنیزها باد در وقت ظهورش اشرار خلایق را با
شمشیر متفرق و پاره پاره میکرداند مدت خلافتش هشت سال است در آن حال قریش گویند که اگر این از اولاد فاطمه
باشد هر آینه بما رحم میکند بنی امیه را بقتال او تحریص میکنند بخصوص علیهم السلام آنحضرت ایشان را متفرق و پایمال
مینماید ایشان ملعونند هر جا که یافته شود کشته میشود سنت و عادت خدا در خصوص کسانی که گذشته اند
همین است و سنت خدا را تغییر و تبدیل بعد از آن ابن ابی الحدید گفته اگر گویند که کیست این مرد که خروج او وعده شده
در جواب گفته میشود که امامیه گمان کرده اند که او امام دوازدهم ایشان است و او پسر کنیزیست که نامش نرجس است
و بر عم اصحاب ما او از اولاد فاطمه است در زمان آینده متولد شده میشود و الآن موجود نیست اگر گویند که در این زمان
از بنی امیه کجا میباشد که آنحضرت در خطبه فرمود که این مرد از ایشان انتقام میکشد در جواب گفته میشود

که امامیه برجعت قائلند و گمان دارند که از بنی امیه قومی را خدا تعالی بر میگرداند و دست پای پارهٔ اقوام را قطع و چشمهای
بعضی از ایشان را کور گرداند و پاره را بدار میکشد و از دشمنان آل محمد انتقام میکیرد خواه از متقدمین باشند و خواه
از متاخرین و اصحاب ما اهل سنت گمان کرده اند که بزودی خدا تعالی خلیفه بهم رساند در آخر زمان مردی را از اولاد فاطمه باشد
که الآن موجود نیست از دشمنان و ظالمان انتقام میکشد و زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده
عقوبت ایشان را عقوبت و عذاب میکند و مادرش ام ولد است چنانکه در این خطبه و غیر از اخبار وارد گردیده و نام مبارکش
نام رسول خدا است و ظهور آنحضرت بعد از اینست که بر اکثر اهل اسلام مستولی شود پادشاهی از اولاد بنی امیه
که نامش سفیانی است چنانکه در حدیث وارد گردیده و از اولاد ابی سفیان بن حرب بن امیه است و امام فاطمی او را با اتباع
که از بنی امیه اند و غیر ایشان را میکشد در آن حال حضرت مسیح فرود آید و علامات روز قیامت بروز کند و دابة الارض
ظاهر گردد و تکالیف باطل نمیشود تا نفخ صور شده اجساد خلایق از قبرها بر میخیزند چنانکه کتاب عزیز بآن ناطق و
گویا است در کتاب کافی از احمد بن محمد کوفی او از جعفر بن عبدالله محمد او از ابی روح فرج بن قره او از جعفر بن عبدالله
او از مسعدة بن صدقه او از صادق ع روایت کرده آنحضرت فرمود امیرالمؤمنین ع در مدینه خطبه خواند بعد از حمد و ثنا
و صلوات بر پیغمبر فرمود بدرستیکه خدا تعالی در روزگار هیچ ظالمی را هلاک نگردانید مگر بعد از مهلت دادن و شکست
جماعتی را نبست مگر بعد از شدت و بلاء بعد از بلائی که بشما رو میاورد و میگذرد ببلای دیگر و امتحان دیگر مبتلا
میشود هر صاحب قلب عاقل نیست و هر صاحب گوش شنوا نه و هر صاحب چشم بینا نه در چیزی که بشما ضرر است تامل و تفکر
نمائید بعد از آن نگاه کنید بعرصهای کسانی که خدا از ایشان در عمل مقابل شان مواخذه نمود ایشان از آل فرعون بودند با غا
و چشمها و زراعتها و مقام کریم داشتند نگاه کنید بآخر کارشان که بعد از مسرت و خوشگذرانی و امر و نهی به ایشان چها کرد نیکو
عاقبت در بهشت بر کسی راست از شما که صبر کنند بخدا سوگند که به بهشت مخلد میباشند عاقبت امور در خدا است تعجب دارم
از خطای این فرقه ها در حجتهای خود شان که تابع حدیث پیغمبر نمیشوند و اقتدا بعمل هیچ وصی نمیکنند ایمان بغیب نمی
آورند و از عیب مردم عفو نمینمایند معروف میان ایشان چیزیست که ایشان بآن اعتراف نموده اند و منکر چیزیست که ایشان
او را انکار کرده اند هر مردی از ایشان امام نفس خود شراست بپارهٔ اوهام و خیالات چنگ زده همیشه در ظلم و جور کردن
هستند نمیافزایند مگر خطا را هرگز بمقام تقرب نمیرسند و برای خودشان نمیافزایند مگر دوری را از خدا انس بعضی از ایشا
ببعض دیگر است و تصدیق بعضی بر بعض دیگر است همهٔ اینها از راه وحشت است از چیزها که پیغمبر میراث گذاشته و از جهة
نفرت است از چیزها که پیغمبر با ایشان رسانیده که عبارت از اخبار آسمان و زمین باشد ایشان اهل حسرت و مجمع شبهات و ظلم
کوری و ارباب ضلالت و گمراهی هستند کسی که خدا تعالی او را بنفس و رای خود واگذارد در پیش کسیکه باحوال او جاهلیت
در امنیت و در نزد کسیکه او را نمیشناسد متهم نیست چه شبیه است بینگونه اشخاص به چارپایانیکه شبانان آنها از آنها غا
شده باشد تاسف باو از کارهای شیعه من بعد از وفات من نسبت بیکدیگر میکنند بعد از آنکه در حال حیوة من با یکدیگر
دوست بودند که چگونه بعد از من بعضی از ایشان بعضی دیگر را ذلیل کرده اند و بعضی بعضی را میکشد کسانی که بعد از
من از ائمهٔ حق متفرق میشوند و از اصل دست کشیده بفرع چنگ میزنند آرزوی فتح و فرج از غیر جانبش خواهند کرد
هر طایفه بشاخی چنگ زده بهر سمت که آن شاخ میل کند او هم باو میل خواهد نمود با اینکه خدا تعالی بزودی این طایفه
در روز بدی که مر بنی امیه راست جمع میکند چنانکه ابرها وقت پائیز جمع میشوند بعد از آن ایشان را مهیا و تدبیر ایشان را
در میان ایشان
صایب میگرداند تا اینکه بیرون آیند مانند سیل باران شدید که در وقت بلقیس بسبب نقب زدن موش در عمارتشان
حادث گردید بطوریکه جایهای بلند و کوههای محکم نتوانستند که او را بر گردانند و در بیابانهای روی زمین متوجه بلاد
شوند خدا تعالی با ایشان حقوق قومی را مثل آل محمد از قومی یعنی بنی امیه اخذ میکند و قومی را از این جهة که بنی امیه مانند بنی
عباس در دیار قومی مثل بنی امیه مینشانند بنی امیه را از آنها دور گردانند و برای اینکه تلافی بنی امیه غصب املاک دیگران نکنند خدا
تعالی با ایشان بنای رکن بنی امیه را خراب گرداند و عمارتهای که در سنگلاخهای دمشق و شام بنا کرده اند منهدم میسازد و فضا
دمشق و کوههای شام را از بنی عباس مملو میگرداند سوگند بخدایی که دانه را رویانیده و انسان را خلق کرده هر آینه آنها که گفتم
خواهد شد گویا که صدای اسبان و طنطنهٔ بارهای ایشان را میشنوم بخدا سوگند هر آینه گداخته میشود چیزهای که در تصرف
بنی امیه است بعد از آنکه در بلاد تمکین و بلندی داشتند چنانکه الیه گوسفند در آتش گداخته میشود کسیکه از ایشان
یعنی بنی امیه بمیرد گمراه و بیراه مرده و بسوی خدا خواهد برگشت هر که توبه کند خدا تعالی قبول میفرماید امید هست که خدا تعالی
شیعهٔ مرا بعد از متفرق شدن ایشان در روزیکه برای بنی امیه بدتر است جمع گرداند نیست مر احدی را در ذمهٔ خدا تعالی
خیری و منتی بلکه مراد است در ذمهٔ همهٔ خلایق خیر و منت ایها الناس کسانی که لیاقت امر امامت را ندارند و او را بر خود

بسته‌اند بیناند اگر یاری یکدیگر را بسبب تلخی حق ترك نکنید و از سست نمودن باطل سستی ننمایید هر آینه دلیر نمیشود بر شما
کسیکه مثل شما نیست و هیچ قوی بر شما غالب نمیشود و طاعت را شکسته از اهل طاعت زایل نمیکردانند متحیر میمانید چنانکه
بنی اسرائیل در خلاج مصر بسبب ترك جهاد چهل سال در عهد موسی ع متحیر ماندند سوکند بعمر خود یاد میکنم هر آینه حیرت شما
اضعاف حیرت بنی اسرائیل میشود باز سوکند بعمر خود یاد میکنم که هر کاه مدت سلطنت بنی امیه را تمام کنید هر آینه
بر سر سلطان ضلالت و کمراهی که بنی عباس باشند اتفاق خواهید نمود و احیای باطل خواهید کرد و حق را در عقب
خود خواهید کذاشت از کسانی که نصرت رسول خدا را در غزوات بدر کردند قطع الفت و با کسانی که از جهاد
کردن با رسول الله دور ند مواصلت کردید سوکند بعمر خودم هر کاه ولایت کردند پس هر که در دست بنی امیه است
هر آینه منقضی و وعدهٔ فرج نزدیك میشود ظاهر کرد در شما را از سمت مشرق ستارهٔ دم دار که علامت ظهور
قائم علیه السلام است و قمر نورانی که عبارت از قائم است در وقتیکه بعرصهٔ ظهور در آمد بتوبه و انابه رجوع نمائید
و بدانید که هر کاه اطاعت و بیعت او را نمائید شما را بمنهاج رسول خدا هدایت میکند انکاه از کوری و کری و لنکی
معالجه نموده مستخلص میشوید و از زحمت واره کی و بیراهکی راحت میباشید و بار کران را از کردنهای خود بر
اندازید و از خدا یتعم دور نمیشود مکر کسیکه از حق ابا نماید و بر دیکری ظلم کند چیزیرا که لیاقت آن ندارد بر خود
بندد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مؤلف از نهج البلاغه کلامی ایراد نموده که حاصل مضمونش اینست
که آکاه شوید امری بزودی بروز خواهد کرد که شما آنرا ندانستید در آنروز مواخذه میکند والی طایفه که از آن طایفه
نیست از عمال ایشان در مقابل افعال و اعمال قبیحهٔ ایشان و بیرون کند زمین برای وی دفاین و خزاین خود را و مفاتیح
آنها را به پیش و میاندازد پس آنکاه بشما طریقهٔ عدالت را مینماید و احکام کتاب و سنت را احیا میکند مؤلف کوید که ابن
ابی الحدید در اثنای شرح بعضی خطب امیر المؤمنین ع آورده که ابو عثمان و ابو عبیده روایت کرده اند و کفته است که در
روایت جعفر بن محمد از پدرانش هم وارد شده حدیثی که مضمونش اینست بدرستیکه نیکوکاران عترت من و خوبان طایفهٔ
من در حال صغر سن حلیم ترین خلایقند و در حال کبر اعلم ایشان علم ما اهلبیت از علم خداست و بحکم اوست حکم ما هر
چه میشنویم از قول صادق است اکر آثار ما تابع شوید هدایت مییابید بهدایت ما اکر نکنید خدا شما را بدستهای خود
هلاك کرداند رایت حق با ماست هر که تابع آن شود بما لاحق کردد کسیکه تابع نشود غرق میشود با ما تدارك میشود
نقصان مؤمنین و سبب ما از کردنهای شما ریسمان ذلت وا کردد و الی مدینه شما با ما فتح میشود و با ما ختم خواهد کردید بعد
از آن ابن ابی الحدید کفته که بلفظ با ما ختم میکند اشاره بمهدی است که در اخر زمان خروج میکند و اکثر محدثین بر اینند که
و از اولاد فاطمه است و اصحاب ما معتزله آنرا انکار نکرده اند به ذکر او در کتب خود شان تصریح کرده اند و شیوخ ایشان باو
اعتراف نموده اند مکر اینکه انحضرت باعتقاد ما هنوز خلق نشده بعد از این موجود خواهد شد و اصحاب حدیث هم بقول
ثانی قائلند قاضی القضاة از کتاب الکفاة اسمعیل بن عباد باسنادی که متصل بعلی ع است روایت کرده که انحضرت مهدی
را ذکر نمود و فرمود که او از اولاد حسین ع است و کیفیت صورت او را ذکر نمود که او مردیست موی جبین مبارکش
کم و بینی او نازك و بلند است و کلفت شکم و عریض ران پیچ دندانهاست نازش از همدیکر جدا هستند در ران راستش
خالیست بحدیث را بعینه عبد الله بن قتیبه در کتاب غریب الحدیث ذکر نموده مؤلف کوید در دیوانی که با امیر المؤمنین
علیه السلام منسوبست این ابیات را دیدم بنیّ اذا ما جاشت الترك فانتظر ولایة مهدی یقوم فیعدل و
ذل ملوك الارض من آل هاشم و بویع منهم من یلذ و یهزل صبی من الصبیان لا رای عنده و لا عنده
جد و لا هو یعقل فثم یقوم القائم الحق منکم و بالحق یاتیکم و بالحق یعمل سمی نبی الله نفسی فداؤه
فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا حاصل مضمون آنها اینست که ای پسر من در وقتیکه طوایف ترك هیجان نمودند به
سلطنت مهدی منتظر باش که او قیام کند و باعدالت رفتار مینماید زمانیکه پادشاهان روی زمین که از آل هاشم
ذلیل میشوند و بیعت بکسی میکنند که طالب لذت و لهو و لعب است و طفلیست از اطفال که صاحب رای و
تدبیر نیست و بکلام صحیح کویا نمیتواند بشود و تعقل و تامل در امور ندارد و انکاه از شما قایم بحق قیام نماید و باحق
و راستی رفتار کند همنام پیغمبر شما نفس من فدای او باد ترك نصرت و یاری او را نکنید **باب اخبار یکه** در
خصوص مهدی ع از امام حسین صلوات الله علیهما وارد شده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عباس او
از پدرش و از جبرئیل بن احمد او از موسی بن جعفر بغدادی او از حسن بن محمد صیرفی او از حنان بن سدیر بن حکم
او از پدرش و از ابی سعید عقیصا روایت کرده او کفته وقتیکه حسن بن علی علیهما السلم با معویة بن ابی سفیان
مصالحه نمود مردم بخدمت انحضرت داخل شدند بعضی از ایشان بسبب بیعت بمعاویه ملامت نمود انحضرت

فرمود وای بر تو آیا نمیدانید بخدا سوکند آنچه من کردم برای شیعهٔ من بهتر است از چیزهائیکه آفتاب بر آنها طلوع و غروب
میکند آیا نمیدانید که من امام مفترض الطاعهٔ شما هستم و بنص رسول خدا یکی از دو سید جوانان از اهل بهشتیم عرض
کردند بلی میدانیم فرمود آیا ندانسته اید که خضر کشتی را شکست و غلام را کشت و اقامهٔ دیوار نمود موسی بن عمران
از کردهٔ او در غضب شد زیرا که وجه حکمت و مصلحت بر او مخفی بود و حال آنکه بد نزد خدا حکمت و صواب بود
آیا ندانسته اید که از ما اهل بیت کسی نیست که بیعت سلطان طاغی زمانش در کردن وی نباشد مکر قایم علیه السلم
که روح الله در پشت سرش نماز میکند و خدا یتعم ولادت او را مخفی و شخصش را غایب کرداند تا اینکه مر احدی را
در کردن وی بیعتی نباشد در زمانیکه امام نهمین از اولاد برادرم حسین که پسر سیدهٔ کنیزها و بهترین ایشانست
متولد کردد خدا یتعم غیبت او را طولانی کرداند بعد از آن بقدرت خود در صورت جوانی که از حد چهل سالکی
کمتر است ظاهرش میکند تا اینکه معلوم شود که خدا یتعم بر همه چیز قادر است ابی منصور در کتاب احتجاج از
سنان بن سدیر مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس او از ابی عمرو
لیثی او از محمد بن مسعود او از علی بن شجاع او از محمد بن عیسی او از ابی عمیر او از عبد الرحمن حجاج او از جعفر بن
محمد او از پدرش محمد بن علی او از پدرش علی بن الحسین ع روایت کرده او کفته حسین بن علی ع فرمود در امام
نهمین از اولاد من سنتی هست از یوسف و سنتی از موسی بن عمران او قایم ما اهل بیت است خدا یتعم امر او را در
یکشب صلاح میکند در کتاب کمال الدین از معاذی و از ابن عقده او از احمد بن موسی بن فرات او از عبد الواحد
بن محمد او از سفیان او از عبد الله بن زبیر او از عبد الله شریك و از مرد همدانی روایت کرده او کفته از حسین بن
علی ع شنیدم میکفت قایم این امام نهمین از اولاد من است او وست صاحب غیبت و اوست کسیکه میراثش خود را در حال
حیوة تقسیم میکند در کتاب کمال الدین از همدانی او از علی او از پدرش و از عبد السلام او از وکیع بن جراح
او از ربیع بن سعید و از عبد الرحمن بن سلیط روایت کرده او کفته حسین بن علی ع فرمود از ما اهل بیت دوازده نفر
مهدیست اولشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و آخرشان امام نهمین از اولاد من و امام قایم بحق است خدا یتعم زمین را
بعد از مردن بسببش زنده میکرداند و دین حق را بر همهٔ ادیان غالب میکند هرچند که مشرکین آنرا ناخوش بدارند
و او را غیبتی خواهد شد که در آن غیبت پارهٔ اقوام مرتد و پارهٔ دیکر در دین ثابت میشوند و به ایشان اذیت و
آزار میرسد و با ایشان کویند که این وعده کی بتحقق بهم خواهد رسانید آکاه شوید بدرستیکه کسیکه در زمان
غیبتش باذیت و آزار کسانی که او را تکذیب میکنند صبر نماید بمنزلهٔ اینست که با شمشیر در پیش رسول خدا جهاد
نماید در کتاب کمال الدین از علی بن محمد بن حسن قزوینی و از محمد بن عبد الله حضرمی و از احمد بن یحیی احول او از
خلاد مقری او از قیس بن ابی حصین او از یحیی بن وثاب او از عبد الله بن عمر روایت کرده او کفته از حسین بن علی
علیهما السلم شنیدم میکفت هر کاه باقی نماند از روزکار مکر یکروز هر آینه خدا آنرا طولانی کرداند تا اینکه خروج کند مردی
از اولاد من زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور کردیده بهمین نهج این حدیث را از رسول خدا ص شنیدم در
کتاب کمال الدین از پدرش و از پدرش و از محمد بن یحیی عطار او از جعفر بن محمد بن مالك و از حمدان بن منصور او از سعد
بن محمد بن عیسی خشاب روایت کرده او کفته بحسین بن علی ع کفتم آیا تویی صاحب این امر فرمود صاحب این امر کسیست
که از وطن و اهل خود دور و مهجور کردیده پدر او را کشته اند و خونخواهی نکرده و کنیه اش مطابق کنیهٔ عم اوست
شمشیر خود را هشت ماه از کردنش حمایل میکند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از تلعکبری او از احمد
بن ادریس و از ابن قتیبه و از فضل او از عمرو بن عثمان او از محمد بن عذافر او از عقبة بن یونس و از عبد الله بن
شریك در حدیث طولانی که ما او را مختصر کردیم روایت کرده او کفته که علی بن الحسین ع بجماعتی که از بنی امیه که
در مسجد رسول نشسته بودند کذشت و فرمود که آکاه باشید که سوکند بخدا یاد میکنم هر آینه دنیا تمام نمیشود تا وقتی
که خدا مبعوث کرداند مردی را که هزار نفر از شما میکشد با آن هزار هزار نفر دیکر با آن هزار هزار نفر دیکر عرض کرد
که فدای تو شوم بنی امیه اینقدر نمیشوند فرمود خبر باد ترا بدرستیکه در این زمان از صلب یکنفر بسیار مرد بیرون
خواهد آمد بزرك ایشان هم از خود شان خواهد شد **باب اخبار یکه** در خصوص انحضرت از علی بن الحسین
علیهما السلم وارد کردیده در کتاب کمال الدین از ابن عصام او از کلینی او از قسم ابن علا او از اسمعیل بن علی او از ابن حمید
او از ابن قیس او از ثمالی او از علی بن الحسین ع روایت کرده انحضرت فرمود که آیهٔ اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله در شان ما نازل کردیده و قول خدا یتعم وجعلها کلمة باقیة فی عقبه نیز در شان ما نازل شده امامت را
خدا یتعم تا روز قیامت در عقب ذریهٔ حسین بن علی ع کردانید بدرستیکه قایم ع مر او را دو غیبت هست یکی از دیکر

الحوله مدت غیبت اول شش سال شش ماه و شش روز است و مدت غیبت ثانی بحدی طول میکشد که اکثر مردم از اعتقادیکه بر آنحضرت دارند بر میگردند و در این اعتقاد ثابت نمیشود مگر کسیکه یقینش قوت داشته باشد و معرفتش صحیح شود و در نفس خود از چیزهائیکه ما حکم میکنیم تنگی نیابد و با اهل بیت تسلیم کرده قول آنحضرت که مدت غیبت اول شش سال و شش ماه و شش روز است اشاره باختلاف احوال اوست در غیبت که در شش روز بولادتش مطلع نشدند مگر خاص الخالص از اهل او و بعد از شش ماه بر او پاره خواص اطلاع یافتند و بعد از شش سال وقت وفات پدرش بر بسیاری از مردم معلوم و آشکار گردید امر سفیران او واضح شد و اظهر اینست که این کلام اشاره بازمنه مختلفه است که برای غیبت آنحضرت تقدیر شده و تقدیر مذکور قابل بدا است یعنی قابل تبدیل و تغییر است و تأیید میکند چیزیکه کلینی باسناد خود از اصبغ در حدیث طولانی که بعضش در باب اخبار امیر المؤمنین ع گذشت روایت کرده و گفته عرض کردم که یا امیر المؤمنین زمان حیرت و غیبت چه قدر میشود فرمود شش روز یا شش ماه یا شش سال عرض کردم که این خواهد شد فرمود بلی یا اصبغ ترا باین احوال علم نیست این جماعت برگزیدگان این امت اند که با نیکوکاران این عترت خواهند بود بعد از آن عرض کردم که بعد از اینها چه خواهد شد فرمود هر چه که خدا خواهد میکند بدرستیکه خدا را بداها و ارادها و غایات و نهایات هست و اینکلام دلالت میکند به اینکه این امر قابل بدا است و تردید آنحضرت فیما بین شش روز و شش ماه و شش سال باین دلالت دارد در کتاب کمال الدین از دقاق و سنانی هر دو و ایشان از اسدی و او از نخعی و او از نوفلی و از حمیری بن حمران و او از پدرش او از سعید بن جبیر او از علی ابن الحسین ع روایت کرده آنحضرت فرمود که قایم ع از ما است ولادتش بر مردم مخفی میماند بطوریکه از ایشان گویند که او هنوز متولد نگردیده هرآینه خروج میکند در وقتیکه خروج خواهد کرد و مر احدی را در گردن او بیعتی نمی باشد شیخ مفید در کتاب مجالس از ابن قولویه و از پدرش و از سعد و از ابن عیسی و از ابن عمیر و از ابن مسکان و از ابو بصیر اسدی و از ابن ابی خالد کابلی روایت کرده و گفته علی بن الحسین علیهما السلام بمن فرمود یا ابا خالد هر آینه فتنه های که مانند شب ظلمانی هستند میرسند از آنها نجات نمییابد مگر کسیکه از ایشان خدا تعالی عهد و میثاق گرفته ایشان چراغهای هدایتند و چشمهای علم خدا ایشانرا از همه فتنه ظلمانی نجات می بخشد گویا که صاحب شما را می بینم در بالای نجف اشرف در پشت کوفه بلند شده و با او سیصد و سیزده نفر هستند جبرئیل در دست راست میکائیل در دست چپ و اسرافیل در پیش روی او است و با او رایت رسول خدا که او را نشر کرده … را میکشد بسوی قومی مگر اینکه خدا ایشانرا هلاک گرداند باب اخباریکه در این خصوص از باقر ع وارد گردیده در کتاب کمال الدین از ابن متوکل و از علی و از پدرش و از عبد الله بن عماد و محمد بن سنان هر دو و ایشان از ابی الجارود و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت بمن فرمود یا ابا الجارود در زمانیکه فلک دوران نمود یعنی احوال زمانه متغیر گردید و مردم گفتند که قایم مرده یا هلاک گردیده یا اینکه بکدام بیابان رفته و کسانیکه طالب هلاک او یند گفتند که او چگونه ظهور میکند و حال آنکه استخوانهای او پوسیده گردیده آنوقت بظهورش امیدوار باشید و وقتیکه ظهور او را شنیدید بنزد او آیید هر چند که با ثلثه … باشد بادستها و پاها در برف محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از احمد بن هوذه و از نهاوندی و از ابی الجارود مثل این را ذکر کرده در کتاب کمال الدین از ابن ولید و از صفار و از محمد بن عیسی و ابن ابی الخطاب و هیثم نهدی ایشان از ابن محبوب و از ابن رئاب و از ابن ثمالی و از ابی جعفر ع روایت کرده که شنیدم از آن حضرت میگفت نزدیکترین خلق بخدا و داناترین و مهربانترین محمد ص و ایشان و ائمه است هر جا که ایشان بروند شما هم با ایشان بروید و جدائی بکنید از کسیکه ایشان از او جدائی میکنند و مرادم از ائمه حسین ع و اولاد او بدرستیکه حق در ایشانست و ایشانند اوصیا و ائمه از ایشانند هر جا که به بینید ایشانرا تبعیت کنید هر گاه روزی باشد که از ایشان کسیرا نه بینید با نور خدا تعالی روشنائی بهم رسانید و بطریقه که در آن هستید نظر کنید و بان تابع شوید کسیرا که بیشتر دشمن بدارید و کسیرا که بیشتر دوست بر میداشتید دوست بدارید که بزودی فرج بشما میرسد در کتاب کمال الدین از عبد الواحد بن محمد و از ابی عمرو لیثی و از محمد بن مسعود و از جبرئیل بن احمد و از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی و یعقوب بن زید هر دو و ایشان از سلیمان بن حسن و از سعد بن ابی خلف و از معروف بن خربوذ روایت کرده و گفته به امام محمد باقر ع عرض کردم که از خود تان بمن خبر ده فرمود ما بمنزله ستاره کانیم نظامیکه ستاره از ما غایب شد ستاره دیگر ظاهر شود که مأمن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفاتح است در وقتیکه که بنی عبد المطلب بلاد مستولی گردیدند آنوقت خلایق از یکدیگر تمیز نمییابند و نمیدانند که امام ایشان کیست آنگاه ظاهر گرداند خدا تعالی صاحب شما را پس آنوقت حمد خدا را نمائید خدا تعالی او را در مابین دو امر که نام یکی صعب

و دیگری

و دیگری ذلول است مخیر گرداند آنحضرت صعب را بر ذلول اختیار نماید چنانکه خدا تعالی ذو القرنین را در میان ایشان مخیر نمود ذلول را اختیار کرد و صعب برای قایم ع گذاشت در کتاب کمال الدین باین اسناد از محمد بن مسعود و از نصر بن صباح او از جعفر بن سهل و از ابی عبد الله کابلی و از قابوسی و از نصر بن سندی او از خلیل بن عمرو او از علی بن الحسین فزاری او از ابراهیم بن عطیه و از ام هانی ثقفیه روایت کرده و گفته در صبحگاهی بخدمت امام محمد باقر ع رفتم و عرض کردم که آیه از قرآن بدلم گذشت تفکر کردم در مضمون آن مرا مضطرب و بیخواب گردانید فرمود یا ام هانی از من بپرس عرض کردم قول خدا تعالی فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ در شان کیست فرمود در شان مولودیست در آخر زمان مهدیست و از عترت آل محمد است و او را حیرتی و غیبتی میباشد که در آن پاره اقوام گمراه و پاره دیگر در راه میباشند گوارا باد ترا اگر او را بیابی و هم چنین گوارا باد مر کسانی … او را میابند در کمال الدین کتاب از مظفر علوی و از ابن عیاشی او از پدرش و از ابی القاسم روایت کرده و گفته که من از کتاب احمد دهقان نوشتم او از قسم بن حمزه او از ابن ابی عمیر او از اسمعیل سراج او از خیثمه جعفی و از ابو ایوب مخزومی روایت کرده و گفته که امام محمد باقر ع ذکر سیر خلفا مینمود و وقتیکه به آخر ایشان رسید فرمود امام دوازدهمین که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میکند بر سنت وی ملازم شوید محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از سلامة بن محمد او از احمد بن داود و از احمد بن حسن او از عمران بن حجاج او از ابن ابی نجران او از ابن ابی عمیر او از محمد بن اسحق و از اسید بن ثعلبه و از ام هانی روایت کرده و گفته که با امام محمد باقر ع عرض کردم که معنی قول خدا فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس چیست فرمود یا ام هانی امام غایب شود و علم او از مردم منقطع گردد و این در سال دویست و شصت خواهد شد بعد از آن مانند شهاب سوزان در شب تاریک ظاهر میشود اگر آن زمان را بیابی شاد خواهی شد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از کلینی او از علی بن محمد او از موسی بن جعفر بغدادی او از وهب بن شاذان او از حسین بن ابی الربیع او از محمد بن اسحق مثل این را نقل کرده محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از کلینی او از علی او از پدرش و از سنان بن سدیر او از معروف بن خربوذ او از باقر ع روایت کرده آنحضرت فرمود بدرستیکه ستاره گان شما یعنی ائمه شما مانند ستاره گان آسمانند هر وقتیکه ستاره از آنها غروب کند ستاره دیگر طلوع مینماید در وقتیکه با انگشتها و ابروها با و اشاره نمودید آنگاه خدا او را غایب گرداند و بنی عبد المطلب مستولی میشوند پس آنگاه کسی از دیگری تمیز نمییابد یا اینکه امام خود شانرا نمیشناسند در زمانیکه ستاره شما طلوع کرد حمد خدا تعالی را بکنید در کتاب مسطور از محمد بن همام او با اسناد خود از عبد الله بن عطار روایت کرده او گفته که با امام محمد باقر ع عرض کردم که شیعه تو در عراق بسیارند سوگند بخدا یاد میکنم که مثل تو نیست پس چرا خروج نمیکنی فرمود یا عبد الله بن عطار بدرستیکه گوش به احمقان داده اید سوگند بخدا یاد میکنم که من صاحب شما نیستم عرض کردم پس صاحب ما کیست فرمود نظر کنید بکسیکه ولادتش بر مردم مخفی ماند و صاحب شما است بدرستیکه از ما اهل بیت بکسی اشاره نکرده اند و او را در السنه و افواه ذکر نکردند مگر اینکه از غیظ هلاک یا او را کشتند محمد بن ابراهیم از کلینی و از حسین بن محمد و غیر او و ایشان از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین او از عباس بن عامر او از موسی بن هلیل عبدی او از عبد الله بن عطار مثل این را روایت کرده محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک او از عباد بن یعقوب و از یحیی بن یعلی او از ابی مریم انصاری او از عبد الله بن عطار روایت کرده او گفته با امام محمد باقر ع عرض کردم که از قایم ع بمن خبر ده فرمود بخدا سوگند که او من نیستم بلکه کسیست که گردنهای خود را بسوی در از نخواهید کرد یعنی انتظار خلافت او را نخواهید کشید و ولادتش مخفی خواهد ماند عرض کردم که بکه اشاره فرمودی فرمود بکسیکه رسول خدا با و اشاره فرمود محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی و از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی الجارود روایت کرده او گفته از امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود که ما و سایر مردم با اینحال هستیم تا اینکه خدا مبعوث گرداند برای این امر کسیرا که نمیدانید آیا خلق شده است یا نه محمد بن ابراهیم در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد عطار او از محمد بن حسین رازی او از ابن ابی الخطاب مثل این را روایت کرده ایضا در کتاب مذکور از محمد بن همام او گفته که خبر داد بمن فزاری از ابن ابی الخطاب و حمیری از ابن عیسی ایشان از محمد بن سنان او از ابن ابی الجارود او از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده آنحضرت فرمود شما همیشه گردنهای خود را بسوی هر یکی از ما اهل بیت دراز خواهید کرد که اینست صاحب الامر آنقدر هنگامیکه او وفات یا بدحال بدینمنوال است تا اینکه خدا تعالی برانگیزاند برای این امر کسیرا که نخواهید دانست که آیا متولد شده است یا نه و خلق شده است یا نه در کتاب مسطور از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی او از محمد بن احمد قلانسی و از محمد بن علی و از محمد بن سنان او از ابی الجارود مثل این را

روایت

روایت کرده محمد ابن ابراهیم در تفسیر خود از علی بن حسین و از محمد عطار و از محمد بن حسن رازی و از کوفی و از
محمد بن سنان و از یحیی بن مثنی و از ابن بکیر و حکم هم از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا شما را می‌بینم
که مشقت میکشید و مهموم و مغموم میشوید واحدی را که یاور و ناصر شما باشد پیدا نمیتوانید بکنید شیخ
شرف الدین در کتاب کنز الفواید آورده که شیخ مفید در کتاب الغیبة از علی بن حسین و از محمد بن یحیی و از محمد
بن حسن و از محمد بن علی و از ابراهیم بن محمد و از محمد بن عیسی و از عبد الرزاق و از محمد بن سنان و از فضیل رسان و
از ابی حمزه ثمالی روایت کرده و گفته روزی در خدمت محمد باقر ع بودم وقتی که حضار از مجلس متفرق شدند بمن فرمود
یا اباحمزه از چیزهای که خدا تعالی ختم نموده و از قضای وی گذشته بطرزیکه تغییر و تبدیل را در او راه نمی‌باید قیام قایم ما است
هر که در آن شک کند با کفر و داد تا در بخدا ملاقات میکند بعد از آن فرمود که پدر و مادرم فدای کسی باد که نامش نام
من و کنیتش کنیت منست و امام هفتمین است بعد از من بپدرم سوگند یاد میکنم که او زمین را پر از عدل گرداند چنانکه
پر از جور گردیده فرمود یا اباحمزه هر که او را بیابد و با او منقاد شود بطوریکه بمحمد و علی ع انقیاد کرده بدرستیکه بهشت
مر او را واجب شود هر که او را انقیاد ننماید خدا تعالی بهشت را بر او حرام گرداند بعد از آن فرمود حمد مر خدای راست که قول او
در قرآن مجید ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله گفته‌های مرا واضح و روشن و آشکار گردانیده زیرا
که مقصود از آیه شریفه اینست که عدد امامها در نزد خدا دوازده است شناختن امامها دین قایم و ملت محکم است اگر شهور
عبارت باشد از محرم و صفر و ربیع الاول تا آخر و همچنین شهور حرم عبارت باشد از رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم باشد که
معروف نهادین قایم و ملت محکم نخواهد شد زیرا که یهود و نصاری و مجوس و اصحاب سایر ملل هم آنها را میشناسند و آنها را با نام
های آنها تعداد میکنند و حال آنکه ایشان در دین محکم نیستند پس مراد از آنها ائمه اثنی عشر میباشد و مراد از شهر حرام امیر
المؤمنین ع است که خدا تعالی نام او را از نام خود مشتق گردانید که علی باشد چنانکه مر پیغمبر را نام از نام محمود خود مشتق
کرده سه نفر از اولاد امجادش که اسماء ایشان علی بن الحسین و علی بن موسی و علی بن محمد است بسبب این اسم که از نام خدا
مشتق گردیده اند در نزد خدا تعالی حرمت هست پس شهور حرام عبارت از چهار امام است که نامهای ایشان علی است

باب

اخباری که در خصوص آنحضرت از صادق ع مرویست شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و علل الشرایع از پدرش و از حمیری
و از احمد بن هلال و از ابن ابی نجران و از فضاله و از سدیر روایت کرده و گفته از صادق ع شنیدم میفرمود بدرستیکه
در قایم ع سنتی است از یوسف ع عرض کردم که گویا مراد از سنت یوسف ع غیبت و حیرت است فرمود از این امت انکار این
مراتب نمیکنند مگر اشباه خنازیر بدرستیکه برادران یوسف اسباط و اولاد انبیا بودند با حضرت یوسف تجارت و خرید و فروش
کردند و با او خطاب میکردند و او را نمیشناختند و ایشان را میشناخت تا اینکه حضرت یوسف با ایشان فرمود که من یوسفم پس چه
شده است بر این امت ملعون که انکار میکنند زیرا که خدا تعالی حجت خود را مدتی غایب گرداند بدرستیکه یوسف را پادشاهی
مصر در دست میداشت و مابین او و پدرش یعقوب هجده روز راه بود و اگر در آن حال خدا تعالی اراده شناسانیدن مکان وی
میکرد هر آینه قادر بود بدرستیکه بعد از رسیدن مژده به یعقوب با اولاد خود از راه بیابان در مدت نه روز به
مصر رسید پس چرا این امت انکار میکنند که خدا در باره حجت خود بکند چیزیرا که در ماده یوسف ع نموده و چه میشود
که آنحضرت در بازار ایشان برود و بروی بساط ایشان پا بگذارد و ایشان او را نشناسند تا وقتیکه باذن خدا تعالی
خود را با ایشان بشناساند چنانکه یوسف را در شناسانیدن خود ماذون نمود در وقتیکه گفت هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم
بِیُوسُفَ وَاَخیهِ اِذ اَنتُم جاهِلُونَ قالُوا اَئِنَّکَ لَاَنتَ یُوسُفُ قالَ اَنا یُوسُفُ وَهٰذا اَخی حاصل مضمون آیه اینست
که آیا دانستید که بیوسف و برادرش چه کردید در وقتیکه جاهل بودند ایشان گفتند آیا تو یوسفی گفت من
یوسفم و این هم برادر منست شیخ صدوق در علل الشرایع از مظفر علوی و از ابن عیاشی و حیدر بن محمد سمرقندی
هر دو ایشان از عیاشی و از جبرئیل بن احمد و از موسی بن جعفر و از حسن بن محمد صیرفی و از حنان بن سدیر
و از پدرش و از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود بدرستیکه قایم ما را غیبتی است که مدتش طولانی گردد
عرض کردم که سبب این چه میشود فرمود که خدا تعالی میفرماید از اینکه در حق او سایر انبیا را در حال غیبت
شان جاری گرداند و لابد است که آنحضرت بقدر مدت غیبت سایر انبیا غیبت شود زیرا که خدا تعالی میفرماید لترکبن
طبقا عن طبق یعنی جاری میشود در باره سنن کسانی که پیش از شما بودند شیخ صدوق در
امالی از ابن متوکل و از علی و از پدرش و از ابی عمیر و از کسیکه از صادق ع شنیده روایت کرده و گفته که آنحضرت
میفرمود لِکُلِّ اُناسٍ دَولَةٌ یَرقُبُونَها وَدَولَتُنا فی آخِرِ الدَّهرِ تَظهَرُ یعنی هر طایفه را دولتی هست که انتظار او را می
کشند و دولت ما در آخر زمان ظاهر میشود در کتاب کمال الدین از ابن ادریس و از پدرش و از ایوب بن نوح و از محمد

بن سنان و از صفوان بن مهران و از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود کسیکه اقرار بجمیع ائمه نماید لکن منکر
مهدی ع شود مانند کسیست که بجمیع انبیا اقرار کند و محمد ص را انکار نماید عرض کردند که یا بن رسول الله از اولاد تو
مهدی کیست فرمود از اولاد امام هفتمین شخصی که او از شما غایب گردد و ذکر نامش بر شما حلال نمیشود در کتاب کمال
الدین از وراق و از اسدی و از سهل و از ابن محبوب و از عبد العزیز عبدی و از ابن ابی یعفور از آنحضرت مثل این را روایت
کرده در کتاب مذکور از پدرش از ابن ولید هر دو ایشان از سعد و از حسن بن علی زیتونی و محمد بن احمد بن قتاده ایشان
از احمد بن هلال و از امیة بن علی و از ابی الهیثم بن ابی حبه و از صادق ع روایت کرده آنحضرت فرمود زمانیکه سه نام متوالی
که محمد و علی و حسن باشد جمع شد چهارمین قایم است شیخ طوسی در کتاب کمال الغیبة از محمد بن حمیری و از پدرش
و از احمد بن هلال و از امیة بن علی قیسی و از ابی الهیثم تمیمی و از ابی عبد الله ع روایت کرده آنحضرت فرمود وقتیکه سه نام
که محمد و علی و حسن باشند متوالی مد ند چهارمین ایشان قایم است در کتاب مذکور از وراق و از اسدی و از نخعی و از نوفلی
و از مفضل بن عمر روایت کرده و گفته بخدمت مولای خود جعفر بن محمد مشرف گردیدم و عرض کردم که کاش بما اعلام
نمایی خلف را بعد از خود فرمود یا مفضل بعد از من امام پسرم موسی است خلف منتظر که مردم آرزوی وی را میکشید
م ح م د بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است در کتاب کمال الدین از علی بن عبد الله بن احمد و از پدرش و
از محمد بن خلف و از محمد بن سنان و ابو علی زراد هر دو ایشان از ابراهیم کرخی روایت کرده و گفته بر ابی عبد الله ع داخل شدم
و در خدمت آنحضرت نشسته بودم ناگاه امام موسی ع داخل شد در حالیکه او طفل بود آنگاه برخواستم و او را بوسیدم و نشستم
پس صادق ع فرمود یا ابراهیم بدرستیکه صاحب تو بعد از من اینست آگاه شوید که در خصوص او پاره هلاک و پاره
دیگر نیک بخت خواهند گردید خدا بقاتل وی لعنت کند و عذاب او را مضاعف گرداند هر آینه از صلب وی
بیرون آید بهترین اهل زمین در زمان خود که همنام جدش و وارث علم و احکام او است معدن امامت و رأی حکمت
است او را بنی فلان بعد از آن که از او امور عجیبه تازه دیده میشود از راه حسد و عداوت او را میکشند لکن خدا امر او را
تمام کننده است هر چند که مشرکین او را ناخوش بدارند خدا تعالی از صلب او آخر دوازده امام را که مهدی نام است بیرون آورد
خدا کرامت خود را با ایشان مختص گردانیده و ایشان را در بلد القدس خود نشانیده کسیکه به امامت امام دوازدهم اقرار
نماید مانند کسیست که در پیش رسول خدا شمشیر خود را بکشد و دفع اذیت از او بکند راوی گوید آنگاه مردی
از دوستان بنی امیه بخدمت حضرت داخل گردید پس کلام منقطع شد بعد از آن یازده مرتبه بعزم درک بقیه آن کلام
بخدمت آنحضرت رفتم قادر بر آن نگردیدم تا زمانیکه سال آینده شد بخدمت آنحضرت داخل شدم در حالیکه نشسته بود پس
فرمود یا ابراهیم کسیکه هم و غم از شیعه خود زایل گرداند بعد از تنگی شدید و بلای طولانی و جزع و خوف خواهد آمد
گوارا باشد بر کسیکه این زمان را درک نماید یا ابراهیم بیگ... گفتم ترا کفایت میکند راوی گوید که سرور و خوشحالی بیشتر
از آن تا آن زمان بدل من داخل نشده بود در کتاب کمال الدین از ابن ادریس و از پدرش و از محمد بن حسین و از حسن بن
زید و از حسن بن موسی و از علی بن سماعه و از علی بن حسن بن رباط و از پدرش و از مفضل روایت کرده و گفته صادق علیه السلام
فرمود که خدا تعالی چهارده هزار سال پیش از خلق جمیع مخلوقات چهارده نوری خلق نمود که آنها ارواح ما بودند عرض کردند
یا بن رسول الله آن چهارده نفر کیانند فرمود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که از اولاد حسین اند آخر ایشان
قایم است که بعد از غیبتش قیام نماید و دجال را میکشد و زمین را از هر گونه جور و ظلم پاک گرداند در کتاب مذکور از همدانی و
ابن عقده و از ابی عبد الله علمی و از حسین بن قاسم بن ایوب و از حسن بن محمد سماعه و از ثابت بن صباح و از ابی
بصیر و از ابی عبد الله ع روایت کرده و گفته که از آنحضرت شنیدم میفرمود از ما اهل بیت دوازده نفر مهدی است
شش نفر از ایشان گذشته و شش نفر دیگر باقی مانده خدا تعالی در ماده ششمین هر چیزیرا که دل او دوست میدارد
میکند در کتاب مذکور از دقاق و از اسدی و از سهل و از ابن محبوب و از عبد العزیز عبدی و از ابی یعفور روایت
کرده و گفته صادق ع فرمود هر که به امامت ائمه که آباء من و اولاد منند اقرار نماید و لکن منکر مهدی گردد که از
اولاد من است و بمنزله کسیست که بجمیع انبیا ع مقر و بر محمد منکر گردد پس عرض کردم که از اولاد تو مهدی
نام کیست فرمود که امام پنجمین از اولاد امام هفتمین است که شخص وی از شما غایب گردد و ذکر نامش بر شما
حلال نمیشود در کتاب مذکور از عطار و از پدرش و از ابن هاشم و از ابن ابی عمیر و از صفوان جمال روایت کرده
و گفته صادق ع فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه غایب میشود از شما مهدی شما حتی جهال گویند که خدا به آل
محمد احتیاج نیست بعد از آن مانند شهاب ثاقب روی آورد آنگاه زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم
و جور گردیده در کتاب مذکور از ابن عبدی و از ابن قتیبه و از حمدان بن سلیمان و از ابن بزیع و از

حنان سراج او از سید بن محمد حمیری در حدیث طولانی روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که بما از پدران پاره اخبار در خصوص غیبت بهمک وصحت ان غیبت وارد گردیده پس بمن خبر ده که غیبت برای که خواهد بود فرمود امام ششمین از اولاد من امام دوازدهم است از ائمه هدی بعد از رسول خدا اول شان امیر المومنین ع و اخر شان قایم بحق که بقیة الله است در روی زمین و صاحب زمان و خلیفه رحمن بخدا سوگند یاد میکنم که اگر در غیبتش ابد الدهر باقی بماند احدی از قوم وی باقی نمیمانند پس انحضرت از دنیا بدر نمیرود مگر اینکه ظهور میفرماید و زمین را پر از قسط و عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او از علی بن ابراهیم او از محمد بن عیسی او از صالح بن محمد او از هانی تمار روایت کرده او گفته صادق ع فرمود بدرستیکه صاحب این امر را غیبتی است پس هر بنده را لازم است که راه تقوی را پیش گیرد و بدین خود چنگ بزند یعنی وجود قایم را انکار ننماید در کتاب کمال الدین از دقاق او از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از ابن بطاینی او از پدر ش او از ابی بصیر روایت کرده او گفته از صادق ع شنیدم میگفت بدرستی عادت انبیا که عبارت از غیبت ایشانست در خصوص قایم ع ما طابق النعل بالنعل جاریست ابی بصیر گوید عرض کردم یا بن رسول الله قایم از شما اهلبیت کیست فرمود یا ابا بصیر امام پنجمین است از اولاد پسرم موسی که پسر سید کنیزها است غیبتی میکند که مبطلین بسبب ان غیبت شک و ریب در وجود شریفش میکنند بعد از ان خدا یتع اورا ظاهر گرداند پس بسبب وی مشارق و مغارب زمین را فتح کند انگاه حضرت عیسی بن مریم از اسمان فرود اید و در پشت سر او نماز میکند انگاه زمین بانور خدا روشن گردد و در روی زمین بقعه نمی ماند که در ان بغیر خدا یتع عبادت کرده شود همه دین مر خدا را باشد هر چند که مشرکین این را ناخوش بدارند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از بزوفری او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از مفضل او از ابن نجران او از صفوان او از ابی ایوب و از ابی بصیر روایت کرده او گفته که اگر غیبت صاحب شما را بشما خبر دهند انکار مکنید در کتاب مذکور از احمد بن ادریس او از علی بن فضل او از احمد بن عثمان او از احمد بن رزق او از یحیی بن علا روایت کرده او گفته از صادق ع شنیدم میفرمود خدا یتع بیرون اورد در این امت مردی را که از من است و من از ویم خدا یتع بسبب او برکات اسمان و زمین را بخلایق عطا فرماید انگاه اسمان باران خود را فرود آرد و زمین دانه های خود را بیرون اورد و وحشیان و درندگان در امن میباشند و زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده بجدی خلایق را میکشد که جهال گویند اگر این مرد از ال محمد میبود ترحم میکرد محمد بن ابراهیم در تفسیر خود از محمد بن همام او از احمد بن مابنداد او از احمد بن هلال او از محمد بن سنان او از کاهلی او از ابی عبد الله ع روایت کرده انحضرت فرمود که با اموال خود برادران و صله ارحام کنید سوگند بخدایی که دانه را رویانیده و انسان را خلق کرده هر آینه میاید برای شما روزیکه در ان روز برای درهم و دینار خود محلی پیدا نخواهید کرد یعنی در وقت ظهور قایم ع محل صرف نخواهید یافت زیرا که در انوقت همه خلایق از فضل خدا و فضل ولی او مستغنی خواهند شد عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود در وقتیکه امام خود را مفقود بکنید و با ینحال بمانید تا اینکه انحضرت مانند افتاب طلوع نماید پس هر جا که باشید از شک و ریب نمودن در مادۀ خود حذر کنید شکوک را از نفوس خود دور بکنید من شما را ترسانیدم پس حذر بکنید من از خدا یتع توفیق و ارشاد شما را مسئلت مینمایم مؤلف گوید ظاهر اینست که لفظ یعنی از کلام نعمانی است انچه در ظاهر بنظر میرسد اینست که او در این تفسیر خطا کرده زیرا که انحضرت در صدد وصف زمان غیبت بوده نه زمان ظهور چنانکه در اخر خبر معلوم میشود بلکه معنی حدیث اینست که خلایق در زمان غیبت همه خایف میشوند پس برای امانت سپردن درهم و دینار امینی پیدا نخواهید کرد محمد بن ابراهیم در تفسیر خود از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن علی حمیری او از حسین بن ایوب و از عبد الکریم خثعمی او از محمد بن عصا او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته در مجلس صادق ع بودم و کسی دیگر هم با من بود انحضرت فرمود که از ذکر نام قایم ع حذر کنید راوی گوید من چنین دانستم که مراد انحضرت انمردیست که با من در انجا نشسته بود بعد از ان بمن فرمود یا ابا عبد الله حذر کنید از ذکر نام او بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه چند سالی از شما غایب میشود و ذکر وی مخفی میماند بحدیکه گویند او مرده یا هلاک گردیده یا اینکه بکدام بیابان رفته هر اینه برای او دیده های مؤمنین میگرید در انوقت مانند انقلاب سفینه در میان موجها منقلب میشوید از انور طه نجات نمییابد مگر کسیکه خدا یتع عهد و میثاق از او اخذ نموده و ایمان را در دل وی نوشته و با روح ایمان اورا مؤید

گردانیده و هر اینه دوازده پرچم علم که از یکدیگر تمیز ندارند مرتفع میشود پس در انحال من گریستم انحضرت فرمود که سبب گریه تو چیست عرض کردم که فدای تو شوم چه طور گریه نکنم و حال انکه میفرمایی دوازده پرچم علم بلند خواهد شد و کسی از کسی تمیز نمییابد انحضرت بروزنه که از ان شعاع افتاب بمجلس افتاده بود نگاه کرد بعد از ان فرمود ایا این افتاب روشن است عرض کردم بلی فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه امر ما از این روشن تر است محمد بن ابراهیم در تفسیر خود از محمد بن همام او از حمید بن زیاد او از حسن بن محمد بن سماعه او از احمد بن حسن میثم او از زید بن قدامه او از بعضی رجال خود او از ابی عبد الله ع روایت کرده انحضرت فرمود قایم ع زمانیکه قیام میکند خلایق گویند که قایم چگونه ظهور نمود و حال انکه استخوانهای وی پوسیده است در تفسیر مذکور از علی بن حسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از یونس بن یعقوب او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته بخدمت صادق ع عرض کردم که علامت قایم ع چیست فرمود در وقتیکه اوضاع و احوال زمان متغیر گردید خلایق گویند که او مرده یا هلاک گردیده یا اینکه بکدام بیابان رفته عرض کردم که فدای تو گردم شوم بعد از ان چه میشود فرمود که ظهور نمیکند مگر با شمشیر در تفسیر مذکور از ابن عقده او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم او از عباس بن هشام ناشری او از عبد الله بن جبله او از فضل بن ذکرا او از محمد بن مسلم او از ابی عبد الله ع روایت کرده که انحضرت فرمود زمانیکه مردم امام خود شان را مفقود نمودند با ینحال روزگاری میمانند و کسی از دیگری تمیز نمییابد بعد از ان خدا یتع صاحب ایشان را ظاهر گرداند در تفسیر مذکور از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی او از حسن بن معویه او از ابن محبوب و از خلاد بن قصار روایت کرده او گفته از صادق ع پرسیدند که ایا قایم ع متولد شده فرمود نه هر گاه اورا درک میکردم او را در ایام حیوة خدمت میکردم یعنی اورا تربیت مینمودم و اعانت میکردم علی بن طاوس در کتاب اقبال الاعمال باسناد خود تا ابی جعفر طوسی او از جماعتی او از تلعکبری او از ابن همام او از جمیل او از قسم بن اسمعیل او از احمد بن رباح او از ابی الفرج ابان بن محمد مشهور بسندی روایت کرده او گفته که این حدیث را از اصل راوی نقل کرده او گفته صادق ع در سالی حج مینمود و در تحت میزاب ایستاده دعا میکرد و در سمت دست راست او عبد الله بن حسن بود و در سمت چپش حسن بن حسن و در پشت سرش جعفر بن حسن بود ناگاه عباد بن کثیر بصری آمد انحضرت را خطاب فرمود که یا ابا عبد الله سکوت فرمود تا سه مرتبه انحضرت را باین نهج خطاب کرد و سکوت نمود بعد از ان باسم انحضرت خطاب کرد و گفت یا جعفر فرمود یا ابا کثیر هر چه میخواهی بگو عرض کردم که در کتاب خود دیدم که مرد صاحب این بنا را یعنی کعبه را خراب خواهد کرد انحضرت فرمود یا ابا کثیر کتاب تو دروغ گفته لکن گویا که من انمرد را میبینم بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه قدمهای او کوچک و در ساقهایش اثر جراحت هست شکمش کلفت و گردنش نازک سرش بزرگ و در پیش این رکن واشاره بر کن یمانی کرد مردم را از طواف منع میکند بحدیکه از او بفزع میایند بعد از ان خدا مبعوث گرداند برای دفع وی مردیرا از من انگاه بدست خود اشاره بسینه خود نمود او را میکشد مانند کشتن عاد و ثمود و فرعون ذی الاوتاد در اینحال عبد الله بن حسن گفت بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه صادق ع راست فرمود و غیر او از حضار نیز انحضرت را تصدیق نمودند **باب اخباری که در خصوص انحضرت از کاظم ع وارد گردیده** شیخ صدوق در علل الشرایع از پدرش او از سعد او از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر او از جدش محمد او از علی بن جعفر او از برادرش موسی بن جعفر ع روایت کرده انحضرت فرمود در وقتیکه امام پنجمین از اولاد امام هفتمین مفقود گردید در خصوص دین خود بخدا یتع توکل نمایید که شما را از دین خود زایل نگرداند بعد از ان فرمود ای پسر من مر صاحب این امر را لابد است از غیبتی تا اینکه بسبب ان غیبت کسانیکه بوجود انحضرت اعتقاد دارند از عقیده خود شان رجوع نمایند و غیبت انحضرت امریست و محنتی است که خدا یتع بندگان خود را بان امتحان خواهد نمود هر گاه ابا و اجداد دینی بهتر از این دین میدانستند هر آینه تابع ان میشدند من عرض کردم که پنجمین از اولاد هفتمین کیست فرمود ای پسر من عقول شما از ادراک حقیقت این خبر قاصر است و سینه های شما از حمل ان تنگ لکن اگر زنده بمانید بزودی اورا خواهید یافت در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید هر دو ایشان از سعد مثل این حدیث را روایت کرده شیخ طوسی هم در کتاب الغیبة مثل این را روایت کرده محمد بن ابراهیم در تفسیر خود از کلینی او از علی بن محمد او از حسین بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر او از پدرش او از جدش او از علی بن جعفر مثل این را روایت کرده شیخ محمد بن علی در کتاب کفایة از علی بن محمد سندی او از محمد بن حسین او از سعد مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از همدانی او از علی او از پدرش او از محمد بن زیاد ازدی روایت کرده او گفته که از جناب آقای خود موسی بن جعفر از معنی قول خدا یتع واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة پرسیدم انحضرت

فرمود نعمت ظاهره عبارتست از امام ظاهر و باطنه از امام غایب عرض کردم در میان ائمه کسی هست که غایب شود فرمود
بلی شخص او از دیدها غایب گردد و لکن ذکرش از دلهای مؤمنین فراموش نمیشود و امام دوازدهم است از ما
خدا یتعالی هر مشکلی را برا و آسان گرداند و جمیع سرکشانرا در پیش وی ذلیل میکند و خزینه های زمین را برای او
ظاهر گرداند و چیزهای دور را برا و نزدیک نماید و با او همه ظالمانرا هلاک میکند و تمرد کننده گان شیاطین
را در دست وی فانی میکرداند او است پسر سیده کنیزها که ولادتش بر مردم مخفی میماند و ذکر نام وی بر ایشان حلال
نمیشود تا وقتیکه خدا یتعالی او را ظاهر گرداند و با او زمین را پر از عدل و قسط گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده
شیخ صدوق گفته که این حدیث را نشنیده بودم مگر از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در وقتیکه از حج بیت الله
برمیگشتم و او مرد دیندار خیر و ثقه و فاضلی بود رحمة و رضوان خدا بر او باد شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه
از محمد بن عبد الله بن حمزه او از عم خود حسن او از علی او از پدرش مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین
از پدرش و از سعد و از خشاب و از عباس بن عامر روایت کرده او گفته از امام موسی ع شنیدم میفرمود که
خلایق بصاحب این امر خواهند گفت که هنوز متولد نشده در کتاب مذکور از همدانی او از علی بن ابراهیم او از محمد بن
خالد او از علی بن حسان او از داود بن کثیر روایت کرده او گفته از امام موسی ع پرسیدم که صاحب این امر کیست فرمود
که او مردیست تنها مانده و از اهل و وطن غایب شده و پدر او را کشته اند و خونخواهی نکرده در کتاب کمال الدین
از پدرش و از سعد و از ابن عیسی و از مجلی و از معاذ بن وهب ابی قتاده که علی بن محمد باشد و از علی بن جعفر او از
برادرش موسی بن جعفر روایت کرده او گفته با نحضرت عرض کردم که تأویل آیه قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن
یاتیکم بماء معین چیست فرمود زمانی که امام خود تانرا مفقود نمودید دیگر او را نمی بینید پس آنگاه چه کار میکنید در
کتاب مذکور از همدانی او از علی او از پدرش و از صالح بن سندی او از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده او گفته که در خدمت
موسی بن جعفر ع داخل گردیدیم و عرض کردیم که یابن رسول الله آیا توئی قایم بحق فرمود من قایم بحق هستم و لکن قایمی
که زمین را از دشمنان خدا پاک و خالی میکرداند و آنرا پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده امام پنجمین
است از اولاد من و او را از جهت خوف بر نفس خود غیبتی است طولانی بسبب آن پاره اقوام از دین بر میگردند و پاره
دیگر در آن ثابت میشوند بعد از آن فرمود خوبی و گوارائی باد مر شیعه ما را که در زمان غیبت آنحضرت بمحبت
ما چنگ زده در دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما ثابت قدمند ایشان از ما هستند و ما از ایشانیم ایشان با امامت ما
راضی و ما بشیعگی ایشان خوشنود هستیم خوبی باد مر ایشانرا بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشان روز قیامت
در درجه ما با ما هستند شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه از محمد بن عبد الله بن حمزه او از عمش حسن او از علی بن ابراهیم
او از صالح بن سندی و مثل این را روایت کرده **باب اخباریکه در خصوص قایم ع از رضا ع وارد شده** شیخ
صدوق در علل الشرایع و عیون اخبار رضا از طالقانی و از ابن ابی عقده او از علی بن حسن بن فضال از پدرش
او از رضا ع روایت کرده آنحضرت فرمود گویا شیعه خود را می بینم در حالیکه امام خود را مفقود کرده مانند چهارپایان
طلب چراگاه میکنند و او را نمی یابند عرض کردم که یابن رسول الله سبب غیبتش چیست فرمود برای اینست که در
وقت ظهور او مر احدی را در گردنش بیعتی نباشد در کتاب عیون اخبار رضا ع او از پدرش و از حمیری او از احمد بن
هلال و از ابن محبوب او از رضا ع روایت کرده او گفته که آنحضرت بمن فرمود که لابد است از وجود حدوث فتنه
شدیده یعنی غیبت قایم ع که همه خواص و اهل سریره بآن فتنه مبتلا میشوند این در وقتی است که شیعه ما امام
سیمین را از اولاد من که عبارت از امام حسن عسکری ع باشد مفقود نمایند که همه اهل آسمان و اهل زمین و هر مرد و زن
دلسوخته و حزین باو میگریند بعد از آن فرمود پدرم و مادرم فدای همنام و شبیه جدم و شبیه موسی بن عمران
باد که در برو دوش او لباسهای قدس و خلعتهای ربانی هست که از جوب آنها انوار فضل و هدایت پرتو میاندازند
چه بسیار است مؤمنه دلسوخته و مؤمن تأسف کننده و متحیر در وقت فقدان آب صافی که عبارت از قایم ع باشد گویا که به
حال ایشان نظر میکنم و از ایشان مأیوسم که ایشانرا ندا نمودند بندائیکه از دور شنیده میشود از نزدیک چنانکه از
نزدیک شنیده گردد و قایم ما بر مؤمنین رحمت و بر کافرین لعنت و عذاب خواهد شد در کتاب کمال الدین او از
پدرش و از سعد او از جعفر فزاری او از علی بن حسن بن فضال او از ریان بن صلت و از رضا ع مثل این را روایت
کرده در کتاب کمال الدین و عیون اخبار رضا ع از همدانی او از علی او از پدرش و از هروی روایت کرده او گفته از دعبل بن علی
خزاعی شنیدم میگفت در خدمت امام رضا ع انشاء نمودم قصیده که اولش اینست مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات حاصل مضمون اینکه محل تدریس آیات قرآنی بعد از وفات پیغمبر خالی از تلاوه

گردید و مقام نزول وحی معطل مانده خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل
و یجزی علی النعماء و النقمات حاصل معنی اینست که خروج قایم ع لامحاله ظاهر میشود با نام خدا یتعالی و برکات او
قیام مینماید و تمیز میان هر حق و باطل میدهد بر مؤمنین با نعمت و بر منافقین با عذاب و نقمت جزا میدهد راوی گوید
وقتیکه این دو بیت را انشاء کردم آنحضرت گریه شدیدی کرد بعد از آن سر برداشت فرمود یا خزاعی روح القدس
بازبان تو این دو بیت را انشاء نمود آیا میدانی که این امام کیست و کی قیام خواهد نمود عرض کردم که نمیدانم
و این قدر شنیده ام که امامی از شما خروج میکند زمین را از فساد پاک میکرداند و آنرا پر از عدل میکند چنانکه پر از ظلم
و جور گردید آنحضرت فرمود یا دعبل امامی که بعد از منست پسرم محمد است و بعد از او پسرش حسن و بعد از او پسرش
حجت قایم است که در زمان غیبتش انتظار او را میکشند و در ایام ظهورش اطاعتش میکنند هر گاه از دنیا غیر از یک
روز باقی نماند هر آینه خدا یتعالی آنرا طولانی گرداند تا اینکه او ظهور نماید و زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از
ظلم و جور گردیده و تعیین وقت برای ظهور وی نمیشود زیرا که خبر داد بمن پدرم او از پدرش و از پدرانش که از پیغمبر
پرسیدند که قایم ع از ذریه تو کی ظهور خواهد کرد فرمود مثل او مثل روز قیامتست لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت
فی السموات و الارض لا تاتیکم الا بغتة شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه از محمد بن عبد الله بن حمزه او از عمش حسن او از
علی او از پدرش او از هروی مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از ابن یزید او از ایوب بن
نوح روایت کرده او گفته بخدمت رضا ع عرض کردم که امید ما اینست که تو صاحب این امر شوی خدا یتعالی آنرا بدون قتال
و جهاد بتو عطا فرماید زیرا که خلایق بتو بیعت کرده و درهم و دینار را سکه بنام تو زده اند آنحضرت فرمود از ما کسی
نیست که نوشتجات بنزد وی آرند و مسائل از او پرسند و با انگشتها بسوی او اشاره نمایند و اموال بنزد وی بفرستند مگر
اینکه کشته میشود یا در توی رخت خوابش میمیرد تا وقتیکه خدا یتعالی مبعوث گرداند از ما مردی را که زمان ولادتش و محل
نشو و نمایش مخفی میشود و نسبش غیر مخفی در کتاب کمال الدین از عطار او از پدرش و از اشعری او از محمد بن حمدان او از خالویش
احمد بن زکریا روایت کرده او گفته که رضا ع از من پرسید که منزل تو در کدام محله بغداد میشود عرض کردم که در محله
کرخ فرمود سالمترین محلی است و لابد است از حدوث فتنه شدیدی که لشکریان آن ممکن نمیشود که همه خواص و اهل سر
باو مبتلا میشوند این در وقتیست که شیعه ما امام سیمین را که امام حسن عسکری ع باشد مفقود نمایند محمد بن ابراهیم در
تفسیر خود از محمد بن همام او از عبد الله بن جعفر او از یقطینی او از محمد بن ابی یعقوب بلخی روایت کرده او گفته از رضا علیه السلام
شنیدم میفرمود بدرستیکه مردم با امتحان بزرگ امتحان کرده میشوند در خصوص طفلی در حالیکه در شکم مادرش است
و هم در حال شیرخوارگی تا اینکه گفته میشود که او غایب گردید و وفات نمود میگویند که بعد از او دیگر امام نیست و حال
آنکه رسول خدا چندین دفعه در حرمی و شعب و غار غیبت نمود بعد از آن فرمود آگاه شوید من هم بزودی کشته میشوم محمد بن ابراهیم
در تفسیر خود از کلینی او از علی بن محمد او از بعضی رجالش او از ایوب بن نوح او از رضا ع روایت کرده آنحضرت فرمود در وقتی
که علم از میان شما برداشته گردید یعنی امام شما مفقود شد آنگاه از زیر پاهای خود منتظر فرج باشید **باب اخباریکه**
در خصوص قایم ع از امام محمد تقی ع وارد گردید در کتاب کمال الدین از دقاق او از محمد بن هرون او از رویانی او
از عبد العظیم حسنی روایت کرده او گفته که بخدمت آقای خود امام محمد تقی داخل شدم و اراده کردم که از آنحضرت
سؤال نمایم که قایم آیا مهدیست یا غیر او ناگاه آنحضرت بمن سبقت نموده فرمود یا ابا القاسم بدرستیکه قایم ما همان
مهدیست که واجبست در زمان غیبتش انتظار او را کشیدن و در وقت ظهورش اطاعت او را کردن و او امام سیمین است
از اولاد من سوگند بخدا که محمد را به پیغمبری مبعوث گردانید و امامت را بما منحصر نمود اگر از دنیا غیر از یک روز باقی نماند
هر آینه خدا یتعالی او را طولانی گرداند تا اینکه آنحضرت در آن روز خروج نماید و زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم
و جور گردیده بدرستیکه خدا یتعالی کار او را در یک شب اصلاح میکند چنانکه کار کلیم خود موسی را در یک شب اصلاح
نمود زیرا که بتحصیل آتش برای اهل و عیال خود رفت و بعد از زمان قلیلی با نبوت و رسالت برگشت بعد از آن
آنحضرت فرمود که افضل اعمال شیعه ما انتظار فرج است محمد بن ابراهیم در تفسیر خود از احمد بن مابنداد او از احمد
بن هلیل او از پدرش و علی قیسی روایت کرده او گفته با امام محمد تقی ع عرض کردم که بعد از تو خلیفه که میباشد فرمود
پسرم علی است بعد از آن زمان طویلی سر خود را بزیر افکند بعد از آن سر برداشته فرمود بدرستیکه در این زودی
حیرتی خواهد شد عرض کردم که در آنحال بنزد که برویم سکوت فرمود جواب نداد بعد از آن تا سه مرتبه
فرمود که بسوی وی راه نمییابید و در هیچ جا او را پیدا نمیتوانید پس دوباره پرسید فرمود در بعضی اوقات
در مدینه میباشد یا بعضی و را در آنجا می بینید گفتم کدام مدینه فرمود مدینه ما غیر از آن مدینه دیگر نیست

احمد بن هلال گفته که ابن بزیع خبر داد بمن که امیة بن علی قیسی بنزد امام محمد تقی ع حاضر کردید و از این امر سؤال
نمود انحضرت بطریقی مذکور جواب فرمود محمد بن ابرهیم در تفسیر خود از علی ابن احمد او از عبد الله بن موسی او از
احمد بن حسین او از احمد بن هلیل و از پدرش او از قیسی مثل این را روایت کرده در تفسیر مذکور از محمد بن همام
او از ابی عبد الله محمد بن هشام او از سهل بن زیاد او از عبد العظیم بن عبد الله او از امام محمد تقی ع روایت کرده او
گفته که از انحضرت شنیدم میفرمود زمانی که پسر علی وفات نمود چراغی بعد از او ظاهر کردد لعد ازان مخفی میشود
انگاه وای بر کسی باد که در خصوص وی شک نماید و خوبی باد مر عربی را که از جهة حفظ دین خود فرار نمود بعد از
ان حوادثی که روا آورده شدت و حدت انها جوانان پیر کردند و از سختی انها اوضاع زمان متغیر کردد و کسانیکه
که در راه دین ثابت قدم اند متزلزل میشوند شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه از ابی عبد الله خزاعی او از اسدی او از
سهل و از عبد العظیم حسنی روایت کرده او گفته با امام محمد تقی ع عرض کردم که امید دارم تو باشی قایم آل محمد ع که
زمین را پر از عدل و قسط کردانی چنانکه پر از ظلم و جور کردیده انحضرت فرمود یا ابا القاسم همه ما ها قایم بامر خدا
و هدایت کننده بدین او هستیم ولکن نیستیم ان قایمی که زمین را از اهل کفر پاک کرداند و انرا با عدل و قسط پر کردانند
میکند او کسیست که ولادتش بر خلایق مخفی میماند و شخص او از ایشان مستور کردد و بردن نامش بر ایشان
حرام میباشد و او همنام رسول خدا و هم کنیه او است و کسیست که زمین برای وی پیچیده میشود و هر مشکلی برای او
اسان کردد و در نزد او از اصحاب خود که بقدر عدد اصحاب بدر اند که سیصد و سیزده نفر باشند از اطراف بعیده
زمین جمع میشوند اینست معنی قول خدایتعالی اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر و قتیکه این
عدد برای وی جمع شد انگاه امر خود را ظاهر کرداند و قتیکه ده هزار نفر بر سر وی جمع کردیدند انوقت باذن
خدایتعالی خروج میکند انقدر از دشمنان خدا میکشد که خدا راضی شود عبد العظیم میکوید که با امام محمد تقی ع عرض
کردم چگونه میداند که خدا راضی شده فرمود که خدا ترحم بر ایشان را در دل وی میاندازد انگاه میداند که راضی کردیده
شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه از محمد بن علی او از ابن عبدوس او از ابن قتیبه و از حمدان بن سلیمان او از صقر بن
ابی دلف روایت کرده او گفته از امام محمد تقی ع شنیدم میفرمود که امام بعد از من پسرم علی است امر او امر من و قولش قول
من و اطاعتش اطاعت من است و امام بعد از او پسرش حسن است امر او امر پدرش و قولش قول او و اطاعتش اطاعت
او است بعد ازان سکوت نمود انگاه من گفتم یا ابن رسول الله بعد از حسن امام کیست انحضرت کریه شدیدی نمود بعد از
ان فرمود که بعد از حسن پسرش قایم بحق است که انتظارش کشیده میشود عرض کردم یا ابن رسول الله و را بچه سبب
قایم کویند فرمود زیرا که بعد از موت ذکرش و مرتد شدن اکثر کسانی که قایل بامامت او بوند قیام میکند عرض کردم
که چرا منتظرش مینامند فرمود که مر او را غیبتی است که ایامش بسیار و زمانش طولانی مخلصین منتظر ظهور او میباشند و ارباب
شک منکر او میشوند و منکرین استهزاء با و مینمایند کسانی که برای ظهورش تعیین وقت میکنند دروغ کو میباشند
و کسانیکه بظهورش تعجیل نمایند هلاک میشوند و کسانی که در مقام تسلیم و رضا باشند نجات میابند شیخ محمد بن
علی در کتاب کفایه از علی بن محمد بن سندی او از محمد بن حسن او از حمیری او از احمد بن هلال او از امیة بن علی قیسی روایت
کرده او گفته با امام محمد تقی ع عرض کردم که بعد از تو خلف کیست فرمود پسر من علی بعد ازان گفت اگاه باشید به
زودی حیرتی واقع خواهد شد عرض کردم که درانحال بکدام زمین باید رفت انحضرت سکوت نموده بعد از ان
فرمود بمدینه عرض کردم کدام مدینه فرمود مدینه ما غیر از ان مدینه دیگر نیست احمد بن هلال گفته که خبر داد بمن محمد بن
اسمعیل بن بزیع که امیة بن علی حاضر کردید از امام محمد تقی ع از این امر پرسید انحضرت بمثل جواب مذکور جواب
فرمود باین اسناد از امیة بن علی قیسی و از ابن هشیم تمیمی روایت کرده او گفته صادق ع فرمود زمانیکه دو سه نام
متوالی امدند که عبارات از محمد و علی و حسن باشند چهارمین ایشان قایم ع خواهد شد باب نص امام علی النقی
و امام حسن عسکری ع بر قایم سلام الله علیهم شیخ صدوق در عیون اخبار رضا و کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید
هر دو ایشان از سعد و از محمد بن احمد علوی او از ابی هاشم جعفری روایت کرده او گفته از امام علی النقی ع شنید میفرمود
خلف بعد از من پسرم حسن است حال شما با خلف بعد از خلف چگونه خواهد شد عرض کردم فدای تو شوم سبب این
چه میشود فرمود زیرا که شما شخص او را نمی بینید و ذکر اسم وی بر شما حلال نخواهد شد عرض کردم پس او را چه نحو
ذکر نمائیم فرمود بگوئید حجت آل محمد ع شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه از علی بن محمد سندی او از محمد بن حسن او از سعد
مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش او از محمد بن عمر کاتب و از علی بن محمد صیمری او از علی بن محمد
روایت کرده او گفته بخدمت امام علی النقی ع عریضه نوشتم در ان پرسیده بودم که برای ما فرج کی خواهد بود انحضرت

در جواب من نوشت زمانیکه صاحب شما از دار ظالمین غایب کردید انگاه منتظر فرج باشید در کتاب مذکور از پدرش و ابن
ولید هر دو ایشان از سعد و از خشاب و از اسحق او از اسحق بن ایوب روایت کرده او گفته از امام علی النقی ع شنیدم میفرمود
که صاحب این امر کسی است که خلایق در حق وی کویند که هنوز متولد نشده محمد بن ابرهیم از اسحق بن ایوب همین حدیث
بلا خبر داده در کتاب مذکور از پدرش و از سعد و از محمد بن عبد الله بن غانم او از ابرهیم بن محمد بن فارس روایت کرده او
گفته با ایوب بن نوح در راه مکه بودم در وادی زباله منزل کردیم و نشستیم بگفتگو مشغول شدیم انگاه ذکر صاحب
این امر و دور بودن امر بما در اثنای گفتگوی ما گذشت ایوب بن نوح گفت که در این سال کتابتی نوشتم از صاحب این امر در
ان کتابت سؤال نمودم انحضرت نوشت زمانیکه علم شما برداشته شد یعنی امام شما مفقود کردید انگاه از زیر قدمهای
خود منتظر فرج باشید در کتاب مذکور از همدانی و از علی او از پدرش او از علی بن صدقه او از علی بن عبد الغفار روایت
کرده او گفته زمانیکه امام محمد تقی ع وفات نمود شیعیان بخدمت امام علی النقی ع عریضه نوشتند و در ان از امامت
پرسیدند انحضرت با ایشان نوشت که امامت ما دامیکه زنده ام با منست وقتیکه من وفات نمودم خلیفه از من برای شما
میاید لکن حال شما چگونه خواهد شد با خلف بعد از خلف در کتاب مذکور از عطار او از سعد او از موسی بن جعفر
بغدادی روایت کرده او گفته از امام حسن عسکری ع شنیدم میفرمود کویا شما را می بینم که بعد از من در خلف من اختلاف میکنید
اگاه شوید هر کسیکه بعد از رسول خدا بهمه ائمه اقرار نماید و پسر مرا انکار کند مانند کسیست که بجمیع انبیا اعتراف کند و به نبوت
محمد ص منکر کردد و منکر او مانند کسیست که همه انبیا را انکار نماید زیرا که اطاعت اولین ما مانند اطاعت اخرین ما است و
منکر اخرین ما مانند منکر اولین ما است اگاه شوید بدرستیکه پسر مرا غیبتی است میشود که خلایق در خصوص وی شک
کنند مگر کسیکه خدا او را نگه بدارد شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه از حسین بن علی او از عطار مثل این روایت کرده در کتاب
کمال الدین از طالقانی او از ابی علی بن همام روایت کرده او گفته که از محمد بن عثمان عمری شنیدم میگفت که از پدرم شنیدم
گفت که من در خدمت امام حسن عسکری ع بودم از انحضرت پرسیدند حدیثی که از پدران شما روایت شده که هرگز زمین از حجت خدا
بر خلق تا روز قیامت خالی نمیشود و هر که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مانند مرده ایام جاهلیت مرده است انحضرت فرمود
که این حدیث حق است عرض کردند یا ابن رسول الله بعد از تو حجت و امام کیست فرمود پسرم محمد امام و حجت خدا است
بعد از من هر که بمیرد و او را نشناسد مانند اهل جاهلیت مرده اگاه شوید مر این حجت را غیبتی خواهد شد که جهال
در ان حیران و اهل باطل خوار و هالک خواهند کردید کسانیکه تعیین وقت ظهور او نمایند دروغکو خواهند بود بعد
ان ظهور و خروج میکند کویا علمهای سفید را می بینم در نجف کوفه در بالای سرش حرکت می کنند شیخ محمد بن علی در کتاب
کفایه از ابو مفضل او از ابو علی او از ابی علی بن همام مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از علی بن عبد الله وراق او از سعد
او از موسی بن جعفر بغدادی روایتکرده او گفته از امام حسن عسکری ع نوشته در آمد باین مضمون که ظلمه کمان کرده بودند
که مرا میکشند و این نسل را قطع میکنند و حال انکه خدایتعالی کمان ایشان را دروغ کردانید مرا و را حمد میکنم در کتاب کمال الدین
از مظفر علوی او از ابن عیاش او از پدرش و از احمد بن علی بن کلثوم او از علی بن احمد رازی او از احمد بن اسحق روایتکرده
او گفته از امام حسن عسکری ع شنیدم میگفت حمد مر خدایرا سزد که مرا از دنیا بیرون نبرد تا اینکه بمن نمود خلیفه بعد از من
که شبیه ترین خلایق است برسول خدا ص هم از جهة خلق و هم از حیثیت خلق خدایتعالی او را در ایام غیبتش محافظت میکند
بعد از ان ظاهر کرداند انگاه زمین را پر از عدل و قسط میکند چنانکه پر از ظلم و جور کردیده شیخ طوسی در کتاب الغیبة
از سعد بن عبد الله و از حسن بن علی نیتونی او از زهری کوفی او از بنان بن حمدویه روایت کرده او گفته در نزد امام علی النقی
علیه السلم وفات امام محمد تقی ع مذکور شد انحضرت فرمود بعد از وفات پدرم من بودم و مشکلات خلایق بدست من منحل
میشود لکن چگونه میباشد حال ایشان اگر مفقود نمایند امامیرا که بعد از من است یعنی اگر او وفات کند امامیکه بعد از او
است غایب خواهد شد و خلایق او را نخواهند دید در کتاب مذکور از ابو هاشم جعفری روایتکرده او گفته با امام حسن عسکری
علیه السلم عرض کردم که جلالت قدر تو مرا مانع میشود که از تو سؤال کنم آیا اذن میدهی در اینکه از تو بپرسم انحضرت فرمود
سؤال کن عرض کردم ای سید من یا ترا پسری هست فرمود بلی عرض کردم اگر حادثه رود هد یعنی تو وفات بکنی در کدام
سر زمین پسر ترا بیابم و از او سؤال کنیم فرمود در مدینه در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از ابی مفضل شیبانی او از ابی
نعیم نصر بن عصام بن مغیره فهری مشهور بقرقاره او از ابی سعید مراغه او از احمد بن اسحق روایت کرده که او از امام حسن عسکری
صاحب این امر را پرسید انحضرت بدست خود اشاره فرمود بغیر از او زنده و کلفت کرد نست شیخ محمد بن علی در کتاب کفایه
از مفضل شیبانی او از کلینی او از علان رازی روایت کرده او گفته بعضی اصحاب ما بمن خبر داد که در وقتیکه جاریه امام حسن عسکری
حامله کردید انحضرت باو فرمود که حمل تو پسری است نامش م ح م د و او قایم است بعد از من در کتاب کمال الدین از عطار او

از پدرش و از جعفر فزاری او از محمد بن احمد مداینی او از ابی حاتم روایت کرده او گفته از امام حسن عسکری ع شنیدم میفرمود
که در سال دویست و شصت از هجرت گذشته شیعه من با هم دیگر اختلاف میکنند پس در همان سال آنحضرت وفات
فرمودند شیعه و یاران وی متفرق گردیدند پس پاره از ایشان خود شان را به جعفر منسوب گردیدند پاره بشک
افتادند و پاره دیگر در حیرت ماندند و جمعی هم در دین خود شان ثابت شدند قطب الدین در کتاب خرایج از علی بن
ابراهیم او از پدرش او از پدرش او از عیسی بن شیخ روایت کرده او گفته امام حسن عسکری در زندان بنزد ما آمد و من او را می
شناختم بمن فرمود که سن تو شصت و پنج سال و یکماه و دو روز است و در نزد من کتاب دعا بود و در آن کتاب تاریخ مولودم ثبت
بود بان نگاه کردم دیدم که با فرموده آنحضرت مطابق است بعد از آن فرمود آیا خدا بتو پسر کرامت فرموده عرض کردم
نه آنحضرت دعا نمود و گفت خدایا او را پسر کرامت بفرما که با او یار و ناصر باشد چه خوبست یار و ناصر باشد چه خوب
است یار و ناصر که پسر باشد بعد از آن باین بیت متمثل گردید مَنْ کَانَ ذَا عَضُدٍ یُدْرِکْ ظُلَامَتَهُ اِنَّ الذَّلِیلَ الَّذِی لَیْسَ
لَهُ عَضُدٌ حاصل مضمون اینکه هر که را یار و ناصر باشد میتواند از دشمن خود انتقام کیرد بدرستی ذلیل کسی است که یار
و ناصر ندارد آنگاه من عرض کردم که آیا ترا پسری هست فرمود بلی سوگند بخدا یاد میکنم که در این زودی پسری برای من متولد
گردد که زمین را پر از عدل گرداند بعد از آن باین دو بیت متمثل گردید لَعَلَّکَ یَوْمًا اَنْ تَرَانِی کَاَنَّمَا بَنِیَّ حَوَالَیَّ
الْاُسُودُ اللَّوَابِدُ فَاِنَّ تَمِیمًا قَبْلَ اَنْ یَلِدَ الْحَصَا اَقَامَ زَمَانًا وَهُوَ فِی النَّاسِ وَاحِدٌ حاصل معنی اینکه امید هست
که مرا در وقتی ببینید که پسرانم در اطراف من مانند شیرها هستند که موهای سرها بیا لاهم آمده بدرستیکه تمیم پیش از
ولادت حصا در میان خلایق زمان طویلی تنها ماند باب اخبار کاز اهل کهانت در خصوص آنحضرت وارد گردیده بدرستی
در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حرث نقل نموده او گفته بدرستیکه ذاجدن ملک بجهت امریکه در آن شک کرده بود
بنزد سطیح کاهن فرستاد و او را طلبید و وقتیکه سطیح بخانه وی رسید او بقصد تجربه علم سطیح یکعدد دینار در زیر
پای خود پنهان نمود بعد از آن او را اذن دخول داد و داخل شد آنگاه ملک با او گفت که چه چیز برای تو پنهان کرده ام سطیح
گفت به بیت الله و حرم و حجر اسود و شب ظلمانی و صبح نورانی و بهر فصیح و گنگ سوگند یاد میکنم هر آینه دیناری در ما
بین نعل و قدم پنهان کرده ملک گفت که علم تو از کجاست گفت از یکنفر جنی که با من برادر است بهر جا که من میروم او با من
میآید ملک گفت خبر ده بمن از اموری که بعد از این در روزگار واقع خواهد شد سطیح گفت در وقتیکه اخیار نایاب شدند
و اشرار وسعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها حمل و نقل کردند و خلایق نسبت
بیکدیگر حامل وزر و بال ندکو چکی و فروتنی نمودند و ارحام منقطع گردید و طعام حرام که خلایق از اشربه میشمارند در
اطراف اسلام ظاهر گردید و سخنان خلایق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید اینها
در وقتی میشود که ستاره دم دار که عرب را مضطرب گرداند طلوع نماید پس در آنحال باران منقطع میشود و انهار را
می خشکند و روزگارها مختلف کردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران میباشند بعد از آن اهل بربر علمهای زرد را
اسپها روآورند و در مصر فرود آیند آنگاه مردی از اولاد صخر خروج میکند و رایات سیاه را بسرخ تبدیل میکند و محرمات را
مباح میگرداند و زنان را از پستانهاشان میاویزد و اوست صاحب غارت کوفه در آنوقت بسیار میشود در راهها زنان
سفید ساق و برهنه بیدا میشوند که سوار شتران ابر و فه بایشان احاطه نموده اند شوهرانشان کشته شده اند و عجزها
در ماند که ایشان زیاد گردید و فرج ایشان را حلال دانسته زن پس در این حال ظهور میکند مهدی نام پسر پیغمبر ص
این در وقتیست که کشته شود مظلومی در مدینه پسر عمش در حرم امر مخفی ظاهر گردد با علاماتش موافق شود در این
حال مرد غیر مبارک با جمعیت خود که ظالمانند رو آورند و اهل روم بهمدیگر حمایت میکنند و بزرگان شان میآیند
در آنحال کسوف آفتاب واقع شود در وقتیکه لشکرها بیایند و صفها بسته شود بعد از آن پادشاهی از صنعای یمن که مانند
پنبه سفید و نامش حسن یا حسین است خروج میکند و شدت فتنه ها را زایل گرداند در این حال ظاهر میشود مبارک زکی
هادی مهدی و سید علوی و از فضل خدا خلایق را فرج میدهد بسبب نور تاریکی دین مضمحل میشود و بتوسط وی حق بعد
پنهان ظاهر گردد و اموال را بخلایق بالتسویه قسمت میکند و شمشیرها بغلاف گذاشته و خونریزی نمیباشد و خلایق در
خوشحالی تعیش و گذران میکنند و با آب عدالت چشم روزگار را از خس و خاشاک صاف نموده غسل کرده میشود و بر اهل حق
حق داد گردد و در میان مردم ضیافت بسیار شود و اعدا التخود ضلالت و گمراهی را برمیدارد و دلهای پاکان که بمنزله
غبار است که زایل میشود آنگاه زمین را پر از عدل و قسط گرداند و ایام را با خیر و برکت پر میکند اینها که ذکر کردم علم
قیامت است بدون شک و ریب باب ذکر ادله که شیخ طایفه در اثبات غیبت آنحضرت ذکر نموده شیخ مذکور گفته
است که سخن ما در غیبت منسوب بزمان بدو طریق است یکی اینکه میگوئیم وقتیکه وجود امام ع در هر حال ثابت

گردید و اینکه خلایق بجهت عدم عصمت جایز نیست که در وقتی از اوقات بی رئیس باشند و شرط رئیس هم اینست که عصمتش
قطعی باشد پس این رئیس یا ظاهر است معلوم یا غایب است مستور و وقتیکه دانستیم که بعصمت کسیکه ظاهر است و
دیگران مدعی امامت اویند قطع نیست بلکه ظاهر احوالش منافی عصمتست آنوقت میدانیم کسیکه قطع بعصمتش هست
غایب و مستور است و وقتیکه دانستیم بطلان اعتقاد کسانی را که ادعای عصمت و غیبت پاره را از طایفه کیسانیه
و ناووسیه و واقفیه و غیر ایشان میکنند آنگاه صحت امامت و غیبت پسر امام حسن عسکری ع بما ثابت و قطعی
میشود و در اثبات غیبت و ولادت او بعد از ملاحظه مقدمات سابقه دیگر به تکلف محتاج نمیشویم و حال آنکه
خالی بودن امت از حق جایز نیست طریقه دویم اینست که گفتگو در غیبت پسر امام حسن عسکری ع فرع ثبوت
امامت اوست کسیکه با ما مخالفست خالی از این نیست امامت او را قبول دارد و از سبب غیبتش میپرسد آنگاه خود او را
بجواب تکلیف میکنیم یا اینکه امامت او را قبول نمیکند میگوئیم سؤالش از غیبت کسیکه امامتش ثابت نگردیده
بیمعنی است و اگر در ثبوت امامت وی با ما منازعه میکنند استدلال باین نهج میکنیم که وجوب امامت با بقاء تکلیف
در ذمه کسانیکه معصوم نیستند در جمیع احوال و اعصار با دله قاهره ثابت و محقق گردیده و نیز ثابت شد که از
جمله شرایط امام قطعی بودن عصمت او است و دانسته ایم که امت از حق خالی نمیشود پس وقتیکه این مقدمات ثابت گردید
آنگاه میگوئیم جماعتی از امت قائلند باینکه امام نیست و این قول فاسد است زیرا که وجوب امامت در همه احوال چنانکه
مذکور گردید با دله قاهره ثابت شده و جمعی دیگر قائلند باینکه امام هست ولی بامامت کسیکه عصمتش قطعی نیست و این
قول را هم لزوم قطعی بودن عصمت او باطل میکند و کسیکه بامامت بعض معتقد گردیده و مدعی عصمت او شده قرائن
و علامات بخلاف قول وی شهادت میکند زیرا که افعال و احوال ظاهره ایشان با عصمت منافات دارد پس تحمل کلفت
و مشقت در اثبات قولی که خلاف آن بضرورت و بداهت بما معلوم است بیوجه است و کسیکه عصمت او ادعا شده
و قومی بامامتش معتقد گردیده اند مانند کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائلند و مثل ناووسیه که بامامت جعفر
بن محمد و باینکه او نمرده است معتقد شده اند و واقفیه که اعتقاد نموده اند باینکه موسی بن جعفر نمرده است و او
صاحب این امر اقوال شان از چند وجهیکه بعد از این ذکر خواهم کرد باطل است پس هر دو طریق استدلال موقوفند
ببطلان اقوال این فرقه ها و محتاجند باثبات این سه قاعده مذکوره که عبارت از وجوب وجود رئیس و وجوب
قطع بر عصمت او و از اینکه حق از میان امت بیرون نمیشود و ما بطریق ایجاز و اختصار بهر سه قاعده دلیل و برهان اقامه
میکنیم که اقامه دلیل بطریق تطویل در کتبی که در امامت تالیف نموده ام بطوری ایراد کرده ام که زیاده بر آن نمیشود
و غرض از این کتاب ذکر احوالات غیبت آنحضرتست پس بتوفیق خدا تعالی میگوئیم دلیلیکه بر وجوب بودن رئیس
دلالت میکند اینست که ریاست رئیس لطف است مر اداز آن مقرب بطاعت مبعد از معصیت است و عقل قاطع هم حاکم
است باینکه نصب کسیکه بطاعت نزدیک نماید و از معصیت دور گرداند بر خدا تعالی واجبست پس واجب گردید اینکه
در میان امت رئیسی باشد چنانکه مکلف از وجوب معرفت عاری نمیباشد آیا نمیدانید در صورتیکه خلایق خالی
شدند از رئیس با هیبتی که اهل عناد را منع کند و اهل خیانت را تادیب نماید و دست مظلوم را گیرد و تو برا از اذیت ضعیف
ممانعت کند و ایشان هم از طرف آن رئیس مطمئن گردیدند آنگاه وقوع مفسد و انتشار حیله و کثرت فساد و قلت صلاح
بهم رسد و اگر رئیسی که با وصاف مذکوره متصف است در میان باشد امر بعکس این میشود یعنی صلاح بسیار و فساد قلیل می
باشد و این از جمله ضروریات و بدیهیاتست کسیکه آنرا انکار نماید قابلیت تخاطب ندارد و از هر ایرادی که بوجوب
ریاست وارد ساخته اند در کتاب تلخیص شافی و شرح جمل جواب داده ایم بعضی متاخرین از کلامی در این مقام هست که با
آن بکلام سید مرتضی در خصوص غیبت اعتراض نموده و گمان کرده که فائده بکلام وی مترتبست و امر را بکسانیکه صاحب
ادراک و قریحه نیستند مشتبه نموده و من آنرا ذکر میکنم او گفته که کلام ما در غیبت است و اعتراض بر آن از سه وجه است
یکی اینکه بر امامیه در نفس غیبت یا در تکلیف با وجود غیبت ثبوت قبح لازم میآید پس بر ایشان لازم است که عدم لزوم قبح را
در غیبت اثبات نمایند زیرا که با ثبوت وجه قبح در غیبت غیبت قبیح میباشد هر چند که از راه دیگر حسن داشته باشد
چنانکه در قبح تکلیف ما لا یطاق میگوئیم که در آن وجه قبح هست هر چند از راه دیگر وجه حسن داشته باشد مثل اینکه
بر دیگری لطف باشد وجه دویم اینست که دلیل وجوب یاست بازمان غیبت منتقض گردد زیرا که دوری خلایق
بسبب وجود رئیس با هیبت و صاحب تصرف از ارتکاب قبیح هر گاه اقتضا کند این را که وجود رئیس در هر حال لطف
و واجب گردد و تکلیف با فقدانش قبیح شود هر آینه بازمان غیبت منتقض میشود زیرا که دلیل لطف مقتضی
وجود رئیس و قبح تکلیف است با فقدان او هم در زمان حضور و هم در زمان غیبت و حال آنکه در زمان غیبت

رئیس موجود نیست و تکالیف قبیح نه پس در زمان غیبت دلیل موجود است لکن مدلول آن که وجود رئیس و قبح تکلیف با فقدان
او باشد موجود نیست وجه سیم از وجوه اعتراض آنست که فائدهٔ وجود امام منع خلایق است از ارتکاب قبایح و این فایده
در حال غیبت مترتب بر وجود او نیست پس دلیل منتقض گردید زیرا که آن با انبساط ید امام جاریست و لازم نیست که
امام در حال غیبت مبسوط الید شود پس این دلیل بوجود امام غیر منبسط الید متعلق نیست جواب از وجه اول اینست که
قول معترض که بر امامیه در غیبت امام وجه قبح لازم میآید محض ترسانیدنست و حجتی در دست ندارد و وجه قبح را هم بیان
ننموده پس اعتراض او متوجه نمیشود و اگر وجه قبح در غیبت امام بطریق سؤال گوید میگوئیم که وجوه قبح در اینحال هر چند
که متصور میشود که عبارات باشد از ظلم و عبث بودن وجود و کذب و مفسده و جهالت لکن هیچ یک از اینها در اینحال
موجود نیست پس دانستیم که وجه قبح در آن حال منتفی است اگر گفته شود که وجه قبح در غیبت امام عدم ازالهٔ موانعست
از مکلف زیرا که بسط ید امام در اینحال و خوف خلایق از تادیب وی حاصل نیست از این جهت مخل لطف بر مکلفین میشود
پس غیبتش قبیح میشود میگوئیم که در باب وجوب امامت گفته ایم که سبب فوت منافع وجود امام از مکلفین در حال غیبت
خود ایشانند زیرا که ایشان امام را ترسانیدند و محتاج بغیبت و استتار نمودند و او را بتصرفات تمکین ندادند پس خود
شان باعث فوت این منافع گردیدند و قول این قائل مانند اینست که بگویند کسیکه او را معرفت الله حاصل نشده
تکلیف بر او قبیح است زیرا که برای وی لطفی که عبارت از معرفت الله است حاصل نگردید و جوابیکه در این مقام گفته اند
که خود کافر سبب عدم حصول معرفت الله شده زیرا که خدا نصب دلائل برای وی نموده و او را هم قدرت بادراک آنها داده لکن
خودش مسامحه کرده تامل و تفکر در دلائل ننموده از این جهت معرفت الله برای او حاصل نشده همان جواب در غیبت امام
حرف بحرف جاری میشود زیرا که اگر مکلفین او را تمکین میدادند هر اینه ظاهر میشد و بسط ید هم میرساند و لطف حاصل
میگردید پس تکلیف بر چنین مکلف قبیح نمیباشد و ما نظایر این را در باب وجوب امامت ذکر کرده ایم و لعل از
این هم متذکر خواهد شد جواب وجه ثانی اینست که آن مبنی بر مغالطه است یعنی عمداً مقدمات غلط برای اثبات
مدعای خود ایراد نموده نه چنین است که نفهمیده این را ذکر کرده زیرا که رتبهٔ او بالاتر از این است پس غرض او تلبیس
و تدلیس بوده بیانش اینست که دلیل وجوب ریاست بحال غیبت منتقض میشود زیرا که دور بودن
خلایق بسبب رئیس مهیب و متصرف از ارتکاب قبایح هرگاه اقتضا نماید این را که وجود رئیس در همه حال لطف
است واجب و تکلیف با فقدانش قبیح هر اینه با زمان غیبت نقض میکنیم که دلیل لطف در اینحال هم جاریست لکن
رئیس در آن موجود نه و تکلیف هم قبیح نیست پس دلیل موجود گردید بدون مدلول اینست معنی نقض دلیل
و اما بیان تلبیس او در مقام استدلال از این راهست که گمان نموده ما میگوئیم در حال غیبت دلیل لطف
موجود است و رئیس موجود نیست و این نقض دلیل است و حال آنکه مراد ما این نیست بلکه دلیل ما در حال
وجود امام بعینه دلیل است در حال غیبتش و وجودش در هر دو حال لطف است و ما نمیگوئیم که زمان غیبت
خالی از وجود اوست بلکه باعتقاد ما در هر دو حال رئیس موجود است و سبب عدم بسط ید او راجع بخود مکلفین
است نه اینست که بسط یدش از لطف بودن بدر رفته بلکه وجه لطف همیشه با اوست و در حال غیبت که
حاصل نمیشود و سبب آن مخلوق است نه خالق مثل اینکه گویند معرفت الله چگونه لطف میشود با وجود اینکه
کافر خدا را نشناخته پس بودن تکلیف در ذمهٔ کافر و عدم حصول معرفت برای او دلالت دارد باینکه معرفت
در همه احوال لطف نیست زیرا که اگر در همه احوال لطف باشد با کافر منتقض گردد جوابیکه در بحث امامت
از این شبهه دادیم بعینه در اینمقام جاریست تقریرش باین نهج است که لطف در مادهٔ کافر قایم بمعرفت اوست
و خودش در نظر و تامل مسامحه نموده باعث تفویت آن گردیده پس بناء علی هذا تکلیف بر او قبیح نمیشود و هم
چنین میگوئیم ریاست در حال غیبت برای مکلف لطف است و خدا یتعالی هم او را ایجاد نموده لکن عدم بسط ید و
تصرف وی راجع بمکلفین است که خود ایشان مانع از آن اند جواب وجه سیم اینست که غرض معترض تدلیس معنا
است زیرا که امامیه نگفته اند که انبساط ید امام در حال غیبت واجب نیست تا اینکه معترض گوید دلیل امامیه
بر وجوب امام غیر مبسوط الید دلالت ندارد چنانکه در حال غیبت باین نهج است بلکه مراد ایشان چنانکه مرة بعد
اخری تصریح کرده ایم آنست که انبساط ید امام در هر دو حال واجبست هم در حال ظهور و هم در حال غیبت مگر اینکه در
حال ظهورش تمکین داده شد منبسط الید گردید و در زمان غیبت تمکینش نکردند لهذا منقبض الید گردید نه
چنین است که بسط ید او در حال غیبت واجب نیست و بیان کردیم که حجت در این خصوص بر مکلفین قایم است
از جهة اینکه او را از تصرف منع کردند و تمکینش ندادند پس خود شان سبب انقطاع لطف گردیدند و این را هم دفعه

بمعرفت تشبیه کرده ایم و نیز میگوئیم که بعد از صدور شریعت نصب رئیس بر خدا یتعالی واجبست زیرا که در نصب وی لطفیست
در بسیاری چیزها اقدام میکند که دیگران نمیتوانند با وجود اینها بنا بمذهب طایفهٔ عدلیه که کلام ما با ایشانست اهل حل
و عقد بر نصب کسیکه بریاست صلاحیت دارد قادر و متمکن نیستند با وجود این کسی نمیگوید که در اینحال وجوب نصب
رئیس بسبب اینکه از آن نکرده اند ساقط گردیده جواب ما که در غیبت امام دادیم بعینه جواب ایشانست در عدم تمکین اهل
حل و عقد در نصب رئیس و در میان این هر دو فرقی نیست و خلافی که میان ما و عدلیه است اینست که با وجود نصب رئیس را عقلا
میدانیم و ایشان از شرع میدانند اگر گویند وقتیکه اهل حل و عقد را در نصب رئیس تمکین نکردند آنگاه خدا یتعالی از سایر
الطاف خود چیزی در عوض آن بخلایق عطا میفرماید بناء علی هذا اسقاط تکلیف جایز نمیشود علاوه بر این بعضی از شیوخ
گفته وجوب نصب امام در شریعت بجهة مصالح دنیویه است و لطف بودن آنها واجب نیست میگوئیم قول کسیکه نصب
امام را برای مصالح دنیویه میداند فاسد است زیرا که در این صورت امامت او واجب نمیشود و حال آنکه در ما بین
ایشان خلافی در این نیست که بر امت نصب امام در حال اختیار واجبست با اینکه چیزهای که امام با آنها قیام میکند مانند
جهاد و تولیت امراء و قضاة و قسمت اموال غنیمت و استیفاء حدود و قصاصات امور دینیه اند که ترک آنها جایز نیست
اگر برای مصالح دنیویه میبود واجب نمیشد پس قول او باین دلیل باطل گردید و همچنین باطل است قول کسیکه گفت
خدا یتعالی لطف دیگر را قایم مقام امام میگرداند زیرا که اگر این طور باشد نصب امام در هیچ حال واجب نمیشود بلکه این از
قبیل تخییر میشود ما بین نصب امام و لطف دیگر چنانکه در واجبات کفایی گفته میشود و حال آنکه ما یقین داریم باینکه
تنها نصب امام واجبست نه از قبیل واجب تخییری است پس فساد این قول هم واضح گردید علاوه بر این بر هر دو وجه وارد
میشود اینکه اگر کافر تحصیل معرفت نکند خدا یتعالی چیز دیگری برای او قایم مقام معرفت میگرداند پس بنا بر این در هیچ حال
معرفت الله بر کافر واجب نمیشود یا اینکه میگوئیم از اجتناب نمودن در وقت حصول معرفت از فعل ظلم حاصل نمیشود مگر
امر دنیوی معرفت هم برای امر دنیوی واجب نیست پس لازم میآید که وجوب معرفت هم از کافر ساقط گردد اگر گفته شود که معرفت را
بدلی نیست که قایم مقام آن گردد آنگاه گوئیم که امام را هم بدل نیست پس چگونه میتواند که امر دیگر قایم مقام او بشود چنانکه
در تلخیص شافی ذکر کرده ایم اگر گویند که در وقت حصول معرفت اجتناب از قبایح امر دینی است آنگاه مثل همین را در
وجود امام گوئیم اگر گفته شود که وجود رئیس مطاع و بودنش منبسط الید خالی از این نیست همهٔ اینها بر خدا واجب
است یا بر ما یا اینکه ایجادش بر خدا واجبست و بسط ید او بر ما اگر بگوئید همهٔ اینها بر خدا واجبست بحال غیبت
منتقض گردد زیرا که در اینحال امام منبسط الید موجود نیست و اگر همهٔ اینها بر ما واجب شود تکلیف ما لا یطاق
لازم آید زیرا که ما قدرت بر ایجاد او نداریم و اگر ایجادش بر خدا و بسط یدش بر ما واجب شود آنگاه گوئیم دلیل بر این
چیست با اینکه چگونه واجب میشود بر زید بسط ید امام و تمکین او و برای اینکه لطفی برای عمرو حاصل شود میگوئیم
لطف بودن وجود امام منبسط الید را زمانیکه با دله اثبات کردیم و ایجاد او هم در تحت قدرت ما نیست آنگاه
مکلف بودن ما بایجاد او حسنی ندارد زیرا که تکلیف ما لا یطاق لازم آید لکن بسط ید او و تقویت سلطنت وی
کار میشود که در تحت قدرت ما باشد و مقدور خدا هم هست وقتیکه خدا او را منبسط الید نکرد آنگاه میدانیم
که تقویت و نصرت او بر ما واجبست نه بر خدا زیرا باید امام بسط ید داشته باشد تا اینکه غرض از تکلیف با تمام رسد
و دانسته ایم که هرگاه بسط یدش از افعال خدای میبود هر اینه خلایق را بر آن مقهور میگردانید و در میان امام و
دشمنانش حایل میشد و امر وی را با ملائکه و با چیزهائیکه بسقوط غرض از تکلیف و حصول الجاء و اضطرار مؤدی
نمودند تقویت میکرد پس بسط یدش در حال غیبت بر ما واجبست وقتیکه ما نکردیم سبب تقویت لطف خود ما میشویم
و قول ایشان که وجوب لطف بر ما از برای منفعت دیگری است صحیح نیست زیرا هر کسیکه نصرت امام و تقویت
سلطنت وی بر او واجب میشود در ضمن آن مصلحتی هست که بخود او اختصاص دارد هر چند که برای دیگران هم مصلحتی
هست و حال آنکه مخالف را از اهل حل و عقد الزام میکنیم باینکه اختیار امام و نصب او برای مصلحت جمیع امتست
چگونه بر شما واجب میشود و این در حقیقت واجب کردن امریست بر خود شان برای مصلحت دیگران هر جوابیکه ایشان
از این اشکال میگویند آن بعینه جواب ماست اگر گفته شود که شما چرا وجود او را در حال غیبت اعتقاد نموده اید
از چه راه جایز نمیشود که در اینحال معدوم میشود باشد میگوئیم که تصرف او نسبت بما لطف است و آن هم موقوفست
بر وجود و ایجاد او و آن هم در تحت قدرت ما نیست پس بر خدا یتعالی ایجاد واجب میشود زیرا که اگر ایجاد ننماید لازم
آید که موانع تکلیف را بسبب ایجاد لطف از ما زایل نگردانیده باشد آنگاه سبب عدم لطف خدا میباشد و اگر
قایل شویم باینکه خدا او را ایجاد نموده و ما او را تمکین نداده ایم و بسط ید او را نکرده ایم آنگاه بسبب عدم

لطف خود مامیشویم و تکلیف بر ما در این صورت حسن میشود و در صورت اوّل قبیح اگر گفته شود که مراد شما از تمکین امام
چیست اگر مراد اینست که بنزد او برویم و با او مشافهه گفتگو نمائیم و این هم موقوف بوجود او است انگاه بشما وارد میشود
که این موقوفست بظهور او و بعلم ما بمکان وی و اگر گویند که مراد ما از تمکین او طلب اطاعت وی و کف نفس کردنست
از نصرت و یاری ظالمان و اقدام ما است بر نصرت او و در هر وقتیکه ما را با امامت خود بخواند و بمعجزهٔ امامت خود را بما
اثبات نماید میگوئیم اینها در زمان غیبت هم ممکنست هرچند که امام موجود نباشد پس چگونه میگوئید که تکالیف ما
تمام نمیشود مگر با وجود امام انگاه در جواب میگوئیم انچه که ما در این باب ذکر میکنیم از سید مرتضی در کتاب ذخیره
و من در کتاب تلخیص شافی ایراد کرده ام و آن اینست که لطف در مادهٔ ما که عبارت از تصرف امام ع و انبساط ید او است
تمام نمیشود مگر با سه چیز یکی متعلق بخدا تعالی است و آن ایجاد امام است دوم متعلق بخود امام است که عبارت از
قیام و اقدام او است با مر امامت سیم متعلق بما است از عزم و ارادهٔ ما است بنصرت و یاری وی و اطاعت و انقیاد به امر او و وجوب قیام
با مر امامت فرع وجود او است زیرا که تکلیف بر معدوم عقلاً قبیح است پس ایجاد خدا تعالی نسبت بوجوب قیامش با مر امامت
اصل میشود و وجوب نصرت و یاری و نسبت باین دو اصل فرع میباشد زیرا که اطاعت او بر ما وقتی واجب میشود که او
موجود باشد و با مر امامت قیام و اقدام نماید پس در این حال اطاعت او بر ما واجب میشود پس بعد از ملاحظهٔ این تحقیق چه
گونه گفته میشود که چرا عدم امام جایز نیست اگر گفته شود که چه فرق هست میان اینکه امام موجود باشد غایب یا
معدوم شود بطوریکه هر وقت ما عزم تمکین او کردیم خدا تعالی او را ایجاد کند میگوئیم از خدا تعالی حسن نیست اینکه واجب
گرداند بما تمکین کسی را که موجود نیست زیرا که آن مالایطاق است پس لابد است که موجود باشد اگر گفته شود خدا او را ایجاد
میکند در وقتیکه عالم شود باینکه ما عزم به تمکین او نموده ایم چنانکه ظهور او هم در مثل این وقتست میگوئیم وجوب
تمکین او و عزم بر اطاعت در همه احوال ما هست پس لازم است که قدرت بر اطاعت وی در همه احوال اگر ممکن نباشد تکلیف ما
قبیح گردد بلی سخن این قائل در وقتی تمام میشد که ما در همه احوال در اطاعت و انقیاد با مر او مکلف نمیشدیم بلکه تکلیف ما
به اطاعت وی منحصر بحال ظهور میشد و حال آنکه امر باین نهج نیست بلکه در جمیع احوال ما اطاعتش را مکلفیم بعد از آن گفته می
شود بکسانیکه با ما مخالفند و عدم امام را در مقابل غیبت او بر ما الزام میکنند چرا جایز نیست اینکه خدا تعالی بمعرفة الله م
تکلیف نماید و نصب دلیل بر آن نکند ما دامیکه میداند که در آن دلیل نظر و تأمل نداریم و وقتیکه عزم ما بر تأمل کردن
در آن دلیل دانست انگاه ایجاد دلیل نماید و ما در آن تفکر بکنیم و چه فرق هست ما بین دلیل موجود که بان نظر کرده نمی
شود و دلیل معدوم بطوریکه ما در وقت عزم نظر در آن نمودیم انگاه خدا آنرا ایجاد کند اگر در جواب گویند که نصب دلیل
از جملهٔ تمکین است که تکلیف بدون او حسن نباید مانند قدرت و آلت که بدون اینها نیز تکلیف قبیح است میگوئیم که
وجود امام ع هم از جملهٔ تمکین و قدرت بر اطاعت و است وقتیکه او موجود نشد ما بر اطاعتش متمکن و قادر نیستیم چنانکه
اگر دلیل معرفت موجود نباشد ما از نظر و تأمل در آن متمکن نمیشویم پس نصب امام و نصب دلیل معرفت با هم برابرند و با
این تحقیق همه ایراداتی که در این باب وارد کرده اند ساقط گردید و این تحقیق را بطریق تفصیل در کتب خود سیما در تلخیص
شافی ایراد کرده ام ذکر آنها در این مقام موجب تطویل میشود لکن مخالف ما مثالی ذکر کرده و آن اینست که اگر خدا تعالی از آ
چاه معین که دیسمان ندارد وضو را بر ما واجب گرداند و بما بگوید که هر وقت بنزدیک چاه رسیدید انگاه برای شما دیسمان خلق
میکنم که با آن از چاه آب در آید و این وعدهٔ ازالهٔ موانع تکلیف میکند و وقتیکه ما بنزدیک چاه برفتیم انگاه خود ما سبب عدم
امکان وضو میشویم نه از قبل خدا تعالی است هم چنین است اگر مولا بعبد خود که در جای دور است بگوید که برای من گوشت
بخر و او گوید که ثمن آن در نزد من نیست مولا بگوید که اگر بنزد من آمدی ثمن آنرا بتو میدهم این وعدهٔ ثمن ازالهٔ مانع تکلیف
میکند وقتیکه غلام جهة اخذ ثمن بنزد مولا نیاید او خود سبب نخریدن گوشت خواهد شد نه مولا هم چنین است حال ظهور
امام با تمکین ما پس لازم است که عدم تمکین ما سبب عدم ظهورش شود نه عدم خود او اگر او را تمکین بدهیم هر اینه موجود میشود
و ظاهر گردد میگوئیم این کلام از کسیست که گمان نموده که تمکین او در حال ظهور بر ما واجبست نه در همه احوال و ما بمثالی
که ذکر کرده راضی میشویم و با آن بخود او ایراد میکنیم زیرا که اگر خدا تعالی ما را در آنحال به بیرون آوردن آب تکلیف نماید هر
آئینه بر خدا واجب میشود که در همان حال ایجاد دیسمان نماید زیرا که با ایجاد آن ازالهٔ مانع میشود لکن وقتی خدا تعالی
بفرماید که اگر بنزدیک چاه بروید دیسمان خلق میکنیم آنوقت تکلیف ما برفتن است نزدیک چاه نه باب کشیدن و قدرت
بران برای ما حاصل است و وقتیکه به نزدیک چاه رسیدیم انگاه بر کشیدن آب مکلف میشویم پس در این حال خلق دیسمان بر خدا
لازم میشود نظیر آن در مسئلهٔ ما اینست که در همه حال اطاعت امام و تمکین او بر ما واجب نیست و وقتیکه اطاعتش واجب
نشد وجودش لازم نیست در هر حال که اطاعتش واجب گردید هرچند که بر شرط آن مطلع نباشیم انگاه وجودش هم

واجب میشود تا اینکه موانع تکلیف زایل گردد و تکلیف حسن شود جواب از مثال سید و غلام مثل همین جوابست زیرا که سید غلام را
با مدن نزد وی تکلیف میکند نه بخریدن گوشت و بران هم قدرت دارد و وقتیکه غلام بنزد او آمد و او را بشرای گوشت تکلیف
نمود انگاه دادن ثمن بر سید واجب گردد از این جهة میگوئیم که خدا تعالی کسانی را که بعد از این تا روز قیامت خواهند آمد تکلیف
کرده و حال آنکه واجب نیست که ایشان در اینحال موجود باشند و همه موانع تکلیف از ایشان برداشته شود زیرا که ایشانرا
الآن تکلیف نکرده و وقتیکه ایشانرا موجود نمود و موانع تکلیف را بدادن قدرت و آلت و نصب دله برداشت انگاه تکلیف بذمهٔ
ایشان علاقه میگیرد پس بتحقیق مذکور مغالطهٔ خصم ساقط گردید علاوه بر اینها میگوئیم امام وقتی بمباشرت امر امامت مکلف
گردید چگونه میباشد که معدوم شود و حال آنکه در نزد هیچ عاقل تکلیف معدوم جایز نیست و تکلیف معدوم را تعلق
بتمکین ما نیست بلکه وجوب تمکین بر ما فرع قیام او است به امر امامت چنانکه گذشت بعد از اینها در مقابل خصم باز گفته
میشود که آیا پیغمبر ص سه سال در میان دره های کوه غایب نشد بطوریکه احدی در آن مدت او را ندید و در غار سه
روز پنهان نگردید و حال آنکه جایز نیست اینکه گفته شود او را خدا تعالی در این مدت با بقای تکلیف در ذمهٔ خلایق معدوم
گردانید و حال آنکه خدا او را بر ایشان از راه لطف مبعوث گردانیده بود اگر گویند که غیبت پیغمبر بعد از آن بود که
دعوت نمود و اظهار نبوت خود کرد و وقتیکه او را ترسانیدند پنهان گردید میگوئیم هم چنین است حال امام ع
که پدران او رتبهٔ او را وصفات او را اظهار کردند و خلایق را باو دلالت کردند بعد از آن وقتیکه پدرش از شر ظالمان
ترسید او را مخفی داشت و مستورش گردانید پس این هر دو برابرند بعد از اینها نیز ایشان گفته میشود هرگاه خدا تعالی از حال
شخصی بداند که مصلحت او در اینست که پیغمبری بسوی وی مبعوث کرداند که مصالح او را باو تعلیم نماید و بداند که اگر او را
مبعوث بکند انشخص او را میکشد هرگاه او را از قتل وی ممانعت کند مفسدهٔ برای او و یا دیگری لازم میآید یا در اینصو
حسنست که خدا بر این شخص تکلیف نماید بدون اینکه پیغمبر را باو مبعوث کرداند یا اینکه تکلیف نمیکنند اگر گویند
که تکلیف نمیکنند میگوئیم که مانع از این چیست و حال آنکه آن شخص را هیچ معرفت مصالح خود هست با اینکه پیغمبر را
از تبلیغ رسالت تمکین نماید و اگر بگوئید بدون بعثت پیغمبر باو تکلیف میکند میگوئیم چگونه جایز است اینکه او را
تکلیف نماید و بعثت پیغمبر را که لطف است و در تحت قدرت او است از او منع کند اگر گویند چگونه که خود آن
شخص سبب عدم بعثت پیغمبر شده میگوئیم او کاری نکرده اینقدر هست که خدا تعالی دانسته است که او تمکین پیغمبر نخواهد
کرد پس با عدم بعثت پیغمبر ص و با علم خدا بعدم تمکین او تکلیف بر او حسن نمیشود هرگاه این گونه تکلیف جایز نشود هر
آئینه جایز نمیشود که خدا تعالی شخصی را تکلیف بکند بچیزیکه برای آن دلیل نصب نموده و دانسته است که آن شخص در دلیل
نظر و تأمل نخواهد کرد و این بالضرورة و بداهت باطل است پس اعتقاد باین نهج باید کرد که خدا بان شخص پیغمبری مبعوث
میکند و اطاعت و انقیاد او را بان شخص واجب گرداند تا اینکه ازالهٔ موانع تکلیف نماید پس در این صورت خدا پیغمبر را از آن
شخص منع میکند بطوریکه منافی تکلیف نباشد یا او را در حالی میکند که بر کشتن پیغمبر قادر و متمکن نباشد پس بنابر این
خود او بسبب عدم وصول او به پیغمبر میباشد و حال ما در حال غیبت با امام ع باین نهج است اگر خصم گوید خدا را واجبست که با
زبان دیگری بان شخص بفهماند که بعثت پیغمبر ترا مصلحتی هست تا اینکه او بداند که سبب فوت لطف او خود ش گردید میگوئیم
همچنین است حال ما خدا تعالی بزبان پیغمبر و ائمه که پدران قائم مرتبهٔ او را بما بفهمانید و اطاعت او را بر ما واجب گردانید وقتی
که بما ظاهر نمیشود ما او را نمیبینیم میدانیم که سبب فوات لطف خود ما شده ایم پس مثال مفروض با این برابر است دلیل قاعدهٔ
ثانی که عبارت بود از اینکه شان امام قطعی بودن عصمت او است اینست که سبب احتیاج با امام برداشته شدن
عصمتست از خلایق زیرا که اگر ایشان معصوم باشند محتاج با امام نمیشوند و وقتیکه از لباس عصمت عاری شدند محتاج
با امام میباشند پس علت احتیاج با امام ارتفاع عصمتست چنانکه در علت احتیاج فعل بفاعل میگوئیم که آن حدوث فعل
است زیرا که اگر حادث در حد و شخود محتاج بفاعل نیست و چیزیکه حادث نیست از فاعل مستغنیست پس هر حادث محتاج
بمحدث میشود بمثل این دلیل حکم میشود باینکه هر که عصمت ندارد محتاج با امام است اگر امام معصوم نباشد او هم محتاج
با امام دیگر میشود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج امام دیگر خواهد شد و هم چنین لازم میگیرد که ائمه غیر متناهی
اثبات نمائیم تا منتهی بمعصوم شود لکن قسم اوّل محال است پس قسم دویم متعین گردید این دلیل را در کتب خود محکم کرده ام
ذکر آن در این کتاب بطرز تفصیل موجب تطویل است دلیل قاعدهٔ سیمین و آن این بود که حق از میان امت بیرون
نمیشود اینست که آن قاعدهٔ اتفاقی ما بین ما و مخالفین است هرچند که در علت آن اختلاف با ایشان داریم زیرا که
در اعتقاد ما زمان از وجود امام معصوم که غلط بر او جایز نباشد خالی نیست پس بنابر این حق از میان امت بیرون نمیباشد
زیرا که امام معصوم در میان شان است و در اعتقاد مخالفین عدم خروج حق از میان امت بسبب دلیلی است که ذکر نموده اند

وکمان چنین کرده اند دلالت بر حجیت اجماع دارند وقتیکه این شرط ثابت گردید امامت صاحب الزمان ع ثابت میشود زیراکه
هرکس قطع بر ثبوت عصمت دارد در امامی قطع دارد براینکه او است امام وغیر او نیست چنین کسی نیست که قطع بر ثبوت
عصمت بر امامی داشته باشد در امامت و مخالفت نماید مگر جماعتی که ببطلان قول شان دلیل قائم است مانند کیسانیه
وناووسیه و واقفیه وقتیکه اقوال ایشانرا باطل نمودیم امامت صاحب الزمان ع ثابت میشود مؤلف گوید دلیلی که
دلالت میکند بر فساد قول کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائلند چند چیز است از جمله آنها اینست اگر او امامی بود
عصمتش قطعی هر آینه واجب شد که نص صریح در خصوص وی وارد شود زیراکه عصمت معلوم نمیشود مگر بنص و نیز خود
ایشان هم در این باب مدعی نص صریح نیستند بلکه بامور ضعیفه که بجهة آنها بایشان شبهه عارض شده تمسک
کرده اند مانند دادن امیر المؤمنین ع علم را در جنگ بصره بدست او وگفتن آن حضرت باو که تو پسر منی با اینکه حسن
وحسین ع پسران او بودند و اینها دلالت بر امامت ندارند بلی دلیل فضل و منزلت او میشوند علاوه بر این شیعه نقل
میکنند که در میان او وعلی بن الحسین ع در خصوص امامت گفتگویی گذشت و حجر الاسود را در میانه حکم نمودند آنگاه
حجر بامامت علی بن الحسین ع شهادت نمود واین معجزه آنحضرت بود که نمود پس او امر را بآنحضرت تسلیم نمود و بامامتش قائل
گردید واین قصه مابین امامیه مشهور است از جمله آنها اخبار متواتره شیعه است که از پدر وجد آنحضرت در خصوص امامت او
روایت کرده اند اینها اوضح دلیلند براینکه محمد بن حنفیه امام نبود واز جمله آنها اخباریست که بطریق شیعه وسنی
از پیغمبر ص در خصوص امامت دوازده امام وارد گردیده هرکه بامامت ایشان قائلست بوفات محمد بن حنفیه ورسیدن امامت
تا بصاحب الزمان قطع دارد واز جمله آنها منقرض بودن این طایفه است زیراکه در زمان ما و زمان طویلی بیشتر از این
کسی پیدا نشد که باعتقاد شان قائل شود اگر این طریقه حق میبود هر آینه انقراض ایشان جایز نمیشد اگر گویند که چگونه
انقراض ایشان معلوم میشود و حال آنکه جایز است که در بلاد بعیده وجزایر دریاها و اطراف زمین جماعتی باشند که باین
قول قائل شوند چنانکه جایز است در اطراف زمین کسی یافت شود که بمذهب حسن بصری که مرتکب گناه کبیره منافق است قایل شود
پس ادعای منقرض بودن این فرقه ممکن نیست بلی اگر علما عدد محصور میبودند و مسلمین قلیل آنگاه علم بانقراض ایشان ممکن
شد و در صورتیکه اسلام منتشر و علما کثیر باشند این علم از کجا حاصل شود در جواب میگوئیم که این سخن شما مؤدی میشود
باینکه علم باجماع امت برای هیچکس حاصل نشود زیراکه در مسئله که ادعای اجماع نمایند میگوئیم احتمال هست باینکه در اطراف
زمین کسی باشد که بخلاف این قول قائل شده باشد و نیز بر کلام ایشان لازم میاید که احتمال داده شود باینکه در اطراف زمین کسی
هست که قایل است باینکه خوردن روزه را باطل نمیکند روزه دار را خوردن و آشامیدن تا طلوع آفتاب جایز است زیراکه قول اول
مذهب ابی طلحه انصاری وثانی مذهب حذیفه واعمش است هم چنین است کلام در مسائل کثیره فقهیه که پیشتر از این در مابین
صحابه و تابعین ایشان خلافی بود بعد از آن خلاف برداشته شد اجماعی گشتند پس در آنها هم میگوئیم احتمال هست که در اطراف
زمین کسی باشد که بخلاف این قول قایل شود چنانکه در عصر اصحاب خلافی بوده بناء علی هذا در هیچ مسئله که پیشتر خلافی بوده
والحال اجماعی شده باجماعی بودن آن اعتماد ووثوق باقی نمیماند واین شبهه دلیل کیسانی است که گویند شناختن اجماع ورسیدن
بآن ممکن نیست بعد از اینها میگوئیم که طایفه انصار طلب خلافت کردند مهاجرین ایشانرا منع نمودند بعد از آن بنا بمذهب
اهل سنت انصار بقول مهاجرین رجوع نمودند با ایشان یکی شدند بنابراین اگر کسی گوید که عقد بیعت امامت برای
کسی از انصار جایز است زیراکه پیشتر مسئله امامت مابین انصار ومهاجرین خلافی بوده هر چند که الحال اجماعی شده
واحتمال هست که در اطراف زمین کسی پیدا شود که بامامت انصار قایل شود آنگاه جواب اهل سنت چه میباشد هرچه
که ایشان در اینخصوص جواب گویند ما هم آنرا در خصوص انقراض طایفه کیسانیه میگوئیم اگر بما ایراد نمایند که حجت
بودن ایشان اجماع در نزد شما از این راه هست که معصوم داخل آن اجماع است از کجا میدانید که قول او داخل اقوال
امت است میگوئیم وقتیکه معصوم از جمله علماء امت شد قولش لا محاله داخل اقوال ایشان میشود زیراکه اگر قول امت
خطا باشد بر او واجب میشود که ایشانرا از خطا باز دارد وقتیکه باز نمیدارد معلوم میشود که او هم بقول امت قایل است
هرچند که او را بعینه نشناسیم در خصوص مسئله وقتیکه ما اقوال امت را دیدیم وبعضی علما را در آن مخالف یافتیم اگر شخص
آن بعضی را و مکان ولادت ونشو ونمای وی را شناختیم آنگاه بقولش اعتماد نمیکنیم زیراکه میدانیم او امام نیست پس مسئله
اجماعی نمیشود واگر نسب او را ندانستیم مسئله اجماعی نمیشود پس بنابراین ما اقوال علمای امت را دیدیم و کسیرا از ایشان
قایل بمذهب کیسانیه وواقفیه نیافتیم اگر فرضا دو نفر یا یکنفر که بمذهب ایشان قایل است پیدا شود بقول او اعتماد
نمیکنیم زیراکه مولد ونسب او را میشناسیم پس اقوال طایفه معتبر میشود زیرا قطع داریم باینکه معصوم در میان ایشان
است پس این شبهه بسبب این تحقیق ساقط گردید و دلیل بر بطلان مذهب ناووسیه که بامامت جعفر بن محمد

قایلند

قایلند ومیگویند که او نمرده است واو است مهدی اینست که ما موت جعفر بن محمد را یقین داریم چنانکه موت پدرش
وجدش را وقتل علی ع را میدانیم اگر خلاف در موت جعفر بن محمد جایز باشد در همه اینها هم جایز خواهد شد
واینکلام بقول غلات ومفوضه که منکر قتل علی وحسین ع اند منجر میشود وشکی نیست در اینکه این از
قبیل شبهه سوفسطائیه است دلیلی که بر بطلان مذهب واقفیه که امامت را تا موسی بن جعفر ع میدانند ومیگویند
که او است مهدی اینست که قولشان بسبب اشتهار واستفاضه موت امام موسی ع باطل است اگر در موت او شک نمائیم
از فرقه ناووسیه وکیسانیه وغلات ومفوضه که در موت پدرانش با ما مخالفت کرده اند تمیز نمییابیم علاوه بر این
موت آنحضرت بحدی مشهور گردید که موت پدرانش باین طور مشهور نگردید زیراکه در آنوقت شهود وقضاة
را احضار نمودند و در سر جسر بغداد ندا کردند که اینست آنکه طایفه رافضی اعتقاد کرده بودند باینکه او نمرده
است ونخواهد مرد الآن او مرده پس امر بکیفیتی باین گونه اشتهار بهم رساند خلاف در آن بیمعنی است مؤلف گوید
شیخ طوسی بعد از اینها ذکر اخبار بسیاری در باب وفات امام موسی ع ذکر نموده بعد از آن گفته که موت آنحضرت اشهر از این
است که محتاج بذکر روایات شد زیراکه انکار این از باب انکار بدیهیات است وشک در وفات او مؤدی می
شود باینکه در موت پدران وی وغیر ایشان هم شک واقع شود پس بوفات احدی وثوق وباور نمیشود علاوه
بر این مشهور اینست که آنحضرت به پسرش رضا ع وصیت نمود وامر امامت را بعد از خود باو تسلیم نمود واخبار در این
خصوص از حد احصا بیرون است مؤلف گوید که شیخ مذکور بعد از اینها اخباری که من در باب نص بر قائم ع ایراد
کردم ذکر نموده بعد از آن گفته شود که شما گفتید ما موت موسی بن جعفر ع را میدانیم چنانکه موت پدر وجد او را
میدانیم وبلحاث را میرسد که اعتراض نماید وبگوید ما میدانیم که امام حسن عسکری ع را یکنفر پسر نبود چنانکه میدانیم
جناب پیغمبر ص را پسر نبود که بعد از خود زنده ماند اگر گویند که علم ما بیکی از اینها مثل علم ما میبود بدیگری هر آینه جایز
نمیشد که در آن خلاف واقع شود چنانکه وقوع خلاف در آن دیگری جایز نیست آنگاه خصم شما را میرسد که بگوید
که اگر موت محمد بن حنفیه وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر ع را میدانستیم بطوری که موت امام محمد باقر ع را میدانیم هر
آینه خلاف در آن واقع نمیشد چنانکه در دیگری وقوع خلاف جایز نیست ما در جواب میگوئیم که در نفی ولادت اولاد
صحیح نیست که در مقامی از مقامات از کسی صادر شود واحدی را ممکن نیست در خصوص کسیکه او را ولدی ظاهر نشده
که ادعا نماید که میدانم که او را ولدی نیست بلی از راه ظن میتواند بگوید که اگر او را ولدی میبود هر آینه ظاهر میشد نه از راه
علم ویقین زیراکه عقلا را گاه داعی میشود که کتمان اولاد نمایند بجهة اغراض مختلفه که دارند چنانکه پاره از ملوک مانند اکاسره
وپادشاهان قدیم اولاد خود را بسبب خوف از آسیب پنهان داشتند وحکایات شان در تواریخ درمیان خلایق مشهور
است وحال آنکه در میان خلایق کسی هست که او را از کنیزی یا از زنی که او را در خفیه تزویج نموده ولدی متولد میشود
او از ترس زن دیگر یا از ترس اولاد خود او را مخفی میدارد وانکار مینماید این در عادت کثیر الوقوع است ونیز پیدا میشود
شخصی که از اهل شرف ومنزلت است زنی از رذله را تزویج مینماید واز او ولدی متولد شود آن شخص از این جهة که لحوق
آن ولد را بخود مکروه میدارد او را انکار میکند وبعضی هستند که اینگونه ولد را انکار میکنند وچیزی از مال خود بآن
بادمید هند وهم چنین در میان خلق کسی هست که بجهت دینیه وشرف از ازل اهل دنائت زن صاحب شرافت ونجابت
را در پنهان تزویج مینماید واز او ولدی متولد شود هرچند که امر او را ناخوش نمیدارد ولکن بجهة خوف از قربای زن خود
او را مخفی میدارد وامثال اینها بسیاراند پس نفی ولادت در همه احوال ممکن نیست بلی اگر امثال این احتمالات در میان نباشد
ودانسته شود که مانع از اظهار دلالت موجود نیست آنگاه ادعای نفی آن را میتوان کرد وعلم ما باینکه رسول خدا را ولدی نبود
که بعد از وفات آنحضرت زنده باشد از اینست که پیغمبر معصوم بود هرگاه او را پسری میبود اظهار مینمود زیراکه در اظهار
او خوفی در او نبود علاوه بر این اجماع امت منعقد است باینکه او را بعد از وفاتش پسری نماند ومثل این علم را در خصوص پسر
امام حسن عسکری ع ادعا نمیتوان کرد زیراکه امام حسن عسکری ع در حکم محبوس بود واز ائمه منتشر شده بود که امام ثانی
عشر قایم است و دولتهای باطله را زایل خواهد کرد پس آنحضرت ترسید که خلفای جور بر او مطلع شوند وآسیبی بر او برسانند
واز برادرش جعفر هم ترسید زیراکه او در میراث وامر امامت آنحضرت طمع داشت لهذا آنحضرت ولادت او را مخفی داشت وبرای
خلایق شبهه در ولادت او واقع گردید وادعای علم بمثل این شبهه در خصوص موت کسیکه موتش معلوم است نمیتوان کرد زیرا
که میت مشاهده میشود وموتش با شاهد حال وعلامات معلوم گردد هرکه آنها را ببیند یا بشنود اضطرارا علم بموت او
بهم میرساند پس فرق مابین امر ولادت وامر موت مثل قول فقها است که اقامه بینه وشهود در مقام اثبات حقوق است نه نفی
آنها زیراکه به نفی اقامه بینه نمیشود مگر در صورتیکه نفی متضمن اثبات باشد پس مابین این دو مقام فرقی هست اگر گفته

شود

شود که در عادت مابین این دو مقام فرقی نیست زیرا که موت گاه دیده میشود چنانکه قابله ها ولادت را می بینند و چنین نیست
که هر احد حالت احتضار دیگری مشاهده نماید چنانکه لازم نیست هر احد ولادت دیگری را ببیند لکن اگر کسی همسایهٔ دیگری
باشد و بداند که او مریض است و بقصد عیادت بخانهٔ وی تردد نماید و بعد از آن باشتداد مرض او مطلع شود و بعد از آن
از خانهٔ وی صدای ناله و شیون را بشنود و این را هم بداند که غیر از او مریضی دیگر در آنخانه نیست و اهل و عیالش هم در مجلس عزا
و ماتم به نشینند بطرزیکه آثار حزن و اندوه از ناصیهٔ احوالشان ظاهر گردد بعد از آن میراث او را مابین ورثه تقسیم نمایند
و در زمان طویلی بگذرد و ظاهر نشود اینکه او زنده بوده است لکن اهل وی موت او را برای غرضی اظهار نموده اند آنگاه قطع میکند
به اینکه او وفات نموده بهمین نهج است امر ولادت زیرا که زنان حمل آن حامله را می بینند و بیکدیگر خبر میدهند علی الخصوص
در وقتیکه صاحب حمل زن مرد جلیل القدر باشد آنگاه خلایق احوال وی را ذکر میکنند بعد از آنکه او متولد گردید سرور و شادی
در اهل آنخانه ظاهر میشود اگر صاحب جلالت و قدر داشته باشد خلایق او را هم مبارک باد میگویند و این خبر منتشر میباشد
پس آنگاه مردم قطع میکنند باینکه او را ولدی متولد گردید خصوصا در وقتیکه بدانند او را غرضی نیست در اینکه اظهار نماید که مرا
ولدی تولد شده و در حالیکه متولد نگردید پس ما عادت را ملاحظه میکنیم هر دو امر را علی السّوا مییابیم اگر خدا یتع این عادت را
تغییر دهد آنگاه باز هرچه که در یکی از این دو امر ممکن باشد در دیگری هم ممکن خواهد شد زیرا که جایز است خدا یتع بجهت بعضی
چیزها خلایق را از مشاهدهٔ زن حامله منع نماید و در ولادت مولود حاضر نشوند مگر کسانی که کتمان امر او را نمایند بعد از آن
خدا یتع او را از مکان ولادت به بیابانی که احدی در آن نباشد یا قلهٔ کوهی نقل کند و احدی بر این امر مطلع نگردد مگر کسیکه آنرا با حکم
اظهار نمیکند چنانکه این جایز است همچنین جایز است که انسانی مریض شود و عیادت کنندگان او نیز بنزد وی تردد نمایند و وقتی
که اشتداد مرض بر او غالب دیده و وفاتش نزدیک شد و از حیوتش مأیوس گردید آنگاه خدا یتع او را بقلهٔ کوهی نقل کند و در
مکانش مردهٔ دیگر را که باو شبیه است بگذارد و خلایق را از مشاهدهٔ او منع نماید بعد از آن همین شخص را دفن کند و کسانی که
منتظر موت شخص مذکور بودند بجنازهٔ این شخص حاضر شوند پس در اینحال ایشان چنین میدانند که این مدفون همان مریض است
که بعیادت او میرفتند و همچنین گاهی میشود که نبض انسان و نفس کشیدنش ساکن میشود آنگاه خدا یتع عادت را برهم میزند و او را از
ایشان غایب گرداند در حالیکه او زنده است زیرا که احتیاج زنده گی ما بحرکت نبض و نفس کشیدن از جهت اخراج بخارات محترقه است
از اطراف قلب بسبب داخل نمودن هوای سرد صاف بآن و حال آنکه ممکنست اینکه خدا یتع همان هوائی را که در اطراف قلبست سرد گرداند
و همیشه آن سرد شود و محترق نگردد پس بحرکت نبض و نفس کشیدن محتاج نشود آنگاه جواب میگوئیم کسیکه در خصوص غیبت گفتگو
مینماید احتیاج باین مزخرفات و خرافات ندارد مگر اینکه از اقامهٔ حجت و برهان قوی عاجز باشد و ما بطریقیکه او گفتگو نموده گفتگوی
کنیم و میگوئیم طریقه که در مقام علم بموت انسان ذکر نمود از هیچ راه صحیح نیست زیرا که گاه میشود تمام علامات و امارات موت که
ذکر نمود مشاهده میشوند لکن موت واقع نمیشود چنانکه شخصی برای حکمتی و غرضی اظهار تمارض نماید و بنزد اهل و عیال خود اینهمه
علامات مذکوره از او ظاهر شود برای اینکه دیگران را امتحان نماید که دلشان باحوال این میسوزد یا نه چنانکه بسیاری از ملوک و
حکما مثل این را کرده اند آنگاه چنین میدانند که او را علتی یا سکتهٔ عارض گردید پس اظهار جزع و فزع میکنند و حال آنکه در نفس
الامر موت واقع نگردیده و بر همهٔ ایشان بعد از آن معلوم میشود که علم ایشان بموت وی خطا بوده این هم از عادات معلوم است
پس موت شخصی معلوم نمیشود مگر بمشاهدهٔ ارتفاع حس از او و سکون نبض وی همه اوقات عادت باین قرار گرفته و بر اینها
علامات دیگر زیاد کرده اند و کسانیکه تجربه بسیار ها نموده و با ایشان ممارست کرده انها را میدانند و این علامات و امارات در
خصوص موسی بن جعفر علیهما السلم مشاهده شد زیرا که وفات آنحضرت بجمع کثیری که امر بر امثال ایشان مخفی نمیماند و اشتباه بر ایشان
راه نمییابد ظاهر گردید و اینکه خصم گفته که جایز است که خدا یتع بدن او را غایب گرداند و شخص دیگر را که باو شبیه است در
جای وی بگذارد صحیح نیست زیرا که اگر بنا را باین احتمالات دهیم نه بگذاریم باید که باب استدلال را مسدود و در مشاهدات
و محسوسات شک نمائیم و بگوئیم که چیزهائیکه امروز می بینیم آن چیزها نیستند که دیروز دیده ایم و باید که در موت جمیع اموات شک
نمائیم و این منجر بمذهب غلات و مفوضه میشود که قتل امیرالمؤمنین ع و امام حسین ع را نفی کرده اند و چیزیکه باینگونه
امور مؤدی گردد واجبست که آنرا باطل بدانیم و قول خصم که خدا یتع در عوض حرکت نبض و کشیدن نفس هوائی را که در اطراف
قلبست سرد گرداند سخنیست که از هوس طبابت ناشی شده علاوه بر این مؤدی میشود بر اینکه در موت جمیع اموات شک
نمائیم و حال آنکه بقانون طب منشأ حرکات نبض و شریانات قلبست و سبب نماندن نبض از حرکت خروج حرارت غریزیه
است از بدن و وقتیکه نبض از حرکت افتاد آنگاه معلوم میشود که حرارت غریزیه تمام شده در این حال موت او معلوم گردد و علم
بموت موقوف بانقطاع نفس نیست زیرا که در وقت انقطاع نفس و غلبهٔ ضعف بملاحظهٔ نبض ملتجی میشوند پس آنچه که
خصم گفت در امر ولادت بحرکت نبض قیاس نمود باطل گردید و آنچه که ادعا نمود که اگر مرد جلیل القدر را ولدی متولد

شود سرور و شادی از اهل و عیال آن مرد مشاهده میشود آنگاه ولادت معلوم میشود در وقتی است که در اظهار آن
مانعی نباشد اگر فرض کنیم که بجهت بعضی اغراض امر او را کتمان نمایند آنگاه علم بامر ولادت و اشتهار آن لازم نیست علاوه
بر این امر ولادت و حیوة و موت مولود در شریعت بقول قابله ثابت میشود پس وقتیکه قول قابله در شرع مقبول گردید چگونه
میشود که خبر جماعتی از ثقات که ولادت صاحب الزمان را نقل کرده اند مقبول نشود و حال آنکه ما ذکر میکنیم اخبار را در این
خصوص از کسیکه او خود حضرت صاحب الزمان را دید و برای او امر ولادتش حکایت هم شد بدانکه سائل گفت جایز است اینکه بجهت
اقتضای مصلحت خدا یتعالی مولود را وقتیکه متولد گردید بقلهٔ کوهی یا بجای پنهانی نقل نماید برای اینکه امر او مستور بماند و احدی
بر آن مطلع نگردد و مثل این را هم در خصوص موت ذکر نمود و حال آنکه ما در میان موت و ولادت فرق گذاشتیم اما فرقهای باقیه
مانند فرقهٔ محمدیه که بامامت محمد پسر امام علی النقی علیه السلم قائلند و فرقهٔ فطحیه که پیشتر بامامت عبدالله افطح پسر صادق
علیه السلم معتقد بودند و در این زمان بامامت جعفر بن علی ع قایل شده اند و مانند طایفه که قایلند باینکه صاحب الزمان
الآن در شکم مادر است هنوز متولد نشده و مثل کیسانیه که گویند امام حسن عسکری ع مرده است بعد از این زنده خواهد
شد و مثل کسانی که بامامت حسن عسکری ع قایلند و گویند که امامت او بیقین شد لکن ولادت پسرش با ثابت نگردیده و الآن در
ایام فترت هستیم بطلان اقوال همهٔ ایشان از چند وجه ظاهر است یکی از آنها انقراض این طوایفست زیرا که در این زمان کسی نیست که به
مقامات ایشان اعتقاد داشته باشد اگر اعتقادات شان حق میبود منقرض نمیشدند و از جملهٔ آنها یکی اینست که محمد پسر امام علی النقی ع
در حال حیوة آنحضرت وفات نمود بطرزیکه بر اکثر مردم ظاهر گردید و اخبار در این باب در مرتبهٔ ظهور و اشتهار است هر که وفات وی را انکار
نماید مانند کسانی است که وفات پدران او را مثل علی و حسین ع انکار کرده مؤلف گوید که شیخ طوسی بعد از اینها بعضی اخبار را که در
مجلد سابق آنرا ذکر کرده ایم در این باب ذکر کرده بعد از آن گفته قول کسیکه اعتقاد نمود باینکه امام حسن عسکری ع را پسری هست در شکم
مادر و بعد از این متولد خواهد شد باطل است زیرا که این مؤدی میشود باینکه زمان از وجود امام ع خالی باشد و حال آنکه فساد آنرا بیان
کردیم علاوه بر این ما اثبات بادله میکنیم که او را پسری متولد گردید و مشهور و معروف هم شد و روایات و اخبار هم در این باب ذکر
خواهیم کرد پس قول این طایفه هم باطل گردید اما قول کسیکه گوید او بما مشتبه است نمیدانیم که امام حسن عسکری ع را پسری متولد شد یا نه
و بامامت آنحضرت قایل شد تا وقتیکه ولادت پسرش ثابت شود آنهم باطل است زیرا که باین تقدیر خلو زمان از حجت لازم میاید زیرا که وفات
او را میدانیم چنانکه بموت دیگران قطع داریم و حال آنکه ولادت پسرش را بعد از این بیان میکنیم پس قول او نیز باطل گردید
و قول کسانی که گویند بعد از امام حسن عسکری ع امام نیست بدلیل مذکور که خلو زمان از حجت خدا عقلا و شرعا جایز نیست
باطل است فرقهٔ که اعتقاد کرده اند باینکه امام حسن عسکری ع وفات یافته بعد از این زنده خواهد شد قول ایشان هم بمثل این
حجت باطل است زیرا که این مؤدی میشود باینکه خلایق از وقت وفاتش تا زمانی که خدا یتع او را زنده گرداند بی امام و بی
حجت باشند و احتجاج ایشان بحدیثی که روایت شده که صاحب این امر بعد از موتش زنده میشود و نامش قائم است زیرا
که بعد از موتش قایم گردد باطلست زیرا که حدیث بر تقدیر صحت آن محتملست باینکه مراد از آن این باشد که ذکر
او زنده میباشد یعنی خلایق او را ذکر میکنند بعد از آنکه زمان طویلی نام وی را نسیان کرده اند مگر کسانیکه اعتقاد
بامامت او دارند پس آنگاه خدا یتع او را ظاهر گرداند علاوه بر این ما پیشتر بیان کردیم که امامیکه بعد از امامی که پیشتر
از او است بامامت قیام و اقدام نماید او را قایم میگویند پس جهت نامیدن او بقایم اینست که بعد از وفات امام علی
النقی علیه السلم بامر امامت قیام نموده نه اینست که وفات یافته بعد از این زنده خواهد شد و قول فرقهٔ فطحیه که بامامت
عبدالله بن جعفر و جعفر بن علی معتقد اند نیز باطل است زیرا که بادله و براهین وجوب عصمت امام را ثابت نمودیم
و ایشان معصوم نبودند زیرا که افعال ظاهرهٔ ایشان که منافی عصمتست مشهور است علما آنها را نقل نموده اند و در
کتابها نوشته اند ذکر آنها در این کتاب باعث تطویل گردد علاوه بر این مشهور فیمابین طایفه بطرزیکه شک و ریب را
در آن راه نیست اینست که امامت بعد از حسنین ع در دو برادر نمیشود پس بنابرین اعتقاد نمودن بامامت جعفر
بعد از امام حسن عسکری ع فاسد است وقتیکه بطلان همهٔ این اقوال ثابت گردید آنگاه قول بامامت پسر امام حسن عسکری
معین میشود زیرا که اگر بآنهم قایل نشویم لازم اید که حق از میان امت بیرون گردد زمانیکه امامت او باین سیاق
ثابت گردید و بعد از آن دیدیم که از نظرها غایب گردید آنگاه میدانیم که غیبتش با وجود عصمت و فرض امامت در
او نشده مگر بسببی و ضرورتی که بآن داعی گردیده هرچند که آنرا بطریق تفصیل ندانیم کلام در این مقام مانند کلامی است
که در خصوص مرض و ناخوشی اطفال و بهایم و خلق موذیات و صور قبیحه و متشابهات قرآن میگوئیم در وقتیکه از وجوه
آنها سؤال کرده شویم وقتیکه ما دانستیم این را که خدا یتع حکیمست و نمیکند امری را که موافق حکمت و صواب نباشد
آنگاه میدانیم که این امور مذکوره را در نفس الامر وجه حکمتی و مصلحتی هست هرچند که ما آن وجه حکمت را به

بیان بطلان قول فطحیه

تعیین ندانیم هم چنین در خصوص صاحب الزمان میگوییم ما قطع داریم براینکه استتار و غیبت او نیست مگر بجهت حکمتی
که انرا اقتضا نموده هر چند که ما آنرا بر سبیل تفصیل نشناسیم اگر گویند با غیبت و با امامتش اعتراض میکنیم و میگوییم
وقتیکه بیان وجه حکمت آن بر شما ممکن نشد دلالت میکند باینکه قول بامامت وی باطل است زیراکه اگر صحیح میبود
بیان وجه حکمت غیبتش برای شما ممکن میشد در جواب میگوییم اگر این ایراد بما لازم اید قول ملاحده هم بجمیع اهل
عدل وارد گردد زیراکه ایشان گویند ما از افعالیکه ظاهر آنها حکمت و مصلحت نیست پی میبریم براینکه فاعل آنها
حکیم نیست زیراکه اگر حکیم میبود بیان وجه حکمت در آنها برای شما ممکن میشد پس اگر گویند ما اولا در مقام اثبات
حکیم بودن خدا یتعم گفتگو میکنیم اگر بدلیل علیحده آنرا ثابت کردیم بعد از آن این افعال را بظاهر مطابق حکمت نیافتیم
انگاه آنها را حمل میکنیم بر وجهیکه مطابق حکمت و مصلحت باشد و اگر حکیم بودن خدا یتعم را از ما تسلیم نکنند انگاه باید
با ایشان در اثبات حکیم بودن او گفتگو نماییم انوقت ما هم مثل اینکلام را در خصوص امامت میگوییم که گفتگو در
غیبتش فرع امامت وست وقتیکه امامت و را بدلیلی ثابت کردیم و عصمتش را بدلیل دیگر دانستیم و دانستیم که او غا
شد انگاه غیبت و را حمل میکنیم بوجهیکه مطابق عصمت وی گردد پس ما بین این دو مقام فرقی نیست بعد از اینها
بخصم گفته میشود آیا جایز است که غیبت را سبب صحیحی و وجه حکمتی باشد که آنرا اقتضا نماید یا جایز نیست اگر گوید جایز
است انگاه باو گفته میشود که تو این را جایز داشتی پس چگونه غیبت امام را بر عدم او دلیل دانستی با اینکه برای غیبتش سببی
تجویز میکنی که با وجود شریفش منافات ندارد و اینکلام مانند اینست که بمرض و ناخوشی اطفال بنفی حکمت صانع پی برده
شود و حال انکه خود خصم معترفست باینکه در مرض و ناخوشی اطفال جایز است که وجه صحیحی باشد که منافی حکمت نباشد
یا مانند اینست که بظاهر ایات متشابهات قرآن پی برده شود باینکه خدا یتعم شبیه باجسام و خالق افعال عباد است با وجود
اینکه خصم تجویز میکند که این آیات را وجوه صحیحه باشد که با حکمت و عدل و توحید و نفی تشبیه موافق باشند و اگر گوید
جایز نیست که غیبت سبب صحیحی باشد انگاه باو گفته میشود که این کلام تو از راه ادعای عدل و ادراکست در اموری
که احاطه بانها نمیتوان کرد و با مثال انها قطع نمیتوان نمود بکدام دلیل میگویی که این جایز نیست و حال انکه تجویز میکنی
که متشابهات ایات را وجوه صحیحه باشد که مطابق ادلهٔ عقلیه باشند پس بایستی که در اینها هم مثل مسئلهٔ غیبت
وجوه صحیحه تجویز نکنی و بظاهر انها معتقد بشوی اگر گویی که ما از وجوه ایات متمکن هستیم و شما قادر نیستید باینکه
برای غیبت سبب صحیح بیان نمائید در جواب میگوییم که کلام ما در اینمقام با کیست که میگوید من بدانستن وجوه ایات
متشابهات بر سبیل تفصیل احتیاج ندارم بلکه مرا علم اجمالی کفایت میکند اگر انها را بر سبیل تفصیل باو بیان نماییم تبرعا
و تفضلا گفته‌ام اگر نفوس شما قناعت کند ما هم وجوه صحت غیبت را بطرزیکه منافی عصمت انحضرت نباشد بطریقی
بیان میکنیم و در کتاب امامت مشروحا ذکر کرده‌ایم و در این کتاب هم بعد از این بیان خواهیم کرد بعد از اینها بخصم گفته
میشود که صحت امامت پسر امام حسن عسکری عم چنانکه از قواعد عقلیهٔ مذکوره معلوم و محقق گردید چگونه جمع
میشود با قول باینکه جایز نیست که غیبت او را سبب صحیحی باشد و این از قبیل تناقض است مثل اینکه بصحت توحید
و عدل اعتقاد نمایی با اینکه آیات متشابهات را وجوه صحیحه که مطابق عدل و توحید باشند قرار ندهی اگر گویند امامت پسر
امام حسن عسکری عم را قبول نداریم انگاه کلام ما با ایشان در خصوص اثبات امامت او میباشد نه در بیان سبب غیبتش
و حال ادلهٔ انکه و براهین بامامتش اقامه نمودیم و احتیاج باعادهٔ ان نداریم پس در اینحال گفتگو در بیان سبب غیبت بیمعنی
است زیراکه کلام در مقام غیبت بیوجه میباشد چنانکه گفتگو نمودن در بیان وجوه آیات متشابهات و ناخوشی اطفال
و حسن اطاعت بشریعتها پیش از ثبوت عدل و توحید بیوجه است اگر گفته شود که این سائل مخیر است در میان اینکه در امامت پسر امام
حسن عسکری عم گفتگو نماید تا صحت انرا از فسادش بشناسد و میان اینکه در سبب غیبت او گفتگو نماید در جواب میگوییم مر
او را این اختیار نیست زیراکسیکه در امامت پسر امام حسن عسکری عم شک دارد واجبست که گفتگو و اقامهٔ ادله با او در مقام اثبات
امامت بشود با وجود شک در نفس امامت او نمیرسد که در سبب غیبت گفتگو نماید زیراکه گفتگو نمودن در فروع جایز نمیشود
مگر بعد از محکم ساختن اصول انها چنانکه تکلم نمودن در بیان سبب ناخوشی اطفال پیش از ثبوت حکمت خدا یتعم جایز نیست
و ما گفتگو را در مقام اثبات امامت او ترجیح دادیم بگفتگو نمودن در مقام بیان سبب غیبتش زیراکه کلام در مقام اثبات امامت
مبنی بر امور عقلیه است که شبهه و احتمال خلاف بانها راه نمییابد و سبب غیبت [illegible] میشود که مشکل و غامض باشد پس گفتگو
کردن در امر جلی و واضح اولیست از گفتگو نمودن در امر غامض و مشتبه چنانکه ما با مخالفین دین اسلام چنین کرده ایم
پس کلام را در اثبات نبوت پیغمبر خود ما ترجیح داده ایم بگفتگو نمودن در مقام ابطال ادعای مخالفین که دوام شریعت خود را
ادعا نمودند زیراکه گفتگو در مقام اول آسانست و در مقام ثانی مشکل و این نکته بعینه در ما نحن فیه موجود است اگر خصم

دوباره بگوید که در غیبت وجهی از وجوه قبح هست میگوییم که جواب این پیشتر گذشت علاوه بر آن میگوییم که وجوه قبحی که در اینمقام
متصور میشود بودن غیبت است ظلم یا کذب یا عبث یا جهل یا استغنا و هیچیک از اینها در اینمقام حاصل نیست پس ادعای وجه قبح در
ان باطل است اگر گفته شود که چرا خدا یتعم خلایق را از اذیت و ظلم بر امام منع نکرد تا اینکه او غایب نشود و بامر امامت قیام و اقدام
نماید و انچه که در مادهٔ ما لطف است حاصل گردد چنانکه حال انبیا مادامیکه تبلیغ شریعت نکرده اند بدین نهج است پس بایستی
که حال امام هم مثل پیغمبر بوده در جواب گوییم که منع خدا یتعم بدو طریق است یکی انکه منع وی بطرزی باشد که منافی تکلیف
نشود مثل اینکه خلایق را بر ترک قبایح اجبار ننماید و دیگری اینست که منافی تکلیف باشد قسم اول را از منع خدا در
مادهٔ خلایق کرده بطرزیکه ایشانرا از ظلم بر امام نهی نموده و بر اطاعت و انقیاد امر و نهی او تحریص و ترغیب کرده و فرموده
که با وامر وی عصیان و مخالفت نکنید و بکارهای او تقویت نمایید و سلطنت او را محکم کنید پس همهٔ اینها اموری هستند
که با تکلیف منافات ندارند بنابراین اگر کسی در این امور مخالفت وی نماید در اینصورت فوات لطف از جانب او خواهد
بود نه از قبل خدا و قسم دوم از منع اینست که خلایق را از اذیت امام و مخالفت او بقهر و غلبه باز دارد اینگونه منع با صحت
تکلیف منافات دارد و از حکیم صادر نمیگردد لکن پیغمبر را مادامیکه تبلیغ شریعت ننموده لازم است که مخالفت نماید و
ظلم ظالمان را بطریق غلبه از او منع کند زیراکه شریعت دانسته نمیشود مگر از قبل او و حال امام عم بدین نسق نیست زیرا
که تکالیف بیان شده و موانع تکلیف از مکلفین زایل گردیده و در خصوص اموریکه بانها محتاجند نصب ادله شده و ایشانرا از سوای
قول امام بمعرفت احکام راه دیگر هست اگر فرض کنیم که حال شریعت بجای منتهی و منجر شود که معرفت احکام حقهٔ شریعت شناخته
نشود بقول امام انگاه بر خدا یتعم واجب میشود که او را ظاهر گرداند بطوریکه بر اذیت او مانند پیغمبر قادر نباشند نظیر مسئلهٔ امام
است اینکه هرگاه پیغمبر تبلیغ شریعت نموده باشد بعد از ان عارضهٔ باو روی دهد که موجب خوف او شود هر آینه منع اذیت
خلایق از او در اینصورت بر خدا یتعم واجب نمیشود زیراکه از مکلفین موانع تکلیف را بتبلیغ شریعت با ایشان زایل گردانیده و
ایشانرا بمعرفت لطف راهی هست مگر اینکه در زمان آینده به تبلیغ حکم دیگر مکلف شود انگاه بر خدا یتعم باز واجب میشود
که ظلم و اذیت را از او منع نماید چنانکه در ابتدای بعثت واجب بود اگر بما گفته شود که علت غیبت را بیان کنید هر چند که
بیان آن بر شما واجب نیست زیراکه حجت و برهان شما با بیان ان اظهر و اقوی میباشد میگوییم از چیزهای که قطع داریم
باینکه آن سبب غیبت امام است خوف اوست از کشتن ظالمان او را و از منع ایشان او را از تصرف نمودن در اموریکه خدای
تعالی تدبیر و تصرف انها را باو محول نموده پس وقتیکه او را از مرادش منع نمودند وجوب قیام بامر امامت از او ساقط گردید پس هرگاه که
از ضرر بر نفس خود ترسید غیبت و استتار بر او لازم میباشد چنانکه پیغمبر ص دفعهٔ در شعب و دفعهٔ دیگر در غار غایب گردید
و برای این سوای خوف از ضرر وجه دیگر نیست و در اینمقام کسی نمیتواند بگوید که غیبت پیغمبر ص بعد از تبلیغ شریعت بود بقوم
خود و در آنحال ایشان باو احتیاج نداشتند و امر در امام بخلاف اینست و نیز او را نمیرسد که بگوید غیبت پیغمبر طول نکشید
و غیبت مدت متمادیست که در روزگارها بر ان گذشته زیراکه غیبت رسول خدا در شعب و غار در مکه بود پیش از هجرت
و در انحال همه احکام را نرسانیده بود زیراکه اکثر احکام و معظم قران در مدینه نازل گردید پس بنابراین چگونه میگویند که
غیبتش بعد از تبلیغ همهٔ احکام بود اگر فرض کنیم که غیبتش بعد از کمال تبلیغ بود باز احتیاج بتدبیر و سیاست و امر و نهی وی
برداشته نمیشود و احدی نمیگوید که پیغمبر بعد از ادای شرع محتاج الیه نیست و ما بتدبیر او احتیاج نداریم این را هیچکس
از اهل عناد نمیگوید همین جوابیست از قول کسیکه گفته پیغمبر خدا احکامیرا که بمصلحت ما تعلق دارد همه را بما رسانیده
و احکامیکه در زمان اینده خواهد رسانید الحال بمصالح خلایق تعلق ندارند پس در این حال غیبت و استتار بر او جایز
است و حال امام در اعتقاد شما اینگونه نیست زیراکه تصرفش نظر باعتقاد شما برای خلایق لطف است پس بنابراین غیبت و
استتار وی جایز نیست تا اینکه بگویید تقویت امر او و دفع اذیت و آزار از او بخلایق واجبست برای اینگونه ظهور
نماید و موانع تکلیف را از مکلفین زایل گرداند زیراکه پیشتر بیان کردیم که از امر و نهی و تدبیر پیغمبر مستغنی نمیشویم
هر چند که همه مصالحی را که باین زمان تعلق دارد بخلایق رسانیده باشد با وجود احتیاج بامر و نهی و تدبیر او باز غیبت و
استتار بر او جایز است و همچنین حال امام علاوه بر این امر خدا یتعالی او را بغیبت و استتار دفعهٔ در شعب و دفعهٔ دیگر در غار
قسمیست از منع کردن خدا خلایق را از او زیراکه منع بالمره اینست که ما بین او و خلایق بطرزی حایل گردد که از اذیت و
آزار وی عاجز باشند یا اینکه او را بملائکه تقویت نماید و این گونه منع را نکرده زیراکه ممتنع نیست که در این گونه منع مفسدهٔ
دینیه فرض کنیم پس در اینصورت صدور اینگونه منع از خدا یتعم حسن نمیشود بلی اگر از وجوه فساد خالی باشد و خدا بداند
که مصلحت هم انرا اقتضا میکند انگاه با ملائکه او را تقویت نماید و ما بین او و خلایق حایل گردد بطرزیکه از ایذای وی
عاجز باشند پس وقتیکه اینگونه تقویت نکرد یا اینکه حکمت وی ثابت و ازالهٔ موانع تکلیف از مکلفین بر او واجبست

انکه میدانیم که مصلحت مقتضی ان نشد بلکه مفسده دران محتملست و بدین نهج در خصوص امام میگوئیم که خدا تعالی برای
دفع قتل و اذیت اذا او را بغیبت و استتار مامور فرمود اگر میدانست که مصلحت مقتضی تقویت او است با ملئکه میکرد
وقتیکه نکرد یا اینکه حکمت وی ثابت و ازالهٔ موانع تکلیف از مکلفین بر او واجبست انگاه میدانیم که مصلحت بان تعلق
نداشته بلکه بسا میشود که مفسده دران میباشد حاصل مطلب ما اینست که فی الجمله تقویت امام بطریقیکه مبسوط الید
شود و قادر گردد باینکه بامر امامت قیام و اقدام نماید بر خدا تعالی واجبست و این نوع تقویت با ملئکه هم میشود و با ایشان
هم امکان دارد و وقتیکه خدا انرا با ملئکه نکرد انگاه میدانیم که مفسده بان متعلق بوده پس لازم میشود که تقویت او
بانسان متعلق باشد پس بنا بر این اگر انسان تقویت او را ننماید انگاه فوات لطف از جانب او خواهد شد نه از جانب خدا پس بان
تحقیق همه ایرادات وارده بان مندفع گردید و وقتیکه در مادهٔ پیغمبر غیبت و استتار بجهت خوف از ضرر جایز گردید و
مؤاخذهٔ ان هم از کسانی است که او را ترسانیدند و محتاج بغیبت و استتار نمودند انگاه گوئیم که غیبت امام هم بدین نهج است
بدون تفاوت اما تفرقهٔ خصم ما بین طول زمان غیبت و کوتهی ان صحیح نیست زیرا که ما بین زمان کوته و زمان طولانی
فرقی نیست زیرا که در صورت غیبت و استتار وقتیکه ذنب تقصیر غیبت در ذمهٔ غایب نشد بلکه در ذمهٔ کسی باشد که
او را بغیبت محتاج گردانید انگاه جایز میشود که سبب غیبت طولانی شود چنانکه جایز است که کوتاه گردد اگر گفته شود که باعتقاد
شما خوف طعن بغیبت و استتار محتاج گردانیده پدران او را باعتقاد شما در مقام تقیه و خوف از دشمنان بودند پس چرا ایشان غیبت
نکردید ند در جواب گوئیم پدرانش بلزوم تقیه و نفی امامت از خود شان خوف از دشمنان را نداشتند و خوف امام زمان بسیار
است زیرا که او باشمشیر ظاهر گردد و خلایق را بسوی خود دعوت میکند با کسانیکه مخالفت او را میورزند جهاد میکند پس خوف او
با خوف پدرانش مناسبتی ندارد و علاوه برین هر کدام که از پدرانش مقتول گردید یا وفات نمود از اولادش کسی بود که صلاحیت
امامت را داشته باشد و قایم مقام او گردد و حال صاحب الامر ع بعکس اینست زیرا که از جملهٔ معلومات است اینکه احدی نیست که
قایم مقام او باشد پس فرق ما بین این دو مقام ظاهر گردید سابقا فرق را ما بین اینکه امام موجود باشد در حالیکه غیبت نموده
بطرزیکه احدی باو نمیرسد و اینکه معدوم باشد تا وقتیکه خدا تعالی دانست که او را در امر امامت تمکین میدهند موجودش
گرداند سابقا بیان کردیم و مثل اینست سؤال مخالفین که چه فرق هست ما بین اینکه امام در روی زمین بطوری موجود
باشد که احدی باو نرسد و اینکه در اسمان موجود باشد تقریرش اینست که اگر در اسمان بطوری موجود است که هم
اخبار زمین را میداند انگاه اسمان نسبت باو مانند زمین است اگر اخبار زمین بر او مخفی است انوقت فرقی ما بین وجود و
عدمش نمیشود بعد از ان همین سؤال را در خصوص پیغمبر ص از ایشان میکنیم و میگوئیم که فرق چیست ما بین وجودش با غیبت و
عدمش و بودنش در اسمان هرچه که ایشان در اینمقام در جواب گویند ما مثل انرا در امامت میگوئیم نمیرسد ایشانرا که فرق ما
بین دو مقام باین نهج بگذارند که پیغمبر از همه کس غایب نگردید بلکه از دشمنان پنهان شد امام زمان از همه کس پنهان گردید زیرا
که قطع نداریم باینکه امام زمان از همه دوستان خود پنهان شده و احتمال اینکه بعضی او را می بینند در اینمقام برای ما کافی است
علاوه بر این رسول خدا در غار از همه دوستان و دشمنان خود پنهان گردید با او نبود مگر ابوبکر و حال انکه اگر مصلحت تقاضا
میکرد جایز بود که بطوری غیبت کند که احدی از دوست و دشمن با او نباشد اگر گفته شود که اجراء حدود در حال غیبت چه حکم
دارد اگر ساقط میشوند از جنایت کنندگان با اینکه شرع ابد ذمهٔ ایشان متعلق بود ند لازم آید که نسخ شریعت شود اگر باقی
باشند پس که باجرا آنها میپردازند میگوئیم که در ذمهٔ ایشان باقی میباشند اگر امام ظهور نمود در حالیکه ایشان زنده اند انگاه
به بینه یا باقرار انها را در مادهٔ ایشان جاری میکند اگر در انحال اجرای آنها بسبب موت ایشان فوت گردید انگاه معصیت
فوت انها بر کسانی است که امام را ترسانیدند و بغیبت وا داشتند و این از قبیل نسخ اقامهٔ حدود نیست زیرا که وجوب اقامهٔ حدود
وقت قدرت و زوال ممانعت از انست پس اگر مانع موجود شود ساقط گردد بلی اگر با امکان زوال مانع ساقط شود انگاه میگوئیم
که نسخ گردید علاوه بر این میگوئیم در صورتیکه اهل حل و عقد بر نصب امام قادر نشدند در انحال حکم حدود چگونه میباشد
اگر گویند که ساقط میشوند انگاه مستلزم نسخ انها میشود چنانکه خود تان بران ملتزم شدید و اگر گویند که در ذمهٔ مستحقین
باقیند این بعینه جواب ما است اگر در جواب گویند که ابو علی گفته است در حالیکه اهل حل و عقد بر نصب امام قادر نشدند انگاه خدا
تعالی چیزیرا قایم مقام اقامهٔ حدود میکند بسبب ان موانع تکلیف را از مکلفین زایل گرداند و ابو هاشم گفته است که اقامهٔ حدود از امور
دنیویه است با امور دینیه تعلق ندارد انگاه میگوئیم که ما اگر چه بگفتهٔ ابو علی قایل نشویم باز بما ضرری ندارد زیرا که نصب امام را بجهة
اقامهٔ حدود واجب ندانسته ایم تا اینکه فوت انها باعث نقض دلیل امامت شود بلکه وجوب انها تابع شرع است و ما گفتیم که ممکن
است در حال انقباض ید امام وجوب اقامهٔ انها ساقط گردد یا اینکه در ذمهٔ مستحقین تا وقت ظهور او باقی بمانند چنانکه اینها جایز
است که خدا تعالی چیزیرا قایم مقام اقامهٔ حدود نماید پس اگر بهمین احتمال که قول ابو علی است قایل شویم دلیل ما بر امامت منتقض

نمیشود

نمیشود و گفتهٔ ابو هاشم که اقامهٔ حدود از مصالح دنیا است بعید است زیرا که از جملهٔ عبادات واجبه است اگر از مصالح دنیا میبود واجب نمیشد
علاوه برین اقامهٔ حدود بطریق نکال و مکافات باعتقاد او جزو یست از عقاب و عذاب آخرت بعضی انرا برای مصلحتی نازل گردانید
قرار داد پس بنا برین چگونه میگوید که ان از مصالح دنیویه است مگر گفته شود که با غیبت امام یافتن حق چگونه میشود اگر گویند
که راهی بان نداریم انگاه لازم آید که خلایق در همهٔ امور خود شان در حیرت و ضلالت و شک باشند و اگر گویند که حق را با دله میابیم
انوقت گفته میشود که اینکلام اعتراف شما است باینکه بسبب ادله از امام مستغنی هستیم انگاه در جواب میگوئیم که حق بر دو قسم است یکی
عقلی و دیگری سمعی اما عقلی است با دلهٔ عقلیه یافته میشود اما سمعی است از اقوال پیغمبر و ائمه علیهم السلام استنباط گردد همهٔ اینها
بیان نموده و واضح کرده اند و چیزیرا از حق بی دلیل نگذاشته اند پس هرچند که از این جهت حاجت بامام نداریم لکن از راه دیگر
احتیاج را ثابت کرده ایم زیرا که جهت احتیاج باو در هر حال و زمان لطف بودن وجود او است برای ما چنانکه بیشتر مذکور گردید و
امر دیگر هم قایم مقام وجود او نمیشود و حال انکه احتیاج بسماع احکام از امام ظاهر است زیرا که اخبار در خصوص انها هر چند که از پیغمبر
و ائمه ع وارد گردیده لکن احتمال قایمست باینکه ناقلین انها را عمداً یا سهوا تغییر داده باشند پس بنا برین نقل انها یا بالمره منقطع می
شود یا در نزد کسی میماند که نقل او حجت نیست و ما این طریقه را در کتاب تلخیص شافی بطریق تفصیل ذکر کرده ایم اگر گفته شود
که ما فرض کنیم که ناقلین احکام بعضی انها را کتمان کردند و از این جهة محتاج بامام شدیم و او را هم خوف قتل از دشمنان مستمر
گردید پس در این حال امر چگونه میباشد اگر گوئید که امام ع در اینحال ظاهر میشود هر چند که خوف قتل داشته باشد لازم آید که
خوف قتل غیبت را برای او مباح نکند و حال انکه باعتقاد شما مباح کنند است اگر گوئید ظاهر نمیشود تکلیف در خصوص احکامی که کتمان
شده از امت ساقط گردد لازم آید که مخالف اجماع باشید زیرا که اجماع منعقد است باینکه هر حکمی که پیغمبر ص از التشریع نموده تا روز
قیامت لازم امتست و اگر گوئید که تکالیف ساقط نمیشود انگاه تکلیف ما لایطاق لازم میآید در جواب میگوئیم چنانکه در کتاب تلخیص شافی
بطریق تفصیل ذکر کرده ایم که اگر خدا تعالی بداند که در حال استمرار تقیهٔ امام و خوف او از دشمنان نقل بعض احکام منقطع هم
میشود انرا از کسانیکه بمعرفت آن راه ندارند ساقط میکند وقتیکه باجماع دانستیم که تکلیف شرع بر جمیع امت تا روز قیامت
مستمر و ثابتست انگاه میدانیم که انقطاع نقل حکمی از احکام شرع نمیشود مگر در حالیکه امام ع بر ظهور و اعلام و انذار
ایشان قادر باشد سید مرتضی در آخر این جواب گفته است که ممکن است اینکه بسیاری از احکام در نزد امام ع مانده و بما نرسیده باشد
هر چند که ناقلین انها را کتمان نموده باشند با وجود این باز سقوط تکلیف لازم نمی اید زیرا که سبب فوات تادیب و تصرف
امام ایشان خود شان هستند اگر خوف او را زایل کنند هر آینه ظاهر گردد و بتصرف وی لطفی برای ایشان حاصل گردد
و احکامیرا که از ایشان کتمان شده بیان نماید و وقتیکه ازالهٔ خوف از او نکردند و در غیبت خود مستمر گردید انگاه سبب
فوات لطف و فوات احکام کتمان شده خود شان خواهند شد و این جواب مقتضای اصول و قواعد است بعضی از اصحاب
ما در جواب این مقام گفته است که سبب غیبت او از دوستان خود خوف او است از اینکه دوستانش از راه سرور و شادی
دیدن او را با همدیگر گفتگو نمایند بحد یکه خبرش مشهور گردد و دشمنان انرا بدانند پس خوفش از دوستان از اینجهت است
که دیدن دوستان او را بخوف از دشمنان مؤدی شود و این جواب ضعیف است زیرا که بر عقلای شیعه ضرر و مفسدهٔ
اظهار خبر دیدنش چگونه مخفی میماند پس وقتیکه ضرر و مفسدهٔ این را دانستند چگونه اظهار خبر او را میکنند اگر این در مادهٔ
یکنفر یا دو نفر از شیعه ممکن باشد در مادهٔ همهٔ ایشان ممکن نیست علاوه بر این جواب مذکور مستلزم اینست شیعه
از منقطع شدن با امام محروم شوند و بر ازالهٔ سبب بان قادر نباشند زیرا که او غیبت امام را معلق نمود باینکه او از حال
شیعه میدانست که اگر با ایشان ظاهر شود ایشان خبر او را اظهار خواهند کرد پس در انحال چیزیکه اقتضای ظهور او نماید در
تحت قدرت ایشان نبود و این مقتضی اینست که تکلیفی که وجود امام دران تکلیف لطف است از ایشان ساقط گردد و ایضا
بعضی دیگر از اصحاب ما در مقام جواب گفته که سبب غیبت او از دوستان دشمنان اند زیرا که انتفاع جمیع رعیت خواه دوست
و خواه دشمن بوجود امام در صورتیست که نافذ الامر و مبسوط الید باشد و معلوم است اینکه دشمنان او را از تصرفات
وی حایل و مانع گردیدند در ظهورش خفیه برای بعضی دوستانش هم فایده نیست زیرا نفعی که در مقام تدبیر امور امت
مطلوبست حاصل نمیشود مگر بظهور وی نسبت بهمهٔ امت پس سبب استتار امام که نسبت بهمهٔ امت لطف و مصلحت بود
یکی میشود و ممکن است که باین جواب اعتراض کرده شود باینکه دشمنان هرچند که ما بین او و ظهورش که بطریق تصرف و
تدبیر باشد مانع گردیدند لکن از ملاقات دوستانش که اعتقاد بوجوب طاعت او دارند مانع نشده اند اگر گوئی که در این
ملاقات نفعی نیست زیرا که بر همهٔ امت امرش نافذ نیست گوئیم این سخن تصریح است باینکه شیعهٔ امامیه را از ملاقات ائمه
خود شان از زمان امیر المؤمنین علیه السلام تا ایام امام حسن عسکری ع بهمین علت نفعی نیست و نیز لازم اید که شیعهٔ امیر المؤمنین
علیه السلام پیش از انتقال خلافت باو بملاقات وی تشنه باشند و این کلام از کسیکه صاحب تامل باشد سر نمیزند علاوه

براین

براین هر گاه ما تسلیم بکنیم که انتفاع بوجود امام ع نمیشود مگر در وقتیکه نسبت بهمه رعیت ظهور کند و امرش با ایشان نافذ
هر آینه قول ایشان نزد ما نیز باطل میشود تقریرش اینست که این کلام مؤدی میشود باینکه تکلیفی که وجود امام در آن
لطفست از شیعه ساقط گردد زیرا که بنا براین تقدیر سبب عدم ظهور امام برایشان امریست که بخود ایشان راجع نیست و
قدرتی هم برازاله آن ندارند پس جایز نخواهد بود قول بسقوط تکلیف چیزی نیست زیرا که اگر جایز شود اینکه طایفه از مکلفین
دیگر آنرا از لطف منع کنند با وجود منع کذائی تکلیفی که این لطف در آنست در ذمه ایشان مستمر شود هر آینه جایز میشود اینکه
بعضی مکلفین دیگری را با قید یا غیر آن از راه رفتن منع کند بطوریکه او قدرت برازاله آن نباشد و با وجود این تکلیف راه
رفتن در ذمه او مستمر شود و ایشان ملتزم نمیشوند که ما بین لطف و قید فرقی بگذارند باینکه با قید راه رفتن محالست و با فقد
لطف عمل بتکلیف ممتنع نیست از این جهة که ما بین قید و فقدان لطف فرقی نیست زیرا که اکثر طایفه عدلیه بر آنند که فقدان
لطف مانند فقدان قدرت و فقدان آلتست و تکلیف با فقدان لطف مانند تکلیف است با فقدان قدرت و آلت و وجود
موانع باشد نیز گفته‌اند کسیکه بجا او لطف حاصل نشود موانع تکلیف از او زایل نشده است چنانکه زایل نشده است از کسیکه
بزنجیر کشیده شده جوابی که سزاوار است داده شود از سؤالی که ما از طرف مخالفین ذکر کردیم اینست که ما قطع نداریم باینکه
امام ع از همه دوستان خود پنهانست بلکه احتمال هست که باکثر ایشان ظاهر شود و هر انسان عالم نیست مگر بحال نفس خود
پس اگر امام باو ظاهر میشود و او امام را میبیند در اینصورت موانع تکلیف از او زایل شده و اگر ظاهر نمیشود بر او انگاه میدانیم
که سبب عدم ظهورش امریست از قبل آن شخص هر چند که بطریق تفصیل آنرا نمیداند و اگر سبب عدم ظهور راجع بخود او نباشد که
تکلیف بر او حسن نمیشود پس وقتیکه دانسته شد اینکه امام از او غایب و تکلیف در ذمه‌اش باقی آنگاه دانسته میشود که سبب غیبت
امریست بخود او راجع چنانکه امامیه در خصوص کسیکه در دلیل معرفت الله تامل نکرده و او را معرفت حاصل نشده گفته‌اند که در آن
صورت قطع هست باینکه عدم حصول آن راجع بتقصیر خود آنشخص است و اگر بخود او راجع نشود هر آینه اسقاط تکلیف از او واجب
میباشد هر چند که نداند که در کدام چیز تقصیر کرده پس بنا براین تقریر بدلیل قوی تر براین مدعی اینست که هر گاه امام بر کسی ظاهر
شود و او امام را بمشاهده نشناسد انگاه بر امام اظهار معجزه که بتصدیق او دارد واجب شود و علم آن شخص ببودن آن امر معجزه
محتاج بنظر و تامل است و ممکن است که در مقام نظر و تامل شبهه باو عارض شود و معجز بودن آن امر را نداند پس بنا براین
ممکنست که استنباط شود از حال کسیکه امام بر او ظاهر نمیشود باینکه هر گاه امام بر او ظاهر شود و اظهار معجز نماید او تامل صحیح
در آن نخواهد کرد بلکه شبهه بر او عارض خواهد شد پس بسبب همین شبهه اعتقاد میکند که معاذ الله او کذابست انگاه
خبر او را در میان خلایق اظهار میکند پس مؤدی میشود باینکه از دشمنان بترسد چنانکه سابقا مذکور شد اگر گفته شود
کسیکه دوست امام است و امام بر او ظاهر نمیشود بسبب اینکه از حال او استنباط کرده است که اگر ظاهر شود او را نخواهد شناخت
چه تقصیر دارد و چگونه بر نظر و تامل در معجزه او قدرت دارد و با کدام چیز تلافی سبب غیبت او نماید در جواب میگوئیم که سبب
غیبتش از دوستان امریست معلوم بطوریکه محل تقصیر در آن و امکان تلافی آن تقصیر ظاهر است زیرا که ممکن است اینکه
از حال او دانسته شود که هر گاه امام بر او ظاهر شود هر آینه در شناختن معجزه او تقصیر خواهد کرد پس تقصیر در دانستن
فرق ما بین معجزه و غیر معجزه بخود او راجع است و هر گاه بقاعده صحیحه رفتار میکرد هر آینه معجز امام بر او مشتبه نمیشد پس
واجبست بر او که این تقصیر را تلافی و استدراک نماید احدی را نمیرسد که بگوید تکلیف او بر استدراک و تلافی تقصیر
تکلیف بما لا یطاق است از اینجهة که نمیداند که کدام مقدمات استدلال خود تقصیر کرده تا اینکه آنرا تصحیح نماید شما او را
بچیزی الزام میکنید که بر او لازم نیست زیرا دلیلی که اقامه آن در مقام تکلیف بر او لازم است گاه در نظرش تمیز
یابد و گاه مشتبه میشود هر چند بر اقامه آن بر تقدیر خطا قادر باشد پس بنا براین دوست امام ع وقتیکه با نفس خود
محاسبه نمود و دید که امام بر او ظاهر نمیشود و دانست که وجود باطل که ما ذکر کردیم سبب غیبت او نیستند انگاه میدانند
که غیبت از جهة سببی که بخود او راجع است پس وقتیکه دانسته شد که اقوی علل بر غیبت علتیست که ما ذکر کردیم
انگاه دانسته میشود که تقصیر در خصوص ادراک صفت و کیفیت معجزه راجع بخود اوست پس بنا براین بر او لازم است که در
شناختن کیفیت معجزه اعاده نظر نماید بطوریکه آنرا از چیزهائی که باعث اشتباه میشود خالص گرداند زیرا که هر که در اینمقام
بذل جهد و استفراغ وسع کند و شرایط نظر را کما ینبغی مرعی بدارد لا محاله او را علم بامتیاز حق از باطل حاصل میشود و در این
مقامات انسان بنفس خود از دیگران بیناتر است و ممکن نیست که در اینمقامات مکلف شود باجتهادی که فوق قوت
اوست و پیشتر بیان کردیم که این جوابیست ما نظیر جوابی است که بمخالفین میگوئیم تقریرش اینست وقتیکه ایشان در ادله تامل
نمودند و بحق نرسیدند انگاه میگوئیم که سبب عدم وصول بحق امریست بخود ایشان راجع اگر گفته شود که هر گاه وقوع
اشتباه در مقام شناختن معجزه ممکن شود لازم اید کسیکه در معجزه امام تامل و تفکر میکند هیچ یکی از معجزات شناخته

نشود و این مؤدی میشود باینکه نبوت رسول خدا و صدق دعوی او معلوم نشود و این هم موجب خروج او میشود از
اسلام کجا مانده از ایمان خارج نشود در جواب گوئیم که این ملازمه را منع میکنیم زیرا که ممتنع نیست اینکه عروض شبهه
در نوعی از معجزات باشد در نوع دیگر از آنها نباشد و چنین نیست که عروض شبهه در بعضی از آنها مستلزم عروض آن باشد
در ما بقی پس ممتنع نیست اینکه در خصوص معجزه که به نبوت پیغمبر ص دلالت میکند شبهه بدل وی عارض نشود پس انگاه بمعجز
بودن آن عالم میشود و بسبب این علم بنبوت نبی را میداند لکن معجزه که از دست امام ع در وقت ظهورش ظاهر میشود نوع دیگر
است از انواع معجزات جایزاست که در خصوص آن شبهه بدل او عارض گردد و بسبب آن شک در امامت او نماید هر چند که نبوت نبی را
داند چنانکه میگوئیم کسیکه نبوت موسی را بمعجزات آن سر بنبوت او میداند هر گاه در معجزات عیسی و محمد ص وقت نظر و تامل را بکار
نبرد هر آینه لازم نیست که قطع کرده شود باینکه او معجزات موسی را هم ندانسته است زیرا که محال نیست اینکه معجزات موسی را بشناسد
و بوجه دلالت آنها عارف شود هر چند که معجزات عیسی و محمد ص را ندانسته باشد و وجه دلالت آنها بر او مشتبه شده باشد
اگر گفته شود که بنا بگفته شما لازم آید که در خصوص کسیکه امام بر او ظاهر نمیگردد قطع کرده شود باینکه او صاحب کبیره است
که ملحق بکفر است زیرا که او بنا بر گفته شما تقصیری کرده که مقتضی غیبت امام از او و فوت مصلحت او گردیده بنا براین دوست امام
ملحق بدشمن او میشود در جواب گوئیم تقصیری که اشاره بان کردیم لازم نیست که ذنب عظیم یا کفر باشد زیرا که او در اینحال معتقد
عدم امامت و نیست و او را ترسانیده بلکه در دانستن بعضی چیزها تقصیری کرده و آن تقصیر مانند سببی شده در اینکه از احوال او استنباط
کرده‌اند که در زمان آینده شک در امامت از او صادر خواهد شد لکن الان صادر نشده پس اینگونه حال هر چند که مستلزم کفر یا تکذیب
امام و شک در صدق او نیست لکن ذنب و خطائیست که با ایمان و استحقاق ثواب منافات ندارد بنا براین دوست ملحق بدشمن نمیشود
زیرا که دشمن در خصوص امام الان معتقد چیزیست که کفر و کبیره است لکن دوست الان معتقد آن نیست که الان کفر شود
زیرا که اگر کسی در خصوص یکی از ما چنین اعتقاد نماید که او بر ایجاد جسمی از اجسام قادر است هر آینه اینگونه اعتقاد کفر نخواهد شد
بلکه جهل و خطا است و ممتنع نیست اینکه از حال همین معتقد چنان معلوم شود که اگر پیغمبری ظاهر گردد و خلایق را به پیغمبری
خود دعوت نماید ایجاد جسمی از اجسام بطوریکه احدی بر آن قادر نباشد معجزه قرار بدهد او قبول نخواهد کرد زیرا که معجز
بودن آنرا نمیداند و اگر میدانست لا محاله قبول میکرد پس اعتقاد سابق او بر اینکه یکی از ما بر ایجاد جسم قادر است بمنزله سببی
است برای عدم قبول معجز امام و اینگونه خطا کفر نیست اگر گفته شود که این جواب بنا بر قاعده شما صحیح نیست زیرا که بنا بر مذهب
شما کسیکه خدا و پیغمبر را با صفاتش بشناسد معرفت نبوت و امامت را تحصیل نماید و صدور کفر از او ممکن نیست وقتیکه این مقدمه
ثابت گردید پس چگونه میگوئید که سبب غیبت امام از ولی خود اینست که از حال وی استنباط میشود که اگر امام ظاهر گردد و اظهار
معجز نماید او در آن معجزه شک خواهد کرد امام را نخواهد شناخت و اینگونه شک کفر است پس قاعده که شما تصحیح کرده اید
منتقض گردید انگاه در جواب گفته میشود که این ایرادیکه ذکر کردید صحیح نیست زیرا که او امام را با صفاتش اجمالا شناخته
که باید امام باین صفات متصف شود پس شک در معجزه که از دست امام جاری میشود قدح در این معرفت اجمالی نمیکند
بلکه قدح در معرفت این میکند که امامیکه اجمالا شناخته بود آیا او همان شخصی است که اظهار معجزه میکند یا غیر او است
و شک کردن در این کفر نمیشود زیرا که اگر کفر باشد لازم آید که پیش از اظهار معجزه هم کفر بشود زیرا که در اینحال هم در
امامت همان شخص شک دارد و احتمال میدهد که او امام باشد یا غیر او بلی اگر در زمان آینده در معرفت اجمالی امام شک
بکند در اینکه امام صاحب همان صفاتیست که پیشتر شناخته بود یا نه انگاه میگوئیم که اینگونه شک کفر است لکن صدور این
قسم شک را از ولی امام منع میکنیم و حال آنکه سید مرتضی ره گفته است که سؤال مخالفین که چرا امام بر دوستان خود هم ظاهر
نمیشود بر ما وارد نیست زیرا که اگر غرضش از سؤال اینست که در حال غیبت لطف وی حاصل نیست و بنا براین
تکلیف او تمام نمیشود انگاه گوئیم که این ایراد بر ما وارد نیست از اینجهت که لطف بر وی حاصل است زیرا که اگر او بداند
که او را امامی است هست غایب و همیشه منتظر ظهور وی هست و در حال ظهور و انبساط ید او را احتمال دهد انگاه از
تادیب وی میترسد و بسبب وجودش از ارتکاب قبایح خود را بکنار میکشد و باکثر واجبات عمل میکند پس بنا براین
تقریر در حال غیبت و استتار او نسبت باین شخص مثل حال بودن او میباشد در بلد دیگر بلکه خوف او از امام در حال غیبت
زیاده تر میشود از خوفش در حال بودن او در بلد دیگر زیرا که در حال غیبت احتمال میدهد که امام ع در نزد او باشد و او را
به بیند و بر افعال وی مطلع گردد و بطوریکه این شخص او را نشناسد و اگر امام در بلد دیگر باشد انگاه این شخص احتمال میدهد
که افعال او بر امام مخفی مانده و خبرش باو نرسیده و ظاهر است اینکه در صورت اول اجتناب آنشخص از قبایح بیشتر میشود
از اجتنابش در حال بودن او در صورت ثانیه بنا بر تقدیر مذکور از انزجار و اجتناب از ارتکاب قبایح در حال غیبت هم
حاصل است پس وقتیکه لطف از او بسبب امام فوت نگردید انگاه غیبت و استتار او از ایشان جایز میشود اگر مخالفین مخصوص

لطفی برای دوستان امام تسلیم دارند و با وجود این میگوئید که چرا امام بر دوستان خود ظاهر نمیشود آنگاه میگوئیم که علی کل
حال این سؤال بر ما وارد نیست پس سؤال ایشان بالمره ساقط میشود علاوه بر این لطفی برای دوستان از سبب وجود شریفش
از راه دیگر هم حاصل است و آن اینست که ایشان بسبب وجودش بجمیع احکام شریعت وثوق و اعتقاد دارند و اگر وجود او
نمیبود اعتقاد باین نمیکردند و احتمال میدادند که اکثر احکام منقطع گردیده و بایشان نرسیده وقتیکه وجود شریفش را دانستند
آنگاه از اینگونه احتمالات مأمون میباشند پس بسبب وجود شریفش از این جهة هم لطف حاصل است و حال آنکه پیشتر ذکر کردیم که مخفی
بودن ولادت صاحب الزمان ع از جمله خوارق عادات نیست زیرا که امثال این را سلاطین در زمان گذشته کرده اند چنانکه علما
فرس و کسانیکه اخبار ارباب دول را روایت میکنند از قبیل اینها قصه‌ها مشهور ذکر کرده اند مانند قصه کیخسرو که مادرش حمل و
ولادت وی را پنهان داشت و دختر افراسیاب پادشاه ترکستان بود و جدش کیکاوس اراده کشتن وی نمود آنگاه مادرش حمل او را
پنهان داشت تا که او را زائید و قصه اش در کتاب تواریخ مسطور و در السنه و افواه مشهور است طبری از آنهم ذکر نموده و مثل
قصه حضرت ابرهیم خلیل ع که قرآن مجید بآن ناطق است که مادرش او را در خفیه زائید و در غارش پنهان نمود تا که بحد بلوغ رسید
و همچنین است قصه کلیم الله ع که مادرش از جهة خوف ضرر فرعون بر او او را توی تابوت گذاشت و بدریا انداخت و این حکایت مشهور
است و قرآن کریم بآن ناطق و گویا است پس بناء علی هذا قصه صاحب الزمان ع با اینها یکی میباشد پس چگونه گفته میشود که قصه
او از عادات بیرون است و حال آنکه از مردم کسانی هستند که ایشان را پسری از کنیز متولد میشود زمانی از روزگار ولادت او را از زن پنهان
میدارد تا اینکه وقت وفاتش میرسد آنگاه اقرار میکند باینکه این پسر هست و هم چنین کسی هست که پسر خود را از خوف اینکه دیگر
از راه طمع در میراث وی او را بکشند پنهان میدارد و عادت با امثال اینها جاری گردیده پس بنابراین سزاوار نیست که مثل اینها در خصوص
صاحب الزمان استبعاد کرده شود و حال آنکه مثل این را بسیار شنیده ایم و دیده ایم و بذکر آنها طول نمیدهیم زیرا که آن از عادات
واضح و آشکار است و حال آنکه بسیار یافته ایم که نسب ایشان زمان طویلی بعد از وفات پدرانشان بشهادت شهودی که از راه
خوف از زن و اهل در خفیه ایشان را شاهد گرفته بودند ثابت گردید و همچنین بسیار یافته ایم امثال کسی را که بعد از وفاتش
دو نفر عدل شهادت نمودند باینکه آن شخص زنی را بعقد صحیح خود نموده بعد از شهادت ایشان مولود از او متولد گردید
بطوریکه بودن آن مولود از آن شخص بحسب عادت ممکن بوده پس بحسب شرع آن مولود بآن شخص لاحق میشود و خبر ولادت پسر
امام حسن عسکری ع بجهات چندی که زیاده اند از جهاتی که سایر انساب بآنها و شرع ثابت میشود وارد گردیده پاره از آن
جهات ان شاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد و اینکه جعفر پسر امام علی النقی ع شهادت امامیه را باینکه امام حسن
عسکری را در حال حیوة پسری متولد شد انکار نمود و وجود او را بعد از وفات آنحضرت نفی کرد و میراث وی را ضبط نمود سلطان
عصر را واداشت باینکه کنیزهای آنحضرت را از حمل استبراء نمود یا اینکه ولد او را واضح نماید و خون کسانی را از شیعه که مدعی وجود
خلف بودند مباح نمود در مقابل اشتباه نمیشود که مخلصین بمثل آن اعتماد نمایند زیرا که همه اهل اسلام بعدم عصمت جعفر
متفقند پس انکار وی حق و انکار او باطل ممکن است بلکه خطا بر او جایز و صدور غلط از او غیر ممتنع و حال آنکه قرآن مجید ناطق
است باینکه اولاد یعقوب بر برادرشان یوسف چه کردند و او را بچاه انداختند و بقیمت ارزان فروختند و حال آنکه از اولاد
انبیاء بودند بلکه باعتقاد بعضی از عامه خودشان هم انبیاء بودند وقتیکه اینگونه خطای عظیم از ایشان صادر شد پس چرا از جعفر
مثل آن از راه طمع در مال دنیا صادر نمیشود لهذا این را انکار نمیکند مگر از راه مکابره و عناد اگر گفته شود که چگونه میشود که
امام حسن عسکری ع را پسری باشد با اینکه در مرض وفاتش در خصوص موقوفات و صدقات خود بمادرش که نامش حدیثه و کنیه
اش ام الحسن بود وصیت نمود هرگاه او را پسری بود هر آینه در وصیت او را ذکر نمود در جواب گفته میشود که غرضش پنهان
داشتن ولادت و پوشیدن حال وی بود از سلطان زمان و اتمام این غرض با عدم ذکر او بود در مقام وصیت هرگاه او را ذکر
میکرد و وصیت را با و اسناد میداد هر آینه مناقض غرض وی میشد و حال آنکه آنحضرت باینکه اعیان در خانه سلطان را
و شهود دار القضا را بر وصیت خود شاهد گرفت تا اینکه موقوفات و صدقاتش محفوظ و امر پسرش مستور بماند هرگاه کسی تأمل
نماید که حکایت وصیت به نهج مسطور دلیل است بر بطلان ادعای امامیه در خصوص ولادت پسر امام حسن عسکری ع هر آینه از معرفت
عادات دور خواهد شد و حال آنکه نظیر این وصیت را صادق ع نمود که اسناد وصیت را به پنج نفر داد اول شان ابی
جعفر منصور بود زیرا که او سلطان زمان بود و با او قاضی وقت و ربیع و کنیز ام ولد خود را که حمیده بربریه نام داشت
شریک نمود ایشان را با پسرش موسی ع ختم نمود و بقصد پنهان داشتن امامت او و حفظ نفس وی تنها او را وصی ننمود و کسی را
از سایر اولادش با او ذکر نکرد زیرا که اگر میکرد هر آینه او وصیت را در دست خود حجت و برهان مینمود و مدعی امامت
میشد هرگاه امام موسی ع در میان اولادش مشهور نمیشد و مکانش معروف نمیبود و نسبش و فضل و علمش اشتهار نمی
داشت بلکه مخفی و مستور میبود هر آینه اوهم او را در وصیت ذکر نمیکرد چنانکه امام حسن عسکری ع ذکر ننمود اگر گفته شود

که بنا بر قول شما از زمان ولادت صاحب الزمان تا حال کسی مکان او را نمیشناسد و کسیکه بقولش وثوق و اعتماد هست خبر او را
نمیآرد و این قول خارج از عادات است زیرا که هر کسیکه از خوف ظالم یا غیر آن غیبت نموده مدت غیبتش به بیست سال نرسیده
در مدت غیبت مکان وی از همه کس مخفی نمانده و بعضی از دوستان و اهل وی لا محاله مکان او را شناخته و قول شما در خصوص صاحب
الزمان برین نهج نیست در جواب گوئیم امر بدین نهج نیست که این قائل گفته زیرا که جماعتی از اصحاب امام حسن عسکری ع وجود
شریف صاحب الزمان را در حال حیوة آنحضرت مشاهده کردند و بعد از وفات او بصاحب الزمان اصحاب و خواص گردیدند و ما
بین او و شیعه اش واسطه بودند احکام دینیه را از او بایشان نقل میکردند و جواب مسائل را بایشان میرسانیدند و از
ایشان حقوق آنحضرت را قبض میکردند ایشان را امام حسن عسکری ع در حال حیوتش تعدیل و توثیق نموده امّا صاحب الزمان
قرارداد فرمود و نظارت املاک و سایر امور خود را بایشان واگذاشت بطوریکه نام و نسبشان را تعیین فرموده اند ابی عمرو عثمان
بن سعید سمان و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید و غیر ایشان انشاء الله تعالی بعد از این ذکر خواهیم کرد و همه ایشان
ارباب عقول و امانت و دیانت و وثوق و درایت و فهم و تحصیل بزرگی بودند و در نزد سلطان زمان از جهة جلالت قدر
و بلندی مرتبه معظم و بسبب امانت و اشتهار عدالتشان مکرم بودند بطوریکه اگر دشمنانشان بایشان تنک میگرفتند و زیادتی
میکردند سلطان عصر دفع شر از ایشان میکرد پس بنابراین قول شما که صاحب الزمان را کسی ندیده ساقط میشود بعد از انقراض
ایشان ما بین او و شیعه اش سفرا بودند از جهة امانت و دیانت و نزاهتشان شیعه بقولشان وثوق داشتند در خصوص امور
دینیه بایشان رجوع میکردند و اخبار صاحب الزمان را بایشان میرسانیدند و اخبار طرفه در این باب بعد از این ذکر خواهیم کرد
و حال آنکه از آباء کرامش اخبار نقل کردیم باینکه قایم ع را دو غیبت هست غیبت اخری از اولی طولانی تر است و در اولی اخبار
و بشیعه میرسد و در اخری نمیرسد پس این حدیث موافق این اخبار است که گفتیم آنها را بعد از این ذکر خواهیم کرد پس این حدیث
برادله مذکوره علاوه میشود و انشاء الله بعد از این طریقه را هم واضح خواهیم نمود و آنچه که این قایل ذکر نمود که غیبت صاحب الزمان
بر نهج مذکور از عادات بیرون است صحیح نیست اگر فرض کنیم که صحیح است هر آینه ممکن است که خدا تعالی در پنهان داشتن شخص
نقض عادت کند بجهة مصلحت و حسن تدبیر او را بر خلاف عادت مستور و پنهان بدارد و حال آنکه خضر باعتقاد اکثر امت
از زمان موسی ع تا زمان ما باتفاق اهل سیر موجود است مکان و مقام او را احدی نمیشناسد و احدی نمیدانند که او را اصحابی
هست یا نه مگر اینکه قصه اش با حضرت موسی ع در قرآن مذکور است و بعضی مردم هم ذکر میکنند که در بعضی اوقات او ظاهر میشود
و کسیکه او را می بیند گمان میکند که از جمله زهاد است وقتیکه از نظرش غایب گردید آنگاه توهم میکند که او خضر بود لکن در حال
دیدن نشناخته بلکه چنین اعتقاد نمود که او بعضی از اهل زمان است و حال آنکه غیبت حضرت موسی ع و فرارش از فرعون و طایفه او معلوم
است و قرآن مجید بر آن ناطق و احدی در مدت غیبتش او را نیافت و او را بعینه نشناخت تا اینکه خدا تعالی پیغمبرش کرد و خلایق
را دعوت نمود آنگاه هم دوست و دشمن او را شناختند و در خصوص قصه حضرت یوسف ع از قرآن سوره نازل شد که متضمن غیبت
و استتار اوست از پدرش با وجود اینکه او پیغمبر خدا بود و صبح و شام وحی باو نازل میشد با خبر پسرش بر او لا او مخفی و مستور
گردید بطوریکه ایشان بنزد یوسف آمدند و با او معامله میکردند و او را نمیشناختند چند سالی بدین نهج گذشت بعد
آن خدا تعالی امر او را کشف نمود و خبرش را ظاهر گردانید و میان او و پدر و برادرانش را جمع نمود هر چند که در عادت ما امثال
این را نشنیده ایم و هم چنین است قصه یونس بن متی پیغمبر خدا با قوم خود در وقتیکه با او مخالفت و استخفاف کردند از ایشان
فرار نمود از همه کس غایب و پنهان گردید و احدی از خلایق مکان وی را ندانست خدا تعالی او را بجهت مصلحتی در شکم ماهی مدتی
مستور نمود و حیوة او را نگاه داشت تا اینکه بعد از انقضاء آن مدت او را بسوی قوم برگردانید و میان او و با ایشان جمع نمود
و این هم از عادات و عرف ما دور و بیرون است قرآن باین قصه ناطق و اهل اسلام بر آن متفق اند و مثل اینهاست قصه اصحاب کهف
چنانکه پیشتر ذکر کردیم و قرآن بآن ناطق و گویا است و متضمن شرح حال شان است که از راه محافظت دین خود شان از قوم فرار
نموده غایب گردیدند اگر قرآن مجید بآن گویا نمیبود هر آینه مخالفین ما برای انکار غیبت صاحب الزمان ع این قصه را انکار
مینمودند لکن خدا تعالی خبر داده که ایشان مانند صاحب الزمان سیصد سال مستور و پنهان ماندند بعد از آن خدا تعالی ایشان را
زنده گردانید و قصه ایشان در این باب مشهور است و مثل اینهاست حکایت صاحب حماری که قرآن مجید متضمن آنست
اهل کتاب گمان دارند که او پیغمبر بود و خدا تعالی او را صد سال میرانید بعد از آن زنده نمود در حالیکه طعام و شراب او تغییر نیافته
بود و این از جمله خوارق عادات است وقتیکه این حکایات مشهور و ثابت گردید پس چگونه انکار غیبت صاحب الزمان توان
نمود مگر اینکه طرف مقابل ما دهری مذهب باشد همه اینها را محال دانسته انکار نماید در اینحالت در این خصوص غیبت با او گفتگو
نمیکنیم بلکه نقل کلام باصل توحید باینکه اینها ممکن و معقول‌اند مینمائیم در خصوص غیبت با کسی محاوره میشود که اقرار
باسلام داشته باشد و امثال این حکایات بسیار اند اصحاب سیر و تواریخ از ملوک فرس نقل نموده اند که ایشان از اصحاب

خود شان برای مصلحتی مدتی غایب کردیدند بطوری که خبر شان با ایشان نمیرسید بعد از آن بنزد ایشان برکشتند و تمام
کردیدند هر چند که قرآن باینها ناطق نیست لکن در تواریخ مذکور است هم چنین است حکمای هند و روم که دفعات چندی
غیبت نمودند بطرزی که احوال غیبت شان خارج از عادات کردید ما اینها را ذکر نمیکنیم زیرا که بسا هست که مخالف ما آنها را
انکار نماید چنانکه اخبار را انکار میکند اکر کفته شود که طول عمر صاحب الزمان ع یا باقی بودن کمال عقل و قوت و جوانی او
چنانکه ادعا میکنید امریست خارق عادات زیرا که عمر او در این وقت که سال چهار صد و چهل و هفت است باعتقاد شما صد
و نود و یک سال است زیرا که ولادتش بنا بر قول شما در سال دویست و پنجاه و شش واقع شد عادت باین جاری نشده که احدی از بشر
در اینمدت باقی باشد چکونه میشود که در خصوص وی عادت شکسته شود و حال انکه شکستن ان نمیشود مکر در دست
انبیا انکاه میکوییم که جواب از این شبهه بدو طریقست یکی انکه ما قبول نداریم که بقاء انحضرت در اینمدت خارق همه عادات بود
بلکه عادت در زمان کذشته بامثال اینها جاری کشته و ما بعضی اینها را ذکر کردیم مانند قصهٔ خضر و قصهٔ اصحاب کهف و غیر
اینها و حال انکه حق تعالی از نوح نبی خبر داده که نهصد و پنجاه سال در میان قوم مکث کرد و ایشان را دعوت نمود اصحاب سیر کویند
که عمرش زیاد از مدت مذکوره بود زیرا که بعد از انکه شصت سال از عمر شریفش کذشته بود امت را نهصد و پنجاه سال دعوت نمود
و اصحاب اخبار نقل کرده اند که سلمان فارسی بحضرت عیسی ع ملاقات نموده از ان وقت تا بزمان پیغمبر ما باقی بوده قصه اش مشهور است
و هم چنین اخبار معمرین عرب و عجم معروف و در کتب تواریخ مذکور است اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال موجود است
و در عصر پیغمبر بوده تا وقتیکه خروج میکند باقیست پس در صورتیکه باقی بودن در مادهٔ دشمن خدا برای مصلحتی ممکن کردید
چکونه مثل ان در خصوص ولی خدا جایز نمیشود انکار این از راه عناد است مؤلف کوید که بعد از اینها شیخ اخبار معمرین را به
طریقی که ما ذکر خواهیم کرد ذکر کرده بعد از ان کفته است که مخالف ما در اینمقام اکر طول عمر را محال میداند مانند منجمین و اصحاب
طبایع انکاه کفتکوی ما با ایشان در اصل این مسئله میشود که عالم مصنوعست و انرا صانعی هست که عادت را بکوتهی عمرها و طول
انها جاری کردانیده و او بر طولانی کردن عمرها و فانی نمودن آنها قادر است وقتیکه این را مبین نمودیم آنکاه کفتکو آسان میشود
اکر مخالف ما امکان طول عمر را تسلیم کند لکن میکوید که این از عادات بیرونست انکاه کوییم که خارج از همه عادات نیست اکر کویند
که از عادات ما خارج است کوییم که ضرری بما ندارد و اکر کفته شود که خرق عادت منحصر بزمان انبیا است کوییم که با شما در سر
این منازعه میکنیم باعتقاد ما خرق عادات از دست انبیا و ائمه و صالحین جاری میشود و اکثر اصحاب حدیث و بسیاری از معتزله
و حشویه این را تجویز کرده اند لکن انها را بکرامات مینامند نه بمعجزات و این خلافیست در عبارت نه در معنی و حال انکه ما در کتب
خود دلیل بجواز این اقامه کرده ایم و بیان کرده ایم که معجزه دلالت میکند بر صدق کسیکه در دست وی ظاهر میشود بعد از
ان نبوت یا امامت یا صالح بودن او را بکفته او میدانیم شبهاتی که در این باب ایراد کرده اند در کتب خود جواب انها را بیان کرده ایم
و ذکر آنها در این کتاب موجب تطویل است و انچه که مخالف ذکر نمود که با امتداد زمان و کثرت سن بانسان پیری و نقصان بنیه عارض
میشود صحیح نیست زیرا که در مابین کثرت سن و عروض اینها ملازمه نیست بلکه خدا تعالی عادت را برین جاری نموده و او قادر است
براینکه نکند چیزی را که عادت را بران جاری کرده وقتیکه اینها ثابت شد ثابت میشود و اینکه طول عمر ممکن و غیر محال است
و حال انکه پیشتر در خصوص جماعتی ذکر کردیم که با وجود طول عمر و کثرت سن تغییری در بنیهٔ ایشان واقع نشده و چکونه انکار
میکنند این را کسیکه اقرار دارد باینکه خدا تعالی مؤمنین را در بهشت همیشه با صفت جوانی نکاه مینماید و نشو و نمای بدن را به
طبیعت و تاثیر کواکب نسبت میدهد دلیل بر بطلان قولشان باتفاق ما و اتفاق کسانی که از اهل شرع در این مسئله با ما مخالف اند
دلالت دارد پس بنا براین از هر جهة شبههٔ ایشان کردید از چیزهاکه بامامت صاحب الزمان و صحت غیبت او دلالت دارند چیزی
است که هر دو طایفهٔ مختلفه یعنی عامه و امامیه روایت کرده اند که ائمه بعد از رسول خدا دوازده نفر ند نه بیشتر میشوند
نه کم وقتیکه این حدیث ثابت شد هر که باین قایل شود انکاه بدوازده امام و وجود پسر امام حسن عسکری ع و صحت غیبتش
قطع میکند زیرا کسیکه در این مقام با ما مخالفست عدد ائمه را کمتر از دوازده نمیداند بلکه زیاد از ان میداند و بعضی
که باخباری که ذکر میکنیم این عدد مخصوص ثابت کردید مدعای ما ثابت میشود مؤلف کوید که شیخ بعد از اینها احادیثی
را که ما در باب نص بر دوازده امام ایراد نمودیم او بطریق عامه و امامیه انها را ذکر کرده بعد از ان کفته که اکر کفته شود که
دلیلی بر صحت این اخبار اقامه نمایید زیرا که انها اخبار احادند و بانها در مسئلهٔ علمیه اعتماد نمیتوان کرد بعد از ان دلیلی
اقامه بکنید باینکه مراد از این اخبار ائمهٔ شما است زیرا اخباریکه مخالفین خود تان روایت کرده اید و اکثر انها که از طرق
شیعه روایت نموده اید بر فرض تسلیم انها دلالت بر صحت مدعای شما ندارند زیرا که مضمون انها غیر اینست که شیعهٔ
امامیه انها را بطریق تواتر نقل کرده اند و طریقهٔ تصحیح انها در کتب امامیه در باب نصوص بر امیر المؤمنین ع موجود است
و ایضا نقل هر دو طایفهٔ مختلفهٔ عامه و امامیه انها را دلیل بر صحت انها است زیرا که عادت باین جاری شده که هر که

بمذهبی معتقد شود و طریق صحت ان هم دلیلی نقلی باشد نه عقلی انکاه رغبت او بنقل ان زیاد میشود و کسیکه با او
مخالفست رغبتش بابطال و انکار روایت او بیشتر کردد و در مقام مدح و ذم مردم هم عادت بدین نهج جاری کردیده
وقتیکه دیدیم فرقهٔ مخالفین مانند فرقهٔ امامیه اینها نقل میکنند متعرض طعن در سند انها نمیشوند و مضمون انها را
انکار نمیکنند انکاه میدانیم که خدا تعالی نقل انها را بر زبان ایشان جاری نموده و این دلالت بر صحت مضمون آنها
دارد و دلیل براینکه از این اخبار ائمهٔ ما است اینست که میکوییم وقتیکه باین اخبار انحصار امامت بدوازده نفر و
اینکه از عدد مذکور زیاد و کم نمیشوند ثابت کردید انکاه مدعای ما ثابت میشود زیرا که امت از دو حال بیرون نیستند
یا عدد مذکور را اعتبار میکنند ایشان کویند که مراد از این اخبار ائمهٔ ما است یا معتبر نمیدانند پس با اعتبار عدد
مذکور قایل شدن باینکه مراد از انها همین دوازده امام نیست خروج از اجماع است و اعتقادیکه مؤدی بخروج
از اجماع شود فاسد است و نیز دلالت میکند بر صحت امامت پسر امام حسن عسکری ع اخباری که زمان طویلی بیشتر
از ولادت او از پدرانش مشهور و منتشر کردیده که صاحب این امر را غیبتی میشود و غیبت او چنین و چنانست و خلایق
در خصوص وی اختلاف میکنند و در اثنای غیبتش حوادثی رو آرند و او را دو غیبت میشود یکی از دیکری طولانی
تر در زمان غیبت اولی خبرش بمردم میرسد و در دویمین نه و احوالات انحضرت هم موافق مضامین این اخبار اتفاق
افتاد اکر امامت او صحیح نمیبود ان احوال موافق مضمون اخبار نمیشد زیرا که خبر دادن از احوالات او بطوری که
مطابق واقع باشد نمیشود مکر بجاری نمودن خدا تعالی انها را بر زبان پیغمبر خود و ما ذکر میکنیم پارهٔ را از اخباریکه
متضمن اینمعنی هستند تا صحت کفتهٔ ما معلوم شود زیرا که ذکر همهٔ انها باعث طولست لکن در کتب اخبار ائمه
آنها مذکورند هر که ارادهٔ اطلاع بر انها دارد باید بکتب مذکوره رجوع نماید مؤلف کوید بعد از اینها شیخ علیه الرحمه
اخباریرا که ما در باب کذشته و اینجا ذکر کرده ایم ایراد نموده بعد از ان کفته اکر کفته شود که این اخبار آحادند
بر مثل انها در مسئلهٔ علمیه اعتماد نمیشود در جواب کوییم که محل استدلال از این اخبار نیست که متضمن خبر دادنست
از پاره چیزها پیش از بودن آنها و انچیزها هم در نفس الامر موافق مضمون ان اخبار اتفاق افتاد پس این بر صحت امامت
پسر امام حسن عسکری ع دلالت دارد زیرا که علم رسانیدن بچیزی که در زمان آینده موجود خواهد شد حاصل نمیشود
مکر از جانب علام الغیوب پس بنا براین اکر وارد نمیشد در این باب مکر یک خبر بطرزیکه اختیار و امتحان ان در خارج
مطابق مضمون ان میشد هر آینه در مقام ما کفایت میکرد و از این جهة اخبار از ما سیأتی در قرآن مجید دلیل است بر صدق
پیغمبر و براینکه قرآن از جانب خدا تعالی است هر چند جاهائیکه از قرآن متضمن اینکونه مضامین است چند جاییست با وجود این و از
مخبر واحد شنیده شده لکن از جهتیکه ذکر کردیم بر صدق پیغمبر دلالت دارد و علاوه براین اخبار در این باب از جهة لفظ و معنی هر
دو متواتر است اینست که در مابین شیعه این اخبار متواتر کردیده و انکه از جهة معنی است اینست که کثرت این اخبار و اختلاف
جهات و تباعد روات دلالت بر صحت انها دارند زیرا که در عادت ممکن نیست همهٔ انها کذب و باطل شوند از این جهة در
بسیاری از مواضع بامثال این اخبار استدلال بر معجزات پیغمبر کرده میشود و بسیار چیزها در شریعت هست که از جهة معنی
متواتر است هر چند که الفاظ انها بطریق آحاد نقل شده و این طریقه در نزد کسانی که در مسئلهٔ امامت با ما مخالفند معتبر است
پس سزاوار نیست که در مقام کفتکو در خصوص امامت این طریقه را فراموش نموده ترک کنند و نیز سزاوار نیست که عصبیت را
انسان بجا رساند که امور معلومه را انکار نماید و این طریقه در مقام مدایح مردم هم معتبر است و از اینجهت بسخاوت حاتم و شجاعت
عمرو و غیر اینها باین طریقه استدلال کرده میشود هر چند که هر یکی از عطاهای حاتم و دعواهای عمرو بطریق آحاد نقل شده و اینکه
کفتیم واضح و اشکار است و از چیزهائیکه دلالت بر امامت پسر امام حسن عسکری ع دارد علاوه بر انها که ذکر کردیم اینست که
در میان امت خلافی در این نیست که از ایشان مهدی بر زودی خروج میکند زمین را پر از عدل و قسط کرداند چنانکه پر
از ظلم و جور کردیده و وقتیکه بیان نمودیم که مهدی از اولاد حسین علیه السلام است و همچنین باطل کردیم قول کسیرا که اعتقاد دارد
باینکه مهدی از اولاد حسین ع سوای پسر امام حسن عسکری ع است انکاه مدعای ما ثابت میشود مؤلف کوید شیخ علیه الرحمه بعد از
اینها اخبار خاصه و عامه را که ما پیشتر در خصوص مهدی از او نقل نموده بعد از ان کفته دلیل بر بودن مهدی از اولاد حسین ع
اخباریست که انها را در خصوص انحصار ائمه بدوازده نفر و ذکر تفاصیل احوالشان ایراد کردیم زیرا که انها متضمن این مدعا
هستند و دلیل دیکر اینست که هر که عدد دوازده را در امامت معتبر میداند قایلست باینکه مهدی ع از اولاد حسین ع است
بعد از ان اخبار را که در این باب وارد است بطریقی که ما از او روایت کردیم ایراد نموده بعد از ان کفته اکر کفته شود که جماعتی
در این باب خلاف نموده اند پارهٔ قائلند باینکه مهدی از اولاد علیست و او محمد حنفیه است و پارهٔ از طایفهٔ سبائیه کفته اند
که او علی است و او وفات ننموده و پارهٔ دیکر کفته که جعفر بن محمد نمرده و طایفهٔ دیکر کفته که امام حسن عسکری ع وفات

نکرده و پاره گفته که محمد عبارت از برادرش محمد بن علیست و او تا حال زنده و باقیست و وقتیکه اینگونه خلاف ندر میان باشد پس دلیل بر فساد این اقوال چیست در جواب گوئیم که با اثبات موت کسانی که حیوة ایشانرا اعتقاد نموده اند و باینکه ثابت کردیم که ائمه دوازده نفرند و باینکه دلیل بر صحت امامت پسر امام حسن عسکری ع اقامه نمودیم فساد این اقوال را واضح و آشکار کردیم و حال آنکه بعد از این ثبوت ولادت و معجزات داله بر امامت او را ذکر خواهیم کرد و قول کسانی که موت امیر المؤمنین ع را انکار نموده اند و گفته اند او زنده و تا حال باقیست از راه مکابره است زیرا که موت وی مشهورتر و ظاهرتر است از موت همه کس و شک در این مثل شک در موت پیغمبر ص و موت اصحاب واست و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله باو خبر داد که کشته میشوی و محاسنت از خون سرت خضاب میشود احتیاج در این باب بنقل روایات نیست و وفات محمد بن حنفیه و بطلان قول کسانی که بامامتش معتقد اند در این کتاب سابقا بیان نمودیم و حال آنکه بیان کردیم که مهدی ع از اولاد حسین ع است بنا بر این قول کسانی که در امامتش مخالفند باطل میشود و بطلان قول ناووسیه که امامت را تا بجعفر بن محمد میدانند از چند وجه است یکی اشتهار موت واست و دیگر همین صحت امامت موسی بن جعفر است و همین ثبوت امامت دوازده امام است و ثبوت و صحت او و بنحویکه مذکور شد تأکید اینمدعا میکند و فساد قول طایفه واقفه که امامت را تا امام موسی بن جعفر میدانند و میگویند که او است مهدی با اثبات موت وی و بثبوت پسرش رضا ع ثابت شده و قول طایفه محمدیه که بامامت پسر امام علی النقی ع قایلند و گویند که او نمرده است باطل است زیرا که ادله و براهین بامامت برادرش امام حسن عسکری ع اقامه نمودیم و حال آنکه محمد در زمان پدرش آشکارا وفات یافت چنانکه پدرش و جدش وفات نمودند انکار اینها بمنزله انکار بدیهی است و قول کسانی که گویند امام حسن عسکری ع نمرده و او مهدی نیز باطل است زیرا که موت وی را مانند موت پدرانش دانسته ایم با اینکه این طایفه منقرض و تمام شده اند هرگاه محق میبودند منقرض نمیشدند مؤلف گوید شیخ علیه الرحمه در خصوص همه اینها اخبار بسیاری ذکر کرده ما اینها را با اخبار دیگر در مجلدات سابقه در بابهائیکه مناسب آنها است ذکر کرده ایم کسانیکه امام حسن عسکری ع بعد از وفات زنده خواهد شد و او است قایم ع بامر زیرا که صادق ع فرموده که بدین سبب قایم را قایم گویند که بعد از وفات قیام خواهد نمود قول ایشان نیز باطل است زیرا که وفات او را بدلیل ثابت کرده ایم و ادعای اینکه بعد از وفات زنده میشود علاوه بر این مؤید میشود باینکه بعد از وفات امام حسن عسکری ع تا وقتیکه خدا او را زنده کرداند زمان از وجود امام خالی بماند و ما بادله عقلیه فساد این را ثابت کرده ایم بر فساد این قول اخبار گذشته نیز دلالت دارند مضمون اینها اینست هرگاه روی زمین یک ساعت بدون امام بماند هر آینه اهل خود را فرو میبرد و قول امیر المؤمنین ع اللهم انک لا تخلی الارض بغیر حجة اما ظاهرا مشهورا و خائفا مغمورا نیز باین مدعا دلالت میکند حاصل مضمون اینست پروردگارا روی زمین را خالی از حجت خالی نخواهی گذاشت و یا ظاهر است مشهور است یا ترسانست مستور علاوه بر این خبری که بان تمسک کرده اند که بعد از موت قیام میکند اگر صحیح باشد بمعنی دیگر هم احتمال دارد که بعد از آنکه ذکر خاموش و نامش فراموش شود قیام میکند و این توجیه بحسب لغت جایز است دلیلی که بر بودن ائمه دوازده نفر اقامه نمودیم ابطال این مقال نیز میکند زیرا که امام حسن عسکری ع امام یازدهم است علاوه بر این بحمد الله منقرض گردیدند کسانیکه قایلند باینکه بعد از امام حسن عسکری ع ایام فترتست یعنی زمانه خالی از حجت است قولشان باطل زیرا که بادله عقلیه و شرعیه ثابت کردید اینکه زمانه در هیچ حال از وجود امام خالی نمیشود و استدلالشان بفتراتیکه در ما بین انبیا اتفاق افتاده باطل است زیرا که فترت عبارت از خالی بودن زمانست از وجود پیغمبر و ما اثبات نبوت در همه حال نمیکنیم و جواز خلو زمان از پیغمبر دلالت بر جواز خلو آن از وجود امام ندارد علاوه بر این قائلین این قول بحمد الله منقرض گردیدند اگر در حق میبودند منقرض نمیشدند و قول کسانیکه بامامت جعفر پسر امام علی النقی ع بعد از برادرش امام حسن عسکری ع قائلند نیز باطل است زیرا که بادله وجوب عصمت امام و عدم صدور خطا را از او ثابت کردیم باینکه امام باید دانا ترین امت باشد باحکام و جعفر معصوم نبود و افعال صادر از او که منافی عصمت بودند از حد تعداد احصا بیرون بود ذکر آنها موجب تطویل میشود و بعض از این بعضی آنها را اگر مقام تقاضا کند ذکر میکنیم و از دانستن احکام و اطلاع بر آنها بالمره عاری بوده پس بنا بر این امامت وی چگونه ثابت میشود علاوه بر این قائلین این قول منقرض شده اند الحمد لله و المنة و قول کسیکه گوید امام حسن عسکری را اصلا پسری نبود نیز باطل است زیرا که دلیل بر امامت دوازده نفر اقامه نمودیم کسانیکه امر بایشان مشتبه گردید نمیدانند که امام حسن عسکری را پسر هست یا نه لکن بامامت امام حسن عسکری ع چنگ زده اند تا وقتیکه امامت دیگری ثابت شود قولشان نیز باطل است زیرا که دلیل بر صحت امامت پسر امام حسن عسکری ع و باینکه ائمه دوازده نفرند اقامه نمودیم و با ملاحظه اینها توقف در اینمقام سزاوار نیست بلکه واجب است که بر امامت پسر امام حسن عسکری ع قطع شود علاوه بر این فساد این قول از دو وجه دیگر نیز ثابت میشود یکی آنکه پیشتر ذکر کرده ایم که امام وفات نمیکند مگر اینکه او را ولدی متولد شود و عقب و ذریه به بیند و دیگری اینست که بادله عقلیه و شرعیه عدم جواز خلو زمان را از وجود امام ع ثابت کردیم و استدلال ایشان در اینمقام بروایتیست که مضمونش اینست تمسک نمائید بامام اول

تا وقتیکه امامت امام اخری ثابت شود و این استدلال صحیح نیست زیرا که آن خبر واحد است با وجود این سعد بن عبد الله از آن تأویل قریبی نموده گفته است که اینحدیث دلیل بر اثبات خلف امام حسن عسکری ع است زیرا که آن مقتضی اینست که واجبست که بامام اول تمسک کرده شود و از احوال اخری اگر بسبب تقیه پنهان و غایب باشد جستجو کرده نشود تا اینکه خدا ایشان را اذن ظهور دهد چنان باشد که امرش را ظاهر و خودش را مشهور گرداند علاوه بر این قائلین این قول منقرض گردیدند بحمد الله کسانیکه بامامت امام حسن عسکری ع قایل شده اند و گفته اند امامت بعد از آن مانند نبوت منقطع گردید قول ایشان مانند اقوال سابقه باطل است زیرا که بادله عقلیه و شرعیه بیان نمودیم که زمان از وجود شریف امام ع خالی نمیماند و نیز ثابت کردیم که ائمه منحصر بدوازده نفرند و علاوه بر اینها صحت ولادت قایم ع را بعد از این بیان خواهیم کرد پس قولشان از هر جهة ساقط گردید علاوه بر این همه اینجماعت منقرض گردیدند الحمد لله طایفه فطحیه که بعد از وفات صادق ع بامامت عبد الله پسر آنحضرت قایل شده بودند وقتیکه او وفات یافت و پسری هم بعد از خود نگذاشت بامامت موسی بن جعفر علیهما السلام رجوع کردند قولشان نیز از چند وجه باطل است یکی از آنها اینست که ما بین امامیه خلافی در این نیست که امامت بعد از حسن و حسین ع در دو برادر جمع نمیشود و در این باب اخبار ذکر کرده ایم و از جمله آنها اینست که در عدم عصمت جعفر خلافی در میان امامیه نیست و حال آنکه ثابت کردیم که از جمله شرایط امامت عصمتست و افعال او منافی عصمت بوده روایت کرده که در وقت ولادت وی بامام علی النقی ع تهنیت گفتند و اثر شادی بسبب ولادتش در آنحضرت مشاهده نکردند آنگاه سبب عدم سرور او را پرسیدند آنحضرت فرمود امر او را سهل گیرید بزودی میشود که او جمع کثیری را گمراه و بدراه کرداند و افعال قبیحه و احوال شنیعه او روایت شده از حد عد احصا بیرونست کتاب خود را از ذکر آنها پاک میکنیم قول کسانی که گفته اند صاحب الزمان پسر امام و ائمه سیزده نفرند نیز فاسد اند زیرا که مبین نمودیم که امامت بدوازده نفر منحصر است پس طرح این قول لازم است علاوه بر اینها همه این طوایف منقرض گردیده و کسی نمانده که باین اقوال قایل شود و انقراضشان دلیل بطلان این اقوال است مؤلف گوید تحقیقات شیخ ره که ذکر کردیم محتاج بتفصیل و بیان و نقض و ایراد است کتاب ما محل تحقیق امثال اینها نیست کلام او را که در این مقام نقل کردیم بجهة این بود که آن از جمله چیزها بود که قواعد ما بر آنها مشتمل اند و محل تحقیق این مباحث از جهة دلایل عقلیه کتب کلامیه است و اخبار که تعلق باین مباحث دارند در این کتاب بروجهی ذکر کردم که منصف را بلکه معاند را مجال شک در آنها نمیباشد حالا گفتگو کنیم در خصوص امور یکه شیخ در اثنای جواب اعتراضات مخالفین بآنها ملزم گردید از جمله آنها اینست که هرگاه امام در زمان غیبت از او مخفی و پنهان شود او مقصر و مذنب است میگوئیم که بنا بگفته او لازم آید که احدی از فرقه محققه ناجیه در زمان غیبت بعدالت موصوف نباشد زیرا که اگر از قتل ایشان مانع از ظهور امام گشته صغیره است که اصرار بر آن کرده اند یا کبیره بر هر دو تقدیر منافی عدالت است پس بنا بر این او چگونه حکم بعدالت رواة و ائمه جماعات میکرد و چگونه قول مردم را در مقام شهادت قبول مینمود با اینکه ما میدانیم که در هر عصر جماعتی از اخیار و نیکوکاران هستند که اگر امام خروج کند و ادنی معجزه اظهار نماید ایشان در اقرار بامامت او توقف نمیکنند و نیز شک در این نیست که در اعصار گذشته انبیا و اوصیا محبوس بودند بطوریکه خلایق را از ملاقات ایشان ممنوع میداشتند و از حال کسانیکه باقرار بایشان اقرار داشتند معلوم که در اینخصوص مقصر نبودند بلکه میگوئیم وقتیکه رسول خدا در غار پنهان گردید آنگاه ظهورش بر امیر المؤمنین ع و بودنش با او در ماده امیر المؤمنین لطف بود و حال آنکه اسناد تقصیر در خصوص غیبت و با امیر المؤمنین ع نمیتوان داد پس حق در مقام جواب از ایراد مخالفین اینست که لطف شرط تکلیف نمیشود مگر در وقتیکه مشتمل بمفسده نباشد زیرا که ما میدانیم اگر در حال ارتکاب معاصی علامت بدی مانند سیاه رو در کنه کاران ظاهر گردد آنگاه ایشان بطاعت نزدیک و از معصیت دور خواهند شد لکن بسبب اشتمال آن بر پاره مفاسد خدا آنرا نمیکند پس ممکن است که ظهور آنحضرت هم بر پاره مفاسد مانند هلاکت امت مشتمل باشد بنا بر این برای امت لطف نباشد و آنچه که شیخ ذکر نمود که تکلیف با فقدان آلت بر فرض تسلیم آن در وقتی تمام میشود که آن لطف باشد و مفاسدیکه از لطف بودن مانعند برداشته شوند حاصل کلام در اینمقام اینست که بعد از ثبوت عقلی بودن حسن و قبح اشیا و اینکه عقل حاکمست باینکه لطف بر خدای تعالی واجبست و وجود امام ع باتفاق همه عقلا لطف است با اینکه در وجود رئیسی که بصلاح و تقوی دعوت نماید و از فساد منع کند مصلحتی هست و در وجودش بر ای عباد اصلحست و لازم است که او معصوم باشد و عصمت هم دانسته نمیشود مگر از جانب خدا و اجماع هم بعدم عصمت غیر از صاحب الزمان قائمست آنگاه وجود شریف او ثابت میشود و غیبت او از مخالفین که هست بتقصیر ایشانست و سبب غیبتش از مقربین و مؤمنین ممکنست این باشد که بعضی دیگر با عدم تقصیر از فواید ظهور آنحضرت ممنوع عند زیرا که در لطف این فواید ایشانرا مفسده هست که از مخالفین ناشی شده با اینکه اینانرا در غیبتش مصلحتی هست مثل اینکه با خفای امر و ظهور شبهه ها و کثرت مشقت بخدای تعالی ایمان آورده اند تا اینکه ثواب و اجرشان زیاده گردد با وجود اینکه رسانیدن امام فواید و هر آینهای خود را بخلایق موقوف بر ظهورش نیست بطوریکه او را بشناسند پس ممکنست که الطاف کثیره از آنحضرت بشیعه برسد و ایشان او را نشناسند چنانکه بعد از این مذکور میشود که

آنحضرت در حال غیبت مانند آفتابی است در زیر ابر علاوه بر این غیبتها که انبیا کردند آشکار دلیلند بر اینکه در این نوع از
وجود حجت مصلحتی هست اگر مصلحتی نمیبود از خدا تعالی صادر نمیشد اعتراضاتی را که بر مقدمات مذکوره وارد ساخته اند
با جوابهای آنها بکتب دیگر موکول نمودم **باب** چیزهائیکه در آنحضرت است از سنن و شیوه انبیا و استدلال بر غیبت
او در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از ابن ولید و از صفار و از سعد و حمیری هر دو ایشان از ابن ابی الخطاب و از ابن اسباط
و از شحام و از ابی عبد الله ع روایت کرده آنحضرت فرمود که صالح ع زمانی از قوم خود غایب گردید و در روز غیبتش
بدنش زیبا و محاسنش بسیار و شکمش راست و لاغر و موی هر دو عارضش کم و مستوی القامه بود و قتیکه بسوی قوم خود رجوع
نمود او را نشناختند در آنحال ایشان سه گروه بودند گروهی انکار او را میکردند که او صالح نیست و گروهی شک در او می
نمودند و گروهی اهل یقین بودند و قت مراجعت ابتدا بشکاکین نموده گفت من صالحم آنگاه او را تکذیب نمودند و دشنام
دادند و گفتند که خدا از تو بیزار شود صالح در صورت تو نبود بعد از آن بنزد فرقه منکرین آمد ایشان هم سخن او را قبول ننمودند
و نفرت کردند بعد از آن نزد طبقه سیمین آمد که اهل یقین بودند بایشان گفت که من صالحم گفتند که بما خبری ده که با آن خبر
شک نکنیم در اینکه صالح باشی زیرا که ما شک نداریم در اینکه خدا تعالی ظاهر صورتیکه میخواهد انسان را میگرداند او گفت من
همان صالحم که ناقه را برای شما آوردم گفتند که راست گفتی مطلب ما پرسید همین بود علامات و نشانه ها آنرا بگو گفت که لها
شرب و لکم شرب یوم معلوم یعنی آب را مابین ناقه و خودتان تقسیم نموده بودند نصیبی برای آن و نصیبی روز معین را برای
خودتان قرار داده بودید آنگاه گفتند که نبود با نچه که آورده ایمان آورده ایم و در اینمقام خدا تعالی میفرماید ان صالحا مرسل
من ربه یعنی بدرستیکه صالح فرستاده ایست از جانب پروردگار خود و اهل یقین قوم او گفتند انا بما ارسل به مؤمنون یعنی بچیزها
که او با نها فرستاده شده ایمان آورده ایم آنگاه منکرین و شکاکین بایشان گویند انا بالذی آمنتم به کافرون یعنی ما بچیزیکه
شما ایمان آورده اید کفران میکنیم راوی گوید عرض کردم آیا در میان ایشان در این روز عالمی بود فرمود خدا تعالی عادلتر از این
است که زمین را بی اهل علمی که مخلوق را بسوی خالق دلالت نماید بگذارد بدرستیکه بعد از رفتن صالح از میان قوم هفت روز
ایشان در فترت ماندند امامی هم نمیشناختند مگر اینکه دین خدا را در دست داشتند و قتیکه صالح ع ظاهر گردید بر سر او
جمع شدند بدرستیکه مثل علی بن ابی طالب و قایم علیهما السلم مثل صالح است شیخ صدوق بکمال الدین از پدرش و از سعد و
از معلی بن محمد و از محمد بن جمهور و غیره و از ابن ابی عمیر و از عبد الله بن سنان و از ابی عبد الله ع روایت کرده که از آنحضرت شنیدم
میفرمود در قایم ع سنتی هست از موسی بن عمران عرض کردم سنت موسی بن عمران چه بود فرمود مخفی بودن مولدش و غیبت او از
قومش عرض کردم موسی چه قدر از قوم و اهل خود غایب شد فرمود بیست و هشت سال در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید هر دو
ایشان از حمیری و از محمد بن عیسی و از سلیمان بن داود و از ابی بصیر روایت کرده که از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود در صاحب این
امر چهار سنت هست از سنن انبیا سنتی از موسی بن عمران و سنتی از عیسی ع و سنتی از یوسف ع و سنتی از محمد ص سنتی که از موسی
است خوف و انتظار است و سنت یوسف زندان و سنت عیسی اینست که در باره او گفته میشود که او مرده است و حال آنکه او زنده است
و سنتی که از محمد است خروج اوست باشمشیر شیخ طوسی در کتاب الغیبه از محمد حمیری و از پدرش مثل این را روایت کرده شیخ صدوق
در کتاب کمال الدین از علی بن موسی بن علوی و از محمد بن همام و از محمد بن احمد نوفلی و از احمد بن هلال و از عثمان بن عیسی و از خالد
بن نجیح و از حمزة بن حمران و از پدرش و از سعید بن جبیر روایت کرده و گفته از سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین ع
شنیدم میفرمود در قایم ما سنتها است از سنن انبیا سنتی از آدم و سنتی از نوح و سنتی از ابرهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی
از ایوب و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله آنکه سنت عیسی اختلاف مردم است در موت و حیوة وی و سنت ایوب فرج است بعد از بلا و
سنتی که از محمد است خروج است باشمشیر در کتاب مذکور و از ابن بشار و از مظفر بن احمد و از اسدی و از نخعی و از نوفلی و از حمزة بن حمران
و از پدرش و از سعید بن جبیر روایت کرده و گفته از سید عابدین علی بن الحسین ع شنیدم میفرمود در قایم سنتی است از نوح
آن طول عمر اوست در کتاب مذکور از دقاق و سنانی هر دو ایشان از اسدی و از نخعی و از نوفلی و از حمزة بن حمران مثل این را روایت
کرده ایضا در کتاب مذکور از همدانی و از علی بن ابرهیم و از محمد بن عیسی و از سلیمان بن داود و از ابی بصیر روایت کرده و نیز خبر داده ابن عصام
از کلینی و از قسم بن علا و از اسماعیل و از عاصم بن حمید بن مسلم و گفته که بخدمت امام جعفر ع داخل شدم در حال اراده داشتم که قایم ع را
از آنحضرت بپرسم ناگاه او سبقت کرده فرمود یا محمد مسلم بدرستیکه قایم ع به پنج نفر از پیغمبران شباهت دارد ایشان یونس بن متی
یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد اند صلوات الله علیهم وجه شباهتش به یونس مراجعت او است از غیبت با صفت جوانی بعد از کبر
سن و وجه شباهت او بیوسف غیبت و پنهانی اوست از خواص و برادران خود و مشکل بودن امر اوست بر پدرش یعقوب با اینکه مسافت
مابین او و پدرش نزدیک بود و شباهت او بموسی بن عمران دوام خوف و طول غیبت و مخفی بودن مولد او و غیبت اتباع او
بسبب اذیت و خواری که بعد از او بایشان رسید تا وقتیکه خدا تعالی اورا در ظهور ماذون نماید و او را نصرت دهد و مؤید

گردانید بر دشمن غالب نماید و شباهت او بعیسی از راه اختلاف خلایق است در خصوص وی طایفه از ایشان گفتند که تا هنوز متولد
نشده طایفه دیگر گفتند که مرده است پاره گفتند که کشته شده و بدار کشیده گردید و شباهتش از رسول خدا و جدش محمد
مصطفی اینست که باشمشیر خروج کند و دشمنان خدا و رسول او و جابره و طواغیت را میکشد و باشمشیر و رعب منصور و
مؤید گردد هر کز رایت او پس نگردد از جملهٔ علامات خروج وی خروج سفیانی است از شام و خروج یمانی و صیحه است که در ماه
رمضان از آسمان میرسد منادی بنام وی و نام پدرش ندا میکند در کتاب کمال الدین از علی بن موسی و از اسدی و از نخعی و
از نوفلی و از حسن بن علی بن ابی حمزة و از ابی بصیر روایت کرده و گفته از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود در صاحب این امر
سنتی هست از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد ص است سنتی که از موسی است اینست که او خایف و منتظر است
و سنتی که از عیسی است چیزهائیست که در خصوص عیسی گفته شد سنتی که از یوسف است تقیه و زندان است و سنتیکه از محمد است قیام
اوست بطریقه محمد ص و بیان آثار و اخبار وی است بعد از آن شمشیر خود را هشت ماه حمایل کرده دشمنان خدا را بجنگ میکشد
خدا راضی شود آنگاه عرض کردم که چگونه میداند که خدا راضی شده فرمود خدا تعالی وقتیکه راضی شد بدل او رحم برایشان را
القا میکند در کتاب مذکور از عبد الواحد بن محمد و از ابی عمرو لیثی و از محمد بن مسعود و از محمد بن علی قمی و از محمد بن یحیی و از
ابرهیم بن هاشم و از ابی احمد ازدی و از ضریس کناسی روایت کرده و گفته از ابی جعفر شنیدم میفرمود در صاحب این امر
سنتی است از یوسف پسر کنیز سیاه که دایه اش یا مادرش بود خدا تعالی کار او را در یکشب اصلاح میکند محمد بن ابرهیم در تفسیر
خود از ابن عقده و از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسن ایشان از ابن محبوب و از هشام بن سالم و از کناسی مثل
این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن حاتم و از احمد بن عیسی وشا بغدادی و از احمد بن طاهر و از محمد بن یحیی
بن سهل و از علی بن حرث و از سعد بن منصور جواشنی و از احمد بن علی بدیلی و از پدرش و از سدیر صیرفی روایت کرده او
گفته من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت صادق ع مشرف گردیدیم دیدیم که در روی خاک نشسته و در برش لباسی
بود بی گریبان و آستینهایش کوتاه و آنرا امیر خیبری و آنرا میناممند در حالتیکه گریه میکرد مانند گریستن زنی که پسرش مرده باشد
حزن و اندوه از وجناتش و احوالش ظاهر میشود و اشک کاسه چشمهای او را پر کرده بود و این فقرات را میفرمود سیدی غیبتک
نفت رقادی و ضیقت علی مهادی و اسرت منی راحة فؤادی سیدی غیبتک اوصلت مصابی بفجایع
الابد و فقد الواحد بعد الواحد بفناء الجمع و العدد فما احس بدمعة ترقی من عینی و انین یفتر
من صدری عن دوابج الرزایا و سوالف البلایا الا مثل لعینی عن غوابر اعظمها و افظعها و تراقی اشدها
و انکرها و نوایب مخلوطة بغضبک و نوازل معجونة بسخطک حاصل معنی اینست ایسید من غیبت تو خواب را
از من گرفت و رخت خوابها را بر من تنگ نمود و استراحت دلم را اسیر کرد ای سید من غیبت تو مصیبت مرا با اندوه ابدی
و مصایبیکه بسبب فقدان یکی بعد از دیگری است از جماعت و یاران من ملحق نمود با شک چشم و ناله سینه ام که بسبب
مصایب و بلیات سابقه اند نگاه نمیکنم مگر اینکه در پیش چشم من بزرگتر و شدیدتر از آنها متمثل میشود با علاوه
مصایبی و نوازلی که از جهت لعنت سد بر کفته که از شدت حیرت عقل از سر ما بدر رفت و دلهای ما از این امر هولناک
پاره پاره گردید و گمان چنین نمودیم که مصیبت عظیمی بآنحضرت رو داده آنگاه عرضکردم که ای بهترین خلایق
خدا تعالی چشمهای ترا نگریاند از کدام حادثه اشک چشمت میریزد و کدام حالت ترا باین ماتم واداشته آنگاه آنحضرت
آهی کشید که بسبب آن آه شکم مبارکش منتفخ و خوفش بیشتر گردید و فرمود خبر باد بر شما بدرستیکه امروز وقت صبح بکتاب
جفر نظر کردم و آن کتابی است که مشتمل است بعلم مرگها و بلاها و علم چیزهائیکه شده است تا روز قیامت و آنرا
خدا تعالی بمحمد ص و ائمه ع بعد از آن منحصر گردانیده در آن کتاب دیدم قایم ما متولد میشود و غیبت مینماید و غیبتش
طول میکشد عمر او طولانی گردد و مؤمنین در این زمان امتحان کرده میشوند و شکوک بسبب طول غیبتش بدلهای
شان عارض گردد و بسیاری از ایشان از دین خود مرتد میشوند ربقه اسلام را از گردنهای خود خلع میکنند حال
آنکه خدا تعالی میفرماید فرموده و کل انسان الزمناه طایره فی عنقه یعنی ربقه ولایت را بگردن همه انسان لازم کردیم
بعد از ملاحظه اینها رقت مرا گرفت و اندوهها بر من مستولی گردید ند عرضکردیم یابن رسول الله ما را بگفتن بعضی
چیزها که در این خصوص دانسته اکرام کن فرمود خدا تعالی در خصوص قایم ما سه چیز خواهد کرد که آنها را در خصوص
سه نفر انبیا کرده مولد او را مانند مولد موسی مقدر نمود و غیبتش را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مثل طول عمر
نوح گردانید بعد از آن طول عمر خضر را دلیل بر طول عمر او کرد آنگاه عرضکردم اینها را که فرمودی بیان کن تا واضح شود
فرمود وقتیکه فرعون مطلع گردید بر اینکه در دست کسی سلطنت وی زایل خواهد شد آنگاه امر فرمود کاهنا
را حاضر نمودند ایشان از نام و نسب موسی ع باو خبر دادند و گفتند که او از طایفه بنی اسرائیل است زیراکه فرعون

فرعون شنید بشکافتن شکمهای زنان آبستن از بنی اسرائیل امر نمود تا اینکه بیست هزار زیاده و از سی هزار کم طفل کشته شد و کشتن موسی بر ایشان ممکن نشد زیراکه خدا یتعالی او را محافظت نمود همچنین است بنی امیه و بنی عباس وقتیکه دانستند که زوال دولت و سلطنت ایشان قایم بدست ما خواهد شد با ما در افتادند و شمشیرها را برای قتل آل محمد و قطع نسل وی بطمع قتل قایم کشیدند و حال آنکه خدا یتعالی اباداردازاینکه امر خود را بظالمان کشف نماید تا وقتیکه نور خود را با تمام رساند هر چند که مشرکین آنرا ناخوش داشته باشند و در خصوص عیسی یهود و نصاری اتفاق کردند باینکه او کشته شد خدا یتعالی ایشانرا تکذیب نمود چنانکه فرموده ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم یعنی او را نکشتند و بر دارش نکشیدند لکن امر او را بر ایشان مشتبه کردیده همچنین است غیبت قایم زیراکه این امت غیبت او را انکار میکنند طایفه گویند که هنوز متولد نشده و طایفه گویند که متولد شده و وفات یافته و پاره گویند که امام یازدهمین بی اولاد بوده و پاره دیگر گویند عدد ائمه تا سیزده و بیشتر از آن میرسد و پاره گویند که روح قایم در هیکل دیگری سخن گوید بیان طول عمر نوح اینست وقتیکه از خدا یتعالی طلب نزول عقوبت برامت خود نمود آنگاه جبرئیل هفت دانه هسته نزد او آورد و گفت که خدای تعالی میفرماید اینقوم مخلوقات من و بندگان منند ایشانرا بصاعقه از صواعق خود هلاک نمیکنم مگر بعد از تمکین تاکید دعوت و الزام حجت بر ایشان پس بر گرد بسوی دعوت ایشان و ترا در مقابل آن ثواب خواهم داد و این هسته ها را بکار وقتیکه روییدند و بحد کمال رسیدند و بار آور کردیدند آنگاه ترا فرج و خلاصی خواهد شد و باین مژده مؤمنان را بشارت ده وقتیکه بعد از زمان طولانی آن درختها رویبدند و شاخ و برگ و بار آوردند آنگاه از خدا یتعالی وعده فرج را مسئلت نمود حقتعالی دوباره مأمور نمود که از هسته این درختان بکارد و صبر نماید و طریقه سعی و تلاش را در دعوت امت و تاکید حجت بر ایشان پیش گیرد آنگاه این حکم تازه را بطوایفی که ایمان آورده بودند خبر داد سیصد نفر از ایشان مرتد کردیدند و گفتند اگر ادعای نوح حق بودی هر آینه وعده خدای وی خلاف نمیشد بعد از آن حقتعالی او را بکاشتن هسته مرة بعد اخری تا هفت مرتبه امر میکرد و از طوایف مؤمنین طایفه بطایفه مرتد میشدند تا اینکه از ایشان بقدر ما بین هفتاد و هشتاد نفر در سر ایمان باقی ماندند آنگاه خدا یتعالی باو وحی فرستاد که الحال نقاب صبح نور کاز شب ظلمانی بود از پیش چشمت برداشته کردید زیراکه حق واضح شد و ایمان باد تداد کسانی که طینت ایشان خبیث بود از کدر صاف کردید اگر پیش از این کافران را هلاک میکردم و باقی میگذاشتم کسانی را که مرتد کردیدند از طوایفی که ایمان آورده بودند هر آینه صادق نمیشد وعده سابق من که بمؤمنین قوم تو که توحید را خالص کرده و به نبوت چنگ زده اند کرده بودم باینکه ایشانرا در روی زمین باقی بگذارم ایشانرا بر دین شان تمکین دهم و خوف ایشانرا بامن و اطمینان تبدیل نمایم برای اینکه عبادت با زایل شدن شک از دلهای شان برای من خالص کردد چه گونه میشد که طوایف مرتد شده را تمکین بدهم و خوف ایشانرا بامنیت تبدیل نمایم و ایشانرا در روی زمین باقی بگذارم و حال آنکه ضعف یقین و خبث طینت و بدی باطن شانرا میدانستیم پس اگر بوی خلافتی که بعد از هلاکت کافران بمؤمنین داده میشد بدماغ شان میرسید هر آینه اتفاق و کمراهی دلهای ایشان محکم میشد و اظهار عداوت با مؤمنین میکردند و با ایشان در طلب ریاست محاربه میکردند پس تمکین در دین و انتشار امر ایمان در میان مؤمنین چگونه با وجود این فتنه ها جمع میشود پس کشتی را بوحی ما بساز بعد از اینها صادق علیه السلام فرمود چنین است حال قایم ایام غیبتش طول میکشد تا اینکه حق خالص و ایمان از کدر صاف کردد زیراکه نسبت طول انکسانی از شیعه که طینت ایشان خبیث و از نفاق فاسد است در عهد مهدی نرسیده میشود از دین مرتد میشوند مفضل گوید عرض کردم یابن رسول الله طایفه ناصبی گمان دارند که آیه که بر تمکین و برقراری دین و تبدیل خوف مؤمنین بر امن دلالت دارد در شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی نازل است آنحضرت فرمود خدا یتعالی دلهای ناصبیانرا هدایت نکند کدام وقت دینی که خدا و رسول آنرا پسندیده است با انتشار امت در میان مؤمنین و زوال ترس از دلهای ایشان و بر داشته شدن شک از سینه ایشان در عهد این سه نفر و عهد علی متمکن و برقرار کردید با اینکه مسلمین مرتد کردیدند و فتنه ها و دعواها بر پا کردند بعد از آن صادق از راه تمثیل بطول قایم تلاوت نمود حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا حاصل مضمون اینست وقتیکه پیغمبران از هدایت یافتن امت مأیوس کردیدند و گمان نمودند که امت ایشانرا تکذیب کردند آنگاه یاری ما بایشان رسید و بیان حال خضر بدین نهج است که طولانی نمودن خدا یتعالی عمر او را نه برای نبوتی بود که باو داده شود و نه برای کتابی بود که باو نازل کرده و نه بجهة شریعتی بود که شرایع انبیاء گذشته را نسخ کند و نه برای امامت که دیگران باو اقتدا نمایند و نه بجهة عبادتی بود که خدا بر او واجب کرده باشد بلکه در علم ازلی خدا یتعالی قدر عمر قایم و قدر ایام غیبت او گذشت و دانست که بندگان او طول عمر قایم را انکار خواهند کرد

بنابراین عمر خضر را طولانی کردانید که بطول عمر او بعمر قایم استدلال کرده شود و بسبب این حجت معاندین از ما منقطع کردد تا اینکه خلق را بر خدا یتعالی حجتی نباشد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از ابی مفضل و از محمد بن همام شیبانی و از علی بن حرث مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاش او از پدرش و از علی بن محمد بن شجاع و از محمد بن عیسی و از یونس او از علی بن حمزه او از ابی بصیر روایت کرده او گفته صادق فرمود در صاحب این امر چند سنت است از سنتهای انبیاء سنتی از موسی بن عمران و سنتی از یوسف و سنتی از محمد سنتی که از موسی است خوف و انتظار و اما سنتیکه از عیسی است اینست که در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفته شد و سنتی که از یوسف است پنهانی است خدای تعالی میان او و خلق پرده کشید که او را می بینند لکن او را نمیشناسند و سنتی که از محمد است اینست که بهدایت او میرود و در طریقه و رفتار مینماید و در کتاب مذکور از محمد بن علی بن بشار او از مظفر بن احمد او از اسدی او از برمکی او از حسن محمد بن صالح بزاز روایت کرده او گفته از امام حسن عسکری شنیدم میفرمود پسر من اوست قایم بعد از من و اوست کسیکه سنتهای انبیا که طول عمر و غیبت باشد در او جاری میشوند و از طول مدت غیبت بدلها قساوت غالب کردد و در اعتقاد بودن با آنحضرت ثابت نمیشود مگر کسیکه خدا ایمانرا در دل او نوشته و او را بروح ایمان مؤید کردانید شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابو بصیر او از ابی جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود در قایم شباهتی است بیوسف عرض کردم آن چیست فرمود حیرت و غیبت شیخ طوسی در کتاب مذکور گفته که پاره اخبار متضمن اینست که صاحب زمان میمیرد بعد زنده میشود مثل حدیثی که فضل بن شاذان از موسی بن سعدان او از عبدالله بن قاسم حضرمی او از ابی سعید خراسانی روایت کرده او گفته بخدمت صادق عرض کردم بچه سبب قایم را بقایم مینامند فرمود زیراکه قیام میکند بعد از آنکه میمیرد با مر بزرگی قیام مینماید محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری او از پدرش و از یعقوب بن یزید و از علی بن حکم او از حماد بن عثمان او از ابی بصیر روایت کرده او گفته از ابی جعفر شنیدم میفرمود مثل امر ما در کتاب مثل صاحب حمار است که خدا یتعالی او را صد سال میراند بعد از آن زنده اش کردانید از شخص او از پدرش و از جعفر بن محمد کوفی او از اسحق بن محمد او از قسم بن ربیع او از علی بن خطاب و از مؤذن مسجد احمر روایت کرده او گفته از صادق پرسیدم آیا در کتاب خدا امر قایم را مثلی هست فرمود آری آیه صاحب حمار است اماته الله مائة عام ثم بعثه یعنی خدا یتعالی صاحب حمار را صد سال مرده کردانید بعد از آن زنده نمود فضل بن شاذان از ابن ابی نجران او از محمد بن فضیل او از حماد بن عبدالکریم روایت کرده او گفته صادق فرمود بدرستی که وقتیکه قایم قیام کند خلایق گویند از کجا قیام نمود و حال آنکه بسیار وقتیست که استخوانهای وی پوسیده شده است پس همه این اخبار دلالت دارند باینکه قایم میمیرد بعد زنده کردد اولی و اقرب در مقام تاویل آنها اینست که مراد از موت موت ذکر او است یعنی خلایق از ذکر او خاموش و نامش را از خاطر ایشان فراموش کرده باشند یا اینست که اکثر خلق اعتقاد می کنند باینکه استخوانهای او پوسیده بعد از آن خدا یتعالی او را ظاهر کردانید چنانکه صاحب حمار را بعد از موت حقیقی ظاهر کردانید و این وجه در تاویل این اخبار دور نیست علاوه بر این اینها اخبار آحادند افاده علم نمیکنند پس بسبب آنها از اعتقادیکه عقول بآن دلالت کرده اعتبار صحیح مارا بسوی آن کشیده و با اخبار متواتره هم که پیشتر ذکر کردیم قوت پذیرفته عدول نمیتوان کرد بلکه لازم است که در این اخبار توقف نماییم و باعتقادیکه معلوم ما کردید تمسک نماییم و حال آنکه تاویل آنها بعد از ثبوت صحت آنها را قبول کنیم چنانکه در تاویل نظایر آنها داب و عادت بدین نهج است

باب — ذکر اخبار معمرین برای رفع استبعاد مخالفین طول غیبت قایم را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گفته خبر داد بما عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب شجری از محمد بن مسلم رقی و علی بن حسن بن جنگا لایکی ایشان گفته اند در سال سیصد و نه از هجرت گذشته در مکه معظمه مردیرا از اهل مغرب دیدیم با جماعتی از اصحاب حدیث که در موسم حج آنجا بودند به نزد او رفتیم دیدیم که او مردیست موهای سر و ریش او سیاه گو یا که او خیکیست کهنه در نزد او و از اولادش و اولاد اولادش و مشایخ اهل بلدش جماعتی بودند ایشان گفتند ما از اهل دورترین شهرهای مغرب هستیم که در نزدیکی باهره علیا باشد و این مشایخ شهادت نمودند که ما از پدران خود شنیده ایم که ایشان از آبا و اجداد خود شان حکایت نموده اند که ایشان این شیخ را که معروف بابی الدنیای معمر است دیده اند و نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید است و او خودش گوید که من همدانی هستم و اصل من از صعد یمن است آنگاه باو گفتیم که آیا علی بن ابی طالب را دیده او چشمهای خود را باز کرد در حالی که ابروهای وی چشمهای او را پوشیده بودند و گفت باین چشمها آنحضرت را دیده ام من خدمتکار او بودم و در دعوای صفین در خدمت آنحضرت بودم و این جراحتیکه بر سر من رسیده است از صدمه اسب او است و اثر جراحت را در ابروی راستش بما نمود و این جماعت که نزد او بودند از مشایخ و اولاد او بطول عمر او شهادت دادند و گفتند از وقتیکه

متولد شده ایم و در این حالت دیده ایم همچنین از آبا و اجداد هم احوال وی را بدین نهج شنیده ایم بعد از آن ما سر سخن وا کرده قصه او را و سبب طول عمرش را از او پرسیدیم تا گاه او را با عقل و ادراک یافتیم هرچه که با و گفته میشد میفهمید و بعقل و ادراک از آن جواب میداد پس نقل نمود که پدرم بکتابهای گذشتگان نظر کرده آنها را خوانده بود و در آنها ذکر نهر آب حیوان را و این را از آن که در ظلمات است و هر کرا از آن بیاشامد عمرش طولانی گردد بنظر در آورده بود آنگاه کثرت حرص و را وا داشت براینکه بظلمات رود پس توشه برداشت و بار کرده مرا هم با خود برد و دو نفر شتر نه ساله که قوتشان بیشتر میباشد با چند نفر شتر شیردار و چند مشک آب با ما برداشت و من در آنوقت در حد سیزده سالگی بودم پس رفتیم تا بظلمات رسیدیم بقدر شش شبانه روز راه رفتیم راه رفتن در روز بود زیرا که در آن روشنائی کمی بود آنگاه در مابین کوهها بیابانها منزل نمودیم و پدرم در کتابها دیده بود که مجرای آب حیوان در این مکان است چند روز در این جا ماندیم تا اینکه آبی که برداشته بودیم بر شتران خورانیدیم تمام شد اگر شتران ما شیر نمیدادند هر آینه از تشنگی تلف میشدیم پدرم در آن سرزمین پی طلب آب حیوان میگشت و بما امر میکرد که آتش روشن بکنیم برای اینکه در وقت مراجعت بنزد ما راه پیدا کند بقدر پنج روز در آن بقعه ماندیم پدرم پی نهر میگشت پیدا نمیکرد بعد از آنکه مأیوس گردید از بیم تلف بمراجعت عزم نمود زیرا که آب و توشه تمام شده بود و خدمتکاران که با ما بودند از خوف تلف در خصوص مراجعت بپدرم اصرار نمودند در این اثنا دوری من از منزل برای حاجتی برخواستم و بقدر انداختن یک تیر از آنجا دور شدم ناگاه بجوی آبی رسید که رنگش سفید و طعمش لذیذ و شیرین بود آن نهر بسیار بزرگ بود و نه بسیار کوچک با ملایمت و هموار جاری میگردید نزدیک رفتم با دست خود دو دفعه یا سه دفعه از آن برداشتم و خوردم دیدم که شیرین و سرد و لذیذ من بسرعت بمنزل برگشتم و بخدمتکاران خود مژده دادم که من آب حیوان را پیدا کردم ایشان همه مشکها را که داشتیم برداشتند تا که آنها را پر کنند در آنحال من از کثرت سرور دم نداشتم که پدرم در پی طلب نهر است پس ما رفتیم ساعتی گشتیم دیگر آن را نیافتیم و خدمتکاران مرا تکذیب کردند وقتیکه بمنزل برگشتیم و پدرم هم برگشت قصه را باو گفتم او گفت همه این زحمت و مشقت را که کشیدم برای این آب بود خدا آن را بمن روزی نکرد و ترا نصیب گردانید بعد از این عمر تو طولانی گردد بحدیکه از زندگی تنگ میشوی بعد از آن باز گردیدیم بوطن خود برگشتیم پدرم چند سالی بعد از این مقدمه عمر نمود بعد از آن وفات کرد وقتیکه سن من بنزدیکی سی سال رسید خبر وفات پیغمبر و خلیفه اول و ثانی بما رسید آنگاه در آخر ایام خلافت عثمان بعزم حج در آمدم و در میان اصحاب پیغمبر دلم بعلی بن ابیطالب علیه السلام مایل گردید پس آنجا ماندم و خدمت او را کردم و با او در دعواها حاضر گردیدم این جراحت در دعوای صفین از اسب علی بسر من رسید در خدمت آنحضرت بودم تا وقتیکه بدار البقا تشریف بردند بعد از آن اولاد و حرمهای او اصرار و الحاح نمودند که در خدمت ایشان بمانم قبول نکردم بوطن خود برگشتم و در ایام خلافت بنی مروان بعزم حج در آمدم باز با اهل بلد خود برگشتم از آنوقت تا حال سفر نکرده بودم مگر اینکه سلاطین بلاد مغرب بخبر طول عمر من میرسید ایشان مرا احضار میکردند تا اینکه مرا ببینند و از سبب طول عمر و چیزها که دیده ام بپرسند آرزو داشتم و خواهش میکردم که باز دیگر هم حج کرده باشم تا اینکه این اولاد و انصار من که می بینید مرا برداشتند باین مکان آوردند راوی گوید این شیخ ذکر نمود که دندانهای من دو مرتبه یا سه مرتبه افتاده اند باز آمده اند بعد از اینها از او خواهش کردیم که خبر دهد بما چیزها را که از امیر المؤمنین ع شنیده گفت در وقتیکه در خدمت آنحضرت بودم مرا حرص و همت در طلب علم نبود و صحابه هم در خدمت او بسیار بودند و از کثرت میل و محبتم باو بامری جز خدمت و مشغول نکردید چیزیکه یاد دارم از آنهائیکه از آنحضرت شنیده ام از اینها است که علمای مغرب و مصر و حجاز از من شنیده اند و ایشان هم منقرض گردیده وفات شده اند و این اولاد و اهل بلد من آن را نوشته اند آنگاه نسخه در آوردند شیخ آن را گرفت از روی خط آن میخواند که خبر داد بما ابو الحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مرة مؤید همدانی معروف بابی الدنیای معمر مغربی رضی الله عنه که خبر داد بما علی بن ابیطالب ع آنحضرت گفت که رسول خدا فرمود هرکه اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه ایشان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و خبر داد بما ابو الدنیا معمر که علی بن ابیطالب ع بمن خبر داد و گفت رسول خدا فرمود هرکه اعانت دل شکسته نماید خدا یتیم ز حسنه برای وی مینویسد ده سیئه او را محو میکند و ده درجه مرتبه او را بلند گرداند بعد از آن علی ع گفت رسول خدا فرمود هرکه سعی کند در حاجتی برادر مسلم خود که صلاح او و رضای خدا در آن باشد گویا که هزار سال عبادت خدا را کرده یکطرفة العین برای معصیت ننموده و خبر داد بما ابو الدنیای معمر مغربی که از علی بن ابیطالب ع شنیدم میفرمود که گرسنگی شدیدی به پیغمبر خدا حاصل شده در حالیکه در منزل فاطمه ع بود آنگاه بمن فرمود یا علی خوان را بنزد من آر من بنزدیک خوان رفتم دیدم که نان و گوشت بریان شده در آن هست ابو الدنیا معمر با خبر داد که از علی بن ابیطالب ع شنیدم میفرمود که در دعوای خیبر بیست و پنج تا زخم برداشتم بعد از آن نزد رسول خدا آمدم وقتیکه حالم را چنان دید گریست و از اشک چشمش بجراحات من مالید و در همان ساعت راحت گردیدم و خبر داد بما ابو الدنیا معمر که علی بن ابیطالب ع با خبر داد و گفت رسول خدا فرمود هرکه سوره قل هو الله احد را یکبار بخواند بمنزله اینست که ثلث قرآن را خوانده هرکه دو بار بخواند که دو ثلث قرآن را خوانده و هرکه سه بار بخواند مانند اینست که تمام قرآن را خوانده است ابو الدنیا با خبر داد که از علی بن ابیطالب ع شنیدم میگفت که رسول خدا فرمود من در وقتی گوسفند میچرانیدم ناگاه در سر تله گرگی دیدم و با او گفتم در اینجا چه میکنی او گفت تو در این مکان چه میکنی گفتم گوسفند میچرانم گفت این راه است بگذر من

گوسفندها را راندم وقتیکه گرگ بوسط گله رسید ناگاه دیدم که یک گوسفند را گرفت و از آن گذشت من برگشتم از پی سر گرگ گرفتم سرش را بریدم و در دست خود نگه داشتم و شروع کردم براندن گوسفندان اندک راه رفتم ناگاه جبرئیل و میکائیل و ملک الموت را دیدم وقتیکه مرا دیدند گفتند این محمد است خدا برکات خود را باو نازل میکرداند آنگاه مرا برداشتند و خوابانیدند و بچاقوئی که داشتند شکمم را پاره کردند قلب مرا از جای خود در آوردند و توی شکمم را با آب سرکه که در توی شیشه با ایشان بود شستند تا اینکه از خون پاک گردید بعد از آن قلب مرا برگردانیدند در جای خود گذاشتند و دستهای خود شان را بر شکم من کشیدند ناگاه باذن خدا تعالی جراحت شکمم ملتئم گردید و هرگز درد جراحت را ادراک ننمودم بعد از آن فرمود از آنجا نزد دایه ام حلیمه آمدم از من پرسید که گوسفندان در کجا ماندند من ماجرا را نقل نمودم گفت بزودی در بهشت مرتبه بلندی برای تو خواهد بود خبر داد بما ابو سعید عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب که ابو بکر محمد بن فتح مرکنی و ابو الحسن علی بن حسن لانکی ذکر نمودند که وقتیکه خبر ابو الدنیا بوالی مکه رسید باو متعرض گردید و گفت که باید ترا ببغداد نزد مقتدر ببرم زیرا که اگر نبرم میترسم که از من مؤاخذه نماید آنگاه حجاج از والی خواهش نمودند که ابو الدنیا را معاف بدارد و او را ببغداد نبرد زیرا که ضعف پیری مستولی گردیده و خواهش ایشان را قبول نمود ابو سعید گوید اگر در این سال بموسم حج حاضر میشدم ابو الدنیا را میدیدم و خبر او در بلاد شیوع و شهرت بهم رسانید و این احادیث اهل مصر و شام و بغداد و سایر بلاد که در آنسال بموسم حج حاضر بودند از او شنیدند و نوشتند و خبر داد بمن ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در اثنائیکه اخباری که در خصوص آنها بمن اجازه داده و صحت آنها نزد من ثابت گردیده و این حدیث در نزد من بروایت شریف ابی عبد الله محمد بن حسن بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بمقام صحت رسیده او گفته در سال سیصد و سیزده از هجرت گذشته بعزم حج در آمدم و در آنسال نصر قشوری مصاحب مقتدر بالله با عبد الرحمن بن حمدان که کنیه اش ابی الهیجا بوده حج کردند پس در ماه ذی قعده داخل مدینه رسول خدا گردیدم آنگاه بقافله مصری رسیدیم و ابو بکر محمد بن علی مادرانی را با مردی از اهل مغرب در آن قافله دیدم در آنحال مذکور گردید که این مرد رسول خدا را دیده آنگاه مردم براو ازدحام نمودند و با او مصافحه میکردند نزدیک بود که از کثرت ازدحام هلاک گردد آنگاه عم من ابو القاسم طاهر بن یحیی بجوانان و غلامان خود امر نمود که مردم را از او دور کنید ایشان هم مردم را از او دور نمودند و او را برداشتند و بخانه ابی سهل طفی که عم من در آنجا منزل کرده بود داخل نمودند بعد از آن مردم را اصلا گذاشتند که داخل شوید ایشان هم داخل شدند و با آن مرد پنج نفر مرد بودند چنان مذکور شد که ایشان اولاد اولاد او بودند در میان ایشان پیرمردی بود که سنش در مابین هشتاد و نود بود او را از آن مرد پرسیدیم که این کیست گفت پسر پسر من است و مرد دیگر در میان ایشان بود که هفتاد سال داشت گفت این هم پسر پسر من است و با آن مرد کوچکتر از او در میان ایشان نبود آنمرد چنان بود که هرکه او را میدید میگفت که سی سال یا چهل دارد سر و ریشش سیاه و لاغر بدن و میانه قد و موی عارضش گندم گون بود نزدیکتر ابو محمد علوی گفته که خبر داد بما اینمرد مغربی که نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید است از جمیع اخبار را که از لفظ وی شنیدیم و نوشته ایم و دیدیم که موی لب وی بر بینیش در حالیکه سفید میکرد و بعد سیری از طعام باز سیاه میشد ابو محمد علوی گفته اگر این حکایات را اشراف مدینه و حجاز و بغداد و غیر ایشان نقل نکردند من هم آنها را با تحقیق خبر نمیدادم زیرا که از تکذیب مردم میترسیدم و شنیدن من اینها را در مدینه بود و در مکه هم در خانه که مشهور بمکتوبه که خانه علی بن عیسی جراح است و در خانه سوای او و خانه مادرانی و خانه ابی هیجا هم شنیدم و نیز از او شنیدم در منی و بعد از مراجعت از حج در مکه در خانه مادرانی که در نزدیکی باب صفا است نیز شنیدم قشوری اراده نمود که او را با اولادش ببغداد نزد مقتدر بالله برد فقهای مکه نزد وی آمدند و گفتند که خدا ترا مؤید گرداند ما در اخبار دیده ایم وقتیکه معمر مغربی داخل مدینه سلام یعنی بغداد گردید فتنه در آنجا واقع شود و خراب گردد و سلطنت زایل میشود پس او را ببغداد مبر و بمغرب برگردان آنگاه ما احوال آنمرد را از مشایخ اهل مغرب و اهل مصر پرسیدیم گفتند ما همیشه از پدران و مشایخ خود شنیدیم نام او و نام بلده او را که طنجه باشد ذکر میکنند و ذکر نمودند و پاره احادیث بما نقل میکردند من آنها را در همین کتاب ذکر نمودم ابو محمد علوی گفته که این شیخ یعنی علی بن عثمان مغربی ابتدای بیرون آمدن خود را از بلدش که حضرموت است بما خبر داد که پدر و عم من بعزم حج و زیارت پیغمبر ص در آمدند و مرا هم با خود برداشتند پس از حضرموت بیرون آمدیم و چند روز راه رفتیم بعد از آن راه را گم کردیم و سه شبانه روز از راه دور افتادیم و ما در اینحال بودیم ناگاه بمیان کوههای ریک که آنها را رمل عالج گویند و متصل هر یک صحرا ارم است افتادیم و در این مکان میگشتیم ناگاه اثر پای دراز بنظر ما رسید پس شروع کردم پی آن اثر میرفتیم تا اینکه به بیابانی رسیدیم دو نفر مرد در آنجا دیدیم که بر سر چاهی یا چشمه نشسته اند وقتیکه ما را دیدند یکی از ایشان برخواست

دلوی برداشت آب از آنجا یا چشمه بیرون آورد و با استقبال نمود و دلو را بپدرم داد پدرم نخورد و گفت امشب در سرای ابن منزل
میکنیم وقت افطار انشاء الله با آن افطار میکنیم بعد از آن دلو را نزد عم برد او نیز مثل این سخن را گفت بعد از آن بمن داد و گفت بخور من
خوردم و گفت گوارا باد ترا بدرستیکه بزودی بخدمت علی بن ابی طالب علیه السلام خواهی رسید این حکایت را باو خبر ده و بگو خضر و الیاس
بر تو سلام میرسانیدند و عمر طولانی خواهی شد تا اینکه بمهدی و عیسی بن مریم ملاقات میکنی وقتیکه ایشانرا ملاقات کنی سلام ما را بایشان
برسان بعد از آن گفتند که این دو نفر چه نسبت دارند با تو گفتم یکی پدرم است دیگری عم گفتند عم تو میمیرد و بمکه نمیرسد تو و پدرت
بآنجا میرسید بعد از آن پدرت وفات یابد و عمر تو طولانی گردد و شما رسول خدا را نخواهید دید زیرا که اجلش نزدیک گردیده
بعد از آن که اینها را گفتند از پیش ما در رفتند بخدا سوگند یاد میکنم که من ندانستم که بکجا رفتند بآسمان عروج نمودند یا بزمین
فرو رفتند هر چه که نگاه کردیم اثری از ایشان نیافتیم و آن آب را هم ندیدیم پس تعجب کردیم و براه افتادیم تا اینکه به نجران رسیدیم
در آنجا عمم ناخوش گشت و برحمت ایزدی پیوست من با پدرم حج را تمام کردم بعد از آن بمدینه رفتیم پدرم در آنجا ناخوش
گردید وفات نمود و در خصوص من بعلی بن ابی طالب ع وصیت کرد آنحضرت مرا در پیش خود نگه داشت در خدمت آنحضرت در ایام
خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و خلافت خود آنحضرت بودم تا اینکه ابن ملجم ملعون او را شهید نمود بعد از اینها نقل نمود که وقتیکه عثمان بن
عفان را در خانه خود محاصره نمودند مرا طلبید مکتوبی با اشتر تندرو بمن داد و گفت این شتر را سوار شو و این مکتوب را
بعلی بن ابی طالب ع برسان آنحضرت در آنوقت در جائیکه ینبع گویند در سر اموال و اراضی خود بود آنگاه مکتوب را گرفته براه افتادم تا اینکه
رسیدم بجائیکه آنرا جدار ابی عبایه گویند در آنجا صدای قرائت قرآن شنیدم ناگاه دیدم که علی بن ابی طالب ع از ینبع تشریف میآورد
و این آیه را تلاوت میفرمود افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون حاصل معنی اینکه آیا گمان دارید که ما شما را عبث خلق کرده ایم
و بجانب ما نخواهید برگشت وقتیکه آنحضرت مرا دید فرمود یا ابا الدنیا چه خبر هست در نزد تو گفتم مکتوب عثمان پس آنرا از من گرفت
خواند ناگاه این بیت در آنجا نوشته بود شعر فان کنت ماکولا فکن انت آکلی و الا فادرکنی و لما امزق حاصل معنی
اینکه اگر من چیز خوردنی باشم خورنده من تو باش یعنی اگر من مستحق قتل باشم تو مرا بکش و اگر مستحق نباشم مرا دریاب پیش از
آنکه پاره پاره کرده شوم بعد از آنکه مکتوب را خواند مرا برداشت در ساعتی که عثمان را کشتند بمدینه رسید و بباغ بنی نجار رفتند
تشریف برد وقتیکه مردم مکان او را دانستند بنزد وی دویدند و پیش از آمدن آنحضرت عزم نموده بودند که بطلحة بن عبید الله
بیعت کنند وقتیکه آنحضرت را دیدند آنگاه در نزد او بالای هم دیگر ریختند مانند گله گوسفند در حالیکه گرگ بآن حمله کند پس
اول طلحه بآنحضرت بیعت نمود بعد از او زبیر بعد از ایشان مهاجر و انصار بیعت کردند من در نزد آنحضرت ماندم خدمت او را
میکردم و با او در دعوای جمل و صفین حاضر گردیدم در میان دو صف در سمت دست راست او ایستاده بودم ناگاه تازیانه
از دست او افتاد من خود را پایین بقصد اینکه آنرا بردارم و باو بدهم و جلو اسب آنحضرت هم آهنی بود نازک و تیز آنگاه اسب او
سرش را بالا کرد بر سر من خورد و این جراحت در سر من از آن حادث گردید در آن حال قدری از آب دهان مبارک بآن جراحت مالید
و قدری از خاک برداشت و بر آن گذاشت بخدا سوگند یاد میکنم که الم و درد آنرا ادراک ننمودم بعد از آن در خدمت آنحضرت
بودم تا اینکه شهید گردید بعد از او در خدمت امام حسن ع در دعوای ساباط مداین بودم و او را ضربتی رسید بعد از آن در مدینه
خدمت او را و خدمت امام حسین ع را میکردم تا وقتیکه امام حسن علیه السلام را مسموم کردند و وفات نمود و او را جعده دختر اشعث
بن قیس کندی بمکر پنهان معاویه مسموم نمود بعد از او با امام حسین ع بیرون آمدم تا اینکه آنحضرت بکربلا رسید و شهید گردید
بعد از او از بنی امیه ترسیدم فرار نمودم و الحال در مغرب زمین نشسته انتظار خروج مهدی و عیسی بن مریم میکشیم ابو محمد علوی
گوید که امر عجیبی از این شیخ دیدم در حالیکه در خانه عمم طاهر بن یحیی از احادیث عجیبه نقل میکرد و آن اینست که موهای
لب زیرینش نگاه کردم دیدم که سرخ است بعد از آن سفید گردید وقتیکه این را دیدم شروع نموده باو نگاه میکردم
زیرا که در سر و ریش موهای لب زیرینش سفیدی نبود آنگاه بنگاه کردن من نگاهی کرد و گفت چه فکر میکنید بدرستیکه
در وقت گرسنگی این موها سفید شوند و وقتیکه از طعام سیر گردیدم بسیاهی خود عود میکنند پس آنگاه عم من طعام طلبید
شد خوانچه طعام از خانه او بیرون آوردند یکی را از آنها پیش شیخ گذاشتند من هم از کسانی بودم که در سر آن نشسته بودند
میخوردند و خوان دیگر را در وسط مجلس گذاشتند عمم بحضار گفت که شما را بحق خود قسم میدهم هر آینه از طعام من بخورید
و از آن محروم نشوید پس پاره خوردند و پاره دیگر میل نکردند عمم در سمت راست شیخ نشست هم میخورد و هم از طعام به پیش
شیخ میگذاشت و او مانند خوردن جوانان میخورد و من بموهای لب زیرینش نگاه میکردم میدیدم که آنها بتدریج سیاه میشوند
تا وقتیکه بسیاهی اولی عود نمودند آنگاه از طعام سیر گردید و بما خبر داد که علی بن ابی طالب ع بمن خبر داد که رسول خدا فرمود که اهل
یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که ایشانرا دشمن بدارد مرا دشمن داشته **حکایت** عبید بن شریه جرهمی خبر
داد بما ابو سعید عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب شجری گفت که در کتاب برادرم ابو الحسن بخط نوشته دیدم که ذکر نموده که

شنیدم

شنیدم از بعضی از اهل علم که عبید بن شریه جرهمی که معروف و مشهور است سیصد و پنجاه سال عمر نمود و رسول خدا را دریافت و بعد
از وفات آنحضرت زنده بود تا اینکه در ایام سلطنت معاویه نزد وی آمد معاویه باو گفت یا عبید از چیزهائیکه دیده و شنیده بمن
خبر ده و کهارا دیده و روزگار را چگونه بنظر آورده گفت آنکه روزگار است شبی را از آن بشبی دیگر و روزی را بروز دیگر
شبیه دیدم آنکه متولد شده است متولد میشود آنکه مرده است میمیرد و هیچ اهل زمانی را ندیدم مگر آنکه زمان خود شانرا
مذمت میکردند و دیگری را که هزار سال بیشتر از من عمر کرده بود او بمن خبر داد از کسیکه دو هزار سال بیشتر از او عمر نموده و آنچه
شنیده ام اینست که خبر داد بمن پادشاهی از پادشاهان حمیر که بعضی از سلاطین نابغه که نامش ذو سرح بوده در ابتدای جوانی
بسلطنت رسید و بود و حسن سلوک و حسن سیرت را با اهل مملکت داشت و سخی و مطاع بود نسبت بایشان هفتصد سال بر ایشان
سلطنت نمود اکثر اوقات با خواص کار خود بعزم شکار و تفرج بیرون میرفت روزی در بعضی جایها متفرج میگشت ناگاه دو
ماری دید یکی سفید دیگری سیاه با هم دیگر میجنگند در حالیکه مار سیاه بسفید غلبه کرده نزدیکست که او را بکشد آنگاه پادشاه
امر نمود مار سیاه را کشتند و سفید را برداشتند تا بچشمه رسیدند که در میان آن درخت بود آنگاه امر کرد قدری آب بر آن مار پاشیدند
و قدری هم خوراندند تا اینکه بحال آمد بعد از آن او را رها کردند و رفت پادشاه در شکارگاه روز را بسر برد وقتیکه شب شد
و بمنزل خود برگشت و در تخت خود نشست در جائیکه دربان و غیر او بانجا راهی نداشتند ناگاه دید که در دم جوانی با جمال و خوش لباس
ایستاده باو سلام کرد پادشاه از او در غضب شد و گفت تو کیستی و ترا که اذن داد که داخل شدی بجائی که دربان و غیر او بانجا راهی ندارند
او گفت ای پادشاه تشویش مکن بدرستیکه من از بنی نوع انسان نیستم بلکه از طایفه جن آمده ام عوض خوبی را که بمن کرده بتو بدهم پادشاه
گفت که خوبی من در باره تو چیست گفت همان که امروز زنده ام کردی و مار سیاه را کشتی و مرا از او خلاص نمودی او غلام ما بود و چند
نفر را از اهل بیت ما کشته بود هر وقت که یکی را از ما تنها میدید میکشت پس تو دشمن مرا کشتی و مرا احیا کردی آمده ام که اجر بتو بدهم
بعد از آن گفت ملجن هستیم نه جن پادشاه گفت فرق ما بین جن و ملجن چیست راوی گوید حکایت در اینجا قطع گردید زیرا که برادرم
تمام آنرا ننوشته بود **حکایت** ربیع ابن ضبع فزاری خبر داد بما احمد بن یحیی مکتب که او گفت خبر داد بما احمد بن محمد وراق
او گفت خبر داد بما محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی همه اخبار و کتابهای خود را که تصنیف نموده بود و در میان آن اخبار دیدم
که ذکر نموده در وقتیکه خلایق بنزد عبد الملک بن مروان میآمدند و در میان ایشان ربیع بن ضبع فزاری هم که از جمله
معمرین روزگار بود آمد و با او بود پسر پسرش وهب بن عبد الله بن ربیع که پیر فانی بود و ابروهای وی بر روی چشمهایش افتاده
آنها را با دستمالی بسته وقتیکه دربان او را دید اذن دخول داد وقتی داخل گردید در حالیکه با عصا راه میرفت و قامت
خود را به تکیه کردن بعصا راست میکرد و ریشش تا بزانوهایش افتاده بود راوی گوید وقتیکه عبد الملک او را دید دلش
باو رقت کرد باو گفت بنشین او گفت چگونه می نشیند کسیکه جدش در دم در ایستاده عبد الملک گفت آیا تو از اولاد ربیع
ابن اصبغ هستی گفت آری من وهب بن عبد الله بن ربیعم عبد الملک بدربان گفت که برو ربیع را بیار او بیرون رفت ربیع
را نشناخت و صدا کرد که ربیع در کجاست آنگاه ربیع گفت که من ربیع هستم پس برخواست با سرعت نزد عبد الملک آمد سلام
کرد او گفت سوگند بجان پدران یاد میکنم هر آینه این پیرمرد از نواده خود وهب جوان تر است بعد از آن باو گفت که یا ربیع از
چیزهائیکه در عمر خود دیده بما خبر ده او گفت منم کسیکه این دو بیت را گفته ها انا ذا امل الخلود و قد ادرک عمری و
مولدی حجرا اما امرؤ القیس قد سمعت به هیهات هیهات طال ذا عمرا حاصل معنی اینکه آگاه شوید منم کسی هستم
که طول عمر و زندگانی را آرزو میکنم و حال آنکه زیرا که عمر و مولد من حجر را که پدر امرؤ القیس بود دریافت آگاه باش ای کسی
که امرؤ القیس را شنیده یعنی از زمان وی تا حال زمان طویلی گذشته دور است اینکه طول عمر را آرزو نمایم زیرا که این عمر
طولانی است عبد الملک گفت این شعرها را از تو بمن در حالیکه طفل بودم نقل کرده اند بعد از آن ربیع گفت که این بیت را
هم گفته ام اذا عاش الفتی مائتین عاما فقد ذهب اللذاذة و الغناء حاصل مضمون اینست هر که دویست سال عمر کند ادراک
لذت و مال از او در رود عبد الملک گفت زیرا هم در طفولیت از تو بمن نقل کردند بعد از آن گفت یا ربیع ترا بخت نیکو
و حظ عظیم هست عمر خود را بمن بیان کن گفت دویست سال در ایام فترت ما بین عیسی و محمد ص و صد و بیست سال در جاهلیت
و شصت سال در اسلام عمر نمودم عبد الملک گفت از آنها از جوانان قریش که نامهای ایشان یکی است خبر ده هر کدام را که میخواهی
بپرس گفت از عبد الله بن عباس بمن خبر ده گفت او صاحب علم و حلم و عطا بود و ظرفی که در آن طعام ضیافت میداد بزرگ و کلفت بود
یعنی در وقت مهمانی طعام فراوان میداد گفت از عبد الله بن عمر بمن خبر ده گفت صاحب علم و حلم و احسان بود غیظ را فرو میبرد و از
ظلم دوری میورزید بعد از آن گفت از عبد الله بن جعفر خبر ده گفت او مانند ریحانه بود خوش بو و ملایمت و نرمی داشت ضررش
بر مسلمانان کم میرسید بعد از آن گفت از عبد الله بن زبیر خبر ده گفت مانند کوه سختی بود که سنگهای سخت از آن فرو میریختند
آنگاه عبد الملک گفت لله درک چگونه بر احوال شان اطلاع یافتی گفتم همسایگی با ایشان کردم و ایشانرا بسیار امتحان

نمودم

نموده حکایت شق نام کاهن خبر داد بما احمد بن یحیی مکتب و گفت خبر داد بما ابو طیب احمد بن محمد رازی و گفت خبر داد بما
محمد بن حسن بن درید ازدی عمانی و گفت خبر داد بما احمد بن عیسی ابو بشیر عقلی و از ابی حاتم و از ابی قبیصه و از ابن کلبی و او از
پدرش و گفتند از مشایخ طایفه بجیله که در بزرگی و خوش صورتی ایشان کسی را ندیده بودم شنیدم میگفتند که شق کاهن
سیصد سال زندگانی نموده وقتیکه حال احتضارش رسید قوم او نزد وی جمع شدند باو گفتند بما وصیتی بکن تا بدانیم که اگر در زندگی
که روزگار ترا مفقود گرداند باید بچه نهج رفتار کنیم او گفت تواصلوا و لا تقاطعوا و لا تقابلوا و لا تدابروا و صلوا الارحام
واحفظوا الذمام وسودوا الحکیم واجلوا الکریم و وقروا ذا الشیبة واذلوا اللئیم وتجنبوا الهزل فی مواضع الجد و لا
تکدروا الانعام بالمن واعفوا اذا قدرتم وهادنوا اذا عجزتم واحسنوا اذا کوئدتم واسمعوا من مشایخکم واستبقوا
دواعی الصلاح عند اواخر العداوة فان البلوغ الغایة فی الندامة جرح یطیء الاندمال وایاکم والطعن فی الانساب
ولا تفحصوا عن مساویکم و لا تودعوا عقائلکم غیر مساویکم فانها وصمة فادحة وقضاءة فاضحة الرفق الرفق لا الخرق
فان الخرق مندمة فی العواقب مکسبة للغوالب الصبر انفذ عتاب والقناعة خیر مال والناس اتباع الطمع وقرائن الهلع ومطایا
جزع وروح الذل التخاذل و لا تزالون ناظرین بعیون نائمة ما اتصل الرجاء باموالکم والخوف بمجالکم حاصل مضمون
این فقرات آنست که همدیگر بچسبید و از همدیگر جدا نشوید و بهمدیگر پشت نگردانید و صله ارحام کنید و عهد و پیمان را مراعات
نمائید و تعظیم اهل حکمت و کرم را بجا آرید و احترام پیران را نگاهدارید لئیمان را ذلیل کنید در مقاماتی که سخن صحیح باید گفت از
گفتن لغو و هذیان بپرهیزید و احسان خود تانرا بامنت گذاشتن ضایع نکنید عفو کنید از دشمن در وقتیکه براو دست
یافتید در وقتیکه باهمدیگر مخالفت کردید یا عاجز گشتید آنگاه مصالحه نمائید اگر بشما حیله کرده شود در عوض آن خوبی و احسان
نمائید سخنان پیران خود را بشنوید و قبول کنید قول کسانی که در اواخر عداوت شما را باصلاح میخوانند زیرا که رسیدن
بغایت ندامت مانند جراحتی است که اصلاحش طول داشته باشد حذر کنید از قدح و طعن در نسبها عیوب همدیگر را جستجو
ننمائید و دختران نجیبه خود را تزویج نکنید بکسانی که باشما برابر و کفو نیستند زیرا که آن عیب ستبرگ است و فساد یست سوا
کنند طریقه ملایمت و نرمی را پیش گیرید و از شیوه سختی و درشتی دور شوید زیرا که درشتی باعث پشیمانی است در عاقبت کارها
ولباسهای عیوب بر مردم پوشاننده است صبر نافذ ترین مواخذه هاست و قناعت بهترین مالهاست خلایق اتباع طمع و ارباب
حرص و بارکش جزع هستند روح ذلت یعنی سبب آن اینست که ترک یاری همدیگر بکنید همیشه با چشمهای خوابیده نگاه نمائید مادامیکه
ایشان باخذ اموال شما امید دارند و خوفشان در دلهای ایشان است شماست بعد از اینها گفت یا لها نصیحة زلت عن عذبة
فصیحة ان کان وعاتها وکیعا ومعدنها منیعا یعنی اینها نصایح عجیبه ایست که از مرد فصیح و شیرین زبانی صادر گردید
گردنهای کسانی که آنها را میشنوند محکم باشد هر آینه تاثیر خواهند کرد شیخ صدوق ره گفته که مخالفان ما امثال این
حکایات را نقل میکنند و آنها تصدیق مینمایند و حکایات شداد بن عاد بن ارم را نقل میکنند و گویند که هفتصد سال
عمر نموده وصف بهشت او چنین و چنانست و آن در روی زمین و از نظرها غایب گردیده همه اینها را تصدیق میکنند لکن بقائم
آل محمد منکر میشوند و اخباری را که در خصوص آنحضرت وارد شده تکذیب میکنند مؤلف گوید بعد از آن صدوق
علیه الرحمه در کتاب قصه شداد بن عاد را چنانکه از او نقل کردیم ذکر کرده بعد از آن گفته که اوس بن ربیعه بن کعب بن
امیه دویست و چهارده سال عمر نموده در خصوص خود این ابیات را گفته لقد عمرت حتی مل اهلی سوای عندهم
وسئمت عمری وحق لمن اتی مائتان عام علیه واربع من بعد عشر یمل من الثواء وصبح لیل یغادیه ولیل
بعد لیل فابلی شلوتی وترکت سلوی وباح بما اجن ضمیر صدری خلاصه مضمون ابیات آنست که بدرستی
عمرم طولانی گردید بحدیکه اهل و عیالم از بودن من در نزد ایشان بر تنگ آمدند و من هم از زندگانی خسته شدم
و سزاوار است برکسیکه دویست و چهارده سال عمر نموده باشد اینکه از زندگانی و گردش شبانه روز تنگ شود پس
طول عمر اعضایم را پوسیده گردانید و صبر را از خود دور نمودم انقطاع صبر من ظاهر گردانید چیزها را که سینه ام پنهان
داشته بود ابو زبید نصرانی مذهب که نامش منذر بن حرمله طائی است صد و پنجاه سال عمر نمود نصر بن دهمان بن
سلیمان بن اشجع بن زید بن غطفان صد و نود سال عمر نمود تا اینکه دندانهای وی افتاد و خرافت عقل براو مستولی شد
و موی سرش سفید گردید آنگاه امری بر قوم وی مشکل گردید و برای و تدبیرش احتیاج بهم رسانیدند بناء علی هذا از خدا یتعالی
مسئلت نمودند که عقل و جوانی او را براو برگرداند پس جوانی او عود نمود و موی سرش سیاه گردید سلمة بن قریش ابو عباس ابن
مرداس سلمی در خصوص وی این چند بیت را گفته لنصر بن دهمان الهنیدة عاشها وتسعین حولا ثم قوم فانصاتا وعاد
سواد الراس بعد بیاضه وعاوده شرخ الشباب الذی فاتا وراج عقلا بعد ما فات عقله ولکنه من بعد ذا کله ماتا
خلاصه مضمون اینست نصر بن دهمان صد و نود سال عمر نمود و قامتش بعد از آنکه خم بود راست گردید و سیاه سرش بعد از

سفیدی و جوانیش بعد از پیری براو عود نمود و عقلش بعد از آنکه زایل شده بود برگشت لکن با وجود همه اینها با زاجل او را دریافت و ثوب
بن صداق عبدی دویست سال عمر نمود خثعم بن عوف بن جزیمه روزگار طویلی عمر نمود و گفت حتی متی خثعم فی الاحیاء لیس بذی اید
ولا غناء هیهات ما للموت من دواء حاصل معنی اینکه تا بکی خثعم زنده خواهد ماند در حالتی که نه قوتی و نه توانگری و حال آنکه
زندگی وی دائمی نخواهد بود زیرا که مرگ را علاجی و چاره نیست و ثعلبة بن کعب بن عبد الاشهل بن اشوش دویست سال عمر نمود و این
بیتها را گفته لقد صاحبت اقواما فامسوا خفاتا لا یجاب لهم دعاء مضوا قصد السبیل وخلفونی فطال علی بعدهم
الثواء واصبحت الغداة رهین شیء واخلفنی من الموت الرجاء خلاصه مضمون ابیات اینست که بدرستیکه با پاره اقوام
مصاحبت داشتم زمانی نگذشت که بمرگ مفاجات هلاک گردیدند و هیچ دعا که در خصوص طول عمر ایشان کرده شده بود بهدف اجابت
نرسید ایشان براه خود رفتند یعنی وفات یافتند و مرا گذاشتند پس بعد از آن ایشان زندگانی من طول کشید و ماندم در گرو
چیزها که بآنها احتیاج دارم و امید مرگی که داشتم خلف گردید و رواة بن کعب ابن اذهل بن قیس نخعی سیصد سال عمر نمود و گفت
لم یبق یا خذلة من لذاتی ابو بنین لا و لا بنات و لا عقیم غیر ذی سبات الا یعد الیوم فی الاموات هل مشتر ابیعه
حیاتی خلاصه مضمون اینست که از هم سنهای من کسانی که اولاد داشتند و کسانی که بی اولاد بودند همه وفات نمودند
مگر کسیکه از برای مردن از حس و حرکت افتاده مراد او از این خودش است آگاه شوید و در این روز از جمله مردگان محسوب
است آیا مشتری پیدا میشود که زندگانی خود را باو بفروشم عدی بن حاتم طی صد و بیست سال عمر نمود اباة بن قیس بن حرمله
سنان کنانی صد و شصت سال عمر نمود و عمیر بن هاجر بن عبد العزی بن قیس خزاعی صد و هفتاد سال عمر نموده و این ابیات را گفته
بلیت وافنانی الزمان واصبحت هنیدة قد ابقیت من بعدها عشرا واصبحت مثل الفرخ لا انا میت فابکی
ولا حی فاصدر لی امرا وقد عشت دهرا ما تجن عشیرتی لها میتا حتی تخط له قبرا یعنی بسبب طول عمر بدنم
پوسیده گردید و روزگار مرا فانی گردانید و صد سال عمر من گردید چنان شد که ده سال بعد از آن هم خواهش نمودم از کثرت
ناتوانی و پیری مانند بچه مرغی شدم نه مرده هستم که برمن گریسته شود و نه زنده ام که برای خود کارسازی نمایم و در روزگاری
زندگی کردم که در آن روزگار قبیله من مدفن نمیکردند مرده را که در حال حیوة برای خود قبر معین نکرده چنانکه
پیش از ایام جاهلیت دأب چنان بوده و اینکلام اشاره است باینکه او پیش از ایام جاهلیت بوده است و عوام بن منذر
بن زید بن قیس بن حارثه بن لام روزگار طولانی در ایام جاهلیت عمر نمود و ایام عمر بن عبد العزیز را دریافت و او را به نزد وی
آوردند در حالتیکه استخوانهای چنبره گردنش از غایت لاغری نمایان بود و موی ابروهایش ریخته آنگاه باو گفته شد
که در روزگار چه دیده او این دو بیت را انشا نمود فوالله ما ادری اادرکت امة علی عهد ذی القرنین ام کنت
اقدما متی تخلعوا منی القمیص تبینوا جناجی لم یکسین لحما و لا دما یعنی سوگند بخدا یاد میکنم که نمیدانم ایا در عصر
اسکندر ذو القرنین قدم بعرصه وجود گذاشته ام یا پیشتر از آن هم بوده ام هر وقت که پیراهن از بر من در آرند آنگاه ظاهر
میشود که در بدنم از شدت ضعف و لاغری نه گوشت هست و نه خون و سیف بن وهب بن خدیمه طائی دویست سال عمر
نموده و در این باب گفته الا اننی کاهب فلا تحسبوا انی کاذب لبست شباب فافنیته وادرکنی القدر الغالب
وخصم دفعت و مولی نفعت حق یثوب له ثائب یعنی آگاه شوید که من مانند حاوش پیر وفات کردنی هستم و گمان
نکنید که سخن من دروغ است زیرا که لباس جوانی را پوشیدم و فانی کردم و قضای الهی که بر همه چیز غلبه کننده است مرا در
یافته دشمنان را دفع میکردم و دوستان را نفع میرسانیدم و برای اینکه نفع ایشان در عوض آن بمن برسد و ارطاة بن دشیهه
مزنی صد و بیست سال عمر نمود و کنیه اش ابو ولید بود عبد الملک باو گفت که قوه شعر گفتن باز در تو هست گفت الحال
شرب و طرب و غضب نمیکنم و شعر گفتن هم برای من میسر نمیشود مگر با وجود یکی از اینها و با وجود این میگویم رایت
المرء تاکله اللیالی کاکل الارض ساقطة الحدید وما یبقی المنیة حین تاتی علی نفس بن ادم من مزید و
اعلم انها ستکر حتی توفی نذرها بابی الولید خلاصه معنی اینکه شبها را چنین دیدم که مرد را میخورند
یعنی فانی میکنند مانند خوردن زمین ریزههای آهن را و وقتیکه مرگ بنی آدم را هلاک میکنند دیگر در او چیزی
باقی نمیگذارد و میدانم که آن بزودی رو خواهد آورد تا اینکه بنذر خود که در خصوص ابی ولید کرده وفا نماید
یعنی او را هلاک نماید پس آنگاه عبد الملک از مضمون بیت اخیر ترسید زیرا که کنیه او هم ابی ولید بود ارطاة گفت از
ابی ولید نفس خود را اراده کردم زیرا که کنیه من ابی ولید است و عبید بن ابرص سیصد سال عمر نموده و گفته فنیت و
افنانی الزمان واصبحت لداتی بنو نعش وزهر الفراقد یعنی فانی شدم و زمانه مرا فانی گردانید امثال و اقران
من بنات نعش گذاشته شدند و گردیدند مانند چشمهای دره وادی صغری شدند یعنی همه ایشان در خاک مدفون
گردیدند بعد از آن نعمان بن منذر او را در روز قتال گرفت و کشت و شریح بن هانی صد و بیست سال عمر نمود تا

اینکه در دعوای حجاج بن یوسف کشته گردید حال کبر سن وضعف این ابیات را گفته اصبحت ذابث قلب الکبرا قد
شت بین المشرکین اعصرا ثمت ادرکت النبی المنذرا وبعده صدیقه وعمرا ویوم مهران ویوم تسترا والجمع فی
صفینهم والنهرا هیهات ما اطول هذا عمرا یعنی کردیدم صاحب اندوه وغم شدم ومتحمل میشوم مشقت پیری را بدرستی
که درمیان مشرکان بسیار وقتی زنده کانی کردم بعد از ان پیغمبر را دریافتم وبعد از او ابوبکر وعمر را ودعوای روز مهران
ودعوای روز تستر ودعوای صفین ودعوای نهروان را دراک نمودم وتعجب دارم ازاین عمر طولانی که من دارم ومرکی از بنی ضبه
که او را مسیح بن سباع کویند روزکار طولانی عمر نموده واین بیتها را گفته لقد طوفت فی الآفاق حتی بکیت وقد بنی
آن ابید وافناء ولا یفنی نهار ولیل کلما یمضی یعود وشهر مستهل بعد شهر وحول بعده حول جدید
یعنی اطراف روی زمین را کشتم تا اینکه کهنه وپوسیده کردیدم ومرا کفایت میکند اینکه هلاک شوم وشبانه وروز وماه
وسال مرا فانی کردانیدند وخود انها هیچ فانی نمیشوند ولقمان عادی کبیر با پانصد وشصت سال که بقدر مدت هفت نسر
بود عمر نمود اصل حکایت انچنانست که لقمان در عمر نمودن مخیر کردید مابین مدت عمر هفت راس گاو کندم کون که در کوه
سختی باشند باران بان نرسد بطریقی که بعد از مردن یکی از آنها دیگری در جای وی گذاشته شود ومدت عمر نمودن هفت تا
مرغ نسر بطریق مذکور لقمان شق دوم را اختیار نمود بچه مرغ نسر را میگرفت در کوهی که خود در دامنه ان ساکن بودی
گذاشت هر قدری که مرغ عمر داشت در انجا زنده کی میکرد وقتیکه ان میمرد یکی دیگر را میگرفت در جای ان میگذاشت تا
اینکه تا هفت تا تمام شد واخر انها لبد نام بود عمر آن از مابقی طولانی تر کردید لقمان در خصوص ان گفت طال الابد علی لبد
یعنی عمر لبد طولانی کردید در حق لقمان اشعار بسیاری که مابین مردم مشهور است گفته شده وقوه سامعه وباصره وقوه بدن را
بقرا خور عمرش داشته وحکایات وبسیاراست زهیر بن عباب بن هبل بن عبد الله بن بکر بن عوف بن عذره بن زید بن عبد الله بن
دهده بن ثور بن کلیب کلبی سیصد سال تعیش نمود مزیقیا هشتصد سال عمر نمود چهارصد سال را از انجا رعیتی گذرانید چهار
صد سال دیگر را با سلطنت بسر برد نامش عمرو بن عامر است وعامر را ماء السماء میگفتند یعنی آب آسمان زیرا یعنی بمنزله
باران آسمان بود بهرجا که نازل میشد انجا را حیوه می بخشید ووجه نامیدنش بمزیقیا اینست که ان از مزق ماء ماخوذ است
که بمعنی پاره کردنست واو هر روز دو دست لباس میپوشید بعد از انکه بر میکند انها را پاره میکردند برای انکه دیگری انها را
نپوشند ابن هبل بن عبد الله بن کنانه ششصد سال عمر نمود ابو الطمحان قینی صد وپنجاه سال عمر نمود ومستوغر بن ربیعه بن کعب بن
مناه بن تمیم سیصد سال عمر نمود وزمان اسلام را دریافت ولکن اسلام قبول ننمود واو را شعریست مشهور درید بن زید
بن نهد چهارصد وپنجاه سال عمر نمود ودر خصوص طول عمر خود گفته القی علی الدهر رجلا ویدا والدهر ما یصلح یوما
افسدا ایصلحه الیوم ویفسده غدا یعنی روزکار دست وپای مرا انداخت یعنی طاقت وقوه بدن را از من زایل نمود وحال انکه
اصلاح نمیکند امری را در روزیکه ان روز انرا فاسد وضایع کردانید اکر امروز انرا اصلاح نماید لامحاله فردا فاسد خواهد نمود
وقتیکه حالت احتضارش رسید پسران خود را جمع نمود وگفت در خصوص خلایق وصیتی بشما دارم عذر بدترین ایشانرا قبول
نکنید واز سر خطایا ولغزش ایشان درنگذرید وتیم الله بن عکابه دویست سال عمر نمود ومرقع بن ضبع بن وهب بن
بعیض بن مالک بن سعد بن عدی بن فزاره دویست وچهل سال عمر نمود زمان اسلام را دریافت اسلام نیاورد ومعد بن کرب حمیری
از آل ذی رعین دویست وپنجاه سال عمر نمود وشریه بن عبد الله جعفی سیصد سال عمر نمود وبمدینه نزد عمر بن الخطاب آمد
وگفت این مکانرا که شما دران هستید بطوری دیده ام که آبی ودرختی دران نبود ودریافتم پاره طوایف را که مانند شهادت
شما یعنی لا اله الا الله شهادت میگفتند وپسرش هم با او بود از غایت ضعف وناتوانی بر پدرش تکیه کرده راه میرفت
واز شدت پیری خرف کردیده بود انگاه عمر بن خطاب گفت یا شریه این پسر تو خرف شده ودر تو بقیه از عقل باقیست
او گفت سبب اینست که تا هفتاد سالگی تزویج کنیز نکردم بعد از ان عفیفه را تزویج نمودم که در وقت خوشحالی من بطوری
رفتار مینمود که شادی من زیاده میشد ودر وقت غیظ وغضب بحسن سلوکش مرا شاد وخوشحال مینمود واین پسرم
از زن بیحیا وبی عقل وبی عفتی را عقد نمودم که هر وقت او را خوشحال میدید کاری میکرد که باعث هم وغم او میشد ووقتیکه
او را مغموم ومهموم بنظر میاورد بطوری رفتار مینمود که باعث هلاکت او میکردید وعوف بن کنانه بن عوف بن عذره بن
زید بن ثور بن کلب سیصد سال عمر نمود وقتیکه حالت احتضارش رسید پسران خود را جمع نموده وصیتی بایشان نمود وگفت که
وصیت مرا یاد گیرید زیرا که اگر انرا یاد گیرید پس بسبب ان بعد از من بر قوم خود رئیس وبزرگ میشوید طریقه تقوی را پیش گیرید
وخیانت را از خود دور کنید ودزدیکه کار انرا از خوابگاهشان پراکنده نکنید بدیهای خلایق را اظهار ننمائید که باعث سلامتی
واصلاح امورات شما است ودست سئوال را نزد ایشان وانکنید تا اینکه با ایشان کل تشوید وسلوک را بر خود لازم دارید مگر
ازحقی که انرا به پسندید خلایق را دوست دارید تا اینکه سینه های ایشان از شما صاف باشد وایشانرا از منفعتها محروم

نکردانید تا اینکه از شما شکایت نکنند وکلفت خودتان وایشان پرده بگذارید که دلهای شما را نرم کرداند ومجالست را با ایشان
بسیار نکنید که باعث خفت وخواری شما کردد وقتیکه امر مشکلی بشما روی داد انگاه طریقه صبر وتحمل را پیش نهاد خاطر کنید وبحوادث
روزکار متحمل باشید زیرا که ذکر خیر با هم وغم بهتر است از ذکر بد که باسرور وشادیست ونفوس خود را بذلیل شدن برای کسیکه برای
شما ذلیل شده مهیا سازید زیرا که بدترین خواهشها دوستی است یعنی اگر با کسیکه از او خواهش دارید دوستی بورزند بخواهش خود
خواهید رسید وبدترین نسبتها دشمنی است فاراین خود لازم کنید شکستن عهد وپیمان رو برکردانید که باعث امنیت
طایفه شما است وحسب خود را بسبب ترک کردن دروغ زنده کنید زیرا که آفت بزرکی ومروت دروغ گفتن است وشدت قناعت خود تانرا
برخلایق معلوم نکنید که موجب خواری وکم نامی شما است از غربت حذر کنید زیرا که در آن ذلتی هست وزنان نجیبه خودتانرا
عقد نکنید مگر بکسانیکه با شما مثل وکفو ونفوس خودتانرا بپاره اموری که موجب شرافت ورفعت وادارید جمال زنانها شما را
از نجابتشان تغیر ندهید زیرا که تزویج زنان نجیبه بسبب شرافت است ونسبت بطایفه خود فروتنی نمائید وبر ایشان ستم وتعدی
نکنید تا اینکه باخلاق نفیسه برسید با ایشان در خصوص چیزیکه اجماع بران کرده اند مخالفت نکنید زیرا که مخالفت باعث عیب
مرد مطاع است واز غیر طایفه خود دور شوید واهل خانه خودتانرا از آنجا متوحش نکردانید زیرا که ان باعث کم نامی ورفتن برکت
از آنجا ونیز موجب مضمحل شدن حقوق ایشانست وهیچ چیزی را در میل خودتان ترک نمائید تا اینکه در وقت حدوث ونزول
بلیات بهمدیگر یاری کنید وبرخصم غالب آئید وحذر کنید از طلب منفعت مگر از جائیکه آفتی بشما نرسد وهمسایه را با نعمت
خانه خود اکرام کنید وحق مهمانرا بر نفوس خود مقدم بدارید وباسفیهان طریقه حلم را پیش گیرید تا اینکه حزن واندوه شما کم
کردد واز پرهیز نمودن از جدا شدن از همدیگر زیرا که ان ذلت شما است ونفوس خود را در مقام بذل وبخشش زیاده از انها طاقت تکلیف
نکنید مگر در حال اضطرار زیرا که اگر بقدر وسعت بذل کنید خلایق شما را معذور میدارند وملامت نمیکنند ودر شما باز
تدبیر وبخشش باقی میماند واینکونه دادود دهش بهتر از این است که اسراف کنید همه چیزها را که دردست دارید بذل نمائید
بعد از ان محتاج شوید انگاه مردم با چیزیکه اعانت بشما نمایند والا کمی ان عذر بشما میاورد وسخن شما در همه امور یکی باشد
تا اینکه عزیز شوید ودم شمشیر شما تیز کردد وابروی خود را در پیش غیر اهل کرم نریزید واهل دناءت ولئامت را بداد ونهش
تکلیف نکنید که تقصیر دران میکنند ورشک وحسد بهمدیگر نبرید که باعث هلاکت شما میشود واز بخل اجتناب
نمائید زیرا که ان دردیست شدید وخانه شما شرافت ورفعت را با ادب وسخاوت ودوستی اهل فضل وحیا برای خودتان بنا کنید
ودلهای مردم را با داد ودهش برخودتان دوست کنید واهل فضل وهنر را تعظیم نمائید واهل تجربه یاد گیرید واز احتیاج خود
ابا وامتناع نکنید زیرا که او را تو ابیست مردم را حقیر نشمارید زیرا که هر مردی کاذب وسخن وی پست وقتیکه از حادثه ترسید
انگاه وعده بنمائید ودر دفع ان تعجیل نکنید باظهار محبت ومودت نسبت بسلاطین قرب ومنزلت در نزد ایشان حاصل
کنید زیرا که هر که را ایشان بخواهند پست بکنند پست میشود وهرکس را بخواهند که بلند بکنند بلند میشود وبکار ها
خود اظهار شجاعت نمائید تا اینکه چشمهای مردم بشما انگاه کنند وبوفا نمودن بعهد وپیمان بهمدیگر تواضع وفروتنی بکنید وبزرک
شما شما را دوست بدارد وبعد از بیان این فقرات این دوبیت را انشا نمود وما کل ذی لب بموتیک نصحه ولا کل موت
نصحه بلبیب ولکن اذا ما استجمعا عند واحد فحق له من طاعة بنصیب یعنی انکه صاحب عقل وادراکست
نصیحتی بتو نمیدهد وانکه نصیحتی بتو میدهد عاقل نیست واگر هر دو اینها در کسی جمع شوند انگاه بر شنونده ان سزاوار
است که با او اطاعت نماید خبر داد بما عبد الله بن محمد بن الوهاب واز محمد بن احمد بن عبد الله بن زید شعرانی که از اولاد عمار یاسر
است وگفت که ابو القاسم محمد بن قاسم بصری حکایت نمود که ابو الحسن جهادویه بن احمد بن طولون در شهر مصر پاره خزینه ها
پیدا کرد بطوری که مثل انها پیشتر با حدی میسر نشده بود انگاه او را از راه طمع پیدا شدن گنج بخراب کردن هرمان
که بنای بزرک وقدیمند در شهر مصر بحرص وترغیب نمودند وسوای ان دو بناهای کوچک در مصر هستند همه انها
اهرام مینامند انکاه محرمان ومعتمدان او برا واشاره نمودند که بخراب کردن انها متعرض نشود زیرا که هرکه با انها تعرض
نمود عمرش کوته کردید او استدعای ایشان را قبول نکرده هزار نفر فعله امر نمود که انجا را بکنند ودر آنرا پیدا کنند یکسال کار کردند
تا اینکه رنجیدند وخسته کردیدند وقتیکه بعد از مایوسی عزم برکشتن وترک عمل نمودند انگاه راهی را مانند نقب پیدا
کردند وآن راه را تا باخرش رفتند تا کاسنک مرمری دیدند ودانستند که آن سنک همان دراست که ایشان تفحص میکردند
انکاه تدبیری نمودند تا اینکه آنرا از جایش برکندند وبیرون آوردند ناگاه دیدند که کتابتی بخط یونانی در آن نوشته شده
حکما وعلمای شهر مصر را جمع نمودند همکی بان نگاه کردند آنرا ندانستند ودرمیان ایشان مردی بود مشهور بابی عبد الله مدینی
از جمله حفاظ وعلما بود وبا ابو الحسن جهادویه بن احمد گفت که میشناسم در بلده حبشه عالمی را که از علمای نصاری معمر وپیر کردیده
سیصد وشصت سال عمر نموده این خطرا او میداند ودر وقتی عزم نمود که آنرا یاد دهد چونکه من بر علم عربی حریص بودم انرا یاد

نکر فتم آنعالم تا حال زنده است پس ابوالحسن بپادشاه حبشه نوشت که آنعالم را نزد وی بفرستد او در جوابش نوشت که سن او بسیار شده
و در مانده پایمال شده بوده و هوای این بلاد او را نکاه داشته اکر بهوای دیکر و اقلیم دیکر برده شود و تعب حرکت و مشقت سفر باو برسد انکاه
میترسم که تلف کردد و حال آنکه زنده کی وی باعث شرف و فرح و آرام ما است اکر شما را حظی هست که باید او بخواند و از ان تفسیر نماید
یا مسئلهٔ عارض کردید که باید از او بپرسید آنرا بنویسید بفرستید تا جواب با صواب از او بشنوید آن نکرا در کشتی کوچک کذاشته
به بلدهٔ اشوان رسانیدند و از آنجا به تعجیل ببلاد حبشه بردند و قتیکه بآنجا رسید آنعالم آنرا خواند بزبان حبشی آنرا تفسیر نمود بعد
از ان بلغت عربیه نقل شد پس انکاه دیدند که در آن نوشته شده که من دیان بن دومغ و قتیکه این را دیدند از ابی عبد الله مدنی
پرسیدند که دیان که بوده است کفت عزیز پادشاه مصر است که یوسف در نزد او بوده نامش دیان بن دومغ است عمر عزیز هفتصد
سال بوده است و عمر دیان پدر او هزار و هفتصد سال و عمر دومغ سه هزار سال پس در آن سنک نوشته شده بود که من دیان بن دومغ
هستم برای دانستن منبع رود نیل از بلدهٔ خود بیرون رفتم و چهار هزار هزار نفر هم با خود برداشتم و هشتاد سال کشتم تا اینکه بظلمات
و دریای محیط رسیدم انکاه رود نیل را دیدم که دریای محیط میبرد و دران عبور میکند و بسمت مصر میآید و از ان نهایتی نبود که
در آنجا تمام شده باشد و همه اصحابم هلاک شدند مکر چهار هزار نفر انکاه از زوال سلطنت خود ترسیدم و بمصر مراجعت
نمودم و اهرام و برابی را بنا کردم این دو هرم را ساختم و خزاین و دفاین خود را دران کذاشتم و چند شعری در این باب کفتم بیت

وَ اَدْرَکَ عِلْمِی بَعْضَ مَا هُوَ کَائِنٌ وَ لَا عِلْمَ لِی بِالْغَیْبِ وَ اللهُ اَعْلَمُ وَ اَتْقَنْتُ مَا حَاوَلْتُ اِتْقَانَ صُنْعِهِ وَ اَحْکَمْتُهُ وَ اللهُ اَقْوَی وَ اَحْکَمُ
وَ حَاوَلْتُ عِلْمَ النِّیلِ مِنْ بَدْءِ فَیْضِهِ فَاَعْجَزَنِی وَ الْمَرْءُ بِالْعَجْزِ مُلْجَمُ ثَمَانِینَ شَاهُورًا قَطَعْتُ مَسَایِحًا وَ حَوْلِی
بَنُوا حِجْرٍ وَ جَیْشٌ عَرَمْرَمُ اِلَی اَنْ قَطَعْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ کُلَّهُمْ وَ عَارَضَنِی لُجٌّ مِنَ الْبَحْرِ مُظْلِمُ فَاَیْقَنْتُ اَنْ لَا مَنْفَذَ بَعْدَ
مَنْزِلِی لِذِی هِمَّةٍ بَعْدِی وَ لَا مُتَقَدِّمُ فَاُبْتُ اِلَی مُلْکِی وَ اَرْسَیْتُ نَادِیًا بِمِصْرَ وَ لِلْاَیَّامِ بُؤْسٌ وَ اَنْعُمُ اَنَا صَاحِبُ الْاَهْرَامِ
فِی مِصْرَ کُلِّهَا وَ بَانِی بَرَابِیهَا بِهَا وَ الْمُقَدَّمُ تَرَکْتُ بِهَا آثَارَ کَفِّی وَ حِکْمَتِی عَلَی الدَّهْرِ لَا تَبْلَی وَ لَا تَتَهَدَّمُ وَ فِیهَا کُنُوزٌ جَمَّةٌ
وَ عَجَائِبٌ وَ لِلدَّهْرِ اَمْرٌ مَرَّةً وَ تَهَجُّمُ سَیَفْتَحُ اَقْفَالِی وَ یُبْدِی عَجَائِبِی وَلِیٌّ لِرَبِّی آخِرَ الدَّهْرِ یَنْجُمُ بِاَکْنَافِ بَیْتِ اللهِ
تَبْدُو اُمُورُهُ وَ لَا بُدَّ اَنْ یَعْلُو وَ یَسْمُو بِهِ السُّمُ ثَمَانٌ وَ تِسْعٌ وَ اثْنَتَانِ وَ اَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ اُخْرَی مِنْ قَتِیلٍ وَ مُلْجَمِ
تَعُودُ مِنَ الْاَمْوَاتِ تِسْعُونَ تِسْعَةً وَ تِلْکَ الْبَرَابِی تَسْتَخِرُّ وَ تُهْدَمُ وَ تُبْدِی کُنُوزِی کُلَّهَا غَیْرَ اَنَّنِی اَرَی کُلَّ هٰذَا
اَنْ یُفَرِّقَهَا الدَّمُ رَمَزْتُ مَقَالِی فِی صُخُورٍ قَطَعْتُهَا سَتَفْنَی وَ اَفْنَی بَعْدَهَا ثُمَّ اَعْلَمُ

خلاصهٔ مضامین آبیات بلاغت
آیات آنست که علم من بعض چیزها را که شدنیست دریافت نمود و مرا علم بغیب نیست خدا بیشتر دانا تر از همه است و محکم نمودم
هر چیزی را که ارادهٔ محکم نمودن کردن ان نمودم و پروردکار از همه اشیا قوی تر و محکم تر است و عزم نمودم که منبع رود نیل را بدانم
نتوانستم و عاجز کردیدم و مرد در حالت عجز مانند اسبیست که بر سرش جلو زده باشند هشتاد سال جاها را سیاحت را طی نمودم
در حالتیکه در دور سرم جماعتی از ارباب عقول و لشکر بسیار بودند تا اینکه همه بلاد جن و انس را کشتم و کرداب ظلمانی دریا بر من
رو بجا کردید انکاه یقین نمودم که کسی از ارباب هیبت و جرات خواه بعد از من و خواه پیشتر از من نتوانسته است که از انجا بکذرد
پس بمملکت خود بر کشتم مجلسی در مصر برای لذت و تعیش بر پا داشتم روزکار را کاه شدتی هست و کاه نعمت منم صاحب همه
هرمها که در مصر اند و منم بنا کنندهٔ برابی انها در آنجا و آثاری که از دستهای من بطریق حکمت جاری شده در انها و دیعه کذاشته ام
بالمول روزکار میمانند کهنه و خراب نمیشوند و در آن اهرام خزینهای بسیار و چیزهای عجیبه هستند و روزکار مرد را کاهی امیر میکند
بر خلایق و کاه طوری میکند که ایشان برا و هجوم میکنند یا اینکه روزکار را امور عجیبه و شدتها هست ظاهر اینست مراد معنی
اخیر است که بزودی قفلهای خزاین مرا وا میکند و کارهای عجیبهٔ مرا ظاهر میکرداند که ولی پروردکار من که در آخر زمان ظاهر
خواهد شد در اطراف کعبهٔ بیت الله امور او ظاهر میباشد لامحاله مرتبهٔ او بلند میشود و نام نهد او و کلمهٔ توحید هم بسبب او
بلند کردد در ایام خروجش صد و سیزده طایفه با و اطاعت میکنند تا کشته و دستکیر میشوند بعد از ان نود طایفه از اموات
رجعت میکنند و این برابی همه افتاده و خراب کرده میشوند همهٔ خزاین مرا بیرون آرند مکر اینکه چنان میدانم که همه آنها در بهای
صرف خواهد شد سخنان خود را در پاره سنکها بطریق رمز نوشتم بزودی آنها فانی خواهد شد و من هم بعد از آنها فانی و معدوم
خواهم کردید پس بعد از اطلاع بمضامین ابیات ابوالحسن حماد و یا ابن احمد کفت که این امریست که احدی را سوای قائم آل محمد در ان
تدبیر و چارهٔ نیست آنکاه سنکرا بر کردانیدند و در جای خود چنانکه سابقا بود کذاشتند یکسال بعد از این ماجری ابوالحسن را
طاهر نام خادم در توی تخت خوابش در حالتیکه مست بود کشت و از این وقت خبرها و خبر کسیکه آنها را بنا نموده منتشر کردید
و اینکه نقد کردیم صحیح ترین خبرها است که در خصوص رود نیل و هرمها کفته میشوند جبیرة بن سعد بن سهم قرشی صد و هشتاد سال
عمر نمود و اسلام را در یافت و ناکهان مرکش در یافت و لبید بن ربیعهٔ جعفری صد و چهل سال عمر نمود و زمان اسلام را دریافت و
اسلام آورد و قتیکه سن هفتاد سالکی رسید این بیت را انشاء نمود کَاَنِّی وَ قَدْ جَاوَزْتُ سَبْعِینَ حِجَّةً جَعَلْتُ بِهَا عَنْ مَنْکِبَیَّ

ردائما یعنی کویا من در حالی که از حد هفتاد سالکی در کذشتم ردا را بسبب آن از دوش خود برداشتم زیرا که داب بیر را ندن اینست و قتی
که بهفتاد و هفت سالکی رسید کفت بَاتَتْ تَشَکَّی اِلَیَّ النَّفْسُ مُجْهِشَةً وَ قَدْ حَمَلْتُکِ سَبْعًا بَعْدَ سَبْعِینَ فَاِنْ تَزَادِی ثَلٰثًا
تَبْلُغِی اَمَلًا وَ فِی الثَّلَاثِ وَفَاءٌ لِلثَّمَانِینَ یعنی اعضای من با اضطراب و اندوه بنفس من شکایت نمودند که هفت سال بعد از
هفتاد حامل تو شده ایم اکر سه سال بران هشت و هفتاد سال علاوه شود انکاه به آرزو و آمال خود میرسی و با آن سه سال هشتاد تمام
شود و قتیکه عمرش بنود سال رسید انشاء نمود کفت کَاَنِّی وَ قَدْ جَاوَزْتُ تِسْعِینَ حِجَّةً خَلَعْتُ بِهَا عَنِّی عِذَارَ لِثَامِی رَمَتْنِی
بَنَاتُ الدَّهْرِ مِنْ حَیْثُ لَا اَرَی فَکَیْفَ بِمَنْ یُرْمَی وَ لَیْسَ بِرَامِی فَلَوْ اَنَّنِی اُرْمَی بِنَبْلٍ رَاَیْتُهَا وَ لٰکِنَّنِی اُرْمَی بِغَیْرِ سِهَامِ
حاصل معنی ابیت کویا در حالتیکه از نود سالکی تجاوز نمودم بسبب آن اطراف رهن بند خود را از دهنم وا کرده ام چنانکه تمام
در آن سن این بوده است یا اینکه کنایه است از اینکه هر چه بخاطرم برسد نمیدانم میکویم دختران روزکار بر من انداختند
از جائیکه من ندیدم یعنی تیر عشق و محبت را پس چکونه میباشد حال کسیکه برا و انداخته شود و حال آنکه انداز نده را نمی بیند
اکر تیر بر من انداخته میشد هر آینه از امید یدم لکن انداخته میشوم نه با تیرها و قتیکه بسن صد و سالکی رسید انشا نمود
کفت کَلَیْسَ فِی مِائَةٍ قَدْ عَاشَهَا رَجُلٌ وَ فِی التَّکَامُلِ عَشْرٌ بَعْدَهَا عُمْرٌ یعنی صد و ده سال که مرد در آن تعیش و زندکی نموده
عمر بسیار نیست و قتیکه بسن صد و بیست سالکی رسید انشا نمود کفت قَدْ عِشْتُ دَهْرًا قَبْلَ مَجْرَی دَاحِسٍ لَوْ کَانَ فِی
النَّفْسِ اللَّجُوجِ خُلُودُ یعنی روزکاری بیشتر از دویدن واحس دیدم که نام اسب قیس بن زهیر بوده است من زنده کی نمودم کاش که
نفس لجوج در دنیا دائم و مخلد میشد حکایت دویدن واحس چنانست که حذیفه و قیس از بیست نفر شتر کرو بستند و مسافت
دواندن اسبها را بقدر صد غلوه تیر تعیین نمودند و زمانی را که در آن خانی اسبها کفته میشود چهل شب قرار دادند و ابتدای دواندن
را هم از ذات الاصاد قرار داد کردند آنکاه قیس دو اسب و یدن کذاشت نام یکی واحس و دیکری غبرا و حذیفه دو تا کذاشت یکی خطا
نام و دیکری خضا انکاه قبیلهٔ بنی فزاره دو طایفه بودند در بین مسافت چند نفر را کمین کذاشته غبرا را که از همه اسبها پیشتر زدند
و بر کردانیدند انکاه بدین سبب ما بین عبس و ذبیان محاربه واقع شد تا چهل سال ممتد کردید و قتیکه بسن صد و چهل سالکی رسید
انشاء نمود و کفت وَ لَقَدْ سَئِمْتُ مِنَ الْحَیٰوةِ وَ طُولِهَا وَ سُؤَالِ هٰذَا النَّاسِ کَیْفَ لَبِیدُ غَلَبَ الرِّجَالَ فَکَانَ غَیْرَ مُغَلَّبِ
دَهْرٌ طَوِیلٌ دَائِمٌ مَمْدُودُ یَوْمٌ اِذَا یَاْتِی عَلَیَّ وَ لَیْلَةٌ وَ کِلَاهُمَا بَعْدَ الْمُضِیِّ یَعُودُ یعنی بدرستیکه از طول حیوة
و از پرسیدن مردم که حال لبید چکونه است بتنک آمده ام روزکار طولانی بر مردم غالب و مسلط کردید و خودش هیچ مغلوب
نمیشود روزکار عبارت است از همین روز و شب که بر من میآیند و میکذرند باز هر دو بعد از کذشتن عود میکنند در وقتیکه
حالت احتضارش رسید بپسرش کفت و قتیکه روح از بدن بدر رفت بدن مرا رو بقبله بکن و با پیراهنم آنرا بپوش و وفات مرا به
کسی اعلام مکن تا اینکه کریه و شیون نکنند بعد از ان جفنه را و آن ظرفیست بزرک که دران طعام میکذاشتم و ضیافت
میکردم بردار و طعام در آن بکذار و بمسجد ببر و در نزد کسانیکه بضیافت من میآمدند بکذار و قتیکه پیش نماز السلام علیکم
کفت انوقت پیش روی ایشان بکذار تا بخورند و قتیکه از خوردن فارغ کشتند بایشان بکو که بر جنازهٔ برادر خود لبید حاضر
شوید زیرا که خدا روح او را از بدنش قبض نمود بعد از ان انشاء نموده کفت وَ اِذَا دَفَنْتَ اَبَاکَ فَاجْعَلْ فَوْقَهُ خَشَبًا وَ طِینًا
وَ صَفَائِحًا صُمًّا رَوَاسِیَهَا تُسَدِّدُ الْغُضُونَا لِیَقِینَ حُرَّ الْوَجْهِ سَفْسَافَ التُّرَابِ وَ لَنْ یَقِینَا خلاصهٔ مضمون آنست که و قتیکه پدر ترا
دفن نمودی قبر وی را با چوب و کل و سنکهای سخت و محکم و شاخهای درختان بپوش تا اینکه روی او از کرد و خاک نکه بدارند و حال آنکه
نمیدارند زیرا که بعد از زمانی خراب شده خواهد ریخت همانا لبید بن ربیعه را بطریق دیکر هم نقل کرده اند و کفته اند که لبید
بر نفس خود لازم نموده بود این را باد شمال میوزید شتری نحر میکرد و می پخت و آن جفنه را از کوشت پر میکرد بمهمانها میداد
و قتیکه ولید بن عقبة بن ابی معیط و الی کوفه کردید بخلایق خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد
بعد از آن بحضار خطاب نموده کفت که دانسته اید حال لبید بن ربیعهٔ جعفری را و مروت و شرافت وی را و این را که او بر خود لازم نموده
که هر وقت باد شمال وزد باید شتری نحر کند و با آن مهمانها نماید پس در عوض مروتش با و اعانت و یاری کنید بعد از آن از منبر فرود
آمد پنج راس شتر با چند بیت شعر نزد وی فرستاد و ان ابیات اینست اَرَی الْجَزَّارَ یَشْحَذُ شَفْرَتَیْهِ اِذَا هَبَّتْ رِیَاحُ اَبِی عَقِیلٍ
طَوِیلُ الْبَاعِ اَبْلَجُ جَعْفَرِیٌّ کَرِیمُ الْجَدِّ کَالسَّیْفِ الصَّقِیلِ وَفَا ابْنُ الْجَعْفَرِیِّ بِحِلْفَتَیْهِ عَلَی الْعِلَّاتِ وَ الْمَالِ الْقَلِیلِ
یعنی در وقتیکه بادهای ابی عقیل که لبید بن ربیعه باشد میوزد آنکاه شترکش را می بینم که چاقوهای خود را تیز میکند و در مقام
جود و سخاوت طولانی در وی کشاده دارد و نسبش بجعفر میرسد از جهت جد یا از حیثیت بخت نجیب است مانند شمشیر است
صیقل دار هر چه که در نزد اوست از مال دنیا به برادران پدر خود می بخشد و این مبالغه است در کرم و عطای وی زیرا که انسان
نسبت به برادران پدر کم میل میباشد با وجود این هر چه که داشت از مال دنیا بایشان می بخشید چنین مذکور شده که ان شترها
بیست تا بودند و قتیکه آنها را نزد او آوردند کفت پروردکار عالم امیر را جزای خیر دهد او میداند که من شعر نمیکویم بناء

علی هذا از من جواب این ابیات را توقع نمیکنند لکن دخترش اصدا نمود که نزد من بیا انکاه دختری پنج سال داشت یا قامتش پنج وجب بود در آمد و باو کفت که دختر من بجواب اشعار امیر را بکو او کفت بلی میکویم پس انشا نموده کفت اذا هبت ریاح ابی عقیل دعونا عند هبتها الولید طویل الباع ابلج عبشمیا اعان علی مروته لبیدا بامثال الهضاب کان رکبا علیها من بنی حام قعودا ابا وهب جزاک الله خیرا نحرناها واطعمنا الثریدا فعد ان الکریم له معاد وعهدی یا ابن اروی ان یعودا یعنی هر وقتیکه باد ابن عقیل میوزد انکاه ولید را میخوانیم تا اینکه به لبید اشتری هدیه دهد او نحر کند و ضیافت نماید ولید را در مقام جود و سخاوت هست طولانی و روی هست کشاده و نسبش به عبشم پادشاه یمن میرسد بامروت خود لبید را اعانت یاری نموده با چند نفر شتری که کویا اولاد حام بن نوح آنها را سوار شده اند یعنی در بلندی و بزرکی جثه مانند ان کوهها بودند که اولاد حام بن نوح که زنجیان درانها سکنی دارند یا ابا وهب خدا ترا جزای خیر دهد ما انها را نحر کردیم و کوشت آنها را پخته با نان ترید نمودیم بدیکران خورانیدیم بعد از این برادر ناین کو عطیه عود کن زیرا که صاحب کرم را در عطیه دادن عود میباشد و عهدی بیان من ای پسر اذی با تو اینست که عطا تو باعود نماید انکاه لبید کفت ای دختر من بد نیستی جواب خوب کفتی اکر سؤال عطیه نمیکردی او کفت در مقام سؤال از ملوک حیا کرده نمیشود و لبید کفت تو در اینمقام از من دانا تری و ذوی الاصبع عدوانی سیصد سال عمر نمود ناشر جریان بن حرث بن محرب ابن ربیعه بن هبیره بن ثعلبه بن حارث بن عثمان بن عباد بوده و جعفر بن قبط سیصد سال زندکی نمود و زمان اسلام را دریافت و عامر بن ظرب عدوانی هم سیصد سال عمر داشت و سحص ابن غسام بن عمرو بن قطیعه بن حرث بن ماذن زبیک دویست و پنجاه سال عمر نموده در خصوص طول عمرش کفته الا یا سلم انی لست منکم ولکن المرء قومی شعوب دعانی الداعیان فقلت هیا فقالا کل من یدعی یجیب الا یا سلم اعیانی قیامی واعیتنی المکاسب والرکوب وصرت رذیة فی البیت کلا تاذی بی الاباعد والقریب کذلک الدهر والایام حزن لها فی کل سائمة نصیب یعنی ای طایفه بنی سلمه بد نیستی که من از شما نیستم ولکن مرد هستم که قوت و خوراک من کرسنکی است یا اینکه قوم متفرق و پراکنده است که خواهش من را بپاره لذتها خوانده من با هنا کفتم که اماده باشید که بامر شما اطاعت دارم ایشان کفتند که هر که خوانده شود اجابت میکند اکاه باشید ای طایفه سلمه که ایستادن در یکجا مرا عاجز نمود و سوار شدن و تجارت کردن هم ناتوانم نمود و کردیدم در خانه ضایع و فاسد شدم نه بخشش من نه همین است بلکه خویشان و بیکانکان همه از من متاذی کردیدند همه روز کار را اندوه و حزنست مرا نصیبی هست از هر کسیکه استراحت و لذت دارد یعنی کسیکه در لذت و نعمت است روزکار لا محاله او را صدمه میزند و اندوهی بوی میرساند و سیف بن ریاح ابو اکثم که یکی از پسران اسد بن عمرو بن تمیم بوده دویست و هفتاد سال سن نموده او کفته میکفته است که ترا در هر حال بر برادر تسلط هست مکر در حال قتال و وقتیکه اسلحه خود را برداشت آنکاه ترا بر او سلطنت نیست در آنحال ناصح و واعظ وی شمشیر است ترک فخر نه کردن برای تو بهتر است اذیت ظلم و عدوان زودتر هلاک کننده است بدترین نصرت و یاری از حد اعتدال کذشتن است تنکی اخلاق سبب دردی واندوه هست کثرت عتاب نوعیست از اذیت و زمین را با عصا بکوب یعنی غافل را به تنبیه جزئی بیدار کن اذیت بر او مکن و او را دسوا مکردان یعنی با او طریقه نرمی و ملایمت را پیش کیر و انسان چیزی را نداند مکر برای اینکه بدیکری تعلیم نماید و عاد بن شداد بربوعی صد و پنجاه سال زندکی نمود و زمان اسلام را دریافت و در اسلامش خلاف کرده اند و اکثر ارباب تواریخ بر آنند که اسلام قبول ننمود و در خصوص طول عمرش کفته وان امرء قد عاش تسعین حجة الی مائة لم یسأم العیش جاهل خلت مائتان غیر ست وأربع وذلک من عد اللیالی قلائل یعنی هر که نود سال را تا صد سال زندکی کند و از زندکانی بتنک نیاید هر آینه او جاهلست صد نود سال بر من کذشت اکر شبها را از ان در کنیم زمان قلیلی باقی میماند محمد بن سلمه کفته که اکثم آمد در حالیکه اراده قبول اسلام را داشت ناکاه پسرش او را در حالتی که تشنکی کشت بعد از آن شنیدم که آیه این در شان او نازل کردید ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله یعنی هر که از خانه اش در آید و بسوی خدا و رسول برود و بعد از ان مرکش دریابد هر آینه اجرش بر خدا خواهد بود و عرب کسیرا در حکمت و دانایی از او مقدم نمیداشتند چنانکه حکایت نموده اند که او وقتیکه خبر بعثت رسول خدا را شنید پسرش را با لشکر نزد انحضرت فرستاد و کفت ای پسر سخنان چند پندت میدهم از وقت رفتن تا زمان بر کشتن نزد من با نها عمل بکن نصب خود را از ماه رجب از دست مده یعنی آنماه از شهور حرام است حرمت آنرا ترک مکن بارتکاب افعال قبیحه از ضایع مکردان و بهر قوم که میکذری در نزد عزیزترین ایشان فرود آی و با بزرکشان عهد و پیمانه ببند و از آشنایی ذلیلشان بپرهیز زیرا که او خودش نفس خود را ذلیل کرده اکر او خود را عزیز میداشت هر آینه قومش هم او را عزیز میداشتند بد نیستی که من این مرد را یعنی محمد صلی الله علیه و آله را با اصل و نسبش شناختم او از خانواده قریشست ایشان بزرکترین عربند و او صاحب نفس قویست خروج کرده اراده سلطنت دارد بنابراین او را تعظیم بکن و در پیشش بایست و منشین مکر بامر و اشاره او و وقتیکه این راکردی شرش از تو دفع میشود و نفعش بتو میرسد با اینکه پیغمبر است نیز بر تو مراعات احترامش واجبست زیرا که پروردکار عالم دوست نمیدارد کسیرا

که با نبیاء تکبر نماید و کار لغو و باطل نکند تا اینکه از ان کار حیا نماید و هر که را کشیدند بر کزیده خود میکردانند و در افعال خود خطا ندارد تا اینکه عتاب دیکران بر او وارد کردد بلکه کارها خود را بطوری که میخواهد میکند اکر آنمرد پیغمبر باشد هر آینه از همه امور وی از صلاح و صواب میل دارد و اخبار و براصدق میل او بروی دارد پیش نفس خود و پیش پروردکار خودش متواضع و فروتن میباشد انکاه نسبت باو ذلت و فروتنی بکن و سه پسر من کار دیکر را موقوف بدار زیرا که اکر فرستاده از پیش خود کاری بکند یا چیزی بکوید انکاه از سفارت کسیکه او را فرستاده بدر میرود و هر چه که او بتو میسپارد در وقتیکه ترا بنزد من میکرداند حفظ کن و انرا یاد مده زیرا که اکر فراموش کنی هر آینه بر من واجب میشود که رسول دیکری غیر از تو بفرستم بعد از ان مکتوبی نوشت باو داد باین مضمون که پروردکارا او لا بنام تو ابتدا میکنم این مکتوبست از بنده به پیش بنده دیکر بعد از آن نوشت که از تو پاره خبرها در خصوص ادعای نبوت و رسالت که بما میرسد نمیدانیم که اصل دارند یا نه اکر ترا علمی رسیده ما را هم در خزینه علم خود شریک کردان والسلام بعد از آن رسول خدا چنانکه نقل کرده اند در جوابش بدین نهج نوشته من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الی اکثم بن صیفی احمد الله الیک ان الله امرنی ان اقول لا اله الا الله اقولها وامر الناس بها والخلق خلق الله والامر کله لله خلقهم واماتهم وهو ینشرهم والیه المصیر ادبتکم باداب المرسلین لتسئلن عن النبأ العظیم ولتعلمن نبأه بعد حین یعنی این مکتوبیست از رسول خدا بسوی اکثم بن صیفی حمد خدا میکنم در حالیکه دلم بتو میل دارد بدرستیکه خدای تعالی مرا مامور نموده که لا اله الا الله بکویم میکویم و خلایق را بکفتن ان امر میکنم همه خلق خدا هستند همه کارها مر او راست ایشانرا خلق میکند بر کشتن ایشان بسوی اوست شما را با داب پیغمبران تادیب نمودم هر آینه بعد از این از خبر بزرک سؤال کرده خواهید شد و خبر آنها را که من کفتم بعد از زمانی خواهید دانست و قتیکه مکتوب رسول خدا باو رسید بپسرش کفت که چه دیدی کفت دیدم انحضرت را که خلایق را با خلاق پسندیده امر میکرد و از اوصاف ذمیمه نهی مینمود انکاه اکثم قبیله بنی تمیم را نزد خود جمع نمود و کفت یا بنی تمیم نزد من حاضر نکنید کسیرا که سفاهت و خفت عقل دارد زیرا که او بمقتضای سفاهت سخنی میکوید هر که از او میشنود شبهه در حالش واقع میشود و هر انسانرا در نزد خود رای و اعتقادی هست رای و اعتقاد سفیه سستست هر چند که بدنش با قوت باشد و خیر نیست در کسیکه عقل ندارد ای طایفه بنی تمیم بکبر سن رسیده ام و مرا ذلت پیری دریافته اکر چیزی خوبی از من به بینید آنرا قبول کنید اکر چیزی در من دیدید وانرا از منکرات شمردید انکاه بمن بکوئید که طریقه حق را پیش کیرید بدرستیکه این پسرم آمده و این مرد را یعنی رسول خدا را دید که خلق را با خلاق پسندیده امر میکرده است و از اخلاق ذمیمه نهی و دعوت میکرده است باینکه پروردکار عالم تنها عبادت کرده شود و ربقه اطاعت بتها از کردن ها کنده کردد و به آتش سوکند یاد نمودن ترک کرده شود و ذکر میکرده است که او فرستاده خداست پیشتر از او پیغمبری چند بوده اند که کتابها داشته اند من او را پیغمبر میدانم که خلایق را بعبادت خدای تعالی امر میکند و سزاوارترین خلایق باعانت محمد و یاری نمودن در کارها شما هستید طریقه که خلایق را بان دعوت میکند اکر حق باشد شما را در ان نفعی هست و اکر باطل باشد باز شما سزاوارترید که عیب او را بپوشید و دست تعدی دیکرانرا از او کوتاه نمائید و پیشتر از این عالمی از علمای نصاری در بلده نجران صفات او را خبر میداد و سفیان بن مجاشع پیشتر از او نیز صفات او را اخبار مینمود و پسر خود را هم محمد نام کرد انانکه در میان شما ارباب فهم و ادراکند دانسته اند که فضیلت و زیادتی در چیزیست که این مرد بان دعوت و امر میکند پس شما در اطاعت او پیش قدم باشید متابعت او بکنید که باعث شرافت و بزرکی شما است با طوع و رغبت نزد او بروید پیش از انکه شما را با اجبار و اکراه برند زیرا که این امر سستی خوار نیست محل صعود نمیکذارد مکر اینکه بان صعود میکند بدرستی چیزی که این مرد بسوی ان دعوت میکند اکر دین نباشد هر آینه در مقام اخلاق امریست نیکو در این باب اطاعت مرا بکنید و بهر چه میکویم تابع شوید اراده این دارم که برای شما عزتی حاصل کنم که هرکز زایل نشود و بدرستیکه جمعیت شما از سایر اعراب بیشتر است و بلاد شما از بلاد ایشان وسیع تر و امر این مرد را طوری می بینم که هیچ ذلیلی که بان تبعیت کند مکر انکه عزتی می یابد و هیچ عزیزی انرا ترک نمیکند مکر انکه ذلیل میکردد شما باعزت خود بان تبعیت نمائید تا اینکه عزت بیفزائید و احدی در عزت و بزرکی مثل شما نباشد زیرا هر که در اینمقام اول و پیش قدم باشد همه فضایل را جمع میکند و برای آخری باقی نمیکذارد و این امر امریست عمیق که هر که بان سبقت کند بانی ان او خواهد بود هر که بعد از او تبعیت ان نماید هر آینه اقتدا باو کرده است در کار خود صاحب عزم باشید زیرا که عزم در هر امر باعث قوت است و تردد دلیات موجب عجز انکاه مالک ابن نویر کفت که این شیخ شما خرف کردیده اکثم کفت وای بر شخص اندوهکین از سخنان کسیکه دلش از غم و اندوه خالیست یعنی بجهت اینکه شما را بان دعوت میکنم هم و غم بسیار دارم و شما از ان فارغ هستید پس وای بر من از دست شما شما را ساکت می بینم آفت موعظه اعراض است از ان وای بر تو ای مالک بدرستیکه تو هلاک و کمراه خواهی شد بدرستی وقتیکه حق قیام نمود انکاه کسانی که پیشتر عزیز بودند ذلیل میشوند و آنانکه ذلیل بودند عزت میابند حذر کن از اینکه بفرقه اولی ملحق نشوی اکاه شوید وقتیکه بامر من تابع نشدید شتر مرا بیاورید تا سوار شوم پس اشتر خود را خواسته سوار کردید و پسران او و پسران برادرش هم با او سوار کردیدند

انگاه گفت حیف بر شما اگر من این امر را دریابم و از شما فوت کرد بعد از انجا از ان قبیله خالو نهار او به پیش او نوشتند که تا علاو دستور العمل باید تا اینکه بان دستار نماییم و زنده کانی او و در جواب نوشت که بعد از حمد و ثنای الهی شما را به تقوای خدا و صله رحم وصیت میکنم زیرا که آنها مانند درختی محکم هستند که بیخ ان محکم و شاخهایش در رویید نست و شما را از معصیت الهی و قطع ارحام نهی میکنم زیرا که آنها بمنزله درختی اند که بیخ آن محکم نمیشود و مر آنرا هرگز شاخی نمیروید و بپرهیزید از عقد نمودن زنان که احمقند زیرا که مواصلت ایشان خبیث است و اولاد شان ضایع محبت و عزیز داشتن اشتران را بر خود لازم دارید زیرا که آنها برای اعراب مانند حصارها هستند که ایشان را از تعب و مشقت محافظت میکنند و گردنهای انها را پست نکنید مگر در مقام ضرورت یعنی انها را ذلیل نکردانید زیرا که آنها مهر زنان نجیبه میباشند و خون بها قرار داده میشوند و شیر انها برای کبیر تحفه است و برای صغیر غذا اگر اشتر را هر دو آسیا باید کردن تکلیف نمایید و قبول میکند هرگز هلاک نمیشود کسیکه مقدار انرا بشناسد بی چیزی و گدایی نبودن عقل است مرد صاحب صلاح و تقوی به مال بماند بسا مردی که هست که از صد نفر بهتر است و بسا یک طایفه هست نزد من دوست تر است از ده طایفه هر که بر زمانه غیظ کند بر ان شکایت نماید هر آینه خصلت بد و غیظ دارد طولانی گردد و هر که بقسمت خود راضی شود هر آینه زنده کانی وی خوب گردد آفت تدبیر تبعیت خواهش نفس است تحصیل آداب حسنه بعادت کردنست با انها احتیاج بکسی با دوستی و مودت بهتر است از بی احتیاجی با بغض و عداوت از اموال دنیا هر چه بتو رسیدنی است میرسد هر چند که از طلب ان ضعیف و قاصر باشی و هر چه که بر ضررت نمیتوانی آنرا از خود دفع کنی گمان بد کردن شرافت را برمیدارد حسد دردیست بی دوا شادی کردن کسی بر مصیبت دیگران باعث رسیدن مثل مصیبت است براو هر که قومی نیکوی بکند در عوض ان خوبی بیند ندامت و پشیمانی با سفاهت است ستون عقل حلم است صبر جایگاه فراهم آمدن کارها است بهترین کارها عاقبت عفو است حسن عهد پیمان دوستی را باقی گذارنده تراست هر که زیارت دوستان را روی بکند و دوری ترک کند هر آینه دوستی ایشان زیاده میشود و وصیت اکثم بن صیفی در وقت وفاتش در حالت احتضار پسران خود را جمع نمود و بایشان گفت بدرستیکه روزگار طولانی بر من گذشته شما را پیش از وفاتم توشه بدهم وصیت میکنم شما را بتقوی و صله رحم احسان و نیکو کاری برابر خودتان لازم دارید زیرا که ان سبب زیادتی اعوان و انصار است و مانند درختی است که هرگز بیخ و شاخش مضمحل نمیشود و نهی میکنم شما را از معصیت خدا و قطع نمودن ارحام زیرا که آنها بمنزله درختی اند که بیخش ثابت نمیشود که شاخش نمیروید زبانهای خود را نگاه دارید زیرا که سخنان بد باعث هلاکت شماست بدرستیکه گفتن سخن حق دوستی برای من باقی نگذاشت یعنی از سخنان حق من همه رنجیدند و دشمن شدند و اشتران را عزیز نمایید زیرا که مهر زنان نجیبه اند و خونبهای کشته ها هستند و بپرهیزید از عقد نمودن زنان که احمقند زیرا که عقد ایشان خبیث است و اولاد شان ضایع میمانند در سفر اسب را از خستگی نگاه دارد هر که اندوه نخورد بر چیزیکه از او فوت شده هر آینه بدنش از تلف محفوظ میماند هر که بچیزیکه در دست دارد قناعت را ترک نماید هر آینه شاد و خوشحال میشود اقدام نمودن در امور باید پیش از حصول ملامت باشد بفوت انها بودم در اول هر گاه دوست تراست نزد من از اینکه در آخران باشم هر که رتبه خود را بشناسد هرگز هلاک نمیشود عاجز شدن در وقت بلا ابتلا گردیدن کسیکه ترا وعظ و نصیحت میگوید اگر بموعظه اش عامل شود هرگز هلاک نمیگردد وای بر عالمی که از شر جاهل خاطر جمع و مطمئن باشد زوال نشانه های راهها موجب وحشت است در آنها چنانکه نا اهلی علما و رهنمایان باعث وحشت است ما بین خلایق در ابتدای هر امر وقوع اشتباه در ان ممکن است لکن وقتیکه گذشت هر آینه زیرک و احمق هر دو آنرا میشناسند شدت نشاط در هر حال وسعت و توانگری حماقت است قرب منزلت در نزد خالق یا در نزد خلق در طلب شرافت و رفعت در سر امر جزئی در غضب نشوید زیرا که باعث غضب بسیار شود جواب ندهید از چیزهاییکه از آنها سوال کرده نشد و نخندید از چیزیکه خندیدنی نیست دوری خانه و عمارت با همدیگر برابر باشد و با هم دیگر بغض و عداوت نورزید نزدیکی بهمدیگر موجب حسد و عداوتست پس اگر در یکجا اجتماع نمایید برودی از همدیگر جدا میشوید در دوستی بعضی از شما از بعض دیگر باید تمیز داشته باشد بر قرابت خویشی همدیگر اعتماد نکنید که باعث جدایی و قطع الفتست زیرا که خویش تو کسیست که دلش بتو نزدیک باشد اموال خود را در حفظ و اصلاح کنید زیرا که اصلاح انها در دست شما است کسی از شما بر مال برادرش اعتماد نکند با میل که دفع احتیاجش بمال او گردد زیرا هر که چنین کند بمنزله کسی میباشد که آب را بدست بگیرد و از جریان نگاه دارد آنهم محالست هر که اظهار بی احتیاجی کند در نزد اهلش عزیز بدار بدچه خوب مشغله است برای زنان نجیبه چرخ رشته کشی و چاره کسیکه او را چاره نیست صبر است قروة بن ثعلبه بن نغایه سلولی صد و سی سال در ایام جاهلیت عمر نمود بعد از آن زمان اسلام را در یافت و اسلام آورد و مضاد بن حبابه بن مراره از اولاد عمرو بن یربوع بن حنظله بن زید مناة صد و چهل سال عمر نمود و قس بن ساعده ششصد سال عمر نمود و این دو بیت را او گفته هَلِ الغَيثُ يُعطِي الأَمرَ عِندَ نُزُولِهِ بِحالِ مُسِيءٍ فِي الأُمُورِ وَمُحسِنِ وَمَن قَد تَوَلَّى وَهوَ قَد فاتَ ذاهِبٌ فَهَل يَنفَعَنِّي لَيتَنِي وَلَو اَنَّنِي یعنی عطا نمودن باران در وقت فرود آمدنش برکت خود را نسبت بحال نیکو کار و بد کردار

هر دو نیست بلکه عطای ان نسبت به نیکوکاران است و کسیکه او را اجل دریافت میرود گفتن اینکه کاش او نمیمرد فایده در خصوص وی نمی بخشد چنانکه لبید شاعر قریب به مضمون بیت ثانی گفته وَاَخلَفَ قُسّاً لَيتَنِي وَلَو اَنَّنِي وَاَعيا عَلى لُقمانَ حُكمُ التَّدَبُّرِ یعنی چیزیکه بعد از وفات قس بن ساعده در جای وی باقی ماند این بود که گفتند که کاش او نمیمرد و حال انکه تدبیر و چاره مرگ لقمان را عاجز نمود و حرث بن کعب مذحجی صد و شصت سال عمر نمود شیخ صدوق ره گفته این اخبار را که در خصوص معمرین ذکر نمودم مخالفین ما هم آنها را از طریق محمد بن سایب کلبی و محمد بن اسحق بن بشار و عوانة بن حکم و عیسی بن یزید بن داب و هیثم بن عدی طایی روایت کرده اند با وجود اینها از رسول خدا هم روایت شده که انحضرت فرمود چیزهاییکه در امتان گذشته بود مثل انها طابق النعل بالنعل در این امت میباشد و اینگونه طول عمر در ماده کسانیکه گذشته و غیبتهای انبیا و اولیا که در زمان سابق اتفاق افتاده در نزد ما بدرجه صحت رسید پس چگونه وجود قایم ع بسبب غیبت و طول عمرش با اینکه اخبار در این باب از رسول خدا و ائمه علیهم السلم وارد گردیده انها همان اخبار بودند که ما با اسانید آنها در این کتاب ذکر کردیم علی بن احمد دقاق بما خبر داد گفت که خبر داد محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی او از عمش حسین بن یزید نوفلی او از غیاث بن ابراهیم او از صادق ع او از پدرانش او گفته که رسول خدا گفته فرمود هر چه که در امتان گذشته بود مثل انها در این امت طابق النعل بالنعل بظهور خواهد رسید و در کمال الدین کتاب از علی بن عبد الله اسواری او از مکی بن احمد روایت کرده او گفته از اسحق بن ابراهیم طوسی در دخانه یحیی منصور بد حالی که نود و هفت سال از عمرش گذشته بود شنیدم میگفت که در شهر صوح سرباتک پادشاه هند را دیدم و از او پرسیدم که از عمر تو چه قدر گذشته گفت نهصد و بیست و پنج سال دیدیم که او مسلمانست گفت که رسول خدا ده نفر از اصحاب که از جمله ایشان حذیفه بن یمان و عمرو بن عاص و اسامة بن زید و ابو موسی اشعری و صهیب رومی و سفینه و غیر ایشان بودند نزد من فرستاد مرا باسلام دعوت نمودند من قبول کردم و اسلام آوردم و کتاب پیغمبر را قبول نمودم انگاه باو گفتم که با اینحال این ضعف و بیحالی چگونه نماز میگذاری گفت بهر نحو مقدور باشد بان نحو میگذارم زیرا که خدا ایتعالی فرموده والذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یعنی کسانیکه خدا را ذکر نموده میکنند در حالیکه ایستاده اند و در حالیکه نشسته اند و در حالیکه دراز کشیده اند بعد از ان گفتم که از کدام طعام میخوری گفت آب گوشت و کندنا باز پرسیدم که آیا از تو چیزی بیرون میآید یعنی در حال تخلی گفت در هر هفته چیزی کمی از من در میاید و از کیفیت دندانش پرسیدم گفت بیست مرتبه تا حال افتاده اند باز در آمده اند بعد از ان در طویله او حیوانی دیدم از فیل بزرگتر تر از ان نرفیل میگفتند باو گفتم که با این حیوان چه کار میکنی گفت لباسهای خدمتکاران مرا بان بار میکنند بنزد درخت شو میبرند و سعت همه مملکتش طولا و عرضا چهارده ساله راه بود و شهریکه خودش نشسته بود طولش پنجاه فرسخ در پنجاه فرسخ راه بود و در هر یک از آن صد و بیست هزار نفر لشکر بوده در هر دری ازین درها فتنه واقع میشد این لشکر که در این در بودند دعوی میکردند و استمداد از لشکر سایر درها نمی نمودند او خودش در وسط شهر ساکن بود از او شنیدم میگفت بمغرب زمین رفتم و برمل عالج رسیدم و بقوم موسی ع دو چار گردیدم و دیدم که همه پشت بامهای ایشان در بلندی و پستی همه با هم برابرند و خرمن طعام در خارج قریه بقدر قوت از ان برمیدارند و ما بقی را در همانجا میگذاشتند و قبرهای ایشان در میان خانه ها بود و باغاتشان در دو فرسخی شهر بود و پیر مردی و پیره زنی در میانشان نبود و در ایشان مرضی و علتی ندیدم علیل و مریض نمیشدند تا وقتیکه میمردند هر که اراده خریدن چیزی مینمود ببازارشان میرفت متاع را وزن میکرد و می برد بی انکه صاحبش انجا حاضر باشد و وقتیکه اراده نماز گذاردن میکردند حاضر میشدند و نماز میکردند بر میگشتند و در میانشان خصومتی و سخن ناخوشی نمیگذشت مگر ذکر خدا و ذکر نماز و ذکر مرگ صدوق ره گفته وقتیکه مخالفین ما اینگونه طول عمر را در حق سرباتک پادشاه هند اعتقاد نمودند سزاوار است که مثل انرا در خصوص حجت خدا محال و ممتنع ندانند لا قوة الا بالله العلی العظیم محمد بن جمهور در کتاب عوالی اللئالی باسناد دادن با حمد بن فهد او از بهاء الدین علی بن عبد الحمید او از یحیی بن بجل کوفی او از صالح بن عبد الله یمنی که بکوفه آمده بوده است و یحیی هم گفته که در سال هفتصد و سی و چهار او را در آنجا دیدم او از پدرش عبد الله یمنی که از جمله معمرین بوده است و سلمان فارسی را هم دریافته بود است روایت کرده او هم از رسول خدا روایت نموده که انحضرت فرمود که محبت دنیا سر همه خطاها است و سر همه عبادات حسن ظن است به پروردگار عالم در کتاب مذکور آورده که خبر داد بمن عبد الله بن فتح الله بن عبد الملک از تاج الدین حسن بن الشتوم او از شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر او گفته روایت کرده شد بمن از شرف الدین اسحق بن محمود یمانی قاضی شهر قم او از خالویش عماد الدین محمد بن محمد قمی او از شیخ صدر الدین ساوه او گفته که بنزد شیخ با بارتن داخل شدم دیدم که از کثرت سن ابروهای او پیش روی چشمهایش افتاده انگاه انها را برداشت و بمن نگاهی کرد و گفت که این چشمهای من بسیار شده است که بجمال رسول خدا ص نگاه کرده اند بدرستیکه انحضرت در روزیکه خندق مدینه را میکندند

دیدم که با مردم خاک بر پشت خود برداشته وازاو در این روز شنیدم میگفت اللهم انی اسئلک عیشة هنیئة ومنیة
سویة ومرداً غیر مخز ولا فاضح یعنی پروردگارا از تو مسئلت میکنم که زندگانی مرا گوارا میکنی و باراستی و درستی مرا
بمیرانی ودر روز قیامت رسوا و خادم ننمایی مؤلف گوید که سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت نموده وگفته که جد
عبد الحمید رفع حدیث برئیس ابو الحسن کاتب بصری که از جملهٔ ادبا بوده نموده او گفته که در سال سیصد و نود و دو در بلاد عرب بسبب
القحط وغلا شد لکن اطراف بصره ارزانی وفراوانی بود اعراب این را شنیدند از جایهای دور بانجا وارد گردیدند وبا نها مختلط داشتند
با جماعتی بیرون رفتیم برای اینکه احوال ایشان را ملاحظه نمائیم وقاعدهٔ علم وادب از ایشان اخذ کنیم پس اهست که در نزد یکی از ایشان این
قاعده را یافته باشیم انگاه خیمهٔ بلندی بالای بنظر آوردیم وانرا قصد کردیم ناگاه در گوشهٔ آن شیخی را دیدیم که نشسته وابروهای
وی پیش چشمهایش را گرفته ودر اطرافش جمعی از غلامان واصحاب بودند براو سلام کردیم وجواب را رد نمود ودر حسن ملاقات با ما عمل
آورد در انحال مردی از غلامان شیخ نشان داد وگفت که این مرد بزرگست در معاملهٔ راهها ناظر است واز جملهٔ فصحا واولاد عرب
است وهمچنین جماعتی که با او بینید هر یکی از ایشان بقبیلهٔ منسوب بفصاحت سادات معروفند زمانی که شما وارد شدید ما با
او بیرون آمدیم بامید اینکه فایدهٔ وچیزی طرفه از یکی شما اخذ کنیم وقتیکه ترا دیدیم امیدوار گردیدیم باینکه مطلب ومقصود خود
در نزد تو مییابیم زیراکه بجهت کبرسن او عجیبه بسیار دیده او گفت ای پسران برادرم شما را خدا تعالی تحیه بفرستد بخدا سوگند یاد
کنم هر آینه دنیا مرا از چیزی که شما از من میخواهید مشغول وغافل گردانید اگر ارادهٔ اخذ فایده دارید انرا از پدرم خواهش کنید وان
خیمهٔ اوست بدست خود اشاره بخیمهٔ بزرگی نمود که در مقابل خیمهٔ وی بود پس رفتیم وشیخی در ان دیدیم که دراز کشیده ودر اطرافش خدمت
کاران بسیار مشاهده نمودیم وماجرائی که میان ما وپسرش گذشته بود باو خبر دادیم گفت ای پسران برادرم خداوند عالم شما را تحیه بفرستد
بدرستیکه اورا از فایدهٔ که شما خواهش کرده اید مشغول وغافل کرده مرا هم از ان غافل نموده لیکن ان فایده را در نزد پدر من
مییابید واین خیمهٔ اوست اشاره بچادر پاکیزهٔ نمود در انحال ما در پیش خود گفتیم که محض دیدن این شیخ فانی را از جملهٔ
فواید حساب کنیم اگر فایدهٔ دیگر هم از او حاصل گردید ان نفعی میشود علیحده که چشم داشت آنرا نداشتیم پس انخیمه را قصد کردیم انگاه
در اطراف انخیمه جمع کثیری از غلامان وکنیزان یافتیم وقتیکه ما را دیدند بسوی ما دویدند وسلام کردند گفتند که چه میخواهید خدا تعالی
شما را تحیه بفرستد گفتیم که میخواهیم که ببزرگ شما سلام بکنیم وفایدهٔ اخذ نمائیم گفتند که همه فایدها در نزد آقای ما است انگاه یکی
از ایشان داخل خیمه گردید که برای داخل شدن ما از آقای خود اذن حاصل نماید بعد از ان بیرون آمد با اذن داد ما داخل شدیم در
صدر خیمه تختی دیدیم که در دو طرف آن چند تا متکا بود وبالینی هم در اول ان بود در روی بالین سر شیخی را دیدیم که بدنش کهنه وپوسیده
گردیده موهایش ریخته آنگاه باواز بلند سلام کردیم وجواب انرا بخوبی شنیدیم ویکی از ما پرسید از او وگفت مثل چیزی را که
پسرش گفته بود وباو فهمانیدیم که پسرش ما را نزد وی فرستاده وبما مژدهٔ فایدهٔ در پیش وی داده آنگاه شیخ چشمهای خود را باز کرد
دیدیم که حدقهای او بیناکور گردیده وبخدمتکاران خود گفت که مرا بنشانید بعد از ان گفت ای پسران برادرم شما را خبر می
دهم انرا از من یاد بگیرید پدرم مرا بچه زنده بینماند در حالانکه بالیستی نسلش باقی باشد انگاه در حال کبر سنش من متولد گردیدم
ودر از ولادت من فرح وسرور روداد بعد از ان برحمت ایزدی رفت وبعد از او عمم کفیل من گردید واو هم مثل پدرم در محافظت
من مبالغه داشت بنابراین روزی مرا بخدمت حضرت رسول خدا برده عرض کرد که این طفل پسر برادر منست پدرش وفات نموده من
بتربیت وی کفیل شده ام واز مردنش میترسیم پس مرا دعا تعلیم بفرما تا اینکه از برکت ان دعا وتعلیم سالم بماند انحضرت فرمود که آیا
ذات القلاقل را ندیدهٔ او عرض کرد که یا رسول الله ذات القلاقل چیست فرمود اینست که بخوانی براو سورهٔ جحد وسورهٔ
اخلاص وسورهٔ فلق وسورهٔ ناس را ومن تا حال هر صبحگاه آنها را خوانده ام وآسیبی در مال وبدن نخورده ام ومریض وفقیر
نگردیده ام وسن من تا باینجا رسیده است که می بینید وشما هم ذات القلاقل را یاد گیرید وانها را بسیار بخوانید بعد از ان از نزد
او برگشتیم سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب غرر ودرر گفته احمد بن محمد بن حاث بن کعب بن عمرو بن دعلة بن خالد بن مالک بن
اود مذحجی ومذحج مادر مالک بن اود است واولاد مالک باو نسبت داده میشوند ونامیدن او بمذحج از این راه است که تولد او
در بالای کوچکی شد که انرا مذحج میگفتند ونامش مدلت دختر ذی منجشان ابوحاتم سجستانی گفته که حارث بن کعب در حالت
احتضارش پسران خود را جمع نمود وگفت که صد وشصت سال عمر من شده تا حال با کسیکه عهد وپیمان شکن باشد مصافحه ننموده ام
وبا فاجر وفاسق دوستی نورزیده ام وبدختر عمم وزن پسرم مایل نشده ام وبا زنان زانیه برای عمل قبیح خلوت نکرده ام وهیچ
یک از دوستانم اظهار سر ننموده ام بدرستیکه من در دین حضرت شعیب هستم واحدی از عرب غیر از من واسد بن خزیمة
وتمیم بن مر در ان طریقه نیست وصیت مرا یاد گیرید ودر شریعت وطریقهٔ من بمیرید بتقوی خدای خود ملازمت
کنید تا اینکه همهٔ امور ومهمات شما کفایت کند وکارها وعملهای شما را اصلاح نماید وبپرهیزید از معصیت ونافرمانی
خدای تعالی تا اینکه هلاک نشوید ای پسران من متفق شوید وپراکنده نباشید تا اینکه تابع ومطیع دیگران نشوید

بدرستیکه مردن در حال عزت بهتر است از زندگی در حال عجز وذلت هر چه که شد نیست میشود عاقبت هر اجتماع پراکندگی است
روزگار دو حال دارد یکی وسعت عیش و دیگری ابتلا و روز دو قسم است روز شادی و روز گریه خلایق دو صنفند پارهٔ برای
نفع تو و پارهٔ دیگر بضرر تست تزویج کنید از زنان آنانرا که با شما کفو وهم تایند ودر مقام استعمال عطریات آب استعمال بکنید
واز عقد نمودن زنان احمق اجتناب کنید زیراکه اولادشان لحوق میباشد استراحت نیست مر کسیرا که قطع قرابت کند
وقتیکه قوم با همدیگر مخالفت کردند انگاه دشمنان شان برایشان دست یابند وآفت جمعیت اختلاف سخنان شان است احسان
نمودن بدشمنان صاحب احسان را از بدی ایشان نگه میدارد اگر در عوض بدی مکافات بدهی انگاه تو هم از جملهٔ بدکاران
میشوی کار بد کردن باعث زوال نعمت میشود وقطع رحم نمودن موجب هم وغم است هتک حرمت اهل احترام نعمت را زایل گرداند
ونتیجهٔ حقوق والدین بیچیزی وفقدان اعوان وخرابی بلاد است نصیحت مجرا بافتضاح ورسوائیست زیراکه اگر نصیحت
کننده مکیسی نصیحت نماید واو قبول نکند هر آینه ناصح در پیش او مفتضح میشود زیراکه ما فی الضمیر خود را باو اظهار نمود
واو بر سریرهٔ امرش مطلع گردید حسد عداوت بدیگران ورزیدن مانع از حصول منافع است بر خطا مداومت کردن
بلا نتیجه میدهد بدرفتاری اسباب منافع را قطع میکند حسد باعث مخالفت گردد بعد از اینها انشاء نمود میگفت بیت اکلت
شبابی وافنیته وانضبت بعد دهور دهورا ثلثة اهلین صاحبتهم فبادوا واصبحت شیخا کبیرا قلیل الطعام عسیر
القیام قد ترک الدهر خطوی قصیرا ابیت اداعی نجوم السماء اقلب امری بطونا ظهورا یعنی جوانی خود را بسر آوردم
وفانی گردانیدم بعد از روزگاران روزگاری چند بسر بردم با سه اهل یعنی سه طایفه مصاحب بودم ایشان هلاک شدند ومن
گردیدم پیر مردی شدم کم خوراک وبرخواستن از جا براو مشکل بدرستیکه روزگاران از شدت پیری گام مرا کوتاه گردانید شبها میخوابم
وچشم بر ستارگان میدوزم ودر عاقبت کارم تفکر میکنم واز جملهٔ معمرین مستوغر است نامش عمرو بن ربیعة بن کعب بن سعد بن
زید بن مناة بن تمیم بن مر بن اد بن طابخة بن الیاس بن مضر است ونامیدنش بمستوغر بجهة بیتی است که گفته وهو ینش الماء
فی الربلات منها نشیش الرضف فی اللبن الوغیر یعنی او میجوشانید آب را در میان گوشتهای آنها مانند جوشاندن سنگ گرم
شده در توی شیر وغیر شیر وغیر آنست که سنگ را بسیار گرم میکنند در توی شیر میاندازند تا داغش کنند بعد از ان در وقت شدت
حرارت هوا انرا میخورند تا اینکه از صدمهٔ حرارت هوا سالم بمانند پس چونکه او در شعر خود لفظ وغیر نموده از اینجهة بمستوغر ملقب
گردیده اصحاب انساب ذکر نموده اند که مستوغر سیصد وبیست سال عمر نمود ودر زمان اسلام را درک یافت یا نزدیک بود که دریابد
وابن سلام گفته که مستوغر از قدما بوده زمان طولانی از روزگار عمر نمود تا اینکه گفت بیت ولقد سئمت من الحیوة وطولها
وعمرت من عدد السنین مئینا مائة اتت من بعدها مائتان لی وازددت من عدد الشهور سنینا هل ما بقی الا کما قد فاتنا
یوم یکر ولیلة یحدونا خلاصهٔ مضمون انست که از طول زندگانی ملول شده وبتنگ آمده ام از سالها چند سال عمر نمود
صد سال بر من گذشت وبعد از ان دویست سال وچند سالهم بعد از این سیصد سال زیاد نمودم آنچه که از عمرم باقی مانده مانند انست
که گذشته روزیست که رو میآورد وشبی است بر ما مانند اشتران نغمهٔ حدی میخوانند ونحو قبرها میرانند وقایل این ابیات درزد
اوست بیت اذا ما المرء صم فلم یکلم واودی سمعه الاندایا ولاعب بالعشی بنی بنیه کفعل الهر یحترش العطایا
یلاعبهم وودوا لو سقوه من الذیفان مترعة ملایا فلا ذاق النعیم ولا شرابا ولا یشفی من المرض الشفایا یعنی وقتیکه
مرد از کثرت سن کر گردید انگاه از سخن گفتن با او اعراض کرده میشود وگوشش از شنیدن باز مانده مگر صداهای بلند را
واز کثرت خرافت وقلت عقل باطفال الصبیان انس میگیرد وبا پسران پسرانش در شبانگاه بازی میکند مانند بازی کردن گربه
در وقت شکار نمودن جانوریکه مانند وزغ است با ایشان بازی میکند وایشان دوست میدارند که کاسهها پر از سم
باو بخورانند وآرزو میکنند که هرگز چیز خوردنی وآشامیدنی بخشد واز مرض صحت وشفا نیابد از جملهٔ معمرین دوید بن
زید بن لیث بن سود بن اسلم بن الحاف بن قضاعة بن مالک بن مرة بن مالک بن حمیر است ابوحاتم گفته که دوید بن زید
بصد وبیست سال رسید واو از جملهٔ معمرین بوده وعرب هم کسی را معمر نمیشمارند مگر اینکه صد وبیست سال یا زیاده عمر نموده
باشد انگاه بپسران خود گفت که بر شما وصیت میکنم باینکه بکریه کردن بدترین مردم ترحم نکنید واز سر لغزش ایشان
در نگذرید لجامهای اسبها را کوتاه ونیزهها را طولانی بکنید واز سمت دست راست ودست چپ دشمن را با ان نیزهها بزنید
وگوشتهای ایشان را ببرید اگر اراده نمائید که یکدیگر را از حوایج منع کنید باید این منع پیش از بر آوردن انها شود زیراکه نعمت
بعد از بر آوردن انها عار است مرد عاجز میشود لکن به پیرامون حیله نمیگردد رسیدن بمطلب با یاری بخت است نه با تعب
ومشقت در کارها زیرکی وچابکی نمائید وبالای همدیگر نریزید باید مرد بمیرد ونایب وذلت را تنگ ندهد انده نخورید بر
چیزیکه از شما فوت شده هر چند که فواتش بر شما گران باشد مهربانی نکنید بر کسیکه از نزد شما میکوچد و
جدا میشود هر چند که بقرب وی الفت داشته باشید وطمع نکنید تا اینکه چرک نشوید ودر مقابل دشمن سستی نورزید

تا اینکه شما از نرم و ملایم ندانند بلکه باید شما سخت و درشت حساب کنند وصیت مرا یاد کیرید و عمل کنید تا اینکه مثل بک که مشهور
است بر شما وارد نکردد ان الموصین بنو اسهوان یعنی پارهٔ کسانی هستند که با ایشان وصیت کرده میشود از ان سهو نموده
اعراض میکنند و قتیکه من وفات کردم قبر مرا فراخ کنید و وسعت مین را از من مضایقه ننمایید که این باعث استراحت من نیست
اینها لکن دلم از ترس و تزلزل آرام میکیرد بعد از انکه اینها را کفت وفات نمود ابوبکر بن درید کفته که این چند بیت را درید کفته
بیت الیوم یبنی لدوید بیته یا رب نهب صالح حویته ورب قرن بطل ردیته ورب غیل حسن لویته
ومعصم مخضب طینته لو کان للدهر بلی ابلیته او کان قرنی واحدا کفیته یعنی در این روز که روز وفات خانه
درید قبر باشد بر او نزدیک شد بسیا طلاها جمع کردم و شجاعان روزکار را هلاک نمودم و بسیا ساعد فربه و زیبا را در میدان
کشتی کیری پیچیدم و دستهای خضاب کرده شده را پس کردانیدم اکر روزکار را پوسیدکی میبود ممکن هر آینه انرا پوسیده کردم
و اکر طرف مقابل من در میدان یکی میشد هر آینه او را بس بودم از او نیز روایت کرده اند بیت القی علی الدهر رجلا
و یدا والدهر ما اصلح یوما افسدا یفسد ما اصلحه الیوم غدا یعنی روزکار دست و پای مرا قطع نمود یعنی قوة
بدنرا از من کرفت و حال انکه روزکار اصلاح امری نمیکند در روزی آن امرا در آن روز فاسد و ضایع کرده لکن اکر
امری را امروز اصلاح نماید فردا لامحاله انرا فاسد خواهد کردانید از جملهٔ معمرین یکی زهیر بن جناب بن هبل بن عبد الله بن
کنانه بن بکر بن عوف بن عذره بن زید بن لات بن رفیدة بن ثور بن کلب بن وبرة بن تغلب بن حلوان بن الحاف بن قضاعة
بن مالک بن عمرو بن مرة بن زید بن مالک بن حمیر است ابوحاتم کفته که زهیر بن جناب دویست و بیست سال عمر نمود و دویست
مرتبه جنک کرد و در میان قومش بزرک و مطاع بود چنین کفته اند که در او ده خصلت بود که در احدی از اهل زمانش جمع
نشده بود سید قوم خود و شریف و خطیب و شاعر ایشان بوده و از جهة بلندی مرتبه در خانهٔ سلاطین فرود میآمد و مهمان
ایشان میشد و طبیب قوم خود بود و طب در انزمان شرافت داشته و مدبر و سوار ایشان بود و او را در میان شان خانه بود و
ایشان اعوان و انصار داشت به پسران خود وصیت نموده و کفته که سن من بسیار شده و روزکار ها دیده ام و در کارها تجربه
ها حاصل نموده ام پس انچه میکویم یاد بکیرید حذر کنید از ضعیف شدن در وقت رو دادن مصایب یعنی دلها خود را قوی
بدارید و بپرهیزید از اینکه در وقت نزول حوادث کار را بیکدیکر واکذارید زیرا که این باعث هم و غم و شماتت دشمن
است و موجب کمان بد بردن است بخدا و حذر کنید از اینکه بحوادث پاره افترا ها بکوئید و لذا شما خاطر جمع و مطمئن شده باشید و بر آنها
سخریه و استهزاء ننمائید زیرا که هیچ قوم سخریه بر آنها نکرد مکر اینکه مبتلا کردید ند لکن بنزول آنها منتظر باشید زیرا که انسان
در دار دنیا بمنزلهٔ نشانهٔ تیر است که تیر اندازان حوادث از هر طرف نوبه بنوبه بر آن میاندازند بعضی بآن نمیرسانند و بعضی دیکر
از آن میکذرانند و از بعضی بجانب راست یا چپ آن واقع میشود لاخر الامر ناچار است از اینکه یکی از آنها بان میخورد سید مرتضی
کفته که معنی قول زهیر بن جناب که انسان در دنیا مانند نشانه است تا آخر آن بخاطر ابن الرومی رسید و آنرا در چند بیت درج نمود
و بسیار حسن و ابیات بکار برده ابیات اینست بیت کفی بسراج الشیب فی الراس هادیا لمن قد اضلته المنایا لیالیا
امن بعد ابداء المشیب مقاتلی لرامی المنایا تحسبینی راجیا غدا الدهر یرمینی فتدنو سهامه لشخصی اخلق ان
یصبن سوادیا وکان کرامی اللیل یرمی و لا یری فلما اضاء الشیب شخصی رمانیا یعنی سفیدی موها بسبب پیری بمنزلهٔ
چراغیست که رهنمائی میکند مرکها را بسوی کسیکه او را کم کرده بود ند آیا مرا چنین کمان میکنی که امید نجات دارم از مرک
بعد از انکه پیری ظاهر نمود به تیر اندازان مرکها از من اعضا را که اکر بآنها صدمه برسد انسان زود میمیرد روزکار بمن تیر انداخت
و تیر هایش ببدنم نزدیک شد ند و حال انکه سزاوار بود باینکه آنها بر بدنم برسند و ان بمنزلهٔ تیر انداز شب بود که میانداخت
در حالتیکه مرا نمیدید زیرا که جوان بودم و موهایم مانند شب ظلمانی سیاه بود ند سفیدی مو نبود که تیر انداز را بسوی من رهنمائی کند
و قتیکه سفیدی پیری بدن مرا روشن نمود انکاه تیر روزکار بر من خورد زهیر بن جناب در عهد کلیب وایل بوده و در میان عرب
کسی دلاورتر از او نبود و در نزد ملوک کسی مثل او تقرب نداشته و بجهة حسن تدبیر شل و را کاهن میکفتند و اهل قبایل
جمع نمیشد ند مکر بر سری و بر سر زراح بن ربیعه روزی زهیر از بعضی زنان خود پارهٔ سخنان استماع نمود که زنان را
سزاوار نبود که کونه سخنان را در نزد شوهر انشان بکویند انکاه او را از کفتن ان سخنها نهی نمود ان زنان باو کفت که ساکت
باش و الا با این عمود ترا میزنم بخدا سوکند یاد میکنم که ترا چنین نمی بینم که چیزی بشنوی و آنرا بفهمی در آنحال زهیر این چند
بیت را انشا نمود بیت الا یا لقوم لا اری النجم طالعا ولا الشمس الا حاجبی بیمینی معزبتی عند القفا بعمودها
تکون نکیری ان تقول ذر بنی امینا علی سر النساء و ربما اکون علی الاسرار غیر امین فللموت خیر من
حداج موطا مع الظعن لا یاتی المحل لحین یعنی ای قوم آکاه شوید انحال من ستاره را در حال طلوع و همچنین آفتاب را
نمی بینم مکر در حالی که ابروی خود را از پیش روی چشم بردارم زنم در پشت سرم با عمود ایستاده مرا منع میکند از اینکه با

بکویم که مرا بکذار بر سر زنان امین شوم یعنی هر چه میخواهند در نزد من بکویند زیرا که از کثرت پیری ثقل سامعه بهم رسانیده ام هر چه که بکویند
نخواهم شنید کم میشود که بر اسرار امین شوم نباشم مرک برای من بهتر است از اینکه باز نان در کجاوه بنشینم و سفر کنم و زمان مرک من طول
کشید و نمیرسد و قایل این ابیات هم او است بیت ابنی ان اهلک فقد اورثتکم مجدا بنیة وترکتکم ابناء سادات زنادکم وریة
من کل ما نال الفتی قد نلته الا التحیة ولقد رحلت البازل الکوماء لیس لها ولیة وخطبت مخطبة حازم غیر الضعیف و لا
العییة والموت خیر للفتی فلیهلکن و به بقیة من ان یری الشیخ البجال قد یهادی بالعشیة یعنی ای پسرکان من اکر مرک مرا دریابد بزرک
واندوهکین نشوید و از عاقبت کار خود نترسید زیرا که بشما بزرکی با بناء محکم را میراث کذاشتم و شما را در جاهای میکذارم که بزرک زاده
و بمطالب خود رسید اید و رسید بهر چه که جوان در مدت عمرش بانها میرسد مکر دوام عمر و زندکی در دنیا سلطنت و ان میسر
نشد و شتر بزرک کوهان را باز کردم در حالی که جل نداشت و خطبه خواندم مانند خطبه خواندن کسیکه این را محکم میکند در سخن
کفتن ضعیف و عاجز نمیشود و مرک برای جوان بهتر است از اینکه شیخ عظیم الشان را در حالی به بینند که از کثرت ضعف و ناتوانی
در وقت شبانکاه بمردم تکیه نموده راه میرود پس الجوان بمیرد در حالتی که از قوت و توانائی بقیهٔ در او هست و این دو بیت را نیز
او کفته بیت لیت شعری والدهر ذو حدثان ای حین منیتی تلقانی اسبات علی الفراش جفاة ام بکفی مفجع
حران یعنی کاش میدانستم و حال انکه روزکار دارای حادثه بسیار است که کدام وقت مرکم بمن ملاقات میکند آیا ملاقات آن در
وقتیست که در توی رخت خواب از حرکت باز مانده و ضعیف شوم یا اینکه در دست اندوهکین و سوخته دلیست که خویش او را کشته
باشم و او از من قصاص نماید سید مرتضی ره کفته که زهیر دویست سال از عمرش کذشته این بیت را انشا نموده لقد عمرت حتی لا ابالی
احتفی فی صباحی او مسائی وحق لمن اتت مائتان عاما علیه ان یمل من الثواء یعنی بسیار عمر نمودم بحدیکه باک
ندارم از اینکه مرک مرا در صبحکاه دریابد یا در شبانکاه سزاوار است بر کسیکه دویست سال عمر نماید اینکه از زندکی تنک و خسته کردد از
زهیر بن جناب این دو بیت نیز روایت شد اذا ما شئت ان تسلی خلیلا فاکثر دونه عدد اللیالی فما سلی حبیبک مثل ناء
ولا بلی جدیدک کابتذال یعنی وقتیکه اراده تسلی یافتن نمودی بد وست خود آنکاه آمدن بنزد او در شبها بسیار بکن پس
جدائی و دوری تو از دوست و را تسلی خاطر نمیشود و تو روی ترا هیچ چیز مانند ابتذال کهنه نمیکند یعنی بسیار آمد و رفت بنزد
دوست هر چند که او را تسلی خاطر است لکن ترا ذلت از جملهٔ معمرین یکی ذو الاصبع عدوانیست نامش حرثان بن محرث بن
حارث بن ربیعه بن وهب بن ثعلبة بن ظرب بن عمرو بن عتاب بن یشکر بن عدوانست نام عدوان هم حارث بن عمرو بن قیس بن
غیلان بن مضر است نامیده شد حارث به عدوان از این راه است که او برادرش فهم نام را تعدی نمود و او را کشت بعضی کفته اند چشم او
را بر آورد و بعضی کفته که نام ذو الاصبع محرث بن حرثان است بعضی کفته که حرثان بن حویث است بعضی دیکر حرثان بن حارثه کفته
و کنیه اش با عدوانست و سبب ملقب بودنش بذی الاصبع آنست که ماری اصبع او را یعنی انکشت او را کزید و انکشتش شل کردید پس
از آن باین لقب ملقب کردید چنین کفته میشود که صد و هفتاد سال عمر نمود ابوحاتم کفته است که او سیصد سال عمر نمود و از جملهٔ حکام عرب
بوده است و حافظ کفته که دندانهای ثنایای او افتاده بوده است و از او این چند بیت را روایت کرده لا یبعدن عهد الشباب و لا
لذاته ونباته النضر لولا ماحفلت متی عولیت فی حرجالی قبری هزئت اثیلة ان رات هرمی وان انحنی لتقادم ظهری
یعنی خوی او لذتها و نباتات تر و تازه آن از من دور نشود اکر اینها نمیبودند هر آینه در مجلسی و محفلی با کسی جمع نمیشدم وقتیکه در
تابوت بلند کرده شده بسوی قبر برد ند هر آینه در آنحال اثیله پیری و خم شدن پشت مرا بسبب طول عمر مشاهده کرده با استهزاء
و سخریه آغاز خواهد نمود ذی الاصبع چهار دختر داشت شوهر کردن را با ایشان عرض نمود ایشان ابا و امتناع نمودند کفتند که
خدمت ترا کردن در نزد ما از هر چیز دوست تر است بعد از آن روز پدر شان از جائی با ایشان نکاه میکرد که ایشان او را
نمیدیدند آنکاه کفتند که هر یکی از ما چند بیت بکوید انچه که از امر شوهر کردن در دل دارد در آن ابیات درج نماید آنکاه
بزرکشان کفت الا هل اراها لیلة و ضجیعها اشم کنصل السیف غیر لهند علیم بادواء النساء و اصله اذا ما انتمی
من سر اهلی و محتدی یعنی آیا می بینم شبی را که هم خوابه ام در آن شب کسی باشد که سر و بینی وی بلند است یا اینکه شان اش
از ارتکاب امور رذیله بلند است و خود او در کذرانیدن کارها مانند شمشیر هندیست یا عین انست و بد رد های زنان
یعنی بحاجتهای ایشان دانا و بینا است و اصل و نسبش در وقتیکه نسبت داده میشود از نجیب ترین اصل منست یعنی
ما بین قرابت و خویشی دارد انکاه ان خواهر از او کفتند که تو کسی را میخواهی که از خویشان تست و او را شناخته در نظر
کرفته بعد از آن دومین ایشان کفت الا لیت زوجی من اناس اولی غنی حدیث الشباب طیب الثوب و العطر لصوق
باکباد النساء کانه خلیفة جان لا ینام علی وتر یعنی ارزو دارم که شوهر من از قبیلهٔ باشد که دشمن داشته باشند
زیرا که مرد بی دشمن ارذل و بیکاره است و او جوانی باشد تازه و لباس پاکیزه داشته باشد و عطر وی پاکیزه در وقت هم خوابکی با
زنان مانند جار با ایشان بپیچید بطوریکه در روی فرش نخوابد بلکه از شدت محبتش در آغوش زنان قرار کیرد و بعضی در

نجاعلو ترعلی هجر روایت کرده یعنی محبتش نسبت بزنان باید بمرتبهٔ شدت داشته باشد در حال هجرت از ایشان باید که خواهش نبرد
انکاه ایشان کفتند که توکسیرا میخواهی که از خویشان تو نیست بعد ازان سیمین از ایشان کفت الا لیت یکسی الجمال ند یه
لَهُ جفنة تشقی بها العزو الجزر لَهُ حکمات الدهر من غیر کبرة تشین فلا فان ولا ضرع غمر یعنی ارزو دارم که شوهر مرا
من کسی باشد که مجلس ها را باید ظرفی را که در ضیافت و مهانی استعمال میکنند پر از کوشت بز غاله و شتر نماید و تجربه کار روزکار
بدون اینکه بکبر سن برسد برای وی حاصل شده باشد پیر و نه پیر مرد فانی باشد و نه جوان عاجز بی تجربه انکاه خواهرانش باو کفتند که
تو مرد بزرک و نجیب میخواهی بعد ازان بچه ها این کفتند که تو هم بکو چنانکه ما کفتیم کفت من چیزی نمیکویم کفتند ای دشمن خدا دانستی
آنچه که در دلهای ما بود و اعلام نمیکنی ما چیزی را که در دل تست کفت اینقدر بدانید که شوهری از چوب بهتر است از بی شوهری
و این سخن در مابین خلایق کردید مثل شد بعد ازان پدر ایشان هر چهار را شوهر داد یکسال بعد ازین نزد دختر بزرکش آمد کفت
ای دختر من شوهر را چکونه می بینی کفت بهترین شوهر است که حلیلهٔ خود را عزیز میدارد و حاجت حاجتمندان را بر میآورد باز
پرسید که مال شما چکونه مالیست کفت بهترین مالها است که شتر باشد کم شیر آنها را میآشامیم و کوشت آنها را میخوریم و آنها را
سوار میشویم او کفت ای دختر من شوهرت کریم است و مالت بسیار بعد ازان نزد دویمین شان آمد و کفت که شوهرت چکونه است کفت
بهترین شوهریست که اهل خود را عزیز میدارد و با ایشان نفع میدهد و احسانرا که میکند فراموش مینماید کفت که مال شما چکونه
مالست کفت که ماده کاو که بدر خانه ما الفت دارند زیرا که بدون زحمت میآیند و ظرفها پر از شیر و خیک را پر از روغن میکنند
و باز نان زن هستند آنکاه پدرش باو کفت که در نزد شوهرت محبوب و نیک بخت و خوشحال شده بعد ازان نزد سیمین آمد کفت
ای دختر من شوهرت چه حال دارد کفت نه سخی است بحد اسراف و نه بخیل است در مرتبهٔ لئامت کفت مال شما چه مالست کفت چند راس
بز غاله کفت آنها چه قدر بند کفت در وقت ولادت آنها برای ما بخورش ما کفایت میکنند انکاه پدرش کفت که اینقدر بسیار نیست بلکه
بقدر کفایت است بعد ازان نزد دختر کوچک آمد و کفت ای دختر من شوهر تو چکونه است کفت بدترین شوهریست که نفس خود
عزیز میدارد و زن را خوار و خفیف می پندارد کفت مال شما چکونه مالست کفت بدترین اموال کفت از کدام صنف است کفت
پارهٔ کوسفند است بزرک شکمند که سیر نمیشوند و تشنه اند که هرکز سیراب نمیباشند و کوشهای کر دارند که نمیشنوند
اکر یکی از آنها در وقت کذشتن از پل لغزش خورده توی آب افتد ما بقی آنها هم تبعیت کرده میافتند این کلام اشاره باین است
که کوسفند با بلادت و عدم ادراک موصوفست چنانکه در السنه و افواه مشهور است انکاه پدرش کفت که من بمرکی میمانم
که متاعش متبعض شده باشد یعنی بعضی از آن تلف شده و بعضی باقی مانده و وجه شباهت او بان مرد ازین راه است که بعضی از دختران
خوش کذران بوده و بعضی دیکر بد کذران ابو الحسین محمد کاتب باخبر داد کفت که ابن درید بما خبر داد کفت که خبر داد بما ابو حاتم از
ابو عبیده او از یونس و ابن درید کفت که با من خبر داد عکلی از ابن خالد او از هیثم بن عدی او از سعر بن کدام او کفت که سعید بن خالد
جدلی بما خبر داد کفت در وقتیکه عبد الملک بن مروان بعد از کشتن مصعب بکوفه آمد مردم را خواند که هر کس حصهٔ خود را از مال
غنیمت ببرد انکاه ما نزد وی آمدیم او کفت که این جماعت کیانند کفتیم طایفهٔ جدیله کفت جدیلهٔ عدوان میکوئید کفتیم بلی پس این
بیتها متمثل کردید غدیر الحی من عدوان کانوا حیة الارض بغی بعضهم بعضا فلم یرعوا علی البعض ومنهم کانت السادات
والموفون بالقرض ومنهم حکم یقضی فلا ینقض ما یقضی ومنهم من یجیل الناس بالسنة والفرض یعنی غدیر حی از قبیلهٔ
عدوان مانند مار زمین بودند بعضی از ایشان بر بعض دیکر ظلم و تعدی نمود پس مراعات نکرد و از قبیلهٔ عدوان بود بزرکان
و وفا کنندکان بعهد و پیمان و از ایشان حکم کننده هست که حکم میکند حکمش شکسته نمیشود و از ایشان است کسیکه مردم را بواجبات
و سنن حواله میکند بعد ازان عبد الملک بمرد بزرک و نامداری از ما که او را پیش انداخته بودیم خطاب نموده کفت کدامیک از شما
این شعر را کفته او کفت نمیدانم من از پشت سرش جواب دادم که ذو الاصبع کفته او مرا کذاشت بان مرد بزرک متوجه کردید کفت که نام ذو الاصبع
چه بود کفت نمیدانم باز من از پشت سرش جواب دادم که نام وی حرثان بود او باز مرا کذاشت باو متوجه کفت که چرا بذو الاصبع ملقب
شده کفت نمیدانم انکاه باز من از پشت سرش کفتم که انکشت او را مار کزیده از اینجهت بدین لقب ملقب کردید باز مرا ترک نموده از او پرسید
که او از کدام این طایفهٔ شما بوده کفت نمیدانم باز من از پشت سرش جواب دادم که از طایفهٔ بنی ناج بوده انکاه از او پرسید که حصهٔ که از
این مال بتو داده چه قدر است کفت هفتصد درهم بعد ازان بمن متوجه کردید کفت که عطا که بتو کرده ام چه قدر است کفتم چهارصد درهم
انکاه یکی از منسوبان خود کفت که یا ابن الزعیزع سیصد درهم از حصهٔ او کم کن بر حصهٔ من بیفزا پس از آنجا بر کشتم در حالی که عطای من
هفتصد بود و عطای وی چهارصد در روایت دیکر هست اینکه عبد الملک از آن مرد بزرک پرسید که ذو الاصبع از کدام این طایفهٔ
شما بوده او کفت نمیدانم ناکاه از پشت سرش کفتم از طایفهٔ بنی ناج که شاعر در خصوص ایشان کفته بیت اما بنو ناج فلا
تذکرهم ولا تتبعن عینیک من کان هالکا اذا قلت معروفا لاصلح بینهم یقول وهیب لا اسالم ذلکا فاضحی
کظهر العود جب سنامه تحوم علیه الطیر احدب بارکا یعنی نام قبیلهٔ بنی ناج را نبر باید از ایشان اعراض کنید و

التفات نکنید از ایشان بکسیکه کشته میشود زیراکه هر وقت که سخنان صلح آمیز میکفتم برای اینکه مابین ایشانرا اصلاح
نمایم انکاه وهیب میکفت که سخنان ذلت آمیز ترا بر خود لازم نمیکنم یعنی اکر سخن ترا قبول نمایم ذلیل خواهم شد پس اندک
زمانی نکذشت که وهیب مانند پشت شتر مسنی کردید که کوهانش بلند شده و مرغان در اطراف وی برای خوردن کوشتش می
کردند در حالیکه پشتش خم کشته در جایکاهش خوابانیده شده باشد یعنی بعد از زمان کمی وهیب در معرکهٔ قتال کشته شد
و در میان میدان مانند اشتر مسن افتاده بود کردید بعضی هم چنین روایت کرده اند که این ابیات را ذو الاصبع انشا نموده و از
ابیات مشهورهٔ ذو الاصبع این دو بیت است اکاشر ذا الضغن المبین منهم واضحک حتی یبدو الناب اجمع واهدنه
بالقول هدنا ولو یری سریرة ما اخفی لبات یفزع یعنی از ان طایفه در پیش روی کسیکه با من حسد و عداوت دارد تبسم
میکنم و میخندم بحدیکه دندان بزرک ظاهر میشود یعنی بشدت میخندم و سخنان نرم و اصلاح نما باو میکویم اکر بر باطن امر
من که از او مخفی و پنهان داشته ام مطلع کردد هر آینه از بیم و اضطراب نمیخوابد زیراکه بعد از اطلاع بر باطن من میداند که تدبیری
که بنابر آن تغییر میشود برای هلاکت او نموده ام محکم است هرکز خطا نخواهد شد و این دو بیت نیز از اشعار او ست اذا ما الدهر
جر علی اناس شراشره اناخ باخرینا فقل للشامتین بنا افیقوا سیلقی الشامتون کما لقینا یعنی وقتیکه روزکار سنکینی
ها خود را بر پشتهای اهل قبیله داد یعنی ایشانرا بحوادث مبتلا کردانید انکاه همه خلایق را در ان ابتلا یکسان خواهد نمود پس
بکو بشماتت کنندکان ما که بکوش بیائید یعنی از غفلت بیدار شوید بزودی حوادث روزکار بشماتت کنندکان هم میرسد چنانچه
که بما رسید این دو بیت نیز از اشعار او است ذهب الذین اذا رأونی مقبلا هشوا الی ورحبوا بالمقبل وهم
الذین اذا حملت حمالة ولقیتهم فکأننی لم احمل یعنی کسانی که در وقت رفتن من بنزد ایشان شاد و خوشحال میشدند مرحبا
میکفتند همه رفتند و منقرض کردیدند ایشان چنان بودند که هر وقت ضرری بادیه را متحمل میشدم و با ایشان ملاقات میکردم
انکاه کویا خود را چنان میدیدم که اصلا بر من ضرری نرسیده زیرا صله و عطیهٔ از ایشان بمن میرسید که تلافی ان ضرر بمن می
نمود با اینکه از جهة حسن سلوک و رفتار ایشان که با من مینمودند همه غرامتها را فراموش میکردم از جملهٔ او این ابیاتست که مشهور
بیت لی ابن عم علی ما کان من خلق مختلفان فاقلیه ویقلینی ازری بنا اننا شالت نعامتنا فخالنی دونه وخلته دونی
لاه ابن عمک لا افضلت فی حسب عنی ولا انت دیانی فتخزونی انی لعمرک ما بابی بذی غلق عن الصدیق ولا خیری بممنون
ولا لسانی علی الادنی بمنطلق بالفاحشات ولا اغضی علی الهون ماذا علی وان کنتم ذوی رحم ان لا احبکم ان لم تحبونی
یا عمرو ان لا تدع شتمی ومنقصتی اضربک حیث تقول الهامة اسقونی وانتم معشر زید علی مائة فاجمعوا
امرکم طرا فکیدونی لا یخرج القسر منی غیر مأبیة ولا الین لمن لا یبتغی لینی یعنی مرا پسر عمی هست که بسبب
طبیعتهائی که دارد با هم مخالفت داریم من او را دشمن میدارم و او مرا بمصیبت دچار نمود اینکه از هم دیکر تفرقت کردیم پس او مرا از
خود جدا خیال کرد و من او را هم جدا را با او پسر عم تو که من باشم تو از جهة نسب من فضیلتی نداری و تو حاکم و قادر و قاهر بر من نیستی
تا اینکه مرا ذلیل نمائی سوکند بعمر تو یاد میکنم هر آینه بسبب کسیکه سینه تنک و خلق بدی دارد در دوست خود باو امتناع ندارم
و در نفع دادن منت نمیکذارم و زبانم دشنام بر فرومایکان نمیدهد و از خوار شدن هم چشم نمیپوشم یعنی اکر کسی مرا خوار کند از
او در نمیکذرم چه ضرر دارد بر من هر چند که صاحب رحم من و خویش هستید اینکه شما را دوست ندارم اکر مرا دوست ندارید
ای عمرو اکر دشنام دادن را و بدکوئی نمودن را نسبت بمن ترک نکنی هر آینه ضربتی بر سر میزنم بطوری که تشنه میشوی و آب
میخواهی شما جماعتی هستید از صد نفر بیشتر اسباب خود را مهیا کنید با من بجنکید قهر و درشتی کردن با من نمیافزاید بر من مکر
اباوامتناع از نرمی و ملایمت نمیکنم با کسیکه طالب نرمی من نیست از جملهٔ معمرین معدیکرب حمیریست و او از آل ذی عین بود ابن سلام
کفته که معدیکرب در حالیکه عمرش طولانی شده بود این دو بیت را کفته اراانی انما افنیت یوما اتانی بعده یوم جدید یعود ضیاؤه
فی کل فجر ویابی لی شبابی لا یعود یعنی خود را چنان می بینم که هر روز زیراکه بر سر میبرم روز تازهٔ بعد ازان بمن میآید روشنائی ان
در هر صبحکاه عود میکند لکن جوانی من ابا دارد از اینکه بمن عود نماید از جملهٔ معمرین ربیع بن ضبع فزاریست چنین کفته میشود
که تا زمان بنی امیه مانده بود مذکور کرده اند که بر مجلس عبد الملک بن مروان داخل انکاه باو کفت که یا ربیع از طول عمر خود و از
حوادث کذشته که دیدهٔ بمن خبر ده حدیثی را که بطوری که در روایت صدق و آنچه کذشت تا آخر رسانیده لکن در این روایت افزوده
است این را که عبد الملک باو کفت که ترا خوشحال نموده بخشی که لغزش نمیخورد و عطائی که بسرعت بتو میرسد و ظرفی بزرک و کلفتی که
طعام ضیافت در آن میکذارند بعد ازان سید مرتضی کفته که اکر این خبر صحت داشته باشد باید که سؤال عبد الملک از ربیع در ایام
معاویه بوده باشد نه در زمان خلافت خود زیراکه در این خبر چنین مذکور است که ربیع کفت در اسلام شصت سال عمر نمودم و حال
انکه اول خلافت عبد الملک در سال شصت و پنج از هجرت کذشته بود دلیل کران خبر بهر جهة صحت برسد باید که بدین نهج
باشد که ذکر کردیم و روایت شده است که ربیع ایام معاویه را دریافت پس سؤال عبد الملک از او در ان ایام اتفاق افتاده

چنین کفته میشود که وقتیکه دویست سال از عمر ربیع کذشت انکاه این ابیات را سنجید الا ابلغ بنی بنی ربیع فاشرار البنین
لکم فداء بانی قد کبرت ودق عظمی فلا تشغلکم عنی النساء وان کنائنی لنسا صدق وما الی بنی ولا اساؤا اذا
کان الشتاء فادفئونی فان الشیخ یهدمه الشتاء اذا ما حین یذهب کل قر فسربال خفیف او رداء اذا عاش
الفتی مائتین عاما فقد ذهب اللذاذة والفتاء یعنی پسران مرا بکوئید پسران بد شما را فدا باد که بجهت کبر سن و پیری بسیار
استخوانم نازک و سست کردیده بزنان خود تان مشغول کردیده از من غافل نشوید بدرستیکه هم سرهای من زنان راستکو
و وفادار هستند و پسرانم هم نسبت بمن تقصیر و بدی نکرده اند وقتیکه موسم زمستان در رسید انکاه مرا لباس بپوشید زیراکه
زمستان پیران را فانی و منهدم کرداند در وقتیکه همه سرماها در روند انکاه پیراهن سبکی یا رداء بمن کفایت میکند زمانیکه مرد
دویست سال عمر نمود انکاه جوانی و ادراک لذت از او زایل کردد وقتیکه بسن دویست و چهل سالکی رسید باین ابیات مترنم کردید اصبح
عنی الشباب قد حسرا ان بان عنی فقد ثوی عصرا ودعنا قبل ان نودعه لما قضی من جماعنا وطرا ها انا ذا امل الخلود
وقد ادرک سنی ومولدی حجرا ابا امرء القیس هل سمعت به هیهات هیهات طال ذا عمرا اصبحت لا احمل السلاح
ولا املک راس البعیر ان نفرا والذئب اخشاه ان مررت به واحدی واخشی الریاح والمطرا من بعد ما قوة انوء بها
اصبحت شیخا اعالج الکبرا یعنی لباس جوانی از برمن کنده شد اکر جوانی از من جدا کردید باکی نیست زیراکه روزکارها با
من بود وقتیکه از ملاجت خود را بجا اورد انکاه با ما وداع نمود پیش از انکه ما از او وداع کنیم آکاه شوید من کسی هستم که آرزو
میکنم که در دنیا همیشه بمانم و حال انکه سن و لادت من حجر را که پدر امرء القیس بود دریافته یا اینکونه طول عمر را
شنیده دولت اینکه انرا شنیده باشی زیراکه این عمر بسیار طولانی است از کثرت سن و شدت ناتوانی قدرت برداشتن اسباب جنک ندارم
و سر شتر را اکر بخواهد که بکریزد نمیتوانم که نکه بدارم اکر بر کرک تنها دوچار شوم میترسم از باد و باران هم بیم دارم بعد از انکه قوت
داشتم که با ان از جا بر میخواستم و حرکت میکردم کردیدم پیر شدم که بتعب و مشقت کبر سن مشغول کردیدم از جمله معمرین
ابو طمحان القینی است نامش حنظلة بن شرقی واصلش از اولاد کنانة بن قین است ابو حاتم کفته که ابو طمحان دویست سال عمر نموده
در خصوص طول عمرش کفته بیت حنتنی حانیات الدهر حتی کانی خاتل یدنو لصید قصیر الخطو یحسب من رانی
ولست مقیدا انی بقید یعنی حوادث روزکار قامت مرا خم نمود بطوریکه مانند کسی شدم که در کمینکاه شکار قد خود را
خم کرده کامهای خورده بردارد و بسوی صید رود و مانند کسی کردیدم که شانش کوتاه و حقیر بروایت دیکر اینست که مانند
کسی شدکه کامهای خود را بهم دیکر نزدیک کذارد در وقت راه رفتن هرکه می بیند چنین خیال میکند که بزنجیر کشیده اند
و حال انکه بزنجیر کشیده نشده ام ابو حاتم سجستانی کفته که چند نفری از اصحاب ما بمن خبر دادند که ما از یونس بن حبیب شنیدیم در
حالیکه او این دو بیت را انشا میکرد و نیز این دو بیت را از او شنیدم که انشا نمود تقارب خطو رجلک یا سوید وقیدک الزمان
بشر قید یعنی ای سوید از شدت پیری و ناتوانی کامهای پایت بهمدیکر نزدیک شده اند و زمانه ترا ببدترین قیدها بسته و نیز ابو
طمحان این ابیات را کفته وانی من القوم الذین هم هم اذا مات منهم میت قام صاحبهم نجوم السماء کلما غاب کوکب
بدی کوکب تاوی الیه کواکبه اضاءت لهم احسابهم ووجوههم دجی اللیل حتی انظم الجزع ثاقبه وما زال منهم
حیث کانوا مسود تسیر المنایا حیث کانت کتائبه یعنی من از کسانی هستم که ایشان ایشانند یعنی جلالت و قدر و بزرکی مرتبه را
همیشه دارند زیراکه اکر بزرکی از ایشان وفات یابد یکی دیکر از ایشان که مانند اوست در جای وی قرار میکیرد ایشان مانند ستارکان
آسمانند که هر وقت ستارهٔ از ایشان غایب کردد ستارهٔ دیکر ظاهر میشود در حالیکه ستاره کان او یعنی اعوان و انصارش در اطراف
وی جمع میشوند انکار رویها و حسبهای ایشان از نوران ستاره هم روشنائی اخذ میکند تاریکی شب را تا وقتیکه ستارهٔ ثاقب ان
سایر ستارهها را با طراف خود جمع نماید همیشه از ایشان مرد بزرک و جلیل القدر هست که بهر جا لشکر او رود مرکها برای هلاک نمودن
دشمنانش با آن لشکر میرود و معنی دو بیت اول شبیه قول اوس بن حجر است بیت اذا مقرم منا ذرا حد نابه تخمط فینا
ناب اخر مقرم یعنی هر وقتی بیفتد دندان بزرک اشتری از اشتران ما که بجهة توالد و تناسل نکه داشته میشود و آن را
اشتر فحل میکویند انکاه دندان شتر دیکر از اشتران ما در روییدن بجوش میاید یعنی هر وقتیکه بزرکی از ما فوت شود
انکاه بزرک دیکر از ما در جای وی مینشیند و طفیل غنوی را مثل این مضمون بخاطر رسید و کفته بیت کواکب دجن
کلما انقض کوکب بدی وانجلت عنه دجنة کوکب یعنی ایشان مانند ستارکانند در وقت تاریکی هر وقتیکه ستارهٔ
از آنها غروب کند انکاه ستارهٔ که ابر آنرا پوشیده بود ظاهر کردد و خزیمی هم این معنی را اخذ نموده و کفته اذا قمر منا
تغور او خبا بدا قمر فی جانب الافق یلمع یعنی هر وقتیکه ماهی از ما غروب کند یا پنهان کردد انکاه ماه دیکر ظاهر
کردد در حالیکه در سمت افق روشن میشود و مانند اینها است مضمون این بیت خلافة اهل الارض فینا وراثة اذا
مات منا سید قام صاحبه یعنی خلافت بر اهل زمین در خاندان ما بمنزلهٔ میراث است هر وقتیکه بزرکی از ما فوت

نماید بزرک دیکر از ما در جای وی کیرد و مثل اینها است قول شاعر بیت اذا سید منا مضی لسبیله اقام عمود الملک اخر سید
یعنی هرکاه هر وقت که بزرکی از ما وفات کند بزرک دیکر ستون سلطنت را برپا میدارد و مزاحمای عقیلی در قول خود
بمضمون قول ابی طمحان کوید بیت اضاءت لهم احسابهم ووجوههم باشد نظر کرده و بهتر از او کفته بیت وجوه لو ان
المدلجین اعتشوا بها صدعن الدجی حتی تری اللیل ینجلی یعنی رویهای ایشان بمثابه ایست که اکر انانکه شبها میروند با
آنها همراه شوند هر آینه نور آنها تاریکی شب را پراکنده میکند بحدیکه شب بالمره زایل میشود و قول جمیة بن سعید با مضمون
نزدیکست بیت اضاءت احسابهم فتضاءلت لنورهم الشمس المضیئة والبدر یعنی قدر و مرتبهٔ انطایفه بسبب جلالت
و هنر در ایشان بحد روشنائی و اشتهار رسانید که افتاب نورانی و ماه مرده و مقابل نور آنها خوار کردیدند محمد بن یحیی
در معنی بیت ابی طمحان انشاء نموده بیت من البیض الوجوه بنی سنان لو انک تستضیء بهم اضاؤا هم حلوا من الشرف
المعلی ومن کرم العشیرة حیث شاؤا یعنی ممدوح از قبیلهٔ بنی سنانست که رویها سفید دارند اکر بخواهی که بسبب ایشان
روشن بشوی هر آینه روشن میکنند و در هر مرتبه از مراتب شرافت بلند و نجابت قبیله که خواستند قرار کرفتند و این دو بیت را
نیز ابی طمحان کفته فلو ان السماء دنت لمجد ومکرمة دنت لهم السماء اذا کان فی صدر ابن عمک احنة فلا تستثرها سوف
یبدو دفینها یعنی اکر از شان آسمان این میشد که نسبت به بزرکی و نجابت کسی فروتنی نماید هر آینه نسبت با ایشان هم میکرد
وقتیکه در سینهٔ پسر عمت حقد و حسد و عداوت تو شد انکاه انرا انیغزا یعنی با و تعرض نکن زیراکه باعث زیادتی عداوت او
میشود بزودی دفینهٔ عداوتش ظاهر کشته زایل خواهد شد و نیز کفته [illegible] راعیها استقی من وقیعة کعین العذاب
صفوة لم یکدر اکر شبان آنها بخواهد هر آینه انها را سیراب کند از وقیعهٔ که مانند چشمهٔ آب کوارا و صاف است که هرکز ناصاف
نمیشود و قیعه چاهیست در روی سنک که برای غسل نمودن و آب خوردن در آنجا فرود آمدن میشود آبی که از تو بی اینکونه
سنک در آید و بسوی دیکری میرود آنرا آب وقیعه کویند سید ره قول ذی الرمه را براین شاهد آورده بیت وقلنا سقانا
من حدیث کانه جنا النحل ممزوجا بماء الوقایع یعنی ما ذکر نمودیم پارهٔ سخنان سقط شده از حکایتی که مانند چیده زنبور
است در حالیکه با آب وقیعه ها مخلوط شده باشد که عبارت باشد از عسل یعنی آن حکایت در لطافت و شیرینی مانند عسل بود
آبی را که در دو سنک بماند میشود انرا بحشرج میکویند وابی را که در میان سنکریزه و ریک جاری باشد آب مفاصل مینامند
کلام ابی ذویب را بر این شاهد ذکر نموده اند بیت مطافیل ابکار حدیث نتاجها تشاب بماء مثل ماء المفاصل یعنی اشتران
جوان تازه زائیده چرک میشود بدن آنها به آب کل آلود یکه مانند آب مفاصل است ابو محلم سعدی کفته که این چند بیت ابو طمحان
کفته بیت بنی اذا ما سامک الذل قاهر عزیز فبعض الذل اتقی واحرز ولا تحم من بعض الامور تعززا
فقد یورث الذل الطویل التعزز یعنی ای پسر من اکر صاحب قهر و غلبهٔ ترا بر ذلت تکلیف نماید انکاه بعضی ذلتها را
که ان نسبتها بقی تحفظ کنند تر است اختیار کن و از مباشرت و ارتکاب پارهٔ کارها از راه عزت پرهیز مکن زیراکه ظلمهاء نت
باعث ذلت طولانی کردد و این دو بیت را بعبد الله بن معویهٔ جعفری هم نسبت داده اند و مرابی طمحان ادرانیف این دو بیت
روایت شد بیت یا رب مظلمة یوما لطیت بها تمضی علی اذا ما غاب انصاری حتی اذا ما انجلت غیابتها وثبت فیها
وثوب المخدر الضاری یعنی ای قوم من ظلم و ستم بسیار در روزی بمن رسید که از شدت و حدت انها بر زمین چسبیدم
یعنی مانند خاک خار و ذلیل کردیدم ان ستمها بر من میکذشتند در وقتیکه یاورانم از من غایب بودند وقتیکه مدت غیبت
ایشان بسر رسید در نزد من حاضر کردیدند انکاه برای تلافی از جای خود برجستم مانند جستن شیری که همیشه در خوابکاهش قرار
کرفته بشکار کردن عادت داشته باشد و از جملهٔ معمرین عبد المسیح بن بقیلهٔ غسانیست و عبد المسیح بن قیس بن حیان بن
بقیله است نام بقیله ثعلبه بوده بعضی حاث کفته و نامیدنش بقیله از این راهست که او روزی دو لباس سبزی پوشید بمیان قوم
در آمد انکاه ایشان باو کفتند که تو بقیله میمانی یعنی بعلف سبز شباهت داری کلبی و ابو مخنف و غیر ایشان کفته اند که او سیصد و پنجاه
سال عمر نمود زمان اسلام را دریافت و اسلام نیاورد و در مذهب نصاری نقل کرده اند که در وقتیکه خالد بن ولید بعزم تسخیر
بلاد حیره در اطراف آن با لشکر فرود آمد و ان در پشت کوفه شهری بود قدیم که نعمان بن منذر در آنجا می نشست اهل ان هم در انحال
محصور کردیدند انکاه خالد با ایشان پیغام داد که مردی را از دانشمندان و بزرکان خود نزد من روانه نمایید ایشان عبد المسیح بن بقیله
را فرستادند وقتیکه بنزد خالد رسید کفت انعم صباحا ایها الملک یعنی ای پادشاه در وقت صبح با نعمت و لذت باشی خالد کفت
خدا تعالی مرا از این تحیه تو بی احتیاج کردانیده لکن ای شیخ بمن بکو که ابتدای آمدنت از کجا است کفت از صلب پدرم کفت از کجا بیرون
آمدی کفت از شکم مادرم کفت بچه چیزی تو کفت بر زمین کفت در چه چیزی تو کفت در لباسهای خود کفت آیا تعقل میکنی کفت بلی
سوکند یاد میکنم هر آینه می بندم کفت آیا پسر چندی تو کفت پسر یک مرد انکاه خالد کفت من تا حال مانند امروز ندیده بودم هرچه
که از او میپرسم کلام مرا بر خلاف مرادم حمل میکند جوابی که مطلوب من نیست میکوید او کفت که بتو خبر ندادم مکر از چیزی که

پرسید و هر چه که میخواهی بپرس خالد گفت آیا عربید شما یا نبط گفت عربیم در صورت نبط آمده ایم و نبطیم در صورت عرب ظاهر شده ایم و گفت آیا با من دعوا خواهید کرد یا مصالحه گفت مصالحه گفت پس این حصارها برای چیست گفت آنها را برای این ساخته ایم که اگر سفیهی و بیعقلی بر ما هجوم آورد در آنها خود را نگاه داریم تا وقتیکه مرد عاقلی بیاید او را از این عمل بد نهی کند گفت چند سال از عمر تو گذشته گفت سیصد و پنجاه سال گفت در این مدت چه دیده گفت دیده ام که کشتیهای دریا در این سیلگاه بسوی ما آیند و از اهل حیره زنی را میدیدم که زنبیلی بر سر گذاشته و بیشتر از یك گرده نان توشه بر نداشته از آنجا تا بشام با آن توشه میرفت یعنی آن بلده بمثابه بزرگ بود که بنزدیکی شام متصل بوده و الحال آن خراب گردیده داب و عادت پروردگار در ماده بلاد و عباد بدینمنهج است راوی گوید با او سمی بود که در کف دستش میگردانید خالد گفت این چیست که در کف دست تست گفت سم است گفت آنرا چه میکنی گفت اگر با اهل بلد من موافقت و سلوك خوش کردی آنگاه بخدا حمد میکنم و اگر غیر این را با ایشان نمودی من بذلت و خواری و بلای ایشان راضی نمیشوم این سم را میخورم و از مشقت زندگی راحت میشوم و حال آنکه از عمر باقی نمانده مگر اندك زمانی آنگاه خالد گفت که آن سم را بمن ده پس آنرا گرفت و گفت بسم الله و بالله رب الارض و السماء الذی لا یضر مع اسمه شیء بعد از آن آن سم را خورده غشی او را گرفت و چانه خود را زمان طویلی بسینه خود گذاشت بعد از آن عرق نموده بهوش آمد گویا که از عقال رها گردید آنگاه ابن بقیله بسوی قومش برگشت و با ایشان گفت به پیش شما از نزد شیطانی آمدم که سم خورد و به او ضرری نرسانید با این جماعت کاری بکنید تا اینکه شر ایشان را از خود دور نمائید آنگاه بگفته او اطاعت نموده با ایشان به صد هزار درهم مصالحه نمودند و الحال ابن بقیله انشا نموده گفت أبعد المنذرین أری سواما تروح بالخورنق و السدیر تحاماه فوارس کل قوم مخافة ضیغم عالی الزئیر وصرنا بعد هلك أبی قبیس کمثل الشاء فی الیوم المطیر تقسمنا القبائل من معد علانیة کأیسار الجزور نؤدی الخرج بعد خراج کسری و خرج من قریظة و النضیر کذاك الدهر دولته سجال فیوم من مساءة او سرور یعنی آیا بعد از وفات منذر بن محرق و نعمان بن منذر چهارپا را می بینم که بسمت خورنق و سدیر برای چریدن برد و خورنق قصریست در نزدیکی کوفه که نعمان بن اکبر آنرا بنا نموده و سدیر نام جوییست بعضی گفته که اسم نام قصریست یعنی بعد از وفات ایشان چهارپایان را از بیم تاراج دشمنان نمیگذارند که بسمت خورنق و سدیر برند و این احتمال ضعیف است اظهر آنست که معنی بیت این باشد که بعد از وفات ایشان خورنق و سدیر بمثابه خراب شدند که ماوای شیر و سایر درندگان گردیدند و از بیم آنها چهارپایان بان سمت راهی ندارند چنانکه ظاهر معنی بیت ثانی برین شاهد است و آن اینست که سوار هر قوم از بیم شیر بلند صدا از سمت خورنق و سدیر میپرهیزند و بعد از هلاك شدن ابی قبیس گردیدیم در عاجزی و بیدست و پای مانند گوسفندان روز باران شدیم و قبیله های اولاد معد بن عدنان که پدر همه عرب است مارا در میان خود شان مانند اشتر قمار که ایام جاهلیت در میان عرب مشهور بوده و بعد از آنکه انوشیروان کسری و طایفه قریظه و بنی نضیر یهودان خیبر از ما خراج میگرفتند و قسمت کردند خراج دیگر هم میدهیم چنین است عادت روزگار یعنی دولتان روزی بر نفع انسانست و روز دیگر بر ضرر و روزی از آن روز شاد نیست و روز دیگر بد حالی چنین گفته میشود عبد المسیح وقتی در بلده حیره بنا نمود قصر خود را که معروف است بقصر بنی بقیله آنگاه گفت بیت لقد بنیت للحدثان حصنا لو ان المرء ینفعه الحصون طویل الراس اقعس مشمخرا لانواع الریاح به حنین یعنی بدرستی بجهة حوادث روزگار قلعه بنا نمودم اگر مرد را در وقت محاربه حصارها نفع دهند آنرا که بنا کردم بلند بود و سینه و پشت خود را بسمت بالا داده کرده بادها میوزند از جمله ابیات عبد المسیح بن بقیله که از او روایت کرده اند این دو بیت است والناس ابناء علات فمن علموا ان قد اقل فمجفو و محقور و هم بنون لام ان راوا نشبا فذاك بالغیب محفوظ و محفور یعنی لایق بایکدیگر برادران پدری اند و مادرانشان از هم جدا هستند یعنی باهم دیگر محبت و مودت ندارند پس اگر کسی را ببینند که مالش قلیل شده آنگاه او را حقیر شمرده از او جدا میشوند و اگر کسی را ببینند که اموال و اراضی دارد آنگاه با وی برادر مادری میشوند یعنی با او محبت و مودت میورزند و در غیابش با او عهد و پیمان می بندند و او را از چیزها بد محافظت میدهند و این مضمون بقول اوس بن حجر شبیه است بیت یعنی ام ذی المال الکثیر یرونه وان کان عبدا سید الامر جحفلا و هم لقلیل المال اولاد علة و ان کان محضا فی العمومة مخولا یعنی کسیکه مال بسیار دارد مردم پسران مادر او هستند یعنی او را دوست میدارند و هر چند که او غلام باشد ایشان او را سید قوم و عظیم ایشان میدانند و ایشان نسبت بکسیکه مال کمی دارد برادران پدری اند یعنی محبت با او ندارند هرچند که از جهت عمو و خالو خالص و نجیب داشته باشد چنین مذکور شده است که مسالح اهل حیره رفت که در بیرون آن دیر بنا کند وقتیکه محل بنای آنرا میکند و تلاش در کندن آن مینمود ناگاه جایی که مانند خانه بود پیدا شد با آنجا داخل گردید مردی را در سر تختی از شیشه بنظر آورد دید که در بالای سرش کتابتی است بدینمضمون که من عبد المسیح بن بقیله هستم بیت حلبت الدهر اشطره حیوتی و نلت من المنی بلغ المزید و کافحت الامور و کافحتنی و لم احفل بمعضلة کؤد و کدت

انال من

انال من شرف الثریا و لکن لا سبیل الی الخلود یعنی روزگار را مانند اشتر دوشیدم و نصف آنچه خود را در آن صرف کردم و از آرزوها بزیادتی معیشت رسیدم و با کارها روبرو شدم و آنها هم با من روبرو گردیدند مانند روبرو شدن در مقام قتال و با وجود این از امور مشکله مشقت آمیز باك ننمودم نزدیك بود که در بلندی مرتبه بثریا برسم لکن که بسوی مخلد بودن دیگر راهی نیست و از جمله معمرین نابغه جعدیست نامش قیس بن عبد الله بن عامر عدس بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است و کنیتش ابو لیلی بود ابو حاتم سجستانی چنین روایت کرده که نابغه جعدی بیشتر از نابغه ذبیانی بوده و دلیل بر این قول نابغه جعدیست که گفته بیت تذکرت و الذکری تهیج علی الهوی و من حاجة المحزون ان یتذکرا ندامای عند المنذر بن محرق اری الیوم منهم ظاهر الارض مقفرا کهول و شبان کان وجوههم دنانیر مما شیف فی ارض قیصرا یعنی ایام گذشته را بیاد آوردم در حالتیکه یاد آنها محبت مرا بهیجان میاورد و چیزیکه در خزینه خاطر محزونست احتیاج دارد باینکه یاد آورده شود مصاحبان و ندیمان من که در نزد منذر بن محرق بودند امروز روی زمین را از ایشان خالی می بینم پاره از ایشان پیر بودند و پاره دیگر جوان رویهای ایشان درخشان و روشن مانند اشرفی بودند از خلایق که در ممالك قیصر صفا و جلا بان داده شده و اینکلام دلالت دارد براینکه نابغه جعدی با منذر بن محرق معاصر بوده از خارج معلوم است که نابغه ذبیانی با نعمان بن منذر بن محرق نبوده است چنین گفته شده که سی سال بر نابغه جعدی گذشت در آن مدت او هرگز سخن نگفت بعد از آن بشعر تکلم نمود در حالیکه صد و بیست سال عمر نموده بود در اصفهان وفات کرد و دیوان اشعارش در آنجا بود و این ابیات را او گفته بیت فمن یك سائلا عنی فانی من الفتیان ایام الخنان مضت مائة لعام ولدت فیه و عشر بعد ذاك و حجتان فابقی الدهر و الایام منی کما ابقی من السیف الیمانی یفلل و هو ماثور جرازا اذا اجتمعت بقائمه الیدان یعنی هر که از احوال من پرسد بداند که من از جوانان ایام خنان هستم که آنها ایامی بودند در میان عرب که در آنها ناخوشی در بینی و حلقوم ایشان بهیجان آمد صد سال از ولادتم گذشته و ده سال با دو سال دیگر بان علاوه گردید که همه آن صد و دوازده سال باشد و روزگار هرچند که مرا پیر نمود لکن از قوت و توانائی من بقیه باقی گذاشت چنانکه از شمشیر یمنی زنگ گرفته بقیه را از جوهرش باقی میگذارد که اگر داروی صیقل بران ریخته زنگش زدوده شود هر آینه جوهر شود ظاهر در حالتی که برنده است اگر دستها با قائمه آن جمع شوند یعنی از قبضه اش بگیرند بکارش برند و نیز در خصوص طول عمر خود گفته بیت لبست اناسا فافنیتهم و افنیت بعد اناس اناسا ثلثة اهلین افنیتهم و کان الاله هو المستآسا یعنی با جماعتی مخالطه نمودم و ایشانرا فانی گردانیدم بعد از جماعتی جماعت دیگر را پس سه طایفه را منقرض و فانی نمودم و عوض ایشانرا از خدا تعالی درخواست باید کرد زیرا که او است کسیکه عوض همه چیز تلف شده از او خواسته میشود و از هشام بن محمد بن کلبی چنین روایت شده که نابغه جعدی صد و هشتاد سال عمر نمود و ابن درید از ابی حاتم در مقام دیگر نقل کرده که نابغه جعدی دویست سال عمر نمود و اسلام را دریافت و این چند بیت با و اسناد داده شده بیت قالت امامة کم عمرت زمانة و ذبحت من عتر علی الاوثان و لقد شهدت عکاظ قبل محلها فیها اعد کواسل الفتیان و المنذر بن محرق فی ملکه و شهدت یوم هجاین النعمان و عمرت حتی جاء احمد بالهدی و قوارع تتلی من القران و لبست بالاسلام ثوبا واسعا من سیب لا حرم و لا منان یعنی امامه از من پرسید که چه قدر زمان عمر نمودی و چند گوسفند را در قربانی بتها سر بریدی در جوابش گفتم که بر عکاظ حاضر شدم پیش از رسیدن موسم اجتماع مردم در آن در حالی که از جمله جوانان شمرده میشدم و در حالی که منذر بن محرق را در سلطنت خود دیدم عکاظ نام بازاری بود در ناحیه مکه در ایام جاهلیت در هر سال یکماه اعراب در آنجا جمع میشدند با هم داد و ستد معامله میکردند و اشعار میخواندند و مفاخره میکردند وقتیکه دولت اسلام ظهور نمود منهدم گردید و در روز هجاین نعمان هم حاضر گردیدم و زندگی کردم تا اینکه احمد مختار به هدایت و رهنمایی خلایق مبعوث گردید و آیات زجر کننده از قرآن تلاوت کرده شد و از عطای کسیکه نه در وقت سؤال محروم کننده است و نه در وقت عطا منت گذارنده لباس فراخ از اسلام پوشیدم و نیز در خصوص طول عمر خود گفته بیت المرء یهوی ان یعیش و طول عمر ما یضره تفنی بشاشته و یبقی بعد حلو العیش مره و تتابع الایام حتی لا یری شیئا یسره کم شامت بی ان هلکت و قائل لله دره یعنی مرد دوست میدارد که زندگی کند بطوریکه طول عمر با و ضرری نرساند آنگاه می بیند که بعد از هر عیشی شادی و سرور او در رفت و تلخی آن باقی ماند و روزها از پی هم یکی میایند بطوریکه او در پنهان نمی بیند چیزی را که او را شاد و خرم نماید اگر هلاك شوم بسیاری هستند که بر هلاکت من شادی میکنند و بسیاری هستند که مرا مدح و ثنا میگویند حکایت شده است که نابغه جعدی فخر میکرد و میگفت بخدمت رسول خدا مشرف گردیدم این بیت را انشا نمودم بلغنا السماء مجدنا و جدودنا و انا لنرجو فوق ذلك مظهرا یعنی از جهة بزرگی و نیك بختی خود باسمان رسیدیم با وجود این باز امید میداریم که بمرتبه بالاتر از این برسیم آنگاه آنحضرت فرمود که یا ابالیلی مرتبه بالاتر از این چیست عرض کردم یا رسول الله بهشت است فرمود بلی انشاء الله بعد از آن نیز بآنحضرت انشا نمودم بیت فلا خیر فی حلم اذا لم تکن له بوادر تحمی صفوه ان یکدرا و لا خیر فی جهل اذا

لم یکن له حلیم اذا ما اورد الامر اصدرا یعنی در حلم خیر نیست در وقتیکه مر آن حلیم را پاره چیزها نباشد که مبادرت و پیشی
نمایند برای اینکه صفای آنرا از کدر غضب نگاه بدارند و در جهل و درشتی خیری نیست در وقتیکه در نزد جاهل صاحب حلمی نباشد
برای اینکه هر وقت که آن جاهل کار بدی را اراده نماید آن حلیم او را از آن منع نموده باز دارد آنگاه آنحضرت فرمود که خدا دهن ترا نه
شکند و بعضی روایت کرده که آنحضرت فرمود که دهنت شکسته نشود چنین گفته شده که نابغه صد و بیست سال عمر نمود در این
مدت هیچ یک از دندانهایش نیفتاد و در روایت دیگر مذکور است که او را در هشتاد سالگی دیدم در حالتیکه دندانهای وی از کثرت لطافت
و صفا و روشنائی داشتند و هر وقت که یکی از دندانهای شنایای وی میافتاد یکی دیگر از جای وی میروئید و بهترین خلایق بود از
جهت دندان سید مرتضی گفته که از جمله چیزهائیکه شبیه قول نابغه است در سؤال و جواب پیغمبر که آنحضرت فرمود مرتبه بالاتر
از این چیست او گفت بهشت است حکایتی است که روایت کرده شده و از این است که اخطل بمجلس عبد الملک داخل گردید یکه آن
عمان سلمی شکایت مینمود و با و انشا نمود بیت لقد اوقع الجحاف بالبشر وقعة الی الله منها المشتکی والمعول
فان لم تغیرها قریش بحکمها یکن عن قریش مستمان و مرحل یعنی هر آینه جحاف در خصوص بشر حادثه واقع نمود که از آن حادثه
باید بخدا شکایت کرد و با و پناه باید برد پس اگر بحکم کردن در آن حادثه آنرا تغییر ندهی هر آینه از قریش اعراض میکنم و طلب مؤنه
و منزل در جای دیگر مینمایم آنگاه عبد الملک گفت یا ابن اللخناء یعنی ای پسر کنیز گندیده یا اینکه ای پسر ختنه نشده غیر از قریش بکجا خواهی
رفت گفت بجهنم او گفت اگر غیر از این میگفتی هر آینه زبانت را میبریدیم پس قول او بجهنم تخلص ملیحی است بطریق بدیهه گوئی
چنانکه جعدی بگفته خود که گفت به بهشت خلاص گردید اول قصیده جعدی که ابیات گذشته را از آن ذکر کردیم این است بیت
خلیلی عوجا ساعة وتهجرا ولوما علی ما احدث الدهر او ذرا ولا تسئلا ان الحیوة قصیرة فطیرا لروعات الحوادث
او قرا وان کان امر لا تطیقان دفعه فلا تجزعا مما قضی الله واصبرا الم تعلما ان الملامة نفعها قلیل اذا ما الشیء
ولی فادبرا یهیج اللحاو الملامة ثم ما یقرب منا غیر ما کان قدرا یعنی ای دو دوست من ساعتی چشم بهم بگذارید و مهاجرت
کنید و روزگار را در مقابل آنچه که حادثات نموده یا تلف کرده ملامت بکنید یا ترک ملامت نمائید مساوی است و نپرسید از
سبب کوتاهی زندگی پس از بیم حوادث خواهید پرید و نخواهید آرام بگیرید و اگر حادثه بشما رو بدهد که طاقت دفع آنرا
نداشته باشید آنگاه از قضای الهی جزع نکنید طریقه صبر و تحمل را پیش گیرید آیا ندانسته اید بعد از گذشتن امر ملامت
نفع او کم است و ما را از دعر هیجان میآیند لکن بما نزدیک نمیکنند مگر چیزیرا که در روز ازل در حق ما مقدر کرده و در همین
قصیده نیز گفته بیت لوی الله علم الغیب عمن سواءه ویعلم منه ما مضی و تاخرا وجاهدت حتی ما احس ومن معی سهیلا
اذا ما لاح ثم تغورا یعنی خدایتعالی علم غیب را از هر کس غیر از خود پیچیده و منع کرده و خودش همه چیزهای گذشته
و آینده را میداند و در راه رفتن سعی و تلاش نمودم بحدیکه سهیل را نمیدیدیم در وقتیکه طلوع نموده بعد از آن غروب
کرده بود یعنی طی مسافت بحدی نمودم که بشام رسیدم و در آنجا سهیل دیده نمیشود و در این قصیده نیز گوید بیت
ونحن اناس لا نعود خیلنا اذا ما التقینا ان تحید و تنفرا وتنکر یوم الروع الوان خیلنا من الطعن حتی
یحسب الجون اشقرا ولیس بمعروف لنا ان نردها صحاحا ولا مستنکرا ان تعقرا یعنی ما مردمانیم که اسبان
خود را عادت نداده ایم باینکه در حال ملاقات بدشمن از جای دشمن ایستاده میل نمایند و دور شوند یعنی همه اوقات در حربگاه
خود دشمن را قصد نموده اسب تاخته ایم نه اینکه بطریق لعبت و بازی آنها را در اطراف دشمن بجولان آورده ایم و در روز حرب
بسبب زخمهای نیزه که بر بدن اسبها میرسد رنگ آنها شناخته نمیشود یعنی خون آلود میشوند بحدیکه سفید رنگ از آنها
بنظر سرخ میآیند و در میان ما ادب و عادت نیست که آنها را زخم نخورده از حربگاه برگردانیم و در میان ما خلاف عادت
نیست اینکه پایهای آنها در محاربه پی کرده میشوند مرزبانی بمن خبر داده که با انشاء نمود علی بن سلیمان اخفش او گفته
که احمد بن یحیی بما انشا نمود او گفته که محمد بن سلام و غیر او بما انشا نمودند این چند بیت و نسبت آنها را به نابغه جعدی
داده اند بیت تلوم علی هلاک البعیر ظعینتی وکنت علی لوم العواذل زاریا الم تعلمی انی رزیت محاربا فما لك
منه الیوم شیئا ولیا ومن قبله ما قد رزیت بوحوح وکان ابن امی والخلیل المصافیا فتی کملت خیراته غیر انه
جواد فما یبقی من المال باقیا فتی تم فیه ما یسر صدیقه علی ان فیه ما یسوء المعادیا اشم طویل الساعدین سمیدع اذا لم
یرع للمجد اصبح غادیا یعنی سفر مرا جهت هلاک شتر اشتر ملامت و مذمت میکنی و حال آنکه من ملامت کننده کان نر
معیوب میدانم آیا ندانستی که در محاربه و قتال مصیبتی بمن رسید امروز بقیه از آن مصیبت نه در تو هست و نه در من
و بیشتر از آن بسبب وفات کسیکه جلد و چابک بود مصیبت زده گردیدم او پسر مادرم یعنی برادرم و دوست خالص و صافی
من بود او جوانی بود که خیر و خوبیش بحد کمال رسیده بود مگر اینکه سخاوت و جوانمردی داشت بطوریکه از اموالش چیزی باقی
نمیگذاشت او جوانی بود که خصلتهای که دوست را با آنها شادان و خندان نمی‌نمود در او تمام شده بودند علاوه بر این

در او پاره خصلتها بود که دشمنان را بدحال مینمودند او جوانی بود بلند قد و دراز بازو و سید جلیل القدر بطوریکه اگر
در شبان گاه مشتاقات و بزرگی را میدید بامداد در صبح بآن میرسید و از ابیاتیکه بنابغه جعدی نسبت داده شده این دو بیت
است بیت عقیلیة او من هلال بن عامر بذی الرمث من وادی المنار خیامها اذا ابتسمت فی اللیل واللیل دونها اضاء دجی
اللیل البهیم ابتسامها یعنی ان محبوبان طایفه عقیلیه است یا از قبیله هلال بن عامر است خیمه های وی در نزد منبت آن نام جای
از وادی منار است در وقت شب تبسم نماید در حالیکه شب در نزد او است که حجابات از زلفهایش باشد آنگاه تبسم او ظلمت شب یکرنگ را
زایل نموده آنرا نورانی نماید کنایه از این کنایه است از اینکه دندانهای وی در نهایت صفا و روشنائیست که اگر در شب تار تبسم نماید دندانها
آشکار شود آنگاه روشنائی و صفای آنها تیرگی شب تار را زایل میکند و اصمعی از ابی عمرو بن علا نقل نموده که او گفت از فرزدق
بن غالب حال نابغه جعدی را پرسیدند گفت که جعدی مصاحب بود خوش خلق و ردائی از خز که بهزار دینار میارزید نزد او میبود
و سوای آن لباسهای پر قیمتی گذاشت اصمعی هم گفته که فرزدق راست گفته است و حقی بود که کلام نابغه آسانتر از آب صافی بود یعنی
فهمیدنش از خوردن آب صافی آسانتر بود با وجود این از سنگ سخت درشت تر بود زیرا که اشعار خود را در باب خیرها مانند
ثنای الهی و مدایح اولیاء و انبیاء و مراثی ایشان استعمال مینکرد بعد از آنکه کلام خود را در آنها بکار برد نرم و ملایم کردید
بعد از آن وفات نمود او همین بیت ذیل را از ابیات این چند بیت انشا نمود بیت ... ولو تطربی وبنت
بنت ولم تنصبی ... کناصیة الفرس الاشهب وذلك من وقعات المنون ففیئی
الیك ولا تنصبی خطاب بنفس خود کرده میگوید که ... و غم شدید و بلند گردید با وجود این اضطراب و سبکی نکردی
و اندوه ... سفید شده و سلیمی در پشت سر من گفته است که سر او را در سفیدی
مانند سفیدی پیشانی اسب شبرنگ که مایل بسیاهی باشد می بینم آنگاه با و در جواب گفتم که این از جهت جنگهای مرگست که با
من کرده پس به جای خود برگرد و تعجب مکن اصمعی گوید که نابغه بعد از این ابیات گفته بیت اتین علی اخوة سبعة
وعدن علی ربعی الاقرب فاذ خالك الله برد الجنان بجد لان فی مدخل طیب یعنی مرگها هفت برادر مرا
هلاک نمودند بعد از آن بمنزل من که بمنزلشان نزدیکتر بود برگشتند بعد از آن بر نفس خود خطاب کرده میگوید که
خدایتعالی ترا بعد از وفات بمکان خوش و بمقام دلکش داخل گرداند در حالتیکه دولت سرد است یعنی آرام گرفته تزلزل و اضطراب
ندارد در حالتیکه فرح و شادی داری پس کلام او نرم و ملایم گردید زیرا که او معتقد حق بود و اشعار خود را در باب خیر بکار میبرد
و اگر این بیت اخیر را ابو شمقمق میگفت هر آینه از او خوش آیند نمیشد زیرا که او معتقد مضمون آن نبود اصمعی گوید
که طریقه خوبی شعر آنست که اگر آنرا در باب خیر بکار برند نرم و ملایم گردد آیا نمیدانی که حسان بن ثابت در ایام جاهلیت
و زمان اسلام در شعر گوئی بدرجه بلند رسید لیکن چونکه اشعار خود را در باب خیر بکار نمیبرد نرم و ملایم نبودند و قتیکه
آنها را در خصوص خیرها مانند مراثی پیغمبر و حمزه و جعفر و غیر اینها بکار برد آنگاه نرمی و ملایمت بهم رسانیدند بعد از اینها
سید مرتضی ره گفته که کسی میپرسد و بگوید که ذکر حکایات طول عمرها در مقام اثبات وجود قائم علیه السلام چگونه صحیح
باشد و حال آنکه بسیاری از عامه اینها را انکار نموده محال میدانند و میگویند که قدرت بر اینها تعلق نمیگیرد و پاره از ایشان
یکدرجه از انکار خود تنزل نموده میگویند که اینگونه طول عمر هر چند که در تحت قدرت و امکانست لکن قطع داریم باینکه
در خارج موجود نشده است زیرا که وجود آن خارق عادات است و وقتی دلیل محکم قائم گردید باینکه خرق عادت نمیشود
مگر در وقت جدا نمودن حق از باطل و ثابت کردن صدق ادعای نبوت پیغمبری از پیغمبران آنگاه دانسته میشود که همه حکایات
که در خصوص طول عمرها روایت کرده شده ساخته و باطل است و سزاوار جواب نیستند آنگاه در سؤال و جواب او
گفته میشود که کسیکه طول عمرها بنهج مذکور محال دانسته و آنرا از تحت قدرت و امکان بیرون کرده فساد قول او ظاهر
و آشکار است زیرا که اگر بداند که حقیقت عمر چیست و بداند که مقتضی طول و کوتهی آن کدام امر است آنگاه میداند
که طول و امتداد آن امریست ممکن چنانکه ما دانسته ایم میگوئیم که حقیقت عمر دوام و استمرار حیات صاحب حیوة است
که حیات و عدم حیات هر دو نسبت با و جایز و ممکن باشد اگر خواسته باشی میگوئی که حقیقت عمر عبارتست از استمرار و امتداد
حیات صاحب حیات بلحاظ آنکه متصف بوده کسیکه زیاده از یک آن حیات ندارد باینکه او صاحب عمر است بغایت بعید
است بلکه ناچاریم از اینکه نوعی را از امتداد و استمرار هر چند که در قلیلی باشد در حقیقت آن اعتبار کنیم و شرط کردیم
که استمرار حیات در ماده کسی باشد که عدم حیات هم مانند حیات نسبت بوی جایز و ممکن باشد با اینکه استمرار آن
سبب متصف بودن صاحب حیات باشد و آن از اول امر شق ثانی را از تردید داخل شرط نمودن از این راهست که اگر
این را داخل شرط نکنیم هر آینه لازم میگردد که خدایتعالی با عمر متصف نگردد هر چند که حی بودنش استمرار دارد زیرا
که در شق اول گفتیم که باید عدم حیات نسبت بصاحب حیات جایز و ممکن باشد و آن نسبت بخدایتعالی محالست

پس از تمهید این مقدمات دانستیم که فعل حیات و ایجاد آن منحصر بخدا تعالی است و در بعضی چیزها که حیات آنها محتاج است باره
چیزها مانند بنیهٔ صاحب حیات و رطوبت بدنش هستند که ایجاد آنها بخدا تعالی است منحصر داخل نمیشود مگر بتحت قدرت
او پس وقتیکه خداوند عالم حیات را و چیزها را مانند بنیه و غیران که حیات بآنها محتاجست ایجاد نمود در حق آنها هم بقا و استمرار
جایز و ممکن است نه آنکه فانی و منتفی بودن آنها موقوفست بر اینکه ضد آنها بر محل آنها طاری و عارض گردد و حال آنکه قول قوی
تر اینست که حیات را ضدی نیست با جماعتی هستند که ادعا نموده اند که حیات در فانی بودنش محتاج بعروج ضدش نیست و اگر حیات را
در نفس الامر ضدی باشد باز بمقصد ما در این باب اخلال نمیکند زیرا که اگر خدا تعالی ضد آنرا و ضد چیزها را که حیات بآنها محتاج است
ایجاد ننماید و بنیهٔ صاحب حیوترا هم نشکند هر آینه حیاتش ممتد و مستمر گردد و اگر فرض کنیم که از شان حیات استمرار و امتداد
نیست باز مقصود ما که امکان طول عمر است صحیح است زیرا که خدا تعالی قادر است بر اینکه آنا فانا خود آنرا و چیزها را که حیات بآنها
احتیاج دارد ایجاد نماید پس بنا بر این حیات ذی حیات مستمر گردد و آنچه که بسبب طول زمان و کبر سن عارض میشود مانند پیری
و تناقص بنیهٔ انسان از چیزهای نیست که لزوم داشته باشند اینقدر هست که خدا تعالی عادت را بر این جاری گردانیده
که در وقت درازی عمر انسان او پیر و ضعیف بنیه گرداند و هیچوجه از وجوه زمان را در این باب ایجابی و تاثیری نیست و خداوند
عالم هم قادر است بر اینکه ایجاد نکند چیزی را که عادت را بران جاری گردانیده پس وقتیکه این مقدمات ثابت گردید هر
آینه ثابت میشود اینکه طول عمر امریست ممکن و غیر محال و کسیکه آنرا محال میداند از این راهست که اعتقاد چنان نموده
که استمرار حیات ذی حیات واجبست که از طبیعت و قوت وی ناشی گردد و آنها را هم نسبت بماده هر کسی حدی و غایتی هست
که از آن حد نمیگذرند و وقتیکه بآنحد منتهی گردیدند منقطع میشوند و محال میشود که دایم و مستمر باشند و اگر طول عمر را
بفاعل مختار صاحب تصرف نسبت میدادند هر آینه محالش نمیدانستند و گفتگو در اینکه آن داخل عاداتست یا خارج از
آنها بدین نهج است که شکی در این نیست که وقتیکه عمرها از قدر عادت زیاد گردیدند بحدیکه خارق عادت شدند
انگاه عادت بآن جاری است که قدر عمرها با آنها هم نزدیک باشند مگر اینکه ثابت گردیده است اینکه عادات بحسب اختلاف
ازمنه و امکنه مختلف میشوند پس بنا بر این لازم است اینکه در عادات مراعات نمائیم نسبت آنها را بکسانیکه اینها نسبت بایشان
در مکانشان و زمانشان عادتند مثلا گوئیم که عادت فلان قبیله در فلان مکان و فلان زمان چنین و چنان بوده است و اینهم
ممتنع نیست که چیزیکه عادت بران جاری شده بر سبیل تدریج قلت بهم رساند بحدیکه عادت منقلب گردد و محل وقوع آن امر
که عادت بران جاری شده بود در انحال خارق عادت گردد و در مابین علما خلافی در این نیست و همچنین ممتنع نیست
اینکه امر خارق کثرت بهم رساند بحدیکه حدوث آن در آنحال خارق عادت نباشد و این فیمابین علما خلافی نیست و وقتیکه اینمقدمات
صحیح گردید آنگاه میگوئیم که ممتنع نیست اینکه عادت در زمان پیشین بطول و امتداد عمرها جاری شده باشد بعد از آن
بر سبیل تدریج قلت و کوتاهی بهم رساند بحدیکه عادت ما الحال بخلاف آن جاری گردد و اینگونه طول عمرها که نقل کردیم
نظر بعادت ما خارق عادت بنظر بیاید اینکه مذکور گردید دلیلیست اجمالی که در مقام اثبات مدعای ما کافیست مؤلف
گوید که شیخ صدوق علیه الرحمه از جملهٔ معمرین لقمان بن عاد را ذکر نموده و گفته که او سه هزار و پانصد سال عمر نموده و اعشی
در خصوص وی گفته بیت لِنَفْسِكَ اِذْ تَخْتَارُ سَبْعَةَ اَنْسُرٍ اِذَا مَا مَضَى نَسْرٌ خَلَدْتَ اِلَى نَسْرِ فَعُمِّرَ حَتَّى خَالَ اَنَّ نُسُورَهُ
خُلُودٌ وَهَلْ تَبْقَى النُّفُوسُ عَلَى الدَّهْرِ وَقَالَ لِاَدْنَاهُنَّ اِذْ حَلَّ رِيشُهُ هَلَكْتَ وَاَهْلَكْتَ ابْنَ عَادٍ فَمَا تَدْرِي یعنی برای
خود هفت مرغ کرکس اختیار نمودی بطوریکه هر وقت یکی از آنها میمرد تو باقی ماندی تا مرغ کرکس دیگر و حکایت کرکس پیشتر مفصلا مذکور
گردید پس او بحدی معمر گردید که چنین و چنان بود که کرکسها او در دنیا مخلد خواهند شد و حال آنکه هیچ نفسی در روزگار باقی
نخواهد ماند و بآخرین آنها در وقتیکه همه سرهایش افتاده بود گفت که هلاک گردیدی و پسر عاد را هم هلاک نمودی شیخ گفته است که از
جملهٔ ایشان ربیع بن ضبع بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عیسی بن فزاره است و او سیصد و چهل سال عمر نمود بعد از آن
از اشعار او و قصص وی مثل آنها را که ما ذکر نمودیم ذکر کرده بعد از آن اکثم بن صیفی را ذکر نموده و گفته که او سیصد و سی سال
عمر نمود و بعد از او پدرش را ذکر نموده که صیفی بن رباح بن اکثم باشد و گفته است که او دویست و هفتاد سال زندگی
نمود بطوریکه عقلش کامل و درست بود و اوست کسیکه مشهور بذی الحلمست که متلمس شاعر در حق او گفته
بیت لِذِي الْحِلْمِ قَبْلَ الْيَوْمِ مَا تُقْرَعُ الْعَصَا وَمَا عُلِّمَ الْاِنْسَانُ اِلَّا لِيَعْلَمَا یعنی صیفی بن رباح را که مشهور
بذی حلم است بیشتر از این نرمی و ملایمت بوده و ایشان چیزی ندانسته است مگر برای اینکه بدیگری تعلیم نمود
و از جملهٔ ایشان ضبیرهٔ بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو است دویست سال عمر نمود هرگز پیر نگردید و زمان
اسلام را دریافت و از ان روبرتافت ابوحاتم در ریاشی از عتبی او از پدرش روایت نموده او گفته که ضبیرهٔ سهمی وفات
نمود در حالیکه دویست بیست سال عمر او بود داشت موهایش سیاه و دندانهایش درست بودند و پسر عمش

قیس بن عدی در مرثیهٔ او گفته بیت مَنْ يَأْمَنُ الْحَدَثَانِ بَعْدَ ضُبَيْرَةَ السَّهْمِيِّ مَاتَا سَبَقَتْ مَنِيَّتَهُ الْمَشِيبَ وَكَانَ مَنِيَّتُهُ
اِفْتِلَاتَا فَتَزَوَّدُوا وَلَا تُهْلِكُوا مِنْ دُونِ اَهْلِكُمْ خُفَاتَا یعنی هر که بعد از وفات ضبیرهٔ سهمی از حوادث روزگار
در امن باشد لامحاله خواهد مرد زیرا که مرگ بسبب هجوم آوردن حوادث نیست چنانکه مرگ ضبیره بر پیری وی پیشی
نمود و وی را بناگهانی دریافت پس وقتیکه حال را باین منوال دیدید آنگاه توشه را هم برای خود بردارید و اگر برندارید
بناگهانی هلاک میشوید بطوریکه خویشان و سایر اهل شما بر هلاکت شما مطلع نمیشوند و از جملهٔ ایشان درید بن صمه
جشمی است دویست سال عمر نمود و اسلام را دریافت قبول نکرد و از کسانی بود که مشرکان را کشید بجنگ حنین آورد و از
مقدمة الجیش ایشان بمحاربهٔ پیغمبر صلعم حاضر گردید و در آن روز کشته شد و از ایشان یکی محضق بن غسان بن ظالم زبیدی
است دویست و پنجاه و شش سال عمر نمود و از جملهٔ ایشان عمرو بن حممه بن دوسی است چهارصد سال عمر نمود قایل این ابیات
اوست بیت كَبُرْتُ وَطَالَ الْعُمْرُ حَتَّى كَاَنَّنِي سَلِيمُ اَفَاعٍ لَيْلَهُ غَيْرُ مُودَعٍ فَمَا الْمَوْتُ اَفْنَانِي وَلَكِنْ تَتَابَعَتْ
عَلَيَّ سُنُونٌ مِنْ مَصِيفٍ وَمَرْبَعٍ ثَلَاثُ مِئَاتٍ قَدْ مَرَرْنَ كَوَامِلًا وَهَا اَنَا ذَا اَرْتَجِي مَرَّ اَرْبَعٍ یعنی در کبر سن
و طول عمر بحدی رسیدم که گویا گزیدهٔ ماران افعی هستم در شبی که بودیعه داری شایسته نیست زیرا که بی اذیتی
و آزار مرا نگه داشته مرا هلاک و فانی نمیکنند لکن سالهای پی در پی بر من گذشتند سیصد سال
کامل تا حال از عمرم گذشته و الحال امیدوار تمام چهارصد سال را دارم و از جملهٔ معمرین حارث بن مضاض جرهمی است عمر او
چهارصد سال بوده و قایل این دو بیت اوست بیت كَاَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجُونِ اِلَى الصَّفَا اَنِيسٌ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ
بَلَى نَحْنُ كُنَّا اَهْلَهَا فَاَبَادَنَا صُرُوفُ اللَّيَالِي وَالْجُدُودُ الْعَوَاثِرُ یعنی گویا که مابین کوه حجون مکه تا بصفا انیسی
نبود و در مکه وقت شب هم صحبتی با ما صحبت نکرد بلی ما اهل مکه بودیم ناگاه حوادث شبها و بختهای برگشته و
لغزش خورده ما را هلاک نمودند و از جملهٔ ایشان عبد المسیح بن بقیلهٔ غسانی است کلبی و عبید و غیر ایشان ذکر
نموده اند که او سیصد و پنجاه سال عمر نمود و از احوال و اشعار وی مانند آنها را که گذشت ذکر نموده بعد از آن نابغهٔ جعدی
و ابی طمحان قینی و ذو الاصبع عدوانی و زهیر بن جناب و درید بن نهد و حرث بن کعب را و احوال و اقوال ایشان را چنانکه
در کلام سید مرتضی گذشت ذکر نموده بعد از آن گفته که اینها که ذکر نمودیم پاره ایست از اخبار معمرین و تمام آنها در کتابها
است که در این باب تصنیف شده و آنچه که اهل فرس در این باب گمان نموده اند که در زمان پیشین از پادشاهان ایشان
جماعتی بودند که عمرهای طولانی داشتند چنانکه نقل میکنند و ضحاک صاحب دو مار هزار و دویست سال عمر نمود و فریدون
عادل زیاده از سه هزار سال عمر نمود و میگویند که پادشاهی که همه جا را احداث نمود و هزار و پانصد سال عمر نمود و
زندگی کرد و از این مدت شش سال از قوم خود پنهان گردید و غیر از اینها را هم از حکایاتی که در کتب و تواریخ ایشان
مذکور است نقل کرده اند بدانکه آنها طول نمیدهیم پس بنا علی هذا چگونه گفته میشود که طول عمر صاحب الزمان از عادات
بیرونست و از جملهٔ معمرین عرب بعیر بن قحطانست و نام اش ربیع بوده و اول کسی بود که بزبان عربی سخن گفت
و دویست سال چنانکه ابو الحسن نسابهٔ اصفهانی در کتاب فرع و شجر ذکر نموده سلطنت نمود و از ایشان یکی
عمرو بن عامر بن مزیقیا است اصفهانی از عبد المجید بن ابی عبس انصاری و شرقی بن قطامی روایت نموده که او هشتصد
سال عمر نمود بعد از آن از احوالات وی مانند اخباریکه در کلام صدوق گذشت ذکر نموده بعد از آن گفته که چنین گفته
شده است که نامیدن وی بمزیقیا از این راهست که مزیقیا از مزق ماخوذ است و آن بمعنی پراکندگیست و در عهد او هم طایفه
ازد پراکنده گردیده باطراف زمین رفتند و او پادشاه زمین سبا بوده کاهنان باو خبر دادند که خدا تعالی این سرزمین را
با سیل عرم خراب خواهد کرد آنگاه تدبیر نموده اراضی خود را فروخت با اولاد و اتباع خود پیش از آمدن سیل عرم از آن
انجا در رفت قبیلهٔ ازد منتشر گردیده و طایفهٔ انصار هم از اولاد او بودند و از جملهٔ ایشان جلهمه بن ادد بن زید بن
لیشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن یعرب است جلهمه را طی میگویند زیرا که هر قبیلهٔ طی باو نسبت داده میشوند
و او را اخباریست که شرح و بسط آن طول دارد و او را پسر برادری بود که یحابر بن مالک بن ادد میگفتند و هم
یکی از ایشان پانصد سال عمر نمود و در میانشان در سر چراگاه منازعه شد آنگاه جلهمه از هلاکت عشیرهٔ خود ترسید
از انجا کوچیده منازل را طی نمود از اینجهت بطی نامید شد و اوست صاحب اجا و سلمی که دو کوهند مر قبیلهٔ طی را و این را قصه
هست مشهور و طولانی و از جملهٔ ایشان عمرو بن لحی است و بنا بقول علماء خزاعه ربیعة بن حارثة بن عمرو مزیقیا است
در محاربهٔ خزاعه و جرهم رئیس خزاعه بوده است و اوست کسیکه سنت دائب سایبه و وصیله و حام را در ایام جاهلیت
در میان کفار احداث نمود مراد از سایبه آنست که در ایام جاهلیت هر که مسافری در سفر داشت برای آمدن او نذر می
کرد چنین میگفت که ناقه من سایبه است یعنی بخود سر گذاشته و آزادش کردم بعد از آن دیگر بآن منتفع نمی

شدند و آنرا از آب و چراگاه منع نمیکردند بعضی گفته‌اند که مراد از آن اشتریست که اولاد و اولاد اولادش را ببیند در آنوقت دیگر
با آن منتفع نمیگردیدند و بآن سوار نمیشدند و آنرا برای خودشان برمیداشتند و اگر نر میزایید آنرا برای بتهای
خود قرار میدادند و اگر در یک شکم نر میزایید و هم ماده آنوقت میگفتند که ماده به برادرش واصل شده پس آن نر را
برای بتها خود ذبح نمیکردند و معانی دیگر هم در تفسیر آن مذکور است اکتفا بهمین میکنیم و مراد از حام اشتر نریست که از
صلب آن ده شکم بچه زاییده شود و وقتیکه اشتر برین صفت میشد در ایام جاهلیت دیگر آنرا سوار نمیشدند و آنرا از آب
و چراگاه منع نمیکردند و معانی دیگر هم ذکر کرده‌اند لکن ذکر آنها باعث تطویل است مراد از وصیله آنست که هر وقتیکه غنم
ماده میزایید آنرا برای خودشان برمیداشتند و اگر نر میزایید آنرا برای بتهای خود قرار میدادند و اگر در یک شکم هم نر میزایید
و هم ماده آنوقت میگفتند که ماده به برادرش واصل شد پس آن نر را برای بتها خود ذبح نمیکردند و معانی دیگر هم در تفسیر
آن مذکور است اکتفا بهمین میکنیم و آن دو بت را که یکی هبل و دیگری مناة بود از شام بمکه آورد و آنها را برای عبادت تعیین
کرد هبل را بخزیمة بن مدرکه تسلیم نمود و از این جهة آنرا هبل خزیمه میگفتند و به بالای کوه ابو قبیس رفت مناة را در
مشلل گذاشت و نرد را آورد و او اول کسی بود که نرد را بآنجا آورد و در خانهٔ کعبه صبح و شام با آن بازی میکردند از رسول
خدا روایت شده است که آنحضرت فرموده در شب معراج مرا بسمت آتش بالا بردند آنگاه عمرو بن لحی را دیدم که مرد کوتاه قد و رنگش
سرخ مایل بکبودی است ساقهایش را در میان آتش میکشید گفتم این کیست گفته شد که عمرو بن لحی و او بپاره امورات کعبهٔ
بیت الله مباشر میشد چنانکه پیش از او قبیلهٔ جرهم با آنها مباشر میشدند تا وقتیکه هلاک گردید و بخط شریف رضی
ابی الحسن محمد بن حسین موسی که برای نقاویمی که جمع نموده بود بتعلیقه نوشت و تاریخ الخط را هم روز یکشنبه یازدهم
محرم سال سیصد و هشتاد و یکم هجرت تعیین نموده بود نوشته یافتیم بدین مضمون که حال شیخی را که در شام میبود یمن
نقلکردند گفتند که از عمر او صد و چهل سال گذشته آنگاه سوار شدم بنزد وی رفتم و او را برداشتم بنزدیکی خانه‌ام که در
محلهٔ کرخ بغداد بود آوردم و او مرد عجیبی بود که امام حسن عسکری ع را دیده بود و اوصاف آنحضرت را بیان نمود و پاره
عجایبی غیر از این که مشاهده نموده بود نقلکرد مؤلف گوید که باینجا منتهی گردید آنچه که ما از اخبار معمرین اراده نموده
بودیم طول دادن کلام در اینمقام با قلت فایدهٔ آن برای تبعیت بودن با اصحاب و برای این بود که گفته نشود
که این کتاب عاریست از پارهٔ فوایدی که ایشان در این باب ذکر نموده‌اند

باب معجزاتی که از آنحضرت

سلام الله علیه ظاهر گردیده و در این باب بعضی احوال او و احوال سفرای او مذکور میگردد شیخ طوسی در کتاب
الغیبة از جماعتی ایشان از حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کرده او گفته که جماعتی از اهل بلدهٔ ما که در سال خروج قرامطه
یعنی خارجیان و انسال پراکنده شدن ستارگان بود و ایشان در بغداد اقامه داشتند بمن خبر دادند که پدرت بشیخ
ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه مکتوبی نوشت و در آن مکتوب اذن سفر برای حج خواسته بود در جواب
بیرون آمد که امسال بیرون مرو آنگاه پدرم دوباره نوشت که حجی که میخواهم بکنم بسبب نذر بر من واجب شده آیا باز مانم
از آن جایز است جواب در آمد که اگر بدر رفتن ناچاری در قافلهٔ آخری برو و پس پدرم در آن قافله رفت و از قتل و
غارت سالم گردید کسانی که در قافله‌های پیشین رفته بودند همه کشته گردیدند در کتاب الغیبة آورده که شلمغانی ابو جعفر
مروزی روایت نموده گفته که جعفر بن محمد بن عمر با جماعتی بعسکر که قریهٔ امام علی النقی و امام حسن عسکری و مولد قائم علیهم السلام
بوده رفتند و ایشان از ایام امام حسن عسکری ع را در حال حیوتش یافته بودند و میان ایشان علی بن احمد بن طنین هم بود آنگاه
جعفر بن محمد بن عمر نوشت و اذن داخل شدن بمقبرهٔ مطهرهٔ ایشان می طلبید علی بن احمد گفت که نام مرا منویس من اذن
نمیطلبم او نام مرا ننوشت بعد از آن جواب در آمد که تو و کسیکه اذن نطلبیده هر دو داخل شوید سعید بن هبة الله راوندی
در کتاب خرایج و جرایح آورده که از حکیمه روایت شده او گفته که چهل روز بعد از زاییدن نرجس بخدمت امام حسن عسکری ع
مشرف گردیدم ناگاه آقای خود صاحب الزمان ع را دیدم که در خانه راه میرود و زبان فصیح‌تر از زبان او تا الحال ندیده
بودم آنگاه امام حسن عسکری ع تبسم کرده فرمود که ما جماعت ائمه در یک روز نشو و نمای یکساله دیگران را میکنیم حکیمه
گوید که بعد از آن احوال او را از آنحضرت میپرسیدم میفرمود که او را و دیعه سپردیم بکسیکه مادر موسی پسر خود را
باو و دیعه سپرد در کتاب مذکور آورده که از محمد بن هرون همدانی روایت کرده او گفته که صاحب ع را پانصد دینار در ذمهٔ
داشتم و بسبب آن دلتنگ بودم و در پیش خود گفتم که چند دکانی دارم که به پانصد و سی دینار خریده‌ام آنها را بناحیه
صاحب ع در عوض پانصد دیناری که دادنی هستم واگذار مینمایم بخدا سوگند یاد میکنم که هرگز این مطلب را بکسی نگفتم
و بزبان نیاوردم ناگاه آنحضرت به محمد بن جعفر نوشت که دکاکین را از محمد بن هرون در عوض پانصد دیناری که در ذمهٔ
او داریم بگیر در کتاب مذکور آورده که محمد بن یوسف شاشی نقل نموده که وقتیکه من از عراق برگشتم در شهر

مرو نزد ما مردی بود که او را محمد بن حصین کاتب میگفتند پارهٔ اموال برای غریم یعنی صاحب الامر ع جمع نموده بود از چگونگی
احوال آنحضرت از من پرسید آنگاه دلایلی را که در خصوص آنحضرت دیده بودم باو خبر دادم آنگاه گفت که نزد من برای صاحب دین
مالی هست رای تو چیست و چه باید کرد گفتم آنرا بنزد حاجز بفرست و گفت آیا بزرگتر از حاجز کسی هست گفتم آری شیخ ابی
قسم است گفت اگر روز قیامت خدای تعالی در این باب از من سؤال نماید آیا بگویم که این مرد مرا بآن وا داشت گفت آری بگو و از نزد
او بیرون رفتم بعد از آن چند سالی باو ملاقات نمودم بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم در حالیکه اموالی برای صاحب
دین با من بود و از قصهٔ خود خبر میدهم بدرستیکه دویست دینار از عابد بن یعلی فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم
و بصاحب دین هم این را نوشتم و مسئلت دعا از او نمودم آنگاه مطابق فرستادهٔ من جواب در آمد و علاوه بر آن نوشته بود که
مرا در ذمهٔ تو هزار دینار بود دویست دینار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال ذمهٔ خود نسبت بما باقی آن شک نمودی اینچه که
نوشته بود مطابق واقع بود بعد از آن نوشته بود که اگر ارادهٔ معامله داشته باشی یعنی اگر بخواهی که وجوهات بما برسانی
به ابوالحسن اسدی که در شهر ریست تسلیم کن آنگاه من گفتم که آیا نوشتهٔ او را مطابق یافتی واقع گفتم آری دویست دینار
فرستادم و زیاده از آن نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم خدای تعالی بسبب آن نوشته این شک را از من زایل کرد آنگاه راوی گوید دو
روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات حاجز رسید آنگاه نزد او رفتم و وی را باو خبر دادم او از شنیدن این خبر اندوهگین گردید
گفتم غمگین مباش زیرا که توقیع تو و معجزه برای تو ظاهر گردیده معجزاتی دال بر علم او است بشک تو و بقدر اموالی که در ذمهٔ تو
بود و در توقیع امر او است بمعامله نمودن با اسدی زیرا که مرگ حاجز را میدانست از اینجهت ترا بمعامله کردن با اسدی امر نموده
کتاب مذکور آورده که محمد بن حسین روایت نموده که تمیمی بمن خبر داد از مردی از اهالی استراباد که او گفته که بعسکر رفتم و آن ده
امام علی النقی ع و امام حسن عسکری ع بوده در حالیکه سیصد دینار در توی پارچه با من بود یکی از آنها سکهٔ شامی داشت پس بدر خانه
رفته و در آنجا نشسته بودم ناگاه جاریه یا غلامی بیرون آمد شک در میان کنیز و غلام از منست نه از اصل راوی حدیث آنگاه
گفت که بیار آنچیزی را که در نزد تست گفتم در نزد من چیزی نیست آنگاه داخل خانه گردید بعد از آن بیرون آمد گفت سیصد دینار
در توی پارچهٔ سبز که یکی از آنها دینار شامیست با انگشتریکه آنرا فراموش کرده با تو هست آنگاه آنها را باو دادم و انگشتر را برداشتم
ایضاً در کتاب مذکور آورده که از نصر و طباخ روایت شده او گفته که مجهة تنگی که بمن رسیده بود سوار شده پیش حسن بن
راشد رفتم و او را در خانه نیافتم و برگشتم و بمدینهٔ ابی جعفر داخل گردیدم وقتیکه به رحبهٔ آن رسیدم مردی پیش من آمد که هرگز
روی او را ندیده بودم از دست من گرفت و همیانی سفیدی با پنهانی بمن نمود با آن نگاه کردم ناگاه کتابتی در روی آن نوشته
شده بدین مضمون که در توی این کیسه نوزده دینار است و لفظ نصر و طباخ نیز در آن نوشته شده بود در کتاب خرایج از محمد بن
شاذان روایت کرده او گفته که از وجوهات از پانصد درهم بیست درهم کم که نزد من جمع شده بود بیست درهم از مال خود گذاشته
پانصد درهم را تمام نمودم و بنزد محمد بن احمد قمی فرستادم و باو ننوشتم که چقدر از آن از مال منست بعد از آن مکتوبی بمن فرستاد
بدین مضمون که پانصد درهم بمن رسید بیست درهم آن از مال تو بود و در کتاب خرایج و جرایح از احمد سلیمان محمودی روایت کرده او
گفته که مرا بابی جعفر بن عبد الغفار والی دینور کردند آن حال بیست و ز نزدیکی همدان آنگاه پیش از آنکه بسمت دینور بیرون
روم شیخی نزد من آمد و گفت وقتیکه ارادهٔ شهر ری کردی حاکم آنجا شدی آنگاه چنین و چنین بکن وقتیکه بدینور آمدم یکماه
بعد از آن فرمان حکومت ری بمن رسید پس از آنجا بیرون شدم بشهر ری رفتم و آنچه که آن شیخ گفته بود عمل نمودم در کتاب
مذکور از علال بن احمد او از ابی الرجال مصری که یکی از جملهٔ صلحا بود روایت نموده او گفته که بعد از وفات امام حسن عسکری ع
بجهة جستجوی امام از وطن خود بیرون رفتم و در پیش خود گفتم اگر چیزی یعنی امامی باشد هر آینه بعد از سه سال ظاهر میشود
در آنحال صدائی شنیدم و صاحب آنرا که یا نصر بن عبد ربه یعنی ای نصر پسر بندهٔ پروردگار خود با هل مصر بگو آیا رسول خدا را
دیدید که باو ایمان آوردید ابو رجال گوید که من تا آنحال ندانسته بودم که نام پدرم عبد الله است زیرا که در مداین متولد شده بودم
ابو عبد الله نوفلی مرا برداشته بمصر آورده بود در آنجا نشو و نما کردم وقتیکه آن صدا را شنیدم دیگر اقامه و درنگ نکردم و بیرون
آمدم در کتاب مذکور از احمد بن ابی روح روایت نموده او گفته که زنی از اهل دینور بمن فرستاد بنزد وی رفتم بمن گفت یا ابن ابی
روح در ناحیه مادر دین و ورع توا از همه محکم‌تری من میخواهم که امانتی بتو بسپارم تا اینکه آنرا بصاحبش برسانی گفتم انشاء الله
کنم گفت که اینها اینکه در این کیسه مهر کرده شده است بدانهم مهر آنرا وا مکن و نگاه هم با آنها مکن تا اینکه آنها را برسانی بکسیکه ترا خبر
دهد از چیزیکه در آن کیسه است و این گوشوارهٔ منست قیمتش ده دینار است و در آن سه عدد مروارید است قیمت آنها هم
سی و ده دینار است مرا بصاحب الزمان علیه السلام حاجتی هست میخواهم که از آن حاجت پیش از آنکه از او بپرسم بمن خبر
دهد گفتم که حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروسی من قرض کرده است نمیدانم که از که قرض نموده و نمیدانم
که آنها را بکه بدهم اگر صاحب الزمان ع از این قصه خبر داد آنگاه آنها را بهر که او گوید بده بعد از آن ابن ابی روح گفت

که بجعفر بن علی که برادر امام حسن عسکری ع باشد چه بگویم اگر اموال را از من بخواهد گفت اینکه گفتم ما بین من و او امتحان است یعنی اگر از اینها که در توی کیسه است خبر بدهد آنگاه اینها را بده بعد از آن اینها را برداشتم و بیرون آمدم تا اینکه ببغداد داخل گردیدم و بنزد حاجز بن یزید وشا آمدم بر او سلام کردم و نشستم آنگاه بمن گفت که آیا ترا حاجتی و مطلبی هست گفتم این مالیست که بمن داده شده آنرا بتو نمیدهم تا اینکه خبر دهی که آن چه قدر است و که آنرا داده اگر از اینها خبر دادی آنرا بتو میدهم گفت که یا ابن احمد بن ابی روح آنرا ببر بسر من رای گفتم که لا اله الا الله هر آینه اینکار کار بزرگی بود که اراده آن نمودم پس از آنجا در آمدم و بسر من رای رسیدم و در پیش خود گفتم که اول بنزد جعفر میروم بعد از آن فکر نمودم و گفتم که اول بنزد اهل امام حسن عسکری ع میروم اگر از این امتحان درست مدند و الا بنزد جعفر میروم پس بنزدیکی خانه امام حسن عسکری ع رفتم آنگاه خدمتکاری از خانه نزد من در آمد و گفت آیا تو احمد بن ابی روحی گفتم آری گفت این رقعه را بخوان ناگاه دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن ابی روح عاتکه دختر دیرانی بتو امانت داده کیسه که در آن کیسه بگمان تو هزار درهم هست نه چنین است که گمان نموده بدرستیکه رسم امانت را بجا آوردی که کیسه را وا نکردی تا بدانی که در آن چه هست و در آن هزار درهم و پنجاه دینار هست و نزد تو گوشواره هست که آن زن چنان گمان نموده که قیمتش ده دینار است و در این گمان صاحب است و نگین که در آن انگشت و در آن نیز سه حبه مروارید هست که بده دینار خریده شده حالا به بیشتر از آن میارزد آن گوشواره را بفلان خدمتکار ما بده آنرا باو بخشیدیم بعد از آن ببغداد رو و آن مال را بحاجز بده و از او نفقه راه را تا بمنزلت بگیر اما چیزی که عاتکه گمان نموده که مادرش در عروسی وی ده دینار قرض نموده و او صاحب آنرا نمیشناسد چنین نیست بلکه صاحب آنرا که کلثوم دختر احمد باشد میداند لکن چون که او از جمله ناصبیان است لهذا از دادن آن دلتنگ گردیده اگر عاتکه بخواهد که آنرا بخویشان خود قسمت نماید و از مادر این باب اذن بخواهد هر آینه ما اذن دادیم که آنرا بفقرای خواهران خود قسمت نماید یا ابن ابی روح این امتحان را که برای تو شد بجعفر بگو و بمنزل خود برگرد بدرستیکه دشمن مرده و خداوند عالم زن و مال ویرا بتو روزی گردانید آنگاه ببغداد برگشتم و کیسه را بحاجز دادم آنرا وزن نمود ناگاه در آن هزار درهم و پنجاه دینار بود سی دینار از آن بمن داد و گفت که مامور گردیده ام باینکه سی دینار برای نفقه راه بتو دهم آنرا گرفتم و بجائیکه منزل نموده بودم برگشتم آنگاه کسی نزد من آمد و گفت که مامور گردیده ام عم تو وفات نمود و اهل و عیالش میخواهند که بنزد ایشان برگردی ناگاه دیدم که عم وفات یافته از او سه هزار درهم میراث بمن رسید شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب ارشاد آورده که محمد بن ابی عبد الله سیاری روایت نمود و گفت که من بالمخاث پاره چیزها بمن دادند نهارا بجائیکه بایستی برسد رسانیدم از جمله اینها خلخالی بود از طلا همه اینها قبول کرده گردید و خلخال پس داده شد و مامور گردیدم که آنرا بشکنم پس شکستم ناگاه در میان آن آهنی و مس و برنجی بود آنها را در آوردم بعد از آن طلای آنرا فرستادم قبول گردید و در کتاب مذکور از علی بن محمد و از ابی عبد الله بن صالح روایت کرده او گفته در سالی از سالها ببغداد رفتم بعد از چندی در خصوص بیرون رفتن از انجا اذن طلبید ماذون نگردیدم پس بیست روز بعد از رفتن قافله بنهروان در انجا مکث نمودم بعد از آن در روز چهارشنبه ماذون گردید و گفته شد که در همین روز بدر رو و آنگاه بیرون رفتم در حالیکه مایوس بودم از اینکه بقافله برسم وقتیکه به نهروان رسیدم دیدم که قافله در انجا اقامه نموده اند و بیشتر از اینکه شتر خود را علف دادم درنگ نکردم تا اینکه قافله کوچید و من هم با ایشان کوچیدم در حالیکه ببلامتی دعا کرده شده بودم پس از برکت آن دعا حادثه بدی بمن نرسید الحمد لله در کتاب خرایج و جرایح و ارشاد هر دو از علی بن محمد بن نصر بن صباح بلخی او از محمد بن یوسف شاشی روایت کرده او گفته ناسوری از مقعد من در آمد آنرا باطبا نمودم و مال بسیار در معالجه اش صرف کردم هیچ گونه دوا تاثیری در آن نکرد آنگاه رقعه بسوی او نوشتم و مسئلت دعا نمودم در جواب آن توقیعی بمن رسید بدین مضمون خدا ایتعالی ترا لباس عافیت و صحت بپوشاند و در دنیا و آخرت با ما گرداند پس جمعه نگذشت مگر آنکه صحت یافتم و آن محل ناسور مانند کف دستم صاف گردید آنگاه طبیبی را از اصحاب ما خواندم و آنرا باو نمودم او گفت ما دوای آنرا نشناخته ایم و تو عافیت نیافته مگر از جانب خداوند عالم در کتاب ارشاد از علی بن محمد بن صالح روایت کرده او گفته وقتیکه پدرم وفات نمود و امر با من گردید دیدم که او را پاره حجج و تمسکاتی از مال غریم که صاحب الامر ع باشد باسم مردم هست شیخ مفید ره گفته که نامیدن آنحضرت بغریم رمزیست که پیشتر از این شیعه نزا میدانستند و بیکدیگر بسبب تقیه با آن خطاب مینمودند آنگاه باو نوشتم و تمسکات را باو اعلام نمودم او در جواب نوشت که آنها را از ایشان مطالبه بکن و در مطالبه نمودن منتهای سعی و تلاش را بعمل بیاور پس نوشته او عمل نموده از همه ایشان گرفتم مگر مردی که بیک قطعه تمسک که وجه آن چهارصد دینار بود و باسم وی بود نزد او رفتم و آنرا مطالبه نمودم او در دادن مسامحه و تاخیر نمود و پسرش استخفاف بمن کرده با سفاهت با من رفتار نموده آنگاه کرده او را به پدرش شکایت

نمودم او گفت که چنین چیزی که تو میگوئی لشد است آنگاه ریش او را گرفتم تا بوسط صحن خانه کشیدم در انحال بیرون رفت بلهل بغداد استغاثه نموده میگفت که یکنفر قمی رافضی پدر مرا کشت ناگاه دیدم که جمع کثیری در دور سر من جمع شدند در انحال چهارپایان خود را سوار شدم و گفتم ای اهل بغداد خوب کاری کردید با ظالم یکی شدید بر غریب مظلوم هجوم آوردید من مردی هستم از اهل همدان مذهب اهل سنت را دارم این مرد مرا بقم نسبت میدهد و برافضی بودن متهم میکند برای اینکه حق مرا باطل گرداند آنگاه بر او هجوم کردند و اراده نمودند که بدکان وی داخل شوند من ایشانرا ساکت نمودم در انحال آمد مدیون مرا طلبید و گفت که هر چه در تمسک نوشته شده از من بگیر و بطلاق خود سوگند یاد کرد که مال مرا در همان وقت ادا نماید پس در انحال آنرا از او استیفاء نمودم در کتاب مذکور از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از حسن بن عیسی عریضی روایت کرده او گفته زمانیکه امام حسن عسکری ع بدار السرور رحلت فرمودند مردی با اموالیکه مر صاحب الامر ع بود وارد مکه گردید آنگاه مردم سخنان مختلف گفتند بعضی گفت که از امام حسن عسکری ع خلفی باقی نماند بعضی دیگر گفت خلیفه او جعفر است و پاره دیگر گفتند که خلفش بعد از او پسر او است آنگاه مردی را که کنیه اش ابو طالب بود بعسکر فرستاد تا اینکه از حقیقت حال تفتیش نماید و با او نوشته هم بود او ابتدا بجعفر نموده نزد وی رفت و باو گفت که دلیل و برهان بر امامت چیست گفت که الحال دلیل و برهان برای من مهیا نمیشود از نزد او گذشت و بدر خانه امام حسن عسکری ع رفت و آن نوشته را بنزد اصحاب ما که بسفارت معروف بودند فرستاد آنگاه برای وی بیرون آمد که خدا ایتعالی در خصوص کسیکه ترا فرستاده اجر دهد بدرستیکه او وفات نمود آن اموال را که آورده بود بمرد ثقه و امین وصیت نمود هر طوریکه واجبست که عمل کرده شود آنطور عمل میکند جواب آن نوشته هم داده شد امر همان نحو بود که باو گفته شد در کتاب مذکور بهمین اسناد از علی بن محمد روایت کرده او گفته که مردی از اهل آیه چیزی برداشت برای اینکه آنرا بجایش برساند فراموش نمود شمشیری را که اراده نموده بود که آنرا هم بردارد وقتیکه آن چیز بجایش رسید آنگاه نوشته در خصوص وصول آن باو رسید و در آن مکتوب نوشته بود که شمشیری که آنرا فراموش کردی چگونه است در همان کتاب از حسن بن محمد اشعری روایت کرده او گفته که از امام حسن عسکری ع مکتوبی در خصوص وکالت بجنید که قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه بود و ابو الحسن و دیگری میرسید که آنحضرت وفات نمود حکم تازه از صاحب الامر ع در خصوص وکالت ابی الحسن و دیگری رسید و در خصوص جنید وارد نگردید از این جهة مهموم و مغموم گردیدم اندکی گذشته که خبر وفات جنید بمن رسید در کتاب النجوم آورده که باسناد ما تا بابی جعفر محمد بن جریر طبری بما روایت شده او در فرع حدیث نموده با احمد دینوری سراج که کنیه اش ابو العباس است و لقبش استاره او گفته که بعزم حج از اردبیل بدینور برگشتم در وقتیکه یکسال یا دو سال از وفات امام حسن عسکری ع گذشته بود و خلایق در خصوص امام در حیرت بودند آنگاه اهل دینور بسبب ورود من شاد و خوشحال گردیدند و شیعیان نزد من جمع شدند و گفتند که نزد ما از مال امام شانزده هزار دینار فراهم آمده و احتیاج داریم باینکه آنها را با تو برداریم تا اینکه بهر طریق که لازم است تو آنها را رد نمائی و گوید که گفتم ایقوم ایام ایام حیرتست و در خانه کسیرا نمیشناسیم ایشان گفتند ما ترا برگزیدیم برای اینکه این اموال را برداری و بجایش برسانی زیرا که کرم و ثقه بودن ترا شناخته ایم کاری بکن که آنها را بدون حجت و برهان از دست ندهی او گوید که این مال را برداشتم و رفتم وقتیکه بقرمیسین رسیدم در وقتیکه احمد بن حسن بن حسن آنجا بود آنگاه نزد او رفتم و سلام کردم وقتیکه مرا دید خوشحال گردید بعد از آن هزار دینار در توی کیسه و چند بقچه پارچه الوان که محکم بسته شده بودند بطرزیکه ندانستم که در توی آنها چه هست بر من تسلیم نمود بعد از آن گفت که اینها را با خود بردار و از دست مده مگر با حجت و برهان او گوید که آن کیسه را با آن بقچه ها را برداشتم وقتیکه ببغداد وارد گردیدم مرا سوای تفتیش و جستجو از حال کسیکه نیابت داشته باشد شغل دیگری نشد آنگاه بمن گفته که در اینجا مردی هست مشهور بباقطانی او ادعای نیابت دارد و دیگری هست مشهور باسحق احمر و یکی دیگر هست مشهور بابی جعفر عمری ایشان هم دعوی نیابت میکنند او گوید که ابتدا بباقطانی کرده نزد او رفتم او را شیخ مهیبی و صاحب شرافت و رفعتی یافتم و او را اسب عربی و غلام بسیار بود و مردم در انجا جمع شده با هم گفتگو میکردند راوی گوید که نزد وی داخل گردیدم و بر او سلام کردم آنگاه بمن مرحبا گفت و شادی و نیکوئی نمود او گوید که نشستن را در انجا طول دادم تا اینکه اکثر مردم در رفتند آنگاه از شیوه و طریقه من پرسید گفتم که من مردی هستم از اهل دینور پاره اموال آورده ام که تسلیم نمایم او گفت بیاور گفتم حجت و برهان میخواهم گفت فردا بیا فردا رفتم حجتی از او ندیدم در روز سیم نیز رفتم باز حجتی از او ندیدم بعد از آن نزد اسحق احمر رفتم دیدم که او جوانی است پاکیزه جمعیت منزل او را بیشتر از جمعیت منزل باقطانی دیدم و اسب و لباس و شرافت و رفعت و غلامانش از باقطانی بیشتر بود و مردم در منزلش بیشتر از منزل او جمع شده بودند راوی گوید که داخل گردیدم و سلام کردم آنگاه مرحبا گفت و مرا با خود نزدیک نمود آنقدر صبر نمودم که مردم رفتند آنگاه از من پرسید که حاجت تو چیست در جوابش گفتم چیزی را که بباقطانی گفته بودم و سه روز برای مشاهده حجت نزد

وی رفتم او جمعی نیاورد بعد از آن نزد ابی جعفر عمری رفتم او را شیخی یافتم صاحب تواضع و فروتنی و در برش لباس سفیدی بود که از
زیر همه لباسها پوشیده میشود و در روی فرش پشم نشسته بود و غلامی نداشت و شرافت و بزرگی و اسب عربی که در نزد دیگران
یافتم در نزد وی ندیدم و با او سلام کردم و جواب شنیدم مرا بخود نزدیک نمود و با من بمقام گستاخی در آمد بعد از آن از حال من پرسید
گفتم که از جبل آمده ام و مالی آورده ام آنگاه گفت اگر میخواهی که این مال بکسی برسد که رسیدن آن لازم است برو بسر من رای و فلان
بن فلان وکیل را بپرس در خانهٔ امام محمد تقی ع که الآن معمور است مطلب خود را در آنجا میابی راوی گوید که از نزد او در آمدم و بسر من
رای رفتم و بخانهٔ امام محمد تقی ع رسیدم و وکیل را پرسیدم دربان گفت که او در خانه مشغول کار است حالا بیرون میاید پس در
در خانه نشستم انتظار ویرا میکشیدم ناگاه بعد از ساعتی بیرون آمد آنگاه برخواستم بر او سلام کردم دست مرا گرفته بخانهٔ خود برد
و از حال من و از سبب آمدنم بآنجا پرسید گفتم پارهٔ اموال از ناحیهٔ جبل آورده ام باید که آنها را با حجت و برهان تسلیم نمایم گفت
آری بعد از آن طعامی حاضر نمود گفت که بخور و استراحت بکن که تعب و مشقت بتو رسیده است یکساعت بوقت نماز مغرب
مانده آنگاه هر چه مطلب تست میاورم او گوید که طعام خوردم و خوابیدم زمانی که وقت نماز رسید برخواستم نماز کردم
و بکنار شط رفتم و غسل نمودم و تر و تازه گردیدم و بخانهٔ آنمرد برگشتم و آرام گرفتم تا اینکه ربعی گذشت آنگاه آنمرد نزد
من آمد و رقعهٔ پیچیدهٔ با او بود و در آن نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده هزار
دینار در کیسه‌های که صفت آنها چنین و چنان است از آنها یکی کیسهٔ فلان بن فلان است در آن فلان قدر دینار هست و در کیسهٔ
فلان کس فلان قدر است تا اینکه همهٔ کیسه‌ها را شمرده و کیسهٔ فلان بن فلان زراع شانزده دینار است راوی گوید
شیطان بمن وسوسه نمود گفتم که سید من باینها از من داناتر بود من آنها را کیسه بکیسه میخواندم و نامهای صاحبان آنها را هم
میخواندم تا اینکه بآخر رسانیدم بعد از اینها ذکر نموده بود که از ناحیهٔ قرمیسین از نزد احمد بن حسن مادرانی برادر اصواف
کیسهٔ آورده که در آن هزار دینار است با فلان قدر بقچه پارچه آنها فلان و فلان پارچه اند و رنگهای آنها فلان و فلان
رنگ است تا اینکه همهٔ آنها را با نوع و رنگ بیان نموده بود وقتیکه اینها را مشاهده نمودم حمد خدا تعالی را بجا آوردم و باو شکر
کردم در مقابل چیزی که با آن بامن منت گذاشت که شک را از دلم زایل گردانید و در آن رقعه مرا مامور نموده بود که همهٔ آن
اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابی جعفر عمری امر میکند او گوید که ببغداد برگشتم و نزد ابی جعفر عمری رفتم او گوید که رفتن و بر
گشتن من سه روز کشید وقتیکه ابی جعفر مرا دید گفت که چرا نرفتهٔ گفتم ای سید من از سر من رای برگشتم و در حالیکه با ابی
جعفر در همین گفتگو بودیم ناگاه رقعهٔ پیچیده که بمن رسیده بود و در آن رقعهٔ پیچیده کیسه‌ها و پارچه‌ها را ذکر نموده بود
ابو جعفر عمری را مامور نموده بود که همهٔ آنها را با بی جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم نما آنگاه ابی جعفر عمری لباس
خود را پوشید و بمن گفت که همهٔ اموال را که نزد تست بردار تا بمنزل محمد بن احمد بن جعفر قطان برویم من آنها را برداشتم بمنزل
او بردم ابی جعفر عمری همهٔ آنها را باو نمود تسلیم بعد از آن برای حج بیرون رفتم وقتیکه بدینور برگشتم مردم نزد من جمع شدند
آنگاه رقعهٔ را که وکیل مولای ما صاحب ع بمن داده بود در آوردم و بر ایشان خواندم وقتیکه ذکر کیسه که باسم زراع بود شنیدند گردید
آنگاه زراع افتاد غش نمود در آنحال باو مشغول شدیم تا اینکه بهوش آمد و خدا تعالی را سجدهٔ شکر نمود و گفت حمد مر خدای را سزاست
که بهدایت کردن ما را بر ما منت گذاشت الحال دانستم که روی زمین از حجت خالی نمیباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این کیسه را
این زراع بمن داد و احدی سوای خدا تعالی بران مطلع نگردید راوی گوید از آنجا در رفتم بعد از آن بابی الحسن مادرانی ملاقات نمودم
و آنخبر را باو گفتم و رقعه را براو خواندم گفت سبحان الله اگر در چیزی شک بکنی شک در این مکن که خدا تعالی روی زمین را از
حجت خود خالی نمیگذارد بدان بدرستیکه وقتیکه اذکوتکین با یزید بن عبد الله در شهر زور جنگید بشهرهای وی مستولی گردید
و خزاین او را ضبط نمود آنگاه مردی نزد من آمد و ذکر نمود که یزید بن عبد الله فلان اسب و فلان شمشیر را برای صاحب ع
تعیین نموده بود آنگاه شروع نمود خزاین عبد الله را یزید بن بتدریج بمنزل اذکوتکین حمل و نقل میکردم و از اسب و
شمشیر را غیب دادم که ببرند تا اینکه سوای آنها چیزی باقی نماند و امید داشتم که اینها را برای مولای صاحب ع بردارم وقتیکه مطالبهٔ
اذکوتکین آنها را از من شدت بهم رسانید و دفع مطالبهٔ او هم برای من ممکن نگردید در آنحال در عوض اسب و شمشیر هزار دینار
در پیش خود تعیین نمودم و آنها را وزن نموده بخزینه دار سپردم و گفتم که آنها را در جای محکم بگذار و بنزد من میار هر چند
که احتیاجم بآنها شدت بهم رساند بعد از آن اسب و شمشیر را باذکوتکین تسلیم نمودم او گوید وقتیکه در مجلس خود نشسته
بگذرانیدن کارها و امر و نهی مشغول بودم ناگاه ابو الحسن اسدی نزد من آمد و چنان بود همهٔ اوقات نزد من میامد و کارهای
ویرا میگذرانیدم وقتیکه نشستن او نزد من طول کشید و من هم کسالت و بیحالی داشتم باو گفتم که حاجت تو چیست
گفت احتیاج دارم که با تو خلوت نمایم پس بخزینه دار امر نمودم که در خزینه جا برای ما مهیا ساخت وقتیکه داخل خزینه گردیدیم
رقعهٔ کوچکی از مولای ما بیرون آورد در آن نوشته شده بود که یا احمد بن حسن هزار دینار ما را که در نزد تست قیمت

اسب و شمشیر باشد بابی الحسن تسلیم کن در آنحال افتاده بشکرانهٔ اینکه حجت خدا را شناختم سجده نمودم زیرا که بر من سر
مطلع نشده بود و از شادی خود بسبب چیزی که خدا با آن بمن منت گذاشته بود بر این مال سه هزار دینار افزوده باو تسلیم
کردم و از جملهٔ اینها خبریست که ما آنرا باسناد خود تا الشیخ ابی جعفر روایت کرده ایم از کتابش نیز نقل نموده ایم او گفته که قسم
بن علا گفت که بصاحب الزمان ع سه طغرا مکتوب در خصوص سه حاجت خود نوشتم و با نحضرت اعلام نمودم که من مرد مسنی هستم
که بکبر سن و پیری رسیده ام مرا اولادی نیست آنگاه از حاجتهای من جواب داد و در خصوص اولاد جوابی نفرمود و در مرتبهٔ
چهارم مکتوبی نوشتم و خواهش کردم که از خداوند عالم درخواست کند تا اینکه ولدی برای من روزی گرداند آنگاه بمن جواب
داده و حاجتهای مرا نوشته و نوشته است که خدایا او را روزی گردان ولدی را که او سبب انس و دلشاد گردد و این حمل را که زن او
دارد بگردان ولد ذکور بکن پس مکتوب بمن رسید در حالیکه من نمیدانستم که کنیزم را حملی هست آنگاه داخل خانه گردیدم و آنرا
از جاریهٔ خود پرسیدم بمن خبر داد که علتی که بسبب آن نمیزاییدم حالا رفع شده مدتی بعد از آن پسری در آورد و این حدیث را
حمیری نیز نقل نموده و با اسناد ما تا الشیخ بن جعفر طوسی در کتابش او گفته که خبر داد بما ابو جعفر بن هرون بن موسی تلعکبری او گفته
خبر داد بما ابو الحسن بن ابو البغل کاتب او گفت که ابی منصور کاری را و شغلی را بگردن گرفتم بسبب آن کار میان او و چیزی شد که
باعث استتار و پنهانی من گردید پس مرا میطلبید میترسانید مدتی از او ترسان و پنهان بودم بعد از آن در شب جمعه قصد
زیارت موسی بن جعفر ع نمودم و عزم کردم که شب را برای دعا و مسئلت در آنجا بسر برم آنشب همه شب باد و باران بود از ابی جعفر
کلیددار آنحضرت خواهش نمودم که درها را ببندد و روضه را خالی گرداند تا اینکه در جایگاه خلوت دعا و مسئلت نمایم او
قبول نموده درها را قفل کرد و نصف شب سیل باد و باران هم راه آمدن مردم را بآنجا مسدود نمود در آنجا مکث نموده
دعا میکردم و زیارت میخواندم و نماز میگذاردم و در حالیکه باینها مشغول بودم ناگاه در نزد قبر موسی ع صدای قدمی شنیدم ناگاه
دیدم که مردی زیارت میکند بحضرت آدم و سایر انبیا اولو العزم و بعد از ایشان با ئمه ع یک بیک سلام میکند تا اینکه
بصاحب ع رسید آنگاه او را ذکر نکرد من از این تعجب نموده در پیش خود گفتم گاه هست که صاحب ع را فراموش نمود یا اینکه
او را نمیشناسد یا اینکه مذهب این مرد همین است وقتیکه از زیارت فارغ گردید دو رکعت نماز کرده نزد قبر امام محمد تقی ع آمد
و او را هم بمثل آن زیارت و سلام زیارت نمود و دو رکعت نماز کرد در حالتیکه من از او میترسیدم زیرا که او را نشناختم او را دیدم که
جوانیست در حد کمال لباسهای سفید در بر و عمامه با حنک در سر و ردائی بر دوش داشت آنگاه گفت یا ابا الحسین بن ابی البغل تو در
کجائی از دعا فرج عرض کردم ای سید من کدامست فرمود دو رکعت نماز بگذار و بگو یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم
یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین
بالرحمة یا منتهی کل نجوی و یا غایة کل شکوی یا عون کل مستعین یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها بعد
از این ده مرتبه یا رباه بگو و ده مرتبه یا منتهی غایة رغبتاه بعد از آن بگو اسئلك بحق هذه الاسماء و بحق محمد
و آله الطاهرین علیهم السلام الا ما کشفت کربی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی بعد از این بهر طریق
که خواهی دعا بکن و حاجت خود را بخواه بعد از آن خد راست خود را بر زمین بگذار و در سجود صد مرتبه بگو یا محمد
یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما ناصرای بعد از آن رخ چپ خود را بر زمین بگذار صد مرتبه بگو ادرکنی و آنرا
بسیار مکرر بکن بعد از این الغوث الغوث الغوث بگو تا اینکه نفس تو قطع گردد بعد از آن سر بردار که خدا تعالی
بکرم خود حاجت ترا انشاء الله بر میاورد وقتیکه من بنماز مشغول و دعا گردیدم او در رفت وقتیکه از آن اعمال فارغ شدم آنگاه
خواستم که نزد ابی جعفر روم برای اینکه این مرد را از وی بپرسم که او چه کس بوده و چگونه داخل شد ناگاه دیدم که درها بسته شده
از این امر تعجب نمودم و در پیش خود گفتم که گاه هست که اینجا دری هست من از آن نشناختم پس بسمت ابی جعفر رفتم کلید دار
ناگاه او از بیت زیت بیرون شده نزد من آمد از او احوال آنمرد را و کیفیت دخول او را بروضه پرسیدم گفت که همه درها را
چنانکه دیدی بسته بودند و من هم آنها را وا نکرده بودم آنگاه قصه را باو نقل کردم گفت که مولای ما صاحب الزمان سلام الله علیه بود
که او را در مثل این شب و در وقت خالی بودن اینجا از خلایق بارها دیده ایم در آنحال بر فوت شدن فیض که بایستی از آنحضرت اخذ نمایم
تاسف خوردم و در وقت صبح از آنجا در آمدم و قصد محلهٔ کرخ نموده بمکانی که در آنجا پنهان بودم رفتم هنوز آفتاب بلند نشده
دیدم که اصحاب ابن صالحان جویای من هستند و از دوستان من مکان مرا میپرسند و با ایشان در خصوص من امانی از وزیر بود
و در رقعه هم بخط خود نوشته کل جمیل یعنی همه کارها در خوبست آنگاه با مرد ثقهٔ از دوستان خودم نزد وزیر حاضر گردیدم
آنگاه از جای خود برخواست و بمن چسبید و با من رفتاری نمود که هرگز آن رفتار را از او ندیده بودم بعد از آنکه گفت که کار تو بجائی
رسید که از من بصاحب الزمان ع شکایت نموده گفتم دعا نمودم و از او مسئلت کردم نه اینکه شکایت نمودم گفت خیر باد
ترا بدرستیکه دیشب یعنی شب جمعه در عالم رؤیا مولای خود صاحب علیه السلام را دیدم که مرا بکل جمیل امر نمود میکند

در خصوص این امر بجدی جفا نمود که ترسیدم ابو الحسین گوید آنگاه من گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم باینکه ایشان حق هستند
و همه حق بایشان منتهی میشود و دیشب مولای خود را در عالم بیداری دیدم بمن چنین و چنین فرمودند آنچه که دیده بودم برای وی
شرح نمودم او از این قصه تعجب و از او بسبب این قصه کارهای بزرگ و مستحسن جاری گردید و ببرکت مولای ما صاحب الزمان ع
در نزد او بمرتبهٔ رسید که گمان رسیدن باین مرتبه نداشتم و از جملهٔ اخبار دیگر با اسناد ما تا بشیخ ابی العباس عبد الله جعفر حمیری در جزو
ثالث از کتاب دلایل روایت نموده ایم اینست که او گفته که مردی از ریض حمید مکتوبی نوشت و در آن در خصوص حملی که داشت
دعا و مسئلت نموده بود در جواب آن دعا در خصوص حمل پیش از آنکه چهار ماه از آن بگذرد وارد گردید و نوشته بود
که زن آبستن بزودی پسر میزاید چنانکه گفته بود بهمان نهج گردید در کتاب مذکور آورده که حسن بن علی بن ابراهیم از
سیاری روایت کرده او گفته که علی بن محمد سمری مکتوبی نوشت و در آن کفنی خواهش نموده در جوابش وارد گردید که تو در
سال هشتادم عمر یا در سال هشتادم هجرت بان محتاج خواهی شد پس وفاتش در همان وقت که او تعیین نموده بود اتفاق
افتاد و دو ماه پیشتر از وفاتش کفنی باو فرستاده بود محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال آورده که ابو عبد الله بلخی
بقصد بنا ابو الحسین بن روح بمن نوشت که احمد بن اسحق باو نوشت که آیا مأذونم حج نمایم یا نه آنگاه او را اذن داد و
پارچه هم باو فرستاد آنگاه خیال نمودم که او وفات مییابد وقتیکه از حج برگشت در شهر حلوان بدار البقا رحلت یافت احمد بن علی نجاشی
در کتاب رجال نقل نموده که علی بن حسین بن بابویه با ابی القسم بن روح دوچار گردید و مسئلهٔ چندی از او پرسید و بعد از این
بتوسط علی بن جعفر بن اسود مکتوبی باو نوشت و در آن مکتوب خواهش نموده بود که رقعهٔ او را که در آن خواهش اولاد کرده بود
بخدمت صاحب ع برساند در جواب نوشت که مطلب ترا از خداوند عالم مسئلت کردیم بزودی دو پسر صاحب خیر برای تو متولد
میشود بعد از این ابو جعفر و ابو عبد الله از کنیزی که داشت متولد گردیدند ابو عبد الله حسین بن عبد الله میگفت که از ابو جعفر
شنیدم میگفت که من بسبب دعای صاحب الامر ع متولد شدم و باین فخر میکردم علی بن موسی در کتاب مهج الدعوات از احمد بن محمد
بن علی علوی حسینی که در مصر ساکن بود روایت نموده او گفته امر عظیمی و هم شدیدی بناگهانی از حاکم مصر بمن رو داد بطوری که
از هلاکت نفس خود ترسیدم زیرا که در خصوص من با احمد بن طولون سعایت کرده بود آنگاه بعزم حج از مصر بیرون رفتم و از حجاز
بعراق رفتم و مشهد مولای خود حسین بن علی سلام الله علیهما را قصد نمودم در حالتیکه از قهر و غلبهٔ کسیکه از او ترسیدم
بقبر مطهر آنحضرت پناه آوردم و از او امان میطلبیدم پس مدت پانزده روز در آنجا ماندم در شب و روز دعا و تضرع میکردم
تا اینکه در وقتیکه میان خواب و بیداری بودم صاحب الزمان و ولی رحمن ع را دیدم بمن فرمود که امام حسین ع بتو میفرماید
که ای پسر من آیا از فلان کس ترسیدی گفتم آری اراده هلاک نمودن من کرده من هم بآقای خود پناه آوردم که بآنحضرت از
ارادهٔ او که در خصوص من کرده شکایت نمایم صاحب ع فرمود که چرا خدا و پیغمبر را نخواندی بآن دعاها که انبیا با آنها دعا نمودند خدا
وند عالم از برکت آن ایشان را از شدت و تنگی که مبتلا بودند نجات داد عرض کردم که آن دعاها کدام است فرمود وقتیکه شب جمعه رسید
غسل بکن و نماز شب بگذار و وقتیکه سجدهٔ شکر را بجا آوردی بعد از آن این دعا را در حالتیکه در سر زانو و انگشتان پا نشسته باشی
بخوان و آن دعا را برای من ذکر نمود پنج شب پیاپی تا شب جمعه آنحضرت را میدیدم و این سخن و این دعا را مکرر میکرد برای من
تا اینکه دعا را حفظ نمودم و در شب جمعه تشریف نیاورد پس در آن شب غسل نمودم و تغییر لباس کردم و نماز شب را بجا آوردم
و سجدهٔ شکر را کردم بعد از آن در سر زانو و انگشتان پا نشستم این دعا را خواندم بعد از آن در شب شنبه آنحضرت در عالم رؤیا
تشریف آورد فرمود که دعای تو مستجاب گردید و دشمنت در وقتیکه از دعا فارغ شدی کشته شد در پیش کسیکه میان
تو و او سخن چینی و سعایت نموده او گوید وقتیکه صبح کردم امام حسین ع را وداع نموده بسمت مصر روانه گردیدم وقتیکه
که باذن رسیدم مردی را که از شهر مصر از جملهٔ همسایگان من بود دیدم و او مرد صاحب ایمان بود در آنحال بمن خبر داد که دشمن
ترا احمد بن طولون گرفت و امر کرد سر او را از پشت سرش بریدند و این ماجرا شب جمعه اتفاق افتاد و امر نمود بدن او را
برود نیل انداختند و این قصه بنا بر نقل برادران شیعهٔ ما در وقت فراغت من بوده است از دعا چنانکه مولای من خبر
داده در کتاب ارشاد از ابن قولویه و از کلینی او از علی بن محمد روایت نموده او گفته که خبر داد بمن بعضی از اصحاب ما که مرا مولودی
متولد گردید آنگاه مکتوبی نوشتم و در آن مکتوب در خصوص تطهیر او در روز هفتم ولادت اذن طلبیدم در جوابش رسید
که مکن بعد از آن در روز هفتم یا هشتم آن مولود وفات نمود بعد از آن وفات او را نوشتم در جوابش رسید که بزودی ترا
دو نفر پسر متولد میشود که بعد از وفات تو خلف تو خواهند شد اولین ایشان را احمد نام کن و دومین را جعفر بعد از
چندان دو پسر متولد شدند چنانکه آنحضرت نوشته بود راوی گوید که برای حج مهیا گردیدم و مردم را وداع نمودم
میخواستم که بیرون روم آنگاه خبر رسید که ما این سفر ترا ناخوش میداریم امر با تست مختاری از این خبر مغموم و دلتنگ
گردیدم و در جوابش نوشتم که شنیدم و اطاعت کردم مگر اینکه بسبب باز ماندنم از حج غمناکم بعد از آن توقیع رسید

که دلت تنگ نشود زیرا که انشاء الله سال آینده حج خواهی کرد وقتیکه سال آینده رسید نوشتم و اذن طلبیدم در جوابم اذن آمد
و نوشتم که با محمد بن عباس هم کجاوه شدم زیرا که بامانت و دیانت وی وثوق دارم در جواب رسید که چه خوب هم کجاوه است
اسدی اگر باید کسی دیگر را در عوض او اختیار مکن بعد از چندی اسدی رسید با او هم کجاوه گردیدم در کتاب الغیبه
از جماعتی ایشان از ابن قولویه مثل این را تا آنجا که گفت چنانکه نوشته بود نقل کرده در کتاب کافی از علی بن محمد او از سعد
بن عبد الله روایت کرده او گفته که حسن بن نضر و ابو صدام و جماعتی بعد از وفات امام حسن عسکری ع در خصوص امور
که در دست وکلای آنحضرت بود گفتگو نمودند و اراده کردند صاحب این امر را تفحص نمایند آنگاه حسن بن نضر نزد ابو صدام آمد
و گفت من ارادهٔ حج دارم ابو صدام گفت آنرا امسال تاخیر کن حسن گفت که من برای آن در وقت خواب مضطرب شده از خواب
میخیزم بنابراین ناچارم باید بروم آنگاه پارهٔ از اموال خود بناحیهٔ مقدسه وصیت نمود و احمد بن یعلی بن حماد را هم وصی
قرار داد کرد و باو امر نمود که چیزی از دست خود ندهد مگر بعد از ظهور یعنی بدست صاحب الامر راوی گفته که حسن گفت وقتی
که ببغداد وارد گردیدم خانهٔ را کرایه نمودم در آنجا منزل کردم در آنحال بعضی از وکلاء قدری پارچه و قدری دینار آورد نزد من گذاشت
گفتم اینها چیستند گفت چیزی هستند که می بینی بعد از آن یکی دیگر از ایشان مثل آن مال را آورد بعد از او هم دیگری آورد تا اینکه
خانه را پر کردند بعد از اینها احمد بن اسحق هرچه که نزد او بود نزد من آورد در آنحال تعجب نموده در خصوص این اموال متفکر گردید
ناگاه رقعهٔ آمد مضمونش این بود که وقتیکه از روز فلان قدر گذشت همهٔ آن اموال را بردار از نزد من آن پس کوچ نموده همه
آن اموال را برداشتم و در راه هم رفیقی با شصت نفر بود که راه را میگرفتند آنگاه برا و گذشتم خداوند عالم مرا از شر ایشان
سالم گردانید تا اینکه بقریهٔ عسکر رسیدم و فرود آمدم در آنحال رقعهٔ رسید که هرچه با تو هست بردار بیار آنگاه همهٔ آنها را در
توی سله دو نفر حمال گذاشتم وقتیکه بدهلیز رسیدم غلام سیاهی بنظر آوردم او گفت که توی حسن بن نضر گفتم آری گفت داخل خانه
شو داخل صحن شدم و از آنجا داخل گردیدم و سله را در آنجا خالی گردانیدم ناگاه در گوشهٔ خانه نان بسیاری دیدم بهر یکی از حمالها گرده
نان دادند و ایشان را بیرون نمودند ناگاه در میان خانه پرده بنظرم رسید از پس آن صدا کرده شد که یا حسن بن نضر حمد خدا را
بکن در عوض چیزی که با آن بر تو منت گذاشت و شک را بدل خود راه مده زیرا که شیطان دوست میدارد که تو شک بکنی و دو پارچه
کفن از پس پرده بیرون نمود و بمن گفته شد که اینها را بردار که بزودی باینها محتاج میشوی اینها را گرفتم بیرون رفتم سعد گفته است
که حسن بن نضر از آن سفر برگشت در ماه رمضان وفات یافت با آن دو پارچه کفن کرده گردید در کتاب کافی از علی بن محمد او از فضل
خز فروش مدائنی غلام خدیجه دختر ابی جعفر روایت نموده او گفته قومی از اهل مدینه از طایفهٔ طالبیین معتقد حق بودند لهذا در
وقت معین از امام حسن عسکری ع وظیفه ها برای ایشان میآمد وقتیکه آنحضرت رحلت فرمودند قومی از ایشان از اعتقاد اینکه او را خلف
هست برگشتند آنگاه وظیفه از آن طایفه برای کسانی آمد که در این اعتقاد ثابت بودند و از ما بقی ایشان بریده گردید پس
ایشان از جملهٔ اهل ذکر مذکور نمیشوند الحمد لله رب العالمین در کتاب کافی از قاسم بن علا روایت کرده او گفته که مرا چند نفر
پسر متولد گردید در خصوص ایشان مینوشتم و مسئلت دعا میکردم در جواب من چیزی نوشته نمیشد وقتیکه پسرم حسن
متولد گردید در خصوص وی نوشتم مسئلت دعا کردم جواب رسید که باقی میماند الحمد لله در کتاب کافی از حسن بن فضل
بن یزید همدانی روایت کرده او گفته که پدرم بخط خود مکتوبی نوشت جوابش در رسید بعد از آن بخط من نوشت جواب
آن هم رسید بعد از آن بخط مردی از فقهای اصحاب ما نوشت جواب آن وارد نگردید آنگاه [illegible] کردیم دانستیم که سبب نرسیدن
جواب این بوده که آن مرد از دین برگشته خارجی شد در کتاب مذکور از حسن بن خفیف او از پدرش روایت کرده او گفته که
چند نفر خدمتکاری برای امری از جانب صاحب الامر ع بمدینهٔ رسول ص فرستاده شد و با ایشان دو نفر خادم دیگر هم
بودند آنگاه بخفیف مکتوبی در رسید بدین مضمون که خودت هم با ایشان برو وقتیکه بکوفه رسیدند یکی از آن دو نفر
خادم شراب خورد از کوفه در نرفتند تا اینکه مکتوبی از قریهٔ عسکر در خصوص برگردانیدن خادمی که شراب خورده بود
وارد گردید و او از آن خدمت معزول شد در کتاب کافی از حسن بن حسن علوی روایت کرده او گفته که مردی از جملهٔ ندیمان
روز حسنی با کسی دیگر نزد او بودند آن مرد ندیم بروز حسنی گفت که اموال باو داده میشود یعنی بصاحب الامر ع و او را وکلا
هستند نام همهٔ ایشان را که در نواحی بودند ذکر کردند و این خبر بعبید الله بن سلیمان وزیر رسید او قصد نمود که وکلا
بگیرد پادشاه گفت که اینمرد در تفحص و جستجو نمائید زیرا که این امر کلفت است عبید الله بن سلیمان گفت که وکلا را
میگیریم سلطان گفت که نگیرید لکن جماعتی را در پنهان قدری اموال بدهید بنزد وکلا بفرستید هر که از ایشان آن
اموال را قبض کند او را بگیرید در آنحال توقیعی در آمد بدین مضمون که بنزد همه وکلا بروید و بگوئید چیزی از اموال قبول
نکنند از آن ابا و امتناع بکنند و تجاهل ورزند آنگاه محمد بن احمد که یکی از وکلا بود مردی که محمد او را نمیشناخت حیله نموده
و پارهٔ اموال در پنهان نزد او برد و با وی خلوت نمود و گفت که نزد من مالی هست میخواهم آنرا برسانم محمد گفت

کهٔ مکر غلط کردهٔ من در این باب چیزی نمیدانم او هر چه که بطریق ملاطفت بمحمد کفت و تجامل میورزید در این باب جاسوس بسیار
نزد وکلا فرستاد نزد ایشان بسبب توقیعی که بایشان رسید بود از این معنی ابا و امتناع نمودند در کتاب الغیبه کفته که معجزات آن
حضرت بیشتر از اینست که شمرده شود ولکن پارهٔ را از آنها ذکر میکنم شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر نموده که خبر دادند با جماعتی از ابی قسم
جعفر بن محمد بن قولویه او از محمد بن یعقوب او رفع حدیث بمحمد بن ابرهیم بن مهزیار کرده او کفته که در وقت وفات امام حسن عسکری
علیه السلم در خصوص امام شک کردم و در نزد پدرم مال بسیار فراهم آمده بود آنها را بکشتی کذاشته برابر رفته پدرم بیرون رفتم ناکاه تب شدیدی
بپدرم عارض کردید در آنحال بمن کفت که ای پسر من مرا بر کردان زیرا که این تب نشانه مرکست طریقهٔ تقوی را در خصوص این مال پیش کیر پس بمن
وصیت نمود و وفات یافت من در پیش خود کفتم که پدرم بامر غیر صحیح وصیت نکرده من این مال را بعراق میبرم و در کنار شط خانهٔ کرایه
کنم نزاد را نخانه میکذارم و احدی را هم از این معنی مطلع نمیکردانم ناکاه اکر لیلی در خصوص کسی برامن واضح کردد چنانکه در ایام امام
حسن عسکری واضح بود اموال را باو میدهم والا تصدق میکنم پس بعراق آمدم و خانهٔ در کنار شط کرایه نمودم چند روز در آنجا ماندم
ناکاه رسولی آمد و رقعهٔ بمن داد بدین مضمون یا محمد نزد تو فلان و فلان مال هست در توی فلان چیز همهٔ آنها را که نزد من بود نوشته بود و
از چیزهای که من بآنها علم نداشتم خبر داده بود وقتیکه این را دیدم آنها را بان رسول سپردم بعد از آن چند روزی غمکین و بیخبر از همه چیز
در آنجا ماندم ناکاه توقیعی در آمد که ترا در مقام پدرت کذاشتم پس حمد خدا را بکن در کتاب رشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن
محمد او از محمد بن جمهور او از محمد بن ابرهیم مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبه باین اسناد از حسن بن فضل بن زید یمانی روایت کرده
او کفته که در خصوص دو امر مکتوبی نوشتم و اراده کردم که در خصوص سیمین هم بنویسم ننوشتم زیرا که ترسیدم از اینکه آنرا ناخوش بدارد
انکاه جواب آن دو امر با تفسیر سیمین که ننوشته بودم در رسید در کتاب الغیبه باین اسناد از بدر نام غلام احمد بن حسن روایت کرده او کفته
که بناحیهٔ جبل وارد کردیدم در حالتیکه اهل آنجا را دوست میداشتم و با مامت قایل نبودند تا اینکه وفات زید بن عبد الملک
در رسید در ایام مرضش بمن وصیت نمود که اسب سمند و شمشیر و شال کمر مرا بمولای من بده بعد از آن ترسیدم از اینکه اسب را
بازکوتکین بدهم از او نسبت بمن اهانت و استخفاف برسد ناکاه اسب و شمشیر و شال را بهفتصد دینار در پیش خود قیمت نمودم
و احدی را بر آن مطلع نکردم ناکاه مکتوبی از عراق بمن رسید بدین مضمون که هفتصد دینار قیمت اسب و شمشیر و شال کمر را که در
ذمهٔ تو داریم بفرست در کتاب رشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از جمعی از اصحاب ما که ایشان از احمد بن حسن
و علا بن رزق الله او از بدر مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبه باین اسناد از علی بن محمد او از ابی عقیل بن نصر روایت کرده
او کفته علی بن زیاد صیمری مکتوبی نوشته کفن میخواست در جوابش نوشت که در سال هشتادم محتاج بکفن خواهی شد پس در آن سال
وفات نمود پیشتر از آن کفن باو فرستادند در کتاب مذکور از محمد بن یعقوب او از علی بن محمد روایت کرده او کفته توقیعی در آمد
بدین مضمون که مشهد کاظمین و سایر مشاهد را زیارت نکنید وقتیکه چند ماه از این ماجرا کذشت وزیر بغداد باقطانی را طلبید
و کفت که بطایفهٔ بنی فرات و اهل برس بکو که مقابر قریش را یعنی کاظمین را زیارت نکنند زیرا که خلیفه امر نموده است که
جستجو نمایند که هر که ایشان را زیارت کند او را بکیرند در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از علی بن
احمد رازی روایت کرده او کفته که بعد از وفات امام حسن عسکری ع بعضی از برادران من از اهل ری بعزم طلب و تفحص امام ع
بیرون رفت در وقتیکه در مسجد کوفه در خصوص امر یکه برای آن بیرون رفته بود تفکر میکرد و سنک ریزه های مسجد را بدستش هم
میزد ناکاه سنکریزهٔ ظاهر شد در آن لفظ محمد نوشته شده بود بان نکاه کردم دیدم که آن خط مخلوقیست نه منقوش یعنی
آن خط در اصل خلقت در آن سنک بوده نه اینکه نقش کرده شده بود در کتاب الغیبه از مفید ره غیر ایشان از احمد بن محمد صفوانی
روایت کرده اند او کفته که قسم بن علا را دیدم در حالتیکه صد و هفت سال از عمرش کذشته بود و هشتاد سال از آن مدت
چشمهایش صحیح بوده و امام علی النقی ع و امام حسن عسکری را دریافته بود و بعد از هشتاد سال کور کردیده بود و هفت روز
پیشتر از وفاتش باز بینا شد و این قصه بدین نهج است که من در شهر ران از بلاد آذربایجان نزد وی بودم و توقیعات
صاحب الزمان ع بتوسط ابی جعفر محمد بن عثمان عمری ره بعد از او بتوسط ابی قسم حسین بن روح هم از وفات میرسید و منقطع
نمیشد ناکاه تخمیناً دو ماه توقیع از او منقطع کردید ترسیدیم از اینحالت مضطرب کردید بعد از آن در وقتیکه ما نزد وی بودیم
و طعام میخوردیم ناکاه دربان خوشحال و شادان داخل کردید باو کفت که پیکی که در صورت پیکهای عراقست وارد کردید
در آن حال قسم از شنیدن این خبر شاد کردید و رو بسمت قبله کردانید سجده نمود ناکاه پیر کوته قدی که نشانه و زی
پیکها را داشت داخل کردید و در برش جبهٔ دوخته و در پایش کفش معاملی بود و آن نوعیست از کفش و در دوشش خورجینی
داشت وقتیکه قسم او را دید از جایش برخواست باوی معانقه نمود و طشتی و آبی طلبید انرا بیک دست خود را داشت
و قسم او را در پیش خود نشانید بعد از آن طعام خوردیم و دستهای خود را شستیم انمرد برخواست و مکتوبی پیچیدهٔ
که از نیم ورق بیشتر بود در آورد و بقسم داد انرا کرفت و بوسید و بابی سلمه نام کاتب خود داد ابو عبد الله انرا از او

کرفت

کرفت مهرش را برداشت و خواند تا اینکه بقسم خبر غم انکیزی از آن مکتوب فهمید و کفت یا با عبد الله خیر باشد کفت خیر است قسم
کفت خیر باد ترا آیا در خصوص من چیزی در آمده ابو عبد الله کفت اکر ناخوش ندارید پنهان نمیدارم قسم کفت آن چیست کفت خبر
وفات تست چهل روز بعد از رسیدن مکتوب باینجا وفات خواهی یافت و هفت پارچه کفن برای تو فرستاده شد قسم کفت که
مرا با سلامت دینم قبول نمود ابو عبد الله کفت با سلامت دینت قبول میکند آنکاه قسم خندید و کفت بعد از این آرزو زندگی
ندارم در آنحال آنمرد برخواست سه طاقه پارچه یمنی و عمامه و دو طاقه پارچه دیکر و دستمالی از خورجینش در آورد بقسم تسلیم نمود و
در نزد وی پیراهنی هم بود که آنرا امام رضا ع باو خلعت داده بود او دوستی داشت که عبد الرحمن بن محمد ستیزی میکفتند
او عداوت شدیدی با اهل بیت ع داشت و در میان او و قسم بجهة امور دنیا بسیار دوستی بود در آنوقت عبد الرحمن برای
اصلاح میانهٔ ابی جعفر بن حمدون همدانی و ختنهٔ پسر قسم باینجا آمده بود قسم در آنحال بدو نفر شیخی از مشایخ ما که باوی
در بلدهٔ ران اقامت داشتند نام یکی ابو حامد عمران بن معلس و دیکری علی بن جحدر ان بود کفت که این مکتوب را بعبد
الرحمن بن محمد بخوانید بلکه او هدایت بیابد زیرا که هدایت یافتن ویرا دوست میدارم که خداوند عالم بسبب خواندن
این مکتوب ورا هدایت کند ایشان باو کفتند الله الله الله این مکتوب در حوصلهٔ شیعه نمیکنجد چکونه میشود که دل
عبد الرحمن بن محمد کنجایش آن داشته باشد قسم کفت که من میدانم که سری را اظهار میکنم که اظهار آن مرا جایز نیست لکن بجهة
محبتم بعبد الرحمن و شدت میلم بهدایت وی که این مکتوب براو خوانده شود پس براو بخوانید وقتیکه از روز کذشت و روز پنجشنبه
سیزدهم ماه رجب سید عبد الرحمن بن محمد در آمد قسم سلام کرد انمکتوب را در آورد باو کفت که این را بخوان و در پیش خود تامل
و تفکر بکن عبد الرحمن آنرا خواند وقتیکه بخبر مرک قسم رسید مکتوب را انداخت و بقسم کفت که یا محمد تقوا خدا را پیش کیر و از
غضبش بپرهیز تو مردی هستی که در تدین بر دیکران زیادتی داری و زمام عقلت در دست است خداوند جل و علا میفرماید
ما تدری نفس ماذا تکسب غدا یعنی هیچ ذی نفسی نمیداند که فردا چه خواهد کرد و ما تدری نفس بای ارض تموت یعنی هیچ ذی
نفس نمیداند که در کدام زمین خواهد مرد و نیز فرموده عالم الغیب لا یظهر علی غیبه احدا یعنی خدا تعالی دانندهٔ غیب است
احدی را بر غیب خود مطلع نمیکرداند آنکاه قسم خندید باو کفت که آیه را تمام بکن الا من ارتضی من رسول مکر کسی را که
او از پیغمبر خوشحال و راضی باشد و مولای من از رسول خدا راضی است و قسم نیز کفت که من میدانم که تو این را خواهی کفت
لکن امروز تاریخ بکذار اکر بعد از روزی که در این مکتوب نوشته شده زنده ماندم آنکاه بدان که من اعتقاد صحیح ندارم
و اکر وفات نمودم در آنوقت بنفس خود نکاه کن و ببین که اعتقادت چکونه است پس عبد الرحمن در آن روز تاریخ کذاشت
و از هم جدا شدند در روز هفتم از رسیدن مکتوب قسم تب کرد و در همین روز مرض او شدت نمود در توی رختخوابش
بدیوار تکیه کرد پسرش حسن بشرب خمر معتاد بود و بابی عبد الله بن حمدون همدانی خلطه و معاشرت داشت در آنوقت دارا
بر روی خود کشیده در کوشهٔ نشسته بود و ابو حامد هم در کوشهٔ و ابو جعفر بن جحدر و من و جماعتی از اهل بلد کریه میکردیم
ناکاه قسم بسمت پشت سرش بدستهای خود تکیه نمود و شروع نموده میکفت یا محمد یا علی یا حسن یا حسین ای آقایان من
شفاعت کنندکان من باشید در نزد خدا تعالی این کلام را تا سه مرتبه تکرار نمود وقتیکه در مرتبهٔ سیم به یا موسی یا علی
رسید آنکاه مژکان چشمهایش بحرکت آمد چنانکه بچه ها لاله نعمان را حرکت میدهند و حدقهٔ چشمهایش باد کرد و آستینش
بچشمها خود میکشید ناکاه آبی مانند آب کوشت از چشمش در آمد بعد از آن به پسرش متوجه کردیده کفت یا حسن یا ابا حامد
یا ابا علی پیش من آئید پس در دور سرش جمع شدیم و بچشمهایش نکاه کردیم دیدیم که هر دو حدقه اش صحیح شده اند
در آنحال ابو حامد کفت که مرا می بینی وقتیکه این را شنید بدست خود بهر یکی از ما اشاره نمود این خبرها بین شیعه و اهل
سنت شیوع بهم رسانید مردمانی از طایفهٔ عوام میآمدند باو نکاه میکردند و ابو السایب عتبة بن عبد الله مسعودی
که قاضی قضاة بغداد بود سوار شده بدیدن وی آمد و انکشتری که نکینش فیروزه بود در دست خود کرفته باو نمود و
کفت یا ابا محمد این چیست که در دست منست و آنرا باو نزدیک نمود قسم کفت که سه سطر در نکین آن نوشته شده آنرا اکر
کمبخواند از شدت ضعف مقدور نکردید بعد از آن مردم از آنجا بیرون رفتند در حالتیکه تعجب مینمودند و آن ماجرا را به
دیکران خبر میدادند بعد از رفتن ایشان قسم به پسرش رو آورد کفت که خدا تعالی ترا بمرتبهٔ خواهد رسانید انرا با شکر خدا تعالی قبول
کردم به قسم کفت بچه طریق قبول میکنی کفت آن امر باین طریقست که از شرب خمر باز کشته ای حسن کفت ای پدر من سوکند
یاد میکنم بحق کسیکه تو او را ذکر میکنی هر آینه از شرب خمر و کارهای بدیکه تو انها را میدانی برکشتم در آنحال قسم دستهای
خود را بالا کرده کفت پروردکارا اطاعت خود را بر حسن الهام کن و او را از معصیت و نافرمانی خود باز دار تا سه مرتبه
این دعا را در حق وی نمود بعد از آن کاغذی طلبید و وصیت خود را در آن نوشت و اراضی که در دست داشت همه را که حب
علیه السلم را بود که پدرانش بانحضرت وقف کرده بود و از جملهٔ وصیتهای وی بحسن این بود که ای پسر من اکر بامر وکالت

صاحب آن مال سزاوار شد انکاه ترک معیشت خود را از ضعف را فوض کرد مشهود بغرجه است فراد ده و مابقی آن ملک بدین شرایط قبول نمود و وقتیکه روز چهلم شد در وقت طلوع صبح ترک وفات نمود در انحال عبد الرحمن نزد وی آمد در حالتیکه سر و پا برهنه در بازارها میدوید و صدای او استیداه از او بلند میشد مردم این کار را نسبت باو کار بزرگ خیال نمودند زیرا که با ترک در مذهب مختلف بودند مردم شروع نموده از او میپرسیدند که این چیست که بر خود میکنی او گفت ساکت شوید بدرستیکه من چیزی دیدم که شما ابراندید بدید او تشییع جنازه نموده و از اعتقاد فاسد که داشت برگشت و بسیاری را از راضی خود با انحضرت وقف نمود ابو علی بن جحر بغسل ترک مباشر کردید و ابو حامد هم آب برای او ریخت و با هشت پارچه باو کفن نمودند و قل پیراهن امام رضا را باو پوشانیدند و از بالای آن هفت پارچه بود که از عراق باو رسیده بودند و بعد از اندک زمانی تعزیه نامه از مولای ما عجل بحسن رسید و در اخر آن نوشته بود که خدا ایتعالی طاعت خود را بتو الهام نماید و از معصیت و نافرمانی خود ترا دور کرداند این همان دعائی بود که پدرش در حق وی کرده بود و در آخرش نوشته بود که بدرستیکه پدر ترا برای تو پیشوا و کارها و برا برای تو جانشین قرار دادیم در کتاب النجوم آورده که این حدیث از نسخه کهنه از اصول اصحاب نقل کردیم کمان نچنانست که آن نسخه در زمان وکلا نوشته شده باشد در آن نسخه گفته که صفوانی گفته بعد از آن حدیث را چنانکه مذکور کردید ذکر نموده در کتاب الغیبه از حسین بن ابراهیم و از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد بن بنت ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری روایت کرده او گفته که خبر دادند بمن جماعتی از بنی نوبخت که یکی از ایشان ابو الحسن بن کثیر نوبختی بود و این حدیث ام کلثوم دختر ابی جعفر محمد بن عثمان نیز خبر داده که در وقتی از شهر قم و نواحی آن مالی نزد ابی جعفر آورده شد برای اینکه آنرا بصاحب الامر برساند و قتیکه آن فرستاده ببغداد رسید نزد ابی جعفر آمد و اموال را باو تسلیم نمود و او را وداع کرد و اراده مراجعت نمود انکاه ابو جعفر باو گفت که چیزی از اموالی که بتو سپرده شده بود مانده است بان رسیدگان در کجا است آن مرد گفت ایسید من همه آنها بتو تسلیم نمودم ابی جعفر گفت آری ولکن چیزی باقی مانده برکرد و آنرا تفتیش کن و آنها را که بتو داده شده بیاد بیاور بعد از آن رفت چند روزی فکر و جستجو میکرد چیزی بیادش نیامد و کسی هم از رفیقانش خبر نداد و در آخر باز نزد ابی جعفر آمد و گفت که در نزد من چیزی نمانده هر چه که بمن تسلیم شده بود بتو سپردم ابو جعفر گفت که بتو چنین گفته میشود که دو طاقه پارچه سردانی که فلان بن فلان بتو داد چه طور شد آن مرد گفت آری ایسید من بخدا سوگند که من آنها را فراموش کردم الحال نمیدانم که در کجا گذاشته ام بعد از آن آن مرد رفت هر بارهائی که با خود داشت تفتیش نمود از کسانی که متاع بایشان داده بود نیز خواهش نمود که آنها را تفتیش نمایند خبری از آنها بیرون نکردید پس نزد ابی جعفر برگشت و گفت که پارچه ها پیدا نشد نزد ابی جعفر گفت که بتو گفته میشود که نزد فلان پنبه فروشی که بنزد وی در کاروان سرای پنبه فروشان دو تای پنبه حمل و نقل کردی برو یکی از آنها که چنان و چنان در آن نوشته شده وا کن آن دو پارچه در یک سمت آنست آن مرد از آن خبر متحیر کردید و برگشت با همکانی که ابی جعفر گفته و آن تای را که او نشان داده بود وا کرد که آنها در یکسمت آن توی پنبه پنهان کردیده اند آنها را برداشت نزد ابی جعفر آورد و باو تسلیم کرد و گفت که در بستن بارها این دو پارچه را فراموش کرده بعد از آن در یکسمت پای بار گذاشتم تا اینکه محفوظ بماند بعد از این آن مرد چیزی را که دیده و ابی جعفر باو خبر داده برای مردم نقل نمود و این امر عجیبی است که بران واقف و مطلع نمیشود مگر پیغمبر یا امام از جانب خدا بتعلیم که عالم غیوب و سرایر است و آن مرد پیشتر از آن وقت ابی جعفر را نمیشناخت اینقدر بود که بتوسط مالی با بی جعفر فرستاده کردید چنانکه تجار بتوسط کسیکه باو وثوق دارند مالی بهم دیگر میفرستند و در دست آن مرد براتی یا مکتوبی هم برای ابی جعفر نبود زیرا که در زمان معتضد تقیه در مرتبه شدت بود و شمشیر دشمنان چنانکه نقل شده خون میریخت و اینگونه امورها بین خاصان از اهل انتقام بمنزله اسرار بودند هر کسیکه اموال بنزد ابی جعفر میبرد از حقیقت آن مطلع نمیشد اینقدر بود که باو میگفت که این مال را بفلان مکان ببر بفلان شخص تسلیم کن بدون اینکه از آن حقیقت امر مطلع کنند و نوشته هم در این خصوص باو نمیدادند تا اینکه او از آن نوشته از حقیقت امر مخبر بشود در کتاب الغیبه جماعتی از حسن بن حمزه علوی او از علی بن محمد کلینی روایت کرده او گفته که محمد بن زیاد صیمری بخدمت صاحب الزمان علیه السلام مکتوبی نوشت در آن مکتوب کفنی برای تیمن و تبرک از انحضرت خواهش نموده در جواب رسید که در سال هشتاد و یکم بکفن محتاج خواهی شد پس در همان سال برحمت ایزدی پیوست و یکماه پیشتر از وفات او کفنی برای وی در رسید در کتاب النجوم آورده که باسناد ما بابی جعفر طبری روایت شده او گفته که علی بن محمد سمری نوشت تا آخر همین حدیث ذکر حدیث نموده در کتاب الغیبه جماعتی از احمد بن محمد بن عیاش روایت کرده او گفته مروان کوفی بمن خبر داد گفت که خبر داد بمن ابن ابی سوره گفت در شب عرفه قبر مطهر جناب سید الشهداء را زیارت نمودم بعد از آن بیرون رفته براه بیابان متوجه کردیدم تا اینکه بآب برة رسیدم و در آنجا

روایت کتاب الغیبه

برای استراحت نشستم بعد از آن برخواستم براه افتادم ناگاه مردی را در سر راه دیدم بمن گفت که آیا در رفاقت من رغبت داری گفتم آری پس با هم راه میرفتیم و بمن پاره نقل خبرها مینمود و من هم باو نقل میکردم او از حال و گذران من پرسید گفتم به تنگی میگذرد و بسیار بی چیز هستم انگاه بمن توجه نموده گفت که وقتیکه بکوفه داخل شدی بخانه ابی طاهر زراری برو و در را بزن او از خانه بیرون میاید در حالتیکه دستش با خون گوسفند قربانی خون آلوده است باو بگو که بتو چنین گفته میشود که کیسه دیناری را که در نزد پایه تخت است باین مرد بده من از این سخن تعجب نمودم بعد از آن از من جدا شده در رفت ندانستم که بکدام سرزمین روانه کردید میرفتم تا اینکه داخل کوفه کردیدم در انحال خانه ابی طاهر محمد بن سلیمان زراری را قصد نمودم و در خانه وی را چنانکه آن مرد گفته کوبیدم ناگاه دیدم که در آمد در حالیکه در دستش خون گوسفند قربانی بود باو گفتم که بتو چنین گفته میشود که کیسه دیناری را که در نزد پایه تخت است باین مرد بده گفت سمعاً و طاعةً بعد از آن داخل خانه کردید آن کیسه را در آورد و بمن تسلیم نمود آنرا گرفتم و برگشتم در کتاب الغیبه از جماعتی از ایشان از ابی غالب احمد بن محمد زراری روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان او گفت خبر داد بمن ابو عیسی محمد بن جعفری او ابو الحسین محمد بن علی بن رقام ایشان گفتند که ابی سوره با خبر داد ابی غالب که من پسر ابی سوره را دیدم ابی سوره یکی از جمله مشایخ نامدار طایفه زیدیه بوده پس ابی سوره گفته که بعزم زیارت عرفه بسمت قبر مطهر حضرت جناب امام حسین علیه السلام متوجه کردیدم و زیارت روز عرفه در آنجا یافتم زمانی که وقت عشا در رسید برخواستم مشغول نماز کردیدم وقتیکه بخواندن سوره حمد ابتدا نمودم ناگاه جوان خوش روئی که جبه سیفی در بر داشت و هم ابتدا بخواندن آن سوره نمود و از من پیشتر تمام کرده یا من پیشتر از او تمام کردم وقتیکه صبح کردم با هم از در صحن بیرون رفتیم زمانیکه بکنار نهر فرات رسیدیم بمن گفت که تو اراده کوفه داری برو انگاه من از آب فرات رفتم او بیابان را پیش گرفت در انحال بر مفارقتش تاسف خورده از آن راهی که میرفتم برگشتم ناگاه دیدم که مادر عونی که در کنار خندق کوفه است هستم در انحال آن جوان گفت که تو بسیار تنگدست و تهی دستی داری و صاحب عیال هم هستی نزد ابی طاهر زراری برو او از خانه بیرون میاید در حالتیکه دستش بخون گوسفند قربانی خون آلود است در انحال باو بگو که جوانی که صورت و صفتش چنان و چنان بود بتو میگوید که کیسه که در آن بیست دینار است که آنرا بعضی برادرانت نزد تو آورده باین مرد بده انگاه از او بگیر ابی سوره گوید که بسمت خانه ابی طاهر زراری چنانکه آن جوان گفته بود رفتم و برای وی آن جوان را وصف نمودم او گفت که الحمد لله بعد از آن داخل خانه کردید و کیسه را در آورد بمن داد بعد از آن برگشتم ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان که یکی از مشایخ زیدیه بود گفت که این حدیث را برای ابو الحسین محمد بن عبید الله علوی در وقتیکه در زمین هر دو آمده بودیم نقل کردم او گفت که این حدیث حق است بعد از آن نقل نمود که مرد جوانی نزد من آمد بادفتری تمام بروی نگاه کردم انگاه هم مردم را بر گردانیدم و باو گفتم که تو کیستی گفت فرستاده خلف علیه السلام هستم بنزد بعضی برادرانش که در بغداد ند گفتم آیا راحله داری گفت آری در خانه طایفه طلحیین است گفتم برخیز آنرا بیار پس برخواست و باوی غلامی هم فرستادم راحله آورد و آن روز در نزد من ماند و از طعام من خورد و بسیاری از اسرار من خبر داد راوی گوید که باو گفتم که از کدام راه میروی گفت بسمت نجف میروم از آنجا بوادی رمله از آنجا بقسطاط میروم بعد از آن راحله خود را سوار شده تا وقت غروب بخدمت خلف علیه السلام میرسم راوی گوید وقتیکه صبح فردا در رسید راحله خود را سوار شد من هم باو سوار شدم تا اینکه به پل دار الصلح رسیدیم در انحال وی تنها از خندق عبور نمود من در آنجا ایستاده او را میدیدم تا اینکه به نجف رسید و از نظرم غایب کردید ابو عبد الله محمد بن زید گوید که بابی بکر محمد بن ابی دارم یمانی که یکی از جمله مشایخ طایفه حشویه است این دو حدیث را خبر دادم او گفت اینها حق اند بعد از آن نقل نمود که چند سال پیشتر از این خواهر زاده ابی بکر بن نخالی عطار که از جمله صوفیه بود در نزد من آمد گفتم از کجا آمدی و در کدام مکان بودی گفت هفده سالست که مسافرم گفتم پس عجیبه ترین چیزها را که دیده نقل کن گفت که در شهر اسکندریه در کاروانسرائی که غربا منزل میکردند منزل میکردم بودم و در وسط کاروانسرا مسجدی بود که اهل کاروانسرا در آن مسجد نماز میکردند و امام جماعه هم داشت و یکنفر جوانی بود که از خانه که غرفه داشت بیرون میامد در پشت سر امام جماعه نماز میکرد و بخانه خود بر میکشت و با جماعت در آنجا درنگ نمیکرد راوی گوید وقتیکه اینگونه رفتار را از وی بسیار دیدم و او هم جوانی خوش روی و پاکیزه بود و در برش دو عبا داشت انگاه باو گفتم که بخدا قسم و سوگند یاد میکنم هر آینه دوست میدارم که ترا خدمت بکنم و از تو شرافت دریابم گفت شان تست بکن انگاه مشغول خدمتکاری وی گردیدم تا اینکه انس کاملی بوی بهم رسانیدم بعد از آن یک روزی باو گفتم که خداوند عالم ترا عزیز گرداند تو کیستی گفت که من صاحب حق عرض کردم ایسید من در کدام وقت ظهور خواهد نمود فرمود حالا وقت ظهور نیست مدتی تا باو وقت مانده است پس من از خدمت

گذاری بعد نمیشدم و در این مدت این حالرا داشت یعنی نماز جماعت را میکرد و بچیزهائیکه مطلب و مقصود وی نبود
مشغول نمیشد تا اینکه وقتی گفت من باید سفر کنم گفتم من هم در خدمت تو میایم بعد از آن عرض کردم ای سید من امر
تو کی ظاهر گردد فرمود علامت ظهور من بسیاری هرج و مرج و حدوث فتنه هاست در آنحال بمکه میایم و در مسجد
الحرام میباشم در انوقت گفته میشود که برای ما امامی تعیین نموده نصب کنید در این باب گفتگو میان ایشان بسیار میشود
تا اینکه مردی از ایشان بر میایستد بروی من نگاه میکند بعد از آن گوید که ای جماعت این است مهدی بسوی وی نگاه کنید و اطاعت
او را کنید نمایید آنگاه از دست من گرفته مرا در میان رکن و مقام میگذارند و همهٔ ایشان بمن بیعت میکنند در حالتی که
از حیات و ظهور من مایوس بوده اند راوی گوید که براه افتادیم و بکنار دریا رسیدیم آنگاه عزم نمود که داخل دریا
گردد عرض کردم ای سید من بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من از دریا میترسم فرمود خیر باد ترا از دریا میترسی با اینکه
من با تو هستم عرض کردم که میترسم و لکن جرات ندارم پس او خود را بدریا زده و من هم از او جدا شده برگشتم در کتاب الغیبة
از جماعتی ایشان از ابی عبد الله احمد بن عیاش و از ابی غالب زراری روایت کرده او گفته که از کوفه آمدم در حالتی که جوان بودم
و قدمها خود را در راه رفتن مانند راندن شتر میراندم و با من مردی از برادران دینی بود و نامش از خاطر ابی عبد الله فراموش
شده و از اینجهة او را در روایت ذکر نکرده اند و بلفظ مرد تعبیر نموده اند و این در وقتی بود که شیخ ابی قسم بن روح پنهان
گردیدن ابی جعفر محمد بن علی مشهور بشلمغانی را در بغداد خود نصب نموده بود در انوقت او در مذهب شیعه استقامت
داشت هنوز کفر و الحادی که از او ظاهر گردید ظاهر نشده بود و مردم نزد وی میامدند و با او ملاقات میکردند زیرا که
او مصاحب شیخ ابی قسم بن روح بود در حاجتها و کارها مردم میان شیخ ابی قسم و ایشان واسطه بود در انحال رفیق من گفت
که رغبت بملاقات ابی جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان به بندی زیرا که او در این روزها برای این طایفه منصوبست و من
از او خواهش دارم که بناحیهٔ مقدسه بنویسد دعا در حق من استدعا نماید گفتم آری رغبت دارم آنگاه رفتیم بمجلس وی و داخل
شدیم جماعتی را از اصحاب ما در نزد وی دیدیم و بر او سلام کردیم و نشستیم در انحال ابی جعفر برفیق من متوجه گردید
از او پرسید که این جوان که با تست کیست گفت مردیست از آل زراره بن اعین آنگاه بمن متوجه شد و گفت از کدام زرارهٔ تو
گفتم ای سید من از اولاد بکر بن اعین که برادر زراره است گفت ایشان از اهل خاندان بزرگند و در این امر بلند پایه اند
در انحال رفیق من با او گفت ای سید ما در خصوص دعا مکتوبی از تو خواهش دارم که بنویسی گفت آری مینویسیم وقتیکه این را
شنیدم بخاطرم رسید اینکه من هم مثل این را خواهش نمایم و در دلم چیزی بود که باحدی اظهار ننموده بودم و آن این بود که
مادر پسرم ابی العباس با من بسیار مخالفت و بد رفتاری داشت و با وجود این بد رفتاری محبتش در دلم بسیار بود در پیش خود
گفتم که از او در خصوص اینخواهش دعا میکنم بطریکه آنرا بیان نمیکنم اینقدر میگویم در خصوص امریکه بمن ضرور
شده التماس دعا دارم در آنحال گفتم که خدا بتعالی بقای سید ما را طولانی گرداند من از تو حاجتی را مسئلت میکنم گفت
آن حاجت چیست گفتم دعا فرستادن برای من در خصوص امریکه برای من مهم گردیده در آنحال کاغذی طلبید و حاجات مردم را در
آن نوشت که زراری در خصوص امریکه برای او مهم گردیده التماس دعا دارد بعد از آن رقعه را پیچید و ما هم برخواستیم و برگشتیم
وقتیکه چند روزی که از آن ماجرا گذشت رفیقم گفت میخواهی که نزد ابی جعفر برویم تا اینکه مطالب خود را که با او گفتیم بپرسیم
که جواب آنها چگونه آمد آنگاه با او رفتیم بمجلس وی داخل شدیم وقتیکه در نزد او نشستیم رقعه را در آورد دیدیم که مطالب
بسیاری در آن نوشته و در مابین سطرهای آن جواب نوشته شده در انحال برفیق من متوجه شده جواب مسئلهٔ او را با او خواند
بعد از او متوجه من گردید خواند که در خصوص سئوال زراری خداوند عالم حال شوهر و زن را اصلاح نمود راوی گوید که این
ماجرا بر من بزرگ آمد از آنجا برخواستیم و برگشتیم رفیقم بمن گفت که جواب این امر بتو رسید گفتم از آن تعجب میکنم گفت از
چه راه تعجب میکنی گفتم بجهة اینکه این امر سری بود که سوای خدا بتعالی و من کسی از آن اطلاع نداشت و از آن سر بمن خبر داد گفت
آیا شک میکنی در امر ناحیهٔ مقدسه از آن سر بمن خبر ده تا ببینم آن چه بوده است آنرا باو خبر دادم و از آن تعجب نمود بعد از
آن قضای الهی چنان نمود که بر کوفه برگشتیم و بخانهٔ خود داخل گردیدم و پیشتر از آن مادر ابی العباس مرا ناخوش میداشت
و در خانهٔ خود بود در آنحال بمنزل من آمد و از من عذر خواست و مراد جوئی نمود بطریقت موافقت را با من پیش گرفت و مخالفت
را ترک نمود تا اینکه مرگ ما را از هم جدا نمود این حکایت را جماعتی از ابی غالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری بمن خبر دادند و در
بغداد ابو الفرج محمد بن مظفر در منزل ابی غالب که در بازارچهٔ ابی غالب بود در روز یکشنبه پنجم ذی قعده در سال سیصد و
پنجاه و شش از هجرت گذشت از خود ابی غالب اینحدیث را شنیده و نوشته او گفته است که کنیز ام ولد خود را تزویج نمودم و
آن اول زنی بود که تزویج کردم و من در این زمان جوان بودم سنم از بیست سال کمتر بود در منزل پدرش با وی زفاف نمودم
چند سال در منزل پدرش ماند و من سعی و تلاش مینمودم که او را بمنزل خود بیاورم ایشان ابا و امتناع میکردند و در

این مدت از من آبستن گردید دختری آورد و مدتی زندگی کرد بعد از آن مرد من نه در ولادتش حاضر بودم و نه در وفاتش و بجهة کدورت
و نقاریکه مابین من و ایشان بود آن دختر از زمان ولادت تا وقت وفاتش هرگز رؤیت نکردم بعد از آن با ایشان صلح نمودیم با این
طریق که او را بمنزل من بفرستند پس بمنزل ایشان رفتم که او را بمنزل خود آورم آنگاه مرا از آوردنش ممانعت کردند و چنین اتفاق افتاد
که او در انوقت آبستن گردید بعد از آن از ایشان خواهش نمودم که او را بنا بر صلحی که کرده بودیم بمنزل من بفرستند قبول نه
نمودند از اینجهة دوباره فتنه و عداوت در میان ما برپا گردید بعد از آن در وقتیکه من غایب بودم دختری زائید تا دو سال با هم دیگر
با نقار خاطر و عداوت ماندیم بعد از آن داخل بغداد گردیدیم و در اینوقت بزرگ شیعه و ملجاء ایشان در کوفه ابی جعفر محمد
بن احمد زجوجی بود و او نسبت بمن بمنزلهٔ پدر یا عمو بود در بغداد بمنزل وی فرود آمدم و از فتنه های که مابین من و زنم و خویشانش
اتفاق افتاده بود باو شکایت نمودم او گفت که رقعهٔ بنویس و در آن التماس دعا بکن پس رقعهٔ نوشتم و در آن احوال خود را و خصومت
ایشانرا با من و ابای ایشان را از فرستادن زن من بمنزل من ذکر نمودم آنرا با ابی جعفر به نزد محمد بن علی بردیم او در این امر میان
ما و حسین بن روح واسطه بود و از جملهٔ وکلا هم بود پس آنرا باو تسلیم نمودیم و خواهش کردیم که آنرا برساند آنرا از من گرفت و
جوابش چند روزی بتاخیر افتاد و بعد از آن با او ملاقات کردم گفتم که تاخیر جواب آن مرا بدحال نمود گفت دلگیر مباش زیرا
که تاخیر جواب نزد من دوست تر است زیرا که در آن نفع تو هست و بمن اشاره نموده که زود در آمدن جواب از جهة حسین بن
روح است و تاخیرش از جهة صاحب ع پس از نزد وی برگشتیم وقتیکه مدتی از این گذشت و من اظهار انشمردم که چند روز است اینقدر دانستم
که زمان قلیلی بود که ابی جعفر روزی مرا بنزد خود طلبید دیدم رقعه در آورد و گفت که این جواب رقعهٔ تست اگر بخواهی نسخهٔ
از آن بردار و خود آنرا بمن پس ده آنرا خواندم ناگاه نوشته شده بود خداوند عالم حال زن و شوهر را اصلاح نمود و مخالفت را
از میان ایشان برداشت نسخهٔ از روی آن برداشتم و اصل رقعه را باو پس دادم و داخل کوفه گردیدم آنگاه خداوند عالم نفس
آن زن را برای من مطیع گردانید و سالهای بسیاری در نزد من شد و از من چند نفر پسر زائید نسبت بوی بسیار بدیها کردم و
باوی پارهٔ رفتارها نمودم که زنان با آنها صبر و تحمل نمیکنند با وجود این در میان من و او و خویشان او هرگز سخن مخالفت و عداوت
واقع نگردید تا آنکه زمانه ما را از هم جدا نمود نقل نموده اند که ابی غالب گفت که پیشتر از این واقعه رقعهٔ نوشتم و در آن رقعه
خواهش نمودم که اراضی من قبول کرده شود در انوقت مقصودم از این تقرب بخدا نبود بلکه خواهش نفسم این بود که با طائفهٔ
نوبخت آمیزش کنم و با ایشان بلذتهای دنیویه مشغول شوم جواب آن بمن نرسید و اصراری در این خصوص نمودم آنگاه
بمن نوشته شد که کسیرا که وثوق باو داری اختیار بکن و اراضی را باسم وی بنویس زیرا که بعد از مدتی با آنها محتاج
خواهی شد پس آنها را باسم ابی قسم موسی بن حسن زجوجی پسر برادر ابی جعفر نوشتم زیرا که بدیانت و مالداری و ثقه
بودن او وثوق داشتم چند روزی از آن نگذشت که مرا اعراب اسیر کردند و اراضی را که گذاشتم هم غارت نمودند بقدر هزار دینار
از غلات و چهارپایان و اسباب من برده شد و خودم در اسیری ایشان مدتی ماندم تا اینکه خود را بصد دینار و هزار و پانصد
درهم از ایشان خریدم و از جهة اجرت پیکها که باطراف فرستادم پانصد درهم علاوه بر اینها متضرر گردیدم و از آنجا خلاص شدم
و در آمدم و بفروختن آن محتاج گردیدم و فروختم در کتاب الغیبه وارد ه که خبر داد بمن حسین بن عبد الله از ابی الحسن
محمد بن احمد بن داود قمی او از ابی علی بن همام او گفته که محمد بن علی شلمغانی عزاقری به نزد شیخ حسین بن روح پیغام داد که
بیا با هم مباهله بکنیم زیرا که صاحب آن امر یعنی قایم ع من هستم و من باظهار ما مور گردیده ام و تو آنرا در ظاهر و باطن اظهار
نمودی پس با من مباهله بکن آنگاه شیخ حسین در جواب او فرستاد که هر کدام از ما در مباهله پیشی ورزد او در مقام مخاصمه
اصل میشود آنگاه عزاقری پیشی نمود و کشته گردید و بدار کشیده شد و ابن ابی عون هم با او گرفتند این قصه در سال
سیصد و بیست و سه از هجرت گذشته اتفاق افتاد ابن نوح گفته که خبر داد بمن محمد بن احمد بن عباس بن نوح گفت که خبر
داد بما ابو محمد حسن بن جعفر بن اسمعیل بن صالح صیمری گفت در وقتیکه شیخ ابی قسم حسین بن روح در خصوص
لعن ابی عزاقر توقیعی بدر رسید آنرا از مجلس خود که در خانهٔ مقتدر خلیفه بود به نزد شیخ علی بن همام در ماه ذی حجه سال سیصد و
دوازدهم هجری فرستاد ابو علی آنرا برای من خواند و گفت که ابی قسم چند مرتبه در رقعه نوشت که توقیع لعن او را ظاهر نگرداند
زیرا که او در اینوقت در دست کماشتگان مقتدر گرفتار و در زندان ایشان مقید و محبوس بود آنگاه ما مور گردید با اینکه آنرا
ظاهر گرداند و از ایشان نترسد که خاطر جمع شود و بعد از مدت قلیلی از محبس خلاص شده بیرون آمد الحمد لله شیخ طوسی گفته
که در کتاب کهنهٔ که در اهواز در ماه محرم سال سیصد و هفدهم هجرت نوشته شده بود حدیثی دیدم و آن اینست که ابو عبد الله گفت
خبر داد بما ابو محمد حسن بن علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب جرجانی گفت در شهر قم بودم ناگاه
در میان برادران دینی ما در خصوص مردیکه بچهٔ خود را انکار مینمود یعنی میگفت که این بچه از من نیست گفتگو و مباحثه اتفاق افتاد
در آنحال مردی را نزد شیخ صیانه الله فرستادند در حالتیکه من نزد شیخ حاضر بودم آنرا مکتوبی در اینخصوص بشیخ داد شیخ آنرا

بخواند و طرح نمود و امر نمود که انرا نزد ابی عبد الله بزوفری ببرد تا اعزه الله تا اینکه جواب انرا بنویسد پس بنزد وی بردم من هم
در انجا حاضر کردیدم او در جوابش کفت که آن بچه بچهٔ اوست با مادرش در فلان روز در فلان مکان مواقعه نمود باو بکو که آن
بچه را محمد نام کند پس آن فرستاده جوابرا برداشت نزد ایشان برد با همکی باین قول معتقد کردیدند بعد از انکه آن مولود متولد
کردید و با محمد نامیده شد ابن نوح کفته که ابو عبد الله حسین بن محمد بن سورهٔ قمی در وقتیکه بعزم حج بر ما وارد کردید بمن
خبر داد کفت که علی بن حسن بن یوسف زرکر قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی مشهور بابن دلال و غیر ایشان از مشایخ اهل قم
بمن خبر دادند که علی بن حسین بن موسی بن بابویه دختر عموی خود را که محمد بن موسی بن بابویه باشد تزویج نموده بود و
اولادی از او نداشت بشیخ ابی القسم بن روح نوشت که از حضرت خواهش نماید که آنحضرت از خداوند عالم مسئلت کند این را که
با و چند نفر پسر عطا فرماید و ایشانرا اهل علم و فقها کرداند ابی القسم این را خواهش نموده و جواب رسید که از این مولودی
برای تو نخواهد شد لکن بزودی بجاریهٔ دیلمیه مالک میشوی و از ان برای تو دو نفر پسر متولد میشود هر دو فقیه و صاحب
علم باشند ابن نوح کوید که ابو عبد الله بن سوره بمن کفت که ابو الحسن بن بابویه را سه نفر پسر بود از ایشان محمد و حسین
فقیه بودند و در حفظ احادیث مهارت داشتند ایشان چیزها را حفظ و ضبط میکردند و دیکران از اهل قم قدرت بر آن
نداشتند و ایشان برادری داشتند حسن نام و بحسب سن میانهٔ ایشان بود و بعبادت و زهد مشغول شد و از خلطه و
معاشرت خلایق دوری میکرد لکن فقیه نبود ابن سوره کوید که هر وقتیکه ابو جعفر و ابو عبد الله پسران علی بن حسین حدیثی
روایت میکردند خلایق از حافظهٔ ایشان تعجب میکردند و بایشان چنین میکفتند که این حافظه و فضل و هنر که بر شما
منحصر است بسبب دعای امام ع است و این حکایت در میان اهل قم بحد شهرت و استفاضه رسید بود بعد از ان ابن نوح
کفته که از ابی عبد الله بن سورهٔ قمی شنیدم میکفت که از مردی سرور نام که مرد عابد و مجتهد بود و با و در اهواز ملاقات کردیدم
لکن نسبش را فراموش کردیم نمودم شنیدم میکفت که من کنک بودم و بسخن کفتن قدرت نداشتم پدرم و عمم مرا در ایام بچکی
که سیزده یا چهارده سال داشتم برداشتند و بنزد شیخ ابی القسم بن روح بردند و از او خواهش نمودند که از حضرت التماس
نماید اینرا که خداوند عالم زبان مرا بکشاید او چنین جواب داد که شما مامور کردیدید باینکه بحایر امام حسین علیه السلم بروید
سرور کوید که من و پدرم بکربلای معلا رفتیم و غسل نموده و زیارت کردیم انکاه پدرم و عمم مرا صدا نمودند که یا سرور
در انحال بزبان فصیح کفتم لبیک ایشان کفتند که خیر باد ترا آیا سخن کفتی کفتم آری ابو عبد الله بن سوره کوید که این
سرور مردی بود که صدای بلندی نداشت مؤلف کوید که از این حدیث چنین ظاهر میشود که بزوفری هم از جملهٔ سفرا
بود یعنی سفارش خلایق را بنزد آنحضرت میبرد و این را کسی نقل ننموده بنابراین تأویل ان بدو طریقست یکی آنکه سفارت
بتوسط سفرا بوده یعنی او مطالب مردم را بایشان میرسانید ایشان بآنحضرت عرض میکردند و دیکری آنست که سفارت
او منحصر بهمین قضیه باشد در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از سعد او از علان کلینی او از محمد بن شاذان بن نعیم روایت
کرده او کفته که مالی برای غریم ع نزد من فراهم کردید و قدر انچهار صد و هشتاد درهم بود و از فرستادن همین مقدار ابی انکه
آنرا پانصد درهم تمام نمایم ابا نمودم بیست درهم از مال خود بر ان علاوه نمودم به نزد محمد بن جعفر فرستادم و بیست درهم
خود را در مکتوب ننوشتم بعد از ان محمد بن جعفر قبض رسیدی که بمن فرستاد در ان نوشته شده بود که پانصد درهم بمن
رسید بیست درهم از انمقدار ترا بود در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از محمد بن شاذان مثل این
را روایت نموده در کتاب خرایج هم از محمد بن شاذان مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد
او از اسحق بن یعقوب روایت کرده او کفته که از شیخ عمری شنیدم میکفت که با مردی از اهل عراق مصاحبت نمودم
نزد وی مالی برای غریم ع بود و آنمالرا فرستاد انکاه پس کردانیده کردید و با و کفته شد که مال پسر عمت خود را چهار صد
درهم است از میان این مال بیرون کن انکاه انمرد مبهوت شده تعجب نمود و بحساب اموال خود نظر کرد دید در دست
وی زمین محل نزاعی مر پسر عمت و را بود پارهٔ را از ان زمین بر پسر عمش رد نموده و پارهٔ را انکه داشته بود وقتیکه حسابها
را تمام نمود دید که حاصل زمین پسر عمش چهار صد درهم است چنانکه آنحضرت فرموده بود پس انمقدار را از ان مال بیرون کرد و
ما بقی انرا فرستاد مقبول کردید در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از محمد بن علی مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین
از پدرش او از سعد او از علی بن محمد رازی و از جماعتی و از اصحاب ما روایت نموده ایشان کفته که صاحب ع بنزد ابی عبد الله بن
جنید که در شهر واسط بود غلامی فرستاد او را بفروختن انغلام مامور نمود پس او را فروخت و وجه ثمنش را قبض نمود وقتیکه
دینارها را نقیین نمود و در نقیین هیجده قیراط و یکحبه کم کردید انکاه از مال خود هیجده قیراط و یکحبه بر ان علاوه نمود و
بعد از ان بکی بنا ر که وزنش هیجده قیراط و یکحبه بود به او پس فرستاد از کتاب خرایج از کلینی او از جماعتی از اصحاب
روایت نموده ایشان کفته اند که صاحب ع به نزد ابی عبد الله بن جنید فرستاد تا آخر چنانکه مذکور کردید نقل نموده اند

در کتاب کمال

در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از سعد او از علان او از محمد بن جبرئیل او از ابراهیم و محمد پسران فرج ایشان از محمد بن
ابراهیم بن مهزیار روایت کرده او کفته که بعزم زیارت بقریهٔ عسکر آمدم و ناحیهٔ مقدسه را قصد نمودم در این
اثنا زنی بمن دوچار کردید و کفت که آیا تو محمد بن ابراهیمی کفتم آری کفت برکرد زیرا که در این وقت بزیارت نخواهی
رسید و در وقت شب باینجا بر کرد و در خانه برای تو هم وا میشود بعد از ان داخل خانه شو و خانهٔ را که در ان چراغ هست
قصد کن پس بکفتهٔ او عمل نمودم و بدر خانه آمدم ناکاه دیدم که در باز است پس داخل صحن خانه شدم و بانخانه که او کفته
بود داخل کردیدم وقتیکه در مابین دو قبر با صدای بلند کریه میکردم ناکاه صدائی شنیدم میکفت یا محمد از خدا بپرهیز و
از همه کارهای بد توبه و باز کشت بکن بدرستیکه امر بزرکی را بکردن کرفته در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از
سعد او از علی بن محمد رازی او از نضر بن صباح بلخی روایت نموده او کفته که در شهر بلخ نویسندهٔ بود و خورستانی نام و برادر
بمن کفته بود مالدار کردید تا اینکه هزار دینار در نزد وی از بابت مال ناحیهٔ مقدسه فراهم کردید انکاه با من مشاوره
نمود و کفت که این اموال را چکونه برسانم کفتم به نزد حاجز بفرست کفت این بکردن تست اکر خداوند عالم از من در خصوص
ان سؤال فرماید باید از عهدهٔ ان بدر آئی کفت آری بعد از او جدا شدم دو سال بعد از این ماجرا نزد وی بر کشتم و با او
ملاقات نمودم ان مالرا از او پرسیدم کفت که دویست دینار از ان بنزد حاجز فرستادم بعد از ان در انزمان خبر رسیدی که ان
باد علی در حق من در رسید و باو نوشته شده بود که همهٔ این اموال هزار دینار بود بنزد من دویست دینار فرستاده
اکر خواسته باشی با کسی معامله بکنی یعنی اموال صاحب ع باو تسلیم نمائی با اسدی که در شهر ری است معامله بکن وقتیکه
خبر وفات حاجز باو رسید جزع شدیدی نموده مغموم کردید کفتم چرا مغموم میشوی و حال انکه خدا تعالی باو دلیل و برهان
بر تو منت کذاشته یکی آنست که مقدار مال را که در نزد تو بود و بتو خبر داد و دیکری آنست که ترا او لا بمعاملهٔ اسدی مامور
نمود بعد از ان خبر مرک حاجز را بتو رسانید یعنی امر نمودن وی ترا بمعاملهٔ اسدی اشاره بود باینکه حاجز وفات خواهد یافت
در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از علان او از نضر بن صباح روایت کرده او کفته که مردی از اهل بلخ پنج دینار
بنزد حاجز فرستاد و رقعهٔ هم در این باب نوشت و در ان رقعه نام خود را تغییر داد بعد از ان نوشتهٔ رسید که ان مال باسم و
با بیان نسبش در آمد و دعا هم در خصوص وی نموده بود در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از ابی حامد مراغهٔ او از محمد
بن شاذان بن نعیم روایت کرده او کفته که مردی از اهل بلخ اراده نمود که مالی و رقعهٔ بفرستد و در ان رقعه کتابتی نبود لکن
انکشت خود را در ان مانند نوشتن کردانید بود بدون اینکه خطی و کتابتی در ان حادث شود انکاه بفرستادهٔ خود کفت
که این مالرا بردار هر که قصهٔ انرا بتو اخبار نماید و از ان رقعه هم جواب دهد هر آینه اموالرا باو تسلیم کن پس انمرد اموالرا برداشته
بقریهٔ عسکر وارد کردید و بنزد جعفر رفت و باو کفت که مالی آورده ام و صاحب ان چنین کفته که هر که از قصهٔ ان مال اخبار
نماید و از این رقعه جواب دهد مال باو بده جعفر کفت آیا در مسئلهٔ بدا بامکان ان اعتقاد داری یعنی آیا ممکنست که در بارهٔ
امور تغییر و تبدیل واقع شود کفت آری جعفر کفت که صاحب این مالرا بدا واقع شده و رایش از ان قرار داد بر کشت حالا ترا امر
میکند به اینکه اموالرا بمن تسلیم نمائی انفرستاده کفت که باین جواب قناعت کرده اموالرا نمیدهم پس از نزد وی بدر
رفت شروع نمود منزلهای اصحاب را میکشت ناکاه رقعهٔ در آمد بدین مضمون که این مالیست که در خصوص آن مکر و حیله
کرده شد یعنی جعفر مکر نمود که بلکه انرا اخذ نماید و در بالای صندوقی بوده دزدها داخل خانه شدند هر چه که در تو
صندوق بوده دزدیدند و این اموال سالم ماندند که رقعه بانکشت نوشته شده بود نیز با نمرد بر کردانیده شد جوابش در تو
ان نوشته بود بدین مضمون که خواهش دعا نموده بودی خداوند عالم مطلب ترا برآورد در کتاب کمال الدین از پدرش او از
سعد او از محمد بن صالح روایت نموده کرده او کفته رقعهٔ نوشتم در آن رقعه در حق کسیکه پسر عبد العزیز را حبس نموده بود
التماس دعا نمودم و در خصوص مواقعه با کنیزی که داشتم اذن میطلبیدم جواب در آمد که باوی مواقعه بکن خدا تعالی هر چه می
خواهد میکند و مرد محبوس را هم خدا تعالی میرهاند پس با کنیز مواقعه نمودم بعد از چندی زائید و کنیز بعد از زائیدن وفات
کرد و ان محبوس هم در همان روزی که توقیع در آمده رها کردید راوی کوید که ابو جعفر بمن خبر داد که مرا مولودی
متولد کردید رقعهٔ نوشتم در ان رقعه در خصوص تطهیر مولود در روز هفتم ولادت اذن میطلبیدم چیزی در جوابش
نوشته نشد و در روز هشتم ولادت وفات نمود بعد از ان نوشتم وفاترا خبر دادم در جواب رسید که بزودی
دو نفر پسر برای تو متولد میشود اولی را احمد نام کن و دومین را جعفر انچه که آنحضرت فرموده بود بوقوع رسید
راوی کوید که زنی را در پنهان تزویج نمودم و باوی مواقعه کردم انکاه ابستن کردید بعد از چندی یک دختری
زائید از اینجهة مغموم کردیدم و دلم تنک شد برداشتم در انحال رقعهٔ بآنحضرت نوشتم و در ان رقعه از این احوال
شکایت مینمودم در جوابش رسید که از این و رطهٔ غم بزودی خلاص میشوی انذختر چهار سال زندکی نمود

نمود بعد از ان وفات کرد در اینحال رقعهٔ امد باینمضمون که خداوند عالم صاحب صبر است و شما تعجیل کنند کان راوی کوید
وقتیکه خبر مرك ابن هلال لعنه الله رسید ناکاه شیخی نزد من امد وکفت در آر کیسه را که در نزد تست کیسه را در آوردم
ناکاه رقعهٔ برای من در آورد باینمضمون اینکه در خصوص امر صوفی بدعت کذار یعنی هلالی ذکر نموده بودی که خدا اسم
عمرویرا قطع نمود بعد از انکه هلالی بدبخت رفت توقیع دیکری در آمد باینمضمون که هلالی قصد اذیت ما کرد ما
صبر نمودیم خدا یتعالی بسبب دعای ما عمرویرا کوتاه نمود در کتاب النجوم باسناد خود تا ابی جعفر طبری و عبد الرحمن بن جعفر
حمیری روایت نموده ایشان کفته اند که ابی جعفر این حدیث را تا انجا که بشما تعجیل کننده کان روایت نموده در کتاب
کمال الدین از پدرش او از سعد او از علان او از حسن بن فضل یمانی روایت کرده او کفته که بسر من رای رفتم ناکاه کیسه
که دران چند دینار بود با دو طاقه پارچه برای من در آمد من قبول ننمودم و پس کردانیدم و در پیش خود کفتم که من در نزد
ایشان مرتبهٔ و منزلت بلندی دارم قبول انها باعث ذلت منست پس عزت بمن دست داده معذورم کرد بعد از انکه آنهارا
پس دادم نادم و پشیمان کردیدم رقعهٔ نوشته معذرت میطلبیدم و استغفار مینمودم و بخلوت داخل شدم در پیش خود
کفتم که اکر ان همیان بمن برکردانده شود انرا وا میکنم و خرج نمینمایم تا اینکه انرا نزد پدرم بزم او بمصرف او داناتر است ان
ناکاه انفرستاده بیرون امد جواب رقعهٔ مرا چنین اورد که در رد همیان خطا کردی زیرا که ندانستی بتحقیق شده است که اینکونه
ملاطفت را نسبت بدوستان خود کرده ایم و بسیار اتفاق افتاده است که ایشان این را برای تبرك و تیمن از ما خواهش نموده اند
و تو بر پس دادن احتمال الخطا نمودی وقتی که از خدا یتعالی در خصوص این خطا طلب مغفرت نمودی خدا از تو میکذرد و خطای
ترا می بخشد و چونکه عزم و نیت که دینارهارا همیانرا انکه بداری و در معیشت خود صرف نکنی ما آنهارا از تو باز داشتیم و بتو
ندادیم وان دو طاقه پارچه را بتو فرستادیم برای اینکه با آنها احرام حج به بندی راوی کوید در خصوص دو مطلب رقعهٔ نوشتم و خواستم
که در خصوص مطلب سیمین هم بنویسم انکاه در پیش خود کفتم کاه هست که انرا ناخوش بدارد بنابراین انرا ننوشتم ناکاه جواب
ان دو مطلب و سیم که ننوشته بودم در رسید راوی کوید که عطری خواهش نمودم انکاه دیدم که در توی پارچه سفیدی
عطری برای من فرستاده ان عطر در محمل با من بود ناکاه شتر من در عسفان و ان جاییست میان مکه و مدینه رم کرده محمل را
انداخت و هر چه که داشتم ریخته و پراکنده کردید همهٔ انهارا جمع نمودم و ان پارچه را کم کردم و در جستجویش بسیار تلاش
نمودم تا اینکه بعضی از کسانی که با ما بودند کفت که چه چیزرا جستجو میکنی کفتم پارچهٔ را تفحص میکنم کفت دران پارچه چه
بود کفتم توشهٔ خود را دران کذاشته بودم کفت که من دیدم کسیرا که انرا برداشت پس انرا بسیار تفحص نمودم تا اینکه از پیدا
شدن ان مایوس کردیدم وقتیکه داخل مکهٔ معظمه کردیدم خورجین خودرا از محمل وا کردم و انرا کشودم ناکاه اول چیزیکه
که بنظرم رسید ان پارچهٔ عطر بود و حال انکه انرا در محمل کذاشته بودم نه در توی خورجین وقتیکه محمل افتاد و متاع
پراکنده شد انهم با متاع افتاد راوی کوید که در بغداد بسبب قامهٔ من در انجا دلتنك شدم و در پیش خود کفتم که من میترسم
از اینکه در این سال حج نکنم و بمنزل خود بر نکردم انکاه برای جواب رقعهٔ که در اینخصوص نوشته بودم بنزد ابی جعفر
رفتم او کفت برو بمسجدی که در فلان مکانست در انجا مردی میاید از چیزی که احتیاج بان داری خبر میدهد پس بان مسجد
رفتم در انجا بودم ناکاه مردی داخل مسجد کردید وقتیکه مرا دید سلام کرد و خندید کفت که مژده باد ترا از اینکه در این سال
حج میکنی و بنزد اهل خود با صحت و سلامت بر میکردی او کوید که بنزد ابن وخبار رفتم از او خواهش نمودم که محملی برای
من کرایه نماید و هم کجاوهٔ برای من پیدا بکند و این خواهش مرا ناخوش داشت و قبول نکرد بعد از چند روزی باو ملاقات
نمودم بمن کفت که چند روز است که پی تو میکردم بدبرستیکه بمن نوشته شده است که پیشتر از همه برای تو محملی کرایه بکنم
و هم کجاوهٔ برای تو پیدا نمایم راوی کوید که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرده بمن کفت که در این سال بر ده معجزه
مطلع کردیدم الحمد لله رب العالمین در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از علی بن محمد شمشاطی فرستادهٔ جعفر
بن ابراهیم یمانی روایت نموده او کفته که در بغداد اقامت داشتم بعد از چندی مهیا شدم که با قافلهٔ اهل یمن بیرون روم
انکاه رقعهٔ نوشته در خصوص رفتن با ان قافله اذن طلبیدم جواب در آمد که با ایشان نرو که ترا در همراهی ایشان خیری
نیست در کوفه اقامت بکن پس ان قافله بیرون رفت ناکاه طایفهٔ بنی حنظله بر سر ایشان ریخته ایشانرا هلاك نمودند او کوید
که بعد از ان نوشتم اذن طلبیدم در خصوص اینکه بکشتی سوار شوم و بروم جواب در آمد که نرو پس هیچ کشتی در آنسال
نرفت مکر اینکه بوارج که طایفهٔ هستند در نزدیکی قسطنطنیه راه بر ایشان کرفته اموال ایشانرا تاراج نمودند
او کوید که بعزم زیارت بعسکر رفتم در وقت غروب آفتاب در مسجد بودم ناکاه غلامی نزد من آمد و کفت که برخیز کفتم
آیا مرا میشناسی که من کیم و بکجا بروم کفت علی بن محمد فرستادهٔ جعفر بن ابراهیم یمانی هستی برخیز تا بمنزل برویم او کوید
که احدی از دوستان ما بر آمدن من بانجا مطلع نشده بود پس برخواستم بمنزل او رفتم و اذن طلبیدم که از اندرون

زیارت کنم انکاه ماذون کردیدم در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از علی بن حسین یمانی روایت
نموده او کفته که در بغداد بودم تا آخر حدیث چنانکه مذکور کردید ذکر نموده در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد
او از علان او از علم نصری او از ابی رجاء مصری روایت کرده او کفته که بعد از وفات امام حسن عسکری ع برای جستجوی
امام ع از خانهٔ خود بیرون رفتم و دو سال تفحص نمودم چیزی بمن ظاهر نشد وقتیکه سال سیم رسید بنا قه شیر دار سوار شده
پی جستجوی پسر امام حسن عسکری ع بمدینه رفتم ابو غانم از من خواهش نمود که شام را در نزد وی بخورم در انحال متفکر نشسته
بودم و در پیش خود میکفتم که اکر چیزی باشد یعنی اکر امام حسن عسکری ع را پسری باشد هر آینه سه سال بعد از وفات انحضرت
ظاهر خواهد شد ناکاه صدائی از هاتف شنیدم بطرزیکه شخص او را نمیدیدم میکفت ای نصر پسر عبد الله باهل مصر بکو که آیا
برسول خدا ایمان آوردید در حالیکه او را دیدید یعنی رسول خدا را ندیده ایمان آورده اید پس چرا بقائم ع را ندیده ایمان
نمیاورید او کوید که من نام پدر خود را نمیدانستم زیرا که در مداین متولد شده بودم و پدرم وفات یافته بود نوفلی
مرا در حالت طفولیت از انجا بمصر آورده بود و در مصر نشو و نما یافتم وقتیکه ان صدا را شنیدم باسرعت برخواستم نزد
ابی غانم نرفته راه مصر را پیش کرفتم و نیز کوید که دو نفر مرد از اهل مصر در خصوص دو نفر پسر خود شان نوشتند در
جواب رسید که یا فلان ترا خدا یتعالی جهت وفات پسر اجر کرامت فرماید دیکری را دعا نموده بود بعد از ان پسر انکه تعزیه
باو نوشته بود وفات نمود او نیز نقل نموده که ابو محمد وجنائی بمن خبر داد و کفت که امورات شهرها اختلال و اضطراب
بهم رسانید و فتنه ها برانکیخته کردیدند انکاه عزم اقامت بغداد نموده هشتاد روز در آنجا ماندم بعد از ان شیخی نزد
من آمد و کفت که بشهر خود بر کرد در انحال از بغداد بیرون رفتم در حالتیکه رفتن را ناخوش میداشتم وقتیکه بسر من رای
رسیدم عزم نمودم که در آنجا بمانم زیرا که خبر اغتشاش و اختلال اوضاع شهرها بمن میرسید با اینحال اقامت در انجا موقوف
نموده بسمت شهر خود متوجه کردیدم بمنزل خود هنوز نرسیده بودم ناکاه همان شیخ بمن رسید مکتوبی که اهل من نوشته
بودند بمن داد مضمونش این بود که شهر از فتنه آرام کرفته باید بیائی در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از محمد بن هرون
روایت نموده او کفته که مر غریم ع را پانصد دینار در ذمهٔ من بود در شبی که دران باد و تاریکی بمرتبهٔ شدت بود در بغداد
بودم و اضطراب تمام داشتم زیرا که در عاقبت کار و نفع و ضرر اخروی خود متفکر بودم در پیش خود کفتم که چند باب دکانی
دارم که آنهارا بپانصد و سی دینار خریده ام همهٔ انهارا در عوض پانصد دینار بغریم ع دادم در انحال کسی آمد و آنهارا در عوض پانصد
دینار قبض نمود و حال انکه پیش از انکه انرا بزبان بیاورم چیزی در اینخصوص ننوشته بودم و احدی هم آنرا از من نشنیده
بود در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از ابی قسم بن ابی حابس روایت کرده او کفته که هر سال در نیمهٔ شعبان امام
حسین ع را زیارت کردم در سالی از سالها پیش از نیمه بقریهٔ عسکر وارد کردید و قصد نمودم که در نیمهٔ شعبان بزیارت
نروم وقتیکه ماه شعبان داخل شد در پیش خود کفتم که ترك نمیکنم زیارتی را که همه اوقات میکردم انکاه بعزم زیارت
بیرون رفتم و پیشتر از این هر وقت که بقریهٔ عسکر وارد میشدم بار قعه یا مراسلهٔ ایشانرا از آمدنم بانجا مطلع میساختم در
این دفعه بابی قسم بن حسن بن احمد وکیل کفتم که ایشانرا از آمدن من مطلع مکن زیرا که میخواهم این دفعه زیارت من خالص کردد
در انحال دیدم که ابی قسم تبسم کنان نزد من آمد و کفت این دو دینار نزد من فرستاده کردید و کفته شد که اینهارا به حابسی
بده و او را بکو که هر که در کار خدا باشد خدا یتعالی هم در کار وی میشود او کوید بعد از ان در سر من رای بشدت مرض مبتلا شدم
بطرزیکه از هلاکت ترسیدم و برای مرك مهیا شدم ناکاه ظرفیکه دران دوسا قه بنفشه بود نزد من فرستاده کردید و ببوییدن آنها
مامور شدم از بو کردن انها فارغ نشده بودم ناکاه از بیماری صحت یافتم و بحال آمدم الحمد لله رب العالمین او کوید که قرضدارئی
داشتم وفات نمود انکاه در خصوص خود بشهر واسط برای اینکه از ورثهٔ او دین خود را بکیرم رقعهٔ نوشتم اذن طلبیدم و در پیش خود
کفتم که الحال او تازه وفات یافته نزد ایشان میروم امید هست که بحق خود برسم انکاه جواب در آمد که ماذون نیستی بعد از ان دو
باره نوشتم باز ماذون نشدم وقتیکه دو سال از این ماجرا کذشت بدون اینکه من چیزی نوشته باشم نوشتهٔ در آمد که بنزد ایشان
برو پس رفتم و بحق خود رسیدم ابی قسم کفته که ابن رئیس ده دینار نزد حاجز فرستاد حاجز رسانیدن انرا فراموش نمود انکاه نامه
نوشته شد که دینارهای ابن رئیس را بفرست و نیز کفته که هرون بن موسی بن فرات در خصوص پارهٔ چیزها رقعهٔ نوشت بعد از
اینها با قلمی که مداد نداشت در خصوص دو نفر از پسر برادرش که محبوس بودند نوشته التماس دعا نمود پس مکتوبی در جواب ان
رسید دران مکتوب برای ان دو نفر بنام شان نوشته بود او نیز کفته که مردی از راه انتظار رقعهٔ نوشت در خصوص حمل
زن خود التماس دعا مینمود انکاه دعا در خصوص حمل پیش از انکه چهار ماه از ابتدای حمل کذشته باشد در آمد و نوشته بود
که ان حمل دختر خواهد شد و چنانکه نوشته شده بود متحقق بهم رسانید او نیز کفته که محمد بن محمد قمی رقعهٔ نوشت التماس
دعا مینمود در خصوص اینکه از شر دختران خود محفوظ کردد و حج بیت الله مرا او را میسر شود و اموالش باو بر کردد

پس از هرچه که سؤالی نموده جوابی درآمد یعنی همه مطالب وی جواب شد بود پس در همان سال حج نمود و همه انفرا برخی از ایشان که همراه ایشان شش نفر بودند وفات نمودند و اموالش هم باو برکردانده شد او نیز کفته که محمد بن یزداد در رقعه نوشت در خصوص پدر و مادرش التماس داعیه و در جواب رسید که خدا بیامرزد ترا با پدر و مادرت و خواهر وفات کرده تو که نامش کلکی است ببخشد و این کلکی نام زن صالحه بود که بجوار خود در اتر ویج نموده بود و در رقعه نوشتم در خصوص فرستادن پنجاه دینار که از مؤمنان فراهم آمده و از انجمله ده دینار از پسر عم من بود که اعتقاد و ایمانش محکم نبود نام و برا در سطر اخر رقعه نوشتم و خواهش نمودم که مرا بتبرک نوشتن دعا در حق پسر عم دلالت نماید انکاه در میان سطرهای که نامهای مؤمنین را نوشته بودم درآمد که خدا یتعالی این عمل از ایشان قبول بفرماید و با ایشان احسان بکند و ترا هم جزای خیر دهد و پسر عم را بهیچ قسم دعا ننموده بود او نیز کفته که چند دیناری که از مؤمنان فراهم آمده بود فرستادم و مردی که محمد بن سعید نام داشت چند دیناری بمن داد و انهارا باسم پدرش کذرانیدم زیراکه خود او تدین کاملی نداشت انکاه نوشته رسید که باسم محمد که من او را تغیر داده بودم درآمد و نیز کفته که در همین سالیکه این معجزه که حالا مذکور کردید برای من اتفاق افتاد هزار دینار برایکه ابوجعفر فرستاده بود برداشتم در حالتیکه ابوالحسین محمد بن محمد بن خلف و اسحق بن جنید با من بودند ابوالحسین خورجینی را که اموال در آن بود برداشت بمحله دور بغداد که در سمت قبر ابو حنیفه است برد دستهٔ راس و لاغ کرایه نموده بودیم وقتیکه بمحله طول رسیدیم الاغها را پیدا نکردیم انکاه بابوالحسین کفتم که این خورجین را تو بردار و با قافله برو تا اینکه الاغی برای اسحق بن جنید پیدا کنم سوار شود زیرا که او پیر مرد است طاقت پیادکی راه ندارد پس برای وی الاغی کرایه نمودم و در نزد یکی جسر که نام قرنیه است و در سرمن رای ملحق کردید باوی کفتکو میکردم و باو میکفتم که خدا یتعالی را در مقابل اینکه این خرجین اموال را بر داشته حمد بکن کفت که چنین دوست دارم که این عمل برای من همیشه باشد بعد از آن داخل سرمن رای کردیدیم اموال را بوکیل تسلیم نمودم آنرا در توی دستمالی کذاشته و با غلام سیاهی فرستاد زمانیکه وقت عصر شد ابوالحسین بقچهٔ سبکی نزد من آورد وقتیکه صبح کردیم ابی قسم کفت که غلامی که دستمال را برده بود این دراهم را او نزد من آورد بعد از آن ابی قسم بمن کفت که این ها را برسولی که بقچه را برداشته بود که ابوالحسین باشد بده پس آنها را از او کرفتم وقتیکه از در خانه بیرون آمدیم انکاه ابوالحسین پیش از انکه چیزی من باو بکویم تا اینکه بداند که در نزد من چیزی هست کفت در وقتیکه در نزد یکی جسر با تو بودم آرزو نمودم که کاشکی از انحضرت چند درهمی بمن میرسید تا اینکه با آنها تبرک بیابم هم چنین این آرزو را در سال اول که با تو در عسکر بودیم کرده ام انکاه باو کفتم که این دراهم را بکیر بدرستیکه خدا یتعالی آنهارا بتو کرامت فرموده الحمد لله رب العالمین او نیز کفته که محمد بن کشمرد رقعهٔ نوشت در ان رقعه خواهش نمود که انحضرت دعا کند که خدا یتعالی کنیز ام ولد او را بپسرش احمد حلال کرداند جواب درآمد که خدا یتعالی او را بصقری که احمد باشد حلال کرداند پس انحضرت باینکلام اعلام نمود که کنیهٔ احمد ابوالصقر است در کتاب خرایج از ابی قسم بن ابی جیس روایت نموده او کفته که رقعهٔ نوشتم در خصوص فرستادن پنجاه دینار حدیث را نقل نموده او کفته که من زنی داشتم که از دوستاران اهل بیت علیهم السلام بوده مدتی بود که از هم خوابکی وی جدا شده بودم روزی نزد من آمد و کفت که اکر بر من طلاق داده اعلام کن کفتم طلاق نداده ام در همین روز باوی مواقعه کردم بعد از یکماه بمن نوشت که از تو آبستن کردیده ام انکاه رقعه در خصوص حامله شدن وی و در خصوص خانه که دامادم برای عزیم ع وصیت کرده بود نوشتم چنین خواهش نمودم که انخانه بمن فروخته کردد و در ازای ثمنش مهلت داده شوم جواب درآمد که انچه که خواهش نمودی دادیم و از نقل زن و حمل او دست بردار بعد از آن زن بمن نوشت که انمکتوبی که در خصوص حمل نوشته بودم غلط بود و حامله بودنم اصل ندارد الحمد لله رب العالمین در کمال الدین از پدرش و از سعد و او از ابی علی نیلی روایت کرده او کفته که ابی جعفر نزد من آمده مرا برداشت بعباسیه برد و در انجا مرا بخرابهٔ داخل نموده مکتوبی در آورده بمن خواند ناکاه همه چیزها که در خانه حادث کردیده بود در ان نوشته شده بود که فلان زن یعنی مادر عبدالله از کیسوهایش کرفته میشود و از خانه بیرون کشیده کردد و ببغداد برده در پیش روی سلطان نشانیده میشود و پارهٔ چیزهای غیر از اینها که حادث شدنی بودند بمن خواند بعد از آن کفت که اینها را یاد بکیر و یاد دار بعد از آن مکتوب پاره نمود و این نقل مدتی پیش از حدوث این حادثه ها بود او نیز کفته که ابی جعفر مروزی از جعفر بن عمر بمن خبر داد و کفته که بسمت عسکر رفتم در حالتیکه مادر امام حسن عسکری ع در حال حیوة بود و با من هم جماعتی بودند وقتی که بانجا رسیدیم رفیقان من رقعهٔ در خصوص زیارت نمودن از اذن نوشتند نامهای خودرا یک بیک مینوشتند کفتم که نام و نسب مرا نه نویسید زیراکه من اذن نمیخواهم پس نام مرا ننوشتند بعد از آن جواب اذن درآمد که داخل شوید و کسیکه

اذن نکرفته او هم داخل کردد او نیز کفته که خبر داد بمن ابوالحسن جعفر بن احمد و کفت که ابراهیم بن محمد فرج زنجی رقعهٔ در خصوص مولودی که برای وی متولد شده بود نیز نوشته اذن میطلبید که نامی برای وی بکذارد انکاه جواب چیزهای که سؤال نموده بود درآمد لکن در خصوص مولود چیزی نوشته نشده بود بعد از اندکی انمولود وفات نمود الحمد لله رب العالمین او نیز کفته که در مابین جماعتی از اصحاب ما که در یک مجلس جمع بودند کفتکوی در کذشت بعد از آن یکی از ایشان توقیعی رسید که شرح ماجرای مجلس در ان مفصلا نوشته شده بود او نیز کفته که عاصمی بمن خبر داد که مالی برای غریم ع در ذمهٔ مردی بود او در خصوص کسیکه آنهارا برساند تفکر مینمود و بسبب آن دلتنک شده بود انکاه صدائی از هاتف شنید که این مال را بحاجز برسان او نیز کفته که ابو محمد سروی بسمت سرمن رای رفت و پارهٔ اموال هم با او بود ناکاه بدون انکه رقعه بنویسد توقیعی درآمد بدینمضمون که در حقیقت ما و نواب ما شکی نیست اموالیکه آورده بر کردان نزد حاجز ببر او نیز کفته که ابوجعفر بمن خبر داد و کفت که با مرد ثقهٔ از ثقات اصحاب ما چیزی بقریهٔ عسکر فرستادیم انمرد رقعهٔ عمداً در میان انچیزها که باو فرستاده بودیم پنهان کرده بود بدون اینکه از ان ابدانیم و بعد از تسلیم انچیزها ان رقعه بدون جواب باو برکردانیده شده بود سعد بن عبدالله که این اخبار را نقل نموده نیز کفته که ابو عبدالله حسین بن اسمعیل کندی بمن کفت که ابوطاهر بلالی بمن کفت که توقیعی که در خصوص خلف ع از امام حسن عسکری علیه السلام بمن رسید در میان چیزها است که در خانهٔ تو انهارا امانت کذاشته ام انکاه بحسین کفتم که دلم میخواهد که ان توقیع را ببینی و از روی ان نسخهٔ برای من بنویسی و بنزد ابی طاهر رفت سخن مرا باو خبر داد و کفت که سعد را نزد من آر تا اینکه لفظ توقیع را بدون واسطه از من بشنود وقتیکه نزد وی رفتیم انرا بمن خبر داد و کفت که از امام حسن عسکری ع دو سال پیش تر از وفاتش توقیعی بمن رسید در ان توقیع بمن خبر داده بود که خلفی بعد از من باقی خواهد ماند لعنت خدا بر کسانی باد که حقوق اولیاء الله را انکار مینمایند و در وبال خلایق را بدستهای خود بر میدارند در عوض این نعمت عظمی حمد بسیار مر خدا را باد در کتاب کمال الدین روایت نموده که علی بن محمد صیمری رقعهٔ نوشت کفنی خواهش مینمود بجواب درآمد که در سال هشتادم یا هشتاد و یکم بان محتاج خواهد شد پس در همان وقت که انحضرت تعیین نموده بود وفات نمود و یکماه پیشتر از وفاتش کفنی باو فرستاده کردید در کتاب کمال الدین از محمد بن علی اسود روایت کرده او کفته که در سالی از سالها زنی پارچهٔ بمن داد و کفت که این را بنزد عمری ببر انرا با پارچه بسیاری که داشتم برداشتم وقتیکه ببغداد رسید عمری مرا امر نمود که همهٔ انهارا بمحمد بن عباس قمی تسلیم نمایم همهٔ انهارا سوای پارچهٔ ان زن باو تسلیم نمودم در انحال عمری نزد من پیغام نمود که پارچهٔ زن را باو تسلیم کن انکاه بیادم آمد که زنی بمن پارچهٔ انرا جستجو نموده پیدا نکردم انکاه عمری بمن کفت که غمکین مباش زیراکه بزودی انرا خواهی جست پس بعد از این انرا پیدا کردم پس عمری از پارچهٔ ان زن بمن خبر داد و حال انکه عمری ثبت و صورت اموال را که نزد من بود نداشت در کتاب مذکور از محمد بن علی اسود روایت نموده او کفته که علی بن حسین بن موسی بن بابویه بعد از وفات محمد بن عثمان عمری از من خواهش نمود از ابی قسم بن حسین بن روح خواهش نمایم که او هم از صاحب الزمان ع خواهش نماید که انحضرت دعا بکند که خدا یتعالی او را پسری کرامت فرماید راوی کوید که من این خواهش را از ابی قسم نمودم او هم بخدمت انحضرت رسانید سه روز بعد از این ابی قسم بمن خبر داد که انحضرت در خصوص مطلب علی بن حسین دعا نمود و عنقریب اجابت هم رسید بزودی او را پسر مبارکی متولد کردد که خدا یتعالی بسبب ان پسر نفعی و خیری باو عطا میفرماید و بعد از ان اولادی چند هم باو عطا خواهد فرمود محمد بن علی اسود کوید که در خصوص خود هم از ابی قسم خواهش نمودم که انحضرت دعا بکند که خدا یتعالی مرا هم ولد ذکوری کرامت نماید خواهش مرا قبول نکرد و کفت که این خواهش انجام پذیر نخواهد شد راوی کوید که علی بن الحسین را پسرش محمد نام در همین سال زائیده شد و بعد از او چند نفر دیگر هم زائیده شدند و از برای من متولد نشد شیخ صدوق علیه الرحمه کفته که محمد بن علی اسود هر وقتیکه مرا میدید که بمجلس شیخ محمد بن حسن بن احمد ولید میروم و بکتابهای علم و حفظ انها رغبت داریم بمن میکفت که اینکونه رغبت تو در تحصیل علوم عجب نیست زیراکه تو بسبب دعای امام ع متولد کردیده در کتاب الغیبة از جماعتی از ایشان از صدوق ره مثل این را روایت نموده او کفته که ابو عبدالله بن بابویه کفت که در سن بیست سالکی مجلس تدریس برپا نمودم در بسیاری از اوقات محمد بن علی اسود بمجلس من حاضر میشد وقتیکه مرا میدید با صغر سنم در جواب دادن از مسایل حلال و حرام سرعت دارم بسیار تعجب مینمود بعد از ان میکفت که این زکاوت و بزرکی از تو عجب نیست زیراکه تو بسبب دعای امام ع متولد شده در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت کرده او کفته که زنی بود از اهل آبه زینب نام که زن محمد بن عبدیل آبی بود سیصد دینار داشت نزد عمم جعفر بن محمد بن متیل آمد کفت که میخواهم این مال را بدست خود بدست ابی قسم بن روح تسلیم نمایم راوی کوید که عمم مرا باوی فرستاد که سخن او را با بی قسم ترجمه نمایم زیراکه او بزبان اهل آبه سخن میکفت وقتیکه

نزد ابی قسم داخل شدیم ابی قسم با و متوجه کردیده بزبان فصیح اهل آبه باوی کفت زینب رجوابش کفت حوباخوید کوایدجون
لقینه یعنی درچه حالی تو و پیشتر از این درچه حال بودی و از بچه هایت چه خبر داری راوی کوید چونکه ابی قسم را بزبان اهل آبه
عارف دیدم از ترجمه نمودن یا پس کذاشتم اموال را تسلیم نموده برکشتم در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از صدوق رحمه مثل
این را روایت نموده در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت کرده او کفته که عمم جعفر بن محمد بن عثمان سمان مشهور به
عمری مرا طلبید و چند طاقه پارچه نشاندار با کیسه که دراهم چندی در آن بود در آورده بمن داد و کفت که باید در این وقت
بشهر واسط بروی و آنرا که بتو دادم بدهی به اول کسیکه بتو ملاقات میکند در وقتیکه از مرکب فرود آمده بسمت شط واسط
میروی راوی کوید که از جهت این امر هم و غم شدیدی بر من رو داد و در پیش خود کفتم که چکونه میشود که هم چون من کسی برای
این امر فرستاده شود و این مال قلیل را ببرد او کوید که در آنوقت براه افتادم و بشهر واسط رسیدم و از مرکب خود فرود
آمدم اول مردی که بمن ملاقات نمود حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی را که در شهر واسط وکیل موقوفات بود
پرسیدم کفت که من همان مردی هستم که میپرسی ولکن تو کیستی کفتم جعفر بن محمد متیل او کوید که وقتیکه نام خود را کفتم مرا
شناخت و بر من سلام کرد و من هم بر او سلام کردم و با هم معانقه کردیم و کفتم که ابو جعفر عمری ترا سلام میرسانید و این پارچه
ها را با این کیسه بمن داده که بتو تسلیم نمایم انکاه کفت که الحمد لله بدرستیکه محمد بن عبد الله عامری وفات نمود بیرون
آمدم برای اینکه کفنی برای وی پیدا نمایم پس از پارچه ها را واکرد ناکاه دید که هر چه را محتاج میت در اینجا هست از آنها پارچه یمنی و سایر
پارچه و کافور و در کیسه هم اجرت جنازه کش و قبر کن بود او کوید که تشییع جنازه نمودم بعد از آن برکشتم در کتاب مذکور کفته
که ابو محمد حسن بن محمد علوی پسر طاهر برادر در بغداد در خانه خود که در سمت بازار زینب فروشان بود بما خبر داد کفت که ابو الحسن
علی بن احمد بن عقیقی در سال دویست نود و هشتم بنزد علی بن عیسی بن جراح که در این ایام وزارت داشت برای اصلاح امورات اراضی
خود آمد و مطلب خود را از او خواهش نمود او کفت که از خویشان تو در این شهر بسیار اند اکر بنا را بر این بکذاریم که هر چه ایشان
بخواهند ما بدهیم از عهده آن نمیتوانیم بدر آییم انکاه ابو الحسن کفت که من حاجت خود را از کسی میخواهم که بر آوردن حاجت من
در دست او است علی بن عیسی کفت که او کیست کفت خداوند عالم بعد از آن با غیظ و غضب از آنجا بیرون رفت او کوید که از نزد
وی بیرون رفتم در حالتی که میکفتم که خدای تعالی صاحب هند است از جهت همه هلاک شده و تلافی کننده همه مصایب است
پس از آنجا برکشتم ناکاه رسولی از پیش حسین بن روح رضی الله عنه نزد من آمد و این ماجرا را باو شکایت نمودم او رفت
شکایت مرا بحسین بن روح رسانید بعد از آن بنزد من برکشت صد درهم نقد و یکطاقه دستمالی و قدری حنوط با چند پارچه
کفن نزد من آورد و کفت که مولای تو بتو سلام میرساند و میکوید که هر وقتیکه امری از امورات ترا محزون و اندوهکین کرداند
این دستمال را بر روی خود بمال زیرا که این دستمال دستمال مولای تست و این دراهم و حنوط و کفنها را بکیر و حاجتیکه داری هم در شب
آینده بر آورده میشود و وقتیکه بمصر رسیدی ده روز پیش از تو محمد بن اسماعیل وفات میابد بعد از او تو وفات میکنی و این
کفن کفن تو میشود و این حنوط حنوط تو و این درهمها بعد از وفات برای تو صرف میشود پس آنها را کرفتم و نکاه داشتم و آن رسول
برکشت بعد از آن در مشاعل که نام موضعی است در پشت در خود ایستاده بودم ناکاه در را کوبیدند بغلام خود کفتم که خبر
باشد یا خیر نکاه کن ببین که او کیست که در میکوبد خبر کفت که غلام حمید بن محمد کاتب پسر عم وزیر است انکاه او را نزد من
داخل نمود او بمن کفت که وزیر طلبیده است آقای من حمید کوید که سوار شو نزد من بیا تا اینکه با هم نزد وزیر برویم راوی کوید
که در هارا سوار شدم و در ها را و راهها را کشودم آمدم تا اینکه سر راه ترازو داران رسیدم ناکاه حمید را دیدم که حمید نشسته
انتظار مرا میکشد و وقتیکه مرا دید از دستم کرفت با هم سوار شدیم رفتیم و بمنزل وزیر داخل کردیدیم در آنحال وزیر بمن کفت
یا شیخ خداوند عالم حاجت ترا بر آورد از من معذرت طلبید و احکامی که در خصوص مطالب من نوشته بود مهر کرده شده بمن
تسلیم نمود پس آنها را کرفتم بیرون آمدم ابو محمد بن حسن بن محمد کفته که ابو الحسن علی بن احمد عقیقی در نصیبین که نام جائیست
این حدیث را بمن خبر داد و کفت که این حنوط بیرون نیامد مکر برای عمه من فلانه و نام وی را ذکر نکرد بعد از آن برای خودم
هم حنوط طلبیدم ناکاه حنوط تو مختصر بدر هم آمد و حسین بن روح بمن کفت که با راضی خود مالک خواهی شد در خصوص همین
مطلب قائم علیه السلام نوشته بود و ابو محمد بن حسن کوید وقتیکه این را از ابو الحسن علی بن احمد عقیقی شنیدم از جای خود
برخواستم سر و چشمهای او را بوسیدم و کفتم که ای سید من آن کفنها و حنوط و دراهم را بمن بنما انکاه کفنها را در آورد ناکاه در میان
آنها یکطاقه پارچه یمنی مخطط و سه طاقه از پارچه های مرو و یکعمامه بود و حنوط هم در توی ظرفی بود و دراهم را در
آورد شمردم و وزن نمودم بحسب شماره صد تا بودند و بحسب وزن صد درهم انکاه کفنها را در آورد انکاه کفتم ای سید من
یکی را از این درهمها بمن ببخش تا اینکه آنرا انکشتری بسازم کفت این چکونه میشود و از مال خود من هر چه میخواهی بکیر کفتم
من از اینها میخواهم و بسیار اصرار مینمودم و سر و چشمهای او را بوسیدم انکاه درهمی از آنها بمن داد آنرا بدستمال خود

بستم و در آستینم کذاشتم و وقتیکه بکاروانسرا آمدم زنبیل خود را واکرده ان دستمال را که درهم در آن بود بسته در حال خود
دیدم لکن در توی آن چیزی نبود در آنحال مانند وسواس چیزی بدلم عارض کردید بدر خانه ابو الحسن علی بن احمد عقیقی
رفتم و بغلامش که خیر نام داشت کفتم که میخواهم بنزد شیخ داخل شوم پس مرا داخل نمود عقیقی کفت که چه شده است بر تو
کفتم ای سید من درهمی را که بمن دادی در دستمال نیافتم در آنحال زنبیل خود را طلبید و آن درهمها را بیرون آورد شمرد ناکاه
دیدم که آنها بحسب وزن صد درهم در آمدند و با من هم کسی نبود که در این خصوص ورا متهم نمایم انکاه از او خواهش نمودم که
ان یکدرهم را نیز بمن برکرداند ابا نموده قبول نکرد راوی کوید که عقیقی بعد از آن از آنجا بیرون شده بمصر رفت و اراضی
خود را چنانکه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن از آنجا بیرون شده بمصر رفت و اراضی خود را چنانکه وزیر حکم داده بود
اخذ نمود بعد از آن ده روز پیشتر از او محمد بن اسماعیل وفات یافت بعد از او عقیقی برحمت ایزدی رفت و با آن کفنها که به
او داده شده بودند مکفن کردید در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از صدوق مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین
از عطار او از پدرش او از محمد بن شاذان نعیم شاذانی روایت کرده که چهار صد و هشتاد درهم نزد من فراهم کردید بیست
درهم از مال خود کذاشته آنرا پانصد درهم تمام نمودم و بابی الحسین اسدی تسلیم کردم و نقل بیست درهم خود را باو نکفتم
بعد از آن جوابی در آمد که پانصد درهمی که بیست درهم از آن مال تو بود بما رسید محمد بن شاذان کوید که بعد از این مالی
فرستادم و نکفتم که آن مال کیست جوابی رسید که فلان مقدار اموال بما رسید از جمله آنها فلان مقدار مال فلان کس را بود و فلان
مقدار مال فلان را محمد بن شاذان کفته که ابو العباس کوفی کفته که مردی پاره اموالی برداشت که آنها را برساند و چنین خواهش
نمود که بر معجزه و دلیلی واقف کردد در آنحال توقیعی در آمد که اکر هدایت میطلبی هدایت کرده میشوی و اکر چیزی می
خواهی آنرا بیابی مولای تو میکوید که اموالی را که با خود داری بردار بیاور آنمرد کوید که از آن اموال شش دینار وزن نکرده
برداشتم و ما بقی را فرستادم ناکاه در توقیع چنین در آمد که آن شش دیناری را که از این اموال بدون وزن برداشته باز رد کن
وزن آنها هم شش دینار و پنج دانق و یکحبه و نصف حبه است او کوید که آنها را وزن نمودیم ناکاه دیدیم که بهمان قراری است
که آنحضرت فرموده در کتاب کمال الدین از احمد بن هرون او از احمد بن حمیری او از پدرش او از اسحق بن حامد کاتب روایت کرده
او کفته که در شهر قم مردی بزاز مؤمنی بود و شریکی داشت مرجئی نام و وقتی بدست ایشان پارچه قماشی افتاد آنمرد مؤمن کفت
که این پارچه لایق مولای منست شریکش کفت که ترا نمیشناسم لکن نسبت باین پارچه هر چه دلت میخواهد بکن آنمرد مؤمن
پارچه را برای آنحضرت فرستاد و وقتیکه بآنحضرت رسید آنرا از جانب طولش دو نیمه کرد یکی را برداشت و دیکری را پس کرداند
و فرمود که ما را بمال مرجئی احتیاج نیست در کتاب کمال الدین از عمار بن حسین بن اسحق الشرسی روایت کرده او کفته
که ابو العباس بن احمد بن نصر بن ابی صالح جحلی بمن خبر داد که بعد از آنکه بطلب و جستجوی امام حریص شده از وطن خود در
آمده بودم برای اینکه دستور العملی برای من ظاهر کردد یا اینکه بآن طریق رفتار نمایم توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام بمن
در آمد نسخه توقیع بدین نهج بود مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ اَشَاطَ وَمَنْ اَشَاطَ فَقَدْ
اَشْرَكَ یعنی هر که مرا جستجو نماید پی طلب من می افتد و هر که پی طلبم بیفتد مرا بمردم نشان میدهد و هر که مرا
بمردم نشان دهد هر آینه باعث قتل من شود هر آینه مشرک خواهد شد در آنحال از جستجو دست برداشتم بمنزل خود بر
کشتم در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از صدوق مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین از محمد بن علی
بن احمد بن روح بن عبد الله بن منصور بن یونس بن روح که صاحب مولای ما صاحب الزمان علیه السلام بوده روایت نموده
او کفته از احمد بن حسن صیرفی که در زمین بلخ ساکن بود شنیدم میکفت که عزم سفر حج نمودم و با من هم مالی بود بعضی از آن
طلا و بعضی نقره بود آنچه که طلا بود کداخته چند قالب ساختم و آنچه که نقره بود چند پارچه نمودم و این مال را بمن داده بودند
که بشیخ ابی قسم حسین بن روح تسلیم نمایم و وقتیکه بعزم حج بیرون رفتم در منزل سرخس فرود آمدم در جایی که ریک
داشت خیمه زدم و شروع نمودم طلاها و نقره ها را ملاحظه میکردم برای اینکه بدانم که آنها آیا بجا هستند یا نه ناکاه
یکقالب از طلاها از دستم افتاده در توی ریک کم شده بود بطوری که من ندانسته بودم و وقتیکه بهمدان رسیدم آنها را
دوباره ملاحظه نمودم زیرا که در محافظت آنها سعی و اهتمام بسیار داشتم ناکاه دیدم که یکقالب از آنها کم آمد و وزن آن صد و سه
مثقال بود راوی کوید شک دارم در اینکه وزن آن از صد و سه مثقال کفت یا نود و سه مثقال بعد از آن کوید که در عوض آن
از مال خودم قالبی در همان وزن درست کرده و در میان قالبها کذاشتم و وقتیکه ببغداد رسیدم شیخ ابی قسم حسین بن روح را
دیدم و همه آنها را باو تسلیم نمودم در آنحال شیخ دست خود را دراز کرده آن قالب را که من در عوض آن قالب کم شده از مال خود
درست کرده بودم بسوی من انداخت و کفت که این قالب از مال ما نیست و قالب طلا در سرخس در توی ریکها در جایی که چادر زده
بودی کم کردی پس بان منزل بر کرد و در جایی که فرود آمده بودی فرود آی آن قالب را در آنجا از زیر ریک جستجو کن بدرستی

که از اسیابی بعد از ان بانجا بر میکردی و مراد دیکر نمی بینی پس بر خس بر کشتم در همانجا فرود آمدم و آن قالبرا پیدا نموده بمنزل خود بر کشتم مدتی بعد از این بعزم حج بیرون رفتم و آن قالبرا هم با خود بر داشتم و ببغداد داخل شدم در حالتیکه شیخ ابو القسم حسین بن روح وفات یافته بود بحسن سمری ملاقات کرده قالبرا باو تسلیم نمودم در کتاب مذکور گفته که حسین بن علی بن محمد قمی مشهور بابی علی بغدادی باخبرداد کفت که در شهر بخارا بودم مردیکه مشهور بابن جاوشیر بود ده قالب طلا بمن داد و کفت که اینها را در بغداد بشیخ ابی القسم حسین بن روح تسلیم کن اینها را با خود بر داشتم وقتیکه بمنزل اموته رسید یکی از آنها از من کم شد بطوریکه من کم شدن انرا ندانستم تا اینکه داخل بغداد کردیدم و قالبها را اوردم که بشیخ تسلیم نمایم انکاه دیدکه یکقالب از نه تا کم آمده عوض ان یکقالبی بکر بهمان وزن خریدم بران نه تا علاوه کردم بعد از ان بخدمت شیخ ابی القسم داخل کردیدم و قالبها را در پیش روی وی کذاشتم در انحال بدست خود بهمان قالبیکه خریده بودم اشاره نمود و کفت بردار آن قالبیرا که خریده زیرا که ان قالبیکه کم کردی بما رسید بعد از ان قالب کم شده را در اورد و کفت این همانست که کم کردی پس من بان نکاه کردم انرا شناختم حسین علی بن محمد مشهور بابی علی بغدادی کفته که در همین سال در بغداد زنیرا دیدم از من پرسید که وکیل مولای صاحب کیست در انحال بعضی از اهل قم باو خبر دادند که او حسین بن روح است بعد از ان اشاره بمن نموده بان زن کفت که این ترا به نزد حسین بن روح میرساند پس نزد ابی قسم رفتم و در پیش او بودم ناکاه آن زن باو کفت که ای شیخ در نزد من چه چیز هست و کفت انچه در نزد تست از ابد جله بینداز بعد از ان نزد من بیا تا اینکه خبر انرا بتو بکویم راوی کوید که ان زن رفت و انچیزرا که نزد او بود بدجله انداخت بعد از ان بنزد ابی قسم بر کشت در انحال ابی قسم بکنیز نمود کفت که ان حقه را نزد من آر انکنیز حقه آورد ابی قسم بان زن کفت این همان حقه است که در نزد تو بود و انرا بدجله انداختی آیا من بتو خبر بدهم از چیزهای که در توی اینست یا تو خبر میدهی او کفت تو خبر ده ابی قسم کفت که در توی ان یکجفت خلخال طلا و حلقه بزرکی که در ان یکجوهره هست و دو حلقه کوچکی که در ان نیز جوهره هست و دو عدد انکشتری هست نکین یکی فیروزه و دیکری عقیق امر چنین بود که او ذکر نمود و چیزی انکذاشت مکر انکه خبر داد بعد از ان حقه را واکرد و انچه که در ان بود بمن نمود و ان زن هم بان نکاه کرد و کفت که اینها همان چیزها که انها را بر داشتم و بدجله انداختم در آن حال من و ان زن بسبب کراماتی که مشاهده کردیم از فرح و شادی بیخود کشتیم صاحب کتاب مذکور کفته که حسین بعد از انکه این حدیث را بمن نقل نمود کفت که خدا را شاهد میکیرم با اینکه این حدیث بهمان نحو است که ذکر نمودم نه کم کردم چیزی افزودم و بدو انرده امام علیهم السلم سوکند یاد نمود که هر اینه او در این حدیث راست کو بود نه از ان کم کرده و نه بران افزوده در کتاب مذکور از محمد بن عیسی بن احمد زرجی روایت کرده او کفته که در سر من رای در مسجد مشهور بمسجد زبید جوانی را دیدم چنین مذکور نمود که او از بنی هاشم است از اولاد موسی بن عیسی وقتیکه با من سخن کفت کنیزی را صدا کرد و کفت ای غزال یا ای زلال ناکاه کنیز پیری در آمد باو کفت ای کنیز حدیث میل و مولود را باین آقای خود خبر ده کنیز کفت که ما طفلی داشتیم بیمار کردید در ان اثنا زن آقای من بمن کفت که برو بخانه امام حسن عسکری ع بحکیمه بکو که چیزی بما بده برای طفل خود از ان شفا بطلبیم چنانکه او کفته بود رفتم و از حکیمه انرا خواهش نمودم انکاه حکیمه کفت که نزد من آرید میلیرا که با ان بچشم مولودیکه دیشب متولد کردید سرمه کشیده کردید پس انرا آوردند باو دادند و انرا بمن داد و نزد زن اقای خود اوردم او بان میل بچشم طفل خود سرمه کشید در انحال او شفا یافت بمیل مدتی در نزد ما بود و با آن طلب شفا مینمودیم و بعد از مدتی انرا مفقود کردیم

باب احوال سفرایی که در میان غیبت صغری

در میان شیعه و قایم علیه السلم واسطه بودند در کتاب الغیبه وارد که در بعضی اخبار چنین مذکور شده که ائمه علیهم السلم فرمودند که خدامنا و قوامنا شرار خلق الله یعنی خدمتکاران ما و کسانی که بخدمتکذاری ما قیام و اقدام نمایند بدترین مخلوقات خدایند اینحدیث در عموم خود باقی نیست یعنی چنین نیست که همه خدمتکاران ایشان شامل باشد بلکه این را در خصوص کسانی فرموده اند که در احکام دینیه تغییر و تبدیل نموده و نسبت بائمه علیهم السلم خیانتی از ایشان سرزده چنانکه مذکور خواهم نمود و حال انکه محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش و از محمد بن صالح همدانی روایت کرده او کفته که بخدمت صاحب الزمان علیه السلم نوشتم که اهل خانه من بمن اذیت و سرزنش میکنند بحدیثی که از پدران کرام تو روایت شده که ایشان فرموده اند که خدامنا و قوامنا شرار خلق الله انحضرت در جواب نوشت که خیر باد شما را آیا کلام خدایتعالی را نخوانده اید که میفرماید که و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة یعنی کردانیدیم مابین خلایق و قریه هاکه برکت خود را بآنها نازل کرده ایم و شماییدقریه ها ظاهره در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید هر دو ایشان از حمیری او از محمد بن صالح همدانی مثل این را روایت نموده بعد از ان کفته که عبد الله بن جعفر کفت که علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح او از صاحب الزمان علیه السلم اینحدیث را بمن خبر داد مؤلف کوید که شیخ صدوق علیه الرحمه بعضی اصحاب را که ثقه و ممدوح بود نه ذکر نموده بعد از ان کفته که

بیان احوال سفرای غیبت صغری آن که ممدوح بودند چنانست که اولین ایشان کسی بود که امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلم او را منصوب نمودند او شیخی است ثقه کنیه اش ابو عمرو و نامش عثمان بن سعید عمری است و از طایفه اسدی بود مناسب این بود که باسدی نامیده شود لکن نامیدنش بعمری پس بسبب چیزیست که از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب که پسر دختر ابی جعفر عمری بوده روایت کرده او کفته استکه ابو عمرو از طایفه اسدی بوده لکن بجدش جعفر بن عمری منسوب کردید بنا بر این عمری کفته شد جماعتی از شیعه ذکر نموده اند که امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که در یکمرد این دو نام که ابن عثمان و ابو عمرو باشد جمع نمیشود و امر فرمود که کنیه او را که ابو عمرو باشد بر هم زنند بنا بر این عمری کفته شده او را عسکری نیز کویند زیرا که اهل قریه عسکر سر من رای بوده و او را سمان هم می کفتند یعنی روغن فروش زیرا که بر امخفی داشتن امر سفارت بسبب تقیه روغن فروشی میکرد و انچنان بود که شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری میاوردند بابی عمرو تسلیم میکردند که او به امام حسن عسکری ع برساند و انها را از راه ترس و تقیه بتوی خیک روغن کذاشته بخانه امام حسن عسکری ع میرسانید خبر دادند بما جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی او از همام او از ابی علی محمد بن همام اسکافی او کفته که خبر داد بما عبد الله بن جعفر حمیری او کفت که خبر داد بما احمد بن اسحق بن سعد قمی او کفته که در روزی از روزها بخدمت امام علی النقی علیه السلم مشرف کردیدم و کفتم ای آقای من من در اینجا کاه حاضر میشوم کاه غایب و در رسیدن بخدمت در هر اوقاتیکه در اینجا حاضر میشوم میسر و مقدور نمیشود پس سخن که را قبول کنیم و بامر که اطاعت نماییم انحضرت فرمود که این ابو عمرو مردیست ثقه و امین هر چه که بشما بکوید از من میکوید و انچه که بشما میرساند از جانب من میرساند وقتیکه امام علی النقی علیه السلم بدار السرور رحلت فرمودند روزی بخدمت امام حسن عسکری ع رسیدم باو عرض کردم مثل سخنی که بخدمت پدرش عرض کرده بودم در جوابم فرمود که این ابو عمرو مرد ثقه و امینست هم ثقه امام کذشته بود و هم ثقه منست هم در حال حیوة و هم بعد از وفات هر انچه که بشما کوید از جانب من کوید و انچیزرا که بشما میرساند از جانب من میرساند ابو محمد هرون کفت که ابی علی کفت ابو العباس حمیری کفت که در بسیاری از اوقات این حدیث را با همدیکر ذکر میکردیم و جلالت و بلندی قدر و منزلت ابو عمرو را برای یکدیکر وصف مینمودیم و خبر داده جماعتی از ابی محمد هرون او از محمد همام او از عبد الله بن جعفر او کفته که در بعضی سالها بعد از وفات امام حسن عسکری ع بعزم حج بیرون رفتم بمنزل احمد بن اسحق در بغداد داخل کردیدم ابو عمرو را در نزد وی دیدم و کفتم این شیخ یعنی احمد بن اسحق که در نزد ما ثقه و پسندیده شده است در خصوص تو چنان و چنان با خبر داد و حدیث کذشته را که در خصوص شرافت و جلالت قدر وی بود نقل کردم و کفتم تو الان کسی هستی که در راست کویی تو شک نیست بحق خدا و بحق دو امامی که بتو وثوق بهم رسانیده اند از تو میپرسم که آیا پسر امام حسن عسکری ع را که صاحب الزمان ع است دیده یا نه در انحال کریست بعد از ان کفت که از سؤال تو جوابی دهم بشرطیکه مادامیکه من زنده ام انرا بکسی بروز ندهی کفتم آری قبول دارم کفت بدرستیکه انحضرت را دیدم در حالتیکه کردنش هم چون بود یعنی زسا بر کردنها کلفت تر و زیباتر بود کفتم نامش چیست کفت از ذکر نامش نهی کرده شده اید و احمد بن علی بن نوح ابو العباس سیرافی روایت کرده کفته که خبر داد بما ابو نصر عبد الله بن محمد بن احمد مشهور به ابن برینه کاتب کفت که خبر داد بما بعضی نجبای مشیعه امامیه که از جمله اصحاب حدیث بوده کفت که خبر داد بمن ابو محمد بن عباس از احمد سایغ کفت که خبر داد بمن حسین بن احمد خصیبی کفت که خبر داد بمن محمد بن اسمعیل و علی بن عبد الله حیتان کفت که در سر من رای بخدمت امام حسن عسکری ع داخل کردیدیم در حالتیکه در خدمتش جماعتی از دوستان و شیعیانش بودند ناکاه بدر نام خادمش داخل کردید و عرض کرد که السید من در دم در جماعتی پژمرده و غبار آلود ایستاده اند وقتیکه انحضرت این را شنید بحضار مجلس فرمود که انجماعت چند نفر از شیعیان ما که در شهر یمن سکنی دارند این چند فقره پاره است از حدیث طولانی که دو راوی انرا ذکر نموده تا باین فقره رسیدند که امام حسن عسکری ببدر خادم فرمود که برو عثمان بن سعید عمری را نزد ما بیار پس اندرنک ننمود مکر اندکی تا اینکه عثمان را حاضر نمود در انحال امام حسن عسکری علیه السلم فرمود یا عثمان بدرستیکه تو وکیل و امین مال خدایی برو از این چند نفر اهل یمن اموالرا که آورده اند قبض کن بعد از ان حدیث را ذکر نموده اند تا اینجا ما همکی در انحال کفتیم که ای سید ما بخدا سوکند یاد میکنیم هر آینه عثمان از برکزیده کان شیعه تست بدرستیکه علیکه ما را بمرتبه و منزلت او در نزد تست زیاد نمودی بدرستیکه او وکیل و معتمد تست در خصوص مال خدا انحضرت فرمود آری شاهد باشید بر اینکه عثمان بن سعید عمری وکیل منست و پسرش محمد وکیل پسر مهدی است از شخصی او از ابی هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ابی جعفر عمری از مشایخ خود روایت نموده که وقتیکه امام حسن عسکری علیه السلم وفات نمود عثمان بن سعید بغسل دادن انحضرت حاضر کردید و بجمیع امورات او در کفن کردن و حنوط نمودن و در کذاشتن بقبر مباشر کردید در حالتی که باینها مامور بود زیرا که در ظاهر او مباشر بود ما هم بظاهر حال

امامیه

حکم

حکم میکنیم باینکه در نفس الامر هم مباشر بوده و دفع انکار آن ممکن نیست مگر بدفع حقایق اشیا در ظاهر آنها یعنی اگر کسی بگوید
که عثمان در حقیقت و نفس الامر مباشر ان امور نبوده بلکه ظاهرا مباشر بوده در آنحال ملزم شود باینکه حقایق اشیا
در ظواهر آنها موجود نیست و اینهم بالضروره باطل است و توقیعات صاحب الامر ع در خصوص امر و نهی و جواب و سؤال
شیعه از چیزها که بانها احتیاج میشدند بتوسط عثمان بن سعید و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان شیعیان او و همچنان
پدرش بیرون میامد بخط امام حسن عسکری علیه السلام در میامد همه اوقات شیعیان بعدالت ایشان نظر اعتقاد داشتند
تا اینکه عثمان بن سعید وفات نموده پسرش ابو جعفر باموران تجهیز وی قیام و اقدام کرد بعد از ان همه امورات با او
کردید و شیعیان بعدالت و ثاقت و امانت وی اتفاق داشتند زیرا که نص از امام علیه السلام در خصوص امانت و عدالت
او و امر خلایق برجوع نمودن باو در حال حیات امام حسن عسکری علیه السلام بعد از وفات او و در حال حیات پدرش عثمان وارد
کردیده بود شیخ صدوق ره کفته که جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز در حدیث طولانی از جماعتی از شیعه که از جمله
ایشان علی بن هلال محمد بن معویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح بوده اند روایت کرده همه ایشان کفته اند که در مجلس
امام حسن عسکری ع جمع شدیم برای اینکه از ان حضرت بپرسیم که بعد از او حجت کیست و در مجلس انحضرت چهل نفر مرد نشسته
بودند در انحال عثمان بن سعید عمرو عمری برخواست بانحضرت عرض نمود که یا ابن رسول الله میخواهم از تو سؤال میکنم
امریرا که تو از من بان دانا تری فرمود که یا عثمان بنشین در آنحال حضرت از جای خود غضبناک برخواست که بیرون
رود فرمود که احدی از شما بیرون نرود پس کسی از ما بیرون نرفت تا اینکه بعد از ساعتی انحضرت عثمان را صدا نمود
عثمان سرپا ایستاد انحضرت فرمود که آیا خبر بدهم بشما از چیزی که برای ان آمده اید کفتند آری یا ابن رسول الله
فرمود که شما آمده اید برای اینکه بپرسید از حجتی که بعد از منست کفتند برای همین امده ایم ناکاه طفلی بما
نمود کویا که پاره ماه بود و شبیه ترین مردم بود با امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که اینست امام شما بعد
از من و خلیفه منست بر شما اطاعت او را بکنید و بعد از من متفرق و پراکنده نشوید که در خصوص دین
خود بهلاکت میرسید آکاه شوید که این مولود را بعد از این روز دیکر بار نخواهید دید تا وقتیکه از عمرا و مدتی
بکذرد پس عثمان هرچه که میکوید قبول کنید و او خلیفه امام شما است و در حدیث دیکر اینست که ام راوی
ابو نصر هبة الله بن محمد کفته که قبر عثمان بن سعید در سمت غربی بغداد در شارع میدان در اول مکان مشهور
در نزدیکی دروازه مشهور بدروازه جبله در مسجد دروازه در سمت دست راست کسیکه داخل مسجد شود
واقع است و قبر در خود قبله مسجد واقع کردید بعد از ان شیخ صدوق علیه الرحمه کفته که قبر او را در همان موضعی که ابو نصر
ذکر نموده دیدم و در روی قبر دیواری بنا کرده شد بود و در ان دیوار محراب مسجد بنا شده بود و از یکسمت محراب دری بود
که بمحل قبر که در خانه تنک و تاریک بود وا میشد ما انجا داخل میشدیم و آشکارا انرا زیارت میکردیم و کیفیت ان از وقتی
که داخل بغداد کردیدم وان در سال چهارصد و هشتم هجرت بود تا وقتیکه چهارصد و سی سال و چیزی بالا که چهل سال
تمام نشود از هجرت کذشته بدین نهج بود بعد از ان رئیس ابی منصور محمد بن فرج ان دیوار را خراب نمود و قبر را بیرون
کذاشت باینکه صندوقی در بالای ان ساخت وان در زیر سقفی هر که میخواست داخل میشد انرا زیارت مینمود هم
سایکان محل بزیارت ان تبرک میورزیدند و میکفتند که او مردیست صالح و بسا میکفتند که او پسر دایه امام حسین ع
و حقیقت حال را نمیدانستند وان تا این وقت که سال چهارصد و چهل و هفت است بدان منوالیست که پیشتر بود ذکر احوال ابی جعفر
محمد بن عثمان سعید عمری و کفتکو در حق او بدین نهج است وقتیکه ابو عمرو عثمان بن سعید وفات نمود پسرش ابو جعفر محمد بن
عثمان بفرموده امام حسن عسکری ع و وصیت پدرش عثمان که بامر قایم ع نمود در جای وی نشست جماعتی از ابی الحسن محمد بن
احمد بن داود قمی و ابن قولویه و اکثر ایشان از پدر ابن قولویه و از سعد ابن عبد الله بمن خبر داد و کفت که خبر داد بما شیخ راست
کو که احمد بن اسحق سعد اشعری باشد و ذکر نمود این حدیث را که ما ذکر کردیم و خبر دادند بما جماعتی از ابی قسم جعفر بن محمد
بن قولویه و ابی غالب رازی و ابی محمد تلعکبری ایشان از محمد بن یعقوب کلینی و از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی ایشان از عبد الله
بن جعفر حمیری او کفته که من با شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق سعد اشعری قمی نشسته بودم ناکاه احمد بن اسحق بچشمش
بمن اشاره نمود که از ابو عمرو خلف ع را سؤال نما پس باو کفتم یا ابا عمرو من میخواهم که از تو سؤالی بکنم و حال انکه در خصوص چیزی
اراده سؤال دارم که شک در ان ندارم زیرا که اعتقاد و دین اینست که روی زمین از حجت خالی نمیکردد مکر چهل روز
بروز قیامت مانده زمانی که باینوقت در امر حجت برداشته شود و در توبه بسته کردد ایمان آوردن در انوقت نفعی
نبخشد کسیرا که پیشتر از آن ایمان نیاورده یا اینکه ایمان آورده لکن در زمان ایمانش عمل خیر کسب ننموده ایشان بدترین
مخلوقات خدا هستند ایشان کسانی اند که قیامت در زمان ایشان قیام میکند لکن دلم میخواهد که یقینم افزوده

شود چنانکه ابرهیم ع از پروردکار خود خواهش نمود که باو بنماید که چه کونه مرده را زنده میکرداند در انحال پروردکار
عالم فرمود اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي یا ایمان نیاورده و بزنده نمودن من مرده را هنوز تصدیق
و اعتقاد ننموده کفت آری اعتقاد کرده ام لکن خواهش من برای زیادتی یقین و حصول اطمینانست و حال انکه در خصوص
تو احمد بن اسحق ابو علی از امام علی النقی علیه السلام بمن خبر داد و کفت که بخدمت انحضرت عرض کردم که با که معامله بکنم و از که
اخذ مسائل نمایم و قول کرا قبول بکنم فرمود که عمری معتمد منست هرچه که بتو برساند از من رسانیده هرچه که بتو
بکوید از جانب من کفته پس سخن او را بشنو و با او اطاعت بکن زیرا که او ثقه و امینست و نیز در خصوص ابو علی بمن خبر داد کفت که
از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مثل این را سؤال کردم فرمود عمری و پسرش هر دو ثقه اند که هرچه بتو برسانند از جانب من
رسانیده اند و هرچه بتو بکویند از جانب من بکویند و کفته اند پس سخن ایشانرا بشنو و اطاعت بکن بدرستی که ایشان هر دو
ثقه و امین اند پس این دو حدیث قول ان دو امامست در حق تو راوی کوید انکاه ابو عمرو بسجده افتاد کریست بعد از ان کفت
هرچه که دلت میخواهد بپرس کفتم آیا خلف امام حسن عسکری علیه السلام را دیده کفت آری بخدا سوکند کردنش مثل اینست
و اشاره بدستهای خود نمود کفتم که یکمسئله باقی ماند نپرسیدم کفت بپرس کفتم نامش چیست کفت پرسیدن از نامش
بر شما حرامست و من هم بدون ...... اذن از پیش خود بیان حلال و حرام نمایم لکن از جانب انحضرت انها را بیان میکنم و سبب
حرام بودن ذکر نامش اینست که اعتقاد سلطان چنانست که امام حسن عسکری ع وفات یافت و خلفی بعد از خود باقی
نکذاشت میراثش را تقسیم نموده انرا اخذ نمودند کسانیکه در ان حق نداشتند انحضرت باین ماجرا صبر نمود و این عیال
اوست که اینجا و انجا میکردانند و احدی خود را بایشان نمیشناساند و چیزی بایشان نمیدهد وقتیکه نام او مذکور شد پی جستجوی
وی میافتند پس از نافرمانی خدا بپرهیزید و از بردن نامش زبانهای خود را نکهدارید کلینی کفته که خبر داد بمن شیخی از
اصحاب ما که نامش فراموش کشته که ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق از نام انحضرت سؤال کرده شد انکاه بمثل این جواب جواب
داد خبر دادند بما جماعتی از محمد بن علی بن حسین بن موسی بابویه او از احمد بن هرون فامی او کفته که خبر داد بما محمد بن عبد الله
بن جعفر حمیری از پدرش عبد الله بن جعفر او کفته که شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری تعزیت نامه در خصوص
وفات پدرش در آمد وان مشتمل بر چند فصل بود در فصل ان نوشته شده بود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ تسلیما لامره
و رضا بقضائه و بفعله عاش ابوک سعیدا و مات حمیدا فرحمه الله والحقه باولیائه و موالیه علیهم السلام فلم یزل فی امرهم
ساعیا فیما یقربه الی الله عز و جل والیهم نضر الله وجهه و اقاله عثرته یعنی بدرستیکه ما برای خداییم و بسوی او خواهیم بر
کشت بامر او تسلیم و بکرده وی راضی شدیم پدرت با نیک بختی زندکی نمود در حالتیکه ممدوح و پسندیده شده
بود وفات یافت خدا او را رحمت کند و او را بدوستان خود ملحق کرداند او همیشه در چیزهای که او را بخدا و بموالی خود
نزدیک مینمود سعی و تلاش میکرد خداوند عالم روی او را تر و تازه کرداند و لغزش او را ببخشد و در فصل دیکر از ان
توقیع این چند فقره بود اَجْزَلَ اللّٰهُ لَكَ الثَّوَابَ وَاَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ وَرُزِئْتَ وَرُزِئْنَا وَاَوْحَشَكَ فِرَاقُهُ وَاَوْحَشَنَا فَسَرَّهُ
اللّٰهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وکان من کمال سعادته ان رزقه الله ولدا مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بامره و یترحم
علیه و اقول الحمد لله فان الانفس طیبة بمکانک و ما جعله الله عز و جل فیک و عندک اعانک الله و قواک
و عضدک و وفقک و کان ولیا و حافظا و راعیا یعنی خدا یتعالی جزای ترا بزرک کرداند و صبر نیکو در این مصیبت
برای تو کرامت فرماید تو مصیبت رسیده شدی و ما هم مصیبت رسیده شدیم مفارقت پدرت ترا و ما را موحش
کردانید پس خداوند عالم او را در مکانیکه رفته است شاد کرداند و از کمال سعادتش بود اینکه خدا یتعالی مثل تو پسری
باو روزی کردانید که بعد از او بامر وی خلیفه و قایم مقام بشوی و رحمت و آمرزش برای وی طلبی و من میکویم حمد مر
خدا را باد زیرا که دلهای شیعیان بسبب وجود تو و بسبب چیزهای که خدا یتعالی در تو و در نزد تو کذاشته شاد و مسرور
خداوند عالم ترا یاری کند و قوت کرامت فرماید و توفیق دهد و صاحب امور تو باشد و ترا حافظ و نکهبان کردد در کتاب کمال
خرایج از حمیری روایت کرده او کفته که تعزیت نامه در آمد تا آخر حدیث چنانکه مذکور کردید ذکر نموده در کتاب
الدین احمد بن هرون مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبة مذکور ساخته که خبر دادند بما جماعتی از هرون بن موسی
او از محمد بن همام او کفته که عبد الله بن جعفر حمیری بمن کفت که در وقتیکه ابو عمرو وفات نمود چند طغرا مکتوب بخطی
که ما با ان مکاتبات مینولیسیم در خصوص کذاشتن ابی جعفر در جای وی بما رسید و باین اسناد از محمد بن همام روایت کرده
او کفته که محمد بن حمویه بن عبد العزیز رازی در سمت دویست و هشتادم هجرت بمن خبر داد کفت که خبر داد بما محمد
بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی کفت که بعد از وفات ابو عمرو توقیعی برای پسرش ابی جعفر در آمد بدین لفظ وَالِابْنُ
وَقَاهُ اللّٰهُ لَمْ یَزَلْ ثِقَتَنَا فِي حَیَاةِ الْاَبِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ وَاَرْضَاهُ وَنَضَّرَ وَجْهَهُ یَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ

ولیدسته وعن ارنا بامر الابن وبه یعمل تولاه الله فانته الی قوله واعرف معاملتنا ذلک یعنی بعد از وفات ابو عمرو
خداوند عالم پسر او را که بدار او در حال حیات پدرش ثقه ومعتمد ما بود خداوند عالم از پدر او راضی باشد شود و او را
از خودش راضی وخوشحال کرداند وروی وی را تر وتازه نماید پسر او نزد ما مانند او است ودر جای وی نشسته هر چه کوید
از امر ما میکوید بگفته خود عمل میکند خداوند عالم با وصاحب شود پس قول وی را قبول کن واین رفتار ما را با وی بشناس
وخبر دادند با جماعتی از ابی قسم جعفر بن محمد بن قولویه وابو غالب زراری وابی محمد تلعکبری ایشان از محمد بن یعقوب
از اسحق بن یعقوب او کفته که از محمد بن عثمان عمری خواهش نمودم که بخدمت صاحب ع برساند برای من مکتوبی را که پارهٔ
مسایل مشکله در آن پرسیده بودم ناکاه توقیع بخط صاحب ع در آمد که محمد بن عثمان عمری خدا از او واز پدرش خوشنود
کردد معتمد منست ومکتوب وی مکتوب من در کتاب خرایج از کلینی مثل این را روایت نموده در کتاب غیبه کفته که
ابو العباس کفته که خبر داد بمن هبة الله بن محمد پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری از مشایخ خود ایشان کفته اند
که شیعیان اتفاق بعدالت عثمان بن سعید داشتند واو را پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان غسل داد وبامر تجهیزش قیام
نمود وهمه امورات با ومنتقل کردید وجماعت شیعه بعدالت ووثاقت وامانتش اتفاق داشتند زیرا که در خصوص
امانت ووثاقت او نصی وارد شده بود ومردم هم در حال حیات امام حسن عسکری علیه السلام وهم بعد از وفاتش در حال حیات
پدرش عثمان بن سعید مامور شده بود باینکه در امورات دینیه با و رجوع نمایند وبعد از التش مابین شیعه خلافی
نبود در امانتش شکی نبود وتوقیعات در خصوص کارها در مدت حیاتش بخطی که در زمان پدرش بیرون میشد بدست او
برای شیعه در میآمد وشیعه در خصوص این امر غیر از او را نمیشناختند وباحدی سوای او رجوع نمیکردند ودلایل بسیار از او
نقل شده ومعجزات امام ع بدست وی ظاهر کردید وخبر دادن وی در خصوص بارهٔ امورات از امام علیه السلام شیعه اعتقاد ایشان را
نسبت با وافزون دادن امورات در نزد شیعه مشهور است ما پارهٔ را از آنها پیشتر ذکر نمودیم دوباره ذکر آنها موجب تطویل است
اینجا ذکر نمودیم بر اصحاب انصاف کافیست ابن نوح کفته که ابو نصر هبة الله پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری بمن
خبر داد کفت که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری چند جلد کتاب داشت که در فقه تصنیف کرده بود همه آنها را از امام حسن عسکری
وصاحب الامر علیهما السلام واز پدرش که او هم از امام حسن عسکری ع وامام علی النقی ع اخذ نموده بود وشنیده بود در میان آنها
پارهٔ کتابها بود که نشان آنها کتاب اشربه بود ام کلثوم بزرک دختر ابی جعفر رضی الله عنه ذکر نموده که آنها بحسین بن روح
رسید اندر وقتیکه ابی جعفر با او وصیت نمود در دست حسین بن روح بود ابو نصر کوید که بخاطرم چنان میرسد که
ام کلثوم کفته که این کتابها بعد از آن بابو الحسن سمری منتقل کردید ابو جعفر بن بابویه کفته که محمد بن عثمان عمری روایت نموده
او کفت بخدا سوکند یاد میکنم هر آینه صاحب این امر هر سال بموسم حج حاضر میشود وخلایق را می بیند ومیشناسد
ایشان هم او را می بینند لکن نمیشناسند وخبر دادند بمن جماعتی از محمد بن علی بن الحسین او کفته که خبر دادند بما پدرم ومحمد
بن حسن ومحمد بن موسی بن متوکل ایشان از عبد الله جعفر حمیری او کفته که از محمد بن عثمان پرسیدم که آیا صاحب این امر را دیده
کفت آری ودیدن آخری من او را در بیت الله الحرام بود در حالتیکه میکفت اللهم انجز لی ما وعدتنی یعنی پروردکارا وعده
بمن کرده آنرا بعمل بیار محمد بن عثمان کفته که آنحضرت را دیدم که در باب مستجار از پرده های کعبه کرفته میکوید اللهم انتقم
بی اعدائی یعنی پروردکارا بامن انتقام مرا از دشمنان من بکیر با این اسناد از محمد بن علی واز پدرش روایت کرده او کفته که علی
بن سلیمان زراری او از علی بن صدقه قمی بما خبر داد او کفته که بمحمد بن عثمان عمری بی آنکه خواهش نماید توقیع در آمد برای
اینکه خبر بدهد بکسانی که از نام آنحضرت میپرسند که هر که از پرسیدن نامش سکوت نماید جزای وی بهشت است وهر که در آن
خصوص سخن کوید جزای او جهنم زیرا که اکر بر نام وی مطلع شوند آنرا شهرت میدهند واکر بر مکانش واقف شوند آنرا بمردم
مینمایند ابن نوح کوید که ابو نصر هبة الله محمد بمن خبر داد کفت که خبر داد بمن ابو علی بن ابو جنید قمی کفت که ابو الحسن علی
بن احمد دلال قمی بمن خبر داد کفت که روزی بمنزل ابی جعفر محمد بن عثمان داخل کردیدم برای اینکه بر او سلام کنم ناکاه
در پیش وی لوحی دیدم که نقاش بر آن نقش میکشید آیاتی از قرآن در آن مینوشت نامهای ائمه علیهم السلام را در کنار
آن مینوشت در آنحال کفتم ای سید من این لوح چیست کفت برای قبر منست که این در آنجا میباشد ومن در روی آن
کذاشته میشوم یا کفت که بر آن تکیه داده میشوم وچنان بخاطرم میرسد که او کفت هر روز بآن قبر فرود میآیم وجزوی
از قرآن در آنجا میخوانم بعد از آن بیرون میآیم ابو علی میکوید کمچنان کمان میکنم که ابو الحسن کفت که ابی جعفر از دست من
کرفت آن قبر را بمن نشان داد راوی کوید که بعد از آن کفت که در فلان سال وفلان ماه وفلان روز وفات خواهم
نمود ودر این قبر مدفون خواهم شد واین لوح هم با من میباشد راوی کوید وقتیکه از نزد وی بیرون آمدم کفته های
او را نوشته ضبط نمودم همه اوقات منتظر آن وقتیکه در خصوص وفاتش قرار داده بود میبودم تا اینکه بعد از مدتی بیما

کردید در همان وقت که کفته بود وفات نمود ودر آن قبر مدفون کردید ابو نصر هبة الله کفته که این حدیث را از غیر ابی علی هم
شنیدم وام کلثوم دختر ابی جعفر هم آنرا بمن نقل نموده جماعتی از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بمن خبر دادند او کفته که خبر
داد بمن محمد بن علی بن اسود قمی که ابی جعفر عمری برای خود قبر کند وآنرا با چند پارچه تخته درست نمود در آنحال آنرا از او پرسیدم
کفت برای خلایق اسبابی هست بعد از آن باز دیکر آنرا پرسید کفت که مامور شده ام باینکه برای مرک مهیا شوم دو ماه بعد از
این کفتکو برحمت ایزدی پیوست در کتاب کمال الدین از محمد بن علی مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبة ذکر نموده که ابو نصر
هبة الله کفت که دیدم ابی غالب زراری بخط خود نوشته که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری در آخر ماه جمادی الاول در سال سیصد و پنجم
هجرت وفات نمود ابو نصر هبة الله محمد بن احمد ذکر نموده که ابی جعفر در سال سیصد و چهارم هجرت وفات یافت واو پنجاه سال
تخمینا دخیل امر وکالت وسفارت .... بود مردم اموال نزد او میآوردند وتوقیعاتی برای ایشان بیرون میآمد بخطی که در
زمان امام حسن عسکری ع در میآمد همه آنها در خصوص امور مهمات دینیه ودنیویه ودر خصوص پارهٔ مسایل بود که از ابی
جعفر میپرسیدند جوابهای عجیبه در آنها میآمد بیرون ابو نصر هبة الله کفته که قبر ابی جعفر محمد بن عثمان در نزد قبر مادرش
در سر راه دروازهٔ کوفه است در موضعی که خانه اش در آنجا بوده الحال آنجا در وسط صحرا است ذکر کذاشتن ابی جعفر محمد بن عثمان
بن سعید عمری ابی قسم حسین بن روح را بامر امام ع در جای خود حسین ابن ابرهیم قمی بمن خبر داد کفت که ابو العباس احمد بن علی بن
نوح بمن خبر داد کفت که ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری بمن خبر داد کفت ابو عبد الله جعفر بن محمد مداینی معروف با بن
قزدا در مقابر قریش که قصبهٔ کاظمین علیهما السلام است بمن خبر داد کفت که در هر وقت که اموال بنزد ابی جعفر محمد بن عثمان عمری
بردم داب من این بود که با و میکفتم چیزی را که احدی مثل آنرا با و نکفته بود که این مال فلان مقدار است واز آن امام راست ومیکفت آری
بکذار باشد بعد از آن دوباره میکفتم که تو هم میکویی که این مال امام راست میکفت آری آنکاه آنمال را از من میکرفت وقتی نزد وی
رفتم وآن آخر دیدن من بود او را در حالتی که چهار صد دینار نزد من بود پس بداب سابق در خصوص آنمال نیز با و کفتم او کفت که اینها
را نزد حسین بن روح ببر من خود داری نموده کفتم که تو آنها را برسم سابق قبض بکن آنکاه سخن مرا ناخوش داشته قبول ننمود وکفت
که بر خیز خدا ترا عافیت دهد وآنها را بحسین بن روح تسلیم کن وقتیکه نشانهٔ غضب را در روی وی دیدم بیرون رفته بچاروای خود
سوار کردیدم وقتیکه قدری راه رفتم آنکاه مانند صاحب شک وتردد برکشتم ودر در خانهٔ ابی ایستادم در آنحال خدمتکارش
بیرون آمد وکفت که این کیست کفتم که من فلانم برای من اذن بکیر تا داخل شوم آنکاه دوباره پرسید که این کیست در حالتی که
سخن وبرکشتن مرا باینجا ناخوش میداشت کفتم که برو برای من از آقای خود اذن حاصل کن زیرا که از دیدن او ناچارم باید او را
ببینم در آنحال داخل خانه کردید مراجعت مرا با و خبر داد در حالتی که باندرون خانه نزد زنها رفته بود ناکاه بیرون آمد در روی سریری
نشست بطرزی که پاهایش در زمین بود وبا آنها کفش عربی پوشیده بود که نصف حسن وزیبائی از آن کفش واز پاهایش رفته بود
در آنحال کفت که چه چیز ترا جری نمود براینکه بنزد من برکشتی وبامر دم اطاعت نمودی کفتم جرات ووفا نمود که بکفتهٔ تو عمل نمایم
آنکاه در حالتی که غضبناک بود کفت که بر خیز خدا ترا سلامت بدارد بدرستیکه ابی قسم حسین بن روح را در حال خود کذاشته
ودر منصب خود او را منصوب نموده ام کفتم آیا بامر امام ع نصب نموده کفت چنانکه بتو میکویم خدا ترا بسلامت بدارد پس در آنحال
کاری بجز رفتن بنزد ابی قسم میسر نشد پس برخواستم بنزد ابی قسم بن روح آمدم دیدم که در خانهٔ تنکی نشسته ماجرا را با و خبر دادم
شاد کردید شکر خدا را بجا آورد وآنمال را با و تسلیم نمودم بعد از آن هر چه که از اموال بدستم میرسید نزد او میبردم راوی کوید که در
ایام حیات جعفر بن محمد بن قولویه از ابی الحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی شنیدم میکفت که از ابی قسم جعفر بن محمد قمی شنیدم میکفت
که از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم میکفت که در بغداد ده نفر بودند که از جانب محمد بن عثمان ابو جعفر عمری پارهٔ تصرفات
میکردند از جملهٔ ایشان یکی ابی قسم حسین بن روح بود وخصوصیت همهٔ ایشان نسبت بابی جعفر عمری بیشتر از ابی قسم حسین بن
روح بود ابی قسم را آنکونه خصوصیت نبود که ایشان داشتند چنانکه اکر او را حاجتی رو میداد آنکاه یکی از ایشان توسط او را
در نزد ابی جعفر میکردند زیرا که خود او را این قسم خصوصیت نبود لکن وقتیکه وفات ابی جعفر رسید اختیار امورات
در دست وی کردید ووصیت ابی جعفر با وشد راوی که مشایخ ما کفته که ما شک نداشتیم در اینکه اکر نسبت بابی جعفر
حادثهٔ رو دهد یعنی وفات نماید در جایش نمی نشیند مکر جعفر بن احمد بن متیل کوید یا پدرش زیرا که خصوصیت او را
نسبت بابی جعفر بیشتر وبودن او را در منزل وی بسیار دیده بودیم حتی چنین نقل شده که ابی جعفر در اواخر عمرش نمی
خورد مکر طعامی را که در منزل جعفر بن احمد بن متیل یا در منزل پدر او درست کرده میشد واین بسبب امری بود که ما او را
واقع شده بود طعام وی همان بود که در منزل جعفر وپدر او میخوردند واصحاب شک داشتند در اینکه اکر حادثهٔ بابی جعفر
وارد آید یعنی وامرک با یا بدهر آئینه وصیت نمیکنند در خصوص وکالت مکر بجعفر بن احمد زیرا که خصوصیت دوستی را با
او زیاده از دیکران داشت وقتیکه زمان وفاتش در رسید اختیار امور وکالت بابی قسم منتقل کردید [illegible] ایشان

وکالت او را قبول نمودند و انکار نکردند و با او بودند چنانکه با ابی جعفر بودند و جعفر بن احمد بن متیل هم از جملهٔ کسانی
بود که نزد او در بارهٔ امور تصرف مینمود چنانکه در پیش ابی جعفر عمری میکرد تا وقتیکه ابی جعفر وفات نمود پس بنا براین
هر کسیکه طعن بر ابی قسم نماید هر آئینه بمنزلهٔ اینست که بر ابی جعفر و قایم علیه السلام طعن نموده و خبر دادند بما جماعتی از ابی جعفر
محمد بن علی بن حسین بن بابویه او گفت خبر داد بما ابو جعفر محمد بن علی اسود او گفت که اموال را که از بابت موقوفات حاصل میشد بر
میداشتم نزد ابی جعفر محمد بن عثمان عمری میبردم و او آنها را از من میگرفت پس دو سال یا سه سال بیشتر از وفاتش روزی نیز قدری از
اموال نزد وی بردم بمن امر نمود که آنها را بابی قسم بن روح تسلیم نمایم من با مر او اطاعت نموده آنها را بابی قسم تسلیم کردم و از او
در مقابل آن مال قبض رسید که مطالبه نمودم آنگاه ابی قسم آنرا بابی جعفر شکایت نمود که از من قبض رسید که مطالبه مینماید
در آنحال ابی جعفر بمن امر کرد که از او قبض رسید که مطالبه ننمایم و گفت که هر چه که بابی قسم برسد بمن رسید پس بعد از آن
هر چه که از اموال نزد او میبردم قبض رسیدی از وی مطالبه نمینمودم در کتاب کمال الدین از ابی جعفر محمد او از ابی اسود مثل
این حدیث را روایت کرده در کتاب الغیبه باین اسناد از محمد بن علی بن حسین روایت کرده او گفته که خبر داد بما علی بن محمد بن
متیل از عمش جعفر احمد بن متیل او گفته که در حالت احتضار ابی جعفر محمد بن عثمان عمری من در سمت سرش نشسته بودم و از
او پارهٔ چیزها میپرسیدم و با وی سخن میگفتم و ابی قسم در سمت پاهایش نشسته بود در آنحال بمن توجه کرد و گفت که چیز
مامور شده ام که بابی قسم بن روح وصیت نمایم و امورات را باو واگذار نمایم وقتیکه این را شنیدم برخواستم و دست ابی قسم
را گرفته در جای خود نشاندم و خود در سمت پاهایش نشستم در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن متیل مثل این را روایت کرده
در کتاب الغیبه ذکر نموده که ابن نوح گفته که خبر داد بمن ابو عبد الله حسین بن علی بن بابویه در حالتیکه در شهر بصره در ماه ربیع
الاول سال سیصد و هفتاد و هشتم هجرت بنزد ما آمده بود گفت که از علویهٔ صفار و حسین بن احمد بن ادریس شنیدم این حدیث را
ذکر میکردند و ذکر نمودند که در همین وقت ما در بغداد بودیم و ماجرای وصیت نمودن ابی جعفر را بابی قسم مشاهده نمودیم
و خبر دادند بما جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی او گفته که خبر داد بمن ابو علی محمد بن همام که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری مارا که
بزرگان و مشایخ شیعه بودیم جمع نموده بما گفت که هرگاه حادثهٔ مرگ بمن روآورد امر وکالت در آنوقت با ابی قسم حسین
بن روح نوبختی گردد بدرستیکه من مامور شده ام باینکه او را بعد از وفاتم در جای خود بگذارم پس باو رجوع نمائید و در کارهای
خود باو اعتماد کنید و خبر داد بمن حسین بن ابراهیم از ابن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد او گفته خبر داد بمن خالویم ابو ابراهیم
جعفر بن احمد نوبختی او گفته که پدرم احمد بن ابراهیم و عمم ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم و جماعتی از اهل ما یعنی طایفهٔ بنی نوبخت بمن
خبر دادند که وقتی بیماری ابی جعفری عمری بشدت انجامید در آنحال جماعتی از بزرگان شیعه که ابو علی بن همام و ابو عبد الله
بن محمد کاتب و ابو عبد الله باقطانی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن وجنا و غیر ایشان باشند جمع شدند
و بنزد ابی جعفر آمدند باو گفتند که اگر حادثهٔ مرگ برای تو اتفاق افتد در جای تو که میباشد گفت ابی قسم حسین بن روح
بن ابی بحر نوبختی قایم مقام منست و در ما بین شما و صاحب[۴] واسطه و ایلچی است و وکیل و ثقه و امین آنحضرتست پس در کارهای
خود باو رجوع نمائید و در مهمات خود باو اعتقاد کنید مامور شده بودیم که این را بشما برسانم و روایت باین اسناد از هبة الله
بن محمد بن بنت ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری روایت کرده او گفته که ام کلثوم دختر ابی جعفر بمن خبر داد و گفت که ابی قسم حسین
بن روح سالهای بسیاری وکیل پدرم بود که نظارت املاک خود را او را میکرد و اسرار او را برؤسا و بزرگان شیعه میرسانید
و با پدرم بحدی خصوصیت داشت که پدرم هر چه که میان خود و کنیزانش میگذشت باو نقل میکرد زیرا که او در پیش پدرم قرب
داشت و باو مانوس بود و در هر ماه باو سی دینار برسم استمرار میداد علاوه بر آنچه که از وزرا و بزرگان شیعه مانند طایفهٔ آل
فرات باو میرسید زیرا که در نزد ایشان بلند مرتبه و جلالت قدری داشت پس جلالت شان او بدلهای او و شیعه رسوخ نموده بود
زیرا که ایشان خصوصیت پدرم را نسبت باو دانسته بودند و در نزد ایشان او را توثیق و تعدیل کرده و اظهار فضل و دینداری
و صلاحیت او را بامر وکالت نموده بود پس در حال حیات پدرم اسباب وکالت برای وی مهیا کردیده تا اینکه وصیت در باب وکالت
بنص امام ع باو منتهی کردید پس بنا براین در خصوص وکالتش اختلاف واقع نشد و احدی در آن باب شکی ننمود مگر کسیکه
از قول مردم جاهل بود با وجود این احدی را از شیعه نمیدانم که در این باب شک داشته باشد راوی گوید که این حدیث
را از بسیاری از طایفهٔ بنی نوبخت مانند ابو الحسین بن کبریا و غیر او شنیدم و خبر دادند بما جماعتی از ابی عباس او گفته که
اولین توقیع او را که بدست ابی قسم بیرون آمد بود بخط محمد بن نفیس دیدم در کتابی که آنرا در اهواز نوشته بود و نسخهٔ
او اینست نعرفه عرفه الله الخیر کله و رضوانه واسعده بالتوفیق وقفنا علی کتابه و ثقتنا بما هو علیه
وانه عندنا بالمنزلة والمحل اللذین یسرانه زاد الله فی احسانه الیه انه ولی قدیر والحمد لله لا شریک
له و صلی الله علی رسوله محمد و آله وسلم تسلیما کثیرا حاصل مضمون فقرات بلاغت آیات آنست

[۴] پدرم

[۳] ودنفنا

که ما او را یعنی ابی قسم را میشناسیم خداوند عالم همهٔ طریقهٔ همه خیر و رضای خود را باو بشناساند و او را بتوفیق خود یاری نماید
بر مکتوب او مطلع کردیدیم با مانت و دینداری وی وثوق داریم و او در نزد ما مکان و منزلت بلندی دارد که بسبب آن منزلت
خوشحال و شاد است خداوند عالم احسان خود را در مادهٔ وی بیفزاید بدرستیکه او صاحب همه نعمتها است و بر همه چیز قدرت
دارد حمد مر خدا یرا باد که شریک ندارد و خداوند عالم صلواة و سلام بر محمد و آل محمد بفرستد بعد از آن محمد بن نفیس نوشته بود که
این رقعه در روز یکشنبه شش شب از شهر شعبان گذشته در سال سیصد و پنجم هجرت وارد گردید مؤلف گوید که شیخ صدوق بعد از
این توقیعات را که همه بیرون آمده بطریقیکه ما آنها را در باب توقیعات ذکر کرده ایم ذکر نموده بعد از آن گفته که ابی قسم در نزد
شیعه و سنی دانشمند ترین مردم بود و با تقیه رفتار مینمود چنانکه ابو نصر هبة الله بن محمد روایت نموده گفته که خبر دادند بمن
ابو عبد الله بن غالب و ابو الحسن بن ابی طیب گفتند که ما دانشمند تر از ابی قسم حسین بن روح ندیدیم او را در نزد سید و معتقد خلیفه
مرتبهٔ بلندی بود و اهل سنت تعظیم او را میکردند روزی او را در خانهٔ ابن یسار دیدم و او بانجا از جهة تقیه اکثر اوقات حاضر
میشد و دو نفر در آنجا با هم مجادله نمودند یکی از ایشان گفت که بعد از رسول خدا افضل خلایق ابو بکر است بعد از
او عمر و بعد از او علیست و آن دیگری گفت که علی از عمر افضل است پس گفتگو ما بین ایشان بسیار شد در آنحال ابی قسم گفت
آنچه که صحابه بر آن اجماع دارند اینست که ابو بکر از همه مقدم است بعد از او فاروق است و بعد از او عثمان ذو النورین
و بعد از او علی که وصی پیغمبر است و اصحاب حدیث هم بر این سند و آنچه که نظر باعتقاد ما صحیح است همین است در آنحال آن
کسانی که از اهل سنت که در آنجا حضور داشتند او را بالای سر خود شان بر
کفته او حضار مجلس همه تعجب نمودند کسانیکه از اهل سنت که در آنجا حضور داشتند او را بالای سر خود شان بر
داشتند و باو دعا نمودند و قدح و مذمت کردند کسانی را که باو نسبت رافضی بودن میدادند در آنحال از شنیدن این سخن
خنده ام گرفت لکن خود را از خندیدن نگاه میداشتم و آستین خود را بدهانم مالیدم زیرا که میترسیدم از اینکه بخندم و رسوا
شوم در آنحال از مجلس برجستم و رفتم ابی قسم بمن نگاهی کرد فهمید وقتیکه در منزل خود نشستم ناگاه دیدم کسی بدرم در آمد
با سرعت بیرون رفتم ناگاه ابی قسم حسین بن روح را دیدم که سوار استری شده پیش از آنکه بمنزل خود رود از آن مجلس برخواسته
بمنزل ما آمده وقتیکه مرا دید گفت ای بندهٔ خدا خدا ترا قوت دهد چرا خندیدی میخواستی که مرا رسوا کردانی آیا آنچه من گفتم
در اعتقاد تو حق نبود گفتم که در اعتقاد من همچنین است گفت ای شیخ از خدا بپرهیز بدرستیکه ترا حلال نمیکنم اگر این
سخن را از من بزرگ و گران بشماری عرض کردم که ایسید من آیا میشود اینکه مردی صاحب امام ع و وکیل او باشد اینگونه
سخن بگوید و از سخنش تعجب نکنند و نخندند گفت بحیات تو سوگند یاد میکنم هر آئینه اگر بمثل این سخن برگردی
یعنی آنرا دفعهٔ دیگر بگوئی از تو جدا میشوم و در زید در آنحال او را وداع نموده برگشت ابو نصر هبة الله گفته که ابو الحسن
بن کبریای نوبختی بما خبر داد گفت که بشیخ ابی قسم رسانیدند که دربان تو معویه را لعن نموده و او را دشنام داد آنگاه ابی
قسم امر نمود که او را راندند و از خدمت معزول نمودند و مدت طولانی بدین منوال ماند التماس میکردند که او را دوباره
بخدمتکاری قبول نماید بخدا سوگند یاد میکنم هر آئینه ابی قسم او را بسر خدمتکاری خود برنگردانید بعد از آن او را بعضی از
کسان ابی قسم برای خود خدمتکاری نمود همهٔ اینها از راه تقیه بود ابو نصر هبة الله گفته که ابو احمد بن دراونیه ابرص که خانه
اش در دروازهٔ قراطیس میشد بمن خبر داد گفت که من با برادران و دوستانم بمنزل ابی قسم داخل میشدیم با وی معامله
میکردیم راوی گوید که دبیقان من با ده چیزی میفروختند در آنحال فرضا ما ده نفر بودیم نه نفر ما چنان بود که ابی قسم را
مستوجب لعن میدانستیم و یکنفر از ده نفر در این باب شک میکرد وقتیکه با او سخن میگفتیم و صحبت میداشتیم دلهای نه نفر
ما باو مایل شد و از نزد وی بحالتی بیرون میرفتیم که محبتش بدلهای ما نه نفر جای گرفته بود و از آن ده نفر یکنفر در محبت او توقف
و تردد میکرد پس دلهای ما وقت رفتن بنزد وی با عداوتش پر بود و در وقت برگشتن با محبتش زیرا که در فضایل صحابه
پیغمبر ع احادیثی نقل مینمود که پارهٔ از آنها بما روایت شده بود و پارهٔ دیگر نشده بود پس آنها را از او میشنیدیم و مینوشتیم
پس حسن سلوک و رفتار وی بدین نهج بود و خبر داد بمن حسین بن ابراهیم از ابی عباس احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر
هبة الله بن محمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری او گفته که ابی قسم قبر حسین بن روح در محلهٔ نوبخت ببغداد
در نزدیکی دروازه است که خانهٔ علی بن احمد نوبختی در نزدیکی آن دروازه بود از آنجا بسمت تل و دروازهٔ دیگر و پل شوک
گذشته میشود راوی گوید که ابی نصر بمن گفت که ابی قسم حسین بن روح در ماه شعبان در سال سیصد و بیست و ششم
هجرت وفات نمود و اخبار بسیار از او روایت نموده ام و خبر داد بمن ابو محمد محمد رضی الله عنه از ابو الحسین بن محمد بن فضل
بن تمام او گفته که از ابی جعفر محمد بن احمد ذکور که در حالتیکه کتاب تکلیف را در نزد وی ذکر نمودیم و احادیث آنکتاب هم
در اعتقاد ما بعلو اسناد موصوف بود زیرا که آن اولین کتابی بود که در احادیث ما از او نوشته بودیم شنیدیم میگفت
که ابن ابی غراقر کسی را باصلاح و تصحیح نسخهٔ کتاب تکلیف موکل نموده بود و هر بابی را که از بابهای آنکتاب اصلاح

میمود بنزد ابی قسم شیخ امر میکرد باینکه نسخه از ان بنویسیم ابو جعفر کوید که از اد و ر بغداد در چند طومار بخط خود نوشتم
ابن تمام کفته که بابی جعفر کفتم که ابیستد من احسانی بمن بکن انکتاب را بمن ده تا نسخه از روی خط تو بردارم کفت از دستم نمیدهم
بن تمام کفته که از نزد وی بیرون رفتم از کسی دیکر بکیر از همان نسخه کرفتم و نسخه از روی ان برداشتم بعد از ان انکه حکایت
اصلاح و تصحیح انرا شنیده بودم و ابو الحسین بن تمام کفته که عبد الله کوفه که خدمتکار شیخ حسین بن روح بود بمن خبر داد
کفت که از شیخ ابی قسم کتابهای ابن غراق را بعد از انکه مذموم شد در خصوص وی توقیع لعن در آمد پرسیدند و کفتند که چکونه
بکتابهای او عمل نمائیم و حال انکه خانه های ما از آنها پر است کفت که در خصوص انها میکویم چیزیرا که امام حسن عسکری علیه السلام در خصوص
کتابهای ابن فضال فرموده ان چنان بود که بانحضرت کفتند که چکونه بکتابهای بنی فضال که در آنها از دیکران روایت کرده اند
با نعمل کنید هر چه که خود شان دیده اند نوشته اند انرا ترک کنید و ابو الحسن ایادی از شیخ ابی قسم پرسید که بچه سبب متعه
کردن باکره مکروه کردید کفت که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حیا از ایمانست و شروط در میان تو و اوست وقتی
که او را با شرایط متعه واداشتی براینکه از او لذت ببری هر آئینه از حیا بیرون رفتی و ایمان از او زایل کردد انکاه ابو الحسن از او
پرسید که بنابراین اکر کسی چنین کاری کند آیا زنا کرده کفت نه و خبر داد بمن حسین بن عبد الله از ابی الحسن محمد بن احمد داود قمی
کفت که خبر داد بمن سلامة بن محمد کفت که شیخ حسین بن روح نسخه کتاب تادیب را بشهر قم فرستاد و در خصوص ان بجماعتی از
فقهای قم نوشت که باین کتاب نکاه کنید به بینید یا در ان چیزی میابید که مخالف اعتقاد شما باشد یا نه بعد از ان در جواب
نوشتند که همه مسائل ان صحیح است و در ان چیزیرا مخالف اعتقاد خود نیافتیم مکر مسئله را در خصوص زکوة فطره
در انکتاب نوشته بود که مقدار فطره یکنفر نیم صاع است از طعام و در اعتقاد ما طعام عبارتست از جو و مقدار آن هم
یکنفر یکصاع است ابن نوح کفته که از جماعتی از اصحاب ما در شهر مصر شنیدم ذکر میکردند که بابی سهل نوبختی کفته شد
که امر وکالت چکونه بشیخ ابی قسم بن روح منتقل کرد پد و بتو منتقل نکردید کفت که ایشان یعنی ائمه علیهم السلام داناترند
از هر چه که ایشان پسند نمایند آن بهتر است من مردی هستم که با دشمنان دین یعنی اهل سنت ملاقات میکنم و در
سر دین و مذهب با ایشان مناظره و مجادله میکنم اکر من وکیل میشدم و مکان آنحضرت را میشناختم چنانکه ابی قسم میشناسد
و در مقام مجادله در جواب حجتی و دلیلی معطل میماندم هر آئینه کمان دارم باینکه در آنحال مکان آنحضرت را بدیکران
نشان میدادم و ابی قسم که اکر حجت الله در زیر دامنش باشد و بدن او را هم با مقراض ببرند هر آئینه دامن خود را از روی
او بر نمیدارد و او را بمردم نشان نمیدهد و محمد بن علی بن ابی عزاقر شلمغانی در کتاب الغیبه که خودش تصنیف کرده ذکر
نموده که در خصوص نقار خاطری که در میان من و شیخ ابی قسم خدا توفیق او را بیفزاید واقع کردید تقصیری در من نبود زیرا
که جنایت و اذیت در این باب بر من شده و من باید در اینخصوص آزرده خاطر شوم و بکویم که اذیت و جنایت بر من رسیده
نه او و در فصل دیکر از انکتاب کفته که کسیکه خدا بخواهد منت و نعمت خود را نسبت باو بزرک کرداند هر آئینه حجت
را بر او زیاده کرداند و چنین شخصی لازم است که راست کویی را اختیار نماید و خود در چیزی باشد که باعث خوشحالی اوست و خود
در چیزی که موجب بطلان اوست مراد میان خود و خدا سزاوار نیست مکر راست کویی در خصوص امر شیخ ابی قسم با اینکه جنایت
و اذیت وی نسبت بمن زیاد کردید ایمرد یعنی شیخ ابی قسم برای امر از جانب امام منصوب است طایفه شیعه را امیر رسید
که در خصوص آن امر از او رو بکردانند و حکم اسلام براو جاریست چنانکه بغیر از او از مؤمنان جاریست و ابو محمد هرون
بن موسی کفته که ابو علی جنید بمن کفت که محمد بن علی بن ابی عزاقر بمن کفت که بابی قسم حسین بن روح بامر وکالت داخل نشدند
مکر در حالتی که میدانستیم که بکدام امر داخل شده ایم بدرستیکه من و او در سر امر وکالت با هم دیکر می جنکیم چنانکه سکها
در سر میته مردار با هم میجنکند ابو محمد کفته که طایفه شیعه بحقیقت این سخن بر نخورده بر لعن او قیام کردند و از او
تبرا نمودند ذکر احوال ابی الحسن علی بن محمد سمری و قیام او بامر وکالت بعد از شیخ ابی قسم و ذکر اینکه امر وکالت بعد از
ابی الحسن منقطع کردید و ایشان در میان شیعه بودند بسوی قائم علیه السلام خبر دادند بما جماعتی از ابی جعفر محمد بن علی
بن الحسین بن موسی بن بابویه کفت که خبر داد بما محمد بن ابراهیم بن اسحق از حسن بن علی بن زکریا در بغداد کفت که خبر داد
بما ابو عبد الله محمد بن خلیلان کفت که خبر داد بمن پدرم از جدش عتاب که از اولاد عتاب بن اسید است کفت که خلف
سلام الله علیه در روز جمعه متولد کردید مادرش ریحانه است و او نرجس و صقیل و سوسن هم کفته میشود بسبب ان
حملی که در رحم او بود صقیلش نامیدند کویا بسبب نور آن حمل زنک ظلمت از او زدوده شده صقیل یافت و روز ولادتش
هشتم ماه شهر شعبان سال دویست و پنجاه و شش بوده وکیلش عثمان بن سعید بود و وقتیکه وفات او رسید به پسرش که ابو
جعفر محمد بن عثمان باشد در خصوص امر وکالت وصیت نمود ابی جعفر در حال وفاتش بابی قسم حسین بن روح و ابی قسم
بابی الحسن علی بن محمد سمری و وقتیکه وفات ابی الحسن در رسید از او خواهش کرده شد اینکه یکی را در جای خود

تعیین نماید کفت خدا را امری هست باید که انرا باتمام برساند یعنی غیبت کبری باید واقع کردد پس غیبت کبری همان بود
که بعد از وفات سمری واقع کردید و خبر دادند بمن محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبد الله از ابی عبد الله احمد بن محمد
صفوانی کفت که شیخ ابی قسم با بی الحسن علی بن محمد سمری وصیت او را بعد از شیخ ابی قسم اقدام نمود و بامور راتی
که در دست شیخ ابی قسم بود و وقتیکه وفات سمری در رسید شیعیان نزد وی حاضر کردیدند و از او پرسیدند که آیا
بعد از تو وکیل امورات که خواهد شد و کدام شخص در جای تو خواهد نشست انکاه او چیزی نکفت و کفت که من مامور نشده ام
باینکه در این باب با احدی وصیت کنم و خبر دادند بمن جماعتی از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه کفت
خبر داد بما ابو الحسن صالح بن شعیب طالقانی در ماه ذی قعده سال سیصد و سی و نهم هجرت کفت که خبر داد بما ابو عبد الله احمد
بن ابرهیم بن مخلد کفت که در بغداد بمجلس مشایخ شیعه حاضر کردید انکاه شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری بدون اینکه
از او پرسند کفت خدای تعالی علی بن حسین بن بابویه قمی را رحمت کند راوی کوید مشایخ که حضور داشتند تاریخ اینروز را
نوشتند بعد از چندی خبر رسید که علی بن حسین در همین روز وفات نموده ابو الحسن سمری بعد از او در نیمه شعبان سال
سیصد و بیست و نهم وفات نمود در کتاب کمال الدین از صالح بن شعیب مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبه مذکور
است که خبر دادند بما جماعتی از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه او کفته که خبر داد بمن ابو محمد حسن بن مکتب کفت
که در سالیکه شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری وفات نمود من در بغداد بودم چند روز پیش از وفاتش بنزد وی حاضر شدم
ناکاه دیدم که توقیعی در آورد و بمردم نشان داد نسخه ان بدین نهج بود بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله
اجر اخوانک فیک فانک میت ما بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت
الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا
و سیأتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی ای علی بن محمد سمری خداوند عالم برادران دینی ترا در مصیبت وفات تو اجر عظیم
کرامت فرماید بدرستیکه در اثنای این شش روز وفات خواهی یافت پس در کار خود آماده باش در خصوص وکالت با احدی وصیت
مکن که بعد از وفات تو در جای تو بنشیند زیرا که غیبت کبری واقع کردید پس ظهور نخواهد شد مکر باذن خدای تعالی
و این ظهور بعد از آنست که مدت غیبت طول کشیده دلها را قساوت فرا کیرد و زمین با جور و ستم پر کردد و بزودی
از شیعه من کسانی میایند که ادعای دیدن مرا مینمایند آکاه شوید هر که پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه از آسمان
ادعای دیدن من نماید کذاب و افترا کوست راوی کوید که نسخه او را نوشتیم و از نزد وی بیرون رفتیم و وقتیکه روز ششم
رسید نزد او رفتیم دیدیم که در حالت احتضار است انکاه باو کفته شد که وصی تو بعد از تو کیست کفت که خدا را امری
است باید انرا باتمام برساند این را کفت و وفات یافت پس این سخن آخر سخن بود که از او شنیده کردید در کتاب کمال الدین از حسن
بن احمد مکتب مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبه کفته که خبر دادند بمن جماعتی از ابی عبد الله حسین بن علی بن بابویه
که او کفت که خبر دادند بمن جماعتی از اهل قم که از جمله ایشان علی بن احمد بن عمران صفار و حسین بن احمد بن ادریس بودند
ایشان کفتند که در سالیکه علی بن حسین بن بابویه برحمت ایزدی پیوست ببغداد حاضر شدیم و ابو الحسن علی بن محمد سمری
قدس الله روحه در انجا هر وقت احوال علی بن الحسین را از ما میپرسید ما میکفتیم که مکتوب بما رسیده است که او در حال
حیاتست و احوالش بهتر است تا اینکه روزیکه وفات او در ان روز اتفاق افتاده بود نیز از ما احوال وی را پرسید ما چنانکه
پیشتر کفته بودیم کفتیم انکاه بما کفت که اجر شما در خصوص مصیبت وفات علی بن الحسین بر خدا باد بدرستیکه در این ساعت
برحمت خدا پیوست ایشان کفته اند که ما تاریخ ان ساعت و روز و ماه را نوشتیم و هفده یا هیجده روز بعد از ان خبر رسید
که او در همان ساعتی که شیخ ابو الحسن قدس الله روحه ذکر نموده بود وفات نموده بود و خبر داد بمن حسین بن ابرهیم از ابی عباس
بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد کاتب که قبر ابی الحسن قدس الله روحه سمری در سر راه مشهور بشارع خلنجی که از فضای
و میدان باب محولست که در نزدیکی کنار نهر ابی عتاب است چنان مذکور نمود که وفات وی در سال سیصد و بیست و نهم
هجرت بوده در کتاب خرایج کفته آنانکه در زمان غیبت صغری خلایق را نسبت بقائم علیه السلام در دهای نیک و ایلچیان ممدوح بودند
اولین ایشان شیخ ثقه ابو عمرو عثمان بن سعید عمری بوده او را اولا امام علی النقی علیه السلام نصب نمود بعد از او امام
حسن عسکری علیه السلام پس در حال حیاتشان بامورات ایشان قیام و اقدام مینمود بعد از ایشان بامر صاحب الزمان علیه السلام منصوب
بود و توقیعات آنحضرت و جواب مسایل بدست او بیرون میامد و وقتیکه او بدار السرور رحلت یافت پسرش ابی جعفر
محمد بن عثمان در جایش نشست و در همه امورات نایب مناب او کردید و وقتیکه او هم رحلت نمود ابی قسم حسین بن روح از
طایفه بنی نوبخت قایم مقام او کردید و وقتیکه او هم رحلت اقامت را بدار البقا کشید ابو الحسن علی بن محمد سمری در

جای وی نشست و هیچکدام از ایشان باین امر قیام ننمود مکر بامر صاحب الزمان عجل الله فرجه و بوصیت کسیکه پیشتر از او بدین امر بود و شیعیان قول ایشانرا قبول نمیکردند مکر بعد از معجزه که در دست ایشان که از جانب صاحب الامر ع ظاهر میشد بطوریکه بصدق قولشان و صحت نیابتشان دلالت میکرد و وقتیکه وفات ابوالحسن سمری نزدیک کردید باو کفته شد که بکه وصیت خواهی کرد در آنحال توقیعی در آورد و بایشان نشان داد و مضمون آن بدین نهج بود بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد سمری تا آخر آن چنانکه از شیخ نقل کردیم در کتاب الغیبه کفته که در زمان سفرایی که نیکو و پسندیده بودند پارهٔ ثقات و معتمدین هم بودند که توقیعات از سفرا بایشان میرسید یکی از جملهٔ ایشان ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی بوده خبر داده است ما را ابوالحسین بن ابی الجنید قمی از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن یحیی عطار او از محمد بن احمد بن یحیی او از صالح بن ابی صالح او کفته که در سال دویست و نود هجرت بعضی از مردم خواهش نمود که مال امام ع را از او قبض نمایم من ابا نمودم لکن در خصوص دانستن رای آنحضرت در این باب رقعه نوشتم جواب در آمد که در شهر ری محمد بن جعفر عربی هست مال را باو بدهید زیرا که او از جملهٔ ثقات و معتمدین ما است محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن یوسف شاشی روایت کرده او کفته که محمد بن حسن کاتب مروزی بمن کفت که دویست دینار بنزد حاجز وشا فرستادیم در خصوص آن هم رقعه بخدمت غریم ع نوشتم جواب در آمد که دویست دینار بما رسید و در رقعه مرقوم بود که هزار دینار داشتیم دویست دینار از آن بنزد حاجز فرستادی اکر بعد از این خواسته باشی که با کسی معامله نمایی یعنی اموال باو تسلیم نمایی بیکی با بوالحسین اسدی در شهر ری میباشد تسلیم کن راوی کوید که دو روز یا سه روز بعد از این قصه خبر وفات حاجز رسید آنکاه وفات وی را بمحمد بن حسن کاتب خبر دادم ناکاه از شنیدن آن اندوهکین کردید کفتم غمکین مباش زیرا که در توقیع وی دو دلیل برای تو بیرون آمد یکی خبر دادن آنحضرت است زیرا که مقدار آن مال که در نزد تست هزار دینار است و دوم آنها امر او بود ترا بمعاملهٔ اسدی است زیرا که وفات او را دانسته بود از اینجهت ترا بمعامله او مامور نمود باین اسناد از ابی جعفر محمد بن علی بن نوبخت روایت شده او کفته که عزم حج کرده اسباب سفر را مهیا نمودم در آنحال توقیعی در آمد بدین مضمون که ما این سفر را ناخوش میداریم وقتی که این را دیدم دلتنک و غمکین کردیدم و در جواب نوشتم که شنیدم و اطاعت نمودم و سفر را موقوف داشتم لکن بسبب باز ماندنم از حج غمکین کردیدم بعد از آن جواب در آمد که دلتنک نباشد زیرا در سال آینده حج خواهی کرد و وقتیکه سال آینده رسید اذن طلبیدم جواب در آمد که ما ذون باز نوشتم که با محمد بن عباس رفیق راه و هم محمل شدم زیرا که بامانت و دیانت وی وثوق دارم جواب در آمد که چه خوب هم کجاوه ایست اسدی اکر او بیاید دیکری را بر او ترجیح نده او کوید که بعد از آن اسدی آمد با وی هم کجاوه شدیم محمد بن یعقوب از علی بن محمد او از محمد بن شاذان نیشابوری روایت کرده او کفته که از پانصد درهم بیست درهم کمتر نزد من فراهم آمد من دوست نداشتم که این مقدار پانصد درهم تمام نشود آنکاه از مال خود بیست درهم وزن کرده بآن علاوه نمودم و باسدی فرستادم و باو ننوشتم که آن از پانصد درهم بیست درهم از مال خود علاوه کرده ام آنرا تمام نموده ام پس جواب در آمد که پانصد درهمی که بیست درهم از آن مال تو بود بما رسید اسدی در ماه ربیع الاخر سال سیصد و دوازدهم هجرت بظاهر عدالت بطوریکه تغییر احوال در او نشده و کسی هم قدح و ذم در حق وی نکرده وفات نمود و از جملهٔ ایشان احمد بن اسحق و جماعتی بودند که در خصوص مدح ایشان توقیعی در آمد احمد بن ادریس از محمد بن عیسی او از محمد رازی روایت نموده او کفته که من و احمد بن ابی عبدالله در قریهٔ عسکر بودیم ناکاه فرستادهٔ از جانب آنمرد یعنی صاحب علیه السلام در آمد و کفت که احمد بن اسحق اشعری و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن الیسع ثقه اند در کتاب کمال الدین از محمد بن حسین بن شاذویه او از محمد حمیری او از پدرش او از محمد بن جعفر او از احمد بن ابراهیم روایت کرده او کفته که در سال دویست و شصت و دوم بنزد حکیمه دختر امام محمد تقی ع و خواهر امام علی النقی ع رفتم و از پس پرده با وی سخن کفتم و از دین و طریقهٔ او پرسیدم در آنحال آنانرا که بامامت شان معتقد بوده برای من با نامهای شان ذکر نمود بعد از آن کفت که یکی از ائمهٔ من حجت بن حسن بن علیست و نام او را ذکر نمود آنکاه کفتم که خدا مرا فدای تو کرداند حجت بن حسن را دیدهٔ که بمن خبر میدهی یا خبرش بتو رسیده کفت که از امام حسن عسکری ع در خصوص حجت ع مکتوبی بمادرش رسید و او نوشته بود و وقتیکه مکتوب را دیدم از مادرش پرسیدم که آن مولود که بود کفت که پنهانست راوی کفته که وقتیکه این سخن را از حکیمه شنیدم باو کفتم که بنابر پنهان بودن وی شیعیان در وقت ضرورت بکه پناه برند و کدام شخص برای ایشان حل مشکلات و دفع شبهات میکند کفت جدهٔ حجت ع که مادر امام حسن عسکری ع است شیعه باید که بنزد وی بروند و مشکلات خود شانرا بدست وی حل نمایند آنحال باو کفتم که امام حسن عسکری علیه السلام بکه پیروی کرده در اینکه وصیت را بزن نموده و شیعیان را با و سپرد کفت که بحسین بن علی علیهما السلام پیروی شده زیرا که او در ظاهر بخواهرش زینب دختر علی ع وصیت نمود و از پنهان بود که هر چه که از علوم و مسائل از امام زین العابدین ع

بروز میکرد همهٔ آنها برای پنهان داشتن امر امام زین العابدین ع بزینب ع نسبت داده میشد و هم چنین است نسبت دادن پنهانی بمادر امام حسن عسکری ع نسبت بقایم ع بعد از آن کفت که شما اصحاب اخبارید آیا بشما روایت نشده است اینکه میراث امام نهمین از اولاد حسین بن علی علیهما السلام در حال حیاتش قسمت کرده میشود در کتاب کمال الدین از علی بن احمد بن مهزیار او از محمد بن جعفر اسدی مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبه از کلینی او از محمد بن جعفر مثل این را روایت نموده در کتاب خرایج آورده که از محمد بن ابراهیم مهزیار روایت شده او کفته که در وقت وفات امام حسن عسکری علیه السلام شک نمودم در اینکه بعد از امام که خواهد شد و در نزد پدرم هم مال بسیاری فراهم آمده بود آنها را بکشتی کذاشت و رفت و من هم بعزم مشایعت و بدرقه باوی رفته بودیم ناکاه تب نمود بمن کفت که مرا بر کردان که زمان مرکم در رسید و در خصوص این مال از خدا بترس پس وصیت بمن نموده وفات کرد در پیش خود کفتم اکر امر صحیح نمیبود هر آئینه پدرم در خصوص آن وصیت نمیکرد من این مال را بعراق میبرم و احدی را هم از قصهٔ آن مطلع نمیکردانم پس در آنحال اکر دلیلی و شاهدی برای من واضح کردد آنکاه اموال را تسلیم میکنم و الا بفقرا انفاق مینمایم پس اموال را ببغداد حمل و نقل نموده خانهٔ در کنار شط کرایه نمودم و آنها را در آنجا کذاشتم چند روزی در آنجا بودم ناکاه رسولی آمد رقعهٔ بمن داد بدین مضمون که یا محمد در نزد تو مالی هست چنان و چنان همهٔ آنها را که در نزد من بود در آن رقعه خبر داده بود در آنحال همهٔ اموال را برسول تسلیم نمودم چند روز در آنجا بودم بطوریکه سر بالا بر نمیداشتم یعنی بکاری مشغول نمیشدم و غمکین و اندوهکین بودم ناکاه توقیعی رسید بدین مضمون که ترا در جای پدرت کذاشتم پس لازم است که حمد خدا بکنی در کتاب اعلام الوری کفته که از چیزهائی که بصحت امامت صاحب علیه السلام دلالت دارند یکی آنست که در خصوص غیبت او و کیفیت آن نصی وارد کردید بعد از آن غیبت و بطوریکه واقع کردید که در نص مذکور شده بود بدون اینکه ما بین آنها اختلاف و تفاوت شود بحسب عادت محال است اینکه جماعتی در خصوص چیزیکه شدنی نیست دروغی بکویند و بعد از آن همان چیز بطوریکه واقع شود که بکفتهٔ ایشان مطابق کردد چونکه احادیث غیبت بزمان پدرش و جدش سبقت دارند بطوریکه طایفهٔ کیسانیه و ناووسیه و واقفیه که مدت مدیدی پیشتر از زمان جدش بودند با آنها در مقام اثبات عقاید خود شان چنک زده اند و آنها را محدثین شیعه در کتابهای خود شان که در زمان امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع تالیف نموده بودند نوشته اند و آنها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واحدا بعد واحد روایت کرده اند لهذا اعتقاد با مامت صاحب الزمان علیه السلام صحیح میباشد زیرا که کیفیت غیبت و صفت آنحضرت که مضمون احادیث است در آنحضرت طابق النعل بالنعل موجود کردید و دفع این دلیل احدی را ممکن نیست و از جملهٔ ثقات محدثین و مصنفین شیعه یکی حسن بن محبوب زراد است او صد سال پیشتر از زمان غیبت کتاب مشیخه را که در میان کتب شیعه از کتاب مزنی مشهورتر است تصنیف کرده بعضی اخبار غیبت را در آن کتاب مذکور ساخته مضمون همهٔ آنها بدون تفاوت و اختلاف در آنحضرت موجود کردید از جملهٔ آن اخبار خبریست که حسن بن محبوب زراد از ابراهیم خارقی او از ابی بصیر او از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده ابی بصیر کفته که بخدمت آنحضرت عرض کردم که امام محمد باقر ع میفرمود که قایم آل محمد ص را دو غیبتی است یکی طولانی و دیکری کوتاه آنحضرت فرمود آری ای ابی بصیر یکی از آن دو غیبت طولانی تر است از دیکری بعد از آن فرمود که صاحب این امر ظهور نمیکند تا وقتیکه پسر فلانکس در مسند خلافت بنشیند و حلقهٔ جمعیت شیعیان تنک شود و سفیانی خروج نماید و بلا و شدت بلهر سامرک و کشتن مردم را فرا کیرد و از کشته شدن پناه بحرم خدا و حرم رسول برند پس به بینید که این دو غیبت صاحب ع را بطوری که اتفاق افتاد که مطابق کردید با مضمون اخباریکه از آبا و اجداد کرامش در خصوص غیبت او وارد کردیده و غیبت کوته همان بود که سفرای آنحضرت در زمان آن غیبت موجود و کسانی که نسبت بآنحضرت مانند درها بودند در آن زمان مشهور و معروف بودند بطوریکه طایفهٔ امامیه که بامامت امام حسن عسکری ع قایلند در حق ایشان اختلاف ندارند و از جملهٔ سفرا ابوهاشم داود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن هلال و ابو عمرو عثمان بن سعید سمان و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر اهوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد و جنائی و ابراهیم بن مهزیار بودند و از جملهٔ سفرا یکی محمد بن ابراهیم بود لکن در میان جماعت دیکر از سفرا معدود میشود نه از اینجماعت که مذکور کردید و بسا هست که بعد از این که بحسب تقاضای مقام پارهٔ از سفرا نیز مذکور شود مدت این غیبت هفتاد و چهار سال بوده مؤلف کوید که صاحب کتاب اعلام الوری بعد از ذکر اینها احوال سفرای چهارگانه را شبیه بآنچه ما ذکر کردیم بیان نموده

باب بیان احوال کسانیکه

از راه دروغ و افترا ادعا نمودند که ما سفرای آنحضرتیم و ابواب شیعه هستیم یعنی نسبت بشیعه بمنزلهٔ درهائیم بسوی صاحب ع و بسبب این دروغ و افترا در میان شیعه مذموم کردیدند شیخ طوسی در کتاب الغیبه کفته که اول ایشا کسیست معروف بشریعی خبر دادند بما جماعتی از ابی محمد تلعکبری او از ابی علی محمد بن همام او کفته که کنیهٔ شریعی

ابو محمد بود و هرون کفته است که کمان دارم باینکه نامش حسن است و از جملهٔ اصحاب امام علی النقی ع و بعد از او از اصحاب امام حسن
عسکری ع بوده و اول کسی بود که ادعای مقامی را نمود که خداوند عالم او را در آن قرار نداده بود و بآن اهل و سزاوار
نبود در این باب بر خدای تعالی و حجج او دروغ بست و بایشان نسبت داد چیزها را که بشان شان سزاوار نبود و ایشان
از آنها بری بودند در اینحال شیعیان برای او لعن نموده از او تبری جستند و توقیع امام ع هم در خصوص لعن وی و تبری
نمودن از او بیرون آمد هرون کفته که بعد از اینها قول کفر و الحاد از او ظاهر کردید همهٔ این مدعیان سفارت و نیابت دروغ
اولاً با امام ع می بندند و ادعا میکنند که ما وکلای امامیم پس باین ادعا الغو و باطل کسانی ضعیف عقل و سست رای را
بدوستی خودشان میخوانند بعد از آن ترقی نموده بقول و اعتقاد طایفهٔ حلاجیه قایل میشوند چنانکه اینکونه اعتقاد
از ابی جعفر شلمغانی و امثال وی مشهور کردید علیهم جمیعاً لعاین الله تتری و از جملهٔ ایشان محمد بن نصیر نمیری بود ابن نوح
کفته که خبر داد بما ابو نصر هبة الله بن محمد کفت که محمد بن نصیر نمیری از جملهٔ اصحاب امام حسن عسکری ع بود بعد از وفات
انحضرت ادعای مرتبه و مقام ابی جعفر محمد بن عثمان را نمود و کفت که من صاحب و نایب امام زمانم و مانند باب هستیم لیکن بسوی انحضرت
خداوند عالم بسبب کفر و نادانی که از او ظاهر کردید و بسبب لعنت نمودن ابی جعفر با و و تبری نمودن از وی او را مفتضح و
رسوا کردانید و بعد از شریعی مدعی این امر او بود ابو طالب نبادی کفته که وقتیکه از ابی نصیر ظاهر کردید انچه ظاهر
کردید انکاه ابی جعفر بر او لعن نموده از او تبری جست پس ابن خبر با و رسید و برخواست عزم دیدن ابی جعفر نمود برای
اینکه دلجوئی او را بکند و از وی معذرت بطلبد انکاه ابی جعفر اذن دخول نداده او را نومید برکردانید سعد بن عبد الله
کفته که محمد بن نصیر نمیری ادعا میکرد که من پیغمبرم و امام علی النقی ع مرا به پیغمبری فرستاده و او قایل بمذهب تناسخ بود
و در حق امام علی النقی ع غلو مینمود و بربوبیتش قایل شده بود و میکفت که مواقعه با محرمان جایز است و وطی مردان بعضی
بعض دیکر را حلال است و در این باب کمال چنین داشت که اینکونه معامله دو فایده دارد فایده در مفعول و آن فروتنی و تذلل
او است و فایده در فاعل و آن استلذاذ و عمل بخواهش نفس میکفت که خدای تعالی هیچکدام را از اینها حرام نفرموده و محمد بن موسی
بن حسن بن فرات اعانت او را مینمود و اسباب برای وی فراهم میکرد و اینکونه معامله را از محمد بن نصیر ابو زکریا یحیی بن عبد الرحمن
بن خاقان هم بمن خبر داد کفت که غلامی را دیدم و در سر عمل قبیح دیدم بعد از آن او را ملاقات نمودم و در مقابل این عمل قبیح
ملامتش کردم کفت که این از جملهٔ لذتها است و باعث فروتنی و ترک استکبار میشود نسبت بخدا و سعد کفته که وقتیکه عارض
کردید محمد بن نصیر مرضی که در آن مرض وفات نمود باو کفته شد در حالتی که زبانش کنگی و کرانی بهم رسانیده بود که بعد از تو این امر با
که خواهد شد انکاه با زبان ضعیف و کرفته در جواب کفت که احمد پس دانسته نشد که احمد کدام است بنا بر این جماعت سه فرقه
کردیدند فرقه کفتند که از احمد پسرش احمد را اراده نموده و فرقهٔ دیکر کفتند که او احمد بن محمد بن موسی بن فرات است و فرقهٔ سیم کفتند
که احمد بن ابی الحسین بن بشیر بن یزید است پس بنا بر این اختلاف از همدیکر متفرق و جدا کردیدند و از جملهٔ ایشان احمد بن هلال
کرخی بود ابو علی بن همام کفته که احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری ع بود شیعیان نظر بفرمودهٔ انحضرت بوکالت ابی جعفر
محمد بن عثمان در حال حیات انحضرت اتفاق نموده بودند و وقتیکه انحضرت رحلت فرمود قامت را بدار القرار کشید جماعت شیعه با احمد بن
هلال کفتند که آیا تو وکالت ابی جعفر محمد بن عثمان را قبول نمیکنی و در امورات باو رجوع نمینمایی و حال آنکه امام مفترض الطاعة
بوکالت و نیابت وی تصریح نموده او کفت که من از انحضرت نشنیدم که بوکالتش تصریح بفرمایند لکن پدرش را یعنی عثمان بن سعید را
انکار نمیکنم و اکر قطع بهم رسانم که ابی جعفر وکیل صاحب الزمان ع است هر آینه جسارت را موقوف داشته از اطاعتش بدر
نخواهم رفت در آنحال ایشان کفتند که اکر تو نشنیده دیکران شنیده اند او کفت انچه شما شنیده اید بر خود شما حجت است
نه بر من پس او در خصوص ابی جعفر توقف نمود ایشان هم بر او لعن نموده از او تبری کردند بعد از آن در خصوص لعن بر او و
تبری کردن از او توقیعی بدست ابی قسم بن روح بیرون آمد و در آن توقیع بپارهٔ کسانی لعن شده بود و این هم یکی از ایشان بود
از جملهٔ ایشان ابو طاهر محمد بن علی بن هلال بوده و قصه که در میان او و ابی جعفر محمد بن عثمان عمری کذشته بود مشهور است
و همچنین است مشهور است باینکه اموالی را که در نزد او مر امام علیه السلم را بود نکه داشت و از رد و تسلیم آنها ابا و امتناع نمود و
ادعا کرد که او است وکیل صاحب الزمان ع غیر از او نیست تا اینکه جماعت شیعه از او تبری نمودند و بر او لعنت کردند و در حق وی از
صاحب الزمان توقیعی در آمد و آن مشهور است ابو غالب زراری حکایت نموده کفته که خبر داد بمن ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی
کفت که مردی از اصحاب خود را با ابی طاهر بن بلال بعد از اینکه از او جدا و دور شده بود منسوب نموده با و چسبید بعد از آن از او
برکشت و داخل زمرهٔ ما کردید انکاه سبب این را از او پرسیدیم کفت که روزی من و برادرش ابو طیب ابن خزز و جماعتی از اصحابش
در نزد وی بودیم ناکاه غلام او داخل شد و کفت که ابی جعفر عمری در دم در ایستاده در آنحال آن جماعت از شنیدن این خبر همه
مضطرب کردیدند و آمدن او را ناخوش داشتند ابی طاهر بغلامش کفت که با ابی جعفر بکو که داخل شود پس ابی جعفر داخل

مجلس شد انکاه ابی طاهر و آن جماعت همه تواضع نموده از جای خود برخواستند ابی جعفر در صدر مجلس نشست و ابی طاهر هم
در پیش روی وی نشست پس ابی جعفر بایشان اندک مهلت داد که ساکت شدند بعد از آن کفت ای طاهر ترا بخدا سوکند میدهم آیا صاحب
الزمان علیه السلام ترا امر نفرمود باینکه تسلیم نمایی اموالی را که در نزد تست کفت آری امر فرمود انکاه ابی جعفر برخواست از آنجا بیرون
رفت در آنحال حضار همه مبهوت کردیدند وقتیکه بحال آمدند ابی طیب برادر ابی طاهر از او پرسید که صاحب الزمان ع را از کجا
دیدی کفت روزی ابی جعفر مرا داخل خانهٔ خود نمود ناکاه دیدم که انحضرت از بالاخانه او پایین آمد و بمن فرمود که آن اموالی که در پیش
تست با ابی جعفر برکشت باو کفت که از کجا دانستی که او صاحب الزمان است کفت وقتیکه او را دیدم از او هیبتی و رعبی بطرزی بمن دست
داد دانستم که او صاحب الزمان است بمن کفت که سبب جدایی من از او همین بود که نقل کردم از جملهٔ یکی حسین بن منصور حلاج بوده
خبر داد بما حسین بن ابراهیم از ابی عباس احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد کاتب پسر دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری
او کفته وقتی که خدای تعالی خواست که امر حلاج را کشف نموده او را رسوا و خوار کرداند انکاه بخاطر حلاج چنین کذشت که ابی
سهل بن اسمعیل بن علی نوبختی هم مانند دیکران کول او را میخورد و بحیلهٔ وی فریفته میشود انکاه پیش وی فرستاد او را باطاعت
خود دعوت نمود و چنین کمان نمود که او در این امرها مانند دیکران جاهل و نادانست پس ابی سهل را علی الدوام بسوی خود میکشید
او تاخیر میکرد و حیله و تدبیر خود را بسبب هواهای باو القا میکرد زیرا که ابی سهل را در نزد خلایق مرتبهٔ بلندی بود و در
میان ایشان بعلم و ادب و دانشمندی معروف بود بنا بر این حیلهٔ خود را بهواهای باو القا میکرد و در مراسلات خود باو مینوشت
که من وکیل صاحب الزمان ع هستم و در اول ابتدا بهمین نحو او را بسوی خود دعوت نموده بعد از آن ترقی نموده باو مینوشت که چنین مامور
کردیده ام که بنزد تو پیغام بفرستم و هر چه که از نصرت و یاری میطلبی بتو اظهار رسانم تا اینکه دلت قوت کرفته در این باب شکی
نکنی انکاه ابی سهل بنزد او پیغام داد که مطلب جزئی را که در مقابل معجزات و کراماتی که از تو ظاهر شده سهل و آسان است از تو خواهش
دارم در آن اینست که من بکنیزان بسیار میل و محبت دارم چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت
ایشان مانع است و محتاج میشوم باینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا اینکه سفیدی ریشم بایشان معلوم نشود و در خصوص خضاب
مشقت بسیار را متحمل میشوم زیرا که باید انرا در خفیه و پنهان بکنم تا اینکه ایشان از این معنی مخبر نشوند و اکر در پنهان نکنم پیری من
در نزد ایشان ظاهر انکاه نزدیکی من نسبت بایشان بدوری و وصال بهجران مبدل کردد دلم میخواهد که مرا از خضاب کردن
بی احتیاج نمایی و از این مشقت خلاص کنی یعنی ریشم را سیاه کردانی انکاه اطاعت ترا قبول میکنم و باعتقاد تو قایل میشوم و خلایق
را بمذهب تو دعوت میکنم با وجود این معجزه اکر اظهار نمایی مرا بصیرتی حاصل میشود و ترا اعانتی وقتیکه حلاج این را شنید انکاه
دانست که مراسله نوشتن بنزد او خطا کرده و در اظهار مذهبش جهل و نادانی نموده پس بنا بر این دیکر جواب و را نداد و رسولی نزد
وی نفرستاد بعد از آن ابی سهل این حکایت را صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد هر کس باو سخریه و استهزا میکرد و در پیش
بزرک و کوچک امر او را ظاهر و مشهور میکردانید و بسبب این عمل باطن امرش منکشف شده شیعه از او متنفر کردیدند و خبر دادند
بمن جماعتی از ابی عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه که پسر حلاج بشهر قم آمد و مکتوبی بخویشان ابی الحسن
نوشت در آن مکتوب ایشانرا و خود ابی الحسن را بسوی اطاعت و انقیاد خود میطلبید و میکفت که من فرستادهٔ امام ع و وکیل
اویم راوی کوید وقتی که این مکتوب بدست پدرم افتاد انرا پاره نمود و بکسیکه انرا آورده بود کفت که چه چیز ترا بجهالت
و نادانی واداشته او کفت که این مرد ما را بسوی خود دعوت نموده چرا مکتوب او را پاره نمودی راوی کوید که چنین کمان میکنم
این سخن را بپسر عم پدرم یا پسر عمه اش کفت انکاه از کفتهٔ او خندیدند و بر او استهزاء کردند بعد از آن پدرم برخواست با جماعتی
از اصحاب و غلامان خود بدکان خود رفت وقتیکه داخل خانه شد که دکانش در آنجا بود همه کسانی که در آنجا بودند بپدرم
تواضع کرده از جا برخواستند مکر مردی که در جای خود نشسته برای پدرم برنخواست و پدرم هم او را نشناخت وقتیکه نشست
و دوات و دفتر حساب خود را در آورد چنانکه تجار عادت ایشان اینست انکاه ببعضی حضار متوجه کردید و پرسید که این مرد
کیست و از احوالش بپدرم خبر داد و این سؤال و جواب را آنمرد شنید بپدرم متوجه کردید و کفت که مرا از دیکران میپرسی و حال
من در اینجا حضور دارم پدرم کفت که ای مرد ترا بزرک داشتم و تعظیم نمودم از این جهت از خود تو احوال ترا نپرسیدم او کفت که
رقعهٔ مرا پاره میکنی در حالتی که من تماشا میکنم پدرم کفت که صاحب رقعه تویی ناکاه بعد از آن بغلام خود امر نمود که از پای
وی بکیر انکاه ان دشمن خدا و رسول از خانه بیرون رفت بعد از آن باو کفت که ادعای اظهار معجزات میکنی لعنت خدا
بر تو باد تا اینکه او خودش بیرون نرفت بلکه غلام از پشت کردنش کرفته بیرون کرد بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم و از جملهٔ
ایشان ابن ابی غراقر است خبر داد بمن حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ام کلثوم
دختر ابی جعفر عمری کفت که خبر داد بمن ام کلثوم بزرک که دختر ابی جعفر عمری بوده کفت که ابی جعفر بن ابی غراقر در نزد طایفهٔ
بنی بسطام محترم و صاحب آبرو بود و سبب احترامش این بود که شیخ ابی قسم قدر و منزلت او را بمردم اظهار داشته بود در وقتیکه

ارتداد ش همه کذب و کفر را که حکایت میکرد بابی قسم نسبت میداد بنا براین کفته او را قبول نموده انرا برای خود شان عقیده
قرار میدادند تا وقتیکه باطن امرش برابی قسم ظاهر و منکشف کردید انکاه او را انکار نموده و طایفه بنی بسطام را از کفته او نهی کرد
و ایشانرا بر لعن او و تبری کردن از او مامور کردانید ایشان فرموده ابی قسم را در مادهٔ او قبول نکرده در دوستی و ارادت وی
ثابت قدم کردیدند و سبب نشنیدن ایشان سخن ابی قسم را در مادهٔ وی این بود که او بایشان میکفت که ابی قسم از من در خصوص این
سر عهد و پیمان کرفته بود که آنرا اظهار نکنم الحال که انرا افشا نمودم مرا براندن از پیش خود عقاب و علت افشای آن این بود که ان
سر امری بود عظیم که کسی نمیتواند متحمل ان بشود مکر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مومنیکه خدا ایمان او را امتحان نموده باشد
پس باینکونه سخنان جلالت قدر خود را در دلهای ایشان محکم مینمود و وقتیکه این سخنانرا به ابی قسم رسانیدند مکتوبی بطایفه بنی
بسطام در خصوص لعن وی و تبری کردن از او و از کسانیکه باو تبعیت نموده و در دوستی وی باقی بودند نوشت و وقتیکه مکتوب
بایشان رسید انرا باو اظهار نمودند بسیار بدحال و شکسته دل کردید بعد از ان کفت که این سخن را باطنی تاویلی هست و آن
اینست که لعنت بمعنی دور کردانیدن است پس کلام ابی قسم که کفته خدا باو لعنت کند اینست که خدا او را از عذاب و آتش دور
کرداند بر تبه خود را در نزد ابی قسم حالا اشناختم انکاه روی خود را برخاک مالید و کفت که این امر را کتمان نمایید و باحدی
اظهار ندارید ام کلثوم بزرک رضی الله عنها کفته که بشیخ ابی قسم خبر دادم این را که روزی بمنزل مادر ابی جعفر بسطام داخل کردیدم
مرا استقبال نمود و تعظیم من کرد و در تعظیم کردن زیاده نمود بحدیکه افتاد بپاهای من و بوسید پس من کرده او را ناخوش
داشتم باو کفتم که یاستی یعنی ای خاتون صاحب غلام و کنیز آرام بکیر زیرا که این امر عظیم است که میکنی و خود را بر دستهای
وی پاسیدم انکاه کریست و کفت که این تعظیم را نسبت بتو چکونه ننمایم و حال انکه تو سیده من فاطمه کفتم یاستی این چکونه است
که میکویی کفت شیخ ابی جعفر محمد بن علی سری بما سپرده کفتم انسر چیست کفت در خصوص کتمان و پنهان داشتن ان عهد و پیمان
از من کرفته میترسم از اینکه اکر این را افشا نمایم معاقب شوم ام کلثوم کوید که باو اطمینانی و خاطر جمعی دادم در اینکه انرا باحدی
بروز ندهم و در دلم شیخ ابی قسم را استثنا کردم یعنی در دل خود مخفی نمودم که ان سر را سوای شیخ باحدی نمیکویم انکاه کفت که شیخ
ابی جعفر بما کفت که روح رسول خدا ببدن ابی جعفر محمد بن عثمان و روح امیر المومنین ع ببدن شیخ ابی قسم و روح فاطمه ببدن ام کلثوم
انتقال یافته پس بنا براین چکونه تعظیم ترا ننمایم کفتم ساکت باش زیرا که این سخن دروغ است کفت که مرا سری بود عظیم از ما عهد و پیمان
کرفته شده بود که انرا باحدی افشا نکنم از خدا مسئلت میکنم که در این باب عذابی بمن نرسد یاستی اکر تو مرا بافشای آن وا نمیداشتی
هر آینه آنرا نه بتو و نه باحدی غیر از تو اظهار میکردم ام کلثوم کوید وقتیکه از نزد وی برکشتم پیش شیخ ابی قسم بن روح رفتم و آن
قصه را باو خبر دادم او هم باو وثوق داشت بکفته من باو رسمیکرد پس بمن کفت ای دختر من بعد از این ملجا اپرهیز از اینکه بمنزل
ان زن بروی اکر رسولی نزد تو بفرستد یا رقعه بتو بنویسد قبول نکن و بعد از این دیکر با وی ملاقات نکن زیرا که این سخن و کیر
کفر و زندقه است بدرستیکه این مرد ملعون ان عقیدهٔ کفر را در دلهای اینجماعت راسخ و محکم نموده و این را راهی قرار داده باینکه
بعد از این بایشان بکوید که خدا تعالی با من یکی شده چنانکه نصاری در خصوص عیسی ع کفته اند و میخواهد که بقول حلاج لعنة الله
قایل شود ام کلثوم کوید که بعد از انکه اینها را از پدرم شنیدم از بنی بسطام جدا شدم و ترک آمد و رفت با نزد ایشان نمودم
بجهت مسدود نمودم و معذرت ایشانرا قبول نکردم بعد از ان بمادر شان ملاقات ننمودم و اینحکایت در میان طایفه بنی نوبخت
شایع کردید و احدی نماند مکر اینکه شیخ ابی قسم مکتوبی در خصوص لعن ابی جعفر شلمغانی و تبری نمودن از او و از کسیکه بکفته
او راضی شده و با وی سخن کفته باو نوشت بعد از ان توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام در خصوص لعن او و تبری نمودن از او و از
کسانیکه بعد از شناختن این توقیع بکفته او راضی شوند با و متابعت کنند و در دوستی وی باقی باشند بیرون آمد و او را حکایات
غریبه و امور فظیعه هست این کتاب از ذکر آنها پاک میکردانیدم یعنی ذکر آنها باعث چرک و ملوث بودن کتاب است ابن نوح و
غیر او آنها را ذکر نموده اند و سبب کشته شدنش این بود که وقتیکه ابی قسم بن روح لعن او را در خصوص او اظهار نمود و امر او
شهرت یافت و خباثت باطنش مشهور کردید شیخ ابی قسم از او تبری نمود و شیعیان را هم باین مامور نمود او را دیکر تلبیس
ممکن نشد انکاه در مجلسی که همه بزرکان شیعه در انجا بودند و هر یکی از ایشان لعن بر او و تبری کردن از او را از شیخ ابی
قسم حکایت میکردند کفت که شیخ ابی قسم را با من در یکجا جمع بکنید تا اینکه من از دست وی بکیرم و او از دست من اکر در
انحال آتشی از آسمان فرود آمد و او را سوزانید بنها و اکر بنیامد در انوقت بدانید که هر چه که در حق من کفته حق است بعد از
ان این خبر براضی رسید زیرا که این سخن در خانهٔ ابن مقله بود انکاه راضی امر نموده او را کرفتند و کشتند و شیعه از شرش
راحت کردیدند ابو الحسن محمد بن احمد بن داود کفته که محمد بن شلمغانی مشهور بابی غراقر لعنه الله اعتقاد داشت باینکه کسی
که با ولی ضد و طرف و مقابل است ممدوح و پسندیده است زیرا که ولی را اظهار فضل خود میسر و ممکن نیست مکر باینکه
ضدش طعن در خصوص وی بزند و عیب باو نسبت دهد زیرا که طعن زدن ضد در خصوص وی شنوندکان طعن

و را و امیدار د بر اینکه فضیلت ولی را جستجو و تفحص نمایند پس بسبب ظاهر نمودن فضایل ولی کسیست که با وی ضد است
بنا براین ضد از ولی افضل است زیرا که اظهار فضل ولی ممکن نیست مکر بضد او و این طریقه و مذهب از وقت آدم
اول تا بآدم هفتم جاری کرده اند زیرا که ایشان بهفت عالم و بهفت آدم قایلند و از آدم هفتم بموسی و فرعون و محمد و علی
با ابی بکر و معویه تنزل نموده اند یعنی فرعون را از موسی و ابو بکر را از محمد و علی و معویه را از علی افضل دانسته اند و در
خصوص خود ضد اختلاف نموده اند جماعتی از ایشان بر اینند که ضد را ولی نصب میکند و او را خودش و امیدار د بر اینکه با
خودش معارضه نماید چنانکه جماعتی از اهل ظاهر کفته اند که علی ابن ابی طالب صلواة الله و سلامه علیه خودش ابی بکر را در
اینمقام نصب نمود بعضی دیکر از ایشان کفته اند که چنین نیست بلکه ضد قدیمست در همه اوقات با ولی بوده و نیز کفته اند که
مراد از قایمی که اهل ظاهر کفته اند که او از اولاد امام یازدهم است قیام خواهد نمود ابلیس است زیرا که خدا تعالی میفرماید فسجد
الملئکة کلهم اجمعون الا ابلیس یعنی همه ملئکه بآدم سجده نمودند مکر شیطان که او نکرد بعد از او کفته شیطانرا حکایت
میفرماید لاقعدن لهم صراطک المستقیم یعنی هر آینه بر راه راست شریعت و دین تو می نشینم برای اینکه بندکانترا فریب
داده کمراه نمایم پس این آیه دلالت دارد بر اینکه ابلیس است در وقتیکه بسجده مامور کردید قایم بود یعنی ایستاده بوده
که بعد از ان کفت که در راه راست تو می نشینم تا آخر آیه پس قایمی که اهل ظاهر قایلند عبارت از ابلیس است شاعر ایشان
در این معنی چند بیت نظم نموده بیت ـ الا ابلغا للضد من عدی ما الضد الا الظاهر الولی والحمد للمهیمن الوفی
لست علی حال کحمامی ولا حجامی ولا جندی قد فقت من قولی علی العندی نعم و جاوزت مدی العبدی
فوق عظیم لیس بالمجوسی لانه الفرد بلا کیفی متحد بکل اوحدی مخالط النوری والظلمی یا طالبا من بیت
هاشمی و جاحدا من بیت کسروی قد غاب فی نسبة اعجمی فی الفارسی الحسب الرضی کما التوی فی
العرب من لوی یعنی ای لعن کننده بر ضد ولی که از قبیلهٔ عدی است که عبارت باشد از عمر ابن الخطاب روا نیست بر او لعنت
کنی زیرا که ضد ظاهر ولیست و جز این نیست یعنی معاذ الله ظاهر علی عمر است و باطن عمر علی حمد مر خدا یرا باد که از خوف و خشیت
اطمینان دهنده و وفا کننده است و احمد میکنم در مقابل اینکه مرا در حالتی که مانند حال حمامی و حجامی و جندی نیست نمود بلکه
که در کلام خود بفهمیدن فایق کردیدم بلکه از منتهای فضل و هنر عبدی هم کذشتم در حالتیکه در بالای رتبه مرد بزرک
هستم که مجوسی مذهب نیست زیرا که خدا باعتقاد من واحد یست بدون کیفیت از این جهة با هر چیز متحد است و مانند ندارد یکی شده
و با هر نورانی و ظلمانی بهم آمیخته ای طالب خاندان هاشمی و منکر دودمان کسروی که در جنب نسبت عجمی که عبارتست از فارسی حسب
صاحب صفات پسندیده غایب و پنهان کردیده چنانکه طایفهٔ لوی در میان عرب بپیچیده پنهان شده مفولانی کفته که از ابی علی بن همام
شنیدم ذکر میکرد از محمد بن علی غراقری شلمغانی شنیدم چنان میکفت که حق یکی است مکر اینکه در پیرهنهای مختلف ظهور میکند
روزی در پیراهن سفید و روزی در پیراهن قرمز و روزی در کبود ظاهر میشود یعنی خدا یکیست لکن بصورتهای مختلفه بروز
نموده ابن همام کفته که این سخن اول چیزی بود که از او شنیدم و انکار کردم زیرا که اعتقاد اهل مذهب حلولیست و جماعتی از ابی
محمد هرون بن موسی او از علی بن محمد بن همام با خبر دادند که محمد بن علی شلمغانی هرکز توسط دیکرانرا در نزد شیخ ابی قسم
نداشت و شیخ او را در خصوص هیچ امری نصب ننموده و قول کسیکه کفته که او از جانب شیخ در خصوص پاره امورات منصوب
بود غلط است بلکه او فقیهی بود از فقهاء بعد از ان عقیده اش مغشوش و فاسد کردید کفر و زندقه از او ظاهر و منتشر
کردید و در خصوص لعن او و تبری نمودن از او و از کسانیکه تابع او بودند توقیعی بدست ابی قسم بیرون آمد و حسین بن ابراهیم
از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبة الله بن محمد بن احمد بمن خبر داد که خبر داد بمن حسین بن احمد حامدی بزاز مشهور
بغلام ابی علی بن جعفر مشهور بابن رهومه نوبختی و او شیخی بود صاحب عفت و تقوی کفت که از روح پسر ابی قسم بن روح
شنیدم میکفت که وقتیکه محمد بن علی شلمغانی کتاب تکلیف را تالیف نمود شیخ ابی قسم کفت که ان کتاب را نزد من آرید
تا اینکه انرا ملاحظه نمایم وقتیکه انرا نزد وی حاضر کردند از اول ان تا آخرش نکاه کرد و کفت که همه اخباریکه در این کتاب
از ائمه ع روایت نموده صحیح است مکر در دو جا یا در سه جا که در آنها نسبت بائمه ع دروغ بسته لعنت خدا بر او باد و
جماعتی از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود از ابی عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بمن خبر دادند که ایشان
کفتند که از جملهٔ خطاهای محمد بن علی که در خصوص مذهب از او صادر کردیده اینست که در باب شهادت از عالم ع یعنی موسی
بن جعفر ع روایت نموده که انحضرت فرموده که اکر برادر مومن تو در ذمهٔ مردی حقی داشته و او ان حق را انکار کند و برادر
ترا هم نباشد مکر یک شاهد و ان شاهد هم ثقه و عادل باشد انکاه باو رجوع نموده شهادت او را میپرسی اکر در نزد تو شهادت
نماید انوقت ترا جایز است که در نزد حاکم شرعی با وی شهادت بکنی بچیزی که او شهادت میکند برای اینکه حق مرد مسلمان ضایع و
باطل نشود ابن بابویه کفته این دروغ است که او ساخته و ما چنین حکمی تا بحال ندیده ایم و ابن بابویه نیز در جای دیکر کفته

که محمد بن علی در این حکم دروغ گفته بیان نسخهٔ توقیعی که در خصوص لعن او ظاهر گردید جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی بمن خبر
داده‌اند گفت که محمد بن همام خبر داد گفت که در ماه ذی حجهٔ سال سیصد و دوازدهم هجرت بدست شیخ ابی قسم در خصوص ابن عزاقر توقیعی
در آمد در حالتی که مدادش تر بود و جماعتی از ابن داود بما خبر دادند گفت که در خصوص شلمغانی از حسین بن روح توقیعی در آمد
و نسخهٔ آنرا در ماه ذیحجه سیصد و دوازدهم هجرت بنزد ابی علی بن همام فرستاد ابن نوح گفته که ابو الفتح احمد بن ذکا غلام علی بن محمد
بن فرات بما خبر داد گفت که ابی علی بن همام بن سهل توقیعی را که در ماه ذیحجهٔ سال سیصد و دوازدهم هجرت در آمده بود بما خبر داد محمد
بن حسن بن جعفر بن اسمعیل بن صالح صیمری گفت که شیخ حسین بن روح نسخهٔ آن توقیع را از زندان خانهٔ مقتدر بالله
در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجرت بنزد ابی علی بن همام فرستاد ابو علی آنرا بمن خواند و گفت که ابی قسم بسبب آنکه در دست
دشمنان گرفتار و در زندان ایشان مقید و محبوس بود لهذا در خصوص ترک نمودن اظهار آن بخدمت قایم عم عرض نمود آنگاه
مامور گردید باینکه آنرا اظهار نماید و نترسد و از آسیب ایشان مطمئن گردد پس اندک زمانی بعد از این خلاص شده از حبس
در آمد الحمد لله و نسخهٔ توقیع اینست اَعْرِفْ صیمری ما تقرؤه عرّفک الله الخیر اطال الله بقائک و عرّفک الخیر کله و ختم
به عملک را فزوده مَن تثق بدینه و تسکن الی نیته من اخواننا اسعدکم الله و ابن داود در عوض این فقره این را
روایت کرده و گفته ادام الله سعادتکم من تسکن الی دینه و تثق بنیته جمیعا بعد از اینها تتمهٔ آن اینست که همهٔ ایشان
بروایت اتفاق دارند بان محمد بن علی الشلمغانی ابن داود این فقره را افزوده هو ممن عجّل الله له النقمة و لا امهله قد ارتد
عن الاسلام و فارقه بعد از آن باتفاق نقل کرده اند و الحد فی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخالق هرون در عوض معه
بالخالق فقرهٔ فیه بالخالق جل و تعالی را روایت نموده و افتری کذبا و زورا و قال بهتانا عظیما هرون در عوض اثما عظیما
فقرهٔ امرا عظیما روایت نموده کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و اننا قد برئنا الی الله
تعالی و الی رسوله و آله صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم منه و لعنّا علیه لعائن الله تا اینجا باتفاق محدثین نقل
شد و ابن داود این چند فقره را افزوده تتری فی الظاهر منا و الباطن فی السر و الجهر و فی کل وقت و علی کل حال و علی
من شایعه و بایعه او بلغه هذا القول منا فاقام علی تولیه بعده و اعلمهم حاصل مضامین فقرات بلاغت آیین اینست
که بشیخ ابی قسم خطاب نموده میفرماید که خداوند عالم خیر بتو بشناساند و عمر ترا طولانی گرداند و عمل ترا با خیر و خوبی
ختم و تمام نماید و نیک بختی ترا دائمی گرداند بشناسان و بفهمان بکسانی که بدینداری ایشان وثوق داری این را که محمد بن علی
مشهور بشلمغانی خدا بعذاب او تعجیل نماید و او را مهلت ندهد زیرا که از اسلام برگشت و از آن جدا گردید و در دین خدا طریقه
ملحدی را پیش گرفت و ادعای پارهٔ چیزها نمود که باعث کفر بخدا گردید و بر خدا دروغ و بهتان گفت و معصیت بزرگی مرتکب
گردید کسانی که از حق برگشتند بخدا دروغ بستند و گمراه شدند و زیانکار گردیدند و ما از او بسوی خدا و رسول و آل او تبری
نمودیم و براو لعنت کردیم و لعنتهای خدا از پی همدیگر در ظاهر و باطن و در هر وقت و در هر حال براو و بر کسانی باد که تابع او
شوند یا اینکه بعد از شنیدن این سخن در دوستی وی باقی بمانند این فقرات را بمعتمدین و موثقین اظهار و بیان کن صیمری روایت
نموده بعد از این فقرات نوشته بود تولاکم الله خدا شما را صاحب شود با اینکه دوست بدارد ابن ذکا روایت نموده که بجای
تولاکم الله این فقره بوده اعزکم الله انا من التوقی یعنی خدا شما را عزیز گرداند من خود را از دوستی وی باز میدارم ابن داود گفته
که بجای این فقرهٔ گذشته این فقره بود اعلم اننا من التوقی له یعنی بدان که ما خود را از دوستی وی نگه میداریم هرون گفته که بجای
این فقره و اعلمهم اننا فی التوقی و المحاذرة منه بود یعنی بمؤمنین اظهار بکن که ما از دوستی وی حذر میکنیم و خود را از آن نگه میداریم
ابن داود و هرون گفته اند که بعد از آن این فقره است علی مثل ما کان من تقدّمنا النظرائه صیمری بجای این فقره چنین روایت
کرده علی ما کنا علیه ممن تقدمه من نظرائه و ابن ذکا چنین نقل نموده علی ما کان علیه من تقدمنا النظرائه همگی باتفاق
این فقره را نقل کرده اند من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم یعنی از دوستی وی حذر میکنیم چنانکه پیشتر
از این از دوستی امثال او که شریعی و نمیری و هلالی و غیر ایشان باشد حذر کردیم بعد از آن باتفاق این فقره را نقل کرده اند
و عادة الله و ابن داود و هرون گفته اند بعد از آن فقرهٔ جل ثناؤه هم بوده لکن فقرهٔ و عادة الله اتفاقیست و بعد از آن
این فقره است مع ذلک قبله و بعده عندنا جمیلة و به نثق و ایاه نستعین و هو حسبنا فی کل امورنا و نعم الوکیل یعنی
عادت خدا با وجود اینها پیش از او و بعد از او باعتقاد ما مستحسن و پسندیده است ما باو وثوق و حسن ظن داریم و امداد و
اعانت را از او میطلبیم و او در همهٔ امور ما کفیل است چه خوب وکیلیست هرون گفته که ابی علی این توقیع را برداشت و کسی را
از مشایخ نگذاشت مگر اینکه آنرا باو خواند و بعد از آن نسخهٔ آنرا بشهرها نوشت تا اینکه این واقعه فیما بین طایفهٔ شیعه
اشتهار یافت و باهمگی بر لعن او و تبری کردن از او اتفاق نمودند و او در سال سیصد و بیست و سیم هجرت کشته
ذکر حکایات ابو بکر بغدادی پسر برادر شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری و حکایت ابی دلف مجنون شیخ ابو عبد الله

محمد بن نعمان

محمد بن نعمان از ابی الحسن علی بن بلال مهلبی بمن خبر داد گفت شنیدم از ابی قسم جعفر بن محمد بن قولویه میگفت که خداوند عالم حفظ نکند
ابی دلف را ما او را ملحد میدانستیم بعد از آن دیوانه گردید بعد بنجس شرک کشیدند بعد از آن بتفویض قایل شده ما هرگز باوی اختلاط و مخالطه
نداشتیم هر وقتیکه بمجمع مردم حاضر میشد بر او استخفاف و اهانت مینمودند و شیعیان باوی آشنایی نداشتند مگر زمانی اندکی و جماعت
شیعیان از او و از کسانی که باو معتقد بودند و در خصوص وی امر را بر دیگران مشتبه مینمودند تبری مینمودند و ما سخنانی را که او ادعا
میکرد باو پیغام کردیم او آنها را انکار نموده سوگند یاد کرد که من اینگونه اعتقاد را ندارم آنگاه سوگند وی را باور نموده گفته او را قبول کردیم
وقتیکه بغداد آمد بابی دلف میل نمود و از طایفهٔ شیعه رو گردانید در وقت وفاتش با وصیت نمود بنا بر این شک نکردیم
در اینکه او با ابی دلف هم مذهب است آنگاه با او لعنت کرده از او تبری نمودیم زیرا که اعتقاد ما چنان بود که هر کس بعد از سمری ادعا
نیابت نماید کافر است تلبیس کننده و گمراهست گمراه کننده و بالله التوفیق و ابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سکری ذکر نموده گفته
که وقتی پسر محمد بن حسن ولید قمی از جانب پدرش و از جانب شیعه آمد و امر نیابت را که در خصوص وی حکایت شده بود از او
پرسیدند او انکار نمود و گفت که امر نیابت در دست من نیست و مالی نزد وی آوردند قبول ننمود و گفت قبض آن مال بر من
حرام است زیرا که این امر در دست من نیست و این امر ادعا نکرده ام راوی گوید که در بصره در مجلس گفتگوی او حاضر بودم
ابن عیاش ذکر نموده که روزی با ابی دلف در یکجا جمع شدم و باهم در خصوص ابی بکر بغدادی گفتگو نمودیم او گفت که آیا
میدانی که فضیلت و زیادتی شیخ یعنی ابی بکر بغدادی بر ابی قسم حسین بن روح و دیگران از چه راه بوده گفتم نه گفت
از این راهست که ابی جعفر محمد بن عثمان در مقام وصیت نام ابی بکر را بر نام وی مقدم داشت راوی گوید وقتیکه این را
شنیدم گفتم که بنا بگفتهٔ تو منصور دوانقی از ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام افضل میباشد گفت این چگونه است گفتم زیرا
که صادق علیه السلام در وصیت خود نام منصور را بر نام وی مقدم نمود گفت که در خصوص شیخ تعصب میکنی و باو
دشمنی میورزی گفتم که همهٔ خلایق ابی بکر بغدادی را دشمن میدارند و باوی تعصب میورزند گفتگوی ما باوی بجایی
انجامید که نزدیک بود که از گریبان یکدیگر گرفته بکشیم حال ابی بکر بغدادی در قلت علم و شرافت مشهورتر است و دیوانگی ابی
دلف زیاده از آنست که شمرده شود و کتاب را از آن چیزها پر نمیکنیم و بذکر آنها طول نمیدهیم این نوع پارهٔ از حکایات ایشان ذکر
نموده ابو محمد هرون بن موسی از ابی قسم حسین بن عبد الرحیم این را روایت نموده گفته که پدرم عبد الرحیم مرا بنزد ابی
جعفر محمد بن عثمان عمری در خصوص امری که میان من و او بود فرستاد پس بمجلس وی حاضر گردیدم در حالتی که در آن مجلس جماعتی
بودند که در سر چیزی از روایات ائمهٔ اطهار علیهم السلام گفتگو میکردند تا وقتیکه ابی بکر بغدادی در آمد وقتیکه ابی جعفر او را
دید آنحال با جماعت گفت که سخن گفتن را موقوف بدارید زیرا که این شخص که میاید از اصحاب شما نیست چنین حکایت
کرده شده است که ابی بکر بغدادی در بصره از جانب یزیدی وکیل بود مدت مدیدی در خدمت وی ماند مال بسیاری فراهم
نمود و بنزد یزیدی آورد در آنحال یزیدی او را گرفت و مواخذه را در خصوص وی سخت نمود بر سرش چنان زد که بر چشمهایش
آب آمد و او باکوری وفات یافت ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب پسر دختر ام کلثوم گفته که ابی دلف در ابتدای کارش
وجوهات خمس جمع آوری مینمود زیرا که او شاگرد طایفهٔ کرخیان و تربیت یافتهٔ ایشان بود و ایشان جمع آوری میکردند
اهلی از شیعه در این باب شک ندارد و خود ابی دلف هم قایل بود و اعتراف بان داشته چنانکه میگفته است که شیخ صالح مرا از
مذهب ابی جعفر کرخی بمذهب صحیح یعنی مذهب ابی بکر بغدادی بر گردانید و دیوانگی های ابی دلف و حکایات فساد مذهبش
بیشتر از اینست که شمرده شود بهتر آنست که ذکر آنها را طول ندهیم بدانکه جملهٔ از اخبار سفرا که در زمان غیبت اتفاق افتاده
بود نقل نمودیم زیرا که صحت آنها بر امامت صاحب الزمان علیه السلام موقوفست و ثبوت صحت آنها و صحت وکالت سفرا بظهور
معجزات بدست ایشان دلیل واضحیست بر امامت آنحضرت از اینجهت احوال سفرا را نقل نمودیم پس بنا بر این احدی را نمیرسد اینکه
بگوید که ذکر اخبار سفرا نسبت بمقام ما که مقام گفتگو در غیبت آنحضرتست فائدهٔ ندارد زیرا که فایدهٔ آنرا بیان نمودیم بنا
بر این ایراد وارد نمیشود در کتاب خرایج آورده که اصحاب ما چنین روایت نموده اند که ابی محمد حسن شریعی از اصحاب امام علی
النقی علیه السلام و بعد از او اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود او اول کسی بود که ادعای نیابت از جانب صاحب الزمان علیه السلام
کرد خداوند عالم آن مرتبه را برای وی قرار نداده بود و در این خصوص برای خداوند عالم و ائمه علیهم السلام دروغ بست و چیزهایی که بر
ایشان نسبت داد که آنها با ایشان سزاوار نبود و ایشان از آنها بری بودند بعد از آن کفر و زندقه از او بروز نمود و بدین نهج
بود احوال محمد بن نصیر نمیری که از اصحاب امام حسن عسکری بود بعد از آنکه آنحضرت وفات یافت از جانب صاحب الزمان علیه السلام
ادعای نیابت نمود و در این آن خداوند عالم او را بسبب الحاد و غلوش و اعتقاد نمودنش بمذهب تناسخ مفتضح و رسوا
نمود و چنین ادعا میکرده است که من پیغمبر و فرستادهٔ امام علی النقی عم هستم و در خصوص آنحضرت بربوبیت قایل بود
و وطی محارم را جایز میدانست و از جملهٔ غلات احمد بن هلال کرخی بود بیشتر از آن از جملهٔ اصحاب امام حسن عسکری ع

بود

وجوهات خمس

بود بعد از آن از اعتقادش برگشت و نیابت ابی جعفر محمد بن عثمان را انکار نمود تا اینکه توقیعی در خصوص لعن وی و تبری نمودن
از او در جملهٔ کسانی که صاحب ع در آن توقیع بر ایشان لعن نموده و از ایشان تبری نموده بود بیرون آمد نیز بدین نهج بود احوال
ابی طاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی مشهور با بن ابی العزاقر و توقیعی در خصوص لعن بر ایشان
بدست شیخ ابی القاسم بیرون آمد نسخه اش اینست اعرف اطال الله بقاءک و عرفک الخیر کله و ختم به عملک من تثق بدینه و تسکن
الی نیته من اخواننا ادام الله سعادتهم بان محمد بن علی المعروف بالشلمغانی عجل الله له النقمة و لا امهله قد ارتد عن الاسلام
و فارقه و الحد فی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخالق جل و تعالی و افتری کذبا و زورا و قال بهتانا و اثما عظیما کذب العادلون
بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و انا برئنا الی الله تعالی و الی رسوله و آله صلوات الله و رحمته و برکاته علیهم
منه و لعناه علیه لعائن الله تتری فی الظاهر منا و الباطن فی السر و الجهر و فی کل وقت و علی کل حال و علی من شایعه و تابعه و بلغه
هذا القول منا فاقام علی تولیه بعده و اعلمهم تولاکم الله اننا فی التوقی و المحاذرة منه علی مثل ما کنا علیه ممن تقدمه
من نظرائه من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم و عادة الله جل ثناؤه مع ذلک قبله و بعده عندنا جمیلة
و به نثق و ایاه نستعین و هو حسبنا فی کل امورنا و نعم الوکیل حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات سابقا مذکور گردید
اعادهٔ آن باعث تطویل است باب در ذکر احوال کسانی که آنحضرت را دیده اند در کتاب الغیبه رحمة الله علیه ایشان از ابی محمد
هرون بن موسی تلعکبری او از احمد بن علی رازی روایت نموده او گفته که شیخی در شهر ری بمنزل ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی
وارد گردید و برای وی حدیث روایت نمود من هم از او شنیدم چنانکه ابی الحسین شنید و گمان چنین دارم که این ماجرا پیشتر از سال
سیصدم هجرت بود یا اندکی زمانی از آن گذشته اتفاق افتاد آن شیخ گفت که خبر داد بمن علی بن ابرهیم فدکی گفت که او چنین
نقل نمود که در وقتیکه من بطواف بیت الله مشغول بودم شش شوط آنرا بجا آورده بودم میخواستم که هفتمین را بعمل بیاورم
ناگاه در سمت دست راست کعبه حلقهٔ جمعیتی را دیدم و در میان ایشان جوانی خوش رو و خوشبو و مهیب بنظر آوردم
با وجود آن هیبت بمردم نزدیک بود در آنحال تکلم نمود بطرزی که هرگز کلامی از کلام او بهتر و بیانی از بیانش شیرین تر ندیده
بودم و نشستی از نشستن وی نیکوتر بنظر نیاورده بودم در آنحال نزد وی رفتم با او سخن میگفتم ناگاه ازدحام مردم مرا از آن محروم
نمود آنگاه از بعضی ایشان پرسیدم که این جوان کیست گفت پسر پیغمبر خداست در هر سال یک روز بر خاصان خود ظاهر
میشود و با ایشان سخن میگوید آنگاه باآنحضرت عرض نمودم که من طالب ارشاد و هدایتم مرا ارشاد و رهنمایی بکن آنگاه سنگ
ریزهٔ بمن داد وقتیکه رو گردانید خود را از سمت وی برگردانیدم بعضی از هم نشینان وی بمن گفت که پسر پیغمبر خدا بتو چه داد گفتم
سنگ ریزه بعد از آن دست خود را گشودم ناگاه ریختهٔ طلا در آن مشاهده نمودم پس از آنجا رفتم ناگاه دیدم که آنحضرت از عقب من
رسید و فرمود که آیا برای تو حجت ثابت گردید و حق برای تو آشکار شد و کوری دیدهٔ دلت زایل گردید آیا مرا میشناسی گفتم نه
گفت منم مهدی منم قایم زمان منم کسیکه زمین را پر از عدل گردانند چنانکه پر از جور گردیده بدرستیکه روی زمین از حجت خدا خالی
نمیشود و خلایق بیشتر از حیرت بنی اسرائیل در فترت و حیرت نمیمانند و حال من برای اکثر شیعیان بتوسط سفرا ظاهر گردید و اینکه
گفتم امانتی است بدو نزد تو آنرا ببرادران خود که از اهل حق اند خبر ده در کتاب خرایج از فدکی مثل این را روایت نموده در
کتاب کمال الدین از طالقانی او از علی بن احمد خدیجی کوفی از ازدی روایت نموده او گفته که در وقتیکه بطواف بیت الله مشغول
بودم حدیث را تا بآنجا که خلایق در حیرت نمیمانند و اینکه گفتم امانتی است آنرا ببرادران خود که از اهل حق اند خبر ده نقل نموده
در کتاب الغیبه باین اسناد از احمد بن علی رازی روایت نموده او گفته که محمد بن علی از محمد بن احمد بن خلف بمن خبر داد گفت که در منزل
عباسیه در دو منزلی فسطاط مصر که آن جائی است در حوالی مصر که عمرو بن العاص آنرا بنا نموده بود و الآن خرابست در
مسجدی فرود آمدیم منزل نمودیم و بعد از آنکه فرود آمدیم غلامان من هر یکی پی شغلی رفته متفرق گردیدند نزد من کسی
نماند مگر یکنفر غلام عجمی در آنحال شیخی را در کنج مسجد بنظر آوردم دانستم که اکثر اوقات به تسبیح و تهلیل مشغول است وقتی
که وقت ظهر شد فریضهٔ ظهر را در اول وقتش ادا نمودم بعد از آن طعام خواهش کردم و شیخ را هم خواندم که با من طعام
بخورد قبول نمود پس وقتیکه طعام خوردیم از نامش و نام پدرش و نام بلده اش و صنعتش پرسیدم گفت که نام من محمد بن
عبدالله است و بلده ام قم سی سال است که برای جستجوی حق در شهرها و کنار دریاها سیاحت میکنم و بیست سال تخمینا
در مکهٔ معظمه متوطن گردیدم تتبع اخبار و آثار مینمودم وقتیکه سال دویست و نود و سیم هجرت در رسید بطواف بیت الله رفتم
بعد از طواف در مقام ابرهیم علی نبینا و علیه السلام دو رکعت نماز کردم خوابم ربود ناگاه صدای دعا خواندن که مانند آنرا تا آنوقت
نشنیده بودم بیدارم نمود و بدقت نظر بآن دعا خوان نگاه کردم ناگاه دیدم که او جوانیست گندم گون تا آنحال کسیرا در حسن صورت
و خوش قامتی وی ندیده بودم بعد از آنکه از دعا فارغ گردید نماز کرد و بعد از آن بیرون رفته بعمل سعی و صفا و مروه مشغول گردید من هم
در عمل سعی با او تبعیت کردم آنگاه خداوند عالم بدلم انداخت که این جوان صاحب الزمان ع است وقتیکه از عمل سعی

فارغ گردید

فارغ گردید راه بعضی دره‌ها کوه را پیش گرفت من هم از پیش رفتم وقتیکه باو نزدیک شدم ناگاه مرد سیاه را دیدم که سر راه من گرفته
مرا صیحه زد که هولناکتر از آن نشنیده بودم گفت که خدا ترا بسلامت بدارد چه میخواهی پس ترسیدم و ایستادم تا اینکه آن شخص
از نظرم غایب گردید من متحیر گردیدم وقتیکه حیرت و ایستادنم در آنجا طول کشید برگشتم در حالتیکه نفس خود را ملامت میکردم
که چرا سخن آن مرد سیاه را قبول نمودم و برگشتم بعد از آن با خدای خود خلوت نموده پیغمبر و ائمه را بدرگاه وی شفیع کرده خواستم
که سعی و تلاشم را ضایع نگرداند و برای من ظاهر گرداند چیزیرا که بسبب آن دلم آرام گیرد و بصیرتم زیاد گردد وقتیکه دو سال از این ماجرا
گذشت بزیارت قبر پیغمبر مشرف گردیدم و در وقتیکه در روضهٔ منوره در میان قبر مطهر و منبر بودم خوابم ربود ناگاه دیدم
که کسی مرا میجنباند پس بیدار شدم ناگاه دیدم که او همان مرد سیاه است بمن گفت که حالت چگونه است گفتم خدا را حمد میکنم و ترا مذمت
گفت که مرا مذمت نکن زیرا که مأمور بودم با چیزی که بتو گفتم بدرستیکه تو در آنوقت خیر بسیاری یافتی گوارا باد ترا در مقابل آنچه
که دیدی شکر خدا را بکن بعد از آن نام بعضیرا از برادران دینی من برد و احوال او را پرسید گفتم که در برقه است بعد از آن نام یکی دیگر
که با من رفیق بود و در عبادت جد و جهد داشت و در دیانت صاحب بصیرت بود ذکر نموده از احوال او نیز پرسید گفتم در اسکندریه است تا
اینکه جمعی را از برادران دینی من پرسید بعد از آن نام غریبی ذکر نمود گفت که نقفور چه کار دارد گفتم او را نمیشناسم گفت چگونه نمی
شناسی و حال آنکه از اهل روم است خداوند گردگار او را هدایت نموده برای یاری نمودن ما از قسطنطنیه خروج میکند بعد از آن از احوال
مرد دیگر پرسید گفتم نمیشناسم گفت او مردیست از یاران مولای من برو بنزد اصحاب خود و بایشان بگو که امید چنان داریم که خدا
عالم بیاری نمودن بضعفا و انتقام گرفتن از ظالمان اذن داده باشد من هم بنزد جماعتی از اصحاب خود برگشتم آنچه که بمن سپرده
بود بایشان رسانیدم دوباره باینجا برگشتم چنانکه می بینی و بتو میرسانم این را که بپارهٔ کارها که باعث تعب و مشقت است مرتکب نشوی
و نفس خود را بطاعت پروردگار خود منحصر کنی زیرا که انشاء الله امر نزدیکست یعنی آنحضرت انشاء الله بزودی ظهور خواهد نمود
راوی حدیث گوید که در آنوقت بخزینه دار خود امر نمودم پنجاه دینار نزد من حاضر نمود از آن شیخ خواهش نمودم که آنرا قبول نماید گفت ای
برادر خدای تعالی بر من حرام کرده است که از تو بگیرم چیزیرا که احتیاج بآن ندارم چنانکه برای من حلال نموده که بگیرم از تو چیزیرا که بآن
محتاجم آنگاه گفتم که آیا این خبر را از تو غیر از من از اصحاب سلطان شنیده است گفت آری برادرت احمد بن حسین همدانی که در آذربایجان
از نعمت خود ممنوع گردید از من شنید و بعد از شنیدن آن بآرزوی اینکه او هم ببیند چیزیرا که من دیدم از من در خصوص حج کردن اذن
طلبید پس سال حج نمود بعد از آنکه حج را تمام نمود کزویه بن مهرویه او را کشت راوی گوید که بعد از آن از او مفارقت نموده بثغر برگشتم
بعد از آن حج کردم و بمدینه آمدم در آنجا بمرد طاهر نام که از اولاد حسین اصغر بود ملاقات کردم چنین گفته میشد که او در خصوص این
امر یعنی صاحب الزمان ع چیزی میداند بملاقات وی مداومت نمودم تا بحدیکه بمن انس گرفت و وثوق بهم رسانید و بصحت اعتقادم مطلع
گردید آنگاه باو گفتم که یابن رسول الله ترا بحق پدران پاک و پاکیزه ات سوگند میدهم که مرا در علم خود که در خصوص صاحب این امر
داری شریک خود گردان بدرستیکه نزد من شهادت داده کسیکه تو باو وثوق داری باینکه معتمد بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب بسبب
مذهب و اعتقادم عزم کشتن من کرده و او را چند مرتبه بریختن خونم تحریص و ترغیب نموده اند لکن خدای تعالی از شرش سالمم
داشت گفت ای برادر خبری که از من میشنوی در این کوهها پنهان کن امور عجیبه را مشاهده نمیکنند مگر کسانی که توشه را در تاریکی شب
بردارند و بجاهائیکه میشناسند ببرند یعنی عجایب و غرایب اسرار را مشاهده نمیکند مگر کسیکه آنها را در خفیه ببیند یا بشنود و اظهار
نکند بر کسانیکه از آنها مخفی و پنهان میدارند و کسیکه آنها را فاش میکند هرگز مشاهدهٔ عجایب اسرار برای وی میسر نمیشود و حال آنکه از جستجو
و تفتیش ما را نهی کرده اند راوی گوید وقتیکه سخن باینجا رسید او را وداع نموده برگشتم در کتاب الغیبه از احمد بن عبدون او از ابی الحسن
محمد بن علی شجاعی کاتب او از ابی عبدالله محمد بن ابرهیم نعمانی او از یوسف بن احمد جعفری روایت کرده او گفته که در سال سیصد و ششم هجرت
حج نمودم و از همین سال تا سال سیصد و نهم هجرت در مکهٔ معظمه بقصد مجاورت ماندم بعد از آن از آنجا بیرون آمده بشام برمیگشتم روزی در راه
می آمدم در حالتیکه نماز صبح از من فوت شده بود و از محمل پایین آمده برای نماز کردن مهیا گردیدم ناگاه چهار نفر مرد را در یک محمل دیدم
و ایستادم از ایشان تعجب میکردم یکی از ایشان بمن گفت که از چه چیز تعجب میکنی نمازت را ترک کردی و با مذهبت مخالفت نمودی گفتم از
کجا دانستی مذهب مرا گفت که میخواهی که صاحب زمان خود را ببینی گفتم آری آنگاه بیکی از آنچهار نفر اشاره نمود یعنی اینست صاحب
الزمان علیه السلم گفتم آیا مر او را دلایل و علامات هست گفت که کدام یکی را از این دو معجزه میطلبی میخواهی که شتر با بارش بسمت آسمان
بالا رود یا اینکه محمل بطرف آسمان بلند گردد گفتم هر کدام یکی از آنها بعرصهٔ ظهور در آید مراد در این باب کفایت میکند در آنحال دیدم که
اشتر با بارش بسمت آسمان بلند گردید و آنمرد اشاره بمردی نمود گندم گون یا رنگش رنگ طلا بود و در پیشانیش اثر سجده داشت در کتاب
خرایج از یوسف بن احمد مثل این را روایت نموده و در کتاب الغیبه از احمد بن علی رازی او از محمد بن علی او از محمد بن عبدالله انصاری همدانی او
از احمد بن عبدالله هاشمی که از اولاد عباس روایت نموده او گفته که در سر من رای در روز وفات امام حسن عسکری علیه السلم بجنازهٔ آنحضرت
حاضر شدم و جنازهٔ آنحضرت را بیرون آورده در جای گذاشتند ما سی و نه نفر مرد بودیم در یکسمت نشسته انتظار میکشیدیم که کسی بیاید

برآن

بر آنحضرت نماز بگذارد تا اینکه جوانی عشاری پا برهنه و ردا بر سر کشیده بیرون آمد وقتیکه او را دیدیم بدون اینکه او را بشناسیم بجهة هیبت و صلابتش از جا برخواستیم آنگاه در پیش روی ما ایستاد و ما در پشت سرش صف بستیم و با وی بر جنازهٔ آنحضرت نماز کردیم بعد از انکه از نماز فارغ گردید رفت بخانهٔ داخل شد که سوای آنخانه بود که از آنجا بیرون آمده بود و ابو عبد الله همدانی گفته که در شهر مراغه مردی را از اهل تبریز که ابراهیم بن محمد نام داشت ملاقات نمودم او مثل این حدیث را بدون نقصان نقل نمود راوی گوید که از مرد همدانی پرسیدم که مراد از غلام عشاری چیست گفت عشاری یعنی ده وجب یا سنش عشاری بود یعنی ده سال داشت زیرا که چنین مرویست که ولادت آنحضرت در سال دویست و پنجاه و شش هجرت بوده و وفات امام حسن عسکری علیه السلم در سال دویست و شصت هجرت واقع گردید ما بین این دو واقعه چهار سال میشود گفت نمیدانم که کدام یکی از این دو معنی مراد است من بدین نهج شنیدم لکن با او شیخی از اهل بلادش بود ... صاحب علم و روایت بود بمن گفت که مراد اینست که قد آنحضرت عشاری بوده در کتاب الغیبه از شخصی و از علی بن عایذ رازی و از حسن بن وجناء نصیبی و از نعیم محمد بن احمد انصاری روایت کرده او گفته که در مکهٔ معظمه نزد مستجار حاضر بودیم و سی نفر از زهاد هم که در میان ایشان سوای محمد بن قسم علوی صاحب اخلاصی نبود در انجا حاضر بودند وقتیکه ما در روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه از هجرت گذشته در انمکان بدینحال بودیم ناگاه جوانی از طواف نزد ما آمد بطرزیکه بدو قطیفه احرام بسته بود و دو نعلی گفشی در دست داشت وقتیکه او را دیدیم بجهة هیبت و صلابتش از جا برخواستیم و از ما کسی نماند مگر آنکه برخواست در آنحال سلام کرد و در میان ما نشست ما هم در اطرافش نشستیم بعد از آن بیمین و یسارش نگاه کرد و گفت که آیا میدانید که ابو عبد الله در دعای الحاح چه میگفت گفتیم که چه میگفت گفت میگفت اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی تَقُومُ بِهِ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْاَرْضُ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِهِ اَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِي فَرَجًا یعنی پروردگارا از تو سؤال و خواهش میکنم بنام آنچنان نامی که آسمان و زمین بسبب آن قایم میشوند و با آن حق و باطل از هم جدا میکنی و با آن چیزهای پراکنده شده را جمع میکنی و چیزهای فراهم آمده را پراکنده مینمائی و عدد ریگها و وزن کوهها و پیمانهٔ دریاها را با آن شمرده که صلوة بمحمد و آل او بفرستی و بگردانی برای من در امرم فرجی قرار بدهی بعد از آن برخواست و مشغول طواف گردید ما هم بسبب برخواستن او برخواستیم تا اینکه از طواف فارغ گردیده برگشت و ما فراموش کردیم که آن ماجرا را ذکر بکنیم و بگوئیم که او کیست تا اینکه در فردای آن روز همان وقت در رسید نیز دیدیم که آن مرد از طواف کردن بنزد ما بیرون آمد آنگاه از جا برخواستیم چنانکه دیروز برخواسته بودیم و در وسط مجلس ما نشست و بیمین و یسار خود نگاه نمود گفت که آیا میدانید که امیر المؤمنین علیه السلم بعد از فارغ شدن از نماز واجب کدام دعا را میخواند گفتیم چه دعا میخواند گفت که این دعا را میخواند اِلَيْكَ رُفِعَتِ الْاَصْوَاتُ وَدُعِيَتِ الدَّعْوَةُ وَلَكَ عَنَتِ الْوُجُوهُ وَلَكَ خَضَعَتِ الرِّقَابُ وَاِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي الْاَعْمَالِ يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيَا خَيْرَ مَنْ اَعْطٰى يَا صَادِقُ يَا بَارِئُ يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَيَا مَنْ اَمَرَ بِالدُّعَاءِ وَوَعَدَ بِالْاِجَابَةِ يَا مَنْ قَالَ اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ يَا مَنْ قَالَ وَاِذَا سَئَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ وَيَا مَنْ قَالَ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ هَا اَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُسْرِفُ وَاَنَا الْقَائِلُ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا حاصل مضمون آنست که بخداوند گارا خطاب نموده میگوید که بسوی تو بلند میشود آوازهای دعا کنندگان و بسوی تو دعاها گفته میشود و رویها خلایق در پیش تو ذلت و خواری قبول میکنند و در پیش تو گردنها پست میشوند و حکم نمودن در کارها با تست ای بهترین کسانیکه سؤال کرده میشوند وای بهترین عطا کنندگان ای خدا راست گوی خلق کنندهٔ عالم وای آنکه وعدهٔ خود را خلاف نمیکند وای آنکه خلایق را بدعا مأمور نموده و اجابت آنرا وعده فرموده وای آنکه گفته است که مرا بخوانید تا اینکه برای شما اجابت نمایم ای آنکه به پیغمبر گفته که اگر بندگان من مرا از تو بپرسند با ایشان بگو که با ایشان نزدیکم و دعای دعا کنندگان را وقتیکه مرا بخوانند قبول میفرمایم پس اجابت دعای مرا طلبند و بمن ایمان بیاورند تا اینکه هدایت یابند وای آنکه گفته است که ای بندگان کنه کار من از رحمت الهی ناامید و مأیوس نشوید زیرا که خداوند عالم همه گناهان را میآمرزد بدرستیکه او بخشنده و رحم کننده است همه اوقات در مقام خدمتگذاری و بندگی تو هستم اینک در پیش روی تو با اسراف کنندگاری ایستاده ام و میگویم که از رحمت خدا ناامید مأیوس نشوید زیرا که او جمیع گناهان را میآمرزد بعد از ادای فقرات این دعا بیمین و یسار نگاه کرده گفت که آیا میدانید که امیر المؤمنین علیه السلم در سجدهٔ شکر چه میگفت گفتیم چه میگفت گفت چنین میگفت يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ اِلَّا سَعَةً وَعَطَاءً يَا مَنْ لَا يَنْفَدُ خَزَائِنُهُ يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَجَلَّ لَا يَمْنَعُكَ اِسَائَتِي مِنْ اِحْسَانِكَ اَنْتَ تَفْعَلُ بِيَ الَّذِي اَنْتَ اَهْلُهُ فَاَنْتَ اَهْلُ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَالْعَفْوِ وَالتَّجَاوُزِ يَا رَبِّ يَا اَللّٰهُ لَا تَفْعَلْ

بِيَ الَّذِي اَنَا اَهْلُهُ فَاِنِّي اَهْلُ الْعُقُوبَةِ وَقَدِ اسْتَحْقَقْتُهَا لَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ لِي عِنْدَكَ اَبُوءُ لَكَ بِذُنُوبِي كُلِّهَا وَاَعْتَرِفُ بِهَا كَيْ تَعْفُوَ عَنِّي وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنِّي اَبُوءُ لَكَ بِكُلِّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ وَكُلِّ سَيِّئَةٍ عَمِلْتُهَا رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ یعنی ای آنکه بسیاری عطا و بخشش نمی افزاید بر او مگر وسعت و بخشش را ای آنکه خزینه ها او به بخشیدن تمام نمیشود ای آنکه مر او راست خزینه های آسمانها و زمین ای آنکه مر او راست خزینه ها ما دامیکه او باریک و ارفع از اینست که عقول و اوهام بر او برسند کنه کاری من ترا از احسان کردن بمن مانع نشود بکن در خصوص من چیزی را که کردن آن بتو سزاوار و شایسته است زیرا که تو اهل سخا و کرمی و اهل عفو و گذشتی پروردگارا مکن در مادهٔ من چیزی را که من بان اهل و سزاوارم زیرا که من اهل عذاب و عقوبتم و بان استحقاق دارم حجتی و عذری در کنه کاری در دست ندارم که بتو بیارم و با همه کناهان خود بسوی تو بر میگردم و بانها اقرار و اعتراف میکنم برای آنکه از سر کناهانم در گذری و تو بانها دانا تری از من و با هر کناهی که کرده ام و با هر عمل بدی که مرتکب شده ام بسوی تو بر میگردم وای پروردگار من مرا بیامرز و از کناهانم در گذر زیرا که تو عزیزتر و کریمتری بعد از آن برخواست داخل عمل طواف گردید ما بسبب برخواستن وی بر خواستیم وقتیکه فردا شد باز در همانوقت آمد آنگاه باز تواضع نموده از جا برخواستیم چنانکه در روزهای پیشین میکردیم کردیم و در وسط ما نشست و بجانب دست راست و دست چپ نگاه کرده و گفت که علی بن الحسین علیهما السلم سید سجاد در سجود خود در اینمکان و اشاره بدست خود بسمت حجر الاسود و تحت میزاب نمود میگفت عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ يَسْئَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ یعنی بندهٔ حقیر تو مسکین است و محتاجست و سؤال کننده از تو در درت ایستاده از تو سؤال و خواهش میکند چیزی را که احدی غیر از تو بدادن آن قدرت ندارد بعد از آن بیمین و یسارش نظر کرد و در میان ما محمد بن قسم نگاه نمود و گفت ای محمد پسر قسم تو با خیر و نیکوئی هستی انشاء الله و او هم بصاحب الامر علیه السلم قایل بود بعد از آن برخواست و داخل عمل طواف گردید و از ما کسی نماند مگر اینکه این دعا را یاد گرفت و فراموش نمودیم که احوال او را با همدیگر ذکر بکنیم مگر در روز آخر پس در این روز ابی علی محمودی بما گفت که ای جماعت آیا میشناسید اینمرد را بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه او صاحب زمان شماست گفتیم که چگونه دانستی او را گفت که هفت سال پروردگار را خواندم و از او مسئلت نمودم که صاحب الزمان علیه السلم را بمن بنماید در این اثنا در وقت عصر تنگ روز عرفه همین مرد را دیدم که دعا میخواند من آن دعا را حفظ نمودم و از او پرسیدم که این دعا از کیست گفت از مردی گفتم از کدام مردم است گفت از عرب ایشان گفتم از کدام عرب ایشان گفت از اشراف عرب گفتم اشراف ایشان کیست گفت بنی هاشم گفتم از کدام فرقهٔ بنی هاشم گفت از بزرگان ایشان گفتم از کدام یکی از ایشانست گفت از کسیست که سرها را شکافت و اطعام مساکین مینمود و در وقتیکه خلایق در خواب بودند نماز میکرد راوی گوید که از این سخنان دانستم که آنمرد علویست یعنی از اولاد علی علیه السلم است پس از اینجهت او را دوست داشتم بعد از آن او از پیش چشم ناپدید نمود ندانستم که از نظرم چگونه غایب گردید آنگاه از جماعتی که در اطراف وی بودند پرسیدم که آیا اینمرد علوی را میشناسید گفتند آری هر سال پیاده با ما برای حج میآید گفتم سبحان الله بخدا سوگند هر آینه علامت پیاده گیرا در او نمی بینم ابی علی گوید که بعد از آن بسمت مزدلفه برگشتم در حالتیکه از مفارقتش غمگین و اندوهگین بودم و انشب در مزدلفه خوابیدم ناگاه رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم بمن گفت یا احمد بدرستیکه مطلب دیگر عرض کردم ای سید من آنکه دیدم که بود فرمود که آنکسیرا که در وقت عصر تنگ دیدی صاحب زمان تو بود راوی گوید وقتیکه اینمقدمه را از ابی علی محمودی شنیدیم با او عتاب کردیم که چرا پیشتر از این ما را از اینمقدمه مطلع و مستحضر ننمودی تا اینکه آنحضرت را بشناسیم و از او مستفیض بشویم آنگاه گفت که اینمقدمه را تا اینوقت که بشما خبر دادم فراموش نموده بودم در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از ابو محمد هرون بن موسی و از ابی علی محمد بن همام و از جعفر بن محمد بن مالک کوفی و از محمد بن جعفر بن عبد الله و از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری همین حدیث نقل نموده در کتاب کمال الدین از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و از جعفر بن احمد بن علوی و از علی بن احمد عقیقی و از ابی نعیم انصاری زیدی نقل نموده او گفته که در مکهٔ معظمه در نزد یکی مستجار بودم با جماعتی که تقصیر نموده یعنی سر تراشیده و شارب زده از احرام بیرون آمده بودند از جملهٔ ایشان محمودی و علان کلینی و ابو الهیثم دیناری و ابو جعفر احول بودند و ما در انجا بقدر سی نفر مرد بودیم و در میان ایشان صاحب اخلاص نمیدانستم مگر محمد بن قسم علوی عقیقی را و این حدیث را چنانکه از کتاب الغیبه نقل کردیم باخر رسانید بعد از آن گفته که این حدیث را عمار بن حسین بن اسحق از ابن احمد بن خضر و از محمد بن عبد الله اسکافی و از سلیم بن ابی نعیم انصاری بما نقل کرد و در مکهٔ معظمه خبر داد بما محمد بن محمد بن علی بن حاتم از عبید الله بن محمد قصبانی و از علی بن محمد بن احمد بن حسین و از ابی جعفر محمد بن علی منقذی حسنی و گفته که من و جماعتی از تقصیر کنندگان در مستجار بودیم از جملهٔ ایشان محمودی و ابو الهیثم دیناری و ابو جعفر احول و علان کلینی و حسن بن وجناء بودند و همهٔ ایشان بقدر سی نفر مرد بودند.

بودند تا آخر حدیث بدون تفاوت نقل نموده در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از تلعکبری او از احمد بن علی رازی او از مردی که نام
اورا ذکر ننموده ولکن گفته که او از اهل قزوین است او از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایت کرده او گفته که بمنزل علی
بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی داخل شدم و از اولاد امام حسن عسکری ع او پرسیدم گفت ای برادر بدرستیکه از امر عظیم پرسیدی بتحقیق
اینکه امام زمانرا مشاهده نمایم بیست مرتبه حج کردم راهی برای اینمطلب نیافتم وقتیکه در شبی از شبها در خوابگاه خود خوابیده بودم
ناگاه از گوینده شنیدم میگفت که یا علی بن ابراهیم بدرستیکه خدای تعالی ترا حج کردن ماذون فرمود پس آنشب را ندانستم که چگونه گذشت
تا اینکه صبح نمودم و در امر خود متفکر بودم و شب و روز را انتظار موسم حج میکشیدم وقتیکه موسم حج رسید تدارک سفر دیده
بسمت مدینه منوره روانه گردیدم تا اینکه داخل مدینه شدم در آنجا پرسیدم که آیا امام حسن عسکری ع را ولدی هست جوابی نشنیدم
و اثری نیافتم در آنجا ماندم در امر خود متفکر بودم تا اینکه از مدینه بیرون رفته اراده مکه نمودم و در این بین بجحفه داخل شدم
و یکروز در آنجا ماندم و از آنجا بیرون شده بسمت غدیر که از آنجا تا بجحفه چهار میل راهست متوجه گردیدم وقتیکه داخل مسجد جحفه
گردیدم نماز کردم و روی خود را بخاک گذاشتم و برای دیدن اولاد امام حسن عسکری علیه السلام دعا و تضرع بدرگاه الهی نمودم و از آنجا بیرون
رفته اراده منزل عسفان کردم و آن جائیست در سمت مدینه در دو منزلی مکه بعد از آن داخل مکه معظمه گردیدم و چند روز اقامه نمودم
طواف بیت الله میکردم و باعتکاف مشغول بودم شبی در طواف بودم ناگاه خوش روی و خوشبوئی دیدم در حالتیکه بتدراه رفتنش می
خرامید و طواف میکرد ناگاه بدلم در خصوص وی چیزی افتاد پس بسمت او برخواستم و او را جنبانیده بخود متوجه نمودم در اینحال گفت
که از اهل کجائی گفتم از اهل عراق گفت از اهل کدام زمین عراقی گفتم اهل اهواز گفت در آنجا خصیب را میشناسی گفتم خدا باو رحمت
کند بدرستیکه داعی حق را اجابت نمود گفت که خدای تعالی باو رحمت کند که شبها را نمیخوابید و بعبادت میگذرانید و گریه و زاری
میکرد و اشک بسیار از دیده اش میریخت آیا علی بن ابراهیم مهزیار را میشناسی گفتم منم علی بن ابراهیم گفت یا ابا الحسن خدا ترا تحیت و سلام
بفرستد آن نشانه را که در میان تو و امام حسن عسکری ع بود چه کردی گفتم در نزد منست گفت آنرا در آر پس دست بجیب کرده آنرا
در آوردم وقتیکه آنرا دید خود را ضبط ننموده چشمهایش پر از اشک گردید و باواز بلند گریه نمود بحدیکه لباسهایش از سیل
سرشک تر گردید بعد از آن گفت یا بن المهزیار الآن ماذون گشتی تا دو دفعه این را گفت و گفت بمنزل خود برو و مهیا باش وقتی
که شب ظلمانی چادر شب خود را پوشید و تاریکی آن خلایق را پوشانید آنگاه بشعب بنی عامر برو که در آنجا بمن ملاقات خواهی
کرد پس بمنزل خود برگشتم زمانیکه آنوقت معین در رسید چیزها را که در منزل داشتم جابجا نموده درش را بستم و جهاز اشتر را
محکم نموده بر پشت آن گذاشتم و سوار شدم و با جد و جهد راه میرفتم تا اینکه بشعب رسیدم ناگاه همان جوانرا دیدم که ایستاده
صدا میکند میگفت که یا ابا الحسن نزد من بیا بسمت وی رفتم وقتیکه بنزدیک او رسیدم پیشی نموده بمن سلام کرد و فرمود
ای برادر با ما بیا پس براه افتادیم و با همدیگر سخن میگفتیم تا اینکه کوههای عرفات را طی نمودیم و بکوههای منی رسیدیم از آنجا گذشتیم
بمیان کوههای طایف رسیدیم در آنجا فجر اول یعنی صبح کاذب طلوع نمود آنگاه مرا بفرود آمدن از اشتر امر نمود و گفت که نماز
شب را بگذار پس نماز شب را کردم بعد از آن بنماز وتر امر نمود آنرا هم کردم و این فایده را از او حاصل نمودم بعد از آن بسجود و تعقیب مامورم
نمود بعد از آن از نماز خود فارغ گردیده مرا بسوار شدن امر نمود سوار شدم و با وی براه رفتن مشغول گردیدم تا اینکه
بالای کوه طایف رسیدیم آنگاه گفت که آیا چیزی می بینی گفتم آری تلی از ریگ می بینم که در بالای آن چادری بوده و توی آن بحدی
نورانیست که گویا آتش گرفته شعله ور گردیده وقتیکه آنرا مشاهده نموده خوشدل شدم پس در اینحال گفت که آرزو و امید تو
در اینجا حاصل خواهد شد بعد از آن گفت ای برادر بیا پس رفتیم تا اینکه از بلندی بپایین کوه فرود آمدیم آنگاه گفت که از اشتر
پایین بیا زیرا که اینجا جائیست که هر سرکشان در اینجا ذلیل میشوند و هر جبار و ستمکار در اینمقام فروتنی میکنند بعد از
ان گفت که افسار اشتر را رها کن گفتم بکه بگذارم او را گفت اینجا حرم قایم علیه السلام است باینمقام داخل نمیشود مگر مؤمن و
از اینجا بیرون نمیرود مگر مؤمن پس افسار اشتر را رها کردم و با وی رفتم تا اینکه بآنچادر رسیدیم آنگاه بر من پیشی نموده داخل گردید و
بمن گفت که در اینجا توقف کن تا وقتیکه بیرون آیم وقتیکه بیرون آمد گفت داخل شو که سلامتی در اینجاست پس داخل گردیدم
ناگاه انحضرت را دیدم که نشسته و دو طاقه پارچه برد پوشیده بطرزیکه یکی را مانند فوطه بسته و یکطرف دیگری را از زیر بغل
راست بسمت پستان چپش آورده و طرف دیگر آنرا بر گردانیده بدوش راست انداخته و او در لطافت مانند بابونج و سرخی
رنگش مثل سرخی گل رنگ ارغوانی بود که شبنم بران نشسته و الم محبت باو رسیده باشد و رسیدن الم محبت بان کنایه است
از اینکه سرخی آن بمرتبه شدت نبود چنانکه اگر انسانرا الم محبت رسد سرخی رویش زایل میشود و بودن شبنم در آن کنایه
است از اینکه روی مبارکش عرق نموده بود پس حاصل مدعی اینست که رنگ مبارکش گندم گون و در روی مبارکش مانند قطرات عرق
نشسته بود و قد مبارکش مانند شاخ درخت بان بوده یا مثل بوته ریحان بود و جوان جوادی و پاکیزه و صاحب تقوی بود و نه بسیار
بلند بود و نه بسیار کوتاه بلکه قامت معتدل داشت سر مبارکش گرد بود در جبینش وسعت داشت و ابروهایش کمان وار بودند

و بینی مبارکش نازک و بلند بود و در رخسارش خالی که گویا پاره مشک بود که بر روی گوینده عنبر بوی قرار گرفته باشد وقتیکه او را دیدم
بسلام کردن سبقت نمودم جواب را بهتر از سلام من رد کرد بعد از آن احوال اهل عراق را پرسید عرض کردم ای سید من ایشان چادر شب
ذلت و خواری را پوشیده اند بعد در میان خلایق از جمله ذلیل شدگانند فرمود یا بن المازیار روزی میشود که شما بر ظالمان و جابران مسلط
میشوید چنانکه ایشان الان بر شما مسلطند و ایشان در آن روز از جمله ذلیل شدگان میباشند عرض کردم ای سید من از وطن دور افتاده
و مطلب طول کشید فرمود یا بن مازیار بدرستیکه پدرم امام حسن عسکری ع از من عهد و پیمان گرفته باینکه همسایگی نکنم با قومی که خدا
بر ایشان غضب نموده و در دنیا و آخرت ایشانرا خوار و ذلیل و بعذاب دردناک دوچار گردانیده و مرا مامور نموده که ساکن نشوم
مگر در سخت ترین کوهها و مگر در بیابانهای که از آب و علف خالی باشد بخدا سوگند هر آینه مولای من و شما با تقیه رفتار نمود بعد از خود
انرا بمن واگذاشت پس من الحال با تقیه میگذرانم تا وقتیکه ماذون شوم و خروج کنم عرض کردم ای سید من این امر کی خواهد شد
فرمود در وقتیکه میان شما و راه کعبه بسته شوند آفتاب و ماه که در یکمحل جمع شوند و کواکب و انجم در اطراف آنها بگردند مؤلف گوید دور
نیست که مراد انحضرت از آفتاب و ماه و کواکب جناب پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام باشند راوی گوید عرض کردم یا بن رسول
الله در کدام زمان خواهد شد فرمود در سال چنان و چنان دابة الارض از ما بین صفا و مروه خروج میکند در حالتیکه عصای موسی
و انگشتر سلیمان نزد او است خلایق را بسمت محشر میراند راوی گوید که چند روزی در خدمت انحضرت ماندم و بعد از آنکه بمنتهای
خواهش خود از انحضرت رسیدم مرا ماذون و مرخص فرمود که از آنجا بیرون آیم پس آمده متوجه منزل خود گردیدم بخدا سوگند یاد میکنم
هر آینه از مکه تا بکوفه آمدم در حالتیکه با من غلامی بود که خدمت مرا میکرد در اینمدت که اینقدر راه طی نمودم ندیدم مگر
خیری و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیما در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از جعفر بن محمد بن قولویه و غیر ایشان از محمد بن یعقوب
کلینی او از علی بن قیس او از بعضی بزرگان عراق روایت کرده او گفته که سابق بر این نسیم ادر سر من رای دیدم که در خانه
امام حسن عسکری ع را شکسته ناگاه جوانی طبرزین در دستش بیرون آمد و گفت که در خانه من چه کار میکنی نسیم گفت که جعفر
چنین گمان کرده بود که امام حسن عسکری ع وفات نمود و ولدی از خود باقی نگذاشت اگر این خانه خانه تست من برمیگردم پس از
خانه بیرون رفت علی بن قیس گفته که غلامی از خدمتکاران انخانه نزد ما آمد این خبر را از او پرسیدم گفت که کدام شخص این را
بتو خبر داد گفتم بعض بزرگان عراق گفت که هیچ چیز بر مردم مخفی و پنهان نمیماند در کتاب الغیبه باین اسناد از علی بن محمد او از
محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر روایت نموده و محمد بن اسمعیل شیخ مسنی بود از اولاد رسول خدا او گفته که انحضرت را
ما بین دو مسجد یعنی مسجد مدینه و مسجد کوفه دیدم در حالتیکه بچه بود در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن
محمد مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبه بدین اسناد از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت کرده او گفته که با ابراهیم
در صفا ایستاده بودم ناگاه بچه آمد در نزد ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک حج او را از او گرفت و پاره احکام باو خبر داد در کتاب
ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از محمد بن شاذان بن نعیم او از خادم ابراهیم مثل این را روایت نموده مگر اینکه
در این باب روایت گفته که صاحب الامر ع آمد بعد در روایت سابق گفت که بچه آمد در کتاب الغیبه بدین اسناد از ابراهیم بن ادریس
روایت کرده او گفته که او را بعد از وفات امام حسن عسکری ع دیدم در حالتیکه قامتش بلند شده بود و سر و دستهای او را بوسیدم
در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلینی او از علی بن محمد او از احمد بن ابراهیم بن ادریس او از پدرش مثل این را روایت نموده در
کتاب الغیبه بدین اسناد از ابی علی بن مطهر روایت کرده او گفته که او را دیدم و قامتش را هم وصف نموده در کتاب مذکور از احمد
بن علی رازی او از ابی ذر احمد بن ابی سوره روایت نموده و ابی سوره محمد بن حسن بن عبد الله تمیمی است و از طایفه زیدیه بود ابی ذر احمد
ابن ابی سوره گفته که این حکایت را از جماعتی شنیدم انرا از پدرم روایت میکرده اند می گفتند که پدرم گفت که بسمت شهر حیر
بیرون رفتم وقتیکه بانجا رسیدم ناگاه جوان خوش صورتی دیدم که نماز میکند بعد از آن از آنجا وداع نمود من هم وداع کردم از آنجا
بیرون شده با هم بمشرعه آمدیم در اینحال بمن گفت که یا سوره بکجا میخواهی بروی گفتم بکوفه گفت با که میروی گفتم با مردم گفت نمیخواهی
که باهم برویم گفتم با ما دیگر که میباشد گفت نمیخواهیم که کسی با ما بیاید پس در آنشب باهم راه رفتیم تا اینکه بمسجد قبرستان سهله
رسیدیم آنگاه گفت که اینک منزل تو نزدیکست اگر خواسته باشی برو و بعد از آن گفت که بنزد ابن زراری که نامش علی بن یحیی
است برو و باو بگو که آن مال را که در نزد او است بتو بدهد گفتم نمیدهد گفت که علامات انرا برای وی ذکر کن و بگو که فلان
مقدار از آن مال دینار است و فلان قدر درهم و آن در فلان مکان است انرا با فلان چیز پوشیده و مستور نموده آنگاه گفتم
که تو کیستی گفت که محمد بن حسنم گفتم این علامات را از من قبول نکند دلیلی از من بخواهد آنوقت چه باید کرد گفت که من در پشت
سر تو هستم پس از آنجا بنزد ابن زراری رفتم و آن مال را از او طلبیدم نداد بعد از آن علامات را که بمن گفته بود برای وی ذکر نمودم
و گفتم که انحضرت بمن گفت که در پشت سر تو هستم آنگاه گفت که بیشتر از این دیگر دلیل نمیخواهم زیرا که باین مال کسی عالم نبود مگر
خدای تعالی پس مال را بمن تسلیم نمود و این حدیث از ابی سوره بطریق دیگر مرویست و در این روایت پاره چیزها را اینکه که

در طریق اول مذکور شد ازو دیده کابی سوره کفت که امر را از حال من پرسید کفتم که بر تنکی و بی چیزی میکذرانم پس با هم کفتکو میکردیم
تا اینکه سخن من با احوال منجر کردید انکاه نشستیم بعد از آن زمین را بدست خود کند آبی بیرون آمد از آن وضو کرده سیزده رکعت نماز
ادا نمود بعد از آن کفت که بنزد ابی الحسن علی بن یحیی برو و از من با او سلام برسان و بکو که امر در بتو میکوید که هفتصد دینار که در فلان
مکان مدفونست صد دینار بابی سوره بده پس در همان ساعت بدر خانه ابی الحسن رفتم و در را کوبیدم انکاه کفت که تو کیستی کفتم
که ابی سوره ام سخن دارم باید با ابی الحسن بکویم انکاه شنیدم میکفت که مرا با ابی سوره چه کار است بعد از آن بیرون آمد با و سلام کردم
و این قصه را برای او نقل کردم در آنحال داخل خانه شد صد دینار بیرون آورد بمن داد و کفت که آیا با انحضرت مصافحه نمودی
کفتم آری آنکاه دست مرا کرفت و بر چشمهایش کذاشت و بر روایش مالید احمد بن علی کوید که این خبر از محمد بن علی جعفری و عبد الله بن
حسن بن بشر خزفروش و غیر ایشان نیز مرویست و این خبر در میانه شیعه مشهور است در کتاب خرایج از ابن ابی سوره مثل این را روایت
نموده در کتاب مذکور و در کتاب الغیبه مذکور است که محمد بن یعقوب تا بزهری رفع حدیث نموده از او روایت کرده او کفته که
در خصوص دیدن صاحب الامر علیه السلام با شدت مشقت سعی و تلاش نمودم تا اینکه مال بسیاری در این باب صرف نموده بعد از آن بعمری
ملاقات کردم و ملازم خدمت او کردیدم بعد از چندی از او صاحب الامر را پرسید کفت که بخدمتش نمیتوان رسید وقتیکه این را
شنیدم دوباره با ذلت و فروتنی از او التماس نمودم کفت که فردا وقت صبح بیا پس بوقت رفتم ناکاه دیدم که در راه به پیش من آمد و
با وی جوانی بود که خوبترین خلایق و خوشبوترین ایشان و زی تجار برداشت و در آستینش مانند تجار چیزی کذاشته بود و چون
کا او را دید بسمت عمری رفتم او باشاره بمن فهمانید که به پیش آن جوان رو پس بسمت او برکشتم و هر چه که از او پرسیدم بمن جواب داد بعد
از آن از پیش من کذشت برای اینکه داخل خانه کردد و آن خانه از جمله خانه ها بود که بشان آنها اعتنا نداشتیم در آنحال عمری کفت که اکر اراده داری
که چیزی بپرسی بپرس که بعد از این دیکر او را نخواهی دید پس رفتم که از او چیزی بپرسم کوش نداد و داخل خانه کردید و پیشتر از اینکه از او
سؤال نمایم فرمود مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ اَخَّرَ الْعِشَاءَ اِلٰى تَشْبِيكِ النُّجُومِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ اَخَّرَ الْغَدَاةَ اِلٰى اَنْ تَنْقَضِيَ النُّجُومُ دیکر با من
سخن نکفت و داخل خانه کردید حاصل مضمون کلمات فصاحت آیات و خلاصه کلام اعجاز نظام آنست که ملعونست کسیکه نماز
عشا را تاخیر کند تا وقتیکه ستارکان آسمان مانند شبکه بهم بکذرند ملعونست کسیکه نماز صبح را تاخیر نماید تا وقتیکه همه ستارکان نا
پدید شوند در کتاب الغیبه از احمد بن علی رازی او از محمد بن علی او از عبید الله بن محمد بن جابان دهقان او از ابی سلیمان داود بن غسان
بحرانی روایت نموده او کفته که بر ابی سهل اسمعیل بن علی نوبختی سلام کردم او کفت که ولادت م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد
بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین در سر من رای در سال دویست و پنجاه و
هجرت واقع شد مادرش صقیل بود و کنیه اش ابو القاسم است باین کنیه رسول خدا وصیت کرده فرموده است که مانند نامش نام منست
و کنیه اش مثل کنیه خود کردانیدم و لقبش مهدی است و اوست حجت و اوست منتظر و صاحب الزمان اسمعیل بن علی کفته که در مرض
موت امام حسن عسکری علیه السلام در نزد وی بخدمت انحضرت مشرف کردیدم در نزد وی بودم ناکاه بعقید نام خدمتکار خود و او غلامی بود سیاه
از غلامان شهر نوبه و پیشتر از او با امام علی النقی علیه السلام خدمت کرده بود و پرورش دهنده امام حسن عسکری علیه السلام بود کفت یا عقید قدری
آب مصطکی برای من بجوشان پس از آن جوشانید و صقیل جاریه مادر صاحب الزمان علیه السلام از آن بخدمت انحضرت آورد و وقتیکه کاسه را
بدست او داد و خواست که از آن بیاشامد دست مبارکش لرزید کاسه بدندان انحضرت خورد آنرا بزمین کذاشت و بعقید کفت که داخل خانه
شو در آنجا بچه صبیی که بسجده مشغولست و را نزد من آر عقید کفته که داخل خانه شدم او را تفحص میکردم ناکاه بچه دیدم که سجده میکند
و انکشت شهادت خود را بسمت آسمان بلند کرده انکاه بر او سلام کردم او نماز خود را بطریق اختصار تمام نمود کفتم مولای من ترا
امر میکند که بیرون آیی ناکاه مادرش صقیل داخل خانه شد و او را دست او کرفت بنزد امام حسن عسکری علیه السلام آورد ابی سهیل کوید
وقتیکه آن طفل در پیش روی انحضرت ایستاد و سلام کرد ناکاه دیدم که ناکاه رنکش مانند در بود و در سرش موهای سیاه و کوته
داشت و میانه دندانهای مبارکش کشاده و از هم دیکر جدا بود ابی سهیل کفته که وقتیکه امام حسن عسکری علیه السلام او را دید کریه
نمود و فرمود که ای آقای اهل بیت خود مرا از آب سیراب کن بدرستیکه بسوی پروردکار خود میروم در آنحال آن طفل کاسه جوشانیده
مصطکی را بدست خود کرفت و لبهای خود را جنبانید بعد از آن آنرا باو خورانید وقتیکه آنرا خورد فرمود که مرا برای نماز کردن
مهیا و آماده سازید در آنحال دستمالی در آغوش او پهن کردند و آن طفل او را وضو داد دو دستهای او را یکیک شست
و بر سر و پاهایش مسح نمود آنکاه امام حسن عسکری علیه السلام باو فرمود که ای پسر مژده باد ترا که توئی صاحب الزمان و توئی حجت خدا در روی
زمین تو پسر و وصی منی و من ترا متولد نموده ام و تو م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هستی و ترا پیغمبر خدا متولد نموده و تو ختم کننده ائمه طاهرین هستی و رسول خدا مژده ترا
بخلایق داده باین اسم و کنیه ترا نامیده و اینها که بتو کفتم پدرم از پدران پاکت بمن خبر داد صلی الله علی اهل البیت ربنا
انه حمید مجید وقتیکه این را فرمود بدار السرور رحلت فرمود صلوات الله و علیه علیهم اجمعین در کتاب الغیبه از شخصی

او از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی روایت کرده او کفته که حسین بن عامر اشعری قمی بمن خبر داد کفت که یعقوب بن یوسف ضراب غسانی
در حین مراجعت خود از اصفهان بمن خبر داد کفت که در سال دویست و هشتاد و یکم هجرت با جماعت اهل سنت که از اهل شهر ما بودند
بعزم حج بیرون رفتم وقتیکه بمکه رسیدیم بعضی از ایشان پیش افتاد در خانه برای ما کرایه نمود و آنخانه در سر راهی بوده که در میان
بازار مشهور بسوق اللیل اتفاق افتاد و آنخانه خدیجه علیها السلام بود و بدار الرضا نامیده شده در آنجا یک پیره زنی بود کندم کون
وقتیکه دانستم که آنخانه بدار الرضا نامیده میشود از پیره زن پرسیدم که ترا با صاحبان این خانه چه نسبت هست و از چه رو مکذر آنرا بدار الرضا
مینامند کفت من از دوستان ایشانم و اینجا هم خانه علی بن موسی الرضا علیه السلام بود امام حسن عسکری علیه السلام مرا در اینجا نشانید زیرا که از جمله
خدمتکاران انحضرت بودم وقتیکه این را از پیره زن شنیدم با و انس بهم رسانیدم و این امر را از رفقای خود که مخالف مذهب بودند
مخفی و پنهان داشتم و دأب من چنان بود که در شبها وقتیکه از طواف برمیکشتم با ایشان در یک ایوان آنخانه میخوابیدم و در خانه را می
بستیم و سنک بزرکی به پشت آن میانداختیم ناکاه شبی در ایوانی که ما بودیم روشنائی مانند مشعل دیدم و دیدم که در خانه کشاده
کردید و احدی را از اهل خانه ندیدم که آنرا بکشاید و مردی را دیدم که میانه قد و کندم کون و مایل بزردی بود کوشت بدنش کم بود
و در پیشانیش نشانه سجده داشت و در برش دو پیراهن و یک ازار نازک داشت که سر خود را با آن ازار پوشیده بود و در پایش
کفش بود بی جوراب در آنحال بغرفه که پیره زن در آن می نشست بالا رفت و پیشتر از این پیره زن میکفت که در آن غرفه دختری
هست کسی را نکذارد که بآنجا برود و آن روشنائی که در ایوان بود آنرا در وقت بالا رفتن آنمرد در راه در غرفه دیدم بعد از آن
آنرا در خود غرفه دیدم بی آنکه چراغی در آنجا بنظرم بیاید و آنانکه با من بودند میدیدند چیزی را که من میدیدم و چنان چنان تصور نمودند
که اینمرد بجهة دختر پیره زن میرود و او را متعه کرده و کفتند که ایشان طایفه علویه هستند متعه را حلال میدانند و این بنابر عقیده
ایشان یعنی مخالفان حلال نبود و ما آنمرد را میدیدیم که باندرون خانه میآید و بیرون میرود و بنزد در خانه میآمدیم آن سنک را
در پشت در بر حالت خود میدیدیم و از جهة بیم متاع خود در را می بستیم و احدی را نمیدیدیم که آنرا بکشاید و ببندد و آنمرد بیرون
میرفت و باندرون میآمد و آن سنک در حالتی که میخواستیم بیرون برویم در حال خود میدیدیم وقتیکه حالات را مشاهده
کردم غفلت نمودم از اینکه بدانم که این حالات از اعجاز اوست و بدلم شک و اضطراب عارض کردید انکاه به پیره زن اظهار
مهربانی نمودم و دوست داشتم که بر احوال آنمرد اطلاع بهم رسانم کفتم یا فلانه دلم میخواهد که از تو پاره چیزها بپرسم و هم سخن
شوم بی آنکه رفقای من در نزد ما حضور داشته باشند ولکن میسرم نمیشود دلم میخواهد که هر وقت که مرا در خانه تنها
دیدی از غرفه بنزد من فرود آیی تا اینکه بپرسم از تو چیزیرا که در خاطرم مختصر است انکاه بسرعت کفت که من هم میخواستم
که سری بتو بکویم لکن بجهت کسانی که با تو بودند میسرم نمیشد کفتم چه میخواستی بکویی کفت بتو چنین کوید و نام کسی را ذکر
نکرد که با اصحاب و شریکان درشتی نکنی و با ایشان نجنکی زیرا که ایشان دشمنان تواند و با ایشان مدارا کن کفتم که اینها را
میکوید کفت من میکویم انکاه دیکر جسارت کرده دو باره نپرسیدم زیرا که هیبتی و رعبی که داخل قلب من کردید مانع کردید
که دو باره سؤال نمایم چنان کمان نمایم نمودم که از اصحاب من رفقای مرا که بحج آمده بودند اراده نمود کفتم که کدامین اصحاب را
اراده نمودی کفت کسانی را که در شهر تو شریک بودند و الآن هم در این خانه با تواند و در میان من و کسانی که در آنجا اند
با من بودند بیشتر از آن در خصوص مذهب خصومتی واقع شد از اینجهة مفسده و سعایتی در حق من کردند تا اینکه بدین
سبب کریختم پنهان کردیدم پس از اینجا فهمیدم که مراد پیره زن از اصحاب همین اشخاص است بعد از آن از او پرسیدم که ترا با امام رضا علیه السلام
چه نسبت است کفت امام حسن عسکری علیه السلام را خدمتکار بودم وقتیکه یقین کردم که او از جمله دوستداران اهل بیت علیهم السلام است در پیش
خود کفتم که قایم علیه السلام را از او میپرسم انکاه کفتم که ترا بخدا سوکند میدهم که بچشم خود او را دیده کفت ای برادر او را ندیده ام زیرا
که در وقتیکه من از خانه امام حسن عسکری علیه السلام جدا شدم خواهرم بقایم علیه السلام حامله بود و امام حسن عسکری علیه السلام بمن مژده داد
باینکه او را در آخر عمر می بینم و بمن کفت که در نزد قایم علیه السلام چنان میباشی که در نزد من هستی راوی کوید که بیشتر از آن وقت
چند مدتی بود که در مصر بودم ناکاه قایم علیه السلام مکتوبی و سی دینار خرجی راه از مردی از اهل خراسان که زبان عربی را نمیدانست
برای من فرستاد و در مکتوب مامور نموده بود که در این سال حج نمایم پس بطمع اینکه انحضرت را به بینم از آنجا در آمدم پس بنا
بر این در آنحال با پیره زن سخن میکفتیم بخاطر کذشت که همان مرد که شبها او را در آن خانه میدیدم قایم علیه السلام است و پیشتر
از آن ده درهم که سکه شش تا از آنها بنام امام رضا علیه السلام بود نذر کرده بودم که آنها را در بیت الله بمقام ابرهیم علیه السلام بیندازم
انکاه آنها را بیرون آورده به پیره زن دادم و در پیش خود کفتم که اینها را اکر باولاد فاطمه علیها السلام بدهم بهتر است و ثوابش
بیشتر از اینست که بمقام ابرهیم علیه السلام بیندازم انکاه به پیره زن کفتم که اینها را از اولاد فاطمه علیه السلام بکسانیکه استحقاق دارند بده
و در نیتم این بود که قایم علیه السلام همان مرد است که شبها در آنخانه میدیدیم و پیره زن هم آنها را باو میدهد پس آنها را از من کرفت
و بغرفه بالا رفت ساعتی درنک نمود بعد از آن بپایین آمد کفت که بتو میکوید که ما را در آنها حقی نیست و آنها را بجایی

که نیت کرده بیند از و لکن آن شش تا را که سکهٔ امام رضا دارند بمن بده و عوض آنها را از ما بگیر و بان مکان که نیت کردهٔ بیند از
پس بگرفته او عمل کردم و در پیش خود گفتم که کسیکه پیره زن اینها را از جانب او بمن میگوید همان مرد است که شبها در انخانه می
بینم بعد از ان در نزد من نسخهٔ توقیعی بود که در آذربایجان بقسم بن علا بیرون آمده بود به پیره زن گفتم که این نسخه را بمنما
بکسیکه توقیعات قایم عم را غالب دیده است و آنها را میشناسد گفت بمن ده که من آنرا میشناسم پس نسخه را باو دادم و چنین گمان
بودم که او میتواند آنرا بخواند ناگاه گفت که خواندن من در اینجا ممکن نیست پس آنرا برداشت و بغرفه بالا رفت بعد از ان پایین
آورد و گفت که صحیح است عبارت آن نیز این بود اُبَشِّرُکُم بِبُشریٰ ما بشرتُ به وغیره یعنی مژده میدهم میدهم شما را بچیزی که با ان
تلبان بکسی مژده نداده ام و بغیر آن هم مژده میدهم بعد از ان گفت که بتو میگوید که اگر بخواهی که به پیغمبر صلوات بفرستی بچه
صورت سیگوی گفتم بدین نهج میگویم اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ وآلِ محمّدٍ وبارک علیٰ محمّدٍ وآلِ محمّدٍ افضلَ ما صلّیتَ وبارکتَ وترحّمتَ
علیٰ ابراهیمَ انّک حمیدٌ مجیدٌ یعنی پروردگارا بر محمد وآل او بفرست رحمت و برکاتیرا که بهتر است ازانکه به ابرهیم وآل او فرستادهٔ
بدرستیکه پسندیده شدهٔ و بزرگی گفت اینطور مگو بلکه هر وقت که ارادهٔ صلوات فرستادن نمودی انگاه بهمهٔ ایشان یک صلوات
بفرست و نامهایشانرا ببر گفتم آری چنین میگویم میکنم وقتیکه فردا شد وقت صبح از غرفه بپایین آمد در حالتی که دفتر کوچکی داشت
گفت که بتو میگوید که هر وقتیکه ارادهٔ صلوات فرستادن داشته باشی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله انگاه از روی این نسخه بر پیغمبر
و اوصیای او صلوات بفرست پس آنرا گرفتم و در صلوات فرستادن بان عمل میکردم و چند شب بمن رو داد دیدم که از غرفه پایین
و آن روشنایی هم بود و در را میگشودم و از پی آن روشنایی میرفتم بطوریکه آن روشنایی را میدیدم ولکن کسیرا نمیدیدم
تا اینکه روشنایی داخل مسجد میشد و جماعتی را از اهالی بلاد مختلفه میدیدم که بدر خانه میآمدند و بعضی از ایشان مادر
رقعه ها بیرون میدادند و پیره زن را هم میدیدم که نهارا با ایشان میداد و با ایشان سخن میگفت و ایشانرا میشناختم
و جماعتی از ایشان در وقت مراجعت ببغداد در راه دیدم نسخهٔ دفتر صلوات بدین نهج بود بسم الله الرحمن الرحیم اللّهمّ
صلّ علیٰ محمّدٍ سیّدِ المرسلینَ وخاتمِ النبیّینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ المنتجبِ فی المیثاقِ المصطفی فی الظلالِ المطهّرِ
مِن کلّ آفةٍ البریءِ مِن کلّ عیبٍ المؤمّلِ للنجاةِ المرتجی للشفاعةِ المفوّضِ الیه دینُ الله اللّهمّ شرّف بنیانه وعظّم
برهانه وافلج حجّته وارفع درجته واضئ نوره وبیّض وجهه واعطه الفضلَ والفضیلةَ والدرجةَ والوسیلةَ
الرفیعةَ وابعثه مقاماً محموداً یغبطه به الاوّلون والآخرون وصلّ علیٰ امیرِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وقائدِ
الغرّ المحجّلینَ وسیّدِ الوصیّینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ الحسنِ بنِ علیٍّ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ
ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ الحسینِ بنِ علیٍّ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ علیِّ بنِ الحسینِ امامِ
المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ محمّدِ بنِ علیٍّ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ
وصلّ علیٰ جعفرِ بنِ محمّدٍ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ موسیٰ بنِ جعفرٍ امامِ المؤمنینَ
ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ علیِّ بنِ موسیٰ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ
وصلّ علیٰ محمّدِ بنِ علیٍّ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ علیِّ بنِ محمّدٍ امامِ المؤمنینَ
ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ :: الحسنِ بنِ علیٍّ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ
ربّ العالمینَ وصلّ علیٰ الخلفِ الصالحِ الهادی المهدیّ امامِ المؤمنینَ ووارثِ المرسلینَ وحجّةِ ربّ العالمینَ
اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ واهلِ بیتهِ الائمّةِ الهادینَ المهدیّینَ العلماءِ الصادقینَ الابرارِ المتّقینَ دعائمِ دینکَ
وارکانِ توحیدکَ وتراجمةِ وحیکَ وحججِکَ علیٰ خلقکَ وخلفائکَ فی ارضکَ الذینَ اخترتَهم لنفسکَ واصطفیتَهم
علیٰ عبادکَ وارتضیتَهم لدینکَ وخصصتَهم بمعرفتکَ وجلّلتَهم بکرامتکَ وغشّیتَهم برحمتکَ وربّیتَهم
بنعمتکَ وغذّیتَهم بحکمتکَ والبستَهم نورکَ ورفعتَهم فی ملکوتکَ وحففتَهم بملائکتکَ وشرّفتَهم
بنبیّکَ اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ وعلیهم صلوةً کثیرةً دائمةً طیّبةً لا یحیطُ بها الّا انتَ ولا یسعُها
الّا علمُکَ ولا یحصیها احدٌ غیرُکَ اللّهمّ وصلّ علیٰ ولیّکَ المحیی سنّتکَ القائمِ بامرکَ الداعی الیکَ الدلیلِ
علیکَ وحجّتکَ علیٰ خلقکَ وخلیفتکَ فی ارضکَ وشاهدکَ علیٰ عبادکَ اللّهمّ اعزّ نصرَه ومدّ فی عمرِه وزیّنِ
الارضَ بطولِ بقائه اللّهمّ اکفِه بغیَ الحاسدینَ واعذْه من شرّ الکائدینَ وازجرْ عنه ارادةَ الظالمینَ
وخلّصه من ایدی الجبّارینَ اللّهمّ اعطِه فی نفسِه وذرّیّتِه وشیعتِه ورعیّتِه وخاصّتِه وعامّتِه وعدوّه
وجمیعِ اهلِ الدنیا ما تقرّ به عینُه وتسرّ به نفسُه وبلّغه افضلَ امله فی الدنیا والآخرة انّکَ علیٰ کلّ شیءٍ قدیرٌ اللّهمّ
جدّد به ما محی من دینکَ واحیِ به ما بدّل من کتابکَ واظهرْ به ما غیّر من حکمکَ حتّیٰ یعودَ دینُکَ به وعلیٰ یدیه
غضّاً جدیداً خالصاً مخلصاً لا شکَّ فیه ولا شبهةَ معه ولا باطلَ عنده ولا بدعةَ لدیه اللّهمّ نوّر بنوره کلّ

ظلمةٍ وهدّ برکنه کلّ بدعةٍ واهدم بعزّته کلّ ضلالةٍ واقصم به کلّ جبّارٍ واخمد بسیفه کلّ نارٍ واهلک بعدله کلّ
جائرٍ واجرِ حکمه علیٰ کلّ حکمٍ واذلّ بسلطانه کلّ سلطانٍ اللّهمّ اذلّ کلّ من ناواه واهلک کلّ من عاداه وامکر
بمن کاده واستأصل من جحد حقّه واستهان بامره وسعیٰ فی اطفاء نوره واراد اخماد ذکره اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ المصطفیٰ
وعلیٍّ المرتضیٰ وفاطمة الزهراء والحسن الرضا والحسین المصطفیٰ وجمیع الاوصیاء مصابیح الدجیٰ واعلام الهدیٰ ومنار
التقیٰ والعروة الوثقیٰ والحبل المتین والصراط المستقیم وصلّ علیٰ ولیّک وولاة عهده والائمّة من ولده ومدّ فی اعمارهم
وزد فی آجالهم وبلّغهم اقصیٰ آمالهم دیناً ودنیاً وآخرةً انّک علیٰ کلّ شیءٍ قدیرٌ حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات
آنست که پروردگارا رحمت بفرست بر محمد یکه آقای پیغمبران و ختم کنندهٔ ایشان و حجت پرورش دهندهٔ عالمیانست و بر
گزینده عهد و پیمان خداست در روز ازل یعنی خدا تعالی برای عهد و میثاق خود از مابین مخلوقات او را برگزید و در عالم ذر از میان
همه مجردات او را اختیار نمود و او از همه عیب و آفت بریست و خلایق آرزوی نجات را از مهلکهٔ دنیا و عذاب آخرت از او دارند و امید
شفاعت روز جزا از اوست دین و شریعت خدا باو سپرده شده پروردگارا بنیان و پیرا شریف و بلند کردان و برهانش را بزرگ کن و
حجت وی را بر خلایق واضح و آشکار کردان و مرتبه اش را بلند کن و نور او را بیفزا و رویش را سفید کن و احسان خود را باو عطا کن
و او را بر همه خلایق زیادتی ده و مرتبهٔ بلند باو ده و در روز قیامت او را در مقام پسندیده برانگیزان که اولین و آخرین بان مقام
رشک و غبطه برند و رحمت خود را بر امیر مؤمنان و وارث پیغمبران و پیشرو ابلق سواران اهل جنان و سید اوصیای پیغمبر
و حجت پرورش دهندهٔ عالمیان و رحمت بفرست بر حسن بن علی علیهما السلام که پیشوای مؤمنان و وارث پیغمبران و حجت پرورش
دهندهٔ عالمیانست بر همه خلایق و مضمون فقرات صلوات فرستادن بسایر ائمه تا بخلف علیهم السلام بدین نهج است خلاصه
مضمون از انجا تا باخر اینست که پروردگارا رحمت بفرست بر خلف صالح علیه السلام که هدایت کننده و رهنمای خلایق است و در
وقت ظهورش هدایت کرده میشود بچیزهای پنهان یعنی خدا تعالی او را در وقت ظهور بچیزهای پنهان مانند خزاین و دفاین و غیره
آنها مطلع کرداند بچنان خلقی که پیشوای مؤمنان و وارث پیغمبران و حجت پرورش دهندهٔ عالمیانست بر همه خلایق پروردگارا
رحمت بفرست بر محمد و اهل بیتش که پیشوایان و هدایت کنندگان همه مخلوق و هدایت کرده شدگان خالق و اهل علم و راستی
گویان و نیکوکاران و پرهیزکارانند و ارکان توحید تواند یعنی هرکه توحید خدا را بکند بی انکه بدامن ایشان چنگ زند توحیدش
صحیح نیست و ایشان ترجمه کنندهٔ وحی تواند و حجتهای تو بر خلایق و خلفای تواند در روی زمین که ایشانرا برای خود برگزیدی
و برای دین خود ایشانرا اختیار کردی و معرفت خود را با ایشان منحصر نمودی یعنی غیر از ایشان کسی ترا نشناخته و بکرامت خود
مرتبهٔ ایشانرا بلند کردی و ایشانرا برحمت خود پوشیدی و بنعمتهای خود ایشانرا تربیت دادی و حکمتهای خود را بایشان
غذا نمودی و لباسهای نور خود را بایشان پوشیدی پوشانیدی و رتبهٔ ایشانرا در عالم ملکوت بلند نمودی و ملائکه را
چنان نمودی که برای اعانت و خدمت و یاری بایشان احاطه نمودند بسبب پیغمبر خود شریف کردانیدی پروردگارا رحمت
بفرست بر محمد و ائمه و صلوات بسیار و همیشگی و پاکیزه را که بان احاطه نمیکند مگر تو و آنرا فرا نمیگیرد مگر علم تو و احدی
غیر از تو آنرا نتواند بشمارد پروردگارا رحمت بفرست بر ولی خود که زنده کنندهٔ سنت تست و قیام کننده است
بامر تو و دعوت کنندهٔ خلایق است بسوی تو و دلالت کنندهٔ ایشانست بر تو و حجت تست بر مخلوقات تو و خلیفهٔ تست
در روی زمین و شاهد و گواه تست بر بندگان تو پروردگارا با نصرت و یاری خود او را عزیز کردان و عمر وی را طولانی و
ممتد کن و زمین را بطول بقای او زیب و زینت ده پروردگارا او را از ظلم اهل حسد محافظت کن و از شر مکر کنندگان
پناه و ملجای او باش و ارادهٔ ظلم ظالمانرا از او باز دار و او را از دست اهل ستم رها کن پروردگارا در خصوص خود و اولاد
و شیعه و رعیت و خاصان و سایر منسوبان و دشمنان او عطا بکن باو چیزیرا که او را شاد و مسرور کرداند و او را بآمال
دنیوی و اخروی خود برسان بدرستیکه بر همه چیز قدرت و توانایی داری پروردگارا آنچه که از دین تو محو شده بسبب او آنرا احیا
بکن و آنچه که از قرآن و احکام شریعت تغییر و تبدیل یافته آنها را بسبب آنحضرت جابجا کردان تا اینکه دینت بسبب وی تازه
و خالص و بی شک و شبهه بشود و باطل و بدعت در آن نباشد پروردگارا بنور وی هر تاریکی را نورانی کردان و بسبب وی
بنای همه بدعتها را از هم پاشیده کردان و بعزت او بنای همه کمراهیها را خراب کن و باو همه ظالمانرا بشکن و بشمشیر او همه
آتشهای فتنه و عدوانرا خاموش کردان و بعدالتش همه ظالمانرا هلاک کن و حکم وی را بر احکام دیگران غالب کردان و همه
و سلطنت وی همه سلطنتها را ذلیل کردان پروردگارا ذلیل کن همه کسانی را که قصد اذیت او بکنند و هلاک بکن همه
آنانرا که باوی دشمنی بورزند و مکر بکن بکسانی که باو مکر نمایند و مستاصل و فانی کردان آنانرا که امامت و را انکار
میکنند و امر او را سست میشمارند و در خاموش کردن نورش و فراموش نمودن ذکرش سعی و تلاش مینمایند پروردگارا
رحمت بفرست بر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن رضا و حسین مصطفی و همه اوصیا که

چراغهای شب ظلمانی و علمهای هدایت و نشانهای تقوی و دستگیرهای محکم و ریسمان مستحکم و راه راست شریعتند پروردگار
رحمت بفرستد بر [illegible] خود یعنی امیرالمؤمنین علیه السلم و بر والیان عصر او و بر پیشوایانی که از اولاد او بیند و عمرهای ایشانرا
طولانی کرداند [illegible] ایشانرا بمنتهای آرزوهای دنیوی و اخروی شان برساند بدرستیکه بر همه چیز قادر و توانائی شیخ طوسی در
کتاب امالی [illegible] از ابو محمد فحام روایت نموده او گفته که خبر داد بمن ابو الطیب احمد بن محمد بن بطه را چنان بود که داخل مقبره
عسکرین علیهما السلم نمیشد بلکه از بیرون ضریح زیارت میکرد گفت که در روز عاشورا در وقت ظهر در حالتیکه آفتاب بشدت
گرما و کوچه ها از تردد خلق خالی بود و از جفاجویان و بدخواهان اهل بلد بیم و اضطراب داشتم بسوی مشهد عسکرین علیهما السلم رفتم تا
[illegible] رسیدم که پیشتر از ان از آنجا بسمت بستان میگذشتم ناگاه چشم بالا کرده مردی را دیدم که در دم پشت بسمت من
نشسته بطرزیکه گویا بدفتر نگاه کند در آنحال بمن گفت که ای ابو الطیب بکجا میروی و صدایش بصدای حسین بن علی بن جعفر بن رضا
شبیه بود بحدیکه چنین گمان نمودم که او حسین است آمده است که برادر خود را زیارت بکند در جوابش گفتم که ای سید من میروم که
از بیرون شبکه زیارت نمایم بعد از ان بنزد تو می آیم و حق دوستی ترا بجا آرم گفت چرا داخل اندرون شبکه نمیشوی گفتم خانه
صاحبی هست بی اذن او داخل نمیشوم گفت ای ابی طیب چگونه میشود که ما ترا از داخل شدن بخانه منع بکنیم و حال آنکه
در دوستی ما خلوص صدق و صفا داری وقتیکه این را شنیدم در پیش خود گفتم که میروم از بیرون سلام میکنم و این سخن را
از او قبول نمیکنم پس بدر مشهد آمدم کسیرا در آنجا ندیدم کشودن در بر من مشکل گردید ناگاه نزد بصری که خادم آنجا
بود رفتم او در را کشود داخل شدم راوی گوید ناگاه با بی طیب گفتم که تو آن نبودیکه داخل خانه نمیشدی پس چگونه
داخل شدی گفت در این باب بمن اذن دادند شما ماندید در کتاب کمال الدین از علی بن عبد الله وراق و او از سعد او از احمد بن
اسحق روایت کرده او گفته که بخدمت امام حسن عسکری علیه السلم مشرف گردیدم در حالتیکه اراده داشتم از انحضرت بپرسم
که بعد از تو خلف کیست در آنحال بی آنکه بپرسم فرمود یا احمد بن اسحق بدرستیکه خدایتعالی روی زمین را از وقت خلقت آدم تا این زمان
بی حجت نگذاشته و نخواهد گذاشت تا روز قیامت آنرا از حجت خود بر خلایق که بلا را از اهل زمین دفع کند بسبب او باران نازل گردد و برکات
زمین بهمین وجودش بیرون آید خالی نخواهد گذاشت راوی گوید وقتیکه این را شنیدم عرضکردم که ای پسر رسول خدا آیا بعد از تو
امام و خلیفه که خواهد شد در آنحال برخواست و داخل خانه گردید بعد از ان طفل سه ساله که رویش مانند ماه شب چهارده بود بدوش
گرفته بیرون آمد و فرمود که یا ابا احمد بن اسحق اگر در نزد خدا و ما قرب و منزلت نداشتی هرآئینه این طفل را بتو نمی نمودیم بدرستیکه
او هم کنیه و هم نام پیغمبر است زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده فرمود یا احمد بن اسحق مثل او مثل خضر ع
و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند هرآینه او غیبت میکند غیبت کردنی که در ان از هلاکت یعنی ارتداد و فنا اعتقاد
نجات نمییابد مگر کسیکه خدا او را در مقام اعتقاد نمودن بامامت وی ثابت قدم کرداند و برای دعا کردن بتعجیل فرج انحضرت
او را توفیق دهد راوی گوید عرض کردم ایمولای من آیا در این باب علامتی هست که دلم بملاحظه آن مطمئن گردد در آنحال آن طفل
بزبان عربی فصیح تکلم نمود و گفت انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق
یعنی منم باقی مانده خدا در روی زمین و منم انتقام گیرنده از دشمنان او ای احمد بن اسحق وقتیکه این گونه سخن گفتن را
از من دیدی با اینکه طفل خورده سال هستم دیگر بدلیل نرو زیرا که ان بمنزله اینست که عین را از دست بدهی در اثر
انرا جستجو نمائی راوی گوید که با سرور و شادی از خدمت انحضرت بیرون آمدم وقتیکه فردا شد باز بخدمتش رفتم
عرضکردم یا ابن رسول الله بدرستی شادی و خوشحالی از سببی که بمن نمودی بیشتر گردید لکن سنت و شیوه خضر ع
و ذو القرنین که در ان طفل هست چیست فرمود طول غیبت اوست عرض کردم که آیا غیبت او طولانی گردد فرمود
آری سوگند بخدا یاد میکنم هرآینه غیبتش بحدی طولانی گردد که اکثر کسانیکه بامامتش قایلند از اعتقاد شان برمیگردند
و در ان اعتقاد باقی نمیمانند مگر کسیکه خدا در خصوص ولایت ما از او عهد و پیمان گرفته و ایمانرا در دل وی نوشته و او را
بروح ایمان مؤید گردانیده یا احمد بن اسحق غیبت کاریست از کارهای خدا و سریست از اسرار وی و غیبیست از غیوب
او پس انرا که بتو گفتم بگیر و کتمان و پنهان دار و در مقابل این نعمت عظمی از جمله شکر کننده گان باش که در آخرت
در علیین با ما خواهی شد شیخ صدوق گفته که این حدیث را نشنیدم مگر از عبد الله وراق بطوریکه او کاغذ دیدم انرا
بخط خود نوشته بعد از ان از خودش پرسیدم ناگاه انرا از سعد بن عبد الله او از احمد بن اسحق بمن روایت نمود چنانکه
ذکر نمودم در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی و از پدرش و از ادم بن محمد بلخی او از علی بن حسین بن هرون
و از جعفر بن محمد بن عبد الله بن قسم او از یعقوب بن نفوس روایت نموده او گفته که بخدمت امام حسن عسکری ع داخل
گردیدم دیدم در دکانی که در توی خانه بود نشسته و از جانب دست راستش پرده ها آویخته شده در آنحال عرضکردم که
یا ابن رسول الله صاحب این امر کیست فرمود که ان پرده را بالا کن آنرا بالا کردم ناگاه بنزد ما بیرون آمد طفلی پنجساله که ده

وجب یا هشت وجب یا چیزی زیاده و کم قد داشت پیشانی کشاده و رنگ سفیدی داشت چشمهایش بمرتبه شدت بود و کف دستهایش
کلفت و زانوهایش از بزرگی و کلفتی بجانب پیش و در آمده بود و بر رخسار راستش خالی و در سرش گیسوئی داشت پس آمد در روی
زانوی امام حسن عسکری ع نشست انحضرت فرمود که اینست صاحب شما بعد از ان از روی زانویش برخواست انحضرت فرمود که ای پسر من داخل
پس پرده شو تا وقت معلوم در آنجا بمان پس ان طفل داخل گردید در حالتیکه باو نگاه میکردم بعد از ان امام حسن عسکری علیه السلم فرمود
که یا یعقوب نگاه کن ببین که در پس پرده که هست پس داخل گردیدم و احدی را در آنجا ندیدم در کتاب کمال الدین از علی بن حسین
بن فرج او از محمد بن حسن روایت نموده او گفته که از ابی هرون که او مردی بود از اصحاب ما شنیدم میگفت که صاحب الزمان ع را
دیدم در حالتیکه روی مبارکش مانند ماه شب بدر بود و در نافش مویها دیدم که مانند خط کشیده شده بودند پارچه را از روی
برداشتم دیدم که ختنه کرده شده است در آنحال از امام حسن عسکری ع اینرا پرسیدم فرمود بدین نهج زائیده شده و ما هم بدین
طریق زائیده شده ایم لکن بقصد عمل کردن بسنت تیغ را بمحل ختنه میگذرانیم تا اینکه سنت ختنه بعمل آید در کتاب
الغیبه از جماعتی ایشان از صدوق ره مثل این حدیث را روایت کرده و در کتاب کمال الدین از ماجیلویه او از محمد بن عطار
او از جعفر فزاری او از محمد بن معویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری روایت کرده ایشان گفته اند که
امام حسن عسکری ع پسر خود را در حالتیکه چهل نفر در مجلس او بودیم بما نموده فرمود که این بعد از من امام شماست
و خلیفه منست در میان شما باو اطاعت کنید و بعد از من پراکنده نشوید که پراکندگی باعث هلاکت شما میشود
در خصوص دین آگاه شوید بدرستیکه بعد از این روز او را نخواهید دید ایشان گویند که از منزل انحضرت بیرون آمدیم
و نگذشت مگر چند روزی تا اینکه انحضرت وفات کرد مراد از فرموده انحضرت که دیگر بار او را نخواهید دید آنست که
اکثر شما او را نمی بینید نه همه شما یا اینکه در این نزدیکی او را نمی بینید و سبب تاویل این کلام انست که محمد بن عثمان
در ایام سفارت خود انحضرت را میدید چنانکه ظاهر خبر آینده اینست و احتمال که نوشتجات و توقیعات انحضرت را از
پس پرده یا بواسطه بدست او میرسید و او خود انحضرت را نمیدید و انچه که در خبر آینده گفته که انحضرت را دیدم مراد از
ان اینست که از پس پرده از او توقیعات بمن میرسید لکن این تاویل دور است و ظاهر لفظ از ان اباء دارد در کتاب کمال
الدین از ابن ولید او از حمیری روایت کرده او گفته که بمحمد بن عثمان عمری گفتم که من مانند سؤال حضرت ابراهیم از پروردگار
خود در وقتیکه گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی پروردگارا بمن بنما تا ببینم که چگونه مردگانرا زنده میکنی پروردگار
عالم در جوابش فرمود اولم تؤمن یعنی آیا هنوز ایمان نیاورده و تصدیق نداری باینکه بزنده کردن مرده قدرت و توانائی
داری حضرت ابراهیم عرض کرد بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی آری تصدیق دارم ولکن میخواهم که از انچشم مشاهده نمایم تا
اینکه اطمینان حاصل بهم رسانم پس تو هم از صاحب این امر بمن خبر ده آیا او را دیده گفت آری او را گردنی هست مثل این
بدست خود اشاره بگردن نمود در کتاب کمال الدین از دقاق و ابن عصام و وراق ایشان از کلینی از علی بن محمد او از محمد و حسین
پسران علی بن ابراهیم در سال دویست و هفتاد و نهم هجرت روایت نمود ایشان گفته اند که خبر داد بما محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی او از عبد
قیس او از ضوء بن علی او از مردی از اهل فارس که نام او را ذکر نمود او گفته که بسر من رای آمدم و در در خانه امام حسن عسکری علیه السلم ایستادم
از انحضرت بی آنکه اذن دخول طلبم مرا طلبید وقتیکه داخل شدم و سلام کردم فرمود یا ابا فلان حال تو چگونه است بعد از ان فرمود یا
فلان بنشین بعد از ان احوال زنان و مردان اهل مرا پرسید بعد از ان فرمود که چه چیز ترا باینمکان آورده عرض کردم شوق
خدمتکاری تو مرا باینمکان آورد فرمود که در این خانه باش پس در میان خدمتکاران انحضرت ماندم هر چه که از برای ایشان ضرور میشد
رفتم از بازار میخریدم و هر وقتیکه انحضرت در بیرون خانه نمیشد بدون اذن داخل میشدم روزی در بیرون خانه خواستم که بخدمتش
مشرف شوم ناگاه از توی خانه صدای جنبش بگوشم رسید در آنحال انحضرت مرا صدا نمود که در مکان خود بایست و از جای خود حرکت مکن
پس جرات نکردم که داخل شوم یا بیرون روم در آنحال کنیزی بسمت بیرون آمد با وی چیزی بود پوشیده بعد از ان صدا نمود که داخل
شو پس داخل شدم بعد از ان کنیز را صدا نمود و فرمود که برگرد او برگشت ناگاه باو فرمود که پوشش را بردار از روی آنچه که در نزد
تست پس کنیز پوشش را برداشت ناگاه طفل سفید رنگ خوب روئی دیدم و پوشش از روی شکمش برداشت ناگاه موی های سبزی
از سینه او تا بنافش بود نه در آن اثنا انحضرت فرمود که اینست صاحب شما بعد از ان بکنیز امر فرمود او را برداشت بعد از ان دیگر
او را ندیدم تا اینکه انحضرت وفات نمود ضوء بن علی گفته که بان مرد فارسی گفتم که در وقتیکه ان طفل را دیدی عمر او را چه قدر تخمین
کردی گفت دو سال عبدی گفته که بضوء بن علی گفتم که الحال از قرار روایت مرد فارسی عمر او را چه قدر حساب میکنی گفت چهارده سال
ابو علی و ابو عبد الله گفته اند که ما عمر او را الان بیست و یکسال تقدیر میکنیم در کتاب الغیبه از کلینی مثل این را روایت کرده در
کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم او از عبد الله بن محمد بن جعفر او از محمد بن جعفر فارسی او از محمد بن اسمعیل بن بلال
او از هری که مسرور بن عاص باشد او از مسلم بن فضل روایت کرده او گفته که در کوفه بنزد ابی سعید غانم بن سعید هندی

آمدم ونشستم وقتیکه مجالست ومعاشرت من باوی طول کشید باو انس کرفتم وپیشتر از ان حکایتی هم درخصوص او فی الجمله کوشزد
من شده بود انکاه از احوالات وی پرسیدم کفت که من درشهر میشدم از شهرهای هند که انرا قشمیر درون میکفتند وما
چهل نفر مرد بودیم شیخ صدوق کفته که خبر داد بما پدرم از سعد او از علان کلینی او از علی بن قیس او از غانم سعید هندی علان
کفته که خبر دادند بمن جماعتی از محمد بن محمد اشعری او از غانم او کفته که در قشمیر با پادشاه هندوستان میبودم ما چهل نفر
مرد بودیم که در اطراف کرسی پادشاهی نشستیم وهر چهل نفر ما توریة وانجیل وزبور را خوانده بودیم هر وقتیکه مسئلهٔ علمیه به
پادشاه در چار میشد بما رجوع میکرد روزی ذکر محمد صلی الله علیه وآله را باهم بمیان آوردیم وکفتیم که ذکر اورا در کتابهای خود
خوانده ایم پس همه اتفاق نمودیم باینکه من برای طلب وی بیرون روم واز او تفحص وجستجو نمایم پس بیرون رفتم وباخود اموالی
هم برداشتم روزی طایفهٔ ترك سر راهم کرفتند ومرا از هرچه که داشتم عاری کردند بعد از ان بشهر کابل رفتم واز انجا ببلخ وارد
کردیدم وبنزد بن شور که والی انجا بود رفتم ومطلبی را که برای ان بیرون آمده بودم باو کفتم او هم فقها وعلما را برای مباحثه
کردن با من جمع نمود در آنحال محمد صلی الله علیه وآله را از ایشان پرسیدم کفتند که او پیغمبر ماست که مشهور است بمحمد بن
عبد الله والحال وفات نموده کفتم پس خلیفه وجانشین او کیست کفتند ابو بکر کفتم نسب ورا برای من بیان کنید ایشان نسب
ویرا بیان کرده بقریش رسانیدند کفتم که اینمرد از شرك بیرون آمد بکفر داخل شد امر بکن تا کردنش را بزنند کفتم که من بدین
چنك زده ام دست از ان بر نمیدارم مکر بدلیلی وبرهانی که بر بطلان ان اقامه شود در انحال والی حسین بن اشکیب را طلبید
وکفت یا حسین با اینمرد مباحثه ومناظره بکن او کفت که علما وفقها در نزد تو هستند بایشان امر بکن تا باوی مباحثه نمایند والی
کفت که چنانکه میکویم بشنو وبا وی خلوت کن وبطریق ملاطفت باوی مباحثه بکن در انحال حسین بن اشکیب با من خلوت نمود
انکاه احوال محمد را از او پرسیدم کفت که او چنانستکه علما بتو کفتند مکر اینکه خلیفه وجانشین او پسر عمش علی بن ابی
طالبست صلواة الله علیهما او شوهر دخترش فاطمه ع وپدر پسرانش حسن وحسین است در انحال کفتم اشهد ان لا اله
الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از ان بنزد والی رفتم واظهار اسلام نمودم انکاه مرا بنزد حسین فرستاد
برای اینکه مرا مسائل واحکام اسلام را یاد دهد رفتم واحکامی از او یاد کرفتم وباو کفتم که ما در کتابهای خود چنین می یابیم که پیغمبر
خلیفه نمیکند مکر اینکه خلیفهٔ دیکر در جای وی می نشیند پس خلیفهٔ علی ع که بود کفت حسن وحسین علیهما السلام است بعد
از ان ائمه را یك یك نام برد تا اینکه بامام حسن عسکری ع علیه السلام رسید بعد از ان بمن کفت که الحال احتیاج داری باینکه
خلیفهٔ امام حسن عسکری ع را جستجو نمایی پس از انجا برای جستجوی او بیرون رفتم محمد بن محمد کفته که او برفاقت ما ببغداد آمد برای ما
چنین مذکور نمود که در خصوص جستجوی این امر رفیقی داشتم بعضی اخلاق او را خوش داشته از او جدا شد وکوید که روزی در کنار
نهر فرات میکشتم در حالتی که در خصوص امر که بیرون امده بودم فکر میکردم ناکاه کسی نزد من امد وکفت که مولای تو ترا طلب داشته اجابت
او بکن پس مرا برداشته از پارهٔ جایها میکذرانید تا اینکه مرا داخل خانهٔ وبستانی نمود ناکاه مولای خود را دیدم که نشسته وقتیکه بسوی
من نکاه کرد بزبان هندی با من سخن یکفت وبمن سلام کرد ونام مرا بیان فرمود وآنچهل مرد را که با من بودند بنامهای ایشان یك
یك پرسید بعد از ان فرمود که اراده نموده که امسال با اهل قم حج کنی در این سال سفر حج را موقوف کن وبخراسان برکرد وحج را
در سال آینده بکن ویك کیسه بنزد من انداخت وفرمود که اینرا در نفقهٔ راه صرف کن ودر بغداد بخانهٔ نزد احدی چیزی که از
انها دیدی هیچ کس مکو خبر ده محمد کفته که در آنسال از تل عقبه برکشتیم وحج برای ما میسر نشد وغانم هندی بسمت خراسان
بیرون رفت ودر سال آینده بعزم حج از خراسان در آمد ودر ان اثنا پارهٔ لطفها از جانب صاحب ع باو رسیده داخل شهر قم نشد
تا اینکه حج نمود وبخراسان برکشت ووفات نمود رحمه الله محمد بن شاذان کابلی کفته که غانم هند برادر نزد ابی سعید بدیدم چنان
مذکور نمود که صحت این دین یعنی دین اسلام در انجیل برای من واضح شده بود بنا براین از کابل بطلب حق بیرون
آمدم وهدایت یافتم ومحمد بن شاذان در شهر نیشابور بمن خبر داد کفت که خبر رسید بغانم بخدمت صاحب ع بمن رسید منتظر
کردیدم تا اینکه باو ملاقات کردم واز حکایتش پرسیدم کفت مدتی بود که جستجو میکردم وچندوقتی در مدینه اقامت
نمودم واینمطلب را بهر کسیکه اظهار میکردم مرا از ان منع میکرد تا اینکه شیخی از بنی هاشم که یحیی بن محمد عریضی باشد ملاقات
نمودم او کفت که انچه تو میخواهی در صریاست پس قصد صریا نمودم وقتیکه بانجا رسیدم بدالان جاروب کشیدهٔ داخل کردیدم
وخود را بدکانی که در انجا بود انداختم ناکاه غلام سیاهی بیرون آمد کفت که داخل خانه شو پس داخل کردیدم ناکاه مولای خود را
در میان صحن خانه نشسته دیدم وقتیکه بمن نکاه کرد مرا بنامی ذکر نمود که احدی نمیدانست مکر اهل من در شهر کابل واز پارهٔ
چیزها بمن خبر داد در آنحال عرض کردم که توشه ونفقهٔ من رفته است نفقهٔ ندارم امر بفرما تا نفقهٔ بمن بدهند انکاه حضرت
فرمود که آکاه باش از اینکه بزودی نفقهٔ تو بسبب این دروغ که کفتهٔ از تو زایل میشود پس نفقهٔ بمن عطا فرمود بعد از ان نفقهٔ
داشتم از من کم شد وانچه که حضرت داده بود سالم ماند بعد از ان در سال اینده بانجا برکشتم واحدی را در انخانه نیافتم

در کتاب کمال

در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او از حمیری روایت کرده او کفته که از محمد بن عثمان عمری پرسیدم که آیا صاحب این امر را دیده کفت آری
دیده ام واخر دیدن من او را در کعبهٔ بیت الله بود در حالتیکه میکفت اللهم انجز لی ما وعدتنی یعنی پروردکارا چیزی را
که بمن وعده کردهٔ فرمودهٔ محقق کردان وباین اسناد از عثمان عمری روایت نمودکه انحضرت را در سمت مستجار در حالتیکه
از پردهای کعبه کرفته میکفت اللهم انتقم من اعدائی یعنی پروردکارا انتقام مرا از دشمنان من بکیر در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان
از صدوق او از پدرش وابن متوکل همه ایشان از حمیری مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاش
او از ادم بن محمد بلخی او از علی بن حسن دقاق او از ابراهیم بن محمد علوی روایت کرده او کفته که نسیم نام خادم امام حسن عسکری ع بمن خبر داد
کفت که یکشب بعد از ولادت صاحب الامر علیه السلم بخدمتش رفتم وعطسهٔ در نزد وی کردم کفت یرحمك الله نسیم کوید که وقتیکه
دیدم شاد کردیدم بعد از ان انحضرت فرمود که آیا میخواهی که مژدهٔ بتو بدهم کفتم آری فرمود که عطسه باعث امان بود ترا از مرك
تا سه روز در کتاب کمال الدین باین اسناد از ابراهیم بن محمد علوی روایت کرده او کفته که طریف ابو نصر بمن خبر داد کفت که بخدمت
صاحب الزمان ع داخل کردیدم بمن فرمود که صندل سرخ را نزد من آر پس انرا آوردم بعد از ان فرمود که آیا مرا میشناسی کفتم آری تو
که من کیستم عرض کردم که آقا وپسر آقای منی فرمود که این را از تو پرسیدم عرض کردم که فدای تو شوم مرا شاد کردان فرمود که من خاتم
اوصیایم وبسبب من خداوند عالم بلاها را از اهل وشیعهٔ من دفع میکند در کتاب الغیبة از علان او از طریف ابو نصر خادم مثل این را
روایت کرده در کتاب کمال الدین از محمد بن محمد خزاعی او از ابی علی اسدی او از پدرش واز ابی عبد الله کوفی روایت کرده که محمد
بن عبد الله کوفی عدد کسانیکه بر معجزات صاحب الزمان ع مطلع کردیده واورا دیده ذکر نموده ایشان دو صنف بوده اند وکلا
وکلا وغیر وکلا ونامها ووطنهای انانکه وکلا بودند بدین نهج است از بغداد عمری وپسرش وحاجز وبلالی وعطار بوده اند
واز کوفه عاصمی واهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار واز اهل قم احمد بن اسحق واز همدان محمد بن صالح واز اهل ری بستامی واسدی
که خود راوی این حکایات باشد واز اهل اذربایجان قسم بن علا واز نیشابور محمد بن شاذان واسامی واوطان غیر وکلا بدین
تفصیل است از اهل بغداد ابی قسم بن ابی حابس وابی عبد الله کندی وابی عبد الله جنیدی وهرون قزاز ونیلی وابی قسم بن دبیس وابی
عبد الله بن فروخ ومسرور طباخ غلام امام علی النقی علیه السلم واحمد ومحمد پسران حسن واسحق کاتب از بنی نوبخت صاحب فراء وصاحب
صرهٔ مختومه بودند واز همدان محمد بن کشمرد وجعفر بن حمدان ومحمد بن هرون بن عمران واز دینور حسن بن هرون واحمد بن اخیه
وابو الحسن واز اصفهان ابن بادشاله واز صیمره زیدان واز قم حسن بن نضر ومحمد بن محمد وعلی بن محمد بن اسحق وپدرش وحسن
بن یعقوب واز اهل ری قسم بن موسی وپسرش وابو محمد بن هرون وصاحب حصاة وعلی بن محمد ومحمد کلینی وابو جعفر رفا واز
قزوین مرداس وعلی بن احمد واز قابس دو مرد واز شهرزور ابن الخال واز فارس مجروح واز مرو صاحب هزار دینار وصاحب مال
ورقعهٔ بیضاء وابو ثابت واز نیشابور محمد بن شعیب بن صالح واز یمن فضل بن یزید وپسرش وحسن وجعفری وابن اعجمی و
شمشاطی واز مصر صاحب دو مولود وصاحب مال در مکه ابو رجا واز نصیبین ابو محمد بن وجنا واز اهواز حصینی در کتاب کمال الدین
از طالقانی او از علی بن احمد کوفی او از سلیمان بن ابراهیم رقی او از حسن بن وجنا نصیبی روایت کرده او کفته که در اثناء حجهٔ پنجاه
وچهارم بعد از نماز عشاء در زیر میزاب بسجده مشغول بودم ودر دعا کریه وزاری میکردم ناکاه کسی مرا جنبانید کفت یا حسن بن
وجنا برخیز پس برخواستم ناکاه کنیزی لاغری که در حدت چهل سالکی یا بیشتر بنظرم آمد دیدم که در انحال پیش ومن افتان ورفتن
هم از عقبش میرفتم واز او چیزی نپرسیدم که مرا بکجا میبرد تا اینکه مرا بصحن خانهٔ خدیجه رضی الله عنها رسانید ودر انجا خانهٔ بود که درش
از میان دیوار بود وانرا نردبانی از درخت ساج بود پس انکنیز بالا رفت بعد از ان صدائی آمد که یا حسن بالا بیا پس بالا رفتم ودر دم
در ایستادم در انحال صاحب الزمان بمن فرمود که یا حسن آیا چنان کمان میکنی که تو بر من پنهانی والله بخدا سوکند یاد میکنم که هر اینه
من در همه حجهای تو با تو بودم بعد از ان شروع نمود اوقات کذشتهٔ مرا یکیك میشمرد وقتیکه این را شنیدم رو بزمین افتادم
ناکاه چنان احساس نمودم که دست خود را بر بدنم کذاشت پس برخواستم انکاه بمن فرمود که حسن در مدینه در خانهٔ امام محمد باقر
علیه السلم قرار بکیر واز انجا جدائی مکن ودر خصوص خوردنی وآشامیدنی وپوشیدنی تشویش مکن بعد از ان دفتری بمن داد که در ان
دعای فرج وطریقهٔ صلوات بر انحضرت نوشته شده بود فرمود که باین طریق دعا بکن وصلوات بر من بفرست وانرا مده مکر باهلش
حق از دوستان من بدرستیکه خدا تعالی توفیق دهندهٔ تست عرض کردم که ای آقای من آیا ترا بعد از این نخواهم دید فرمود یا
حسن اکر خدا بخواهد می بینی راوی کوید که از حج برکشتم وبفرمودهٔ انحضرت در خانهٔ امام محمد باقر ع ساکن کشتم بطرزیکه هر وقت
که از خانه بیرون میرفتم بانجا بر نمیکشتم مکر برای تجدید وضو یا خوابیدن ویا در وقت افطار پس در وقت افطار که داخل خانه میشدم ظرف
چهار کنجی پر از آب وکردهٔ نانی در سر ان کذاشته میدیدم ودر بالای کرده نان پارهٔ خوردنیها که دلم در ارزوی خواهش نمود
مشاهده میکردم پس انها را میخوردم بمن کفایت میکرد ودر موسم زمستان پوشاك زمستانی ودر وقت تابستان
لباس تابستانی میرسید وحال انکه روزها ابرا میاوردم وبخانه می پاشیدم وجاروب کشیدم وکوزه را خالی میکذاشتم

وقت

وقت افطار که بخانه بر میگشتم انرا پر از آب می یافتم و اهل خانه طعام من میدادند و مرا بخوردن ان احتیاج نمیشد از انکه سیر بودم
در وقت شب تصدّق میکردم تا اینکه مطلع نشوند بر سرّ من کسانی که در انجا با من بودند در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او
از حمیری او از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده او کفته که بمدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و اولاد امام حسن عسکری ع را تفحص و
جستجو نمودم و بر چیزی مطلع نکردیدم از آنجا کوچ کردم بمکه معظمه در حالتیکه اینمطلب را تفحص مینمودم رفتم وقتی در طواف بودم نکاه
جوان کندم کونی که حسن عجیبی داشت و هر چه که او را بخیال میرسید نیکو و زیبا بود بنظرم آمد در حالتی که با دقت نظر بمن نکاه
میکرد در انحال بآرزوی اینکه شاید از او مطلب خود را در نزد وی بیابم بسمت او برکشتم وقتیکه باو نزدیک شدم سلام کردم و با نیکوئی
رد جواب سلام نمود بعد از ان کفت که از اهل کجائی تو کفتم از اهل عراق کفت از کدام شهر عراق کفتم از اهل اهواز کفت مرحبا بلقائک
آیا در انجا جعفر بن حمدان خصیبی را میشناسی کفتم داعی حق را اجابت نمود یعنی وفات یافت کفت رحمت خدا بر او افتاده باد که شبها
را به بیداری بسر میبرد تا اینکه خداوند عالم ثواب بسیاری باو عطا فرمود و آیا ابراهیم بن مهزیار را میشناسی کفتم که ابراهیم بن مهزیار منم
پس با من معانقه نمود و طول داد بعد از ان کفت که مرحبا بك یا ابا اسحق چه کردی ان نشانه را که میان تو و امام حسن عسکری ع بسبب
ارتباط و آشنائی بود کفتم چنان کمان میکنم که مرادت از ان نشانه انکشتری است که خدا ببخشد انرا از امام حسن عسکری ع بمن عطا فرموده کفت
که مرادم همان بود پس آنرا بیرون آوردم وقتیکه بان نکاه کرد از من کرفت و بوسید و کتابتی که در نکینش نوشته شده بود خواند و ان
کتابت این بود یا الله یا محمد یا علی بعد از ان کفت که جانم فدای آنحضرت باد که بسیاری را از جواب مسائل از آنحضرت اخذ میکردم و انواع
احادیث را از زبان معجز بیانش میشنیدم و در خزینه خواطر پنهان میکردم و در اینمقام از دیکران منفرد و ممتاز بودم زیرا که خصوصیتم
در خدمت او بیشتر از دیکران بود راوی کوید که انجوان بعد از این پاره سخنان کفت تا اینجا رسید که کفت یا ابا اسحق مطلب بزرک
خود را که بعد از حج اراده نموده بمن خبر ده کفتم سوکند بپدرت یاد میکنم هر آینه مطلبی قصد نکرده ام مکر اینکه سرّ انرا از تو میپرسم
کفت هر چه میخواهی بپرس ان شاء الله جواب انرا برای تو شرح میکنم کفتم آیا خبری در خصوص اولاد امام حسن عسکری علیه السلام دانسته کفت
بخدا سوکند هر آینه در جبین محمد و موسی پسران امام حسن عسکری ع نوری مشاهده میکنم بدرستیکه من فرستاده ایشانم بنزد تو برای
اینکه امر ایشانرا بتو برسانم پس اکر ملاقات ایشانرا دوست میداری و میخواهی که چشمت بمشاهده جمال ایشان پر نور کردد با من بیا
تا بطایف برویم و این را از رفقای خود پنهان بدار ابراهیم کوید که با وی بسمت طایف متوجه کردیدم و بمیان جایهای ریکستان میافتادیم
تا اینکه بجائی وارد کردیدیم که بیابان بانجا منتهی شده بود در انحال خیمه از مو بنظر ما رسید که در بالای تلی بر پا شده و بسبب ان
اطراف ان سرزمین روشن میشد انکاه بمن سبقت نمود برای اذن کرفتن داخل خیمه کردید بان دو نفر سلام کرد و ایشانرا از
آمدن من خبردار نمود در انحال یکی از ایشان که بحسب سن از دیکران بزرکتر بود که م ح م د بن حسن علیهما السلام باشد بیرون آمد انکاه
جوانی دیدم که رنک صاف و جبین کشاده داشت و ابروهایش هم نزدیک نبودند و خدش نرم و نای بینیش بلند بود کویا که او در لطافت
و طراوت شاخ درخت بان و صفحه پیشانیش مانند ستاره درّی و بر خدّ راستش خالی داشت بانحال چنان خیال میشد که پاره
مشك در روی نقره سفید قرار کرفته و در سرش تا بکوشواره کوشش موهای سیاه تابیده بود نداو را هیبتی و صوتی بود که
چشمها بهتر از انرا هرکز مشاهده نکرده اند تا انوقت مانند زیبائی وی قامتی او را ندیده بودم وقتیکه او را دیدم ببوسیدنش دویدم
و خود را انداختم اعضای وی را بوسیدم انکاه کفت مرحبا بك یا ابا اسحق لقد کانت الایّام تعدنی وشك لقائك والمعاتب بینی
وبینك على تشاحط الدار وتراخي تخيّل لي صورتك حتى كان لم نخل طرفة عين من طيب المحادثة وخيال المشاهدة
وانا احمد الله ربي وله الحمد على ما قيّض من التلاقي ورفّه من كربة التنازع والاستشراف يعني ای ابا اسحق بمكان وسيع قدم
كذاشتی بدرستيكه روزكار پيشتر از اين ملاقات ترا همه اوقات بمن وعده ميكرد و دوستانی كه در ميان من كشت با وجود
دوری منزلهای ما از يكديكر و تاخير ديدن ما همديكر را صورت و طلعت ترا در آئينه خيالم مصوّر مينمود بحدّيكه كويا يك
لحظه از لذت صحبت و خيال ديدن همديكر خالی نشديم يعنی هميشه در عالم خيال با هم ديكر صحبت ميكرديم و همديكر را ميديديم
و الحال حمد خدا را ميكنم كه پرورش دهنده من و صاحب حمد يا دوست دارنده حمد است در مقابل اينكه ملاقات را برای ما ميسّر
و طاير دل ما را از قفس اشتياق و انتظار رهانيد بعد از ان از برادران دينی من آنانرا كه پيشتر بودند و آنانرا كه در ان زمان
بودند پرسيد عرض كردم كه پدرم و مادرم فدای تو باد من از وقتيكه خدای تعالی آقای من امام حسن عسكری علیه السلام را بدار البقا
برد هميشه شهر بشهر ترا تفحص و جستجو مينمودم پس مدّت حصول اينمطلب بر من مشكل و در دهای فرج بروی من مسدود كرديد
تا اينكه خداوند عالم بارشاد و رهنمائی مرا بسوی تو بر من منّت كذاشت بخدای تعالی شكر ميكنم در مقابل اينكه فضل و احسان
ترا بمن الهام نمود بعد از ان آنحضرت نسب خود را و نسب برادرش موسی را بيان نمود بعد از ان مرا بيك سمتی كشيد
و اينكلام اعجاز نظام را ادا فرمود ان ابي صلى الله عليه وآله عهد الىّ ان لا اوطن من الارض الا اخفاها واقصاها
اسرارا لامري وتحصينا للمحل من مكائد اهل الضلال والمردة من احداث الامم الضوال فنبذني الى عالية

الرّمال وجبت صرائم الارض تنظرني الغاية التي عندها يحلّ الامر وينجلي الهلع وكان صلوات الله عليه انبط لي من
خزائن الحكم وكوامن العلوم ما ان اشعت اليك منه جزءا اغناك عن الجملة اعلم يا ابا اسحق انه قال صلوات الله عليه
يا بنيّ ان الله جلّ ثناؤه لم يكن ليخلي اطباق ارضه واهل الجد في طاعته وعبادته بلا حجة يستعلى بها وامام يؤتمّ
به ويقتدى بسبيل سنته ومنهاج قصده وارجو يا بنيّ ان تكون احد من اعدّه الله لنشر الحق وطيّ الباطل واعلاء الدين
واطفاء الضلال فعليك يا بنيّ بلزوم خوافي الارض وتتبّع اقاصيها فان لكل وليّ من اولياء الله عزّ وجلّ عدوّا مقارعا
وضدّا منازعا افتراضا لمجاهدة اهل نفاقه وخلافه اولي الالحاد والعناد فلا يوحشنّك ذلك واعلم انّ قلوب اهل
الطاعة والاخلاص نزّع اليك مثل الطير اذا امّت اوكارها وهم معشر يطلعون بمخايل الذلّة والاستكانة وهم عند الله بررة
اعزّاء يبرزون بانفس مختلّة محتاجة وهم اهل القناعة والاعتصام واستنبطوا الدين فوازروه على مجاهدة الاضداد
خصّهم الله باحتمال الضيم ليشملهم باتساع العزّ في دار القرار وجبلهم على خلائق الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى
وكرامة حسن العقبى فاقتبس يا بنيّ نور الصبر على موارد امورك تفز بدرك الصنع في مصادرها واستشعر
العزّ فيما ينوبك تحظ بما تحمد عليه ان شاء الله فكانّك يا بنيّ بتأييد نصر الله قد آن وتيسير الفلج وعلوّ الكعب قد حان
وكانّك بالرايات الصفر والاعلام البيض تخفق على اثناء اعطافك ما بين الحطيم وزمزم وكانّك بترادف البيعة
وتصافي الولاء يتناظم عليك تناظم الدرّ في مثاني العقود وتصافق الاكفّ على جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائك
من ملاء براهم الله من طهارة الولادة ونفاسة التربة مقدّسة قلوبهم من دنس النفاق مهذّبة افئدتهم من رجس
الشقاق ليّنة عرائكهم للدين خشنة ضرائبهم عن العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عيدانهم يدينون
بدين الحق واهله فاذا اشتدّت اركانهم وتقوّمت اعمادهم قدّت بمكاتفتهم طبقات الامم اذ تبعتك في ظلال شجرة دوحة
سبقت افنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية فعندها يتلألأ صبح الحق وينجلي ظلام الباطل ويقصم الله بك
الطغيان ويعيد معالم الايمان يظهر بك استقامة الآفاق والسلام الرفاق يودّ الطفل في المهد لو استطاع اليك
نهوضا ونواشط الوحش لو تجد نحوك مجازا تهتزّ بك اغصان العزّ نضرة وتستقرّ بوانى العزّ في قرارها وتؤب
شوارد الدين الى اوكارها يتهاطل عليك سحائب الظفر فتخنق كل عدوّ وتنصر كل وليّ فلا يبقى على وجه الارض
جبّار ولا جاحد غامط ولا شانئ مبغض ولا معاند كاشح ومن يتوكّل على الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره چونكه
اينكلمات فصاحت آيات و فقرات بلاغت اسمات طرزی خوش و سبكی دلكش داشتند لهذا ابنده جانی برای ازدياد نور
ديدههای ناظران و سرور دلهای مطالعه كنندكان اين كتاب آنها را بعينه مرقوم ساخت بعد از ان بترجمه پرداخت خلاصه مضمون
انها اينست بدرستيكه پدرم رحمت خدا باو و بر اولادش باد از من عهد و پيمان كرفته در اينكه برای خود وطن قرار ندهم در روی
زمين مكر جايهای پنهان ترين و دور ترين را تا اينكه امرم مخفی بماند و مرتبه خود را از حيلههای كمراهان و فتنههای امتان تازه
كمراه شده محافظت نمايم پس از اين جهة مرا بسمت تلهای بلند ريكها انداخت و جايهای پر ريك زمين سپيا يم و انتظار عاقبت
كار را ميكشم زيرا كه در انوقت امر ظهورم ميرسد و جزع خلايق زايل كردد و پدرم از خزاين حكمتها و اسرار علوم چيزها
بمن تعليم نمود كه هر كاه پاره را از ان بتو اظهار نمايم هر آينه ترا از همه انها بی احتياج كرداند پس بدان يا ابا اسحق كه پدرم
صلوات الله عليه بمن فرمود كه ای پسر من بدانكه خداوند عالم جلّ ثناؤه اطراف روی زمين و اهل طاعت و عبادت
خود را خالی نميكذارد از وجود حجّت و امامی كه باعث بلندی مرتبه خلايق و پيشوای و مقتدای ايشان است ای پسر من اميد
چنان دارم كه تو از جمله كسانی باشی كه خدای تعالی ايشانرا برای منتشر ساختن حق و بر چيدن اساس باطل و بلند نمودن بنای دين
و خاموش كردن آتش كمراهی مهيّا نموده پس قرار كرفتن را در جايهای پنهان و دور بر خود لازم بدار زيرا كه هر ولی را از اوليای خدا
دشمنی است زننده و ضدّيست نزاع كننده از اينجهة كه جهاد را با اهل نفاق و خلاف از ملحدان و معاندان واجب ميداند
پس ترا بسياری دشمنان متوحّش نكرداند زيرا كه از قديم زمان تا اين اوان شيوه اولياء الله اين بوده و بدانكه دلهای اهل
طاعت و اخلاص بسوی تو مشتاقند مانند اشتياق مرغان در وقتيكه قصد آشيانه خود شان نمايند و ايشان جماعتی هستند كه
بميان خلايق با احوالی بيرون ميآيند كه از ان احوال ذلّت و فروتنی ايشان مظنون ميشود يا اينكه بپاره اموری كه از مواضع
مظنّه ذلّتند داخل ميشوند و حال انكه در نزد خداوند كردكار عزيز و نيكوكارانند و در نظر خلايق با احتياج و كشاده
حال جلوه ميكنند و حال انكه اهل قناعت و عفتند يعنی خلايق قناعت ايشانرا فقر و پريشانی خيال ميكنند و ايشان حمايت
كردن دين را استنباط نموده انرا بمجاهده دشمنان محكم كرده اند خداوند عالم ايشانرا بتحمّل ظلم و ستم مخصوص كردانيد تا
اينكه ايشانرا در دار القرار بوسعت عزّت رساند و ايشانرا در طبيعت صبر و شكيبائی خلق كرده در وقت ستمديدكی
صبر نمايند تا اينكه به نيكوئی عاقبت و كرامت عقبی فايز شوند پس ای پسر من در مقام بلا و مصيبت [illegible]

نور اسکان در آن مقام باد از صنع خدا و احسان او فایز شوی یعنی خدا تعالی آن مصایب را از تو بر کرداند و چنان بدان که مصایب
بلیات که بتو میرسند سبب عزت تو اند تا اینکه نیک بخت شوی بچیزهای که در مقابل آنها ترا مدح و ثنا گفته شود ای پسر من گویا ترا
چنین می بینم که در این نزدیکی بیاری خدا مؤید گردیده بفتح و ظفر و عزت و غلبه بر دشمنان فایز شده و گویا علمهای زرد و علمهای
سفید را در مابین حطیم و زمزم در اطراف و جوانب تو می بینم کسانی را که خداوند عالم ایشان را از دوستی پاک و طینت
پاکیزه خلق نموده در حالتیکه دلهای ایشان از چرک نفاق و خباثت مخالفت پاک و پوستهای ایشان برای دین و آیین نرمست
یعنی باحکام دینیه الهیه ملایمت و انقیاد دارند و دلهای ایشان از ظلم و تعدی نمودن دور است و رویهاشان بسبب مقبول
شدن در درگاه الهی سفید و آشکار است و شاخهای ایشان بسبب فضل و هنر تر و تازه گشته بدین حق و اهل آن ایمان آورده
از پی همدیگر بتو بیعت می کنند و ... سرت منتظم میشوند مانند منتظم شدن در
در کردن بندها که رشتۀ انها دو قد است یا اینکه هر دو سر رشتۀ آنها بهم بسته است معزلق کنایه از سختی و در
ایشانست و دو سرشتی کنایه است از اجتماع ایشان در یکی زیرا وقتیکه هر دو سر رشتۀ گردن بند بهم بسته گردید در آن
در الحال در یکسمت آن جمع میشوند و کفهای دستهای ایشان در اطراف حجر الاسود بجهت پناه آوردن شان بید و خانه تو
بهم خورده میشوند وقتیکه بدنهای ایشان محکم گردید بدند عزمهای ایشان توام بهم رسانیدند انگاه در سایه های درخت بزرگی
شاخهای آن طولانی شده مجتمع میگردند بجزیرۀ اطراف بحیره طبریه که نام جاییست گرفته بتو بیعت میکنند و بسبب اجتماع با
محاربۀ ایشان طوایف اهل بدعت و ضلالت متفرق و پراکنده میشوند در اینوقت صبح حق روشن و تاریکی باطل زایل
گردد و بدین سبب خداوند عالم طغیان را میشکند و علمهای ایمان را بعد از محو شدن آنها بحالت اولیه بر میگردانند و بسبب ظاهر شدن تو
اینکه اهل مرض و مرضی مبتلا بوده اند یعنی عقول و ارواح ایشان علیل بوده از ادراک باز مانده اند و نیز ظاهر میشود اینکه
رفقای تو از اینگونه مرض و علت سالم بوده اند و در آنوقت بچۀ که در گهواره است دوست میدارد که قدرت داشته باشد
بر اینکه بنزد تو آید از راه دور افتادگان و وحشیان بسوی تو راه نمیابند یعنی آنانکه از راه شریعت دور بوده اند و از احکام الهی متوحش
و از تو وحشت نموده بسوی تو نمی آیند و لطایف دنیا از تو حسن و بها کسب نموده شادی و فرح میکنند و شاخهای عزت از نمو وجود
تر و تازه گردیده بشوق و جنبش می آیند و بناهای عزت در مقر خود قرار میگیرند و بسبب تو مرغان رمیده احکام دین به
آشیانها خود بر میگردند یعنی از احکام دینیه آنهایی که محو و مضمحل گردیده در آنوقت بسبب وجود شریف تو رونق و رواج می یابند
و ابرهای فتح و ظفر برای تو میبارند انگاه گلوی دشمنان که دوستیشان از خیرخواهی نبوده و هم دوستان خود را نصرت و یاری خواهی کرد
پس در آنوقت در روی زمین نه ستمکاری که از حق عدول کننده است باقی میماند و نه منکری که حقیر شمارنده حق است و نه عیب کننده
و دشمن دارندۀ تو و نه دشمنی که از تو اعراض کننده است هر که بخداوند کارساز توکل نماید هر آینه او را کفایت می کند بدرستیکه
خدا تعالی هر چه که اراده بکند از امر میرساند بعد از آن فرمود یا ابا اسحق گفتگوی این مجلس را مخفی و پنهان بدار مگر از کسانی که
اهل صداقت و با تو برادران دینی اند بعد از آن فرمود وقتیکه علامات ظهور و بسط ید ما پدید گردید درنگ مکن و با برادران
دینی خود بسوی ما ... نشانه یقین و نور چراغهای دین سرعت کنند انشاء الله در آنوقت رشد و هدایت
خواهی یافت بعد از آن زمانی در خدمت آنحضرت بودم از احکام دینیه و مسایل علمیه و لطایف حکمیه از او اخذ میکردم تا اینکه
از ضایع شدن کسانی که مدا اموال نگذاشته بودم ترسیدم زیرا که مدت مفارقتم از ایشان طول کشید آنوقت از حضرت
اذن برکشتن طلبیدم و عرض کردم که از مفارقت خدمت وحشت بسیار دارم و بر غیبت خود از حضور پر نورت غصه بسیار
میخورم انگاه دستگیری که برای من و اولاد و اقاربم بمنزلۀ ذخیره بود در حق من کرد و وقتیکه کوچ کردن من نزدیک شد
گردید و ... مشایعت افتادن نمود و در وقت صبح بعزم وداع و تجدید عهد بخدمتش رفتم و مالی که از پنجاه هزار درهم
بیشتر بود با خود بردم و عرض کردم که منت بر من گذاشته از ا قبول فرمایید پس تبسم نمود و فرمود که این را در وقت بر
گشتن برای خود صرف کن زیرا که سفر تو دور و دراز است و بیابانهای زمین بسیار درشت و از قبول ننمودن ما آنرا اندوهناک
مباش زیرا که ما مدح و ثنای که بایستی بر تقدیر قبول آن برای تو بکنیم کردیم و یاد آوری و قبول منتی که بایستی در وقت
نگاهداشتن آن مال نماییم نمودیم یعنی در ازای آن از تو منت قبول نمودیم و ترا بعد از این یاد هم خواهیم نمود پس خداوند
واهب العطایا ترا در چیزهایی که بتو عطا نموده برکت بدهد و آنها را که عطا فرموده برای تو دایمی گرداند و برای تو
بهترین ثواب احسان کنندگان را بنویسد زیرا که فضل و احسان از دید قدرت او است و از او مسئلت میکنم که ترا با سلامت
نصیبت ... مصلحت و منفعت ... مراجعت بسوی اصحاب خود برگرداند و راه را بر تو مشقت نگرداند و ترا در مقام
دلیل و برهان حیران و سرگردان ننماید و انرا در نفس تو بطوری محکم گرداند که هرگز ضایع و زایل نشود بعد از آن فرمود یا
ابا اسحق خدا تعالی یتیمهای ما را باحسان قانع گردانید و نفوس ما را چنان نموده که بد دوستان خود اعانت و حمایت نمیکنیم مگر از

راه نصیحت و خلوص نیت و مگر از راه محافظت طریقۀ که مناسب تقوی و بلندی مرتبه است بعد از آن از خدمت آنحضرت برگشتم در حالتی
که حمد و ثنای الهی را میکردم در مقابل اینکه مرا هدایت و ارشاد نموده بمن فهمانید که روی زمین را از وجود حجت واضح و امام قایم
خالی و معطل نمیگذارد و این خبر را بشیعیان روایت نمودم تا اینکه بصیرت اهل یقین را بیفزاییم و بایشان بفهمانم که خداوند عالم ذریۀ
طیبه را منقطع نگردانیده و آنچه که بمن ظاهر شده بود منتشر نمودم برای اینکه اعتقادات اهل طریقۀ مرضیه محکم و قوت ایمان آنها
بیشتر گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن معروف
روایت کرده او گفته که ابو عبدالله بلخی بمن نوشت که عبدالله سوری بمن خبر داده گفت که بباغ بنی عامر رفتم چند نفر طفلی دیدم که در گودال
آبی با هم بازی میکردند و جوانی هم در سر سجاده نشسته دیدم در حالتیکه آستین خود را بدهنش گذاشته بود در آنحال از
ایشان پرسیدم که این جوان کیست گفتند م ح م د بن حسن علیهما السلام است و او بپدرش شبیه دید در کتاب مذکور آورده
که از شیخی از اصحاب حدیث که احمد بن فارس ادیب نام داشت شنیدم میگفت که در همدان حکایتی شنیدم و آنرا به بعضی
از برادران دینی خود چنان شنیده بودم نقل نمودم و از من التماس نمود که آنرا برای وی بخط خود بنویسم انگاه نتوانستم که مخالف
خواهش وی نمایم آنرا نوشتم و بکسیکه آنرا بمن نقل نموده بود نشان دادم و آن حکایت اینست که در شهر همدان جماعتی بودند که به
بنی راشد اشتهار داشتند و همه ایشان اظهار تشیع مینمودند و مذهب ایشان مذهب امامیه بود انگاه پرسیدم که سبب چیست
که تنها این طایفه از میان اهل همدان قبول تشیع نموده اند شیخی از ایشان که آثار صلاح و تقوی را در آن میدیدم در جواب
گفت که سبب آن اینست که جد ما که همۀ ما ها با و منتسب میشویم بعزم حج بیرون رفت چنان نقل نموده که وقتیکه اعمال
حج را تمام نمودیم برگشتیم از راه بیابان میآمدیم ناگاه شوقم کشید که از راحله فرود آیم قدری پیاده راه بروم پس پایین
آمده زمان بسیاری راه رفتم تا اینکه خسته گردیدم و در پیش خود گفتم که اندکی میخوابم که راحت شوم وقتیکه آخر قافله
میرسد برمیخیزم پس خوابیدم وقتیکه بیدار گردیدم دیدم که آفتاب بر آمده و هوا بشدت گرم شده و احدی را ندیدم از اینحالت
متوحش گردیدم و راه و نشانی نیافتم و بخداوند عز و جل توکل نمودم و در پیش خود گفتم که بهر سمت که بپیشم میآید میروم و
قدری کمی راه رفتم ناگاه بچمن سبز و تر و تازه رسیدم که گویا باریدن باران قریب العهد بود یعنی گویا که زمان قلیلی پیشتر از
آن باران بآنجا باریده بود و خاکش بهترین خاکی بود و در آن سرزمین قصری که مانند شمشیر صیقل دار میدرخشید بنظرم
در آمد در پیش خود گفتم کاشکی میدانستم که این قصر چیست که آنرا هرگز ندیده و نشنیده ام پس آنرا قصد نموده رفتم وقتی
که بدان قصر رسیدم دو نفر خدمتکار سفید رنگ دیدم و بایشان سلام کردم باحسن وجهی جواب سلامم دادند و گفتند
که در اینجا بنشین بدرستیکه خدا تعالی در حق تو اراده خیری نموده و یکی از ایشان برخواست و داخل گردید اندکی درنگ
نمود بعد از آن بیرون آمد گفت که برخیز و داخل قصر شو پس داخل گردیدم ناگاه قصری دیدم که زیباتر و روشنتر از آن هرگز
ندیده بودم در انحال آنخدمتکار پیش افتاد پردۀ را که در میان خانه کشیده شده بود برداشت بعد از آن گفت داخل شو
پس داخل آنخانه گردیدم ناگاه جوانی دیدم که در میان خانه نشسته و شمشیر درازی در سمت بالای سرش آویزان شده بطوری
که نزدیک بود که طرف پایین آن بسر آنجوان برخورد و آنجوان مانند ماه چهارده شبه بود که در تاریکی بدرخشد پس
سلام کردم و جواب آنرا با حسن وجهی رد نمود بعد از آن گفت که آیا میدانی که من کیستم گفتم بخدا سوگند نمیدانم تو کیستی
گفت منم قائمی که از آل محمد است منم آنکه در آخر زمان با این شمشیر و اشاره بآن شمشیر آویخته نمود خروج میکنم و زمین
را پر از عدل و قسط گردانم چنانکه پر از ظلم و جور گردیده وقتیکه این را شنیدم افتادم و صورت خود را بر زمین مالیدم
فرمود که چنین کار مکن و سرت را بردار تو فلان شخصی و از اهل فلان شهری از شهرهای جبل که آنرا همدان میگویند
عرض کردم که ای سید من راست فرمودی بعد از آن فرمود که آیا دوست میداری که بسوی اهل و عیال خود برگردی عرض کردم
آری میروم و بایشان از آنچه که خدا تعالی در اینجا برای من میسر نموده مژده میدهم در انحال با آنخدمتکار اشاره نموده
از دستم گرفت و کیسۀ بمن داد با من بیرون آمد چند گامی برداشتم ناگاه پارۀ درختها و منارۀ مسجدی بنظرم رسید انگاه
بمن گفت که در نزدیکی شهر ما شهری هست مشهور باستاباد این شهر شباهت دارد گفتم آری این استاباد است گفت برو
وقتیکه این را گفت بسمت وی متوجه شدم دیگر او را ندیدم و داخل استاباد گردیدم انکیسه را ملاحظه کردم دیدم که چهل
یا پنجاه دینار در آن هست از آنجا وارد همدان گردیدم و طایفه خود جمع نموده بایشان با چیزی که خدا تعالی برای من میسر
نموده بود مژده دادم مادامیکه از آن دینارها در نزد من باقی بود در خیر و برکت داشتیم مؤلف گوید که گمان چنان دارم که
استاباد همان بلدیست که امروز مشهور باسدآباد است و راوندی مثل این قصه را از جماعتی که از اهل همدان شنیده بودند
نقل نموده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از احمد بن معروف او از ابی عبدالله بلخی او
از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر بزرگ غلام امام رضا علیه السلام بوده روایت نموده او گفته که وقتیکه جعفر کذاب بعد از

وفات امام حسن عسکری علیه السلم در سر میراث نزاع میکرد صاحب الزمان ع از سمتی که جعفر ندانست در آمد و گفت که یا جعفر ترا چه
شده است که بحقوق و میراث من متعرض میشوی جعفر از این سخن متحیر مانده مبهوت گردید بعد از این غایب شد جعفر هر چه که
در میان مردم او را جستجو نمود دیگر پیدا نکرد و وقتیکه مادر امام حسن عسکری ع وفات نمود از جانب آنحضرت امر صادر گردید که
او را در خانه آنحضرت دفن نمایند انگاه جعفر با ایشان منازعه مینمود و گفت که خانه از منست نمیگذارم که در آنجا دفن کرده شود
در آنحال صاحب ع بیرون آمد و گفت یا جعفر آیا این خانه خانه تست که ادعا میکنی بعد از آن غایب گردید و او را دیگر ندیدند در کتاب
کمال الدین آورده که خبر داد بما ابو الحسین علی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلم گفت که در کتاب پدرم دیدم نوشته بود که خبر داد بما محمد بن احمد طوال از پدرش او از حسن بن علی بن طبری
او از ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار او گفت شنیدم از پدرم میگفت از جدم علی بن مهزیار شنیدم میگفت که در خوابگاه خود خوابیده
بودم ناگاه در عالم رؤیا کسیرا دیدم میگفت که امسال حج بکن که بصاحب الزمان ع ملاقات میکنی در آنحال با فرح و سرور از خواب
بیدار شدم و مشغول نماز گردیدم تا اینکه صبح طلوع نمود نماز صبح را کردم بیرون رفتم و جستجوی حجاج نموده چند نفر رفیق طریق
که اراده بیرون رفتن داشتند پیدا نمودم پیشی نموده با کسانی پیشتر از همه میرفتند رفتم در حالتیکه اراده کوفه داشتم
وقتیکه بانجا رسید از مرکب خود پایین آمدم و متاع خود را به ثقات برادران دینی خود سپردم و بیرون رفتم اولاد امام حسن
عسکری علیه السلم را میپرسیدم هر چه جستجو نمودم اثری نیافتم و خبری نشنیدم و با کسانیکه پیشتر از سایرین از انجا بیرون رفتند
رفتم در حالتیکه اراده مدینه داشتم وقتیکه داخل مدینه گردیدم خود را ضبط ننموده از مرکب پایین آمدم و متاع خود را به
معتمدان برادران دینی سپردم بیرون رفتم برای اینکه در خصوص اولاد امام حسن عسکری ع خبر بشنوم و بر اثری مطلع باشم
نه خبری شنیدم و نه بر اثری برخوردم با اینحال بودم تا اینکه حجاج کوچ کرده رو بسمت مکه گذاشته بیرون رفتند
من هم با ایشان بیرون رفتم تا اینکه بمکه رسیده و فرود آمدم منزل خود را محکم نموده بیرون رفتم اولاد امام حسن عسکری
علیه السلم را تفحص میکردم پس در این باب خبری نشنیدم و اثری نیافتم و در مابین یأس و امید و در عاقبت چگونگی مطلب
خود متفکر بودم و نفس خود را ملامت میکردم در آن بین شب شد اراده نمودم که اطراف خانه کعبه از حجاج خالی گردد تا
اینکه طواف بکنم و از خدای تعالی مسئلت نمایم که مرا بآرزوئی که کرده ام برساند وقتیکه کعبه از حجاج خالی گردید برخواستم
که طواف نمایم ناگاه جوان خوشروی و خوشبوی و روحی را دیدم که یک طاقه پارچه از کمرش مانند فوطه بسته و با طاقه
دیگر بدنش را پوشیده بطوریکه یکطرفش از زیر بغل راست آورده بر روی پستان چپش مانند ثوب احرام انداخته و طرف دیگر
دیگرش را برگردانیده بدوشش انداخته بود در آنحال او را جنبانیدم بسوی من متوجه گردید و گفت که از اهل کجایی گفتم که از
اهل اهوازم گفت آیا در انجا ابن خطیب را میشناسی گفتم خدا او را رحمت کند که داعی حق را اجابت نمود گفت رحمه الله بدرستیکه
او روزها روزه میداشت و شبها را تا بسحر احیا میکرد و تلاوت قرآن مینمود و ما را دوست میداشت آیا در انجا علی بن مهزیار را
میشناسی گفتم که علی بن مهزیار منم انگاه گفت که یا ابا الحسن خوش آمدی آیا میشناسی آن دو نفر را که از وطن دور و مهجور افتاده
اند گفتم آری گفت ایشان کیستند گفتم محمد و موسی گفت چه کردی آن نشانه را که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلم بود
گفتم در پیشم است گفت بدر آر انگاه انگشتری زیبایی که در نگینش محمد و علی نقش بود در آوردم وقتیکه آنرا دید گریه
بسیاری کرد و در حال گریه گفت که یا امام حسن عسکری ع خدا رحمتت کند بدرستیکه امام عادل و پسر ائمه و پدر امام بودی
خداوند عالم او را در فردوس اعلی با پدران خود ساکن فرماید بعد از آن گفت که یا ابا الحسن بمنزل خود برگرد و برای سفر
مهیا باش وقتیکه ثلثی از شب گذشت و دو ثلث آن باقی بماند بنزد ما بیا بدرستیکه بآرزوی خود میرسی پس بمنزل برگشته
متفکر بودم تا اینکه آنوقت در رسید در آنحال برخواستم و پالان مرکب را در آوردم و اصلاحش کردم بر پشت مرکب گذاشتم سوار
شدم براه افتادم تا اینکه بشعب رسید ناگاه همان جوانرا در انجا دیدم میگفت که اهلا و سهلا یا ابا الحسن گوارا باد ترا بدرستیکه
که بجا شرفیابی خدمت آنحضرت مأذون گشتی بعد از آن براه افتادیم تا اینکه از عرفات و منی گذرانیده بدامنه کوه طایف رسیدیم
انگاه گفت یا ابا الحسن فرود آی و برای نماز شب مهیا باش پس هر دو فرود آمدیم و از نماز فارغ شدیم بعد از آن گفت که نماز
صبح را هم بکن لکن بطریق اختصار انرا بعمل بیار پس انرا بطریق اختصار بجا آوردم و او هم سلام داده نمازش را تمام نمود بعد از
آن سجده نموده صورتش را بخاک مالید بعد از آن سوار گردید مرا هم بسوار شدن نمود بعد از آن براه افتادیم تا اینکه بالای
کوه طایف رسیدیم انگاه گفت که نگاه کن تا به بینم که چیزی بنظرت میرسد یا نه پس نگاه کرده سرزمین پاکیزه پر گیاهی دیدم و گفتم
ای سید من سرزمین پاکیزه پر گیاهی دیدم گفت آیا در بالای آن سر زمین چیزی میبینی پس نگاه کردم ناگاه تل ریگی دیدم و در بالای
آن خیمه بنظر آوردم که از شدت نورانیت مانند آتش میسوخت گفت آیا چیزی دیدی گفتم چنان و چنان دیدم گفت یا ابن مهزیار
دلت را شاد دار زیرا که در اینجا آرزوی آرزومندان حاصل میشود بعد از آن که بپایین کوه رسیدیم گفت که از مرکب فرود آی

زیراکه اینجا جاییست که سرکشان در آنجا ذلیل میباشند پس او خود و من فرود آمدیم گفت یا ابن مهزیار افسار راحله را از دست بگذار
گفتم بعهده که بگذارم گفت اینجا دزد و دغل نمیباشد زیرا که اینجا حرمیست که داخل نمیشود بان مگر دوست و از انجا بیرون
نمیرود مگر دوست پس راحله را سر خود گذاشتم و باوی رفتم وقتیکه نزدیک خیمه رسیدیم بمن پیشی نمود و گفت که در اینجا باش
تا وقتیکه مأذون بلند شوی پس داخل خیمه گردید بعد از آن اندک زمانی بیرون آمد و میگفت که خوبی باد ترا بدرستیکه مطلب
داده شد پس بخدمت آنحضرت داخل شدم ناگاه دیدم که آنحضرت در روی دوشکی از پوست سرخ که در روی نمطی و آن نوعیست از
فرش انداخته شده بود نشسته و بر متکای از پوست تکیه داده در آنحال سلام کردم رد جواب فرمود پس باو نگاه نمودم روی مبارکش
مانند پاره قمر دیدم نه خفت و سبکی داشت و نه پر وقار و خود داری بلکه معتدل الحال بود قامتش نه بسیار دراز و نه بسیار کوتاه
و قدش راست بود نه کج دراز ابرو و سیه چشم و بلند بینی و نرم صورت و در صورت راستش خالی بود وقتیکه آنحضرت را مشاهده
نمودم عقلم در وصف و نعت او متحیر ماند بعد از آن فرمود یا ابن مهزیار برادران دینی خود را در عراق در چه حال گذاشتی
گفتم در تنگی عیش و مفسده بدحال گذاشتم در حالتیکه شمشیرهای اولاد شیطان یعنی بنی عباس بر سرهای ایشان پی در پی در میرسید
حضرت فرمود قاتلهم الله انی یؤفکون گویا که ایشانرا یعنی بنی عباس را می بینم که در خانه های خود شان کشته شده اند و غضب الهی
ایشانرا شب و روز گرفته عرض کردم که یا ابن رسول الله این حادثه کی واقع خواهد شد فرمود در وقتی میشود که در میان شما و راه
کعبه پاره طایفه ها که در ایشان اصلا خیری نیست و خدا و رسول از ایشان بیزار است حایل و مانع بشوند و سرخی در آسمان
ظاهر گردد و در میان سرخی چند ستونی از نور مانند ستونهای نقره میباشند و در آنوقت شروسی از ارمنیه و آذربایجان بسمت
کوه سیاهی در پشت شهر ری که متصل بکوههای طالقانست خروج میکنند و میان او و مروزی جنگ
شدیدی واقع میشود از شدت آن جنگ طفل خورده سال بر گردد و بزرگ سن بشدت پیری میرسد و در میان ایشان قتل
ظاهر میشود در آنوقت منتظر خروج او باشید بسمت بغداد و در بغداد بسیار درنگ نمیکند تا اینکه بماهان میاید بعد از آن
بشهر واسط وارد گردد و در انجا یکسال یا کمتر مکث میکند بعد از آن بسمت کوفه بیرون میرود و در میان شان از نجف
تا بشهر حیره و از آنجا تا بغری جنگ شدیدی واقع میشود که عقلها بسبب آن زایل میشوند در آنوقت هر دو طایفه بهلاکت میرسند
و هلاک نمودن ما بقی ایشان در عهده خداست بعد از آن تلاوت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اتیها امرنا لیلا او نهارا
فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس یعنی شب یا روز امر ما بآن قریه آمد پس انرا هلاک نمودیم بطوریکه گویا از اول هیچ
نبوده انگاه عرض کردم که یا ابن رسول الله مراد از امر چیست فرمود که ماییم امر خدا و لشکر او عرض کردم که آیا وقت ظهور
نزدیک شده فرمود واقتربت الساعة وانشق القمر یعنی روز قیامت نزدیک شده ماه منشق گردید یعنی وقت ظهور
نزدیک است انشاء الله مؤلف گوید که اختلاف نامهای راویان این قصه احتمال هست که از جهة اشتباه کسانی باشد که از ایشان
روایت کرده اند یا اینکه این قصه ها متشابهند برای همه ایشان اتفاق افتاده باشد و اظهر آنست که علی بن مهزیار راوی این حدیث
همان علی بن ابراهیم بن مهزیار است پسر برادر علی بن مهزیار مشهور که بجدش منسوب گردید و بعلی بن مهزیار نامیده شد زیرا
که باقی بودن خود علی بن مهزیار تا این زمان از عادت دور است و این را تایید میکند اینکه در سند این حدیث محمد را بجدش
نسبت داده چنانکه گفته ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار گفته که از جدم علی بن مهزیار شنیدم این بر تقدیریست که لفظ ابن در میان
لفظ ابی جعفر و محمد ساقط نشده باشد و حدیث ابراهیم بن مهزیار که پیشتر از این مذکور گردید محتملست با اینکه با این حدیث یکی
باشد یا از هم سوا باشند لکن نظر بملاحظه اشتباه نسخه نویسان و راویان صادر گردیده و الا هر دو یکی هستند و تعجب
از اینست که محمد بن ابی عبد الله سابقا محمد بن ابرهیم بن مهزیار را از کسانی شمرده که آنحضرت را دیده بودند و هیچکدام را از راویان
این حدیث از ایشان نشمرده و بدانکه از این اخبار چنان فهمیده میشود که آنحضرت برادری داشت موسی نام و این بعید است زیراکه
ظاهر سایر اخبار از او بیمعنی ابا دارد در کتاب کمال الدین از علی بن حسن بن علی بن محمد علوی روایت کرده و او گفته که از ابی الحسن بن
وجنا شنیدم میگفت که خبر داد بما پدرم از جدش و او گفته که در خانه امام حسن عسکری علیه السلم بود ناگاه سواره که یکی از ایشان
جعفر کذاب بود اطراف ما را گرفتند و بنهب و غارت خانه مشغول گردیدند در آنحال امید واری من بقائم ع بود ناگاه آنحضرت را
دیدم که آمد و از در خانه حمله کنان بسمت ایشان بیرون رفت و من باو نگاه میکردم در آنوقت آنحضرت در سن شش سالگی
بود و او را دیگر احدی ندید تا اینکه غایب گردید در کتاب کمال الدین از احمد بن حسین عبد الله بغدادی او از علی بن سنان
موصلی او از پدرش روایت نموده او گفته که در وقتیکه امام حسن عسکری ع وفات نمود جماعتی از شهر قم و نواحی جبل پاره اموال
بسر من رای آوردند چنانکه سابقا میآوردند و ایشان خبر وفات آنحضرت را نشنیده بودند وقتیکه بسر من رای رسیدند احوال
آنحضرت را پرسیدند در جواب گفته شد که او وفات نموده گفتند پس وارث او کیست گفتند که جعفر پسر امام علی النقی ع گفتند
او در کجا است گفته شد که برای تفرج و تفریح در شط بکشتی سوار شده بشرب خمر مشغول است و در پیشش چند نفر مغنی

هم هستند وقتیکه انجماعت این را شنیدند باهم مشاهده نمودند و گفتند که امام با این صفتها نمیباشد و بعضی از ایشان ببعضی دیگر گفت که بیائید این اموال را پس گردانیم و بصاحبانش رد کنیم ابو العباس احمد بن جعفر حمیری قمی گفت که در اینجا توقف نمائید تا وقتیکه این مرد برگردد و او را امتحان بکنیم تا اینکه صحت و فساد دعاوی وی معلوم شود وقتیکه جعفر برگشت بنزد او رفتند و سلام کردند و گفتند ای سید ما ما قومیم از اهل قم و با ما جماعتی هستند از شیعیان و غیر ایشان پارهٔ اموال برداشته بخدمت آقای خود امام حسن عسکری علیه السلام آورده ایم جعفر گفت که آن اموال کجاست گفتند در نزد ماست گفت بیارید آنها را بنزد من گفتند این اموال را که ما میآوردیم خبر طرفهٔ هست گفت آن چیست گفتند که همه شیعیان هر یکی یک دینار یا دو دینار میدادند و آنها را جمع میکردیم و در توی کیسه میگذاشتند مهرهایشانرا بران میزدند وقتیکه با آن مال بخدمت امام حسن عسکری ع وارد میشدیم آنحضرت میفرمود که همهٔ آنمال فلان قدر است نیم دینار است از فلان شخص فلان قدر است و از فلانکس فلان مقدار تا اینکه همه نامهای ایشانرا ذکر مینمود و نقشی را که در مهرها بود بیان میفرمود جعفر گفت دروغ گفتید و در حق برادرم گفتید چیزیرا که او هرگز آنرا نکرده است زیراکه آنها علم غیب است و آنرا بجز خدای تعالی کسی نمیداند راوی گوید وقتیکه انجماعت این سخن را از جعفر شنیدند شروع نمودند بروی یکدیگر نگاه میکردند آنگاه جعفر گفت که اموال را بنزد من آرید گفتند این مال مال ما نیست بلکه ما اجرت گرفته از جانب صاحبان آن وکیل شده ایم آنرا نمیدهیم مگر بعلاماتی که از امام حسن عسکری ع دیده ایم اگر تو امامی برای ما دلیل و برهان اقامه بکن و اگر نکنی آنها را پس میگردانیم بصاحبانش میدهیم هر چه که در خصوص آنها رای ایشان قرار گیرد عمل نمایند در انحال جعفر بنزد خلیفه رفته شکایت نمود خلیفه ایشانرا احضار کرد گفت که این اموال را بجعفر تسلیم نمائید گفتند خدا بصلاح آورد امورات خلیفه را ما جماعتی اجیریم و از جانب صاحبان این اموال وکیلیم ایشان بما سپرده اند که آنها را تسلیم نکنیم مگر بدلیل و معجزه و عادت ما با امام حسن عسکری ع بدین نهج بود خلیفه گفت که دلیل و معجزهٔ امام حسن عسکری ع در این باب چه بود گفتند که صفت دینارها و صاحبان آنها را بیان میکرد و قدر آنها را هم میگفت وقتیکه اینها را بیان میفرمود آنگاه اموال را باو تسلیم میکردیم و بارها بخدمتش اموال میآوردیم و این دلیل و معجزه از او مشاهده میکردیم حالا او وفات کرده اگر این مرد هم صاحب این امر است باید معجزهٔ را که برادرش مینمود بنماید و اگر ننماید هر آینه آنها را پس میگردانیم و بصاحبانش رد میکنیم آنگاه جعفر گفت یا امیر این جماعت دروغ گویانند بر برادرم افترا میگویند و اینکه میگویند علم غیب است آنرا نمیداند مگر خدا خلیفه گفت که ایشان از جانب دیگران رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین راوی گوید که در انحال جعفر مبهوت گردید و جواب نگفت انجماعت گفتند که خلیفه بکسی بفرماید که ما را مشایعت نماید تا اینکه از اینجا بیرون رویم برای اینکه کسی متعرض احوال ما نشود راوی گوید که به نقیب انجا امر نمود و ایشانرا مشایعت نموده از شهر بیرون کرد وقتیکه از شهر بیرون شدند جوانی زیبائی که گویا خدمتکار بود بسمت ایشان بیرون آمد و صدا نمود که یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان مولای شما شما را میخواهد اجابت خواهش او بکنید ایشان گفتند که آیا توئی مولای ما گفت معاذ الله من بندهٔ مولای شمایم بیائید تا اینکه بنزد او برویم ایشان گفتند که با آن جوان رفتیم تا اینکه بخانهٔ امام حسن عسکری ع داخل شدیم ناگاه قایم علیه السلام را دیدیم که در بالای تختی نشسته گویا که در حسن و بها و جمال پارهٔ ماه بود و در برش لباسهای سبز داشت باو سلام کردیم و جواب شنیدیم بعد از آن فرمود که همهٔ آن اموال فلان مقدار دینار است فلان شخص فلان قدر فرستاده فلان شخص فلان قدر پس همهٔ آنها را وصف نمود بعد از آن لباسها و بارها و چهارپایان ما را وصف نمود آنگاه ما همگی برای بجا آوردن شکر الهی بسجده افتادیم و برای تعظیم آنحضرت در برابرش زمین را بوسیدیم بعد از آن هر چه که خواستیم از او پرسیدیم و جواب باصواب شنیدیم و اموال را بخدمتش آوردیم و بما فرمود که بعد از این دیگر بار بسر من رای نیاورید و فرمود که در بغداد برای شما کسیرا نصب مینمایم هر چه که اموال آوردنی باشید بنزد او بیارید و توقیعات ما از نزد او بیرون میآید و بابی العباس محمد بن جعفر قمی حمیری کفنی با قدری از حنوط عطا نمود و فرمود که خدای تعالی ترا در خصوص وفاتت اجر عظیم کرامت فرماید بعد از آن از خدمتش برگشتیم راوی گوید که ابی العباس بتل همدان نرسیده وفات نمود بعد از آن دأب ما چنان شد که اموال را ببغداد میبردیم و بوکلای آنحضرت که در انجا ایشانرا نصب نموده بود تسلیم میکردیم و توقیعات بدست ایشان برای ما میآمد بیرون شیخ صدوق علیه الرحمه گفته است که این خبر دلالت دارد باینکه خلیفه چگونگی این امر یعنی کیفیت صاحب الامر ع را میدانست و مکان او را میشناخت بدین سبب از انجماعت از اموالی که آورده بودند دست برداشت و شر جعفر کذاب را از ایشان باز داشت و ایشانرا بدادن اموال بجعفر امر ننمود لکن دوست میداشت که امر آنحضرت از خلایق مخفی و پنهان بماند برای اینکه بسوی وی راه نیابند و او را نشناسند تا اینکه امر خلافتش مختل و مغشوش نگردد و بعد از وفات امام حسن عسکری بیست هزار دینار برسم رشوه نزد خلیفه برده باو گفت که یا امیر المؤمنین مقام و منصب برادرم را برای من قرار ده خلیفه گفت بدانکه مقام و مرتبهٔ برادرت با ما نبود بلکه از جانب خداوند کردگار بوده ما هر چه که سعی و تلاش میکردیم که مرتبهٔ او را پست کنیم خداوند عالم از این معنی ابا نموده روز بروز او را بسبب تقوی و حسن ظاهر و علم و عبادت که داشت بلند گردانید اگر تو هم در نزد شیعیان برادرت بدین منزله هستی احتیاج بما نداری و اگر در نزد ایشان این منزله را نداری و آن تقوی و علم و عبادت که در برادرت بود در تو نیست پس دادن ما مقام برادرت را بتو فایدهٔ برای تو نمی بخشد در کتاب الغیبه از جعفر

مالك او از محمد بن عبد الله بن جعفر از محمد بن احمد نعمانی روایت نموده او گفته که جماعتی از طایفهٔ مفوضه و مقصره کامل ابن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند کامل نقل نموده که در انوقت من در پیش خود گفتم که از آنحضرت میپرسم که احدی داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه بشناسد چیزی را که من شناخته ام و اعتقاد نماید بچیزی که من اعتقاد نموده ام وقتیکه بخدمت آنحضرت داخل گردیدم لباسهای سفید و نرمی در بر آنحضرت دیدم و در پیش خود گفتم که ولی خدا و حجت او ما را بمواسات برادران دینی امر میکند اما و از پوشیدن لباسهای نرم ما را نهی میفرماید و خودش آنها را میپوشد در انحال آنحضرت تبسم کنان لباسهای نرم را از روی ذراعش بالا کشید ناگاه دیدم که پلاس سیاه و درشتی از زیر همه لباسهایش بطوریکه به بدنش متصل بود پوشیده و فرمود که این را برای خدا پوشیده ام و آنها را برای شما پس در انوقت سلام کردم و در دم دری که پردهٔ بران آویزان بود نشستم ناگاه بادی برآمد که گوشهٔ پرده را بالا نمود ناگاه در پشت پرده جوانی دیدیم که گویا که پارهٔ ماه بود در سن چهار سالگی یا نزدیک بان بنظرم آمد آنگاه بمن خطاب نمود که یا کامل بن ابراهیم وقتیکه این را شنیدم موهای بدنم راست شدند و بدلم الهام گردید اینکه گفتم لبیک یا سیدی فرمود که بنزد ولی خدا و حجت او آمدهٔ برای اینکه از او بپرسی که آیا به بهشت داخل نمیشود مگر کسیکه بشناسد چیزی را که من شناخته ام و با چیزی اعتقاد نماید که من اعتقاد نموده ام گفتم آری بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه برای همین آمده ام فرمود که بخدا سوگند یاد کنم که هر آینه داخل شوندهٔ بهشت کم میشود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه داخل بهشت میشود قومیکه ایشانرا حقیه میگویند عرض کردم ای سید من ایشان کیانند فرمود که ایشان طایفهٔ هستند که از جهة محبتی که بعلی علیه السلام دارند بحق او سوگند یاد کنند ولکن حق و فضل او را نمیشناسند بعد از آن از گفتگوی من یکساعت سکوت نمود بعد از آن فرمود که تو آمدهٔ برای اینکه از صحت و فساد اعتقاد مفوضه بپرسی ایشان در این اعتقاد دروغ گفته اند و این اعتقاد اینست که اعتقاد خداوند عالم همه امور را با ئمه علیهم السلام تفویض نموده و خودش از تصرف آنها بی دخل گردیده پس آنحضرت فرمود که اعتقاد شان در این باب فاسد است بلکه ما محل مشیت خدائیم یعنی هر وقتیکه خدا چیزیرا بخواهد ما هم آنرا میخواهیم چنانکه خدای تعالی در حق ما میفرماید و ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی شما چیزیرا نمیخواهید مگر اینکه خدا آنرا بخواهد بعد از آن پرده باز بحال خود گردیده در میان من و او حایل گردید و نتوانستم که آنرا بردارم آنگاه امام حسن عسکری ع تبسم کنان بمن نگاه کرده فرمود یا کامل دیگر برای چه نشستهٔ و حال آنکه از مطلبت خبر داد کسیکه بعد از من بر همه خلایق حجت است آنگاه برخواستم و بیرون رفتم و قایم علیه السلام را بعد از آن ندیدم دیگر ابی نعیم گوید که بکامل ملاقات نمودم و این حدیث را از او پرسیدم بمن نقل نمود در کتاب الغیبه از احمد بن علی رازی و از محمد بن علی و از علی بن عبد الله بن عائذ و از حسن بن وجنا روایت نموده و گفته که از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری شنیدم و مثل این را ذکر نمود مؤلف گوید که مراد از طایفهٔ حقیه مستضعفانند از سنی یا از شیعه یا از هر کدام یکی که باشند و تحقیق این مطلب در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد در کتاب الغیبه از محمد بن یعقوب و از احمد بن نضر و از قنبری که از اولاد قنبر کبیر غلام امام رضا علیه السلام بوده روایت نموده و گفته که در میان من و کسی ذکر جعفر کذاب آمد آنگاه او بجعفر دشنام داد من گفتم که امامی غیر از جعفر نیست آیا غیر از او را دیدهٔ گفت من ندیده ام ولکن غیر از من یک کسی او را دیده گفتم آن کیست که او را دیده گفت جعفر او را دو بار دیده و او را در این باب حکایتی هم هست و از رشیق مصاحب المادرائی خبر داده شده او گفته که معتضد خلیفه بسوی ما پیغام فرستاد در حالتیکه ما سه نفر بودیم ما را مامور نمود باینکه هر یکی از ما با یک اسبی سوار شود و اسب دیگر بر ندارد و با سبک باری بیرون رویم و هر چه کم و زیاد داریم در روی زین برداریم یعنی اسباب رکش بر نداریم بعد از آن گفت که بسامره یعنی سر من رای بروید و محله و خانهٔ را باو وصف نموده نشان داد و گفت وقتیکه بانخانه رسیدید خدمتکار سیاهی در پیش در انخانه می بینید آنگاه بخانه هجوم بیارید و هر که را در انخانه به بینید سرش را برید بنزد من آرید پس بگفتهٔ وی بسر من رای رفتیم و امرها چنان یافتیم که او گفته بود و در دالان انخانه خادم سیاهی دیدیم که در دستش بند زیر جامهٔ می بافت از او پرسیدیم که در خانه که هست گفت که صاحبش راوی گوید که بخدا سوگند یاد میکنم که هر آینه انخادم هرگز با توجه نکرد و از ما چندان باکی ننمود پس بتوی خانه ریختیم ناگاه خانهٔ امیرانهٔ دیدیم و در پیشروی خانه سایبانی دیدیم که هرگز بهتر از ان ندیده بودیم گویا که همه دستهای خلایق از مثل ان کوتاه و خالی بود و در صحن کسیرا ندیدیم و ان سایبانرا بالا داشتیم ناگاه خانهٔ بزرگی دیدیم گویا که در توی آن دریائی بود و در آخر ان حصیری دیدیم چنان دانستیم که در روی آبست و در بالای آنحصیر مردیرا دیدیم که زیباترین خلایق بود و ایستاده نماز میکرد هرگز بما و اسباب ما التفات و توجه ننمود آنگاه احمد بن عبد الله بر ما پیشی نمود خواست که داخل خانه شود ناگاه بتوی آب افتاد دست و پا میزد نزدیک بود که غرق شود در انحال دست دراز نموده او را بیرون کشیدیم و خلاصش کردم و وقتیکه بیرونش آوردیم بیخود گشت و ساعتی بدینمنوال ماند و رفیق دویمی من هم خواست که قدم بانخانه بگذارد بدو رسید باو همانچیزی که با قبلی رسید آنگاه مبهوت ماندم بصاحب خانه گفتم که از تو و از خدای تعالی معذرت میطلبم بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من ندانستم که حقیقت این امر که ما مامور شده ایم چیست و ندانستم که بکشتن کدام شخص مامور شده ایم و از کردهٔ خود بسوی خدا بازگشت نموده توبه کردم پس انشخص هرگز بگفته های من توجه ننمود و از نماز کردن رو بر نگردانید آنگاه این کیفیت ما را ترسانید از انجا برگشتیم و معتضد منتظر ما بود و بدربانان ... که هر وقتیکه بانجا رسیدیم

دسیدیم مارا بنزد وی برد پس وقت شب بآنجا وارد گردیدیم ودربان مارا بنزد وی داخل نمود آنگاه حکویکی امر برا که بجهة او
رفته بودیم از ما پرسید ما آنچه کرده بودیم باو نقل کردیم گفت خبر بدهید شما آیا بیشتر از من بکسی ملاقات کرده اید واین خبر را باو
گفته اید یا نه گفتیم نه گفت که من از بخت خود ناامیدم بعد از آن سوگندهای شدید یاد نمود که اگر این خبر را اظهار بکنید گردنهای
شما را میزنم پس جرات نکردیم باینکه آنرا نقل بکنیم مگر بعد از وفات او ودر کتاب خرایج از رشیق مصاحب مادرائی مثل این را روایت
نموده ودر مقام دیگر از این کتاب نقل نموده که بعد از آن لشکر بسیار بسر من رای فرستادند ووقتیکه داخل خانهٔ آنحضرت شدند
از سرداب صدای قرائت قرآن شنیدند درآنحال باهمگی بدم درآن جمع شدند واورا محافظت کردند تا اینکه بیرون رود
بزرگ ایشان ایستاده منتظر بود که همه لشکر داخل خانه شوند بعد از آن اورا بگیرند ناگاه از راهی که در دم در سرداب بود
بیرون آمد واز میان آنجماعت گذشت ووقتیکه غایب گردید بزرگ ایشان گفت که بسرداب فرود رید واورا بگیرید گفتند او آیا همان
نبود که از سرداب در آمد واز پیش روی تو گذشت گفت من ندیدم لکن شما که دیدید چرا گذاشتید که برود گفتند ما چنین گمان
نمودیم که تو اورا می بینی از این جهة ما ساکت شدیم در کتاب النجوم آورده که در زمان خود جماعتی را دیدیم که می گفتند ما آنحضرت
صلوات الله علیه را دیده ایم ودر میان ایشان کسانی بودند که از آنحضرت پارهٔ رقعه جات ومراسله جات که باو عرض شده بود اخذ نموده
بودند واز جملهٔ حکایات ایشان قصه ایست که مصدق آن بمن معلوم شده ونقل کنندهٔ آن مرا اذن نداده که نامش را ببرم آن قصه
اینست که گفت من از خدا تعالی مسئلت نمودم که آنحضرت را ببینم پس در عالم رؤیا دیدم که آنحضرت را در وقتی مشاهده خواهم نمود
وآنوقت را هم تعیین نمودم زمانیکه آنوقت رسید بمشهد امام موسی علیه التحیة والثنا رفتم وصدائی شنیدم که پیشتر از آنوقت
آنرا میشناختم درحالتیکه صاحب آن صدا امام محمد تقی علیه السلام را زیارت میکرد ووقتیکه این را دیدم نخواستم که یکباره بنزد
وی روم بلکه داخل حرم گردیده درسمت پایین پای امام موسی علیه السلام ایستادم آنگاه همان شخص که اعتقاد من این بود که او
مهدیست علیه السلام بیرون رفت وباخود رفیقی هم داشت واورا دیدم ولکن مراعات طریقهٔ ادب نموده باو چیزی نگفتم واز جملهٔ
حکایات حکایتیست که رشید ابو العباس بن میمون واسطی بمن نقل نمود درحالتیکه بسر من رای میرفتیم گفت که جدم ورام ابن
ابی فراس درحالتیکه از جنگ دشمنان دل آزرده شده بود از حله بیرون آمد ودر مشهد امام موسی علیه السلام ماند وماه هفت روز
کم مکث نمود درآنحال من از شهر واسط بسر من رای متوجه شدم وسرما در مرتبهٔ شدت بود وچون در مشهد امام موسی علیه السلام با
جدم ورام ملاقات نمودم واورا بعزم زیارتیکه کرده بودم مطلع نمودم گفت که میخواهم رقعهٔ بتو بدهم باید آنرا در لباس خود
محکم ببندی پس آنرا گرفتم ودر لباس محکم نمودم بعد از آن گفت ووقتیکه بقبهٔ شریف رسیدی در اول شب بآنجا داخل شو ومنتظر
باش تا اینکه کسی در نزد تو نماند آنگاه رقعه را بر زیر قبه بینداز زمانیکه وقت صبح بآنجا رفتی ورقعه را در جایش ندیدی آنگاه
باحدی این قصه را حکایت مکن او گوید که چنانکه او گفته بود کردم ووقت صبح رفتم ورقعه را ندیدم از آنجا بسمت اهل خود بر
گشتم وجدم ورام پیشتر از من باختیار خود بنزد اهلش برگشته بود ووقتیکه در موسم زیارت از شهر واسط بحله آمدم وبجدم در
منزلش ملاقات نمودم بمن گفت که آنحاجتیکه در خصوص رقعه نوشتم برآورده شد ابو العباس گفت که این حدیث را از وفات
جدم تا حال بکسی نگفته ام واز وقت وفاتش تا آنحال تخمیناً سی سال بود واز جملهٔ حکایات حکایتی است که آنرا از کسی شنیدم که راست
گوئی وی بر من محقق گردیده او گفت که از آقای خود مهدی سلام الله علیه چنین درخواست نمودم که مرا اذن گرداند در اینکه من
هم داخل کسانی باشم که در ایام غیبتش بشرف صحبتش مشرف میشوند تا اینکه من هم از جملهٔ غلامان وخدمتکارانش محسوب شوم
واین مطلب را بر احدی اظهار ننمودم پس در وقتی از اوقات همان رشید ابو العباس واسطی که مذکور گردید در روز پنجشنبه بیست
ونهم شهر رجب سال ششصد وسی وپنجم هجرت بنزد من حاضر گردید بی آنکه چیزی باو بگویم بمن گفت که در حق تو چنین گفتند که ما
نسبت بتو قصد نکردیم مگر بهر بابی را اگر نفس خود را بر صبر نمودن وامیدواری هر آینه مرادت حاصل میشود آنگاه حاصل
گفتم که این را از جانب که میگوئی گفت از جانب مولای ما مهدی سلام الله علیه واز جملهٔ اینها حکایتیست که آنرا
از کسی شنیدم که حدیث اورا تصدیق نموده ام وخود دانسته ام وچنان گفت که مکتوبی در خصوص پارهٔ مهمات بخدمت آنحضرت
نوشتم وخواهش نمودم که جواب آنرا بخط شریف خود بنویسد وآنرا باخود بسرداب مبارک بردم ودر آنجا گذاشتم بعد از آن
ترسیدم از اینکه مخالفان بر آن مطلع شوند بنا بر این آنرا باخود برداشتم وآنشب هم شب جمعه بود ودر حجرهٔ از حجرات صحن
عسکرین علیهما السلام تنها نشستم ووقتیکه نصف شب رسید خادمی با سرعت بنزد من داخل شد وگفت که مکتوب را بمن ده یا
اینکه گفت که گفته میشود که مکتوب را بمن ده وشک در اینمقام از راوی ناشی شد آنگاه نشستم که برای نماز کردن وضو
بسازم وطول دادم بعد از آن بیرون رفتم نه خادمی دیدم ونه مخدوم وغرض از ذکر این حدیث بیان نمودن آنست بر آن مکتوب
مطلع گردید وحال آنکه احدی را از بنی نوع انسان بر آن مطلع نگردانیده بودم وخادم هم برای آن فرستاد پس ماجرا معجزه و
آیاتیست از جانب خدا که هرکه تأمل نماید آنرا اصیلاند در کتاب تنبیه الخاطر جامع الورام آورده که خبر داد بمن سید جلیل

القدر علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی از علی بن علی بن نما او گفته که حسن بن علی بن حمزه اقساسی درخانهٔ شریف علی بن جعفر بن علی مداینی
علوی مارا خبرداد گفت که در کوفه شیخ رخت شوئی بود که بزهد مشهور ودر سلک عباد منتظم بود پی آثار واخبار خوب میگردید
روزی چنین اتفاق افتاد که بمجلس پدر خود رفتم واین شیخ بپدرم متوجه شده باوی صحبت میداشت درآن اثنا گفت که شبی در مسجد
جعفی بودم وآن مسجد قدیم بود در خارج کوفه وبرای عبادت خلوت نموده تنها بودم ناگاه سه نفر آمدند داخل مسجد شدند ووقتیکه
بمیان صحن آن رسیدند یکی از ایشان در آنجا نشست ودست خود را بدست چپ بزمین مسح نمود وآبی بیرون آورد واز آن وضو
ساخت بعد از آن بآن دو نفر دیگر اشاره نمود که ایشان هم وضو بسازند ایشان هم ساختند بعد از آن پیش افتاد آن دو نفر باو اقتدا
نموده نماز کردند ووقتیکه سلام داد ونماز را اتمام نمود درآنحال او برمن گران آمد وآب بیرون آوردنش را از زمین کار بزرگ شمردم واورا
از یکی از آن دو نفر که در جانب دست راست من ایستاده بود پرسیدم که این مرد کیست گفت که صاحب الامر علیه السلام است پسر امام حسن عسکری
پس به نزدیک او رفتم ودستهایش را بوسیدم عرض کردم که یا ابن رسول الله درخصوص عمر بن حمزهٔ شریف چه فرمائی آیا او در حقیقت
فرموده ولکن هدایت میباید ونمیرد تا اینکه مرا می بیند راوی گوید که اینحدیث را طرفه وعجیبه شمردیم زمانی
طولی از این قصه گذشت تا اینکه عمر بن حمزه وفات نمود ولکن شنیده نشد اینکه او بصاحب الامر علیه السلام ملاقات نموده ووقتی
که آنشیخ زاهد در یکجا جمع شدیم واورا واداشتیم باینکه آنحکایت را دوباره ذکر نمود آنگاه گفتهٔ اورا انکار کردم وگفتم آیا نگفتی
تو که عمر بن حمزه وفات نمی یابد مگر اینکه صاحب الامر علیه السلام را می بیند پس چرا آنحضرت را ندید گفت که از کجا میدانی که
اورا ندیده بعد از آن با ابی المناقب پسر عمر بن حمزه ملاقات کردم وحکایات پدرش را باهم گفتگو میکردیم درآن اثنا گفت که
در آخر یکشبی از شبها در نزد پدرم بودم درحالتیکه او بمرضی که در آن مرض وفات نمود مبتلا بود وقوتش رفته وصدایش ضعیف
گردیده بود ودرهای خانه هم بسته بودند ناگاه بنزد ما مردی درآمد که از او ترسیدیم وآمدن اورا با اینکه درها بسته بودند طرفه
وعجیبه شمردیم لکن غفلت نمودیم از اینکه کیفیت درآمدن اورا بپرسیم آنگاه در یکسمت پدرم نشست ودر زمان طویلی
باوی صحبت نمود درحالتیکه پدرم گریه میکرد بعد از آن برخواست ووقتیکه از نظر ما غایب گردید پدرم قدری با سنگینی
حرکت نمود وگفت مرا بنشانید پس اورا نشانیدیم وچشمهایش را باز نمود وگفت که کو آن شخص که در نزد من بود گفتیم رفت
از جائی که درآمده بود گفت اورا پیدا کنید پس از پی آن رفتیم ناگاه درها را بسته دیدیم واثری از او نیافتیم پس بنزد وی بر
گشتیم وبسته بودن درها وپیدا نشدن اورا باو خبر دادیم واز او پرسیدیم که آنمرد که بود گفت صاحب الامر علیه السلام بود
بعد از آن شدت ناخوشی بر او غالب شده بیهوش گردید در کتاب خرایج آورده که از حسن مسترق ضریر روایت شده وگفته
که روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم درآن اثنا در خصوص ناحیهٔ مقدسه باهم گفتگو کردیم بعد
از آن من همه اوقات ناحیه را قدح میکردم ونسبت عیب بآن میدادم تا اینکه روزی عمم حسین بآن مجلس حاضر گردید
آنگاه بنا بعادت سابق شروع نموده در اینخصوص سخن میگفتم درآنحال عمم گفت که ای پسر پیشتر از این من هم بگفتهٔ
تو قایل بودم تا وقتیکه بحکومت شهر قم منصوب گردیدم درحالتیکه نظم امورات آنجا بر سلطان صعب ومشکل گردیده
بود بطرزیکه هرکس از جانب سلطان بآنجا میرفت اهل آنجا باوی محاربه میکردند ولشکری بمن داده شد وبسمت قم بیرون
رفتم ووقتیکه بناحیهٔ طرز رسیدیم بعزم شکار بیرون رفتم درآن اثنا شکاری پیش من در رفت آنگاه پی آن افتاده آنرا
بسیار دوانیدم تا اینکه بدرهٔ که مجرای سیل بود رسید هرقدری که درآنجا راه میرفتم بجائی منتهی نشد بلکه وسعتش هم میرسانید
باینحال بودم ناگاه سوارهٔ به پیش من آمد درزیرش اسب سفیدی بود وعمامهٔ سبزی مایل بسیاهی که از خز بود در سر داشت ودر
پاهایش چکمهٔ سرخ بود درآنحال بمن گفت یا حسین نه بکنیه مرا ذکر نمود ونه بلقب امیر ملقبم ساخت بلکه تنها بنام مرا خطاب
نمود گفتم چه مطلب داری گفت چرا بناحیهٔ مقدسه نسبت عیبی دهی وچرا خمس اموال خود را باصحاب من رد نمیکنی ومن هم مردی
باوقاری وشجاعی بودم که از هیچ چیز نمیترسیدم لکن از هیبت وصلابت آن سواره ترسیدم وگفتم ای سید من هرچه که امر میفرمائی
عمل میکنم ووقتیکه رسیدی بهمانجائی که لشکر میبری واز اهل جنگ ومحاربه تصرف نمودی آنگاه هرچه که از اموال در آنجا فراهم آوردی
خمس آنرا با اهل استحقاق برسان گفتم شنیدم واطاعت کردم گفت بگذر درحالتیکه با هدایت هستی بعد از آن لجام اسب را برگرداند
وبرگشت بطرزیکه ندانستم از کدام راه رفت بیمین ویسار نگاه کردم اورا ندیدم وبیم من بیشتر گردید پس برگشتم وبسوی لشکر
خود آمدم وآنقصه را فراموش نمودم ووقتیکه بشهر قم رسیدم درحالتیکه ارادهٔ جنگ ایشان داشتم ناگاه اهل آنجا بنزد من بیرون
آمدند وگفتند که بسبب مخالفت وناسازگاری حکام سابق با ما اساس محاربه برپا نموده با ایشان میجنگیدیم حالا که تو آمدهٔ مخالفتی
میان ما وتو نیست داخل شهر شو وبامور مملکت بپرداز پس زمانی در آنجا مکث نمودم واموال بسیاری زیاده از آنچه که چشم
داشتم بود فراهم آورده بودم حسد نموده از من در نزد سلطان سعایت وسخن چینی نمودند تا اینکه معزول گشتم وببغداد
برگشتم وابتداء بدر خانهٔ سلطان نموده نزد وی رفتم وسلام کردم بعد از آن بمنزل خود برگشتم ومردم بدیدنم آمدند

رسیدیم ما از نزد وی برد پس در وقت شب بانجا وارد کردیدیم و دربان ما را بنزد وی داخل نمود انکاه مکونکی امر را که بجهت او
رفته بودیم از ما پرسید ما انچه کرده بودیم باو نقل کردیم کفت خیر باد بشما آیا بیشتر از من بکسی ملاقات کرده اید و این خبر را باو
کفته اید یا نه کفتیم نه کفت که من از بخت خود نا امیدم بعد از ان سوکندها شدید یاد نمود که اکر این خبر را اظهار بکنید کردنهای
شما را میزنم پس جرات نکردیم باینکه آنرا نقل بکنیم مکر بعد از وفات او و در کتاب خرایج از رشیق مصاحب مادرائی مثل این را روایت
نموده و در مقام دیکر از این کتاب نقل نموده که بعد از ان لشکر بسیاری بسر من رای فرستادند و وقتیکه داخل خانۀ انحضرت شدند
از سرداب صدای قرائت قران شنیدند در آنحال باهمکی بدم در ان جمع شدند و او را محافظت کردند تا اینکه بیرون نرود و
بزرک ایشان ایستاده منتظر بود که همه لشکر داخل خانه شوند بعد از ان او را بکیرند ناکاه از راهی که در دم در سرداب بود
بیرون آمد و از میان انجماعت کذشت و وقتیکه غایب کردید بزرکشان کفت که بسرداب فرود روید و او را بکیرید کفتند او آیا هم
نبود که از سرداب در آمد و از پیش روی تو کذشت کفت من ندیدم لکن شما که دیدید چرا کذاشتید که برود کفتند ما چنین چنان
نمودیم که تو او را می بینی از این جهة ما ساکت شدیم در کتاب النجوم آورده که در زمان خود جماعتی را دیدم که می کفتند ما مهدی
صلوات الله علیه را دیده ایم و در میان ایشان کسانی بودند که از انحضرت پارۀ رقعه جات و مراسله جات که باو عرض شده بود اخذ نموده
بودند و از جملۀ حکایات ایشان قصه ایست که صدق ان بمن معلوم شده و نقل کنندۀ ان مرا اذن نداده که نامش را ببرم آن قصه
اینست که کفت من از خدا تعالی مسئلت نمودم که انحضرت را ببینم پس در عالم رؤیا دیدم که انحضرت را در وقتی مشاهده نمودم
و انوقت را هم تعیین نمودم زمانیکه انوقت رسید بمشهد امام موسی علیه التحیة و الثنا رفتم و صدائی شنیدم که پیشتر از انوقت
آنرا میشناختم در حالتیکه صاحب آن صدا امام محمد تقی علیه السلم را زیارت میکرد و وقتیکه این را دیدم نخواستم که یکباره بنزد
وی بروم بلکه داخل حرم کردیده در سمت پایین پای امام موسی علیه السلم ایستادم انکاه همان شخص که اعتقاد من این بود که او
مهدیست علیه السلم بیرون رفت و با خود رفیقی هم داشت او را دیدم ولکن مراعات طریقۀ ادب نموده باو چیزی نکفتم و از جملۀ
حکایات حکایتیست که رشید ابو العباس بن میمون واسطی بمن نقل نمود در حالتیکه بسر من رای میرفتیم کفت که جدم ورام ابن
ابی فراس در حالتیکه از جنک دشمنان دل ازرده شده بود از حله بیرون آمد و در مشهد امام موسی علیه السلم از دو ماه هفت روز
کم مکث نمود در انحال من از شهر واسط بسر من رای متوجه شدم و سرما در مرتبۀ شدت بود و در مشهد امام موسی علیه السلم با
جدم ورام ملاقات نمودم و او را بعزم زیارتیکه کرده بودم مطلع نمودم کفت که میخواهم رقعۀ بتو بدهم باید انرا در لباس خود
محکم ببندی پس آنرا کرفتم و در لباس محکم نمودم بعد از ان کفت وقتیکه بقبۀ شریف رسیدی در اول شب بانجا داخل شو و منتظر
باش تا اینکه کسی در نزد تو نماند انکاه رقعه را بر زیر قبه ببند از زمانیکه وقت صبح بانجا رفتی و رقعه را در جایش ندیدی انکا
با احدی این قصه را حکایت مکن او کوید که چنانکه او کفته بود کردم و وقت صبح رفتم و رقعه را ندیدم از انجا بسمت اهل خود بر
کشتم و جدم ورام پیشتر از من باختیار خود بنزد اهلش برکشته بود و وقتیکه در موسم زیارت از شهر واسط بحله امدم و بجدم در
منزلش ملاقات نمودم بمن کفت که انحاجتی که در خصوص رقعه نوشتم برآورده شد ابو العباس کفت که این حدیث را از وفات
جدم تا حال بکسی نکفته ام و از وقت وفاتش تا انحال تخمینا سی سال بود و از جملۀ حکایات حکایتی است که انرا از کسی شنیدم که راست
کوئی وی بر من محقق کردیده او کفت که از آقای خود مهدی سلام الله علیه چنین درخواست نمودم که مرا اذن کرداند در اینکه من
هم داخل کسانی باشم که در ایام غیبتش بشرف صحبتش مشرف میشوند تا اینکه من هم از جملۀ غلامان و خدمتکارانش محسوب شوم
و این مطلب را بر احدی اظهار ننمودم پس در وقتی از اوقات همان رشید ابو العباس واسطی که مذکور کردید در روز پنجشنبه بیست
و نهم شهر رجب سال ششصد و سی و پنجم هجرت بنزد من حاضر کردید بی انکه چیزی باو بکویم بمن کفت که در حق تو چنین کفتند که ما
نسبت بتو قصد نکردیم مکر بهر بابی را اکر نفس خود را بر صبر نمودن وا میداری هر آئینه مرادت حاصل میشود انکاه حاصل
~~میشود~~ کفتم که این را از جانب که میکویی کفت از جانب مولای ما مهدی سلام الله علیه و از جملۀ اینها حکایتیست که آنرا
از کسی شنیدم که حدیث او را تصدیق نموده ام و چنان کفت که مکتوبی در خصوص پارۀ مهمات بخدمت انحضرت
نوشتم و خواهش نمودم که جواب آنرا بخط شریف خود بنویسد و انرا با خود بسرداب مبارک بردم و در آنجا کذاشتم بعد از ان
ترسیدم از اینکه مخالفان بر ان مطلع شوند بنا براین انرا باخود برداشتم و انشب هم شب جمعه بود و در حجرۀ از حجرات صحن
عسکرین علیهما السلم تنها نشستم و وقتیکه نصف شب رسید خادمی با سرعت بنزد من داخل شد و کفت که مکتوب را بمن ده یا
اینکه کفت که کفته میشود که مکتوب را بمن ده و شک در اینمقام از راوی ناشی شده انکاه نشستم که برای نماز کردن وضو
بسازم و طول دادم بعد از ان بیرون رفتم نه خادمی دیدم و نه مخدوم و غرض از ذکر این حدیث بیان نمودن انست بر ان مکتوب
مطلع کردید و حال انکه احدی را از بنی نوع انسان بر ان مطلع نکردانیده بودم و نه خادم خود را برای آن فرستادم پس ما جرا معجزه و
آیتیست از جانب خدا که هر که تامل نماید انرا میداند در کتاب تنبیه الخاطر جامع الورام آورده که خبر داد بمن سید جلیل

القدر علی بن ابراهیم عریض علوی حسینی از علی بن علی بن نما او کفته که حسن بن علی بن حمزه اقساسی در خانۀ شریف علی بن جعفر بن علی مداینی
علوی این خبر را کفت که در کوفه شیخ رخت شوری بود که بزهد مشهور و در سلک عباد منتظم بود و آثار و اخبار خوب میکردید
روزی چنین اتفاق افتاد که بمجلس پدر خود رفتم و این شیخ پیدم متوجه شده باوی صحبت میداشت در اثنا کفت که شبی در مسجد
جعفی بودم و آنمسجد قدیم بود در خارج کوفه و برای عبادت خلوت نموده تنها بودم ناکاه سه نفر آمدند داخل مسجد شدند و وقتیکه
بمیان صحن ان رسیدند یکی از ایشان در آنجا نشست و دست خود را است و دست چپ بزمین مسح نمود و آبی بیرون آورد و از ان وضو
ساخت بعد از ان بان دو نفر دیکر اشاره نمود که ایشان هم وضو ساختند بعد از ان پیش افتاد ان دو نفر باو اقتدا
نموده نماز کردند و وقتیکه سلام داد و نماز را تمام نمود در آنحال او برمن کران آمد و آب بیرون آوردنش را از زمین کار بزرک شمردم و او را
از یکی از ان دو نفر که در جانب دست راست من ایستاده بود پرسیدم که اینمرد کیست کفت که صاحب الامر علیه السلم است پسر امام حسن عسکری
پس به نزدیک او رفتم و دستهایش را بوسیدم عرض کردم که یابن رسول الله در خصوص عمر بن حمزۀ شریف چه فرمایی آیا او در حقیقت
فرمود نه ولکن هدایت میابد و نمیرد تا اینکه مرا می بیند راوی کوید که اینحدیث را طرفه و عجیبه شمردیم زمان
طویلی از این قصه کذشت تا اینکه عمر بن حمزه وفات نمود لکن شنیده نشد اینکه او بصاحب الامر علیه السلم ملاقات نموده و وقتی
که انشیخ زاهد در یکجا جمع شدیم او را واداشتیم باینکه انحکایت را دوباره ذکر نمود انکاه کفته او را انکار کردم و کفتم آیا نکفتی
تو که عمر بن حمزه وفات نمیابد مکر اینکه صاحب الامر علیه السلم را می بیند پس چرا انحضرت را ندید کفت که از کجا میدانی که
او را ندیده بعد از ان با بی المناقب پسر عمر بن حمزه ملاقات کردم و حکایات پدرش را باهم کفتکو میکردیم در ان اثنا کفت که
در آخر یکشبی از شبها در نزد پدرم بودم در حالتیکه او بمرضی که در انمرض وفات نمود مبتلا بود و قوتش رفته و صدایش ضعیف
کردیده بود و درهای خانه هم بسته بودند ناکاه بنزد ما مردی در آمد که از او ترسیدیم و آمدن او را با اینکه درها بسته بودند طرفه
و عجیبه شمردیم لکن غفلت نمودیم از اینکه کیفیت در آمدن او را بپرسیم انکاه در یکسمت پدرم نشسته در زمان طویلی
باوی صحبت نمود در حالتیکه پدرم کریه میکرد بعد از ان برخواست و وقتیکه از نظرم غایب کردید پدرم قدری با سنکینی
حرکت نمود و کفت مرا بنشانید پس او را نشانیدیم و چشمهایش را باز نمود و کفت که کو انشخص که در نزد من بود کفتیم رفت
از جای که در آمده بود کفت او را پیدا کنید پس از پی ان رفتیم ناکاه درها را بسته دیدیم و اثری از او نیافتیم پس بنزد وی بر
کشتیم و بسته بودن درها و پیدا نشدن او را باو خبر دادیم و از او پرسیدیم که آنمرد که بود کفت صاحب الامر علیه السلم بود
بعد از ان شدت ناخوشی بر او غالب شده بیهوش کردید در کتاب خرایج آورده که از حسن مسترق ضریر روایت شده او کفته
که روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم در ان اثنا در خصوص ناحیۀ مقدسه باهم کفتکو کردیم بعد
از ان من همه اوقات ناحیه را قدح میکردم و نسبت عیب بان میدادم تا اینکه روزی عمم حسین بان مجلس حاضر کردید
انکاه بنا بعادت سابق شروع نموده در اینخصوص سخن میکفتم در انحال عمم کفت که ای پسر پیشتر از این من هم بکفته
تو قایل بودم تا وقتیکه بحکومت شهر قم منصوب کردیدم در حالتیکه نظم امورات انجا بر سلطان صعب و مشکل کردیده
بود بطوریکه هر کس از جانب سلطان بانجا میرفت اهل انجا باوی محاربه میکردند و لشکری بمن داده شد و بسمت قم بیرون
رفتم و وقتیکه بناحیۀ طرز رسیدیم بعزم شکار بیرون رفتم در ان اثنا شکاری پیش من در رفت انکاه پی ان افتاده انرا
بسیار دوانیدم تا اینکه بدرۀ که مجرای سیل بود رسیدم هر قدری که در انجا راه میرفتم بجایی منتهی نشد بلکه وسعتش هم میرسانید
با اینحال بودم ناکاه سواره به پیش من آمد در زیرش اسب سفیدی بود و عمامۀ سبزی مایل بسیاهی که از خز بود در سر داشت و در
پاهایش چکمۀ سرخ بود در انحال بمن کفت یا حسین نه بکنیه مرا ذکر نمود و نه بلقب امیر ملقبم ساخت بلکه تنها بنام مرا خطاب
نمود کفتم چه مطلب داری کفت چرا بناحیۀ مقدسه نسبت عیب میدهی و چرا خمس اموال خود را باصحاب من رد نمیکنی و من هم مردی
باوقاری و شجاعی بودم که از هیچ چیز نمیترسیدم لکن از هیبت و صلابت ان سواره ترسیدم و کفتم ای سید من هرچه که امر میفرمایی
عمل میکنم کفت وقتیکه رسیدی بهمانجای که لشکر میبری و انرا بی جنک و محاربه تصرف نمودی انکاه هرچه که از اموال در انجا فراهم آوردی
خمس انرا باهل استحقاق برسان کفتم شنیدم و اطاعت کردم کفت بکذر در حالتیکه با هدایت هستی بعد از ان لجام اسب را بر کردانید
و برکشت بطوری که ندانستم از کدام راه رفت بیمین و یسار نکاه کردم او را ندیدم و بیم من بیشتر کردید پس برکشتم و بسوی لشکر
خود آمدم و انقصه را فراموش نمودم و وقتیکه بشهر قم رسیدم در حالتیکه ارادۀ جنک ایشان داشتم ناکاه اهل انجا بنزد من بیرون
آمدند و کفتند که بسبب مخالفت و ناسازکاری حکام سابق با ما اساس محاربه بر پا نموده با ایشان می جنکیدیم حالا که تو آمدۀ مخالفتی
میان ما و تو نیست داخل شهر شو و بامور مملکت بپرداز پس مدتی در انجا مکث نمودم و اموال بسیاری زیاده از انچه که چشم
داشتم بود فراهم آورده بودم حسد نموده از من در نزد سلطان سعایت و سخن چینی نمودند تا اینکه معزول کشتم و ببغداد
برکشتم و ابتدا بدرخانۀ سلطان نموده نزد وی رفتم و سلام کردم بعد از ان بمنزل خود برکشته [illegible]

در میان ایشان محمد بن عثمان عمری هم بود پس داخل مجلس گردید و مردم را از برپا کنان نزدیکی من آمد بحدیکه بر متکای من تکیه نمود آنگاه از این حرکتیکه کرد غیظ نمودم و به نشستن خود در انجا طول دادم تا مجلس که مردم میامدند و میرفتند و از انجا پر و زیر میرفت و از کثرت مکثش غیظم بیشتر میشد و قتیکه مجلس تمام شد و از تردد مردم خالی گردید بمن نزدیک شد و گفت که در میان من و تو سری است از انشنو گفتم بگو گفت که صاحب اسب سفید که در دجله بتو ملاقات نمود میگوید که ما بوعدهٔ که باو کرده بودیم وفا نمودیم یعنی باو وعده کرده کردیم که شهر قم را بدون جنگ و محاربه تسخیر خواهی کرد و اموال بسیار در آنجا فراهم خواهی آورد چنانکه گفته بودیم برای وی حاصل گردید آنگاه آن قصه بیادم افتاد و ترسیدم و گفتم که شنیدم و اطاعت کردم در انحال از جای خود برخواستم و از دستش گرفتم داخل خزینه نمودم آنگاه شروع نموده خمس اموال الخزینه را میکردند بیرون تا اینکه چیزی که از آن اموال که فراموش نموده بودم خمس آنرا هم در آورد بعد از آن برگشت و بعد از این قصه در خصوص آنحضرت شک نکردم و امر بمن محقق گردید راوی گوید وقتیکه این قصه را از عم خود شنیدم آن شکی که بدلم عارض شده بود زایل گردید در کتاب خرایج آورده که ابی القسم جعفر بن محمد بن قولویه مرویست و گفته که در سال سیصد و سی و ششم آن سالی بود که خارجیان پیشتر از آن از بیت الله حجر الاسود را برده بودند در آن سال بجا خود بر گردانیدند بعزم حج ببغداد وارد گردیدم مطلب عمدهٔ من دیدن کسی بود که حجر الاسود را بجایش نصب بکند زیرا که در کتابها چنان دیده بودم که انرا از جایش کنده بیرون می برند و از حجت زمان و ولی رحمن در جایش نصب می کند چنانکه در زمان حجاج خلیفه از جایش کنده گردید هر که انرا بجایش گذاشت قرار نگرفت تا اینکه امام زین العابدین و سید ساجدین علیه السلم انرا بجایش گذاشت قرار گرفت آنگاه در بغداد بیماری سختی بمن عارض گردید بمثابهٔ که از مرگ ترسیدم مقصدیکه داشتم میسر نگردید پس مردی را که مشهور بابن هشام بود از جانب خود نایب نمودم و رقعهٔ سر بمهری باو سپردم در آن رقعه از مدت عمرم پرسیده بودم و نوشته بودم که آیا در این بیماری مرگ برای من اتفاق میافتد یا نه و گفتم که عمدهٔ مطلبم اینست که این رقعه را بکسی برسانی که حجر الاسود را بجایش نصب میکند و جوابش را بگیری و ترا برای همین مطلب میفرستم راوی گفته که ابن هشام گفت وقتیکه وارد مکهٔ معظمه گردیدم عزم نمودند که حجر الاسود را بجایش نصب کنند آنگاه مبلغی بخدام کعبه دادم برای اینکه قادر شوم بدیدن کسیکه حجر الاسود را بجایش نصب میکند پس چند نفر از ایشان در پیش خود نگه داشتم برای اینکه ازدحام خلایق را از من دفع بکنند پس در انوقت هر که خواست که انرا بجایش بگذارد اضطراب نموده در محلش قرار نگرفت در انحال جوانی گندم گون و خوش رو پیدا شد انرا گرفت در جایش گذاشت قرار گرفت بطوریکه گویا از جایش اصلا زایل نشده بود و از مشاهدهٔ اینحال صداهای خلایق بلند گردید آن جوان بعد از انکه انرا نصب نمود برگشت از در مسجد الحرام بیرون رفت در انحال از جای خود حرکت نموده از پی او رفتم بطرزیکه مردم را از پیش رو بیمین و یسار میکردم بطوریکه سفاهت و خفت عقل در من گمان کرده میشد و مردم برای من راه میدادند و چشم از انجوان بر نمیداشتم تا اینکه از میان مردم بکنار رفت من با سرعت میرفتم و او بارام و تانی با وجود این بمن نمیرسیدم وقتیکه بجائی رسید که جز من کسی نبود که او را ببیند ایستاد و گفت بیاور چیزی را که با تست در انحال رقعه را باو دادم بی انکه بان نگاه کند گفت که بصاحب رقعه بگو که او را در این بیماری مرگ نیست و مرگ سی سال بعد از این او را خواهد دریافت آنگاه گریه مرا گرفت بحدیکه طاقت حرکتم نماند مرا در انحالت گذاشت و گذشت ابی القسم گوید که ابن هشام این قصه را بمن نقل نمود راوی گفته وقتیکه سال ششصد و هفتم رسید یعنی سی سال چنانکه آنحضرت فرموده بود بعد از ان قصه گذشت ابی القسم بیمار گردید در انحال شروع نموده تدارک مرگ میدید و تحصیل جهاز خانهٔ قبر مینمود و وصیتی در این باب نوشت و در این خصوص بسیار سعی و تلاش مینمود آنگاه باو گفته شد که این بیم تو چیست حال آنکه امید میداریم که خداوند کردگار تفضل فرموده شفای تو بدهد چیزی نیست که ترا بترساند گفت این سال سالیست که پیشتر از این وعدهٔ مرگ در آن سال بمن داده اند بعد از آن بهمان بیماری وفات نمود در کتاب خرایج آورده که چنان روایت شده که ابی محمد دعلجی دو پسر داشت و خودش از جملهٔ برگزیدگان اصحاب ما بود و احادیث و اخبار ائمه علیهم السلم را شنیده بود و یکی از آن دو پسرش در جادهٔ شریعت راه میرفت و ابو الحسن نام بود که مردهها را غسل میداد و پسر دیگرش راه معصیت و نافرمانی خدا را پیش گرفته بود و ابی محمد برای حج نمودن از جانب صاحب الزمان عم اجیر گرفته شد و اجرتی هم باو داده گردید چنانکه عادت شیعیان بود در آن زمان این بود پس ابی محمد از آن اجرت مبلغی بان پسرش که بامعصیت و فساد معروف بود تسلیم نمود و برای حج بیرون رفت وقتیکه از حج برگشت چنین نقل نمود که در اثنای اعمال حج در موقف ایستاده بودم ناگاه در یکسمت خود جوان خوب روی گندم گونی که دو زلف داشت دیدم و بجهة دعا و تضرع و حسن عملش باو اقبال و میل نمودم وقتی که نزدیک شد که مردم متفرق شوند بمن توجه نمود و گفت ای شیخ حیا نمیکنی عرض کردم ای سید من از چه چیز حیا بکنم فرمود که اجرت حجت از جانب کسی که میدانی بتو داده میشود از آن اجرت بفاسق شرابخوار میدهی نزدیکست که این چشمت کور شود و اشاره بچشم من نمود پس از آن وقت ترسان و هراسانم و ابو عبد الله محمد بن نعمان این قصه را استماع نمود و گفت که بعد از مراجعتش از سفر حج چهل روز نگذشت مگر اینکه دملی از همان چشمش که حضرت اشاره نموده بود در آمد

و کور گردید در کتاب خرایج آورده که از ابی احمد بن راشد روایت شده و او از بعضی برادران دینی خود که از اهل مداین است روایت نموده او گفته که با رفیق خود حج میکردم ناگاه جوانی دیدم نشسته و در برش ازاری و ردائی بود که آن هر دو را بصد و پنجاه دینار قیمت کردیم و در پایش کفش زردی بود که غباری و اثر سفری در آن نبود در انحال سائلی نزد وی آمد او از زمین چیزی برداشت بان سایل داد و دعای بسیاری در حق انجوان نمود بعد از آن برخواست و رفت و از نظر ما غایب گردید آنگاه بنزد سایل رفتیم و گفتیم که انجوان بتو چه عطا نمود گفت سنگ ریزهٔ از طلا ما آنرا بیست مثقال تخمین کردیم و برفیق خود گفتم که مولای ما نزد ما بود و او را نشناختیم بیا تا او را جستجو نمائیم پس همه اطراف و جوانب موقف را تفحص نمودیم او را پیدا نکردیم برگشتیم و او را از کسانی که در اطرافش بودند پرسیدیم گفتند جوانیست علوی از اهل مدینه در هر سال پیاده بحج میاید در کتاب مذکور آورده که از جعفر بن حمدان روایت شده او هم از حسن بن حسین روایت نموده او گفته که طواف میکردم در ان اثنا در عدد شوطهای طواف شک نمودم ناگاه جوان خوب روئی بپیش من آمد و گفت که هفت بار دیگر هم شوط بکن در کتاب ارشاد از ابن قولویه و از کلینی و از علی بن محمد و از حمدان قلانسی روایت نموده او گفته که بابی عمرو عمری ره گفتم که امام حسن عسکری ع وفات فرمود گفت آری وفات نمود و لکن در میان شما پسری گذاشته که گردنش مانند اینست و اشاره بدستش نمود و از علی بن محمد و از فتح نام غلام زراری روایت نموده او گفته که از ابی علی بن مطهر شنیدم ذکر مینمود که او خودش صاحب الامر علیه السلم را دیده و قد آنحضرت را برای من وصف کرد در کتاب ارشاد باین اسناد از علی بن محمد و از ابی عبد الله بن صالح روایت نموده او گفته که آنحضرت را در مقابل حجر الاسود دیدم در حالتی که خلایق از کثرت و ازدحام در کشاکش بودند بنحویکه صدمهٔ تکانشان باو میرسید و او میفرمود که اینجماعت باینگونه عمل مامور نشده اند یعنی طواف صحیحی نمیکنند در کتاب مذکور باسناد گذشته از ابی عبد الله بن صالح و احمد بن نضر و او از عنبری روایت نموده او گفته که ذکر جعفر کذاب در میان ما گذشت ابی عمرو عمری او را ذم و قدح نمود گفتم چگونه او را ذم میکنی و حال آنکه غیر از او امامی نیست گفت بلی هست گفتم آیا او را دیدهٔ گفت من ندیده ام و لکن غیر از من کسی هست که او را دیده گفتم او کیست گفت جعفر که دو دفعه او را دیده در کتاب مذکور نیز باین اسناد از علی بن محمد او از جعفر بن محمد کوفی او از جعفر مکفوف و از عمرو اهوازی روایت نموده او گفته که امام حسن عسکری علیه السلم صاحب الامر عم را بمن نمود و فرمود که این صاحب شما است ایضا در کتاب مذکور از ابن قولویه و از کلینی و از محمد بن یحیی او از حسن بن علی نیشابوری او از ابراهیم بن محمد او از ابی نصر طریف خدمتکار امام حسن عسکری عم روایت نموده او گفته که صاحب عم را دیدم علی بن موسی در کتاب مهج الدعوات ذکر نموده که وقتی در سر من رای بودم در وقت سحری دعای قایم علیه السلم را شنیدم و انرا حفظ نمودم و از جملهٔ فقرات دعائی که در حق کسانی نمود که آنحضرت را ذکر میکنند این فقره بود الاحیاء والاموات وابقهم یا اینکه گفت واحیهم و عزنا وملکنا یا اینکه در عوض عزنا وملکنا سلطانا و دولتنا گفت حاصل مضمون آنست که پروردگارا مردگان و زنده گان از ایام سلطنت و عزت ما باقی بگذار یا زنده کردان و این قصه در شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذیقعده سال ششصد و سی و هشتم هجرت بود علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه آورده که من از این مقوله که قصهٔ ذکر میکنم که اندک زمانی پیشتر از زمان من بوقوع رسیده جماعتی از ثقات برادران دینی من انها بمن خبر دادند و آن قصه اینست که در نواحی حله شخصی بود که اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند که از قریه اهل قریه بود که انرا هرقل مینامیدند در زمان من وفات یافت و او را ندیدم لکن پسرش شمس الدین برای من نقل کرد گفت که در ایام شباب من در ران چپ جراحتی در بزرگی کف انسان حادث گردید آن چنان بود که در موسم هر بهار شق میشد و خون و چرک از آن بیرون میامد و درد و الم آن مرا از اکثر کارها باز میداشت و در آن اوقات در هرقل بودم روزی بحله امدم و بمجلس علی بن طاوس داخل گردیدم و از این جراحت باو شکایت نمودم و گفتم که ارادهٔ معالجه و مداوای انرا دارم آنحال همه اطبای حله را احضار نموده انجراحت را بایشان بنمود وقتیکه آنرا دیدند گفتند که این جراحت در بالای رگی واقع شده که از ارکان اکحل مینامند و در معالجهٔ ان خطر عظیم هست زیرا که معالجهٔ ان بریدن آنست و اگر بریده میشود بیم از اینکه آن رگ هم بریده شود او میمیرد آنگاه علی بن طاوس گفت که من ببغداد در رفتنی هستم بسا هست که اطبای انجا از این اطبا دانا تر و حاذق تر باشند پس برفاقت من بیا آنگاه با او رفتم وقتیکه ببغداد در رسیدیم همه اطبا را احضار نمود وقتیکه انرا دیدند گفتند انچیزی را که اطبای حله گفته بودند من از شنیدن این سخن دلتنگ گردیدم آنگاه علی بن طاوس گفت که در شریعت ترا وسعت هست در اینکه با این لباسها نماز بکنی لکن در محافظت خود از خون ان سعی و تلاش بکنی و خودت را در این خصوص بشدت مشقت نیندازی زیرا که خدا تعالی و رسول او از این نهی فرموده اند گفتم حالا امر بدین گونه شد و من هم ببغداد آمده ام ضرر آنست که بسر من رای برای زیارت عسکریین علیهما السلم بروم و از انجا بخانهٔ خود برگردم

وقتیکه این را شنید پسندید پس لباسها و خرج راه را که داشتم در نزد وی گذاشته متوجه سر من رای گردیدم و وقتیکه رسیدم
داخل حرم عسکریین علیهما السلام گردیدم و زیارت نمودم بعد از آن بسرداب مبارک فرود آمدم و بخداوند عالم و صاحب الامر ع
استغاثه نمودم و قدری از شب را بجا گذرانیدم و تا روز پنجشنبه در سر من رای ماندم بعد از آن بدجله رفتم و غسل نمودم
و لباس پاکیزه پوشیدم و ابریقی را که با من بود پر کردم و بیرون آمدم در حالتیکه میخواستم که بمشهد عسکریین علیهما السلام بیایم
ناگاه چهار نفر سواره دیدم که از دروازه سر من رای بیرون میآیند و اطراف ان قومی از بزرگان بودند که گوسفندان
خود شان را در انجا چرانیدند چنان گمان نمودم که ان سواره از انجماعتند و وقتیکه بایشان رسیدم دو نفر جوانی در میان
ایشان دیدم که یکی از ایشان غلام نوخطی و رعنایی بود و هر یکی از انچهار نفر شمشیری حمایل نموده بود و یکی دیگر از ایشان پیری
نقابدار بود و در دستش نیزه داشت و چهارم شان شمشیری حمایل کرده بود و فرجیه رنگارنگی بطرزیکه از بالای
شمشیر پوشیده و ان نوعیست از قبا که در پشتش شکافی میشود یکطرف انرا از زیر غلش گذرانیده بود ناگاه آن
پیرمرد صاحب نیزه در سمت راست راه ایستاد و کعب نیزه را بر زمین استوار نمود و ان دو نفر جوان از سمت چپ راه
ایستادند و صاحب فرجیه در میان راه در پیش روی من ایستاد بعد از آن بمن سلام کردند و جواب ایشانرا رد نمودم
صاحب فرجیه بمن گفت آیا فردا بنزد اهل و عیال خود خواهی رفت گفتم آری گفت پیش بیا تا به بینم چیزیرا که ترا بدرد می‌آورد
من ناخوش داشتم که بدنم دست بزنند زیرا که چنین خیال نمودم که ایشان از اهل بیابانند و از نجاسات اجتناب و
پرهیز ندارند و من هم از توی آب تازه در آمده ام پیراهنم هنوز تر است بعد از آن با وجود این باز به پیش وی رفتم
از دستم گرفت و بسوی خود کشید بعد از آن شروع نموده بدست خود بدن مرا از دوشم بسمت پایین ملاحظه
نمود تا اینکه بانجراحت رسید انرا بنوعی فشار داد که بدرد آورد بعد از آن در روی زین اسبش نشسته چنانکه پیشتر
بود در انحال پیرمرد بمن گفت که یا اسمعیل رستگار شدی پس از شناختن وی نام مرا تعجب نمودم گفتم که ما و شما
هم رستگار شدیم انشاء الله بعد از آن پیرمرد گفت که اینمرد امام است ناگاه به پیش او رفتم از پایش بوسیدم بعد از آن
اسب خود را راند من هم در رکابش میرفتم ناگاه گفت که برگرد گفتم از تو هرگز جدا نمیشوم گفت مصلحت در اینست که بر
گردی باز گفتم که من از تو جدا نمیشوم در انحال پیرمرد گفت یا اسمعیل حیا نمیکنی امام ع دو بار بتو میگوید که برگرد
تو مخالفت او میکنی پس مرا با این سخن قبیح درشت منع کرده ایستادم او چند گام راه رفت پس از آن بمن متوجه
گردید و گفت وقتیکه ببغداد رسیدی ابو جعفر خلیفه که لقبش مستنصر است ترا می‌طلبد وقتیکه نزد او حاضر شدی
و بتو چیزی داد آنرا قبول نکن و به پسر ما که علی بن طاوس باشد بگو که تا مکتوبی در خصوص خود بعلی بن عوض بنویسد
و من هم باو میسپارم که هر چه بخواهی بتو بدهد بعد از آن با اصحاب خود در رفت من هم ایستاده بودم بایشان نگاه
میکردم تا اینکه دور شدند در انحال بجدایی خود از انحضرت تاسفی خوردم ساعتی بزمین نشستم بعد از آن بمشهد
عسکریین علیهما السلام آمدم در انحال خدام بر سرم جمع شدند و گفتند که در روی تو تغیری می بینیم آیا چیزی اتفاق افتاده
گفتم نه گفتند آیا کسی با تو جنگیده است گفتم هیچ یک از اینها که میگویید واقع نشده لکن بپرسم که آیا سوارها را که در
نزد شما بودند شناختید گفتند از جمله بزرگان صاحبان گوسفندان بودند گفتم نه چنین است بلکه امام ع بود ان پیرمرد بود
یا صاحب فرجیه گفتم صاحب فرجیه گفتند آیا انجراحت را باو نشان دادی گفتم او بدستش انرا گرفت و فشار داد بطوری
که بدرد آورد بعد از آن در نزد ایشان پای خود در زیر لباس بیرون کردم که نشانه از انجراحت باقی نمانده در انحال
از بسیاری دهشت شک نمودم در اینکه جراحت در کدام پای من بود پای دیگر را بیرون نمودم در ان هم چیزی ندیدم وقتی
که خلایق اینحالت را مشاهده نمودند بر سر من ریختند و پیراهن مرا از راه تبرک جستن پاره پاره نمودند و خدام مرا داخل
خزانه کردند و از ازدحام خلایق مرا از من باز داشتند در ان اثنا ناظر بین که با مورات مشهد شریف موکل بود که این صدا
شنید از سبب ان پرسید پس بخزانه داخل گردید و از نامم پرسید و گفت که چند مدتی است که از بغداد در آمده گفتم در
ابتدای این هفته از انجا بیرون آمدم وقتیکه این را شنید رفت انشب را در مشهد شریف بسر بردم و نماز صبح را کردم بیرون
رفتم مردم هم با من بیرون رفتند تا اینکه از مشهد دور گردیدم ایشان برگشتند من رفتم تا اینکه باوانا رسیدم و شب را
در انجا گذرانیدم وقتیکه صبح کردم از انجا اراده بغداد نمودم میرفتم وقتیکه بپل قدیم رسیدم دیدم که مردم در انجا
ازدحام کرده از نام و نسب هر کسیکه برایشان وارد میشد می پرسیدند و میگفتند که از کجا میآیی در انحال از من
هم نامم را پرسیدند و گفتند که از کجا می آیی پس خبر دادم ناگاه دیدم که بر سرم ریختند و لباسهایم را پاره پاره
نمودند و بسیار بیحال و خسته ام کردند و در انجا ناظری و ضابطی بود که امورات ما بین ان دو نهر باو محول بود بر
داشتند در خصوص این قصه مکتوبی ببغداد نوشت بعد از آن مرا از انجا برداشتند ببغداد بردند و مردم در انجا بر

سرم ازدحام نموده لباسهایم را پاره پاره نمودند و نزدیک بود که از بسیاری ازدحام هلاکم نمایند و وزیر خلیفه که از اهل قم
بود علی بن طاوس را طلبیده بود که این قصه را باو اخبار نماید در ان اثنا علی بن طاوس با جماعتی بیرون آمد وقتیکه باب
طوبی رسیدیم و اصحاب و مردم را از من دور نمود از من پرسید گفت که آیا این خبر را از تو حکایت می کنند گفتم آری در انحال
از مرکبش فرود آمد و ران مرا بیرون نمود و اثری از انجراحت ندید ناگاه افتاد و ساعتی بیخود گشت بعد از آن بحال آمده
از دستم گرفت گریه کنان مرا بنزد وزیر برد و بوزیر گفت که این برادر منست و دوسترین خلایق است در نزد من پس
وزیر از قصه ام پرسید حکایت نمودم در انحال اطبا را که انجراحت را دیده بودند احضار نمود و گفت که باین جراحت معالجه
و مداوا بکنید گفتند که جز بریدنش باهن معالجه دیگر ندارد و اگر بریده شود لا محاله میمیرد وزیر گفت که اگر بریده شود و نمیرد
در چه مدت چاق میشود گفتند در دو ماه ولکن در جای ان گودی سفیدی باقی میماند و هرگز در آنمحل موی نمیروید وزیر از
ایشان پرسید که شما انجراحت را کی دیدید گفتند ده روز پیشتر از این پس وزیر ران وی را که جراحت در ان بود بیرون نمود
ناگاه دیدند که ان مانند ران دیگرش است و اصلا در آن جراحتی نیست یکی از اطبا صدا نمود گفت که این کار کار مسیح بن مریم
است وزیر گفت وقتیکه این کار کار شما نشد ما میدانیم که کار کیست بعد از آن وزیر او را بنزد خلیفه مستنصر حاضر نمود خلیفه
قصه را از او پرسید و چنانکه گذشت نقل نمود خلیفه امر کرد هزار دینار برای وی آوردند گفت که اینها را بگیر و صرف نفقه
خود بکن گفت جرأت ندارم که حبه از آن بگیرم خلیفه گفت که از که میترسی گفت از کسیکه این معامله را با من نمود او بمن
چنین گفت که از ابی جعفر چیزی قبول مکن ناگاه خلیفه گریست و مکدر گردید پس او چیزی قبول ننموده بیرون آمد
علی بن عیسی گوید که روزی این قصه را برای جماعتی که نزد من بودند نقل میکردیم و شمس الدین پسر او در میان انجماعت بود
لکن او را نمیشناختم وقتیکه حکایت را باخر رسانیدم گفت که من پسر اویم پس از این حسن اتفاق تعجب نمودم و باو گفتم
آیا ران او را در اوقاتیکه زخم داشت دیدی گفت ندیدم زیرا که در ان اوقات طفل بودم و باین چیزها مقید نبودم
ولکن بعد از چاق شدن انرا دیدم اثری در جای ان نبود و موی هم روییده بود و از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشیر علوی
موسوی و نجم الدین حیدر بن ایسره که از جمله اعیان و اشراف بودند با من صداقتی داشتند و در نزد من عزیز بودند پرسیدم
این قصه را بمن نقل نمودند گفتند که انجراحت پیش از چاق شدن و بعد از ان که چاق شد دیدیم و پسرش شمس الدین بمن چنین
نقل نمود که پدرم بعد از این ماجرا از مفارقت انحضرت بسیار اندوهگین شده بود که بمثابه که ببغداد آمد و فصل زمستان
را در آنجا ماند و در هر چند روز بطمع اینکه انحضرت را یکبار دیگر هم به بیند بزیارت سر من رای میآمد و ببغداد برمیگشت
تا اینکه با آن آرزو و حسرت رحلت نمود و بدار البقا با غصه که داشت انتقال یافت و قصه دوم همین بدین نهج است که سید
باقی پسر عطوه حسنی برای من حکایت نمود که بیضتین پدرش عطوه باد و ورم کرده بود و مذهب طایفه زیدیه داشت و
پسرانش را از میل نمودن و اعتقاد کردن بمذهب امامیه منع کرد و میگفت که شما را تصدیق نمیکنم و بمذهب شما قایل نمی
شوم تا وقتیکه صاحب شما یعنی مهدی علیه السلام بیاید و مرا از این بیماری صحت دهد و این سخن چند بار از او سر زد پس در یکی
از شبها وقت نماز عشا در یکجا جمع شده بودیم ناگاه دیدیم که پدر ما صیحه میزند و ما استغاثه میکند ناگاه با سرعت نزد
وی رفتیم گفت که بروید که بصاحب خود برسید که الحال نزد من بود و در رفت بیرون رفتیم و کسی نیافتیم و بنزد وی
برگشتیم و ماجرا را از او پرسیدیم گفت که مردی بنزد من آمد و گفت یا عطوه گفتم تو کیستی گفت صاحب و امام پسران تو ام آمدم
برای اینکه ترا از بیماری صحت دهم بعد از آن دستخود را دراز نمود و پوست خایه مرا که باد و ورم کرده بود فشرد و در
رفت بعد از آن دست دراز نموده اثری از ان نیافتم راوی گوید پسرش بمن نقل نمود که پدرم بعد از این ماجرا مانند آهو
بود اصلا مرضی نداشت و این قصه مشهور گردید و انرا از غیر پسر او هم پرسیدیم بوقوع ان اقرار نمود و در این باب
از انحضرت اخبار بسیار است چنانکه جماعتی که در راههای حجاز و غیر اینها وامانده بودند در ان اثنا انحضرت را دیده او ایشان را
نجات داده و بجای که میخواستند بروند رسانیده بود اگر ذکر آنها باعث تطویل نمیشد هر آئینه پاره از آنها ذکر مینمودیم
و این قدر که وقوع ان بزمان ما نزدیک بود کافیست مؤلف گوید که شیخ مفید و شیخ شهید و مؤلف کتاب مزار در کتب
مزار باسانید خود شان از علی بن محمد بن عبد الرحمن تستری روایت نموده او گفته که بمیان طایفه بنی رواس رفتم انگاه بعضی
از برادران دینی بمن گفت که کاش با ما بیایی تا بمسجد صعصعه برویم و در آنجا نماز بگذاریم زیرا که اینماه رجب است و زیارت
آنمکانها در اینماه سنت است زیرا که ان از جمله جایهاییست که ائمه علیهم السلام آمده اند و در آنها نماز کرده اند پس برفاقت
ایشان رفتیم ناگاه اشتری با پایهای زانو بسته دیدیم که در در مسجد خوابانیده شده بود وقتیکه داخل مسجد گردیدیم
ناگاه مردی دیدیم مانند لباس اهل حجاز در بر و عمامه مثل عمامه ایشان در سر داشت نشسته بود دعا را میخواند من
و رفیقم هر دو انرا حفظ نمودیم بعد از آن سجده طولانی نمود و برخواست و اشتر خود را سوار شده در رفت بعد از

آن رفیقم گفت که این مرد خضر ع بود بعد از آن بر ما که باقی سخن نگفتیم گویا که بر دهان ما مهر زد و زبان ما را از سخن گفتن باز داشت
در آنحال بیرون رفتیم تا به بیابان رسیدیم در راه بکسی ملاقات نمودیم از ما پرسید که از کجا می آئید گفتیم از مسجد صعصعه و ماجرا را
باو نقل نمودیم گفت که این مرد در هر دو روز یا سه روز یکبار بان مسجد میآید و با کسی سخن نمیگوید گفتیم که او چه کسیست گفت بگمان
شما کیست گفتیم ما او را خضر ع گمان نمودیم گفت بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه باعتقاد من او کسیست که خضر ع بدیدن جمالش محتاج
است پس برگردید با بصیرت و هدایت باشید آنگاه رفیقم گفت بخدا سوگند هر آینه او صاحب الزمان علیه السلام بود کلینی در کتاب کافی
از علی بن محمد او از ابی محمد وجنائی روایت نموده او گفته که کسیکه آنحضرت را دیده بود بمن چنین خبر داد که آنحضرت ده روز پیش از وفات
امام حسن عسکری علیه السلام از خانه بیرون آمد در حالتیکه میگفت اللهم انک تعلم انها احب البقاع لولا الطرد راوی گوید که آنحضرت همین
کلام را گفت یا مانند آنرا فرمود حاصل مضمونش آنست که پروردگارا تو میدانی که شهر سر من رای برای سکنی کردن دوستترین جاها است
در نظر من میخواهم که در اینجا ساکن شوم اگر منعم نکنند در کتاب کمال الدین از ابو الادیان نقل نموده او گفته که بخدمتگذاری امام
حسن عسکری علیه السلام مشغول بودم و نامه‌هایش را بشهرها میبردم روزی در اثنای بیماری آنحضرت که در همان بیماری وفات نمود بخدمتش
رفتم در آنحال نامه نوشته بمن داد و فرمود که این را بمداین ببر پانزده روز مدت سفرت میشود در روز پانزدهم داخل سر من
رای میشوی و صدای ناله و شیون از خانه من میشنوی و مرا در جائی که مرده غسل داده میشود می بینی ابو الادیان گوید عرض کردم ای سید
من وقتیکه این قضیه روداد در جای تو که میباشد فرمود کسیکه جوابهای این مکتوبات را از تو می طلبد او ست جانشین من عرضکردم
که علامت دیگر را زیاده از این بیان بفرما فرمود کسیکه بر من نماز میگذارد او ست جانشین من عرضکردم که باز در علامتش بیفزا
تا اینکه برای من واضح گردد فرمود کسیکه از چیزیکه در توی همیان است خبر میدهد او ست قایم بعد از من بعد از آن مهابت و
صلابت آنحضرت مانع شد از اینکه بپرسم که در آن همیان چه چیز هست پس مکتوبها را برداشتم بمداین رفتم جوابهای آنها را گرفتم برگشتم و در
روز پانزدهم چنانکه آنحضرت فرموده بود داخل سر من رای گردیدم ناگاه صدای ناله و شیون از خانه آنحضرت شنیدم و جعفر پسر امام علی
النقی علیه السلام را دیدم که در دم در ایستاده و شیعیان در اطرافش بوده او را از جهت وفات آنحضرت تعزیت میدهند و از جهت امامتش به
عقیده شان تهنیت میگویند در آنحال در پیش خود گفتم که اگر این مرد امام باشد هر آینه امامت ضایع گردیده زیرا که او را بشرب
خمر و قمار باختن و طنبور زدن میشناختم آنگاه من هم تعزیت گفتم لکن از من چیزی نپرسید بعد از آن عقید غلام بیرون آمد
بجعفر گفت ای سید من برادرت کفن کرده شد برخیز نماز کن پس جعفر داخل خانه شد در حالتیکه شیعیان در اطرافش بودند و سمان
و حسن بن علی مشهور بسلمه که بامر معتصم خلیفه کشته شد در پیشاپیش ایشان بودند وقتیکه اراده تکبیر گفتن نمود دیدیم امام حسن
عسکری علیه السلام را کفن کرده شده در بالای تابوت دیدیم آنگاه جعفر پیش افتاد برای اینکه بر برادرش نماز کند وقتیکه اراده تکبیر گفتن
نمود طفل گندم گون که در سرش موی مجعد سیاه و کوتاه بود و بیخ دندانهایش از هم گشاده بودند بیرون آمد و از ردای جعفر کشید
و گفت ای عمو پس بایست زیرا که من اولی باینم که بر پدرم نماز بگذارم در آنحال جعفر پس افتاد در حالتی که رنگ رویش مانند رنگ غبار
گردیده بود پس آن طفل پیش ایستاد و نماز کرد و او را در یکسمت قبر پدرش امام علی النقی علیه السلام دفن نمود بعد از آن بمن گفت که ای بصری
جوابهای آن مکتوبها را که در پیش تست بیار پس آنها را باو تسلیم نمودم و در پیش خود گفتم که تا حال دو علامت از علاماتیکه امام
حسن عسکری علیه السلام فرموده برای من حاصل شد و نقل همیان باقی ماند بعد از آن بنزد جعفر رفتم بیرون دیدم که از شدت غیظ آه
میکشید در آن اثنا حاجز وشا باو گفت ای سید من آن طفل کیست اگر پسر امام حسن عسکری ع است باید حجت بر او خود اقامه نماید
گفت بخدا سوگند او را تا حال ندیده بودم و نشناخته بودم بعد از این گفتگو در آنجا نشسته بودیم ناگاه چند نفر از شهر قم
وارد گردیدند امام حسن عسکری علیه السلام را پرسیدند جواب چنین داده شد که آنحضرت وفات نموده گفتند که جانشین وی کیست
مردم اشاره بجعفر کردند ایشان باو سلام کردند و تعزیت و تهنیت گفتند و گفتند که نزد ما پاره اموال و مکتوبات هست باید
بما بگوید که مکتوبات از کیانند و مقدار آن اموال را هم بیان نماید آنگاه جعفر برخواست در حالتیکه از شدت غیظ دامنش
میتکانید و میگفت که اینجماعت از ما توقع دارند که از غیب خبر بدهیم بعد از آن خادمی بیرون آمد گفت که در نزد شما مکتوب
فلان و فلان هست و همیانی هم هست که در آن هزار دینار است سکه از آن ده تا محو شده همه آن مکتوبات و اموال را تسلیم
کنید ایشان گفتند کسیکه ترا پی این فرستاده هر آینه او امام ماست آنگاه جعفر بنزد معتمد خلیفه رفت و این ماجرا را باو نقل نمود آنگاه
معتمد غلامان خود را فرستاد صیقل که جاریه امام حسن عسکری ع بود گرفتند و آن طفل را از او مطالبه نمودند او انکار نمود و
ادعا کرد که من آبستن هستم هنوز نزائیده ام منظورش از این ادعا پنهان داشتن امر آن طفل بود وقتیکه این ادعا را از او شنیدند
او را با ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که در نزد وی بماند تا اینکه ادعای او ظاهر گردد بعد از چندی علی الغفله خبر مرگ عبید
الله بن یحیی بن خاقان بناگهانی و خبر خروج صاحب الزنج در بصره به معتمد و اصحابش رسید پس بسبب این اغتشاش از جاریه
غفلت نمودند از دست ایشان رها گردید الحمد لله رب العالمین لا شریک له مؤلف گوید که در بعضی از تالیفات اصحاب ما

از حسین بن حمدان او از ابی محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده او گفته که در سال دویست و شصت و هشتم هجرت بعزم حج
بیرون و مقصودم این بود که بمدینه منوره هم بروم و در آن اوقات نزد ما بدرجه صحت بود اینکه صاحب الزمان ع ظاهر
شده و در وقتیکه از فید بیرون شده بودیم بیمار گردیدم و در اثنای بیماری دلم ماهی و خرما طلبید وقتیکه وارد مدینه شدم و
برادران دینی ملاقات نمودم بمن مژده دادند که آنحضرت در صابر ظاهر شده آنگاه بسمت صابر بیرون رفتیم وقتیکه بوادی
صابر رسیدیم چند راس بزغاله کوچک و لاغر دیدیم و قصری هم در آنجا بنظر آوردم آن بزغاله‌ها داخل قصر شدند در آنجا ایستاده
منتظر بودم تا وقتیکه نماز مغرب و عشا را ادا نمودم و دعا و تضرع و زاری میکردم و مطلب خود را از خداوند واهب العطایا مسئلت
مینمودم ناگاه بدر نام خادم را دیدم که مرا صدا میکند که یا عیسی بن مهدی جوهری داخل شو وقتیکه این را شنیدم تکبیر و تهلیل گفتم و حمد و ثنا
الهی را بجا آوردم وقتیکه بصحن قصر در آمدم خوانی دیدم پس آن خادم مرا برد و در سر آن نشانید و گفت که مولای تو میفرماید که هرچه دلت
در ایام بیماری در وقتیکه از فید بیرون آمدی طلبیده بود بخور وقتیکه این را شنیدم در پیش خود گفتم که این برهان و دلیل
برای من کفایت میکند چگونه بخورم و حال آنکه مولای خود را ندیدم در آنحال صدا نمود که یا عیسی طعام بخور بزودی مرا می
بینی آنگاه در سر خوان نشستم و نگاه کردم ناگاه ماهی گرمی که میجوشید دیدم و در یکسمت آن خرمای بود که بخرماهای ما شباهت
داشت و در یکسمت خرما شیری بود و در پیش خود گفتم که من بیمارم و ماهی و خرما و شیر با من نمیسازند ناگاه مرا صدا نمود که یا
یا عیسی آیا در خصوص ما شک میکنی آیا تو داناتری بآنچه که بتو نفع و ضرر میکند در آنحال گریستم و استغفار نمودم و از همه آنها
خوردم هر قدر که از آنها برداشتم جای دستم در آنها معلوم نمیشد یعنی هر قدر که برمیداشتم معلوم نمیشد که چیزی از آنها
کم شده باشد آنها را از همه چیزهائی که در دنیا خورده بودم لذیذتر یافتم بسیار خوردم بحدیکه از خوردن حیا نمودم پس صدا نمود که
یا عیسی حیا مکن زیرا که آن از طعام بهشت است دست مخلوقی آنرا درست نکرده پس خوردم و اشتهای خود را دیدم که از خوردنش
بنهایت نمیرسد یعنی هر قدر بیشتر میخوردم باز اشتهای خوردن داشتم در آنحال عرضکردم ای مولای من آنچه که خوردم کفایتم کرد پس
صدا نمود که بنزد من بیا در پیش خود گفتم که دست نشسته چگونه بخدمتش بروم دیدم که صدا نمود یا عیسی چرک نمیباشد
آن چیزهای که خوردی تا اینکه محتاج بدست شستن باشی آنگاه دست خود را بوییدم ناگاه از مشک و کافور معطرتر یافتم بعد از
آن بنزدیک آنحضرت رفتم ناگاه نوری برای من ظاهر گردید که چشم را خیره نمود بحدیکه از دیدن باز داشت پس ترسیدم و گمان
نمودم که عقلم پریشان گردید فرمود یا عیسی ترا مانعی از دیدن من نبود اگر نمیبودند تکذیب کنندگانیکه گویند صاحب الامر علیه السلام
در کدام سرزمین است و در کدام زمان موجود شده و در کجا متولد گردیده و کدام شخص او را دیده و چه علامت از او بسوی شما
بیرون آمده و بکدام خبر بشما خبر داده و کدام معجزه بشما فرستاده آگاه باش بخدا سوگند هر آینه امیر المؤمنین علیه السلام را با معجزاتی
که از او دیدند و نقل نمودند از حق خود منع کردند و با حیله کردند تا اینکه او را کشتند و همچنین بود حال پدرانم علیهم السلام
ایشان را تصدیق ننمودند و نسبت سحر بایشان دادند و ایشان را از جمله خدمه جن شمردند و غیر اینها از مزخرفات که بایشان
نسبت دادند یا عیسی آنچیزیرا که حالا دیدی بدوستان ما خبر ده بپرهیز از اینکه آنرا بدشمنان ما اظهار نمائی تا اینکه آنرا بدشمنان
ما اظهار نمائی تا اینکه آنرا از نور بوده اخذ نکنند عرضکردم ای مولای من دعا بکن تا خداوند عالم مرا در اینمقام ثابت قدم گرداند
فرمود اگر ثابت قدم نکرده بود هر آینه مرا نمیدیدی پس برو در حالتیکه هدایت یافتی و بمطلب خود رسیدی پس در آنحال بیرون
آمدم در حالتیکه حمد و شکر خدا را بسیار میکردم مؤلف گوید که سید علی بن عبد الحمید در کتاب خود که آنرا بکتاب السلطان
المفرج عن اهل الایمان نامیده در اثنای ذکر کسانیکه آنحضرت را دیده اند روایت نموده کفایت که از جمله این حکایات قصه السید
که اشتهار یافته و شهرها از گفت و شنود آن پر گشته و آنرا ابناء زمان بدیده عیان مشاهده نموده اند و آن قصه قصه ابو راجح
حمامی است که در شهر حله اتفاق افتاد آنرا جماعتی از اعیان و اکابر و اهل صدق و از فضلا که یکی از ایشان زاهد و عابد محقق
شمس الدین محمد بن قارون است نقل نموده اند او گفته که حاکم حله مردی بود که مرجان صغیرش میگفتند روزی باو خبر دادند
که ابو راجح خلفا را سب میکند وقتیکه این سخن را شنید او را طلبید وقتیکه حاضر شد غلامان خود را بزدن وی امر نمود
ضرب شدید مهلکی بر همه بدنش زدند تا اینکه رو بزمین افتاد و دندانهای ثنایایش افتادند و زبانش بیرون نموده جوال
دوزی از آهن بان گذرانید و بینیش را سوراخ کرده حلقه ریسمانی که از موی تر تابیده شده بود بان گذرانید و ریسمانها بان
حلقه بست و بدست جماعتی از اصحاب خود سپرد و ایشان را مامور نمود باینکه او را در کوچه و بازار حله بگردانند پس بدین نهج
میگردانیدند و از هر طرف او را میزدند تا اینکه بزمین افتاد و هلاکت را مشاهده نمود و در آن اثنا این حال را بحاکم خبر
دادند آنگاه بکشتن وی امر نمود حضار گفتند که او پیر است آنقدر که او را زده اند برای مردنش کافی است و او را بحال خود
بگذار که میمیرد و خونش بگردن تو نیفتد و در این باب بسیار مبالغه نمودند تا اینکه امر نمود او را واگذاشتند در حالتیکه
رویش و زبانش ورم کرده بود پس طایفه وی او را برداشتند بخانه‌اش بردند و احدی شک نداشت در اینکه او در همان

شب بمیر بوقتیکه فردا وقت صبح درآمد مردم نزد وی آمدند ناگاه دیدند که با کمال صحت و بهبودی سرپا ایستاده نماز میکند و دندانهای
ثنایایش که افتاده بودند بجا هستند و زخمهایش همه چاق شده اند و نشانه جراحتی هرگز در وی باقی نمانده و جراحتی که در رویش بود زایل
گردیده وقتیکه اینحالرا مشاهده نمودند تعجب کردند و از او حقیقت این امر را پرسیدند گفت در وقتیکه مرگ را یقین نمودم و
زبانی هم نداشتم که از خدا تعالی مسئلت نمایم در دلم مسئلت نمودم و استغاثه بمولای خود صاحب الزمان علیه السلام را بنظر در
آوردم که دست شریف خود را بروی من کشید و فرمود که بیرون رو و برای عیالت کسب معیشت کن بدرستیکه خدا تعالی ترا عافیت داد
پس گردیدم چنان شدم که می بینید شیخ شمس الدین محمد بن قارون گفته که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این ابو راجح پیشتر از این
مردی ضعیف بدن و زرد رنگ و زشت رو و کوسه ریش بود همه اوقات که بحمام میرفتم که او در آنجا میشد و همیشه او را بدین
حالت و هیئت میدیدم وقتیکه فردای آنروز که این ماجرا با او روداد و بنزد وی رفتم او را بحالتی که قوتش بیشتر شده و قامتش راست
گردیده و ریشش دراز و رویش سرخ شده و تر و تازگی بمثابه شده که گویا جوان بیست ساله است تا وقت وفاتش بدین حال بود و وقتی
که این خبر شایع گردید حاکم او را طلبید و در نزد خود حاضر کرد و در دیروز آن روز او را بحالتی و کیفیتی دیده بود و امروز بخلاف آنحالت
بنظرش آورد چنانکه وصف کردیم و اثری از جراحات ندید و دید که دندانهای ثنایایش جابجا هستند در آنحال رعب عظیمی بدلش
داخل گردید و پیشتر از این ماجرا در حله پشت بقبله کرده در جای امام علیه السلام می نشست بعد از آن چنان شد که رو بقبله می نشست و با اهل
آنجا ملاطفت میکرد و از بدکرداران ایشان عفو میکرد و به نیکوکاران شان احسان مینمود لکن این عملش باو نفع نه بخشید
بلکه درنگ ننمود مگر اندکی تا اینکه وفات یافت **وازجمله اینها** قصه ایست که شیخ شمس الدین محمد بن قارون خبر داد گفت که از
جمله اصحاب سلاطین معمر بن شمس بود که به مذور اشتهار داشت و قریه داشت مشهور به برس آنرا بطایفه علویین وقف
نموده بود و او را نایبی بود مشهور با بن خطیب و غلامی داشت عثمان نام که بامورات نفقات و خورد و خوراک وی قیام و اقدام
و این ابن خطیب از اهل صلاح و ایمان بود و عثمان بعکس آن و با هم همیشه در سر مذهب مجادله و مخاصمه مینمودند وقوع چنان
اتفاق افتاد که هر دو در مقام ابرهیم خلیل علیه السلام حاضر گردیدند و جماعتی هم رعیت و عوام در آنحضور داشتند ابن خطیب
بعثمان گفت که یا عثمان الحال حق واضح و آشکار میشود هر آینه من نامهای کسانی را که دوست میدارم که علی و حسن و حسین
علیهم السلام باشند بر دست خود مینویسم و تو هم نامهای آنانرا که دوست میداری که ابوبکر و عمر و عثمان باشند بر دست خود بنویس
بعد از آن این هر دو دست را بهم دیگر ببندیم و بسوی آتش بگذاریم آنگاه دست هر کدام یکی از ما که سوخت او در مذهب
باطل است و هر که دستش سالم ماند بر حق است عثمان از این معامله نکول و ابا نمود وقتیکه جماعتی عوام این را دیدند صداها
بلند نمودند و زبان شماتت و سخریه را نسبت بعثمان گشودند و مادر عثمان از جای بلندی بایشان نگاه میکرد وقتیکه این ماجرا را
مشاهده نمود بحضاریکه بعثمان شماتت و استهزاء مینمودند لعنت نمود و دشنام داد و بسیار شدت و مبالغه در این نمود آنگاه
از باطن حق چشم ظاهر بینش مانند دیده دلش کور گردید وقتیکه اینحالرا ادراک نمود رفقای خود را صدا نمود ایشان بنزد وی
بالا رفتند ناگاه دیدند که حدیقه چشمهایش صحیح و سالم لکن از احساس باز مانده چیزی نمی بینند در آنحال از دست وی
گرفته فرودش آوردند و بحله برگردانیدند و این خبر در میان اقارب و خویشان و امثال و اقران وی شیوع و انتشار یافت همه
اطبای حله و بغداد را برای معالجه وی حاضر نمودند هر چه مداوا نمودند معالجه پذیر نشد وقتیکه از معالجه مایوس شدند پاره
از زنان اهل ایمان که با وی صداقت و دوستی داشتند باو گفتند که کسیکه ترا کور نموده او قایم علیه السلام است اگر تشیع را قبول
نمایی و بمقام تولی و تبری قدم بگذاری هر آینه ضامن میشویم باینکه خدا تعالی ترا صحت و عافیت عطا فرماید و بدون اینکه
گفتیم خلاصی ترا ممکن نیست وقتیکه این را شنید ادعا نمود و راضی گردید چون شب جمعه رسید آن زنها او را برداشتند و
بقبه شریفه که در مقام صاحب الزمان علیه السلام بنا شده بود داخل نمودند و خود شان در در قبه بیتوته کردند وقتیکه ربعی
از شب گذشت ناگاه از قبه بیرون آمد در حالتیکه کوری چشمهایش زایل گردید چنانکه کوری دلش دیده با تولی و تبری زایل
گردید پس بنزد ایشان رسید ایشانرا یکیک می شناسید و لباسها و زینتهای شانرا وصف و بیان مینمود وقتیکه این را دیدند شاد
و خوشحال گردیدند و حمد و ثنای الهی را بجا آوردند و از او پرسیدند که ماجرای تو چگونه گذشت گفت وقتیکه مرا در توی قبه
گذاشتید و بیرون رفتید چنان احساس نمودم که دستی بالای دستم نهاده گردید و از قایلی شنیدم میگفت که بیرون رو بدرستیکه خدا
وند عالم ترا عافیت عطا فرمود در آنحال کوری از من زایل گردید وقتیکه نگاه کردم قبه را پر از نور دیدم و مردی را بنظر آوردم
باو گفتم ای سید من تو کیستی گفت محمد بن حسنم بعد از آن از نظرم غایب گردید وقتیکه این قصه را استماع نمودند برخواستند و
بخانه ها خود رفتند و پسرش عثمان هم تشیع قبول نمود مادرش خوش اعتقاد گردید و این قصه در میان آنجماعت اشتهار یافت
و هر که آنرا شنید بوجود صاحب علیه السلام اعتقاد نمود و این ماجرا در سال هفتصد و چهل و چهارم هجرت واقع گردید **وازجمله اینها**
حکایتی است که آنرا کمال الملة والدین عبد الرحمن بن عمانی بتاریخ ماه صفر سال هفتصد و پنجاه و نهم هجرت بمن نقل نمود

وازانجمله خود در نزد من بدین نحو نوشت که بنده فقیر عبد الرحمن بن ابرهیم چنین گوید که من در شهر حله میشنیدم که جمال
الدین بن نجم الدین جعفر بن زهدری بمرض فالج مبتلاست بعد از وفات پدرش جده پدری وی همه انواع معالجات فالج را
در حق وی بکار برد فایده نبخشید و پاره از حذاق اطبا بغداد را احضار نمود زمان طویلی مشغول معالجه او شدند چاره
پذیر نشد در آنحال بجده اش چنین گفته شد که او را یکشب در تحت قبه شریفه در حله که مشهور بمقام صاحب الزمان ع
است بگذار امید هست که خداوند عالم او را از این ورطه نجات بخشد پس این سخن را قبول نموده او را در زیر قبه گذاشت
صاحب الزمان ع بدن وی را استوار نموده بیماری فالج را از او زایل نمود بعد از آن که این قصه را از خارج استماع نمودم میان
من و او ارتباطی و مصاحبتی حاصل گردید بطوریکه نزدیک بود که هیچ وقت از هم دیگر جدا نشویم و او را خانه بود که دار
المعتره گفته میشد که بزرگان اهل حله و اولاد اکابر شان و سایر جوانانشان در آنجا جمع میشدند روزی در آنجا بودیم این
حکایت را از او پرسیدم گفت به بیماری فالج مبتلا بودم که از معالجه ام اطبا عاجز گردیدند قضیه را چنانکه بطریق استفاضه در
حله شنیده بودم حکایت نمود تا باینجا رسید که جده ام یکشب مرا در زیر قبه گذاشت ناگاه قایم علیه السلام آمد و فرمود که برخیز عرض
کردم ای سید من یکسالست که قدرت برخواستن ندارم باز فرمود که برخیز باذن خدا تعالی و در برخواستنم بمن اعانت نمود
برخواستم و فالج از من زایل گردید آنگاه خلایق بر سر من ریختند نزدیک بود که هلاکم کنند همه لباسهام را پاره پاره نمودند به
قصد تبرک اخذ نمودند و از لباسهای خودشان بمن پوشانیدند بعد از آن بخانه بردند و اثری از فالج در خود ندیدم و لباس
علیحده پوشیده لباسهای مردم را بایشان فرستادم بارها اینحکایت را از او شنیدم در حالتیکه آنرا برای مردم و برای کسیکه حکایت
آنرا خواهش نموده نقل میکرد تا وقتیکه وفات نمود **وازجمله اینها** حکایتی است که آنرا نقل نمود بمن کسیکه باو وثوق و اعتقاد
داشتم و آن در اکثر نزد اهل نجف اشرف مشهور است چنانست که خانه که الآن که سال هفتصد و هشتاد و نهم هجرتست من در
آن سکنی دارم پیشتر از این مال مردی بود از اهل خیر و صلاح که حسین مدلل نام داشت و این خانه بسبب وی بساباط مدلل اشتهار یافته
و آن در مکانی واقع است که بدیوارهای روضه مقدسه اتصال دارد و در نجف اشرف مشهور است و آن مرد صاحب عیال و اطفال
بود در وقتی از اوقات بیماری فالج باو طاری و عارض گردید مدتی بدینمنوال بود و قادر نبود بر اینکه از جایش برخیزد و در وقت
ضرورت و حاجت عیالش او را برمیداشتند و میگذاشتند مدت مدیدی بدینحال بود تا اینکه بسبب او بر عیالش شدت و مشقت
روداد و بمردم محتاج شدند و تنگی معاش برایشان شدت نمود وقتیکه سال هفتصد و بیستم هجرت رسید در شبی از شبها بعد
از شب گذشته عیال خود را بیدار نمود پس بیدار شدند ناگاه سطح و فضای خانه را پر از نور دیدند بطوریکه چشمها از مشاهده آن
خیره میشد گفتند این چه نور است گفت امام علیه السلام نزد من آمد و فرمود که یا حسین برخیز عرض کردم ای سید یا مرا چنین می بینی
که قدرت برخواستن دارم آنگاه از دستم گرفت مرا برخیزانید و مرضیکه داشتم که زایل گردید الحال می بینید که صحیح و سالم هستم
بعد از آن حسین بمن گفت که مرا بزیارت جدم ببر همه شب در حرم راه بستم آنگاه گفتم که سمعا و طاعة پس برخواست بحرم
محترم امیر المومنین علیه السلام داخل گردید و زیارت نمود و در مقابل این نعمت عظمی حمد و ثنای الهی را بجا آورد و این ساباط
که مذکور گردید تا این ایام چنان شد که در وقت ضرورت برای آن نذر میکنند حاجات ایشان بر آورده میشود و نذر
کنندگان از برکات قایم علیه السلام هرگز نا امید نمیشوند **وازجمله اینها** قصه ایست که آنرا عالم و فاضل شیخ شمس الدین محمد
بن قارون که سابقا مذکور شد بمن خبر داد و گفت که مردی بود نجم نام لقبش اسود و در قریه معروف بدقوسا که در کنار فرات
بزرگ واقع بود سکنی داشت و از جمله اهل خیر و صلاح بود و زن صالحه داشت فاطمه نام دو نفر ولدی داشت یکی پسر بود علی نام و دیگری
دختر بود زینب نام وقتی از اوقات مرد و زن هر دو کور شدند و در حالت ضعف و ناتوانی ماندند و این قصه در سال هفت
صد و دوازدهم هجرت واقع گردید مدت مدید بدین حالت ماندند بعد از آن در شبی از شبها آن زن احساس نمود که بر روی وی کشیده
میشود و کسی هم میگوید که کوری را از تو زایل نمود برخیز بنزد شوهرت ابی علی و در خدمتگذاری وی تقصیر مکن آنگاه چشمهای
خود را باز کردم فضای خانه را دید که پر از نور گردیده دانستم که او قایم ع بود **وازجمله اینها** قصه ایست که از روی خط بعضی
اصحاب ما نقل شد صورتش چنانست که از محی الدین اربلی حکایت شده او گفته که روزی بنزد پدرم حاضر گردیدم مردی را در نزد
وی دیدم در آن اثنا خوابی بر او غلبه نموده چورتی زد بطوریکه عمامه اش از سرش افتاد ناگاه جا زخم بزرگی در سرش ظاهر
گردید گفتم که این چه زخمی است گفت از صفین است گفته شد که این چگونه میشود و حال آنکه دعوای صفین قدیم است و آن
زمان نبوده گفت که بسمت مصر سفر کردم در آن اثنا مردی از غزه با من رفیق راه گردید در اثنای راه ذکر دعوای صفین بمیان آمد
آنگاه آن مرد گفت که اگر در دعوای صفین حاضر میبودم هر اینه شمشیر خود را از خون علی ع و اصحاب وی سیراب مینمودم من هم گفتم
که اگر در آن روز حاضر میشدم هر آینه شمشیر خود را از خون معاویه و اصحاب وی سیراب مینمودم گفت چنان فرض کن که من و تو
از اصحاب علی و معاویه ایم بیا مقاتله بکنیم پس بهم در افتادیم و جنگ عظیم نمودیم چیزی احساس ننمودم مگر اینکه دیدم که در

اقتادم و بیخود گشتم بسبب جراحتی که برداشته بدین حالت مانده بودم ناگاه دیدم که مردی بکعب نیزه مرا بیدار میکند پس چشم باز
کردم دیدم که بنزد من فرود آمد و دست خود را بان زخم کشید چاق شد و گفت که در اینجا مکث بکن بعد از ان اندکی از
نظرم غایب شد پس بنزد من برگشت دیدم که سر آنمرد را که با من جنگید بریده با چارپایانی که با او بود آورد و گفت که این سر
دشمن تست تو یاری ما کردی ما هم یاری تو کردیم و لینصرن الله من ینصره یعنی هر که خدا را یاری کند او هم یاری او را میکند وقتی
که این را دیدم گفتم که تو کیستی گفت فلان بن فلان یعنی صاحب الامر ع بعد از ان فرمود که اگر این زخم را از تو بپرسند بگو که
انرا در دعوای صفین برداشتم و از جملهٔ اینها حکایتی است که روایت از از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجهٔ صحت رسید او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود گفت که من با شخصی از نواحی
کوفه که او را عمار گفته میشد در بعضی از راهها که از انجا سواد کوفه نمایان میشد بودم در آن اثنا ذکر قائم علیه السلم گذشت آنمرد
بمن گفت که یا حسن میخواهم قصهٔ عجیبه برای تو نقل بکنم گفتم هر چه میخواهی بگو گفت قافلهٔ از قبیلهٔ طی بکوفه آمده از ما غله
میخریدند در میان ایشان مردی بزرگی بود که سر قافلهٔ ایشان بود وقتیکه ارادهٔ وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتم که از خانهٔ
علوی ترازوی بیار تا غله را بکشیم این بدوی گفت که در نزد شما علوی هم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت
بخدا سوگند هر آینه علوی آن بود که ما در بیابان بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سیصد نفر سواره یا چیزی کم بودیم
بجهة امری قرار نمودیم سه روز در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی بما بمرتبهٔ شدت رسید در آنحال بعضی از ما بعضی دیگر گفت
که بگذارید با این اسبها تیر بیندازیم بهر کدام که از اینها تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و همهٔ ما اینرا پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد
که تیر باسب من خورد گفتم انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز هم باسب من خورد باز قبول
نکردم و گفتم که بار دیگر بیندازیم پس انداختیم باز باسب من خورد دانستم که نزد من هزار دینار می ارزید و از پسرم در دست تر بود
انگاه گفتم که مرا اندک مهلتی بدهید که توشهٔ از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز میلی مانند این بیابان برای من میسر
نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دواندم و بدامنهٔ آن تل رسید کنیزی دیدم که هیمه جمع می
کند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که در این بیابان سکنی دارد این را گفت در رفت در
آنحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژدهٔ باد شما را که خبر خوبی جماعتی در این نزدیکی هستند
بیایید تا بنزد ایشان برویم پس رفتیم ناگاه خیمهٔ در وسط بیابان دیدیم از ان خیمه مرد صبیح الوجهی که از همه مردان زیباتر بود
و گیسوهایش هم تا بناگوش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون آمد بنزد ما میامد و بما تحیة گفت وقتیکه بنزد ما رسید
گفتم یا وجه العرب بیابان تشنگی داریم انگاه کنیز خود را صدا نمود گفت آبی در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه آب آورد آنجوان
یکی را از انها گرفت و دست خود را بران گذاشت بعد از ان بما داد و آن یکی را هم بدین نهج نمود پس همهٔ ما از ان دو کاسه خوردیم
سیراب شدیم لکن چیزی از آنها کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم انگاه خودش برگشت داخل خیمه
شد و طبقچهٔ کوچکی که طعام در ان بود در دستش بیرون آورد بر زمین گذاشت و دستش را هم بران گذاشت و گفت
که ده نفر ده نفر بیایید و بخورید پس همهٔ ما بدین نهج از ان طبقچه خوردیم سیر شدیم سوگند بخدا هر آینه تغییری نیافت
و چیزی از ان کم نگردید و گفتیم که ما فلان راه را میخواهیم آنرا بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هر آینه ان راه نیست و اشاره بشارعی
نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از او دور شدیم بعضی از ما بعضی دیگر گفت که شما از اهل و وطن برای کسب معیشت بیرون
آمدید کسب برای شما حاصل گردید لکن از دست دادید بیایید برگردیم خیمهٔ آنمرد را تاراج کنیم انگاه دو فرقه شدیم بعضی از این معنی
نهی نمود و بعضی دیگر امر بعد از ان رایهای همهٔ ما بتاراج ان متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آنمرد مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را
با کمربندی محکم بست و شمشیری برداشت بگردنش حمایل ساخت و نیزه اش را برداشت باسب اشهبی سوار گردید سر راه بر ما گرفت
گفت که نفوس قبیحهٔ شما تدبیر زشت و قبیح برای شما نکند گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان نمودی و جواب قبیحی بر او رد کردیم انگاه
ما را چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم و هزیمت گذاشتیم در آنحال خطی میان ما و خود کشید و گفت
که بحق جدم رسول الله سوگند یاد میکنم هر آینه اگر احدی از شما از این خط بگذرد دو نیم کردنش را پس بخدا سوگند هر آینه از
پیش او بذلت و خواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هر آینه علوی حق همان بود که ما دیدیم نه آنانکه در اینجا هستند مؤلف
گوید که این حکایت آخر حکایات بود که از کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان نقل نمودم باب خبر سعد بن عبد الله
و دیدن ان قایم علیه السلم را و پرسیدن مسایل خود را از انحضرت در کتاب کمال الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی
او از احمد بن عیسی وشاء او از احمد بن طاهر قمی او از محمد بن یحیی بن سهل شیبانی او از احمد بن مسرور او از سعد بن عبد الله
قمی روایت نموده او گفته که من مردی بودم که بفراهم آوردن کتابهای که بغوامض و دقایق علوم مشتمل بودند حریص بودم و
بمحکم ساختن مسائلی که مشتبه و مغلق بودند میل بسیار داشتم و مشکلاتی را که بحل انها رسیده بودم با احدی نمیگفتم برای

اینکه

حکایات

اینکه در وقت مجادله با اهل خلاف انها را از ایشان سؤال نمایم و بر ایشان غالب آیم و در سر مذهب تعصب شدیدی داشتم و
از امنیت و سلامت خود اعراض نموده با اهل خلاف بمقام منازعه و مخاصمه میآمدم بمثابه که گفتگوی ما بعداوت و دشنام دادن
میانجامید و بفرقهٔ اهل خلاف نسبت عیبی دادم و معایب امامان ایشانرا اظهار مینمودم و پرده از روی کار پیشوایان ایشان
بر میداشتم حال بدینمنوال بود تا اینکه بیکنفر ناصبی که در مقام منازعه و مجادله سخت و در سر اعتقاد باطل از دیگران ثابت قدم
تر بود دوچار گردید روزی بمن گفت در حالتی که با وی منازعه و مناظره میکردم گفت که یا سعد وای نگاه باد ترا و اصحاب ترا
زیرا که شما رافضیان در حق که علم طایفهٔ مهاجر و انصار که ابوبکر و عمر باشند طعن میزنید و امامت و ولایت ایشانرا که از رسول
خدا است انکار میکنید این ابوبکر صدیق کیست که بسبب رافت سابقه اش با پیغمبر بهمه صحابه فایق بود آیا ندانسته اید که
رسول خدا او را با خود بغار نبرد مگر از اینجهة که میدانست که خلافت امت بعد از خود مر او راست و اوست کسیکه تاویل
قرآن دانا تر است و زمام امورات امت در دست اوست و در جمع نمودن متفرقات احکام دین و نظم امورات مختلفهٔ مسلمانان
و قضاء حوایج و اقامهٔ حدود و فرستادن لشکرها برای فتح بلاد اهل شرک اعتماد بر اوست پس رسول خدا ترسید از اینکه
هلاک شود امت بی خلیفه و بی امام بمانند از اینجهة او را با خود برد چنانکه از نبوت خود ترسید که در دست مشرکان کشته
و نبوت از میان امت زایل گردد زیرا که مقتضای استتار و پنهان شدن آنست که مقصود کسی از چیزی میگریزد باید یاری جستن
باشد در امکان که اراده که در انجا پنهان شود وقتیکه ما رسول خدا را دیدیم که به پنهان شدن متوجه است و آنحالت هم مقتضی
این نیست که از احدی یاری بطلبد انگاه میدانیم که مقصود رسول خدا از بردن ابی بکر بغار انعلتی بود که ما شرح کردیم نه این بود که
از ابی بکر برای خود نصرت و یاری طلبد زیرا که انحال مقتضی یاری طلبیدن نبود و علی علیه السلم را در انوقت در رختخواب خود خوابانید
مگر از اینجهة که از کشته شدن او باکی نکرد و میدانست که اگر او کشته شود برای او ممکن است که دیگری را در وقت رو آوردن
امور عظیمه که علی علیه السلم در آنها بکار میاید در جای وی نصب نماید سعد گوید وقتیکه این شبهه را بمن القا نمود جوابهای متعدده
در مقابل ان گفتم او همهٔ آنها را نقض و رد نمود بعد از ان گفت یا سعد بشنو تا شبههٔ دیگر بتو ایراد نمایم که در جوابش هم رافضیان
عاجز بمانند شما گمان کرده اید که ابوبکر صدیق که از چرک شک بری بود و عمر فاروق که بیضهٔ اسلام را محافظت مینمود نفاق را
نسبت برسول خدا در دلهای خود پنهان میداشتند و باین مدعی بحکایت لیلهٔ عقبه هم استدلال میکنید از حال صدیق
و فاروق بمن خبر ده که آیا ایشان بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند یا باجبار و اکراه سعد گوید وقتیکه این را شنیدم
برای دفع این سؤال از خود حیله در آوردم زیرا که از ملزم شدن ترسیدم و حذر نمودم از اینکه اگر اقرار نمایم باینکه ایشان بطوع
و رغبت اسلام را قبول نمودند احتجاج نماید باینکه در اینصورت حصول نفاق در دل معنی ندارد زیرا که نفاق در وقتی
میشود که شخصی را با قهر و غلبهٔ قتال شدید وا دارند بچیزی که دلش بان اطاعت و انقیاد ندارد چنانکه خدا تعالی در کلام
مجیدش میفرماید فلما رأوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا یعنی
وقتیکه عذاب و شدت قتال ما را مشاهده نمودند گفتند که بخدا تعالی ایمان آوردیم و او را توحید نمودیم و کفر کردیم بچیزی
که با ان خدا تعالی را شریک قرار میدادیم ایمانشان در آنحال بایشان نفع نمی بخشد و اگر میگفتم که باکراه و اجبار اسلام
آوردند انگاه بمن طعن میزد زیرا که با ایشان شمشیر کشیده نشد و شدت قتال ندیدند سعد گوید که از راه حیله از او قهر
کرده از او جدا شدم در حالتی که اعضای اندرونم از شدت غضب ورم کرده و جگرم از غصه پاره پاره شده بود و پیشتر از این
طوماری ساخته پارهٔ مسائل مشکله که مابین چهل و پنجاه بود کسی را هم نیافته بودم که از انها جواب بدهد در ان ثابت نموده بودم
برای اینکه انها را از بهترین اهل بلد خود که احمد بن اسحق مصاحب امام حسن عسکری علیه السلم باشد بپرسم و در انوقت بسمت
سر من رای بیرون رفته بود پس از پی او رفته در کنار آبی باو ملحق شدم وقتیکه با هم مصافحه کردیم گفت که آمدنت برای
خیر است گفتم شوق ملاقات تو مرا باینجا آورد بعد از ان بطریق معتاد بنای سؤال گذاشتم گفت که یک لحظه بدین نهج با هم خواهیم
شد بدرستیکه شوق ملاقات امام حسن عسکری علیه السلم بر من غلبه نموده اراده دارم که از انحضرت پارهٔ مشکلات را
از تاویل و تنزیل قرآن بپرسم این صحبت مبارکه را اغتنام کن اگر صحبت آنحضرت را می بینی چنان حساب میکنی که او دریای
است که عجایب و غرایب آن هرگز تمام نمیشود و او در پیش روی ماست اینک بخدمتش میرسیم پس رفتیم و بسر من رای وارد گردیدیم
و بدر خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلم رسیدیم اذن دخول طلبیدیم ماذون گشتیم و در دوش احمد بن اسحق انبانی بود که
با پارچهٔ انرا پوشانیده بود در ان انبان صد و شصت کیسه درهم و دینار بود در هر یکی از ان کیسه ها مهر صاحبش بود
سعد گوید وقتیکه نور انحضرت ما را فرا گرفت و او را مانند ماه چهارده شبه بنظر آوردیم بالای ران راستش طفلی بود که
در خلقت و منظر بستارهٔ مشتری شباهت داشت و میان سرش موی کم داشت و در دو طرف ان موی بسیار بود گویا الف
در میان دو واو واقع شده بود و پیش انحضرت اناری بود از طلا که نقشهای او میدرخشید و بدانه های جواهر مکلل

بود

بود بعضی از روسای اهل بصره آنرا بآنحضرت برسم هدیه فرستاده بود آنحضرت قلمی در دست داشت وقتیکه میخواست بنویسد
آن طفل انگشتان او را میگرفت نمیگذاشت که بنویسد لهذا آنحضرت آن رمانه طلا را در پیش او میانداخت و او را بر
گردانیدن مشغول مینمود تا اینکه او را از نوشتن باز ندارد آنگاه بآنحضرت سلام کردیم و باظهار ملاطفت جواب سلام
فرمود و اشاره نمود که بنشینید وقتیکه از نوشتن فارغ گردید احمد بن اسحق انبانرا از میان پوشش بیرون آورد و در
پیش آنحضرت گذاشت آنحضرت بآن طفل نگاه نموده فرمود که مهر را از هدایای شیعیان و دوستان خود بردار او گفت ای
آقای من آیا جایز است که این دست پاک را بسوی هدایای نجس و اموال خبیثه دراز نمایم زیراکه حلال و حرام آنها هم
قاطی شده اند وقتیکه آنحضرت اینرا شنید فرمود یا اسحق هر چه در انبانست بیرون کن تا اینکه این طفل حلال آنها را
از حرام جدا نماید پس اول کیسه که احمد در آورد آن طفل گفت که این کیسه فلان بن فلانست که در فلان محله شهر
قم سکنی دارد همه آنچه که در آنست شصت دینار است از انجمله چهل و پنج دینار ثمن زمین سنگلاخیست که آنرا
صاحبش فروخته و از برادرش باو ارث مانده بود و چهارده دینارش از ثمن نه طاقه پارچه و سه دینارش از وجه اجاره
دکاکین است آنگاه آنحضرت فرمود که ای پسر من راست گفتی و حرام آنها را باین مرد نشان ده گفت که از میان آنها بیرون
آورد دیناریراکه خطوط سکه اش بهم چسبیده تاریخ آن فلان سالست و نقش سکه یکرویش محو شده و نیز بیرون آر
یکپارچه طلا را که وزنش ربع دینار است علت حرام بودن آنها آنستکه صاحب اینمال در فلان ماه یکمن و یکچارک
رشته پنبه وزن نموده بیکنفر جولاه از همسایگان خود داد مدتی از این گذشت ناگاه دزدی آنرا از نزد وی
دزدید جولاه قصه را بصاحب آن خبر داد او قبول ننمود و او را تکذیب کرد و یکمن و نیم رشته نازکتر از رشته
خود که باو داده بود از او گرفت و از آن رشته پارچه ساخته آنرا برای این پارچه طلا فروخت و دینار را بهمان نشانه
بیرون نمود بعد از آن کیسه دیگر بیرون آورد آن طفل گفت که این کیسه فلان بن فلانست که در فلان محله شهر
قم سکنی دارد همه آن پنجاه دینار است اخذ آن بر ما حلال نیست آنحضرت فرمود که این از چه راه است گفت این دینار
ها از ثمن گندمیست که صاحب آن در وقت قسمت در حق زارعی که با وی شریک بوده حیف و میل نموده بطرزیکه
پیمانه را که بحصه خود میرسید پر میکرد و پیمانه که حصه شریکش میشد ناقص مینمود آنحضرت فرمود که ای پسر من
راست گفتی بعد از آن آن طفل گفت یا بن اسحق همه این مالها را بردار بصاحبانش رد کن یا اینکه بکسیکه وصیت کن
که آنها را رد کند ما را بآنها احتیاج نیست و پارچه آن پیره زنرا نزد ما بیار احمد گوید که آن پارچه را در توی خورجینی
گذاشته فراموشم شده بود راوی گفته وقتیکه احمد بن اسحق برای آوردن پارچه برگشت امام حسن عسکری علیه السلام
بمن نگاه نموده فرمود یا سعد چه چیز ترا باینجا آورد عرض کردم که احمد بن اسحق مرا بملاقات مولای خود شوقمند
گردانید فرمود چه طور شد آن مسائلی که اراده داشتی بپرسی گفتم بحال خود هستند نپرسیده ام فرمود هر چه
خواهی از آن مسائل از نور دیده من بپرس و اشاره بآن طفل نمود پس بآن طفل عرض کردم که ای مولای ما و پسر مولای
ما روایتی بما از شما رسیده که رسول خدا طلاق زنان خود را در دست امیر المؤمنین علیه السلام نمود چنانکه در
دعوای جمل نزد عایشه پیغام داد که اهل اسلام را بفتنه انداختی و مسلمانانرا که پسران تواند بنادانی خود بمقام هلاکت
رسانیدی اگر از این حدت و شدت دست برداشتی فبها و الا ترا طلاق میدهم و حال آنکه وفات آنحضرت همه زنان
او را مطلقه نموده بود آن طفل فرمود که مراد از طلاق چیست گفتم زنرا سر خود گذاشتن بطرزیکه اگر بخواهد که
شوهر بکند بتواند فرمود اگر وفات رسول خدا ایشانرا بدین نهج سر خود نموده بود پس چرا شوهر کردن بایشان
حرام گردید گفتم زیراکه خداوند عالم شوهرانرا بایشان حرام نمود گفت وقتیکه خدا شوهر نمودنرا بایشان حرام
کرد چگونه وفات آنحضرت ایشانرا سر خود نمود گفتم ای پسر مولای من پس مرا از معنی طلاقیکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم حکم آنرا بدست امیر المؤمنین علیه السلام سپرد بمن خبر ده فرمود که خدا شان زنهای رسول خود را
تعظیم نموده ایشانرا مادران مؤمنان قرار داده و باین شرافت مشرف ساخت پس رسول خدا بامیر المؤمنین فرمود
یا ابا الحسن این شرافت برای ایشان باقیست مادامیکه در اطاعت الهی هستند هر کدام از ایشان بعد از من خروج
نمودن بر تو بخداوند عالم عصیان نمود او را از میان زنان من مطلق العنان بکن و از مرتبه مادری مؤمنان بینداز
عرض کردم که بمن خبر ده از فاحشه مبینه که اگر زن در ایام عده اش بآن مرتکب شود هر آینه شوهرش را حلال
شود که او را از مسکن خود بیرون نماید فرمود که مراد از فاحشه مبینه سحق است نه زنا زیراکه اگر زن مرتکب زنا شود
و در مقابل آن حدی براو جاری کرد احدی را نمیرسد که بعد از آن بجهة حد از تزویج وی باو امتناع نماید لکن اگر
سحق نماید رجم براو واجب میشود و رجم هم خزی و خواریست و خدا برجم هر کسیکه امر نمود هر آینه او را خوار

گردانید

گردانید و هر که را که خوار گردانید هر آینه او را دور نمود و هر که را که دور نمود احدی را نمیرسد که او را نزدیک نماید بعد از آن
عرض کردم یا بن رسول الله بمن خبر ده از امر خدا تعالی به پیغمبرش موسی ع که فرمود فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی یعنی
کفشهای خود را بکن زیراکه بوادی مقدس قدم گذاشتی حقیقت معنی این آیه را بیان فرما زیراکه فقهای اهل سنت و شیعه گمان
نموده اند که کفش موسی ع از پوست میته بود آنحضرت در جوابم فرمود که هر که اینرا بگوید هر آینه بموسی بهتان و افترا گفته و او را در
نبوت خود جاهل و نادان اعتقاد نموده زیراکه امر در اینمقام از دو وجه بیرون نیست نماز موسی ع در آن کفش یا جایز بوده یا نه اگر نمازش
در آن جایز بود هر آینه پوشیدنش هم در آن بقعه جایز میشد هر چند که آنجا بقعه مقدسه مطهره بود زیراکه از نماز پاکتر نبود
و اگر نماز در آن جایز نبود هر آینه لازم آید که موسی حلال را از حرام تمیز نداده و چیزیرا که نماز در آن جایز نیست نشناخته و این
اعتقاد کفر است عرض کردم پس تأویل آنرا بیان فرما فرمود که موسی علیه السلام در وادی مقدس مناجات بدرگاه الهی نمود که پروردگارا
محبت خود را برای تو خالص گردانیدم و دل خود را که خانه محبت است از محبت اغیار خالی و فارغ نمودم و چنین نبود زیرا که آن بامل
و عیالش محبت شدیدی داشت وقتیکه این مناجات را نمود خداوند تبارک و تعالی فرمود فاخلع نعلیک یعنی اگر محبت را برای من خالص
کرده دل خود را از چرک محبت اغیار رشته حب اهل و عیال را از دلت بیرون کن بعد از آن عرض کردم که از تأویل کهیعص بمن خبر
ده فرمود که این حروف از جمله اخبار غیبیه خداوند عالم بنده خود زکریا را بر آنها مطلع گردانید بعد از آن آنرا بمحمد صلی الله علیه
و آله حکایت فرمود و آن قصه چنانست که زکریا ع از خداوند واهب العطایا مسئلت نمود که نامهای خمسه آل عبا را باو تعلیم
فرماید خدا تعالی جبرئیل را فرستاد آنها را باو یاد داد بعد از آن زکریا ع هر وقتیکه نام محمد و علی و فاطمه و حسن را بر زبانش جاری مینمود
هم و غمش زایل میگردید وقتیکه نام حسین علیه السلام را می برد از شدت گریه گلو گیر میشد و نفسش قطع میشد روزی مناجات نمود
که پروردگارا سر این چه میشود که هر وقتیکه آن چهار اسم را ذکر میکنم از هم و غم تسلی می یابم و وقتیکه نام حسین علیه السلام را میبرم آه می
کشم و سرشک چشم مانند سیل جاری میشود وقتیکه این مناجات را نمود پروردگار عالم آن سر را بیان فرمود و گفت که کهیعص
کاف نام کربلا و ها اشاره بهلاکت عترت طاهره و یا عبارت از یزید ظلم کننده بر حسین علیه السلام و عین اشاره بعطش ایشانست
و صاد عبارتست از صبر شان باین بلاها وقتیکه زکریا ع این فقرات جانسوز دلدوز را استماع نمود تا سه روز از مسجد خود
جدا نشد و خلایق را از آمدن بآنجا منع کرد پس بآواز بلند بگریه و زاری آغاز نمود و گریه کنان باین فقرات مرثیه میگفت که آیا
بهترین مخلوقات خود را بمصیبت پسرش اندوهگین خواهی نمود و امتحان این قضیه جانسوز را بدر خانه او نازل خواهی کرد
پروردگارا آیا بعلی و فاطمه لباس این مصیبت را خواهی پوشانید و این الم و اندوه را بساحت دلهای ایشان میاندازی بعد از
اینها میگفت که پروردگارا در سن پیری مرا پسری عطا بفرما که بسبب او دلم مسرور و دیده ام نورانی شود و او را وصی و وارث من
گردان و او را نسبت بمن مانند حسین علیه السلام بکن نسبت به محمد صلی الله علیه و آله یعنی وقتیکه او را بمن عطا فرمودی دلم را به
محبتش گرویده گردان بعد از آن دلم را بشهادتش بدرد آر چنانکه دل حبیب خود محمد را بشهادت پسرش بدرد خواهی آورد
پس دعای آنحضرت زکریا ع بدرجه اجابت قرین شده خداوند واهب العطایا یحیی ع را باو کرامت فرمود و دلش را بشهادت وی
بدرد آورد یحیی ع در شکم مادر ماند بعد از آن عرض کردم که خبر ده بمن از علتی که مانعست امت را از نصب و اختیار امام
برای خود شان یعنی مانع چیست از اینکه امت برای خود شان امام نصب بکنند در جوابم فرمود که آیا امام مصلح را
یا مفسد عرض کردم مصلح فرمود آیا ممکنست اینکه امت کسیرا مصلح اعتقاد نموده او را بامامت نصب بکنند و او در
واقع و نفس الامر از اهل فساد بوده باشد و ایشان ندانند عرض کردم که آری ممکنست فرمود علتی که سؤال نمودی همین
است آنرا ببرهانیکه عقلت بان وثوق کند برای تو ایراد میکنم خبر ده بمن از انبیائیکه خدا تعالی ایشانرا برگزید و کتابهای
خود را بایشان نازل گردانید و ایشانرا بوحی و عصمت مؤید نمود زیراکه ایشان علمهای امتان بودند و ایشان در اختیار امور
از امتان بیناتر و داناتر بودند مانند موسی ع و عیسی علی نبینا و علیهما السلام آیا در اراده موسی و عیسی با بسیاری عقل و کمال
که داشتند ممکنست اینکه منافقی را باعتقاد اینکه مؤمنست اختیار نمایند عرض کردم که ممکن نیست فرمود پس در
حق موسی ع چه میگوئی که با بسیاری عقل و کمال علم و نزول وحی بر او از اعیان و اکابر خود که در ایمان و اخلاص شان شکی
نداشت هفتاد نفر مرد برگزید و حال آنکه در نفس الامر منافق و بی ایمان بودند چنانکه پروردگار جل و علا میفرماید و اختار
موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا تا بآنجا که فرمود لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی
موسی از میان قوم خود برای وعده گاه ما هفتاد نفر مرد برگزید وقتیکه بآنجا حاضر شدند بموسی گفتند که بتو ایمان نمی
آوریم مادامیکه خدا را آشکارا نه بینیم بسبب ظلم و کفریکه از ایشان صادر گردید آتش صاعقه ایشانرا فرا گرفت پس وقتیکه
پیغمبر برگزیده خدا را مانند موسی ع چنان یافتیم که مفسد را باعتقاد اینکه مصلح است اختیار نمود هر آینه [illegible]
و اختیار امام سزاوار نیست مگر بحضرت علام الغیوب که از مخفیات سرایر و مکنونات ضمایر [illegible]

آنکه

انکه در حق انبیا واقع شد اینکه اهل سنت در ا باعتقاد اینکه اهل صلاحست اختیار نمودند اختیار و تعیین مهاجرین و انصار خلیفهٔ
اول را از درجهٔ اعتبار و اعتماد ساقط کرد بعد از ان فرمود یا سعد و وقتیکه خصمت در مقام گفتگو در سر مذهب ادعا
نمود که رسول خدا خلیفهٔ اول را با خود بغار نبرد مگر برای اینکه میدانست که خلافت بعد از خود مر اوراست و تاویلات
آیات در نزد اوست و زمام امورات امت در دست ویست و در جمع نمودن متفرقات امور و بستن راه خلل دین و اقامه حدود
و فرستادن لشکرها برای فتح بلاد کفر اعتماد بر اوست پس چنانکه پیغمبر از زوال نبوت خود ترسید همچنین از زوال الخلافت وی
نیز ترسید زیرا که حال فرار پیغمبر مقتضی این نبود که در خصوص پنهان شدنش از ابی بکر یاری بطلبد پس سبب بردن پیغمبر
او را بغار نبرد مگر اینکه ترسید از اینکه او کشته شود و امر خلافت ضایع کرد و علی علیه السلام را در رخت خواب خود بخوابانید
مگر برای اینکه بشأنش اعتنا نمود و از کشته شدنش باک نکرد و او را نسبت بخود کل و گران میشمرد و میدانست که اگر او کشته کردد
برای وی ممکنست اینکه دیگری را در وقت زود دادن امور عظیمه که علی علیه السلام در آنها بکار می آید در جای وی نصب نماید پس چرا در جواب
خصم خود نگفتی که آیا پیغمبر نفرمود که مدت خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و اینمدت را بسته نمود بر عمرهای این چهار نفر خلیفه که
در مذهب شما خلفای راشد بینند اگر این را میگفتی هر آینه او ناچار مانده انرا تصدیق میکرد بعد از ان میگفتی که رسول خدا صلی
الله علیه و آله چنانکه میدانست که خلافت بعد از خود مر ابی بکر راست آیا نمیدانست که بعد از ابی بکر مر عمر راست و بعد از او
مر عثمان راست و بعد از عثمان مر علی علیه السلام راست هر آینه او از تصدیق نمودن این هم چاره نمیجست بعد از ان میگفتی که بنا بر این
بر رسول خدا لازم و واجب بود که همه این چهار نفر را بترتیب بغار ببرد و از کشته شدن این سه نفر و زوال الخلافت ایشان هم بترسد
چنانکه از زوال الخلافت ابی بکر ترسید زیرا که تخصیص دادن ابی بکر باین ملاطفت و ترک نمودن این سه نفر باعث استخفاف و خوار دادن
ایشانست بایستی که رسول خدا انرا نکند بعد از ان فرمود که در وقتیکه خصمت گفت که از حال صدیق و فاروق بمن خبر ده که
آیا ایشان بطوع و رغبت بدایرهٔ اسلام داخل گردیدند یا باجبار و اکراه چرا در جوابش نگفتی که اسلام ایشان نه بطوع و رغبت بود
و نه باجبار و اکراه بلکه از راه طمع مال و جاه دنیا اسلام آوردند زیرا که ایشان با یهودان مجالست و معاشرت داشتند و از ایشان
خبر میگرفتند چیزها را که در توریه و سایر کتابهای گذشته که بر پارهٔ احوالات اینده اشتمال داشتند دیده بودند از آنجمله قصهٔ
جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و عاقبت کار او را می پرسیدند ایشان میگفتند که محمد برعب مسلط خواهد شد چنانکه
بخت النصر بر بنی اسرائیل ظفر یافت مگر اینکه محمد صلی الله علیه و آله در ادعای نبوتش کاذبست و وقتیکه این را از یهود شنیدند
بالطاعت محمد آمدند با و در خصوص داخل گفتار بدایرهٔ شهادت لا اله الا الله یاری نمودند و بطمع اینکه هر یکی از ایشان بعد از
استقامت بهم رسانیدن امور محمد صلی الله علیه و آله بحکومت شهری برسد با او بیعت نمودند و وقتیکه از نیل این تمنا مایوس گردیدند
بر هر شان دهن بند بسته با چند نفر مانند خود شان از منافقان برای کشتن پیغمبر سر راه عقبه را گرفتند لکن خداوند عالم
مکر و حیلهٔ ایشان را از او باز داشته ایشان را با غیظ دلها ایشان برگردانید و بمطلبی که اراده نموده بودند نرسیدند چنانکه طلحه و
زبیر نزد علی علیه السلام آمدند و بطمع اینکه هر یکی بحکومت شهری منصوب شود با او بیعت نمودند و وقتیکه از نیل این تمنا نومید شدند
نقض بیعت کرده بر او خروج نمودند انگاه خداوند عالم هر یکی را از ایشان در محل هلاکت امثال ایشان که نقض بیعت آن
حضرت کردند هلاک نمود بعد از ان امام حسن عسکری با ان طفل بنماز برخواست من هم از نزد ایشان برگشته از پی احمد بن اسحق
رفتم در اثنای راه گریه کنان به پیشواز من آمد گفتم چرا دیر کردی و سبب گریه ات چیست گفت ان پارچه را که حضرت احضار انرا
از من خواهش نمود گم کرده ام گفتم ضرری بر تو نیست برو خبر را بحضرت عرض کن پس داخل خدمت انحضرت شد بعد از اندکی تبسم
کنان بیرون آمد در حالتیکه بر محمد و آل او صلوات میفرستاد گفتم سبب شادی و سرورت چیست گفت پارچه را دیدم که در زیر
پای انحضرت انداخته شده در دوران نماز میگذارد بعد از ان تا چند روز بخدمت انحضرت مشرف میشدیم و ان طفل را در نزد
وی نمیدیدیم و وقتیکه روز وداع رسید با احمد بن اسحق و دو نفر پیرمرد از اهل سرزمین مان بخدمت انحضرت مشرف شدیم و احمد
بن اسحق در پیش روی انحضرت سرپا ایستاده عرض نمود که یا ابن رسول الله کوچیدن ما نزدیک و محبت و جدایی شدید گردیده
از خداوند عالم مسئلت میکنیم که بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیدهٔ زنان و برادر و سید جوانان
اهل بهشت که یکی عمت و دیگری پدرت باشد بعد از ایشان بر ائمهٔ طاهرین که پدران تواند و تو و بر پسر تو صلوات
بفرستد و از خدا میخواهیم که شرافت و بزرگی ترا بلند گرداند و دشمنت را خوار و ذلیل کند و این روز را اخرهٔ ملاقات
ما با تو نگرداند راوی گوید و وقتیکه احمد بن اسحق این کلمات را بر زبانش جاری نمود انحضرت را بنوعی رقت گرفت که
اشک چشمش مانند سیل در صفحهٔ رخسارش جاری گردید بعد از ان فرمود یا ابن اسحق مکلف نیستی بر اینکه در دعای خود
از حد بگذری بدرستیکه در دولت بخدا ملاقات میکنی بعد از جملهٔ مؤمنانی که خدا در دلهای ایشانست انگاه
احمد افتاده غش نمود و وقتیکه بهوش آمد عرض کرد که بحق خدا و حرمت جدت پیغمبر از تو خواهش میکنیم که مرا بدان

یکطاقه پارچه مشرف گردان میخواهم انرا برای خود کفن نمایم پس انحضرت دست مبارکش را بزیر فرش برده سیزده
درهم بیرون آورد فرمود اینها را بگیر و بر نفقهٔ خود دیگر اینها صرف بکن و کفنی که از ما خواستی بتو خواهد رسید
بدرستیکه خدا تعالی ضایع نمیکند اجر کسانی را که عمل نیکو میکنند سعد گوید وقتیکه بعد از برگشتن از خدمت
انحضرت به فرسخی شهر حلوان رسیدیم احمد بن اسحق تب نمود و مرضی شدید باو عارض شد بنوعیکه از زیستن
مایوس و نومید گردید و وقتیکه بحلوان وارد شدیم و در کاروانسرای فرود آمدیم احمد بن اسحق مردی را از اهل بلد
خود که در انجا مقیم بود خواند بعد از ان گفت که امشب از نزد من بروید و مرا تنها بگذارید پس از نزد وی برگشته
هر یکی از ما بخوابگاه خود رفت سعد گفته وقتیکه طلوع نزدیک شد فکری بدلم عارض گردید پس چشم باز کرده
ناگاه کافور نام خدمتکار امام حسن عسکری را دیدم میگفت که خدا عزای شما را نیکو و در عوض مصیبت شما خیر و خوبی بشما
کرامت فرماید بدرستیکه رفیق شما غسل دادیم و کفن کردیم برخیزید و او را دفن بکنید بدرستیکه او در نزد اقای شما از
همهٔ شما عزیزتر است این را گفت بعد از ان از نظرم غایب گردید پس بر جنازهٔ احمد بن اسحق با گریه و زاری جمع شدیم
تا اینکه او را بحق سپردیم و از دفنش فارغ گردیدیم در احتجاج از سعد مثل این حدیث را بطریق اختصار در ایراد مطالب
گذشته روایت نموده مؤلف گوید که نجاشی بعد از انکه سعد را توثیق کرده و بجلالت شانش حکم نموده گفته که سعد
با امام حسن عسکری علیه و علی ولده السلام ملاقات کرده و لکن بعضی را از اصحاب ما دیدم که خبر ملاقات او را با امام حسن عسکری
ضعیف میشمردند و میگفتند که این حکایت ساختگیست مؤلف گوید نیز گفته که صدوق علیه الرحمه بصدق و صحت اخبار
از این بعضی که نسبت ضعف باین حدیث داده رجالش هم معلوم نیست دلنا ترو بینا تر است پس رد نمودن اخباری که متن
آنها بصحت آنها شاهد است بمحض گمان و وهم با اینکه سعد در زمان انحضرت بود و ملاقاتش باو امکان داشت زیرا
که وفاتش چهل سال تخمینا بعد از وفات انحضرت واقع شده ناشی نمیشود مگر از راه مبعوث نمودن عدول و اخبار و
عدم وثوق باحادیث و اخبار و تقصیر نمودن در معرفت شان ائمهٔ اطهار علیهم السلام زیرا که ما چنین یافته ایم که هر وقتیکه
اخباریکه بر معجزات غریبه مشتملند باینگونه اشخاص میرسد ایشان یا در خود مضمون ان اخبار قدح میکنند یعنی مضمون
انها نسبت عیبی میدهند یا در راوی آنها بلکه اکثر راویان اخباری که مقدوح شده اند جرمی و تقصیری ندارند یا نقل این
گونه اخبار که بمعجزات غریبه مشتملند پس قدح ایشان از راه عدم معرفتست بشأن ائمهٔ اطهار علیهم السلام

باب بیان سبب و علت غیبت انحضرت و کیفیت منتفع شدن خلایق باوی در زمان غیبتش

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع از ماجیلویه و از برقی و از پدرش از ابن ابی عمیر از ابان و غیر ایشان از ابی صادق
علیه السلام روایت نموده انحضرت فرمود که رسول خدا فرمود که ان طفل یعنی صاحب الامر ناچار است از اینکه غیبتی نماید
کسی عرض کرد یا ابن رسول الله سبب غیبتش چیست فرمود که از کشته شدن میترسد در همان کتاب از عطار و از
پدرش و از اشعری و از احمد بن حسین بن عمر و از محمد بن عبد الله و از مروان انباری روایت نموده او گفته از باقر
بیرون آمد اینکه خداوند عالم وقتیکه همسایگی ما را با جماعتی ناخوش داشت ما را از میان ایشان بیرون میبرد در کتاب کمال
الدین و علل الشرایع از مظفر علوی و از جعفر بن مسعود و حیدر بن محمد سمرقندی در یکجا ایشان از عیاشی و از
جبرئیل ابن احمد و از موسی بن جعفر بغدادی و از حسن بن محمد صیرفی و از حنان بن سدیر و از پدرش و از ابی عبد
الله روایت نموده انحضرت فرموده که قایم ما را غیبتی میشود زمانش طولانی عرض کردم که سبب ان چیست فرمود که
خدای عز و جل ابا دارد از اینکه سنتهای انبیا را در غیبتهای ایشان در مادهٔ قایم ع نگذارد باید او ناچار است از اینکه
بقدر مدت غیبتهای ایشان غیبتی نماید چنانکه خداوند عز و جل فرموده لترکبن طبقا عن طبق یعنی همه سنتهای پیغمبران
سلف در مادهٔ شما جاری میشود نیز در کتاب کمال الدین و علل الشرایع از ابن عبدوس و از ابن قتیبه و از احمد بن
سلیمان و از احمد بن عبد الله بن جعفر مداینی و از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده او گفته که از امام جعفر صادق ع شنیدم
میفرمود که این امر را غیبتی باید کسانی که اهل باطلند در اثنای آن غیبت در حق انحضرت شک و ریب نمایند عرض کردم
که فدای تو شوم سبب انداختن ایشان بشک و ریب چیست فرمود سبب ان امریست که در کشف نمودن آن بشما از جانب خدا
مأذون نشده ایم عرض کردم پس در غیبتش وجه حکمت چیست فرمود وجه حکمت در غیبتش همان وجه حکمتیست که در غیبتهای
سایر حجج الهی است که در زمان گذشته مدتی از نظرها غایب گردیدند بدرستیکه وجه حکمت در غیبت قایم علیه السلام
ما ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهورش چنانکه وجه حکمت کردهای خضر ع مانند شکستن کشتی و کشتن طفل و برپا داشتن دیوار برای
موسی ع ظاهر نشد مگر در وقت مفارقت شان از همدیگر یا ابن الفضل این امر امریست از امورات خدا و سریست از اسرار او و غیبتی
است از غیوب او وقتیکه ما اعتقاد نمودیم باینکه خدا تعالی حکیم است هر اینه تصدیق میکنیم این را که همهٔ افعال او بر وجه حکمت

صادر است هر چند که آن وجه حکمت برای ما معلوم نباشد و از دو کتاب مذکور از ابن عبدوس از ابن قتیبه و از احمد بن سلیمان
او از محمد بن حسین او از ابن محبوب او از علی بن رئاب او از زراره روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود
که آن قایم ع را پیش از ظهور غیبتی میشود عرض کردم که سبب آن چیست فرمود که میترسد و بدست خود اشاره بشکم خود نمود
زراره گفته که مراد آنحضرت اینست که از کشته شدن میترسد و در کتاب کمال الدین از عطار او از سعد او از ابن عیسی او از ابن
..... و از ابن بکیر او از زراره مثل این را روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از عبدالله حلبی او از ابن
بکیر او از زراره مثل این را روایت کرده مؤلف گوید که بعضی از اخبار که بر علت و سبب غیبت مشتمل‌اند در باب خبر دادن پدران
کرام قایم ع بظهور و قیام وی مذکور گردید در کتاب علل از سنانی او از ابن زکریا او از ابن حبیب او از فضل بن صقر او از ابی
معویه او از اعمش او از صادق ع روایت نموده آنحضرت فرمود که روی زمین از وقتیکه خداوند عالم آدم ع را خلق نموده از
حجت خدا خالی نمانده آن حجت یا ظاهر بوده مشهور یا غایب بوده پنهان و مستور و بعد از این هم تا قیامت از حجت خالی نخواهد
ماند که آن حجت نمیبود بخدایتعالی عبادت کرده نمیشد سلیمان گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که خلایق بوجود حجت که
غایب و مستور است چگونه منتفع میشوند فرمود در وقتیکه ابر آنرا پوشیده در کتاب خرایج از کلینی او از اسحق بن یعقوب روایت
نموده او گفته که از ناحیه مقدسه بتوسط محمد بن عثمان برای من بیرون آمد اینکه علت و سبب غیبت را که پرسیده بیان میکنم
لکن دیگر بار از این قبیل سؤال مکنید زیرا که خدایتعالی در کلام خود میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد
لکم تسؤکم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید مپرسید از پاره چیزها زیرا که اگر آنها بشما اظهار کرده شوند مر آینه شمارا غمگین
و اندوهگین میکنند بعد از آن فرموده بود که علت غیبت من اینست که هیچ یک از پدران من نشد مگر اینکه بیعت سلطان
جابر زمان خود بگردنش واقع گردید و من خروج میکنم در حالتیکه احدیرا از طغیان کننده گان در گردنم بیعتی نمیباشد و کیفیت
منتفع بوجود من در ایام غیبتم مانند منتفع شدن است بآفتاب در وقتیکه ابر آنرا از نظرها پوشیده کند بدرستیکه من باعث امان
اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمانند بعد از این در سؤال نمودن از پاره چیزها که بشما فایده ندارد به بندید
و خود تانرا در دانستن چیزیکه بآن مکلف نشده اید بمشقت میندازید دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا که
این باعث فرج یافتن شماست والسلام علیك یا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی در کتاب کمال الدین از ابن عصام
او از کلینی مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از چند نفر ایشان از محمد بن همام او از فزاری او از حسن بن محمد بن
سماعه او از احمد بن حرث او از مفضل او از ابن ظبیان او از جابر جعفی او از جابر انصاری روایت نموده او گفته که از رسول خدا
پرسیدم که آیا شیعیان از قایم ع در ایام غیبتش منتفع میشوند فرمود آری سوگند بخدائیکه مرا به پیغمبری مبعوث نموده
بدرستیکه ایشان بوجود وی منتفع میشوند هر چند که ابر آنرا پوشانیده باشد مؤلف گوید تمام این حدیث در باب
نص پیغمبر بائمه علیهم السلام مذکور است مؤلف گوید نیز گفته که تشبیه آنحضرت در حال غیبت بآفتابی که در زیر ابر
پوشیده شده اشاره بنکات چندیست اول اینست که نور وجود و علم و هدایت بتوسط آنحضرت بخلایق میرسد زیرا که
در اخبار مستفیضه ثابت و محقق گردیده اینست اینکه ایشان برای ایجاد علت غائیه هستند یعنی اگر ایشان نمی بودند هر
آینه نور وجود باحدی نمیرسید و از برکت و شفاعت ایشان علوم و معارف برای خلق ظاهر و منکشف میشود و بلا از ایشان
زایل گردد و اگر وجود شریفشان در این عالم نمیبود هر آینه مخلوقات بسبب اعمال قبیحه و افعال شنیعه خودشان مستحق انواع
عذاب بودند چنانکه خداوند متعال میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم یعنی خدایتعالی بایشان عذاب نمیکند مادامیکه تو
در میان ایشانی بدرستیکه ما چند بار بتجربه نموده ایم چنین یافته ایم که در وقت بستگی کارها و مشکل شدن امورات و دور
شدن از آستانه حقتعالی و بسته شدن درهای فیض و رحمت الهی وقتیکه ایشانرا شفیع نموده دست بدامن رحمتشان زده ایم بقدر
ارتباط و آشنائی معنوی که در آنحال برای ما حاصل شده آن امور مشکله برای ما آسان گردیده و اینمعنی مشاهد و محسوسست برای
که خداوند عالم دیده دلش را بنور ایمان نورانی کردانیده توضیح اینمطلب در کتاب بیان گذشت دوم اینست که در وقتیکه آفتاب
در زیر ابر پنهان گردید خلایق با اینکه از او منتفع میشوند باز ساعت بساعت انتظار میکشند که از زیر ابر در آید و ظاهر
شود برای اینکه انتفاع ایشان بآن بیشتر همچنین در ایام غیبت آنحضرت مخلصان شیعیانش در هر وقت و زمان انتظار ظهور
و خروج او را میکشند و از ظهورش مایوس و نومید نمیشوند سیم آنکه منکر وجود شریفش با بسیاری ظهور آثار وی
مانند کسیست که وجود آفتاب را انکار نماید در وقتیکه در زیر ابر پنهانست چهارم آنکه گاه میشود که پنهان شدن آفتاب
در زیر سحاب برای بندگان اصلح و انفع باشد از ظاهر شدن همچنین غیبت آنحضرت در این زمان نا صلحست برای
ایشان از ظهورش از اینجهت غایب گردیده پنجم آنست کسیکه میخواهد که بآفتاب نظر کند او را ممکن نمیشود نظر کردن
بآن در حالتیکه آشکار است و ابر آنرا نپوشیده بسا میشود بسبب نظر نمودن بآن کور شود زیرا که قوه باصره از

از احاطه نمودن بآن ضعف و عجز دارد همچنین است آفتاب ذات مقدسه آنحضرت بسا میشود که ظهورش بدیده دلهای بنده گان
ضرر برساند و باعث کوری ایشان باشد از ادراک حق لکن در حال غیبتش بایمان آوردن باو متحمل میتوانند بشوند چنانکه بآفتاب
در حالتیکه در زیر سحابست نظر میکنند متضرر نمیشود ششم آنست که آفتاب گاه از زیر سحاب بیرون میآید یکی بآن نگاه میکند و
دیگری نمیکند همچنین ممکنست اینکه آنحضرت در ایام غیبت برای بعضی ظاهر شود و برای دیگری نشود هفتم آنکه ائمه علیهم السلام
نظر باینکه نفعشان بهمه مخلوقات عموم و شمول دارد مانند آفتاب از ایشان بی بهره نمیشود مگر کسیکه دیده حق بینش کور باشد
چنانکه در اخبار قول خدایتعالی من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا باینمعنی تفسیر و تاویل شده ظاهر ترجمه
اش اینست که هر که در دار دنیا دیده دلش کور شود هر آینه در عقبی هم کور و گمراه خواهد شد هشتم آنست که افتادن
شعاع آفتاب بخانه‌ها بقدر روزنه‌ها و نهایت بقدر ارتفاع موانع است از افتادن آن بآن خانه‌ها همچنین منتفع شدن مخلوقات
بانوار هدایت شان بقدر ارتفاع موانعست از حواس و مشاعرشان که بمنزله روزنه‌ها هستند نسبت بدلها ایشان و آن
موانع عبارتست از شهوات نفسانیه و علایق جسمانیه و رفع علایق جسمانیه و رفع شهوات نفسانیه و دفع حجابات
کثیفه بجائی منتهی میشود که صاحب این صفت بمنزله کسی میشود که در زیر آسمان بایستد و شعاع آفتاب از هر طرف باو
احاطه نماید همچنین است حال شیعه نسبت بایشان وقتیکه حجاب شهوات نفسانیه و علایق جسمانیه را از خود بالمره دور نمود
هر آینه شعاع آفتاب فیض ایشان او را از هر طرف فرا میگیرد مؤلف گوید بعد از بیان این وجوه که از این بهشت ترا هشت در
گشودم یعنی در باب این تشبیه هشت وجه بیان نمودم بدرستیکه خدایتعالی در این باب از فضل خود در دیگر هم برای من فتح
نمود لکن عبارت کتاب از ذکر آنها تنگ و قاصر است امیدوارم که خداوند عالم در خصوص معرفت ائمه الهداة علیهم السلام برای من
و تو هزار در بگشاید که از هر دری از آنها هزار در دیگر گشاده شود در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از
سعد و حمیری در یکجا ایشان از ابن عیسی او از ابن محبوب او از محمد بن نعمان روایت نموده او گفته که صادق علیه السلام فرمود
که نزدیکتر بودن بندگان بخدا و خوشنودتر بودن او از ایشان در وقتیست که حجت خدا را مفقود نمایند و برای ایشان
ظاهر نشود و از ایشان پنهان گردد بنوعیکه مکان وی را ندانند با وجود این بدانند که حجج و بینات الهی باطل نشده پس در آن
اوقات صبح و شام منتظر فرج باشند و شدید ترین غضب او بر دشمنانش اینست که حجت خود را از میانشان بردارد
بنوعیکه بر ایشان ظاهر نشود در آنحال خداوند عالم میداند که دوستانش در خصوص حجت او شك نمیکنند اگر بدانند
که ایشان در این باب شك میکنند هر آینه یکطرفة العین او را غایب نمیکرداند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از کلینی او از
محمد بن یحیی او از عبدالله بن محمد بن عیسی او از پدرش او از بعضی رجالش او از مفضل بن عمر او از ابی عبدالله علیه السلام مثل این را
روایت کرده در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از احمد بن حسین او از عثمان بن عیسی او از خالد بن نجیح او از
زرارة بن اعین روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که از طفل پیش از آنکه بامر امامت قیام نماید باید غایب
شود عرض کردم که سبب غیبتش چیست میفرمود میترسد و بدست خود بگردن و شکم خود اشاره نمود یعنی میترسد از اینکه
گردن او را بزنند یا شکمش را پاره کنند بعضی از ایشان میگویند که او را در وقتیکه پدرش وفات یافت وفات نمود و
نسل پدرش منقطع گردید و بعضی دیگر گویند که دو سال پیش از وفات پدرش متولد گردید پس اینگونه شکها را در خصوص
وی میکنند زیرا که بخدایتعالی واجب است اینکه مخلوقات خود را امتحان نماید تا اینکه اهل باطل در اینمقام شك و ریب
خود را بروز دهند در کتاب مذکور از ابن متوکل او از محمد عطار او از یقطینی او از ابن عمیر او از سعد بن غزوان او از ابی بصیر
او از ابی عبدالله ع روایت نموده آنحضرت فرموده که قایم علیه السلام مبعوث شود در حالتیکه در گردنش بیعت احدی
نمیشود در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از ابن یزید و حسن بن طریف در یکجا ایشان از ابی عمیر او از هشام بن سالم
او از صادق ع آنحضرت فرمود که قایم ع قیام میکند در حالتیکه بیعت احدی در گردنش نیست در کتاب مذکور از طالقانی
او از ابن عقده او از علی بن حسن بن فضال او از پدرش او از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت نموده آنحضرت
فرموده که گویا شیعه را می بینم که امام چهارمین را از اولاد من نایاب کرده اند در آنحال برای خودشان چراگاه میطلبند یعنی
جای آرام و استراحت میطلبند نمییابند عرض کردم یا ابن رسول الله سبب اضطراب و بی آرامی ایشان چه میشود فرمود که امام
ایشان پنهان و غایب گردد عرض کردم که علت غیبتش چیست فرمود اینست که در وقت ظهورش احدیرا در گردن وی بیعتی نباشد
در کتاب مذکور از عبدالواحد بن محمد عطار او از ابی عمرو لیثی او از محمد بن مسعود او از جبرئیل بن احمد او از محمد بن عیسی و از ابن ابی عمیر
او از سعد بن غزوان او از ابی بصیر او از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده آنحضرت فرموده که ولادت صاحب این امر از خلایق پنهان میشود
تا اینکه در وقت ظهورش بیعت کسی در گردن وی نباشد خداوند عزوجل کار وی را در یکشب اصلاح میکند در کتاب مذکور
از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از عبدالله بن محمد بن خالد او از احمد بن هلال او از عثمان بن عیسی او از خالد بن نجیح او از زراره

روایت نموده او کفته که صادق ع فرمود که قایم ع را باید غیبتی نماید عرض کردم که سببش چیست فرمود که از نفس خود میترسد
بدستش بشکم خود اشاره نموده در کتاب مذکور باسناد سابق از عیاشی او از محمد بن ابراهیم وراق او از حمدان بن احمد او از
ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از باقر ع مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از طیالسی او از
اعمش او از برقی او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از صادق ع روایت نموده آنحضرت فرموده که این
طفل را پیش از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن خود میترسد در کتاب علل الشرایع
و کتاب کمال الدین از ابن مسرور او از ابن عامر از عم خود او از ابن عمیر او از کسیکه ذکر نموده او از ابی عبد الله ع روایت نموده
که به آنحضرت عرض کردم که چرا امیر المؤمنین علیه السلام در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال ننمود فرمود ترک قتال
بجهة آیه بود در کتاب خدا لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا عذابا الیما عرض کردم که مراد از کسانی که مزایلت میکنند کیانند
فرمود نطفه‌های مؤمنانند که در اصلاب کافران که ودیعه گذاشته شده‌اند پس حاصل مضمون آیه وافی هدایت آنست که
اگر نطفه‌های مؤمنان از پشتهای کافران منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک معذب میکنیم پس چونکه امیر المؤمنین ع
میدانست که در اصلاب دشمنانش نطفهٔ مؤمنان هست از این جهة با ایشان قتال ننمود و ایشان را نکشت همچنین قایم ع ظهور
نمیکند تا وقتیکه امانتهای خدا یعنی نطفهٔ مؤمنان از اصلاب کفار و منافقان بیرون آیند و وقتیکه آنها بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ع
بر دشمنان خدا خروج میکند و ایشان را بقتل میرساند در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابراهیم کرخی او از ابی عبد الله
مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از عضایری او از بزوفری او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از مفضل او از ابن محبوب
او از ابن رئاب او از زراره روایت نموده او کفته که آنحضرت فرمود که قایم علیه السلام را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد عرض کردم
که سببش چیست فرمود که از کشته شدن میترسد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابن عیسی او از محمد بن سنان او از محمد بن یحیی
خثعمی او از ضریس کناسی او از ابی خالد کابلی روایت نموده در حدیثی که ابن الدا را نقل کرده و ما آنرا مختصر نمودیم او کفته که از ابی
جعفر علیه السلام خواهش نمودم که نام قایم علیه السلام را ذکر بکند تا اینکه با نامش بشناسم فرمود یا با خالد از چیزی سؤال نمودی که
اگر اولاد فاطمه هر آینه او را بشناسند او را پاره پاره میکنند محمد بن ابراهیم از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از احمد بن محمد فلاسی
او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابن بکیر او از زراره روایت نموده او کفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که قایم علیه السلام را پیش
از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسیست که دیگران میراث ویرا مطالبه خواهند نمود عرض کردم
که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد مؤلف گوید که شیخ
طوسی ره گفته که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر
آینه استتار و پنهانی آنحضرت را جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میکردید زیرا که بلندی مراتب ائمه
علیهم السلام و همچنین انبیاء و تعظیم شأن ایشان از اینست که در جنب رضای الهی بمشقتهای بزرگ متحمل شده‌اند که اگر گفته شود که چرا
خدا تعالی که خلایق را از قتل وی منع نمیکند بچیزی که میان آنحضرت و کسانی که ارادهٔ کشتن وی دارند حایل و مانع شود در جواب گوییم
منعی که با تکلیف منافات ندارد نهی کردن خلایق است از مخالفت وی و امر نمودن ایشانست به تبعیت و یاری او و واجب
نمودن اطاعت او و ست بر ایشان و همهٔ اینها فعل خدا و ندهٔ المیانست و آنکه حایل بود در میان آنحضرت و ایشان بنوعی که ایشان را
قهرا از قتل وی باز دارد با تکلیف منافات دارد و نقض میکند چیزی را که غرض از تکلیف استحقاق مکلف است ثواب و
حایل شدن میان او و ایشان با این غرض منافات دارد بلکه بسا میشود که در باز داشتن ایشان از قتل وی بطریق قهر و غلبه
مفسدهٔ برای خلایق بهم رسد و فعل مفسده از خدا تعالی احسن ندارد و اینکه ما ذکر کردیم مانند آن اینست که بعضی اصحاب ما
ذکر کرده گفته است که ممتنع نیست اینکه در ظهور آنحضرت مفسده بشود و در استتارش مصلحت زیرا که این سخن مستلزم
نیست که در هیچ حال نبوت و رسالت واجب نشود و لازم آید که رسالت و نبوت از قبیل الطاف باشد که به تغیر و تبدل
زمان تغیر میپابد و قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که این قهر و حایل شدن از این
قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که در این زمان در ظهورش مفسده هست و در غیبتش مصلحت معنی آن
اینست که ریاست امامت در این زمان واجب نیست اگر گفته شود که پدران آنحضرت همه ظاهر بودند هیچ نترسیدند و چنان
نشد که احدی بایشان تواند برسد در جواب گوییم که حال پدرانش مانند حال وی نبود زیرا که از حال ایشان برای سلاطین
آنزمان چنان معلوم بود که ایشان فکر خروج و داعیهٔ ریاست ندارند و اعتقاد سلاطین این شود که ایشان از اشمشیر خواهند
کشید و دولتها را پایمال خواهند نمود بلکه اعتقاد شان این بود که ایشان منتظر ظهور مهدی خود شانند در این اعتقاد
ایشان بدولت سلطان زمان ضرری نداشت و حال صاحب الزمان ع چنان نیست زیرا که از حال وی معلوم است اینکه با شمشیر
خروج میکند و دولتها را زایل و پایمال میکرداند و ممالک را مسخر میکند و همه بلاد شانرا معمور مینماید و اساس عدل و داد را

بر پا میدارد و جور و ستم را از میان خلایق بر میدارد پس کسیکه با این صفت باشد لا محاله از حدت و شدت او ترسیده آنگاه
کسانیکه از او میترسند چشم باو دوخته بفکر قتلش میافتند و وقتیکه این را مشاهده نمود از شر ایشان احتراز نموده خود را از کسانی
که با ایشان اطمینان و خاطر جمعی ندارد خواه دوست باشند و خواه دشمن تا وقت ظهورش مخفی و پنهان میدارد و نیز میگوییم
که ظاهر بودن پدرانش علیهم السلام برای این بود که میدانستند که اگر حادثه برای هر یکی از ایشان رو دهد هر آینه از اولادش
کسی هست که در جای وی بنشیند و صاحب الزمان علیه السلام چنین نبود زیرا که معلوم است اینکه پیش از حضور وقت ظهورش
کسی نیست در جای وی بنشیند از این جهة غیبت و استتار او واجب شد و حالش در این باب از احوال پدرانش جدا گردید اگر گفته شود
که آنحضرت زایل شدن خوف را در وقت ظهورش بچه چیز میداند که اگر بوحی میداند با امام وحی نمیشود و اگر بعلم ضروری میداند
این با تکلیف منافات دارد زیرا که وقتیکه شخص دانست که در جهاد و قتال ضرری و آسیبی بوی اصلا نخواهد رسید هر
آینه در آنحال تکلیف او بجهاد مستحسن نمیشود و اگر بعلامتی و اماراتی میداند که موجب حصول ظن است این هم مستلزم
فریب خوردن است که باعث هلاکت نفس میشود میگوییم که از این اشکال دو جواب هست یکی آنکه خدا تعالی از زمان خوفی که زمان
غیبت باشد و زمان زوال الخوف را از او بزبان پیغمبر خود بپدران آنحضرت و ایشان هم باو خبر داده‌اند پس او در این مقام تابع چیزی
است که از جانب خدا باو رسیده و او را بر آن مطلع گردانیده و مخفی داشتن آن از ما برای مصلحتی است پس خود آنحضرت در این مقام
بعلم رفتار میکند نه بظن دوم آنکه بعید نیست اینکه از علامات و امارات بحسب عادت چنان مظنه که سلطنتش قوت یافته پس
در آنوقت ظهور کند و پدرانش هم خبر داده باشند که هر وقتیکه قوت سلطنت خود را گمان نمودی آنگاه بر تو واجبست اینکه
ظهور کنی پس اصل ظهورش قطعی باشد و مظنه شرط آن میشود یعنی بعلم قطعی میداند که در وقت حصول آن مظنه ظهور
بر او واجبست چنانکه نزاد در مقام حکم حاکم شرعی در وقت شهادت شهود میگوییم یعنی حاکم شرع میداند که در وقت شهادت
شهود حکم بر او واجب شود و در مقام عمل بجهة قبله بحسب علامتی که موجب مظنه باشد در تعیین آن نیز جاری میشود یعنی بعلم
قطعی میدانیم که در وقت حصول ظن بجهة قبله عمل نمودن ما بان جهة بر ما واجبست و اخبار یکه در خصوص غیبت آنحضرت روایت
شده که شیعیان در زمان غیبت امتحان کرده میشوند و امر بر ایشان صعب و مشکل کردد و صبر نمودن ایشان در اینوقت امتحان
کرده میشود مراد از آنها خبر دادنست از چیزهایی که در زمان غیبت اتفاق خواهد افتاد نه اینست که خداوند عالم امام علیه السلام
را برای این چیزها غایب نمود چگونه میشود که خدا تعالی چنین چیز را اراده نماید و حال آنکه چیزیکه از ظالمان بمؤمنان میرسد
نسبت به ایشان ظلم است و نسبت بخدا تعالی معصیت و خدا همچنین چیزی را اراده نمیکند بلکه سبب غیبت خوفست و مراد
از این اخبار خبر دادنست از چیزها که در حال غیبت اتفاق میافتند و بیان حال مؤمن است که او در این سبب صبر کردن و چنگ
زدن بدین خود تا وقتیکه خدا او را از ستم ظالمان فرج دهد ثواب میبرد باب بیان امتحان شیعه در ایام غیبت و
نهی از تعیین وقت ظهور و وقوع بدا در خصوص وقت آن شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جعفر بن محمد او از اسحق بن محمد او از
ابی هاشم او از فرات بن احنف روایت نموده او کفته که امیر المؤمنین علیه السلام قایم علیه السلام را ذکر نمود و فرمود که هر آینه او از
شما غایب و پنهان میشود تا وقتیکه جهال میگویند که خدا را به آل محمد حاجتی نیست در کتاب مذکور از محمد حمیری او از پدرش او
از ابن یزید او از حماد بن عیسی او از ابراهیم بن عمر یمانی او از مردی او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده آنحضرت فرمود ای جماعت شیعه
آل محمد هر آینه امتحان کرده خواهید شد مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه
بچشمش واقع شد و لکن نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جادهٔ شریعت ما می بیند بعد از آن
در حالتی شب میکند که از شریعت ما بدر رفته و همچنین شب میکند در حالتی که در شریعت ماست بعد از آن صبح میکند بحالتی
که از شریعت ما بیرون رفته محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از علی بن اسمعیل او از حماد بن عیسی
مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از ایوب بن نوح او از عباس بن عامر او از ربیع
بن محمد مسلی روایت نموده او کفته که صادق ع فرمود که هر آینه شکسته میشوید مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد
از شکستن اگر کداخته شود باز بصورت اولی عود میکند لکن شما مانند شکستن کوزهٔ سفال شکسته میشوید که هرگز بصورت
اول بر نمیکردد بخدا سوگند هر آینه از هم جدا کرده میشوید و بخدا سوگند هر آینه امتحان کرده میشوید و بخدا سوگند
هر آینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود و در کتاب الغیبة آورده که
از علی بن یقطین روایت شده او کفته که ابو الحسن ع بمن فرمود که یا علی شیعیان را ائمهٔ ایشان در مدت دویست سال
تربیت میدهند و اصلاح حال ایشان میکنند با اینکه ایشان را استعجال فرج و نزدیکی ظهور حق امیدوار میکنند و یقطین که از اتباع
بنی عباس بود به پسرش علی که از جملهٔ خاصان امام موسی ع بود گفت چرا که وعدهٔ که رسول خدا در خصوص سلطنت ما بنی
عباس نموده بود بوقوع پیوست و وعدهٔ که در خصوص ظهور دولت ائمهٔ شما نموده بود واقع نگردید علی گفت که

روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که قایم ع را باید غیبت نماید عرض کردم که سببش چیست فرمود که از نفس خود میترسد
بدستش بشکم خود اشاره نموده در کتاب مذکور باسناد سابق از عیاشی او از محمد بن ابراهیم وراق او از حمدان بن احمد او از
ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از باقر ع مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از طیلوبیه او از
اعمش او از برقی او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از صادق ع روایت نموده آنحضرت فرموده که این
طفل را پیش از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن خود میترسد در کتاب علل الشرایع
و کتاب کمال الدین از ابن مسرور او از ابن عامر از عم خود او از ابن عمیر او از کسیکه ذکر نموده او از ابی عبد الله ع روایت نموده
که به آنحضرت عرض کردم که چرا امیر المؤمنین علیه السلام در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال ننمود فرمود ترک قتال ایشان
بجهت آیه بود در کتاب خدا لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا عذابا الیما عرض کردم که مراد از کسانی که مزایلت می‌کنند کیانند
فرمود نطفه‌های مؤمنانند که در اصلاب کافران که ودیعه گذاشته شده‌اند پس حاصل مضمون آیه والی هدایت آنست که
اگر نطفه‌های مؤمنان از پشتهای کافران منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک معذب می‌کنیم پس چونکه امیر المؤمنین ع
میدانست که در اصلاب دشمنانش نطفهٔ مؤمنان هست از اینجهة با ایشان قتال ننمود و ایشان را نکشت همچنین قایم ع ظهور
نمیکند تا وقتیکه امانتهای خدا یعنی نطفهٔ مؤمنان از اصلاب کفار و منافقان بیرون آیند و وقتیکه آنها بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ع
بر دشمنان خدا خروج می‌کند و ایشان را بقتل میرساند و این در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابراهیم کرخی او از ابی عبد الله
مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از عطار او از پدرش او از بزوفری او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه و از مفضل او از ابن محبوب
او از ابن رئاب او از زراره روایت نموده او گفته که آنحضرت فرمود که قایم علیه السلام را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد عرض کردم
که سببش چیست فرمود که از کشته شدن میترسد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از ابن عیسی او از محمد بن سنان او از محمد بن یحیی
خثعمی او از ضریس کناسی او از ابی خالد کابلی روایت نموده در حدیثی که ابتدای آنرا نقل کرده و ما آنرا مختصر نمودیم او گفته که از ابی
جعفر علیه السلام خواهش نمودم که نام قایم علیه السلام را از کو بکند تا اینکه بنامش بشناسم فرمود یا ابا خالد از چیزی سؤال نمودی که
اگر اولاد فاطمه هر آینه او را بشناسند او را پاره پاره میکنند محمد بن ابراهیم از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی او از احمد بن محمد علوی
او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابن بکیر او از زراره روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که قایم علیه السلام پیش
از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسیست که دیگران میراث وی را مطالبه خواهند نمود عرض کردم
که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد مؤلف گوید که شیخ
طوسی ره گفته که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر
آینه استتار و پنهانی آنحضرت را جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید زیرا که بلندی مراتب ائمه
علیهم السلام و همچنین انبیاء و تعظیم شأن ایشان از اینست که در جنب رضای الهی بمشقتهای بزرگ متحمل شده‌اند که اگر گفته شود که چرا
خدا تعالی که خلایق را از قتل وی منع نمیکند بچیزیکه میان آنحضرت و کسانی که اراده کشتن وی دارند حایل و مانع شود در جواب گوییم
منعی که با تکلیف منافات ندارد نهی کردن خلایق است از مخالفت وی و امر نمودن ایشانست به تبعیت و یاری او و واجب
نمودن اطاعت اوست بر ایشان و همهٔ اینها فعل خدا و ثابت المیانست و آنکه حایل بود در میان آنحضرت و ایشان بنوعیکه ایشان را
قهراً از قتل وی باز دارد با تکلیف منافات دارد و نقض میکند چیزیرا که غرض از تکلیف استحقاق مکلف است ثواب و
حایل شدن میان او و ایشان با این غرض منافات دارد بلکه بسا میشود که در باز داشتن ایشان از قتل وی بطریق قهر و غلبه
مفسده برای خلایق بهم رسد و فعل مفسده از خدا تعالی احسن ندارد و اینکه ما ذکر کردیم مانند آن اینست که بعضی اصحاب ما
ذکر کرده گفته است که ممتنع نیست اینکه در ظهور آنحضرت مفسده بشود و در استتارش مصلحت زیرا که این سخن مستلزم
نیست که در هیچ حال نبوت و رسالت واجب نشود و لازم آید که رسالت و نبوت از قبیل الطاف باشد که به تغیر و تبدل
زمان تغیر مییابد و قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که این قهر و حایل شدن از این
قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که در این زمان در ظهورش مفسده هست و در غیبتش مصلحت معنی آن
اینست که ریاست وی بجهت در این زمان واجب نیست اگر گفته شود که پدران آنحضرت هم ظاهر بودند و هیچ نترسیدند و چنان
نشد که احدی با ایشان نتواند برسد در جواب گوییم که حال پدرانش مانند حال وی نبود زیرا که از حال ایشان برای سلاطین
آنزمان چنان معلوم بود که ایشان فکر خروج و داعیه ریاست ندارند و اعتقاد سلاطین این نبود که ایشان از اهل شمشیر خواهند
کشید و دولتها را پایمال خواهند نمود بلکه اعتقاد شان این بود که ایشان منتظر ظهور یکی خود شانند در این اعتقاد
ایشان بدولت سلطان زمان ضرری نداشت و حال صاحب الزمان ع چنان نیست زیرا که از حال وی معلوم است اینکه با شمشیر
خروج میکند و دولتها را زایل و پایمال میکرداند و ممالک را مسخر میکند و همه پادشاهان را مقهور مینماید و اساس عدل و داد را

برپامیدارد و جور و ستم را از میان خلایق بر میدارد پس کسیکه با این صفت باشد لامحاله از حدت و شدت او ترسید آنگاه
کسانی که از او میترسند چشم بآن دوخته بفکر قتلش میافتند و وقتیکه این امر مشاهده نمود از شر ایشان احتراز نموده خود را از کسانی
که با ایشان اطمینان و خاطر جمعی ندارد خواه دوست باشند و خواه دشمن تا وقت ظهورش مخفی و پنهان میدارد و نیز میگوییم
که ظاهر بودن پدرانش علیهم السلام برای این بود که میدانستند که اگر حادثهٔ برای هر یکی از ایشان رو دهد هر آینه از اولادش
کسی هست که در جای وی بنشیند و صاحب الزمان علیه السلام چنین نبود زیرا که معلوم است اینکه پیش از حضور وقت ظهورش
کسی نیست در جای وی بنشیند از این جهت غیبت و استتار او واجب شد و حالش در این باب از احوال پدرانش جدا گردید اگر گفته شود
که آنحضرت زایل شدن خوف را در وقت ظهورش بچه چیز میداند که اگر بوحی میداند با امام وحی نمیشود و اگر بعلم ضروری میداند
این با تکلیف منافات دارد زیرا که وقتیکه شخص دانست که در جهاد و قتال ضرری و آسیبی بوی اصلا نخواهد رسید هر
آینه در آنحال تکلیف او بجهاد مستحسن نمیشود و اگر بعلامتی و اماراتی میداند که موجب حصول ظن است این هم مستلزم
فریب خوردن است که باعث هلاکت نفس میشود میگوییم که از این اشکال دو جواب هست یکی آنکه خدا تعالی از زمان خوف را که زمان
غیبت باشد و زمان زوال الخوف را از او بزبان پیغمبر خود بپدران آنحضرت و ایشان هم باو خبر داده‌اند پس او در اینمقام تابع چیزی
است که از جانب خدا باو رسیده و او را بر آن مطلع کردانیده و مخفی داشتن آن از ما هم برای مصلحتی است پس خود آنحضرت در اینمقام
بعلم رفتار میکند نه بظن دوم آنکه نیست اینکه از علامات و امارات بحسب عادت چنان مظنه که سلطنتش قوت یافته پس
در آنوقت ظهور کند و پدرانش هم خبر داده باشند که هر وقتیکه قوت سلطنت خود را گمان نمودی آنگاه بر تو واجبست اینکه
ظهور کنی پس اصل ظهورش قطعی باشد و مظنه شرط آن میشود یعنی بعلم قطعی میداند که در وقت حصول آن مظنه ظهور
بر او واجبست چنانکه نزد ما در مقام حکم حاکم شرعی در وقت شهادت شهود میگوییم یعنی حاکم شرع میداند که در وقت شهادت
شهود حکم بر او واجب میشود و در مقام عمل بجهة قبله بحسب علامتی که موجب مظنه باشد در تعیین آن نیز جاری میشود یعنی بعلم
قطعی میدانیم که در وقت حصول ظن بجهة قبله عمل نمودن ما بآن جهة بر ما واجبست و اخبار دیگر در خصوص غیبت آنحضرت روایت
شده که شیعیان در زمان غیبت امتحان کرده میشوند و امر بر ایشان صعب و مشکل کرده و صبر نمودن ایشان در اینوقت امتحان
کرده میشود مراد از آنها خبر دادن است از چیزهای که در زمان غیبت اتفاق خواهد افتاد نه اینست که خداوند عالم امام علیه السلام
را برای این چیزها غایب نمود چگونه میشود که خدا تعالی چنین چیزی را اراده نماید و حال آنکه چیزی از ظالمان بمؤمنان میرسد
نسبت به ایشان ظلمست و نسبت بخدا تعالی معصیت و خدا همچنین چیزیرا اراده نمیکند بلکه سبب غیبت خوفست و مراد
از این اخبار خبر دادن است از چیزها که در حال غیبت اتفاق افتند و بیان حال مؤمن است که او در این بسبب صبر کردن و چنگ
زدن بدین خود تا وقتیکه خدا او را از ستم ظالمان فرج دهد ثواب میبرد باب بیان امتحان شیعه در ایام غیبت و
نهی از تعیین وقت ظهور و وقوع بدا در خصوص وقت آن شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جعفر بن محمد او از اسحق بن محمد او از
ابی هاشم او از فرات بن احنف روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین علیه السلام قایم علیه السلام را ذکر نمود و فرمود که هر آینه او از
شما غایب و پنهان میشود تا وقتیکه جهال میگویند که خدا را به آل محمد حاجتی نیست در کتاب مذکور از محمد حمیری او از پدرش او
از ابن یزید او از حماد بن عیسی او از ابراهیم بن عمر یمانی او از مردی او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده آنحضرت فرمود ای جماعت شیعهٔ
آل محمد هر آینه امتحان کرده خواهید شد مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه در
بچشمش واقع شد و لکن نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جادهٔ شریعت ما می‌بیند بعد از آن
در حالتی شب میکند که از شریعت ما بدر رفته و هم چنین شب میکند در حالتیکه در شریعت ما است بعد از آن صبح می‌کند بحالتی
که از شریعت ما بیرون رفته محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از علی بن اسمعیل او از حماد بن عیسی
مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از محمد حمیری او از پدرش او از ایوب بن نوح او از عباس بن عامر او از ربیع
بن محمد مسلی روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که هر آینه شکسته میشوید مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد
از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اول عود میکند لکن شما مانند شکستن کوزهٔ سفال شکسته میشوید که هرگز بصورت
اول بر نمیگردد بخدا سوگند هر آینه از هم جدا کرده میشوید و بخدا سوگند هر آینه امتحان کرده میشوید و بخدا سوگند
هر آینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود و در کتاب الغیبه آورده که
از علی بن یقطین روایت شده او گفته که ابو الحسن ع بمن فرمود که یا علی شیعیان را ائمهٔ ایشان در مدت دویست سال
تربیت میدهند و اصلاح حال میکنند با اینکه ایشان را بتعجیل الفرج و نزدیکی ظهور حق امیدوار میکنند و یقطین که از اتباع
بنی عباس بود به پسرش علی که از جملهٔ خاصان امام موسی ع بود گفت چرا که وعدهٔ که رسول خدا در خصوص سلطنت طایفه
عباس نموده بود بوقوع پیوست و وعدهٔ که در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود واقع نگردید علی گفت که

روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که قایم ع را باید غیبت نماید عرض کردم که سببش چیست فرمود که از نفس خود میترسد
بدستش بشکم خود اشاره نموده در کتاب مذکور باسناد سابق از عیاشی او از محمد بن ابراهیم وراق او از حمدان بن احمد او از
ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از باقر ع مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از طیلویه او از
اعمش او از برقی او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زراره او از صادق ع روایت نموده آنحضرت فرموده که این
طفل را پیش از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن خود میترسد در کتاب علل الشرایع
و کتاب کمال الدین از ابن مسرور او از ابن عامر از عم خود او از ابن عمیر او از کسیکه ذکر نموده او از ابی عبد الله ع روایت نموده
که به آنحضرت عرض کردم که چرا امیر المؤمنین علیه السلام در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال ننمود فرمود ترک قتال
بجهت آیه بود در کتاب خدا لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا عذابا الیما عرض کردم که مراد از کسانی که مزایلت میکنند کیانند
فرمود نطفه های مؤمنانند که در اصلاب کافران که ودیعه گذاشته شده اند پس حاصل مضمون آیه و الی هدایت آنست که
اگر نطفه های مؤمنان از پشتهای کافران منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک معذب میکنیم پس چونکه امیر المؤمنین
میدانست که در اصلاب دشمنانش نطفه مؤمنان هست از اینجهة با ایشان قتال ننمود و ایشان را نکشت همچنین قایم ع ظهور
نمیکند تا وقتیکه امانتهای خدا یعنی نطفه مؤمنان از اصلاب کفار و منافقان بیرون آیند و وقتیکه آنها بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ع
بر دشمنان خدا خروج میکند و ایشان را بقتل میرساند در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابراهیم کرخی او از ابی عبد الله
مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب کمال الدین از عضایری او از برزوفری او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از مفضل او از ابن محبوب
او از ابن رئاب او از زراره روایت نموده او گفته که آنحضرت فرمود که قایم علیه السلام را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد عرض کردم
که سببش چیست فرمود که از کشته شدن میترسد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابن عیسی او از محمد بن سنان او از محمد بن یحیی
خثعمی او از ضریس کناسی او از ابی خالد کابلی روایت نموده در حدیثی که ابو خالد آنرا نقل کرده و ما آنرا مختصر نمودیم او گفته که از ابی
جعفر علیه السلام خواهش نمودم که نام قایم علیه السلام را ذکر بکند تا اینکه با نامش بشناسم فرمود یا ابا خالد از چیزی سؤال نمودی که
اگر اولاد فاطمه هر آینه او را بشناسند او را پاره پاره میکنند محمد بن ابراهیم از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از احمد بن محمد فلانی
او از ایوب بن نوح او از صفوان او از ابن بکیر او از زراره روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که قایم علیه السلام را پیش
از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسیست که دیگران میراث وی را مطالبه خواهند نمود عرض کردم
که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد مؤلف گوید که شیخ
طوسی ره گفته که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر
آینه استتار و پنهانی آنحضرت را جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید زیرا که بلندی مراتب ائمه
علیهم السلام و همچنین انبیاء و تعظیم شأن ایشان از اینست که در جنب رضای الهی بمشقتهای بزرگ متحمل شده اند که اگر گفته شود که چرا
خدا تعالی که خلایق را از قتل وی منع نمیکند بچیزیکه میان آنحضرت و کسانیکه اراده کشتن وی دارند حایل و مانع شود در جواب گوییم
منعی که با تکلیف منافات ندارد نهی کردن خلایق است از مخالفت وی و امر نمودن ایشانست به تبعیت و یاری او و واجب
نمودن اطاعت اوست بر ایشان و همه اینها فعل خدا و ند عالمیانست و آنچه حایل بود در میان آنحضرت و ایشان بنوعی که ایشانرا
از قتل وی باز دارد با تکلیف منافات دارد و نقض میکند چیزی را که غرض از تکلیف استحقاق مکلف است ثواب و
حایل شدن میان او و ایشان با این غرض منافات دارد بلکه بسا میشود که در باز داشتن ایشان از قتل وی بطریق قهر و غلبه
مفسده برای خلایق بهم رسد و فعل مفسد از خدا تعالی حسن ندارد و اینکه ما ذکر کردیم مانند آن اینست که بعضی اصحاب ما
ذکر کرده گفته است که ممتنع نیست اینکه در ظهور آنحضرت مفسده بشود و در استتارش مصلحت زیرا که این سخن مستلزم
نیست که در هیچ حال نبوت و رسالت واجب نشود و لازم آید که رسالت و نبوت از قبیل الطاف باشد که به تغیر و تبدل
زمان تغیر میابد و قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که این قهر و حایل شدن از این
قبیل نیست زیرا که ممتنع نیست اینکه گفته شود که در این زمان در ظهورش مفسده هست و در غیبتش مصلحت معنی آن
اینست که ریاست و ابهت در این زمان واجب نیست اگر گفته شود که پدران آنحضرت همه ظاهر بودند و هیچ نترسیدند و چنان
نشد که احدی با ایشان تواند برسد در جواب گوییم که حال پدرانش مانند حال وی نبود زیرا که از حال ایشان برای سلاطین
آن زمان چنان معلوم بود که ایشان فکر خروج و داعیه ریاست ندارند و اعتقاد سلاطین این بود که ایشان از شمشیر خواهند
کشید و دولتها را پایمال خواهند نمود بلکه اعتقاد شان این بود که ایشان منتظر ظهور یکی از خود شانند و این اعتقاد
ایشان بدولت سلطان زمان ضرری نداشت و حال صاحب الزمان ع چنان نیست زیرا که از حال وی معلوم است اینکه با شمشیر
خروج میکند و دولتها را زایل و پایمال میگرداند و ممالک را مسخر میکند و همه پادشاهان را مقهور مینماید و اساس عدل و داد را

بر پا میدارد و جور و ستم را از میان خلایق بر میدارد پس کسیکه با این صفت باشد لا محاله از حدت و شدت او ترسیده آنگاه
کسانی که از او میترسند چشم باو دوخته بفکر قتلش میافتند و وقتیکه این امر مشاهده نمود از شر ایشان احتراز نموده خود را از کسانی
که بایشان اطمینان و خوش هم جمعی ندارد خواه دوست باشند و خواه دشمن تا وقت ظهورش مخفی و پنهان میدارد و نیز میگوییم
که ظاهر بودن پدرانش علیهم السلام برای این بود که میدانستند که اگر حادثه برای هر یکی از ایشان رو دهد هر آینه از اولادش
کسی هست که در جای وی بنشیند و صاحب الزمان علیه السلام چنین نبود زیرا که معلوم است اینکه پیش از حضور وقت ظهورش
کسی نیست در جای وی بنشیند از این جهة غیبت و استتار او واجب شد و حال آنکه در این باب از احوال پدرانش هیچ اگر دیده اگر گفته شود
که آنحضرت زایل شدن خوف را در وقت ظهورش بچه چیز میداند که اگر بوحی میداند یا بامام وحی نمیشود و اگر بعلم ضروری میداند
این با تکلیف منافات دارد زیرا که وقتیکه شخص دانست که در جهاد و قتال ضرری و آسیبی بوی اصلا نخواهد رسید هر
آینه در آنحال تکلیف را بجا آوردن مستحسن نمیشود و اگر بعلامتی و اماراتی میداند که موجب حصول ظن است این هم مستلزم
فریب خوردنست که باعث هلاکت نفس میشود میگوییم که از این اشکال دو جواب هست یکی آنکه خدا تعالی از زمان خوف را که زمان
غیبت باشد و زمان زوال الخوف را از او بر زبان پیغمبر خود بپدران آنحضرت و ایشان هم باو خبر داده اند پس او در این مقام تابع چیزی
است که از جانب خدا باو رسیده و او را بر آن مطلع گردانیده و مخفی داشتن آن از ما برای مصلحتی است پس خود آنحضرت در این مقام
بعلم رفتار میکند نه بظن دوم آنکه دور نیست اینکه از علامات و امارات بحسب عادت چنان مظنه که سلطنتش قوت یافته پس
در آنوقت ظهور کند و پدرانش هم خبر داده باشند که هر وقتیکه قوت سلطنت خود را گمان نمودی آنگاه بر تو واجبست اینکه
ظهور کنی پس اصل ظهورش قطعی باشد و مظنه شرط آن میشود یعنی بعلم قطعی میداند که در وقت حصول آن مظنه ظهور
بر او واجبست چنانکه نزاد در مقام حکم حاکم شرعی در وقت شهادت شهود میگوییم یعنی حاکم شرع میداند که در وقت شهادت
شهود حکم بر او واجب میشود و در مقام عمل بجهة قبله بحسب علامتی که موجب مظنه باشد در تعیین آن نیز جاری میشود یعنی بعلم
قطعی میدانیم که در وقت حصول ظن بجهة قبله عمل نمودن ما بآن جهة بر ما واجبست و اخبار دیگر در خصوص غیبت آنحضرت روایت
شده که شیعیان در زمان غیبت امتحان کرده میشوند و امر بر ایشان صعب و مشکل گردد و صبر نمودن ایشان در این وقت امتحان
کرده میشود مراد از آنها خبر دادنست از چیزهایی که در زمان غیبت اتفاق خواهد افتاد نه اینست که خداوند عالم امام علیه السلام
را برای این چیزها غایب نمود چگونه میشود که خدا تعالی چنین چیزی را اراده نماید و حال آنکه چیزی از ظالمان بمؤمنان میرسد
نسبت به ایشان ظلمست و نسبت بخدا تعالی معصیت و خدا همچنین چیزی را اراده نمیکند بلکه سبب غیبت خوفست و مراد
از این اخبار خبر دادنست از چیزهاییکه در حال غیبت اتفاق افتد و بیان حال مؤمنست که او در این سبب صبر کردن و چنگ
زدن بدین خود تا وقتیکه خدا او را از ستم ظالمان فرج دهد ثواب میبرد باب بیان امتحان شیعه در ایام غیبت و
نهی از تعیین وقت ظهور و وقوع بدا در خصوص وقت آن شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جعفر بن محمد او از اسحق بن محمد او از
ابی هاشم او از فرات بن احنف روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین علیه السلام قایم را ذکر نمود فرمود که هر آینه او از
شما غایب و پنهان میشود تا وقتیکه جاهل میگوید که خدا را به آل محمد حاجتی نیست در کتاب مذکور از محمد حمیری او از پدرش او
از ابن یزید او از حماد بن عیسی او از ابراهیم بن عمر یمانی او از مردی او از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده آنحضرت فرمود ای جماعت شیعه
آل محمد هر آینه امتحان کرده خواهید شد مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه در
چشمش واقع شد و لکن نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت ما میبیند بعد از آن
در حالتی شب میکند که از شریعت ما بدر رفته و همچنین شب میکند در حالتیکه در شریعت ماست بعد از آن صبح میکند در حالتی
که از شریعت ما بیرون رفته محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از علی بن اسمعیل او از حماد بن عیسی
مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از ایوب بن نوح او از عباس بن عامر او از ربیع
بن محمد مسلی روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که هر آینه شکسته میشوید مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد
از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اولی عود میکند لکن شما مانند شکستن کوزه سفال شکسته میشوید که هرگز بصورت
اول بر نمیگردد بخدا سوگند هر آینه از هم جدا کرده میشوید و بخدا سوگند هر آینه امتحان کرده میشوید و بخدا سوگند
هر آینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود و در کتاب الغیبة آورده که
از علی بن یقطین روایت شده او گفته که ابو الحسن ع بمن فرمود که یا علی شیعیان را ائمه ایشان در مدت دویست سال
تربیت میدهند و اصلاح حالها میکنند با اینکه ایشانرا بتعجیل فرج و نزدیکی ظهور حق امیدوار میکنند و یقطین که از اتباع
بنی عباس بود به پسرش علی که از جمله خاصان امام موسی ع بود گفت چرا که وعده که رسول خدا در خصوص سلطنت طایفه بنی
عباس نموده بود بوقوع پیوست و وعده که در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود واقع نگردید علی گفت که

دوم انکه مراد از قیام قایم بنی عباس استقلال بهم رسانیدن دولت ایشانست و این در اواخر زمان سلطنت منصور بود و این مدت اگرچه مبدء آنرا از بعثت بگیریم باز با عدد المص مطابق میشود سیم آنکه این حساب مبنی است بحساب ابجد قدیم که بمغاربه منسوبست در ان ابجد بدین نهج است صعفض قرشت ثخذ ظغش پس صاد در حساب ایشان شصت محسوب میشود پس بنا بر این عدد المص صد و سی و یك میباشد و بعد از این در کتاب القرآن تصریح خواهد آمد باینکه حساب المص در حدیث رحمت بن صدقه مبنی است بحساب ابجد قدیم پس تاریخ آن با تاریخ الم موافق میشود یعنی مبدء هر دو یکی میباشد زیرا که صد و هفده سال از هجرت گذشته دعوتشان در خراسان ظاهر کردیدان بود که دستگیر شدند و بعضی هم از ایشان کشته کردیدند و سیزده سال تخمیناً هم از بعثت تا هجرت این واقعیکه بانمقدار افزودی صد و سی سال تخمیناً تمام میشود و ظهور دعوتشان در سال صد و سی و یکم بوده که عدد المص است و احتمال هست که مبدء این تاریخ زمان نزول همین آیه باشد بنا بر این اگر نزول آن در مکه معظمه است چنانکه مشهور اینست انگاه گوییم که احتمال هست که نزول ان چند سال بعد از هجرت اتفاق افتاده باشد پس بنا بر این مدتیکه ما بین نزول آیه و ظهور دعوت و بیعت ایشانست در خراسان بعدد المص نزدیك میشود و اگر محل نزول آیه مدینه منوره است گوییم که ممکنست اینکه نزول ان در وقتی باشد که از آنوقت تا وقت بیعت ایشان نیز با عدد مذکور مطابق آید و اگر با آنچه که در کتاب القرآن در خصوص خبر رحمت بن صدقه تحقیق کرده ایم رجوع بکنی هر آینه برای تو ظاهر میشود اینکه وجه سیم اظهر وجوه مذکوره و با خبر رحمت بن صدقه هم مؤید است یعنی این حساب مبنی بحساب ابجد قدیم است پس بنا بر این با قرءع در این حدیث صاد را شصت حساب نموده لیکن نسخه نویسان تغییر داده نود نوشته و اینگونه تغییر و تبدیل از نسخه نویسان بسیار صادر میشود زیرا که ندانسته اند که خبر مبنی با بجد قدیم است پس کمان چنان نموده اند که شصت است غلط افتاده زیرا که با حساب ابجد جدید که در میان ایشان متداول است مطابق نیست پس آنرا تغییر داده نود نوشته و مراد از مدت خروج امام حسین علیه السلام که در این حدیث واقع است مدتی است که بخروج انحضرت تعلق دارد پس بنا بر این مدتی که از وقت شهادت انحضرت تا خروج بنی عباس است از توابع و لواحق خروج انحضرت میباشد چنانکه در اینمدت خداوند عالم انتقام او را از بنی امیه کرفت حتی همه ایشانرا فانی و مستاصل کردانید و معنی قول انحضرت که قایم ما در وقت انقضا مدت المص در مدت الرا قیام میکند بچند وجه محتملست اول انکه این خبر از جمله اخباری باشد که تحقق مضمون انها موقوفست بحصول شرطی از شرایط و انشرط ها حاصل نشده و بجهه عدم حصول ان در مضمون خبر بدا واقع کردیده تحقق بهم نرسانید چنانکه اخبار این باب باین وجه دلالت دارد دوم انکه الرا تصحیف المرا است یعنی انحضرت المرا فرموده لکن نسخه نویسان غلط کرده الر نوشته اند و مبدء این تاریخ را مانند المرا وقتیکه قرار بدهیم که به بعثت نزدیك است و مراد از قیام قایم ع قیام او باشد بامر امامت در پنهانی زیرا که امامت انحضرت بعد از وفات پدرش در سال دویست و شصتم هجرت شد وقتیکه یازده سال پیش از هجرت را هم بانمقدار افزودی با عدد المر مطابق آید سیم انست که مراد از الرا مجموع عدد همه الرهای قرآنست و ان پنج است مجموع عدد آنها هزار و یکصد و پنجاه و پنج میشود و این وجه را تایید میکند اینکه انحضرت در وقت ذکر الم بسبب مکرر بودنش مابعد آنرا که لفظ الله باشد هم ذکر نمود چنانکه کفت الم الله تا اینکه سوره که مقصود او بود معین کردد ظاهر شود اینکه مراد از آن یك الم نه همه انها بخلاف الر چون که همه آنها مراد بود از اینجهة آنرا مطلق گذاشت یعنی ما بعد آنرا ذکر ننمود و این وجه را نیز تایید میکند چیزی که بعد از این در خبر امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد چهارم آنکه مراد از انقضاء مدت الرا انقضای مدت حروف مقطعه است که ابتدای آنها از الرا باشد باینمعنی که غرض از کرفتن آنها از الر این باشد که عدد المص تنها با عدد الم نیز از مجموع حروف مقطعه قران اسقاط شود و عدد همه آنها بنا بر تقدیر اول هزار و ششصد و نود و شش میشود و بنا بر تقدیر ثانی هزار و ششصد و بیست و پنج و بحساب مغاربه بر تقدیر اول دو هزار و یکصد و نود و چهار میشود و این وجه چهارم انسب است بقاعده کلیه که انحضرت فرمود و ان این بود که در وقت انقضاء مدت حرفی از حروف مقطعه قران دولتی از بنی هاشم ظاهر میشود زیرا که دولت قایم علیه السلام آخر همه دولتها است پس مناسب اینست که ظهور آن در وقت انقضاء مدت همه حروف مقطعه باشد که هر یکی از انها بدولتی متعلق است لکن اینوجه از ظاهر لفظ حدیث دور است و ما هم بان راضی نمیشویم زیرا که ظهور انحضرت بنا بر این تقدیر بسیار طول میکشد و ما طاقت بران نداریم خداوند واهب العطایا تعجیل فرج او را بما روزی کرداند تحقیقات که در خصوص حل این خبر مشکل و شرح آن مذکور کردید از ذهن و قریحه خودم بفضل خدا بعرصه ظهور در آمد فخذ ما آتیتك و کن من الشاکرین و استغفر الله من الخطاء و الخطل فی القول و العمل انه ارحم الراحمین در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم او از بعضی اصحاب ما ایشان از صادق ع روایت نموده که از انحضرت از معنی قول خدا تعالی اتی امر الله

فلا تستعجلوه پرسیدم فرمود در وقتیکه خدا تعالی چیزیرا به پیغمبر خبر دهد و وقت انرا هم تعیین نماید هر اینه قول او اتی امر الله فلا تستعجلوه در اینمقام کفته میشود یعنی امر خدا رسید بتعجیل و شتاب مکنید تا اینکه وقت ان برسد بعد از ان فرمود وقتیکه خدا تعالی خبر داد که فلان چیز شدنی است هر آینه بمنزله اینست که شده است یعنی از این جهة لفظ اتی فرمود بصیغه ماضی که دلالت بر تحقق وقوع دارد و حال انکه معنی در مستقبل است محمد ابن ابراهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد بن عبد الله و از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب و از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از ابی جعفر ع روایت نموده که از انحضرت شنیدم میفرمود همیشه انتظار خواهید کشید تا اینکه مانند بزی میشوید که ترسانیده شده باشد که قصاب برخال ملاحظه فرمی و لاغری آن از گذاشتن دست خود بهر جا بدن آن باك نمیکند زیرا که از جهة ترس در زیر دستش آرام کرفته حرکت نمیکند یعنی دشمنان هر چه بخواهند در باره شما میکنند و شما از بسیاری عجز و ذلت از کرده ایشان ابا و امتناع نمیتوانید بکنید در انوقت شما را شرافتی نمیشود که بسبب آن صاحب شرافت بشوید و تکیه کاهی نمیباشد که در کارهای خود بان تکیه و اعتماد نمائید عبد الله حمیری در کتاب قرب الاسناد از ابن ابی الخطاب و از بزنطی روایت نموده او کفته که از صادق ع مسئله در خصوص خواب دیدن پرسیدم جواب نفرمود بعد از ان کفت اگر ما بدهیم بشما هر چیز را اگر میخواهید هر آینه برای شما بد میشود بعد از ان بسخن کفتن در خصوص صاحب این امر شروع نمود راوی کوید که فرمود که شما در عراق هستید کارهای این فرعونیان و مهلتیرا که بایشان داده شده می بینید خود تانرا از میل نمودن بانها نکه دارید و تقوی الهی را بر خود لازم دارید دنیا شما را فریب ندهد فریفته نشوید بکسانیکه چند روز در دار دنیا مهلت داده شده اند کویا که امر بدست شما ها رسیده یعنی کویا قایم ع ظهور نموده و امر خلافت بشما ها رسیده در کتاب مذکور باین اسناد روایت نموده بزنطی کفته که بخدمت امام رضا ع عرض کردم که فدای تو شوم اصحاب ما از شهاب و از جدت روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که خدا تعالی ابا دارد از اینکه احدیرا مالك کرداند بچیزی که رسول خدا را در مدت بیست و سه سال بان مالك کردانید یعنی خدا تعالی امر شریعت و دعوت را بعد از رسول خدا بکسی دیگر نخواهد داد انحضرت در جوابم فرمود که اگر جدم صادق ع آنرا فرموده است هر اینه چنان میشود که فرموده عرض کردم که فدای تو شوم در این باب توجیه میفرمائی فرمود چه خوبست صبر نمودن و منتظر فرج بودن یعنی امر شریعت شریعت و دعوت خلایق بعد از رسول خدا بدست کسی دیگر خواهد رسید پس انتظار و یرا باید کشید بنا بر این حدیث شهاب اصل ندارد بعد از آن فرمود آیا نشنیده قول عبد صالح را یعنی قول پدرم موسی بن جعفر ع را که میفرمود فارتقبوا انی معکم رقیب و انتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی چشم بظهور انحضرت بدوزید من هم با شما چشم بان دوخته ام و منتظر فرج او باشید بدرستیکه من هم با شما از انتظار کشنده کان فرج او یم و صبر را در این باب بر خود تان لازم بدارید زیرا که رسیدن فرج در وقت یأس و نومیدیست کسانیکه پیش از شما کذشتند از شما صبر کننده تر بودند و حال انکه جدم امام محمد باقر علیه السلام فرموده که بخدا سوکند یاد میکنم هر آینه سنتهای این امت با سنتهای امتهای کذشته طابق النعل بالنعل مطابق است ناچار است از اینکه در میان شما واقع شود هر چیزیکه در میان امتان کذشته واقع شده اگر شما در یکحال بودید هر آینه در غیر سنت و طریقه کسانی میشدید که پیش از شما بودند اگر علما یعنی ائمه اطهار رسیدند کسانیرا که بایشان علوم و اسرار بگویند و انها را پنهان داشته فاش نکنند هر آینه حکمت را برای ایشان بیان میکردند و علوم و اسرار را بایشان تعلیم مینمودند لکن شما ها را خدا تعالی امتلا نموده باینکه اسرار را فاش نمائید و بغیر اهلش اظهار کنید و شما ها جاعتید که ما را بد بهر خود دوست میدارید و کردار تان با این مخالفست بخدا سوکند هر آینه اختلاف اصحاب یاران تو باید یکسر ساکن نمیشود از اینجهة صاحب شما غایب و پنهان خواهد شد چه شده است بر شما که بنفسهای خود مالك نمیشوید و صبر نمیکنید تا اینکه خدا تعالی بیارد چیزیرا که میخواهید این امر چنان نیست که بحسب خواهش و اراده خلق بیاید بلکه امر امر خدا تعالی و قضا اوست و در ان صبر باید نمود و تعجیل نمیکند در خصوص امری مگر کسیکه او از فوت شدن آن بترسد و خدا را خوف نمیشود بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام بعیادت صعصعة بن صوحان تشریف برد و باو فرمود که یا صعصعه بسبب عیادت من تو بر برادران خود افتخار مکن و بنفس خود نکاه بکن و چنان بدان که این امر یعنی ظهور صاحب علیه السلام بشما ها رسید پس آن روزی که ظهور وی شما را مشغول نکرداند بعد از ان رضا ع نیز فرمود که بدرستی دیدکه از غلام آل یقطین و سایر فرعونیان و ظالمان در باره شما ها چه ها صادر کردید اگر خدا تعالی شر ایشانرا از صاحب شما دفع نکند و حسن تقدیر و تدبیر در باره او و شما نباشد هر آینه کار بجای بدی انجامد بخدا سوکند یاد میکنم هر آینه سلامتی شما و صاحب شما از خدا تعالی است آیا برای شما پندی از ابی الحسن ع حاصل نشد در وقتیکه هشام در باره انحضرت کرد انچیزیرا که کرد و انحضرت هم بایشان کفت و خبر داد که آیا چنان میدانید خدا را که هشام را در خصوص انچه که در ماده ما کرد بیامرزد و از سر این تقصیری در کذرد و فرمود اگر بدهیم بشما انچیزیرا که میخواهید هر اینه برای شما بد میشود و لکن کسیکه بچیزی عالم است بعلم خود عمل میکند یعنی ما میدانیم که اظهار

پاره چیزها است شما مضطرب هستید تا نوقت باضطراب شما گوش نمیدهیم بلکه بعلم خود عمل میکنیم شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع
از پدرش او از حمیری و باسناد خود رفع حدیث بعلی بن یقطین نموده او گفته که بخدمت امام موسی ع عرض کردم که سبب چیست
در اینکه جنگها و دعواهائیکه در خصوص شما از رسول خدا بعرض روایت رسیده وقوع مینماید و آنچه که در حق شما دشمنان روایت شده
صحت بهم رسانید و بوقوع پیوسته فرمود چیزیکه در خصوص دشمنان ما روایت شده از مصدر حق که مخبر صادق است
بیرون آمد از اینجهة وقوع پیوست و غرض از آنچه که در حق ما روایت شد مشغول نمودن شما ها است بآرزوی ظهور دولت
ما که خود تان را باین آرزو و امید مشغول نمائید و دلتنگ نشوید و این غرض هم حاصل گردید یعنی شما هم با این آرزو
و امید مشغول گشتید در کتاب خرایج بجاز کلینی او از اسحق بن یعقوب نقل نموده او گفته که بتوسط محمد بن عثمان عمری توقیعی
برای من در آمد بدین مضمون که ظهور فرج با خدا است وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند در کتاب کمال الدین از پدرش
و از علی او از پدرش و از محمد بن فضل او از پدرش و از منصور روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود یا منصور این امر برای
شما میسر نمیشود بعد از مایوس شدن نه والله بخدا سوگند هر آینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از هم دیگر تمیز بیابید و بخدا
سوگند هر آینه این امر واقع نمیگردد تا وقتیکه امتحان کرده شده باشید و بخدا سوگند هر آینه این امر واقع نمیشود
تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوتش را و سعید سعادتش را در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از حمیری
او از یقطینی او از صالح بن محمد او از هانی تمار روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که صاحب این امر را غیبتی
هست کسیکه در زمان آن غیبت بدین خود چنگ بزند مانند کسی است که بدست خود از سر درخت قتاد و آن درخت
بزرگیست که خارها دارد مانند سوزن بگیرد و دستش را بقصد شکستن و ریختن خارهای آن بسمت پایین بکشد آنگاه
هم خارها بدست وی فرو میرود این است معنی خرط القتاد و این مثلیست که در خصوص امور مشکله گفته میشود یعنی
حفظ دین در زمان غیبت مانند این دشوار است بعد از آن بدست مبارکش بخرط قتاد اشاره نمود بعد از آن فرمود که
صاحب این امر را غیبتی است در آنوقت بنده تقوی الهی را باید بر خود لازم بدارد و بدین خود چنگ بزند شیخ طوسی در
کتاب الغیبة از سعد او از ابن ابی خطاب او از ابن بزیع او از عبد الله اصم او از حسین بن قلانسی او از عبد الرحمن بن سیابه
او از ابی عبد الله ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه بی امام بمانید و از علم و هدایت
بی بهره ور نشوید و بعضی از شما از بعضی دیگر تبری و تدوری نماید در آنوقت از همدیگر تمیز می یابید و امتحان کرده شده
میباشید و بغربال زده میشوید و در اثنای سالها باهم مختلف میشوید یعنی قحطی بهم میرسانند یا اینکه در هر سال
یکنوع حادثه نازل میشود در آن اوقات در اول یک روزی از روزها امارتی و سلطنتی بهم میرسد و در اواخر همان
روز قتلی و مخطی اتفاق میافتد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از غضایری و ابن عبدون او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه
او از ابن شاذان او از ابن ابی نجران او از محمد بن منصور او از پدرش روایت کرده او گفته ما جماعتی در خدمت صادق
علیه السلام با هم سخن میگفتیم ناگاه آنحضرت بما متوجه شده فرمود که شما چه میگوئید هیهات هیهات نه چنین است که میگوئید
بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید تا وقتیکه بغربال زده شوید
نه چنین است که میگوئید بخدا سوگند هر آینه آنچه که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نمیشود تا وقتیکه از هم
دیگر تمیز بیابید نه چنین است که میگوئید بخدا سوگند هر آینه چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد
شد مگر بعد از یاس و ناامیدی نه چنین است که میگوئید بخدا سوگند هر آینه چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید
واقع نخواهد شد تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوتش را و سعید سعادتش را محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از احمد بن محمد
بن سعید او از کتاب ابی عبد الله جعفر بن محمد حلبی در سال دویست و شصت و هشتم هجرت او از محمد بن منصور
بن صیقل او از پدرش او از باقر ع مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن حسن و علی بن محمد
او از سهل بن زیاد او از محمد بن سنان او از محمد بن منصور او از پدرش روایت نموده او گفته که من و حرث بن مغیره
و جماعتی از اصحاب ما در خدمت باقر علیه السلام نشسته بودیم بطوریکه سخن گفتن ما را می شنید آنگاه مثل این حدیث را
ذکر نمود مگر اینکه در هر دفعه قسم یاد میکرد چنین میفرمود که نه چنین است که میگوئید بخدا سوگند هر آینه
آنچه گردنهای خود را بسوی آن دراز کرده اید واقع نخواهد شد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن ادریس او از
ابن قتیبه او از احمد بن شاذان او از بزنطی روایت کرده او گفته که ابو الحسن ع فرمود آگاه باشید بخدا سوگند یاد
میکنم هر آینه چیزیکه چشم بآن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه از هم دیگر تمیز یابید و امتحان کرده شده
باشید و باقی نماند از شما در اعتقاد مگر جمع قلیلی بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود ام حسبتم ان تترکوا و لما
یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین یعنی آیا چنان گمان میکنید که بحال خود گذاشته خواهید شد

و حال آنکه

و خدا استنباط جهاد کنندگان و صبر کنندگان را از شما تا حال ندانسته و تمیز نداده در کتاب قرب الاسناد از ابن عیسی او از بزنطی
مثل این را روایت نموده لکن در این روایت این فقره را افزوده که امتحان کرده شده میشوید بعد از آن از هر ده نفر شما
چند نفر از دین خودشان برگردند و در سر اعتقاد صحیح باقی نمیمانند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از سعد بن عبد الله او
از حسین بن عیسی علوی او از پدرش او از جدش او از علی بن جعفر او از برادرش موسی بن جعفر ع روایت نموده آنحضرت فرمود
وقتیکه امام پنجمین از اولاد هفتم مفقود و پنهان گردید در آنوقت در خصوص دین خود بخدا پناه ببرید کسی شما را از دین بیرون
نبرد ای پسرک بدرستیکه صاحب این امر ناچار است از غیبت تا اینکه کسانیکه باین امر یعنی بظهور قایم علیه السلام اعتقاد نموده اند
از اعتقاد خودشان برگردند بدرستیکه آن غیبت محنتی است از جانب خدا که بندگان خود را با آن امتحان خواهد نمود
در کتاب مذکور از اسدی او از سهل او از محمد بن محمد او از ابن ابی عمیر او از ابی ایوب و از محمد بن مسلم او از ابی بصیر روایت
نموده ایشان گفته اند که از صادق علیه السلام شنیدیم میفرمود که این امر واقع نمیشود تا اینکه دو ثلث خلایق از اعتقادیکه
در خصوص این امر کرده اند برگردند پس ما گفتیم وقتیکه دو ثلث ایشان از اعتقاد خود برگشتند پس که باقی میماند فرمود آیا
راضی نمیشوید باینکه شما در میان آن دو ثلث دیگر باشید که باقی بمانند در کتاب مذکور آورده که از جابر جعفی روایت شده او گفته
که بخدمت باقر علیه السلام عرض کردم که فرج شما کی خواهد شد فرمود هیهات هیهات فرج ما واقع نمیشود تا اینکه بغربال زده بشوید
بعد از آن بار دیگر بغربال زده بشوید تا سه دفعه این را فرمود تا اینکه کسیکه ناصاف است از غربال بیرون رود و آنکه صاف است
در آن باقی بماند یعنی کسیکه در اعتقادش صدق و صفا دارد از امتحان درست در آید کسیکه اعتقادش مغشوش و ناصاف است
از امتحان درست بیرون نیاید محمد بن ابراهیم از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی بن محمد او از احمد بن ابی احمد او از ابراهیم بن هلیل
روایت نموده او گفته که بخدمت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم پدرم بانتظار این امر وفات نمود من هم باین
سن رسیده ام که می بینی آیا بمیرم و خبری در این باب از تو نشنوم فرمود یا ابا اسحق آیا تعجیل میکنی عرض کردم آری بخدا سوگند
یاد میکنم هر آینه تعجیل و چگونه تعجیل نکنم و حال آنکه سنم باینجا رسیده است که می بینی فرمود یا ابا اسحق آگاه باش بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از یکدیگر تمیز بیابید و امتحان کرده شده باشید تا اینکه باقی
نماند در این اعتقاد از شما مگر جمع قلیلی بعد از آن کف دست مبارکش را کوچک نمود یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی میمانند
در قلت و کمی بقدر این اند در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از محمد بن حسین او از صفوان بن
یحیی روایت نموده او گفته که امام رضا علیه السلام فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید
واقع نمیشود تا وقتیکه امتحان کرده شده باشید و از همدیگر تمیز بیابید و باقی نمیماند از شما مگر نادری در کتاب مذکور از علی
بن حسین او از محمد عطار او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از ابن محبوب او از ابی مغراء او از ابن ابی یعفور
او از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که وای بر طغیان کنندگان عرب از شری که نزدیک
شده عرض کردم که فدای تو شوم از طایفه عرب در خدمت قایم ع چه قدر میباشد فرمود جمع قلیلی عرض کردم بخدا سوگند
هر آینه کسانیکه ظهور آنحضرت را وصف میکنند بسیاراند پس چرا جمع قلیلی در خدمت آنحضرت میباشد فرمود خلایق
ناچارند باید امتحان کرده شده باشند و از یکدیگر تمیز بیابند و بغربال زده بشوند و جمع کثیری در غربال بیرون رود در
کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی و حسن بن محمد ایشان از جعفر بن محمد او از قسم بن اسمعیل انباری او از حسن بن علی
او از ابی مغراء او از ابن ابی یعفور روایت نموده او گفته که از ابی عبد الله علیه السلام شنیدم میفرمود و مثل این حدیث را
ذکر نموده در کتاب مذکور از علی بن احمد او از ابی عبد الله بن موسی او از احمد بن محمد او از حسین بن علی بن زیاد او
از بطاینی او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که از باقر علیه السلام شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه
از یکدیگر تمیز می یابید و امتحان کرده شده باشید و بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه بغربال زده میشوید چنانکه
زوان از میان گندم با غربال بیرون کرده شده میشوند ایضا در کتاب مذکور از ابن عقده او از قسم بن محمد بن حسین
بن علی بن زیاد او از بطاینی او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود که این
امریکه انتظار او را میکشید واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از شما از بعضی دیگر تبری نماید و بعضی از شما بروی
بعضی دیگر تف بیندازد و تا اینکه بعضی از شما بر بعضی دیگر لعنت کند و بعضی از شما بعض دیگر را کذاب بنامد
در کتاب مذکور از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدرشان او از ثعلبه او از ابی کهمش او از عمران بن میثم او
از مالک بن حمزه روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا مالک بن حمزه حال تو چگونه میشود در وقتی
که شیعیان باین نحو با همدیگر اختلاف نمایند و انگشتان مبارکش را باهم دیگر گذرانیده مانند شبکه نمود و اشاره
فرمود باینکه اختلاف شیعیان اینگونه باشد عرض کردم یا امیر المؤمنین در آن خیر خوبی نمیباشد فرمود ای

مالک

مالك همه خبرها در آنوقت است در همان زمان قایم ع قیام میکند و هفتاد مرد را که بخدا و رسول دروغ و افترا می بندند بیرون
آورده میکشد بعد از آن خدا تعالی جمیع خلایق را بیك دین جمع میکند در کتاب مذکور از کلینی او از جماعتی از اصحاب خود
ایشان از احمد بن محمد او از معمر بن خلاد روایت نموده او گفته که از ابی الحسن ع شنیدم میفرمود الٓمٓ اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا
اَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ یعنی مردم چنان گمان دارند که بحالت خود شان گذاشته میشوند که بگویند بخدا ایمان آوردیم
و هیچ فتنه و امتحان در خصوص ایشان نشود یعنی چنان نیست که بمحض قول ایشان که ایمان آوردیم اکتفا شود بلکه ایشانرا
بمحض فتنه و امتحان میکشند بعد از آن فرمود که آیا میدانی فتنه چیست عرض کردم فدای تو شوم فتنه باعتقاد ما آنست
که در دین میشود بعد از آن فرمود که ایشان امتحان کرده شده میشوند چنانکه امتحان کرده شده میشود طلا بعد از آن
فرمود که خالص کرده شده باشند چنانکه طلا خالص کرده شده میشود در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابرهیم او از محمد
بن عیسی او از یونس او از سلیمان بن صالح او رفع حدیث به باقر علیه السلم نموده راوی اول گفته که انحضرت فرمود از این
حدیث شما یعنی ظهور قایم علیه السلم دلهای مردم اعراض دارند پارهٔ را از انحدیث با ایشان نقل بکنید هر که از ایشان
بآن اقرار نمود برای وی بیفزایید یعنی از این احادیث برای او بسیار نقل بکنید و هر که آنرا انکار نماید او را بحال خود
بگذارید زیرا که لا محاله فتنه و امتحانی بعد از این واقع خواهد شد چنانکه امتحانی که محرمان و اهل اسرار ما از آن امتحان درست
در نمیآیند و نیز از آن امتحان درست در نمیآید کسیکه یك مو را شکافته دو تا میکند یعنی در وقت نظر مانند مو شکافست
پس فتنه و امتحان بمثابهٔ میشود که باقی نمیماند مگر ما و شیعهٔ ما در کتاب مذکور از احمد بن هوزه او از ابی هراسهٔ باهلی
او از ابرهیم بن اسحق نهاوندی او از عبد الله حماد انصاری او از صباح مزنی او از حرث حصیره او از بنانه او از امیر المؤمنین
علیه السلم روایت نموده که انحضرت فرمود که شما مانند زنبور عسل باشید در میان مرغان هیچ مرغ نیست مگر اینکه
زنبور را ضعیف و حقیر میشمارد اگر آنها بدانند که در شکم زنبور چگونه برکت هست هر آینه آنرا ضعیف نمیشمارند با
خلایق بازبانها و بدنهای خود خلطه و آشنایی بکنید لکن با دلها و کردارها از ایشان دوری بورزید سوگند یاد میکنم
بآن خدایی که روح من در قبضهٔ قدرت اوست هر آینه چیزی را که دوست میدارید یعنی ظهور صاحب این امر را نخواهید
دید تا وقتیکه بعضی از شما بروی بعضی دیگر تف بیندازد و بعضی هم بعضی دیگر را کذاب و دروغگو بنامد و تا وقتیکه
از شما یا اینکه فرمود از شیعهٔ من باقی نماند بقدر سرمهٔ در چشم و نمك در طعام یعنی همه از دین برگردند و در سر اعتقاد
خود باقی نمانند مگر قدر قلیلی و مثلی در این باب برای شما میگویم و آن اینست که مردی قدری گندم داشته باشد آنرا از غش
و زوان و غیره پاك و پاکیزه کند و در توی خانه بگذارد زمانی در آنجا بماند بعد از آن برود و ببیند که شپش گندم بتوی
آن افتاده پس آنرا بیرون آورد پاك و پاکیزه گرداند بعد از آن برگرداند در جایش بگذارد تا بهمین نحو اینرا بکنند
تا اینکه قدر قلیلی از آن بقیهٔ خرمن که شپش بآن ضرر نمیرساند باقی بماند همچنین است حال شما از یکدیگر تمیز یافته جدا کرده
شده میباشید حتی باقی نمیماند از شما مگر جمع قلیلی که فتنه با ایشان اصلا ضرر نرسانیده محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبه از
ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدر شان او از ثعلبه بن میمون او از ابی کهمش
و غیره روایت نموده بطرزی که حدیث تا به امیر المؤمنین علیه السلم رفع نموده و مثل این حدیث مذکور را ذکر کرده مؤلف
گوید که قول انحضرت که مانند زنبور عسل باشید در میان مرغان امر نمودن ایشانست به تقیه یعنی اعتقادات حق
در دلهای خود پنهان دارید و بدشمنان اظهار مکنید چنانکه زنبور چیزی را که در شکم دارد ظاهر بکند هر آینه مرغان بتمنای
بیرون آوردن آن عسل از شکم آنها همهٔ آنها را فانی میکنند در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از محمد بن احمد
بن زیاد او از محمد بن عباس و عیسی ایشان از بطاینی او از ابی بصیر روایت نموده که باقر علیه السلم فرمود مثل شیعهٔ
ما نیست مگر مثل گندمی که در انبار باشد و شپش بتوی آن افتد بعد از آن پاك نموده در جایش بگذارند بعد از آن
چندی باز شپش بآن برسد و نیز پاك کرده بجایش بگذارند تا بهمین نحو اینگونه بکنند تا اینکه باقی نماند از آن مگر قدری
که شپش بآن ضرر نمیرساند همچنین شیعهٔ ما تمیز داده شده میباشند و امتحان کرده شده میشوند تا اینکه
باقی بماند از ایشان طایفهٔ که فتنه با ایشان ضرر نمیرساند در کتاب مذکور از ابن عقده او از جعفر بن عبد الله
محمدی او از نفیس او از سمندی او از صادق علیه السلم او از پدرش باقر علیه السلم روایت نموده که انحضرت فرمود که
مؤمنان امتحان کرده شده خواهند شد در آنوقت خدا تعالی ایشانرا از یکدیگر تمیز میدهد زیرا که خدا ایشانرا از
بلیات و مرارت دنیا نگه نمیدارد لکن ایشانرا از کوری و شقاوت عقبی محافظت میکند بعد از آن فرمود که حسین
بن علی علیهما السلم کشته شدگان خود را الا یکدیگر میگذاشت بعد از آن میفرمود که کشته شدیم مانند کشته شدن
پیغمبران و اولاد و اتباع ایشان در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از حسن بن علی بن یوسف

و محمد بن

و محمد بن علی ایشان از سعدان بن مسلم او از ابی بصیر او از ابی عبد الله ع روایت کرده که بخدمت انحضرت عرض کردم که آیا
امر یعنی ظهور قایم علیه السلم وقت معین ندارد که بخاطر جمعی ظهورش در انوقت بدنهای خود را راحت کنیم فرمود آری وقت
معین شده بود لکن شما انرا فاش نمودید از اینجهة خداوند عالم آن امر را از انوقت بتاخیر انداخت در کتاب مذکور از علی
بن احمد او از عبید الله بن موسی علوی او از یعقوب بن یزید او از ابن ابی عمیر او از ابن بکیر او از محمد بن مسلم روایت نموده
او گفته که صادق ع بمن فرمود که یا محمد هر که از ما در خصوص وقت تعیین ظهور صاحب این امر بتو خبر دهد از تکذیب وی
مترس و باك مکن زیرا که در این باب تعیین وقت نمیکنیم در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل بن ابراهیم و سعدان
بن اسحق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملك در یکجا ایشان از ابن محبوب او از اسحق بن عمار روایت نموده او گفته
که از صادق ع شنیدم میفرمود که وقت این امر در سال یکصد و چهلم هجرت بود لکن انوقت بشما خبر داده شد شما انرا فاش
نمودید از اینجهة خداوند عز و جل انرا از آنوقت تاخیر نمود در کتاب مذکور باین اسناد از ابن محبوب او از اسحق بن عمار
روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود یا اسحق این امر دو بار از وقتش بتاخیر افتاده در کتاب مذکور از کلینی او از
جماعتی از مشایخ خود ایشان از برقی او از پدرش او از قسم بن محمد او از بطاینی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده
او گفته که از انحضرت ظهور قایم ع را پرسیدم فرمود که وقت قرار دهندگان دروغ میگویند زیرا که ما اهل بیت در این
باب تعیین وقت نمیکنیم بعد از آن فرمود خدا تعالی ابا دارد از اینکه خلاف نکند تعیین و تقدیر کسی که وقت قرار دهندگان آنرا
تعیین میکنند در همین کتاب او از کلینی او از حسین بن محمد او از معلی بن محمد او از حسن بن علی خز فروش او از عبد الکریم
خثعمی او از فضل بن یسار او از باقر ع روایت کرده که بخدمت انحضرت عرض کردم که آیا این امر را وقت معین هست فرمود وقت
قرار دهندگان دروغگویانند بدرستیکه موسی ع بعزم مناجات با پروردگار خود بیرون رفت و سی روز با قوم خود وعده
گذاشت وقتیکه خداوند عالم ده روز بر بالای آن افزود قوم او گفتند که موسی با ما خلف وعده نمود پس کردند یعنی اساس گوساله
پرستی را بنا نمودند پس بنا بر این هر وقتیکه ما از امور آینده چیزی را بشما خبر دادیم و آنهم بگفتهٔ ما مطابق در آمد پس بگویید که
خدا راست فرموده و اگر چیزی را خبر بدهیم و بگفتهٔ ما مطابق در نیاید باز میگویید که خدا تعالی راست فرموده تا اینکه دو بار اجر
و ثواب بشما داده شود بندهٔ حقیر مترجم گوید که ظاهر اینست که آن دو اجر در مقابل دو عوض بتصدیق قول خداست و در این
صورت احتمال هست که آنها هر دو بصورت ثانیه متعلق باشند یکی در مقابل تصدیق قول خدا باشد و دیگری در عوض
یاس و نومیدی که در دل ایشانرا فرا گرفته زیرا که چشم داشت چنین داشتند که گفتهٔ امام ع مطابق واقع در آید وقتیکه مطابق
در نیامد مأیوس و نومید گردیدند از جهة این حرمان و مأیوسی مستحق ثواب گردیدند در همین کتاب از کلینی او از حسین
بن محمد او از جعفر بن محمد او از قسم بن اسماعیل او از حسن بن علی بن ابراهیم او از برادرش او از صادق ع روایت نموده که در خدمت
انحضرت سلاطین بنی فلان را یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم انحضرت فرمود که خلایق را هلاك ننمود یعنی اعتقادشانرا
ضایع نکرد مگر تعجیل ایشان در خصوص این امر بدرستیکه خدا تعالی بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیرا که این امر را
وقتیست باید در انوقت ظاهر شود اگر بندگان از انوقت را دریابند نمیتوانند که کوتاه کنند آن امر را یکساعت از انوقت پیش و
پس نمایند در کتاب مذکور از احمد بن علی او از عبید الله بن موسی او از محمد بن احمد قلانسی او از محمد بن علی او از ابی جمیل او از حمزه
روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که ما برای این امر وقت قرار نمیدهیم در همین کتاب از علی بن حسین او
از محمد بن علی او از جبله او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که بخدمت انحضرت عرض کردم که فدای
تو شوم ظهور قایم علیه السلم کی خواهد شد فرمود که یا ابا محمد ما اهل بیت برای این امر وقت قرار نمیدهیم و حال انکه رسول
خدا فرموده که وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند که یا ابا محمد برای این پیش از ظهورش پنج علامت هست اول آنها
ندائیست که در ماه رمضان شنیده میشود دویم خروج سفیانی سیم خروج خراسانی چهارم قتل نفس زکیه
پنجم فرو بردن زمینست لشکر سفیانی را در بیابان بعد از آن فرمود یا ابا محمد بدرستیکه پیش از ظهور این امر ناچار
است از وقوع دو طاعون یکی طاعون ابیض و یکی طاعون احمر عرض کردم فدای تو شوم طاعون ابیض و طاعون احمر
کدامند فرمود طاعون ابیض نوع مرضیست که ذی حیات را بسرعت فانی میکند و طاعون احمر شمشیر است و قایم علیه السلم
خروج نمیکند تا وقتیکه در شب جمعه بیست سیم ماه از میان آسمان بنام وی ندا کرده شود عرض کردم که بچه چیز ندا شود فرمود
بنام وی و نام پدرش بدین نحو گفته میشود که آگاه باشید بدرستیکه فلان بن فلان قایم آل محمد است پس سخن او را بشنوید
و اطاعت وی را بکنید در آنوقت ذی روحی باقی نمیماند مگر اینکه این صدا را میشنود در آن اثنا کسیکه در خواب است
بسمت آن صدا بیدار میشود و بصحن خانهٔ خود بیرون میآید و دختران باکره از پس پردهٔ عفت در میآیند و بسبب آن صدا
قایم ع خروج میکند و آن صدای جبرئیل است حسن بن سلیمان شاگرد شهید علیه الرحمه در کتاب مختصر گفته که

روایت

روایت شده است اینکه بخط شریف امام حسن عسکری عم یافته شد حدیثی که ظهورش اینست که بقدر کهها نبوت و رسالت بمراتب بلند
حقیقت قدم گذاشتیم حدیثرا سنجید تا اینکه فرموده بزودی برای شیعیان چشمه‌ها آب حیوان بعد از چشیدن عذاب آتش نیران
ظاهر میشوند یعنی بعد از ابتلای ایشان بشداید ایام غیبت که مانند آتش نیرانست لذاید فرج بظهور قایم علیه السلم که بمنزله چشمه‌ها
آب حیوانست برای ایشان میسر خواهد شد در وقتیکه از سالها بقدر عدد الم و طه و طسینها بگذرد مؤلف برای توجیه
این حدیث بیانی ایراد نموده و گفته که احتمال هست که مراد از الم جمیع المها و المص و المرا باشد زیراکه عدد همه انها با طه
و طاسینها بهزار و یکصد و پنجاه و نه میرسد و این نزدیکست بوجه سیم که اظهر همه وجوه بود که در خصوص توجیه خبر لبید
ذکر کردیم و اینکه در اینجا ذکر کردیم آنرا تایید میکند چنانکه در آنجا باین تایید اشاره نمودیم یعنی گفتیم که این وجه را وجهی
که بعد از این در خصوص خبر عسکری علیه السلم بیان خواهیم کرد تایید میکند بعد از اینها گفته که این توقیت تعیین وقت
ظهور نمودن که از این اخبار فهمیده میشود بر تقدیر صحت این اخبار منافات ندارد با اینکه در سایر اخبار از توقیت نهی
وارد گردیده زیراکه مراد از آنها نهی است در توقیتی که بطریق باشد که بدا در آن هست چنانکه در اخبار گذشته باین معنی
تصریح گردید پس ما بین اینها منافات نیست یا اینکه اخبار نهی بغیر امام عم تخصیص داده شود یعنی جایز نبودن توقیت در حق
غیر امامست نه در حق امام و این وجه آخری منافات دارد با بعض اخبار که دلالت دارد باینکه برای امام عم جایز نیست که تعیین
وقت ظهور نماید و وجه اول اظهر است غرض ما از ذکر این وجوه اظهار احتمالیست که منافی آن زمان نباشد که در خصوص ظهور
ذکر کردیم پس بنا بر این اگر آن زمان بگذرد و العیاذ بالله فرج ظاهر نشود و از آن زمان تخلف کند هر آینه آن تخلف ببدا فهمی‌ها
هستند خواهد شد یعنی اخبار توقیت بوجوه کثیره احتمال داشتند و مراد از ان وجوه در نفس الامر یکی بوده ما خطا نموده مراد را نه
فهمیده‌ایم و با وجود این میگوییم که احتمال وقوع بدا در جمیع محتملات اخبار توقیت هست یعنی بهر احتمال تعیین وقت ظهور شود
و ظهور از ان وقت بتاخیر بیفتد در آنحال میتوان گفت که بدا واقع گردید از اینجهة بتاخیر افتاد چنانکه در حدیث ابن یقطین
و ثمالی و غیر ایشان بوقوع بدا اشاره گذشت پس از وسواس شیاطین انس و جن باحذر باش و بخداوند عالم توکل کن یعنی اگر
ظهور فرج از آن زمان بتاخیر افتد شیاطین انس و جن بتو وسوسه بکنند که هرگاه قایم عم موجود بود هر آینه در ان زمان
ظاهر میشد در اینجا بمسئلهٔ بدا ملتفت شده فریب ایشانرا مخور

باب بیان فضیلت و ثواب منتظر

فرج شدن و مدح شیعیان در زمان غیبت و بیان چیزها که کردن انها در این زمان سزاوار است شیخ صدوق
در کتاب خصال در حدیث اعمش ذکر نموده که صادق عم فرمود که دین ائمه و شیوهٔ ایشان ورع و عفت و صلاح است
تا بقول انحضرت که شیوهٔ ایشان منتظر فرج بودنست بصبر کردن شیخ مذکور در کتاب عیون اخبار رضا عم بسند
سند از رضا عم از پدرانش روایت نموده که رسول خدا فرمود که افضل عملهای امت من منتظر بودنست برسیدن
فرج از جانب خدای تعالی در کتاب امالی از ابن حمویه او از محمد بن بکیر او از ابن مقبل او از عبد الله بن شبیب و از اسحق بن
محمد قروی او از سعید بن مسلم او از علی بن الحسن او از پدرش او از علی علیهم السلم روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود هرکه از خدای تعالی بداد قدر قلیلی از روزی خوشنود و راضی شود هر آینه خدا هم بعمل قلیلی از او راضی میشود و
منتظر فرج بودن عبادتست در کتاب خرایج از ابی حمزهٔ ثمالی او از ابی خالد کابلی او از امام زین العابدین عم و سید الساجدین
روایت نموده که انحضرت فرمود که غیبت ولی دوازدهم خدا که وصی رسول خدا و سایر ائمه است بعد از رسول خدا
امتداد می یابد یا اباخالد بدرستیکه اهل زمان غیبت آنکه بامامتش قایل و بظهورش منتظرند از اهل همه زمانها افضلند زیرا
که خدای تعالی از عقل و فهم و معرفت انقدر بایشان عطا فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزلهٔ زمان حضور مشاهده
گردیده و گردانید ایشانرا در این زمان بمنزلهٔ کسانی نموده که در پیش روی رسول خدا بشمشیر جهاد کرده‌اند ایشانند مخلصان
حقیقی و شیعیان ما که تشیع صدق و صفا دارند و ایشانند دعوت کنندگان خلایق بسوی دین خدا در پنهانی و آشکارا
و منتظر فرج بودن بزرگتر فرجیست در کتاب امالی از شیخ مفید او از ابن قولویه او از کلینی او از علی او از پدرش او از یقطینی
او از یونس او از عمرو بن شمر او از جابر روایت نموده او گفته که بخدمت باقر علیه السلم با جماعتی بعد از انکه اعمال حج را تمام
کرده بودیم شرفیاب شدیم و او را وداع نمودیم و بخدمتش عرض کردیم که یابن رسول الله بما وصیتی و نصیحتی بفرما
فرمود که قوی شما بضعیف شما یاری کند و غنی شما بر فقیر شما مهربانی نماید و هر یکی از شما به برادر دینی خود نصیحت
خیرخواهی بکند چنانکه برای خودش خیرخواهی مینماید و اسرار ما را پنهان بدارید و خلایق را بگردن‌ها سوار نکنید و بامر
ما و بچیزیکه از ما بشما میرسد نگاه بکنید و در ان تامل نمایید اگر انرا با قرآن موافق یافتید قبول کنید و اگر مخالف یافتید
بیندازید و اگر بشما امر مشتبه شد یعنی ندانستید که با قرآن مخالفست یا موافق توقف کنید و بما رجوع نمایید تا اینکه
در خصوص ان برای شما شرح بکنیم چیزی را که برای ما شرح کرده شده پس در وقتیکه بوصیت ما عمل نمودید مر اینی

ازان تجاوز نمی کنید پس بر این حال اگر یکی از شما پیش از ظهور قایم علیه السلم وفات یابد هر آینه بمنزلهٔ شهید میباشد و هرکه
قایم ما علیه السلم را دریابد و در پیش روی او کشته شود او را اجر دو شهید داده میشود و هرکه در پیش روی او یکی را از
دشمنان ما بکشد هر آینه مستحق اجر بیست نفر شهید گردد شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع و کتاب بجامع
الاخبار از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر احمد او از عمرکی بوفکی او از حسن بن علی بن فضال او از
مروان بن مسلم او از ابی بصیر روایت کرده که صادق علیه السلم فرمود که طوبی باد برای کسیکه در ایام غیبت قایم ما علیه السلم
بامر ما چنگ بزند و دلش بعد از هدایت یافتن از حق بر نگردد عرض کردم که فدای تو شوم طوبی چیست فرمود درختی
است در بهشت که بیخش در قصر علی بن ابیطالب علیه السلم است هیچ مؤمن نیست مگر اینکه شاخی از شاخهای آن در قصر
وی میباشد اینست معنی قول خدای تعالی طوبی لهم و حسن مآب شیخ صدوق در کتاب خصال از اصول اربعمائه نقل نموده که
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید مشوید زیراکه دوسترین عملها نزد خدای تعالی انتظار
فرجست بعد از ان فرمود که کندن کوهها از بیخ آسان تراست از مدارا و رفتار نمودن با پادشاهی که مدت سلطنتش
طول یافته باشد پس در این باب از خدا اعانت و یاری بطلبید و صبر کنید زیراکه زمین ملک خداست بان وارث میکرداند
از بندگان خود کسی را که میخواهد و عاقبت امر برای متقیانست و بامر پیش از رسیدن وقتش تعجیل مکنید که باعث پشیمانی
میشود و این مدت را بطول لانی نشمارید که موجب قساوت دلهای شما گردد هرکه بامر ما چنگ بزند هر آینه در جایگاه قدس
با ما میباشد و هرکه منتظر ظهور امر ما است مانند کسیست که در راه خدا بخون خود غلطیده است محمد بن حسن صفار در کتاب
بصایر الدرجات از ابن معروف او از حماد بن عیسی او از ابی الجارود او از ابی بصیر او از باقر عم روایت نموده که انحضرت فرمود
که روزی رسول خدا در حالتی که جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند بدرگاه الهی عرض نمود که پروردگارا برادران مرا بمن
برسان و باز این را عرض نمود در آنحال عرض اصحاب کردند که یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم فرمود نه زیراکه
شما اصحاب ما هستید برادران من جماعتی هستند که در آخر زمان میباشند ایشانند که بمن ایمان آورند و حال آنکه مرا ندیده‌اند
بدرستیکه خدای تعالی ایشانرا بنامهای خودشان و نامهای پدرانشان پیش از انکه ایشانرا از پشتهای پدران و بچه‌دانهای مادران
بیرون آورد بمن شناسانید هر آینه باقی بودن هر یکی از ایشان در سر دین خود شدید تر و دشوار تر است از خرط قتاد در
شب تار یا اینکه هرکسی از ایشان در سر دین خود باشد مانند کسیست که اخگر درخت غضا را در دستش نگه دارد
ایشان مانند چراغهای شب تارند خداوند عالم ایشانرا از همه فتنه‌ها تیره و تار نجات میدهد مترجم گوید که درخت غضا
بنا برانچه که نقل شده درختیست که آتشش بغایت تیز میشود که از شدت گرمی و تیزی تا چهل روز خاموش نمیباشد
پس اخگر انرا بسبب تیزیش بدست گرفتن بغایت دشوار است از اینجهة رسول خدا باقی بودن برادران خود را در سر دین شان
بان تشبیه نمود در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او از محمد عطار او از ابن عیسی او از عمر بن عبد العزیز او از چند نفر
ایشان از داود بن کثیر او از صادق عم در خصوص قول خدای تعالی هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب روایت نموده
که انحضرت فرمود که مراد از متقیانی که بغیب ایمان میاورند انانند که بقیام قایم عم اقرار نمایند و بگویند که ظهور آن
حضرت حق است و واقع خواهد شد در کتاب مذکور از دقاق او از اسدی او از نخعی او از نوفلی او از علی بن ابی حمزه
او از یحیی بن قسم روایت نموده او گفته که از صادق عم از معنی قول خدای عز و جل الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
الذین یؤمنون بالغیب پرسیدم فرمود که مراد از متقیان شیعهٔ علی علیه السلم و غیبت عبارتست از حجت خدا که غایب خواهد
شد صادق عم گوید که شاهد اینمطلب قول خدای تعالی است و یقولون لولا انزل علیه آیة من ربه فقل انما الغیب لله
فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی میگویند کاشکی نازل میشد برای او آیهٔ از پروردگار خود پس بگو بایشان
که غیبت نیست مگر برای خدا پس بظهور او منتظر باشید بدرستیکه من هم با شما از جملهٔ انتظار کشنده‌گانم پس
خدای عز و جل در این آیهٔ شریفه چنان خبر داد که آیه عبارتست از غیبت و مراد از غیبت حجت خداست و مصدق اینمطلب
که مراد از غیبت حجت قول خدای عز و جل است و جعلنا ابن مریم و امه آیة یعنی پسر مریم را با مادرش بر خلایق حجت قرار
دادیم در کتاب مذکور از ابن عبدوس او از ابن قتیبه او از حمدان بن سلیمان او از ابن بزیع او از صالح بن عقبه او از پدرش
او از باقر علیه السلم او از آباء کرامش روایت نموده که رسول خدا فرمود که انتظار فرج از سایر عبادات افضل است در
کتاب مذکور از محمد بن علی بن شاه او از احمد بن محمد بن حسن او از احمد بن خالد الخالدی او از محمد بن احمد بن صالح تمیمی او
از محمد بن حاتم قطان او از حماد بن عمرو او از صادق عم او از پدرانش روایت نموده که رسول خدا بعلی عم فرمود که یا علی
بدانکه کسانی که یقین ایشان که در خصوص عقاید دینیه بیشتر است قوی‌اند که در آخر زمان باشند ایشان چنانند که
پیغمبری نمی بینند و حجت خدا هم از ایشان غایب میشود با وجود این بمحض دیدن سیاهی در روی سفیدی یعنی بمحض دیدن

آیات واحادیث که در قرآن وکتابها نوشته شده ایمان میآورند در کتاب مذکور از همدانی واو از علی واو از پدرش واو از بسطام بن مره واو از عمرو بن ثابت روایت کرده او گفته که سید ساجدین ع فرمود که هر که در ایام غیبت قایم ع در ولایت ودوستی ما ثابت قدم باشد هر آئینه خدا تعالی عطا میکند باو اجر هزار نفر شهید را که مانند شهدای بدر واحد باشند احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن از سنکی واو از جدش روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرضکردم که چه فرمایی در خصوص کسیکه با نتظار وآرزوی این امر وفات میابد فرمود او بمنزلهٔ کسیست که او با رسول خدا باشد در زیر خیمهٔ که در وقت ظهور برای انحضرت برپا میشود این را فرمود اندک زمانی سکوت نمود بعد از ان فرمود او بمنزلهٔ کسیست که با رسول خدا باشد در کتاب مذکور از ابن فضال واو از علی بن عقبه واو از موسی نمیری واو از علی بن سبابه روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که هر که از شماها با نتظار این امر وفات نماید مانند کسی میشود که در خیمهٔ قایم ع باشد در کتاب کمال الدین از مظفر علوی واو از ابن عیاشی واو از پدرش واو از جعفر بن احمد واو از عمرکی واو از ابن فضال واو از ثعلبه واو از نمیری مثل این را روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی ابن احمد واو از عبید الله بن موسی واو از احمد بن حسن علی بن عقبه مثل این را روایت کرده برقی در کتاب محاسن از ابن فضال واو از علی بن عقبه واو از عمر بن ابان کلینی واو از عبد الحمید واسطی روایت کرده او گفته که بخدمت باقر ع عرضکردم که خدا کارهای ترا اصلاح نماید بخدا سوکند یاد میکنم هر آئینه بسبب انتظار این امر بازارها ترک نمودیم واز داد وستد دست برداشتیم بمحلی که نزدیک شد که از غایت فقر وبیچیزی سایل بکف شویم فرمود ای عبد الحمید آیا چنان کمان میبینی که نفس خود را بر بندگی خدا منحصر کند خدا او را فرجی ندهد آری بخدا سوکند هر آئینه پروردکار عالم او را فرجی وکشایشی عطا میفرماید خدا رحمت کند بندهٔ را که نفس خود را بالطاعت وانقیاد ما منحصر نماید خدا رحمت کند بندهٔ را که امر ما را احیا کند عرضکردم که اکر پیش از دریافتن قایم علیه السلام وفات نمایم حال من چکونه میباشد فرمود کسیکه از شما میکوید که اکر قایم ع را دریابم هر آئینه باو نصرت ویاری میکنم بمنزلهٔ کسیست که در خدمت انحضرت بشمشیر خود جهاد نماید ومانند کسیست که در خدمتش شهید شود وبرای او دو بار شهادت اتفاق افتاده باشد ودر کتاب کمال الدین از مظفر علوی واو از ابن عیاشی واو از پدرش واو از جعفر بن احمد واو از عمرکی واو از ابن فضال واو از ثعلبه واو از ابن عمر بن ابان واو از عبد الحمید مثل این حدیث را روایت نموده ودر این روایت چنین کفته که او بمنزلهٔ کسیست که بشمشیر خود در پیش انحضرت جهاد نماید بلکه مانند کسیست که در خدمتش شهید شود یعنی فقرهٔ ثانیه را بلفظ بلکه ذکر فرموده در کتاب محاسن از ابن محبوب واز عمرو بن ابی مقدام واو از مالک بن اعین روایت نموده او کفته که صادق ع فرمود کسیکه از شماها در انتظار این امر وفات میابد بمنزلهٔ کسیست که در راه خدا شمشیر بکار برد در کتاب مذکور از علی بن نعمان واو از اسحق بن عمار وغیر ایشان از فیض بن مختار روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که هر که از شما با نتظار این امر وفات کند بمنزلهٔ کسیکه با قایم ع در خیمهٔ او باشد راوی کوید که انحضرت اندکی ساکت شد بعد از ان فرمود نه چنین است یعنی نه چنین است که فضیلت او منحصر باین باشد بلکه بمنزلهٔ کسیست که در پیش روی انحضرت شمشیر بزند بعد از ان فرمود نه چنین است بلکه بخدا سوکند او نیست مکر مانند کسیکه در پیش روی رسول خدا شهید شده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن ادریس واو از علی بن محمد واو از فضل بن شاذان واو از ابن عمیر واو از حسین بن ابی العلا واو از ابی بصیر واو از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که سلمان رضی الله عنه وقتیکه داخل کوفه کردید وبانجا نکاه کرد همه بلاها را که بانجا رسیدنی بود ذکر نمود تا اینکه سلطنت بنی امیه وسلطنت کسانی را که بعد از بنی امیه مالک خلافت کردیدند خبر داد بعد از ان کفت وقتیکه کار باینجا رسید از خانهای خود بیرون نیایید تا اینکه طاهر بن طاهر که غیبت نموده واز اهل ووطن دور افتاده ظهور نماید در کتاب کمال الدین از مظفر علوی واو از ابن عیاشی وحیدر بن محمد در یکجا ایشان از عیاشی واو از قسم بن هشام لؤلؤی واو از ابن محبوب واز هشام بن سالم واو از عمار ساباطی روایت نموده او کفته که بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که آیا عبادتی که در ایام دولت باطل کرده شود باقتدای امامی از شما که از راه تقیه امامتش را مخفی وپنهان میدارد افضل است یا عبادتی که در ایام ظهور حق با امام ظاهری از شما کرده میشود فرمود یا عمار بخدا سوکند هر آینه تصدق در پنهانی افضل است از تصدقی که در آشکارا کرده میشود وهمچنین عبادت پنهانی شما در ایام دولت باطل باقتدای امام مستور بجهت خوف شما از دشمنان افضل است از عبادت کسیکه در ایام حق باقتدای بتبعیت امام ظاهر میکند ونیست عبادتی که در ایام دولت باطل با خوف کرده میشود مانند عبادتی که در ایام دولت حق با امنیت بعمل آورده می باشد بدانید که هر یک از شما یکنماز واجبی در وقتش بتنهایی بکذارد بطوری که انرا از دشمن مخفی وپنهان بدارد خدا تعالی ثواب بیست وپنج نماز واجبی برای او مینویسد وهر که از شما یکنماز نافله بطریق مذکور بکذارد هر آئینه خداوند واهب العطایا ثواب ده نماز نافله را باو کرامت میفرماید هر کسی از شما حسنهٔ بعمل بیارد خدا بیست حسنه در نامهٔ عملش مینویسد خداوند عالم در وقتیکه مؤمن اعمال خود را نیکو بعمل بیارد بطریقی که بتقیه کردن دین وامام ونفس خود را محافظت

کند

کند وزبان خود را از چیزها که نباید کفت نکه بدارد حسنات او را چند بار مضاعف میکرداند زیرا که خداوند عالم صاحب کرمست راوی کوید که عرضکردم که فدای تو شوم مرا بطاعت وعبادت راغب وحریص نمودی ولکن دوست میدارم که بدانم که عبادت ما چکونه افضل میباشد از عبادات اصحاب امامی از شما که ظاهر است حال آنکه دین ما وایشان یکیست وآن همان دین خداست فرمود زیرا که شما در داخل شدن بدین خدا ونماز وروزه وحج وسایر عبادات واعمال خیر سبقت بر ایشان کردید ونیز از ایشان پیشی کرفتید در اینکه عبادت خدا را بسبب خوف از دشمن در خفیه بعمل آوردید بتبعیت امامی که از راه تقیه امامت خود را اظهار نمیکند ودر مقام اطاعت وی ایستادید وبحالت وشدت اهل باطل با او صبر نمودید وبظهور دولت حق منتظر کردیدید واز سلاطین ترسیدید که شما را وامام شما را اذیت رسانند وبکشند وحق خود وحق امام خود را در دست ظلمه می بینید در حالتیکه شما را از آن منع کردند وشما را بفقر وطلب معیشت مضطر کردانیده اند با وجود این بعبادت پروردکار خود وبیم دشمن صبر کرده اید بسبب اینها ثواب عملهای شما را مضاعف کردانیده پس کوارا باد شما را راوی کوید عرض کردم که فدای تو شوم پس بنابفرمودهٔ تو دیکر آرزو نمیکنیم که اصحاب قایم علیه السلام بشویم زیرا که عملهای ما بسبب امامت تو واطاعت ما بتو از اعمال اهل دولت حق افضلست فرمود سبحان الله آیا دوست نمیدارید که خدا تعالی حق وعدل را در بلاد ظاهر کرداند وحال همه خلایق را خوب کند که خدا تعالی سخن ایشان را یکی کرده ایشان را بیک دین جمع کرده بکند وبمیان دلها مختلف الفت بیندازد ودر روی زمین بخدا معصیت کرده نشود وحدود الهی در میانهٔ خلایق جاری کردد وحق بدست اهلش کردد وانرا اظهار بکنند تا اینکه چیزی از حق بسبب هم خلق مخفی وپنهان داشته نشود یا عمار آکاه باش بخدا سوکند یاد میکنم هر آئینه کسی از شما با اینحالتیکه شما در آن هستید وفات نمی یابد مکر اینکه در نزد خدا تعالی از بسیاری از شهدای بدر واحد افضل میباشد پس مژده باد شما را در کتاب مذکور از مظفر علوی واو از ابن عیاشی واو از پدرش واو از جعفر بن معروف واو از محمد بن حسین واو از جعفر بن بشیر واو از موسی بن بکر واو از محمد واسطی واو از ابی الحسن علیه السلام واو از پدرانش ع روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که افضل عملهای امت من منتظر بودن است بفرجی که از جانب خداست در کتاب مذکور با اسناد از عیاشی واز عمران واو از محمد بن عبد الحمید واو از محمد بن فضیل واو از رضا علیه السلام روایت نموده که از انحضرت پرسیدم که برای فرج کی خواهد رسید فرمود آیا منتظر فرج بودن از فرج نیست یعنی انتظار فرج کشیدن از فرج است زیرا که خدا تعالی میفرماید فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی منتظر فرج باشید زیرا که من هم با شما از جملهٔ منتظرانم مترجم کوید که خدا تعالی در آیهٔ کریمه با نتظار فرج امر فرموده وبنده را انتظار فرج بقصد امتثال امر الهی فرجست ودلالت انکه از اخبار کذشته فهمیده میشود اینکه انتظار فرج از افضل عبادات است ومیسر بودن افضل عبادات برای بنده فرج است که از جانب خدا باو میرسد محمد بن مسعود در تفسیر خود از محمد بن فضیل مثل این را روایت نموده در کتاب کمال الدین با اسناد از عیاشی واو از خلف بن حامد واو از سهل بن زیاد واو از محمد بن حسن واو از بزنطی روایت نموده او کفته که رضا ع فرمود چه خوبست صبر وانتظار فرج آیا نشنیدهٔ قول خدا تعالی را فارتقبوا انی معکم رقیب وقول او را که فرماید فانتظروا انی معکم من المنتظرین صبر را بر خود لازم بدارید زیرا که فرج میرسد مکر در حالت یأس ونومیدی بدرستیکه کسانیکه پیشتر از شما کذشتند از شما صبر کننده تر بودند در تفسیر عیاشی از بزنطی مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب کمال الدین از علی بن احمد واو از اسدی واو از نخعی واو از نوفلی واو از ابراهیم کوفی روایت نموده او کفته که بخدمت صادق ع مشرف کردیدم در خدمتش بودم ناکاه موسی بن جعفر علیه السلام داخل کردید واو در آنحال طفل بود پس بسوی او از جا برخواستم وسرش را بوسیدم ونشستم پس صادق ع فرمود یا ابا ابراهیم آکاه باش بدرستیکه او است صاحب تو بعد از من آکاه باش هر آئینه در خصوص وی پارهٔ قومها هلاک میشوند یعنی باوی عداوت میورزند وپارهٔ دیکر سعادت ونیکبختی میابند پس خدا تعالی بر قاتل وی لعنت کند وعذاب را بر او مضاعف کرداند آکاه باش هر آئینه خدا تعالی از صلب وی بعد از ان که پارهٔ کارهای عجیب از راه حسد بر او کذشته میشود البته بیرون خواهد آورد کسیرا که بهترین اهل زمین است در زمان خود پس او را دشمنان از راه حسد پیش نهاد خواطرشان نموده از راه حسد در فکر تلف کردن وی میباشند وپارهٔ کارهای عجیب بقصد تلف کردنش در حق وی بکار میبرند لکن خدا تعالی امر او را بحد کمال میرساند هر چند که مشرکان انرا ناخوش بدارند تا اینکه از صلب وی بیرون آورد مهدی نام را که کامل کنندهٔ عدد دوازده امام است خداوند عالم کرامت خود را بایشان مختص کرداند ومنزل وماوای ایشانرا در عالم قدس قرار دهد وکسیکه انتظار ظهور امام دوازدهم را کشد مانند کسیست که در پیش روی رسول خدا شمشیر کشیده شر دشمنانرا از او دفع نماید وقتیکه سخن حضرت باینجا رسید مردی از دوستان بنی امیه داخل مجلس کردید لهذا کلام انحضرت منقطع شد بعد از ان بقصد دریافتن تتمهٔ اینکلام یازده بار بخدمت انحضرت رفتم میسرم نکردید وقتیکه سال آینده رسید بخدمتش شرفیاب کردیدم در حالتی که نشسته بود فرمود یا ابا ابراهیم او است کسیکه شیعیان خود را بعد از تنکی شدید

بلای

و بلای طولانی رنج میدهد پس طوبی باد مر کسیرا که آن زمانرا دریابد بعد از آن فرمود یا ابا ابراهیم بیندر که کفتم برای تو کافی است ابی ابراهیم کوید که از فرموده آنحضرت نوعی رنج و سرور برای من حاصل کردید که هیچ وقت بامثال آن فرح از خدمت آنحضرت برنکشتم شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از اسمعیل بن مهران او از ایمن بن محرز او از رفاعة بن موسی و معویة بن وهب و از صادق ع روایت نموده او کفته که رسول خدا فرموده کوارا باد برای کسیکه قائم اهل بیت مرا دریابد در حالتیکه پیش از قیامش دوست او را دوست داشته و دشمنش را دشمن و سایر ائمه هدی را که هم پیش از او بوده اند دوست میداشته اینکونه اشخاص رفیقان و دوستان منند و کرامی ترین امت منند در نزد من رفاعه کوید که در نزد من فرمود که کرامی ترین خلق خدا هستند در نزد من در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب و از عبد الله بن سنان او از صادق ع روایت نموده که رسول خدا فرمود که بعد از شما ها قومی میاید که یکمرد را از ایشان اجر و ثواب پنجاه نفر از شما ها میباشد عرض کردند که یا رسول الله ما در جنک بدر و احد و حنین در خدمت تو بودیم و قرآن هم در خصوص ما ها نازل شده پس چکونه میشود که ایشان از ما ها بهتر باشند فرمود اکر شما دو چار شوید بشدایدی و حوادثی که ایشان دو چار خواهند شد هر آینه مانند صبر ایشان صبر نخواهید کرد برقی در کتاب محاسن از عثمان بن عیسی او از ابی الجارود او از قنو نام دختر رشید هجری روایت کرده او کفته که چه بسیار است سعی و تلاش تو در طاعت و بندکی کفت ای دختر من قومی بعد از ما بزودی میایند که تفکر و تامل شان در خصوص دین افضل است از سعی و تلاش کسانی که پیشتر از ایشان بوده اند شیخ طوسی در کتاب الغیبة او از فضل و از ابن ابی نجران او از محمد بن سنان او از خالد عاقولی او در حدیث خود از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چرا بطهور این امر چشم میدوزید و میشتابید آیا در امن و امان نیستید و آیا مردی از شما از خانه خود بیرون نمیرود که کارهای خود را بکذارد بعد از آن برکردد و هیچ آسیبی از دشمنان باو نرسد یعنی شما در امنیت هستید زیرا که ما از خانه ها خود بیرون میروید و حوایج خود را انجا اورید و مراجعت میکنید هیچ آسیبی از ایشان مانند دستکیر شدن و کشته کردیدن بشما نمیرسد اکر کسانی که پیش از شما بودند اینکونه امنیت را داشتند هر آینه بسیار شاد میشدند و حال ایشان چنان بود که مردیرا از ایشان میکرفتند و دست و پایش را میبریدند و در شاخهای درخت خرما بدارش میکشیدند و منشار بر سرش میکذاشتند با وجود این همه این مصایب از تقصیر و کناهی که کار خود میدانست یا اینکه با وجود این مصایب متوجه نمیشد مکر بتدارک و تلافی تقصیرات و کناهان خود مترجم کوید که ظاهر اینست که مراد از آنانکه حضرت حال ایشانرا حکایت فرمود مومنانست که در زمان بنی امیه بودند بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ یعنی آیا کمان کرده اید که داخل بهشت خواهید شد و حال آنکه هنوز بشما نرسیده است مانند انچیزی که بکسانی که پیش از شما بودند رسیده ایشان را شدت و بد حالی دیدند و متزلزل و مضطرب کردیدند اینکونه مصایب هنوز بشما رو نداده تا اینکه پیغمبر و مومنان بکویند که نصرت و یاری خدا بما کی خواهد رسید آکاه شوید که یاری خدا نزدیکست شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از ابن اسباط او از حسن بن جهم روایت او کفته که از ابی الحسن ع پرسیدم که برای ما فرج کی خواهد شد در فرمود که آیا نمیدانی که منتظر فرج بودن فرجست عرض کردم نمیدانم مکر اینکه تو بمن یاد دهی فرمود آری از جمله فرجها انتظار فرجست در کتاب مذکور از فضل او از ابن فضال و از فضال از ثعلبة بن میمون روایت کرده او کفته که امام خود را بشناس زیرا که اکر او را بشناسی ضرری بر تو نخواهد رسید خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود و خواه بتاخیر افتد هر که امام خود را بشناسد بعد از آن پیش از اینکه این امر را دریابد بمیرد و بعد از وفات او قایم ع خروج کند هر آینه او را اجر میرسد مانند اجر کسیکه در خیمه قایم ع باشد با آنحضرت در کتاب مذکور از فضل و از ابن فضال او از مثنی حناط او از عبد الله بن عجلان او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود هر که باین امر معتقد شود بعد از آن پیش از قیام قایم علیه السلام بمیرد هر آینه باو داده میشود اجر و ثواب کسیکه در خدمت آنحضرت کشته شود برقی در کتاب محاسن از محمد بن شمون او از عبد الله بن عمرو بن اشعث و از عبد الله حماد انصاری و از صباح مزنی او از حرث بن حصیره او از حکم بن عیینه روایت نموده او کفته وقتیکه امیر المؤمنین ع طایفه خوارج را در جنک نهروان بقتل رسانید مردی بنزد آنحضرت آمد حضرت فرمود سوکند بخدائیکه دانه را میشکافد و انسانرا خلق می کند هر آینه در اینمقام با ما حاضر شدند کسانی که هنوز خالق عالم آبا و اجداد ایشانرا خلق ننموده آنمرد کفت که چکونه حاضر میشوند با ما کسانی که هنوز خلق نشده اند فرمود آری ایشان قومی هستند که در آخر زمان میایند و در کرده ها با ما شریکند و نسبت بما در مقام تسلیمند ایشان در کارها که ما میکنیم شریک ما میباشند این که کفتم حقست در کتاب مذکور از نوفلی او از سکونی او از صادق ع او از پدران کرامش ایشان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود افضل عبادات مؤمن منتظر بودن اوست برسیدن فرج از جانب خدا در تفسیر عیاشی از فضل ابی قره روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که خداوند عالم با براهیم وحی فرمود که بزودی پسری برای تو متولد میشود

او هم آنرا بساره خبر داد او کفت ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ یعنی آیا من میزایم در حالتیکه پیر شده ام وقتیکه اینکلام از ساره صادر کردید خداوند عالمیان بابراهیم وحی فرمود که ساره بزودی میزاید و اولاد وی بسبب رد نمودن این سخن مرا چهارصد سال بعذاب و مشقت مبتلا میشوند بعد از آن آنحضرت فرمود وقتیکه عذاب و مشقت بنی اسرائیل طول کشید چهل روز بدرکاه الهی استغاثه نمودند در انحال خداوند عالم بموسی و هرون وحی فرمود که ایشانرا از عذاب و اذیت فرعون رهانیدم پس خدای تعالی عذاب صد و هفتاد سال را که تتمه چهارصد سال بود از ایشان باز داشت راوی کوید که آنحضرت بعد از بیان نمودن اینها فرمود هر کاه شما هم مانند ایشان کریه و زاری و استغاثه بکنید هر آینه خدای تعالی بما هم فرج عطا فرماید و اکر چنین نکنید هر آینه این شدت تا باخر مدتش که برای آن مقدر شده ممتد میشود در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم او از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ روایت نموده که آنحضرت فرمود که از این آیه امام ع است ایشان خواهش جهاد کردند پس وقتیکه خدای تعالی خواهش ایشانرا قبول نموده جهاد را در خدمت امام حسین ع برایشان واجب نمود کفتند رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردکار ما ما را تاخیر کن و مهلت ده تا بوقتیکه نزدیکست در انوقت دعوتت را اجابت میکنیم و به پیغمبرانت تابع میشویم بعد از آن حضرت فرمود که مراد ایشان این بود که امر جهاد تا ظهور قایم ع تاخیر شود شیخ مفید در کتاب مجالس از عمر بن محمد او از عیسی بن مهران او از ابی بکر بلخی او از موسی بن عبیده او از محمد بن کعب قرظی او از عوف بن مالک روایت نموده او کفته که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای کاشکی برادران خود ملاقات مینمودم در آنحال ابو بکر و عمر عرض کردند که آیا ما برادران تو نیستیم و حال آنکه بتو ایمان آورده ایم و با تو از مکه بمدینه هجرت کردیم فرمود که ایمان آوردید و هجرت کردید ای کاشکی برادران خود ملاقات مینمودم وقتیکه این را شنیدند این سخن را نیز کفتند پس آنحضرت فرمود که شما اصحاب منید لکن برادران من بعد از شما خواهند آمد ایشان چنانند که مرا ندیده بمن ایمان میآورند و مرا دوست میدارند و بمن نصرت و یاری میکنند و کفته مرا تصدیق مینمایند پس ای کاش میرسیدم به برادران خود محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از قسم بن محمد بن حسین بن حازم او از عباس بن هشام او از عبد الله بن جبله او از علی بن حرث بن مغیره او از پدرش او کفته که بخدمت صادق ع عرضکردم که ایام فترت خواهد شد که مسلمانان امام خود شانرا در آن ایام نخواهند شناخت فرمود که چنین کفته میشود که میکوئی یعنی چنین خواهد شد عرض کردم پس در آن وقت چکونه رفتار کنیم فرمود که اکر این فترت واقع شد بطریقه که در دست دارید چنک بزنید و با آن رفتار بکنید تا وقتیکه طریقه دیکر برای شما ظاهر شود باین اسناد از عبد الله بن جبله او از محمد بن منصور صیقل او از پدرش منصور از کسیکه او نامش را ذکر نموده او از صادق ع مثل این را روایت نموده از محمد بن همام او از حمیری او از محمد بن عیسی و حسین بن طریف در یکجا ایشان از حماد بن عیسی و از عبد الله بن سنان روایت نموده او کفته که من و پدرم بخدمت صادق ع مشرف کردیدیم آنحضرت فرمود که اکر در زمانی باشید که در آنزمان امامی نباشد که هدایت کند و نشانه نباشد که دیده شود حال شما در آنوقت چکونه میشود از ان حیرت نجات نمییابد مکر کسیکه بدعای حریق دعا بکند پدرم کفت بخدا سوکند هر آینه این حالت و حیرت بلاست پس فدای تو شوم چکونه رفتار کنیم فرمود هر کاه این فترت وقوع بهم رساند و او را یعنی قایم ع را هم در نیابید هر آینه بدینی که در دست دارید چنک بزنید و آنرا از دست ندهید تا وقتی امر برای شما صحت بهم رساند یعنی ظهور قایم علیه السلام واقع شود و باین اسناد از محمد بن عیسی و حسین بن طریف ایشان از حرث بن مغیره نصری او از صادق ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرضکردم که با چنین روایت میشود که صاحب این امر مدتی غیبت خواهد نمود پس در انوقت چکونه رفتار نمائیم فرمود بطریقه که در دست دارید چنک بزنید و بآن رفتار بکنید تا وقتیکه امر برای شما ظاهر کردد مترجم کوید که مقصود از این اخبار آنست که در دین تزلزل و در عمل تحیر واقع نشود یعنی در اصول و فروع دین چنک بزنید بآنچه که از امامان خودتان بشما رسیده و عمل را ترک نکنید و از دینی که دارید برنکردید تا وقتی که امام شما ظهور نماید و احتمال هست که مراد این باشد که تصدیق نکنند کسیرا که ادعا می کند که اوست قایم و باو ایمان نیاورید تا وقتیکه او برای شما معجزات ظاهر کردد و کلام در اینخصوص از سعد بن عبد الله در باب دلائل شیخ آنها را ذکر نموده بود منقول کردید محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه باسناد خود از ابان بن تغلب و از ابی عبد الله ع روایت نموده که آنحضرت فرمود زمانی بخلایق میآید که در آنزمان سبطه بایشان رو آرد بنوعیکه در اثنای آن سبطه علم مستور و پنهان میکردد چنانکه مار در سوراخ بهم بیکر چسبیده پنهان میشوند در وقتیکه ایشان بدین حالت میباشند ناکاه ستاره برایشان طلوع می کند یعنی قایم ع ظهور مینماید عرضکردم که سبطه چیست فرمود فترت و حیرتست عرضکردم که انزمان چکونه رفتار نمائیم فرمود بطریقه رفتار نمائید که الان در دست دارید تا وقتیکه ستاره شما بامر خدای تعالی طلوع نماید و باین اسناد از ابان بن تغلب

او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چگونه میشود در وقتیکه مابین دو مسجد ظاهر است که مراد از این در
مسجد الحرام و مسجد مدینه است سبطه واقع شود که در آن سبطه علم مستور و پنهان گردد چنانچه مار در سوراخ خود پنهان
میشود و شیعیان با هم اختلاف میکنند و بعضی از ایشان بعض دیگر را کذاب مینامند و بعضی بروی بعضی تف می اندازد
پس عرض کردم که در این حال هیچ خیر و خوبی نمیشود فرمود همه خیرها در این وقتست تا سه بار این را فرمود بعد از آن فرمود که
فرج نزدیک شده از کلینی او از چند نفری از رجال خود ایشان از احمد بن محمد او از وشا او از علی بن حسین او از ابان بن
تغلب او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چگونه میشوید در وقتیکه سبطه واقع شود مثل این حدیث را به
الفاظش ذکر نموده از احمد بن هوزه باهلی او از ابی سلیمان او از ابراهیم بن اسحق نهاوندی او از عبدالله حماد انصاری
او از ابان بن تغلب او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که با اهل عالم سبطه رو میدهد که در اثنای آن
سبطه علم در مابین آن دو مسجد مخفی و پنهان میشود مانند پنهان شدن مار در سوراخ خود عرض کردم که سبطه چیست
فرمود که حیرتست که بمعنی فترت نزدیکست در وقتیکه ایشان بدین حالتند ناگاه ستاره ایشان برای ایشان طلوع
میکند عرض کردم که فدای تو شوم پس در این مدت در میان خلایق کدام دین و طریقه میباشد فرمود باین طریقه که
الآن در دست دارید عمل بکنید تا وقتیکه خدا تعالی صاحب آنرا ظاهر گرداند مؤلف گوید در کتاب کافی خبر ابان بن
تغلب بدین نهج هم مرویست که صادق ع فرمود که حال تو چگونه میشود در وقتیکه در مابین آن دو مسجد که بیداء از شدت
واقع گردد و بسبب آن علم از میان خلایق مستور و پنهان شود و این حدیث اشاره است بخروج لشکر سفیانی و استیلای ایشان
بمابین مسجد الحرام و مسجد مدینه که بسبب وقوع این فتنه علم در میان همه خلایق پنهان میباشد نه در مابین آن دو مسجد تنها
چنانکه از اصل این روایت که محمد بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده و فهمیده میشود تأویل اصل روایت باین معنی ممکن
است چنانچه میگوئیم که مراد از اینکه علم در میان آن دو مسجد مستور و پنهان میشود اینست که بسبب وقوع فتنه در آن
مکان علم مستور و پنهان میشود یعنی نسبت بهمه خلایق با اینکه بسبب استیلا یافتن اهل جور و ستم با مکان پنهان بودن
علم در آنجا از سایر جاها بیشتر میشود نه چنین است که تنها در آنجا پنهان میشود و جزری در معنی این حدیث گفته که اسلام
بمدینه پناه میبرد و در آن جا پنهان میشود چنانچه ماران بسوراخ خود شان پناه میبرند و در آنجا بهمدیگر چسبیده پنهان
شوند در کتاب مذکور از محمد بن همام او از حمیری او از محمد بن عیسی او از صالح بن محمد او از یمان تمار روایت کرده او گفته
که صادق ع فرمود که صاحب این امر را غیبتی خواهد شد کسیکه در آن زمان بدین خود چنگ زند مانند کسیست
که با دستش خارهای درخت قتاد را بر کند بعد از آن با دست مبارک اشاره نمود یعنی خارهای درخت قتاد را چنین بر
کند بعد از آن فرمود که کدام یکی از شما میتواند که خار قتاد را بر کند بعد از آن اندک زمانی سر مبارک را پائین انداخت
بعد از آن فرمود که صاحب این امر را غیبتی خواهد شد در آن زمان بنده را لازم است که از غضب الهی بپرهیزد و بدین
خود چنگ بزند در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی و حسن بن محمد در یکجا ایشان از جعفر بن محمد او از حسن بن
محمد صیرفی او از صالح بن خالد روایت نموده او گفته که در خدمت صادق ع نشسته بودیم آنحضرت فرمود که صاحب این
امر را غیبتی هست مثل حدیث گذشته را تا آخر ذکر نموده در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از ابن عقده
او از احمد بن یوسف و از ابن مهران او از بطاینی او از پدرش و وهب بن حفص او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود که ما ناچاریم از آذربایجان که هیچ چیز با آن مقاومت و مقابلت نمیتواند بکند وقتیکه حال بدینمنوال
گردید در خانهای خود نشینید و در جای خود آرام بگیرید مادامیکه ما آرام گرفته ایم زمانیکه حرکت کرد حرکت کننده
یعنی قایم ع ظهور نمود در آنحال بسوی او بروید هرچند که رفتن شما مانند رفتن طفل خورده سالی که در روی کفلش که
بر روی زمین گذاشته راه میرود بحق خدا سوگند یاد میکنم هر آینه گویا که او را در میان رکن و مقام چنانچه می بینم که خلایق با او
بیعت میکنند و او بیعت را از ایشان قبول میکند بشرطیکه با ایشان با احکام قرآن تازه که بر عرب سخت و گران است
رفتار نماید بعد از آن فرمود که وای بر طغیان کننده کان عرب از شریکه نزدیک شده مترجم گوید که معنی آن در اینجا
بحسب لغت معلوم چنانکه مؤلف اشاره بطریق رمز باین نمود در کتاب مذکور از ابن عقده او از بعضی رجالش
او از علی بن عماره او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از باقر ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که بمن
وصیتی و نصیحتی بفرما فرمود که ترا وصیت میکنم که طریقه تقوی را پیش بگیری و در وقت غلبه و استیلای اینجماعت در
خانه خود بنشینی و بیرون نروی و حذر بکن از معاشرت کسانیکه از ما فرار جستند زیرا که ایشان نه در حق هستند و نه
طالبان و بدانکه بنی امیه را سلطنتی خواهد شد که خلایق قادر نمیشوند باینکه ایشانرا از آن سلطنت باز دارند
و اهل حق را دولتی ظاهر خواهد گردید که در وقت ظهورش خدا تعالی آنرا از ما اهل بیت بهر کسی میخواهد

عطا میفرماید هر که از شما آن دولت را دریابد در نزد ما بلند مرتبه میشود و اگر او را پیش از ظهور آن بمیراند هر آینه با ورود مقابل
وفات خیر و اجر عطا میفرماید و بدانکه هیچ طایفه برای دفع ظلم و عزیز گردانیدن دین بر نمیخیزد مگر اینکه بلا و حادثه او را
هلاک میگرداند تا اینکه بر میخیزد طایفه که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند ایشان چنانند که کشته ایشان دفن
نمیشود و اندازه ایشان از زمین برداشته نمیشود و بزخم خورده ایشان مداوا نمیباشد یعنی دفن کرده نمیشود کسیکه از ایشان
و آنگشته بکشد برداشته نمیشود از زمین کسیکه از ایشان او را ابینداز نه عمدا و اکرده نمیباشد کسیکه از ایشان او را زخمدار نموده
باشند یا اینکه مراد اینست که خود آن طایفه کشته نمیشوند تا اینکه دفن کرده شده باشند و انداخته نمیشوند تا اینکه برداشته
شوند و زخم بر نمیدارند تا اینکه مداوی کرده شده باشند و خبر آینده این معنی دوم را تائید میکند راوی گوید عرض کردم
که این طایفه کیانند فرمود ملائکه اند در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش در یکجا
ایشان از حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش او از سماعه او از ابی الجارود او از قسم بن ولید همدانی روایت نموده او گفته
که امیرالمؤمنین علیه السلام در منبر فرمود اذا هلک الخاطب وزاغ صاحب العصر و بقیت قلوب تتقلب و من مخصب
و مجدب هلک المتمنون واضمحل المضمحلون و بقی المؤمنون و قلیل ما یکونون ثلثمائة او یزیدون تجاهد معهم
عصابة جاهدت مع رسول الله یوم بدر لم تقتل و لم تمت یعنی وقتیکه هلاک گردید کسیکه طالب خلافتست یا خطیبی که
بناحق خطبه میخواند و صاحب عصر یعنی قایم ع از خلایق اعراض نموده بتدبیر خداوند عالم از نظرها غایب گردید و پاره دلها
یعنی دلهای شیعیان در حیرت و انقلاب مانده اند بنوعیکه پاره از آنها در حق ثابت و برقرار شدند و پاره دیگر بحیله و کمراهی
سابق بر گشتند در هلاک آنحال میشوند کسانیکه باین امر مشتاقند و مدت غیبت صاحب عصر را طولانی میشمارند و در
مقام تسلیم نمیباشند پس پیش از آنکه فرج به بینند هلاک میشوند یعنی از عقیده حق بر میگردند و آنانکه در این باب در مقام صبر
تسلیمند و در عقاید خود باقی میمانند ایشان مؤمنان و مخلصانند که جمع قلیلی هستند و در عدد سیصد نفرند یا چیزی بیشتر
خدا تعالی ایشانرا بسبب قوت ایمان و صحت یقین سزاوار نموده باینکه بولی او یاری بکنند با دشمنش جهاد نمایند ایشان چنانکه
در روایت وارد شده بعد از قوام بهم رسانیدن امر خلافت از جانب وی عمال و حکام روی زمین خواهند شد و در ابتداء ظهور
آنحضرت ایشان در جهاد و قتال یاری میکنند طایفه که در جنگ بدر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد نموده اند و هرگز
در جنگ نمرده اند و کشته نشده اند ایشان طایفه بوده اند از ملائکه مؤلف گوید که چنان بخاطرم میرسد که خطبه که این فقرات از
آنست خطبه طولانی است از ایام و آنحضرت بسیاری از حوادث آینده در آن خبر داده و شرح این خطبه که مذکور شد از
محمد ابن ابراهیم است نه از من در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن زیاد او از علی بن صباح ضحاک او از جعفر بن محمد سماعه او از
سیف تمار او از ابی مرهف روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که محاضیر هلاک میشوند عرض کردم که محاضیر چیست فرمود
که تعجیل کننده کانند بظهور فرج و نجات مییابند مقربان یعنی کسانیکه میگویند فرج نزدیکست و بظهور آن امیدوارند
شوند یا آنانکه بسبب تقرب یافتن در درگاه الهی در این مقام صبر میکنند حصا دولت مخالفان در دور بنایش استقرار بهم رسانند یعنی
امور سلطنت شان قوام گرفت و محکم گردید بنا بر این در خانهای خود بنشینید یعنی بمقام طلب خلافت برای ما بر نیائید زیرا
که ضرر فتنه بکسی میرسد که آنرا بر انگیزانده و هر وقت که ایشان در باره شما اراده اذیت میکنند خدا تعالی ایشانرا بمشغله دوی
میکند که ایشانرا از آنچه که اراده کرده اند باز میدارد در کتاب مذکور از ابن عقده او از یحیی بن زکریا او از یوسف بن کلیب مسعودی
او از حکم بن سلیمان او از محمد بن کثیر او از ابی بکر حضرمی روایت کرده او گفته که من و ابان بن تغلب بخدمت صادق ع مشرف
گردیدیم در زمانی که علمهای سیاه در نواحی خراسان ظاهر شده بودند بخدمت آنحضرت عرض کردیم که آیا رای تو در این
باب چیست فرمود که در خانهای خود بنشینید هر وقت که ما را دیدید که بر سر مردی جمع شده ایم آنوقت اسباب جنگ بردا
بسوی ما بیائید در کتاب مذکور از محمد بن همام او از جعفر بن محمد او از محمد بن مالک او از احمد بن محمد او از ابن اسباط او از بعضی
اصحاب خود او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که زبانهای خود را نگاه دارید و از خانهای خود بیرون نروید
زیرا امری یعنی خلافت که بشما اختصاص دارد بشما نخواهد رسید و بدیگران هم نمیرسد و همیشه طایفه زیدیه شما را از
آن امر باز خواهند داشت در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبیدالله بن موسی او از علی بن حسان او از عبدالرحمن بن
کثیر او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی اتی امر الله فلا تستعجلوه روایت کرده که آنحضرت فرمود که امر ما یعنی
ظهور قایم ع عبارتست از امر خدا که در خصوص آن تعجیل و شتاب نباید کرد و این امر با سه لشکر قوت مییابد یکی ملائکه
دوم مؤمنان سیم رعب و خوف ماست که در دلهای دشمنان میباشد و خروج قایم ع مانند خروج رسول خدا است
و اینکه گفتم معنی قول خداست کما اخرجک ربک من بیتک بالحق یعنی چنانچه ترا خدای تو از خانه ات بحق و راستی
بیرون آورد در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد در یکجا ایشان از حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش

او از سماعه و او از صالح بن نبط دیگر شیخ در یکجا ایشان از باقر علیه السلام روایت نموده آنحضرت فرموده که شتاب کننده کان در خصوص ظهور
این امر هلاک میشوند یعنی از دین و اعتقاد خود شان بر میکردند و نجات میابند آنانکه او را نزدیک میشمارند و بظهورش امید وار
میشوند و حصا مخالفان در دین و بنایش ثابت و محکم کردید یعنی امر خلافت شان قوام بهم رسانید بدرستیکه بعد از کذشتن این غم
و اندوه فتح عجیبی خواهد شد در کتاب مذکور از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک او از احمد بن علی جعفی او از محمد بن مثنی حضرمی
او از پدرش او از عثمان بن زید او از جابر او از باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که مثل کسیکه از ما اهل بیت پیش از
ظهور قایم علیه السلام خروج کند مثل بچهٔ مرغیست که بپرد و برونهٔ دیوار بیفتد و اطفال با آن بازی کنند در کتاب مذکور از
علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از محمد بن حسین او از محمد بن سنان او از عمار بن مروان او از منخل بن جمیل او از جابر
بن یزید او از باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که ساکت شوید و آرام بگیرید مادامیکه آسمانها و زمین قرار کرفته اند
یعنی بر امدی خروج مکنید زیرا که این امر یعنی اینکه خلافت حق ماست مخفی و پنهان نیست آگاه باشید که این امر برای خدا تعالی است نه
از خلایق و آگاه باشید که آن از آفتاب روشن تر است یعنی سزاوار بودن ما با امر خلافت از آفتاب آشکار تر است نه بنیکو کاران
پنهانست و نه ببد کاران آیا صبح را میشناسید امر ما بمنزلهٔ صبح است که در آن خفا و پنهانی نیست مؤلف کوید که محمد ابن ابراهیم
کفته که خدا بشما رحمت کند بشیوه و طریقهٔ ائمه علیهم السلام نکاه کنید که چکونه صبر کرده اند و نفوس نفیسهٔ خود شان را از مطالبهٔ
حق خویش باز داشته منتظر فرج کشته اند و ذکر نموده اند که تعجیل کننده کان در خصوص این امر هلاک میشوند و کسانی که این
امر را تمنا میکنند بطوری که در مقام تسلیم نمیباشند بد و غکو یابند یعنی در ادعای دوستی ما کاذب بند و نیز فرموده اند که آنانکه
در این باب در مقام صبر و تسلیمند نجات میابند و ثبات امر مخالفان را تشبیه بثبات حصا در دیدن بنا خدا تعالی بشما رحمت کند
شما بشیوه و طریقهٔ ایشان رفتار نمایید و فرمودهٔ ایشان را تسلیم کنید و از طریقهٔ ایشان بیرون مروید تا آخر کلامش مؤلف
تا باینجا نقل نموده در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از ابن مهران او از ابن بطاینی او از پدرش و وهب ابن
حفص ایشان از ابی بصیر او از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت روزی فرمود که آیا خبر ندهم بشما چیزی را که خداوند عالم هیچ عملی را
از بندکان قبول نمیکند مکر با آن عرض کردم آری بفرما فرمود که آنچیز شهادت است به یکانکی خدا و باینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و
فرستادهٔ اوست و اقرار است با وامر الهی و ولایت ما و تبری نمودن است از دشمنان ما یعنی ائمه علیهم السلام و تسلیم شدنست نسبت بایشان
و طریقهٔ ورع و تقوی را پیش کرفتن و در بندکی سعی و تلاش نمودنست و مطمئن بودن و انتظار ظهور قایم علیه السلام کشیدنست
بعد از آن فرمود که برای ما دولتی هست هر وقتیکه خدا بخواهد ظاهر میکرداند هرکه دوست بدارد که از اصحاب قایم علیه السلام باشد هر
آینه باید که بظهور آنحضرت منتظر شود در ایام انتظارش بمقتضای ورع و تقوی رفتار نماید و با خلاق حمیده و اوصاف پسندیده
متصف شود اکر در اینحالت او را مرک دریابد و قایم علیه السلام بعد از او ظهور نماید هر آینه میرسد باو مانند اجر کسیکه آنحضرت را دریافته
پس بجد و جهد که کفتم اخذ کنید و منتظر باشید کوارا باد بر شما ای امت مرحومه در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از
ابن محبوب او از ابی ایوب او از محمد بن مسلم روایت کرده و کفته که از باقر علیه السلام شنیدم فرمود که تقوای خدا را پیش کیرید و ورع
و سعی و تلاش در طاعت الهی بدین خود اعانت و یاری نمایید و هیچ چیز در آخرت مانند دینداری و بندکی باعث غبطه نمودن
و رشک بردن دیکران نمیشود بیکی از شما یعنی وقتیکه یکی از شما رحلت نماید و ابرار القرار کشید آنکاه در مقابل طاعت و
بندکی که در دنیا کرده نعمتی باو داده میشود که دیکران غبطه میکنند و رشک میبرند پس وقتیکه علاقهٔ خود را از دنیا
برید بعرصهٔ عقبی قدم کذاشت می بیند که نعمت و کرامت و مژدهٔ بهشت از جانب خداوند کردکار او را استقبال نموده این
کردید از کسی یعنی از خدا که در دار دنیا او را میترسید و یقین می کند که دینی که او در دار دنیا با آن دین متدین بود حق است
و کسیکه با دین وی مخالفت داشته در طریقهٔ باطل بوده و امروز هلاک شد پس مژده باد بشما باز مژده بشما آیا بیشتر از این
چه میخواهید آیا دشمنان خود تان را نمی بینید که در سر معصیت خدا کشته میشوند و بعضی از ایشان بعضی دیکر را در سر مال
دنیا می کشند و شما با این احوال نیستید و از ایشان دوری ورزیده در کوشهٔ خانه های خود با امن و اطمینان قرار کرفته اند
و حال آنکه سفیانی در کرفتن انتقام بشما از دشمنان شما کفایت میکند و خروج وی از جملهٔ علامات است برای شما با وجود اینکه
آن فاسق اکر خروج کند شما بعد از خروجش یکماه یا دو ماه با آنحالت میمانید یعنی بعد از آن قایم علیه السلام ظهور میکند و در این مدت
شدتی و اذیتی از او بشما شیعیان نمیرسد حتی جمع کثیری را بقتل میرسانند و شما را نمی کشد وقتیکه آنحضرت این را فرمود بعضی
از اصحابش عرض نمود که در این حال اهل و عیال را چه کنیم فرمود که مردان شما باید پنهان شوند زیرا که از حدت و شدت
وی هم نیست مکر نسبت بشیعیان و اما آنچه کذر نانند بر ایشان آسیبی نیست انشاء الله پس کفته شد که رجال بکدام سمت خروج
میکنند و آنانکه از او میکریزند بکجا میروند فرمود هرکه بخواهد که از ایشان بکریزد باید بمدینه یا بمکه یا بعضی از شهرها
برود بعد از آن فرمود که در مدینه چکونه آرام میتوانید بکیرید و حال آنکه لشکر این فاسق آنجا را هم قصد می کنند

لکن در مکه قرار بکیرید و از آنجا بجای دیکر مروید زیرا که محل جمعیت شما آنجاست و مدت فتنهٔ سفیانی نیست مکر بقدر زمان آبستن
بودن زن که نه ماه باشد و از آن مدت انشاء الله تجاوز نمیکند در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابراهیم او از پدرش او
از حماد او از حریز او از زراره روایت نموده و کفته که صادق علیه السلام فرمود که امام خود را بشناس زیرا که اکر او را بشناسی ضرر
بر تو نمیشود خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود یا بتاخیر بیفتد در کتاب مذکور از کلینی او از حسین بن محمد او از معلی
او از محمد بن جمهور او از صفوان او از محمد بن مروان او از فضیل بن یسار روایت کرده و کفته که از صادق علیه السلام این آیهٔ شریفه را
پرسیدم یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزی میشود که هر طایفه را با امام خود شان میخوانیم یعنی در روز قیامت
هر طایفه را با امام خود محشور میاوریم فرمود یا فضیل امام خود را بشناس زیرا که هرکاه او را بشناسی بر تو ضرری نمیرسد
خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود یا بتاخیر بیفتد هرکه امام زمان خود را بشناسد و پیش از قیام صاحب این امر وفات
کند بمنزلهٔ کسی میشود که در میان لشکر آنحضرت باشد نه چنین که فضیلتش منحصر باین باشد بلکه بمنزلهٔ کسیست که در زیر
لوای آنحضرت باشد محمد بن ابراهیم کفته که بعضی از اصحاب ما آخر حدیث را چنین روایت نموده اند که آنحضرت فرمود که بمنزلهٔ
کسی است که در پیشروی رسول خدا شهید شده باشد در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن محمد او حدیث را تا ابطائنی
رفع نموده او از ابی بصیر روایت کرده و کفته که بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم فرج کی خواهد شد فرمود ای
ابی بصیر تو از کسانی هستی که ارادهٔ تحصیل مال و جاه دنیا دارند زیرا که هرکه این امر را بشناسد یعنی بداند که قایم آل محمد هست این
غیبت نموده بعد از مدتی ظاهر خواهد شد و منتظر ظهور وی باشد هر آینه همین انتظار برای وی فرجست پس با وجود
فرج شتاب نمودن بظهور آنحضرت دلیلی است بر اینکه آن شتاب و تعجیل برای فرج دنیویست که تحصیل مال و جاه دنیا باشد
نه برای فرج دینی زیرا که فرج دینی با انتظار فرج حاصل شده در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابراهیم او از صالح بن سندی
او از جعفر بن بشیر او از اسمعیل بن محمد خزاعی روایت کرده و کفته که ابی بصیر از صادق علیه السلام پرسید و من هم میشنیدم کفت چه
میفرمایی آیا من قایم علیه السلام را درمییابم فرمود ای ابی بصیر آیا امام خود را نشناختهٔ عرض کرد آری شناخته ام بخدا سوکند یاد
کنم هر آینه امام من تویی پس آنحضرت دست او را کرفت و فرمود که ای ابی بصیر بخدا سوکند هر آینه باک نداری از اینکه در
سایهٔ خیمهٔ قایم علیه السلام با شمشیر خود احتبا نکنی مراد از احتبا اینست که کسی بنشیند و بند شمشیر را مانند کمند در رو و پشت زیر
پشت و ساقهای خود بکذارند پس مراد آنحضرت اینست که ای ابی بصیر باک نداری از اینکه در زمان ظهور قایم علیه السلام را درنیابی
در کتاب مذکور از کلینی او از جماعتی از اصحاب ما ایشان از احمد بن محمد از علی بن نعمان او از محمد بن مروان او از فضیل بن یسار
روایت کرده و کفته که از باقر علیه السلام شنیدم میفرمود که هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد مانند مردهٔ ایام جاهلیت مرده
و هرکه بمیرد و امام خود را بشناسد هر آینه پیش یا پس بودن این امر باو ضرر نرساند هرکه بمیرد در حالتی که امام خود را شناخته
هر آینه بمنزلهٔ کسیست که در خیمهٔ قایم علیه السلام با آنحضرت باشد در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن محمد و سهل بن زیاد او از
حسن بن سعید او از فضاله او از عمرو بن عمر او از ابان روایت نموده و کفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که علامت را بشناس
یعنی امام زمان خود را بشناس وقتیکه او را شناختی پیش یا پس بودن ظهور این امر بتو ضرر نمیرساند بدرستیکه خدا تعالی
میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم پس هرکه امام خود را بشناسد مانند کسی میشود که در خیمهٔ منتظر باشد در کتاب
مذکور از ابن عقده او از یحیی بن زکریا بن شیبان او از علی بن سیف بن عمیره او از پدرش او از حمران بن اعین او از صادق علیه السلام
مثل این حدیث را روایت نموده مکر اینکه در اول این روایت چنان ذکر نموده که امام خود را بشناس و در روایت اول فرموده
است که علامت را بشناس و در آخر این روایت ذکر نموده است که در خیمهٔ قایم علیه السلام باشد و در روایت اول بجا قایم منتظر ذکر
نموده کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از حسین بن سعید او از حماد بن عیسی او از حسین بن مختار او از
ابی بصیر او از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که پیش از ظهور قایم علیه السلام لوای سلطنت برافرازد مانند بتی است که
غیر از خدا معبود قرار داده شده باشد مؤلف کوید که باسناد چند حدیث لوح سابقا کذشت اینکه خداوند عالم فرمود که بعد
از آن نبوت محمد را کامل میکردانم با پسرش که باعث رحمت است بر عالمیان و در او است کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب
و دوستان من در زمان او یعنی در زمان غیبتش ذلیل میشوند و سرهای ایشان مانند سرهای طایفهٔ ترک و دیلم از
برای هدیه فرستاده میشوند و کشته و سوزانیده میشوند و در زمان ترسان و هراسان میباشند و روی
زمین بخون ایشان رنکین میشود و آه و ناله در میان زنان ایشان آشکار کردد ایشان دوستان حقیقی منند هر فتنهٔ
شدیدی را ببرکت ایشان دفع میکنم و بسبب ایشان تزلزل و اضطراب را از خلایق زایل میکردانم و شدت و بلاها را دفع
نمایم بر ایشان باد رحمتهای پروردکار عالم ایشانند هدایت یافته کان شیخ محمد بن علی خزاز قمی در کتاب الکفایه باسناد
سابق در باب نص بر دوازده امام از جابر انصاری او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود که حجت خدا از

میان امت غایب کردد و نامش برده نمیشود تا وقتیکه خدا او را ظاهر کرداند وقتیکه خدا خروج وی را ظاهر کرداند زمین را پر از عدل کرداند چنانچه از ظلم و جور پر کردیده بعد از ان فرمود که کوارا باد کسانی را که در ایام غیبتش صبر میکنند و کوارا باد کسانی را که در راه راست خود شان ایستاده از ان بیرون نمیروند ایشانند کسانی که خدا در کتاب خود وصف نموده چنانچه فرموده وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی انانکه بغیب یعنی بامام غایب ایمان میاورند و نیز فرموده اُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی ایشان طایفهٔ خدا هستند آکاه شوید بدرستیکه طایفهٔ خدا ایشانند رستکاران در تفسیر نعمانی به اسناد آینده که در کتاب القرآن ایراد نموده ایم روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلم کفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود یا ابا الحسن بر خدا سزاوار است اینکه اهل ضلال را به بهشت داخل کرداند بعد از ان امیر المؤمنین ع فرمود که رسول خدا از اهل ضلال مؤمنانرا اراده نموده که در زمان فتنه یعنی زمان غیبت امام بامامی که از نظرها پوشیده و مکانش مخفی و پنهانست پیرو میشوند پس ایشان بامامتش اقرار میکنند و بدستگیرهٔ درش چنگ میزنند و انتظار خروج وی را میکشند در این باب یقین دارند و در مقام صبر و تسلیمند و نامیدن رسول خدا ایشانرا باهل ضلالت از این راهست که ضلالت بمعنی کم کردن راهست و ایشان هم مکان امام خود شانرا نمییابند و او را بشخصش نمیشناسند و دلیل این مطلب آنست که خدا تعالی وقتیکه جرم آفتابرا از نظرهای بندکان خود با ابر و غیران پوشانید و حال انکه ابرا شناختن وقت نماز علامت قرار داده انکاه ایشانرا مرخص میکند که نمازرا تاخیر بکنند تا بوقتیکه افتاب ظاهر شود و وقت نماز بسبب ظهورش برای ایشان معلوم کردد هم چنین است کسیکه انتظار خروج امام علیه السلم را میکشد و بامامتش چنک میزند یعنی در خصوص همهٔ واجبات باو وسعت داده بطوریکه اکر آنهارا بنوعیکه از اخبار و احادیث فهمیده بجا آورد ازو مقبول میشود و از معنی واجبی دن بیرون نمیرود و هر چند که در نفس الامر بدان نهج نباشد پس چکونه شخص صبر کننده است که از خدا تعالی چشم داشت عطای اجر و ثواب دارد و غیبت امامش باو ضرر نمیرساند شیخ مفید ره در کتاب اختصاص باسناد خود از حسن بن احمد بن هلال او از امیة بن علی او از مردی روایت نموده او کفته که بخدمت صادق علیه السلم عرض کردم آیا ما افضلیم یا اصحاب قایم ع فرمود شما از اصحاب قایم ع افضل هستید زیرا که شما روز و شب را بسر میبرید در حالتی که از سلاطین جور میترسید که بشما و بامام شما آسیبی برسانند اکر نماز بکذارید بطریق تقیه میکذارید و اکر روزه بکیرید بطریق تقیه میکیرید و اکر حج بکنید با تقیه میکنید و اکر در خصوص امری شهادت بکنید شهادت شمارا از راه عداوت قبول نمیکنند و پارهٔ را از این قبیل شمرد بعد از ان عرض کردیم چونکه ما از ایشان افضل شدیم دیکر تمنای ظهور قایم ع را نمیکنیم راوی کوید وقتیکه انحضرت این سخن از من شنید فرمود سبحان الله آیا دوست نمیداری که عدالت ظاهر کردد و راهها امن شود و داد مظلوم از ظالم کرفته کردد در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از پدرش او از مغیره او از مفضل بن صالح او از جابر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که بر خلایق زمانی میاید که امام ایشان از ایشان پنهان میشود و کوارا باد کسانی را که در آنزمان در سر دین ثابت قدم میباشند و کمترین ثوابی که بایشان داده میشود اینست که خدا تعالی ایشانرا ندا میکند که ای بندکان من شما امین سر من شدید و پنهان شدهٔ مرا یعنی حجت غایب مرا تصدیق نمودید پس مژده میدهم بشما خواهید رسید پس غلامان و کنیزان حقیقی من هستید طاعترا از شما قبول میکنم و از سر تقصیر شما میکذرم و شمارا میامرزم و بسبب شما بندکان خود را از باران سیراب میکنم و بلاهارا از ایشان دفع مینمایم که اکر شما نمیبودید هر آینه عذاب خود را بر ایشان نازل میکردانیدم جابر کوید که عرض کردم یا ابن رسول الله در این زمان کدام یکی از عملهای مؤمن افضل است فرمود که داشتن زبان و کوشه کیری در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از سعد و حمیری در یکجا ایشان از ابراهیم بن هاشم او از محمد بن خالد او از محمد بن سنان او از مفضل عمر او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که نزدیکتر بودن بنده کان بخدا تعالی و خوشنودتر بودن او از ایشان در وقتیست که حجت خدا را نایاب نمایند و برای ایشان ظاهر نشود و مکان وی را هم ندانند با وجود این بدانند که حجت خدا باطل و مضمحل نشده لهذا هر صبح و شام منتظر فرج باشند و شدیدترین غضب خدا بر دشمنانش در وقتیست که حجت خدا را نایاب نمایند و برای ایشان ظاهر نشود زیرا که ایشان در این حال در خصوص وی شک میکنند و شک هم باعث ازدیاد غضب الهی میشود نسبت بایشان و خدا تعالی دانسته است که دوستانش در خصوص انحضرت در حال غیبت شک نمیکنند و اکر میدانست که در این باب از ایشان هم مانند دشمنان شک واقع میشود هر آینه حجت خود را یک لحظه غایب نمیکردانید پس این فتنه واقع نمیشود مکر برای اشرار محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از کلینی او از علی بن ابراهیم بن هاشم او از پدرش او از محمد بن سنان مثل این را روایت نموده در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از سعد او از ابن

عیسی او از محمد بن خالد مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد او از ابن عیسی مثل این را نقل نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از محمد بن همام او از بعضی رجال او از محمد بن احمد بن خالد او از پدرش او از مردی او از مفضل مثل این را نقل کرده در کتاب کمال الدین باین اسناد روایت نموده که مفضل بن عمر کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که هر که در حال انتظار این امر بمیرد بمنزلهٔ کسی میشود که در خیمهٔ قایم ع با آنحضرت باشد نه چنین است بلکه بمنزلهٔ کسی است که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر بکار برد در کتاب مذکور از عطار او از سعد او از ابن عیسی از خالد بن نجیح او از زراره روایت کرده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که قایم ع را پیش از قیامش با مر امامت غیبتی هست عرض کردم که سبب چیست فرمود میترسد و با دستش بشکم خود اشاره نمود بعد از ان فرمود یا زراره او است منتظر او است کسیکه خلایق در ولادتش شک میکنند چنانچه بعضی از ایشان کویند که او هنوز در شکم مادر است و بعضی دیکر کویند پنهان شده و پارهٔ کویند که متولد نشده و پارهٔ دیکر کویند که دو سال پیش از وفات پدرش متولد کردیده و او است منتظر که خلایق انتظار ظهور او را میکشند بر خدا تعالی واجبست که شیعه را با غیبت ان امتحان نماید پس در اینوقت اهل باطل در خصوص وی شک میکنند زراره کوید که عرض کردم که فدای تو شوم اکر آن زمانرا یعنی زمان غیبت را دریابم چه باید کرد فرمود که اکر آنزمانرا دریابی باید عامد او بت کنی اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي یعنی پروردکارا خود ترا بمن بشناسان زیرا که اکر خود را بمن نشناسانی هر آینه پیغمبر ترا نمیشناسم پروردکارا پیغمبر خود را بمن بشناسان زیرا که اکر او را بمن نشناسانی هر آینه حجت ترا نمیشناسم پروردکارا حجت خود را بمن بشناسان زیرا که اکر او را بمن نشناسانی هر آینه کمراه شده از دین خود بر میکردم بعد از ان فرمود یا زراره جوانی باید در مدینه کشته شود عرض کردم که فدای تو شوم آیا لشکر سفیانی او را میکشند فرمود نه لکن بنی فلان او را میکشند بطوریکه خروج میکنند تا اینکه داخل مدینه میشوند بنوعیکه اهل مدینه نمیدانند که ایشان چکونه داخل شهر کردیدند در ان حال ان جوانرا میکیرند و میکشند وقتیکه او را بظلم و عدوان کشتند دیکر خدا تعالی بایشان مهلت نمیدهد پس در انوقت منتظر فرج باشید در کتاب مذکور از طالقانی او از ابی علی بن همام او از احمد بن محمد نوفلی او از احمد بن هلال او از عثمان بن عیسی او از ابن نجیح او از زراره مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از ابن ولید او از حمیری او از علی بن محمد حجال او از ابن فضال او از ابن بکیر او از زراره مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد او از جماعتی از اصحاب ما ایشان از ابن عیسی او از خالد بن نجیح او از زراره مثل این را روایت کرده محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک او از عباد بن یعقوب او از یحیی بن علی او از زراره مثل این را روایت نموده نیز از کلینی او از علی بن ابراهیم او از ابن همام او از خشاب او از عبد الله بن موسی او از ابن بکیر او از زراره مثل این را نقل نموده و نیز از کلینی او از حسین بن علی بن هلیل او از عثمان بن عیسی او از ابن نجیح او از زراره مثل این را نقل کرده در کتاب کمال الدین از پدرش او از سعد او از ابن عیسی و ابن یزید در یکجا ایشان از ابن فضال او از جعفر بن محمد بن منصور او از عمر بن عبد العزیز او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود وقتیکه صبح و شام امام را نیافتی که بان پیرو بشوی در انوقت دوست بدار کسانرا که پیشتر از انوقت دوست میداشتی و دشمن بدار کسانی را که پیشتر دشمن میداشتی یعنی تولی و تبری را پیش کیر تا وقتیکه خدا تعالی امام را ظاهر کرداند در کتاب مذکور از ابن ولید او از صفار او از ابن ابی الخطاب و یقطینی در یکجا ایشان از ابن ابی نجران او از عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب او از خالویش صادق ع روایت کرده که بخدمت انحضرت عرض کردم که هر کاه حادثهٔ برای تو روو دهد یعنی بسوی دار القرار رحلت کنی بکه پیروی بشوم انحضرت اشاره بامام موسی ع نمود عرض کردم که بعد از او کیست فرمود پسرش عرض کردم که اکر پسرش هم وفات کند و بعد از خود پسر صغیری و برادر کبیری بکذارد آیا بکدام یکی از ایشان پیروی بشوم فرمود به پسرش و بعد از او همیشه چنین است عرض کردم که هر کاه او را نشناسم و مکانش را ندانم چه باید کرد فرمود میکوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَوَلّٰی مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الْاِمَامِ الْمَاضِي یعنی پروردکارا دوست میدارم کسی را که باقی ماندهٔ حجتهای تو واز اولاد امام سابق است اکر این را بکوئی بتو کفایت میکند در کتاب مذکور از پدرش او از سعد و حمیری در یکجا ایشان از ابن ابی الخطاب و یقطینی در یکجا ایشان از ابن ابی نجران مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جبرئیل بن احمد او از عسکری بن محمد بن عیسی او از یونس بن عبد الرحمن او از عبد الله بن سنان روایت کرده او کفته که صادق ع فرمود که بزودی شبههٔ بشما میرسد و در اثنای آن شبهه امامی نمییابید که هدایت کند از ان شبهه نجات نمییابد مکر کسیکه باد عای غریق دعا بکند عرض کردم که دعای غریق چکونه است فرمود که چنین میکوئی یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلٰی دِینِكَ یعنی ای پروردکار

من دای رحم کننده و ای آنکه دلها را میکرداند دل مرا در دین خود ثابت کردان راوی کفته که من چنین کفتم یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک در کتاب مذکور از ابن متوکل و از حمیری او از ابن عیسی او از یقطینی او از ابن محبوب و از یونس بن یعقوب و از کسیکه او را ثابت نموده او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چکونه میشود حال شما در وقتیکه در مدت عمر خود تا نرا نشناسید انکاه یکی از حضار عرض کرد که در این حال چه باید کرد فرمود که چنک بزنید بطریقهٔ که الان در دست دارید تا وقتیکه طریقهٔ دیکر ظاهر و یقین شود در کتاب مذکور از پدرش او از حمیری او از ایوب او از ابن ابی عمیر او از جمیل او از زراره روایت نموده او کفته که صادق ع فرمود که زمانی برخلایق می آید که امام شان در ان زمان غایب میشود عرض کردم که تکلیف ایشان در اینحال چیست فرمود بطریقهٔ که در دست دارند تمسک بکنند تا وقتیکه طریقهٔ دیکر برایشان ظاهر کردد در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابن عیاشی و از علی بن محمد بن شجاع او از محمد بن عیسی او از یونس بن عبد الرحمن او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت نموده او کفته که صادق ع در معنی قول خدای عز و جل یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا فرمود که ان روز عبارتست از روز خروج قایم منتظر ع که از ما اهل بیت است پس بنا بفرمودهٔ آنحضرت حاصل مضمون آیهٔ شریفه اینست که در روز قیام قایم ع بعضی از آیات و علامات الهی ظاهر میشود کسانی که پیش از ان روز بامامت آنحضرت اعتقاد نکرده اند یا اینکه اعتقاد نموده اند لکن در ایام اعتقاد شان عمل خیر نکرده اند هر آینه اعتقاد شان در ان روز بامامت آنحضرت برای ایشان نفع نخواهد بخشید بعد از ان فرمود که طوبی باد برای شیعیان قایم علیه السلم که در ایام غیبتش بظهورش منتظر و در زمان ظهورش بامرش مطیع میباشند ایشانند دوستان خدا که خوف و ضرری برای شان نیست و ایشان هرکز در ان روز اندوهکین نمیشوند در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از ابراهیم بن مهزیار او از برادرش علی او از علی بن محمد بن زیاد روایت کرده او کفته که بخدمت ابی الحسن ع نوشتم که فرج کی خواهد شد در جواب نوشت که در وقتیکه صاحب شما از بلاد ظالمان غایب کردید منتظر ظهور و فرج باشید

باب ذیل بیان کسانی که در غیبت کبری ادعا دیدن آنحضرت کرده اند و بنا اینکه آنحضرت بمیان خلایق میاید و ایشانرا می بیند و ایشان او را نمی بینند و سایر احوال او در ایام غیبت

ابی منصور در کتاب احتجاج آورده که بابی الحسن سمری توقیعی از صاحب ع در آمد بدین نهج یا علی بن محمد السمری اسمع اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم خلاصهٔ مضمون کلام اعجاز نظام اینست که ای علی پسر محمد سمری بشنو خدا تعالی به برادران دینی تو در خصوص وفاتت اجر عظیم کرامت فرماید زیرا که در مابین این شش روز که ابتدای ان از حالا باشد وفات خواهی یافت پس عزم وفات بکن و مهیا باش و باحدی وصیت مکن که بعد از وفات تو در جایت بنشیند زیرا که غیبت کبری واقع خواهد کردید پس ظاهر نخواهیم شد مکر باذن خدا تعالی و این ظهور بعد از آنست که مدت غیبت طول کشد و دلها قساوت بهم رسانند و زمین پر از جور کردد و بزودی پارهٔ از شیعیان من میایند که پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه از آسمان ادعای دیدن من میکنند ایشان دروغ و افترا کویانند در کتاب کمال الدین از حسن بن احمد مکتب مثل این حدیث را روایت نموده مؤلف کوید که کلام صاحب ع محمولست بر کسانی که ادعا بکنند که ما آنحضرت را می بینیم و از جانب و نایب هستیم و پارهٔ چیزها هم از جانب آنحضرت مانند سفرا بشیعیان برسانند تا اینکه منافی نشود با اخبار کذشته و آینده که در خصوص کسانی روایت شده اند که آنحضرت را در ایام غیبت کبری دیده اند در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید و ابن متوکل و ماجیلویه و عطار در یکجا ایشان از محمد عطار او از فزاری او از اسحق ابن محمد او از یحیی بن مثنی او از ابن بکیر او از عبید بن زراره روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که خلایق امام خود شانرا نایاب میکنند و از ایشان غایب میشود و در ایام غیبتش بموسم حج حاضر میشود و ایشانرا می بیند ایشان او را نمی بینند در کتاب مذکور از پدرش او از فزاری مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جبرئیل بن احمد او ز موسی بن جعفر بغدادی و از حسن بن محمد صیرفی او از یحیی بن مثنی مثل این را نقل کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از تلعکبری او از احمد بن علی و از اسکافی و از سعد او از فزاری مثل این را نقل نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از جعفر بن محمد بن مالک او از حسن بن محمد صیرفی او از یحیی بن مثنی مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از کلینی او از محمد عطار مثل این را نقل نموده در کتاب مذکور از کلینی او از حسن بن محمد او از قسم بن اسمعیل او از یحیی بن مثنی مثل این را نقل نموده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن احمد او از ابن فضال او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرموده که خضر علیه السلم از آب حیوة خورد بجهة ان تا حال زنده مانده و تا نفخ صور نخواهد مرد و بنزد ما میاید و سلام میدهد ما صدای او را می

شناسیم لکن بدنش را نمی بینیم و در هر جا که نامش مذکور میشود حاضر است پس هر که از شما او را ذکر نماید باید براو سلام نماید و در هر سال بموسم حج حاضر کردد جمیع اعمال را بجا میاورد و در عرفه میایستد دعاء مؤمنانرا تصدیق میکند و بزودی خدا تعالی وحشت قایم ما را بسبب انس کرفتن با او زایل کرداند و تنهائی او را برفاقت وی مبدل میکند در کتاب مذکور از ابن متوکل او از حمیری روایت کرده او کفته که از محمد بن عثمان عمری ره شنیدم میکفت که بخدا سوکند یاد میکنم هر آینه صاحب این امر هر سال بموسم حج حاضر میشود و خلایق را می بیند و میشناسد و ایشان هم او را می بینند لکن نمیشناسند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن ادریس او از علی بن محمد او از فضل بن شاذان او از عبد الله بن جبله او از ابن مستنیر او از مفضل بن عمر روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که صاحب این امر را دو بار غیبت هست مدت یکی از آنها طول میکشد تا بحدیکه بعضی از خلایق کویند که او وفات نموده و بعضی دیکر کویند که کشته شده و پارهٔ کویند که رفته در این باب بنا بر اختلاف مینمایند که در سر اعتقاد صحیح در خصوص او باقی نمیمانند مکر چند نفر از احباب او خواه از اولادش باشد و خواه غیر از ایشان بمکان وی مطلع نمیشود مکر پرورده کاری که مدبر امورات او ست محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از کلینی او از محمد بن یحیی و از احمد بن محمد او از حسین بن سعید او از ابن عمیر او از هشام بن سالم او از صادق ع مثل این را نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة با بن اسناد از فضل او از ابن ابی نجران او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر او از باقر علیه السلم روایت نموده که آنحضرت فرمود که صاحب این امر باید غیبت و کوشه کیری نماید و ناچار است در کوشه کیریش از قوت یا فتن یعنی قوت و در کوشه کیری و ضعفش در آمیزش او ست با خلایق و در سی نفر وحشتی نمیباشد و چه منزلست مدینه منوره یعنی منزلش در ایام غیبت آنجا میباشد مؤلف کوید ظاهر اینست که سی نفر اشاره برجال الغیب است که در ایام غیبت آنحضرت در خدمتش میباشند در کتاب مذکور از ابن ابی جید او از ابن ولید او از صفار او از ابن معروف و از عبد الله بن حماد بن براء او از ثابت او از اسمعیل او از عبد الاعلی غلام آل سام روایت نموده او کفته که با صادق ع از مدینه بیرون رفتیم وقتیکه در روحاء و ان جائیست مابین مکه و مدینه که از مدینه تا بانجا سی میل راه است فرود آمدیم آنحضرت بکوه روحاء در حالتیکه بانجا سایه انداخته بود نکاه کرد فرمود این کوه را می بینی این را کوه رضوی میکویند بیشتر از این از کوههای فارس بود ما را دوست داشت از این جهة خدا تعالی آنرا برداشت در نزدیکی ما کذاشت آکاه باش در این کوه هر کونه درخت میوه هست و تا دو بار فرمود که اینجا چه خوب جایکاه امانت برای کسیکه ترسان و هراسان باشد آکاه باش بدرستیکه صاحب این امر را در اینجا دو غیبت خواهد شد یکی کوتر و دیکری طولانی در کتاب مذکور از فضل بن شاذان او از عبد الله بن جبله او از سلمة بن صباح جعفی او از حازم بن حبیب روایت نموده او کفته که صادق ع بمن فرمود یا حازم صاحب این امر را دو غیبت خواهد شد در آخر مدت غیبت دویمین ظهور خواهد نمود و اکر کسی نزد تو آید و بکوید که من دست خود را از خاک قبر صاحب ع تکانیدم یعنی و را دفن نمودم و دستم که بخاک قبرش غبار آلود شده بود پاک کردم هر آینه او را تصدیق مکن محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی علوی او از احمد بن حسین او از احمد بن هلیل او از ابن ابی نجران او از فضاله او از سدیر صیرفی روایت نموده او کفته که از صادق ع شنید میفرمود که در صاحب این امر جهت شباهتی هست بیوسف ع عرض کردم کویا از غیبت و حیرت بما خبر میدهی فرمود که اینطایفه ملعون خوک طبیعتان چرا منکر اینمطلب میشوند بدرستیکه برادران یوسف صاحب عقل و دانشمند و اولاد پیغمبر بودند بنزد وی آمدند و باوی سخن کفتند و معامله کردند و ایشان برادران وی بودند و هم برادر ایشان بود با وجود اینها و را نشناختند تا وقتیکه خودش را بایشان شناسانید چنانکه کفت که من یوسفم ان وقت او را شناختند پس این امت سرکردان مانده چرا انکار میکنند زیرا که خدای عز و جل در وقتی از اوقات چنان اراده نماید که حجت خود را از ایشان پنهان کرداند به درستیکه سلطنت مصر در دست یوسف علی نبینا و علیه السلم بود و در میان او و پدرش هجده روزه راه اکر میخواست که مکان خود را باو معلوم نماید هر آینه قدرت داشت پس این امت چرا انکار میکنند اینرا که خدا تعالی بکند در بارهٔ حجت چیزیرا که در خصوص یوسف ع نمود باین طریق که این ستمدیده و از حقش دور افتاده یعنی صاحب این امر در میان ایشان تردد نماید و در بازارهاشان راه برود و بروی فرش ایشان قدم بکذارد و ایشان او را نشناسند تا در وقتیکه خدا تعالی او را ماذون نماید در اینکه خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف ع را ماذون نمود لهذا در وقتیکه برادرانش باو کفتند که تو یوسفی کفت آری یوسفم در کتاب مذکور از کلینی او از علی بن ابراهیم او از محمد بن حسین او از ابن ابی نجران مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از عمرو بن عثمان او از ابن محبوب او از اسحق بن عمار روایت کرده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که قایم ع را دو غیبت خواهد شد یکی طولانی دیکری کوتاه و در ایام غیبت کوتاه خاصان شیعیان بمکانش مطلع میشوند و در دیکری خاصان هم مطلع نمیباشند در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسین او از ابن محبوب او از اسحق روایت کرده او کفته که صادق ع فرمود که قایم علیه السلم را دو غیبت خواهد شد یکی کوتاه و دیکری طولانی و در مکان غیبت اول بمکانش مطلع نمیشود مکر خاصان

دوستانش و در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از ابن ابی نجران او از علی بن مهزیار او از حماد بن عیسی او از ابراهیم بن کناسه روایت نموده او کفته که از ابی جعفر عم شنیدم میفرمود که صاحب این امر را دو غیبت هست و نیز شنیدم میفرمود که خروج نمیکند در حالتیکه در کردن بیعت از برای کسی باشد و در کتاب مذکور از قسم بن محمد بن حسین بن حازم او از عیسی بن هشام او از ابن جبله او از سلمة بن جناح او از خارجة بن حبیب روایت نموده او کفته که بخدمت صادق عم مشرف کردیدم بعد از ان عرض کردم که خدا تعالی کارهای ترا اصلاح نماید پدرم و مادرم وفات نمودند و هیچ حج نکردند و خداوند عالم احسان کرده مرا مالدار کردانید آیا چه میفرمایی در اینکه از جانب ایشان حج نمایم فرمود بکن زیرا که آن باعث آرام ایشان میشود بعد از ان فرمود یا حازم بدرستی که صاحب این امر را دو بار غیبت اتفاق خواهد افتاد و در آخر مدّت غیبت دوّم ظهور خواهد کرد پس اکر کسی بیاید و بتو بکوید که دست از خاک قبر آنحضرت را تکانیدم یعنی او را دفن کردم و دستم را که در حالت دفنش غبار آلود شده بود پاک کردم هر آینه او را تصدیق مکن زیرا که او ظهور و خروج نکرده نخواهد مرد و در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن محمد بن رباح زبیری او از احمد بن علی حمیری او از حسن بن ایوب او از عبد الکریم بن عمرو او از ابی حنیفه سائق او از حازم بن حبیب روایت کرده او کفته که بخدمت صادق عم عرض کردم که پدرم مردی بود از عجم حج نکرده وفات نمود اراده دارم که از جانب وی حج نمایم و تصدّق کنم آیا رای شما در این باب چیست فرمود بکن بدرستیکه اجرش باو میرسد بعد از ان فرمود یا حازم صاحب این امر را دو بار غیبت خواهد شد همین حدیث کذشته را تا باخر ذکر نمود در کتاب مذکور باین اسناد از عبد الکریم او از علا او از محمد او از ابی جعفر عم روایت کرده که از آنحضرت شنید میفرمود که قائم عم را دو بار غیبت هست در ایام یکی از آنها چنین کفته میشود که آنحضرت هلاک شده و معلوم نیست که بکدام بیابان رفته در کتاب مذکور باین اسناد از عبد الکریم او از ابی بکر و یحیی بن مثنی او از زراره روایت نموده او کفته که از صادق عم شنیدم میفرمود که قائم عم را دو غیبت خواهد شد در یکی رجوع میکند و در دیکری دانسته نمیشود که در کدام مکانست و همه اوقات بموسم حج حاضر میشود خلایق را میبیند ایشان او را نمی‌بینند مؤلّف کوید مراد از رجوع آنحضرت در ایام غیبت اول رجوع اوست بخاصّان دوستان و سفیران خود و رسیدن خبر اوست بخلایق در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس و سعدان بن اسحق بن سعید و احمد بن حسن بن عبد الملک و محمد بن احمد بن حسن قطوانی ایشان همکی در یکجا کفته اند که خبر داد ما را حسن بن محبوب از ابراهیم بن خارجی قماری او از ابی بصیر او کفته که بخدمت صادق عم عرض کردم که باقر عم چنین میفرمود که قائم آل محمد علیهم السّلم را دو غیبت هست یکی از دیکری طولانی‌تر فرمود آری چنانست که فرموده لکن ظهورش واقع نمیشود تا وقتیکه شمشیر بنی فلان حرکت کند و حلقهٔ جمعیّت شیعیان تنک کردد یعنی بسبب تقیّه نتوانند که جمع کثیری از ایشان در یکجا حلقه زده بنشینند و تا وقتیکه سفیانی خروج نماید و بلا شدّت بهم رساند و مردن و کشتن خلایق را فرا کیرد بنوعیکه در آنحال بحرم خدا و رسول پناه میبرند مترجم کوید ظاهر اینست که مراد از بنی فلان بنی عباس است زیرا که ظاهر تعبیر آنحضرت به بنی فلان مشعر بر تقیّه است و در عهد او دولت بنی امیّه منقرض و دولت بنی عباس ظاهر کردید بنا بر این تقیّه آنحضرت از بنی عباس انسب باشد پس مراد از بنی فلان بنی عباس است در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن یحیی او از احمد بن ادریس او از حسن بن علی کوفی او از علی بن حسّان او از عبد الرحمن بن کثیر او از مفضّل بن عمر روایت کرده او کفته که از صادق عم شنیدم فرمود که صاحب این امر را دو بار غیبت خواهد شد در ایام یکی از آنها با هلش رجوع میکند و در دیکری کفته میشود که معلوم نیست که بکدام بیابان رفته عرض کردم که در آنحال چه باید بکنیم فرمود که اکر در آنوقت کسی ادّعای سفارت و نیابت از جانب آنحضرت نماید از او پارهٔ چیزها بزرک که شأن نایب آنحضرتست جواب دادنست از آنها بپرسید یعنی و را بپرسید این چیزها امتحان بکنید در کتاب مذکور از ابن عقده او از قسم بن محمد او از عیسی بن هشام او از عبد الله بن جبله او از احمد بن مضر او از مفضّل او از صادق عم روایت کرده که آنحضرت فرمود که صاحب این امر را غیبتی خواهد شد که در ان غیبت چنین میکوید فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ پس آنحضرت بقول خداوند عالم متمثّل شده مانند موسی بن عمران کوید که از شما فرار نمودم در وقتیکه از شرّ و بیداد شما ترسیدم پس پروردکار من نبوّت را بمن عطا فرمود و مرا از جملهٔ انبیاء مرسلین کردانید در کتاب مذکور از کلینی او از جماعتی از اصحاب ما ایشان از احمد بن محمد او از وشّا او از ابی حمزه او از صادق عم روایت نموده آنحضرت فرمود که صاحب این امر را از غیبت ناچار است و در اثنای غیبتش ناچار است از کوشه کیری و چه خوب منزلست برای وی مدینه و در سی نفر وحشت نمیباشد پیشتر بیان کردیم که مراد از سی نفر کیانند در کتاب مذکور از کلینی او از علی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابو بن خزار او از محمد بن مسلم مثل این را روایت نموده و در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن محمد بن رباح او از محمد بن عباس او از ابن بطاینی او از پدرش او از مفضّل روایت نموده

او کفته

او کفته که از صادق عم شنیدم میفرمود که صاحب این امر را خانه هست نامش بیت الحمد در آنخانه چراغی میباشد که از روز ولادت تا وقتیکه با شمشیر ظاهر میشود روشن است خاموش نمیکردد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از محمد بن عیسی او از محمد بن عطار او از سلام بن ابی عمیره او از باقر عم مثل این را نقل نموده

باب نادر در خصوص ذکر احوال کسانی که آنحضرت را در ایام غیبت کبری نزدیک بزمان ما دیده اند مؤلّف کوید که رسالهٔ یافتم مشهور بقصّهٔ جزیرهٔ خضراء در بحر ابیض و دوست داشتم که مطالب آنرا در این کتاب ذکر نمایم زیرا که مشتمل بود بر ذکر احوال کسانی که بخدمت آنحضرت رسیده اند علاوه بر این پارهٔ حکایات در ان درج شده بود و جهت اینکه باب علیحده برای آن قرار دادم و در ذیل سایر بابها ذکر نکردم اینست که آنرا مانند مطالب سایر بابها در کتابهای معتبر ندیدم تا اینکه آنرا هم در اثنای آنها ذکر نمایم مطالب آنرا با عباراتش چنانکه دیده ام نقل میکنم بندهٔ حقیر مترجم خطبهٔ دیباچهٔ آنرا با عبارتش نقل نمود بعد از ان بترجمه پرداخت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدَانَا لِمَعْرِفَتِهِ وَالشُّکْرُ لَهُ عَلَی مَا مَنَحَنَا لِلْاِقْتِدَاءِ بِسُنَنِ سَیِّدِ بَرِیَّتِهِ مُحَمَّدٍ الَّذِی اصْطَفَاهُ مِنْ بَیْنِ خَلِیقَتِهِ وَخَصَّنَا بِمَحَبَّةِ عَلِیٍّ وَالْاَئِمَّةِ الْمَعْصُومِینَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیمًا کَثِیرًا بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی ص میکویم که در خزینهٔ امیر المؤمنین و سیّد الوصیّین و حجّت ربّ العالمین و امام المتّقین علی بن ابی طالب علیه السّلم بخط شیخ فاضل عامل فضل بن یحیی بن طیبی کوفی قدّس الله روحه چنین یافتم الحمد لله ربّ العالمین وصلّی الله علی محمّد و آله و سلّم بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی ص این بندهٔ محتاج بعفو پروردکار عالم فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی چنین کوید که از شیخ شمس الدّین بن نجیح حلّی و شیخ جلال الدّین عبد الله بن حوام حلّی در نیمهٔ شعبان سال ششصد و نود و نهم هجرت در مشهد سیّد شهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیّة والثّنا حکایت عجیبی که علی بن فاضل مازندرانی در بحر ابیض و جزیرهٔ خضراء آنرا مشاهده نموده بود شنیدم ایشان هم در سرّ من رای از خود علی بن فاضل استماع نموده بودند وقتیکه این حکایت را شنیدم بملاقات وی شوقمند کردیدم و خواستم که آنرا از زبان خود او بشنوم لهذا بقصد ملاقات وی عزم نمودم که بسرّ من رای بروم در آن ایام چنان اتفاق افتاد که او در اوایل ماه شوّال سال مذکور از سرّ من رای بسمت حلّه بیرون آمد بعزم اینکه از انجا بنجف اشرف برود و بعادت سابقش در انجا اقامت نماید پس وقتیکه ورود او را بحلّه استماع نمودم و من هم در ان وقت منتظر ظهورش بودم ناکاه دیدم که سواره آمد میخواهد که در خانهٔ سیّد حسن بن علی موسی مازندرانی که در حلّه سکنی داشت فرود آید تا انکه انوقت علی بن فاضل را نشناخته بودم لکن از خاطرم چنان خطور نمود که همان سواره علی بن فاضل است وقتیکه از نظرم غایب شد از پی او افتاده بسمت سیّد مذکور آمدم چون بدر خانه‌اش رسیدم دیدم که سیّد شاد و خرّم در در ایستاده چون مرا دید که بنزد او آیم بروی من خندید و آمدن علی بن فاضل را بمن خبر داد پس دلم از شدّت فرح و سرور پرید و از بسیاری اشتیاق نتوانستم که خود را نکه بدارم که غیر در این وقت با و ملاقات نمایم پس با سیّد داخل خانه شده برو سلام کردم و دستش را بوسیدم از سیّد پرسید که این کیست کفت فضل بن یحیی طیبی است صدیق شما وقتیکه این را شنید تواضع نموده از جا برخواست و مرا در جای خود نشانید و بمن ترحیم قرار داد و حال پدرم و برادرم شیخ صلاح الدّین را مکرّر از من پرسید زیرا که ایشانرا سابقا میشناخت و با هم آشنایی داشتند و من در آن اوقات در نزد ایشان حاضر نبودم بلکه در شهر واسط در خدمت شیخ ابی اسحق ابراهیم بن محمد واسطی تحصیل علم میکردم بعد از ان باوی مشغول سخن کفتن کردیدم و از سخنانش دریافتم که در اکثر علوم مانند فقه و حدیث و علوم عربیه مهارت دارد در این اثنا شرح انحکایت را که شیخ شمس الدّین حلّی و شیخ جلال الدّین بمن خبر داده بودند از او خواهش نمودم پس آنرا از اوّل تا آخر در حضور سیّد حسن بن علی موسی صاحب آنخانه و حضور جماعتی از علماء حلّه و علماء اطراف که بدیدن وی آمده بودند بمن نقل نمود و این روز روز یانزدهم شهر شوّال و سال سال ششصد و نود و نهم بود و صورت آن حکایت که از زبانش شنیدم اینست هر چند که در پارهٔ الفاظ وی که نقل نمودم تغییر اتفاق افتاد لکن معنی یکیست کفت که چند سالی بود که در شهر دمشق شام بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد الرّحیم حنفی مذهب خدا تعالی او را براه راست هدایت نماید علوم اصول و علوم عربیه تحصیل میکردم و در پیش شیخ زین الدّین علی مغربی اندلسی مالکی مذهب علم قرائت زیرا که او هر یکی از قرائت هفتکانه دانا و در بسیاری از علوم مانند صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و اصول و فقه و اصول عقاید بصیر و بینا و بجهت حسن فطرتش طبیعت نرم و ملایمی داشت که هرکز در سر مذهب و مباحثه با علماء لجاجت و عناد نمیکرد و هر وقتیکه ذکر شیعه بمیان می آمد میکفت که علمای امامیّه چنین کفته اند بخلاف سایر مدرّسان زیرا که ایشان هر وقتی که ذکر شیعه میکذشت میکفتند که علماء رافضیان چنین کفته اند از این جهة او را اختیار نموده تردّد را بنزد او نمودم و دیکرانرا موقوف کردم مدّتی در نزد وی ماندم از این علوم یاد میکرفتم ناکاه چنان اتفاق افتاد که او از دمشق عزم سفر دیار

مصر

مصر بود چون که در میان ما محبت بسیار بود لهذا مفارقتش بر من گران آمد هم چنین مفارقت من نسبت باو پس امر منجر شد باینکه مرا برفاقت خود بشهر براه افتادیم مدتی راه رفتیم تا اینکه بشهر قاهره که از سایر شهرهای مصر بزرکتر است وارد کردیدیم پس شیخ ما در مسجد ازهر منزل نموده مشغول تدریس کردید فضلاء مصر از آمدنش مطلع کردیده همهٔ ایشان بتمنای اینکه او را زیارت کنند و از علومش بهره ور شوند بآنجا وارد کردیدند پس نه ماه در قاهرهٔ مصر اقامت نموده و ما هم در کمال خوشحالی در نزد وی بودیم ناکاه قافلهٔ از شهر اندلس وارد کردید و در نزد مردی از اهل قافله نامهٔ از پدر شیخ ما بود در ان نامه بشیخ ما اظهار داشته بود که بیماری شدیدی بمن عارض شده دلم میخواهد که پیش از آنکه مرکم در یابد ترا ببینم پس درنك نکرده عازم این سرزمین باش وقتیکه شیخ نامهٔ پدرش را دید دلش رقت نمود و کریست و مصمم شد که بجزیرهٔ اندلس برود و بعضی از شاکردها او عزم در رفاقت وی نمودند من هم از جملهٔ ایشان بودم زیرا که او محبت بسیاری بمن داشت و برای سفرم هم تهیهٔ خوبی دید پس برفاقتش بسمت اندلس سفر نمودم وقتیکه به اول دهی که از دهات جزیرهٔ اندلس است رسیدیم تبی بمن عارض کردید که از حرکتم باز داشت چونکه شیخ مرا بدین حالت دید رقت نمود و کریست و کفت که جدائی تو بر من کران است پس بخطیب آن ده ده درهم داد که بامورات من قیام نماید تا وقتیکه از این دو امر یکی واقع بشود صحت یابم یا وفات نمایم اکر خدا تعالی بصحت و عافیت منتم کذاشت از پی او باندلس بروم پس این عهد را با من نمود بسمت شهر خود متوجه کردید و مسافت راه بکنار دریا از آن سرزمین تا شهر اندلس پنج روزه راه بود پس سه روز در آن ده ماندم بحالتی که از شدت تب بر حرکت قادر نبودم و در آخر سیم تب از من زایل کردید پس بیرون رفته در کوچه‌های آن ده میکشتم ناکاه جماعتی دیدم که از کوههائی که بکنار دریای مغرب زمین نزدیکست بآنجا وارد شده پشم و روغن و سایر متاع برند از احوال شان پرسیدم کفته شد که این جماعت از سمتی میآیند که ببر زمین بربر نزدیکست و آنهم در نزدیکی جزایر رافضیانست وقتیکه این را استماع نمودم مسرور و خوشحال کردیدم و جاذبهٔ شوق سرزمین شان کریبان کیر خاطرم کردید چنین کفته شد که از اینجا تا بآن سرزمین بیست و پنج روزه راه میباشد از جملهٔ ان مسافت دو روزه راه آب و آبادی ندارد بعد از ان دهات بیکدیکر متصلند پس از انجماعت دراز کوشی برای طی آن مسافت که آب و آبادانی نداشت بسه درهم کرایه نمودم وقتیکه آن مسافت را برفاقتشان طی نمودم و بسرزمین ایشان که آبادانی بود رسیدم پیاده شده باختیار خود از دهی بده دیکر میرفتم تا اینکه با بتدای آن سرزمین رسیدم در آنجا چنین کفته شد که در میان تو و جزیرهٔ رافضیان سه روزه راه ماند پس درنك ننموده از آنجا کذشتیم بجزیرهٔ رسیدم که چهار قلعهٔ قوی هم داشت و انها برجهای بلند محکم داشتند و ان جزیره با آن حصارها در کنار دریا بود و ان قلعه در بزرکی داشت آنرا باب بربر میکفتند از ان در داخل شدم کوچهای انرا میکشتم و مسجد آنرا از آنجا را میپرسیدم تا اینکه انرا بمن نشان دادند وقتیکه بمسجد داخل شدم آنرا جامع بزرکی بنظر آوردم که در کنار دریا در سمت مغرب شهر واقع شده بود در آنجا برای استراحت نشسته بودم ناکاه مؤذن باذان ظهر شروع نمود و حی علی خیر العمل را کفت بعد از فراغت از اذان بتعجیل فرج صاحب الزمان ع دعا نمود در انحال کریه ام کرفت بعد از آن خلایق دسته بدسته داخل مسجد کردیدند و در چشمهٔ آبی که در زیر درختی در سمت شرقی مسجد بوضو ساختن مشغول شدند من هم بایشان نکاه میکردم در حالتی که با فرح و سرور بودم زیرا که وضوی ایشانرا مطابق میدیدم بانچه که از ائمهٔ هدی علیهم السلم منقول شده وقتیکه از وضو فارغ کردیدند ناکاه مردی خوش روی و باوقار و آرام از میان ایشان ظاهر شده پیش افتاده در میان محراب برای نماز ایستاده صفهای جماعت در پشت سرش راست کردیدند پس اورا امام قرار داده در عقبش نماز میکردند که مشتمل بود بواجبات و مستحباتی که از ائمه علیهم السلم نقل شده است هم چنین تعقیب و تسبیح را بدین نهج بجا آوردند و بسبب شدت مشقت سفر نتوانستم که با ایشان نماز بکذارم پس وقتیکه از نماز فارغ شدند و مرا هم بدین حالت دیدند اقتدا نکردن مرا ناخوش داشتند با همکی متوجه جانب من کردیده از من پرسیدند که حال تو چکونه است و نماز را در کجا میکنی و مذهبت کدام است کفتم اصلم از عراق و مذهبم اسلام میکویم أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الْأَدْيَانِ كُلِّهَا وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ کفتند که این دو شهادت برای تو نفع ندارند مکر اینکه جانت در دار دنیا بسبب آن از کشته شدن در امان میباشد چرا شهادت دیکر را نمیکوئی تا اینکه بی محاسبه داخل بهشت شوی کفتم آن شهادت کدام است خدا بشما رحمت کند انرا بمن یاد دهید در آن حال پیشنماز ایشان کفت که شهادت سیم اقرار است باینکه امیر المؤمنین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب و یازده نفر از اولاد او اوصیاء رسول خدا و خلفاء بلافصل او میباشند و بعد از رسول خدا بوده که اطاعت ایشانرا بر بندکان خود واجب کردانیده و ایشانرا اولیاء امر و نهی خود و ابن بان ایشان بر بندکان رسانیده و ایشانرا در روی زمین بر خلایق

حجت قرار داده و ایشانرا برای مخلوقات اسباب امان کردانیدن زیرا که پروردکار عالم برای پیغمبر خود در شب معراج در مقام قاب قوسین او ادنی نامهای این دوازده نفر را مشافهه ذکر نموده و امامت و خلافتشانرا باو اظهار فرموده آن صادق امین و رسول رب العالمین هم باخبر داده وقتیکه این سخنانرا از ایشان استماع کردم بخداوند سبحانه و تعالی در مقابل این نعمت حمد نمودم و بغایت شاد و خرم کردیدم بحدی که خستکی راه بجهت فرح از من زایل کردید و بایشان معلوم نمودم که من هم مذهب ایشانرا دارم پس بمهربانی و ملاطفت بمن متوجه کردیده منزلی در زاویه‌های مسجد برای من تعیین نمودند مدتی که در انجا بودم با اعزاز و اکرام بنزد من تردد مینمودند و پیش نمازشان چنان شد که شب و روز از من جدا نمیشد و روزی از او پرسیدم که ذخیرهٔ اهل این بلد از کدام سرزمین میآید زیرا که برای ایشان در اینجا زراعتی نمی‌بینم کفت ذخیرهٔ ایشان از جزیرهٔ خضراء بحر ابیض که از جملهٔ جزایر اولاد صاحب الامر علیه السلم است میرسد کفتم در سالی چند دفعه میاید کفت دو دفعه و امسال یکدفعه آمده و دفعهٔ دیکر مانده کفتم تا وقت آمدن آن چه مدت مانده کفت چهار ماه پس بسبب طول انمدت متأثر شدم و چهل روز در نزد ایشان ماندم شب و روز برای زود آمدن کشتیهای ذخیره دعا میکردم در انمدت کمال اعزاز و اکرام را در حق من مرعی و منظور میداشتند تا اینکه در روز آخر ان چهل روز بسبب طول انمدت دلتنك کردیدم لهذا بکنار دریا بیرون رفته بسمت مغرب که اهل بلد کفته بودند که ذخیرهٔ ایشان از آن سمت میاید نکاه میکردم ناکاه چیز سفیدی بنظرم رسید پس از اهل بلد پرسیدم که آیا مرغ سفیدی در این دریا میشود کفتند نمیباشد بعد از آن از من پرسیدند که آیا چیزی در روی دریا دیدی کفتم آری پس شاد کردیدند و کفتند که این همان کشتیهائی است که در هر سال از بلاد اولاد امام ع برای ما میاید پس نکذشت مکر اندك زمانی که کشتیها رسیدند بنا بکفتهٔ ایشان آمدن آنها در آنوقت در غیر وقت معتاد بود پیشتر از همه کشتی بزرکی در رسید بعد از آن یکی دیکر بعد از ان هم یکی دیکر تا اینکه هفت تا تمام شد و از کشتی بزرك شیخی مستوی القامه و خوبروی و خوش لباس بیرون آمد داخل مسجد شد و وضوی کامل بطریقیکه از ائمه علیهم السلم منقول است کرفت و فریضهٔ ظهر و عصر را بجا آورد وقتیکه از نماز فارغ شد بسمت من متوجه کردیده سلام کرد جواب سلام را رد نمودم بعد از ان از من پرسید که نامت چیست و چنان کمان دارم که نام تو علی باشد کفتم راست کفتی پس باز بان کسیکه مرا میشناسد با من سخن کفت در اثنای کفتکو پرسید که نام پدرت چیست بعد از ان باز خودش کفت که کمان اینست که فاضل باشد کفتم آری شك نکردم در اینکه او در سفر کردن ما از دمشق بمصر با ما رفیق بوده پس کفتم ایها الشیخ چکونه مرا و پدرم را شناختی آیا در سفر ما از دمشق بمصر با ما بودی کفت نه کفتم آیا در سفر ما از مصر باندلس هم بودی کفت سوکند بمولای خود صاحب الامر ع یاد میکنم که هر آینه با شما نبودم کفتم پس از کجا نام مرا و نام پدرم را میشناسی کفت بدانکه نام و نسب و صورت و سیرت پیشتر از این بمن رسیده بایدترا بجزیرهٔ خضراء ببرم پس از شنیدن این سخن شاد کردیدم زیرا که دانستم که مرا در نزد ایشان نامی هست و از عادت آن شیخ این بود که در نزد اهل انجا مکث نمیکرد مکر سه روز لکن در این دفعه یکهفته در انجا توقف نمود و ان ذخیره را بصاحبانش که برای ایشان همیشه مقرر شده بود رسانید وقتیکه خط رسیدها از ایشان کرفت عزم سفر نمود و مرا هم باخود برداشت و در روی دریا مشغول راه رفتن شدیم وقتیکه روز شانزدهم سفر ما شد در روی دریا آب سفیدی دیدم پس شروع نموده بآن نکاه میکردم و در نکاه کردنم طول میدادم ناکاه الشیخ بمن کفت و نامش محمد بود که چرا نکاه میکنی بآن آب کفتم آنرا در غیر لون آب دریا مشاهده میکنم کفت اینها بحر ابیض است و انجا جزیرهٔ خضراء و این آب را اطراف این جزیره مانند حصار مدور کردیده از هر سمت که باین جزیره بیاید آن آب مانع است و از حکمت حکیم علی الاطلاق و برکت مولای ما صاحب العصر علیه السلم هر وقت که کشتیهای دشمنان باین آب داخل میباشند غرق میشوند هر چند که استحکام داشته باشند در آنحال قدری از آب استعمال نمودم و خوردم ناکاه مانند آب فرات شیرین یافتم بعد از ان این آب سفید را طی نموده بجزیرهٔ خضراء رسیدیم از کشتی بزرك بجزیرهٔ فرود آمدیم و داخل شهر کردیدیم ناکاه دیدیم که انشهر در کنار دریا در میان هفت قلعه که قوی هم بودند واقع شده و رودخانه‌ها چند و درختان بسیار که همه انواع میوه‌ها را داشتند در آنجا بود و بازارهای بسیار و حمام چندی بنظر آوردم و اکثر عمارتهای آن از مرمر شفاف بنا شده بود و اهلش در بهترین زی و حسن منظر بودند بسبب مشاهدهٔ اینها دلم از شدت شادی طپیدن نمود بعد از آن رفیق من محمد بعد از آنکه در خانه‌اش استراحت نمودیم مرا برداشته بجامع بزرك برد در انجا جمع کثیری دیدم در وسط ایشان شخصی نشسته بود که هیبت و وقار و آرام را انجلی داشت که قادر بر وصف ان نیستم و مردم باو بالقب سید شمس الدین محمد عالم خطاب کردند و قرآن و علم فقه و علوم عربیه و اصول الدین و علم فقهی که از صاحب الامر ع اخذ میکردند و مسئله بمسئله و قضیه بقضیه و حکم بحکم براو میخواندند برای اینکه او ایشانرا به خط و خطایشان اکر داشته باشند مطلع کرداند وقتیکه به پیشروی وی رسیدم جای وسیعی بمن داد و در نزدیکی خود نشانید بعد از آن احوال مرا از من پرسید و کفت که همهٔ احوال تو پیش از این بمن رسیده بود شیخ محمد ... مرا باینجا آورد و بعد از آن

نمود. یکی را از زاویهای مسجد مخلّی نموده تنها برای من منزل قرار دادند گفت در هر وقتیکه دلت خلوت و استراحت بخواهد
اینجا منزل تست پس برخواستم بآنجا رفتم و تا وقت عصر استراحت نمودم ناگاه دیدم که گماشته نزد من آمد و گفت که از مکان
خود بجای دیگر مرو تا اینکه سید و اصحاب او بیایند با تو شام بخورند گفتم سمعاً و طاعة پس نگذشت مگر اندکی ناگاه دیدم که
سید با اصحابش تشریف آورده پس نشستند بعد از آن طعام حاضر نمودند پس خوردیم و برخواستیم و با سید برای اداء نماز مغرب
و عشاء بمسجد رفتیم و وقتیکه از نماز فارغ گردیدیم سید بمنزل خویش رفت من بمکان خود برگشتم هجده روز بدین منوال در آنجا
مکث نمودم در صحبت سید بودم چنانچه در جمعهٔ اوّل با سید نماز میکردم دیدم که سید نماز جمعه را دو رکعت به نیت
وجوب بعمل آورد بعد از نماز بسید گفتم که شما را دیدم که نماز جمعه را دو رکعت بطریق وجوب بعمل آورید گفت آری
زیرا که شرط آن موجود بود از اینجهت واجب شد من در پیش خود گفتم گاه هست که امام ع در اینجا حاضر بود از اینجهة
واجب گردید بعد از آن در وقت دیگر در جای خلوت از او پرسیدم که آیا امام ع در آنجا حاضر بود گفت نه ولکن من از
جانب آنحضرت مأمور و نایب خاص هستم گفتم ای سید من آیا امام را دیده گفت نه ولکن پدرم بمن خبر داد که گفت که صدای آنحضرت را
در حالتی که سخن میگفت شنیدم لکن خود او را ندیدم و جدّم هم صدایش را شنیده و هم خودش را دیده بود گفتم ای سید من
چرا یکی آنحضرت را می بیند و دیگری نمی بیند گفت ای برادر خدا تعالی از میان بندگان خود هر که را که میخواهد فضل
و احسان خویش را باو عطا میفرماید چنانچه از میان بندگان خود انبیا و اوصیا را نموده و ایشان را نشانها و راه دین و
حجتهای خود قرار داده بر خلایق ایشان را میان خود و مخلوقات وسیله و واسطه نموده تا اینکه هلاک شود هالکان و نجات
ناجیان بعد از اقامهٔ حجت و برهان باشد بر ایشان و خداوند عالم روی زمین را برای اینکه لطف خود را در بارهٔ بندگان
ارزانی بدارد از حجّت خالی نگذاشته و برای هر حجت ناچار است از سفیری و واسطهٔ برای اینکه پارهٔ احکام را از جانب
وی بخلایق برساند بعد از آن سید از دستم گرفته مرا بخارج شهر برد و باهم بسمت باغات رفتیم پس در آنجا نهرهای
جاری و باغهای بسیار بنظر آوردیم که انواع میوهای رنگین و شیرین مانند انگور و انار و امرود و غیر آنها داشتند بطوری که مانند
آنها را در بلاد عراق و شام ندیده بودم پس در حالتی که ما در باغ از باغی بباغ دیگر میگذشتیم و تفرّج میکردیم ناگاه
مردی خوش صورتی که دو طاقه پارچه از پشم سفید پوشیده بود به پیش روی ما آمد وقتیکه بنزدیکی ما رسید بر ما
سلام کرد و برگشت و از صورت و هیئت وی تعجب نمودم و از سید سلّمه الله پرسیدم که این مرد کیست گفت
که آیا این کوه بلند را می بینی گفتم آری گفت که در وسط آن جایگاه خوبی هست و در آنجا چشمهٔ هست در زیر درختی
که شاخهای بسیاری دارد در نزد آن چشمه قبهٔ از آجر ساخته شده و این مرد با رفیقی که دارد در این قبه خدمتکارند
در هر روزی از روزهای جمعه بآنجا میروم و امام ع را از آنجا زیارت میکنم و دو رکعت نماز میکنم و از آنجا ورقه میابم
که در آن نوشته میشود احکامی که در مقام محاکمات در مابین مؤمنان محتاج میشوم و هر قدری که از احکام در آن ورق
نوشته شده با آن عمل میکنم و هر حکمی که در آنجا نوشته نشده خود را از آن باز میدارم و ترا سزاوار است اینکه بآنجا بروی
و امام ع را از قبه زیارت بکنی پس بکوه رفتم و قبه را چنان یافتم که نشان داده بود و دو نفر خادم در آنجا دیدم یکی از
ایشان که او را میان باغات دیدیم بمن مرحبا گفت و دیگری ناخوشم داشت و آن یکی که مرحبا گفت برفیقش گفت که این را
ناخوش مدار زیرا که او را در صحبت سید شمس الدین دیدم وقتیکه این را شنید بمن مرحبا گفت و هر دو با من سخن
گفتند و برای من نان و انگور آوردند پس خوردم و از آب آن چشمه که در نزد قبه بود آشامیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز
کردم و با ایشان گفتم که آیا امام علیه السلام را میتوان دید گفتند که دیدنش ممکن نیست و ما مأذون نیستیم که با احدی در این
خصوص خبر بدهیم پس از ایشان التماس دعا نموده ایشان برای من دعا کردند بعد از آن برگشتم و از کوه پائین آمدم تا اینکه
بشهر رسیدم وقتیکه داخل شهر شدم بدر خانهٔ شمس الدین سید آمدم آنگاه گفته شد که او بجهت کاری از خانه بیرون رفته
پس از آنجا گذشته بخانهٔ شیخ محمد که در کشتی با او رفیق بودم رفتم و با او نشستم رفتنم را بکوه و ملاقات آن دو خادم را
و ناخوش داشتن یکی را از ایشان مرا باو نقل کردم گفت هیچ کس مرخص نیست که بآن مکان برود مگر سید شمس الدین و امثال
وی از اینجهة آن خادم ترا ناخوش داشته و از او اصل و نسب سید شمس الدین را پرسیدم گفت که از اولاد امام ع است و میان
او و امام ع پنج پشت هست و او از آنحضرت نایب خاص است بعد از آن روزی بسید گفتم که مرا مأذون کن در اینکه پارهٔ مسائل
که بآنها احتیاج افتد از تو نقل بکنم و قرآن را در پیش تو بخوانم تا صحت و فساد قرائت بمن نشان دهی و مواضع مشکل را از علوم
دینیه و غیر آنرا بتو عرض بکنم تا اینکه آنها را از برای من حل بکنی پس خواهشم را قبول نموده گفت که اگر از تحصیل
این مطلب ناچاری ابتدا بقرائت قرآن بکن پس شروع نموده میخواندم و در هر جا که در نزد قاریان قرائت در آنجا خلاف
بود میگفتم که حمزه چنین خوانده و کسائی چنین و عاصم چنین و ابو عمرو بن کثیر چنین سید گفت که ما اینها را

نمیشناسیم بلکه قرآن پیش از هجرت رسول خدا ص از مکه بمدینه نازل نشده مگر با هفت حروف و بعد از هجرت در وقتیکه رسول خدا از
حجة الوداع فارغ شد بود جبرئیل باو نازل گردید و گفت یا رسول الله قرآن را در نزد من تلاوت بکن تا اینکه اوایل و اواخر سورها
و شأن نزول آنها را برای تو بیان نمایم پس در آنوقت علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و حذیفة بن
یمانی و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعتی از صحابه خدا از نیکان ایشان راضی شود نزد آنحضرت جمع
شدند پس او قرآن را از اوّل تا آخر تلاوت نمود و بهر جا که در آن اختلاف بود میرسید جبرئیل ع آنرا برای وی بیان مینمود و امیر المؤمنین ع
آنرا در یک ورقی از پوست مینوشت پس بنا بر این همه آیات قرائت امیر المؤمنین ع است گفتم ای سید من بعضی آیات را چنین می بینم
که نه ماقبلش ربطی دارد و نه مابعدش و فکر قاصر ما بغور اینمعنی نمیرسد گفت آری امر چنانست که دیدهٔ و سرّ آن اینست که وقتیکه
سید بشر محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله از دار فنا بدار بقا رحلت نمودند آن دو صنم قریش که خلیفهٔ اول و ثانی باشند غصب
خلافت نمودند امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را جمع نموده و در توی بوقچهٔ گذاشته در مسجد بنزد ایشان آورد و فرمود که این کتاب خدا
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن امر نموده که آنرا بشما بنمایم تا اینکه روز قیامت در نزد خدا تعالی حجت بر شما قایم شود در آنحال فرعون
و نمرود این امت یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب بآنحضرت گفت که ما بقرآن تو احتیاج نداریم آنحضرت فرمود که حبیب من
رسول خدا ص این بمن خبر داده بود لکن از راه اتمام حجت آنرا بشما نشان دادم پس این را فرمود و بمنزلش برگشت در حالتیکه
میگفت لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لا رادّ لما سبق فی علمک و لا مانع لما اقتضته حکمتک فکن انت الشاهد لی علیهم
یوم العرض علیک یعنی پروردگارا نیست جز تو بی نظیر و بی شریکی ردّ کننده نیست چیزیرا که از علم تو گذشته و مانعی نیست
از کردن چیزی که حکمتت آنرا اقتضا نموده پس در روز قیامت در خصوص من کردهای این قوم را شاهد باش در آنحال ابن ابی
قحافه مسلمانان را صدا نمود گفت که در نزد هر کس آیه یا سورهٔ هست آنرا بیاورد پس ابو عبیدة بن جراح و عثمان و سعید ابن ابی
وقاص و معویة ابن ابی سفیان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه بن عبد الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و سایر مسلمانان هر
یکی آیه و سورهٔ آوردند و این قرآن را جمع نمودند و آیاتی را که دلالت داشتند با فعل قبیحهٔ ایشان که بعد از وفات رسول
خدا ص از ایشان صادر گردید انداختند از این جهة این آیات را بهم بکر غیر مربوط می بینی و قرآنی که امیر المؤمنین ع آنرا جمع نموده
در نزد صاحب الامر علیه السلام محفوظ است همهٔ احکام حتی ارش خدش در آن قرآن هست و امّا این قرآن در میان ما است در صحّت آن
در اینکه آن کلام خدا است شک و شبهه نیست اینحدیث که نقل کردم بدین نهج از صاحب الامر ع صادر گردیده مترجم گوید ارش
خدش عبارت است از اینکه کسی در بدن دیگری با لت حرب یا غیر آن مانند خراشیدنی جراحتی احداث نماید بنوعیکه پوست بدنش را
بالمرّه نبریده باشد بلکه در روی آن جراحتی مانند خراشیدن حادث گردد در این حال الحکم ان بحسب شرع اینست که مجروح را
غلام فرض کرده اهل خبره دو بار او را قیمت میکنند یکبار با این جراحت و بار دیگر قطع نظر از این جراحت کرده و تفاوت
مابین این دو قیمت را ارش خدش گویند باید آنرا جارح بمجروح ادا نماید علی بن فاضل گوید که از سید نزدیک بنود مسئله
نقل کردم و آنها الآن در نزد من است و آنها را در یک مجلد نوشته و آنرا بفوائد شمسیه نامیده ام و بر آن مطلع نمیکردانم مگر مخلصان
را از مؤمنان انشاء الله تعالی آنرا خواهی دید و وقتیکه جمعهٔ دویم رسید و آنروز هم نیمهٔ ماه بود و از نماز فارغ شدیم و سید
هم در مجلس افاده قرار گرفت ناگاه صدای هرج و مرج از مسجد بیرون بگوشم رسید بسید گفتم که این چه صدا است که میشنوم گفت
که در هر روز جمعه که به نیمهٔ ماه افتد امراء لشکر ما سوار شده منتظر فرج میباشند پس در آنحال در خصوص تماشا کردن
با ایشان از سید اذن طلبیدم پس مأذون شده بیرون رفتم ناگاه جمع کثیری دیدم که تسبیح و تهلیل و حمد میکنند و از خدا تعالی
فرج امام قایم م ح م د بن حسن مهدی خلف صاحب الزمان ع را مسئلت مینمایند بعد از آن بمسجد برگشتم سید گفت که آیا
لشکر را دیدی گفتم آری گفت آیا امراء ایشان را شمردی گفتم نه گفت که عدد ایشان سیصد است سیزده نفر باقی مانده خدا تعالی فرج
ولی خود را زود گرداند بدرستیکه او جواد است و کریم گفتم ای سید من فرج کی خواهد شد گفت ای برادر علم این امر نیست مگر در نزد
خدا و متعلق است بمشیت او و بسا هست که امام ع خودش هم آنوقت را نمیداند بلکه برای آن امر پارهٔ علامات هست که بظهورش
دلالت میکنند از جملهٔ آنها نطق ذو الفقار است بنوعیکه از غلافش بیرون میآید و بزبان عربی فصیح میگوید که یا ولی الله
برخیز با نام خدا و دشمنان او را بکش و از جملهٔ آنها سه صدا است که همهٔ خلایق آنها را میشنوند صدای اول اینست که ای جماعت
مؤمنان قیامت نزدیک شده دوم آنکه آگاه باشید لعنت خدا باد بر کسانی که در حق آل محمد ع ستم نمودند سیم آنست
که بدنی در روی جرم آفتاب دیده میشود در حالتیکه میگوید که خدا تعالی مهدی صاحب الامر ع م ح م د بن حسن را مبعوث
نموده امر و نهی او را بشنوید و اطاعت کنید گفتم ای سید من مشایخ ما احادیث چندی از صاحب الامر ع بما روایت نموده اند که آن
حضرت در وقتیکه بغیبت کبری مخبر را فرمود که هر که بعد از غیبت من ادّعای دیدن ما بکند هر آینه دروغ گفته پس بنا بر این
در میان شما چگونه پیدا میشود کسانی که آنحضرت را می بیند گفت راست گفتی بدرستیکه آنحضرت این سخن را فرموده

نفرموده مگر بسبب بسیاری دشمنان تو که پاره ایشان از اهل بیت خود او و پاره دیگر از فرعونیان و ظالمان بنی عباس بودند
شدت تقیه در آنزمان بمثابه بود که شیعیان بعضی بعضی دیگر را از ذکر آنحضرت منع میکردند و در این زمان
مدت غیبتش طول یافته و دشمنان از دست یافتن براو نومید گردیده اند و بلاد ما از خود ایشان و ظلم شان دور
است و از برکت آنحضرت احدی از دشمنان قدرت ندارند که باین سرزمین برسند گفتم ای سید من علماء شیعه از آنحضرت
روایت نموده که او خمس را برای شیعیان خود مباح کرده آیا اینحدیث از آنحضرت بشما روایت شده گفت آری شیعیان را که
از اولاد علی باشند رخصت نموده که خمس را برای خود شان صرف نمایند گفتم آیا شیعه را در خریدن کنیزان و غلامانی که اهل
عامه ایشانرا اسیر نموده رخصت فرموده گفت آری در خریدن کنیزان و غلامانی که غیر اهل سنت اسیر کرده باشند نیز
رخصت داده زیرا که آنحضرت فرموده که با ایشان بطریق معامله رفتار بکنید ایشان با خود شان بآن طریق رفتار میکنند
و این دو مسئله سوای آنمسئله است که بفوائد شمسیه نامیده ام بعد از آن سید سلمه الله گفت که آنحضرت از مکه در ما بین
رکن و مقام در سال وتر خروج میکند یعنی در سالیکه جفت نباشد مانند نهم و یکم و پنجم و هفتم و غیر آن پس باید مؤمنان از آن
منتظر باشند گفتم ای سید من چنان دوست میدارم که همسایه شما باشم تا وقتیکه خدا تعالی اذن فرج بدهد گفت ای برادر
بدانکه در خصوص مراجعت تو بسوی وطن خویش حکمی بیشتر از این بمن رسیده و برای من ممکن نیست اینکه بآن حکم مخالفت
نمایم تو هم از مخالفت آن حذر کن زیرا که تو صاحب عیالی و مدت مدیدیست که از ایشان دور افتاده و برای تو جایز
نیست که بیشتر از این از ایشان دور باشی پس از استماع این سخنان متاثر گردیده گریستم و گفتم آیا جایز است
اینکه در خصوص این امر بخدمت آنحضرت رجوع نمائی بلکه مرا امر بخروج نفرماید که در اینجا بمانم گفت ممکن نیست گفتم آیا
مرا ماذون و مرخص میکنی در اینکه هرچیز را که دیده ام و شنیده ام نقل نمایم گفت باک نیست از اینکه آنهارا برای
مؤمنان نقل بکنی تا دلهای ایشان اطمینان بهم رسانند مگر فلان و فلان چیز را و آنهارا تعیین نموده گفتم آیا ممکن است
نگاه کردن بجمال آنحضرت گفت نه ولکن ای برادر بدانکه هر مؤمن مخلص را ممکنست اینکه آنحضرت را ببیند بطریقی
که او را نشناسد گفتم ای سید من من هم از جمله بندگان صاحب اخلاص اویم ولکن او را تا حال ندیده ام گفت نه چنین است
که میگوئی بلکه دو مرتبه او را دیده یکی این بود که در وقتیکه بسر من رای آمدی و آن اول آمدن تو بود بآنجا و
رفقای تو پیش افتادند و تو در عقب ماندی تا اینکه بکنار جویباری رسیدی که آب نداشت در آنوقت سواره که به
اسب سفید سوار شده بود نزد تو حاضر گردید و در دستش نیزه درازی داشت و سر نیزه سنان دمشقی بود و وقتیکه
او را دیدی ترسیدی از اینکه لباسهای ترا از تو بگیرد و چون بنزدیکی تو رسید گفت مترس و بسوی رفیقان خود برو بدرستیکه
ایشان در زیر این درخت انتظار ترا میکشند و وقتیکه سید اینرا نقل نمود همان ماجرا بخاطرم آورد گفتم ای سید من ماجرا
همین نهج بود که فرمودی گفت مرتبه دیگر اینکه در وقتیکه از دمشق با شیخ اندلسی که استاد تو بود بعزم مصر بیرون
آمدی و از قافله در عقب ماندی بطوریکه دستت از قافله کوتاه گردید و بسیار ترسیدی در آنحال سواره که پیشانی و
پایهای اسبش سفید بودند و در دستش هم نیزه داشت بسر راه تو آمد و گفت که مترس و برو بآن دهی که در سمت دست
راست تست و امشب را در نزد اهل آنجا بخواب و مذهب خود را با ایشان بیان نما و از ایشان تقیه مکن زیرا که اهل اینجا با
اهالی دهاتی که در سمت جنوبی دمشق واقعند مؤمنان و مخلصانند و در دین و طریقه علی بن ابی طالب و سایر ائمه
علیهم السلام که از ذریه او یند هستند یا ابن فاضل آیا آن سواره ترا باینکه گفتم دلالت کرد گفتم آری دلالتم نمود و بنزد اهل
آن ده رفتم و در نزد ایشان خوابیدم مرا اعزاز و اکرام نمودند و از مذهبشان پرسیدم بی آنکه از من تقیه بکنند در
جوابم گفتند که ما در طریقه علی بن ابی طالب و سایر ائمه علیهم السلام که از ذریه او یند هستیم گفتم این مذهب از کی برای شما
حاصل گردیده و کدام شخص آنرا بشما رسانید گفتند که ابوذر غفاری ما را بآن هدایت نمود در وقتیکه عثمان او را از مدینه
بسمت شام اخراج بلد نموده معویه او را از شام بسمت این سرزمین اخراج بلد کرد پس برکت وجودش ما را فرا گرفت بعد
از آن چون آنشب را صبح نمودم از ایشان خواهش کردم که بقافله ام برسانند و مذهب خود را هم برای ایشان بیان نمودم در
آنحال دو نفر مرد سپرده ایشان بقافله ام رسانیدند بعد از آن گفتم ای سید من آیا امام ع در هر سال حج میکند
گفت یا ابن فاضل همه دنیا در زیر قدم مؤمن یک گام است پس چگونه میشود که سیر دنیا مشکل باشد نسبت بکسیکه وجود
دنیا و بقای آن بسبب وجود او و پدران اوست آری در هر سال حج مینماید و پدران خود را در مدینه و عراق و طوس زیارت
میکند و باین سرزمین ما بر میگردد بعد از آن سید مرا بمراجعت نمودن بسمت عراق تحریص و ترغیب نمود و گفت که اقامت
را در بلاد مغرب بیشتر از این موقوف کن و برای من چنین مذکور ساخت که سکه دراهم ایشان چنانست لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله محمد بن الحسن قائم بامر الله و پنج درهم از آنها بمن عطا فرمود آنهارا برای تبرک در پیش خود

نگاه داشته ام بعد از آن مرا با آن کشتیها که آمده بودم روانه نمود تا اینکه رسیدیم بآن بلده که اول شهری بود از شهرهای بربر
که در وقت سفر کردن از دمشق بمصر آنجا داخل گردیدم و سید سلمه الله قدری گندم و جو بمن داده بود آنرا در شهر
بصلغ چهل دینار طلای رایج بلاد مغرب فروختم و از آنجا بطرابلس که از جمله بلاد مغرب است متوجه گردیدم و بجهة اطاعت
امر سید راه خود را از اندلس نکردم و از طرابلس با حجاج مغربیین بمکه معظمه مشرف گردیده حج کردم و
بعراق آمدم اراده دارم که تا زنده و فاتم در نجف اشرف مجاورت نمایم بعد از آن گفت که نام احدی را از علمای امامیه
ندیدم که در نزد اهل شهر صاحب الامر علیه السلام ذکر شود مگر نامهای پنج نفر از ایشان که سید مرتضی و شیخ ابو جعفر و محمد
بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابو القسم جعفر بن سعید حلی باشند راوی گوید که این آخر آن چیزی بود که از شیخ صالح
متقی بودن علی بن فاضل مازندرانی شنیدم خداوند عالم امثال و را در روزگار بسیار بسیار و بیشمار گرداند والحمد لله اولا و آخرا
ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه سید البریه محمد و علی آله الطاهرین المعصومین و سلم تسلیما کثیرا مؤلف گوید
باین حکایت لاحق میکنیم بعضی حکایات را که در نزدیکی زمان ما بعرصه وقوع رسیده از جمله آنها حکایتیست که جماعتی
آنرا از سید امیر علام نقل نموده اند او گفته که بعضی از شبها در نجف اشرف در صحن روضه مقدسه در حالتیکه بسیاری
از شب گذشته بود میگشتم ناگاه شخصیرا که بسمت روضه مقدسه میآمد دیدم پس بسمت او رفتم و وقتیکه باو نزدیک شدم
دیدم که استاد ما ملا احمد اردبیلی است قدس الله روحه خود را از او پنهان نمودم تا اینکه بنزدیکی در روضه مقدسه
رسید و در هم بسته بود ناگاه دیدم که در گشوده گردید و داخل روضه شد ناگاه شنیدم که تکلم میکند گویا که با کسی سر
گوشی سخن میگوید بعد از آن بیرون آمد و در بسته گردید و از پی او رفتم تا اینکه از نجف بیرون شد و بسمت مسجد
کوفه متوجه گردید و از عقبش چنان میرفتم که مرا نبیند تا اینکه داخل مسجد گردید و در محرابیکه امیر المؤمنین علیه السلام
شربت شهادت نوشیدند قرار گرفت و زمان طویلی در آنجا مدرنگ نمود بعد از آن برگشت و از مسجد بیرون شد
بسمت نجف اشرف متوجه گردید من هم در پشت سرش بودم تا اینکه بنزدیکی مسجد حنانه رسید ناگاه در آنحال سرفه ام
گرفت بطوریکه نتوانستم خود را نگه بدارم و وقتیکه صدای سرفه مرا شنید بسمت من متوجه گردیده مرا شناخت گفت آیا تو میر علام
گفتم آری گفت در اینجا چه کار داری گفتم از وقتیکه داخل روضه گردیدی تا حال با تو هستم و ترا بحق صاحب این قبر سوگند
میدهم که هر آینه این ماجرا را که در این شب برای تو اتفاق افتاد از اول تا آخر بمن خبر دهی گفت میدهم بشرط اینکه مادامی
که من زنده ام آنرا بکسی نگوئی من هم در این باب عهد و پیمان نمودم و وقتیکه از من مطمئن گردید گفت که بعضی مسائل
برای من مشکل گردید در آنها فکر کردم ناگاه بدلم افتاد که بخدمت امیر المؤمنین ع میروم و از او میپرسم و وقتیکه بدر روضه مقدسه
رسیدم بی کلید بروی من گشوده گردید چنانکه دیدی پس داخل گردیدم و بدرگاه الهی تضرع و زاری نمودم برای اینکه امیر
المؤمنین علیه السلام جواب مسائل مشکله مرا بفرماید در آنحال از قبر مطهر صدائی شنیدم که برو بمسجد کوفه و آنهارا از
قائم ع بپرس زیرا که او امام زمان تست پس آمدم در نزد محراب آنهارا از آنحضرت پرسیدم و جواب شنیدم و حال
می بینی که بخانه خود بر میگردم از جمله آنها حکایتیست که پدرم بمن خبر داد گفت که در زمان ما مردی
بود با صلاح و تقوی مشهور بدرویش مکی و بسیار حج میکرد و در میان خلایق مشهور بود که او طی
الارض دارد و در بعضی از سالها بشهر اصفهان وارد گردید بنزد وی رفتم و باو گفتم که آیا طی الارض که در
خصوص تو اشتهار یافته چگونه است آیا اصل دارد یا نه گفت سبب این شهرت این بود که من در سالی برفاقت
حجاج که متوجه بیت الله بودند میرفتم و وقتیکه بمکانی رسیدیم که از آنجا تا مکه معظمه هفت یا نه منزل مانده بود از
قافله در عقب ماندم تا اینکه از نظرم غایب گردید راه را گم کردم متحیر و سرگردان ماندم و تشنگی بر من غالب شد حتی
از حیاتم مایوس گردیدم در آنحال صدا نمودم که یا ابا صالح یا ابا صالح خدا شمارا رحمت کند راه را بمن بنمائید ناگاه
سیاهی در آخر بیابان بنظرم رسید تامل نمودم در اندک زمانی در نزد من حاضر گردید ناگاه دیدم که جوانیست خوبروی
و خوش لباس و گندم گون بزی بزرگان و بر اشتری سوار شده و مطهره آبی با خود داشت پس باو سلام کردم جواب
سلام را رد نمود بعد از آن گفت آیا تشنه گفتم آری پس مطهره را بمن داد آب خوردم بعد از آن گفت آیا میخواهی
که بقافله برسی گفتم آری پس مرا در عقبش سوار اشتر نمود و بسمت مکه متوجه گردید و از عادتم این بود که هر روز
حرز یمانی میخواندم پس بخواندن حرز شروع نمودم و در بعضی جاهای آن میگفت که چنین بخوان پس نگذشت مگر
زمان اندکی تا اینکه بمن گفت که آیا اینمکان را میشناسی نگاه کردم ناگاه خود را در ابطح دیدم گفت فرود آی
وقتیکه پایین آمدم برگشت و از نظرم غایب گردید در آنحال دانستم که او قائم ع بود پس از مفارقت وی نادم شدم
و بر نشناختن او تاسف خوردم وقتیکه هفت روز از این مقدمه گذشت قافله رسید و مرا در مکه معظمه دید

بعد از آن که از حیوتم نومید شده بودند از این جهت با طی الارض مشهور گردیدم مؤلف گوید که پدرم گفت که حرز یمانی
را در نزد او خواندم و تصحیح نمودم و در خصوص آن بمن اجازه داد و از جملهٔ آنها قصه ایست که جماعتی از ثقات
ایشان از سند سید فاضل و کامل میرزا احمد آسترآبادی نور الله مرقده بمن خبر داده اند او گفته که در شبی طواف بیت الله می
کردم ناگاه جوان خوبروئی آمد مشغول طواف گردید وقتیکه بمن نزدیک شد دسته گل سرخی که آنوقت فصلش نبود
بمن داد آنرا گرفتم و بوئیدم باو گفتم ای سید من این گل از کجا است گفت از خرابات بعد از آن از نظرم غایب گردید و از جملهٔ اینها
قصه ایست که آنرا جماعتی از اهل نجف اشرف برای من نقل نمودند گفتند که مردی از اهل کاشان بعزم حج وارد نجف اشرف
گردید در آنجا بیمار شد یبسی باو عارض شد بحدی که از بسیاری لاغری پاهایش خشکید از راه رفتن باز مانده و رفیقانش
او را در نزد مردی از صلحا که در بعضی حجرات صحن مقدس سکنی داشت گذاشتند و بعزم حج بیرون رفتند و این مرد
هر روز در حجره را بروی وی می بست و برای تفرج و طلب منافع بصحراها میرفت و در بعضی از روزها این مرد بیمار باو
گفت که دلم تنگ شده و از این منزل متوحش گردیدم امروز مرا ببر در جائی بینداز بعد از آن بهر جائیکه میخواهی برو پس
خواهش مرا قبول نموده مرا برداشت بمقام قایم ع که در خارج نجف اشرف بود برد و نشانید و پیراهن خود را در حوض
شست و در بالای درختیکه در آنجا بود انداخت بعد از آن بسمت صحرا در رفت و من تنها مغموم و مهموم مانده در عاقبت
کار فکر میکردم ناگاه جوان خوبروی گندمگون داخل صحن گردید بر من سلام کرد و بمقام قایم ع داخل گردید در
محراب چند رکعت نماز با کمال خضوع و خشوع که هرگز مانند آن ندیده بودم بجا آورد چون از نماز فارغ گردید از
آنجا بیرون شده بنزد من آمد و از من حالم پرسید گفتم که ببلائی دوچار شده ام که بسبب آن دلتنگ گردیده ام خدا تعالی
نه شفا میدهد که سالم شوم و نه قبض روح میکند که راحت باشم گفت اندوهگین مباش بزودی خدا تعالی این
هر دو را بتو عطا میفرماید یعنی هم شفا میدهد و هم بعد از شفا دادن قبض روح میکند وقتیکه او بیرون رفت آن
پیراهن از درخت بزمین افتاد پس برخواستم آنرا برداشتم و شستم و بر بالای درخت انداختم در آنحال در خصوص امر خود
متفکر گردیدم در پیش خود گفتم که من بر حرکت و توانائی نداشتم و قادر نبودم باینکه از جای خود برخیزم پس چگونه شد که
قدرت بهم رسانیدم پس بحال خود نگاه کردم اثری بیماری در خود ندیدم آنگاه دانستم که آنجوان قایم ع بود پس بیرون
رفته بصحرا نگاه کردم کسی را ندیدم و بغایت پشیمان گردیدم وقتیکه صاحب حجره آمد از حالم پرسید و در چگونگی امر من
متحیر گردید چون ماجرا را نقل کردم بسبب فوت شدن از این فیض از او و از من اظهار حسرت و ندامت نمود و با هم بحجره رفتیم
اهل نجف اشرف چنین نقل نموده اند که این مرد صحیح و سالم بود تا اینکه حجاج و رفیقان او آمدند وقتیکه ایشانرا دید
و مدت قلیلی هم با ایشان بسر برد بیمار گردید وفات نمود و در صحن مقدس مدفون گردید پس بنا براین هر دو آن
امر که قایم ع در خصوص وی خبر داده بود بدرجهٔ صحت رسید و این قصه در نزد اهل نجف اشرف از جملهٔ حکایات
مشهوره است و ثقات و صلحای ایشان هم آنرا بمن خبر دادند و از جملهٔ اینها قصه ایست که بعضی از فضلاء کرام و ثقات
اعلام آنرا بمن خبر داد گفت که بعضی که باو وثوق داشتم بمن خبر داد که او هم روایت میکرد از شخصی که باو وثوق داشت
و او را بسیار مدح میکرد که او گفت که در وقتیکه بلدهٔ بحرین در تصرف پادشاه فرنگ بود والی آنجا را مردی قرار داده
بود از مسلمانان برای اینکه باعث زیادتی آبادی آن و بحال اهلش اصلح و انسب باشد و این والی از جملهٔ ناصبیان بود و او را
وزیری بود که تعصب او در طریقهٔ ناصبی از او بیشتر داشت و نسبت باهل آنجا بسبب دوستی ایشان با اهل بیت علیهم السلم الطهار
عداوت مینمود و انواع حیله برای هلاکت نمودن ایشان و ضرر رسانیدن بایشان بکار میبرد روزی بنزد والی آمد
و اناری در دست داشت آنرا بوالی داد ناگاه دیدم که در آن انار نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر
و عثمان و علی خلفاء رسول الله والی در آن تامل نموده دید که آن کتابت در اصل آن انار است بطوریکه احتمال
نمیرود که انسانی آنرا ساخته باشد پس تعجب نمود بوزیر گفت که این انار برای باطل نمودن مذهب رافضیان
آیتی است آشکار و حجتیست قوی بنا براین رای تو در خصوص اهل بحرین چیست گفت که خدا کارها ترا اصلاح
نماید ایشان جماعتی اند متعصب و منکر دلایل و براهین اولی سزاوار اینست که ایشانرا احضار کنی این انار را بایشان
بنمائی اگر قبول کردند و از مذهب خود شان بمذهب ما برگشتند هر آینه بسبب این عمل ثواب عظیم برای تو میباشد
و اگر از اینمقام ابا نمودند و در ضلالت و حیرت خود شان باقی ماندند هر آینه ایشانرا در میان سه امر مخیر گردان
یا با ذلت و خواری جزیه بدهند یا از این حجت بیّن که هرگز ایشانرا از آن خلاصی نخواهد شد جوابی بگویند یا
اینکه مردهای ایشان کشته گردد و زنان شان اسیر و اموال شان غنیمت شود چون والی این رای را از او شنید
بغایت پسندید و علماء و فضلاء و سادات اهل آنجا پیغام داد ایشانرا احضار نمود و آن انار را بایشان

نمود

نموده و گفت که اگر از این حجت جواب شافی ندهید هر آینه باید بطریق ذلت مانند کفار جزیه بدهید یا اینکه مردهای شما کشته و
زنان شما اسیر و اموال شما غنیمت گردد پس در این باب متحیر مانده بر جواب قادر نشدند و رویهای ایشان متغیر گردید و بدنهای ایشان
لرزید و بزرگان گفتند که ای امیر ما را سه روز مهلت ده امید چنان داریم که جوابی بیاوریم که تو به پسندی و اگر نیاوریم هر چه که
میخواهی در خصوص ما بکن پس مهلت داد ایشان ترسان و حیران از نزد وی بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و اشهب فکر را
در بیابان این مشکل بجولان آوردند آخر الامر رای همهٔ ایشان باین قرار گرفت که از صلحاء و زهاد آنجا سه نفر برگزینند و بیکی از
ایشان گفتند که امشب بصحرا برو و در آنجا بخداوند گردگار عبادت بکن و بامام زمان و حجت ملک منان استغاثه نما امید هست
که آنحضرت طریقهٔ خلاصی را از این قضیهٔ صعب و مشکل برای تو بیان فرماید پس آن مرد بیرون رفته در آنشب با خضوع و خشوع
و گریه و زاری بعبادت و دعا مشغول گردید بصاحب الامر ع استغاثه مینمود تا اینکه شاهد صبح نقاب سیاهی ظلمت شب را
از او برداشت و وصال شاهد مدعا میسر نگردید پس بنزد ایشان آمد و ماجرا را خبر داد پس در شب دویم دویمین را از آن سه
نفر را فرستادند او هم مانند مرد اول از نیل این مدعا محروم گردید لهذا اضطراب و جزع ایشان بیشتر گردید پس سیمین ایشانرا
احضار نمودند او مردی بود صاحب فضل و تقوی و نامش محمد بن عیسی پس او در شب سیم سر و پا برهنه بصحرا رفت و آنشب که
مانند دلهای ناصبیان تیره و تار بود پس بدعا و گریه و زاری آغاز نموده و در باب خلاصی مؤمنان و دفع شدن این بلا از
ایشان بکرم خداوند گردگار متوسل گردیده و بصاحب الزمان ع استغاثه نمود وقتیکه آخر شب در رسید ناگاه مردی را دید
که باو خطاب میکند میگوید که یا محمد بن عیسی چه سبب ترا در اینحالت می بینم و برای کدام امر باین بیابان بیرون آمدهٔ گفت که ای مرد
مرا بحال خود بگذار زیرا که برای امر عظیم بیرون آمده ام آنرا ذکر نمیکنم مگر برای امام خود و شکایت نمینمایم آنرا بکسی که بر دفع آن قادر
نیست آنشخص گفت یا محمد بن عیسی من صاحب الامرم حاجت خود را بگو گفت که اگر تو صاحب الامر باشی حاجت مرا میدانی احتیاج
نداری باینکه من آنرا برای تو شرح کنم گفت آری چنانست که میگوئی تو برای حکایت کتابت انار که بر شما مشکل گردید و برای
چیزیکه والی شما را با آن ترسانیده بیرون آمدهٔ وقتیکه این را شنیدم بسمت وی متوجه گردیدم و گفتم تو مولای منی و دانستی
مصیبتی را که بما رو داده و تو امام و ملجاء مائی و بر دفع آن قادری آنحضرت پس فرمود یا محمد بن عیسی بدرستیکه در خانهٔ وزیر لعنه الله
درخت اناری هست وقتیکه آن درخت بار آورد وزیر قالبی در صورت انار ترتیب داده و آنرا دو نیمه کرده و در توی هریکی
از آن دو نیمه بعضی از این کتابت حک نموده بعد از آن انار را در حالتی کوچکی در توی آن دو نیمه بگذاشت و آنها را بر آن
بست پس چیزیکه در آن قالب حک شده بود در پوست انار بجا کرده بدین صورت گردید چون فردا بنزد والی میروید باو بگو
که جواب ترا آورده ام نمیگویم مگر در خانهٔ وزیر چون بخانهٔ وزیر میروید بجانب دست راست بنگر در آنجا غرفهٔ می بینی
آنگاه بوالی بگو که جواب را اظهار نمیکنم مگر در این غرفه و وزیر از اینمقام امتناع و ابا مینماید و تو در این باب مبالغه بکن
و راضی مشو مگر باینکه بغرفه بالا روی و وقتیکه وزیر بغرفه بالا رفت تو هم با وی برو و مگذار که پیشتر از تو بالا رود پس وقتی
که داخل غرفه شدی در دیوار آن دو زنهٔ می بینی و در آنجا کیسهٔ سفیدی هست آنرا بردار در توی آن کیسه همان قالب را که
برای این حیله ساخته بود میبابی بعد از آن انار در پیش والی بگذار و انار را هم بتوی آن بگذار تا اینکه حقیقت حال برای
وی ظاهر و منکشف گردد و نیز یا محمد بن عیسی بوالی بگو که ما معجزهٔ دیگر هم داریم و آن اینست که در توی این انار جز خاکستر و دود
چیزی نیست اگر بخواهی که صحت این خبر برای تو معلوم شود بوزیر امر کن تا آنرا بشکند وقتیکه وزیر آنرا شکست دود و
خاکستر بریش و رویش میریزد وقتیکه محمد بن عیسی از امام ع اینها را شنید با بشارت و سرور بسوی طایفهٔ خویش برگشت چون صبح
کردند بنزد والی رفتند محمد بن عیسی هر چه که امام ع او را بآن امر کرده بود بعمل آورد همهٔ اینها بمقام صدق و صحت رسید
در آنحال والی باو متوجه گردید و گفت که اینها را کدام شخص بتو خبر داد گفت امام زمان ما و حجت خدا بر ما گفت امام شما کیست
او ائمه علیهم السلم را یک بیک شمرد تا اینکه بصاحب الامر ع رسید والی گفت دستت را دراز کن پس دستش را گرفت و گفت
که شهادت میدهم باینکه خداوند گردگار یکی است و محمد ص بنده و فرستادهٔ او است و خلیفهٔ بلافصل بعد از او امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلم است بعد از آن بامامت ائمه ع تا آخرین شان اقرار نمود ایمانش خوب گردید و امر نمود وزیر را کشتند
و از اهل بحرین معذرت طلبید و بایشان احسان نمود و ایشانرا معزز و مکرم داشت راوی گوید که این قصه در میان اهل بحرین
مشهور است و قبر محمد بن عیسی در میان ایشان معروف همه اوقات خلایق آنرا زیارت میکنند **باب علامات**
ظهور آنحضرت مانند خروج سفیانی و دجال و غیر آن و در این باب بعضی از علامات روز قیامت مذکور میشود
و در کتاب ملاحم از فضایل القائم ابن طاوس از هشام بن جعفر و از حماد از عبدالله بن سلیمان که کتابهای سماویه را خوانده بود
روایت نموده او گفته که در انجیل خواندم و اوصاف رسول خدا را ذکر نموده تا اینکه گفته که خدا تعالی بحضرت عیسی ع فرمود
که ترا از روی زمین بسوی خود برمیدارم بعد از آن در آخر زمان بر زمین فرود میآورم تا اینکه از امت این پیغمبر کارهای

عجیب

عجیب بر بینی و در دعوای دجال لعین با ایشان نصرت و یاری بکنی و ترا در وقت نماز فرود میآورم برای اینکه با ایشان نماز بکذاری بدرستیکه ایشان امت مرحومه اند در کتاب قرب الاسناد از هرون او از ابن صدقه او از امام جعفر صادق ع او از پدرانش علیهم السلم روایت نموده او کفته که آنحضرت کفت که رسول خدا فرمود که حال شما چکونه می باشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد یعنی زناکار و جوانان شما فاسق یعنی لواطه کننده شوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمایید در انحال کفته شد که یا رسول الله آیا اینکه فرمودی خواهد شد فرمود آری بدتر از این هم خواهد شد و چکونه میباشد حال شما در وقتیکه بمنکر امر بکنید و از معروف نهی بکنید کفته شد یا رسول الله آیا این میشود فرمود آری بدتر از این هم خواهد شد و چکونه باشد حال شما در وقتیکه معروف را در میان خلایق منکر ببینید و منکر را معروف در کتاب مذکور از هرون و ابن صدقه ایشان از حنان روایت نموده او کفته که از صادق ع از خسف بیدا یعنی از فرو بردن بیابان لشکر سفیانی را پرسیدم فرمود که آیا هلاکت واقع نخواهد شد در مسافتی که از انجا دوازده میل راهست تا بمسافتی که در ذات الجیش است و آن نام جایی است در میان مکه و مدینه که از انجا تا بمیقات که اهل مدینه یکمیل راهست چنان نقل نموده اند که کردن بند عایشه در انجا کسیخت علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی الجارود او از باقر علیه السلم در خصوص قول خدا تعالی روایت نموده إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً یعنی بدرستیکه خدا تعالی قادر است بر اینکه آیتی نازل کرداند آنحضرت فرمود که خدا تعالی بعد از این در آخر زمان آیات و علامات چندی بتو مینماید از آنجمله دابة الارض و دجال و فرود آمدن عیسی بن مریم از آسمان و طلوع آفتاب از مغربست و نیز از ابی الجارود او از آنحضرت در خصوص قول خدا تعالی قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ روایت نموده که مراد از عذاب دجال و صیحه است یعنی آیه اینست که بکو خداوند کردکار قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما عذاب بر شما بفرستد أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یعنی خدا قادر است بر اینکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد آنحضرت فرمود که مراد از این عذاب فرو بردن زمینست أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یعنی قادر است بر اینکه بپوشاند بشما لباس اختلاف نمودن را در خصوص دین آنحضرت فرمود که یعنی در خصوص دین با یکدیکر اختلاف نمایید و یکدیکر را قدح و ذم بکنید وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ یعنی قادر است بر اینکه بچشاند به بعضی از شما شدت و حدت بعضی دیکر را آنحضرت فرمود یعنی بعضی از شما بعضی دیکر را بکشد و همه اینها در میان اهل قبیله خواهد شد در کتاب قرب الاسناد از ابن عیسی او از اسباط روایت نموده او کفته که بخدمت ابی الحسن علیه السلم عرض کردم که فدای تو شوم ثعلبة بن میمون او از علی بن مغیره او از زید قمی او از علی بن الحسین ع بمن خبر داد که آنحضرت فرموده که قایم ع در سالی در وقت حج کردن خلایق قیام میکند آنحضرت فرمود آیا قیام قایم ع بدون خروج سفیانی میشود یعنی بدون آن نمیشود زیرا که ظهور قایم ع حتمیست از خدا و خروج سفیانی حتمیست از خدا یعنی قضای الهی بآنها جاری شده باید بتحقق بهم رسانند و ظهور قایم ع نمیشود مکر با خروج سفیانی عرض عرض کردم که فدای تو شوم آیا امسال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خدا بخواهد واقع میکرد در عرض کردم آیا در سال آینده واقع میشود فرمود که خدا تعالی هر چیز را میخواهد میکند در کتاب مذکور از ابن عیسی او از بزنطی از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرموده که پیش از این قتل بیوح خواهد کرد عرض کردم که بیوح چیست فرمود که قتلی است که هرکز آرام نمیکیرد یعنی از ظهور این امر مدت مدیدی خلایق یکدیکر را میکشند در کتاب مذکور باین اسناد روایت نموده که از رضا ع شنیدم میفرمود که ابن ابی حمزه میکفت که جعفر کمان نموده که پدرم امام موسی ع اوست قایم ع و جعفر نداستنه است که پیش از ظهور این امر پاره کارها از جانب خدا تعالی حادث شود بخداوند عالم سوکند یاد میکنم هر آینه خدا تعالی برای پیغمبر خود حکایت میکند میفرماید مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ یعنی رسول خدا میکوید که من نمیدانم که بمن و بشما چه خواهد شد من تابع نیستم مکر به چیزی که بمن وحی شده میشود و حال آنکه باقر ع میفرمود که چهار حادثه پیش از قیام قایم ع ظاهر میشود که دلالت میکند بظهور آنحضرت سه حادثه از آنها کذشته و یکی دیکر باقی مانده عرض کردیم که فدای تو شویم آنها که کذشته اند کدامند فرمود که ماه رجبیست که صاحب خراسان در آنماه از خلافت خلع شد و دیکری ماه رجبی است که در آنماه بر وی پسر زبیده خروج کرده و او را از خلافت خلع نموده و سیم ماه رجبیست که محمد بن ابراهیم در کوفه در آنماه خروج نمود عرض کردیم که رجب چهارم با آن متصل است فرمود که باقر ع بدین نهج فرمود مؤلف برای تفسیر مجملات این حدیث بیانی ایراد نموده کفته که مراد از اینکه باقر ع بدین نهج فرموده اینست و باقر ع خوب کرد که اتصال رجب چهارم برجب سیم بیان ننمود و خلع صاحب خراسان اشاره است بخلع امین پسر هرون الرشید برادرش مامون را از خلافت چنانچه او را از خلافت خلع نموده و امر کرد که نام وی را از دراهم و خطبه ها محو نمایند و دوم اشاره است بخلع محمد امین را

و سیم اشاره است بظهور محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن ع که مشهور با بن طباطبا است که در شهر کوفه ده روز از ماه جمادی الاخری کذشته نزدیک بسال دویست هجرت خروج نمود و احتمال هست که مراد از قول آنحضرت باقر ع بدین نهج فرمود تصدیق اتصال رجب چهارم برجب سیم متصلست و مراد از چهارم هم ورود خود آنحضرت باشد بخراسان که در ماه رجب واقع شده باشد در کتاب مذکور باسناد کذشته روایت نموده بزنطی کفته که از رضا ع پرسیدم که آیا این امر نزدیک است فرمود که صادق ع از پدرش باقر ع نقل نموده که آنحضرت فرمود اول علامات فرج در سال یکصد و نود و پنجم هجری ظاهر خواهد شد و در سال صد و نود و ششم طوایف عرب جلوها را از سر خود در آرند یعنی نزاع و قتال بر پا میکنند و در سال صد و نود و هفتم فنا واقع میشود و در سال صد و نود و هشتم جلاء وطن اتفاق میافتد یا بنی هاشم با اهلها و اولاد از وطن بر کنده میشوند عرض کردم که مراد از کسانیکه جلاء وطن میکنند ایشانند فرمود که بخیر ایشانند و در سال صد و نود و نهم خداوند عالم انشاء الله بلا را زایل میکرداند و در سال دویستم خدا تعالی میکند چیزی را که میخواهد پس عرض کردیم که فدای تو شویم با خبر ده از چیزها که در سال دویستم واقع شدنی است فرمود که اکر بکسی خبر دادنی باشم هر آینه بشما خبر میدهم بدرستیکه از مکان شما خبر دادنی باشم هر آینه بشما خبر میدهم بدرستیکه از مکان شما خبر دارم و موافق رای و تدبیر نیست اینکه این مطلب از من بشما اظهار شود و لکن اکر خدا تعالی بخواهد که چیزی را از حق ظاهر کرداند هر آینه بندکان بر پوشیدن و پنهان داشتن آن قادر نمیباشند عرض کردم که فدای تو شوم که تو در سال اول زیدیت نقل نمودی که انقضا و زوال سلطنت آل فلان در سر فلانست و بعد از ایشان برای بنی فلان سلطنت نخواهد شد فرمود که این را بتو کفتم عرض کردم که خدا تعالی کارها ترا اصلاح نماید وقتیکه سلطنت ایشان باخر رسید آیا کسی از قریش بسلطنت میرسد بطور یکه امرش قوام بکیرد فرمود نه عرض کردم که پس چه میشود فرمود چیزی میباشد که شما آنرا میکویید عرض کردم که آیا مراد تو خروج سفیانی است فرمود نه عرض کردم که قیام قایم را اراده میکنی فرمود که خدا تعالی هر چه میخواهد میکند عرض کردم که آیا قایم ع تویی فرمود لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن فرمود که پیشتر از این امر علامتهای حادثه که در بین الحرمین واقع میشود ظاهر خواهد شد عرض کردم که آن حادثه چیست فرمود که طایفه بعد از این میآیند که فلان شخص از آل فلان پانزده نفر مرد میکشد مؤلف برای تفسیر مجملات این حدیث بیانی ایراد نموده کوید که آنحضرت اول علامات فرج اشاره است بوقوع مخالفت در میان امین و مامون و خلع کردن امین مامون را از خلافت زیرا که این قضیه اول اغتشاش و پریشانی کار بنی عباس بود در سال صد و نود و ششم هجری نزاع شدت بهم رسانید و جنک در میانشان برپا کردید و در سالیکه بعد از آن بود بسیاری از لشکرشان فانی کردیدند و در سال آینده آن امر و بزرکان اکثر بنی عباس کشته شدند و ذکر آنحضرت بنی هاشم از راه تقیه بود از این جهة فرمود که غیر ایشانند و در سال صد و نود و نهم خدا تعالی بسبب مخذول و منکوب نمودن دشمنان اهل بیت علیهم السلم بلا را از ایشان زایل کرد و مامون بخدمت آنحضرت عریضه نوشت و از او استمداد مینمود و او را احضار میکرد و قول آنحضرت که در سال دویستم خدا میکند چیزی را که میخواهد اشاره است به بسیاری تعظیم مامون و خواستن وی آنحضرت را در سال دویست و یکم داخل خراسان و در ماه رمضان امر بیعت را برای آنحضرت منعقد ساخت و معنی قول آنحضرت که از مکان شما خبر دارم اینست که آمدن شما را در اینوقت و پرسیدن اینمسئله را از من پیشتر از این خبر دادم یعنی اینها را امید نم اظهار اینها را بشما مصلحت نمی بینم و قول آنحضرت که فلان شخص از آل فلان پانزده نفر مرد میکشد اشاره است ببعضی از حوادث که برای بنی عباس در اواخر دولتشان یا اینکه تا وقت انقراض ایشان در زمان هلاکوخان روداد علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش و از محمد بن فضیل او از پدرش او از باقر ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم با چنین نقل شده که از آل جعفر یک نفر بسلطنت خواهد رسید و از بنی عباس دو نفر آیا از علم این مطلب چیزی بتو رسیده است فرمود که از آل جعفر چیزی نیستند و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد لکن بنی عباس را سلطنتی هست طولانی در ایام آن سلطنت کسانیرا که نسبت بایشان دورند نسبت بخود شان حمایت کنند و آنانیرا که نزدیکند دور و سلطنت شان صعب و مشکل است و اندک خیری در آن یعنی نسبت برعیت عدل و رفاه نمیباشد بلکه جور و بیداد میشود مدتی بدین طریق میکذرانند تا وقتیکه از مکر خدا مطمئن و از عقاب وی خاطر جمع کردیده اند در انوقت اختلال و اغتشاش در امور اتشان بهم رسد و دولتشان بنوعی پایمال میشود که بزرکی در میانشان نمیباشد که پراکندکان ایشان را بدور سرش جمع نماید همین است معنی قول خدا تعالی حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ تا آخر آیه عرض کردم که فدای تو شوم آنچه که فرمودی کی واقع خواهد شد فرمود که آکاه باش که برای این امر وقت معینی در نزد ما نیست و لکن تا وقتیکه چیزی را بشما خبر دادیم و آنهم چنانکه کفته بودیم بتحقق بهم رسانید آنوقت بکویید که خدا و رسول او

راست گفته‌اند یا اگر بخلاف گفتهٔ ما درآمد نیز بگوئید که خدا و رسول او راست گفته‌اند تا اینکه دو اجر برای شما داده شود ولکن
در زمانی که احتیاج شدت بهم رسانید و بعضی از خلایق بعضی دیگر را انکار نمودند در آنوقت صبح و شام منتظر
ظهور این امر باشید عرض کردم که فدای تو شوم احتیاج را فهمیدم ولکن مراد از انکار خلایق چیست فرمود اینست که
مردی برای حاجتی بنزد برادر دینی خود میآید برادرش او را ملاقات میکند بغیر آن طریقی که پیشتر میکرد و با وی سخن
میگوید بغیر از آن سخنانی که پیشتر از این میگفت یعنی وقتیکه فهمید که باو احتیاج دارد و اظهار حاجت خواهد نمود هم
آینه از او کناره جوئی مینماید و بشأنش اعتنا نمی‌کند در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود و او از باقر ع در خصوص قول حق تعالی
عز و جل قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا یعنی شب یا در روز مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ روایت نموده که آنحضرت
فرمود که مراد از عذاب در این آیه عذابی است که در آخر زمان بفاسقان اهل قبله یعنی اهل اسلام نازل میشود در حالتی
که میگویند که عذاب بر ما نازل نخواهد شد در کتاب مذکور از ابی الجارود و او از باقر ع در تفسیر قول خدا تعالی وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ
فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ روایت نموده که آنحضرت فرمود که فزع و بیم ایشان بسبب صدائی است که از آسمان شنیده میشود معنی آیه
اینست که اگر ایشانرا ببینی در حالتی که از صدائی که از آسمان میرسد فزع و اضطراب میکنند هرآینه امر شدیدی خواهی دید
پس از عذاب الهی باگریختن یا غیر آن خلاص نخواهند شد و در تفسیر قول خدا عز و جل وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فرمود
که زمین ایشانرا از زیر قدمهای شان فرو میبرد ظاهر معنی آن اینست که ایشان گرفته شده میشوند از مکانی که نزدیک
است مؤلف برای این حدیث بیان ایراد نموده گوید که بیضاوی گفته که فزع و بیم ایشان در وقت مردن یا در حشر یا
در روز بدر است و جواب لو انداخته شده تقدیر کلام اینست که لرأیت امراً فظیعاً و معنی فلا فوت این
است که از عذاب خدا باگریختن و غیر آن رها نمیتوانند بشوند وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ یعنی از روی زمین ایشانرا گرفته
در زیر خاک میگذارند یا اینکه از موقف حساب بآتش جهنم یا اینکه از صحرای بدر بقلیب برده میشوند وَأَنَّىٰ لَهُمُ
التَّنَاوُشُ یعنی از کجا بسهولت و آسانی ایمانرا اخذ میکنند مؤلف گوید که صاحب کشاف گفته که از ابن عباس مرویست که
این آیه در خصوص خسف بیدا یعنی فرو بردن زمین لشکر سفیانی را نازل شده و شیخ امین الدین طبرسی نقل نموده که ابی
حمزه ثمالی گفته که از علی بن الحسین و حسن بن علی ع شنیدم میفرمودند که مراد از قول خدای عز و جل وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
لشکریست که در بیابان از زیر قدمهای شان گرفته شده بزمین فرو برده میشوند ابی حمزه نیز گفته که عمرو بن مره و
حمران بن اعین بمن خبر دادند گفتند که از مهاجر مکی شنیدیم میگفت که از ام سلمه شنیدم میگفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که پناه برندهٔ به بیت الله پناه میبرد و لشکری برای گرفتن او از عقبش فرستاده میشود وقتیکه به
بیابان مدینه میرسند بزمین فرو رفته میشوند و از حذیفهٔ یمانی روایت شده او گفته که رسول خدا فتنهٔ را که در میان
اهل مشرق و مغرب واقع شدنیست ذکر نموده بعد از آن فرمود که در وقتیکه ایشان در اینحالت میباشند ناگاه سفیانی
از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نایرهٔ این فتنه بر ایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری
بسمت مشرق و لشکری بسمت مدینه میفرستد تا اینکه لشکر اول در ارض بابل که از جملهٔ نواحی بلدهٔ ملعونه یعنی بغداد
است فرو میآیند و بیشتر از سه هزار نفر میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوا میکنند و سیصد نفر جوانرا از بنی
عباس بقتل میرسانند بعد از آن رو بسمت کوفه متوجه میشوند و حوالی آنرا خراب میکنند بعد از آن از آنجا بیرون
شده بسمت شام میروند در اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میآیند و باین لشکر سفیانی می
رسند و ایشانرا بالمره بقتل میرسانند حتی احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر ببرد و همهٔ اموال غنیمت و اسیرانرا
که بدست ایشان بود مستخلص میکنند بعد از آن از آنجا بیرون شده بسمت مکه متوجه میشود تا اینکه به بیدا میرسند
در آنجا خداوند کردگار جبرئیل ع را میفرستد و میفرماید که یا جبرئیل برو و ایشانرا هلاک گردان پس جبرئیل ایشان
را بپای خود چنان میزند که خدا تعالی با آن زدن همهٔ ایشانرا بزمین فرو میبرد و خلاص نمیشود مگر دو مرد از
قبیلهٔ جهینه از این جهة این مثل گفته شد که خبر یقین در نزد قبیلهٔ جهینه است اینست معنی قول خدا تعالی اذ فزعوا تا آخر
و ثعلبی هم این را در تفسیر خود ذکر نموده و اصحاب ما در اثنای احادیث بسیار که از باقر ع و صادق ع مثل این حدیث را روایت
نموده‌اند بعد از آن مؤلف به تفسیر آخر این آیه پرداخته میگوید وَقَالُوا یعنی میگویند در روز قیامت یا در وقت دیدن شدت
قتال یا ظهور قایم ع یا در وقت خسف که در حدیث سفیانی است آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ یعنی از کجا با این ایمان منتفع میشوند
که از راه اضطرار و ناچاری آنرا قبول نموده‌اند خداوند عالم بیان نموده که ایشان از این ایمان منتفع نمیشوند چنانچه احدی را ممکن
نیست که چیزیرا از دست کسی بگیرد که از او دور است چیزیرا بگیرد در تفسیر مذکور از حسین بن محمد و او از معلی و او از محمد بن جمهور
و او از ابن محبوب و او از ابی حمزه روایت نموده و او گفته که از باقر ع قول خدای عز و جل را وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ

پرسیدم فرمود که ایشان مهدی ع را در وقتی میطلبند که هرگز باو نمیرسند و حال آنکه خدا تعالی او را با ایشان عطا فرموده بود
در وقتیکه اگر او را در آنوقت میطلبیدند هرآینه باو میرسیدند مؤلف بیانی ایراد نموده گوید که معنی قول خدا تعالی آنحضرت
که ایشان مهدی را در وقتی میطلبند که هرگز باو نمیرسند اینست که بعد از آن که آثار قیامت ظاهر میشود و تکلیف ساقط گردد
یا بعد از مردن یا در وقت فرو بردن زمین ایشانرا مهدی ع را میطلبند و حصول این مطلب برای ایشان میسر نمیشود و وجه
آخر اظهر است زیرا که حدیث دیگر باین معنی دلالت دارد شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کنز الفواید از محمد بن عباس و او
از محمد بن حسن بن علی بن صباح مداینی و او از حسن بن محمد بن شعیب و او از موسی بن عمر بن یزید و او از ابی عمیر و او از منصور بن یونس
و او از اسمعیل بن جابر و او از ابی خالد کابلی و او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قایم ع بیرون میآید تا اینکه بمر میرسد
و آن جائی است در یک منزلی مکه که الآن بمر الظهران مشهور است در آنجا باو خبر میرسد که حاکمی که در مکه تعیین نموده بود
کشته گردید چون این خبر را میشنود بسوی ایشان بر میگردد و دعوا میکند و زیاده از این چیز دیگر نمیکند بعد از آن مردم
خلایق را دعوت میکند تا اینکه به بیدا میرسد در آنحال لشکر از جانب سفیانی بیرون میآیند خدا تعالی بزمین امر میفرماید که ایشانرا
از پاهای ایشان فرو میکشد اینست معنی قول خدا تعالی وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا
بِهِ یعنی میگویند که بقیام قایم ع ایمان آوردیم و او را تصدیق کردیم وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ یعنی و حال آنکه پیشتر از این قیام
او را انکار نموده‌اند وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ در تفسیر علی بن ابراهیم سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ یعنی سائلی پرسید
عذابی را که واقع شدنی است گفت که این عذاب بر کدام شخص خواهد شد خدا تعالی فرمود که بر کافران علی بن ابراهیم گوید
که از باقر ع معنی این آیه را پرسیدند فرمود که مراد از عذاب آتشیست که از سمت مغرب بیرون میشود و ملکی از عقب آن آنرا از پس میراند
تا اینکه بمحلهٔ طایفهٔ بنی سعد بن همام میرسد در نزد مسجد ایشان میایستد و هیچ خانه‌ای از خانه‌های بنی امیه را با اهلش که در آنها ساکنند
میسوزاند و هیچ خانه‌ای از خانه‌ها که با آل محمد ع در اینجا ستم و تعدی نموده‌اند و ایشانرا در آنجاها کشته‌اند باقی نمیگذارد مگر اینکه
گفتم مهدویت یعنی از علامات ظهور ویست یا اینکه ماجرای این در وقت ظهورش خواهد شد شیخ صدوق در کتاب
خصال از ابن ولید و او از صفار و او از ابن معروف و او از ابن فضال و او از ظریف بن ناصح و او از ابی الحصین روایت نموده و او گفته
که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که روز قیامت کی خواهد قیام نمود فرمود
در وقتیکه علم نجوم را تصدیق و قدر الهی را تکذیب نمایند شیخ طوسی در کتاب امالی از شیخ مفید و او از احمد بن محمد بن
عیسی علوی و او از حمید بن محمد بن سماعه و او از ابی عمرو کشی و او از احمد و ... بن بشار و او از محمد بن عیسی و او از حسین بن خالد
روایت نموده او گفته که بخدمت ابی الحسن رضا ع عرض کردم که عبد الله بن بکیر حدیثی روایت نمود و تاویل میکرد
دوست میدارم که آنرا بخدمت عرض نمایم تا به بینم چه میفرمائی فرمود که آنحدیث کدام است گفتم که ابن بکیر از عبید بن
زراره روایت نموده که او گفت که در ایام خروج محمد بن عبد الله بن حسن در خدمت صادق علیه السلام بودم ناگاه مردی از اصحاب
ما داخل خدمت آنحضرت گردید و عرض کرد که فدای تو شوم محمد بن عبد الله خروج نموده مردم با او بیعت کرده‌اند آیا در
خصوص خروج نمودن با وی چه میفرمائی آنحضرت فرمود که آرام بگیر مادامی که آسمان و زمین آرام گرفته‌اند در آنحال
عبد الله بن بکیر گفت پس بنابراین مادامیکه آسمان و زمین قرار گرفته‌اند خروجی واقع نخواهد شد پس نه قائمی هست
و نه خروج رضا ع فرمود که صادق علیه السلام راست فرموده و امر چنان نیست که ابن بکیر تاویل نموده و مراد صادق ع
اینست که قرار بگیر مادامیکه آسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته یعنی آرام بگیر مادامیکه از آسمان بنام
قایم ع ندا نرسیده و زمین لشکر سفیانی را فرو نکشیده شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از پدرش و او از احمد بن
ادریس و او از سهل و او از علی بن ریان و او از دهقان و او از حسین بن خالد و او از ابی الحسن رضا ع روایت نموده که بخدمت
صادق ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره حدیثی نقل نموده فرمود که آن
کدام است عرض کردم که او و عبید بن زراره نقل نموده که او گفت که در سالی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن خروج نمود بخدمت
صادق ع مشرف یاب گردیدم و عرض کردم که فدای تو شوم اینمرد یعنی ابراهیم بن عبد الله سخنان مردم را در خصوص خروجش
متفق نموده ایشان بالطاعتش تعجیل و مسارعت کرده‌اند آیا در این باب چه میفرمائی فرمود که از خدا بپرهیزید و قرار
بگیرید مادامیکه آسمان و زمین قرار گرفته‌اند و عبد الله بن بکیر میگفت که بخدا سوگند یاد میکنم هرآینه اگر عبید بن زراره
در این روایت صادق باشد لازم آید که نه خروجی باشد و نه قایم ع راوی گوید وقتیکه سخن باینجا رسید رضا ع فرمود که
حدیث به نهجیست که عبید بن زراره روایت نموده ولکن تاویل عبد الله بن بکیر صحیح نیست مراد صادق ع جز این نیست
که قرار بگیرید مادامیکه آسمان از ندا نمودن بنام صاحب تو و مادامیکه زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته شیخ صدوق در
کتاب معانی الاخبار و امالی هر دو از ابن ولید و او از محمد بن عطار و محمد بن ادریس هر دو از اشعری و او از سیاری و او از

و از حکم بن سالم او از کسیکه باو خبر داده او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ما و آل ابی سفیان دو اهل بیتیم
با هم دیگر عداوت میکنیم در سر هیچ ما میگوئیم که خدا راست گفته ایشان گویند که خدا دروغ گفته تا اینکه ابی سفیان با رسول
خدا ص و معاویه با علی بن ابی طالب و یزید ملعون با حسین بن علی علیهما السلم جنگیدند و سفیانی با قایم ع قتال خواهد نمود
و محمد بن حسن صفار در کتاب بصایر الدرجات از پدرش و از علی و از پدرش او از نوفلی او از سکونی او از صادق علیه السلم
روایت نموده که آنحضرت گفت که رسول خدا فرمود که زمانی بامت من میآید که در آنزمان باطنشان خبیث و ظاهرشان از
راه طمع دنیا خوب و زیبا باشد یعنی طاعات و عبادات را برای طمع دنیا میکنند نه برای اجر و ثوابی که در نزد خدا
دارند کارشان بدآنوقت از راه ریای محض میشود که اصلا خوف الهی بآن مخلوط نمی باشد در آنحال عذاب خداوند عالم همه
ایشانرا فرا میگیرد و هر قدر که باو دعا غریق دعا کنند مستجاب نمیشود شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال با ابن اسناد
روایت نموده که صادق ع گفت که رسول خدا فرمود که بعد از این زمانی بامت من میآید که در آن زمان از قرآن
باقی نمیماند مگر رسمی و از اسلام باقی نمیشود مگر اسمی که خود شانرا بآن مینامند یعنی خود شانرا مسلمان میخوانند و
حال آنکه ایشان دورترین خلایقند از آن و مسجدهاشان معمور میشود و حال آنکه از جهة هدایت خراب است فقهاء
ایشان بدترین فقهاء زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان برمیگردد در کتاب کمال الدین از ابن مغیره او باسناد
خود از سکونی او از صادق ع او از پدرانش علیهم السلم روایت نموده که رسول خدا فرموده که اسلام در اول ظهورش غریب
بود و بعد از این هم غریب خواهد شد پس خوشا برای غرباء اسلام یعنی کسانی که در اول ظهور اسلام یا در آخر زمان
که اسلام را در این دو وقت رونق و رواج نمیباشد اسلام و ایمان خود شانرا نگه میدارند هر آینه در میان خلایق
بمنزله غربا میباشند پس خوشا باد برای ایشان گوارا باد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده او از محمد بن مفضل
و ابراهیم ایشان از محمد بن عبد الله بن زراره او از سعد بن عمر جلاب او از صادق ع مثل اینحدیث را روایت نموده در
کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از جعفر بن احمد و از عمرکی او از ابن فضال او از رضا ع
او از پدرانش علیهم السلم روایت نموده که رسول خدا ص فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود بعد از این هم برمیگردد و غریب
میشود پس خوشا باد برای غرباء اسلام مؤلف برای توضیح اینحدیث بیانی وارد نموده گوید که جزوی در معنای اینحدیث گفته
که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد از این هم برگردیده غریب خواهد شد یعنی در اول کار بسبب قلت مسلمانان
بمنزله غریبی بود تنها که او را طایفه و عشیره نباشد بعد از این نیز برمیگردد و غریب شود چنانچه در اول امر بود یعنی
مسلمانان در آخر زمان کمتر میباشند پس برمیگردند مانند غربا میشوند پس خوشا باد برای این غربا یعنی بهشت برای این
مسلمانانست که در زمان اول اسلامند و برای مسلمانانست که در آخر اسلام میباشند و بتخصیص دادن اینان و فرقه بدهو
بهشت با وجود اینکه غیر از ایشان هم داخل بهشت میشوند از این راهست که ایشان بر اذیت کردن کافران در اول اسلام
و آخران صبر نموده دین اسلام را از دست نمیدهند در کتاب مذکور از ابن عصام او از کلینی او از قسم بن علا او از اسماعیل
بن علی قزوینی او از علی بن اسماعیل او از عاصم بن حمید او از محمد بن مسلم روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میـ
فرمود که قایم ع منصور است برعب و مؤید است بنصر یعنی خدا ترس او را در دلهای دشمنان میاندازد و او را
بآنحضرت خود مؤید میگرداند و زمین در وقت راه رفتن در زیر پایش پیچیده میشود و خزاین و دفاین زمین
برای وی آشکار کرده و سلطنتش مشرق و مغرب را فرا میگیرد و بسبب وی خداوند عالمیان دین خود را ظاهر و با
سایر ادیان غالب میگرداند هر چند که مشرکان این را ناخوش داشته باشند پس در روی زمین خرابه نمیماند مگر اینکه تعمیر
کرده میشود و حضرت روح الله عیسی بن مریم فرود آید در پشت سرش نماز میکند او گوید عرض کردم که یا بن رسول
الله قایم شما کی خروج خواهد کرد فرمود در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان
و زنان بزنان اکتفا نمایند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت بتزویر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول
مردود گردد و خلایق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا سهل انگارند و از بدان بسبب ترسیدن
از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود و سفیانی از شام و یمنی از یمن خروج نماید و فرو بردن زمین لشکری را
در بیداء واقع گردد و جوانی محمد بن حسن نام را از آل محمد ص که نفس زکیه است در میان رکن و مقام کشته شود و
صدائی از آسمان برسد که حق با او و با شیعه اوست پس در اینوقت خروج قایم ما ع واقع میشود و پشتش را بدیوار
کعبه تکیه میدهد و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمتش جمع میشوند و اول کلامیکه بآن نطق میکند این آیه کریمه
است بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی باقیمانده خدا در روی زمین از حجتهای خود بهتر است که باو
ایمان بیاورید هر آینه از او خیر و نفعی ببینید بعد از آن میفرماید که منم بقیه الله و باقیمانده خدا در روی زمین

پس وقتیکه ده هزار نفر مرد در خدمتش جمع آنوقت خروج میکند و بیمن وجودش در روی زمین جز خدای عز و جل معبودی مانند
صنم و غیر آن باقی نمیماند مگر اینکه آتشی بآن واقع میشود و آنرا میسوزد و این خروج بعد از غیبت طولانی است برای
اینکه خدا تعالی از میان خلایق تمیز بدهد کسانی را که در حال غیبت باو ایمان میآورند و بامرش اطاعت میکنند
برقی در کتاب محاسن از محمد بن علی او از مفضل بن صالح اسدی او از محمد بن مروان او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ما اهل بیت را دشمن بدارد خدا تعالی او را در حال یهودی محشور
میآورد در آن اثنا گفته شد یا رسول الله آیا حال او چنانست هر چند که شهادتین هم بزبانش جاری نماید فرمود
آری و این دو کلمه فایده برای وی نمیکند مگر حفظ خونش از ریخته شدن پس باید برای محافظت خون خود این دو
کلمه را بگوید یا بذلت و خواری جزیه بدهد بعد از آن فرمود که هر که ما اهل بیت را دشمن بدارد هر آینه خدا تعالی
او را در حالت یهودی محشور میآورد گفته شد یا رسول الله حال او چگونه است فرمود که اگر دجال را دریابد باو ایمان
میآورد مؤلف گوید که در باب نص صادق ع در خصوص قایم ع مذکور نمودیم که قایم ع دجال را خواهد کشت
در کتاب مذکور از طالقانی او از جلودی او از حسین بن معاذ او از قیس بن حفص او از یونس بن ارقم او از ابی سیار شیبانی
او از ضحاک بن مزاحم او از نزال بن سبره روایت نموده او گفته که علی بن ابی طالب ع با ما خطبه ادا فرمود پس اول حمد و
ثنای الهی را بجا آورد بعد از آن تا سه بار فرمود سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی یعنی هر چه میخواهید از
من بپرسید پیش از آنکه مرا نایاب کنید در آنحال صعصعة بن صوحان از جایش برخواست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین
دجال کی خروج خواهد نمود فرمود که بنشین بدرستیکه خدا تعالی سخنت را شنید و اینچیز را که اراده نمودی
دانست بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه مسئول عند در این باب از سائل دانا تر نیست یعنی من در خصوص تعیین
وقت آن از تو داناتر نیستم لکن این امر را پاره علامات هست که مانند آمدن نعل بجای نعل دیگر پی همدیگر میآیند اگر
خواسته باشی از آنها بتو خبر دهم عرض کرد که آری یا امیر المؤمنین بفرما فرمود یاد گیر و آن علامات اینهاست اذا
امات الناس الصلوة و اضاعوا الامانة و استحلوا الکذب و اکلوا الربا و اخذوا الرشاء و شیدوا البنیان و
باعوا الدین بالدنیا و استعملوا السفهاء و شاوروا النساء و قطعوا الارحام و اتبعوا الاهواء و استخفوا
بالدماء و کان الحلم ضعفا و الظلم فخرا و کانت الامراء فجرة و الوزراء ظلمة و العرفاء خونة و
القراء فسقة و ظهرت شهادات الزور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطغیان
و حلیت المصاحف و زخرفت المساجد و طولت المنار و اکرم الاشرار و ازدحمت الصفوف و اختلفت
الاهواء و نقضت العقود و اقترب الموعود و شارکت النساء ازواجهن فی التجارة حرصا علی الدنیا
و علت اصوات الفساق و استمع منهم و کان زعیم القوم ارذلهم و اتقی الفاجر مخافة شره و صدق
الکاذب و ائتمن الخائن و اتخذت القیان و المعازف و لعن آخر هذه الامة اولها و رکب
ذوات الفروج السروج و تشبه النساء بالرجال و شهد الشاهد من غیر ان یستشهد و شهد
الآخر قضاء لذمام بغیر حق عرفه و تفقه لغیر الدین و آثروا عمل الدنیا علی الآخرة و لبسوا جلود
الضأن علی قلوب الذئاب و قلوبهم انتن من الجیف و امر من الصبر فعند ذلک الوحا الوحا
العجل العجل خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سکانه
حاصل مضمون کلام بلاغت نظام و خلاصه مفاد فقرات فصاحت سمات اینست که وقتیکه خلایق نماز را بمیرانند یعنی
ترک نمایند بتوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحیست برای عبادات بجا آورند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند
و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را به دنیا فروختند و دیوانه کان را داخل امر نمودند
و بزنان شور کردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهشهای نفس شدند و خونریزی را سهل انگاشتند و حلم در میان ایشان
ضعیف شد یعنی سکوتشان در مقام انتقام کشیدن بسبب ضعف و عدم قدرت شد نه از راه صبر و تسلیم و جور و ستم را
فخر دانستند و امرا فاجر و وزرا ستمکار گردیدند و کسانی که کفیل امورات قبایل و عشایرند نسبت با ایشان خیانت
نمودند و قاریان قرآن فاسق شدند و شهادتهای دروغ ظاهر و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید و قرآنها
زینت داده شدند و مسجدها منقش گردیدند و منارها بلند کرده شدند و اشرار مکرم گردیدند و صفهای نماز جماعت
یا صفهای جنگ و قتال از دحام بهم رسانیدند و خواهشهای خلایق با همدیگر مختلف شدند و عهد و میثاقها شکسته
گردیدند و بلائیکه وعده کرده شده نزدیک گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهران خود شان در تجارت
شریک گردیدند و صداهای فاسقان بلند شد یعنی در میان خلایق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند

وسخنان ایشانرا شنیدند واطاعت نمودند وارذل قوم برایشان رئیس واز فاجر بسبب ترس سید از شرش تقیه نمودند ودروغکو را
تصدیق نمودند وخاین امین شمرده کردید وچنک وبربط کرد آلات لهو ولعب مانند عود وطنبور نکاه داشتند وآخرین این امت
باولین ایشان لعنت نمودند وزنان بر زینها سوار شدند وزنان ومردان بهمدیکر شباهت رسانیدند وشاهد بی آنکه
ازاو شهادت طلبیده شود شهادت کند وشاهد دیکر بملاحظه مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل ودروغ ومسایل دینیه
برای غرض فاسد یاد کرفته شد وعمل دنیا را بر آخرت مقدم داشته اختیار نمودند وپوست کوسفند را بر دلهای کرکان پوشیدند
یعنی ظاهرشان مانند کوسفند وباطنشان مانند کرک کردید وحال آنکه دلهاشان کندیده تر است از مردارها وتلخ تر است از صبر
وآن دوائیست مشهور طبیعت مسهلیت دارد وبشدت تلخ میشود پس در این وقت تعجیل نکنید تعجیل کردن بهترین مسکنها
در این روز بیت المقدس میباشد هرآینه بخلایق زمانی میآید که در آنزمان آرزو میکنند که از ساکنان آنجا باشند چون کلام
اعجاز نظام آن معدن اسرار الهی منبع عجایب وغرایب نامتناهی باینجا منتهی کردید اصبغ بن نباته از جای خود برخواسته وعرض
کرد که یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود که آکاه شوید دجال صاید بن صید است وشقی کسیست که او را تصدیق کند و
سعید کسیست که او را تکذیب نماید از در بلده که اصفهان نام دارد واز دهی که معروف به یهودیه است خروج میکند چشم
راستش از اصل خلقت ندارد بطوری که کویی حدقه اش نیست ودیکری در پیشانیش است مانند ستاره صبح میدرخشد
ودر چشمش مانند پارچه کوشت چیزی کویا که باخون ممزوجست ودرمیان دوچشمش لفظ کافر نوشته شده بطوری که همه
کس آنرا میخواند خواه نویسنده باشد وخواه نه وبدریاها داخل میشود وآفتاب باوی سیر میکند ودر پیش رویش
کوهی میباشد از دود ودر پشت سرش کوه سفیدی میشود که خلایق چنین میدانند که آن طعام است ودر ایام قحط شدید
خروج میکند بدرازکوش سبز یا خاکستری رنک سوار میشود کام آن یک میل راه میباشد زمین در زیر پایش پیچیده
میکردد وهیچ آب نمیکذرد مکر اینکه کشیده میشود بطوری که جایش خشک میماند وباواز بلند ندا میکند بنوعی که همه
جن وانس وشیاطین که در مابین مشرق ومغربند صدای او را میشنوند چنین میکوید که ای دوستان من بزودی بسوی
من آیید منم آنکسیکه مخلوقات را خلق نمود وایشانرا در محکم نمودن ترکیب شان باهم مساوی کردانید واندازه صورتها
وهیئتهای ایشانرا تعیین نمود واسباب معیشت وروزی ایشانرا مهیا کرده ایشانرا بدین ومعرفت توحید خود هدایت
نمودم منم پروردکار شما که بر همه اشیا قادر است واین دشمن خدا اینها را دروغ میکوید زیرا که او مردیست که طعام میخورد
ودر بازارها راه میرود وپروردکار شما نه چنین نیست وطعام نمیخورد وراه نمیرود واز مکانی بمکان دیکر منتقل نمیشود
آکاه شوید بدرستیکه بسیاری از تابعان او در آن روز اولاد زنا وصاحبان طیلسان سبز میباشند وآن پارچه ایست مانند ردا
که برسر ودوش انداخته میشود خداوند عز وجل او را در شهر شام در بالای تلی که معروفست بتل افیق سه ساعت از روز
جمعه کذشته بدست کسیکه مسیح بن مریم در پشت سرش نماز میکذارد بقتل میرساند آکاه شوید بدرستیکه بعد از
این طامه کبری واقع خواهد شد عرض کردیم که یا امیر المؤمنین طامه کبری چیست فرمود خروج دابه است از زمین از نزد
صفا انکشتر سلیمان وعصای موسی در نزد او میباشد انکشتر را بر روی هر مؤمن میکذارد ودر جایش هذا مؤمن حقا نوشته
میشود وبر روی هر کافر میکذارد هذا کافر حقا نوشته کردد ودر آنحال مؤمن صدا میکند که وای بر تو ایکافر وکافر ندا
میکند که ای مؤمن کوارا باد بتو دوست میدارم که امروز مانند تو میبودم تا اینکه بفیض عظیم میرسیدم بعد از آن دابة الارض
بعد از طلوع آفتاب از مغرب سر خویش را بالا میکند همه خلایق که در مابین مشرق ومغربند او را می بینند ودر این وقت
توبه برداشته میشود میکردد پس نه توبه قبول میشود ونه عمل وایمان آوردن هیچکس در آنروز باو نفع نمی بخشد اکر
چه پیشتر از آن وقت ایمان آورده لکن در ایام ایمانش عمل خیر کسب ننموده بعد از آن فرمود که از من مپرسید که بعد از خروج
دابه چه واقع خواهد شد زیرا که حبیب من رسول خدا با من عهد وپیمان نموده که آنرا بغیر از عترت واولاد خود بکسی نکویم
در آنحال نزال بن سبره بصعصعه کفت که امیر المؤمنین علیه السلام ازین کلام اعجاز نظام چه چیز اراده نمود صعصعه کفت یا بن
سبره کسیکه عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میکذارد امام دوازدهم است از طبقه نهم از اولاد حسین بن علی علیهما السلام و
اوست آن آفتابی که از مغرب طلوع خواهد نمود درمیان رکن ومقام ظاهر میشود روی زمین را از زنک کفر وفسق و
اعتقادات باطل پاک میکرداند ومیزان عدل وانصاف را بمیان میکذارد وهیچکس بهیچکس جور وستم نمیکند وامیر
المؤمنین خبر داد که حبیبش رسول خدا با وی عهد وپیمان نموده که خبر ندهد چیزها را که بعد از آن روز واقع شدنیست
مکر با ائمه که از عترت اویند در کتاب مذکور از محمد بن عمرو بن عثمان عقیلی واو از محمد بن جعفر بن مظفر وعبد الله بن
محمد بن عبد الرحمن وعبد الله بن محمد بن موسی در یکجا واو از محمد بن عبد الله بن صبح علیحده ایشان در یکجا از احمد بن مثنی
موصلی واو از عبد الاعلی واو از ایوب واو از نافع واو از ابن عمر واو از رسول خدا صلی الله علیه وآله مثل این حدیث را روایت

نموده در کتاب مذکور از محمد بن عمرو بن عثمان او با بن اسناد از مشایخ خود ایشان از ابی یعلی موصلی واز عبد الاعلی بن حماد
واو از ابن عمر روایت نموده او کفته که رسول خدا روزی با اصحاب خود نماز صبح را ادا فرمود بعد از آن با ایشان برخواست
رفت تا اینکه در مدینه بدر خانه رسید ودر را کوبید ناکاه زنی بیرون آمد کفت یا ابا القاسم چه میخواهی فرمود که
ای مادر عبد الله بمن اذن ده تا بنزد عبد الله در آیم کفت یا ابا القاسم با عبد الله چه کار داری بخدا سوکند هرآینه
بعقل وی آفت رسیده وبلباسش بول وتغوط میکند ودر نزد من ادعای امر عظیمی مینماید یعنی الوهیت یا نبوت آن
حضرت فرمود که مرا مأذون کن تا بنزد وی در آیم عرض کرد که اکر از او بدی صادر شود آیا بکردن تست فرمود آری عرض
کرد داخل شو پس داخل کردید ناکاه او را درمیان قطیفه دید که بصدای پست همهمه میکند در آنحال مادرش کفت که ساکت
شو وبنشین زیرا که این مرد محمد است صلی الله علیه وآله بنزد تو آمده پس ساکت کردید ونشست وبرسول خدا کفت که مادرم لعنت خدا براو
باد اکر مرا بحال خودم میکذاشت هرآینه بشما خبر میدادم که شما بالوهیت خدا قایل هستید یا نه بعد از آن آنحضرت
فرمود که چه چیز می بینی کفت حقی وباطلی وتختی در روی آب می بینم آنحضرت فرمود که بوحدانیت ویکانکی الهی وبه
نبوت ورسالت من شهادت واقرار کن زیرا که خدا ترا باین امر از من سزاوار نکردانیده وقتیکه روز دوم شد نیز آن
حضرت با اصحاب خود نماز صبح را ادا فرمود وبا ایشان برخواست بدر خانه آمد ودر را کوبید آن زن کفت که داخل شو پس داخل
کردید ناکاه او را در سر درخت خرما دید در حالتی که باواز بلند تغنی میکرد در آنحال مادرش کفت که ساکت شو فرود
آی این مرد محمد است صلی الله علیه وآله که بنزد تو آمده پس ساکت شد وبرسول خدا کفت که مادرم لعنت خدا براو باد اکر مرا بحال خود وا
کذاشت هرآینه بشما خبر میدادم که بالوهیت خدا قایل هستید یا نه ودر روز سیم آنحضرت نیز بعد از نماز صبح با اصحاب
خویش بآنمکان آمد ناکاه کوسفند چند در نزد وی دید که او آنها را مانند شبان میخواند در آنحال مادرش کفت که
ساکت باش وبنشین این مرد محمد است بنزد تو آمده ودر آن روز آیات چندی از سوره دخان نازل شده بود آنحضرت آنها را
در نماز صبح با اصحاب خواند بعد از آن باو فرمود که بیکانکی خدا ورسالت من شهادت ده کفت بلکه تو بیکانکی خدا
ورسالت من شهادت کن وخدا تعالی ترا باین امر سزاوارتر نکردانیده آنحضرت فرمود که چیزی در دل خود پنهان داشته ام
برای اینکه آنرا از تو بپرسم پس آن چیست کفت دود است تا دو مرتبه در آنحال رسول خدا باو فرمود که خار وذلیل شو بدرستیکه
بدرستیکه از اجل تو تجاوز نخواهی وبآرزوی خویش نخواهی رسید ونمیرسی مکر بچیزی که برای تو مقدر کردیده بعد
از آن باصحاب خود فرمود که ایها الناس خدا تعالی هیچ پیغمبری مبعوث ننموده مکر اینکه قوم خود را از دجال ترسانید و
خدا تعالی او را تا بزمان شما تاخیر نمود پس امر وی بر شما ها مشتبه نشود یعنی به الوهیت وچنانچه ادعا خواهد کرد اعتقاد
مکنید زیرا که پروردکار شما کور نیست بدرستیکه او بدرازکوشی که مابین دو کوشش یکمیل راه میباشد سوار شده خروج
میکند وباوی بهشتی وآتشی وکوهی از نان ورودخانه پر از آب میباشد واکثر تابعانش طایفه یهود وزنان واعراب باشند
همه اطراف زمین را میکردد مکر مکه ومدینه وسنکلاخهای اطراف آنها مؤلف برای توضیح این حدیث بیان ایراد نموده
کوید که حسین بن مسعود فراء در کتاب شرح السنه باسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده او کفته که رسول خدا
صلی الله علیه وآله در اثنای این قصه باو کفت که چه چیز می بینی کفت تختی می بینم در روی آب آنحضرت فرمود که تخت ابلیس را
در روی دریا می بینی بعد از آن فرمود که چه می بینی کفت دو خبر می بینم یعنی وقوع بهم [illegible] خواهند رسانید ویک خبر دروغ
یا اینکه دو خبر دروغ می بینم ویک خبر راست آنحضرت فرمود که او را بکذارید زیرا که امر براو مشتبه شد ومعنی قول آنحضرت
که چیزی در دل پنهان داشته برای اینکه آنرا از تو بپرسم اینست که آنحضرت آیه یوم تأتی السماء بدخان مبین را در دلش قصد
کرده بود ودر جوابش کفت که آنچه در دلت قصد کرده دود است زیرا که دخان بمعنی دود است بعضی کفته که عیسی
بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید پس بنا براین احتمال هست که مراد آنحضرت کشته شدن او باشد در کوه
دخان زیرا که این ابن صیاد کمان چنان داشت که او دجالست لهذا در جواب آنحضرت کفت که مراد تو دود است یعنی کشته
شدن نیست در کوه دخان در کتاب شرح السنه در تفسیر قول که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد آورده که خطابی کفته
که این کلام بدو وجه محتملست یکی اینست که برتبه واندازه تو نمیرسد که پاره غیبها را بدانی نه از جهت وحی که شیوه
انبیاست ونه از جهت الهام که از خواص اولیاست وآنچیز که بزبانش جاری کردید شیطان آنرا بقلب وی انداخته
واوهام او را از رسول خدا شنیده در وقتیکه آنرا پیش از ورود آنحضرت بقرینه محل با اصحاب خود میفرمود ووجه دیکر
آنست که قضا وقدر الهی را در خصوص نفس خود کارهای خویش نمیتوانی تغییر بدهی وابو سلیمان کفته که آنچه در توجیه
این حدیث بنظر من میرسد اینست که این قصه در ایام مصالحه رسول خدا با یهودان وحلفاء ایشان واقع کردید
واین ابن صیاد هم از ایشان بود یا اینکه بکار ایشان ملحق میشود وادعای کاهنی میکرد واین خبر هم برسول خدا

میرسید پس انحضرت بمقام امتحان وی در آمده با این سؤالات که مذکور کردید امتحانش نمود چون او را بسخن کفتن در آورد دانست که او در باطل است و از جملهٔ ساحران یا کاهنانست یا از کسانی است که جن در صورت انسان بنزد ایشان میاید و پارهٔ اخبار بایشان میکوید یا از کسانی است که شیطان با ایشان مراوده میکند و بعضی خبرها بر زبان ایشان جاری میکرداند و وقتیکه انحضرت قول او را شنید بر او درشتی نمود و فرمود که دور دور خار شو تو از قدر خود هرکز تجاوز نخواهی کرد مراد انحضرت از این کلام اینست که این خبر را که او داد شیطان بر زبانش جاری نمود بنا اینکه جهة وحی کفت او حالتهای چند بود در بعضی از انها خبرش مطابق واقع میشد و در بعضی دیکر خطا میکرد چنانچه او خودش کفت که بمن خبری میاید راست و خبری میاید دروغ بدانجهة انحضرت فرمود که امر بر تو مشتبه شده مجملا او فتنه است که خدا تعالی بندکان خود را با آن امتحان میکند تا اینکه هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامهٔ حجت و برهان و وجوشیدن در بوتهٔ امتحان باشد چنانچه قوم موسی ع در زمان خویش با کوساله امتحان کرده شدند پس بعضی از ایشان بان فریفته کردیدند و هلاک شدند و بعضی دیکر که خدا تعالی ایشانرا هدایت نمود و نکه داشت نجات یافتند کلام ابوسلیمان باخر رسید مؤلف کوید که علماء اهل سنة اختلاف کرده اند در اینکه همان ابن صیاد است دجال یا غیر او است جماعتی از ایشان قایل شده اند باینکه دجال غیر ابن صیاد است زیرا که چنین روایت شده است که از عمل بد خویش توبه و بازکشت نمود و در مدینه وفات کرد و کفن را از رویش برداشتند مردم او را مرده دیدند از ابی سعید خدری حدیثی نیز روایت نموده اند که دلالت دارد باینکه او دجال نیست و جماعت دیکر معتقدند باینکه او دجال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند مؤلف کوید که صدوق علیه الرحمه بعد از ذکر این حدیث کفته که اهل عناد و انکار مثل این خبر را تصدیق میکنند و آنرا در خصوص دجال و غیبت او در خصوص باقی بودنش در این مدت طولانی و خروج کردنش در اخر زمان روایت میکنند و امر قایم را تصدیق نمیکنند و معتقد نمیشوند باینکه مدت مدیدی غایب و پنهان میشود بعد از ان ظهور میکند پس زمین را پر از عدل کرداند چنانچه از جور و ظلم پر کردیده با وجود اخباری که در خصوص بیان نام و نسب و نشان و غیبت انحضرت در این مدت طولانی از رسول خدا ص و ائمه علیهم السلام وارد کردیده غرض ایشان از این انکار خاموش کردن نور خدا و باطل نمودن امر ولی او است و خدا تعالی ابا دارد مکر از تمام کردانیدن نور خود هرچند که مشرکان انرا ناخوش داشته باشند و اکثر احتجاج و استدلال ایشان در مقام دفع حجت ع و انکار وجود شریفش اینست که میکویند که ان احادیثی که در شان قایم ع نقل میکنید بما روایت کرده نشده و ما آنها را ندانسته ایم چنانچه مانند این سخن را کسانی کویند که نبوت پیغمبرها را انکار میکنند مانند ملحدان و براهمهٔ هند و یهود و نصاری یعنی میکویند که معجزاتی و براهینی که از پیغمبر خود نقل میکنید در نزد ما بدرجهٔ صحت و ثبوت نرسیده و ما آنها را نمیدانیم پس از این جهة بطلان نبوت او را اعتقاد کرده ایم شیخ کوید بناء علی هذا اکر کفتهٔ اهل سنة در خصوص قایم ع بما لازم آید هر آینه کفتهٔ این طوایف یعنی ملحدان و براهمهٔ هند و غیر ایشان در خصوص نبوت رسول خدا ص بایشان لازم میاید و حال انکه ایشان در عدد از اهل سنة بیشترند و ایشان نیز در مقام استدلال میکویند که موافق مقتضای عقل ما نیست اینکه کسی در زمان ما بیشتر از عمرهای اهل این زمان عمر نماید و عمر صاحب شما یعنی قایم ع بنا باعتقاد شما از عمرهای اهل این زمان تجاوز نموده در جواب شان کوییم که شما تصدیق میکنید این را که جایز است اینکه دجال در ایام غیبتش بیشتر از عمرهای اهل زمان عمر نماید لکن مثل آنرا در خصوص قایم ع تصدیق نمیکنید با وجود اخباری که در خصوص وجود انحضرت و غیبت و طول عمر و ظهور بعد از این برای برپا داشتن امر الهی از رسول خدا و ائمه ع وارد کردیده و با وجود اخباریکه در این خصوص روایت کرده شده از جملهٔ اخباری که در این کتاب ذکر نموده ایم و با وجود خبر صحیحی که از رسول خدا ص نقل شده که انحضرت فرمود که هر چیزیکه در میان امتان کذشته بود مثل آن در میان امت من طابق النعل بالنعل واقع شده و در زمان کذشته از انبیا و اولیاء کسانی بودند که عمرهای طولانی داشتند چنانچه نوح ع دو هزار و پانصد سال عمر نمود و قران مجید ناطق است باینکه نهصد و پنجاه سال در میان قوم مکث نمود و حال انکه در حدیثی که ذکر کرده ایم مرویست اینکه در قایم ع سنتی هست از نوح ع و ان طول عمر است پس چکونه امر قایم ع و طول عمر او را انکار میکنند و لکن امثال انرا از پارهٔ اموریکه موافق مقتضای عقول نیستند تصدیق مینمایند بلکه بر ایشان لازم است که بانها اقرار نمایند زیرا که اینها از رسول خدا ص روایت شده همچنین بر ایشان لازم است اینکه بقایم ع اقرار نمایند زیرا که کیفیت انحضرت هم از رسول خدا ص روایت شده و مقتضای کلام عقل است از معقول اینکه ممکن بدانند این را که اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار مکث نمایند و این را تصدیق نکرده اند مکر از طریق سمع یعنی از راه دلیل نقلی پس چرا وجود و طول و غیبت و ظهور قایم ع را نیز تصدیق نمیکنند و چکونه تصدیق میکنند اخباریرا که از وهب بن منبه و کعب الاحبار وارد میشود در خصوص پارهٔ چیزها که ممتنع که هیچیک از انها از رسول خدا ص صحیح نیست و تصدیق نمیکنند اخباریرا که از

رسول خدا ص و ائمه علیهم السلام وارد کردیده در خصوص قایم ع و غیبت او و در اینکه انحضرت ظهور میکنند بعد از انکه اکثر خلایق در خصوص وی شک میکنند و از اعتقادیکه در بارهٔ او کرده بودند بر میکردند چنانچه اخبار صحیحه از ائمه علیهم السلام باین ناطقست و انکار این دلیل نیست مکر از راه مکابره و در مقام دفع حق و چکونه قایل نمیشوند باینکه وقتیکه در زمانه دیده نشد چیزیکه در خصوص اینکه احتمال طول عمر داده شود هر آینه واجب و لازم کردید اینکه سنت و طریقهٔ اقلین در خصوص طول عمر و مشهورترین جنسهای این زمان جاری و جنس مشهورتر از جنس قایم ع نیست زیرا که آن حضرت در مشرق و مغرب در السنهٔ کسانی که باو اقرار دارند و کسانی که او را انکار دارند میکنند مذکور است و وقوع غیبت برای قایم ع که امام دوازدهم است با وجود روایت صحیحه که از رسول ص وارد شده دروغ و بی اصل کردید لازم آید که نبوت رسول خدا هم دروغ و باطل شود زیرا که انحضرت غیبت قایم ع خبر داده و او هم بنابر کمان مخالفان واقع نشده و وقتیکه کذب انحضرت معاذ الله در خصوص یک خبر ثابت شد لازم کیرد که پیغمبر نباشد و چکونه تصدیق میکنند خبر انحضرت را در حضور عمار که انحضرت فرمود که او را طایفهٔ ظالمان خواهند کشت و در خصوص امیرالمؤمنین ع که ریش مبارکش با خون سرش خضاب خواهد کشت و در خصوص امام حسن ع که با زهر کشته میکردد و در بارهٔ امام حسین ع که با شمشیر بدرجهٔ شهادت میرسد و تصدیق نمیکنند خبر انحضرت را در خصوص قایم ع و غیبت او و بیان نام و نسب وی بلکه انحضرت در همه سخنانش راستکو است و صحیح نمیشود ایمان بنده مکر در وقتیکه از کردهٔ پیغمبر و حکم او دلتنک نشود و در همهٔ امور نسبت بانحضرت در مقام تسلیم باشد و در افعال و اقوال وی شک و ریب نکند و اینست معنی اسلام زیرا که اسلام بمعنی تسلیم و انقیاد است و هر که غیر از اسلام دین دیکر بطلبد از او هرکز مقبول نخواهد شد و در آخرت از جملهٔ زیانکاران خواهد کردید و عجیب ترین عجایب اینست که مخالفان ما روایت کرده اند که عیسی بن مریم از زمین کربلا میکذشت آهوی چندی دید که در انجا جمع شده اند وقتیکه حضرت عیسی ع را دیدند کریه کنان بسوی وی دویدند در آنحال انحضرت نشست و حواریون هم نشستند پس بکریه و زاری آغاز نمود و حواریون هم کریستند و لکن ندانستند که سبب نشستن و کریه کردن او چیست پس عرض کردند که یا روح الله چه چیز ترا میکریاند فرمود که آیا میدانید که اینجا کدام زمین است عرض کردند که نمیدانیم فرمود که اینجا زمینی است که در آن پسر پیغمبر اخر الزمان احمد مختار و نور دیدهٔ طاهرهٔ بتول فاطمهٔ زهرا که شبیه مادر منست کشته خواهد شد و در اینجا هم مدفون خواهد کردید و خاک این زمین از مشک پاکیزه تر است زیرا که آن تربت آن شهید است و طینت انبیا و اولاد ایشان اینکونه میباشد و این آهوان بمن میکویند که ما در این سرزمین از راه شوق بتربت پسر پیغمبر اخر الزمان چرا میکنیم و کمان آنها این بود که در آن سرزمین با امن و امان میباشند بعد از ان دست خود را به پشکلهای ان آهوان زد و آنها را بوئید و کفت که پروردکارا اینها را باقی بکذار تا اینکه پدر این شهید اینها را ببوید تا اینکه صبر و تسلی بیابد کفته اند کویند که آنها تا ایام امیرالمؤمنین ع باقی ماندند حتی انحضرت بزمین کربلا کذر نمود و آنها را بوئید و کریه نمود و دیکرانرا هم کریانید و این قصه را در انجا خبر داد پس ایشان تصدیق میکنند باینکه پشکلهای آن آهوان زیاده از پانصد سال باقی ماندند بطوریکه بادها و بارانها و مرور سالها و ماهها آنها را تغییر نداد و تصدیق نمیکنند باینکه قایم ع باقی میماند تا وقتیکه با شمشیر خروج میکند و دشمنان خدا را هلاک میکردانند با وجود اخباریکه در بیان نام و نسب و غیبت ان حضرت در مدت مدید و جاری شدن سنت و شیوهٔ اولین در خصوص طول عمر در انحضرت و از رسول خدا ص و ائمه علیهم السلام وارد کردیده و مکابرهٔ مخالفان در این باب نیست مکر از راه عناد و انکار حق در کتاب مذکور از پدرش او از حمیری از احمد بن هلال او از ابن محبوب او از ابی ایوب علاء در یکجا ایشان از محمد بن مسلم روایت کرده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که قیام قایم را از جانب پروردکار عالم برای مؤمنان علامات چندی قرار داده شده عرض کردم که خدا تعالی مرا فدای تو کرداند آنها چیستند فرمود که قول خدا تعالی است و لنبلونکم یعنی پیش از قیام قایم ع امتحان میکنیم شما مؤمنانرا بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین انحضرت در تاویل آیهٔ شریفه فرمود که خداوند عالم میفرماید که مؤمنانرا امتحان میکنیم بترسیدن از سلاطین بنی فلان در اواخر سلطنت شان و با کرسنکی که بسبب کرانی نرخها است و با نقصان رسانیدن اموال که بسبب کساد تجارتها است و با نقصان رسانیدن نفوس خلایق که بسبب مرکهای زیاد است و با ناقص شدن ثمرات که بسبب قلت ربع زراعت و قلت برکت آنهاست و به تعجیل فرج مژده ده بکسانیکه بر این مصایب صبر کنند بعد از ان فرمود یا محمد اینکه کفتم داخل تاویل است خداوند عز و جل میفرماید و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یعنی تاویل و را نمیدانند مکر خدا تعالی و آنانکه علم در دلهای ایشان راسخ و محکم است محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از حمیری او از ابن محبوب او از ابن رئاب او از محمد بن ابی نجران مثل این را روایت

نموده در کتاب کمال الدین از پدرش و از حمیری و از ابراهیم مهزیار و از برادرش و از علی و از اهوازی و از صفوان و از محمد بن حکیم
و از میمون لبان و از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که پیش از قیام قایم ع پنج علامات هست خروج سفیانی و خروج
یمانی و نداکننده که از آسمان ندا میکند و فرو بردن زمین لشکر را در بیدا و قتل نفس زکیه در کتاب مذکور از ابن ولید و از
صفار و از ابن معروف و از علی بن مهزیار و از حجال و از ثعلبه و از شعیب حذاء و از صالح غلام بنی عذرا روایت نموده و گفته
که از صادق ع شنیدم میفرمود که میان قتل نفس زکیه و ظهور قایم ع فاصله نمیشود مگر پانزده شب شیخ طوسی در کتاب الغیبة
از ابن ولید و فضل و از ابن فضال و از ثعلبه مثل این را روایت نموده شیخ مفید در کتاب ارشاد مثل این را نقل کرده در
کتاب کمال الدین از ابن ولید و از ابن ابان و از اهوازی و از نظر و از یحیی حلبی و از حرث بن مغیره و از میمون لبان روایت
نموده و گفته که در خیمهٔ باقر ع در خدمت آنحضرت بودم ناگاه دامن خیمه را بالا کرده فرمود که امر ما یعنی قیام قایم ع اگر واقع
گردد از این آفتاب آشکارتر میشود بعد از آن فرمود که نداکننده از آسمان ندا میکند که فلان بن فلان او است امام و نام قایم
ع را ذکر کند و ابلیس از زمین ندا میکند چنانچه بنام رسول خدا ص در شب عقبه ندا نمود و آن شبی بود که منافقان قتل رسالت
پناه را تمهید نموده بودند در کتاب مذکور باین اسناد از اهوازی و از صفوان و از عیسی بن اعین و از معلی بن خنیس او
از صادق ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که خروج سفیانی از جملهٔ امورات محتومه است یعنی از قضای الهی گذشته تغییر و تبدیل را بر آنها
راه نیست و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد در کتاب مذکور باین اسناد از اهوازی و از حماد بن عیسی و از ابراهیم بن عمر و از ابی
ایوب و از حرث بن مغیره و از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که آنحضرت صیحه آنست که در شب جمعه بیست و سیم
ماه رمضان واقع میشود در کتاب مذکور باین اسناد از اهوازی و از ابن ابی عمیر بن حنظله روایت نموده و گفته که از صادق
ع شنیدم میفرمود که پیش از قیام قایم ع پنج علامت هستند محتوم که تغییر نخواهد یافت خروج یمانی و خروج سفیانی و صیحه
و قتل نفس زکیه و فرو بردن زمین لشکر را در بیدا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام و از فزاری و از عبدالله
بن خالد تیمی و از بعضی اصحاب ما ایشان از ابن عمیر مثل این حدیث را نقل نموده و در این روایت چنان ذکر کرده که آن صیحه از آسمان
آید در کتاب کمال الدین از پدرش و از سعد و از ابن ابی الخطاب و از جعفر بن بشیر و از هشام بن سالم و از زراره و از صادق ع
روایت نموده که آنحضرت فرمود که منادی بنام قایم ع ندا میکند عرض کردم که آیا آن را همه کس میشنود یا اینکه اختصاص ببعضی
دارد میفرمود که همه میشنوند لکن هر طایفه آن را بزبان خود میشنود میفهمد عرض کردم که بنابراین کسی با قایم ع مخالفت
نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود که ابلیس ایشان را بحال خود نمیگذارد حتی در آخر شب ندا میکند و بسبب آن ندا بدلهای
خلایق شک میاندازد مؤلف گوید که ظاهر اینست که عبارت حدیث آخر روز است نه آخر شب یعنی ندای ابلیس در آخر روز واقع خواهد
شد چنانچه بعد از این در اخبار مذکور میشود پس مظنون آنست که این غلط از نسخه نویس صادر شده و در بعضی نسخه‌ها که
بنظرم رسیده آخر شب هرگز مذکور نشده در کتاب مذکور از ماجیلویه و از عم خویش و از ابن ابی عمیر و از ابن اذینه روایت
نموده که صادق ع گفت که پدرم گفت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که پسر زن جگرخوار که مادر او لی بنی الله باشد از
وادی یابس خروج میکند و او مردیست مستوی القامه و کلفت سر و وحشی صورت یعنی رویش بنحویست که هر که
به بیند وحشت میکند و در رویش نشانهٔ آبله هست اگر به بینی گمان میکنی که کور است و نامش عثمان و نام پدرش
عنبسه از اولاد ابی سفیان است پس خروج میکند تا اینکه بزمین مقرر و معین یعنی زمین نجف یا کوفه میرسد و در
بالای منبر آنجا قرار میگیرد در کتاب مذکور از همدانی و از علی و از پدرش و از ابن عمیر و از حماد و از عمر بن یزید روایت
نموده او گفته که صادق ع بمن فرمود که اگر سفیانی را به بینی هر آینه خبیث ترین خلایق را دیده رنگ رویش
سرخ و چشمش کبود است در ظاهر به یگانگی خدا اقرار میکند لکن بسبب افعال قبیحه و اعمال شنیعه مستوجب آتش
دوزخ گردد و خباثتش بجای میرسد که کنیز ام ولد خویش را از ترس اینکه مبادا جای او را بدشمنان بدهد زنده در
گور میکند در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از محمد بن ابی القاسم و از کوفی و از حسین بن سفیان و از
قتیبه بن محمد و از عبدالله بن ابی منصور روایت نموده او گفته که نام سفیانی را از صادق ع پرسیدم فرمود که با نامش
چه کار داری وقتی که بجز این پنج شهر از شهرهای که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد متصرف
گردید در آن وقت منتظر فرج کرباشید عرض کردم که آیا مدت سلطنتش نه ماه هست فرمود نه ولکن هشت ماه
سلطنت میکند و یک روز از آن بیشتر نمیشود در کتاب مذکور از ماجیلویه و از عم خویش و از معلی بن خنیس و از صادق
ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که صدای جبرئیل از آسمان میآید و صدای ابلیس از زمین و شما بصدای اول تابع
شوید و حذر کنید از اینکه بصدای دویم فریفته باشید در کتاب مذکور از ابن متوکل و از حمیری و از ابن عیسی و از
ابن محبوب و از ثمالی روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که باقر ع میفرمود که خروج سفیانی

از جملهٔ امورات محتومه است یعنی باید واقع بشود فرمود آری چنین است و اختلاف بنی عباس و قتل نفس زکیه و خروج قایم
علیه السلام هم امورات محتومه هستند عرض کردم که ندا چگونه واقع خواهد شد فرمود که نداکننده در اول روز از آسمان
ندا میکند که آگاه شوید بدرستیکه حق با علی و شیعهٔ اوست بعد از آن ابلیس لعین در آخر آن روز ندا میکند که آگاه شوید
بدرستیکه حق با سفیان و اتباع اوست در آنحال آنانکه باطنشان خبیث است در شناختن حق شک میکنند در
کتاب مذکور از ابن ولید و از ابن ابان و از اهوازی و از نظر و از یحیی حلبی و از حکم خیاط و از محمد همام و از ورد و او از
باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم
ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم ع بزمین تا اینوقت
واقع نشده پس در آنوقت حساب منجمان باطل میشود زیرا که بقاعدهٔ اهل هیئت و تنجیم خسوف ماه باید نیمهٔ ماه
یا در نزدیکی آن واقع شود و کسوف آفتاب را و اخر آن پس وقوع خسوف ماه در پنجم و وقوع کسوف آفتاب در
پانزدهم موجب بطلان حساب منجمانست محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده و از قسم بن محمد و از عیسی بن
هشام و از ابن جبله و از حکم بن ایمن و از ورد برادر کمیت مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین
بدین اسناد از اهوازی و از صفوان و از عبدالرحمن بن حجاج و از سلیمان بن خالد روایت نموده او گفته که از صادق
ع شنیدم میفرمود که در پیشاپیش ظهور قایم ع دو نوع مرگ بخلایق رو خواهد آورد یکی موت احمر و دیگری موت
ابیض خلایق را بنوعی فرا میگیرد که از هر هفت نفر پنج نفر هلاک میشوند موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون در کتاب مذکور
از ابن متوکل و از سعدآبادی و از برقی و از پدرش و از ابن ابی عمیر و از ابی ایوب و از ابی بصیر و از صادق ع نقل
نموده که آنحضرت فرمود که پیش از قیام قایم ع در پنجم ماه رمضان آفتاب منکسف خواهد شد مؤلف گوید که احتمال هست
که خسوف ماه و کسوف آفتاب هر دو واقع شوند آنحضرت کسوف آفتاب را تنها بیان فرموده بنابراین با خبرهای گذشته منافات
ندارد و گمان که آنحضرت خسوف ماه را در این حدیث بیان فرموده باشد لکن بسبب سهو راوی ساقط شده در کتاب مذکور باین
اسناد از ابی ایوب و از ابی بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده ایشان گفته‌اند که از صادق ع شنیدیم میفرمود که این امر ظاهر نمی
شود تا وقتیکه دو ثلث خلایق از دین خود شان برگردند و مرتد شوند پس بآن حضرت گفته شد که وقتیکه دو ثلث خلایق
از دین بدر رفتند چه قدر میمانند یعنی چندان باقی نمیمانند فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده
شیخ طوسی در کتاب الغیبة از قرقاره و از نظر بن لیث مروزی و از ابن طلحه جحدری روایت نموده او گفته که عبدالله بن لهیعه
بما خبر داد از ابی زرعه و از عمار بن یاسر که عمار گفت که دولت اهل بیت پیغمبر در آخرالزمان ظاهر خواهد شد و برای آن
علامتهای چندیست وقتیکه آنها را دیدید در جای خودتان بنشینید و دستها و زبانهای خود را نگه دارید تا وقتیکه آن
علامتها بگذرد پس وقتیکه اهل روم و طایفهٔ ترک غبار فتنه را بر شما ها برانگیختند و لشکرها آراسته شدند و خلیفهٔ شما
که بفراهم آوردن اموال حریص است وفات نمود و مردی درست کردار در جای وی نشست پس بعد از چند سالی از بیعتش بدر
میروند و زوال دولت شان یعنی بنی عباس از سمتی میرسد که ابتدای برپا شدن آنهم از آنسمت بوده زیرا که زوال دولتشان
بدست هلاکوخان گردید که از سمت خراسان خروج نمود چنانچه ابتدای برپا بودن آن بدست ابومسلم شد که او هم از
آنسمت خروج کرد و اهل روم و طایفهٔ ترک باهم مخالفت میکنند و جنگ در روی زمین بسیار گردد و نداکننده از قلعهٔ
دمشق ندا میکند که وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شد و سمت غربی مسجد دمشق بزمین فرو میرود بطوریکه
دیوارش بالمره خراب میشود و سه نفر در شام خروج میکنند و همهٔ ایشان طالب سلطنت میباشند یکی از ایشان ابلق و
دیگری سرخ مو و سرخ رنگ و سیمین از اهل بیت ابی سفیانست که از کلب خروج میکند و آن جاییست در نزد یکی
دمشق که قبر الیاس نبی در آنجاست و مردم را بدمشق جمع میکند و اهل مغرب بسمت مصر خروج میکنند و داخل شدن ایشان
بمصر علامت خروج سفیانی است و پیش از این خروج میکند کسیکه خلایق را بسوی آل محمد ص میخواند و طایفهٔ ترک در شهر
حیره که در پشت کوفه واقع است و اهل روم در فلسطین فرود آیند در آنوقت عبدالله خروج میکند تا اینکه لشکرشان
در قرقیسا در کنار نهر بهمدیگر برمیخورند و جنگ عظیم میکنند و صاحب لشکر مغرب شهرها را میگیرد و مردان را
بقتل میرسانند و زنان را اسیر میکنند بعد از آن با شدت حال مراجعت میکند تا اینکه سفیانی در شهر جزیره فرود
آید در آنحال یمانی میآید و هر چه از اموال و غیر آن جمع کرده اند همه سفیانی از ایشان میگیرد و بعد از آن بکوفه میرود و
یاران آل محمد را در آنجا بقتل میرسانند و یکنفر مرد بزرگ نامدار را هم از ایشان میکشد بعد از آن مهدی ع خروج
مینماید و سردار لشکرش شعیب بن صالح نام مردی میباشد و وقتیکه اهل شام دانستند که لشکر مهدی ع بجنگ سفیانی
مهیا شده لشکر برداشته بعزم جنگ کردن مهدی ع بمکه میروند پس در این اثنا نفس زکیه کشته میشود و برادرش

برادرش در آنوقت در مکه میباشد لکن با و متوجه و متعرض نمیشوند اندک زمانی بعد از آن ندا کننده از آسمان صدا میکند
که ایگروه خلایق امیر شما فلانست و او مهدیست که زمین را پر از عدل چنانچه پر از ظلم و جور کردید شیخ طوسی از جماعتی
ایشان از تلعکبری و از احمد بن علی رازی و از محمد بن علی و از عثمان بن احمد سفال و از ابراهیم بن عبد الله هاشمی و از یحیی
بن ابی طالب و از علی بن عاصم و از عطا بن سایب و از پدرش و از عبد الله بن عمر روایت نموده و گفته که رسول خدا فرمود
که قیامت قیام نمیکند تا وقتیکه تخمیناً شصت نفر کذاب خروج کنند هر یکی از ایشان گوید که من پیغمبرم شیخ مفید در کتاب
ارشاد از یحیی بن ابی طالب و از علی بن ابی طالب و از علی بن عاصم مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل
بن شاذان و از وشاء و از احمد بن عائذ و از ابی خدیجه روایت کرده که صادق ع فرمود که قائم ع خروج نمیکند تا وقتیکه دوازده
نفر از بنی هاشم خروج کنند و هر یکی از ایشان خلایق را با طاعت خود بخواند شیخ مفید در کتاب ارشاد از وشاء مثل این را
نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابن فضال و از حماد و از حسین بن مختار و از ابی نصر و از عامر بن واثله و از امیر
المؤمنین علیه السلام نقل نموده که آنحضرت گفت که رسول خدا فرمود که ده چیز هست که از قیام قیامت باید ظاهر شوند خروج
سفیانی و دجال و آمدن دخان و دابة الارض و خروج قائم ع و طلوع آفتاب از مغرب و فرود آمدن عیسی ع و فرو بردن
زمین در سمت مشرق و نیز فرو بردن زمین در جزیرهٔ عرب و آتشیکه از قعر زمین شهر عدن بیرون میشود و خلایق را بسوی
محشر میراند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از ابن فضال و از حماد و از ابراهیم بن عمر و از عمر بن حنظله و از صادق ع روایت نموده
که آنحضرت فرمود که پیش از قیام قائم ع پنج علامت ظاهر خواهد شد و آنها صیحه و خروج سفیانی و خسف زمین در بیدا
و خروج یمانی و نفس زکیه است و قتل نفس زکیه است شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل بن شاذان و از نضر بن مزاحم و از عمرو بن شمر و از جابر
روایت نموده و گفته که باقر ع بخدمت عرض کردم که این کی واقع خواهد شد فرمود یا جابر این امر از کجا واقع میشود و حال
آنکه هنوز قتل بسیار در میان شهر حیره و کوفه واقع نشده شیخ مفید در کتاب ارشاد از عمرو بن شمر مثل این را روایت
کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل و از ابن نجران و از محمد بن سنان و از حسین بن مختار و از صادق علیه السلام
روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه دیوار مسجد کوفه از سمت خانهٔ عبد الله بن مسعود خراب کردید دولت بنی فلان
یعنی عباس زایل گردد آگاه شوید بدرستیکه خراب کنندهٔ آن دیوار از اتعمیر نمیکند شیخ مفید در کتاب ارشاد از محمد
بن سنان مثل این را نقل فرموده نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد و از محمد بن جعفر و از ابن ابی الخطاب
و از محمد بن سنان و از حسین بن مختار و از خالد قلانسی مثل این را نقل کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل و از
سیف بن عمیره و از بکر بن محمد ازدی و از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خروج این سه نفر که خراسانی و سفیانی
و یمانی باشد در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع خواهد شد و در میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست او
خلایق را بسوی حق هدایت میکند شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابن عمیره مثل این را نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة
از فضل و از ابن فضال و از ابن بکیر و از محمد بن مسلم روایت نموده و گفته که پیش از خروج سفیانی خروج مصری و یمانی
واقع خواهد شد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل و از عثمان بن عیسی و از درست و از عمار بن مروان و از ابی بصیر
روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که هر که برای من بمردن عبد الله یعنی سفیانی ضامن شود هر آینه
من هم برای او بقیام قائم ع ضامن میشوم بعد از آن فرمود وقتیکه عبد الله بمرد خلایق دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند
و این امر انشاء الله منتهی نمیشود مگر بصاحب شما و بعد از این سلطنت سالها از میان برداشته میشود و سلطنت ماه و
روز بمیان میاید یعنی بعد از این مدت سلطنت هیچکس بیکسال نمیرسد بلکه مدت هر یکی از سلطنتها چند ماهی یا
چند روزی میشود عرض کردم که آیا آن عصر که سلطنت ماه و روز بمیان می آید طول میاباید فرمود نه شیخ طوسی
در کتاب الغیبة از فضل و از محمد بن علی و از سلام بن عبد الله و از ابی بصیر و از بکر بن جرب و از صادق ع روایت
نموده که آنحضرت فرمود که دولت بنی فلان یعنی بنی عباس زایل نمیشود تا وقتیکه بروی یکدیگر شمشیر بکشند
و وقتیکه با همدیگر مخالفت نمودند آنوقت دولتشان پایمال گردد شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبة
از فضل و از بزنطی و از ابی الحسن رضا ع روایت نموده اند که آنحضرت فرمود که از جملهٔ علامتهای فرج حادثه ایست
که در ما بین الحرمین یعنی در میان مدینه و مکه واقع میشود عرض کردم که آن حادثه کدامست فرمود در ما بین الحرمین
تعصبی و نزاعی اتفاق می افتد و در آن نزاع فلان شخص با پانزده نفر از اولاد فلان بقتل میرساند ظاهر اینست که
ایشان از اولاد بنی عباس اند ایضاً در این دو کتاب مذکور از فضل و از ابن فضال و ابن ابی نجران ایشان از حماد بن
عیسی و از ابراهیم بن عمر یمانی و از ابی بصیر و از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که سلطنت این جماعت
زایل نمیشود تا وقتیکه مردم را روز جمعه در کوفه عرضهٔ تیغ بید ریغ کنند گویا سرهای کشته گان را می بینم که در میان

مسجد و در کاکین صابون فروشان افتاده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل و از جبله و از عبد الله جبله و از ابی عمار و از
علی بن ابی مغیره و از عبد الله بن شریک عامری و از عمیره دختر نفیل روایت نموده و گفته که از حسن بن علی علیهما السلام شنیدم
فرمود که این امریکه منتظر ظهور آن هستید واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از شما از بعض دیگر تبری نماید و بعضی از شما
بر بعض دیگر لعن کند و بعضی بروی بعضی دیگر تف بیندازد و بعضی بکفر بعضی دیگر شهادت دهند عرض کردم که بنا
بر این در آنزمان خیر نمیباشد فرمود که همه خیرها در آنوقتست زیراکه در آنزمان قائم ع ظهور میکند و همهٔ اینها را بر میدارد
در کتاب مذکور از فضل و از علی بن اسباط و از محمد بن ابی البلاد و از علی بن محمد اودی و از پدرش و از جدش روایت نموده که
امیر المؤمنین ع فرمود که اندکی پیش از ظهور قائم ع موت احمر و موت ابیض واقع میشود و دو بار ملخ میاید یکی در وقتش
یعنی در وقت زراعت و دیگری در غیر وقتش رنگ آنها مانند خون سرخ میباشد موت احمر قتل بشمشیر و موت ابیض طاعون
شیخ مفید در کتاب ارشاد از محمد بن ابی البلاد مثل این را روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین
و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسن و از محمد بن علی کوفی و از اودی مثل این را نقل کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل
و از نضر بن مزاحم و از ابی لهیعه و از ابی زرعا و از عبد الله بن زرین و از عمار بن یاسر رضی الله روایت نموده و گفته که
دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد پس شما در جای خود بنشینید و خودتانرا نگهدارید تا از
اینکه در روی زمین لشکر کشی بکنید وقتیکه طایفهٔ ترک و اهل روم با هم در افتادند و جنگ در روی زمین بسیار کردید و ندا
کننده در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شریکه نزدیک شده و دیوار مسجد دمشق خراب کردید آنوقت رسیدن فرج نزدیک
میباشد تا اینکه آنوقت برای لشکر مهیا باشید در کتاب مذکور از ابن ابی نجران و از محمد بن سنان و از ابی الجارود و از محمد
بن بشیر و از محمد بن حنفیه روایت نموده و گفته که بخدمت آنحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشید تا کی ظاهر خواهد
شد چون سخن مرا از من شنید سرش را جنبانید بعد از آن فرمود که این امر از کجا واقع خواهد شد میشود و حال آنکه روزگار هنوز
با اهل خویش شدت و محنت نرسانیده و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا ننموده اند و این
امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه هنوز جور و ستم سلطان نکرده و از کجا واقع میشود و حال آنکه هنوز زندیقی از شهر قزوین بر پا
برنخواسته تا اینکه پردهٔ ناموس اهل انجار ابدرد و بزرگان ایشان را کم نام کرداند بطوریکه گویا هیچ نبوده اند و حصار انجار را
تغییر دهد و بهجت و بهای انجار را زایل کرداند در آنوقت هر که از او بگریزد هر آینه او را میابد و میگیرد و هر که با وی بجنگند
در دستش کشته میشود و هر که از او گوشه گیری بورزد هر آینه فقیر و بیچیز گردد و هر که با و متابعت نماید کافر میشود حتی
ایشان دو فرقه میشوند فرقهٔ بر دین خود میگریند و دیگری بر دنیای خویش شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب
الغیبة از فضل و از حسن بن محبوب و از عمرو بن ابی مقدام و از جابر جعفی و از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در
خود بنشین و دست و پای خویشتن را مجنبان تا وقتیکه ببینی آن علامتهارا که الحال برای تو ذکر میکنم و ترا چنان نمی بینم
که آنهارا در یابی و آن علامتها اینها هستند که بنی فلان بیکدیگر میافتند و ندا کنندهٔ از آسمان با خبر فتح و فرج ندا می
کند و صدای او از سمت ناحیهٔ دمشق بشما میرسد و دهی از جابیه نام از دهات شام بزمین فرو میرود و بعد از این
ترکان که برادران دینی شما یند رو میاورند تا اینکه در شهر جزیره فرود میایند و خارجیان اهل روم رو میاورند
تا اینکه در رمله منزل میکنند پس در همین سال در هر سر زمین از نواحی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود
و اول سر زمینی که خراب خواهد شد شام است در آنوقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه میباشند و در زیر سه بیدق
یکی بیدق ابقع و او مردیست ابلق بدن و دیگری بیدق اصهب و او مردیست سرخ مو و سرخ رنگ و سیم بیدق
سفیانیست شیخ طوسی در کتاب الغیبة از احمد بن علی رازی و از مقانعی و از بکار بن احمد و از حسن بن حسین و از عبد الله
بن بکر و از عبد الملک بن اسمعیل اسدی و از پدرش روایت نموده و گفته که سعید بن جبیر بمن خبر داد گفت که در سالی
که مهدی علیه السلام ظهور میکند بیست و پنج بار باران میبارد بطوریکه اثر برکتش ظاهر میشود و از کعب الاخبار روایت
شده که او گفت وقتیکه از بنی عباس مردی عبد الله نام که صاحب عین است بسلطنت رسید هر آینه ابتداء و انتهاء دولت
با اوست و او مفتاح فنا و شمشیر فنا است و وقتیکه نامهٔ او در شهر شام خوانده شد که این نامه ایست از جانب بندهٔ خدا عبد الله
امیر مؤمنان هر آینه بعد از اندکی بشما خبر میرسد که نامهٔ در منبر مصر خوانده کردید بدین نهج که این نامه ایست از بندهٔ خدا
عبد الرحمن امیر مؤمنان و در حدیث دیگر گفته که سلطنت با بنی عباس است تا وقتیکه خبر بشما برسد که در مصر نامه خوانده
شد بدین نهج که این نامه ایست از بندهٔ خدا عبد الرحمن امیر مؤمنان وقتیکه این واقع شد بدانید که دولتشان زایل کردید
و مدت سلطنتشان باخر رسید پس وقتیکه در اول روز نامهٔ از جانب بنی عباس خوانده شد که این نامه ایست از بندهٔ خدا
عبد الله امیر مؤمنان هر آینه منتظر نامهٔ باشید که در آخر همان روز بر شما خوانده میشود بدین نهج که این نامه است از بندهٔ خدا

عبد الرحمن امیر مؤمنان راوی گوید که از ابی بصیر عبد الله از خروج عبد الرحمن مؤلف گوید که مراد از صاحب عین آنست که اول نامش حرف عین است و مراد از اینکه ابتداء و انتهاء دولتشان با او است اینست که در اول دولتشان و در آخر آن خلافت با عبد الله نام است چنانچه اول خلفاء ایشان ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود و آخرشان عبد الله مستنصر بود ملقب به مستعصم و تصحیح سایر فقرات این خبر برای حاضر ضرور نیست زیرا که از کعب الاخبار روایت شده و سندش تا بمعصوم نرسیده در کتاب الغیبه آورده که جذلم بن بشیر نقل کرده که بخدمت علی بن الحسین ع عرض کردم که خروج مهدی ع را برای من وصف کن و علامتهای او را بمن بشناسان فرمود که پیش از خروج او مردی مشهور بعوف سلمی در سر زمین جزیره خروج میکند و منزلش در تکریت و آن شهریست فیما بین بغداد و موصل و کشته شدنش در مسجد دمشق میباشد بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند بعد از آن سفیانی ملعون از وادی یابس خروج مینماید در کتاب مذکور آورده که از رسول خدا مرویست که آنحضرت فرمود که در قزوین خروج میکند مردی که نامش نام پیغمبریست از پیغمبران و خلایق باطاعتش شتاب میکنند مشرکان و مؤمنان از ترس کوه میگریزند که بحدی که کوهها از ایشان پر میشوند شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل بن شاذان او از احمد بن محمد بن ابی نصر او از ثعلبه و از بدر بن خلیل ازدی روایت کرده او گفته که باقر ع فرمود که پیش از قیام قایم ع دو علامت ظاهر میشود که مانند آنها از وقت فرود آمدن آدم ع بروی زمین تا حال واقع نشده یکی کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و دیگری خسوف قمر در آخر آن در آنحال مردی عرض کرد یا ابن رسول الله قاعده چنانست که آفتاب در آخر ماه و ماه در نیمه ماه گرفته میشوند فرمود بآنچه که میگوئی دانا هستیم لکن آنها دو علامت و آیتی هستند که از وقت فرود آمدن آدم ع بروی زمین تا حال واقع نشده اند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده او از علی بن حسن او از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدرشان او از ثعلبه بن میمون او از عبید بن خلیل او از باقر ع مثل این را روایت کرده کلینی در کتاب کافی از چند نفر ایشان از سهل او از بزنطی او از ثعلبه و از بدر مثل این را روایت کرده شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از ابن اسباط او از حسن بن جهم نقل نموده او گفته که مردی از ابی الحسن ع پرسید که فرج کی خواهد شد آنحضرت بمن فرمود که کدام یکی را میخواهی بطریق تفصیل بیان نمایم یا بطریق اجمال عرض کردم که اجمالا بیان نما فرمود فرج در وقتیست که بیدقهای قیس در مصر و بیدقهای کنده در خراسان بجنبش آیند راوی گوید که شک دارم در اینکه آنحضرت کنده را ذکر نمود یا غیر آنرا شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از ابن محبوب او از رباطی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور قایم ع قحط سالی واقع گردد که میوه ها در سر درخت نارسیده خورده میشود پس در انوقت شکایت مکن در کتاب الغیبه از فضل او از احمد بن عمر بن سالم او از یحیی بن علی او از ربیع او از لبید روایت نموده که او گفته که اهل حبش بیت الله را تغییر میدهند و آنرا خراب میکنند و حجر الاسود از جایش برداشته گردد و در مسجد کوفه منصوب میشود در کتاب مذکور از فضل او از ابن ابی عمیر او از ابن اذینه او از محمد بن مسلم روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که سفیانی بعد از ظهورش بر پنج مملکت بقدر مدت حمل زن یعنی نه ماه مالک میشود بعد از فرمود استغفر الله بلکه بقدر مدت حمل اشتر مالک میشود و آن از جمله امورات محتومه است باید واقع بشود در کتاب مذکور از فضل او از اسمعیل بن مهران او از عثمان بن جبله او از عمر بن ابان کلینی او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که گویا سفیانی را یا اینکه فرمود صاحب سفیانی را می بینم که در این شهر شما که کوفه باشد فرود آمده منادی ندا میکند هر که سر شیعه را از شیعیان علی بن ابی طالب به نزد من آرد هزار درهم باو میدهم پس در انوقت همسایه همسایه را میگیرد میگوید که این از ایشانست پس گردنش را میزنند هزار درهم در عوض آن میگیرد آگاه شوید بدرستیکه قوام امور سلطنتهای شما در آن زمان نیست مگر باعانت و یاری اولاد زناکاران و گویا که صاحب نقاب نگاه میکنم عرض کردم که صاحب نقاب کیست فرمود مردیست از شما که باعتقاد شما قایل میشود و نقاب میاندازد و شما را ابدام هلاکت میکشد و شما را میشناسد شما او را نمیشناسید و بسبب سعایت و بدگوئی شما را یکیک بغضب ظالم در میارد میکند آگاه شوید بدرستیکه او نمیباشد مگر پسر زن زناکار در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از ابی مفضل شیبانی او از ابی نعیم نصر بن عصام ابن معیرة عمری او از ابی یوسف یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقاره کاتب ایشان از احمد بن محمد اسدی او از محمد بن احمد او از اسمعیل بن عباس او از مهاجر بن حکیم او از معاویة بن سعید او از ابی جعفر محمد بن علی روایت نموده او گفته که علی بن ابی طالب ع بمن فرمود وقتیکه در شام دو نفر صاحب داعیه بهم در افتادند هر آینه مخالفت ایشان آیتی میشود

از آیات خدا در آنحال گفته میشود که سکوت کنید و آرام بگیرید بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد که صد هزار نفر کشته میشوند خداوند عالمیان این قضیه را برای مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب و نقمت گردانیده و در انوقت با مدن اشهب سواران و بیدقهای زرد منتظر باش که بزودی از جانب مغرب روم میایند تا اینکه بشام وارد میشوند پس در اینحال منتظر باشید بفرو بردن زمین دهی را از دهات شام که نامش خرشناست و وقتیکه این واقع گردید بخروج پسر زن جگر خوار از وادی یابس منتظر باشید در کتاب مذکور از قرقاره او از محمد بن خلف او از حسن بن صالح بن اسود او از عبد الجبار بن عباس همدانی او از عمار دهنی روایت نموده او گفته که باقر ع فرمود که مکث سفیانی را در میان خودتان چه قدر میدانید گفتم مدت حمل زن که نه ماه باشد فرمود که اهل کوفه چه خوب دانا هستید باین چیز مؤلف گوید که اختلاف اخبار در خصوص بیان مدت سلطنت سفیانی از این راه هست که بعضی از آن اخبار از راه تقیه صادر گردیده زیرا که سفیانی و مدت سلطنتش در اخبار اهل سنه مذکور است یا اینکه مدت سلطنتش مدت استقرار و استحکام امر سلطنت او است و این بحسب اعتبار مختلف میشود در خبر آینده موسی بن اعین و خبر گذشته محمد بن مسلم باین وجه سیم اشاره هست در کتاب مذکور از قرقاره او از اسمعیل بن عبد الله بن میمون او از محمد بن عبد الرحمن او از جعفر بن سعد کاهلی او از اعمش او از بشیر بن غالب روایت کرده او گفته او گفت سفیانی از شهرهای روم می آید در حالتیکه بدین نصاری داخل شده و چلیپا بگردن آویخته و او است در انوقت سلطان زمان در کتاب مذکور از احمد بن علی رازی او از محمد بن اسحق مقری او از مقانعی او از بکار او از ابراهیم بن محمد او از جعفر بن سعد اسدی او از یزید شراحی از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که در سالیکه برای شما فتح و فرج خواهد شد آب بالا میاید تا اینکه به تنگنایهای کوفه داخل میشود در کتاب مذکور از فضل او از محمد بن علی او از عثمان احمد سماک او از ابراهیم بن هلالی او از نعیم بن حماد او از سعید ابی عثمان او از جابر او از باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که صاحب بیدقهای سیاه از خراسان میاید در کوفه منزل میکند وقتیکه مهدی ع ظهور نمود باو پیغام میدهد که بیا بمن بیعت کن در کتاب مذکور از قرقاره او از محمد بن خلف او از حمدان او از اسمعیل بن ابان ازدی او از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده او گفته که از پدرم شنیدم میگفت که نفس زکیه جوانیست از آل محمد نامش محمد بن حسن بیجرم و تقصیر کشته میشود وقتیکه قوم اشرار او را کشتند هر آینه برای ایشان نه در آسمان عذرخواهی میباشد و نه در روی زمین یاری کننده یعنی نزول غضب الهی بر ایشان نظر بحکمت بالغه ربانی وجوب بهم میرساند لهذا کسی از قدسیان آسمان نزد پروردگار عالمیان برای ایشان شفاعت نمیکنند و در روی زمین هم یاری کننده برای ایشان پیدا نمیشود پس در اینوقت خدای تعالی قایم آل محمد ع را مبعوث میگرداند با جماعتیکه در نظرها از سرمه نرم تراند یعنی در نظرها ایشان عاجز و بی دست و پا هستند و وقتیکه خروج نمودند خلایق برای ایشان گریه میکنند زیرا که چنان گمان میکنند که ایشان بجهة عاجزی و بی دست و پای در دست دشمنان گرفتار و دستگیر میشوند لکن خدای تعالی ممالک مشرق و مغرب را بحیطه تصرف ایشان میدهد آگاه شوید بدرستیکه ایشانند مؤمنان حقیقی و آگاه باشید بدرستیکه بهترین جهادها در آخر زمان خواهد شد از قرقاره او از عباس بن یزید بحرانی او از عبد الرزاق بن همام او از معمر او از ابن طاوس او از علی بن عبد الله بن عباس روایت کرده که او گفت که مهدی ع خروج نمیکند تا وقتیکه با آفتاب آیتی و علامتی طلوع نماید علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین گفته که محمد بن جریر طبری در کتاب مناقب سیدنا محمد بن یعقوب عبدوس او را یافتم باسناد خود از محمد بن قسیم و او از احمد بن محمد او از مشایخ خود ایشان از سلیمان اعمش او از جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده او گفته که انس بن مالک بمن خبر داد و او خدمتکار رسول خدا بود گفت وقتیکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ نهروان مراجعت کرد در براثا فرود آمد و در آنجا راهبی بود و در سر کوهی منزل داشت و نامش حباب بود چونکه صدای لشکر را شنید از منزلش بیرون آمد و بلشکر آنحضرت نگاه کرده مضطرب گردید در آنحال با کمال سرعت از بالای کوه فرود آمد و گفت این مرد کیست و رئیس این لشکر کدام است در جواب گفته شد که این مرد امیر المؤمنین علیه السلام است از جنگ نهروان برگشته پس حباب با کمال شتاب مردم را بزیر پا کنان خود را بخدمت آنحضرت رسانیده ایستاد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین حقا حقا یعنی سلام باد بر تو ای آنکه بالحق و براستی امیر مؤمنانی آنحضرت فرمود که تو از کجا دانستی که من بالحق و راستی امیر مؤمنانم عرض کرد که این را علمای ما بما خبر داده اند فرمود یا حباب و گفت نام مرا از کجا دانستی فرمود که حبیب من رسول خدا ص بمن یاد داد عرض نمود که دستت را دراز کن تا بدست تو اسلام را قبول نمایم پس گفت که گواهی میدهم باینکه خداوند کردگار یکانه است بیشریک و محمد فرستاده او است و تو علی بن ابی طالب وصی او آنحضرت فرمود که در کجا منزل داری عرض کرد که در سر کوه فرمود که بعد از این دیگر در آنجا سکنی مکن و در اینجا مسجدی بنا کن و آنرا با نام معمارش بنام پس معمار براثا نام آنرا ساخت لهذا با براثا نامیده

کردید بعد از ان فرمود یا حباب از کجا آب میخوری عرض کرد از بحله فرمود چرا در اینجا چشمه یا چاهی بمیکنی عرض کرد که هر وقتیکه چاه کندم آبش را شور دیدم فرمود که در اینجا چاهی بکن پس شروع نمود بکندن ناگاه سنگ بزرگی از زیر خاک نمایان شد نتوانستند انرا از جایش بکنند پس انحضرت خود ان را از جا کند ناگاه از زیرش چشمهٔ ظاهر شد که از عسل شیرین تر بود پس فرمود یا حباب آب خوردن تو باید از این چشمه باشد یا حباب آگاه باش بدرستیکه بعد از این در جنب این مسجد تو شهری بنا میشود که ظالمان و جباران در انجا بسیار میباشند و اهل ان ببلاهای بزرگ مبتلا میشوند حتی در هر جمعه هفتاد هزار زنا واقع کرددو وقتیکه بدکرداری ایشان شدت نمود در این مسجد تو را می بندند و آنرا خراب نمیکنند مگر کافری چون اینها را کردند سه سال از حج باز داشته شده میشوند و همه زراعتهای شان میسوزد و خدا وند مردی را از اهل سیف برایشان مسلط کرداند بطوریکه بهیچ شهر داخل نمیشود مگر آنکه آنرا خراب و اهلش را هلاک میکند بعد از ان بار دیگر بسوی اهل اینجا بر میکردد بعد از سه سال بقحط و غلا مبتلا میباشند بحدی که مشقت شدیدی بایشان رو میدهد و طاقت و تاب شان باخر میرسد بعد از ان آنمرد باز بسوی ایشان بر میکردد بعد از ان داخل بصره میشود و در آنجا خانهٔ نمیکذارد مگر اینکه انرا نا خوش میدارد و خراب میکرداند و اهلش را هلاک میکند و این در وقتی است که شهر خرابی آبادانی بیابد و مسجد جامع در آنجا ساخته میشود پس خرابی بصره در اینوقت است بعد از اینها داخل شهری میشود که حجاج آنرا بنا خواهد کرد و نامش واسط است پس در انجا هم مانند اینها را میکند بعد از آن متوجه بغداد میشود و بی جنگ و محاربه داخل آنجا میکردد بعد از ان خلایق پناه میبرند بکوفه و هیچ شهر در انوقت از کوفه امن تر نمیباشد بعد از ان آنمرد با کسیکه او را داخل بغداد نموده بود بسوی قبر من بقصد شکافتن بیرون آید در انحال سفیانی بایشان برمیخورد و ایشان شکست میخورند بعد از آن ایشان را می کشد و لشکری بکوفه میفرستد و بعضی را از اهالی ان باطاعت خود میاورد و مردی از اهل کوفه بعزم جنگ بیرون میآید سفیانی او را در قلعه محصور میکرداند هر که بان پناه میبرد در امن میشود و لشکر سفیانی داخل کوفه میشوند و کسیرا در آنجا نمیکذارد مگر اینکه میکشد چنانچه مردی از ایشان بچهٔ کوچکی را از دور بنظر میاورد و در بزرکی هم در پیش پایش افتاده می بیند انرا میکذارد و بسمت ان بچه متوجه میشود تا اینکه او را میکیرد و بقتل میرساند پس یا حباب در اینوقت منتظر فرج باید شد بعد از ان فرمود هیهات هیهات یعنی از حالا تا آن وقت زمان بعیدی و مدت مدیدی مانده و در اینمدت حادثها بزرگ و فتنه هایی که مانند شب تارند باید واقع شود پس یا حباب هر چه که کفتم در خاطرت نکه دار مؤلف کوید که نسخهٔ که ایحدیث را از ان نقل کردم مغشوش و مغلوط بود من هم انرا بدان طریق کردم و به تصحیح آن نه پرداختم بندهٔ حقیر مترجم کوید چونکه عبارت حدیث چنانچه مؤلف علیه الرحمه کفته مغشوش بود بلکه غلط صریح داشت لهذا معنی سه فقره از فقرات ان معلوم نکردید و از ترجمهٔ انها اعراض کردم حسن بن سلیمان شاکرد شهید علیه الرحمه در کتاب منتخب البصائر از سعد او از احمد بن محمد و عبد الله بن عامر بن سعد ایشان از محمد بن خالد او از ابی حمزهٔ ثمالی روایت کرده او کفته که باقر علیه السلام کفت که امیر المؤمنین علیه السلم میفرموده است که هر که بخواهد با اتباع دجال جهاد و قتال نماید برود و با کسانی قتال کند که بکشته شدن عثمان و اهل نهروان میکریند بدرستیکه هر که وفات کند نماید باعتقاد اینکه عثمان را ظلم و ستم کشته کردید هر آینه بخدا ملاقات میکند در حالتیکه خدا از او ناراضی و در غضب است و زمان دجال را در نمییابد در انحال مردی عرض کرد که یا امیر المؤمنین اکر کسی پیش از وقوع قصهٔ مردن عثمان مرده باشد حالش چکونه است فرمود که از قبرش برانکیخته میشود تا اینکه مظلوبی او را تصدیق نکند هر چند که بینی وی بخاک مالیده شود شیخ مفید در کتاب ارشاد آورده که اخبار و احادیثیکه در خصوص بیان علامات برای قیام قایم ع و حوادثیکه پیش از ظهور انحضرت واقع میشود وارد کردیده از انجمله اینها است خروج سفیانی و قتل حسنی و میان افتادن بنی عباس با یکدیکر در سر ملک دنیا و کسوف آفتاب در نیمهٔ ماه رمضان و خسوف ماه در آخر ماه بطوریکه بخلاف عادت و خسفی یعنی فرو بردن زمین در بیابان بیداء و خسفی در مغرب و آفتاب از وقت ظهر تا عصر از حرکت باز میایستد و نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا کشته میشود و مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام سر بریده کردد و دیوار مسجد کوفه خراب میشود و بیدقهای سیاه از سمت خراسان رو میآرند و یمانی خروج مینماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شام را متصرف میشود و ترکان در جزیره فرود میآیند و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند و ستارهٔ دمدار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از ان مانند کمان خم میشود حتی نزدیک میباشد که دو طرف ان بهمدیکر برسند و سرخی در آسمان ظاهر کردد و بعد از ان بهمه اطراف ان منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی میباشد و اعراب عنان قرار و آرام را

از سرها خود شان در میآرند یعنی فتنه و آشوب برپا میکنند و شهرها را تصرف مینمایند و آنها از تصرف سلطان عجم بدر میروند و اهل مصر بزرگ خود شان را بقتل میرسانند و شام خراب کردد و سه نفر در انجا بیدق سلطنت بر افراشته بهم میافتند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشوند و لشکری از جانب عرب وارد میشود حتی اسبها خود شان را در اطراف شهر قلعهٔ مشهر حیره می بندند و بیدقهای سیاه از مشرق بسمت حیره رو میآرند و کنار فرات شکافته میشود حتی آبش داخل کوچهها و تنکنایها کوفه میکردد و شصت نفر کذاب بیرون آیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت میکنند و دوازده نفر از اولاد ابی طالب میایند برای خود ادعای امامت مینمایند و مرد بزرکی را از اتباع بنی عباس در ما بین جلولاء و خانقین میسوزانند و جسر شط در بغداد از سمت محلهٔ کرخ بسته میشود و در بغداد اول روز باد سیاهی برمیخیزد و زلزله واقع میشود بحدیکه بسیاری ان آنجا بزمین فرو میرود و ترس و بیم همه اهل عراق و بغداد را فرا میکیرد و در بغداد مرک ناکهان و تلف اموال و میوهها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میکردد هم در وقتش و هم در غیر وقتش حتی بزراعتها میرسند و ریع زراعتها کم میشود و فرقهٔ از اهل عجم بهم در میافتند و خونریزی بسیار در میانشان واقع میشود و غلامان از اطاعت آقایان در میروند و آقایان خود شان را بقتل میرسانند و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بوزینه و خوک میشوند و غلامان بشهرهای آقایان غلبه میکنند و ندای از آسمان میرسد حتی همهٔ اهل زمین هر طایفه بزبان خویش آنرا میشنوند و روی و سینهٔ آدمی در جرم روی آفتاب نمایان میشود و مردکان از قبرها برمیخیزند و بدنیا بر میکردند و یکدیکر را میشناسند و زیارت می کنند و در آخر این علامات بیست و چهار مرتبه پی هم باران میبارد که زمین مرده بسبب ان زنده میشود و برکتهای ان ظاهر کردد و همهٔ آفتها از شیعهٔ مهدی ع زایل میکردد و در ظهور انحضرت در مکه معظمه مستحضر شده برای اعانت و یاری بسمت وی متوجه می باشند چنانچه اخبار باینها وارد کردیده و پارهٔ از این حوادث که مذکور شد محتوم است یعنی باید واقع شود و لسته نیست بوجود شرطی و پارهٔ دیکر از اینها مشروط است یعنی لسته است بوجود شرطیکه شرطش موجود کردد واقع میشود و اکر موجود نباشد واقع نمیشود خدا تعالی دانا تر است بچیزهای که شد نیست و این علامات و حوادث که ما ذکر کردیم مطابق است با آنهایی که در کتب اخبار از ائمهٔ اطهار علیهم السلم منقول شده در کتاب مذکور از علی بن حمزه او از ابی الحسن موسی ع در خصوص قول خدا تعالی سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ روایت نموده که انحضرت فرمود که در اطراف زمین فتنه واقع میشود و در دشمنان حق مسخ مؤلف کوید که بنا بر این معنی آیهٔ کریمه اینست که بعد از این آیات و علامات خود را بایشان مینمائیم هم در اطراف عالم و هم در نفسها ایشان آیتهای الهی در اطراف عالم فتنه ها اند که واقع میشوند و آیتهای که در نفس ایشانست عبارتست از مسخ شدن ایشان در کتاب مذکور از وهیب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او کفته که از باقر ع در خصوص قول خدای تعالی عز و جل إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ شنیدم میفرمود که خدا تعالی این علامت را از آسمان برایشان نازل خواهد نمود عرض کردم که ایشان کیانند فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرض کردم که آن آیة و علامت چیست فرمود که ایستادن آفتابست از وقت ظهر تا وقت عصر و نمایان شدن روی و سینهٔ مردیست در جرم آفتاب در حالتیکه خلایق او را بحسب و نسبش میشناسند این قضیه در زمان سفیانی واقع میشود و در اینوقت هلاکت او و هلاکت قومش اتفاق خواهد افتاد ترجمهٔ آیهٔ کریمه اینست که اکر بخواهیم آیتی و علامتی از آسمان برایشان نازل میکردانیم پس کردنهای ایشان در پیش آن پست میشود یعنی همه در مقابل آن عاجز و ذلیل مینمایند در کتاب مذکور از حسین بن یزید او از منذر بن جوزی او از صادق ع روایت نموده که از انحضرت شنیدم میفرمود که خدا تعالی پیش از قیام قایم ع خلایق را باظهار آیات و علامات چند از ارتکاب معاصی نهی میکند آنها اینست آتشی در آسمان ظاهر میشود و رنک سرخی آسمان را میپوشاند و خسفی در بغداد و خسفی در بصره واقع میشود و خونها در بصره ریخته کردد و عمارتهای آن خراب و اهلش فانی میباشند و بیم اهل عراق را فرا میکیرد بنوعیکه قرار و آرام نمیکیرند در تفسیر عیاشی از عجلان او از ابی صالح روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که آیا شبها و روزها نمیکذرند تا اینکه منادی از آسمان ندا میکند که ای اهل حق از اهل باطل جدا شوید و ای اهل باطل از اهل حق سوا باشید پس در آنحال از یکدیکر جدا میشوند و تمیز میابند راوی کوید که عرض کردم که آیا بعد از این ندا آن دو فرقه باز بهمدیکر قاطی میشوند بنوعیکه از یکدیکر تمیز نباشد فرمود نه زیرا که خداوند عالم در کتاب کریم میفرماید که مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ یعنی خدا تعالی نمیکذارد مؤمنان را با حالتیکه شما هستید تا اینکه بد را از خوب جدا کرداند در تفسیر مذکور از جابر جعفی او از باقر ع روایت نموده که انحضرت میفرمود که در جای خود بنشین و دست و پا بجنبان تا وقتیکه به بینی آن علامتها را که برای تو ذکر میکنم در سالیکه جنبش

نیست مانند بیست و یکم و بیست و پنجم نداکننده را می بینی که در دمشق ندا میکند و دهی از دهات آن بزمین فرو میرود و قدری از مسجد
آنجا خراب میشود وقتیکه دیدی که لشکر ترکان از دمشق گذشتند هر آینه رو میآورند تا اینکه در جزیره فرود میآیند و در مکه
منزل میکنند و در آن سال در همه بلاد عرب محاربه و اختلاف واقع میکردد و اهل شام در اینوقت با سه بیدق بیدق اصهب و بیدق
ابقع و بیدق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار که بقبیله مضر مشهورند مخالفت و با سفیانی طایفه خالوهایش میباشند از قبیله
کلب پس سفیانی با جمعیت خویش بر طایفه بنی ذنب الحمار خروج میکند و ایشان را بنوعی بقتل میرساند که مانند آن هرگز واقع
نشده باشد و مردی از قبیله بنی ذنب الحمار با جمعیت و استعداد از دمشق میرسد پس سفیانی او را با جمعیتش نیز بقتل میرساند
و همین قصه است تاویل قول خدا تعالی فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم پاره طایفه ها
از میان خلایق با هم مخالفت کردند پس وای باد بر کافران از شر حاضر شدن روز بزرگ که روز جنگ سفیانی باشد بعد از آن سفیانی
خروج میکند و او را مقصدی نمیباشد مگر آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان پس لشکر بکوفه میفرستد وقتیکه بآنجا
رسند جماعتی را از شیعه آل محمد ع پاره میگیرند پاره میکشند و پاره دیگر را بدار میکشند و لشکری از خراسان می آید و
در کنار دجله منزل میکند و مرد ضعیفی از دوستان آل محمد ع با اتباع خویش بمحاربه لشکر سفیانی بیرون میرود و در پشت
کوفه با تابعانش مغلوب و کشته میکردد و سفیانی لشکری بمدینه میفرستد مردی را در آنجا میکشند و مهدی ع و منصور
که وزیر آنحضرت است از آنجا میگریزند و بزرگ و کوچک آل محمد ع را میگیرند و کسی را از ایشان نمیگذارند مگر اینکه
محبوس میکنند بعد از آن لشکری برای جستجوی مهدی ع و منصور از مدینه بیرون میرود و مهدی ع از مدینه
مانند موسی بن عمران ترسان و نگران بیرون میشود تا اینکه بمکه معظمه وارد گردد و لشکر هم از عقب او
میروند تا اینکه در بیدا و آن بیابانیست در بین الحرمین فرود میآیند در آنحال زمین ایشان را فرو میبرد کسی از
ایشان خلاص نمیشود مگر یکنفر برای خبر دادن این قضیه بعد از آن قایم ع در میان رکن و مقام می ایستد نماز
میگذارد و با وزیرش برمیگردد و میفرماید که ای گروه خلایق الحال از خدا تعالی نصرت و یاری میخواهم تا اینکه
غالب آییم بر کسانیکه با ما جور و ستم نمودند و حق ما را از ما گرفتند و هر که در خصوص خدا با ما محاجه و گفتگو نماید
هر آینه ما نزدیکترین خلایقیم بخدا و هر که در خصوص آدم ع گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلایقیم بآدم ع و هر که
در خصوص نوح ع با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلایقیم بنوح ع و هر که در خصوص ابراهیم ع با ما گفتگو
نماید هر آینه ما نزدیکترین خلایقیم با براهیم و هر که در خصوص محمد ص با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلایقیم
به پیغمبران و هر که در خصوص کتاب خدا با ما گفتگو نماید هر آینه ما نزدیکترین خلایقیم بکتاب خدا بدرستیکه ما و همه مسلمانان
در این روز گواهی میدهیم باینکه ما رانده شدیم و مظلوم گردیدیم و از اموال و اهل و دیار خود بیرون کرده شدیم و مغلوب
و مقهور گردیدیم آگاه باشید بدرستیکه ما امروز از خدا تعالی و از هر مسلمان یاری میخواهیم باز میفرماید که بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه در آنحال سیصد نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره های ابر وقت پاییزی همه بیکدیگر
میآیند در مکه معظمه در غیر موسم حج جمع میشوند همین است مضمون آیه شریفه اینما تکونوا یات بکم الله
جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا باشید خدا تعالی شما را میآورد و در یکجا جمع میکند زیرا که خداوند
کردگار بر همه چیز قادر و توانا است وقتیکه آن سیصد و سیزده نفر در آنجا جمع میشوند آنوقت مردی از آل محمد ع
گوید که این مکه معظمه قریه ایست که اهل آن بدکار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهدنامه
و بیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آنحضرت می بینند آنوقت در میان رکن و مقام باو بیعت میکنند بعد از آن آنحضرت
با ایشان از مکه بیرون میرود و وزیرش هم در خدمتش میباشد در آنحال منادی از آسمان بنام آنحضرت و ظهور او ندا می
کند بنوعیکه همه اهل زمین آنرا میشنوند نام او نام پیغمبر شماست اگر این بشما مشتبه گردد یعنی اگر از نام وی ندا نشنید
که او قایم است ع هر آینه عهدنامه پیغمبر خدا و لوای و اسلحه او و نفس زکیه که از اولاد حسین ع است بر شما مشتبه
نخواهند شد اگر اینها بشما هم مشتبه شوند پس مشتبه نشود صدائی که از آسمان بنام و ظهور او میرسد و بپرهیز از
تابع شدن بپاره سادات آل محمد ع که ادعای سلطنت میکنند زیرا که آل محمد و آل علی را سلطنت یکبار خواهد شد
و برای دیگران بارها است پس هر کس از آل محمد که مدعی سلطنت است تبعیت مکن تا اینکه به بینی از اولاد حسین ع
مردیرا که عهدنامه رسول خدا ص و بیدق و اسلحه آنحضرت در نزد او است زیرا که این عهدنامه از حسین ع بعلی بن الحسین
رسید و از او باولاد او بامام محمد باقر ع بعد از آن خدا تعالی هر چه میخواهد میکند یعنی از امام محمد باقر ع بمن رسید
و بعد از من با مامانی که بعد از منند تا قایم ع خواهد رسید پس آنحضرت صراحة نفرمودند که از امام محمد باقر ع بمن
رسید بعد از آن فرمود پس همیشه با این جماعت که عهدنامه رسول خدا ص که بیدق و اسلحه او در نزد ایشان

است

است تبعیت کن و بپرهیز از آنانیکه برای تو ذکر کردیم پس از آل محمد صلی الله علیه و آله مردی که تبعیت بکن که با سیصد و سیزده
مرد و بیدق رسول خدا ص بعزم مدینه از مکه بیرون میآید تا اینکه به بیدا رسند و آن بیابانیست در بین الحرمین در آنجا
گوید که این بیابان مکان قومیست که ایشان را فرو خواهد کشید و اینست معنی آیه که خدا تعالی فرموده افامن الذین مکروا
السیئات ان یخسف بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین یعنی آیا کسانی
که بمکر و حیله کارهای بد کردند در امن شدند از اینکه زمین ایشان را فرو برد یا اینکه عذاب با ایشان بیاید از جائیکه ندانند
یا اینکه عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالتیکه بکارهای خودشان مشغولند پس این عذاب از ایشان فوت نخواهد شد پس
وقتیکه بمدینه میرسد محمد بن شجر را مانند یوسف ع از زندان در میآورد بعد از آن بکوفه میآید و مکثش در آنجا هر قدر
که خدا خواسته طول میکشد تا اینکه مسلط میشود بعد از آن با اصحاب خود بعذرا میآید در حالتیکه جمع کثیری باو ملحق شده
و سفیانی آن روز در وادی رمله میباشد پس این دو لشکر بهم میرسند و آن روز روز تغییر و تبدیل است چنانچه جماعتی
که از شیعه آل محمد ع در نزد سفیانی میباشند در آنروز بخدمت آنحضرت میآیند و کسانیکه از شیعه سفیانی در لشکر آن
حضرت میباشند بسفیانی ملحق میشوند پس آنروز روز تبدیل است امیرالمؤمنین ع فرموده که سفیانی و اتباعش با همگی
در این روز کشته میشوند حتی یکنفر باقی نمیماند که خبر کشته شدن ایشان را ببرد و نا امید در این روز کسیست که از غنیمت
اموال قبیله کلب که قبیله خالوهای سفیانی است محروم شود بعد از وقوع این قضیه بکوفه تشریف میآورد و مسکن آن
آنجا میباشد و غلام مسلمی نمیگذارد مگر اینکه او را میخرد و آزاد میکند و قرضداری نمیگذارد مگر اینکه قرض او را میدهد
و هیچ مظلمه در گردن خلایق نمیگذارد مگر اینکه آنرا بصاحبش رد میکند و هیچ بنده از ایشان کشته نمیشود مگر اینکه
دیه او را بورثه اش میدهد و هیچ کس کشته نمیگردد مگر اینکه اگر مدیون باشد دین او را بصاحب دین ادا میکند
و عیالش را امور و عطا و بخشش میگرداند و بدین نهج رفتار میکند تا اینکه زمین را پر از عدل میگرداند چنانچه پر از ظلم
و جور و عدوان گردیده و آنحضرت و اهل بیت او در کوفه در محله رحبه سکنی میکنند آنجا مسکن حضرت نوح بود
و آنجا زمین پاک و پاکیزه است و هیچ مردی از آل محمد ع سکنی نمیکند و کشته نمیگردد مگر در زمین پاک و پاکیزه شیخ
مفید در کتاب مجالس از جماعتی او از محمد بن موسی حضرمی از مالک بن عبید الله او از علی بن معبد او از اسحق بن ابی یحیی کعبی
او از سفیان ثوری او از منصور ربعی بن خراش او از حذیفه بن یمانی روایت نموده او گفته که از رسول خدا شنیدم میفرمود
که خدا تعالی دوستان و مخلصان خود را از منافقان و کافران سوا میکند تا اینکه روی زمین را از خباثت وجود منافقان
و گمراهان و اولاد ایشان پاک گرداند تا اینکه خلایق بنوعی امانت و دیانت بهم برسانند که پنجاه نفر زن بنزدیک مردی بیاید
یکی بگوید که ای بنده خدا برای من چیزی بخر و دیگری بگوید که برای من در پیش خود منزل ده و همچنین ما بقی ایشان هر یکی
بکارهای از او بخواهند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده او از احمد بن محمد دینوری او از علی بن حسن کوفی او از
عمیره دختر اوس روایت نموده او گفته که خبر داد بمن جدم حضر بن عبد الرحمن از عبد الله بن حمزه او از کعب الاحبار که او گفته
وقتیکه روز قیامت رسید همه خلایق چهار گروه شده بمحشر میآیند گروهی سواره میباشند و گروهی با پاهای شان
آیند و گروهی در حالتیکه دستها و زانوهای ایشان و گروهی در روی صورتهای شان میآیند و این گروه چهارم کر و گنگ و کور
باشند و از عقل و ادراک باز میمانند و با ایشان سخن گفته نمیشود و ماذون نمیباشند در اینکه از کردهای خود معذرت
طلبند ایشانند کسانیکه آتش جهنم رویهای ایشان را میسوزاند در حالتیکه از شدت عذاب در میان آتش ترش رو میباشند در
آنحال یکی از حضار گفت یا کعب آیا کیانند آنانکه در روی صورتهای ایشان بمحشر آورده میشوند و باینگونه عذاب که ذکر نمودی
معذب میباشند گفت کسانی اند که در دنیا گمراه بودند و از دین حق برگشتند و عهد و پیمان را شکستند پس چه بد
نتیجه خواهد داد عملهای ایشان در وقتیکه در غیر این عالم بخدا ملاقات میکنند با تقصیریکه در حق خلیفه خود شان و وصی
پیغمبر شان کرده اند و حال آنکه او عالم ایشان و حامل لوای پیغمبر و صاحب حوض کوثر است و خلایق امید نجات را از او دارند
و او است عالمیکه هرگز جاهل نمیشود و او است حجتی که هر که از او رو گرداند هلاک گردد و در توی آتش دوزخ افتد
سوگند به پروردگار کعبه یاد میکنم هر آینه این خلیفه عبارتست از علی علیه السلام و علم و حلم او از همه خلایق بیشتر و اسلامش از همه
پیشتر است کعب تعجب دارد از کسیکه بر علی علیه السلام غیر او را مقدم میدارد و نیز تعجب دارد از کسیکه شک میکند در خصوص
قایم ع مهدی که زمین را بغیر این زمین که حالا هست تبدیل خواهد نمود و عیسی بن مریم با او بر نصارای روم و چین احتجاج
خواهد کرد بدرستیکه قایم ع از نسل علی ع است و شبیه ترین خلایق است بعیسی بن مریم از جهة خلق و خلقت و علامت
و هیئت و خداوند عز و جل باو عطا میفرماید چیزی را که به پیغمبران عطا فرموده و عطیه او را از عطیه ایشان زیادی میکند
و او را از ایشان افضل میگرداند باینکه او از اولاد علی ع است و او غیبتی خواهد داشت مانند غیبت یوسف ع و رجعتی

خواهد

خواهد نمود مانند رجعت عیسی بن مریم ع و بعد از غیبت ظهور خواهد نمود با طلوع ستارهٔ دیگر و در وقت ظهورش شهر ری خراب کردد و بغداد بزمین فرو میرود و سفیانی خروج میکند و بنی عباس و جوانان ارمنیه و آذربایجان با هم محاربه و قتال میکنند و این محاربه محاربه است که چندین هزاران در آن محاربه کشته میشوند و هر کس از قبضهٔ شمشیر خود میکیرد و از غلافش میکشد بیدقهای سیاه در بالای سرش می جنبند و این محاربه محاربه است که مژدهٔ موت احمر که قتل بشمشیر باشد و طاعون اکبر در آن محاربه باهل حرب داده میشود محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه باسناد از نضر بن عبد الرحمن او از پدرش و او از جدش عمر بن سعد روایت نموده او کفته که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که قایم ع قیام نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور کردد یعنی اوضاع منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا کردد و این سرخی از اشک چشمهای حاملان عرش است که بر احوال اهل زمین کریه کرده اند و قیام نمیکند تا وقتیکه ظاهر شود در میان اهل زمین قومی که ایشانرا از خیر نصیبی و بهرهٔ نیست خلایق را بطاعت پسر من میخوانند و حال آنکه دلهای ایشان از او بری هستند ایشان طایفه اند بد و از خیر بهره ندارند و بر اشرار مسلط میشوند و برظلم ان فتنه بر پا میکنند و پادشاهانرا هلاک میکردانند و در سواد کوفه ظاهر میشوند بزرکشان مردیست سیه چهره و سیه دل و از تدین و عمل خیر بی بهره و نا نجیب و لئیم و بیخیر و درشت کوئیست که از مادران زناکار زاییده شده و از بدترین نسلها است خدا او را سیراب نکند از باران در سالیکه ظهور میکند از اولاد من کسیکه غیبت کرده و صاحب بیدق سرخ و علم سبز است و وقت ظهور روزیست برای کسانیکه میان دو شهر انبار و شهر هیت از رسید نرج ناله بد شد انبار و هیت دو شهر ند در دو طرف نهر فرات انبار از جانب شرقی آن و هیت در جانب غربی یا اینکه وقت ظهور روزیست برای کسانیکه از اهل صلاح و تقوی که بسبب تقیه از مخالفان در مابین شهر انبار و هیت مخفی و پنهان خواهند شد و این روزیست که هلاکت اکراد و فرو مایه کان خلایق و خرابی شهر فرعونیان که مسکن جباران و والیان ظالمان و معدن بلا و محل بی عاری و بی ناموسیست در آن روز واقع خواهد شد یعنی بنسیه سوکند یاد میکنم به پرورد کار علی ع که هر آینه آن شهر بغداد است آکاه شو لعنت خدا بر عاصیان بنی امیه و بنی فلان یعنی بنی عباس باد که برخلیفه خیانت میکنند نیکانرا از اولاد من بقتل میرسانند و عهد و پیمان مرا در خصوص ایشان مراعات نمیکنند و حرمت مرا ملاحظه نمینمایند که در خصوص کرده ها خود از خدا یتعالی بترسند بدرستیکه بنی عباس را روزی هست مانند روز زوال دولت و ایشانرا در آن روز ناله هست مانند ناله زن آبستن در وقت زاییدن وای بر تابعان بنی عباس از جنکیکه در مابین نهاوند و دینور خواهد شد و این محاربه بفقرای شیعیان علیست ع بزرکان مردیست از اهل همدان اسم وی با اسم پیغمبر منعوت و موصوف است مراد از اسم اول صمی است یعنی اسم پیغمبر ع برای وی لغت و صفت است حاصل کلام اینست که نامش با نام پیغمبر یکی است او مردیست مستوی الخلقه و خوش خلق و رنکش تر و تازه و در دندانهایش چیزیست مانند خنده و مژکانش بسیار و کردنش پهن و مویش کم و پیچهای دندانهای ثنایا یش از هم جدا و وقتیکه سوار اسب میشود مانند بدری بنظر آید که از زیر ابر در آمده باشد و لشکرش جماعتی میباشند بهترین جماعتها که دین خدا را تصدیق نموده و در درکاه او خضوع و خشوع نموده تقرب جسته اند ایشان پهلوانانند از عرب که در انزوا باشند تحر بیهمهند و بر دشمنان ظفر میابند بدرستیکه در آن روز برای دشمنان ما هلاکت و فنا مؤلف کوید که سبب ذکر این حدیث با وجود اینکه غلط و تغییر و تبدیل دارد و سندش منتهی میشود ببدترین خلق که عمر بن سعد لعنه الله باشد آنست که این حدیث مشتمل است بخبرها در احوال قایم ع پس این خبر را ذکر کردیم تا اینکه دانسته شود اینکه دوست و دشمن بظهور و خروج آنحضرت اتفاق دارند مترجم کوید نظر باینکه حدیث چنانچه مؤلف علیه الرحمه فرموده مصحف و مغلوط بود ترجمهٔ فقرهٔ چند برا بطریق حدس و وجدان نوشتم نه بطریق فهم از لفظ در کتاب مذکور از حمید بن زیاد او از حسن بن محمد بن حسن او از زایده بن قدامه او از عبد الکریم روایت نموده او کفته که در خدمت صادق ع ذکر قایم ع در میان کذشت آنحضرت فرمود ظهور قایم ع از کجا میشود و حال آنکه فلک استمرار نکرده تا اینکه کفته شود که او مرده یا هلاک کردیده و بکدام بیابان رفته در آنحال عرض کردم که مراد از استمرار فلک چیست فرمود که اختلاف شیعیان است در کتاب مذکور از ابن عقده او از حمید بن زیاد او از علی بن صباح او از علی بن حسین بن محمد او از ابرهیم بن عبد الحمید او از ابن طریف او از اصبغ بن نباته او از علی ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بعد از صد و پنجاه بشما ها میاید امیران کافر و فاجر امینان خاین و عارفان فاسق پس بسیار تجاره میباشند و منفعت و ربح تجارت کم و اخذ ربا فاش و اولاد زنا بسیار و معروفها منکر میشوند و شان اموال را بزرک میشمارند و زنان بزنان و مردان بمردان اکتفا میکنند مردی از علی ع خبر داده که آنحضرت در حالتیکه این حدیث را بیان میفرمودند مردی از جایش برخواست بخدمت آنحضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین در آن زمان چه باید بکنیم فرمود کریختن تا دو دفعه بدرستیکه عدالت

خداوند کردکار برای این امت کسترانیده مادامیکه قاریان ایشان بامراء میل نکنند و نیکوکارانشان را از فجور نهی نمایند پس اکر ایشان قبول نکنند و از کفتهٔ نیکوکاران نفرت نمایند و بعد از آن بکویند لا اله الا الله هر آئینه خدا یتعالی در عرش خود میفرماید که دروغ کفتید و در این کلمه صادق نیستید و در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف و او از ابن مهران او از ابن بطائنی او از پدرش و او از ابی بصیر روایت نموده او کفته که صادق علیه السلام فرمود که پیش از قیام قایم ع ناچار است از قحطی که خلایق در آن قحطی کرسنه میشوند و میرسد ایشانرا بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها بدرستیکه این خبر در کتاب خدا واضح و آشکار است بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین یعنی هر آئینه امتحان میکنیم شما ها را با چیز قلیلی مانند ترسیدن و کرسنکی و کم کردن از اموال و از اولاد و میوه ها و مژده ده صابرانرا در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی علوی او از علی بن ابراهیم بن هاشم او از پدرش او از محمد بن حفص او از عمرو بن شمر او از جابر جعفی روایت کرده او کفته که قول خدای عز و جل و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع الخ از باقر ع پرسیدم فرمود یا جابر بعضی از مضمون این آیه خاص است و بعضی دیکر عام آنچه که خاص است کرسنکی است در کوفه خداوند عالم آنرا بدشمنان آل محمد ع مخصوص میکرداند پس آن کرسنکی ایشانرا هلاک نماید و آنچه که عام است در شام است پس اهل آنجا خواه دشمن آل محمد ع و خواه دوستان ایشان باشد بیم و کرسنکی بنوعی میرسد که اصلا مانند آنرا ندیده اند و نشنیده کرسنکی با ایشان پیش از قیام قایم ع و رسیدن بیم بعد از قیام آنحضرت است محمد بن مسعود در تفسیر عیاشی از ثمالی او از باقر ع مثل این حدیث را نقل نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده او از محمد بن فضل او از ابن فضال و او از ثعلبه و او از معمر بن یحیی او از داود دجاجی او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که آیهٔ فاختلف الاحزاب من بینهم را از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند فرمود که بمشاهدهٔ سه چیز منتظر باشید در آنحال عرض کردم یا امیر المؤمنین ع آنها چیستند فرمود اختلافی است که در میان اهل شام واقع میشود و بیدقهای سیاهند که می آیند از خراسان و اضطرابی است در ماه رمضان یکی عرض کرد که چیست آن اضطرابیکه در ماه رمضان واقع میشود فرمود آیا نشنیده اید قول خدای عز و جل را در قران مجید ان نشاء ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی هر کاه بخواهیم هر آئینه از آسمان آیه و علامتی بر ایشان نازل میکردانیم و میکردد کردنهای ایشان در پیش آن آیه پست و خاضع و خاشع میشوند و آن آیت صدائی است که از آسمان میرسد آنچنان صدائی است که از شدت آن دختر با عفت را از پس پرده بیرون و خوابیده را بیدار و بیدار را مضطرب کرداند در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از ابن مهران او از ابن بطائنی او از پدرش و هب ایشان از ابی بصیر او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتیکه آتش بزرکی از جانب مشرق دیدید که سه روز یا هفت روز از افق مشرق طلوع نموده بالا آید در آنوقت منتظر فرج آل محمد باشید که انشاء الله فرج میرسد بدرستیکه خدا یتعالی صاحب قهر و غلبه و حکمت است بعد از آن فرمود که صیحه یعنی صدا واقع نمیشود مکر در ماه رمضان که ماه خدا است و آن صیحه صیحهٔ جبرئیل است بسوی این خلایق بعد از آن فرمود که نداکنندهٔ از آسمان بنام قایم ع صدا میکند همهٔ اهل مشرق و مغرب آنرا میشنوند و هیچ خوابیده نمیماند مکر اینکه بیدار میشود و هیچ سر پا ایستاده نمیماند مکر اینکه می نشیند همهٔ اینها بسبب اضطرابی است که این صدا حادث میشود پس خدا رحمت کند بندهٔ را که باین صوت اعتبار نماید زیرا که صوت اول صوت جبرئیل امین است و آنحضرت فرمود که وقوع صدا در شب جمعه بیست و سیم ماه رمضان است پس در این صدا شک مکنید و آنرا بشنوید و اطاعت کنید و در آخر همان روز صدای ابلیس لعین است که ندا میکند که آکاه شوید بدرستیکه فلان شخص یعنی عثمان با ظلم و ستم کشته کردید تا اینکه بدلهای خلایق شک بیندازد و ایشانرا فریب بدهد چه بسیار خواهد شد در این روز شکاک و متحیر که بسبب شک داخل آتش جهنم میشود وقتیکه صدائی در ماه رمضان شنیدید شک مکنید در اینکه آن صدا صدای جبرئیل است و علامت آن اینست که او بنام قایم ع و نام پدرش ندا میکند حتی دختر باکره در پس پرده آنرا میشنود و پدر و برادرش را به بیرون رفتن تحریص و ترغیب مینماید تا اینکه از این صوت خبری بیاورند و باز فرمود که پیش از خروج قایم ع از این دو صدا ناچار است یکی از آسمان میرسد و آن صدای جبرئیل است و دیکر از زمین و آن صدای ابلیس لعین است و ندا میکند بنام فلان یعنی عثمان که او با ظلم و جور کشته شده مرادش از اینکلام احداث فتنه است در میان خلایق پس شما ها بصوت اول تابع باشید و حذر کنید از اینکه بصوت دوم کرویده شوید و نیز فرمود که قایم ع قیام نمیکند مکر در حالتیکه بیم شدید از خلق و اضطراب و فتنه و بلا بخلایق واقع میشود حتی آرزو کنند از کرانی آنچه که می بینند مانند طغیان خلایق و خوردن بعضی از ایشان کوشت بعضی دیکر را صبح و شام قیام و ظهور قایم ع را آرزو میکنند و خروج آنحضرت در وقتی خروج می کند در حالتیکه میشود که خلایق از رسیدن فرج نا امید و مایوس شوند ای قوم کوارا باد بکسیکه آنحضرت را دریابد و از یاران وی شود وای بر کسیکه از او جدا شود و به او و با امر او مخالفت نماید و از جملهٔ دشمنان او کردد و نیز فرمود که قایم ع با امر تازه

وکتاب تازه وسنت تازه وباحکم شدید برسر عرب ها قیام میکند ونیست ایشانرا مگر کشتن واحدی را که مستحق کشتن باشد باقی نمیگذارد واورا ملامت ملامت کننده از جاری نمودن احکام وحدود الهی باز نمیدارد بعد از آن فرمود
وقتیکه بنی فلان باهم اختلاف نمودند در آنحال فرج میرسد وآرام وقرار نیست مگر در وقت اختلاف بنی فلان
وقتیکه اختلاف نمودند منتظر باشید بر سیدن صیحه در ماه رمضان بخروج قایم ع خروج نمیکند ابدا ونخواهید دید چیزیرا
که دوست میدارید تا وقتیکه بنی فلان باهم اختلاف بکنند وقتیکه این اختلاف واقع گردید خلایق بملک ومال ایشان
طمع میکنند وسخنان خلایق در این باب مختلف میشود واین امر ظاهر نمیگردد مگر بعد از خروج سفیانی ونیز
فرمود که بنی فلان ناچارند از اینکه سلطنت نمایند وقتیکه بسلطنت رسیدند وبعد از آن بهم در افتادند هر
اینه ملک ایشان متفرق وامر ایشان مختلف گردد تا اینکه خراسانی وسفیانی بر ایشان خروج میکنند سفیانی
از مغرب وخراسانی از مشرق هر یکی از ایشان میخواهد که پیشتر از دیگری داخل کوفه شود مانند دو اسب
گرو بندی که یکی از اینجا ودیگری از آنجا بیاید حتی هلاکت بنی فلان در دست ایشان واقع خواهد شد آگاه
باشید که سفیانی وخراسانی احدیرا از ایشان باقی نمیگذارند بعد از آن فرمود که خروج سفیانی ویمانی و
خراسانی در یکسال ودر یکماه ودر یک روز واقع خواهد شد مانند نظم جوهرها کردن بند منتظم شده
پس بیکدیگر می آیند در آنحال از همه جهت بأس وآسیب حاصل میشود وای برکسیکه از ایشان جنگ نماید ودر
این بیدقها بیدقی از بیدق یمانی هدایت کننده تر نیست واین بیدق هدایتست زیرا که یمانی خلایق را بسوی
صاحب شما دعوت میکند پس وقتیکه یمانی خروج نمود بیع سلم بر همه مسلمانان حرام میشود ووقتیکه او خروج
نمود برخیزید بسوی وی زیرا که بیدق بیدق هدایت است وهیچ مسلمانرا حلال نیست اینکه از او سر بپیچد
هر که این را بکند هر آینه او از اهل دوزخست زیرا که وی خلایق را بحق وراه راست میخواند بعد از آن نیز فرمود که زوال
سلطنت بنی فلان مانند سر کشیدن کوزه است در وقت آب خوردن یا اینکه مانند اینست که مردی در دستش کوزه
بوده در حالتیکه راه میرود ناگاه از دست بیفتد در حالیکه او از آن غافل است وبشکند وآن مرد در آنحالت که کوزه بزمین افتاد
گویند هاه حالتی مانند اضطراب باو عارض میشود پس زوال سلطنت ایشان هم مثل اینست نعمتها ولذتها ایشانرا از زوال
سلطنت غافل گردانید خواهد وآنحضرت در منبر کوفه فرمود که خدای عز وجل در میان اموریکه از قضا وقدر گذشته
محاربه وصاحب شمشیر بودن بنی امیه را مقدر گردانید ووقوع آنرا حتم وواجب نموده هر چند که بنی فلان یعنی بنی عباس
شمشیر را غفلة از ایشان نخواهند گرفت آنحضرت نیز فرمود که ناچار است از وجود آسیایی که آرد می کنند وقتیکه آن آسیا
در دور قطب خود استوار گردید ودر بالای ساقهای خود قرار گرفت در آنوقت خداوند کرد کار بر میانگیزاند بر سر آن
آسیا بنده را که از بیراهه میآید واصل ونسبش پنهانست وفتح ونصرت با وی میباشد اصحاب او موهای دراز دارند
واز اصحاب سبال اند وآن نام جائیست میان مدینه وبصره لباسها وبیدقهای ایشان سیاه میباشند وای بر کسیکه از
ایشان جدا شود وایشان دشمنان را در حالتی که بهنگامه فتنه ومحاربه وآشوب افتاده اند میکشند سوگند یاد میکنم بخدا
هر آینه گویا نگاه میکنم بایشان وافعالشان وبچیزیکه از فاجران وعربهای جفا کننده بایشان میرسد خداوند
عالم رحم ننموده ایشانرا بر آن گروه بد کردار مسلط میکرداند وایشانرا در حالتیکه بفتنه وآشوب دو چار شده اند
در شهر خودشان که در کنار آبها است خواه در یای باشند وخواه بیابانی بقتل میرسانند تا اینکه جزای عملها بدیشان
داده شود پروردگار به بنده گان ظلم وجور کننده نیست در کتاب مذکور از محمد بن هاشم واز فزاری واز موسی بن
جعفر بن وهب واز وشا واز عباس بن عبد الله واز داود بن سرحان واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت
فرمود که پیشتر از سالیکه در آن صیحه واقع خواهد شد در ماه رجب آیتی حادث میشود عرض کردم که آن چیست
فرمود که رویی است که از قمر طلوع میکند وبآن نزدیک میشود در کتاب مذکور از علی بن احمد واز عبید الله بن موسی
واز یعقوب بن یزید واز زیاد بن مروان واز عبد الله بن سنان واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ندای
که از آسمان میرسد وخروج سفیانی وقتل نفس زکیه وکف دستی که از آسمان طلوع میکند همه از محتوم اند یعنی واجب
است که بوقوع برسند وتغیر وتبدل بآنها راه نمییابد ودر ماه رمضان اضطرابی واقع میشود که خوابیده را بیدار
میکرداند ودختر را از خلوتخانه اش بیرون میآورد در کتاب مذکور از محمد بن همام واز فزاری واز علی بن عاصم
واز بزنطی واز رضا ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که پیش از وقوع این امر باید سفیانی ویمانی ومروانی وشعیب
بن صالح خروج نمایند پس محمد بن ابراهیم یا غیر او که در این زمان خروج نموده اند چگونه ادعا میکنند که مائیم قایم
یا مر یعنی ادعای ایشان بیجاست زیرا که پیش از خروج این چهار نفر خروج وظهور قایم ع نخواهد شد در کتاب

مذکور از ابن عقده واز علی بن مهزیار واز حماد بن عیسی واز حسین بن مختار واز ابن ابی یعفور روایت نموده او گفته
که صادق ع بمن فرمود که هلاکت فلانی وخروج سفیانی وقتل نفس زکیه ولشکری که بزمین فرو میروند وصدا را برای
ظهور این امر علامتی ونشانه در دست خود قرار ده عرض کردم که صدا چیست آیا آن همان منادیست که از آسمان ندا می
کند فرمود آری وظهور این امر بآن معلوم میشود بعد از آن فرمود که همه فرج در هلاکت فلانی است در کتاب
مذکور باین اسناد از حسین واز ابن سیابه واز عمران بن میثم واز عبایة بن ربعی روایت نموده او گفته که امیر بخدمت امیر
المؤمنین علیه السلام داخل شدم در حالیکه من پنجمین پنج نفر وبحسب سن از ایشان کوچکتر بودم پس از آنحضرت شنیدم
میفرمود که برادرم رسول خدا فرمود که من ختم کننده هزار پیغمبرم وتو ختم کننده هزار وصی وبچیزها مکلف
شده که ایشان بآنها مکلف نشده بودند راوی گوید که عرض کردم بنا بر فضائلی که تو داری این قوم در حق تو
انصاف نمیکنند فرمود که ای پسر برادرم مطلبم آن نیست که تو میگویی سوگند یاد میکنم به پروردگار عالم که
هزار کلمه میدانم که آنهارا کسی غیر از من وغیر از محمد نمیدانند وهر آینه مردم آیه در کتاب خدا یتعالی میخوانند و
بمفاد آن بر نمیخورند واینست واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا
لا یوقنون یعنی وقتیکه قول بر ایشان واقع گردید بیرون آوردیم برای ایشان دابه از زمین که عبارت از امیر
المؤمنین علیه السلام باشد آن دابه با ایشان سخن میگوید بدرستیکه نسبت خلایق بآیات وعلامات ما در مقام یقین
نیستند بعد از آن که آیا خبر ندهم شما از آخر سلطنت بنی فلان عرض کردیم که آری بفرما یا امیر المؤمنین فرمود آخر
سلطنتشان در وقتیست که قومی از قریش نفس حرام را در روز حرام ودر بلد حرام یعنی نفس محترمه را در روز محترم
در بلد محترم بقتل رسانند ظاهر اینست که مراد از نفس محترمه نفس زکیه باشد واز روز محترم روز جمعه واز
بلد محترم مکه معظمه بعد از آن فرمود که سوگند یاد میکنم بآنخدایی که دانه را شکافته وانسانرا خلق کرده
هر آینه بعد از قتل نفس زکیه محترمه ایشانرا سلطنتی نمیباشد مگر پانزده شب عرض کردیم که آیا پیش از آن یا
بعد از آن امر دیگر واقع خواهد شد فرمود که در ماه رمضان صیحه میرسد که بیدار را بفزع واضطراب می
آورد وخوابیده را بیدار میکند ودختر مستوره را از منزلش بیرون میآورد در کتاب مذکور از ابن عقده
واز یحیی بن زکریا بن سنان واز ابی سلیمان بن کلیب واز بطائنی واز ابن عمیره واز حضرمی واز باقر ع روایت
نموده او گفته که از آنحضرت شنیدم میفرمود که بنی عباس باید سلطنت بکنند ووقتیکه بسلطنت رسیدند وبا یک
دیگر مخالفت کردند وکارهای ایشان متفرق وپراکنده گردید آنوقت خراسانی بر ایشان خروج میکند خراسانی
از مشرق وسفیانی از مغرب هر یکی از ایشان میخواهد که پیشتر از دیگری بکوفه داخل شود مانند دو اسب گرو بندی
که یکی از اینجا ودیگری از آنجا میآید حتی هلاکت بنی عباس در دست ایشان میباشد آگاه شوید که آن دو
نفر احدیرا از ایشان باقی نمیگذارند در کتاب مذکور از ابن عقده واز قتیل واز عبیس بن هشام واز ابن جبله
واز پدرش واز محمد بن صامت واز صادق علیه السلام روایت کرده او گفته که بخدمت آنحضرت عرض کردم که آیا پیش از ظهور
این امر علامتی نیست فرمود آری هست عرض کردم که چیست فرمود انقراض بنی عباس وخروج سفیانی وقتل نفس
زکیه وفرو رفتن لشکر بزمین بیدا ورسیدن صوت از آسمان عرض کردم که فدای تو شوم میترسم که این امر طول کشد
فرمود نه چنین است که خیال کرده بدرستیکه وقوع این علامات وظهور این امر مانند سنجیدن جوهرها کردن بند است
که بعضی از آنها پی بعضی دیگر میآید در کتاب مذکور از ابن عقده واز احمد بن یوسف واز اسمعیل بن مهران واز
ابن بطائنی ووهیب واز ابی بصیر واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که روز قیام در سالی که طاق باشد
مانند نهم ویکم وسیم وپنجم قیام میکند ونیز فرمود وقتیکه بنی امیه باهم اختلاف نمودند وسلطنت ایشان زایل
گردید بعد از آن سلطنت بنی عباس منتقل میشود پس ایشان مدتی در سلطنت ولذت وعیش میباشند تا وقتی
که باهم اختلاف بکنند در آنوقت سلطنتشان زایل میگردد واهل مشرق ومغرب بلکه اهل قبیله هم باهم
اختلاف میکنند وخلایق بسبب ترس وهم مشقت شدید لاحق میشود پس ایشان باین حالت میباشند تا وقتیکه ندا
کننده از آسمان ندا میکند وقتیکه ندا نمود با جمعیت بسوی قایم ع بروید سوگند یاد میکنم بخدا که هر آینه گویا قایم
ع را در میان رکن ومقام می بینم که خلایق با آنحضرت بامر تازه وریاست تازه که از آسمان بوی رسیده بیعت میکنند
آگاه شوید که بیدق ولشکر او بهر سمتی که متوجه شوند تا روز وفاتش ابدا شکست نمیخورند وپس گردانیده نمیشوند
در کتاب مذکور از علی بن احمد واز عبید الله بن حماد واز ابراهیم بن علا واز پدرش واز صادق ع واز پدرش از قرع
روایت کرده که امیر المؤمنین ع از پاره اموریکه بعد از خودش تا بقیام قایم ع شدنی بود خبر میداد در اثنای

امام حسین عم عرض کرد که یا امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند عالم روی زمین را از ظالمان کی پاك و خالی خواهد کرد انید فرمود که خدا ایتعالی روی زمین را از وجود ایشان پاك نمیکند تا وقتیکه خونی که ریختن ان حرام است ریخته شود مترجم کوید ظاهر اینست که این اشاره بقتل نفس زکیه باشد بعد از ان امر بنی امیه و بنی عباس را در حدیث طولانی ذکر نمود فرمود در وقتی که قایم خراسانی یعنی هلاکو خان یا چنگیز خان قیام مینماید و بسرزمین کوفه و ملتان غالب کردد و بجزیره بنی کاوان جزیره ایست در دریای بصره هیکنند و پادشاهی باد داد چنانچه مؤلف کفته که شاه اسمعیل است از کیلان بر میخیزد و اهل قریه ابروان دهی است در نزدیکی استراباد و اهل دیلم با او اطاعت میکنند ظاهر میشود برای پسرم بیدقهای ترك در حالیکه در اطراف عالم متفرقند و پیش از ان در میان شرها و فسادها مانده بودند و قتیکه با اهل بصره محاربه واقع شد و امیر امراقیام نمود پس انحضرت حکایت طولانی را فرمودند بعد از ان فرمود در این وقت چندین هزار کشته میکردند و صفهای لشکران بسته میشوند و بره بزبعضی شاه عباس اول کشته میشود در انوقت خونخواهی برای خونخواهی بر میخیزد و او سلطان صفی است پسر شاه عباس مقتول و این فقره اشاره است بانچه که سلطان صفی در باره اولاد قاتل نمود چنانچه پاره را کشت و پاره دیگر را چشم در آورد بعد از ان فرمود که هلاك میشود کافر بعد از آن قائمی که خلایق ظهور او را آرزو میکنند و امامی که مخفی و پنهان است قیام میکند و او راست فضل و شرف یا حسین او از اولاد تست پسری مانند او نیست در میان دو رکن مکه با جماعت قلیل و باد و آلت حرب ظهور میکند و به انس و جن غالب میشود و احدیرا از فرو مایکان و بدان باقی نمیکذارد خوبی و کوارا باد بر کسیکه زمان او را دریابد و در ایام خلافت او در خدمتش باشد در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین بن عبد الملك و محمد بن احمد در یکجا ایشان او از ابن محبوب محمد بن ابراهیم که کلینی از علی بن ابراهیم و از پدرش و محمد بن یحیی ایشان از علی بن عیسی و علی بن محمد و غیر او ایشان از سهل در یکجا او از ابن محبوب او از عمرو بن ابی المقدام او از جابر او کفته که باقر عم فرمود یا جابر بر زمین بچسب در بجای خود بنشین و دست و پایت را مجنبان تا وقتیکه به بینی ان علامتها و نشانها را که الان برای تو ذکر میکنم اکر عمر تو آنها را دریابد اول آنها اختلاف بنی عباس است با هم و نمی بینم که تو آنزمان را دریابی ولکن بعد از من آنها را از من نقل کن و ندا کننده از آسمان ندا میکند و صدای فتح از سمت دمشق بشما میاید و دهی از دهات شام که جابیه نام دارد بر زمین فرو میرود و طایفه از مسجد دمشق که در سمت دست راست است می افتند و از ناحیه طایفه ترك خروج میکنند و در عقب ان هرج و مرج اهل روم واقع میشود و برادران ما که از طایفه ترك اند رو می آورند تا اینکه در شهر جزیره فرود میایند و طایفه از اهل روم که خروج کرده اند رو میاورند تا اینکه در رمله فرود میایند پس یا جابر در ان سال در همه کرۀ زمین از نواحی مغرب اختلاف بسیار هست پس اول سرزمین از بلاد مغرب شام است اهل انجا در انوقت با هم اختلاف میکنند سه کروه میشوند در زیر سه بیدق بیدق اصهب و بیدق سفیانی و بیدق ابقع اما بیدق سفیانی با ابقع بر میخورد و میجنکند سفیانی او را با لشکرش بقتل میرساند و اصهب را هم میکشد بعد از ان او را مقصدی نمیشود مکر امدن بسمت عراق و لشکرش بسمت قرقیسیا میکذرد پس با اهل انجا قتال میکنند و صد هزار نفر از جباران و ظالمان انجا را بقتل میرسانند و سفیانی لشکری که هفتاد هزار نفر باشد بر سر کوفه میفرستد و از اهل انجا پاره را بدار میکشند و پاره دیگر را اسیر میکنند در وقتیکه ایشان در این کار میباشند ناکاه بیدقها با تعجیل و سرعت تمام از سمت خراسان رو میاورند و با ایشان چند نفر از اصحاب قایم عم میباشند بعد از آن مردی از غلامان اهل کوفه با چند نفر مرد ضعیف بقصد جنك و قتال بیرون میروند سردار لشکر سفیانی او را در میان حیره و کوفه میکشد بعد از ان سفیانی لشکری بسمت مدینه می فرستد پس مهدی علیه السلام از انجا بسوی مکه معظمه فرار میکند و خبر فرارش بسردار لشکر سفیانی میرسد و لشکر از پی آن حضرت میفرستد و باو نمیرسند تا اینکه داخل مکه میشود در حالتی که مانند موسی بن عمران منتظر و ترسان است و بزرك لشکر سفیانی با لشکرش در بیدا فرود میایند و ان نام بیابانی است هموار در میان مکه و مدینه در ان حال منادی از آسمان صدا میکند که ای بیدا این قوم را هلاك کردان پس از بیابان ایشان فرو میکشد و خلاص نمیشود از ایشان مکر سه نفر خدا ایتعالی روهای ایشان را هم بسمت پشت شان بر میکرداند و آن سه نفر از قبیله کلب میباشند و این ایه در خصوص ایشان نازل شده یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها یعنی ای انانکه کتاب بایشان فرستاده شده ایمان بیاورید بچیزیکه ما نازل کرده ایم در حالتیکه تصدیق میکنید چیزیرا که در نزد شما است پیش از انکه پاره روها را برهم بزنیم و انها را بسمت پشت بر کردانیم بعد از ان فرمود که قایم عم در این روز در مکه میباشد و پشت بدیوار بیت الله

الحرام داده در حالتیکه با انجا پناه میبرد ندا میکند که ایها الناس ما از خدا یاری میطلبیم کیست از خلایق که دعوت ما را اجابت نموده بیاری ما آید و ما اهل بیت پیغمبر شما ایم که محمد باشد و ما نزدیك ترین خلایقیم بخدا و محمد هر که با من در خصوص آدم ع مجادله و کفتکو نماید هر آئینه من نزدیك ترین خلقم به آدم ع و هر که در خصوص نوح ع با من کفتکو نماید هر آئینه من نزدیکترین همه خلقم بنوح ع و هر که با من در خصوص ابرهیم ع کفتکو نماید من نزدیکترین خلقم با براهیم ع و هر که در خصوص محمد ص با من کفتکو نماید هر آئینه من نزدیکترین خلایقم بمحمد ص و هر که در خصوص انبیاء با من کفتکو نماید هر آئینه من نزدیکترین خلایقم بانبیا آیا خدا ایتعالی در کتاب خود نمی فرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدا ایتعالی آدم و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عمران بر کزید و بر همه عالمیان تفضیل داد ایشان ذریه اند که بعضی از بعضی دیکر متولد کردید و خدا ایتعالی شنونده و داننده است بعد از تلاوت این ایه فرمود پس منم باقی مانده از آدم ع و ذخیره که از نوح است و بر کزیده که از ابراهیم است و صفا و خالص شده که از محمد است اکاه شوید هر که با من در خصوص کتاب خدا کفتکو نماید هر آئینه من نزدیکترین خلایقم بکتاب خدا آکاه باشید هر که با من در خصوص سنت رسول خدا ص کفتکو کند هر آئینه من نزدیکترین خلقم بسنت رسول خدا و سوکند میدهم از شما هر کسیکه کلام مرا شنید ند برای اینکه حاضر نشد در اینجا سخنان مرا شنید ند برای اینکه حاضران شما در اینجا سخنان مرا بغایبان برسانند و از شما سؤال میکنم بحق خدا و رسول او و بحق خودم زیرا که مرا در کردن شما حق قرابت هست از جانب رسول خدا که ما را اعانت و یاری بکنید و کسانی را که بما ظلم می کنند از ما دور بکنید بدرستیکه ما را خفیف کردند و بما ظلم و ستم نمودند و ما را از وطنها و نزد اولاد خود راندید ند و دور کردانید ند و بما تعدی کردند و ما را از حق خود باز داشتند و اهل باطل خونهای ما را ریختند پس در خصوص ما خدا را یاد کنید بما یاری کنید و از یاری ما دست مکشید تا اینکه خدا ایتعالی هم بشما یاری کند بعد از ان فرمود که خدا ایتعالی در آنحال سیصد و سیزده نفر که اصحاب انحضرتند بر سر او جمع می کند و ایشان را در غیر موسم حج مانند ابرها وقت پائیز جمع میکند یا جابر آیه که خدا ایتعالی در کتاب خود ذکر نموده مضمون ان همین است اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا باشید خدا ایتعالی همه شما را بیکجا میاورد بدرستیکه خدا بر همه چیز توانا است بعد از آن فرمود که ان سیصد و سیزده مرد در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند و با او میباشد عهدی از رسول خدا که همه پیغمبران آنرا از پدرانشان میراث برده اند و قایم ع مردیست از اولاد حسین ع خداوند کار او را در یکشب اصلاح میکند یا جابر اکر در خصوص این سخن حقیت او این چیزها که مذکور کردید بر خلایق مشکل شود یعنی اکر از این چیزها حقیت او را ندانند هر آئینه بر ایشان مشکل نخواهد شد اینکه او از رسول خدا ص متولد شده و از علماء یعنی از ائمه ع میراث علم برده یعنی دو امر بر حقیتش دلالت خواهد کرد و اکر همه اینها بر ایشان مشکل و مشتبه شود هر آئینه مشکل نمیکردد صوتی که از اسمان بنام او و بنام پدر و مادرش میرسد در کتاب اختصاص از عمرو بن ابی المقدام مثل این حدیث را روایت نموده محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از جابر جعفی روایت کرده او کفته که ابی جعفر ع در اثنای حدیث طولانی بمن فرمود که اول سرزمینی که از بلاد مغرب خراب میشود شام است اهل انجا در آنوقت با هم اختلاف نموده سه کروه میشوند در زیر سه بیدق و حدیث را تا قول خدا ایتعالی فنردها علی ادبارها چنانکه مذکور شد ذکر نموده و این حدیث با خبر سابق تا قول خدا ایتعالی فنردها برابر اند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از قسم بن محمد او از عیسی بن هشام او از ابن جبله او از محمد بن سلیمان او از علا او از محمد او از ابی جعفر ع روایت کرده که انحضرت فرمود که خروج سفیانی و ظهور قایم ع در یکسال واقع خواهد شد در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل بن مهران او از ابن بطاینی او از پدرش و وهیب ایشان از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود که در وقتیکه خلایق در عرفات در وقوف باشند ناکاه مردی با شتر چابك دمبالك سوار بنزد ایشان میرسد و خبر مرك خلیفه را که فرج آل محمد ص و فرج همه خلایق در مرك اوست بایشان میدهد نیز انحضرت فرمود وقتیکه علامتی در آسمان دیدید و آن علامت آتشی است که چند شب از جانب مشرق در میاید در آنوقت فرج همه خلایق و ظهور آن علامات ند که پیش از قیام قایم ع است در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از محمد بن موسی و از احمد بن ابی احمد و از محمد بن علی بن حکم او از عمرو بن شمر او از جابر او از ابی طفیل روایت نموده او کفته که ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که غضب کم واقع خواهد شد فرمود که دو راست و پیش از وقوع غضب باید مرکها واقع شود که در هر یکی از انها مرکها هست و نیز پیش از آن باید مردی که با شتر چابك کمر بند از بانوی

شکمش از شدت فربهی یا لاغری مخلوط شده بیاید بخلایق خبری بدهد و بسبب آن خبر او را بکشند وقوع غضب بعد از کشتن
او ست در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق و از عبد الله بن حماد و از ابن ابی مالک و از محمد بن ابی حکیم او
از عبد الله بن عثمان او از حصین مکی او از ابی طفیل و از حذیفه بن یمانی روایت نموده او گفته که کشته میشود خلیفه که
پیدا نمیشود برای او در آسمان عذرخواهی و در زمین یاوری و خلیفه از خلافت خلع میشود بطریقی که در روی زمین راه میرود
و هیچ چیز از زمین مالک نیست و از خشکی تا آب توقع میکند ابی طفیل گوید که حذیفه بمن خبر داد که سلطنت بعد از آن
باهل نبوت بر میگردد در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف و از ابن مهران او از ابن بطاینی و از پدرش و وهیب و از ابی
بصیر روایت کرده او گفته که از باقر ع پرسیدم از تفسیر قول خدای عز و جل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق یعنی بعد از این مینمائیم بایشان آیات و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفسهای ایشان تا اینکه ظاهر شود بایشان
اینکه او حق است آنحضرت بجواب سایل فرمود که خدا بنماید بایشان در نفسهای خود شان مسخ را یعنی ایشان از جمله مسوخات
میگردانند و در اطراف عالم نقصان و تنگی را پس قدرت خدا یتعالی را هم در آفاق می بینند و هم در نفسهای خود و قول خدا یتعالی
حتی یتبین لهم انه الحق مراد از ان خروج قایم ع است و ان از جانب خدای عز و جل حق است و این خلایق آنرا خواهند دید
و چاره از خروج نیست باید خروج کند در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی ابن الحسین او از علی بن مهزیار و از حماد بن عیسی او
از حسین بن مختار او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که در قول خدای عز و جل عذاب الخزی فی
الحیوة الدنیا و فی الآخرة عذاب خزی دنیا چیست فرمود یا ابا بصیر کدام خزی و خواریست که شدید تر باشد از اینکه مردم در
خانه و حجله خود در میان عیال و برادرانش نشسته باشد ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده بنزد او داخل شوند و گریه
بکنند و از ایشان پرسیده شود که این حالت و گریه برای چیست ایشان بگویند که فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید
راوی گوید که عرض کردم که آیا این پیش از قیام قایم ع خواهد شد یا بعد از ان فرمود پیش از آن در کتاب مذکور از علی بن
احمد و از عبید الله ابن موسی او از احمد بن ابی احمد و از یعقوب بن سراج روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض
کردم که فرج شیعه کی خواهد شد فرمود وقتیکه بنی عباس با هم مخالفت کردند و تسلط شان سست گردید و بسلطنت و اموال
شان طمع نمود کسیکه اینگونه طمع را در حق ایشان هرگز نکرده بود و عربها جلوها را از سرهای شان برکنند یعنی از
اطاعت بدر رفتند و هر صاحب مهمیز یا صاحب شاخ مهمیز یا شاخ خود را بلند نمود یعنی هر صاحب قوت قوت خود را
اظهار کرد و سفیانی و یمانی ظهور نمودند و حسنی حرکت کرد آنوقت صاحب این امر از مدینه بمکه با میراث رسول خدا صلی
الله علیه و آله بیرون میرود عرض کردم که میراث رسول خدا چیست فرمود که شمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب دست و زره
و اسب او ست با اسباب و زینتش در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از معویة بن جابر او از بزنطی روایت نموده او
گفته که از رضا ع شنیدم میفرمود که پیش از ظهور این امر بیوح خواهد شد و من ندانستم که معنی بیوح چیست بعد از
ان بحج رفتم و از یکنفر اعرابی شنیدم که میگفت که این روز روز بیوح است باو گفتم که بیوح چیست گفت هر چیزی
است که گرمی شدید داشته باشد در کتاب مذکور از بطائنی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آن
حضرت فرمود که علامت خروج مهدی ع کسوف آفتابست در سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان در کتاب مذکور
از محمد بن همام او از فزاری او از ابن ابی الخطاب او از حسین بن علی او از صالح بن سهل او از صادق ع در خصوص
قول خدا یتعالی سأل سائل بعذاب واقع یعنی سؤال نمود سؤال کننده از عذابی که شدنیست روایت نموده
که آنحضرت فرمود که تاویل ان اینست که میاید عذابی یعنی آتشی که آن در ثویه نام جائی است واقع میشود تا بکناسه
بنی اسد منتهی میشود تا اینکه بقبیله بنی ثقیف میگذرد و کینه که آل محمد را داشته اند نمیگذارد مگر اینکه او را
میسوزاند و این پیش از خروج قایم علیه السلام است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد
او از عمرو بن شمر او از جابر او از باقر ع مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین
او از پدرش او از احمد بن عمر و از حسین بن موسی او از معمر بن یحیی بن سالم او از ابی خالد کابلی او از باقر علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود گویا که می بینم قومی را که در سمت مشرق خروج کرده حق را یعنی خلافت را مطالبه میکنند
بایشان داده نمیشود بعد از ان باز آنرا مطالبه میکنند باز داده نمیشود وقتیکه این را می بینند شمشیرهای خود شان را
حمایل میکنند آنوقت سلطنت بایشان داده میشود ایشان آنرا قبول نمیکنند تا وقتیکه امر شان قوام بهم رساند
و ایشان هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب شما آگاه شوید بدرستیکه هرگاه من آن زمان را در مییافتم هر آینه نفس
خود را برای صاحب این امر نگاه میداشتم مؤلف گوید که در این حدیث اشاره بدولت صفویه شده خداوند کردگار
این دولت را بدولت قایم ع متصل گرداند در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن او از یعقوب ابن زیاد

از زیاد عبدی او از ابن اذینه او از معروف بن خربوذ روایت نموده او گفته که بخدمت باقر ع [illegible] داخل تسلیم
مگر اینکه فرمود خراسان خراسان سیستان سیستان گویا که آنحضرت باینکلمات بما بشارت و خبر میداد در
کتاب مذکور از ابن عقده او از علی او از حسن و محمد پسران [illegible] ابن یوسف ایشان از پدر شان او از احمد بن عمر حلبی
او از صالح بن ابی الاسود او از ابی الجارود روایت نموده او گفته که از ابی جعفر ع شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد
بیعت نمودن خلایق بطفلی هر آینه در آنوقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود بر میخیزد و لوای
داعیه بر افرازد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی [illegible] محمد بن عبد الله و از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم او
ابی عبد الله ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که این امر واقع نمیشود تا وقتیکه باقی نماند هیچ صنف از خلایق
مگر اینکه والی و حاکم میشود تا اینکه نگوید که اگر ما والی میشدیم هر آینه با عدالت رفتار مینمودیم بعد از ان قایم
علیه السلام با حق و عدالت قیام میکند در کتاب مذکور در کتاب مذکور با این اسناد از هشام او از زراره نموده او گفته
که بخدمت صادق ع عرض کردم که آیا ندا یعنی ندائی که از آسمان خواهد آمد حق است فرمود آری سوگند یاد میکنم
بخدا هر آینه آن ندا میآید بطوری که آنرا هر طایفه بزبان خود میشنود فرمود که این امر واقع نمیشود تا وقتیکه نه
عشر خلایق از اعتقاد حق برگردند در کتاب مذکور از عبد الواحد او از احمد بن محمد او از احمد بن علی حمیری او از
حسن بن ایوب او از عبد الکریم او از مردی او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قایم ع قیام نمیکند تا وقتیکه
دوازده نفر مرد بریاست و امارت قیام نمایند هر آینه اتفاق میکنند براین قول که ما صاحب را دیده ایم در
انحال خلایق ایشانرا تکذیب میکنند در کتاب مذکور از محمد بن همام او از حمید بن زیاد او از حسن بن محمد بن سماعه
او از احمد بن حسن تیملی او از حسین او از احمد بن معاذ او از مردی و این مرد را نمیدانم که کیست مگر اینکه بر طریق تسلیم میدانم
که ابی سیار است او گفته که صادق ع فرمود که پیش از قیام قایم ع جنبش طایفه قیس بجنبش میآید در کتاب مذکور از علی
بن الحسین او از محمد بن حسن او از محمد بن علی کوفی او از محمد بن سنان او از عبید بن زراره روایت نموده که سفیانی در نزد صادق
علیه السلام مذکور شد فرمود که این مرد از کجا خروج میکند حال آنکه هنوز بیرون نکرده در صنعا کسیکه گوشهای چشمش را بهم گذارند
در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از محمد بن ولید بن خالد در یکجا ایشان از حماد بن عثمان او از عبد الله
بن سنان او از محمد بن ابرهیم بن ابی البلاد او از پدرش او از ابن نباته روایت کرده او گفته که امیر المؤمنین علی ع میفرمود که
پیش از ظهور قایم ع چند سالی فریب دهنده میآید که در آنها راست گو را تکذیب کنند و دروغگو را تصدیق و ماحل
مقرب میشود و رویبضه با مور مداخلت میکند عرض کردم که رویبضه و ماحل چیستند فرمود که آیا قران نخوانده اید
خدا یتعالی میفرماید و هو شدید المحال یعنی مکر و حیله خدا شدید است یعنی اصل ماحل محال است و محال بمعنی مکر و حیله
است راوی گوید که عرض کردم که ماحل فرمود که مکار است مؤلف گوید گمان اینست که در این حدیث سقط هست یعنی
از حدیث قدری افتاده زیرا که در حدیث از معنی رویبضه و ماحل سوال کردند در جوابش معنی ماحل را تنها بیان فرمود
پس ظاهر اینست که معنی رویبضه را هم بیان نموده لکن از راوی سقط گردیده و جزری در حدیثی که علامتهای روز قیامت
در ان حدیث بیان شده ذکر نموده که رسول خدا فرمود از جمله علامات اینست که رویبضه در امور خلایق گفتگو میکند
در آنحال گفته شد یا رسول الله رویبضه چیست فرمود که مرد حقیر و خسیس را گویند مؤلف گوید که رویبضه مصغر رابضه
است و مراد از آن مردیست که از مرتکب شدن بکارهای بزرگ و از پیش بردن آنها عاجز باشد و از طلب آنها پس بنشیند
در کتاب مذکور از عبد الواحد او از محمد بن جعفر قرشی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از حذیفه بن منصور
او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که در قرقیسا مر خدا را مائده هست و بروایت دیگر طعام ضیافتی هست
که از آسمان کسی طلوع میکند با آواز بلند صدا مینماید که ای مرغان هوا و درندگان زمین بیایید تا اینکه از گوشتهای
ظالمان سیر شوید در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق و از عبد الله بن حماد او از ابی بصیر او از صادق ع
روایت نموده که آنحضرت فرمود که منادی بنام قایم ع ندا میکند که یا فلان بن فلان در کتاب مذکور از احمد بن علی او
از عبید الله بن موسی او از عبد الرحمن بن قسم او از محمد بن عمرو بن یونس او از علی خزرد او از محمد بن بشیر روایت نموده
او گفته که از محمد حنفیه شنیدم میگفت که پیشتر از ظهور بیدقهای سیاه بیدقهای سفید برای آل جعفر و بیدقهای برای
آل مرداس ظاهر خواهد شد و انکه بیدق آل جعفر است چیزی نیست و دست ایشان بحلقه امارت و
ریاست بند نخواهد شد وقتیکه این سخن را از او شنیدم در غضب شدم و حال آنکه من نزدیکترین مردم
بودم باو و گفتم که فدای تو شوم آیا پیش از بیدقهای سیاه بیدقهای دیگر هست گفت آری [illegible]
بدرستیکه برای بنی مرداس سلطنتی هست [illegible]

نمیشود سلطنت شان نسبت بخلایق سخت وشدید میشود واندك خیری دران نمیباشد در ایام سلطنت دور و از نزدیك
میکنند ونزدیکرا دور تا وقتیکه از مکر الهی و عذاب وخاطر جمع شدند ناگاه صیحهٔ عظیمی بایشان میرسد یعنی
آفتی بدولتشان رو میدهد بطوریکه نداکننده برای ایشان باقی نمیماند که بایشان بشنواند یعنی صاحب حکمی
در میان ایشان باقی نمیماند که حکم خود را بایشان بشنواند و جمعیتی برای ایشان باقی نمیماند که بتوان جمعیت بروند
و بدرستیکه خدایتعالی در کتاب خود مثلی در حق ایشان فرموده حَتّى اِذا اَخَذَتِ الاَرضُ زُخرُفَها وازَّيَّنَت تا آخر آیه
با ترجمهٔ آن پیشتر مذکور کردید خلاصهٔ مضمون آن مشعر بهلاکت وفنای دولت بنی مرداس است بعد از آن محمد
حنفیه بخدا سوگند یاد نمود که این آیه درخصوص بنی مرداس نازل شده گفتم فدای تو شوم امر بزرگی در حق ایشان
خبر دادی آیا هلاکت ایشان کی واقع خواهد شد گفت خیر باد ترا یا محمد بدرستیکه خدایتعالی علم خود را با علم کسانی
که وقت قرار میدهند مخالف کردانیده پس چگونه میتوانم که برای این امر تعیین وقت بکنم بدرستیکه موسی ع برای
قوم خود وعدهٔ معین نمود وحال آنکه در علم خدای عزوجل افزودن ده روز بربالای آن مدت بود وآنرا موسی خبر
نداد پس قومش کافر کردیدند و بعد از رفتن او مرحلهٔ گوساله پرستی را پیمودند زیرا که وقتیکه حضرت موسی برای
مراجعت خود بمیان قوم وقت تعیین نموده بود گذشت و او مراجعت نکرد و بدرستیکه یونس ع بقوم خود وعده
نمود که در فلان وقت عذاب خدا برشما ها نازل خواهد شد وحال آنکه در علم خدا این بود که از ایشان بگذرد و
عفو نماید و ماجرای او بهمان طور شد که میدانی ولکن در وقتیکه دیدی که حاجت ظاهر شد هلاکت شان آنوقت خواهد
بود و آن حاجت اینست که مرد بگوید که امشب را به شام صباح کردم ونیز بقای دولتشان تا وقتیست که مرد بتو ملاقات
کند با بشاشت و گشاده روی بعد از آن باز بتو ملاقات نماید با عبوس و ترشروی گفتم این حاجت دیگر یعنی علامت
دیگر کدام است گفت اینست که مرد با خوشحالی و گشاده رویی بتو ملاقات مینماید وقتیکه آمدی که از او قرض بخواهی
می بینی که عبوس و ترشرو کردید پس در نزدیکی این علامت صیحه واقع میشود و ایشان بسبب آن هلاك میشوند مؤلف
گوید که بنی مرداس کنایه است از بنی عباس زیرا که درمیان صحابه مردی بود که او را عباس بن مرداس میگفتند در کتاب مذکور
از محمد بن همام او از حمید بن زیاد او از محمد بن علی بن غالب او از یحیی بن علیم او از ابی جمیله او از جابر روایت نموده او گفته که
خبر داد بمن کسیکه مسیب بن نجبه را دیده او گفته که مردی بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد و با وی مردی بود ابن السودا
نام بخدمت انحضرت عرض کردم که یا امیرالمؤمنین این مرد بدرستیکه یعنی ابن السودا بر خدا و بر پیغمبر او دروغ وافترا
می بندد و ترا هم باینمطلب شاهد میاورد انحضرت فرمود که این مرد قول عریض طولانی میگوید باو نسبت کذب
دهی او چه میگوید گفت که احوال لات لشکر غضب را ذکر میکند فرمود که این مرد را از دست بگذارید او بحث و ایراد
مکن ایشان قومی اند در آخر زمان مانند برگها وقت پاییز از هر قبیله یک مرد یا دو مرد سه مرد تا پنج نفر میایند
آگاه شوید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من امرا ایشان و نام وزیرا و خوابگاه چهارپایان ایشانرا میشناسم
بعد از آن از جایش برخواست در حالتیکه میگفت باقرا باقرا بعد از آن فرمود که این مرد نیست از اولاد من حلی
را مانند شکافتن سنگ میشکافد در کتاب مذکور از علی بن مسعود او از محمد عطار او از محمد بن حسن
رازی او از محمد بن علی کوفی او از عبدالرحمن بن ابی حماد او از یعقوب بن عبدالله اشعری او از عتیبة بن سعد
بن یزید او از احنف بن قیس روایت کرده او گفته که حاجتی داشتم بخدمت علی علیه السلم داخل گشتم در آنحال ابن کوا
با شیث بن ربعی بدر خانهٔ انحضرت آمدند اذن دخول طلبیدند انحضرت بمن فرمود که اگر تو بخواهی من
بایشان اذن دخول بدهم زیرا که اول تو ابتدا بحاجت خواستن نمودهٔ عرض کردم که یا امیرالمؤمنین اذن ده
تا داخل شوند پس بایشان اذن داده داخل شدند انحضرت بایشان فرمود که چه چیز شما را واداشت براینکه
درین گرمی هوا بسوی من آمدید گفتند که دوست داشتیم این را که از اصحاب غضب بشویم فرمود که خیر باد
بشما را در ایام ولایت و خلافت من غضب واقع نخواهد شد وان واقع نمیشود تا وقتیکه بلا های چنین
واقع شود در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل بن ابراهیم او از ابن فضال او از ثعلبه او از موسی
بن اعین او از صادق علیه السلم روایت نموده که انحضرت فرمود که خروج سفیانی از محتومات یعنی امر
الهی بان جاری شده بطوریکه تغییر و تبدیل نخواهد یافت از اول خروجش تا آخر آن پانزده ماه است در
شش ماه آن جنگ مینماید وقتیکه بان پنج شهر مالك شد نه ماه سلطنت میکند و یك روز از آن زیاده
نمیشود مترجم گوید ظاهر اینست که آن پنج شهر عبارتست از شام و فلسطین و حلب و حمص و اردن
در کتاب مذکور از ابن عقده او از قسم بن محمد بن حسین او از عبیس بن هشام او از محمد بن بشیر

احول او از ابن جبله او از عیسی بن اعین او از معلی بن خنیس روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود
که پارهٔ امور از محتومات است و پارهٔ دیگر نه از جملهٔ محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب در کتاب مذکور از
ابن عقده او از علی بن حسن او از عباس بن عامر او از عبدالله بن عمر او از زراره او از عبدالملك بن اعین روایت
نموده او گفته که در خدمت ابی جعفر ع بودم در اثنا آن ذکر قایم ع از میان گذشت بخدمت انحضرت عرض
کردم که امید چنان دارم که ظهور انحضرت بزودی واقع کردد و خروج سفیانی درمیان نباشد فرمود نه چنین
است که میگویی بخدا سوگند یاد میکنم که هر آینه خروج او از جملهٔ محتومات است که از وقوع آن ناچار است در کتاب
مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از محمد بن خالد احتم او از ابن بکیر او از ثعلبه او از زراره او از حمران بن
اعین او از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلم در خصوص قول خدایتعالی ثُمَّ قَضَى اَجَلاً وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِندَهُ روایت کرده
که انحضرت فرمود که اجل دو قسم است یکی اجل محتوم و دیگری موقوف حمران عرض کرد که اجل محتوم کدام است فرمود
آنست که غیر از آن واقع نمیشود یعنی تغییر در آن راه نمییابد بعد از آن عرض کرد که اجل موقوف چیست فرمود
چیزیست که خدایتعالی را در آن مشیتی هست اگر بخواهد آنرا تبدیل می کند حمران عرض کرد که من امیدوارم
که اجل سفیانی و خروج آن از جملهٔ موقوفات باشد یعنی تغییر بیابد و واقع نشود فرمود نه چنین است که میگویی
بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه آن از جملهٔ محتومات است در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن سالم او از عبد
الرحمن ازدی او از عثمان بن سعید طویل او از احمد بن مسلم او از موسی بن بکر او از فضیل او از باقر ع روایت نموده
که انحضرت فرمود که از امورات پارهٔ موقوفند و پارهٔ دیگر محتوم و خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار
است از آن در کتاب مذکور از محمد همام او از فزاری او از عباد بن یعقوب او از خلاد صایغ او از صادق ع روایت کرده که
انحضرت فرمود که ناچار است از خروج سفیانی و او خروج نمیکند مگر در ماه رجب در آنحال مردی بخدمت انحضرت عرض
کرد که یا ابا عبدالله وقتیکه او خروج نمود حال ما چگونه میشود و چه باید بکنیم گفت وقتیکه خروج کرد بسوی
قایم ما بروید یا اینکه بما متوسل شوید شیخ طوسی در کتاب یا پسرش در کتاب امالی از حسین بن ابراهیم قزوینی او از
محمد بن وهبان او از محمد بن اسمعیل بن حیان او از محمد بن حسین بن حفص او از عباد مثل این حدیث را روایت
کرده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از احمد بن هوزه او از ابراهیم بن اسحق او از عبدالله بن حماد انصاری او از
عمر بن شمر او از جابر جعفی روایت نموده او گفته که از باقر ع از خروج سفیانی پرسیدم فرمود حالا کو خروج سفیانی
تا وقتیکه خروج کند کسیکه بعد از او ست یعنی قایم ع است سفیانی در زمین کوفه خروج می کند لشکرش جوش نموده
بیرون آیند چنانکه آب از زمین میجوشد پس با شما جنگ و قتال میکند پس بعد از ان منتظر سفیانی دیگر و خروج قایم
ع باشید مؤلف گوید که از این حدیث چنان مفهوم میشود که سفیانی متعدد است مگر اینکه واو در قول انحضرت
و خروج قایم ع زاید باشد که نسخه نویسان از راه سهو یا غلط آنرا افزوده بنا براین معنی حدیث بدین نحو میشود که بعد
از این سفیانی منتظر خروج قایم ع باشید در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از حسن بن علی بن یسار او از خلیل
بن راشد او از بطائنی روایت کرده او گفته که با جناب امام موسی ع از مکه تا بمدینه رفیق راه گردیدم در اثنای راه روزی
بمن فرمود که اگر آسمانها و زمین هم بر بنی عباس خروج کنند هر آینه زمین از خونهای ایشان سیراب شود و نمیتوانند
که بر بنی عباس غالب آیند تا وقتیکه سفیانی خروج بکند عرض کردم که ای سید من آیا خروج از جملهٔ محتومات است فرمود
از محتومات است بعد از آن انحضرت سر بپایین انداخت بعد از آن سرش را بالا کرد و فرمود که سلطنت بنی عباس مکر
است و خدعه زایل میشود این سلطنت بطوریکه چیزی از آن باقی نمیماند بعد از آن سلطنت شان متجدد میشود بنوعی
که گویا هیچ آفتی بان نرسیده در کتاب مذکور از محمد بن همام او از محمد بن عبدالله خالنجی او از داود بن ابی القسم روایت
کرده او گفته که در خدمت امام محمد تقی ع بودم ذکر سفیانی و آنچه که در روایت وارد شده که امرش از محتومات است
بمیان آمد در آنحال عرض کردم که آیا خدا را در محتومات بدا واقع میشود فرمود آری بعد از آن عرض کردم که جایز است
اینکه خدا را در خصوص قایم ع بدا واقع شود فرمود که قیام قایم ع از میعاد است مؤلف گوید که گمان چنانست
که محتوم را معناهای چند باشد نسبت ببعضی از آنها وقوع بدا ممکن شود و قول انحضرت که قیام قایم ع از میعاد است
اشاره است باینکه وقوع بدا در میعاد ممکن نیست زیرا که خداوند عالم میفرماید اِنَّ اللهَ لا يُخلِفُ المِيعادَ خدای
تعالی میعاد را خلاف نمیکرداند و حاصل مضمون کلام انحضرت اینست که قیام قایم ع امریست که خدا آنرا به پیغمبر
خود و باهل بیت او وعده نموده زیرا که ایشان صبر نمودند بر چیزهایی که از مخالفان بایشان رسید و خدایتعالی
هم وعدهٔ خود را خلاف نمیکند بعد از آن میگوییم که احتمال هست که مراد از وقوع بدا در بدای محتوم بدا نیست

ذکر خصوصیات نه در اصل وقوع آن امرها مانند خروج سفیانی پیش از زوال دولت بنی عباس و مانند آن در کتاب مذکور از
علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از محمد بن موسی او از احمد بن ابی احمد او از محمد بن علی قرشی او از حسن بن ابراهیم
روایت نموده او گفته که بخدمت امام رضا ع عرض کردم که خدا کارهای ترا اصلاح نماید چنین گویند که سفیانی
در وقتیکه خروج میکند که دولت ایشان پایدار است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق او از
عبد الله بن حماد او از حسین بن ابی العلا او از ابن ابی یعفور روایت کرده او گفته که باقر ع بمن خبر داد که بنی عباس
و آل مروان را در قرقیسا جنگی واقع خواهد شد که طفل خورده سال از شدت آن جنگ پیر گردد خدا تعالی نصرت را
از ایشان برمیدارد و مرغان هوا و درندگان زمین وحی میکند که از گوشتهای ظالمان سیر شوید بعد از آن سفیانی
خروج میکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از عباس بن عامر بن رباح او از محمد بن ربیع
اقرع او از هشام بن سالم او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه سفیانی بر پنج شهر غالب گردید
دا نهار امستحر نمود از آن وقت نه ماه برای سلطنت وی بشمارید و هشام چنان گمان نموده که آن پنج شهر عبارتست از
دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن محمد او از محمد بن خالد او از حسن
بن مبارک او از ابی اسحق همدانی او از حرث او از علی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که چشم مهدی علیه السلام
اقبل است و سیاه در خدش خالیست ابتدای ظهورش از سمت مشرق میشود و وقتیکه او ظهور نمود سفیانی
خروج میکند و بقدر زمان آبستن شدن زن که نه ماه باشد سلطنت میکند در شام خروج نماید و همه اهل آنجا باو
مطیع و منقاد میشوند مگر طایفه چندی که در حق میایستند خدا ایشانرا از خروج نمودن باوی نگه میدارد
و با لشکر جرار بمدینه میآید و از آنجا به بیداء میرود و در آنحال خداوند عالم ایشانرا بزمین فرو میبرد همین
است قول خدای تعالی در قرآن مجید وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ مؤلف گوید که قبل
در چشم که لفظ اقبل از آن مشتق شده عبارتست از میل سیاهی چشم بسمت بینی یا اینکه چیزیست مانند احول بودن یا اینکه
حسن از اوست یا اینکه عبارتست از متوجه شدن یکی از دو حدقه بدیگری یا توجه آنست بسمت پهنای بینی یا سمت
مژگان پایین یا بسمت ابرو یا توجه و میل یکیست از دو چشم بدیگری پس معنی این کلام که چشم مهدی ع اقبلست این
است که بین لقبلست گویا که نگاه میکند بسر بینی اش و جزری در بیان صفت هرون گفته است که چشمش قبل
هست یعنی سیاهی چشمش بسمت بینی مایل است یعنی گفته است که قبل میلیست در چشم مانند احولی مؤلف گوید که اگر
مراد احول باشد باید بفردی از آن حمل بکنیم که آن احولی باعث نقص در او نباشد بلکه موجب حسن منظر گردد در
کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از ابراهیم بن هاشم او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم او از صادق
ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که یمانی و سفیانی مانند دو اسب گرو بندی هستند یکی از ایشان میخواهد که
پیشتر از دیگری داخل کوفه شود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از محمد بن موسی او از
احمد بن ابی احمد او از اسماعیل بن عباس او از مهاجر بن حکیم او از مغیرة بن سعد او از ابی جعفر باقر ع روایت
نموده که آنحضرت فرمود که وقتیکه دو نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام با هم مخالفت نمودند هر آینه آیتی
از آیات خدا در آنجا ظاهر خواهد شد گفته شد که یا سیدی آن آیت چیست فرمود زلزله است که در شام واقع
شود بنوعیکه بسبب آن از اهل آنجا بیشتر از صد هزار نفر هلاک میشوند خدا تعالی آنرا برای مؤمنان رحمت
گرداند و برای کافران عذاب و نقمت وقتیکه این حادثه بوقوع پیوست نگاه با اصحاب با اسبهای سفید و دم
بریده یا گوش بریده یا کوته دم و بیدقهای سیاه نگاه بکنید که از سمت مغرب میآیند تا اینکه بشام داخل
شوند و این در وقتیست که جزع اکبر و موت احمر واقع شوند و وقتیکه این حادثه واقع شد نگاه کنید بفرو
رفتن دهی از دهات دمشق که آنرا حرستا گویند بزمین و وقتیکه این حادثه بوقوع رسید پسر زن جگر خوار
یعنی سفیانی از وادی خروج میکند تا اینکه بر منبر دمشق غالب گردد و وقتیکه این شد بخروج مهدی علیه السلام
منتظر باشید در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری او از حسن بن وهیب او از اسماعیل بن ابان او از یونس بن
یعقوب روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که وقتیکه سفیانی خروج نمود لشکری بسوی ما
فرستد و لشکری بسوی شما و وقتیکه این امر واقع شد از آن وقت در بالای اسب باشید سرکش یا مطیع و ملایم بسمت ما بیایید
در کتاب مذکور از ابن عقده او از حمید بن زیاد او از علی بن صباح او از ابی علی حسن بن محمد او از جعفر بن محمد او از ابراهیم
بن عبد الحمید او از ابی ایوب خزاز او از محمد بن مسلم او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که سفیانی مردیست
سرخ رنگ و کبود چشم بخدا هیچ بندگی و اطاعت نمیکند مکه و مدینه را نمی بیند میگوید که ای خونخواه من

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب روضه از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از بعضی اصحابش و علی بن ابراهیم او از پدرش
او از ابن ابی عمیر در یکجا ایشان از محمد بن ابی حمزه او از حمران روایت کرده او گفته که بد نزد صادق ع ذکر بنی امیه
و بدحالی شیعیان در نزد ایشان بمیان آمد او گفت که من با ابی جعفر یعنی دوانقی سیر میکردم در حالتیکه در بالای
مرکبش بود بر اسبی سوار شده بود و در پیش و پس لشکر داشت و من بدراز گوشی سوار شده در یکسمت وی میرفتم
بمن گفت یا ابا عبد الله ترا سزاوار این بود که بچیزهایی که خدا بما عطا فرموده مانند قوت و فتح و عزت تماشا بکنی و بخلاف توخبر
ندهی که تو و اهل بیت تو یعنی ائمه ع لایق و سزاوارتر هستید باین امر از من اگر این را بکنی مرا باذیت کردن بتو و اهل بیت
تو حریص خواهی کرد آنحضرت گوید که من باو گفتم که هرکس این سخن را از من بتو نقل نموده هر آینه دروغ گفته گفت آیا سوگند
یاد میکنی باینکه این سخن را تو نگفته گفتم که مردم ساحرند یعنی دوست میدارند که دولت را از من بر تو گردانند سخن ایشانرا بگوش راه
مده و سخن ایشانرا مشنو زیرا که احتیاج ما بتو بیشتر است از احتیاج تو بما گفت که آیا در خاطر داری بروزی که از تو پرسیدم
که آیا برای ما سلطنت خواهد رسید در جوابم گفتی که آری شما را سلطنت طولانی و پهن و شدید هست شما را در این امر مهلتی
داده میشود و در مال دنیا وسعت بهم میرسانید تا وقتیکه از ما خون حرام را در ماه حرام در بلده حرام میریزید در آنحال دانستم
که او حدیثی را که من باو گفته بودم حفظ کرده بعد از آن باو گفتم که امید هست که خدا ترا از این امر شنیع یعنی کشتن ما
باز دارد زیرا که من ترا ندیدم باین امر شنیع تخصیص ندادم این حدیثی بود من ذکر نمودم و گاه هست که غیر از تو از اولاد
باین عمل قبیح مرتکب بگردد دیگری باشد در آنحال سکوت نمود وقتیکه بمنزل خود برگشتم بعضی از دوستانم نزد من آمد و گفت که فدای
تو شوم بخدا سوگند یاد میکنم که هر آینه ترا در موکب ابی جعفر دیدم و تو در بالای درازگوش بودی و او در بالای اسب
رو بسمت تو نموده با تو سخن میگفت چنان بنظرم آمد که تو در تحت او بودی من در پیش خود گفتم که این حجت خدا
بر خلایق و صاحب این امر است لیاقت دارد که همه خلایق تابع او گردند و این دیگری یعنی ابی جعفر با ظلم و ستم رفتار میکند
کند اولاد پیغمبر را بقتل میرساند و پاره خونها بر زمین میریزد بطریقی که خدا بآن راضی نیست و از دوست نمیدارد
و او در میان موکبش بود و تو بدراز گوش سوار شده بودی از مشاهده این کیفیت شکی در خصوص شما بدلم عارض گردید
بطوریکه از زوال دین و هلاکت نفس خود ترسیدم آنحضرت گوید باو گفتم که اگر میدیدی انملائکه را که در پیش و پس
و سمت راست و دست چپ من بودند هر آینه خود ابی جعفر را و بدبه و شوکت او را حقیر میشمردی آنمرد گفت که حالا
دلم آرام گرفت بعد از آن اظهار کرد گفت اینجماعت تا کی سلطنت خواهند کرد و کدام وقت از اذیتهای ایشان راحت میشویم
گفت آیا نمیدانی که هر چیزی را مدتی هست گفتم آری گفت دانستن تو این را بتو نفع ندارد بدرستیکه هر وقتی که زوال
این یعنی زوال دولتشان رسید هر آینه در زمان اندک تر از زمان یک طرفة العین پامال و مضمحل میشوند اگر بدانی
که حال ایشان در نزد خدا چگونه است هر آینه بغض و عداوت با ایشان بیشتر میشود اگر تو و همه اهل زمین سعی و تلاش
بکنید در اینکه ایشانرا مبتلا بکنید به بدتر از آن معاصی که ایشان الآن باهتمام میکنند قادر نخواهید شد پس شیطان
بتو وسوسه نکند و ترا از راه نبرد زیرا که عزت برای خدا و رسول او و مؤمنانست ولکن منافقان این را نفهمند آیا نمیدانی
که با مر ما منتظر شود و صبر بکند باذیت و بیم که از دشمنان باو میرسد هر آینه او در فردا یعنی روز قیامت در جرگه ما
خواهد شد پس چون حق را دیدی که مضمحل شد و اهل حق از میان رفتند و دیدی که جور و ستم شهرها را فرا گرفت و
قرآن را دیدی که کهنه کردید یعنی هیچکس باحکام آن عمل نکرد و پاره چیزها در قرآن احداث نمودند که اصلا آنها در آن نیست
و آنرا بهوای نفس خودشان توجیه و تاویل نمودند و دین را دیدی که منقلب گردید چنانکه آب منقلب میشود و دیدی که اهل
باطل بر اهل حق بلند نموده غالب شدند و دیدی که شر آشکار گردید بطوریکه از آن نهی کرده نمیشود و اصحاب
شر معذور داشته میشوند و دیدی که فسق ظاهر شد و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمودند و
مؤمن را ساکت دیدی بنوعیکه سخنش مقبول نمیشود و دیدی که فاسق دروغ میگوید و دروغ و افترای وی
بر او برگردانده نمیشود و کوچک را دیدی که بزرگ را حقیر میشمارد و دیدی که ارحام قطع شد و دیدی
کسیرا که فخر میکند برای اینکه او را بافسق و فجور مدح میکنند و از آنها میخندد و سخن وی بر درویش
برگردانده نمیشود و بیریش را دیدی که میدهد چیزی را که زنها میدهند یعنی مفعول واقع میشود
و دیدی زنانرا که با زنان جفت میشوند یعنی سحق میکنند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شد یعنی
مدح و ثنای خلق یکدیگر را و مردم را دیدی که مال را در غیر طاعت الهی صرف میکنند و سایرین
ایشانرا هیچ از این عمل نهی نمیکنند و دستهای ایشانرا از صرف نمودن مال در غیر راه خدا باز
نمیدارند و پاره مردم را دیدی که بسبب دیدن پاره چیزها در مؤمن مانند اعمال الخیر و سعی

و تلاش در راه خدا اعوذ بالله گفتند و همسایه دیدی که همسایه خود اذیت می کند و او را از آن هیچ مانعی
نیست و کافر را دیدی که از مشاهده فساد در روی زمین شادان و خندانست و دیدی که شرابها را آشکارا
خورده میشود که آنانی که از خدا نمیترسند بر خوردن آنها جمع شده اند و دیدی که امر بمعروف کننده ذلیل
شده و دیدی که فاسق در چیزهائی که خدا آنها را دوست نمیدارد با قوت و پسندیده شده است در میان خلایق
و اصحاب آیات را یعنی ائمه علیهم السلام را که ارباب معجزات یا صاحبان آیات قرآنی اند زیرا که آن آیات در شان
ایشان نازل شده حقیر می کنند و حقیر میشمارند و کسیکه ایشانرا دوست دارد او را هم حقیر میکنند و راه
خیر را دیدی که منقطع و راه شر مسلوک و گشوده است و بیت الله را دیدی که از تردد حاجی معطل شده و خلایق
بترک زیارت آن امر می کنند و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند و مردان را دیدی که غذای مقوی می
خورند تا اینکه فربه شوند با مردان دیگر فجور و عمل قبیح بکنند و زنان را دیدی که خود شانرا فربه می کنند برای اینکه
با زنان دیگر عمل قبیح یعنی سحق مرتکب شوند و مرد را دیدی که گذرانش از پیش است و زنرا دیدی که معیشتش از پیشش
است یعنی از فرجش میگذارد و زنان را دیدی که برای خود شان مانند مردان مجالس میآرایند و دیدی که صفات زنان
در بنی عباس ظاهر شد و خضاب نمودن را با حنا ظاهر میکنند و بر موهای خود شانرا شانه میزنند چنانچه زن برای شوهرش
بر موهایش شانه میزند و بنی عباس را دیدی که بمردم مال میدهند برای اینکه ایشانرا وطی بکنند یا اینکه بنی عباس از
سلاطین و حکام مال اخذ میکنند برای اینکه سلاطین با خود ایشان فجور یا با زنهای ایشان زنا بکنند و دیدی که بوطی
مرد رغبت کردند و مردان در خصوص او همدیگر رشک بردند و صاحب مال از صاحب ایمان عزیز تر شد و ربا خوردن
آشکارا گردید بنوعیکه رباخورنده سرزنش نکردند و زنان بزناکاری فخر نمودند و زنرا دیدی که بشوهرش
رشوه میدهد در عوض این که او را بگذارد تا با زنان دیگر عمل قبیح یعنی سحق نمایند یا اینکه با مردان دیگر زنا بکنند
و بسیاری از خلایق را دیدی که ظاهر شده و خلایق را دیدی که بشهادت شاهد دروغ گو اعتماد و باور کنند و حرام را دیدی
که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده میباشد و احکام دین را دیدی که با رای و خواهش نفس استنباط میشود و
قرآن و احکامش معطل گردید و دیدی که اهل فسق انتظار نمیکشند که شب بیاید تا اینکه اعمال قبیحه را در تاریکی آن
نمایند بلکه آنها را آشکارا در روز روشن میکنند و مؤمن را دیدی که قدرت ندارد بر اینکه پاره قبایح را انکار نماید مگر در
دلش و دیدی که مال بسیار در معصیت خدا انفاق میشود و دیدی که حکام اهل کفر را مقرب کنند و اهل خیر را دور و حکام را
دیدی که در حکم رشوه میگیرند و دیدی که مال بسیار میدهند تا اینکه حکومت را بگیرند و مردم را دیدی که محارم خود را وطی میکنند
و با ایشان اکتفا مینمایند و دیدی که مرد در سر بهتان و تهمت کشته میشود و مرد بمشهور بودن مرد و مذکور بودن وی
در السنه و افواه حسد میبرد و جان و مال خود را در سر آن بذل می کنند و دیدی که بمرد در مقابل مقاربت نمودنش با زنان سرزنش
میکنند یعنی میگویند که چرا با مردان بعمل لواط مرتکب نمیشوی و با زنان مقاربت میکنی و مرد را دیدی که گذرانش از زنا کاری
زنش میکند و این را میداند و با آن راضی میشود و آرام میگیرد و زنرا دیدی که شوهرش را مقهور میکند و کارهائی
کند که شوهرش با آنها راضی نیست و بشوهرش نفقه میدهد چنانچه شوهر بزن میدهد و مرد را دیدی که زن و کنیز خود را اجیر
میدهد و بخوردنی و آشامیدنی که بد نامی و رذالت تحصیل نموده راضی میشود و دیدی که سوگند خوردن بخدا از راه
دروغ بسیار گردید و قمار بازی ظاهر و آشکار شد و شراب را دیدی که آشکارا فروخته میشود و هیچ منع کننده آن پیدا نمیشود
و زنرا دیدی که خود شانرا باهل کفر میدهند و لهو و لعب را دیدی که آشکار شد بنوعیکه خلایق بر آن میگذرند و کسی
از آن منع نمیکند و هیچ کس بر منع قادر نمیشود و مرد شریف و محترم را دیدی که او را ذلیل می کند کسیکه از مرد شریف از
تسلط او میترسد و دیدی که نزدیکترین خلایق بحکام کسیست که بسبب نمودن و دشنام دادن بما اهل بیت فخر می
کند و محب ما را دیدی که بدار الشرع حاضر میشود و شهادتش مقبول نمیگردد و دیدی که بسخن تزویر و دروغ رغبت
میشود و دیدی که شنیدن قرائت قرآن بر خلایق گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان و همسایه را دیدی
که همسایه اش از راه ترس از اذیت زبان وی اکرام میکند و حدود الهی را دیدی که معطل گردیده و در آنها بخواهشهای نفس
عمل شده و مساجد را دیدی که با طلا یا غیر آن منقش گردیده و دیدی که راستگوترین خلایق در نزد ایشان دروغ گو و افترا کننده
و دیدی که سخن چینی آشکار گردیده و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود و بعضی از
خلایق بعضی دیگر با آن مژده میدهند و دیدی که طلب حج و جهاد برای غیر خدا گردید و پادشاه را دیدی که کافر و مؤمن هر
دو را ذلیل میکند و خراب را دیدی که بر آبادانی غالب شد یعنی خرابه بسیار شد و آبادانی کم و مرد را دیدی که معیشتش
کردن پیمانه یا ترازو میکند یعنی در وقت فروختن غلات و غیر آنها پیمانه را کامل نه پیماید و ترازو را برابر نمیکشد

میکند تا اینکه

میکند تا اینکه خلایق از او میترسند در کارها با او اعتماد نمایند و کارها را باو بسپارند و نماز را دیدی که حقیر
و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که بآن مالک شده هیچ زکوة آنرا نه
داده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میباشد و کفنهایش فروخته میشود و دیدی
که هرج و مرج بسیار گردید و مرد را دیدی که شب میکند در حالتیکه عاشق است و صبح میکند در حالت مستی بر
کارهای مردم اعتنا نمیکند و دیدی که حیوانات را وطی میکنند و حیوانات را دیدی که بعضی آنها بعضی دیگر را
میدرند و مرد را دیدی که بنماز گاه خود میرود و برمیگردد و حال اینکه از لباسهای نماز در بر آن چیزی نیست
یعنی لباسیکه لایق نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است یا غصبی و دیدی که دلهای خلایق را قساوت
گرفته و چشمهایشان خشکیده یعنی هیچ از خوف خدا گریه نمیکنند و قرآن بر ایشان گران گردید و مرد را دیدی
که آشکار شده و خلایق بآن رغبت بهم رسانیدند و نماز گذارنده دیدی که نماز نمیگذارد مگر برای اینکه خلایق
او را در سر نماز به بینند و فقیه را دیدی که احکام شریعت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد و خلایق
را دیدی که بر سر کسی جمع شده اند که بر دیگران غالب گردیده و دیدی که طالب حلال مذموم و سرزنش زده میشود
و طالب حرام ممدوح و تعظیم کرده شده میباشد و مکه و مدینه را دیدی که در آنها پاره کارها شده میشود که خدا
آنها را دوست نمیدارد و احدی ایشانرا از عمل قبیح منع نمیکند و دیدی که آلات لهو و لعب در مکه و مدینه آشکار
شده و مرد را دیدی که بچیزی از حق گویا میشود بمعروف امر میکند و از منکر نهی در آن حال کسیکه پیش خود بر او
نصیحت کننده است برمیخیزد بر نزد وی میرود و با او میگوید که این سخن را یعنی سخن حق را که گفته است و امر
بمعروف و نهی از منکر موضوعست از تو یعنی آنرا از زبان تو ساخته اند تو آنرا نگفته یعنی گفتن اینگونه سخنان
در این زمان عیب و عار است و خلایق را دیدی که بعضی از ایشان به بعضی دیگر نگاه میکنند و باهل شر تابع
میشوند و دیدی که راه حق از سالک و راه رونده خالی شده و مرده را دیدی که با و استهزاء کرده میشود و هیچ
در سر او گریه و زاری نمیکنند و در هر سال دیدی که بدعت و شر در آن سال بیشتر است از آنکه در سال پیشین
بوده و خلایق را دیدی که متابعت نمیکنند مگر اغنیا و محتاج را دیدی که خبر داده میشود برای خندیدن
با و وبا و رحم میکنند برای غیر خدا و علامات را که در آسمان حادث میشود دیدی که هیچ کس بسبب آنها
مضطرب نمیشود و خلایق را دیدی که در سر راه برای وطی کردن بیکدیگر میجهند چنانچه حیوانات بیکدیگر
میجهند و دیدی که مال بسیار در باطل صرف و انفاق میکنند و اندک مال را از صرف نمودن در طاعت الهی
مضایقه مینمایند و دیدی که عقوق پدر و مادر آشکار گردیده و دیدی که با ایشان اهانت و استخفاف کردند
و در نزد اولادشان از بدترین خلایق شده اند و اولاد شاد میشوند از اینکه بر پدر و مادرشان افترا گفته
شود و زنان را دیدی که بر سلطنت و بر هر امری که برای ایشان در آن امر خواهش نفس هست مسلط شده دست
یافته اند و مرد را دیدی که بر پدرش تهمت و افترا میبندد و در حق پدر و مادرش نفرین میکند و بمردن ایشان
شاد میشوند و مرد را دیدی که اگر یکروز بر او بگذرد و او در آن روز بگناه بزرگ مانند لواط و ناقص پیمودن
پیمانه و سبک کشیدن ترازو و مباشرت حرام و شراب خوردن مرتکب نشد محزون و اندوهگین گردید و چنین
حساب کرد که این روز را از ایام عمرش محسوب نیست و پادشاه را دیدی که غلات را جمع میکند و نگه میدارد برای اینکه
آنها را بقیمت اعلا بفروشد و اموال ذوی القربی یعنی خمس و مال امام عم باهل کذب و تزویر تقسیم میشود و با آن
اموال قمار میبازند و شرابها میخرند و میخورند و دیدی که با شراب مداوا مینمایند و از برای مریضی وصف می
کنند و از آن شفا میطلبند و دیدی که خلایق در ترک نمودن امر بمعروف و نهی از منکر و ترک کردن دینداری که با
آنها است همه برابر شده اند و دیدی که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شدند یا اینکه صاحب نصرت و دولت
گردیدند یا اینکه بسیار سخن میگویند و سخنان شان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر
سخن بگویند سخنان شان غیر مسموع میگردد و دیدی که اذان گفتن و نماز کردن با اجرت و دیدی که مساجد
پر شده از کسانیکه از خدا نمیترسند و در آنها برای خوردن گوشتهای اهل حق یعنی برای غیبت ایشان جمع
شده اند و شرابها برای یکدیگر وصف میکنند و مست را دیدی که پیشنماز شده خلایق در پشت سرش با او
اقتدا نموده نماز میکنند و او از شدت مستی عقل و شعور ندارد و مستی را عیب نمیدانند و در وقتیکه مرد مست
شد با او اکرام میکنند و از او تقیه مینمایند و میترسند و او را بحال خود میگذارند و با او تنبیه و تعزیر نمیکنند و بسبب
مستی وی او را معذور میدارند و دیدی که کسیکه اموال یتیمان را میخورد و از تقوی و صلاحیت خود بمردم خبر

خویش مشغول شوند و قاضیان را خواهی دید که بخلاف امر الهی حکم میکنند و حکام شرع را خواهی دید که از راه طمع بخانه بنان پیروی
میشوند و میراث را خواهی دید که حکام شرع آنرا بفقیهم فاسق مسپارند یا اینکه از اهل فسق که از جمله ورثه است رشوه
میگیرند و حکم میکنند که همه میراث مال او است و قتیکه میراث را بفقیهم فاسق و اهل فسق از وراث سپردند ایشانرا
بحال خود میگذارند ایشان هرچه میخواهند در آن میراث میکنند و دیدی که در منبرها بتقوی امر میشود و امر
کننده خودش بان عمل نمیکند و دیدی که خلایق باوقات نماز استخفاف میکنند و آنهارا سهل میانگارند و وجوه
بر را دیدی که بتوسط دیگران بفقرا داده میشود و قصد قربت در آنها نمیباشد و آنها را بفقرا میدهند در
صورتیکه ایشان آنها را مطالبه کنند و در مطالبه ابرام و اصرار نمایند و خلایق را دیدی که همت شان بدفع
شهوت عزوبت منحصر شده باک نمیکنند از اینکه حلال میخورند یا حرام و وطی و مقاربت بطریق حرام میکنند یا حلال
و دنیا را دیدی که بایشان رو میاورد و علامتهای حق را دیدی که مندرس و کهنه شده پس وقتیکه همه این
علامتها را که مذکور شد دیدی باحذر باش و از خدای عز و جل نجات بطلب و بدانکه خلایق مستوجب عضب الهی
هستند و اینست جز این نیست خدایتعالی بایشان برای کاری مهلت داده که آنرا در خصوص ایشان اراده نموده پس
منتظر و روز انکار باش و در دینداری سعی و تلاش بکن تا اینکه خدای عز و جل ترا در حالتی ببیند که با حوال ایشان
مغایر و مخالف باشی پس اگر حضرت نقمت الهی بر ایشان نازل بشود و تو هم در میان ایشان باشی تو را بسوی رحمت خدا
تعجیل کرده یعنی تو هم با ایشان هلاک نخواهی شد و اگر در میان ایشان نباشی تنها ایشان مبتلا میشوند در حالتیکه
تو بیرون شده از چیزیکه ایشان بآن مرتکب بودند مانند جرات کردن بر خدا و معصیت نمودن با او و بدانکه خدا
اجر احسان کنندگان را ضایع نمیکند و رحمتش باحسان کنندگان نزدیکست در کتاب جامع الاخبار آورده که
جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حجة الوداع رفتیم وقتیکه آنحضرت
واجبات حج را بجا آورده بود اعکاه کعبه آمد که از او وداع نماید از حلقه درش گرفت باواز بلند صدای ایها
الناس را او در آمد پس همه اهل مسجد و اهل بازار در آنجا جمع شدند آنحضرت فرمود که بشنوید بدرستیکه من الان
خبر میدهم بشما آن چیزها را که بعد از من شدنیست پس برسانند اینها را کسانیکه از شما ها که اینجا حاضرند بکسانی
که از اینجا غایبند بعد از آن آنحضرت گریست بطوریکه بسبب گریه او همه حضار گریستند و قتیکه از گریه اش فارغ
گردید و ساکت شد فرمود که بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روز تا یکصد و چهل سال بعد از این
برگیست که در انجا رنباشد بعد از آن تا دویست سال خار و برگ هردو میباشد یعنی گاه لذت و نعمت و استراحت
میباشد و گاه مشقت بعد از آن خار میباشد بدون برگ یعنی مشقت محض میباشد بدون استراحت بطوریکه در
آن زمان دیده نمیشود مگر پادشاه جابر و ظالم یا مالدار حریص و بخیل یا عالمیکه بمال دنیا راغبست یا فقیریکه بسیار
دروغ گوست یا پیریکه بسیار فاجر است یا طفلیکه بسیار بیحیا است یا زنیکه بسیار احمق است بعد از آن آنحضرت
گریست در آنحال سلمان فارسی از جایش برخواست و عرض کرد که یا رسول الله صلعم بما خبر ده که اینها کی واقع میشوند
فرمود یا سلمان در وقتیکه علمای شما قلیل گردیدند و قاریان شما رفتند یعنی فانی شدند و زکوة دادن را قطع
نمودید و منکرات را آشکار ساختید و صداها را در مسجد خود بلند کردید و دنیا را بر بالای سر خود داشتید
و علم را بزیر پایهای خود انداختید و دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید و غیبت را برای خود میوه نمودید و حرام
را غنیمت دانستید و بزرگ شما بکوچک شما رحم نکرد و کوچک شما به بزرگ شما تعظیم ننمود پس در این وقت لعنت بر
شما ها نازل میشود و جنگ شدید در میان واقع میگردد و از دین در میان شما نامی در زبان شما باقی میماند پس وقتیکه
این خصلتها بشما ها داده شد آنوقت بوزیدن باد سرخ یا مسخ شدن یا باریدن سنگ منتظر باشید و مصدق
این سخن من در کتاب خدای عز و جل این آیه است قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ یعنی بگو بایشان که خدای
تعالی او است قادر بر اینکه از سمت بالای سر شما یا از سمت زیر پای شما عذابی بشما بفرستد یا اینکه شما را طایفه
چند بکند با هم مخالف و بچشاند به بعضی از شما شدت جنگ بعضی دیگر را نگاه کن ببین که چگونه آیات علامات
را میگردانیم برای اینکه ایشان متنبه شوند و بفهمند تا اینکه از بیراهه ضلالت بشاهراه هدایت برگردند در آن
اثنا جماعتی از صحابه از جای شان برخواستند و گفتند که یا رسول الله صلعم بما خبر ده که این حادثه کی واقع خواهد شد
فرمود در وقتیکه نمازها را از وقت آنها تاخیر کردید و بشهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدید و به پدران
و مادران دشنام دادید ... زکوة دادن را ...

اطاعت کرد و بهمسایه اش جفا نمود و قطع ارحام کرد و رحم از دلهای بزرگان زایل گردید و حیای کوچکان کم شد
و بناهای عمارتهارا محکم کردند و بغلامان و کنیزان ظلم نمودند و بخواهش نفس شهادت دادند و حکام شرع با
جور حکم کردند و مرد بپدرش دشنام داد و به برادرش رشک و حسد نمود و شرکا با خیانت معامله کردند و وفا
در میان خلایق قلیل گردید و زنا مشهور و شایع شد و مردان بالباس و زینت زنان مزین گردیدند و مقنعه حیا از سر
های زنان برداشته شد و کبر در دلها بجنبش آمد چنانچه زهر در بدنها جنبد و عمل بستنها اکر کردید و معصیتها ظاهر و
آشکار شدند و امور عظیمه در دین خفیف و سهل انگاشته شدند و مدح و ثنا را با مال طلبیدند یعنی مال را دادند برای اینکه
مدح کرده شوند و مال در تغنی صرف کردند و بدنیا مشغول شدند و از آخرت باز ماندند و ورع کم و طمع و هرج و مرج بسیار
گردید و مؤمن ذلیل شد و منافق عزیز مسجد های شان باذان معمور میشود و دلهای شان بسبب استخفاف قرآن از ایمان
خالی میباشد و هر گونه خواری از ایشان بمؤمن میرسد پس در این زمان رو بهای شان رو بهای آدمیان است و دلهای
شان مانند دلهای شیاطین کلام شان از عسل شیرین میباشد و دلهای شان از حنظل تلخ تر پس ایشان گرگهایند
که لباس آدمی پوشیده اند روزی نمیشود مگر اینکه خدایتعالی در آنروز بایشان خطاب نموده میفرماید که آیا بمن افترا
میگوئید و بر من جرات نموده معصیت میکنید أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا چنان
گمان کرده اید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و بسوی من نخواهید برگشت سوگند بعزت و جلال خودم یاد میکنم که
اگر نبودند کسانیکه باخلاص بمن عبادت میکنند هر آینه یک طرفة العین مهلت نمیدادم بکسانی که بمعصیت من
مرتکب میشوند هرگاه ورع صاحبان ورع نمیبود از بندگان من هر آینه قطرهٔ از آسمان نازل نمیکردم و یک برگ سبزی
نمیرویاندم پس تعجب باشد از قومیکه اموال شان را معبود خود قرار داده اند و آرزوهای شان طولانی شده عمر
های شان کوتاه و ایشان چنان طمع دارند که بهمسایگی مولای خود یعنی خداوند عالمیان برسند و بآن نمیرسند مگر
با عمل و بندگی و عمل هم تمام نمیشود مگر با عقل کلینی در کتاب کافی او از علی او از پدرش و از ابن محبوب او از اسحق بن عمار او از
صادق عم روایت کرده که آنحضرت فرمود که نخواهید دید چیزیرا که دوست میدارید تا وقتیکه بنی فلان یعنی بنی عباس
با هم مخالفت نمایند پس وقتیکه با همدیگر اختلاف کردند خلایق باموال و ریاست ایشان طمع میکنند و سخنانشان
متفرق میشود و سفیانی خروج مینماید در کتاب مذکور از عده او از احمد بن محمد او از ابن ابی نجران او از محمد بن
سنان او از ابی الجارود او از باقر عم روایت نموده که آنحضرت فرمود که نخواهید دید چیزیرا که منتظر آن هستید
تا وقتیکه مانند بز بشوید که هیچیک از اعضای بدنش به دیگری زیادتی ندارد و کسیکه میخواهد لاغری و فربهی آنرا
بهر عضوی که میخواهد از اعضای آن دست میگذارد چنانچه در مقام استعلام لاغری و فربهی این داب و عادت
اینست یعنی هرچه بخواهند در مادهٔ شما میکنند شما را در آنوقت مرتبه شرافت نیست که بآن جا ترقی نمائید و تکیه گاهی
نیست که در کارهای خود بآن تکیه بکنید و از عده او از علی بن حکم او از ابن سنان او از ابی الجارود مثل این حدیث
را روایت نموده در کتاب مذکور از عده او از سهل او از موسی بن عمر و صیقل او از ابی شعیب محاملی او از عبدالله
بن سلیمان او از صادق عم روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین عم فرمودند که هر آینه زمانی بخلایق
میاید در آن زمان بفاحش مال بسیار داده میشود و کسیکه بی باک و لاابالیست مقرب میشود و صاحبان انصاف
ضعیف میباشند راوی گوید که در آن اثنا با آنحضرت گفته شد که این امر کی واقع میشود فرمود در وقتیکه زنان و
کنیزان صاحب تسلط و اقتدار و طفلان صاحب حکم و امر باشند در کتاب مذکور از عده او از سهل او از اسمعیل
بن مهران او از محمد بن منصور خزاعی او از علی بن سوید و محمد بن یحیی ایشان از محمد بن حسین او از ابن بزیع او از عمر او از
علی بن سوید و حسن بن محمد ایشان از محمد بن احمد هندی او از اسمعیل بن مهران او از محمد بن منصور او از علی بن سوید
روایت نموده که او بخدمت امام موسی عم در وقتیکه آنحضرت در زندان بود عریضه نوشت و در آن عریضه
مسئله چندی از آنحضرت پرسید و در جوابهای آن این فقره بود که وقتیکه اعرابی قبیح منظر زشت رو را در میان
لشکر بسیار و جرار دیدی یعنی او با ایشان رهبر و سردار گردید در آن وقت بفرج خود و فرج شیعیان و مؤمنان
منتظر باشید و وقتیکه آفتاب منکسف گردید چشم را بسمت آسمان بلند کن و ببین که خدای تعالی بمؤمنان چه میکند
پس برای تو مجملات را تفسیر کردم وَصَلَّى اللهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَخْيَارِ در کتاب مذکور از حمید بن زیاد او از عبیدالله
دهقان او از طاطری او از محمد بن زیاد او از ابان او از صباح بن سیابه او از ابن خنیس روایت نموده او گفته که در وقتی
که مسوده خروج نمود پیش از آنکه بنی عباس ظهور نماید مکتوب عبدالسلام بن نعیم و سدیر را بخدمت صادق عم
بردند و چند نفر دیگر بخدمت آنحضرت نوشتند که ما چنان گمان نموده ایم که امر خلافت و سلطنت بدست تو

میرسید ایا رای تو بر این باب چیست راوی گوید که آنحضرت مکتوبها را بر زمین زد بعد از آن فرمود که اُف اُف از جماعت
من امام ایشان نیستم آیا امید دارند که خلافت بما نمیرسد مگر بعد از کشته شدن سفیانی شیخ محمد بن علی خزاز در کتاب
کفایه باسناد گذشته در باب نص عدد و ائمه دوازده امام از جابر انصاری او از رسول خدا صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که
مهدی صلعم از ماست این امت در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهمدیگر کردند و قوت یافتند و راهها
بسته شدند و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت نمودند و بزرگ بکوچک رحم نکند و کوچک بر بزرگ تعظیم و توقیر ننماید
در آنوقت خدای تعالی مهدی ع ما را که نواده امام حسین ع است بر میانگیزاند و حصارها و قلعه های ضلالت و دلها
قفل شده را فتح میکند و در آخر زمان در میان رکن و مقام قیام میکند چنانچه من نمودم در اول زمان و زمین را پر از
عدل میکند چنانچه پر از جور گردیده در کتاب مذکور باسناد گذشته در باب مذکور از علقمة بن قیس روایت نموده او گفته
که امیر المؤمنین ع در منبر کوفه خطبه لؤلؤ را بما ادا فرمود در آخر آن این فقره را بیان نمود که آگاه شوید من در این نزدیکی
سفر آخرت خواهم نمود و بعالم غیب خواهم رفت پس بفتنه بنی امیه و سلطنت کسرویه و مضمحل نمودن چیزی یعنی دین که
خدا آنرا بر پا نموده و بر پا داشتن چیزی یعنی بدعت که خدا آنرا مضمحل کرده منتظر باشید و خانه های خود را صومعه خود
قرار دهید و آتش درخت غضا را که تا چهل روز میماند و خاموش نمیشود بزیر دندان بگیرید یعنی مشقت شدید را
قبول کنید و خدا را بسیار ذکر نمائید زیرا که ذکر خدا اکبر یا آنید از همه چیز بزرگتر است بعد از آن فرمود که در
میان دجله و دجیل و فرات شهری که بآن زورا میگویند بنا میشود و مراد از آن بغداد است پس وقتی که دیدید
آن شهر با گچ و آجر محکم شده در حالتیکه با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رخام و آن نوعیست از سنگ که بعضی جاهایش
سرخ و بعضی دیگر زرد و بعضی دیگر سفید میشود و با درهای از عاج و آبنوس و جوهردار و قبه ها و ستاره ها
منقش و مزین شده و درخت ساج و عرعر و صنوبر تازه در آن بسیار شد و با قصرها محکم گردید و پادشاهان
بنی شیصبان که بیست و چهار نفرند با نجابت همدیگر آمدند و از جمله ایشان سفاح و مقلاص و جموع و خدوع
و مظفر و مؤنث و نظار و کبش و مهتور و عثار و مصطلم و مستصعب و علام و رهبانی و خلیع و سیار و مترف و کدید
و اکدب و مترف و اکلب و وسیم و صلام و عینوق است قبه خاکستری رنگ در بیابان سرخ رنگ بنا شده میشود در عقب
اینها قائم ع بحق در میان اقالیم ازو بر نقاب عنبر آمیز میدارد مانند ماه درخشنده میشود در میان ستاره
های دری آگاه شوید بدرستیکه برای خروج آنحضرت ده علامت هست اول آنها طلوع ستاره دمدار است در حالتیکه بر
ستاره جدی نزدیک میباشد در آنوقت هرج و مرج برقرار و شر واقع میشود و اینها از علامات ارزانی نرخهاست
و از علامتی تا بعلامت دیگر امور عجیبه هست پس وقتیکه این ده علامت گذشته در اینوقت ماه نورانی یعنی
قائم ع ظاهر میشود و کلمه اخلاص در مقام توحید برای خدا تمام میشود شیخ طوسی در کتاب تهذیب باسناد خود
از سالم ابی خدیجه او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت مردی پرسید و من هم میشنیدم که عرض کرد که من نماز
صبح را ادا میکنم بعد از آن با هر چه که بخواهم خدا را بآن ذکر میکنم از چیزها که بر من واجب نیست بعد از آن میخواهم
که دراز بشوم پیش از در آمدن آفتاب بخوابم و اینرا ناخوش میدارم آنحضرت فرمود که چرا ناخوش میداری اینرا
گفت ناخوش میدارم که آفتاب از غیر محل طلوع نماید فرمود که این پنهان نیست ببین از هر جا که صبح طلوع میکند
آفتاب از آنجا در میاید و بر تو حرجی در اینکه بخوابی اگر خدا را ذکر کرده باشی مؤلف گوید که بعضی از اخبار که مناسب
این باب بود در کتاب معاد مذکور شده مترجم گوید که مراد از کلام این سائل که ناخوش میدارم که آفتاب از غیر
محل خود طلوع نماید آنست که این سائل میدانست که از جمله علامات قیام روز قیامت در آمدن آفتابست از
مغرب از این جهت میگفت که ناخوش میدارم اینرا که بخوابم و آفتاب از مغرب طلوع نماید و من از این علامت مطلع نه
شوم و معنی جواب آنحضرت اینست که وقتیکه در طلوع صبح بیدار هستی از هر جا که صبح طلوع نماید آفتاب از آنجا
خواهد در آمد در روزیکه آفتاب از مغرب طلوع کند صبح هم از طرف مغرب خواهد بود و از آن سمت طلوع خواهد نمود و
اگر این توجیه را مکنیم وحدیث را بر ظاهرش بگذاریم لازم آید که ذکر آن در این باب لغو باشد زیرا که ظاهر آن
دخلی بمقصد این باب ندارد در کتاب اقبال الاعمال آورده که در کتاب ملاحم بطائنی از ابی بصیر او از صادق علیه
روایت نموده او گفته که آنحضرت فرمود که شان خفه و مفعانی بلندتر و بزرگتر است از اینکه روی زمین را امام عادل
بگذارد راوی گوید که بآنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم خبر ده مرا از چیزی که استراحت ما در آن میباشد
فرمود یا ابا محمد ... فلان را یعنی بنی عباس را سلطنت و استراحت هست تا
وقتیکه سلطنت شان منقرض شد ... مقدر کرده ظاهر میگرداند در آن

از ما اهل بیت ع خلایق را بتقوی اشاره میکند و با هدایت عمل و رفتار مینماید و در حکمش رشوه نمیگیرد بخدا سوگند یاد
میکنم هر آینه بدرستی او را با نامش و نام پدرش میشناسم بعد از او بما میاید مرد کردن کلفت صاحب حالی و صاحب
دو نسبی که مانند دو خال اند که قائم عادلست و حفظ کننده هر چیزهائیست که خدا اینها را بآن داد و او و بعد از آن
زمین را پر از ظلم و جور کرده باشند مؤلف گوید که در کتاب سرور اهل الایمان از سید علی بن عبد الحمید او باسناد
خود از جابر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که در جابیت قرار بگیرد دست و پایت را مجنبان تا وقتیکه
ببینی آن علامتها را که برای تو حالا ذکر میکنم و تراچنان نمیبینم که آن زمان را دریابی و آن علامتها اینست مخالفتی
در میان خلایق واقع میشود و ندا کننده از آسمان ندا میکند و دهی از دهات شام در جابیه بزمین فرو میرود
و طایفه ترک در جزیره و روم در رمله فرود میایند و در این وقت اختلاف در هر سرزمین واقع میشود تا بجدیکه
شام خراب میگردد و سبب خرابی آن فراهم آمدن سه بیرق میشود در آن آنها بیرق اصهب و بیرق ابقع
و بیرق سفیانی اند و در کتاب مذکور باسناد خود از احمد بن محمد ایادی او رفع حدیث بسیر کرده او از ابی جعفر
علیه روایت نموده که آنحضرت فرمود با بر پا از جماعت و لشکر اصهب بپرهیز و میان ایشان مرو عرض کردم که
اصهب چیست فرمود که ابقع است عرض کردم که ابقع چیست فرمود که پیست که برص دارد و از سفیانی و شریر
که از اولاد فلان است بپرهیز ایشان بمکه میایند و اموال را بخلایق قسمت میکنند و خودشان را بقائم علیه
شبیه مینمایند و بپرهیز از کسانیکه از آل محمد ند و شذ از یعنی نادر و کم یابند صاحب کفایة الاعمال گوید که من
میگویم که مراد از شذاذ طایفه زیدیه است زیرا که اعتقاد شان ضعیف است و بودن ایشان از آل محمد
صلعم از این راهست که ایشان از بنی فاطمه اند و باسناد خود از احمد بن عمر بن مسلم او از محمد بن سنان او از ابی
الجارود او از محمد بن بشر همدانی روایت نموده او گفته که بمحمد بن حنفیه گفتیم که خدا امارا فدای تو گردانید
بما رسیده است که آل فلان را یعنی بنی عباس را بیرقیست و آل جعفر را بیرقی آیا در این باب خبری در نزد شما هست
فرمود که بیرق آل جعفر چیزی نیست یعنی ایشان بسلطنت نخواهند رسید و بیرق بنی فلان بنو عباست که ایشان
را سلطنتی خواهد شد که در ایام آن سلطنت کنار را که دور ند مقرب و بخودشان نزدیک و نزدیک را دور
کردانند سلطنت شان سخت است و با شدت و آسانی ندارد با اینکه خیر قلیل در آن نیست در آن ایام خطرها
و لرزشها بایشان میرسد باز همه ایشان از اینها زایل میشود چنانچه ابر زایل میگردد تا وقتیکه عمارتها بنا نمودند
و از زوال سلطنت خود شان مطمئن گردیدند آن وقت صیحه یعنی حادثه بایشان میرسد بنوعیکه رهبر و شبانی
برای ایشان باقی نمیماند که ایشان را بر سر خود جمع نماید و اینست معنی قول خدای عز و جل حتی اذا اخذت الارض
زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالا
مس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون یعنی آیه پیشتر مذکور گردید عرض کردم که فدای تو شوم آیا برای این امر
وقت معینی هست فرمود نه زیرا که علم خدا بوقت وقت قرار دهندگان غالب آمده چنانچه موسی ع با قوم خود سی
شب وعده گذاشت و آنرا باده روز اتمام نمود یعنی ده روز بر آن علاوه کرد و موسی ع و بنی اسرائیل از آن اطلاع نداشتند
وقتیکه آن وعده گذشت گفتند که موسی ع بما فریب داد بعد از آن گوساله پرست گردیدند و لیکن وقتیکه حاجت
و فاقه در میان خلایق بسیار گردید و بعضی بعضی دیگر را انکار نمودند در آنوقت صبح و شام منتظر امر الهی باشید
عرض کردم که فدای تو شوم فاقه را فهمیده ام که چیست لیکن مراد از انکار خلایق یکدیگر را چیست فرمود اینست
که مرد برفیق و مصاحب خود در همه اوقات ملاقات میکند و او را گشاده جبین و گشاده روی بیند وقتیکه
برای حاجت خواستن باوی ملاقات نمود آنوقت او را ترشرو و عبوس می بیند و از رفیق با صاحب حاجت سخن می
گوید بغیر آن زمانی که پیشتر باوی میگفت و این حدیث طولانی است و از ائمه ع مثل آن روایت شده و باسناد خود
از عثمان بن عیسی او از بکر بن محمد ازدی او از سدیر روایت نموده او گفته که صادق ع بمن فرمود که یا سدیر در خانه
خود بنشین و مانند فرشی از فرشهای خانه باش یعنی در خصوص خلافت ما گفتگو مکن و در جای خود آرام بگیر
مادامیکه شب و روز آرام گرفته اند پس وقتیکه سفیانی خروج نمود بنزد ما بیا هر چند که پیاده باشی عرض کردم
که فدای تو شوم آیا پیش از این حادثه دیگر هست فرمود آری و با سر انگشت دست مبارک بسمت شام اشاره نمود
فرمود که سه بیرق هستند بیرق حسنی و بیرق بنی امیه و بیرق طایفه قیس دیگر پس وقتیکه ایشان بدینحالت میباشند
ناگاه سفیانی خروج میکند و ایشان را مانند فصیل زراعت قطع مینماید بنوعیکه مانند آنرا هیچ ندیده و به
اسناد خود تا ابن محبوب او رفع حدیث بجابر نموده او از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود یا جابر قائم

علیه السلام ظاهر نمیشود تا وقتیکه فتنه اهل همه شهرها را فرا گیرد از آن فتنه مفری میطلبند و نمییابند و این در میان
حیره و کوفه واقع میگردد و کشتگان شان وقت شب در آنجا میمانند و ندا کننده از آسمان ندا میکند و بر
اسناد خود تا صادق ع در حدیث طولانی روایت نموده که آنحضرت فرمود که این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از
آل ابی سفیان خروج کننده خروج نماید بقدر مدت حامله بودن زن که نه ماه باشد سلطنت میکند و خروج
واقع نمیشود تا وقتیکه از اولاد شیخ کسی خروج کند و شهرها را بگیرد تا اینکه در پیش نجف اشرف کشته گردد به
خدا سوگند یاد میکنم که هر اینه که شمشیرها و نیزه و بارهای ایشان را در روز یکشنبه که در پیش دیواریست از
دیوارهای نجف اشرف میبینم و در روز چهارشنبه یعنی دو روز بعد از آن شهید میشود و باسناد خود از ابن
محبوب او از ابن عاصم حافظ او از حمزه ثمالی روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که وقتیکه اختلاف
شام را بایکدیگر شنیدید از آنجا بگریزید زیرا که قتل نفس و فتنه در آنجاست عرض کردم که به کدام شهر
بگریزیم فرمود بمکه زیرا که آن بهترین شهرهائیست که خلایق بسوی آنها میگریزند عرض کردم که کوفه چه طور
است فرمود که در کوفه چها خواهند مردان کشته میشوند مگر شامی و لیکن وای بر کسانیکه در اطراف آن باشند
که چگونه ایذا و آزار بر ایشان میکنند و در انجام مردان و زنان اسیر میشوند و کسیکه حالش از همه نیکوتر و بهتر است
کسیست که از فرات بآنطرف عبور نماید و کسیست که در آنجا حاضر نباشد راوی گفت که در خصوص ساکنان سواد
کوفه چه میفرمائی آنحضرت در جواب با دست خود اشاره نمود یعنی فرمود که ضرری بایشان نیست بعد از آن فرمود
که بیرون رفتن از آنجا بهتر است از اقامت نمودن عرض کردم که در چه قدر زمان این قضیه رو میدهد فرمود که
در یک ساعت روز عرض کردم که چگونه میشود حال کسانیکه از ایشان دستگیر و گرفته میشوند فرمود بایشان
ضرری نیست آگاه شو بعد از آن ایشان را خلاص میکنند کسانیکه در نزد اهل کوفه قدر و منزلت ندارند آگاه
شو که آن گرفتاران را از کوفه بجای دیگر نمیگذارند و باسناد خود از حسین بن ابی العلا و از ابی بصیر او از صادق ع
روایت نموده او گفته که از آنحضرت رجب را پرسیدم فرمود که آن ماهیست که اهل جاهلیت بآن تعظیم میکردند
عرض کردم که شعبان چه طور است فرمود که اموات در آن منشعب گردید عرض کردم رمضان چگونه است فرمود که ماه
خدای تعالی است و بر آن بنام صاحب شما و بنام پدرش ندا کرده میشود عرض کردم که شوال چگونه است فرمود
که امر قوم یعنی دشمنان ما در آن ماه رونق میگیرد و بلندی میباید عرض کردم که ذی القعده چه طور است فرمود که
در آن ماه در جای خویش مینشینند عرض کردم که ذیحجه چگونه است فرمود که آن ماه ماه خون است یعنی خون قربانی
عرض کردم که محرم چه طور است فرمود که حلال در آن ماه حرام و حرام حلال میشود عرض کردم که صفر و ربیع چگونه
اند فرمود که در آنها خواری و رسوائی و امر عظیم واقع میشود عرض کردم که در جمادی چه میشود فرمود که از اول
آن تا آخرش فتح واقع میگردد و باسناد خود از اسمعیل بن مهران او از ابن ابی عمیر او از حضرمی روایت نموده او گفته که
بخدمت ابیعبدالله علیه السلام عرض کردم که چه کار کنیم در وقتیکه سفیانی خروج نمود فرمود که بزرگان مردان باید
از او پنهان شوند و بر عیال شان چیزی نیست پس وقتیکه بر ممالک پنجگانه شام غالب گردید در آنوقت بسمت
صاحب خود بروید و باسناد خود از اسحق روایت کرده او رفع حدیث باصبغ بن نباته نموده او گفته که از حضرت امیر
المؤمنین ع شنیدم میفرمود سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نایاب کنید زیرا که من براههای آسمان از همه علما
داناترم و براههای زمین از اهل عالم بیناترم منم بزرگ و اقلام اهل دین و اقلام مؤمنان و پیشوای متقیان و جزا دهنده
خلایق در روز قیامت منم قاسم دوزخ و خازن جنان و صاحب حوض و میزان و صاحب اعراف پس از ما امامی نمیشود
مگر اینکه بجمیع اهل ولایت و محبت خود دانا و بینا میشود و اینست معنی قول خدای عز و جل اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ
هَادٍ یعنی یا محمد ص اینست جز این نیست تو ترساننده خلایقی و علی هدایت کننده ایشان ای خلایق آگاه شوید سؤال
کنید از من پیش از آنکه نایابم کنید و پیش از آنکه فتنه که از سمت مشرق ظهور میکند پا بشر بردارد در حالتیکه
و بعد از مهارش یعنی در حال ظهورش و بعد از گذشتنش بر بالای خلایق بگذارد و ایشان را پایمال نماید و نایره
فساد با هیمه بسیار در سمت مغرب زمین شعله ور گردد در حالتیکه آن نایره را منتشر و بالا کرده و آواز میکند
که وای بر خلایق از شر من باید از اینجا بکوچید یا مانند کوچیدن زنان بکنند پس زمانی که مدت غیبت قائم ع طول
کشید هر آینه خواهید گفت که او مرد یا هلاک گردید و بکدام بیابان رفت و همین است تاویل این آیه ثُمَّ رَدَدْنَا
لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ اَمْدَدْنَاکُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِیْنَ وَ جَعَلْنَاکُمْ اَکْثَرَ نَفِیْرًا خطاب به بنی امیه است یعنی بعد از این نوبت غلبه
کردن را بر آل محمد ص بشما میدهیم و بشما بدادن اموال و اولاد امداد و اعانت میکنیم و عدد لشکر شما را از لشکر

چنین بیشتر میمانیم و برای آن علامتهای چندی هست اول آنها محاصره کوفه است با خندق و نگهبانان و پاره کردن
مشکهای آب در کوچه های کوفه و چهل شب معطل نمودن مساجدست و آشکار نمودن هیکلی است و جنبیدن
بیدقهاست در اطراف مسجد اعظم و کشته شده و کشنده هر دو در آتش خواهند بود و فتح باسرعت و مرگ تعجیل
و قتل نفس زکیه است با هفتاد نفر در پشت کوفه و کسیست که سرش در میان رکن و مقام بریده میشود و کشتن
اسقع است در خصوص بیعت بتها بطریق صبر و مراد از صبر آنست که کسیرا بگیرند و در یکجا نگهش بدارند و با سنگ
و تیر و غیر اینها او را بزنند تا اینکه بمیرد احتمال هست که مراد از بتها خلفا باشد و دیگر خروج سفیانی است با
بیدق سرخ امیر شان مردیست از قبیله بنی کلب و دوازده هزار از لشکر سفیانی بسمت مکه و مدینه متوجه میشوند
سردار ایشان مردی میباشد از بنی امیه خزیمه نام چشم چپ از اصل خلقت ندارد و در چشمش سفیدی کلفت و ضخیم
هست و او بمروان شبیه میباشد و بیدقش پی کرده نمیشود تا اینکه در مدینه در خانه که آنرا خانه ابی الحسن اموی
مینامند فرود میاید و لشکری برای گرفتن مردی از آل محمد ص که جماعتی از شیعه بر سرش جمع میشوند و بمکه رهسپر میگردد
میفرستد سردار شان مردی خواهد شد از غطفان و وقتیکه بوسط قاع ابیض و آن نام بیابانیست رسیدند بزمین
فرو میروند پس از این ورطه نجات نمییابد مگر مردی که خدا روی او را به پشتش میگرداند برای اینکه جماعت سفیانی را
بترسانند و برای ایشان آیتی بشود و همین روز است تاویل این آیه وَ لَوْ تَرٰی اِذْ فَزِعُوْا فَلَا فَوْتَ وَ اُخِذُوْا مِنْ مَکَانٍ قَرِیْبٍ
یعنی اگر ببینی که ایشان در وقتی بسبب رسیدن بلا مضطرب شدند هر اینه آن بلا از ایشان فوت نخواهد شد
و از جایگاه نزدیک یعنی از زیر پایهای ایشان گرفته میشوند یعنی زمین ایشان را از زیر پا میگیرد و فرو میکشد بعد
از آن آنحضرت فرمود که سفیانی صد و سی هزار نفر بسمت کوفه میفرستد و در روحا و فاروق فرود میایند و
از آنجا شصت هزار نفر از آن لشکر میایند تا اینکه در کوفه در نخیله در موضع قبر هود ع میایند و در روز عید
قربان باهل کوفه هجوم میکنند و امیر کوفه در آن ایام مرد جبار و معاند میباشد که با و کاهن و ساحر میگویند
و از شهر زوراء یعنی بغداد سرداری با پنج هزار مرد از کاهنان بسوی ایشان بیرون میایند و بر سر جسر کوفه هفتاد
هزار مرد بقتل میرسانند بطوریکه خلایق بسبب خونهای کشتگان و عفونت بدنهای شان از آب فرات تا سه
روز پرهیز میکنند و هفتاد هزار دختر باکره که از غایت عفت دست و سر ایشان هرگز دیده نشده بود اسیر
میشوند بمحملها تا اینکه گذاشته شده بثویه یعنی بغریه برده میشوند بعد از آن از کوفه صد هزار نفر از مؤمن و
مشرک خروج میکنند تا اینکه بدمشق میایند و مانعی نمیباشد که ایشان را از آنجا منع بکنند و در آنجا اِرَمَ ذَاتِ
الْعِمَادِ است و بیدقهای چندی که غیر معلم است یعنی نشانه آنها دوخته نشده و پوشش آنها نه از پنبه است و نه از
کتان و نه از حریر از مشرق زمین میایند و سرهای آنها بمهر سید اکبر یعنی رسول خدا ص مهور میباشد آنها را مردی
از آل محمد ص انها میکشد در مشرق زمین ظاهر میشوند و بوی آنها مانند مشک بر بوی در مغرب زمین بمشام خلایق میرسد
و رعب و بیم آنها یکماه راه از خود آنها پیشتر میرود و دلهای خلایق را فرا میگیرد تا اینکه در کوفه فرود میایند
و خونخواهی پدران خود شان را میکنند در وقتیکه ایشان در این حالت هستند ناگاه لشکر شان شعث یعنی سرهای
آنها تراشیده گردیده از هم پاشیده و غبار آلود گشته اند و مویهای آنها از بسیاری سواری شدن ریخته و
در راه رفتن سخت شده و وقتیکه پایهای آنها بسنگ بر میخورد آتش بیرون میآورند که یکی از اهل آن لشکر بپای اسبش
نگاه بکند میگوید که در مجلسها بعد از این روز دیگر خبری نیست و میگویند پروردگارا ما توبه و انابه کردیم زیرا که
پایهای اسبهای ایشان را بدانان نتیجه دیدند که من کور شد چنان گمان میکنند در حق آن ستم کرده اند از اینجهت گویند که در
مجلسها بعد از این خبری نیست پروردگارا ما توبه کردیم آنحضرت میفرماید که ایشانند و امثال ایشان اند از آل
محمد ص آن ابدالی که خدا ایشان را در کتاب عزیز خود وصف فرموده اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ یعنی خدای
عز اسمه توبه کنندگان و پاکان را دوست میدارد و مردی از اهل نجران خروج میکند و دعوت امام ع را قبول
مینماید و اول کسی میباشد از نصاری که بامام ع اجابت میکند پس از بیعت نصاری بیرون میشود و خارج خود را
میشکند پس با غلامان و ضعیفان مردم خروج میکند پس با بیدقهای هدایت به نخیله میروند و اجتماع همه خلایق
در روی زمین در فاروق میباشد و در آن ایام در میان مشرق و مغرب سه هزار هزار نفر کشته میشوند بعضی از
ایشان بعضی دیگر را میکشند و تاویل این آیه همین است فَمَا زَالَتْ تِلْکَ دَعْوٰیهُمْ حَتّٰی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیْدًا خَامِدِیْنَ
یعنی همه وقت ادعای ایشان این بود تا وقتیکه ایشان را با شمشیر بریده و خاموش گردانیدیم و ندا کننده در ماه
رمضان از سمت مشرق در وقت طلوع صبح ندا میکند که ای اهل هدایت بیکجا جمع شوید و ندا کننده از سمت

مغرب بعد از غروب شفق پیدا میکند که اهل باطل جمع شوید وفردای آنروز در وقت ظهر آفتاب رنگارنگ میشود
زرد میگردد بعد از آن سیاه وتاریک میباشد ودر سیم آنروز خدا حق را از باطل جدا میکند ودابة الارض
بیرون میاید واهل روم بکنار دریا در نزد مغارهٔ اصحاب کهف را با سکستان برمیانگیزاند از ایشان مردی هست
ملیخا نام ویکی دیگر هست حملا نام ایشان آن دو شاهدی که امر قائم را قبول میکنند در کتاب عدد القویه
آورده که سلمان فارسی رضی الله عنه گفته که بخدمت امیر المؤمنین آمدم در حالیکه منزل آنحضرت خالی بود عرض کردم
یا امیر المؤمنین ظهور قائم که از اولاد تست کی واقع خواهد شد آنحضرت آهی کشید وفرمود که قائم علیه السلام
ظهور نمیکند تا وقتیکه اطفال سلطنت بکنند وحقوق خدا ضایع شود وبا قرآن غنا بکنند پس وقتیکه پادشاهان
بنی عباس که کور ومشتبه وتیرانداز نده هستند از کمانها بروبهای خلایق که مانند سپر زد کشند کرده باشند
وشهر بصره خراب کرده در آنوقت قائمی که از اولاد حسین است خروج میکند در کتاب مذکور گفته که بسیاری
از علامتهای ظهور آنحضرت بعرصهٔ ظهور رسیده مانند خراب شدن دیوار مسجد کوفه وکشتن اهل مصر امیر
خود شان را وزوال سلطنت بنی عباس بدست مردیکه بر ایشان خروج میکند از جائیکه اول سلطنت شان
از آنجا ظاهر شده ومردن عبد الله که آخر سلاطین بنی عباس بود وخراب بودن نواحی شام وکشیدن جسری
روی شط بغداد از شطی که بمحلهٔ کرخ نزدیکست همهٔ اینها در اندک مدتی واقع شدند ویکی دیگر منشق شدن فرات
است که واقع شده وبعد از این علامت دیگر آن رسیدن آب فراتست بر تنگنایهای کوفه بزودی واقع
شود انشاء الله تعالی شیخ طوسی در کتاب مالی از حسین بن ابرهیم قزوینی او از محمد بن وهبان او از احمد بن ابرهیم او از
حسن بن علی زعفرانی او از برقی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم روایت کرده وگفته که صادق علیه السلام
فرمود در حالیکه ذکر سفیانی بمیان آمد که در وقت خروج او مردان باید پنهان شوند وبر زنان آسیبی
نیست وباین اسناد از هشام او از صادق روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتیکه طالب حق خروج
نمود در آنحال بخدمت آنحضرت عرض کرده شد که آیا چنین امید داری که آن طالب تو باشی وسفیانی باشد که مانند
دو اسب گروبندی دو میآورند مؤلف گوید که شیخ احمد بن فهد در کتاب مهذب وغیر این باسناد های خودشان
از معلی بن خنیس او از صادق روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که روز نوروز روزیست که قائم ما اهل
بیت وصاحبان امر در آنروز ظهور میکنند وآنحضرت را خدا تعالی بر دجال غالب میگرداند واو را در کناسه
آن نام جائیست در کوفه بدار میکشد حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب معراج شیخ ابی محمد حسن نقل نموده
وهم باسناد خود از صدوق او از ابن ادریس او از پدرش او از سهل او از محمد بن آدم نسائی او از پدرش آدم بن ابی ایاس
او از مبارک بن فضاله او از وهب بن منبه او رفع حدیث با بن عباس نموده او گفته که رسول خدا صلعم فرمود که وقتی
که پروردگار من مرا بمعراج برد ناگاه ندا در رسید که یا محمد عرض کردم لبیک ای پروردگار عظیم الشان من لبیک
پس بمن وحی فرمود که یا محمد ملائکه عالم بالا در سر چه چیز با هم مخاصمه نمودند عرض کردم که پروردگارا مرا در آن
باب علم نیست فرمود که یا محمد چرا از آدمیان برای خود وزیری وبرادری ووصی بعد از خود تعیین نکردی
عرض کردم که ای پروردگار من که را تعیین نمایم تو برای من وصیی اختیار بکن پس بمن وحی نمود که یا محمد از آدمیان
علی بن ابیطالب را برای تو برگزیده وپسند بدم عرض کردم که ای پروردگار من پسر عم مرا میفرمائی پس وحی فرمود
که یا محمد بدرستیکه علی وارث علم تست بعد از تو وصاحب لوای تست در روز قیامت که عبارت از لوای حمد باشد
وصاحب حوض تست وسیراب میکند هر که را که از مؤمنان امت تو بر آن وارد شود بعد از آن وحی فرمود که یا محمد
بدرستیکه من بذات خود سوگند یاد کرده ام که از آن حوض نخورد کسیکه ترا واهل بیت واولاد ونیکوکاران ترا دشمن
میدارد حق میگویم یا محمد هر اینه همه امت ترا داخل بهشت گردانم مگر کسیکه از بهشت ابا نماید عرض کردم
پروردگارا آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید فرمود آری عرض کردم که چگونه ابا میکند پس وحی
فرمود که یا محمد ترا از میان مخلوقات خود برگزیدم وبرای تو وصیی بعد از تو برگزیدم واو را از تو بمنزلهٔ هرون نمودم
از موسی مگر اینکه بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد آمد چنانچه بعد از موسی آمد ومحبت او را بدل تو انداختم واو را
پدر اولاد تو کردم وحق وی در گردن امت تو مثل حق تست در گردن ایشان در حال حیات پس هر که حق او را انکار
نماید گویا که حق ترا انکار نموده ... بعد از تو او را دوست داشتن وی ابا نمود هر اینه از داخل شدن به بهشت
ابا نموده در آنحال در مقابل این نعمتها بسجدهٔ شکر افتادم ناگاه ندا کنندهٔ ندا نمود که یا محمد سر ترا بردار وآنچه من
[illegible] ... عرض کردم که ای پروردگار من امت مرا بعد از من بولایت علی بن ابی

طالب جمع کن تا اینکه روز قیامت در سر حوض کوثر بنزد من آیند پس بمن وحی فرمود که یا محمد بدرستیکه قضا های
من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشان را خلق کنم جاری شده وقضای من کننده است تا اینکه با آن قضا
هلاک بکنم هر که را میخواهم وهدایت بکنم با آن هر که را میخواهم بدرستیکه علی را بعد از تو وزیر وخلیفهٔ تو
کردم بر اهل بیت وامت تو این قضائیست که از من جاری شده داخل بهشت نمیشود کسیکه او را دشمن بدارد
وبا وی عداوت بورزد وولایت او را بعد از تو انکار نماید هر که او را دشمن بدارد ترا دشمن داشته وهر که ترا
دشمن بدارد مرا دشمن داشته وهر که با وی عداوت بورزد با من عداوت ورزیده وهر که او را دوست بدارد مرا
دوست داشته واین فضیلت را برای وی قرار دادم وبتو عطا کردم اینرا که یازده نفر مهدی یعنی امام صاحب
هدایت از صلب وی بیرون بیاورم همهٔ ایشان از ذریهٔ تو از بکر بتول یعنی فاطمه زهرا ع اند آخر یازده نفر کسی
است که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد کذارد زمین را پر از عدل میگرداند چنانچه پر از جور وظلم گردیده
وبا وی خلایق را از هلاکت نجات میدهم وبا وی ایشان را از گمراهی براه هدایت میاورم وبیمن وبرکت او کور
را چاق میکنم وبمریض شفا میبخشم عرض کردم که ای پروردگار من این امر کی واقع میشود پس بمن وحی فرمود که این در
وقتی واقع میشود که علم از میان خلایق برداشته گردد وجهل ونادانی ظاهر وآشکار شود وقاریان قرآن بسیار
شوند وعلم کمیاب شود وقتل بسیار وفقهائی که هدایت کننده اند قلیل باشند وفقهائی که گمراه کنندهٔ خائن اند
بسیار گردند وشاعران بسیار شوند وامت قبرهای خود شان را مساجد قرار بدهند وقرآن ها با طلا وغیر
آن زینت داده شوند ومساجد با طلا وغیر آن منقش باشند وجور وفساد بسیار شود ومنکرات آشکار گردند
وامت بآنها امر وازمعروف نهی کردند ومردان بمردان وزنان بزنان اکتفا نمودند وامرا کافر ودوستان شان
فاجر ویاوران شان ظالم گردیدند وصاحب رای از ایشان فاسق شد ونیز این امر در وقتی واقع میشود که سه خسف
یعنی فرو بردن زمین واقع گردد خسفی در مشرق وخسفی در مغرب وخسفی در جزیرهٔ عرب وبصره بدست مردی از
اولاد تو که اتباع وی کسانی باشند که مانند ملخند خراب شود وپسری از اولاد حسن بن علی ع خروج نماید ودجال
در مشرق از سیستان خروج کند وسفیانی ظاهر گردد عرض کردم که پروردگارا بعد از من چه فتنها خواهد شد پس بمن
وحی فرمود واز بلای بنی امیه ... که برای پسر عمم برپا خواهند کرد واز همه چیزهائی که تا روز قیامت شدنیست
خبر داد واینها را به پسر عمم خبر دادم وقتیکه از معراج بزمین فرود آمدم وصیت کردم وخبر دادم ورسالت را بجا آوردم
پس خدا را در عوض این نعمت عظمی حمد میکنم چنانچه پیغمبران با وحمد کردند وچنانچه همهٔ آن چیزها که پیشتر از
من بودند با وحمد کردند وچنانچه همه چیزهائی که بعد از این تا روز قیامت خدا آنها را خلق خواهد کرد با وحمد
میکنند باب بیان روز خروج آنحضرت وچیزی که بر خروج او دلالت میکند وبیان چیزهائی که در آنوقت حادث
میشود وکیفیت سلطنت وخلافت آنحضرت سلام الله علیه شیخ صدوق در کتاب خصال او از پدرش او از سعد
او از ابن یزید او از ابن ابی عمیر او از چند نفری ایشان از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ما اهل
بیت روز جمعه خروج میکند احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج از پدرش او از محمد عطار او از اشعری او
از موسی بن عمر او از ابن سنان او از ... ابی سعید قماط او از بکیر بن اعین او از صادق ع در مقامیکه آنحضرت
حجر را ورکنی را که حجر الاسود در آن نصب شده وصف میکرد روایت نموده که آنحضرت فرمود که از این رکن مرغ
بنزد قائم ع فرود میاید واول کسیکه با وبیعت میکند همان مرغست بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه آن مرغ جبرئیل
است وآنحضرت باینمقام پشتش تکیه میدهد وجبرئیل حجت ودلیل خلایق بقائم ع واوست شاهد برای
کسیکه بنزد آنحضرت بیاید تا آخر حدیث در کتاب مذکور از حنان بن سدیر او از پدرش او از سدیر بن حکیم او از
پدرش او از ابی سعد عقیصا او از حسن بن علی صلوة الله علیهما روایت کرده که آنحضرت فرمود که از ما کسی نیست
مگر اینکه در گردنش بیعت سلطان جابر زمانش میباشد مگر قائمیکه حضرت روح الله عیسی بن مریم در پشت
سرش نماز خواهد کرد زیرا که خدای عز وجل ولادت او را پنهان وشخص او را از خلایق غایب میگرداند برای اینکه
کسی را در وقت خروج آنحضرت در گردن وی بیعتی نباشد واو نهمین است از اولاد برادرم حسین ع وپسر سیدهٔ
کنیزان است خداوند عمر او را در ایام غیبتش طولانی میکند بعد از آن او را بقدرت خود در صورت جوان
چهل ساله ظاهر میگرداند تا اینکه معلوم گردد که خدای تعالی بر همه چیز قادر وتوانا است علی بن ابرهیم در تفسیر
خود از احمد بن علی واحمد بن ادریس در یکجا ایشان از محمد بن احمد علوی او از عمرکی او از محمد بن جمهور او از سلیمان
بن سماعه او از عبد الله بن قسم او از یحیی بن میسرهٔ خثعمی او از باقر ع روایت نموده که از آنحضرت شنیدم ... [illegible]

عدد سالهای غیبت قائم عم است وقاف کوهیست از زمرد کبود که به دنیا احاطه نموده وکبودی آسمان به سبب آن است وعلامت همه اینها در عشق آنست در کتاب قرب الاسناد از ابن سعد واو از دی روایت کرده او کفته که من وابو بصیر بخدمت صادق عم داخل شدیم وعلی بن عبد العزیز هم با ما بود پس بخدمت آنحضرت عرض کردیم که آیا توئی صاحب ما فرمود که آیا صاحب شما هستم یعنی صاحب شما نیستم زیرا که صاحب شما قائم علیه السلام است با اینکه صاحب شما جوانیست تازه احمد طبرسی در کتاب احتجاج از یزید بن وهب جهنی واز حسن بن علی بن ابیطالب واو از پدرش سلام الله علیهما روایت نموده که آنحضرت فرمود که خدای تعم در آخر زمان و در روزگاری که مانند سنگ خاراست ودر ایام نادانی خلایق مردی را مبعوث کرداند واورا با ملائکه خود مؤید میکند ویاران ویرا از چیزها نکه میدارد ودر مقابل رنج وتعبش یاوری میکند ونصرت میدهد واورا بر همه اهل زمین غالب میکرداند تا اینکه از راه میل ورغبت یا از راه اجبار واکراه دین اسلام را قبول نماید زمین را پر از عدل وقسط ونور وبرهان میکرداند همه اهالی شهرها با طاعت ودین وی میایند کافری نمیماند مکر اینکه ایمان میاورد وبدکرداری نمیباشد مکر اینکه صالح ونیکوکار میشود ودر ملک خود پادرندکان مصالحه میکنند وزمین نباتات خود را میرویاند وآسمان برکتش را نازل میکرداند وخزاین زمین برای وی ظاهر وآشکار میشوند چهل سال بمابین مشرق ومغرب مالک میشود پس طوبی باد برای کسیکه ایام آنحضرت را بیابد وکلام اورا بشنود مؤلف کوید که اخبار مختلفه در خصوص بیان مقدار ایام سلطنت آنحضرت وارد شده بعضی از آنها محمولست بهمه مدت سلطنتش یعنی همه مدت سلطنتش فلان مقدار میشود وبعضی از آنها بر زمان استقرار دولت محمولست وبعضی دیکر محمولست بر حساب سال وماه که در نزد ما است وبعضی بر سال وماه آنحضرت که طولانی اند محمولست والله یعلم شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از محمد بن ابرهیم بن اسحق واو از حسین بن منصور واو از محمد بن هرون هاشمی واو از احمد بن عیسی واو از احمد بن سلیمان بن هادی واو از معویة بن هشام واو از ابرهیم بن محمد بن حنفیه واو از پدرش محمد واو از پدرش امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که آنحضرت فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که مهدی از ما اهل بیت است خدا کار اورا در یکشب درست میکند ودر روایت دیکر بدین نهج وارد است که خدا اورا در یکشب اصلاح میکند در کتاب مذکور از طالقانی واو از جعفر بن مالک واو از حسن بن محمد بن سماعه واو از احمد بن حرث واو از مفضل بن عمر واو از صادق عم واو از پدرش عم روایت نموده که آن حضرت فرمود که در وقتیکه قائم علیه السلام قیام میکند این آیه را تلاوت میفرماید فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ یعنی از شما کریختم در وقتیکه از شما ترسیدم پس پروردکارمن شریعتی ونبوتی بمن عطا فرمود ومرا از جمله فرستادکان کردانید چنانچه موسی عم این کلام را بعد از برکشتن از مداین شعیب بمصریان فرمود در کتاب مذکور از پدرش وابن ولید در یکجا ایشان از سعد وحمیری واحمد بن ادریس در یکجا ایشان از ابن عیسی وابن ابی الخطاب ومحمد بن عبد الجبار وعبد الله بن عامر ایشان از ابن ابی نجران واو از محمد بن مساور واو از مفضل بن عمر جعفی واو از صادق عم روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که حذر کنید از شهرت دادن آنچه که حالا میکویم آکاه شوید بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه امام شما سالهای چندی از روزکار غایب میشود هر اینه از خلایق فرار میکند تا اینکه کفته میشود که او مرده یا هلاک کردیده وبکدام بیابان رفته وچشمهای مؤمنان بر او اشک میریزند وهر اینه از حالی بحال دیکر بر کردانده میشوید چنانچه کشتی در میان موجهای دریا از مکانی به مکان دیکر بر کردانده میشود پس از آن ورطه نجات نمییابد مکر کسیکه خدا عهد وپیمان از او کرفته باشد وایمان را در دل وی نوشته واورا با روح از جانب خود مؤید کرده هر اینه دوازده بیرق بلند کرده میشوند ومعلوم نمیشود که کدام یکی از آنها تابع دیکری است راوی کوید که وقتیکه سخن بدینجا انجامید من کریستم آنحضرت فرمود که ای بندهٔ خدا چه چیز ترا میکریاند عرض کردم که چکونه کریه نکنم وحال آنکه میفرمائی که دوازده بیرق بلند کرده میشوند بنوعیکه از یکدیکر تمیز نمییابد پس در آنوقت چه باید بکنیم پس آنحضرت بشعاع آفتاب که داخل آن صفه بود که ما نشسته بودیم نکاه کرد وفرمود که یا ابا عبد الله آیا این آفتاب را میبینی عرض کردم آری فرمود بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه امر ما از این آفتاب ظاهر وآشکار تر است یعنی در این وقت حق به باطل مشتبه نخواهد شد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد بن همام از احمد بن ادریس واو از قتیبه واو از ابن شاذان واو از ابن نجران مثل این را روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام واو از جعفر بن محمد بن مالک وحمیری در یکجا ایشان از ابن ابی الخطاب ومحمد بن عیسی وعبد الله بن عامر در یکجا ایشان از ابن ابی نجران مثل این را روایت کرده در کتاب مذکور

از کلینی واو از محمد بن یحیی واو از احمد بن محمد واو از عبد الکریم واو از ابن ابی نجران مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از سنانی واو از اسدی واو از سهل واو از عبد العظیم حسنی روایت کرده او کفته که بخدمت امام محمد تقی عم عرض کردم که من چنان امید دارم که تو باشی آن قائم که از اهل بیت محمد است وزمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از ظلم وجور کردیده آنحضرت فرمود که یا ابا قسم از ما کسی نیست مکر اینکه قائم است بامر خدا وهدایت کننده است ولیکن قائمیکه زمین را از اهل کفر وانکار پاک میکرداند واز پر از عدل وقسط میکند کسیست که ولادتش بر خلق مخفی وشخص از ایشان غایب ودر بردن نامش بر ایشان حرام میباشد واو هم نام وهم کنیه رسول خدا صلعم است واوست کسیکه زمین برای او پیچیده کردد وکارها دشوار با واسان میشود واصحابش که بقدر عدد اصحاب بدر ند که سیصد وسیزده نفر مرد باشند از جاهای دور روی زمین بنزد وی جمع میشوند واینست معنی قول خدا تعالی اَیْنَمَا تَکُونُوا یَاْتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعًا اِنَّ اللهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یعنی در هر جا باشید خدای تعم شما را میاورد بدرستیکه او بر همه چیز قادر وتوانا است پس وقتیکه این عدد از اهل اخلاص بر سر آنحضرت جمع شد امر خود را ظاهر میکرداند ووقتیکه برای آنحضرت عقد ده هزار نفر تمام شد آنوقت باذن خدا تعالی خروج میکند واز دشمنان خدا آنقدر بقتل می رساند که خدا راضی میشود عبد العظیم کوید که عرض کردم ای سید من آنحضرت از کجا میداند که خدا راضی شد ...... فرمود وقتیکه راضی شد بدلش رحم میاندازد وآنوقت میداند که خدا راضی شده بعد از آن داخل مدینهٔ منوره میشود لات وعزی را یعنی ابو بکر وعمر را از قبر بیرون میاورد ومیسوزاند احمد طبرسی در کتاب احتجاج از عبد العظیم مثل این را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از ابی مفضل واو از محمد حمیری واو از پدرش واو از ابن ابی الخطاب واو از موسی بن سعدان واو از عبد الله بن قسم واو از مفضل بن عمر روایت کرده او کفته که از صادق علیه السلام از تفسیر جابر پرسیدم فرمود که از آن باراذل قوم یا بکان خلایق خبر مده زیرا که ایشان آنرا افشا میکنند ومشهور میکردانند آیا کتاب خدا را نخوانده فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ یعنی وقتیکه صور دمیده شد بدرستیکه از ما امامی خواهد آمد پنهان ومخفی از خلایق پس وقتیکه خدای تعم اراده نمود که امر اورا ظاهر کرداند بدلش چیزی میاندازد آنوقت ظاهر میشود وبامر الهی قیام واقدام میکند محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال از آدم بن محمد بلخی واو از علی بن حسن بن هرون دقاق واو از علی بن احمد واو از احمد بن علی بن سلیمان واو از ابن فضال واو از علی بن حسان واو از مفضل او مثل این را روایت نموده مؤلف کوید که ذکر این فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ در این حدیث برای بیان اینست که در زمان قائم علیه السلام اظهار اینکونه امور ممکن است یا اینکه غرض آنحضرت شاهد آوردنست باینکه از تفسیرهای ما پاره هستند که هیچکس از خلایق نمیتواند که بآن متحمل شود چنانچه تفسیر این آیه در کتاب کنز الفواید از محمد بن عباس واو از علی بن عبد الله بن اسد واو از ابرهیم بن محمد واو از احمد بن معمر اسدی واو از محمد بن فضیل واو از کلبی واو از ابی صالح واو از ابن عباس در خصوص قول خدای عز وجل روایت نموده اِنْ نَشَاْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ یعنی اکر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان نازل میکردانیم پس میکردد کردنهای شان بآن آیت خضوع وفروتنی مینماید یعنی ابن عباس کفته که این آیه در حق ما وبنی امیه نازل شده برای ما دولتی وسلطنتی خواهد شد که کردنهای شان را بعد از زمان قلیل خوار نماید وکارها بر ایشان دشوار میباشد ودر پیش ما ذلیل خواهند بود در کتاب مذکور از محمد بن عباس واو از احمد بن حسن بن علی واو از پدرش واو هم از پدرش واو از محمد بن اسمعیل واو از حنان بن سدیر واو از ابیجعفر عم روایت نموده که از آنحضرت از قول خدای عز وجل پرسیدم اِنْ نَشَاْ نُنَزِّلْ تا آخر آیه فرمود که در حق قائم آل محمد علیهم السلام نازل شده از آسمان بنام او ندا کرده شده میشود در کتاب مذکور از محمد بن عباس واو از حسین بن احمد واو از محمد بن عیسی واو از یونس واو از صفوان واو از ابی عثمان واو از معلی بن خنیس واو از صادق عم روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که وقتیکه آن سه علامت را دیدید منتظر فرج باشید در آنحال کفته شد که آن علامتها کدامند فرمود که مخالفت اهل شام است با یکدیکر وبیرقهای سیاهست که از جانب خراسان میایند واضطراب وفزعیست که در ماه رمضان واقع میشود در آنحال کفته شد که چیست آن فزعی که در ماه رمضان واقع میشود فرمود آیا نشنیده اید قول خدای عز وجل را در قرآن مجید اِنْ نَشَاْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ یعنی اکر بخواهیم از آسمان آیتی یعنی ندائی بنام قائم عم بر ایشان نازل میکردانیم آنوقت کردنهای ایشان بآن آیت خضوع وفروتنی میکنند آنحضرت فرمود که آن ندا دختر با عفت را از خلوت خانهٔ خود بیرون میاورد وخوابیده را بیدار میکند و بیدار را بفزع واضطراب میاورد وشیخ طوسی در کتاب الغیبة از حسین بن عبد الله واو از بزوفری واو از احمد بن ادریس

اوازقتیبه اواز فضل بن شاذان اواز ابن فضال اواز مثنی حناط اواز حسن زیاد صیقل روایت نموده او گفته که از
صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که قائم علیه السلام قیام نمیکند تا وقتیکه ندا کنندهٔ از آسمان ندا بکند به
نوعیکه آنرا دختر با عفت در خلوت خانهٔ خود میشنود و همهٔ اهل مشرق و مغرب آنرا نیز میشنوند و در این باب
این آیهٔ شریفه نازل شد اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً الخ در کتاب کمال الدین از طالقانی اواز احمد بن علی
انصاری اواز هروی روایت نموده او گفته که بخدمت رضا علیه السلام عرض کردم که علامت خروج قائم شما
چیست فرمود که علامتش اینست که از جهت پیر سن است لیکن در نظر جوان خواهد نمود که هر که باو نگاه کند مرا اینه اورا
چهل ساله یا کمتر گمان میکند و از جملهٔ نشانهای وی آنست که بمرور روزها و شبها پیر نمیشود تا وقتیکه اجلش
در رسد در کتاب مذکور از ابن ادریس اواز پدرش اواز ابن عیسی اواز اهوازی اواز بطائنی اواز ابی بصیر روایت
نموده او گفته که ابو جعفر ع فرمود که قائم ع در مدینه در روز شنبه روز عاشوراء و آن روزیست که امام
حسین علیه السلام در آن روز کشته گردید خروج میکند در کتاب مذکور از ابن ولید اواز صفار اواز ابن یزید اواز ابن
ابی عمیر اواز ابان بن تغلب روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود اول کسیکه بقائم ع بیعت میکند جبرئیل
است در صورت مرغ سفید فرود میآید و بآن حضرت بیعت میکند بعد از آن یکپا بشر ابر بیت الله الحرام
میگذارد و دیگر برا بر بیت المقدس بعد از آن باواز کشاده و تیز و برنده صدا میکند بنوعیکه همه خلایق
آنرا میشنوند که اَتیٰ اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ یعنی امر خدا الخ در رسید و بآن شتاب نکنید عیاشی در تفسیر
خود از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که بعد از این بمسجد شما یعنی مسجد مکه سیصد و
سیزده نفر مرد میآیند اهل مکه میدانند که آباء و اجداد ایشان آن سیصد و سیزده نفر را متولد نکرده اند یعنی
اهل مکه میدانند که ایشان از اهل اینجا نیستند بلکه از جای دیگر آمده اند آن سیصد و سیزده نفر شمشیر
ها را بگردنهای خودشان حمایل میکنند در هر یکی از آن شمشیرها کلمهٔ نوشته شده میباشد که از آن کلمه
هزار کلمه فهمیده میشود در آنحال خدا تعالی بادی بر میانگیزاند آن باد در همه بیابانها ندا میکند که این
مهدی ع در میان خلایق مانند داود و سلیمان حکم میکند یعنی در مقام حکم از مدعی شاهد و گواه نمیطلبد
محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین اواز محمد بن یحیی عطار اواز محمد بن حسن رازی اواز محمد بن علی کوفی اواز
اسمعیل بن مهران اواز محمد بن ابی حمزه اواز ابان بن تغلب مثل این حدیث را روایت کرده و در این روایت چنانست که در هر
شمشیر کلمهٔ نوشته شده که هر کلمه از آنها کلید هزار کلمه است در کتاب کمال الدین از ماجلویه اواز عم خویش اواز
برقی اواز پدرش اواز محمد بن سنان اواز مفضل بن عمر روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که همین آیه در
خصوص اصحاب قائم ع که از وطنهای خویش در وقت آمدن بخدمت آنحضرت مفقود و نایاب میشوند نازل شده
آن این قول خدا تعالی است اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا بدرستیکه ایشان در وقت شب از رختخواب خود مفقود
میشوند و صبح را در مکه میکنند و بعضی از ایشان در روز در روی ابر میرود که آنحضرت او را بنام و نام پدر
و صفتش و اصل و نسبش میشناسد راوی گوید که عرض کردم که فدای تو شوم ایمان کدام یک از این دو طایفه بیشتر
است فرمود که ایمان کسانیکه در روی ابر میروند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد بن همام اواز جعفر بن مالک اواز
عمر بن طرخان اواز محمد بن اسمعیل اواز علی بن عمر بن علی بن حسین اواز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که
ولی خدا یعنی قائم ع بقدر عمر ابرهیم خلیل که صد و بیست سال باشد عمر میکند و در صورت جوان موفق که سی
سال داشته باشد ظهور میکند محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام مثل این را نقل نموده و در آخر این روایت
افزوده که آنحضرت در صورت جوان ظهور میکند تا اینکه طائفهٔ از خلایق از آنحضرت رو بر گردانند زمین را
پر از عدل و قسط میگرداند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده مؤلف گوید که مراد از اینکه عمر آنحضرت صد و بیست
سالست اینست که عمر شریفش از اول خلافتش تا آخر آن اینمقدار میشود یا اینکه از اول ولادتش تا وقت وفاتش
این قدر است لیکن بدا واقع شد از اینجهة بیشتر گردید شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد بن همام اواز حسن بن
علی فاولی اواز حسن بن علی بن ابی حمزه اواز حمزه اواز پدرش اواز ابی بصیر اواز صادق ع روایت نموده که آنحضرت
فرمود که اگر قائم ع خروج بکند هر اینه خلایق وی را انکار میکنند و میگویند که این قائم ع نیست زیرا اگر در
صورت جوان موفق بسوی ایشان رجوع میکند پس در اعتقاد امامت او باقی نمیماند مگر هر مؤمنی که خدا تعالی در
عالم ذر از او عهد و پیمان اخذ نموده باشد محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین مسعودی اواز محمد عطار
اواز محمد بن علی کوفی اواز ابن محبوب اواز ابن جبله اواز بطائنی اواز صادق ع مثل این حدیث را روایت نموده و گفته

است که در غیر این روایت وارد شده است که آنحضرت فرمود که از جملهٔ امتحانهای بزرگترین خلایق اینست که صاحب
ایشان بسوی ایشان ظهور و خروج میکند در حالتیکه جوانست و ایشان او را پیر بزرگ سن حساب میکنند مؤلف
گوید که مراد از موفق مستوی الخلقه است یعنی آنحضرت در وقت ظهورش مستوی الخلقه میباشد یا کنایه است
از اینکه حال خروجش وسط ایام جوانیش میباشد نه ابتدای آن زیرا که ایشان در مثل این سن برای تحصیل کمال
موفق میباشند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از غضایری اواز بزوفری اواز احمد بن ادریس اواز ابن قتیبه اواز ابن
شاذان اواز اسمعیل صباح روایت نموده او گفته که از شیخی شنیدم در حالتی که از سیف بن عمیره نقل میکرد که او
گفت که در نزد ابو جعفر منصور بودم از او شنیدم بی آنکه از او پرسیده شود میگفت که یا سیف بن عمیره ناچار
است از اینکه نداکنندهٔ بنام مردی از اولاد ابیطالب از آسمان ندا بکند گفتم که یک کسی هم این را روایت بکرد گفت
سوگند بخدائی که جانم در دست قدرت اوست پس گوشم از او شنید میگفت که ناچار است از اینکه نداکنندهٔ
بنام مردی از آسمان ندا نماید گفتم یا امیر المؤمنین ع مانند این حدیث را هیچ نشنیده بودم گفت یا شیخ وقتیکه این
شد ما اول کسانی میباشیم که بدعوتش اجابت مینمائیم آگاه شوید بدرستیکه آنمرد یکی از عموزادگان ما است
گفتم که از کدام عموزادگان شماست گفت مردیست از اولاد فاطمه ع بعد از آن گفت یا شیخ اگر این حدیث را از
امام محمد باقر ع نشنیده بودم و همهٔ اهل دنیا آنرا بمن خبر داده اند هر اینه از ایشان قبول نمیکردم ولیکن آنرا از محمد بن علی
یعنی امام محمد باقر ع شنیدم شیخ مفید در کتاب ارشاد از علی بن بلال اواز محمد بن جعفر مؤدب اواز احمد بن ادریس
مثل این را روایت نموده کلینی در کتاب کافی از علی اواز پدرش اواز ابن ابی عمیر اواز منصور بن یونس اواز اسمعیل بن
جابر اواز ابی خالد اواز باقر ع در خصوص قول خدای عز و جل روایت نموده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ
بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا که آنحضرت فرمود که مراد از خیرات ولایت ما است و قول خدای تعالی اینما تکونوا الخ عبارتست از
اصحاب قائم ع که سیصد و سیزده نفر اند بعد از آن فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشانند امت معدوده
که در قرآن است بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشان در یکساعت مانند ابر و قت پائیز جمع میشوند شیخ طوسی
در کتاب الغیبة از احمد بن ادریس اواز قتیبه اواز ابن شاذان اواز ابن محبوب اواز ثمالی روایت کرده او گفته که بخدمت
صادق ع عرض کردم که امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که خروج سفیانی و ندا و طلوع آفتاب از مغرب از جملهٔ
محتوما نند یعنی باید واقع بشوند تغییر و تبدیل قبول نمیکنند و پاره چیزها هم ذکر میکرد و میفرمود که اینها هم از
محتوما نند پس صادق ع فرمود که مخالفت بنی عباس با یکدیگر و قتل نفس زکیه و خروج سفیانی و خروج قائم ع از
محتوما نند عرض کردم که ندا چگونه واقع خواهد شد فرمود که نداکنندهٔ از آسمان در اول روز ندا میکند بنوعیکه آنرا
هر قوم بزبان خود میشنوند میگوید آگاه شوید بدرستیکه حق با علی ع و شیعیان اوست بعد از آن ابلیس در آخر همان
روز از زمین ندا میکند که حق با عثمان و شیعهٔ اوست پس در اینجا اهل باطل شک میکنند در اینکه ندای اول
حقست یا دوم شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابن شاذان مثل این را نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد
اواز حسن بن علی زیتونی و حمیری در یکجا ایشان از احمد بن هلال اواز ابن محبوب اواز امام محمد تقی ع روایت نموده
در حدیث طولانی که ما آنرا مختصر کردیم و محل حاجت را از آن ذکر نمودیم که آنحضرت فرمود که ناچار است از
وقوع فتنهٔ سخت شدیدی که بسوی آن میافتند کسانیکه از خاصان ما و همراز ما میباشند و این فتنه در وقتی است
که شیعیان پسر سیم من را از اولاد من مفقود و نایاب نمایند همهٔ اهل آسمان و زمین بر غیبت او گریه میکنند چه
بسیار زنان مؤمنانی که در وقت مفقود شدن آب صاف یعنی قائم علیه السلام تأسف خورنده و تشنه واند و هکین اند
گویا ایشان را میبینم در حالتیکه شادتر و خوشحالتر اند از ندائی که بایشان میرسد آن ندا چنانچه از نزدیک شنیده
میشود از دور هم بدان نهج شنیده میگردد و آن برای مؤمنان رحمت و برکافران عذاب و نقمت میشود پس عرض کردم
که آن کدام است فرمود که خلایق از آسمان در ماه رجب ندا کرده میشوند در اول آنها نداکنندهٔ گوید اَلَا لَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و صدای دوم اینست که الجماعت مؤمنان قیامت نزدیک شد صدای سیم آنست که در سمت
جرم آفتاب بدنی میبینند آشکار گفته میشود که او امیر المؤمنین علیه السلام است برای هلاک نمودن ظالمان رواورده
و در روایت حمیری بدین نهج وارد شده که صدای سیم عبارتست از اینکه بدنی در روی جرم آفتاب دیده میشود
در حالتیکه میگوید که خدای تعالی فلان شخص را برانگیخته سخن او را بشنوید و بامرش اطاعت کنید و مردوی نقل
کرده اند که در این زمان برای مؤمنان فرج میرسد و آنانکه تا آنوقت مرده اند و دوست میداشتند که کاشکی در آنوقت
زنده میبودند و در آنوقت خدای تعالی سینهای مؤمنان را شفا می بخشد یعنی بدلهای شان که از جور و ستم ظالمان

مجروح شده بود با ظهور آنحضرت شفا میدهد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن علی کوفی او از وهب بن حفص
او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که بنام قائم ع در شب بیست و سیم ماه ندا کرده شده میشود
و در روز عاشوراء که روز قتل حسین بن علی علیهما السلام است قیام و ظهور مینماید در کتاب مذکور از فضل
او از محمد بن علی او از محمد بن سنان او از حی بن مروان او از علی بن مهزیار روایت کرده او گفته که ابیجعفر علیه السلام فرمود
که قائم علیه السلام را می بینم که در روز عاشوراء روز شنبه در میان رکن و مقام میایستد و جبرئیل ع در پیش روش
ندا میکند که بیعت برای خدای تعالی است پس آنحضرت زمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور کردیده در
کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از علی بن ابی حمزه او از صادق ع روایت کرده آنحضرت فرمود که خروج قائم ع
از محتومات است عرض کردم که ندا چگونه واقع خواهد شد فرمود که ندا کننده از آسمان در اول روز ندا میکند آگاه
شوید بدرستی که حق با علی ع و بشیعیان اوست پس در آنوقت اهل باطل بشک میافتند در کتاب مذکور از فضل
او از ابن محبوب او از ابی ایوب او از محمد بن مسلم روایت کرده که ندا کننده از آسمان بنام قائم ع ندا میکند پس همه کسانی
که در میان مشرق و مغرب اند آنرا میشنوند پس خوابیده نمیماند مگر اینکه بسبب این صدا بر میخیزد نشسته و ایستاده
نمیماند مگر اینکه بر نشیند و نشسته باقی نمیماند مگر اینکه بر میخیزد و در سر پاهایش میایستد آن صدا صدای
جبرئیل روح الامین است در کتاب مذکور از فضل او از ابراهیم بن عباس او از اعمش او از ابی وایل او از حذیفه روایت
کرده او گفته که رسول خدا ص در حالیکه ذکر مهدی ع در میان رکن و مقام با او بیعت میکنند نامش احمد و عبدالله
و مهدی است این سه اسم نامهای اوست در کتاب مذکور از فضل او از علی بن عبدالله او از عبدالرحمن بن ابی
عبدالله او از ابی الجارود روایت کرده او گفته که ابوجعفر ع فرمود که قائم ع سیصد و نه سال سلطنت میکند چنانچه
اصحاب کهف بهمین قدر از زمان در مغاره خودشان مکث نمودند زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانچه پر
از ظلم و جور کردیده و خداوند عالم شرق و غرب زمین را برای وی فتح میکند و خلایق را بقتل میرساند تا اینکه
باقی نماند مگر دین محمد ص و بسیرت و طریقه سلیمان بن داود ع رفتار میکند تا آخر حدیث در کتاب مذکور از
فضل او از عبدالله بن قسم حضرمی او از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت کرده او گفته که بخدمت صادق علیه السلام
عرض کردم که قائم ع چه قدر سلطنت میکند فرمود هفت سال که هفتاد سال از این سالهای شما است شیخ
مفید در کتاب ارشاد از ابن محبوب او از علی بن ابی حمزه او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم علیه السلام
خروج نمیکند مگر در سال طاق یعنی در یکم و سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم در تفسیر عیاشی از ابن سمینه او از غلام ابی
الحسن علیه السلام روایت کرده او گفته که از آنحضرت از معنی قول خدای تع اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا پرسیدم فرمود
که بخدا سوگند یاد میکنم که معنی آن اینست که هر وقتیکه قائم ع قیام نماید خدای تع شیعه را از همه شهرها در نزد
وی جمع میکند محمد بن ابراهیم از عبدالواحد بن عبدالله او از احمد بن محمد رباح او از احمد بن علی حمیری او از ابن محبوب
او از عبدالکریم بن عمرو و محمد بن فضیل ایشان از حماد بن عبدالکریم جلاب روایت کرده او گفته که در خدمت صادق
ع ذکر قائم ع گذشت آنحضرت فرمود که آگاه شوید اگر آنحضرت قیام نماید هر اینه خلایق گویند که این از کجا
خواهد شد یعنی قائم ع از کجا قیام خواهد نمود و حال آنکه استخوانهایش پوسیده کردیده اند این در فلان وقت
متولد شده چگونه میشود که تا حال زنده بماند در کتاب از محمد بن همام او از جعفر بن محمد او از حسن بن سماعه
او از حرث انماطی او از مفضل او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه قائم ع قیام نمود این
آیه را تلاوت میفرماید ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین در کتاب مذکور از
عبدالواحد بن عبدالله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن علی حمیری او از حسن بن ایوب او از عبدالکریم خثعمی او
از احمد بن حرث او از مفضل او از صادق ع او از پدرش علیه السلام مثل اینرا روایت نموده در کتاب مذکور از ابن عقده
او از علی بن حسن تیملی او از عمرو بن عثمان او از ابن محبوب او از عبدالله بن سنان روایت کرده او گفته که در خدمت
صادق علیه السلام بودم از مردی که از اهل همدان باشد شنیدم گفت که جماعت اهل سنت بما سرزنش میکنند و میگویند
که شما چنان گمان دارید که ندا کننده از آسمان بنام صاحب این امر ندا خواهد کرد در وقتیکه امر این سخن را گفت
صادق ع تکیه کرده بود در آن حال برخاست و نشست بعد از آن فرمود که این سخن را که خواهم گفت از زبان من
نقل مکنید و از زبان پدرم روایت نمائید و بر شما در این باب حرجی نیست اگر از زبان پدرم نقل بکنید شهادت
میدهم باینکه از پدرم شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که هر اینه این امر در کتاب خدای تع آشکار و واضح
است چنانچه میفرماید ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر بخواهیم مایه

از آسمان بر ایشان نازل میکردانیم پس کردنهای همه خلایق بآن آیه خضوع و فروتنی مینماید آنحضرت فرمود که در
این روز در روی زمین کسی نمیماند مگر اینکه در پیش آن آیه خضوع و فروتنی میکند پس اهل زمین وقتیکه این
صدا از آسمان شنیدند ایمان میآوردند و این صدا این است که آگاه شوید بدرستی که حق با علی ع و شیعه
اوست پس وقتیکه فردای آن روز شد ابلیس بهوا بلند میشود تا بجائیکه از نظرهای اهل زمین پنهان شود بعد
از آن ندا میکند که آگاه شوید بدرستی که حق با عثمان بن عفان و شیعه اوست زیرا که او با ظلم و ستم کشته کردید
پس خونخواهی او را بکنید در آن حال خداوند عالم مؤمنان را بدستیر قول حق و اعتقاد صحیح ثابت قدم میکرداند
و آن ندای اول است و در این روز کسانی که در دلهای ایشان مرض هست بشک میافتند بخدا سوگند یاد میکنم هر
اینه آن مرض عبارت است از عداوت ما پس در این وقت از ما تبری میکنند و بما نسبت بدمیدهند و میگویند که منادی
اول سحر است از سحرهای این اهل بیت بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر
مستمر یعنی اگر ایشان آیتی و معجزه ببینند هر اینه میگویند که این سحریست که همیشه در ایشان بوده در کتاب مذکور
از ابن عقده او از قسم بن حسین بن محمد بن حازم او از عبیس بن هشام او از ابن جبله او از عبدالصمد بن بشیر او از صادق ع
روایت نموده که عماره همدانی از آنحضرت سؤالی نمود عرض کرد که خدا کارهای ترا اصلاح نماید بدرستیکه اهل سنة
بما سرزنش میکنند و میگویند که شما چنان گمان نموده اید که از آسمان ندا خواهد رسید و مثل این حدیث را ذکر
نموده در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از پدرش او از احمد بن عمر حلبی او از حسین بن حازم او از جعفر
بن موسی او از فضیل بن محمد او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ندای اول که از آسمان بنام قائم ع
میرسد در کتاب خدا واضح و آشکار است عرض کردم که خدا کار ترا اصلاح نماید این مضمون در کدام جای قرآن
است فرمود که در سوره طسم تلک آیات الکتاب المبین این آیه است ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت
اعناقهم لها خاضعین فرمود وقتیکه آن صدا را شنیدند میکردند چنانچه میشوند گویا در بالای سرهای
ایشان مرغان هستند مؤلف گوید که جزئی در بیان معنی این کلام که در خصوص صفت صحابه وارد شده که گویا در
سرهای ایشان مرغان هستند گفته که مراد از این وصف ایشان است با سکون و وقار و تمکین و با اینکه در ایشان
غضب و سبکی نیست زیرا که مرغ بجائی میافتد که ساکن و آرام باشد مؤلف گوید که گمان هست که مراد
از آن این باشد که ایشان در وحشت و حیرت میباشند در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل بن
مهران از بطاینی او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتیکه عباس بمنبر مروان بالا رفت
سلطنت بنی عباس پیچیده و مانند طومار پیچیده میشود با قرآن فرمود که ناچاریم از دیدن لشکر آذربایجان که هیچ
چیز طاقت مقاومت و مقابله ایشان را ندارد وقتیکه این شد مانند فرش خانه از خانهای خود بیرون مروید
ناچاریم از شنیدن ندا در بیداء پس وقتیکه حرکت کننده حرکت نمود یعنی صاحب این امر قیام کرد بسوی وی بروید هر
چند که با زانو رفتن باشد در سر دستها و زانوها مانند طفلان خورده سال بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه گویا
که آنحضرت را می بینم که خلایق در میان رکن و مقام با احکام قرآن تازه که بر عرب شدید و دشوار است با و بیعت
میکنند بعد از آن فرمود که وای بر عرب از شری که نزدیک شده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده او از علی بن حسن
تیملی او از احمد و محمد پسران حسن ایشان از علی بن یعقوب او از هرون بن مسلم او از عبید بن زراره او از صادق ع روایت
نموده که آنحضرت فرمود که بنام قائم ع ندا کرده شده میشود پس آنوقت خلایق بنزد وی میآیند در حالیکه او در
پشت مقام ابرهیم ع ایستاده میباشد و با و گفته میشود که بنا تو ندا در رسید پس منتظر چه چیز هستی بعد از آن
از دست مبارکش گرفته با و بیعت میکنند زراره در آن حال گفت که حمد باد خدا را ما بیشتر از این میشنیدیم که بقائم
علیه السلام بیعت میشود در حالیکه او بیعت را ناخوش میدارد و وجه ناخوش داشتن او را نمیدانستیم پس حالا دانستیم
که ناخوش داشتن او بیعت را بطوریست که گناه بر آن مترتب نمیشود یعنی ناخوش داشتنش بجهة انتظار اوست بر رسیدن
ندا از آسمان محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة باین اسناد از هرون بن مسلم او از خالد قماط او از حمران بن اعین او از
صادق ع نقل نموده که آنحضرت فرمود که از جمله محتومات است باید واقع شود اینکه پیش از قیام قائم ع سفیانی خروج
نماید و زمین بیداء لشکر سفیانی را فرو برد و نفس زکیه کشته کردد و ندا کننده از آسمان ندا بکند در کتاب
مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف بن یعقوب او از اسمعیل بن مهران او از حسن بن علی او از پدرش و وهیب بن
او از ناجیه عطار روایت کرده که از ابیجعفر ع شنیدم میگفت که منادی ندا میکند که مهدی ع فلان پسر فلان
و نام او و نام پدرش را ذکر میکند بعد از آن شیطان ندا میکند که فلان شخص و شیعه او با حقند یعنی نام مرد

میبرد از بنی امیه در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسین او از عباس بن عامر او از ابن بکیر او از زراره روایت نموده
او گفته که از صادق ع شنیدم میگفت که ندا کننده از آسمان ندا میکند فلان شخص امیر شما است و ندا میکند
که علی ع و شیعیانش رستگارانند عرض کردم که بعد از این ندا کیست با مهدی ع میجنگند فرمود که شیطان بنام
مردی از بنی امیه ندا میکند که فلان شخص و شیعیانش رستگارانند عرض کردم که ندای صادق را از ندای دروغ کدام
اشخاص تمیز میدهند فرمود آنرا کسانی میشناسند که از پیش از آنکه واقع شود روایت میکنند و پیش از آنکه
آن واقع شود میگویند که واقع خواهد شد و خودشان میدانند که در این باب حق و راست میگویند محمد بن ابراهیم در
کتاب الغیبة از ابن عقده او از علی بن حسن او از میثمی او از زراره روایت نموده او گفته بخدمت صادق ع عرض کردم که
خدا کار ما و ترا اصلاح نماید من تعجب میکنم از قائم ع که خلایق چگونه با وی میجنگند با وجود اینکه این عجایب را
مانند فرو بردن زمین بیدا لشکر را و مانند ندائی که از آسمان شنیده میشود میبینند آنحضرت فرمود
شیطان ایشان را بحال خودشان نمیگذارد بلکه ندا میکند چنانچه در مقدمه عقبه بنام رسول خدا صلعم ندا
کرد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن و از محمد بن عبد الله او از ابن ابی عمیر او از هشام بن سالم روایت
نموده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که جعفری برادر اسحق بما میگوید که شما اعتقاد دارید باینکه دو ندا
از آسمان خواهد رسید پس راست آنها کدام است و دروغ آنها کدام و چگونه ندای صادق از دروغ تمیز مییابد
فرمود که باو بگوئید که ندای راست آنست که ما خبر میدهیم و تو از انکار میکنی این ندا صادقست تحقق خواهد
رسانید در کتاب مذکور باین اسناد روایت کرده از هشام بن سالم او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که صیحه
دو صیحه است یعنی ندا دو ندا است یکی در اول شب است و دیگری در آخر شب دوم راوی گوید عرض کردم که این چه
گونه است فرمود که یکی از آنها از آسمان است و دیگری از ابلیس عرض کردم که اینها از یکدیگر چگونه تمیز مییابند
فرمود که ندای حق را کسی میشناسد که از پیش از وقوعش شنیده باشد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن
حسن او از پدرش او از محمد بن خالد او از ثعلبة بن میمون او از عبد الرحمن بن مسلم روایت نموده او گفته که بخدمت
صادق ع عرض کردم که اهل سنت بما سرزنش میکنند و میگویند که ندا با اعتقاد شما دو ندا است بنابراین ندای حق
از ندای باطل از کجا تمیز مییابد آنحضرت فرمود که شما چه جواب با ایشان میگوئید عرض کردم که چیزی نمیگوئیم فرمود
که با ایشان بگوئید که ندای حق را کسی تصدیق میکند که پیش از وقوع آن بآن اعتقاد نموده است خداوند عز و
جل فرموده أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسیکه
هدایت کننده است لایقتر است باینکه خلایق باو تابع شوند یا کسیکه هدایت کننده نیست لیاقت ندارد که
خلایق تابع شوند مگر اینکه خود او را دیگری هدایت نماید بر شما چه شده است که اینگونه حکم میکنید یعنی قائم ع
که هدایت کننده است اولایق است باینکه خلایق تابع او شوند نه دیگری در کتاب مذکور از ابن عقده او از کتاب علی
بن حسن تیملی در ماه رجب سال دویست و هفتاد و هفت او از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد خزاز او از
حماد بن عیسی او از عبد الله بن سنان روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که از آسمان بنام صاحب
این امر ندا میرسد که امر خلافت برای فلان بن فلان است پس در خصوص چه چیز با وی میجنگید در کتاب مذکور از
ابی سلیمان احمد بن هوذه باهلی او از ابراهیم بن اسحق نهاوندی در سال دویست و هفتاد و سیم او از عبد الله بن
حماد انصاری در ماه رمضان سال دویست و بیست و نه او از عبد الله بن سنان روایت نموده او گفته که از
صادق ع شنیدم میفرمود که این امر که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه ندا کننده از
آسمان ندا نماید که آگاه شوید بدرستیکه فلانکس صاحب این امر است پس در سر چه چیز میجنگید در کتاب مذکور
از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین و محمد بن احمد در یکجا ایشان از حسن بن محمد او از
عبد الله بن سنان روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که خلایق را بعد از این مرگ و قتل فرا
میگیرد تا اینکه ایشان در آنوقت بحرم خدا پناه میبرند پس از شدت قتال ندا کننده راستگو ندا میکند که کشتن
خلایق و جنگیدن با یکدیگر در سر چیست صاحب شما فلانکس است در کتاب مذکور از محمد بن همام او از فزاری
او از اشعری او از محمد بن سنان او از یونس بن ظبیان او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود وقتیکه شب
جمعه رسید خدا ملائکه را باسمان دنیا فرو میفرستد وقتیکه صبح طلوع نمود برای محمد و علی و حسن و حسین
علیهم السلام منبرهای از نور در نزد بیت المعمور نصب میکنند پس بر آنها بالا میروند و همه ملائکه و پیغمبران
و مؤمنان در آنجا جمع میشوند و درهای آسمان گشوده میگردد پس وقتیکه ظهر شد رسول خدا صلعم بدرگاه الهی

عرض میکند که پروردگارا امروز روز وعده تست در کتاب خود بیان فرموده و آن این آیه است وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا آخر آیه و ملائکه و پیغمبران
مثل این را میگویند بعد از آن محمد ص و علی و حسن و حسین علیهم السلام بسجده میافتند و بعد از آن میگویند که پروردگارا
غضب بکن زیرا که حرمت هتک کرده شد و اصفیایت کشته شدند و صالحان بندگانت را ذلیل نمودند بعد از آن خدای
تعالی هر چه میخواهد میکند و این روز روز وقت معلوم است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه او از ابراهیم بن اسحق او از
عبد الله بن حماد او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بنام قائم ع ندا کرده میشود که فلان
بن فلان در کتاب مذکور باین اسناد از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع در روز عاشورا
قیام میکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین عبد الملک و محمد بن احمد در یکجا
ایشان از ابن محبوب سراج او از جابر او از جعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود یا جابر قائم ع قیام نمیکند تا اینکه فتنه
اهل شام را فرا گیرد بنوعیکه ایشان از وی طلب خلاصی میطلبند از آنها نیابند و قتل در میان کوفه و حیره واقع میشود
کشتگان شان در سر راه میافتند و ندا کننده از آسمان ندا میکند در کتاب مذکور باین اسناد از ابن محبوب او
از علا او از محمد او از ابی جعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که منتظر باشید که غفلتا از جانب دمشق شما میرسد صدا
در آن صدا بشما فرج عظیم هست در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن تیملی او از حسن بن علی
بن یوسف او از پدرش و محمد بن علی ایشان از پدر محمد بن علی او از احمد بن عمر حلبی او از حمزة بن حمران او از ابن ابی یعفور او از
صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع نوزده سال و چند ماه سلطنت و خلافت میکند در کتاب مذکور
از ابی سلیمان بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد انصاری او از ابن ابی یعفور روایت نموده او گفته که صادق ع
فرمود که قائم ع ما نوزده سال و ماهی چند خلافت میکند در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن فضیل بن ابراهیم
و سعدان بن اسحق بن سعید و احمد بن عبد الملک و محمد بن احمد بن حسین ایشان از ابن محبوب او از عمرو بن ثابت او از
جابر بن یزید جعفی روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه البته مردی از ما اهل بیت
سیصد و نه سال خلافت میکند راوی گوید که عرض کردم که خلافت ایشان کی خواهد شد فرمود که بعد از وفات
قائم ع عرض کردم که خلافت قائم ع در عالم خود تا روز وفاتش چه قدر خواهد شد فرمود نوزده سال میکشد مؤلف
گوید که مراد از اینکه سیصد و نه سال خلافت میکند امام حسین ع است در وقت رجعت در کتاب مذکور از علی بن
احمد او از عبید الله بن موسی او از بعضی رجالش او از احمد بن حسین او از پدرش او از احمد بن عمرو بن سعید او از حمزة بن حمران
او از ابن ابی یعفور او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود بدرستیکه قائم ع نوزده سال و چند ماه خلافت
میکند کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی و غیر ایشان از محمد بن احمد او از موسی بن عمر او از محمد بن سنان او از ابی سعد قماط
او از بکیر بن اعین روایت کرده او گفته که از صادق ع پرسیدم که سبب و علت چیست در اینکه خدا تعالی الحجر الاسود را
در آن رکن گذاشته که الآن در آنجا است فرمود که خدا تعالی حجر الاسود را بانجا گذاشته در آنجائیکه آنجوهر بود
از جواهر خداوند عالم این را از بهشت بسوی آدم ع بیرون آورد و برای گرفتن عهد و پیمان از خلایق در این رکن گذا
شت و آن چنانست وقتیکه خدای تعالی از ذریه بنی آدم که در پشتها بودند عهد و پیمان میگرفت در انمکان گرفت
و در انمکان ایشان یکدیگر را در صلبها دیدند و از انجا مرغ بنزد قائم ع فرود میآید پس اول کسیکه با و
بیعت میکند اینمرغ است آنمرغ بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه جبرئیل است و باینمکان قائم ع پشت خود را تکیه
میدهد و آنمکان با جبرئیل حجت و دلیل است بر قائم ع یعنی خلایق قائم ع را با نمکان و با جبرئیل میشناسند
تا آخر حدیث کلینی در کتاب کافی از ابو علی اشعری او از محمد بن عبد الجبار او از ابن فضال و حجال در یکجا ایشان از
ثعلبه او از عبد الرحمن مسلمه جریری روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که مخالفان بما سرزنش
میکنند و ما را تکذیب مینمایند در اینکه قائل هستیم باینکه ندا دو ندا است ایشان بما میگویند که اگر هر دو از
آن دو ندا واقع شوند از کجا ندای حق را از ندای باطل تمیز خواهید داد فرمود که چه جواب با ایشان میگوئید عرض
کردم که چه جوابی نمیگوئیم فرمود بگوئید که ندای حق را تصدیق میکند و میشناسد کسیکه پیش از وقوع آن این را
قبول نموده و بآن ایمان آورده باشد بدرستیکه خدای عز و جل میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ
أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن او از پدرش
او از محمد بن خالد او از ثعلبه این را نقل کرده کلینی در کتاب کافی از ابو علی اشعری او از محمد او از ابن فضال و حجال ایشان
از داود بن فرقد مثل این را نقل کرده در کتاب مذکور از علی او از پدرش او از ابن ابی نجران و غیر او ایشان از اسمعیل

بن صباح روایت کرده او گفته که از شعبی شنیدم که از سیف بن عمیره سخن نقل میکرد میگفت که در نزد ابی دوانیق
یعنی ابی جعفر دوانقی بودم از او شنیدم بی آنکه از او پرسیده شود میگفت که یا سیف بن عمیره ناچار است از ندا کننده
که بنام مردی از اولاد ابیطالب ع ندا میکند عرض کردم که یا امیر المؤمنین ع من مانند اینحدیثرا هرگز نشنیده بودم
گفت یا سیف وقتیکه این ندا واقع گردید ما اول کسانی میباشیم که باو اجابت میکنند آگاه شوید بدرستیکه امر در
یکی از عموزادگان شما است گفت عرض کردم بیست از اولاد فاطمه ع بعد از آن گفت یا سیف اگر اینحدیث را از امام محمد باقر
ع نمیشنیدم و همه اهل زمین از این نقل میکردند هر اینه قبول نمیکردم ولیکن از امام محمد باقر ع شنیدم در
کتاب مذکور از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از ابن یعقوب سراج روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع عرض کردم
که فرج شیعه کی واقع خواهد شد فرمود در وقتیکه بنی عباس باهم مخالفت کنند و سلطنت شان سست شود و
دیگران بسلطنت و اموال شان طمع نمایند و عربها لجامهای اطاعت را از سرهای شان در آرند و هر صاحب قوة
و جمعیت جمعیتش را مهیا نماید و خروج نماید و شامی ظهور بکند و رو آورد و حسنی حرکت نماید و صاحب این
امر با میراث رسول خدا ص از مکه بمدینه بیرون رود عرض کردم که میراث رسول خدا ص چیست فرمود شمشیر و
پیراهن و عمامه و لباس و چوبدستی وزره .... آنحضرت و زین اسب است پس از مدینه بیرون میرود تا
اینکه در مکه نزول و اجلال میفرماید پس در آنجا شمشیر از غلاف بیرون میآید و پیراهن را آنحضرت میپوشد و پرچم
بند قرا میگشاید و لباس رسول خدا ص را در بر میکند و عمامه اش را بر سر میگذارد و چوبش را بدست میگیرد و در
خصوص ظهورش از خدای تعالی اذن میطلبد پس بعضی از دوستانش بران مطلع میشوند در آنوقت حسنی میآید و ظهور
آنحضرت را بعضی از دوستانش که در آن مطلع هستند باو خبر میدهند پس حسنی بخروج نمودن سبقت میکند پس
اهل مکه بر وی برمیخیزند و او را میکشند و سرش را بشام میفرستند پس در اینحال صاحب این امر خروج میکند و خلایق
باو بیعت میکنند و در اینوقت شامی لشکری بمدینه میفرستد پس خدای عز و جل ایشان را در نزدیکی مدینه هلاک
میگرداند و در این روز کسانی از اولاد علی در مدینه میباشند همه از آنجا بمکه میگریزند و بصاحب این امر ملحق میشوند
و آنحضرت بسمت عراق رو میآورد و لشکری بسمت مدینه میفرستد پس اهل آنجا که گریخته بودند خاطر جمع میشوند
و بآنجا برمیگردند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده او از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین بن
عبد الملک محمد بن احمد در یکجا ایشان از ابن محبوب مثل اینرا نقل کرده کلینی در کتاب کافی از علی او از پدرش او از صفوان بن
یحیی او از عیسی بن قسم روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که ملازم تقوای خدا باشید که یگانه و بی شریک
است و بنفسهای خود نظر کنید بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اگر مرد را گله گوسفند باشد و برای آن گله شبانی باشد
پس وقتیکه امر دیگر پیدا نمود که از شبان اول باحوال گوسفند داناتر است هر اینه آن شبان اول را بیرون میکند و
گله خود را باینمرد که باحوال گوسفندان داناتر است میسپارد بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اگر برای هر یکی از شما دو
نفس میبود باینکه از اینها قتال و جنگ میکرد و تجربه قتال تحصیل مینمود و بعد از هلاکت آن نفس نفس دیگرش باقی
میماند هر اینه در جنگ و جهاد بآن طریق که با تجربه داناتر بود رفتار میکرد لیکن برای وی یک نفس هست و وقتیکه
آن فانی گردید هر اینه بخدا سوگند یاد میکنم که توبه هم زایل میشود یعنی بتوبه هلاک میشود پس شما سزاوارترید باینکه
برای نفسهای خود این تدبیر را اختیار بکنید که اگر کسی از ما خروج کند و از شما استمداد بخواهد هر اینه در آنحال تفکر
بکنید که در خصوص چه چیز خروج میکنید و بگوئید که زید مثلا خروج کرده باید ما هم خروج بکنیم زیرا که زید
مرد بیت عالم و راستگو و شما را بسوی خویش نخوانده بلکه بسوی رضای آل محمد ص خوانده هرگاه او ظهور نماید هر
آینه وفا میکند باینچیز یکه شما را بسوی آن خوانده جز این نیست او بر پادشاهی که اسباب سلطنتش فراهم آمده خروج
کرده برای اینکه اساس سلطنتش را برهم زند و دولتش را پایمال نماید پس امروز هر که از ما خروج میکند بسوی
رضای آل محمد ص نخوانده و ما شما را شاهد میگیریم باینکه ما بخروج او راضی نیستیم و او در اینروز با ما عصیان
میکند و با ما مخالفت مینماید و در این امر کسی از ما با وی موافقت ندارد و او دارای سلطنت و لشکر کسی سزاوار
تر است باینکه از ما شنیده و مقبول نشود مگر کسیکه بنی فاطمه با وی اتفاق نمایند پس بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه نیست
صاحب شما مگر کسیکه بنی فاطمه با وی اتفاق میکنند و وقتیکه ماه رجب شد بنام خدای عز و جل رو آورید و خروج
کنید اگر بخواهید که تا شعبان تاخیر بکنید ضرری بر شما نیست و اگر دوست میدارید که روزه را در نزد اهل خود
بگیرید بعید نیست این هم در نزد اهل خود بمانید امید هست که این برای شما بهتر باشد و خروج سفیانی
در خصوص [illegible] بیرون برای این امر کفایت میکند کلینی در کتاب کافی از علی او از پدرش او از حماد بن عیسی او از

ربعی او از رفع حدیث نموده از علی بن الحسین ع روایت نموده که آنحضرت فرموده که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه احدی
از ما خروج نمیکند مگر اینکه مثل او و مثل بچه مرغی باشد که پیش از درست شدن بالهایش از آشیانش بپرد و
اطفال آنرا میگیرند و با آن بازی بکنند در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از احمد بن محمد او از ابن عیسی او از بکر بن
محمد او از سدیر روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که یا سدیر از خانهات بیرون مرو و بمنزله فرشی باش از فرشهای
خانه خود ساکن باش و آرام بگیر مادامیکه روز و شب ساکن شده و آرام گرفته اند پس وقتیکه بتو رسید اینکه سفیانی خروج
نموده آنوقت کوچ بسوی ما بیائید هرچند که پیاده باشید علی بن طاوس در کتاب طرایف آورده که ندای ندا کننده
از آسمان بنام مهدی ع و واجب بودن اطاعتش بچند روایت مرویست احمد بن منادی در کتاب ملاحم و ابو نعیم حافظ
در کتاب اخبار مهدی و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس و ابو العلای حافظ در کتاب فتن آنرا روایت نموده اند کلینی
در کتاب کافی از جماعتی ایشان از سهل او از ابن فضال او از ثعلبه او از طیار او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت
فرمود در خصوص قول خدای تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود که آیات خدا
که آنها را بایشان بعد از این خواهد نمود فرو بردن زمین و مسخ شدن دشمنان آل محمد ص و ندا است ایشان آ
راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که مراد از حتی یتبین لهم چیست فرمود از اینکه اراده آن قیام قائم ع است
مترجم گوید که معنی آیه بنابراین حدیث اینست که بعد از این آیات خود را مانند فرو بردن زمین و مسخ و غیر اینها در
اطراف عالم و در نفسهای ایشان بایشان مینمائیم تا اینکه ظاهر شود که ظهور قائم ع حق است شیخ محمد بن علی خزاز
در کتاب کفایه از مفضل شیبانی او از کلینی او از محمد عطار او از سلمة بن خطاب او از محمد طیالسی او از ابن ابی عمیر و
صالح بن عقبه در یکجا ایشان از علقمة بن محمد حضرمی او از صادق ع او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که
رسول خدا ص فرمود که یا علی ع وقتیکه قائم ع ما خروج نمود سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر عدد اصحاب بدر اند
برسرش جمع میشوند و او را شمشیری میشود در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک میشود شمشیر او را صدا میکند
که یا ولی الله برخیز و دشمنان خدا را بقتل رسان شیخ مفید در کتاب اختصاص مذکور ساخته که خبر داد بما محمد بن
عاصم او از علی بن حسین او از محمد بن عاصم او از علی بن حسین او از محمد بن عامر سراج او از سفیان ثوری او از قیس بن
مسلم او از طارق بن شهاب او از حذیفه روایت نموده او گفته که از رسول خدا ص شنیدم میفرمود که چون وقت
خروج قائم ع نزدیک میشود ندا کننده از آسمان ندا میکند که ای گروه خلایق مدت تسلط ظالمان از شما بریده شده
بهترین امت محمد ص بخلافت مالک گردید پس بمکه بروید پس در آنحال نجبا از مصر و ابدال از شام بیرون میآیند و عصائب
عراق که در شبها مانند رهبانان عبادت میکنند و در روزها مانند شیران میباشند بیرون آیند دلهای ایشان
از بسیاری دلیری مانند پاره های آهن میباشد و بآن در میان رکن و مقام بیعت میکنند و در آن اثنا عمران بن
حصین عرض کرد که یا رسول الله ص این مرد را برای ما وصف کن و بما بشناسان فرمود که او مرد بیست از اولاد حسین
ع گویا که او از مردمان قبیله شنوه است در برش دو عبای قطوانی میباشد نامش نام منست پس در آنوقت مرغان در
آشیانها و ماهیان در دریاها بحرکت میآیند و رودخانه ها ممتد و کشیده میگردند و چشمها جاری میشوند و زمین
دو برابر ماکول آنرا اگر پیشتر از آن میداد میرویاند بعد از آن بر جلو لشکرش که جبرئیل باشد و کسیکه در عقب
لشکر میآید که اسرافیلست لشکر را بسوی شهرها میکشند و میبرند پس زمین را پر از عدل و قسط میکند چنانچه
پر از ظلم و جور گردیده کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از ابن عیسی او از علی بن حکم او از ابو ایوب خزاز او از ابی عمر بن
حنظله روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که پیش از قیام قائم ع پنج علامت است صدای آسمان و خروج
سفیانی و خسف بیابان و قتل نفس زکیه و خروج یمانی در آنحال عرض کردم که فدای تو شوم اگر یکی از اهل بیت تو پیش
از این علامتها خروج بکند آیا با او ما هم خروج نمائیم یا نه فرمود نه چون فردای آنروز شد این آیه را در قرآن
تلاوت نمودم إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ و عرض کردم که آیا آیت
عبارت است از صدای آسمانی فرمود آری آگاه شو کاشکی گردنهای دشمنان در پیش این آیه فروتنی و خضوع
میکردند کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از ابن فضال او از ابی جمیله او از محمد بن علی حلبی روایت
نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که مخالفت بنی عباس با یکدیگر و ندا و خروج قائم ع از جمله محتومات است
یعنی تغییر نخواهند یافت عرض کردم که ندا چگونه است فرمود که ندا کننده از آسمان در اول روز ندا میکند
که آگاه شوید بدرستیکه علی و شیعه او ایشان اند رستگاران مؤلف گوید که این باب و باب سیرت آنحضرت در
بسیاری از اخبار مشترکند و در آن باب بسیاری از اخبار این باب مذکور میشود و بسیاری هم از اخبار

باب ابنده در باب گذشته کذشت سید علی بن عبد الحمید باسناد خود تا باحمد بن محمد ایادی روایت نموده او
حدیث را رفع نموده از عبد الله بن عجلان روایت کرده او کفته که در خدمت صادق ع قائم ع ذکر نمودیم
پس من عرض کردم که خروج آنحضرت را چکونه بدانیم فرمود که در آنوقت شما ها روز صبح میکنید ناکاه می
بینید که صحیفهٔ نزد سر شما هست و در آن این دو کلمه نوشته شده طاعَةٌ مَعرُوفَةٌ یعنی بتبعیت قائم
علیه السلم طاعتیست معروف و باسناد خود از فضل بن شاذان روایت نموده او کفته که چنان روایت شده که در
بیدق مهدی ع نوشته میشود که اِسمَعُوا وَاَطِیعُوا یعنی قول آنحضرت را بشنوید و اطاعت کنید و باسناد خود
از فضل او از ابن محبوب او حدیثرا باباقر ع رفع نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه لشکر سفیانی بزمین فرو رفت
تا اینجا بیان فرموده که قائم ع در این روز در مکه در نزد بیت الله الحرام در حالتیکه بخدا پناه میبرد میکوید
که من ولی خدا هستم من از همه خلایق بخدا و محمد ص نزدیکترم هر که با من در خصوص آدم ع کفتکو نماید هر آینه
من نزدیکتر بن خلایقم بآدم ع هر که در خصوص نوح ع با من کفتکو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم به نوح ع
و هر که در خصوص ابرهیم ع با من کفتکو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بابرهیم ع و هر که در خصوص محمد ص با من
کفتکو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بمحمد ص و هر که در خصوص پیغمبران با من کفتکو نماید هر آینه من نزدیکترین
خلایقم به پیغمبران بدرستیکه خدا ایتعالی میفرماید اِنَّ اللهَ اصطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ اِبرٰهِیمَ وَآلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ
ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ یعنی بدرستیکه خدای تعالی آدم و نوح ع و آل ابرهیم و آل عمران را از میان
عالمیان برکزید ایشان ذریه هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیکر متولد شده و خدا شنوا و دانا است غرض
آنحضرت از تلاوت این آیه انست که آدم و نوح ع و آل ابرهیم و آل عمران برکزیدکان خدایند من هم نزدیکترین
خلایقم بایشان بعد از آن فرمود که من باقی ماندهٔ آدم و برکزیدهٔ نوح و ابرهیم و خالص و صاف شدهٔ محمد ص آکاه
شوید که هر که در خصوص کتاب خدا با من کفتکو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بکتاب خدا آکاه شوید هر که در
خصوص سنت رسول خدا ص با من کفتکو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بسنت رسول خدا ص و سیرت او بخدا
قسم میدهم کسانیرا که کلام مرا میشنوند برای اینکه حاضران بغایبان کفتهٔ مرا برسانند پس در آنحال خدا ایتعالی
اصحاب آنحضرت را که سیصد و سیزده نفرند در غیر موسم حج مانند ابرهای وقت پائیز بر سرش جمع مینماید بعد از آن
صادق ع این آیه را تلاوت فرمود اَینَما تَکُونُوا یَاتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعًا یعنی در هر جا باشید خدا ایتعالی همهٔ شما را میاورد
پس ایشان با آنحضرت در میان رکن و مقام بیعت میکنند و در نزد وی عهد نامه از رسول خدا ص میباشد که آنرا
پدرانش باو رسیده پس اکر این عهد بر خلایق مشتبه شود یعنی با آن عهد نامه آنحضرت را بشناسند هر آینه ندای
آسمانی بر ایشان مشتبه و مشکل نخواهد شد در وقتیکه بنام او و بنام پدرش ندا کرده شده میشود و باسناد مذکور
رفع حدیث تا بعلی بن الحسین ع در خصوص ذکر احوال قائم ع در خبر طولانی نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع در زیر
درخت کندم کون می نشیند در آنحال جبرئیل ع در صورت مردی از قبیلهٔ کلب بخدمتش میاید و باو میکوید که ای بندهٔ
خدا برای چه چیز در اینمکان نشسته در جوابش کوید که ای بندهٔ انتظار میکشم که شب بیاید و ...... در آخر
شب بسوی مکه بروم و ناخوش میدارم که در این کرمی هوا بسوی مکه بیرون روم پس جبرئیل میخندد در وقتیکه خندید
آنحضرت او را میشناسد پس او دست آنحضرت را میکیرد و باوی مصافحه مینماید و باو سلام میکند و میکوید
که برخیز پس جبرئیل ع اسبی براق نام بخدمت آنحضرت میاورد آنحضرت بآن سوار میشود و بکوه رضوی میاید در آن
آنحال محمد ص و علی ع بانجا تشریف میاورند و برای آنحضرت عهد نامه مینویسند که آنرا برای خلایق بخواند بعد از آن
بسمت مکه بیرون میرود در حالتیکه خلایق در آنجا جمع شده اند در آنحال مردی از جایش برمیخیزد و با آواز بلند
ندا میکند که ایها الناس مطلب شما اینست یعنی ایمرد است بدرستیکه او آمده است برای اینکه شما را دعوت نماید
بسوی چیزیکه رسول خدا ص بان دعوت نموده پس در آنحال منافقان برمیخیزند تا اینکه او را بکشند در آنا سیصد
نفر یا قدری بیشتر برمیخیزند و شر آنجماعت را از سر آنحضرت دفع مینمایند و ایشان را از او منع کنند پنجاه نفر از آن
سیصد نفر از اهل کوفه است و مابقی ایشان از سایر جماعت خلایق میباشند بنوعیکه بعضی از ایشان بعضی دیکر را
نمیشناسند در غیر موسم حج در آنجا جمع میشوند و باین اسناد حدیثرا بابی بصیر رفع نموده او از ابیجعفر ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود که قائم ع از دو زبکه با سیصد و سیزده که عدد اصحاب بدر است در ذی طوی میباشد انتظار
میکشد تا وقتیکه پشتش را بحجر الاسود میدهد و بید قش را میجنباند علی بن ابی حمزه کوید که اینحدیثرا به ...... خدمت
ابی ابرهیم عرض کردم فرمود که قرآن تازه با عهد نامه و منشور نامهٔ هم در دستش میباشد و باسناد خود رفع حدیث

بابی بصیر نموده او از ابیجعفر ع نقل نموده در حدیث طولانی تا باینجا که آنحضرت فرمود که قائم ع باصحاب خود میکوید
که این قوم اهل مکه مرا نمیخواهند لیکن خدا مرا بسوی ایشان فرستاده برای اینکه با ایشان حجت بکیرم بنوعیکه بمثل من
سزاوار است اینکه باینطور حجت بکیرد پس مردی را از اصحاب خود بپیش میخواند و باو میکوید که بسوی اهل مکه برو و
بایشان بکو که من فرستادهٔ فلانم بسوی شما میکوید که من از اهل رحمت و معدن رسالت و خلافتم و ما ئیم ذریهٔ محمد
خالص و برکزیده که از پیغمبران متولد شده ایم و بدرستیکه ما مظلوم شدیم و مقهور کردیده ایم و از وقتیکه پیغمبر ما وفات یافت
تا این روز حق ما را از ما کرفته اند ما از شما یاری بکنید پس چون آن جوان این سخن را میکوید اهل مکه
براو میجهند و سرش را در ما بین رکن و مقام میبرند و او نفس زکیه است پس وقتیکه این خبر بآنحضرت میرسد باصحاب خود
میفرماید که آیا من بشما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمیخواهند پس اصحاب آنحضرت او را ترک نمیکنند و از پیش بجای دیکر
نمیروند تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدرند از بالای کوه ذی طوی بپائین میایند تا اینکه بمسجد
الحرام داخل میشوند پس آنحضرت در مقام ابرهیم ع چهار رکعت نماز میکذارد و پشت بحجر الاسود تکیه میدهد
بعد از آن حمد و ثنای الهی بجا میاورد و رسول خدا ص را ذکر میکند و باو صلوات میفرستد و بنوعی سخن میکوید که
احدی نکفته باشد در آنحال اول کسیکه برای بیعت بدست آنحضرت میزند جبرئیل ع و میکائیل ع میباشند و با
ایشان رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع برمیخیزند و کتاب تازهٔ مهر شده که مهرش هنوز نخشکیده و بر عرب بسیار سخت
و شدید است بقائم ع میدهند و باو میفرمایند که باحکام این کتاب عمل بکن و با آنحضرت سیصد و سیزده نفر یا قدر
قلیلی از اهل مکه بیعت میکنند بعد از آن از مکه بیرون میاید تا اینکه در میان مثل حلقه میباشد عرض کردم که حلقه
چیست فرمود که آن ده هزار نفر مرد است پس در سر آنحضرت ده هزار نفر ... میباشد و جبرئیل از طرف دست راست
و اسرافیل از سمت دست چپ آنحضرت میروند بعد از آن بیدق جلوه کنان خود را میجنبانند و برچم شرا
میکشاید و آن بیدق رسول خدا ص است که کاملت و شمشیر رسول خدا ص هم که ذو الفقار باشد حمایل میکند
و در حدیث دیکر وارد شده که هیچ شهر نمیباشد مکر اینکه طایفهٔ از اهل آنجا با آنحضرت بیرون میروند و در
خدمت او میباشند مکر بصره که از آنجا احدی با او بیرون نمیرود و باین اسناد رفع حدیث بفضل بن یسار نموده او از
صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که خزینهٔ در طالقان هست که نه طلا است و نه نقره و بید قی هست
که از روزیکه پرچمش پیچیده شده تا بانحال کشاده نکردیده و پاره مردان در آنجا هستند که دلهای شان مانند
پاره های آهنند و بانها در خصوص توحید الهی هرکز شک عارض نمیشود ایشان از سنک سخت ترند اکر ایشان را
بکوهها دچار بکنند هر آینه آنها را از جا بر میکنند و با بید قهای خود هیچ شهر را قصد نمیکنند مکر اینکه از اخراب
مینمایند و در روی اسبهای ایشان زینهای طلا میباشد و خود شانرا برای برکت با قتر بزین اسب امام ع میمالند
و آنحضرت را میان میکیرند و خود شانرا برای او سپر میکنند و او را در جنکها محافظت مینمایند و هرچه که آنحضرت
میخواهد ایشان برای او کفایت میکنند در میان ایشان مردان هستند که شبها نمیخوابند ایشانرا در اثنای
نماز صدا اینیست مانند صدای زنبور از اول شب تا آخر آن در سر پا میایستند و وقتیکه صبح میکنند در بالای
اسبهای خود میباشند ایشان در شبها مانند راهبان اند و در روزها مانند شیران اطاعت ایشان با آنحضرت
بیشتر است از اطاعت کنیز با آقایش خود ایشان مانند مصابیح یعنی چراغ هست و دلهای ایشان مانند چراغ و ایشان
از ترس خدا ترسان میباشند خلایق را بشهادت کلمهٔ طیبه دعوت میکنند و آرزو مینمایند که در راه خدا کشته
شوند شعار شان یا لثارات الحسین کفتن است و وقتیکه آن لشکر رو بسمتی میکذارند رعب و بیم ایشان یکماهه راه
در پیش اپیش ایشان بدلهای خلایق مینشیند آنحضرت با ایشان پیغام میدهد همکی از ترس و بیم بخدمتش میایند
خدای تعالی بامام حق یاری میکند و باین اسناد تا بکابلی از ابیجعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بقائم علیه السلم
در مکهٔ معظمه باحکام کتاب خدا و سنت رسول الله ص بیعت میکنند در آنجا عاملی و حاکمی تعیین میکند بعد از آن بسمت
مدینه متوجه میشود در آن اثنا بآنحضرت خبر میرسد که عامل را در مکه کشتند پس آنحضرت بسوی ایشان میکردد و با
ایشان میجنکد و بسیار را میکشد و زیاده از این نمیکند بعد از آن میرود و خلایق را در میان بمسجد مدینه بکتاب خدا
و سنت رسول او و بولایت علی بن ابیطالب ع و بیزاری نمودن از دشمنانش دعوت میکند تا اینکه آنحضرت به بیدا میرسد
پس لشکر سفیانی بسوی او بیرون میاید در آنحال خدا ایتعالی ایشانرا بزمین فرو میبرد و در خبر دیکر چنین وارد شده که آن
حضرت بسوی مدینه بیرون میرود و هر قدریکه بخواهد در آنجا مکث میکند و مردی را از اصحاب خود در آنجا عامل
و والی میکند بعد از آن از آنجا بسمت کوفه بیرون میاید وقتیکه در میان قبیلهٔ شقره فرود میاید ناکاه مکتوبی از سفیانی

با اهل مدینه میرسد بدین مضمون که اگر او را یعنی قائم علیه السلام را نکشید هر آینه مردان شما را بقتل میرسانیم و زنان شما را اسیر میکنیم در آنحال اهل انجا بر آن رسول هجوم میکنند و او را بقتل میرسانند و این خبر بآنحضرت میرسد او و بسوی ایشان مراجعت میفرماید و ایشان را میکشد و قریش را بنوعی بقتل میرسانند که احدی از ایشان سوای اکله کبش باقی نمیماند و بعد از آن دو مرد را انجا والی نصب میکند بعد از آن بسمت کوفه بیرون میآید پس روی او و ارد تا اینکه در نجف اشرف فرود میآید مؤلف گوید که شیخ احمد بن فهد در کتاب مهذب و غیر او در غیر این کتاب باسنادهای خودشان از معلی بن خنیس روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که روز نوروز است آن روز یکه قائم ما اهل بیت و صاحبان امر که در خدمتش میباشند در آن روز ظهور میکنند خداوند کرد که او را بر دجال غالب میکرداند پس آنحضرت او را در کناسه کوفه بردار میکشد و هیچ روز نوروز نمیرسد مگر اینکه ما در آن روز منتظر فرج میباشیم زیرا که آن روز از روزهای ما است اهل فارس حرمت آن روز را نگه داشتند و شما عربها آن را ضایع کردانید

باب بیان سیرت و کیفیت رفتار

و اخلاق و عدد اصحاب آنحضرت و بیان چیزهائی که بزمان او اختصاص دارد و احوال اصحاب او سلام الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب قرب الاسناد از هرون او از ابن زیاد او از جعفر او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه قائم ما قیام مینماید قطایع منحل میشود پس دیگر قطایع نمیباشد مراد از قطایع زمینها نیست از اراضی خراج سلطان آنها بطریق مقاطعه بر عهده بدهد شیخ صدوق در کتاب خصال از ابن موسی او از حمزة بن قسم او از محمد بن عبدالله عمران او از محمد بن علی همدانی او از علی بن ابی حمزه او از پدرش او از ابیعبدالله او از ابی الحسن علیهما السلام روایت نموده که ایشان فرمودند که هرگاه قائم قیام مینماید هر آینه بسه چیز حکم میکند که احدی پیش از او بآنها نکرده پیر را اگر زنا نموده باشد و کسیرا اگر زکوة ندهد میکشد و میراث برادر را به برادری میدهد که در عالم ارواح در میان ایشان برادری باشد نه در ولادت در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از ابن یزید او از مصعب بن یزید او از اعوام بن زبیر روایت کرده او گفته که ابو عبدالله فرمود که قائم روی میآورد با چهل و پنج نفر مرد که از نه قبیله اند از قبیله یک مرد و از قبیله دو مرد و از قبیله سه مرد و از قبیله چهار مرد و از قبیله پنج مرد و از قبیله شش مرد و از قبیله هفت مرد و از قبیله هشت مرد و از قبیله نه مرد و بدین نهج بر سرش جمع میشوند تا اینکه ده هزار نفر تمام شود شیخ صدوق در عیون اخبار رضا از احمد بن ثابت دوالیبی او از محمد بن علی بن عبدالصمد او از علی بن عاصم او از امام محمد تقی او از پدرانش روایت کرده او گفته که رسول خدا به ابی بن کعب در وصف قائم فرمود که خداوند عالم در صلب امام حسن عسکری نطفه مبارک پاک و پاکیزه قرار میدهد هر مؤمنی که خدای تعالی از او عهد و پیمان گرفته بآن نطفه راضی میشود و او را دوست میدارد و هر منکر حق بآن کفران میکند و از انکار مینماید پس او امامیست با تقوی و شاد و پاک کننده و پسندیده شده و هدایت کننده و هدایت کرده شده با عدالت حکم مینماید و خلایق را بعدل امر میکند خدا را تصدیق میکند و خدا او را در سخنانش تصدیق میفرماید و از تهامه خروج میکند در وقتیکه دلایل و علامات خروجش ظاهر میشوند و برای او خزینه ها هستند نه از طلا اند و نه از نقره بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلفت و مردان نامدار اند که علامت و سیمای ایمان از ناصیه ایشان هویدا است خدای تعالی ایشان را از شهرهای دور برای آنحضرت جمع میکند ایشان بقدر عدد اصحاب بدر اند که سیصد و سیزده نفر باشند در نزد او صحیفه سر بمهری باشد که عدد اصحابش با نامهای و نسبها و شهرها و طبیعتها و صفتها و کنیه های ایشان در آنجا نوشته و ایشان مشقت کش و تلاش کننده میباشند در اطاعت آنحضرت در آنحال ابی عرض نمود که یا رسول الله دلایل و علامات خروجش چیستند فرمود که بیرق نیست و قتیکه خروج او نزدیک شد بیرق او بنفسه باز میشود و آنکه کسیکه از ابکشاید کشوده میشود در آنحال خداوند عالم آن بیرق را بسخن میآورد پس آنحضرت را ندا میکند که یا ولی الله خروج بکن دشمنان خدا را هلاک کردان و آن بیرق دو بیرق نیست که دو علامت اند برای خروجش و او را شمشیری میباشد در غلاف پنهان که وقت خروجش نزدیک شد از غلافش بیرون میآید و خدای عالم از آن بسخن گفتن میآورد پس شمشیر او را ندا میکند یا ولی الله خروج بکن بر تو حلال نیست اینکه از کشتن دشمنان خدا پس نشینی پس در آنحال خروج میکند دشمنان خدا را در هر جا که میباید میکشد و حدود الهی را برپا میدارد و با حکم خدا حکم مینماید و خروج میکند در حالتیکه جبرئیل در دست راستش و میکائیل در دست چپ میباشند و کفته های مرا بعد از این ذکر خواهید نمود هر چند که بعد از مدتی مدید باشد و امر خود را بخدا میسپارم یا ابی طوبی کوارا باد بکسی که با آنحضرت ملاقات نماید و طوبی باد برای کسیکه او را دوست بدارد و طوبی باد برای کسیکه باو قایل شود آنحضرت ایشان را از هلاکت نجات میدهد و بسبب اقرار نمودن بوحدانیت خدا و برسالت رسول او

و با امامت همه ائمه خداوند عالم بهشت را برای ایشان میکشاید مثل ایشان در روی زمین مثل مشکی است که بویش همیشه میآید و هیچ تغییر نمییابد و مثل شان در آسمان مثل ماه نورانیست که هرگز نورش خاموش نمیشود ابی عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله این ائمه را خداوند عز و جل چگونه بیان نموده فرمود که خدای تعالی دوازده صحیفه بمن نازل نمود نام هر یکی از ایشان در یکی از آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت کردیده شیخ صدوق در عیون اخبار رضا علیه السلام و علل الشرایع از ابن سعید هاشمی او از فرات او از محمد بن احمد همدانی او از عباس بن عبدالله بخاری او از عبدالله بن قسم بن ابراهیم او از هروی او از رضا او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که وقتیکه خدا مرا در معراج باسمان بردند ندا در رسید که یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک ای پروردگار من صاحب برکتی تو و شانت بلند است پس ندا در رسید که یا محمد تو بنده منی و من پروردگار تو لیس بمن عبادت کن و توکل نما و تو نور منی در میان بندگانم و فرستاده منی بسوی خلق من و حجت منی بر مخلوقات من برای تو و تابعان تو بهشت خود را خلق کردم و جهنم و آتش خود را برای آنکسانیکه خلق نمودم که با تو مخالفت بکنند و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب کردانیدم و برای شیعه ایشان ثواب خود را قرار دادم عرض کردم که پروردگارا اوصیای من کیانند ناگاه ندا در رسید که یا محمد اوصیای تو آنانند که نامهای ایشان بر ساق عرش نوشته شده پس در آنحالیکه در پیش پروردگار خود ایستاده بودم بساق عرش نگاه کردم دوازده پارچه نور دیدم در هر یکی از آنها سطر سبزی بود در هر سطری از آنها نام وصیی از اوصیای من نوشته شده بود اول شان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر شان مهدی امت من بود پس عرض کردم که پروردگارا آیا ایشانند اوصیا و دوستان و اصفیا و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشان اوصیا و خلفای تو اند و بهترین مخلوقات منند بعد از تو و سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خودم هر آینه بسبب ایشان دین خود را ظاهر و آشکار میکنم و با ایشان کلمه خود را بلند میکردانم و با آخر ایشان که قائم علیه السلام است روی زمین را پاک مینمایم و او را بممالک شرق و غرب مالک میکردانم و بادها را در حکم و تسخیر او می کردانم و ابرها را برای او مطیع و فرمانبر میکنم و در اسباب او ترقی میدهم و با لشکر خود باو یاری میکنم و بملائکه خود باو امداد مینمایم تا اینکه دعوت مرا آشکار نماید و همه مخلوقات مرا بر توحید من جمع بکند بعد از آن سلطنت او را دائمی میکردانم و سلطنت روزگار را تا روز قیامت در میان اولیای خود قسمت میکنم مؤلف گوید که تتمه این حدیث در باب فضیلت ائمه علیهم السلام بر ملائکه مذکور است و مراد از اسباب راههای آسمانها است چنانچه خدای تعالی در قرآن در مقام حکایت از فرعون فرموده لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ یعنی فرعون گفت که امید هست که براههای آسمانها برسم یا اینکه مراد وسیله هائیست که قائم علیه السلام با آنها بمقصدهای خویش میرسد چنانچه خدای تعالی فرموده ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا معنی اول در نظر اظهر است چنانچه بعد از این در خبر میآید طبرسی ره در تفسیر آیه اول گفته که معنی آیه اینست که امید هست که براههای آسمانها برسم و از آسمانی باسمان دیگر بکذرم بعضی گفته که مراد اینست که بدرهای راههای آسمانها برسم بعضی دیگر گفته که مراد از اسباب آسمانها منزلهای آسمانها است و پاره گفته که مراد اینست که امید هست که با وسیله و سببهای آسمانها برسم و چیزهائی که از من پنهان است بدانم در آن دو کتاب مذکور شیخ صدوق علیه الرحمة از همدانی او از علی او از پدرش او از هروی روایت کرده او گفته که بخدمت رضا علیه السلام عرض کردم که یابن رسول الله چه میفرمائی در خصوص حدیثیکه از صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمود که وقتیکه قائم علیه السلام خروج میکند اولاد قاتلان حسین علیه السلام را در عوض کرده های پدران شان بقتل میرساند رضا علیه السلام فرمود که چنانست که صادق علیه السلام فرموده عرض کردم که بنا بر این چه میشود معنی قول خدای عز و جل وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ یعنی هیچکس وزر دیگری را بکردن نمیکیرد فرمود خدای تعالی در همه فرمودهای خود صادق است ولیکن اولاد قاتلان حسین علیه السلام بکرده های پدرانشان در خصوص آنحضرت راضی میشوند و بآنها افتخار میکنند و هر که بچیزی راضی شود مانند کسی میباشد که آنرا مرتکب شده است و هرگاه مردی در مشرق کشته گردد و مردی در مغرب بکشته شدن او راضی شود هر آینه آن راضی شونده در نزد خدای تعالی شریک قاتل میباشد و اینکه قائم علیه السلام در وقت خروجش ایشان را می کشد برای اینست که ایشان بکرده های پدرانشان راضی میباشند راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که قائم علیه السلام در کار خروجش بکدام کار ابتدا مینماید فرمود که با بنی شیبه کشیدن از ایشان پس دستهای شان را میبرد و در کعبه آویزان میکند و ندا میدهد که ایشان دزدهای بیت الله الحرام اند محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از حمزة بن یعلی او از محمد بن فضیل او از ربیع او از رفید غلام ابن هبیره روایت نموده او گفته که بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که یابن رسول الله فدای تو شوم آیا قائم علیه السلام در میان اهل عراق بسیرت و طریقه علی بن ابیطالب علیه السلام رفتار میکند فرمود نه یا رفید بدرستیکه علی بن ابیطالب علیه السلام در میان اهل عراق بطریقی رفتار نمود که در جفر ابیض است یعنی بطریق ملایمت با ایشان سلوک کرد

وقائم ع بر هیچ یا عربها رفتار میکند که در حضر راه است عرض کردم که فدای تو شوم چه عمل چیست آنحضرت انگشت بر درد گلوی خود را
بجلقش کشاند و فرمود که اینگونه رفتار میکند یعنی سرهای دشمنان خدا را میبرد. بعد از آن فرمود که یا رشید
بدرستیکه هر اهل بیت را جواب دهنده هست که بکرید های اهل خود شاهد است و برای امثال ایشان شفاعت کننده
مؤلف گوید که مراد از نجیب بهمه ائمه ع است یا قائم ع است تنها و اول اظهر است. در نظر شیخ صدوق در کتاب
علل الشرایع از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از برقی و از ابی زهیر شبیب بن انس و از بعضی اصحاب صادق ع روایت
نموده او گفته که ابو حنیفه بخدمت آنحضرت داخل شد آنحضرت با او فرمود که خبر ده مرا از قول خدا تعالی سیروا فیها
لیالی و ایاما آمنین یعنی در روی زمین شبها و روزها راه بروید در حالتیکه در امن هستید آنحضرت از او پرسید
که این سنت در کدام سر زمین است از بقعه های روی زمین ابو حنیفه در جواب گفت چنان گمان دارم که آن سر
زمین ما بین مکه و مدینه باشد پس آنحضرت با صحاب خود متوجه شده فرمود که آیا میدانید که در میان مکه و مدینه
سر راه خلایق برهنه میشود و اموال ایشان از ایشان گرفته میگردد و از خود شان خاطر جمع نمیشوند تا اینکه کشته هم
کردند ایشان عرض کردند که آری چنین است که پیغمبر ای راوی گوید پس ابو حنیفه ساکت گردید بعد از آن آنحضرت
نیز فرمود که یا ابا حنیفه خبر ده مرا از قول خدا تعالی من دخله کان آمنا یعنی هر که بآنجا داخل شود در امن میباشد
آنحضرت از او پرسید آن سر زمینیکه هر که بآنجا داخل شود در امن میباشد کدام است ابو حنیفه گفت کعبه آنحضرت
فرمود که آیا از این قضیه خبر داری که حجاج بن یوسف پسر زبیر را در کعبه بر بالای منجنیق گذاشت و او را کشت آیا این
پسر زبیر در امن بود راوی گوید پس ابو حنیفه نیز ساکت شد وقتیکه ابو حنیفه از مجلس آنحضرت بیرون رفت ابوبکر
حضرمی بخدمت آنحضرت عرض کرد که فدای تو شوم جواب این دو مسئله چیست فرمود یا ابابکر ایه سیروا فیها لیالی
و ایاما آمنین عبارتست از سیر کردن و راه رفتن با قائم ما اهل بیت یعنی کسانیکه در ایام ظهورش در خدمت
اش راه میروند در امن میباشند و معنی ایه و من دخله کان آمنا اینست که هر که بر بیعت قائم ع داخل کرد و بدست
مبارکش دست زند و داخل اصحاب آنحضرت شود هر آینه در امن میباشد تا آخر حدیث در کتاب علل الشرایع از ما
جیلویه و از عم خویش و از برقی و از پدرش و از محمد بن سلیمان و از داود بن نعمان و از عبد الرحیم قصیر روایت کرده
او گفته که ابو جعفر علیه السلام بمن فرمود که آگاه باش که هر گاه قائم ع ما قیام نماید هر آینه حمیرا یعنی عایشه زنده کرد اینده
شده و بخدمت آنحضرت آورده میشود تا اینکه باو تازیانه حد بزند و تا اینکه انتقام فاطمه ع دختر محمد ص را از او بستاند عرض
کردم که فدای تو شوم برای کدام معصیت باو حد میزند فرمود که برای افترا گفتنش بمادر ابراهیم پسر رسول خدا ص عرض
کردم که چگونه شد که خدا تعالی الحد را تا قیام قائم ع تا خیر نمود فرمود که تا خیر آن از این راه هست که خدا محمد ص را
برای خلق رحمت فرستاده و قائم ع را برای ایشان عذاب و نقمت کردانیده مؤلف گوید که قصه این افترا در مقام بیان احوال
رسول خدا ص و در کتاب ذکر گذشت علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش و از ابن عمیر و از منصور بن یونس و از ابی خالد
کابلی روایت نموده او گفته که ابو جعفر ع فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه گویا قائم ع را میبینم در حالتیکه پشت
بحجر الاسود داده حق غصب شده خود را از خدا میطلبد بعد از آن میگوید که ایها الناس هر که در خصوص خدا
با من محاجه و گفتگو نماید هر آینه از همه نزدیکترم بخدا و ایها الناس هر که در خصوص آدم ع با من گفتگو نماید
هر آینه من از همه نزدیکترم بآدم ع و ایها الناس هر که در خصوص نوح ع با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترم بنوح ع
ایها الناس هر که در خصوص ابراهیم ع با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترم بابراهیم ع ایها الناس هر که در خصوص
موسی ع با من گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترم بموسی ع ایها الناس هر که در خصوص عیسی ع با من گفتگو نماید هر آینه
من نزدیکترم بعیسی ع ایها الناس هر که در خصوص محمد ص با من گفتگو نماید هر آینه من از همه نزدیکترم بمحمد ص
ایها الناس هر که ... در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید هر آینه من از همه نزدیکترم بکتاب خدا بعد از آن آن
حضرت بمقام ابراهیم ع میرود و دو رکعت نماز در آنجا میکند و باز حق خود را از خدا تعالی میطلبد بعد از آن
ابو جعفر ع فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه آن مضطر که خدای عز و جل در کتاب خود فرموده امن یجیب المضطر
اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض یعنی آیا سوای خدا و ند عالم کدام شخص دعای مضطر را در وقتیکه خدا
را میخواند قبول میکند و شما را یعنی ائمه ع را میگرداند خلفای روی زمین میکند پس اول کسیکه با آنحضرت بیعت میکند
جبرئیل ع میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند پس در آن وقت هر که از آن سیصد و سیزده
نفر ... براه افتاده است میآید و بخدمت آنحضرت میرسد و هر که براه نیفتاده است از رخت
خوابش مفقود و نایاب میشود یعنی او هم براه سیاهه بخدمت آنحضرت میرود اینست معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام

که ایشان مفقود شده اند از میان رخت خوابشان اینست معنی قول خدای عز و جل فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا
یات بکم الله جمیعا یعنی بسوی خیرات سبقت و پیشی نمائید در هر جا باشید خدا همه شما را میاورد آنحضرت فرمود
که مراد از خیرات ولایتست و در جای دیگر در تاویل ایه و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة فرمود بخدا
سوگند یاد میکنم که امت معدوده عبارت است از اصحاب قائم ع بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه ایشان در یکساعت
بنزد قائم ع جمع میشوند پس وقتیکه آنحضرت ببیدا آمد میرسد لشکر سفیانی بسوی او بیرون میاید در آنحال خدای
تعالی بزمین امر میفرماید که ایشان را بگیرد زمین از پاهای ایشان میگیرد همه ایشان را فرو میبرد اینست معنی قول خدای
عز و جل و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب یعنی اگر ایشان را ببینی در وقتیکه مضطرب میشوند هر آینه
ایشان را از آن اضطراب خلاصی نیست و گرفته میشوند از جایگاه نزدیک یعنی از زیر پاهای ایشان در آنحال میگویند
که امنا به یعنی ایمان آوردیم باو یعنی قائم آل محمد ص و انی لهم التناوش من مکان بعید و حیل بینهم و بین ما یشتهون
یعنی چگونه میشود اینکه ایمان را از جایگاه دور اخذ نمایند تا اینکه از هلاکت ایمن باشند چنانچه ممکن نیست اینکه
کسی از دست کس دیگر از او دور است چیزی بستاند و در میان ایشان از آنچه که خواهش میکنند که خلاصی ایشان
باشد از هلاک شدن در دست قائم ع مانع واقع شد چنانچه مثل این بیشتر از این باتباع ایشان اتفاق افتاد یعنی
هلاک کردید ند زیرا که ایشان در شک و ریب بودند شیخ صدوق در کتاب خصال از اصول اربعمائه روایت نموده که
امیر المؤمنین ع فرمود که خدای تعالی بسبب ما ابتدا بخلقت عالم نمود و بسبب ما هم از اختم و تمام خواهد کرد و بسبب ما
محو میکند خدا هر چیز را که میخواهد و بسبب ما اثبات میکند هر چیز را که میخواهد و بسبب ما اغتشاش و ناسازگاری
و پریشانی زمانه را دفع میکند و به برکت ما باران را نازل میگرداند پس شما را مغرور شدن از خدا غافل نگرداند
و آسمان قطره از آب از وقتی که از او حبس نموده تا حال نازل نگردانیده هر گاه قائم ع ما ظهور کند هر آینه آسمان
قطره های خویش را فرو میریزد و زمین نباتات خود را میرویاند و هر آینه عداوت و خصومت از دلهای بندگان
زایل میشود و درندگان با حیوانات مصالحه میکنند یعنی درندگان به حیوانات متعرض نمیشوند و زن از عراق
بشام میرود و پاهایش را نمیگذارد مگر بر بالای نباتات و اسباب و آلات زینتش در سرش میباشد و هیچکس باو متعرض
نمیشود و هیچ جانور درنده باو تعرض نمیکند و او هم از آنها نمیترسد در کتاب مذکور از ابن ولید و از صفار و از
حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره و از عباس بن عامر و از ربیع بن محمد و از حسن بن ثویر بن ابی فاخته و از پدرش و از
علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم علیه السلام ما قیام نمود خدای تعالی
آفت را از شیعه ما زایل میگرداند و دلهای ایشان را مانند پاره های آهن سخت میکند یعنی دلیر و شجاع گردانند و
قوت هر مرد را بقدر قوت چهل مرد میکند و ایشان حکام روی زمین و بزرگان آن میباشند راوندی در کتاب
قصص الانبیاء باسناد خود از شیخ صدوق و از محمد بن علی بن مفضل و از احمد بن محمد بن عمار و از پدرش و از حمدان
قلانسی و از محمد بن جمهور و از مریم بن عبد الله و از ابی بصیر و از صادق آل محمد ع روایت نموده که آنحضرت فرمود
یا ابا محمد گویا قائم ع را میبینم که با اهل و عیال خود در مسجد سهله فرود آمده عرض کردم آیا آنجا منزل آنحضرت میباشد
فرمود آری و آنجا منزل ادریس ع بوده و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر اینکه در آنجا نماز کرده و هر که در
آنجا اقامه نماید بمنزله کسیست که در خیمه رسول خدا ص اقامه نموده و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نیست مگر
اینکه دلش بآنجا مایل و شوقمند میشود و هیچ شبانه روز نمیگذرد مگر اینکه ملائکه بآنجا میایند و بخدا در آنجا
عبادت میکنند یا ابا محمد آگاه باش اگر من در نزدیکی شما میبودم هر آینه نماز نمیکردم مگر در آنجا بعد از آن وقتیکه
قائم ع ما قیام نمود هر آینه خدای تعالی برای پیغمبر خود و برای همه ما ها از دشمنان انتقام میگیرد شیخ صدوق
در کتاب علل الشرایع از پدرش و از سعد و از احمد بن محمد و از علی بن حسن تیمی و از برادرش که احمد و محمد باشند ایشان
از علی بن یعقوب هاشمی و از مروان بن مسلم و از مردی از اهل بصره و از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود
که آگاه شوید بدرستیکه قائم ع ما هر گاه قیام نماید هر آینه بنی شیبه را میگیرد و دستهای ایشان را میبرد و ایشان را
در کوچه ها میگردانند بعد از آن فرمود که ایشان دزدان خدا اند یعنی از بیت الله دزدی میکنند تا آخر حدیث
شیخ طوسی با پسرش در کتاب امالی از شیخ مفید و از ابن قولویه و از کلینی و از علی و از پدرش از بطائنی و از یونس
و از عمرو بن شمر و از جابر و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که در زمان قائم ع را دریابد و در پیشروی
آنحضرت در جهاد کشته شود برای او ثواب و اجر دو شهید هست و هر که در پیشروی او یکی را از دشمنان ما بکشد
با و اجر بیست نفر شهید داده میشود تا آخر حدیث علی بن یوسف در کتاب عدد القویه روایت کرده که باقر ع بکار رسید که

علم رسانیدن باحکام کتاب خدا و سنت پیغمبر در دل مهدی علیه السلام میرویند چنانچه زراعت میروید بهترین روئیدنی پس هر که از شما ها باقی بماند تا اینکه او را ببیند پس در وقتیکه او را ببیند بگوید السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَةِ وَالنُّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَمَوْضِعَ الرِّسالَةِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللهِ فِی اَرْضِهِ محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از احمد بن محمد و از جعفر بن محمد کوفی و از حسن بن حماد طائی و از سعد و از باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که حدیث ما دشوار دشوار شمرده شده است و در حوصله هیچکس نمیگنجد و هیچ کس با آن متحمل نمیشود مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که از امتحان خالص بیرون آمده باشد یا شهری که حصن و حصار داشته باشد پس وقتیکه امر ما یعنی وقت سلطنت ما در رسید و مهدی علیه السلام ما ظهور نمود هر آینه هر مردی از شیعیان ما از شیر دلیرتر و از نیزه کذرنده تر میباشد دشمن ما را با پایهایش پایمال میکند و با دستها میزند و این در وقت نزول رحمت و فرج خدا است به بندکان خود در کتاب مذکور از احمد بن محمد و از ابن سنان و از رقید غلام ابی هبیره و از صادق علیه السلام روایت نموده و کفته که آنحضرت بمن فرمود که یا رقید حال تو چکونه میشود در وقتیکه اصحاب قائم علیه السلام را ببینی که خیمه های خود را در مسجد کوفه زده اند و آنحضرت مثال جدیدی که بر عرب بسیار دشوار است ظاهر میکرداند عرض کردم که فدای تو شوم مثال جدید چیست فرمود که سر بریدن است عرض کردم که آنحضرت بچه طریق با ایشان رفتار میکند آیا بطریقه علی بن ابیطالب علیه السلام با اهل عراق که با آن طریقه با ایشان رفتار نمود فرمود نه یا رقید بدرستیکه علی علیه السلام بطریقه رفتار نمود که در جفر ابیض است یعنی با ملایمت و نرمی رفتار میکرد زیرا که میدانست که خلیفه که بعد از او است بر شیعیانش مسلط خواهد شد اگر سختی و درشتی میکرد تلافی آنرا از شیعیانش میکردند و قائم علیه السلام ما بطریقه که در جفر احمر است که عبارت باشد از سر بریدن رفتار میکند زیرا که میداند که هیچ کس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط نخواهد شد و در کتاب مذکور از سلمة بن خطاب و از عبد الله بن محمد و از ضیع بن حجاج بصری و از مشلج و از معلی و از محمد بن علی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که عصای موسی علیه السلام در اول امر در نزد آدم علیه السلام بود بشعیب علیه السلام رسید بعد از آن بموسی بن عمران و الان در نزد ما است و اندکی پیش از این آنرا دیدم در حالتیکه سبز و تر و تازه بود مانند حالت آن در وقتیکه از درختش بریده شده هر وقتی بخواهی که با آن سخن بکوئی هر آینه سخن میکوید و آن برای قائم علیه السلام ما نکهداشته شد و هر آینه آنحضرت با آن عصا کارها میکند که موسی علیه السلام با آن میکرد آنحضرت با آن امتحان میکند و چیزها را که از دروغ ساخته اند میبلعد و هر چیز که مامور میشود از آن به طریقیکه مامور شده میکند و به سمت که رو کند آن چیزها را که با سحر و دروغ ساخته اند بلع میکند و برای آن دو لب کشوده میشود یکی در زمین و دیکری در سقف و ما بین آن دو لب چهل ذراع میباشد و هر چه که از دروغ و سحر ساخته اند همه آنها را با زبانش فرو میبرد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از پدرش و از محمد بن یحیی و از سلمه مثل این را روایت نموده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابن هاشم و از برقی و از بزنطی و غیر ایشان از ابی ایوب حذاء و از ابی بصیر و از صادق علیه السلام روایت کرده و کفته بخدمت آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم من خواهم که بسینه ات دست بکشم فرمود هر چه میخواهی بکن پس بسینه آنحضرت و منکبهای او دست کشیدم بعد از آن فرمود که ملاحظه تو سینه و منکبهای مرا برای چیست عرض کردم که فدای تو شوم از پدرت شنیدم میفرمود که سینه قائم علیه السلام پهن و منکبهایش کشاده و میان آنها پهن است فرمود یا ابا محمد بدرستیکه پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنهای آن از زمین میکشید و من او را پوشیدم نزدیک شد که با قدم برابر شود و قدری قلیل درازتر بود و آن زره بقد قائم علیه السلام چنان میشود که بقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله میشد در حالتی که دامنهای آن بر زمین بلندتر بود کویا که کمربند آن باد و حلقه با لا کشیده بود صاحب این امر در صورت و هیئت از چهل ساله مرد نمیکذرد یعنی همیشه در صورت چهل ساله مرد میباشد سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خرائج و جرائح از ابی بصیر مثل این را نقل کرده و در این روایت بدین نهج وارد شده که آن زره بقامت صاحب این امر چنان میشود که دامنهای آن از زمین بلندتر میباشد چنانچه بقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین نهج بود محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از عبد الله بن جعفر و از محمد بن عیسی و از یونس و از حریز روایت کرده و کفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که عمر دنیا تمام نمیشود تا اینکه مردی از ما اهل بیت خروج نماید در میان خلایق مانند حکم داود علیه السلام و آل داود حکم میکند و از ایشان شاهد و بینه نمیطلبد در کتاب مذکور از احمد بن محمد و از سنان و از ابان روایت کرده و کفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که دنیا باخر نمیرسد تا اینکه مردی از اولاد من خروج کند در میان خلایق مانند حکم داود حکم کند و شاهد و بینه نمیطلبد و هر ذی نفس حکمش را بایشان میفرماید در کتاب مذکور از احمد بن حسین و از صفوان

بن یحیی و از ابی خالد حناط و از حمران بن اعین روایت نموده و کفته که بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که آیا شما ها پیغمبرانید فرمود نه عرض کردم که بمن خبر داد کسیکه متهم نبود که تو فرموده که ما پیغمبرانیم فرمود که او کیست که این را بتو خبر داده آیا او ابو الخطاب است عرض کردم آری فرمود که بنا بر این هذیان کو ترشده زیرا که بقول ابی الخطاب باور نمودی یا اینکه معنی کلام آنحضرت اینست که بنا بر کفته تو که قول ابو الخطاب را تصدیق میکنی من هذیان کو میباشم زیرا که مثل این سخن از عاقل صادر نمیشود راوی کوید عرض کردم که در میان خلایق با چه طریق حکم میکنید فرمود که مانند حکم آل داود حکم میکنیم در کتاب مذکور از محمد بن عیسی و از محمد بن اسمعیل و از منصور بن یونس و از فضیل اعور و از ابی عبیده و از آن حضرت یعنی صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام میکند مانند حکم داود و سلیمان در میان خلایق حکم میکند و از ایشان بینه و شهود نمی طلبد شیخ مفید در کتاب اختصاص و محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابراهیم بن هاشم و از سلیمان دیلمی و از معویه دهنی و از صادق علیه السلام در خصوص قول خدای عز و جل فرموده یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی وَالْاَقْدامِ یعنی کناهکاران از سیمای شناخته میشوند پس از پیشانی و پایهای ایشان کرفته و با تش انداخته میشوند پس آنحضرت فرمود یا معویه در خصوص این آیه چه میکویند عرض کردم که چنین کمان میکنند که خدای تعالی در روز قیامت کناهکاران را از صورت و سیمای ایشان میشناسد پس از پیشانی و پایهای ایشان کرفته با تش جهنم انداخته میشوند آنحضرت فرمود که خدای تعالی چکونه احتیاج دارد بشناختن مخلوقی که خود او را خلق و ایجاد نموده تا اینکه بکویند که خدا ایشان را از صورت و سیما میشناسد عرض کردم که فدای تو شوم پس معنی این چه میشود فرمود وقتیکه قائم علیه السلام ما قیام میکند خدا او را چنان میفرماید که خلایق را از صورت و سیما میشناسد و امر میکند کافران را از پیشانی و پایهایش میکیرند و با شدت و سختی شمشیر با و میزنند در این دو کتاب مذکور از احمد بن محمد و از ابن سنان و از ابی خالد و ابی سلام ایشان از سوره و از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که آگاه شوید بدرستیکه ذو القرنین در میان دو پاره ابر مختیر کردیده که هر یک را بخواهد برای خود بکزیند پس او ذلول را اختیار نمود و صعب را برای صاحب شما نکهداشت راوی کوید عرض کردم که صعب چیست فرمود ابریست که رعد و صاعقه یا برق داشته باشد پس صاحب شما بان ابر سوار میشود آگاه شوید بدرستیکه او بعد از این بهمین ابر سوار میشود و براههای آسمانهای هفتکانه بالا میرود و براههای زمینهای هفتکانه میرسد که پنج طبقه از آن زمینها معمور و آبادانند و دو تای دیکر خراب محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از احمد بن محمد و از علی بن سنان و از عبد الرحیم و از ابی جعفر مثل این حدیث را روایت نموده شیخ مفید در کتاب اختصاص از ابن عیسی و از ابن سنان و از کسیکه با و خبر داده و از عبد الرحیم مثل این را نقل کرده محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از محمد بن هرون و از سهل بن زیاد ابی یحیی روایت کرده و کفته که صادق علیه السلام فرمود که خدای تعالی ذو القرنین را در میان ذلول و صعب مختیر کردانید او ذلول را اختیار نمود و ذلول ابریست که در آن برق و رعد نباشد و صعب را برای خود میکزید هر آینه باو داده نمیشد زیرا که خدای تعالی آنرا برای قائم علیه السلام ذخیره کذاشته شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از همدانی و از علی و از پدرش و از علی بن معبد و از حسین بن خالد روایت نموده و کفته که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که دین ندارد کسیکه ورع ندارد و ایمان ندارد کسیکه تقیه ندارد بدرستیکه عزیزترین شما در نزد خدای تعالی کسیست که پیش از خروج قائم علیه السلام ما بطریق تقیه رفتار نماید پس هر که تقیه را پیش از ظهور قائم علیه السلام ما ترک نماید از ما نیست کفته شد در آنحال که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله از شما اهل بیت قائم علیه السلام کدام است فرمود که پسر چهارم است از اولاد من که پسر بهترین کنیزان است خدای تعالی زمین را با او از ظلم و جور پاک میکرداند و او است کسیکه خلایق در ولادتش شک میکنند و او است صاحب غیبت پیش از خروجش پس وقتیکه خروج نمود زمین با نور پروردکار خود روشن میشود و میزان عدل را در میان خلایق میکذارد و کسی بکسی ستم نمیکند و او است کسیکه زمین در زیر پایش پیچیده میشود و او سایه ندارد یعنی بدن مبارکش را سایه نمیباشد او است کسیکه ندا کننده از آسمان بنام او ندا میکند و خلایق را بسوی او میخواند بنوعیکه همه اهل زمین آن ندا را میشنوند آن ندا کننده چنین کوید که آگاه شوید بدرستیکه حجت خدا در نزد بیت الله ظهور نموده پس باو بیعت نمائید زیرا که حق با او است و اینست معنی قول خدای عز و جل اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ اَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ ابو علی در کتاب اعلام الوری از علی مثل این حدیث را نقل نموده شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از همدانی و از علی و از پدرش و از ریان بن صلت روایت نموده و کفته که بخدمت رضا علیه السلام عرض کردم که آیا توئی صاحب این امر فرمود منم صاحب این امر یعنی خلافت حق ملک است ولیکن من نیستم آنکه زمین را پر از عدل میکرداند چنانچه پر از جور کردیده

چگونه میشوم آنکسیکه زمین را پر از عدل میکرداند و با وجود این ضعف بدن که در من بینی و قائم ع کسیست که در وقت خروجش در سن پیران و در صورت جوانان میباشد و بدنش بنوعی پر قوت و پر زور میباشد که اگر دستش را بر درخت بزرگی دراز کند آنرا از بیخ بر کند و اگر در میان کوهها نعره کشد سنگهای سخت از هیبت صدایش خورده شده از هم میباشند و عصای موسی ع و خاتم سلیمان ع در نزد وی میباشند و آنحضرت پسر چهارم است از اولاد من خدا تعالی او را در پس پردهٔ خود هر قدر که خواهد غایب و پنهان خواهد نمود بعد از آن او را ظاهر میکرداند و با او زمین را پر از عدل میکند چنانچه پر از ظلم و جور کردیده در کتاب اعلام الوری از علی او از پدرش مثل اینرا روایت نموده و در آخر این روایت چنین وارد شده که آنحضرت فرمود که گویا می بینم اهل آن زمان را که بوقت ظهورش نزدیکند مأیوس و نومید شده اند زیرا که ندا کرده نشده اند باندائی که از دور شنیده میشود چنانچه از نزدیک شنیده میکرداند آن برای مؤمنان رحمت است و برای کافران عذاب و نقمت شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی او از پدرش او از محمد بن علی او از عمرو بن شمر او از جابر جعفی او از جابر انصاری روایت نموده او گفته که از رسول خدا ص شنیدم میفرمود که ذو القرنین بندهٔ بود صالح خدا تع او را بر بندگانش حجت نمود پس او قوم خود را بسوی او دعوت نمود و ایشان را بتقوای الهی امر کرد چون ایشان این سخنان را از او شنیدند بر شاخ سرش زدند از این جهة مدتی از ایشان غایب و پنهان کردید حتی چنین کفتند که او مرده یا هلاک کردیده و معلوم نیست که بکدام بیابان رفته بعد از آن ظاهر شد و بسوی قوم خویش بر کشت ایشان نیز بر شاخش زدند آگاه شوید در میان شما هم کسی خواهد آمد که مانند ذو القرنین غایب و پنهان میشود و بدرستیکه خدای تع بذو القرنین تمکین داد و او را در روی زمین قادر و توانا نمود و اسباب هر چیز را با و عطا فرمود و بمشرق و مغرب رفت و بدرستیکه خدای تع شیوهٔ او را بعد از این در قائم ع که از اولاد منست جاری خواهد کردانید و او را بشرق زمین و غرب آن خواهد رسانید تا اینکه باقی نمیماند هموار و ناهموار و کوهی که ذو القرنین بآنها پا کذاشته مکر اینکه قائم ع هم آنها را میکردد و خدای تعالی خزینهها و معدنهای زمین را برای او ظاهر و آشکار میکرداند و او را برعب منصور میکند یعنی رعب و را بدلهای خلایق میاندازد زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور کردیده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از سعد او از ابی هاشم جعفری روایت نموده او گفته که خدمت امام حسن عسکری ع بودم آنحضرت فرمود وقتیکه قائم ع قیام نمود بخراب نمودن منارهها و قصرها که در مساجد ساخته شده امر میفرماید پس در پیش خود گفتم که آنحضرت برای چه چیز بخراب نمودن اینها امر میکند ناگاه امام حسن عسکری ع ما فی الضمیر مرا دریافت نمود فرمود که خراب کردن آنها از این راه است که احداث آنها بدعت است نه پیغمبر آنها را ساخته و نه امام شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ادریس او از پدرش او از ابن عیسی او از اهوازی او از ابن ابی عمیر او از ابی ایوب او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که مردی از اهل کوفه از صادق ع پرسید که چند نفر با قائم ع خروج میکنند مردم چنین میگویند که مثل عدد اصحاب بدر که سیصد و سیزده نفر باشند با آن حضرت خروج میکنند فرمود که قائم ع خروج نمیکند مکر با صاحبان قوت و صاحبان قوت هم کمتر از ده هزار نفر نمیباشند یعنی اصحاب او در ابتدای خروجش کمتر از ده هزار نمیباشند در کتاب مذکور از عطار او از پدرش او از ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی خالد القماط او از ضریس او از ابی خالد کابلی او از علی بن الحسین ع روایت نموده که آنحضرت فرمود آنانکه از رختخواب ایشان ناپیدا میشوند و صبح را در مکه میکنند اینست معنی قول خدای عز و جل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً یعنی در هر جا باشید خدای تعالی شما را میآورد آنحضرت فرمود که ایشان اصحاب قائم ع اند در کتاب مذکور از ابن ولید او از محمد عطار او از ابن ابی الخطاب او از صفوان بن یحیی او از منذر او از بکار بن ابی بکر او از عبد الله بن عجلان روایت نموده او گفته که خروج قائم ع را در خدمت صادق ع ذکر کردیم پس بخدمت آنحضرت عرض کردم که خروج آنحضرت را ما چگونه میدانیم فرمود هر که از شما که در روز خروجش صبح میکند در زیر سرش صحیفهٔ می بیند که در آن این فقره نوشته شده طاعة معروفة و روایت شده است که در بیدق مهدی ع نوشته میشود که رفعت و بلندی مر خدای عز و جل است در کتاب مذکور از ابن متوکل او از سعد آبادی او از برقی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که صادق ع در خصوص قول خدای تعالی فرمود هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی خدای تعالی آنچنان خدائیست که رسول خدا ص را با هدایت و دین حق فرستاد برای اینکه آن دین حق را بر همه دینها غالب کرداند هر چند که مشرکان آنرا ناخوش بدارند پس آنحضرت فرمود که به خدا سوگند یاد میکنم که هر آینه تاویل این آیه هنوز نازل نشده و نازل هم نمیشود تا اینکه قائم ع خروج نماید و وقتیکه

خروج نمود هیچ کفر کنندهٔ بخدا و شرک قرار دهندهٔ با امام ع نمیشود مکر اینکه خروج آنحضرت را ناخوش میدارد زیرا که خروج او برکافران و مشرکان عذاب و نقمت است حتی اگر کافری یا مشرکی در توی سنگ سخت باشد هر آینه آن سنگ گوید که یا مؤمن در توی من کافری هست مرا بشکن و او را بکش در کتاب مذکور از ماجیلویه او از محمد عطار او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب در یکجا ایشان از محمد بن سنان او از ابی الجارود روایت کرده او گفته که باقر ع فرمود که وقتیکه قائم ع از مکه خروج میکند منادی او ندا میکند که ای گروه لشکریان آگاه شوید هیچکس خوردنی و آشامیدنی با خود بر نمیدارد و سنگ موسی بن عمران در نزد آنحضرت میباشد و آن بار یک نفر شتر است پس هیچ منزل فرود نمیآید مکر اینکه چشمهها از آن جاری میشوند و هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میگردد و چارپایان ایشان هم سیراب میشوند تا اینکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود میآید محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از محمد بن همام و محمد بن حسن بن جمهور او از حسن بن محمد بن جمهور او از پدرش او از سلیمان بن سماعه او از ابی الجارود مثل اینرا نقل کرده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن حسین او از موسی بن سعدان او از عبد الله بن قاسم او از ابی سعید خراسانی او از صادق ع او از پدرش باقر ع مثل اینرا روایت نموده و در این روایت بدین نهج وارد شده که آگاه شوید که چشمهٔ از آن سنگ برانگیخته میشود و هر که تشنه باشد سیراب گردد و پس آن سنگ توشهٔ ایشان است تا آخر حدیث چنانکه مذکور شد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از ابن یزید او از ابن ابی عمیر او از ابان بن عثمان او از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود وقتیکه قائم ع قیام نمود احدی از خلایق در پیش روی او نمیایستد مکر اینکه آنحضرت او را میشناسد که او صالح است یا طالح آگاه شوید که در آنحضرت آیتی و علامتی هست برای شناسندگان و آن آیت سبیل مستقیم است در کتاب مذکور باین اسناد از ابن تغلب روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که در اسلام دو خون هست که ریختن آنها از جانب خدا عز و جل حلال است که هیچکس با حکم خدا در آنها حکم نمیکند تا اینکه خدا قائم ع را که از اهل بیت است برانگیزاند پس او در خصوص آن دو خون با حکم خدای عز و جل حکم میکند بنوعیکه شاهد نمیطلبد یکی از آنها اینست که زانی محصن را رجم میکند و دوم آنکه کسیرا که زکوة ندهد کردن میزند در کتاب مذکور باین اسناد از ابن تغلب او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا در پشت نجف اشرف قائم ع را می بینم که با اسب سیاه و سفید یعنی ابلق که در پیشانی آن تا بکلویش سفیدی هست سوار شده بعد از آن این اسب و را چنان می تکاند که اهل هیچ شهر نمیماند مکر اینکه گمان میکنند که آنحضرت در آن شهر در نزد ایشان است پس وقتیکه پرچم بیدق رسول خدا صلی الله علیه و آله کشوده شد سیزده هزار ملک با این میآیند همه بظهور آنحضرت منتظر میباشند و این ملکها آنانند که در کشتی با نوح ع بودند و آنانند که با ابراهیم خلیل ع بودند در وقتیکه بآتش انداخته شد و آنانند که با عیسی ع بودند در وقتیکه باسمان برده شد و از جملهٔ ایشان چهار هزار ملک که یکدیگر را بکد... اند و علامت و نشانه دارند و در جنگ با آن نشانه شناخته میشوند و سیصد و سیزده ملکند که در دعوای بدر نازل شده بودند و از جملهٔ ایشان چهار هزار ملکست که برای جهاد نمودن در پیش روی امام حسین ع فرود آمدند و بقتال ماذون نشدند پس باسمان بالا رفتند برای اینکه اذن جهاد حاصل کنند و وقتیکه فرود آمدند دیدند که آنحضرت شهید شده پس ایشان پژمرده و غبارآلود در نزد قبر امام حسین ع تا روز قیامت گریه میکنند و ما بین قبر آنحضرت و آسمان محل آمد و رفت ملائکه است در کتاب مذکور باین اسناد از ابن تغلب و از ثمالی روایت نموده او گفته که باقر ع فرمود گویا قائم ع را می بینم که در پشت نجف کوفه ظهور نموده پس چون در نجف ظهور میکند پرچم بیدق رسول خدا ص را میکشاید چون آن بیدق از ستونهای عرش خدا است و پرچمش از نصرت الهی با آن رو بسوی کسی کشیده نمیشود مکر اینکه خدا او را هلاک میکرداند یعنی اگر آن بیدق را بر دارند و بسوی هر دشمن متوجه شوند هر آینه خدا او را هلاک میکرداند راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که بیدق رسول خدا ص پیش از ظهور در نزد آنحضرت میباشد یا اینکه در وقت ظهورش با و داده میشود فرمود نه بلکه در وقت ظهورش آنرا جبرئیل میآورد در کتاب مذکور از ماجیلویه او از اعمش او از کوفی او از پدرش او از محمد بن سنان او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که صادق آل محمد ع فرمود گویا قائم ع را در بالای منبر کوفه می بینم در حالتیکه اصحاب او که سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدر ند در اطرافش میباشند و ایشان صاحبان ولایت و دوستی ما و ایشانند حکام خدا در روی زمین بر مخلوقاتش پس آنحضرت از زیر قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر بمهر شده بیرون میآورد و آن عهد نامه ایست از رسول خدا ص و وقتیکه اصحاب آنحضرت عهد نامه را می بینند مانند گوسفندان از او متفرق و پراکنده میشوند و از ایشان در خدمت آنحضرت کسی نمیماند مکر وزیر یازده نفر نقیب

چنانچه اینقدر از کرد موسی بن عمران ماندند پس آنانکه متفرق میشوند در اطراف زمین میگردند و چاره نمیجویند
تا بخدمت آنحضرت برمیگردند بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من میدانم آن سخنرا که قائم ع بایشان میگوید و
ایشان آنرا انکار کرده از او میگریزند در کتاب مذکور از پدرش و از سعد و از احمد بن ابی هراسه و از ابرهیم بن
اسحق و از عبد الله بن حماد و از عمرو بن شمر و از جابر و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا اصحاب
قائم ع را میبینم که ما بین مشرق و مغرب احاطه نموده مسلط گشته اند و هیچ چیز نمیباشد مگر اینکه بایشان مطیع و
منقاد گردد حتی درندگان روی زمین و درندگان مرغان همه چیز رضاجوی ایشانرا میکند حتی
زمینی بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید که امروز مردی از اصحاب قائم ع از روی من گذشت در کتاب مذکور از ابن
مسرور و از ابن عامر و از عمش و از ابن ابی عمیر و از علی بن حمزه و از ابی بصیر روایت کرده و گفته که صادق ع فرمود که
لوط ع بقوم خود میگفت که کاشکی مرا قوتی میبود که بسبب آن بر شما غالب میشدم یا اینکه در جایگاه سخت و
شدید ما وی میگرفتم و بآن پناه میبردم مگر از راه آرزو نمودنش قوت قائم ع را و بیاد نیاورده مگر شدت و
سختی اصحاب قائم ع را زیرا که هر مرد از اصحاب آنحضرت قوت چهل مرد داده میشود و دلش از پاره های آهن
سخت تر میباشد و اگر بکوههائی که از آهنند بگذرند هر آینه آنها را قطع میکنند و دست از شمشیر زدن
بر نمیدارند تا وقتیکه خدا راضی میشود در کتاب مذکور از ماجیلویه و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسین و از محمد
بن اسمعیل و از ابی اسمعیل سراج و از جعفر بن بشیر و از مفضل بن عمر و از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت
شنیدم میفرمود که آیا میدانی که پیراهن یوسف ع چه بود عرض کردم نه فرمود وقتی که برای ابرهیم ع آتش افروخته
شد که او را باتش اندازند جبرئیل ع این پیراهن را نازل کرد و آنرا باو پوشانید و بسبب آن گرمی و سردی باو
ضرر نرسانیدند و وقتیکه وفات او رسید آنرا در میان بازوبندی کرده ببازوی اسحق ع بست و او ببازوی
یعقوب ع و چون یوسف متولد شد یعقوب ع ببازوی وی بست و آن در بازوی او بود تا وقتیکه ماجرای او
بآنجا که قصه اش مشهور است منجر گردید پس چون یوسف ع آنرا از میان بازوبند در آورد یعقوب ع بوی آنرا دریافت
اینست قول خدای تعالی انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون یعنی بدرستیکه بوی یوسف بمشامم میرسد
کاشکی مرا در این سخن تکذیب نکنید پس آن همین پیراهن بود از بهشت آورده شده عرض کردم که فدای تو شوم آن
پیراهن از یوسف ع بکه منتقل گردید فرمود باهلش و آن نزد قائم علیه السلام میباشد و در وقت خروجش بعد از آن
فرمود که هر پیغمبری که علمی یا غیر آن وارث شد هر آینه آن بمحمد ص منتهی گردید و باو رسید در کتاب خرایج از
مفضل مثل اینحدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین باین اسناد از مفضل بن عمر و از ابی بصیر روایت کرده و گفته که
صادق ع فرمود که چون کارها بدست صاحب این امر میرسد خدای تعالی جایهای پست و گود زمین را بلند و
جایهای بلند را پست میگرداند تا اینکه دنیا در نزد او بمنزله کف دستش مسطح و هموار میشود پس هر که از شما آن
جایگاه دور بوی نگاه کند هر آینه آنرا ببیند در کتاب مذکور از ابن مسرور و از ابن عامر و از معلی و از وشا
و از مثنی حناط و از قتیبه اعشی و از ابی یعفور و از غلام ابی شیبان و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود
که چون قائم ع ما قیام میکند دست مبارکش را بر سرهای بندگان خدا میگذارد پس از یمن آن دست مبارک
عقلهای شان بر سرهاشان جمع میشوند و کمالهم میرسانند کلینی در کتاب کافی از حسین بن محمد و از معلی مثل
اینرا روایت کرده جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارة از حسین بن محمد بن عامر و از احمد بن اسحق و از
سعدان بن مسلم و از عمر بن ابان و از ابان بن تغلب و از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا
قائم ع را در نجف کوفه میبینم در حالتیکه زره رسول خدا ص را میپوشد و آن تنگ میدهد بنوعیکه به
قامت مبارکش راست میشود و آنرا با خداجه از استبرق میپوشاند و باسب سیاهی که در میان دو چشمش
سفیدی هست سوار میشود پس اسب آنحضرت را در پشتش چنان میتکانند که هیچ اهلی از اهالی شهرها
نمیمانند مگر اینکه او را در شهرهای خودشان در نزد خودشان می بینند بعد از آن پرچم بیدق رسول خدا
ص را میگشاید چوب آن از ستونهای عرش الهی است و ما بقی آن از نصرت خدا و آن بسوی هیچ چیز برده نمیشود
مگر اینکه خدا او را هلاک میگرداند یعنی بهر سو که با آن بیدق رو بگذارند فتح میکنند و چون آنحضرت آن
بیدق را میجنبانند مومنی باقی نمیماند مگر اینکه دلش مانند پاره های آهن میباشد و بهر مومنی قوت چهل مرد داده
میشود و هیچ مومنی که مرده است باقی نمیماند مگر اینکه این فرح و شادی بقبرش داخل میگردد این در وقتیست که
مومنان در قبرها بزیارت یکدیگر میروند و بیکدیگر با قیام قائم ع مژده میدهند و بخدمت آنحضرت سیزده

هزار و سیصد و سیزده ملک پایین میآیند عرض کردم که همه ایشان ملائکه اند فرمود آری ایشان آنانند
که با نوح ع در کشتی بودند و آنانند که با ابرهیم ع بودند در وقتیکه بآتش انداخته گردید و آنانند که با موسی
ع بودند در وقتیکه دریا برای گذشتن بنی اسرائیل شکافت و آنانند که با عیسی ع بودند در وقتیکه خدای تعالی
او را بسوی خود بالا برد و از جمله ایشان چهار هزار ملکند که با رسول خدا ص بودند و علامت و نشانه
دارند که بآن نشانه در جنگ شناخته میشوند و هزار ملکند که از پی یکدیگر آینده اند و سیصد و سیزده ملک
است که در دعوای بدر بودند و از جمله ایشان چهار هزار ملائکه اند که برای جهاد در خدمت امام حسین
علیه السلام از آسمان فرود آمدند و لیکن بجهاد مأذون نشدند پس ایشان خاک غبار آلود در نزد قبر مطهر
آنحضرت ماندند و تا روز قیامت براو گریه میکنند و رئیس شان ملکیست منصور نام و هیچ زیارت کننده آن
حضرت نمیشود مگر اینکه باو استقبال میکنند و هیچ وداع کننده او نمیباشد مگر اینکه بدرقه و مشایعت او
میروند در آنجا هیچ بیماری نمیباشد مگر اینکه بعیادتش میروند و هیچ کس نمیرد مگر اینکه براو نماز گذارند و برای
بعد از وفاتش مغفرت و آمرزش میطلبند و همه این ملائکه در زمین و بقیام قائم ع تا وقت خروجش
منتظر محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد و از محمد بن جعفر و از ابی جعفر همدانی و از موسی بن سعدان
و از عبد الله بن قسم و از عمر بن ابان مثل اینرا روایت نموده و از ابن عقده و از علی بن حسن و از حسن و محمد
پسران علی بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم و از ابن تغلب مثل اینرا نقل نموده مؤلف گوید که برای
لفظ خداجه معنی مناسب نیافتم در کتاب محمد بن ابرهیم بجای خداجه خداعه نوشته و دور نیست اینکه آن
خدع و ستر ماخوذ شده باشد یعنی لباسیکه زره را میپوشاند یا لباسیکه خدعه و فریب میدهد زیرا که
زره در زیرش مستور است چون دشمن او را بی زره خیال میکند ممکن است که خداجه تصحیف خلاجه
و خلاج باشد بر وزن کتان و آن نوعیست از پارچه که خطها و راههای دراز دارد و بودن آن از استبرق
خالی از اشکال نیست و گمان هست که مراد از پارچه باشد که با پیله قاتی شده یعنی قدری از آن ابریشم است
و قدری رشته پیله شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل و از علی بن حکم و از مثنی و از ابی بصیر روایت نموده او
گفته که صادق ع فرمود که هر آینه خدای تعالی باین امر یعنی بقیام قائم ع یاری میکند با جماعتی که ایشانرا از دین
اسلام بهره نیست و اگر امر بیاید یعنی قائم ع خروج نماید هر آینه از این دین بیرون میرود کسانیکه امروز در مقام
پرستش بتانند مؤلف ره بیانی برای اینحدیث ایراد نموده و گفته چنانست که مراد از اینحدیث این باشد که بسیاری
از اعوان و یاری کنندگان حق و یاوران مذهب تشیع در آن روز قیام قائم ع جماعتی اند که در دین اسلام برای او
بهره نیست و اگر این امر ظاهر شود و قائم ع خروج کند هر آینه از این دین میروند کسانی که همه خلایق میدانند که
ایشان در نفس الامر یا در ظاهر پرستش بتها میکردند و خلایق ایشانرا در باب ایمان خیال مینمودند یا مراد
اینست که از این دین بیرون میروند کسانیکه در وقت ظهور آنحضرت به بت پرستی مشغول میشوند و بعد از این
میآید چیزیکه معنی دوم را تایید میکند دور نیست که مراد این باشد که در اول این بت پرست بودند لیکن
با آنحضرت خروج میکنند پس در فهمیدن معنی این حدیث تامل بکن شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل و
از حمانی و از محمد بن فضیل و از اجلح و از عبد الله بن هذیل روایت کرده او گفته که قیامت قیام نمیکند تا وقتیکه
مومنان در کوفه جمع شوند در کتاب مذکور از فضل و از ابن ابی عمیر و ابن ربیع ایشان از منصور بن یونس و از اسمعیل
بن جابر و از ابی خالد کابلی و از ابی جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع داخل کوفه میشود هیچ مومن
نمیباشد مگر اینکه در آنجا میباشد یا اینکه بآنجا میآید و این سخن قول امیر المومنین ع است و قائم ع باصحاب خویش
میفرماید که با ما بسوی این طغیان کننده بیایید پس وی میرود مؤلف گوید که کلام گذشته و این سخن قول امیر المومنین
علیه السلام است و کلام ابی جعفر ع است و احتمال هست باینکه کلام راوی باشد و گمان چنان است که مراد از طغیان
کننده سفیانی باشد در کتاب مذکور از جماعتی ایشان از تلعکبری و از علی بن حبش و از جعفر بن مالک و از
احمد بن ابی نعیم و از ابرهیم بن صالح و از محمد بن غزالی و از محمد بن عمر روایت کرده و گفته که از صادق ع شنیدم
میفرمود که چون قائم ع ما قیام میکند زمین با نور پروردگار خود نورانی و روشن میشود و بندگان از
روشنائی آفتاب مستغنی و بی احتیاج میباشند و هر مرد در ایام خلافتش بحدی عمر میکند که هزار نفر اولاد
ذکور از او متولد میشود و هیچ اناث در میان آن هزار نفر متولد نمیگردد و مسجدی در پشت کوفه بنا میکند که
برای آن هزار در میباشد و خانهای بر و دخانه کربلای معلا و بشهر حیره متصل میشوند پس سواد آن بحدی

بزرگ میشود که مردم در روز جمعه برای دریافتن نماز جمعه با سعر میتند و سوار میشود با نماز جمعه را در نمییابند
در کتاب مذکور و از ابیجعفر محمدی از محمد بن علی بن فضل او از پدرش او از محمد بن علی بن فضل او از پدرش او از محمد
بن ابراهیم بن مالک او از ابراهیم بن بنان خثعمی او از احمد بن یحیی بن معتمر او از عمرو بن ثابت او از پدرش و از باقر
در حدیث طولانی روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع اراده میکند که داخل کوفه شود در حالیکه در که
انجا سه بیدق میباشد با هم مخالف پس همه آنها با آنحضرت مطیع میشوند پس او داخل کوفه میشود تا اینکه بر
بالای منبر میرود و خطبه ادا مینماید و خلایق از بسیاری گویه آنحضرت نمیفهمند که او چه میگوید اینست
معنی قول رسول خدا ص که گویا که حسنی را یعنی شخصیرا از اولاد امام حسین ع که قائم ع باشد میبینم که بیدق را
برافراشته هر یکی ادعای خلافت میکنند پس حسنی بیدق را بحسینی تسلیم میکند بعد از آن ابیجعفر ع فرمود که چون
جمعه دوم میرسد خلایق بخدمت آنحضرت عرض میکنند که یا ابن رسول الله ص نماز در پشت سر تو شبیه است
بنماز یکه در پشت سر رسول خدا ص یعنی در کثرت و ازدحام و مسجد بما وسعت ندارد و ما را نمیگیرد آنحضرت میفرماید
که من برای شما طالب وجوهای پاره چیزها هستم پس بسمت نجف اشرف بیرون میرود و طرح مسجدی میاندازد که برای آن
هزار در میباشد و همه خلایق را میگیرد و بنای محکمی در انجا بنا میکند و میفرستد در پشت سر قبر مطهر امام حسین ع
برای اهل کوفه رود خانه میکنند که بسمت هر دو غریه جاری میگردد حتی به نجف اشرف میرسد و در سر آن رود خانه
پلها و آسیاها ساخته میشود و گویا پیره زنی را از اهل کوفه میبینم که زنبیلی که در آن گندم هست بر سر گذاشته
میرود و برای اینکه آنرا آرد نماید ابو علی در کتاب اعلام الوری و شیخ مفید در کتاب ارشاد در روایت
عمرو بن شمر از ابیجعفر ع مثل اینرا نقل کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از عثمان بن عیسی او از صالح بن ابی
الاسود او از صادق ع روایت نموده که در نزد آنحضرت ذکر مسجد سهله نمودیم آنحضرت فرمود که آگاه شوید بدرستیکه
آنجا صاحب ما است در وقتیکه با اهل و عیال خود بانجا میآید کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از علی بن حسن او از عثمان
مثل این حدیث را روایت نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از ابن محبوب او از عمرو بن شمر او از جابر او
از ابیجعفر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که از شماها زمان قائم ع را دریابد پس بگوید در وقتی
که آنحضرت را میبیند اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ بَیتِ النُّبُوَّةِ وَمَعدِنَ العِلمِ وَمَوضِعَ الرِّسالَةِ در کتاب مذکور از
فضل او از عبد الرحمن بن هاشم او از علی بن ابی حمزة او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که
اصحاب موسی ع بر رود خانه دو چار گردیدند و اینست معنی قول خدای تعالی اِنَّ اللهَ مُبتَلِیکُم بِنَهَرٍ یعنی بدرستیکه
خدای تعالی دو چار کننده است شماها را برود خانه و اصحاب قائم ع بمثل این دو چار میشوند محمد بن ابراهیم در
کتاب الغیبة از علی بن حسین او از محمد عطار او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از ابن هاشم مثل این حدیث را
نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل او از عبد الرحمن او از ابن ابی حمزة او از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده
که آنحضرت فرمود که قائم ع مسجد الحرام و مسجد رسول خدا ص را تا بنای اصلی شان خراب میکند و بیت الله را بر
میگرداند در مکان اصلی خود بنا میکند و آنرا در بالای بنای اصلی خود بر پا میدارد و دستهای طایفه بنی شیبه
را که دزدند میبرد از دیوار کعبه میآویزد در کتاب مذکور از فضل او از علی بن حکم او از سفیانی جریری او از ابی
او از صادق ع او از ابیجعفر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که دولت ما آخر دولتها است و هیچ صاحب دولت و
سلطنت نمیباشد مگر اینکه پیش از دولت ما بسلطنت میرسد تا اینکه نگویند در وقتیکه رفتار ما با خلایق ببینند
که ما اگر ما هم بسلطنت برسیم مانند سلوک و رفتار میکنیم و اینست معنی قول خدای تعالی وَالعاقِبَةُ لِلمُتَّقِینَ
یعنی عاقبت کار برای متقیان است در کتاب مذکور از فضل او از عبد الرحمن بن ابی هاشم و حسن بن علی او از ابی خدیجه
او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع ما قیام میکند هر آینه بامانعی غیر این رفتار دیگر خالی است
رفتار میکند در کتاب مذکور از فضل او از علی بن حکم او از ربیع بن محمد مسلی او از سعد بن طریف او از اصبغ بن
نباته روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ع در حدیث خود در وقتیکه بمسجد کوفه رسید و آن مسجد با سفال
و خشت ساخته شده بود فرمود که وای بر کسیکه ترا خراب نمود و وای بر کسیکه ترا با چیز پخته یعنی سفال و غیر آن
بنا کرد و قبله نوح ع را تغییر داد و طوبی و گوارا باد برای کسانی که با قائم ع اهل بیت من بخراب کردن تو حاضر
میشوند ایشان برگزیدگان این امت اند که با نیکوکاران این عترت یعنی عترت من میباشند در کتاب مذکور
از فضل او از عبد الرحمن بن ابی هاشم او از علی بن ابی حمزة او از ابی بصیر در حدیث خود که ما آنرا مختصر کردیم روایت
نموده او گفته که چون قائم ع ما قیام مینماید داخل کوفه میشود و امر میفرماید که چهار مسجد را تا باصل بنایش

خراب میکند و آنها را مانند عریش موسی ع عریش میسازد و آن چادر یست از پوست و دیوارهای مساجد همه بی کنگره
میباشند و راههای بزرگ وسعت میدهد بنوعیکه پهنی هر یکی شصت ذراع میباشد و هر مسجدی که در سر راه
است خراب میکند و هر روزنها و پنجرها و میرزها و ناودانها را که مشرف بر راهند بر هم میزند و خداوند عالم
در زمان آنحضرت بفلک امر میفرماید در حرکتش آهسته و بطیئی میشود حتی یکروز در زمانش بقدر ده روز
و یکماه بقدر ده ماه و یکسال بقدر ده سال از سالهای شما میباشد بعد از آن نمیکنند مگر اندکی تا اینکه ده
هزار نفر از خارجیان غلامان در رمیله و سکره که نام جاییست بر آنحضرت خروج میکنند و شعار ایشان یا عثمان
یا عثمان گفتن است پس در آن وقت آنحضرت مردی را از دوستانش میخواند و شمشیر خود را بکمرش حمایل میکند و بجنگ
ایشان میفرستد پس او بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند و احدی از ایشان باقی نمیماند بعد از
آن متوجه سمت کابل شاه میشود و آن شهریست که احدی غیر از آنحضرت آنرا فتح نکرده و مسخر نگردانیده پس آنجا را
مسخر میکند بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در انجا ورود مینماید و خانهاش در انجا میباشد و هفتاد قبیله را از
قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا از جای دیگر بکوفه میکوچاند تا آخر حدیث و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت
قسطنطنیه را و ممالک و شهرهای چین را فتح میکند در کتاب مذکور از فضل او از علی بن اسباط او از پدرش اسباط
بن سالم او از موسی بن ابار او از صادق آل محمد ص روایت نموده آنحضرت فرمود که از عرب بپرهیزید زیرا که بد خصومت
ایشان خبر بدی هست و آن اینست که آگاه شوید بدرستیکه قائم ع با احدی از ایشان خروج نخواهد نمود در کتاب
مذکور از فضل او از عبد الرحمن بن هاشم او از عمران بن ابی مقدام او از عمران بن ظبیان او از حکیم بن سعد او از امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که اصحاب مهدی ع همه جوانانند و پیر در میان شان نیست مگر بقدر
سرمه چشم و بقدر نمک در طعام و معلومست اینکه کمترین توشه نمک است محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن حسین
او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کوفی او از عبد الرحمن بن ابی هاشم مثل این حدیث را نقل کرده شیخ طوسی در کتاب
الغیبة از فضل او از احمد بن عمر بن مسلم او از حسن بن عقبه نهمی او از ابی اسحق بنا او از جابر جعفی روایت کرده او گفته که
باقر ع فرمود که سیصد و سیزده نفر که بقدر اصحاب بدرند در میان رکن و مقام بقائم علیه السلام بیعت میکنند
نجباء در میان شان از اهل مصرند و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق پس آنحضرت هر قدر یکه خدا خواسته
است خلافت میکند در کتاب مذکور از فضل او از محمد بن علی او از وهیب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفته
که از صادق ع شنیدم میفرمود که امیر المؤمنین ع میفرموده است که خلایق روز بروز دین را ناقص میکنند بحدیکه
که نام خدا هیچ مذکور نمیشود چون امر بانجا منجر شد بزرگ از اهل فتنه جدائی نموده میان اهل دین و اتباع خود
میرود تا اینکه با تابعانش در دین خود ثابت قدم میباشند و خداوند عالم قومیرا از اطراف زمین برچیده انگیزاند مانند
ابرهای وقت پاییز میآیند بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه خود ایشان را و نامهای شان را و قبیلهها شان را و نام
امیر شان را میشناسم و ایشان قومی اند که خدا بهر نحو که بخواهد ایشان را بر میانگیزاند از هر قبیله یکمرد یا دو مرد یا
سه مرد و بیشتر از یک قبیله نمیآید ایشان در حالیکه سیصد و سیزده نفرند بقدر اصحاب بدر از اطراف عالم می
آیند و اینست معنی قول خدای عز و جل اَینَما تَکُونُوا یَأتِ بِکُمُ اللهُ جَمیعاً اِنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ یعنی در هر جا باشید
خداوند کردگار شما را میآورد بدرستیکه خدا بر همه چیز قادر و توانا است پس خدا ایشان را جمع میکند بنوعی
که اگر مردی از ایشان مانند دلو بیند نکمند و حد انداخته باشد فرصت نمییابد که آنرا وا بکند تا بعد از آن خدا
او را بانجا میرساند امام رضا ع در کتاب صحیفه خود از پدران کرامش علیهم السلام روایت نموده که علی بن ابیطالب
علیه السلام فرمود که هر که در آخر زمان با ما بجنگد بمنزله اینست که تابع دجال شده با ما جنگیده ابو قسم طائی
گفته که از امام رضا علیه السلام پرسیدم که در آخر زمان کیان با امام میجنگند فرمود کسانیکه با صاحب عیسی بن
مریم که مهدی ع باشد میجنگند در کتاب خرایج از ابیسعید خراسانی او از صادق ع او از پدرش امام محمد باقر ع روایت
نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع در مکه قیام نمود و اراده کرد که بسمت کوفه بیاید منادیش ندا می
کند که احدی از شماها خوردنی و آشامیدنی با خود برندارد و آن حضرت سنگ حضرت موسی ع را که دوازده چشمه از
آن منفجر میشد بالشکر برمیدارد و هیچ منزل فرود نمیآید مگر اینکه آنرا نصب میکند پس چشمهها از آن جاری
میشوند هر که گرسنه باشد سیر و هر که تشنه باشد سیراب میگردد پس آن سنگ توشه ایشان میباشد پس میآیند
تا اینکه در نجف که در جای تکاه (؟) اشکار کوفه است فرود میآید پس چون در انجا فرود آمدند از آن سنگ آب و شیر
بیرون میآید پس هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میگردد در کتاب مذکور او

که از ابن محمد بن عبد الحمید او از ابی جمیله او از ابی بکر حضرمی او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که از افت
رسیدگان قائم ع اهل بیت مرا دریابد از آفت بری شده شفا مییابد و هر که ضعف بدن داشته باشد بدین
آنحضرت بدنش قوت میگیرد در کتاب مذکور از ابی بکر حضرمی او از عبد الملک بن اعین روایت نموده او گفته که در خدمت
باقر ع نشسته بودم پس برخاسته راست نشستم و بر دست خود تکیه نمودم و گریستم و گفتم که امید چنان
داشتم که این امر را دریابم در حالتیکه بدنم قوت داشت آنحضرت فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه دشمنان شما یک
دیگر را بکشند و شما در خانهای خود در امن باشید بدرستیکه هرگاه صاحب این امر خروج نماید هر اینه هر
مردی از شما قوت چهل مرد داده میشود و دلهای شما مانند پارهای آهن میباشند بنوعیکه اگر آنها را به
کوهها زنند هر اینه شکافته میشوند یا اینکه اگر با آن دلها شکافتن کوهها عزم بکنند هر اینه آن برای شما
میسر و ممکن میباشد و شما در آنوقت حکام روی زمین و خزینه داران آن خواهید شد کلینی در کتاب کافی
از محمد بن یحیی او از ابن عیسی او از اهوازی او از فضاله او از ابن عمیره او از حضرمی مثل اینرا نقل کرده در کتاب خرایج از
محمد بن عیسی او از صفوان او از مثنی او از عمرو بن شمر او از جابر روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود بدرستی
که خدای تعالی بیم و ترس را از دلهای شیعیان ما برمیدارد و در دلهای دشمنان ما قرار میدهد پس هر
یکی از شیعیان ما از نیزه کننده تر و از شیر دلیرتر میباشد دستش با نیزه و شمشیر میزند و پاهایش پایمال هم
کرداند در کتاب مذکور از محمد بن عیسی او از صفوان او از مثنی او از ابی خالد کابلی او از باقر ع روایت نموده که آن
حضرت فرمود که چون قائم ما قیام میکند دست مبارکش را بر سر بندگان خدا میگذارد پس با آن دست
گذاشتن عقلهای ایشان را در سرهای شان جمع و اخلاق شان را کامل میگرداند در کتاب مذکور از ایوب
بن نوح او از عباس بن عامر او از ربیع بن خالد او از ابی ربیع شامی روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود
بدرستیکه چون قائم ما قیام مینماید خداوند عالم بگوشها و چشمهای شیعیان بنوعی قوت عطا میفرماید
که آن قوت در میان ایشان و قائم ع پیک و قاصد میشود آنحضرت با ایشان سخن میگوید ایشان میشنوند و
ایشان با آنحضرت در حالتیکه در جای خویش نشسته نگاه میکنند او را می بینند کلینی در کتاب کافی از ابو علی اشعری
او از حسن بن علی کوفی او از عباس بن عامر مثل اینرا روایت کرده در کتاب خرایج از موسی بن عمر او از ابن محبوب او از صالح
بن حمزه او از ابان او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که علم بیست و هفت حرفست و همه آنچه که پیغمبران
آورده اند دو حرفست و احدی از خلایق تا امروز چیزی غیر از آن دو حرف ندانسته پس وقتیکه قائم ما قیام میکند آن
بیست و پنج حرف را بیرون میآورد و در میان خلایق منتشر میکند و آن دو حرف را با آنها علاوه مینماید تا اینکه بیست
و هفت حرف را در یکجا منتشر کردانده در کتاب مذکور از سعد او از یقطینی او از صفوان او از ابی علی خراسانی او از ابان
بن تغلب او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا مرغ سفیدی در بالای حجر الاسود می بینم و از ما بین آن
مردی خروج میکند که بطریق حکم آل داود و سلیمان در میان خلایق حکم میکند و هیچ شاهد و بینه نمیطلبد
شیخ مفید در کتاب ارشاد از حجال او از ثعلبه او از ابی بکر حضرمی او از ابیجعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا
قائم ع را در نجف کوفه می بینم در حالتی با پنجهزار نفر ملک از مکه تا آنجا آمده بنوعیکه جبرئیل ع در سمت دست راست
آنحضرت و میکائیل در سمت دست چپ او پیش روی میباشد و او لشکرهای خویش را متفرق نموده شهر بشهر
میفرستد شیخ مفید در کتاب ارشاد در روایت مفضل نقل نموده که او گفت که از صادق ع شنیدم میفرمود که
چون قائم آل محمد علیهم السلام قیام نمود مسجدی در پشت کوفه بنا میکند و برای آن هزار در میگذارد و خانهای
کوفه بنهر کربلا معلا متصل میشوند در کتاب مذکور ذکر نموده که عبد الکریم خثعمی روایت نموده و گفته که بخدمت
صادق ع عرض کردم که قائم ع چه قدر زمان خلافت میکند فرمود هفت سال در آن وقت روزها و شبها طول
میشوند حتی یکسال آن بقدر ده سال از سالهای شما میباشد پس مدت خلافتش هفتاد سال از سالهای شما
میشود وقتیکه قیام آنحضرت نزدیک شد در ماه جمادی الثانی و ده روز هم از ماه رجب چنان باران میبارد که
خلایق مانند آنرا هیچ ندیده اند پس خدای تعالی بسبب آن باران گوشتها و بدنهای مؤمنان را در قبرهای ایشان
میرویاند گویا که ایشان را می بینم که از سمت جهینه میآیند در حالتیکه موهای خود را میتکانند تا اینکه از خاک
و غبار پاک شوند و مفضل بن عمر روایت کرده که از صادق ع شنیدم میفرمود که چون قائم ما قیام مینماید زمین
با نور پروردگار خود نورانی و روشن میشود و خلایق از نور و روشنائی آفتاب مستغنی و بی احتیاج میباشند
و تا یکی را پیدا میکردند و چون در ایام سلطنت آنحضرت بسیار عمر میکنند حتی برای او هزار نفر پسر متولد میشوند

و در میان ایشان هرگز اناث متولد نمیشود و زمین خزینهای خود را آشکار میگرداند بنوعیکه خلایق همه آنها را
در روی زمین می بینند و هر در آن وقت کسی را میطلبد برای اینکه از مالش باو عطا نماید تا اینکه صله رحم
بجا بیاورد یا اینکه از وجه زکوة چیزی باو بدهد چنین کسی که اینها را از او قبول نماید پیدا نمیتواند بکند خلایق به
سبب آنچه که خدا از فضل خود بایشان روزی کرده مستغنی و بی احتیاج میباشند شیخ مفید در کتاب ارشاد ذکر
نموده که مفضل بن عمر روایت کرده و گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که وقتیکه خدای تعالی قائم را بخروج
نمودن ماذون میفرماید آنحضرت به بالای منبر میرود و خلایق را بسوی خود میخواند و ایشان را بخدا سوگند میدهد
و بسوی حق خود میخواند و میگوید که با سیرت و طریقه رسول خدا ص با شما رفتار میکنم و با عمل او با شما معامله مینمایم
پس در آنحال خداوند عز و جل جبرئیل را میفرستد او بنزد آنحضرت در حطیم نزول میکند بعد از آن بخدمت آنحضرت
عرض میکند که خلایق را بسوی چه چیز دعوت میکنی پس قائم ع باو خبر میدهد که جبرئیل ع گوید که من اول کسی میباشم
که بتو بیعت میکند دستت را دراز کن تا بیعت کنم پس دست مبارکش را میگیرد و بیعت مینماید در حالتیکه آن سیصد و
سیزده نفر نجیه متش میآیند و باو بیعت میکنند و در مکه اقامت میفرماید تا وقتیکه اصحابش بده هزار نفر میرسند
بعد از آن بسوی مدینه میآید در کتاب مذکور ذکر نموده که عبد الله بن مغیره از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
که چون قائم آل محمد علیهم السلام قیام میکند پانصد نفر از قریش میآورد و گردنهای شان را میزند بعد از آن پانصد
نفر دیگر میآورد و گردنهای شان را هم میزند باز پانصد نفر میآورد تا شش مرتبه اینرا میکند عرض کردم که آیا عدد
کشتگان در هر یکی از این سه مرتبه نیز پانصد نفر است فرمود آری و همه ایشان از طایفه قریش و از دوستان ایشانند
در کتاب مذکور ذکر نموده که ابو بصیر روایت کرده که صادق ع فرمود که چون قائم ع قیام میفرماید مسجد الحرام را
تا باصل بنایش خراب میکند و مقام ابراهیم ع را برمیگرداند در مکان اصلی خود قرار میدهد و دستهای طایفه
بنی شیبه را قطع میکند و از در کعبه میآویزد و در دیوار کعبه و در آن دستها مینویسد که این طایفه از جمله دزدان
کعبه بودند در کتاب مذکور آورده که ابی الجارود در حدیث طولانی از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که
چون قائم ع قیام میکند بسمت کوفه میرود پس بیشتر از ده هزار نفر و کمتر از بیست هزار که ایشان را تبریه گفته میشود
و آن نام گروهیست از طایفه زیدیه از کوفه بیرون میآیند در حالتیکه اسباب جنگ در بر کرده اند و بآنحضرت میگویند
که از هر جا که آمده بانجا برگرد ما را باولاد فاطمه احتیاج نیست پس آنحضرت شمشیر کشیده و همه ایشان را بقتل می
رساند بعد از آن داخل کوفه میشود و جمیع منافقان را که شکاکند عرضه تیغ بیدریغ میگرداند و قصرها و عمارت
های شان را خراب میکند و آنان را که با وی میجنگند بقتل میرساند تا بجدی که خدای عز و جل راضی شود در کتاب
مذکور ذکر نموده که ابو خدیجه از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند امر تازه
و احکام تازه چنانچه رسول خدا ص در اول اسلام خلایق را بامر جدید دعوت نمود در کتاب مذکور آورده که علی بن
عقبه از پدرش روایت کرده او گفته وقتیکه قائم ع قیام میکند با عدالت حکم مینماید و در عصر او ظلم و ستم از
میان خلایق برداشته میشود و راهها امن میباشند و زمین برکتهای خویش را بیرون میآورد و هر حقی از باطل
خود بر گردانده میشود و اهل هیچ دین باقی نمیمانند مگر اینکه اظهار اسلام میکنند و با ایمان مشهور و معروف
میباشند آیا نشنیده قول خداوند سبحان را وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ یعنی کسانی
که در آسمانها و زمین هستند از صمیم قلب بخداوند گردن اطاعت و منقاد میشوند و برگشت شما بسوی او خواهد
شد و در میان خلایق بطریق حکم داود و محمد ص حکم میکند پس در این وقت زمین خزینهای خود را ظاهر و
برکات خویش را آشکار میگرداند و در این وقت مردی از شما جائی پیدا نمیتواند بکند که صدقه باو بدهد یا احسان
در حق وی نماید زیرا که همه مؤمنان غنی و مالدار میباشند بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتهاست و هیچ طایفه
که برای ایشان سلطنت مقرر شده باقی نمیمانند مگر اینکه بیشتر از ما سلطنت میکنند برای اینکه نگویند در وقتی
که حسن سلوک و رفتار ما را می بینند که اگر ما هم بسلطنت برسیم هر اینه بسیرت و طریقه ایشان رفتار میکنیم و این
معنی قول خدای تعالی است وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ یعنی عاقبت کار برای متقیانست پس آخر دولتها دولت ائمه ع میباشد در
کتاب مذکور ذکر نموده که ابی بصیر از باقر ع در حدیث طولانی روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام می
فرماید بکوفه میآید و چهار مسجد را خراب میکند و مسجد کنگره دار در روی زمین باقی نمیماند مگر اینکه
کنگرههای آنها را خراب میکند و آنها را بی کنگره میکند و راههای بزرگ را یعنی شاهراهها را وسیع می
گرداند و هر پنجره که مشرف براهست آنرا میشکند و میزابها را و ناودانها را که مشرف براهها اند برهم میزنند

وبدعتی باقی نمیگذارد مگر اینکه آنرا زایل میکرداند و بر میدارد و سنتی باقی نمیگذارد مگر اینکه آنرا برپا میدارد
و شهر قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم مسخر میکرداند پس هفت سال در این خلافت درنگ میکند مقدار
هر سال ده سالست از سالهای شما بعد از آن خدا تعالی هرچه میخواهد میکند راوی کوید که بخدمت آن
حضرت عرض کردم که فدای تو شوم سالها چگونه طولانی میشوند فرمود که خدای تعالی امر میفرماید فلک را با
درنگ و آهستگی حرکت میکند پس از این جهت روزها و سالها طولانی میشوند راوی کفت که عرض کردم که ایشان
یعنی حکما و منجمان چنین کویند که اگر فلک تغیر بیابد فاسد و خراب میکردد فرمود که این سخن قول زندیقان
و کافرانست و مسلمانانرا باین قول راه نیست و حال آنکه خدای تعالی قمر را برای پیغمبر خود شق نمود یعنی دو پاره
کرده و پیشتر از رسول خدا ص آفتاب را برای یوشع بن نون پس کردانید و خدا درازی روز قیامت را خبر داده
و فرموده که مدت آن روز بقدر مدت هزار سالست از سالهای شما در کتاب مذکور آورده که جابر از باقر ع روایت
کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند خیمه ها و چادرها برپا میدارد برای کسانیکه قرآن را بر
خلایق بنوعیکه خدا نازل کرده تعلیم میکنند و دشوارترین کارها حفظ همه قرانست آیات در آنوقت زیرا
که تالیف این قرآن مخالفست در کتاب مذکور ذکر نموده که عبدالله عجلان از صادق ع روایت کرده که آن
حضرت فرمود که چون قائم آل محمد ص قیام مینماید در میان خلایق حکم داودی میکند و بشاهد و بینه محتاج
نمیشود بلکه خداوند عالم باو الهام میکند پس با علم خویش حکم میفرماید و بهر قوم خبر میدهد چیزیرا که در دلهای
شان پنهان داشته اند و بمحض نگاه کردن دوست خود را از دشمن اش میشناسد و تمیز میدهد چنانچه خدا ذکر
کرده میفرماید اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَاِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ در کتاب مذکور آورده که چنین روایت
شده که مدت دولت قائم ع نوزده سالست روزها و ماههای آن و سالها چنان ذکر کردیم طولانی می
باشند و مدت سلطنتش امریست که از ما پنهان داشته شده و از آن امر پنهان بما رسیده است مگر مدتی که
خدا آنرا مصلحت دانسته پس ما یکی از این دو امر یعنی نوزده سال یا هفت سال یقین نداریم هرچند که بذکر هفت
سال روایت بسیار وارد کردیده محمد بن مسعود در تفسیر عیاشی از رفاعة بن موسی روایت کرده او کفته که از
صادق ع شنیدم میفرمود وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا یعنی اهل آسمانها و زمین با و مطیع
و منقاد میشوند یا رغبت از صمیم قلب یا بکراه آنحضرت فرمود که مکانی در روی زمین باقی نمیماند مگر اینکه کلمه
طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ در آنجا با آواز بلند کفته میشود در تفسیر مذکور از ابن بکر روایت نموده او
کفته که از ابوالحسن ع از قول خدای عز و جل پرسیدم وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا فرمود که در
شان قائم ع نازل شده و قتیکه آنحضرت بر یهود و نصاری و آنانکه بملائکه عبادت میکنند و بر زندیقان و
کافران و مرتدان در شرق و غرب زمین خروج میکند و اسلام را بر ایشان تکلیف مینماید پس هر که از ایشان به
صمیم قلب اسلام را قبول نماید او را بنماز و زکوة و هر چیزی که مسلمانان بآن مامور میشوند و آن برای خدا در
کردن او واجبست امر میکند و هر که اسلام نیاورد کردن اش را میزند حتی در بلاد مشرق و مغرب احدی باقی نمیماند مگر
اینکه خدا را توحید میکند عرض کردم که فدای تو شوم خلایق بسیارند چگونه میشوند که همه ایشان را با اسلام بیاورد
یا بقتل رساند فرمود که خداوند کار وقتی که چیزیرا اراده نمود بسیار را کم و کم را بسیار میکرداند در تفسیر مذکور
از عبدالاعلی حلبی روایت نموده او کفته که باقر ع فرمود که برای صاحب این امر در بعضی از این درهها غیبتی خواهد شد
بعد از آن با دست مبارکش بسمت ناحیه ذی طوی اشاره فرمود که یعنی در این درهها غایب خواهد شد بعد از آن فرمود
که دو شب بخروج آنحضرت مانده غلامی در خدمت آنحضرت میباشد میآید تا اینکه به بعضی از اصحاب آنحضرت میرسد
و با ایشان میکوید که شما در اینجا چند نفر بید میکویند که نزدیک بچهل نفر آن غلام کوید که چه کار خواهید کرد اگر صاحب
خودتانرا ببینید کفتند که بخدا سوکند یاد میکنیم هر اینه اگر این کوهها در میان خود شان بما منزل بدهند
هر اینه با آنحضرت در آنجا منزل میکنیم بعد از آن همان غلام در شب آینده نزد ایشان باز میآید و با ایشان میکوید
که ده نفر از پیران و بزرگان خود تعین نشان بدهید پس ایشان را باو نشان میدهند پس او ایشانرا برمیدارد
و بخدمت صاحب خود شان میآیند و آنحضرت شب آینده را با ایشان وعده میدهد بعد از آن باقر علیه السلام فرمود
بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه کویا قائم ع را میبینم در حالتیکه پشت بحجر الاسود داده بعد از آن حق خویش را
یعنی خلافترا از خدا و ند عالم میطلبد بعد از آن میکوید ایها الناس هر که در خصوص خدا با من محاجه و کفتکو نماید
هر اینه من نزدیکترین خلائق بخدا ایها الناس هر که در خصوص آدم ع با من کفتکو نماید هر اینه من نزدیکترین خلائق

بآدم ع ایها الناس هر که در خصوص نوح ع با من کفتکو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بنوح ع ایها الناس هر که در
خصوص ابرهیم ع با من کفتکو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بابرهیم ع ایها الناس هر که در خصوص موسی ع با من
کفتکو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بموسی ع ایها الناس هر که در خصوص عیسی ع با من کفتکو نماید هر اینه من
نزدیکترین خلایقم بعیسی ع ایها الناس هر که با من در خصوص محمد ص کفتکو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بمحمد ص
ایها الناس هر که با من در خصوص کتاب خدا کفتکو نماید هر اینه من نزدیکترین خلایقم بکتاب خدا بعد از این سخنان
بمقام ابرهیم ع میرود و دو رکعت نماز در آنجا میکذارد بعد از آن حق خود را یعنی خلافترا از خدا تعالی میطلبد
بعد از آن ابو جعفر ع فرمود بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه او شان مضطریست که خدای تعالی در کتاب خود فرموده
اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ جبرئیل در بالای میزاب رحمت در صورت
مرغ سفید میایستد اول کسی از مخلوقات که با آنحضرت بیعت میکند جبرئیل ع میباشد بعد از آن سیصد و سیزده
نفر مرد بیعت میکنند راوی کوید که ابو جعفر ع فرمود که هر که از آن سیصد و سیزده نفر مرد براه افتاده است
در همان ساعت بخدمت آنحضرت میرسد و هر که براه نیفتاده شب از میان رخت خوابش مفقود و ناپاب میشود یعنی
وقت شب از میان رخت خوابش برمیخیزد و بخدمت آنحضرت میرود و اهل و عیالش هر صبح میکنند می بینند که
او در میان رخت خوابش نیست بعد از آن فرمود که بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه این سخن مضمون کلام علی بن
ابیطالب علیه السلام است که فرموده آنانند که از میان رخت خوابهای خود مفقود و ناپاب میشوند و این
است معنی قول خدای عز و جل فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا یعنی بکارهای خیر سبقت و
پیشی نمائید در هر جا باشید خدای تعالی همه شما را میاورد بعد از آن آنحضرت فرمود که مراد از آنانکه خدا
همه ایشان را جمع میکند اصحاب قائم ع است که سیصد و سیزده نفر مردند بعد از آن فرمود بخدا سوکند یاد
میکنم هر اینه ایشانند امت معدوده که خدا تعالی در کتاب خود فرموده وَلَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰى اُمَّةٍ
مَعْدُودَةٍ یعنی اگر عذابرا از ایشان تا بوقت خروج امت معدوده تاخیر نمائیم بعد از آن آنحضرت فرمود که ایشان
در یکساعت مانند ابرهای وقت پائیز جمع میشوند پس آنحضرت در مکه صبح میکند و خلایقرا بکتاب خدا و سنت
پیغمبر خود دعوت میکند پس چند نفری دعوتش را قبول میکنند و حاکمی و عاملی در مکه نصب مینماید بعد از آن
از آنجا بیرون میرود و در اثنای راه خبر میرسد که اهل مکه عاملش را کشتند پس بسوی اهل مکه بر میکردد و با ایشان
میجنگد و زیاده بر اسیر کردن کار دیکر درباره ایشان نمیکند بعد از آن ایشان را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و
بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و تبری نمودن از دشمنان او دعوت میکند و میرود و نام احدیرا بمنبر یعنی
حاکمی در آنجا تعیین نمیکند تا اینکه به بیدا میرسد در آنحال لشکر سفیانی بسمت آنحضرت خروج کرده روی آورده در آنوقت
خداوند عالم زمین را امر میفرماید زمین ایشان را از زیر پایهای شان میکیرد و فرو میکشد و اینست معنی قول خدای عز و
جل وَلَوْ تَرٰى اِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَاُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ یعنی اگر ببینی ایشانرا در وقتیکه اضطراب و فزع میکنند هر
اینه العذاب از ایشان فوت نخواهد شد و از جایکاه نزدیک یعنی که از زیر پایهای شان کرفته میشوند وَقَالُوا
آمَنَّا بِهِ یعنی ایشان در آنحال میکویند که بقائم آل محمد ص ایمان آوردیم وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و حال آنکه پیشتر از آن
وقت آنحضرت را انکار کرده اند تا آخر سوره پس از ایشان از آن ورطه نجات نمییابد مگر دو مرد که ایشان را وتیره
میکویند و رویهای ایشان بر پس کردانیده میشود و پس راه میروند و نجات یافته اند و نفر برای اینست که فرو رفتن
لشکر شان را بزمین بخلایق خبر بدهند بعد از آن آنحضرت داخل مدینه منوره میشود پس طایفه قریش از آنحضرت
کریخته پنهان میکردند و اینست معنی قول علی بن ابیطالب علیه السلام که فرموده بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه طایفه
قریش در وقت ظهور قائم ع دوست میدارند که همه اموال و ما یملک خود شان را بدهند جایکاه پنهانی بخرند
که بقدر مدت سر بریدن اشتری در آنجا مخفی و پنهان شوند بعد از آن آنحضرت در آنجا حادثه احداث میکند مولف
کوید ظاهر اینست که مراد از این حادثه سوزانیدن ابوبکر و عمر است و قتیکه این کار را کرد قریش کویند که با ما
بیائید تا بر این طغیان کننده خروج نمائیم بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه اگر از اولاد محمد صلی الله علیه
و آله میبود این کار را نمیکرد و اگر از اولاد علی ع میبود اینکار را نمیکرد و اگر از اولاد فاطمه علیها السلام بود آنرا
نمیکرد پس با آنحضرت میجنگند خداوند کردکار او را بر ایشان غالب میکرداند پس آنحضرت قتال کنندکان
ایشانرا بقتل میرساند و ذریه شانرا اسیر میکند بعد از آن از آنجا بیرون میرود تا اینکه در شقره فرود می
آید در آنجا خبر میرسد که عاملش را در مدینه کشتند پس بسوی ایشان بر میکردد و از ایشان قدری میکشد که

کشتگان چنین در نزد آن چیزی نمیباشد بعد از آن از آنجا بیرون میرود در حالتیکه خلایق را ...... بکتاب خدا
و سنت پیغمبر او و بولایت علی بن ابیطالب ع و تبری نمودن از دشمنان او دعوت میکند تا اینکه بثعلبیه میرسد
در آنحال مردی که از صلب پدر آنحضرت در آمده و از همهٔ خلایق سوای صاحب این امر بحسب بدن قوی تر و
بحسب قلب دلیرتر است بر میخیزد و با آنحضرت میگوید که این چه کار میکنی بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه
تو خلایق را بشتاب و اضطراب میاندازی آیا با کدام سند و حجت این عمل را میکنی آیا عهد نامهٔ از رسول خدا ص
داری که این را میکنی در آنحال یکی از دوستان آن حضرت که با او بیعت نموده با آنمرد گوید که بخدا سوگند یاد
میکنم هر آینه باید در جای خویش بنشینی یا اینکه بسرت میزنم پس قائم ع بدو دست خود میفرماید که یا فلان ساکت
شو با آنمرد میفرماید که آری عهد نامهٔ از رسول خدا ص دارم فلان خرجین یا فلان زنبیل را بیاور من ای برید پس آنرا
بخدمتش میآورند آنحضرت عهد نامه را از آن بیرون میآورد و میخواند در آنحال آنمرد عرض میکند که خدا مرا
فدای تو گرداند سر مبارکت را بیار تا ببوسم پس آنحضرت سر مبارکش را میدهد آنمرد او میان دو چشمش میبوسد
بعد از آن عرض میکند که خدا مرا فدای تو گرداند بیعت مرا تجدید بکن پس آنحضرت مجدداً از ایشان بیعت میگیرد
ابوجعفر ع میفرماید که گویا اصحاب قائم ع را میبینم که بنجف اشرف بالا میروند ایشان سیصد و سیزده نفر مرد
گویا که دلهای ایشان آهن پارها هستند جبرئیل ع در سمت راستش و میکائیل ع در سمت دست چپش میباشند و
رعب و بیم همراه او از سمت پیش سرو بیم همراه او از سمت پشت سر میرود و بدلهای دشمنان مینشیند و خداوند
کردگار با پنجهزار ملک مسوم یعنی ملکی که علامت و نشان دارد و با آن نشان در اثنای جنگ با او حمایت و یاری
میکند تا اینکه بنجف اشرف بالا میرود در آنحال باصحاب خود میفرماید که امشب را با عبادت و طاعت بکذرانید
پس ایشان با رکوع و سجود و گریه و زاری شب را بیتوته میکنند و قتیکه آنحضرت صبح میکند میفرماید که بیائید راه
نخیله را با ما پیش گیرید و در آنوقت اطراف کوفه خندق میبود عرض کردم که آیا اطراف آن خندق میشود فرمود آری
بخدا سوگند یاد میکنم پس آن حضرت راه نخیله را پیش میگیرد تا اینکه در نخیله بمسجد ابرهیم ع میرسد و دو رکعت
نماز در آنجا ادا میکند در آنحال آنانکه از لشکر سفیانی در کوفه میباشند از طایفهٔ مرجیه و غیر ایشان بر آنحضرت
خروج میکنند پس آنحضرت باصحاب خویش میفرماید که بر ایشان حمله کنید و حمله نمائید بعد از آن میفرماید که برای
جنگ با ایشان نروا رید ابوجعفر ع گوید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از ایشان احدی از خندق بسمت کوفه نمیکذرد که خبر
ببرد بلکه همه کشته میشوند بعد از آن آنحضرت داخل کوفه میشود و هیچ مؤمن نمیماند مگر اینکه در آنجا میباشد یا
بآنجا میل کند و اینست معنی قول امیر المؤمنین ع که بعد از آن قائم ع باصحاب خود میفرماید که برای طغیان کننده
یعنی سفیانی خروج کنید پس خلایق را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او دعوت میکند پس سفیانی از راه تسلیم و صلح با آنحضرت
بیعت میکند در آنحال طایفهٔ کلب که خالوهای سفیانی اند با او گویند که این چه کار بود که کردی یعنی چرا بقائم ع
بیعت نمودی بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه ما در این امر بتو هرگز بیعت نمیکنیم پس او میگوید که چه کار بکنیم ایشان
گویند که با قائم ع مقابلت کن پس او بمقابلت آنحضرت میرود بعد از آن آنحضرت با او میفرماید که حذر کن
و بترس زیرا که من آنچه رسانیدنی بود رسانیدم و من با تو میجنگم پس آنحضرت صبح میکند و با ایشان میجنگد و
خداوند عالم او را بر ایشان غالب میگرداند و سفیانی را اسیر میکند و میبرد و بدست خود او را اسیر میبرد بعد
از آن پارهٔ از لشکر خود بسمت روم میفرستد برای اینکه باقی ماندگان بنی امیه را بخدمتش حاضر کنند پس چون
ایشان بروم میرسند با اهل آنجا گویند که اهل مذهب ما یعنی بنی امیه را بنزد ما حاضر کنید ایشان از این تکلیف
ابا میکنند و میگویند که بخدا سوگند یاد میکنیم که این کار را نمیکنیم پس فرستادگان آنحضرت گویند که بخدا سوگند
یاد میکنم هر آینه اگر بجنگیدن مامور بودیم هر آینه با شما میجنگیدیم بعد از آن بخدمت صاحب ع مراجعت می
کنند و ماجری را بخدمتش عرض مینمایند او میفرماید که بروید و با ایشان بجنگید و بنی امیه را از ایشان بگیرید
پس ایشان میروند چون اهل روم ایشان را میبینند که مراجعت کردند میگویند که بنی امیه را بیرون و بدست این
جماعت بسپارید زیرا ایشان این دفعه با تسلط تمام آمده اند و اینست معنی قول خدای عز و جل فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ
يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی وقتیکه کفار شدت عذاب ما را
دیدند ناگاه از آن مجاور بنکریزید و بسوی خانه ها که بسبب آنها طغیان کردید و مسکنهای خود برگردید امید
هست که از آنها سوال کرده شوید قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ
یعنی ایشان میگویند که ای وای بر ما بدرستیکه ما از جملهٔ ظالمان بودیم پس این کلمه برای ایشان و رد زبان

گردید تا وقتیکه ایشان را مانند فصیل زراعت بریدیم و از باد در آوردیم و در جایگاه شان خوابیدیم کر را ابیرم
بعد از آن فرمود که قائم ع از بنی امیه احدی را باقی نمیگذارد که خبر بهرد بعد از آن بکوفه بر میکردد و آن سیصد
سیزده نفر مرد را باطراف و اکناف عالم میفرستد و دست مبارکش را بر میان شانهای شان و بر سینهای شان
میکشد پس ایشان از برکت دست مبارکش هرگز در مقام حکم کردن در میان خلایق عاجز و خسته نمیشوند
و هیچ سرزمین نمیماند مگر اینکه کلمهٔ طیبهٔ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ در آنجا
باواز بلند گفته میشود و این است معنی قول خدای تعالی وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی آنانکه در آسمانها و زمینند از صمیم قلب یا اکراه با و مطیع و منقاد میشوند و بر گشت
شما بسوی او خواهد شد بعد از آن ابوجعفر ع فرمود که صاحب این امر از کفار جزیه قبول نمیکند چنانچه
رسول خدا ص قبول میکرد و اینست معنی قول خدای عز و جل وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ
كُلُّهُ لِلهِ یعنی با ایشان قتال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود و همه دینها برای خدا باشد ابوجعفر ع فرمود بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه با کفار میجنگد تا اینکه خدای تعالی توحید کرده شود و باو شریک قرار داده نباشد
تا اینکه پیره زنی ضعیفی از مشرق زمین برخیزد و بمغرب زمین بیاید و احدی با و متعرض نکردد و خداوند عالم در
آنروز تخمهای زمین را میرویاند و از آسمان باران میباراند و خلایق خراج خود شان را بر پشتهای خود اند اخته
بخدمت مهدی ع میآورند و خداوند کردگار بشیعیانش وسعت میدهد و اگر سعادت و نیکبختی
ایشان را در نمییابد هر آینه بسبب این وسعت و نعمت طغیان میکنند پس در وقتیکه صاحب این امر بعضی
از احکام حکم میکند و بعضی از سنتها بخلایق میگوید ناگاه طایفهٔ از مسجد بیرون میآیند اراده میکنند که بر
آنحضرت خروج نمایند پس آنحضرت باصحاب خود میفرماید که بمقابل ایشان بروید پس اصحاب آنحضرت در تمارین
با ایشان میرسند و همه ایشان را گرفته بخدمت آنحضرت اسیر کرده میآورند آنحضرت امر میفرماید سرهای همه
ایشان را میبرند و این طایفه آخرین طایفه است که بر آنحضرت خروج میکنند محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبه از ابن
عقده او از محمد بن علی او از ابن بزیع و چند نفری هم از منصور بن یونس او از اسمعیل بن جابر او از ابیجعفر ع مثل این
را با بقول خدای تعالی وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ روایت نموده در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر از صادق ع روایت
کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم آل محمد ص قیام میکند از پشت کعبه بیست و هفت مرد بیرون میآورد و بیست
پنج نفر ایشان آنانند از قوم موسی ع که بحق حکم میکردند و با آن عدالت مینمودند و هفت نفر از اصحاب کهف اند
و ما بقی یوشع وصی موسی ع و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانهٔ انصاری و مالک اشتر میباشند شیخ مفید
در کتاب ارشاد از مفضل مثل این حدیث را با تفاوت نقل نموده و بعد از این در باب رجعت مذکور خواهد شد در تفسیر
عیاشی از ابی مقدام او از باقر ع در خصوص قول خدای عز و جل لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ روایت کرده که
آنحضرت فرمود که در وقت ظهور قائم ع امر بنوعی میشود که احدی باقی نمیماند مگر اینکه بنبوت محمد ص اقرار میکند
و در روایت دیگر از آنحضرت بدین نهج وارد شده که خدای تعالی قائم ع را در روز رجعت بر همه غالب میگرداند
در تفسیر مذکور از سماعه او از صادق ع در خصوص قول خدای عز و جل روایت کرده هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی او است کسی که پیغمبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد
تا اینکه دین حق را بر همه دینها غالب گرداند هر چند مشرکان آن را ناخوش بدارند آنحضرت فرمود که چون قائم ع
قیام مینماید مشرکی و کافری نمیماند مگر اینکه خروج او را ناخوش میدارد در تفسیر مذکور از سعد بن عمر او از
چند نفری از کسانیکه در خدمت صادق ع بودند در حالتیکه مردی میگفت که خانهٔ صالح و خانهٔ عیسی بن علی
باقی هستند هنوز خراب نشده اند و خانهای بنی عباس را شمرد و گفت که خدا آنها را بما بنماید در حالتیکه
خراب شده اند یا اینکه آنها را بدست ما ها خراب گرداند پس در آنحال آنحضرت فرمود که چنین مگو بلکه بگو
که خدا آنها را .... مسکن قائم ع و اصحاب بگرداند آیا
نشنیده اید قول خدای عز و جل را وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یعنی ساکن میشوید در مسکنهای کسانی
که بنفسهای خود شان ظلم و ستم کرده اند شیخ مفید در کتاب مجالس از جعابی او از ابن عقده او از عمر بن عیسی بن
عثمان او از پدرش او از خالد بن عامر بن عباس او از محمد بن سوید اشعری روایت کرده او گفته که من و فطر بن خلیفه
بخدمت صادق آل محمد ص مشرف شدیم آنحضرت برای ما خرما حاضر نمود پس از آن خوردیم و آن حضرت شروع
نمود از آن خرما بفطر بن خلیفه میداد بعد از آن فطر بخدمت آنحضرت عرض کرد که چگونه است آن حدیث که از اهل بیت

همین خبر داد که ابدال از شام و نجباء از کوفه بر میخیزند خدای تعالی ایشان را براه بدترین روزی که براه دشمنان ما است
جمع میکند آنحضرت فرمود که خدا شما را رحمت کند بلیه اول بما میرسد بعد از آن بشما و سعت حال اول بما وارد
میگردد بعد از آن بشما ما خدا رحمت کند بکسی که ما را در نظر خلایق محبوب نماید و ما را در دلهای شان مکروه
و ناخوش نگرداند محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد و از عبدالله بن موسی و از عبدالله بن جبله و از بطاینی
و از پدرش و از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که در صاحب این امر شباهتی هست بچهار
پیغمبر شباهتی بموسی ع و شباهتی بعیسی ع و شباهتی بیوسف ع و شباهتی بمحمد ص عرض کردم که شباهتش بموسی ع
از چه راه است فرمود که خائف یترقب یعنی ترسان و منتظر است چنانچه موسی ع در وقت گریختن از مصر بمداین
شعیب ع ترسان و منتظر بود عرض کردم که شباهتش بعیسی ع از چه راه هست فرمود که در حق او گفته میشود چیزی
که در حق عیسی ع گفته یعنی در حق او گفته میشود که او مرده است یا هلاک گردیده چنانچه در حق عیسی ع گفته
گردید عرض کردم که شباهتش بیوسف ع از چه راه هست فرمود که زندان و غیبت است عرض کردم که شباهتش
بمحمد ص از چیست فرمود از این راه هست که آنحضرت در وقت خروجش با سیرت و طریقه رسول خدا ص رفتار
میکند آگاه شوید که او آثار محمد ص را بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیر را هشت ماه میکشد و طوایف مختلفه
را از خلایق بقتل میرساند تا بجدی که خدا راضی شود عرض کردم که آنحضرت چگونه میداند که خدا راضی شده فرمود
که خدا بدلش رحم میاندازد و بخلایق رحم میکند آنوقت میداند که خدا راضی شده در کتاب مذکور از ابن عقده
از احمد بن سعید جعفی و ابو الحسن از کتاب احمد بن سعید و از اسمعیل بن مهران و از ابن بطاینی و از پدرش و
وهیب ایشان از ابی بصیر و از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که جمع قلیلی از عرب با قائم ع میباشند
در آنحال گفته شد که جمع کثیری از اعراب این امر را یعنی قائم ع را وصف میکنند بنا بر این باید بسیاری از اعراب در
خدمت آنحضرت باشند فرمود در آنحال که خلایق ناچاراند از اینکه امتحان کرده میشوند از یکدیگر تمیز داده شده
باشند و بغربال زده میشوند تا اینکه زوان و سایر غشها از میان آن بیرون شوند جمع کثیر از غربال امتحان بیرون میروند
یعنی از امتحان خالص بدر نمیآیند بلکه از اعتقاد حق که داشته اند بر میگردند و مرتد میشوند در کتاب مذکور از احمد بن عبید
و از یحیی بن زکریا و از یوسف بن کلیب و از بطاینی و از ابن حمید و از ثمالی روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود
که هرگاه قائم آل محمد ص علیهم السلام خروج نماید هر آینه خدا تعالی با چند صنف از ملائکه بآنحضرت یاری میکند صنفی
از آن صنفها ملائکه مسومین اند ایشان آنانند که علامت و نشانه در ایشان گذاشته شده بنوعیکه در جنگ باز
شناخته میشوند و صنفی مردفین یعنی پی یکدیگر آیندگان یا اینکه بمؤمنان تابع شوندگان و ایشان را حفظ کنندگان
و صنفی منزلین یعنی فرستاده شدگان و صنفی کروبیین یعنی سادات و بزرگان ملائکه و جبرئیل در پیش پیش و میکائیل
از سمت دست راست و اسرافیل از جانب دست چپش میروند و رعب در یکماه راه از جانب پیش رو و از عقب و یکماه
راه از جانب دست چپ بدلهای خلایق مینشیند اول کسیکه با و تابع میشود محمد ص میباشد و علی ع دوم کس است
و در دستش شمشیری میشود برهنه و از غلاف کشیده شده و خدای تعالی برای او فتح میکند روم و چین و
دیلم و ترک و سند و هند و کابل شاه و خزر را یا ابا حمزه قائم ع قیام نمیکند مگر در وقتیکه بیم شدید و تزلزل و فتنه
و بلا بخلایق رسیده میباشد و پیش از این طاعون و شمشیر کشی در میان طوایف عرب و اختلاف شدید در دینها
و دین شان مختلف و احوال شان متغیر میباشند بنوعیکه مرد صبح و شام بسبب دیدن طغیان و خوار بودن ایشان
و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را مرگ را آرزو میکند و خروج آنحضرت اگر خروج کند در وقتیست که خلایق
از خروجش ناامید و مأیوس شوند پس طوبی باد و گوارا باد برای کسیکه او را دریابد و از یاوران او باشد و وای برکسیکه
با وی با امر او مخالفت نماید و از جمله دشمنان او شود بعد از آن فرمود که آنحضرت بامر تازه و سنت تازه و حکم تازه
تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میفرماید و شان او نیست مگر کشتن کافران و منافقان و احدی را در
کارهای بزرگ در جای خویش نایب نمیکند اصلا یا اینکه قبول نمیکند توبه کسیرا که آنحضرت بداند که باطن او مشتمل
بکفر است یا اینکه همه کافران را میکشد بنوعیکه احدیرا از ایشان باقی نمیگذارد و ملامت ملامت کنندگان
او را از اجرای احکام الهی باز نمیدارد در کتاب مذکور از ابن عقده و از قاسم بن محمد بن حسین و از عبیس بن هشام
و از ابن جبله و از علی بن ابی مغیره و از عبدالله بن شریک و از بشیر بن غالب اسدی روایت کرده او گفته که حسین
بن علی علیهما السلام بمن فرمود که ای بشیر قریش چگونه باقی میمانند در وقتیکه قائم مهدی ع پانصد نفر از ایشان
بیاورد در یکجا حبس بکند و گردنهای ایشان را بزند [illegible] گوید که عرض کردم که خدا کارهای ترا اصلاح نماید آیا

طایفه قریش در آن زمان انقدر میشوند فرمود بدرستیکه بزرگ قوم در آن زمان از ایشان میباشد پس چگونه این
قدر نمیشوند راوی گوید که بشیر بن غالب گفت که شهادت میدهم باینکه حسین بن علی ع کشتن قائم را از قریش
پانصد نفر پانصد نفر همین تا شش مرتبه شمرد در کتاب مذکور از ابن عقده و از محمد بن فضل و از ابرهیم و از محمد بن عبد
الله بن زراره و از حرث بن مغیره و ذریح محاربی روایت نموده ایشان گفته اند که صادق ع فرمود که در میان
ما و عرب چیزی باقی نمانده مگر سر بریدن و بدست مبارکش اشاره بحلقش نمود یعنی باید عربها را بقتل رسانیم یعنی
در وقت قیام قائم ع در کتاب مذکور از علی بن حسین و از محمد عطار و از محمد بن حسن رازی و از محمد بن علی صیرفی
و از محمد بن سنان و از محمد بن علی خثعمی و از صدیر صیرفی و از مردی از اهل جزیره روایت نموده او گفته که کنیزی نذر کردم
و او را بمکه آوردم و بخدام و حاجبان کعبه ماجرای نذر کنیز را نقل کردم و هیچ کس از ایشان ماجرای او را ذکر نه
کردم مگر اینکه گفت او را بنزد من آر بدرستیکه خدا نذر ترا قبول نمود پس از این جهت وحشت شدید بمن رو داد
پس این ماجرا را بمردی از اصحاب ما که از اهل مکه بود نقل نمودم گفت آیا هر چه بگویم قبول میکنی و میشنوی گفتم آری
گفت نگاه کن بآن مردی که در نزد حجر الاسود مینشیند و خلایق هم در دورش جمع میشوند و او ابو جعفر محمد بن
الحسین علیهما السلام است بنزد او برو و این ماجرا را با او خبر ده ببین تا چه فرماید و بآن عمل بکن پس بخدمت آن
حضرت رفتم و با او عرض کردم که خدا بتو رحمت کند من مردی هستم از اهل جزیره و در نزد من کنیزی هست او را در
خصوص یمینی که در ذمه من بود برای بیت الله نذر کرده ام و او را باینجا آورده ام و این قصه را بخدام و حاجبان خبر
دادم و هیچ یکی از ایشان ملاقات نکردم مگر اینکه گفت که او را بنزد من آور بدرستیکه خدای تعالی نذر ترا قبول نمود و
از این جهت وحشت شدید بمن عارض گردیده در آنحال آنحضرت بمن فرمود که یا ابا عبدالله بیت الله نمیخورد و نمی
آشامد پس کنیز را بفروش و تفحص بکن و با اهل بلاد خود از حجاج نگاه کن و ببین که هر که از ایشان نفقه و توشه
ندارد از پول آن کنیز با و بده تا اینکه بوطن خویش با سودگی برگردد پس بفرموده آنحضرت عمل کردم بعد از آن هیچ یکی
از خدام ملاقات نکردم مگر اینکه از من پرسید که کنیز را چه کردی گفتم که ابو جعفر ع چنین فرمود و من هم بفرمودهش
عمل نمودم ایشان گفتند که او دروغگو و جاهل است نمیداند که چه میگوید پس گفته ایشان را بخدمت ابو جعفر ع عرض
کردم فرمود که گفته ایشان بمن رسانیدی پس سخن مرا هم با ایشان برسان عرض کردم آری میرسانم فرمود که بر
ایشان بگو که ابو جعفر ع بشما گفت که حال شما چگونه میشود اگر دستها و پاهای شما بریده شود و از دیوار کعبه آویخته
گردد بعد از آن بشما گفته میشود که با آواز بلند بگوئید که ما دزدان کعبه بودیم وقتیکه خواستم از خدمت آنحضرت
بر خیزم فرمود که کننده این کار من نیستم اینست جز این نیست انرا میکند مردی از اولاد من باشد در کتاب مذکور
از محمد بن علی و از ابن محبوب و از عمرو بن شمر و از جابر روایت نموده او گفته که مردی بخدمت باقر ع داخل شد و
بخدمتش عرض نمود که این پانصد درهم را از من قبض کن و آن زکوة مال منست آنحضرت فرمود که خودت آنها را
بفقرا و مساکین و همسایگان برادرانت از مسلمانان صرف کن بعد از آن فرمود که چون قائم اهل بیت ع
قیام میکند اموال را بالسویه قسمت مینماید و در خصوص رعیت با عدالت حکم میکند پس هر که با و اطاعت نماید
هر آینه بخدا اطاعت کرده و هر که با و مخالفت کند هر آینه بخدا عصیان و مخالفت نموده و نامیدن او بمهدی ع از
این راه هست که خدا او را بامورات مخفیه راه مینماید و توریة و سایر کتابهای خدا را در انطاکیه از مغاره بیرون
میآورد و در میان اهل توریة با توریة و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل
قرآن با قرآن حکم میفرماید و اموال خلایق از زیر زمین و روی زمین بخدمت آنحضرت جمع میشود پس آنحضرت بخلایق
میفرماید که بیائید بسوی اموالی که برای آنها ارحام را قطع نمودید و خونها را ریختید و بمحرمات الهی مرتکب شدید
پس انقدر بخلایق مال عطا میفرماید که احدی پیشتر از او انقدر نداده و زمین را از عدل و قسط و نور پر میگرداند
چنانچه پر از ظلم و جور و شر گردیده در کتاب مذکور از ابن عقده و از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین
و محمد قسطوانی در یکجا ایشان از ابن محبوب و از عبدالله بن سنان روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود
که عصای موسی ع شاخ درخت آس بود از درختهای بهشت وقتیکه موسی ع رو بسمت مداین شعیب گذاشت آنرا
جبرئیل ع برای آنحضرت آورد و آن عصا و تابوت آدم ع در میان دریاچه ایست که در طبرستان یا طبریه یافته شده
و آن نام دهیست از دهات واسط و نام قصبه است در سرزمین اردن هرگز پوسیده و کهنه نمیشوند و تغییر نمییابند
وقتیکه قائم ع قیام کرد آنها را بیرون آورد در کتاب مذکور از هوذه و از نهاوندی و از عبدالله بن حماد و از ابی الجارود
و از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع میخواهد که ظهور نماید با بیدق رسول خدا ص و انگشتر سلیمان

وسنگ موسی ع وعصای او ظاهر میکند بعد از آن بمنادی خود امر میفرماید منادی ندا میکند که آگاه شوید که هیچ مرد از
شما خوردنی وآشامیدنی با خود برندارد وقتیکه اصحابش این ندا را میشنوند گویند که آنحضرت میخواهد که ما را و
چهارپایان ما را از گرسنگی وتشنگی هلاک نماید پس آنحضرت براه میافتد ایشان هم با وی براه میافتند واول
منزلی که در آن فرود میآید آن سنگ را نصب میکند خوردنی وآشامیدنی وعلف از آن سنگ بیرون میآید پس خود ایشان
وچهارپایان شان میخورند ومیآشامند تا اینکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود میآیند در کتاب مذکور باین اسناد
از عبد الله واز ابن بکیر واز حمران واز ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا که این دین شما را می بینم که از شما
روگردانیده مانند آدمیکه بخون خویش غلطیده شده باشد تا اینکه مانند ماری که کردمش را بر زمین زده بعد از آن بشما
بر نمیگرداند مگر مردی که از ما اهل بیت بود در هر سال بشما دو عطیه میدهد ودر هر ماه دو رزق بشما عطا میفرماید و
در زمان آنحضرت بشما حکمت یعنی علم شریعت داده میشود حتی زن در خانهٔ خویش با کتاب خدا وسنت رسول الله
صلی الله علیه وآله حکم میکند در کتاب کافی از عده واز سهل واز ابن محبوب واز بعضی رجالش واز صادق ع روایت
کرده که آنحضرت فرمود گویا قائم ع را در بالای منبر می بینم در حالتیکه در برش قبائی میباشد پس از زیر قبایش مکتوبی
که با مهر طلا سر بمهر شده بیرون میآورد واز برای خلایق میخواند چون آنرا میشنوند مانند گریختن گوسفند از گرگ
از او با سرعت میگریزند ودر خدمتش نمیمانند مگر نقبا پس آنحضرت سخنی میفرماید ایشان هم از آن سخن میگریزند
والا نگریخته اند ملجاء وپناهی نمییابند تا اینکه بخدمت آنحضرت بر میگردند وبدرستی ...... من میدانم هر آینه آن
سخن را که آنحضرت میفرماید محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد بن عبد الله واز احمد بن محمد بن رباح واز
احمد بن علی حمیری واز حسن بن ابان واز عبد الله بن عطا واز شیخی از فقهاء یعنی صادق ع روایت کرده او گفته که از آن
حضرت پرسیدم که سیرت ورفتار مهدی ع چگونه خواهد شد فرمود که آنحضرت میکند کارهائی که رسول خدا صلعم
میکرد بر هم میزند چیزهائیرا که پیش از او بوده چنانچه جناب رسول خدا صلعم امور ایام جاهلیت را بر هم نمود وقائم ع دین اسلام
را تازه میکند در کتاب مذکور از علی بن حسین واز محمد بن عطار واز محمد بن حسن رازی واز محمد بن علی کوفی واز بزنطی او
از ابن بکیر واز پدرش واز زراره واز باقر ع روایت نمود که بخدمت آنحضرت عرض کردم که نام بنده صالحی را از صالحان
برای من ذکر کن ومرادم قائم ع بود فرمود که نامش نام منست عرض کردم که آیا آنحضرت با سیرت وطریقهٔ رسول خدا صلعم
رفتار میکند فرمود هیهات هیهات ای زراره آنحضرت بطریقهٔ رسول خدا صلعم رفتار نمیکند بعد از آن فرمود که رسول خدا صلعم
در میان امتش بانرمی وملایمت رفتار میکرد وبا خلایق الفت ومحبت میورزید وقائم ع با قتل رفتار میکند وباین
مامور است در قرآنی که در نزد او است باید با قتل وهلاک نمودن خلق رفتار نماید واز احدی توبه قبول نمیکند وای
بر کسیکه از آنحضرت مفارقت وجدائی نماید در کتاب مذکور از محمد بن علی کوفی واز عبد الرحمن بن هاشم واز ابی خدیجه
واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که مرا جایز بود اینکه در مقام قصاص آقا را بعوض غلامش بقتل رسانم
ودر جهاد بکشتن زخمدار شتاب نموده او را بکشم لیکن اینرا برای عاقبت کار اصحاب خود ترک نمودم یعنی اگر ایشان هم
زخمدار شوند دشمنان ایشان را نکشند ومر قائم ع راست اینکه آقا را بعوض غلام وزخم خورده را بقتل میرساند
در کتاب مذکور از ابن عقده واز علی بن حسین واز محمد بن خالد واز ثعلبة بن میمون واز حسن بن هرون روایت کرده
او گفته که در خدمت صادق ع نشسته بودم ناگاه معلی بن خنیس از آنحضرت پرسید که آیا قائم ع بخلاف سیرت
وطریقهٔ علی ع رفتار میکند فرمود آری واین بدین نهج است که علی ع با منت گذاشتن بخلایق وبخشیدن ایشان رفتار
نمود زیرا که آنحضرت دانست که خلیفه که بعد از او است بر شیعیانش غالب خواهد شد وقائم ع وقتیکه قیام میکند
کافران ومنافقان را میکشد واسیر میکند زیرا که او میداند که هیچ کس بعد از او بر شیعیانش غالب نخواهد شد در کتاب مذکور
از صفار واز محمد بن عبد الجبار واز ابن فضال واز ثعلبه مثل این را نقل نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده واز
علی بن حسن واز پدرش واز رفاعه واز عبد الله بن عطا روایت نموده او گفته که از باقر ع پرسیدم که آیا قائم ع وقتی
که قیام میکند بکدام طریقه در میان خلایق رفتار مینماید فرمود که بر هم میزند آن احکام را که پیشتر از او بود چنانچه
رسول خدا صلعم احکام سابقه را بر هم نمود واسلام تازه احداث میکند در کتاب مذکور از علی بن حسین واز محمد بن عطار
واز محمد بن حسن واز محمد بن علی کوفی واز بزنطی واز علاء واز محمد روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که اگر
خلایق بدانند که قائم ع در وقت خروجش چه کار خواهد نمود هر آینه اکثر ایشان بسبب کشتن آنحضرت خلایق را
دوست میدارند که او را نه بینند آگاه شوید بر اینکه آنحضرت پیشتر از همه بامر قریش ابتداء میکند پس از ایشان
نمیستاند مگر شمشیر وبایشان نمیدهد مگر شمشیر یعنی با ایشان سوای جنگیدن وکشتن رفتار دیگر نمیکند حتی بسیاری

روایت حمران از ابی جعفر ع

روایت زراره

از خلایق گویند که این مرد از آل محمد ص نیست زیرا که اگر از آل محمد ص بود هر آینه رحم میکرد در کتاب مذکور باین اسناد
از بزنطی واز عاصم بن حمید حناط واز ابی بصیر روایت نموده او گفته که باقر ع بامر تازه وکتاب تازه وحکم تازه که بر عرب
سخت وشدید است قیام میکند شأنش کشتن خلایق با شمشیر ودر کارهای بزرگ هیچ کس را در جلب [illegible] خود نایب
نمیکند اورا بلکه خودش بآنها مباشر میشود وملامت ...... ملامت کننده گان او را از اجرای احکام الهی باز نمیدارد
در کتاب مذکور باین اسناد از محمد بن علی کوفی واز ابن محبوب واز بطائنی واز ابی بصیر واز صادق ع روایت نموده
که آنحضرت فرمود که این چه تعجیل وشتابست که خلایق در خصوص قیام قائم ع میکنند بخدا سوگند یاد میکنم
که لباس او نیست مگر کلفت وطعامش نیست مگر درشت یعنی رفتار وسلوکش نیست مگر سختی ودرشتی ورفتارش
نیست مگر قتل با شمشیر ومردن خلایق در زیر شمشیرش شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل واز عبد الرحمن بن ابی
هاشم واز بطائنی مثل این حدیث را نقل نموده ودر این روایت بدین نهج وارد شده که طعامش نیست مگر جو درشت محمد
بن ابراهیم در کتاب الغیبة از ابن عقده واز احمد بن یوسف بن یعقوب واز اسمعیل بن مهران واز بطائنی واز پدرش
ووهیب ایشان از ابی بصیر واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام مینماید در میان
او وعرب وقریش نمیباشد مگر شمشیر واین چه تعجیل وشتابست که در خصوص قائم ع میکنند بخدا سوگند یاد میکنم
هر آینه طعام آنحضرت که بخلایق میخوراند نیست مگر جو درشت ولباسیکه بخلایق میپوشاند نیست مگر کلفت یعنی
نیست رفتارش مگر سختی ودرشتی وطریقه اش نیست مگر شمشیر کشی ومردن خلایق در زیر شمشیرش در کتاب مذکور
از ابن عقده واز علی بن حسن تیملی واز پدرش حسن بن علی بن یوسف ومحمد بن علی ایشان از سعدان بن مسلم واز بعضی
رجالش واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه مردی در پشت سر قائم ع میایستد وبا حکم
آنحضرت امر ونهی میکند ناگاه آنحضرت میفرماید که او را بگردانید وبه پیش روی من آرید پس او را بر گردانیده وبه پیش روی
آنحضرت میآورند او امر میفرماید که گردنش را میزنند بعد از آن در میان مشرق ومغرب چیزی نمیماند مگر اینکه از او می
ترسد در کتاب مذکور از علی بن احمد بندنیجی واز عبید الله موسی واز برقی واز پدرش واز سعدان بن مسلم واز هشام بن سالم
واز صادق ع مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از محمد بن همام واز حمید بن زیاد واز حسن بن محمد بن سماعه واز
محمد بن حسن واز عمش حسین بن اسمعیل واز یعقوب بن شعیب واز صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که آیا بنمایم بتو
پیراهنی را که قائم ع با آن قیام خواهد نمود عرض کردم آری بنا بر این امر فرمود صندوقی آوردند قفل آنرا گشود وپیراهن کرباسی
از آن بیرون آورد ودامنهای آستینهای آنرا واکرد ناگاه در آستین چپ او خونی دیدم آنحضرت فرمود که این آن پیراهنی است
که رسول خدا صلعم در بر داشت در وقتیکه دندان مبارکش را شکستند واین خون از آن است وقائم ع این پیراهن را در بر کرده
قیام خواهد فرمود پس آن خون را بوسیدم وآن پیراهن را بر روی خود مالیدم بعد از آن صادق ع آنرا پیچید وبرداشت در
کتاب مذکور از علی بن احمد واز عبید الله بن موسی واز علی بن حسین واز علی بن حسان واز عبد الرحمن بن کثیر واز صادق ع در
خصوص قول خدای عز وجل أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ روایت کرده که آنحضرت فرمود آن امریکه در آیه مذکور است عبارت
است از امر ما یعنی تعجیل وشتاب مکن خداوند کردگار آنرا با ملائکه ومؤمنان ورعب مؤید میگرداند وخروج او مانند
خروج رسول خدا صلعم است واینست معنی قول خدای عز وجل كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ
یعنی چنانچه پروردگارت ترا با حق وراستی از خانهات بیرون نمود وبدرستیکه فرقه از مؤمنان اینرا ناخوش میداشتند در
کتاب مذکور از احمد بن هوذه واز ابراهیم بن اسحق واز عبد الله بن حماد واز بطائنی روایت نموده او گفته که آنحضرت فرمود
که چون قائم ع قیام میکند ملائکه با سیصد وسیزده نفر مرد بخدمت آنحضرت نازل میشوند یک ثلث ایشان در بالای
اسبان سفید ویک ثلث در بالای اسبان ابلق وثلث دیگر در بالای اسبان حوّه میباشند عرض کردم که حوّه چیست فرمود
که سرخ است مؤلف گوید که جوهری در صحاح گفته که حوّه رنگیست مانند یاس واصمعی گفته که حوّه عبارتست از
سرخی که مایل بسیاهی باشد در کتاب مذکور باین اسناد از بطائنی واز صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع
قیام میفرماید شمشیرهای قتال از آسمان فرود میآید در هر شمشیری نام مردی ونام پدرش در آن نوشته میباشد
در کتاب مذکور از ابن عقده واز علی بن حسن تیملی واز عباس بن عامر واز موسی بن بکر واز بشیر نبال روایت کرده ونیز خبر
داد بمن علی بن احمد واز عبد الله بن مسلم واز ایوب بن نوح واز صفوان واز بشیر ولفظ حدیث که در اینجا ذکر شده لفظ
روایت ابن عقده است او گفته که وقتیکه بمدینه آمدم بمنزل ابی جعفر ع رفتم ناگاه استری زین شده در در دیدم پس
در پیش خانه نشستم ناگاه آنحضرت بیرون آمد واو سلام کردم پس از بالای استر پایین آمد وروبه سمت من کرد آنگاه
فرمود که این مرد از کجا است عرض کردم که از اهل عراق فرمود که از کدام اهل عراق عرض کردم که از اهل کوفه فرمود که

روایت ابو بصیر

رفیق راهت کیان بودند عرض کردم که قومی از محبان شما میگویند که مرجئه اند و ایشان قومی اند
گمراه که ایمان شان قولیست بدون عمل فرمودوای بر این مرجئه که در وقت قیام قائم ع ما بکدام شخص پناه و التجا
خواهند برد عرض کردم که ایشان کویند اگر قائم ع قیام نماید هر اینه ما و شما در عدالت او برابر میشویم آنحضرت
فرمود که هر که توبه نماید توبه اش را قبول میفرماید و هر که نفاق را پنهان و مخفی بدارد خدا بتعالی از درگاه خود دور
نمیکند مگر او را و هر که از کفر و نفاق چیزی اظهار و آشکار نماید هر اینه خدا خونش میریزد و بعد از آن فرمود بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینه قائم ع سر ایشان را میبرد چنانچه قصاب سر گوسفند را میبرد و با دست مبارکش
بحلقش اشاره نمود عرض کردم که ایشان چنین کویند که چون آنحضرت قیام میکند امورات خلافتش درست می
شود پس خون خلایق را نمیریزد فرمود نه چنین است که میگویند سوگند یاد میکنم بآن خدائی که جانم در ید قدرت او
هر اینه ما و شما باید ملاقات نمائیم با انشدائدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند و با دست مبارکش
اشاره نمود در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن سالم او از عثمان بن سعید او از احمد بن سلیمان او از موسی بن
بکر او از بشر نبال مثل این را روایت نموده مگر اینکه در این روایت گفته که وقتیکه با ابیجعفر ع گفتم که ایشان کویند که
مهدی ع اگر قیام نماید هر اینه امورات خلافت بدون جنگ و قتال برای او درست میشود و خون خلایق را نمیریزد
آنحضرت فرمود نه چنین است که میگویند سوگند یاد میکنم بآن خدائی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست هر اینه اگر
امورات بدون جنگ و قتال برای کسی درست شود هر اینه برای رسول خدا ص درست میشد و دندان مبارکش
شکسته و رویش مجروح نمیگردید نه چنین است که خیال کرده اند باید ما و شما ملاقات نمائیم بشدائدی که باعث
زخمها و جاری شدن خونها میباشند بعد از آن پیشانی مبارکش را مسح نمود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبد الله
بن موسی او از حسن بن معویه او از ابن محبوب او از عیسی بن سلیمان او از مفضل روایت نموده او گفته که از صادق علیه السلام
شنیدم احوال قائم ع را ذکر میکرد عرض کردم که من امید وارم که امر آنحضرت با سهولت و آسانی درست شود فرمود که
امرش درست نمیشود تا وقتیکه ملاقات نمائید بپارهٔ شدتها که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند در کتاب
مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از یونس بن ظبیان روایت نموده
او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که اهل حق در هر زمان که بودند هر اینه با شدت حال میگذرانیدند آگاه شوید
که این شدت حال برای اهل حق تا بمدت قلیل و رسیدن عاقبت کار یعنی ایام قیام قائم ع طولانی خواهد شد در کتاب
مذکور از ابن عقده او از بعضی رجالش او از علی بن اسحق بن عمار او از محمد بن سنان مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور
از علی بن حسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی او از عمر بن خلاد روایت کرده او گفته که در خدمت
رضا ع ذکر قائم ع گذشت آنحضرت فرمود که آرام دل شما در این اوقات بیشتر است یکی از حضار عرض کردم که این
چگونه است فرمود هرگاه قائم علیه السلام خروج نماید هر اینه نمیشود مگر شدتها و جاری شدن خونها و خلایق
نمیشود مگر در روی زینها یعنی در اسب تاختن و جنگ و قتال نمودن و لباس قائم ع نیست مگر کلفت و طعامش
نیست مگر درشت یعنی با سختی و درشتی با خلایق رفتار میکنند نه با نرمی و ملایمت در کتاب مذکور از عبد الواحد
او از احمد بن هوذه او از نهاوندی او از عبد الله بن حماد او از مفضل روایت کرده او گفته که در حال طواف کعبه در خدمت
صادق ع بودم ناگاه آنحضرت بمن نگاه کرده فرمود که یا مفضل چرا ترا مهموم و رنگ ترا متغیر یافته میبینم عرض کردم
که فدای تو شوم بخاطرم بنی عباس و سلطنت و شوکت و جبروت ایشان میگذرد اگر سلطنت و شوکت برای شما میبود هر
اینه ما هم در آن نعمت و لذت با شما میبودیم فرمود یا مفضل اگر این گونه میشد هر اینه برای ما نمیشد مگر در
شبها پاسبانی رعیت و در روز کشتن در پی امورات شان و خوردن خوردنیهای سخت مانند نان جو و نان خشک و
پوشیدن لباسهای درشت چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام بدین منهج رفتار میکرد اگر این گونه رفتار نمیکردیم هر اینه جایمان
ما آتش جهنم میشد پس این سلطنت و شوکت بما داده نشد از این جهت هرچه میخواهیم میخوریم و میآشامیم آیا دیده
خدا بتعالی حق مظلوم را که در ذمهٔ ظالم است برای ظالم نعمت کردانیده باشد چنانچه این سلطنت و خلافت را که از
راه ظلم و ستم از ما گرفته شده برای بنی عباس نعمت کردانیده در کتاب مذکور با این اسناد از عبد الله بن حماد او از
عمرو بن شمر روایت نموده او گفته که در دولتسرای صادق ع در خدمتش بودیم در حالیکه خانه با خلایق مملو
و پر بود پس خلایق شروع نموده از آن حضرت پارهٔ چیزها میپرسیدند و از هر چه که سؤال میکردند جواب میداد
در آن حال من از یکسمت خانه گریه کردم آنحضرت فرمود که یا عمرو چه چیز ترا میگریاند عرض کردم که فدای تو شوم آیا در
میان این امت مثل تو هست و حال آنکه درهای فرج بروی تو بسته شده و پردهٔ انکار بروی تو کشیده گردیده فرمود

روایت یونس بن ظبیان

روایت مفضل از صادق ع

یا عمرو گریه مکن زیرا که چیزهای خوب و لذیذ میخوریم و لباسهای نرم میپوشیم اگر این امر یعنی خلافت برای ما میشد
هر اینه نمیخوردیم مگر خوردنیهای سخت و نمیپوشیدیم مگر لباسهای درشت چنانچه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
بدین منهج رفتار مینمود اگر این گونه رفتار نمیکردیم یا اینکه در میان آتش جهنم علاج زنجیرهای آتشین بکنیم در
کتاب مذکور بدین اسناد از عبد الله بن سنان او از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خداوند عالم ابا دارد
مگر از اینکه وقت وقت قرار دهند کان را اخلاف کرداند و بیدق قائم ع بیدق رسول خدا ص است که جبرئیل ع
آنرا در روز جنگ بدر فرود آورد و در آن جنگ کردانیده بعد از آن فرمود یا ابا محمد بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه
پوشان بیدق از پنبه و کتاب و ابریشم خام و حریر نیست عرض کردم پس از چه چیز است فرمود از ورق بهشت است
جناب رسول خدا ص آنرا در روز بدر کشود بعد از آن آنرا پیچید و بعلی ع سپرد پس در نزد آنحضرت بود تا
اینکه در جنگ بصره یعنی در جنگ جمل آنرا کشود پس خدای تعالی با آنحضرت فتح و نصرت عطا فرمود بعد از آن آنحضرت
آنرا پیچید و آن در اینجا در نزد ماست و احدی آنرا وا نمیکند تا وقتیکه قائم ع قیام مینماید پس چون آنحضرت قیام
میفرماید و آنرا وا میکند احدی در مشرق و مغرب نمیماند مگر اینکه بآن ملاقات میکند و رعب و بیم آن یکماهه راه
از جانب دست چپ میرود و پیدایهای خلایق مینشیند بعد از آن فرمود یا ابا محمد آنحضرت خروج میکند در حالیکه
از کشته شدن پدرانش بظلم یا اینکه کینهٔ انتقام کشیدن در دل دارد غضبناک است و بسبب غضب نمودن خدا
بخلایق تاسف خورنده است و پیراهن رسول خدا ص که در جنگ احد پوشیده بود در برش میباشد و عمامه اش
از ابر میباشد یعنی ابر بر سرش سایه میاندازد و زره رسول خدا ص که بقامتش راست میباشد در بر و شمشیر رسول
خدا ص که ذو الفقار باشد در کمرش میباشد هشت ماه شمشیر کشیده کافران و منافقان را بقتل میرسانند و
اول کسانی که آنحضرت بر تعزیر و تنبیه ایشان ابتدا میکند طایفهٔ بنی شیبه میباشند پس دستها و پاهای ایشان
را قطع میکند و از دیوار کعبه میاویزد و منادی ندا میکند که ایشان دزدان خدایند یعنی دزدان بیت الله اند بعد
از آن با امر قریش شروع مینماید پس در مادهٔ ایشان سوای شمشیر کشیدن کار دیگر نمیکند و آنحضرت خروج نمیکند تا وقتی
که دو طغرا مکتوب در خصوص تبری نمودن از علی ع خوانده شود یکی در کوفه و دیگری در بصره در کتاب مذکور از عبد الواحد
بن عبد الله او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن حسین او از حماد بن طلحه او از ثمالی روایت کرده که باقر
علیه السلام فرمود گویا قائم ع اهل بیت خود را می بینم که با این نجف شما نزدیک شده و بدست مبارکش بسمت کوفه اشاره
نمود چون آنحضرت بنجف اشرف نزدیک میشود پرچم بیدق رسول خدا ص را میکشاید و وقتیکه پرچم آنرا کشود ملائکه
که در جنگ بدر بودند بخدمتش فرود میآیند عرض کردم که بیدق رسول خدا ص از چیست فرمود که چوبش از ستون
های عرش الهی و رحمت اوست و پوشان از نصرت خدا و آن بیدق بسوی هیچ چیز برده نمیشود مگر اینکه خدا آنرا
هلاک میکرداند عرض کردم که آن تا قیام قائم ع در نزد شما ها پنهان است پس قائم ع خود آنرا میآبد یا برای او آورده
میشود فرمود که در نزد ما نیست بلکه برای او آورده میشود عرض کردم که کدام شخص آنرا بخدمت آنحضرت میآورد فرمود
جبرئیل ع مؤلف گوید که ممکن است اینکه انکار باقر ع بودن آن بیدق را در نزد خودشان از راه تقیه باشد تا اینکه
سلاطین زمان آنرا از ایشان مطالبه ننمایند یا اینکه مراد اینست که بعد از غیبت قائم ع باسمان برده میشود بعد
از آن جبرئیل آنرا میآورد یا اینکه مراد از این بیدق غیر آنست که پیشتر مذکور کردید در کتاب مذکور از ابن عقده او از
محمد بن فضل او از محمد بن عبد الله بن زراره او از محمد بن مروان او از فضیل روایت نموده او گفته که از صادق ع شنیدم
میفرمود که چون قائم ع قیام میکند در مقابلش از جهال ناس کسانی میایستند و مخاصمه میکنند که در جهالت
و نادانی سخت تر و شدید تر میباشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسول خدا ص ایستادند و با وی مخاصمه کردند
عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود که رسول خدا ص بخلایق مبعوث کردید در حالیکه ایشان بتهائی که از سنگ
و چوب و تخته ساخته شده بودند عبادت میکردند و قائم ع ما در وقتیکه قیام مینماید بخلایق مبعوث میشود
در حالیکه همه ایشان کتاب خدا را بعقاید باطلهٔ خود تاویل میکنند و بعقاید خود با آیات آن حجت و دلیل میآورند
بعد از آن فرمود آگاه شوید بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه عدالت آنحضرت بایشان میرسد در حالیکه در توی
خانهها هستند چنانچه سرما و گرما داخل خانه میگردد در کتاب مذکور از عبد الواحد او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب
او از محمد بن سنان او از حسین بن مختار او از ثمالی روایت کرده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که اگر صاحب این امر
ظهور نماید هر اینه از خلایق میرسد بآو چیزهائی یعنی اذیتهائی که از ایشان برسول خدا ص رسید در کتاب معالی الاخبار
از محمد بن همام او از احمد بن زیاد او از حسن بن محمد بن سماعه او از احمد بن حسن میثمی او از محمد بن ابی حمزه او از بعضی اصحاب خود

او از صادق علیه السلام روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که قائم علیه السلام در جنگها بیاره شکسته‌ها دو چار میشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمثل اینها
دو چار نشده زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخلایق مبعوث شد در حالتیکه بتهائی که از سنگ و چوب ساخته بودند عبادت می
کردند و در وقت ظهور قائم علیه السلام خلایق بر او خروج میکنند و کتاب خدا را باعتقاد باطل خود شان تاویل میکنند و از آن
در دست خود شان حجت نموده با آنحضرت میجنگند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی علوی او
از محمد بن حسین و از محمد بن سنان و از قتیبه اعشی و از ابان بن تغلب روایت کرده و گفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود وقتیکه
بیدق حق ظاهر گردید همه اهل شرق و غرب بر آن لعنت میکنند آیا میدانی که سبب این چیست عرض کردم نه فرمود که
سبب اینست که خلایق پیش از خروج آنحضرت از بنی هاشم به پاره شکسته‌ها و از تیمها دو چار و مبتلا میشوند در کتاب مذکور
از ابن الواحد و از محمد بن جعفر و از محمد بن حسین و از محمد بن سنان و از قتیبه و از منصور بن حازم و از صادق علیه السلام روایت
نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه بیدق حق بلند کرده شد همه شرق و غرب بر آن لعنت میکنند عرض کردم که این از چه
راهست فرمود بجهة شکسته‌ها و از تیمها است که خلایق از بنی هاشم میبینند در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبید الله
بن موسی و احمد بن علی اعلم ایشان از محمد بن علی صیرفی و از محمد بن صدقه و ابن اذینه عبدی و محمد بن سنان در یکجا
ایشان از یعقوب سراج روایت نموده و گفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که قائم علیه السلام با سیزده گروه از اهل بلاد
و طوایف محاربه میکند و ایشان هم با او میجنگند ایشان اهل مکه و اهل مدینه و اهل شام و بنی امیه و اهل
بصره و اهل دلیشان و آن نام دهیست در مراة و اکراد و اعراب و ضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری‌اند در کتاب مذکور
از ابن عقده و از احمد بن زیاد و از علی بن صباح و از علی بن محمد حضرمی و از جعفر بن محمد و از ابراهیم بن عبد الحمید روایت
نموده و گفته که خبر داد بمن کسیکه از صادق علیه السلام شنیده بود که آنحضرت میفرمود که چون قائم علیه السلام خروج میکند از
اطاعت آنحضرت بیرون میروند آنانکه میدانستند که قائم علیه السلام باین امر اهل و سزاوار است و داخل میشوند آفتاب و ماه‌تاب
پرستان میباشند در کتاب مذکور از ابن عقده و از احمد بن یوسف و از اسمعیل مهران و از ابن بطائنی و از مفضل بن محمد
و از حریز و از صادق علیه السلام و از پدرش باقر علیه السلام و از علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم علیه السلام قیام میکند
خداوند عالم از همه مؤمنان آفت و ضعف و سستی را زایل میکند و قوتهای شان را بر میگرداند و باره بایشان عطا میفرماید
در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن حسن و از حسن و محمد پسران یوسف ایشان از سعدان بن مسلم و از صباح مزنی و از حرث بن حصیره
و از حبه عرنی روایت نموده و گفته که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که با شیعیان خود مانند در مسجد کوفه میبینم در حالتیکه چادرها
زده‌اند و قرآن را چنانچه که خداوند تعالی نازل کرده بخلایق تعلیم میکنند آگاه شوید وقتیکه قائم علیه السلام ما قیام نمود
مسجد کوفه را بر هم میزند و قبله‌اش را راست میکند در کتاب مذکور از علی بن الحسین و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسن رازی
و از محمد بن همام و از عبد الله بن محمد جمال و از علی بن عقبه و از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که گویا شیعیان
علی بن ابیطالب علیه السلام را چنان میبینم که قرآن را بدست گرفته بخلایق تعلیم میکنند در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و از نهاوندی
و از عبد الله بن حماد و از صباح مزنی و از حرث بن حصیره و از ابن نباته روایت نموده و گفته که از علی علیه السلام شنیدم میفرمود
که گویا عجمها را می‌بینم که در مسجد کوفه خیمه‌ها زده قرآن را بطریقیکه نازل شده بخلایق تعلیم میکنند عرض کردم که یا امیر
المؤمنین آیا این قرآن مثل آن قرآن نیست که نازل شده فرمود نه زیرا که از قرآن نامهای هفتاد نفر از قریش با نامهای
پدرانشان محو کرده برداشته‌اند و از نامهای قریش باقی نگذاشته‌اند مگر اینکه نام ابولهب را برای نسبت عیب دادن بر
رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی گذاشتند زیرا که عم آنحضرت بود در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از کسیکه
از او روایت کرده و از جعفر بن یحیی و از پدرش و از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود
در وقتیکه قائم علیه السلام خیمه‌ها را در مسجد کوفه بر پا میدارد و بعد از آن مثال علیحده یعنی امر تازه که بر عرب سخت و شدید است
بایشان اظهار میکند در کتاب مذکور از محمد بن همام و از فزاری و از ابی طاهر وراق و از عثمان بن عیسی و از ابی صباح کنانی روایت
کرده و گفته که در خدمت صادق علیه السلام بودم ناگاه شیخی بخدمت آنحضرت داخل شد و عرض نمود که پسرم بر من عاق شد و جفا کرد
آنحضرت فرمود آیا ندانستی که برای حق دولتیست و برای باطل دولتی و هر یکی از اهل باطل و اهل حق در ایام دولت دیگری ذلیلست
پس هر که در ایام دولت باطل با اهل حق اذیت و آزار رساند هر آینه در ایام دولت حق از او قصاص گرفته میشود در کتاب
مذکور از احمد بن هوذه و از نهاوندی و از عبد الله بن حماد انصاری و از محمد بن جعفر و از پدرش علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود
که چون قائم علیه السلام در اقلیمهای روی زمین در هر اقلیم مردی نصب میکند با نمردی میفرماید که کف دستت دستور العمل و عهد نامه
است از من و نزد تو پس هر وقتیکه مسئله بتو دو چار شود و آنرا ندانی و نفهمی که در خصوص آن چه حکم بکنی در آن حال بکف دست
نگاه کن و بهر چه که در آن بینی عمل نما بعد از آن فرمود که قائم علیه السلام لشکری بقسطنطنیه میفرستد پس چون بخلیج میرسند چیزی

بر پاهای خود شان مینویسند و از برکت آن در روی آب راه میروند پس اهل روم ایشان را میبینند که در روی آب راه
میروند میگویند که این جماعت اصحاب قائم علیه السلام‌اند که در روی آب راه میروند پس اصحاب آنحضرت که این گونه فضل و هنر
دارند خود او چگونه است پس در آن حال در شهر را میگشایند تا اصحاب آنحضرت داخل میشوند و هر چه که میخواهند حکم
میکنند در کتاب مذکور از عبد الواحد و از محمد بن جعفر قرشی و از ابن ابی الخطاب و از محمد بن سنان و از حریز و از ابان بن
تغلب روایت نموده و گفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه ندا کننده از آسمان ندا نماید که
ای اهل حق بیکجا جمع شوید پس همه ایشان در یک سرزمین جمع میشوند بعد از آن دفعه دیگر ندا میکند که ای اهل باطل
بیکجا جمع شوید پس ایشان هم در یک سرزمین جمع شوند عرض کردم که آیا یکی از این دو فرقه قادر و توانا میباشند که بمیان
فرقه دیگر بروند فرمود نه بخدا سوگند یاد میکنم و این است معنی قول خدای عز و جل ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما
انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خداوند تعالی مؤمنان را نمیگذارد بحالتیکه شما با آن هستید تا اینکه خبیث
و بدکار را از نیکوکار از آن جدا نماید در کتاب مذکور از ابن عقده و از احمد بن یوسف و از اسمعیل مهران و از ابن بطائنی
و وهیب و از ابی بصیر روایت نموده و گفته که صادق علیه السلام فرمود که هر یکی از شما برای خروج قائم علیه السلام باید اسلحه جنگ
مهیا نماید و هر چند که یک تیر باشد وقتیکه خدای تعالی نیت او را چنین دانست امید میدارم که عمرش را طولانی کرداند
تا وقتیکه آنحضرت را در یابد و از جمله اعانت کنندگان و یاران او باشد در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن
حسین تیملی و از محمد و احمد پسران حسن ایشان از پدرشان و از تغلبه و از جمیع نام کاسه ایشان از ابی بصیر و از کامل
و از باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم علیه السلام ما قیام مینماید خلایق را بسوی احکام تازه دعوت نماید
و دین اسلام در ابتدای کار غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد چنانچه در ابتدای کار غریب بود پس گوارا
باد طوبی بغربای اسلام یعنی گوارا باد بکسانی که در ابتدای اسلام و در آخر آن در میان اسلام مانند غریبانند در
کتاب مذکور از عبد الواحد و از محمد بن جعفر قرشی و از ابن ابی الخطاب و از محمد بن سنان و از ابن مسکان و از ابی بصیر
و از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که اسلام در اول امر غریب گردید بعد از آن هم غریب خواهد شد چنانچه
در اول امر چنین بود پس طوبی باد و گوارا باد برای غربای اسلام عرض کردم که خدا کارهای ترا اصلاح نماید این مطلب
را برای من شرح کن و بیان بفرما فرمود که دعوت کننده از ما دعوت را از سر میگیرد و از تازگی خلایق را دعوت میکند
چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دعوت تازه خلایق را دعوت نمود و ابن مسکان و از حسین بن مختار و از ابی بصیر و از صادق علیه السلام
مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب مذکور بدین اسناد از ابن مسکان و از مالک جهنی روایت نموده و گفته که
بخدمت باقر علیه السلام عرض کردم که ما دولت و خروج قائم علیه السلام را با صفتی وصف میکنیم که هیچ یکی از سایر دولتها با آن صفت
نیست و هیچ یک از آنها شباهت ندارد فرمود نه چنین است که میگوئی بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه معرفت کیفیت
دولت آنحضرت کما هو حقه برای شما ممکن نیست تا وقتیکه آنرا ببینید شنیدن کی بود مانند دیدن در کتاب مذکور
از عبد الواحد و از محمد بن احمد بن عباس و از ابن بطائنی و از شعیب حداد و از ابی بصیر روایت کرده و گفته که به
خدمت صادق علیه السلام عرض کردم که خبر ده بمن از قول امیر المؤمنین علیه السلام که اسلام در اول امر غریب خواهد شد چنانچه
در اول امر چنین بود پس گوارا باد برای غربای اسلام فرمود یا ابا محمد وقتیکه قائم علیه السلام قیام نمود با دعوت تازه
خلایق را دعوت میکند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دعوت تازه دعوت نمود راوی گوید پس از جای خویش بر
خواستم و سر مبارک آنحضرت را بوسیدم و گفتم که گواهی و اقرار میدهم باینکه تو در دنیا و آخرت امام منی دوستترا
دوست و دشمنت را دشمن میدارم و تولی بر وردگار در کتاب مذکور از محمد بن همام و از احمد مابندا و از احمد
بن هلیل و از ابن ابی عمیر و از ابی معزا و از ابی بصیر روایت نموده و گفته که صادق علیه السلام فرمود وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام با
لشکرش در جنگ جمل با لشکر اهل بصره بهم ملاقات نمودند آنحضرت بیدق رسول خدا صلی الله علیه و آله را گشود پس قدمهای
اهل بصره لرزید و وقت عصر تنگ رسید بآن حضرت خطاب نموده گفتند که ای پسر ابوطالب ما ها را هلاک
کردی ابتدی پس آنحضرت فرمود که دستگیر شدگان و مجروحان را مکشید و گریختگان را تعاقب مکنید و هر که
از اهل بصره اسباب و اسلحه خویش را بیندازد در امان است و هر که در خانه‌اش بنشیند و در را ببندد در
امانست وقتیکه جنگ صفین رسید از آن حضرت خواهش نمودند که پرچم این بیدق را بگشاید قبول نفرموده
ابا نمود پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمار بن یاسر بخدمت آنحضرت درین باب واسطه و شفیع نمودند
آنحضرت بامام حسن علیه السلام فرمود که ای پسر من برای سلطنت این قوم مدتی هست باید آنرا باخر رسانند و این بیدق
بیدقیست که پرچم آنرا بعد از من نمیگشاید مگر قائم علیه السلام در کتاب مذکور از ابن عقده و از یحیی بن زکریا بن شیبان

اواز یونس بن کلیب واز ابن بطائنی واز ابی بصیر روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که قائم ع از مکه خروج نمیکند
تا وقتیکه برای او حلقه تمام شود عرض کردم که حلقه چه قدر است فرمود ده هزار نفر جبرئیل در جانب دست راست
آنحضرت و میکائیل در سمت دست چپ او میباشند بعد از آن بیدق غلبه کننده را میجنبانند و در اطراف عالم
میگردانند واحدی در مشرق و مغرب نمیماند مگر اینکه بآن بیدق لعنت میکند بعد از آن اصحاب از هر قبیله از
یکنفر تا ده نفر مانند ابرهای وقت پاییز بجد متفرق جمع میشوند در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن حسن تیملی و از
حسن و محمد پسران علی بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم و از مردی و از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که
صادق ع فرمود وقتیکه قائم ع در ظهور نمودن مأذون شد خدا بتعالی را با آن اسمیکه در لغت عبری با آن
اسم خوانده میشود میخواند و دعا میکند پس دعای آنحضرت بهدف اجابت قرین شده اصحابش که سیصد و سیزده
نفرند مانند ابرهای وقت پاییز بجد متفرق جمع میشوند و ایشان صاحبان بیدقها اند از ایشان پاره هستند که در
وقت شب از میان رخت خواب ایشان مفقود میشوند و صبح را در مکه میکنند و پاره دیگر در روز در روی ابر سیر
میروند هر یکی از ایشان با نام خویش و نام پدرش و کیفیت صفتش و نسبش شناخته میشوند عرض کردم که فدای تو شوم
ایمان کدام یکی از این دو فرقه بیشتر و کاملتر است فرمود ایمان آنانکه در روی ابر میروند و این سیصد و سیزده
نفر است و آنانکه از رختخواب شان مفقود میشوند این آیه در شان ایشان نازل شده اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا در تفسیر
عیاشی از مفضل مثل این را روایت نموده محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبة از عبد الواحد و از محمد بن جعفر قرشی و از ابن
ابی الخطاب و از محمد بن سنان و از ضریر و از ابی خالد کابلی و از علی بن حسین و محمد بن علی روایت نموده که ایشان فرمودند
که مفقود شدگان قومی اند که از رختخوابهای شان مفقود و ناپاب میشوند و صبح را در مکه میکنند و اینست معنی
قول خدای عز وجل اینما تکونوا الخ ایشان اصحاب قائم ع اند در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و از نهاوندی و از عبد الله
بن حماد و از ابن بکیر و از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که با صادق ع در مسجد مکه بودم ناگاه آنحضرت دستم گرفت
و فرمود یا ابان خدا بتعالی بعد از این سیصد و سیزده نفر مرد باین مسجد شما میآورد اهل مکه ایشان را هیچ وجه نمی
شناسد و شمشیرها را بگردنهای خود حمایل میکنند در هر یکی از آن شمشیرها نام صاحبش و نام پدرش و کیفیت
صفتش و نسبش نوشته میشود بعد از آن بمنادی امر میفرماید ندا میکند که اینمرد مهدی ع است بطریق حکم داود
و سلیمان در میان خلایق حکم میکند و از ایشان بینه و شاهد نمیطلبد در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبد الله
بن موسی و از هرون بن مسلم و از مسعدة بن صدقه و از عبد الحمید طویل و از باقر ع در خصوص قول خدای عز و
جل امن یجیب المضطر اذا دعاه روایت نموده که آنحضرت فرمود که این آیه در شان قائم ع نازل شده و جبرئیل ع در
بالای ناودان رحمت در صورت مرغ میایستد و اول کسی میباشد که بآنحضرت بیعت میکند و بعد از او آن سیصد و
سیزده نفر بیعت میکنند پس هر یکی از ایشان که براه افتاده در همان ساعت بخدمت آنحضرت میآید و از ایشان پاره هستند
که از میان رخت خوابهای خود مفقود میشوند و اینست معنی قول امیر المؤمنین ع که ایشان آنانند که از میان
رخت خوابهای شان مفقود و ناپاب میشوند اینست معنی قول خدای عز وجل فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا
یأت بکم الله جمیعا فرمود که مراد از خیرات ولایت است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و از نهاوندی و از عبد الله
بن حماد و از ابی الجارود و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که اصحاب قائم ع سیصد و سیزده نفر مرد اند
از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت روز بروی ابر میایستند و با نامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته
میشود و بعضی دیگر در میان رخت خوابهای شان خوابیده میشوند ناگاه ایشان را در مکه در غیر موسم حج
میبینند در کتاب مذکور از علی بن حسین و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسن رازی و از محمد بن علی کوفی و از علی بن حکم
و از بطائنی و از ابی بصیر و از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع از بلندی کوه ذی طوی با سیصد
سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدر اند فرود میآیند تا اینکه پشتش را بحجر الاسود تکیه میدهد و بیدق غلبه
کننده را میجنباند علی بن ابی حمزه گوید که این حدیث را بخدمت موسی بن جعفر ع عرض کردم فرمود که این کتاب منشور
است مؤلف گوید یعنی این حدیث در کتاب منشور نوشته شده یا اینکه کتاب منشور در نزد قائم ع میباشد یا
اینکه این بیدق بمنزلهٔ کتاب منشور است در کتاب مذکور از احمد بن هوذه و از نهاوندی و از عبد الله بن حماد
و از بطائنی روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که جوانان شیعه در بالای بامهای خود شان خوابیده
میباشند ناگاه شبی در غیر موسم حج بخدمت صاحب خود شان میروند و صبح را در مکه میکنند

در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن فضال و از محمد بن حمزه و محمد بن سعید ایشان از عثمان حماد و از سلیمان بن هرون عجلی
روایت نموده او گفته که صادق علیه السلام فرمود که صاحب این امر نگاهداشته شده است که اگر همه خلایق بمیرند هر آینه خدای تعالی
اصحاب او را برای او جمع میکند و ایشانند آنانکه خدا بتعالی در شان ایشان فرموده فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا
بها بکافرین یعنی اگر این جماعت باز کفران نمایند و آنرا انکار کنند هر آینه قومی را بآن موکل گردانیم که بآن کفران کننده نیستند و آنرا انکار
نمیکنند و نیز ایشانند آنانکه خدا بتعالی در شان ایشان فرموده فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یعنی بزودی
خدا بتعالی خلقی میکند که پیغمبر ص ایشان را دوست میدارد و ایشان هم او را دوست میدارند ایشان در نزد مؤمنان ذلت و فروتنی قبول می
نمایند و نسبت بر کافران اظهار عزت و شوکت میکنند محمد بن عیسی در کتاب کشف الغمة از جابر و از صادق ع روایت نموده که آنحضرت
فرمود که خدا بتعالی بر دلهای شیعیان رعب و بیم اندازد وقتیکه قایم ع ما قیام نمود و مهدی ع ما ظهور کرد هر آینه هر مرد از شیعیان
ما از شیر دلیرتر و از نیزه گذرنده تر میباشد کلینی در کتاب کافی از عده و از سهل و از ابن شمون و از اصم و از مالک بن عطیه
و از ابن تغلب روایت نموده او گفته که صادق ع بمن فرمود که دو خون در اسلام هست که خدا بتعالی ریختن آنها را حلال نموده احدی
در خصوص آنها حکم نمیتواند بکند تا وقتیکه خدا بتعالی قایم ما اهلبیت را برانگیزاند و وقتیکه خدا آنحضرت را مبعوث نمود او در خصوص
آن دو خون بآن حکم میفرماید یکی اینست که شاهد نطلبیده زانی محصن را رجم میکند و دیگری اینست که مانع زکوة یعنی کسی را که زکوة
ندهد گردن میزند در کتاب مذکور از محمد بن ابی عبد الله و محمد بن حسن ایشان از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ایشان در یکجا از احمد
بن محمد و از حسن بن عباس بن حریش و از ابیجعفر ثانی یعنی امام محمد تقی ع روایت کرده که آن حضرت فرمود که صادق ع فرموده
که در وقتیکه پدرم طواف کعبه مینمود ناگاه مردی معجری در سر کرده بپدرم دچار گردید و هفت شوط او را قطع نمود یعنی نگذاشت
که آنها را اتمام نماید تا اینکه پدرم را برداشت و در یک سمت صفا بخانهٔ داخل نمود بعد از آن بپی من فرستاد من هم رفتم با ایشان
سه نفر شدیم آن مرد بمن گفت یا بن رسول الله ص مرحبا باد بر تو بعد از آن دستش را بر سر من گذاشت و گفت که ای امین خدا بعد از پدر
اش و بپدرم گفت یا ابا جعفر اگر میخواهی من از تو سؤال کنم و اگر میخواهی تو مرا تصدیق بکن و اگر میخواهی من ترا تصدیق نمایم آن حضرت فرمود
که همه اینها را میخواهم پس آن مرد حدیثی ذکر کرد و از بیان نمود تا اینکه گفت که دوست میدارم که چشمهای تو با مهدی این امت باشد یعنی
دوست میدارم که چشمهای تو آنحضرت را ببیند در حالتیکه ملائکه در میان آسمان و زمین شمشیرهای آل داود را بدست گرفته
میباشند و ارواح مردگان کافران معذب میشوند و ارواح زندگان شان بآن شمشیرها بمردگان شان ملحق میشوند بعد
از آن شمشیری بیرون آورد و گفت که این شمشیر از شمشیرهای آل داود است پدرم گفت آری از آنهاست سوگند یاد میکنم
بآن خدا یکه محمد را ص از میان همهٔ بنی آدم برگزیده ابو جعفر گوید که آنمرد معجر از سر برداشت و گفت که من الیاسم و نیز سید
از این مرد در حالتیکه من بآن جاهل بودم بلکه از امید داشتم لیکن دوست داشتم که این حدیث باعث قوت ایمان اصحاب تو گردد
پس ابو جعفر ع حدیث را با آن طولش ذکر نموده تا اینجا که گفت بعد از آن آنمرد برخواست و رفت و او را پس از آن ندیدم شیخ مفید در
کتاب اختصاص ذکر نموده که صادق ع فرمود که شیعیان ما در ایام دولت قائم ع بزرگان روی زمین و حکام آن میباشند
هر مردی از ایشان قوت چهل مرد داده میشود و باقر ع فرموده که رعب و بیم دشمنان ما بر دلهای دوستان و شیعیان ما
انداخته میشود پس وقتیکه امر ما واقع گردید و مهدی ما خروج کرد هر آینه هر یکی از شیعیان ما از شیر دلیرتر و از نیزه گذرنده تر
میباشد دشمن ما را با پاهایش پامال و با دستهایش بقتل میرساند و باسناد خود از ربیع و از برید عجلی روایت نموده او گفته که
بخدمت باقر ع عرض کردم که اصحاب ما در کوفه بسیارند اگر با ایشان امر بفرمائی هر آینه اطاعت تو میکنند و تابع تو میشوند یعنی تابعان
تو بسیارند پس ادعای خلافت بکن فرمود چگونه میشود اینکه ایشان با من اطاعت بکنند و جهاد و قتال نمایند و حال آنکه یکی از
ایشان برای حاجتی بنزد برادر دینی خود میرود و او حاجت او را روا نمیکند پس ایشان که در دادن مال خست و خودداری میکنند در
باختن جان و ریختن خون خود شان بطریق اولی خود داری خواهند کرد بعد از آن فرمود که امروز خلایق با ما در مقام مصالحه اند بهمدیگر
دختر میدهیم و از هم دیگر میراث میبریم و حدود و احکام الهی را در مادهٔ ایشان جاری میکنیم و امانتهای شان را با ایشان پس رد
میکنیم تا وقت قیام قایم ع بدین نهج رفتار مینمائیم چون آن حضرت قیام میفرماید خلایق باید یکدیگر دوستی و رفاقت میورزند و مرد بر
حاجتی بنزد برادر دینی خود میرود او حاجت او را روا میکند و او را محروم نمیگرداند فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود از جعفر بن محمد
بن فزاری و او بلعنعنه سلسلهٔ سند حدیث را بعمران بن واهر رسانیده او گفته که مردی بخدمت صادق ع عرض کرد که با قایم ع چنین سلام
میدهیم السلام علیک یا امیر المؤمنین فرمود چنین مگوئید زیرا که امیر المؤمنین لقبی است که خدا بتعالی علی را ع بآن ملقب گردانید و
احدی نه پیش از او و نه بعد از او با آن لقب ملقب نشده مگر کافران پس آنمرد عرض کرد پس چگونه بآنحضرت سلام بکنیم فرمود چنین میگوئی
السلام علیک یا بقیة الله راوی گوید که بعد از آن صادق ع این آیه را تلاوت فرمود بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی باقی ماندهٔ
خدا برای شما بهتر است اگر صاحب ایمان باشید در کتاب مذکور از حسین بن علی بن بزیع او با عنعنه سلسلهٔ سند را بیحیی بن علی رسانیده

او گفت که چون قائم آل محمد علیه السلام قیام میکند میفرماید که ابکر و خلایق ما ایم آنانکه خدا تعالی در کتاب خود ایشان را بشما وعده داده الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ یعنی ایشان آنانند که اگر در روی زمین بایشان تمکین بدهیم هر اینه نماز را برپا دارند و زکوة را میدهند و بمعروف امر میکنند و از منکر نهی و عاقبت کارها برای خدا است در کتاب مذکور از قسم بن عبید او با عنعنه سلسله سند را به صادق علیه السلام رسانیده و از آن حضرت در خصوص قول خدای عز و جل الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا تا قول خدا تعالی حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا که سیزده آیه است یعنی آنانکه در روی زمین با ذلت و فروتنی راه میروند تا آخر و مبیّن هر ذات نموده که آنحضرت فرموده که مراد از این جماعت اوصیا اند در روی زمین با ذلت و فروتنی راه میروند چون قائم قیام نماید ایشان هر ناجیه را بخدمت آنحضرت میآورند پس اگر او باسلام یعنی بولایت ائمه علیهم السلام اقرار نمود فبها و الا گردنش را میزنند مگر اینکه جزیه دادن را قبول نماید و بدهد چنانچه اهل ذمه میدهند کلینی در کتاب کافی از عده او از احمد بن محمد و از علی بن حسن میثمی او از دو برادرش محمد و احمد ایشان از علی بن یعقوب هاشمی او از مروان بن مسلم او از سعید بن عمر جعفی او از مردی از اهل مصر او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود آگاه شوید بدرستیکه قائم علیه السلام چون قیام مینماید طایفه بنی شیبه را میگیرد و دستهای شان را قطع میکند و دورشان را هم در کوچه و بازار میگرداند و میگوید که این جماعت دزدان خانه خدا اند کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی و غیر او ایشان از احمد بن هلال او از احمد بن محمد او از مردی او از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که اول عدالتی که قائم علیه السلام اظهار میکند این است که منادی آنحضرت ندا میکند که هر که حج سنتی میکند باید حجر الاسود و طواف را واگذارد به کسی که حج واجب میکند یعنی آنانکه حج سنتی میکنند حجر الاسود و طواف را واگذارند بآنانکه حج واجب کننده اند اول ایشان طواف و استلام حجر الاسود نمایند بعد از آن حج سنتی کنندگان در کتاب مذکور از علی او از پدرش او از ابی عمیر او از حماد او از حلبی روایت نموده و گفته که از صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا مکروه است نماز کردن در مسجدهای مسقف یعنی مسجدهائیکه سقف دارند فرمود آری مکروه است و لیکن در این ایام بشما ضرری ندارد و اگر زمان عدل برسد هر اینه میبینید که در این خصوص چه کار کرده میشود در کتاب مذکور از حسن بن علی علوی او از سهل بن جمهور او از عبد العظیم بن عبد الله علوی او از حسن بن حسین عرنی او از عمرو بن جمیع روایت کرده و گفته که از باقر علیه السلام در خصوص نماز کردن در مسجدهائی که تصویر در آنها کشیده شده پرسیدم فرمود که این را مکروه میدارم و لیکن در این ایام بشما ضرر ندارد و هرگاه اساس عدالت برپا شود هر اینه خواهید دید که در این خصوص چه کار کرده میشود شیخ طوسی در کتاب تهذیب از احمد بن محمد او از یعقوب بن عبد الله او از اسمعیل بن زید غلام کاهلی او از کاهلی او از صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام در مقام وصف مسجد کوفه فرمود که در زمان قائم علیه السلام در میان آن چشمه بیرون میآید از روغن و چشمه از آب که برای آشامیدن مؤمنان است و چشمه دیگری هم بیرون میآید از آب که برای طهارت ایشان است در کتاب مذکور از محمد بن احمد بن یحیی او از محمد بن حسین او از صالح بن عقبه او از عمرو بن ابی مقدام او از پدرش او از حبه عرنی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین علیه السلام روزی از کوفه بسمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود که این و آن بعد بکر متصل میشوند و اشاره بکوفه و حیره نمود میان اینها بنوعی معمور و آبادانی میشود که قیمت یک ذراع زمین در میان اینها چند اشرفی میشود و هر اینه در شهر حیره مسجدی ساخته میشود برای آن پانصد در میباشد نایب قائم علیه السلام در آن مسجد نماز میگذارد زیرا که مسجد کوفه تنگ میگردد و اصحاب قائم علیه السلام را نمیگیرد و در مسجد کوفه دوازده پیشنماز عادل نماز میگذارند عرض کردم که یا امیر المؤمنین علیه السلام آیا مسجد کوفه در آن وقت اینقدر را که از خلایق وصف میکنی میگیرد فرمود که برای قائم علیه السلام چهار مسجد ساخته میشود این مسجد کوفه کوچکترین آنها میباشد یکی از آنها این مسجد میباشد که خلاصه و دو تای دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارکش به سمت رودخانه اهل بصره و اهل غریان اشاره نمود و آن نام دو بنا ئیست در کوفه مشهور و معروف در کتاب مذکور از ابو الحسن بن عبد الله او از ابن ابی یعفور آیا قرآن خوانده عرض کردم آری این قرآن را خوانده ام فرمود که این را از تو نپرسیدم غیر این را عرض کردم که فدای تو شوم آیا غیر این را خوانده ام چرا از اصل قرآنی که نازل شده نپرسیدی فرمود زیرا که این جماعت مخالفان ما قبول نمیکنند که سوای این قرآن قرآن اصل بوده آنرا با این قرآن تبدیل نموده اند و این سخن در حوصله ایشان نمیگنجد چنانچه موسی علیه السلام بقوم خویش حدیثی بیان نمود که در حوصله ایشان نگنجیده و نه توانستند بآن متحمل شوند پس در شهر مصر با او خروج نموده با وی جنگیدند پس آن حضرت ایشان را بقتل رسانید و چنانچه عیسی علیه السلام بقوم خود حدیثی بیان فرمود که بآن متحمل نشدند و در حوصله شان نگنجید پس در تکریت و آن نام شهریست در میان بغداد و موصل با او خروج نموده با وی جنگیدند آنحضرت ایشان را بقتل رسانید و اینست معنی قول خدا تعالی فَآمَنَت طَّائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ یعنی از بنی اسرائیل طایفه ایمان آوردند و طایفه دیگر کافر گردیدند پس بآنانکه ایمان آورده بودند در مقابل دشمنان شان قوت دادیم پس ایشان گردیدند بر دشمنان خود غالب شونده بعد از آن فرمود که اول قائمی که از ما اهل بیت قیام میکند برای شما بیان میفرماید حدیثی را که بآن نمیتوانید متحمل بشوید و در حوصله شما نمیگنجد پس بر آن حضرت در رمله اسکو و طاهر اینست که آن نام جائی است در حوالی شام خروج میکنند و بآن حضرت میجنگند و آن حضرت هم با ایشان میجنگد و ایشان را بقتل میرساند و ایشان آخر [illegible] میباشند که بر آن حضرت خروج خواهند نمود تا آخر حدیث کلینی در کتاب کافی از محمد بن

یحیی او از احمد بن محمد او از ابن محبوب او از احول او از سلام بن مستنیر روایت کرده او گفته که از باقر علیه السلام شنیدم در حالتیکه حدیث فرمود که چون قائم علیه السلام قیام میکند ایمان را بر ناصبی تکلیف مینماید اگر حقیقت ایمان را قبول نمود فبها و الا گردنش را میزند یا اینکه جزیه چنانکه در این ایام اهل ذمه میدهند و میدهند جزیه را بر کمرش میبندد آنحضرت همه ناصبیان را برای دادن جزیه با غیر ایشان از شهرها بسمت عراق یعنی بیرون میآورد در کتاب مذکور از علی بن محمد او از صالح بن ابی حماد او از محمد بن عبد الله بن مهران او از عبد الملک بن بشیر او از عثیم بن سلیمان او از معویة بن عمار او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که هرگاه یکی از شما ظهور قائم علیه السلام را آرزو نماید هر اینه چنین آرزو بکند که در ایام ظهورش در عافیت و استراحت باشد زیرا که خدا تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برای خلایق رحمت فرستاد و قائم علیه السلام را عذاب و نقمت مؤلف گوید که در کتاب مزار کبیر بعضی از قدماء اصحاب ما تالیف نموده از ابی بصیر او از صادق علیه السلام روایت کرده او گفته که آن حضرت بمن فرمود یا ابا محمد گویا میبینم که قایم علیه السلام با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده عرض کردم که آیا آنجا منزل و مسکن آن حضرت میباشد فرمود آری منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن هم در آنجا بود و خدا تعالی هیچ پیغمبری مبعوث ننموده مگر اینکه در آنجا نماز کرده و در آنجا است مسکن خضر علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم آیا قایم علیه السلام همیشه در آنجا میباشد فرمود آری عرض کردم که بعد از او کدام شخص در آنجا میباشد فرمود آن کسی که بعد از قایم علیه السلام خلافت با او است و همچنین است تا وقتیکه مخلوقات باخر رسند عرض کردم که آن حضرت با اهل ذمه چگونه رفتار مینماید فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانچه رسول خدا صلعم کرد و ایشان بآن حضرت با ذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم آیا با ناصبیان که شما را دشمن میدارند هم مصالحه میکند فرمود نه یا ابا محمد در ایام دولت ما نصیبی نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدرستیکه خدا تعالی در وقت قیام قائم علیه السلام ما خونهای شان را برای ما حلال کرده اند و لکن امروز بر ما و بر شما آنها حرام است پس احدی ترا در این باب فریب ندهد و وقتیکه قایم علیه السلام ما قیام نمود هر اینه برای خدا و برای پیغمبر او و برای همه ما ها از دشمنان انتقام میگیرد مؤلف گوید و بعضی از اخبار که در خصوص سیرت و کیفیت رفتار آن حضرت وارد شده در اکثر ابواب سابقه مذکور گردید و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه با اسناد خود تا با احمد بن محمد ایادی روایت نموده او رفع حدیث با سحق بن عمار کرده او گفته که از آنحضرت پرسیدم که مهلت دادن خدا بر ابلیس تا بوقت معلوم چه معنی دارد چنانچه در کتاب مجید فرموده إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی از مهلت داده شدگانی تا بروز وقت معلوم عبارتست از روز قیام قایم علیه السلام و وقتیکه خدای تعالی آنحضرت را مبعوث گردانید در مسجد کوفه میباشد و در آن اثنا ابلیس لعین در روی زانوهایش بانجا میآید و میگوید ای وای بر ما از شر این روز پس آنحضرت از پیشانی او میگیرد و گردنش را میزند پس آن روز وقت معلوم که منتهای عمر و اجل ابلیس است شیخ مفید در کتاب اختصاص از ابو قسم شعرانی او رفع حدیث نموده از ابن ظبیان او از ابن حجاج او از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که چون قائم علیه السلام ما قیام میکند به پله خویش بمیدان کوفه میآید و بادست مبارکش بمکانی اشاره میکند بعد از آن میفرماید که این مکان را بکنید پس آن را میکنند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار طاس خود کلاه از آنجا بیرون میآورند بعد از آن دوازده هزار مرد از غلامان عجم میخواند و اینها را بر ایشان میپوشاند بعد از آن میفرماید که هر که بر او نباشد چیزی که در بر شما است او را بکشید کلینی در کتاب کافی از علی او از پدرش او از ابن فضال او از ثعلبة بن میمون او از بدر بن خلیل اسدی روایت نموده او گفته که از باقر علیه السلام در خصوص قول خدای عز و جل شنیدم میفرمود فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی این آیه تمام مذکور گردید پس آن حضرت فرمود که چون قائم علیه السلام قیام میکند لشکری برای او در بنی امیه بشام میفرستد ایشان از آنجا بمملکت روم فرار میکنند اهل روم بایشان گویند که ما شما را راه نمیدهیم و بمملکت خود نمیگذاریم مگر اینکه دین نصاری را قبول نمائید پس ایشان دین مسیح را قبول کرده و خاج بگردنهای خویش میآویزند پس اهل روم ایشان را داخل شهر خود کنند و وقتیکه لشکر قایم علیه السلام بآنجا وارد میشوند ایشان از اصحاب آن حضرت صلح و امان میطلبند اصحاب آن حضرت گویند که بر شما امان نمیدهیم مگر اینکه بنی امیه را بدست اصحاب قایم علیه السلام تسلیم میکنید و اینست معنی قول خدای عز و جل لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا الخ پس قایم علیه السلام از ایشان ایشان را میپرسد و حال آنکه آنحضرت خود بآنها داناتر است پس ایشان در جوابش گویند يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ یعنی ای وای بر ما بدرستیکه ما بر نفسهای خود ستم کننده گان بودیم پس سخن ایشان همیشه این میباشد تا وقتیکه ایشان را گردانیم با شمشیر بریده و خاموش میکنیم در کتاب مذکور از علی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابن اذینه او از محمد بن مسلم روایت کرده او گفته که به خدمت باقر علیه السلام عرض کردم که چیست معنی قول خدای عز و جل وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی با ایشان قتال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود و همه دین برای خدا تعالی باشد آنحضرت فرمود که تاویل این آیه هنوز واقع نشده بدرستیکه رسول خدا صلعم برای حاجت خود و حاجت اصحابش بکفار مهلت داد و ایشان را مرخص نمود و اگر تاویل این آیه نازل گردیده هر اینه هیچ گونه سخن و استدعا از ایشان قبول نمیشود بلکه کشته میشوند تا اینکه خدا تعالی توحید کرده شود و شرک در میان نباشد در کتاب مذکور از حسین بن محمد از معلی او از وشا او از علی بن ابی نصر روایت کرده او گفته که مردی بخدمت باقر علیه السلام آمد عرض کرد که شما اهل بیت رحمت هستید و رحمت را خدا تعالی به شما مخصوص کرده اند آن حضرت فرمود چنین که میگوئی حمد باد مر خدا را و دانا اینکه ما کسی را بگمراهی داخل نمیکنیم و کسی را از هدایت بیرون نمیآریم بدرستیکه عمر دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه خدا تعالی مردی را از ما اهل بیت برانگیزاند به نوعیکه بکتاب خدا عمل مینماید و منکری نمی بیند مگر اینکه آنرا انکار

میکند و از آن نهی مینماید شیخ طوسی با سند خود در کتاب امالی از جماعة او از حمش و از احمد بن عبدالله بن علی او از عبدالرحمن بن عبدالله او از یحیی
بن مغیره او از برادرش محمد او از محمد بن سنان او از صادق علیه السلام او از پدرش باقر علیه السلام حدیث لوح روایت کرده که م ح م د
در آخر زمان خروج میکند در حالتیکه در سرش عمامهٔ سفیدی میباشد که آفتاب بر او سایه میاندازد و با زبان فصیح ندائی میرسد بنوعی
که همه جن و انس و اهل مشرق و مغرب او را میشنوند که اینمرد مهدی آل محمد است زمین را پر از عدل میکند چنانچه پر از جور گردیده شیخ صدوق
در کتاب کمال الدین و عیون اخبار رضا و امالی از عطار او از پدرش و از ابن عبدالجبار او از محمد بن زیاد ازدی و از ابان بن عثمان او از
ثمالی او از علی بن حسین او از پدرش او از جدش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود که ائمه که بعد از منند دوازده نفرند اول
ایشان علی و آخر ایشان قائمی است که خدا بتعالی بلاد مشرق و مغرب زمین را با او فتح خواهد کرد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و عیون
اخبار رضا از طالقانی و از محمد بن همام او از احمد بن مابنداد و از احمد بن هلال و از ابن ابی عمیر او از مفضل او از صادق او از پدرش علیه السلام
ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در وقتیکه خدای تعالی مرا بر آسمان برد بمن وحی فرمود حدیثرا ذکر نمود
تا اینجا که آنحضرت فرمود که سر از سجده برداشتم ناگاه انوار مقدسهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و
موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن حسن قائم علیهم السلام را دیدم و نور حجة بن حسن را در میان
ایشان دیدم گویا که او مانند ستاره دری بود عرض کردم که ای پروردگار من ایشان کیانند فرمود امامانند بعد از تو و این قائم است
که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام میگرداند و با او از دشمنان خود انتقام میکشم و این باعث و سبب استراحت دوستان من میباشد و او است
کسی که بر دلهای شیعیان که از ظلم ظالمان و منکران و کافران مجروح شده شفا میبخشد و لات و عزی را یعنی ابوبکر و عمر را با بدن تر و تازه
از قبر بیرون میاورد و میسوزاند پس در آنوقت خلایق بسبب ایشان فتنه برپا میکنند که از فتنه گوساله و سامری شدیدتر میباشد محمد بن
ابرهیم در کتاب غیبه باسناد گذشته در باب نص بر دوازده امام از امیرالمؤمنین ع او از رسول خدا ص روایت کرده که آن حضرت فرمود که نام اخوین
ائمه ع نام منست خروج میکند و زمین را پر از عدل میگرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده و مال در نزد او مانند خس بسیار میباشد هر
مردی که بخدمتش میاید میگوید یا مهدی بمن عطا بفرما میفرماید که بگیر پس هر چه که او میخواهد آن حضرت میدهد شیخ محمد بن علی خزاز در
کتاب کفایه باسناد سابق در باب مذکور از ابن عباس او از رسول ص روایت نموده که آنحضرت فرمود که پسر نهمین از اولاد حسین ع که قائم ع
اهلبیت من و مهدی امت منست در شمایل و اقوال و افعال اش شبیه ترین خلایق است بمن هر آینه بعد از غیبت طولانی و حیرت خلایق که ایشان
را گمراه کننده است ظهور میکند و امر خدا را بر سایر دینها غالب میگرداند و با نصرت خدا مؤید و با یاری ملائکه منصور میگردد پس زمین را
پر از عدل و قسط گرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده در کتاب مذکور باسناد هائیکه در باب مذکور گذشت از علی ع روایت کرده که آن
حضرت فرمود که رسول خدا ص بعد از شمردن ائمه ع فرمود که بعد از آن امام خلایق هر قدر که خدا بخواهد از ایشان پنهان میگردد برای او
دو غیبت میشود یکی از دیگری طولانی تر است بعد از آن رسول خدا ص بسوی ما متوجه شده با آواز بلند فرمود که حذر کنید حذر کنید از وقتیکه امام
پنجم از اولاد امام هفتم که از اولاد منست از میان شما مفقود و ناپدید شود امیرالمؤمنین ع گوید عرض کردم که یا رسول الله ص در ایام غیبتش چه
چیز واقع شود فرمود که صبر میکنید تا وقتیکه خدای تعالی او را در خروج کردن ماذون میفرماید پس از دهی که بان کرعه میگویند خروج میکند
در حالتیکه عمامهٔ در سر و زرهٔ مرا در بر کرده و شمشیرم ذوالفقار را حمایل نموده :. و ندا کننده ندا میکند که اینمرد مهدی و خلیفهٔ خدا است پس
با و تابع شوید زمین را پر از عدل میگرداند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده و این در وقتی میباشد که دنیا حج و مرج گردیده شود و بعضی از خلایق
اموال بعض دیگر را غارت کنند و بزرگان بکوچکان رحم ننمایند و قوی بضعیف ترحم نکند پس در آنوقت خدای تعالی بآنحضرت اذن خروج می
دهد مؤلف گوید که مؤلف کتاب مزار کبیر باسناد خود از ابی بصیر او از صادق ع روایت نموده که آن حضرت بمن فرمود یا ابا محمد گویا قائم ع را میبینم
که با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده عرض کردم که فدای تو شوم آیا اینجا منزل آنحضرت میباشد فرمود آری اینجا منزل ادریس و منزل ابرهیم
خلیل بود خدای تعالی پیغمبری مبعوث نکرد مگر اینکه در اینجا نماز نموده و در اینجا است مسکن خضر ع و هر که در اینجا اقامت کند بمنزلهٔ اینست
که در خیمهٔ رسول خدا ص اقامت کرده و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه نمیشود مگر اینکه دلش باینجا مایل و شوقمند میباشد عرض کردم که فدای تو
شوم آیا قایم ع همیشه در اینجا میباشد فرمود آری عرض کردم که بعد از قائم ع کدام شخص در اینجا میباشد فرمود خلیفه که بعد از او است و هم
چنین است تا وقتیکه مخلوقات باخر رسند عرض کردم که با اهل ذمه چگونه رفتار میکند فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانکه رسول خدا
صلعم نمود و با آن حضرت با ذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم که با ناصبیان و دشمنان شما اهلبیت چه میکند فرمود نه یا ابا محمد
زیرا که در ایام دولت ما نصیبی بهره نیست برای انانکه با ما مخالفت دارند بدرستیکه خدای تعالی ریختن خونهای ایشان را در وقت قیام قائم
ما برای ما حلال کرده اینک ولکن امروز بر ما و بر شما حرام است پس فریب احدی را در این باب مخور یعنی اگر کسی بتو بگوید که خون ناصبیان حلال
است پس از ایشان هر قدر که ممکن باشد بقتل برسان بسخن او گوش مده و فریبش مخور و وقتیکه قایم ع قیام مینماید هر آینه برای خدا او
برای پیغمبر او و برای همهٔ ما از دشمنان انتقام میکشد شیخ طوسی در کتاب تهذیب از صفار او از ابن ابی الخطاب او از جعفر بن بشیر و
محمد بن عبدالله بن هلال ایشان از علا او از محمد روایت کرده او گفته که از باقر ع پرسیدم که آیا قائم ع در وقتیکه قیام میکند با کدام

طریقه در میان خلایق رفتار میکند فرمود بطریقهٔ که رسول خدا ص رفتار نمود تا اینکه دین اسلام را آشکار و بر سایر دینها غالب
گرداند عرض کردم که سیرت و طریقهٔ رسول خدا ص چه بود فرمود که احکام ایام جاهلیت را باطل نمود و با عدالت با خلایق رفتار
کرد همچنین است قائم ع وقتیکه قیام میکند باطل میگرداند احکامیرا که در ایام مصالحه با کفار در دست خلایق بوده و با عدالت در
میان خلایق میکند تذییل شیخ طوسی در کتاب اعلام الوری گفته که اگر گفته میشود که اجماع قایمست بر اینکه بعد از رسول خدا صلعم
پیغمبری نیست و حال آنکه گمان کرده اید که قائم ع چون قیام میکند از اهل کتاب جزیه قبول نمیکند و بقتل میرساند کسیرا که به بیست سالگی
رسیده و مسائل دینیه خود را یاد نگرفته و امر میکند تا اینکه مساجد و مشاهد مشرفه را خراب میکنند و با حکم داود ع حکم میکند و بینه
و شاهد نمیطلبد و امثال اینها را در چیزهائیکه در اخبار شما وارد شده میکند و اینگونه رفتار باعث نسخ شریعت و ابطال احکام است
پس معنی نبوت را ظاهر کرده اید هر چند که با اسم آن تلفظ نمیکنید یعنی اینگونه رفتار آنحضرت نبوت است زیرا که نبوت اظهار پارهٔ احکامی
است که احکام پیشتر از آن را نسخ نماید پس جواب شما از این شبهه چیست جواب اینست که بما ثابت نشده است اینکه قائم ع از اهل کتاب
جزیه قبول نمیکند و اینکه بقتل میرساند کسانی را که به بیست سالگی رسیده و مسائل دینیه را یاد نگرفته اند اگر حدیثی در این باب وارد شده
باشد ما قطع بآن نداریم و آنچه که گفت که مساجد و مشاهد مشرفه را خراب میکند گوئیم که جایز است اینکه بنا بدارد اینها مساجد و مشاهدی
را که با خلاف تقوای الهی و بخلاف امر او ساخته شده اند و اینگونه کردار مشروعست و رسول خدا ص هم مانند اینرا کرده آنچه که روایت شده
که آنحضرت بطریقهٔ حکم داود ع حکم میکند و بینه و شاهد نمیطلبد گوئیم که این امریست که ما بآن قطع نداریم و صحت اش معلوم نیست و
اگر صحت داشته باشد تاویل میکنیم میگوئیم که آن حضرت در هر قضیه که علم دارد با علم خود حکم میکند و وقتیکه امام با حاکم شرع بامری از
امور علم بهم رساند بر او واجب میشود اینکه در خصوص آن با علم خویش حکم بکند و از آن تفحص و جستجو ننماید و بینه نطلبد و این موجب
نسخ شریعت نمیشود علاوه بر این اینکه ایشان ذکر کرده اند که آن حضرت جزیه قبول نمیکند و شاهد نمیطلبد اگر صحت داشته باشد باز
موجب نسخ شریعت نمیشود زیرا که نسخ عبارتست از حکمی که دلیل آن از حکم منسوخ متاخر باشد نه اینکه با هم وارد شده باشند پس اگر هر
دو دلیل با هم وارد شوند یکی ناسخ دیگری نخواهد شد هر چند که در معنی یکی با دیگری مخالف باشد از این جهت اجماع و اتفاق کرده ایم
بر اینکه اگر خدای تعالی بفرماید که تا فلان وقت ملازم استراحت باشید بعد از آن ملازم آن نباشید هر آینه این حکم ثانی ناسخ حکم اول
نمیشود زیرا که هر دو دلیل با هم وارد شده اند و وقتیکه این مذکورات صحیح شدند و رسول خدا ص هم بما خبر داده باشد که بر شما واجبست
اینکه بقائم ع که از اولاد منست تابع شوید و احکام او را قبول نمائید و ما هم به احکام آنحضرت اطاعت نمائیم هر چند که آن احکام با
بعضی از احکام سابقه مخالف باشند هر آینه به نسخ عمل نکرده ایم زیرا که نسخ متحقق نمیشود در جائیکه هر دو دلیل با هم وارد شده باشند
کلام شیخ طبرسی باخر رسید مؤلف گوید که حسین بن مسعود در کتاب شرح السنه باسناد خود از رسول خدا ص روایت کرده که آنحضرت فرمود
که سوگند یاد میکنم بخدائیکه جانم در قبضهٔ قدرت او است هر آینه نزدیکست اینکه پسر مریم حکم عادل از آسمان برای شما فرود آورده و آن
اینست که خاچ را میشکند و خوک را میکشد و جزیه را بر میدارد و مال دنیا را تا بحدی به خلایق میدهد که بعد از آن احدی از او دیگر قبول
نمیکند بعد از آن گفته که مراد رسول خدا ص از این کلام که پسر مریم خاچ را میشکند اینست که مذهب نصاری را باطل میگرداند و بشریعت اسلام
حکم میکند و مراد از اینکه خوک را میکشد آنست که نگاه داشتن و خوردن گوشتش را حرام میگرداند و یا کشتنش را حلال و از این چنین
فهمیده میشود که خوک نجس العین است زیرا که عیسی ع آنرا نمیکشد مگر با حکم شریعت اسلام و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است
مباح نیست و معنی قول آنحضرت که جزیه را بر میدارد اینست که آنرا از اهل کتاب بر میدارد و ایشانرا بر اسلام وا میدارد ابو هریره از
رسول خدا ص در خصوص فرود آمدن عیسی ع روایت نموده که در زمان عیسی ع همه اهل مذهب هلاک میشوند مگر اهل اسلام و دجال
هم هلاک میشود پس آنحضرت چهل سال در روی زمین درنگ میکند بعد از آن وفات مییابد و مسلمانان بر او سلام میکنند و بعضی
گفته که معنی برداشتن جزیه اینست که مال دنیا بسیار میشود بحدیکه صاحب احتیاجی از آنانکه جزیه برای ایشان گذاشته شده پیدا نمیشود
چنانکه قول آنحضرت که مال بسیار شود بحدیکه احدی آنرا قبول نمیکند باینمعنی دلالت دارد بخاری باسناد خود از ابو هریره روایت نموده او گفته
که رسول خدا ص فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه عیسی بن مریم فرود آید در حالتیکه امام شما از شما است و این حدیثی است که اهل
سنت بصحت آن اتفاق دارند کلام حسین بن مسعود باخر رسید مؤلف گوید که حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگر هم در این باب
نقل کرده اند پس از اینها چنین ظاهر میشود که اموراتی که در خصوص سیرت و طریقهٔ قائم ع منقول شده بما مختص نیست بلکه مخالفان
ما نیز اینها را نقل کرده اند لیکن نسبت آنها را بعیسی بن مریم داده اند لیکن مخالفان ما روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که امام شما
از شما است پس چگونه نسبت آنها را بعیسی بن مریم میدهند و هر چه که جواب ایشان است از این شبهه در میان ما و ایشان مشترکست
مؤلف گوید که سید بن طاوس در کتاب سعد السعود ذکر کرده که در صحف ادریس ع در مقام ذکر سؤال ابلیس و جواب خدای تعالی باو
که ابلیس گفت رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی ای پروردگار من تا روز قیامت مرا مهلت ده قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خدای تعالی در جوابش فرمود که تا روز قیامت مهلت نمیدهم ولیکن تو تا روز وقت معلوم از جملهٔ مهلت داده

شده کانی که نوشته شده که روز وقت معلوم روزی است که قضای من بر آن جاری شده و بر خود واجب گردانیده ام که در این
روز روی زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک گردانم یاره را از بندگان خود برای این روز برگزیده ام که دلهای ایشان را برای ایمان امتحان
کرده ام و آن دلها را با ورع و اخلاص و یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و تقوی و اعراض از دنیا و زهد بثواب خدا
مملو گردانیده ام و ایشان را حافظان آفتاب و ماه و خلفای روی زمین برمیگردانم و ایشان را بعمل نمودن بدینی که برای ایشان برگزیده ام
قادر و توانا میگردانم بعد از آن بمن عبادت میکنند و هیچ چیزی را بمن شریک قرار نمیدهند نماز را در وقتش برپا میدارند و زکوة را در
زمان وجوبش رد و ادا میکنند و بمعروف امر و از منکر نهی مینمایند و در آن زمان طریقهٔ امانت را بر روی زمین میاندازم پس هیچ چیز
هیچ چیز ضرر و آسیب نمیرساند و هیچ چیز از هیچ چیز نمیترسد بعد از آن گزندگان زمین و چهارپایان در میان خلایق میباشند و
هیچ یک از اینها بر دیگری آزار نمیرساند و زهر هر صاحب زهر را از گزندگان زمین و غیر آن برمیدارم و ستم هر گزنده را زایل میگردانم
و برکتهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش زیبا و خرم میشود و همه میوه های زمین و انواع چیز
های خوب و پاکیزهٔ آن بیرون میآید و رافت و مهربانی را میان اهل زمین میاندازم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا
با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند پس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی بر بعضی دیگر تفوق نمیکنند و بزرگ بکوچک رحم میکند و کوچک
تعظیم بزرگ را مینماید و بدین حق متدین و با آن دین عدالت میورزند و با عدالت حکم میکنند ایشان دوستان منند و برای ایشان
پیغمبری برگزیده و امتی ستوده اختیار نمودم و او را برای ایشان پیغمبر کردم و ایشان را برای او دوستان و یاران قرار دادم و این امت را
برای آن پیغمبر برگزیده و امین ستوده اختیار کردم اینها را در وقتی خواهم کرد که در علم غیب خود پنهان کرده ام و مستور و از واقع
شدن اینها چاره نیست در آن زمان ترا و همه سوارگان و پیادگان لشکر ترا هلاک خواهم نمود پس برو هر چه که میخواهی بکن پس بدرستی
که تو تا روز وقت معلوم از جملهٔ مهلت داده شدگانی مؤلف گوید که ظاهر اینست که این علامات مذکوره با هلاک نمودن شیطان و
تابعان او در همه ایام پیغمبر و امت او واقع نمیشود بلکه کفایت میکند اینکه در بعضی اوقاتی که بعد از بعثت پیغمبر است واقع شود و این
وقت نیست مگر زمان خلافت قائم ع چنانچه در اخبار سابقه گذشت و بعد از این هم مذکور خواهد شد و سید علی بن عبد الحمید
در کتاب الغیبه باسناد خود از باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ما اهل بیت ظهور میکند این آیه را تلاوت میفرماید
فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا یعنی در وقتیکه از شما ترسیدم از میان شما فرار نمودم پس بمن بخشید و در کار دین نبوت و
پیغمبری عطا فرمود پس از هلاکت نفس خود ترسیدم فرار کردم و وقتیکه خدا تعالی بمن اذن داد و کار مرا اصلاح نمود ظهور کردم و بنزد شما
آمدم و باسناد خود از احمد بن محمد ایادی او رفع حدیث بابی بصیر نموده او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که اگر قائم ع خروج
نماید بعد از آنکه بسیاری از خلایق او را انکار کرده اند هر آینه در صورت جوان بنزد ایشان برمیگردد و در اعتقاد امامتش ثابت قدم
نمیشود مگر هر آن مومنیکه خدا تعالی در عالم ذر از او عهد و پیمان گرفته باشد و باسناد خود تا سماعه او از صادق ع روایت کرده که آن
حضرت فرمود که گویا قائم ع را میبینم که در کوه ذی طوی پابرهنه ایستاده مانند موسی بن عمران انتظار میکشد تا اینکه بمقام ابرهیم ع میآید و
در آنجا دعا میکند و باسناد خود از حضرمی او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود جبرئیل در سمت دست راست و میکائیل از جانب
دست چپش راه میروند و نیز از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند و داخل کوفه میشود هر آینه در
آن وقت هیچ مومن نمیماند مگر اینکه در آنجا میباشد و از کتاب فضل بن شاذان او رفع حدیث نموده از سعد او از امام حسن عسکری ع
روایت نموده که آنحضرت فرمود که محل و جای یکقدم از زمین در کوفه دوست تر است در نظر من از یک باب خانه که در مدینه باشد و از
فضل بن شاذان او از سعد بن اصبغ روایت کرده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمایند که هر کس در کوفه خانه دارد او را از آنکه مبادا
از دست ندهد و باسناد خود از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که مهدی ع در شهر حیره منهزم میگرداند سفیانی را در زیر درخت
که شاخهایش کشیده و دراز است و باسناد خود تا بشیر نبال او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود آیا میدانی که اول
کاریکه قائم ع بآن ابتدا میکند چیست عرض کردم که نمیدانم فرمود که این دو نفر را یعنی ابو بکر و عمر را در حالیکه تر و تازه اند از قبر بیرون
میآورد و میسوزاند و خاکستر شانرا بباد میدهد و مسجد رسول خدا ص را برهم میزند بعد از آن فرمود که رسول خدا ص فرموده که این
مسجد عریشی است مانند عریش موسی ع و آن چادری است از چوب و علف ساخته میشود و از آن بالاچوق تعبیر میکنند سید علی بن عبد
الحمید ذکر نموده که دیوار مسجد رسول خدا ص از سمت پیش رو از گل بوده و از سایر اطراف از شاخهای درخت خرما و باسناد خود از
اسحق بن عمار او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند بر میخیزد برای اینکه خراب کند دیواری را که
در بالای قبر رسول خدا ص است ناگاه خدا تعالی باد تندی و صاعقه ها و رعدها بر میانگیزاند حتی خلایق گویند که این حادثه برای
خراب نمودن این دیوار است پس از آنحضرت از سرش متفرق و پراکنده میشوند حتی احدی از ایشان در خدمتش نمیماند پس آنحضرت
خود کلنگ بدست گیرد و اول کسی میباشد که کلنگ بآن دیوار میزند بعد از آن اصحابش چون میبینند که آنحضرت خود کلنگ به
دست گرفته میزند به خدمتش برمیگردند پس در آن روز فضیلت و زیادتی بعضی از ایشان بر بعضی دیگر بقدر سبقت و پیشی نمودن

ایشان میشود در برگشتن بخدمت او یعنی هر که پیشتر بخدمتش مراجعت کند افضل است از آنکه بعد از او مراجعت نماید پس آن دیوار را
خراب میکنند بعد از آن آنحضرت ایشان را یعنی ابو بکر و عمر را با بدنهای تر و تازه از قبر بیرون میآورد و بایشان لعنت میکند
و از ایشان تبری مینماید و ایشان را بدار میکشد بعد از آن از دار پایین میآورد و میسوزاند و خاکستر شانرا بباد میدهد و باسناد
خود از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع هفت سال خلافت میکند آن هفت سال هفتاد سال است از سالهای
شما و از آن حضرت روایت نموده که آنحضرت فرمود گویا قائم ع و اصحاب او را در نجف کوفه میبینم گویا در سرهای شان مرغ ایستاده
یعنی با آرام و وقار هستند توشه و ذخیرهٔ شان تمام شده و لباسهای شان کهنه گردیده و کثرت سجود در پیشانی های شان جا کرده
ایشان در شبها مانند راهبانند و گویا دلهای شان پاره های آهن است بهر مردی از ایشان قوت چهل مرد داده میشود و هیچ یک از
ایشان بقتل نمیرساند مگر کافر یا منافق و ایشان را خدا تعالی در کتاب عزیز خود با توسم یعنی با فهم و ادراک و ذکاوت متصف گردانیده
چنانچه فرموده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ و باسناد خود تا بکتاب فضل بن شاذان او رفع حدیث تا بعبدالله بن سنان کرده او از
صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع از خلایق پاره را بقتل میرساند تا اینکه به بازار میرسد در آن حال مردی از اولاد پدر
اش بخدمتش عرض میکند که تو خلق را مانند گوسفندان چهارپایان میکشی آیا این رفتار تو بسبب عهد نامه است از رسول خدا ص
یا به سبب چه چیز است و هیچ کس در میان خلایق از این مرد در جنگ و غبار سخت تر نمیشود پس در آن حال مردی از دوستان آنحضرت بر میخیزد
و با آن مرد میگوید که در جای خویش آرام میگیری یا اینکه گردنت را میزنم در آن اثنا قائم ع عهد نامه از رسول خدا ص بیرون میآورد و
باسناد خود از کابلی او از علی بن الحسین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع از اهل مدینه جمعی را بقتل میرساند تا اینکه با جحفه
و آن نام [illegible] است در میان فید و خیبر در آنجا گرسنگی شدید بایشان عارض میشود بنوعیکه از شدت آن فریاد میکنند و در
آن اثنا میوه برای ایشان رویده میشود و از آن میخورند و توشه برمیدارند و اینست معنی قول خدای عز و جل وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ
الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ یعنی برای ایشان زمین مرده است او را زنده گردانیدیم و دانه و میوه از آن
بیرون آوردیم پس از آن میوه میخورند بعد از آن براه میافتند تا اینکه بقادسیه میرسند در حالیکه خلایق بکوفه جمع شده و به
سفیانی بیعت کرده میباشند و باسناد خود تا بصادق ع رفع حدیث نموده که آنحضرت فرمود که قائم ع میآید تا اینکه بنجف اشرف
میرسد در آن حال لشکر سفیانی از کوفه به سوی آنحضرت و اصحابش بیرون میآیند در حالیکه جمعیت خلایق در سر آنحضرت
باشد و این قضیه در روز چهار شنبه واقع میشود پس آنحضرت خلایق را دعوت میکند و بحق خود سوگند میدهد و بایشان
خبر میدهد که من مظلوم و مقهور شده ام و میفرماید که هر که در خصوص خدا با من محاجه و گفتگو نماید هر آینه من نزدیکترین خلایقم بخدا
تا آخر چنانچه سابقا مذکور گردید ایشان در جوابش گویند که از همانجا که آمده بآنجا برگرد ما را بتو احتیاج نیست زیرا که ما شما را شناخته
ایم و امتحان کرده ایم پس بدون اینکه جنگ نمایند از آنجا متفرق میشوند چون روز جمعه میرسد باز آنحضرت ایشان را دعوت می
کند و با ایشان اتمام حجت مینماید در آن حال تیری از کمان بیرون میآید و بر یکی از مسلمانان میخورد و او را میکشد در آن حال گفته
میشود که فلان کشته گردید پس در آن اثنا آن حضرت بیدق رسول خدا ص را میگشاید و وقتیکه او را گشود ملائکهٔ بدر بخدمتش
فرود میآیند پس چون وقت ظهر میرسد باد فتح برای آنحضرت میوزد پس آنحضرت خود و اصحابش بر ایشان حمله میکنند خدا تعالی
او را بر ایشان غالب گردانیده از پیشش میگریزند جمعی را از ایشان بقتل میرساند تا اینکه بخانهای کوفه داخل میشوند و منادی آنحضرت
ندا میکند که آگاه شوید از اینکه هیچکس از شما گریزنده را تعاقب ننماید و زخمدار را بقتل نرساند و با ایشان بطریقه رفتار میکند که
علی ع در جنگ جمل با اهل بصره نمود و باسناد خود رفع حدیث بجابر بن یزید نموده او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون
بسفیانی خبر میرسد که قائم ع از نواحی [illegible] رو آورده لشکرش را برمیدارد تا اینکه بقائم ع میرسد در آن حال سفیانی بیرون
آید و میگوید که مرا ابن عمم یعنی قائم ع بیرون برید پس سفیانی به نزد آنحضرت میرود و قائم ع با وی سخن میگوید پس او بآن
حضرت بیعت میکند بعد از آن سفیانی بنزد اصحاب خود برمیگردد ایشان با وی میگویند که چه کار کردی گوید که مسلمان شدم و بیعت
کردم ایشان گویند خدا روی ترا قبیح و زشت گرداند تو خلیفه بودی متبوع حالا گردیدی تابع شدی پس سفیانی فریب ایشان را
خورده بمقابلهٔ آنحضرت میآید و با او میجنگد بعد از آن شب کنند وقتیکه صبح میشود با آنحضرت میجنگند تا اینکه خدا تعالی آن
حضرت را بر ایشان غالب میگرداند و ایشان را بقتل میرساند تا بحدیکه بالمره ایشان را فانی میکند حتی اگر مردی از ایشان در درخت
یا سنگی پنهان شود در آن حال آن درخت و سنگ گوید که ای مؤمن نزد من کافر است او را بقتل برسان پس مؤمن او را میکشد باقر ع
میفرماید که در آن حال درندگان و مرغان از گوشتهای ایشان سیر میشوند پس قائم ع هر قدر که میخواهد در آنجا مکث و درنگ
میکند بعد از آن آنحضرت سه لشکر میفرستد لشکری بقسطنطنیه میفرستد خدا تعالی آنجا را برای آنحضرت فتح میکند و لشکری
بسمت چین روانه میکند پس آنجا را هم فتح میکند و لشکری بسمت کوههای دیلم روانه میکند آنجا را هم …
و باسناد خود رفع حدیث تا بابی بصیر نموده او از باقر ع در حدیث طولانی روایت کرده که آنحضرت …

قوم بسیاری از بنی امیه منهزم میشوند و میگریزند تا اینکه بسرزمین روم میرسند از پادشاه آنجا خواهش میکنند که ما را بمملکت خود راه بده پادشاه گوید که شما را بمملکت خود داخل نمیکنم مگر اینکه بدین ما داخل شوید و اما دختر میگیرید و باو دختر بدهید و گوشت خوک بخورید و شراب بیاشامید و خاچها بگردنهای خود بیاویزید و زنارها بکمر ببندید پس ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا اینکه اهل روم ایشان را داخل شهر مینمایند بعد از آن قائم ع باهل روم پیغام میفرستد که بیرون کنید آنان را که داخل شهر کرده اید اهل روم گویند که اینجماعت بدین ما راغب شدند و از دین شما اعراض نمودند آنحضرت نیز پیغام میدهد که اگر ایشانرا بیرون نکنید هر اینه شمشیر بر شما میکشیم و میجنگیم ایشان در جواب گویند که این کتاب خدا در میان ما و شما حکم بکند آنحضرت میفرماید که من باین راضی شدم پس بخدمت آنحضرت میایند و قرآن را بایشان میخواند ناگاه میبینند که در قرآن چنین شرط شده که هر که از دین اسلام مرتد و بنزد کفار رود باید کفار او را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که از کفار باسلام میل نماید و مسلمان شود مسلمانان او را بدست کفار ندهند پس چون آنحضرت قرآنرا میخواند و ایشان میدانند که این شرط برایشان لازم شده آنگاه بنی امیه را بیرون کرده نیز آنحضرت میفرستند آنحضرت مردان ایشان را بقتل میرساند و شکمهای زنان حامله را از ایشان میشکافد و بچه های شان را بر سر نیزه ها نصب میکند باقر ع گوید بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه آنحضرت را و اصحاب اورا می بینم که اشرفی ها را در حجفه قسمت میکنند بعد از آن اهل روم در دست آنحضرت اسلام قبول میکنند پس آنحضرت مسجدی در آنجا بنا میکند و مردی را از اصحاب خود در آنجا نایب و جانشین خود میگرداند بعد از آن از آنجا برمیگردد و باسناد خود از ابی بصیر او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع حکمهای چند میکند در آنحال بعضی از اصحابش که در پیش رویش جهاد کرده اند آنها را انکار میکنند و ناخوش میدارند و آن حکم حکم آدم ع میباشد پس آنحضرت ایشانرا میاورد و گردن میزند بعد از آن حکم میکند از ام جماعت دیگر از آنانکه در پیش روی آنحضرت جهاد کرده اند باز انکار میکنند و آن حکم حکم داود است پس آنحضرت ایشان را نیز میاورد و گردن میزند بعد از آن بار سیم حکم دیگر میکند از ام جماعت دیگر از آنانکه در پیش روی آنحضرت جهاد کرده شمشیر زده اند انکار میکنند و آن حکم حکم ابرهیم ع میباشد پس آنحضرت ایشان را نیز میاورد و گردن میزند بعد از آن در مرتبه چهارم حکمی میکند و آن حکم حکم محمد ص میباشد و از احدی بر آن حضرت انکار نمیکند و باسناد خود تا ابان تغلب روایت نموده او گفته که صادق ع فرمود که چون قائم ع قیام میکند احدی در پیش او نمی ماند مگر اینکه او را میشناسد خواه صالح باشد و خواه طالح و باسناد خود رفع حدیث تا ابی الجارود نموده او گفته که بخدمت باقر ع عرض کردم که فدای تو شوم از صاحب این امر بمن خبر ده فرمود در وقتی از اوقات شب میکند در حالتیکه ترسان ترین خلایقست و صبح میکند در حالتیکه خواطر جمع ترین خلایقست این امر یعنی ظهورش هم در شب و هم در روز باو وحی میشود راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که یا ابا جعفر آیا بقائم ع وحی میشود فرمود یا ابا جارود آن وحی نبوت و پیغمبری نیست بلکه باو وحی میشود مانند وحی که بمریم دختر عمران و بمادر موسی و به زنبور عسل شد چگونه میشود که بایشان از جانب خدا وحی برسد و بقائم ع نرسد و باسناد خود رفع حدیث بعبد الله بن سنان کرده او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع قیام میکند در میان او و عرب و قریش اهل نمیباشد مگر شمشیر کسی معامله و وفا و دیگر نمیکند و دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه نامهای قبیله ها گم نشوند و قبیله از قبایل بمردی از شما منسوب میباشد چنانکه گفته میشود که آل فلان و دنیا باخر نمیرسد تا وقتیکه مردی از شما با حسب و نسب و قبیله اش برخیزد و خلایق را دعوت نماید اگر دعوتش را قبول نمودند فبها و الا گردنهای شان را میزند و باسناد خود از ابی خالد کابلی روایت کرده او گفته که باقر ع فرمود که در کتاب علی ع یافتم که زمین همه خدا راست از آنهر کس از بندگان خود که بخواهد میراث میکند و عاقبت کار برای متقیانست و هر که از مسلمانان زمینی برای خود بگیرد و آنرا آباد کند و قابل زراعت نماید باید خراج آنرا بما که از اهل بیت هستیم برساند و برای آنجا بر اوست اینکه از حاصلان صرف معیشت خود نماید تا وقتیکه قائم ع اهل بیت من با شمشیر ظهور نماید پس همه اراضی را از دست صاحبان اش میگیرد و ایشانرا از آنها بیرون میکند چنانچه رسول خدا ص کرد مگر آن اراضی را که در دست شیعیان ما باشد آنها را بایشان بمقاطعه میدهد و در دست ایشان باقی میگذارد و باسناد خود رفع حدیث بجابر نموده او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود اول امریکه قائم ع بآن ابتدا میکند اینست که تورات را از انطاکیه از مغاره عصای موسی ع و انگشتر سلیمان ع در آنجا میباشد بیرون میاورد بعد از آن فرمود که بازی کننده ترین خلایق در آن زمان با آنحضرت اهل کوفه میباشند و نیز فرمود که نامیدن آن حضرت بامهدی ع از این راه هست که مهدی یعنی هدایت کرده شده و راه نموده شده است و چونکه خدا تعالی را امهای چیزهای پنهان شده را باو مینماید از این جهت مهدی با وگفته میشود پس آنحضرت امورات مخفیه را میداند حتی بمردی که خلایق او را کنه کار و مقصر نمیدانند میفرستد و او را حاضر میکند و بقتل میرساند آن حضرت بنوعی باسرار خلایق مطلع میشود که هر که در خانه خود سخن بگوید میترسد از اینکه دیوار در نزد آنحضرت بسخن گفتن او شهادت نماید از باقر ع نیز روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ع سیصد و نه سال خلافت میکند چنانکه اصحاب کهف اینمدترا در مغاره خود شان مکث و درنگ نمودند زمین را پر از عدل و قسط میکرداند چنانچه پر از ظلم و جور کردیده و خدا تعالی شرق و غرب زمین را برای او میگشاید و با وحی میرسد با آن وحی بامر خدا عمل میکند و نیز از آنحضرت مرویست که چون

قائم ع قیام میکند و داخل کوفه میشود خدا تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق بر میانگیزاند ایشان اصحاب و یاران آنحضرت میباشند و حمائل عراق را با اهلش رد میکند و اهلش هفتاد هزار نفر بند و در هر سال دو بار بر خلایق عطیه و بخشش میدهد و در هر ماه دو بار روزی بایشان عطا میفرماید و خلایق را در دولتمندی برابر میگرداند حتی چنین کسی پیدا نمیشود که بزکوة احتیاج داشته باشد و صاحب زکوة زکوة های خود را بنزد محتاجان از شیعه آنحضرت میبرند ایشان قبول نمیکنند پس صاحبان زکوة اصرار کرده در دور خانه ایشان میگردند ایشان از خانه ها بیرون میایند و بصاحبان زکوة گویند که ما بپولهای شما احتیاج نداریم و حدیثرا ذکر نمود تا اینجا که گفت که همه اموال دنیا از روی زمین و زیر آن در نزد آنحضرت جمع میشود در آنحال بخلایق از جانب آن حضرت گفته میشود که بیائید بسوی این اموال که برای آنها قطع ارحام نموده اید و خونها ریخته اید که ریختن حرام بود و مرتکب محرمات گردیده اید بعد از آن بخلایق چنان عطا میفرماید که احدی پیشتر از او مانند آنرا نکرده باشد و باسناد خود رفع حدیث تا ابن مسکان نموده او گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که اگر مؤمن در زمان قائم ع در مشرق باشد هر اینه برادر دینی خود را که در مغربست میبیند و همچنین کسیکه در مغرب است برادر دینی خود را که در مشرق است میبیند علی بن یوسف در کتاب عدد القویه روایت نموده که صادق ع فرمود که گویا قائم ع را در پشت نجف میبینم در حالتیکه زره رسول خدا ص را در بر میکند بنوعیکه در اول پوشیدنش بهم پیچیده بقامتش کوتاه می شود بعد از آن میتکاند تا اینکه بقدر میاید و کشی راست میاید بعد از آن از ابر پاره چیزی از استبرق میپوشد بعد از آن باسب ابلقی سفید پیشانی سوار میشود و آن اسب در زیر آنحضرت بنوعی میجهد که اهل هیچ شهر نمیماند مگر اینکه نور آن سفیدی با ایشان میتابد تا اینکه این امر برای آنحضرت آیتی و معجزه شود بعد از آن بیدق رسول خدا ص را میگشاید و وقتیکه آنرا گشود میان مشرق و مغرب را نورانی و روشن میگرداند امیر المؤمنین ع فرمود که گویا قائم ع را میبینم که بر بالای اسبی که پیشانی و پایهایش سفید است از وادی سلام بسمت مسجد سهله میگذرد در حالتیکه دعا میکند و در دعایش این فقرات را میگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله تعبدا و رقا اللهم معز کل مؤمن وحید و مذل کل جبار عنید انت کنفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت اللهم خلقتنی و کنت غنیا عن خلقی و لولا نصرک ایای لکنت من المغلوبین منشر الرحمة من مواضعها و مخرج البرکات من معادنها و یا من خص نفسه بشموخ الرفعة فاولیاؤه بعزه یتعززون یا من وضعت له الملوک نیر المذلة علی اعناقهم فهم من سطوته خائفون اسئلک باسمک الذی فطرت به خلقک فالکل لک مذعنون اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تنجز لی امری و تعجل لی فی الفرج و تکفینی و تعافینی و تقضی حوائجی الساعة الساعة اللیلة اللیلة انک علی کل شیء قدیر حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات آنست که معبودی نیست مگر الله تعالی و معبودی او حقست و معبودی نیست مگر الله تعالی و باینمعنی ایمان آورده ام و تصدیق کرده ام و معبودی نیست مگر الله تعالی و بنده و غلام او هستم ای پروردگاری که عزیز کننده هر مؤمن تنها و ذلیل کننده هر ظالم و جبار عناد کننده است تو پناه و ملجاء منی در وقتیکه راهها معیشت مرا عاجز میکند و زمین با آن وسعتش بر من تنگ میشود ای پروردگار من تو مرا خلق کرده در حالتیکه بخلق کردن من احتیاج نداشتی اگر در باره من یاری نکنی هر اینه از جمله مغلوبان میباشم ای منتشر کننده رحمت از جایهایش بیرون آورنده برکتها از معدنهایش و ای آنکه علو شان را بنفس خود مخصوص گردانیده و اولیاء و دوستانش باعزت او عزت مییابند و ای آنکه پادشاهان جهان در پیش او و بیمان ذلت را بگردنهای خود کرده اند پس ایشان از سطوتش خائف و ترسانند و بحق اسم تو که مخلوقات را با آن خلق کرده بنوعی که بتو مطیع و منقادند از تو سؤال میکنم که صلوات بر محمد و آل او بفرستی و امر مرا بعد ظهور بدرآوری و فرج مرا زود ظاهر گردانی و بمن کفایت بکنی و عافیت عطا بفرمائی و در اینساعت و در اینساعت و در این شب حاجتهای مرا روا بکنی بدرستیکه بهمه چیز قادر و توانائی

باب بیان چیزهائیکه

با روایت مفضل بن عمر در ایام ظهور آنحضرت شدنیست مؤلف گوید که در بعضی مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان او از محمد بن اسمعیل و علی بن عبد الله که هر دو حسنی اند ایشان از ابی شعیب محمد بن نصیر او از عمر بن فرات او از محمد بن مفضل او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که از آقای خود صادق ع پرسیدم که آیا برای ظهور مهدی ع وقتی معینی هست که خلایق بدانند فرمود حاشا از اینکه خدا تعالی بر آن وقتی معین کرده اند که شیعه بدانند عرض کردم ای آقای من این از چه راه هست فرمود زیرا که وقت ظهورش عبارت است از ساعتی که خدا تعالی در کتاب خود فرموده و یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض یعنی از وقت قیام ساعت از تو میپرسند بگو که علم آن نیست مگر در نزد پروردگار خودم آنرا ظاهر نمیگرداند دیگری وقتش مگر او و آنساعت باسمانها و زمین گرانست و نیز عبارتست از همین وقت الساعة که خدا تعالی فرموده و یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها یعنی ساعترا از تو میپرسند که کی قیام خواهد نمود و نیز فرموده عنده علم الساعة یعنی علم ساعت در نزد خدا است نه در نزد دیگری و خدا تعالی نفرموده که علم آن در نزد احدی هست و نیز فرموده است هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها یعنی ایشان منتظر نمیشوند مگر بساعتیکه ناغافل و ناگهانی بایشان بیاید بدرستیکه علامتهای آن رسید و نیز فرموده اقتربت الساعة و انشق القمر یعنی ساعت نزدیک شد و ماه منشق گردید و نیز فرموده و ما یدریک لعل

السّاعة تکون قریبا یستعجل بها الّذین لا یؤمنون بها والّذین امنوا مشفقون منها ویعلمون انّه الحق الا انّ الّذین یمارون فی السّاعة لفی ضلال بعید یعنی چه چیز ترا دانا کرد باینکه قیام ساعت نزدیکست آنانکه بحقیقت ان تصدیق ندارند بظهور آن میشتابند وانانکه بان ایمان آورده اند وتصدیق کرده اند از ظهور آن میترسند ومیدانند که آن حقست باید واقع گردد آگاه شوید بدرستی انانکه درخصوص ظهور وساعت مجادله میکنند هر اینه در گمراهی اند واز راه هدایت دورند بخدمت انحضرت عرض کردم که معنی مجادله چیست فرمود اینست که میگویند که قائم عم کی متولد شده وکدام شخص او را دیده ودر کدام مکان میباشد وکی ظهور خواهد کرد وهمه این سخنان از راه تعجیل وشتابست بامر خدا واز راه شک کردن انست ودر قضای الهی مدخلیت نمودنست بقدر او وایشان آنانند که در دنیا زیانکاری کرده اند وبدترین عاقبت کار برای کافران است عرض کردم که آیا برای ظهورش وقتی معین نیست یا مفضّل من برای آن وقت معیّن نمیکنم وبرای آن تعیین وقت نمیشود بدرستیکه هر کس برای ظهور مهدی عم ما تعیین وقت نماید هر اینه با خدا در علم او شریک شده وادّعا نموده که من براسرار خدا مطّلع گردیده ام وبرای خدا هیچ سرّی نیست مگر اینکه رسیده است باین خلایق که دلهای ایشان معکوس واز راه خدا گمراه شونده واز اولیاء او اعراض کننده اند وبرای خدا هیچ چیزی نیست مگر اینکه در نزد ایشان است وخدا آن خبر را بایشان القا نکرده مگر اینکه حجّت خود را برای ایشان تمام نماید مفضّل عرض کرد که ای مولای من ابتداء ظهور مهدی عم چگونه میشود فرمود یا مفضّل باشتباه حال ظهور میکند تا اینکه امرش اشکار میشود بعد از ظهور ذکرش درمیان خلایق بلند وامرش ظاهر میگردد وبنام وکنیه ونسبش ندا کرده میشود وذکر نام وکنیه ونسبش در زبانهای اهل حق واهل باطل وموافق ومخالف بسیار میشود تا اینکه باشناختن ایشان انحضرت را حجت برایشان تمام شود علاوه براینها برای خلایق حکایت کرده ایم ونشان داده ایم ونام ونسب وکنیه او را برای ایشان بیان کرده ایم وگفته ایم که او همنام وهم کنیه رسول خدا است همه اینها را بیان نموده ایم تا اینکه خلایق نگویند که ما نام ونسب وکنیه او را نشناخته بودیم بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه امر انحضرت با ذکر شدن نام ونسب وکنیه اش در زبانهای ایشان واضح واشکار میگردد حتی بعضی از ایشان برای بعضی دیگر همه اینها را ذکر می کند برای اینکه حجّت برایشان لازم گردد وتمام شود بعد از ان خدا تعالی او را ظاهر میگرداند چنانکه در قرآن مجید برسول خود وعده فرموده هو الّذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون یعنی خدا تعالی انچنان خدائیست که فرستاده خود را با هدایت ودین حق بسوی خلایق فرستاد برای اینکه او را بر همه دینهای باطل غالب گرداند هر چند که مشرکان از ان ناخوش بدارند مفضّل عرض کرد که ای مولای من تاویل قول خدا تعالی لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون چیست فرمود که ان معنی قول خدا تعالی است وقاتلوهم حتّی لا تکون فتنة ویکون الدّین کلّه لله یعنی با کافران بجنگید تا اینکه فتنه درمیان واقع نشود وهمه دین برای خدا باشد بخدا سوگند میگویم یا ای مفضّل هر اینه اختلاف ملّتها ودینها از میان برداشته میشود وهمه دین یکی میباشد چنانکه خدای تعالی فرموده انّ الدّین عند الله الاسلام یعنی دین در نزد خدا اسلام است ونیز فرموده ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که غیر از اسلام دین دیگر بطلبد هر اینه هرگز از او مقبول نمیشود واو در روز قیامت از جمله زیانکاران است مفضّل گوید که عرض کردم که ای سیّد من آیا دینیکه قائم عم که ابرهیم عم ونوح وموسی ومحمّد علیهم السّلام باشند اسلام بود فرمود آری ای مفضّل آن اسلام است نه غیر ان عرض کردم ای آقای من آیا این مطلب را در کتاب خدا یافته فرمود آری از اوّل قرآن تا اخرش از این مضمون بسیار است از جمله انها این ایه است انّ الدّین عند الله الاسلام ونیز از این جمله قول خدا تعالی است ملّة ابیکم ابرهیم هو سمّاکم المسلمین واز جمله قول خدا تعالی است در قصّه ابرهیم واسمعیل علیهما السّلام وجعلنا مسلمین لک ومن ذرّیّتنا امّة مسلمة لک یعنی ما را چنان بکن که بتو اسلام بیاوریم واز اولاد ما هم امت مسلم خلق بکن واز اینجمله قول خدا تعالی است در قصّه فرعون حتّی اذا ادرکه الغرق قال امنت انّه لا اله الّا الّذی امنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین یعنی تا وقتیکه غرق شدن او را دریافت گفت که ایمان آوردم وتصدیق کردم باینکه معبودی نیست مگر آن خدائیکه بنی اسرائیل باو ایمان آورده اند ومن از جمله مسلمانانم ودر قصّه سلیمان عم وبلقیس فرموده اسلمت مع سلیمان لله ربّ العالمین یعنی با سلیمان بپروردگار عالم اسلام آوردم واز اینجمله قول عیسی است که گفت من انصاری الی الله قال الحواریّون نحن انصار الله امنّا بالله واشهد بانّا مسلمون یعنی عیسی گفت که یاران من در خصوص امر الهی کیانند حواریون گفتند که ما انصار ویاران خدائیم وبخدا ایمان آورده ایم شاهد باش باینکه ما مسلمانانیم واز اینجمله قول خدا تعالی است وله اسلم من فی السّموات والارض طوعا وکرها یعنی انانکه در اسمانها وزمینند برای خدا اسلام آورده اند بعضی با صمیم قلب وبعضی با اکراه واز این جمله قول خدا تعالی است در قصّه لوط عم فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین یعنی در انجا از مسلمانان بیشتر از اهل یک خانه نیافتیم واز اینجمله قول خدا تعالی است قولوا امنّا بالله وما انزل الینا تا قول خدای عزّ وجل لا نفرّق بین احد منهم ونحن له مسلمون یعنی بگویید که بخدا وبانچه که بما نازل شده ایمان آورده ایم ودرمیان پیغمبران فرق نمیگذاریم وما باو اسلام آورده ایم واز این جمله قول خدای عزّ وجل است ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت تا قول او ونحن له مسلمون یعنی آیا شما حاضر بودید در وقتی که مرگ بر یعقوب عم در رسید وحال آنکه ما با او اسلام آورده ایم عرض کردم که ای سیّد من دینها چند است فرمود چهار وهر یکی

از انها شریعتهاست علیحده مفضّل گوید عرض کردم که ای آقای من طایفه مجوس چرا با مجوس نامیده شدند فرمود زیرا که ایشان درمیان طایفه سریان خودشان را بمجوس منسوب نمودند ومجوس نام مردی بوده کوچک کوش که این آتش پرستی را افترا واختراع نمود وادّعا نمودند که آدم وشیث که ملقّب به هبة الله است نکاح مادران وخواهران ودختران وخاله‌ها وعمّه‌ها وسایر زنان را که نسبت بما محرمند برای ما حلال کرده اند وایشان ما را امر کرده اند باینکه آفتاب در هر سمت باشد بان سمت نماز بکنیم وبرای نماز ما وقت تعیین نموده اند واینگونه سخنان نیست مگر از راه افترا بستن بخدا وآدم وشیث عم مفضّل گوید عرض کردم ای سیّد من وجه نامیدن قوم موسی عم بیهود چیست فرمود اینست که یهود بمعنی هدایت یافته است وخدا تعالی هم از ایشان حکایت کرده میفرماید انّا هدنا الیک یعنی بسوی تو هدایت یافتیم عرض کردم که نامیدن طایفه نصاری بانصاری از چه راهست فرمود از نصرت مشتق است وعیسی عم فرمود من انصاری الی الله تا اخر ایه تلاوت نمود یعنی یاران من درخصوص تکلیفات الهی کیانند حواریون گفتند که ما انیم یاری کنندگان خدا پس نامیدن ایشان بانصاری از جهت یاری کردن ایشان است بدین خدا مفضّل گوید عرض کردم ای مولای من نامیدن طائفه صابئان باصابئان از چه راهست فرمود که صابئان بمعنی میل کنندگان است ایشان هم میل کردند باعتقاد اینکه انبیا ورسل وملّتها وشریعتها بیفایده اند وهر چه که انبیا آورده اند وخبر داده اند لغو وباطلست پس ایشان توحید خدا ونبوّت انبیا ورسالت مرسلین ووصی بودن اوصیا را انکار کرده اند پس ایشان باعتقاد خودشان بیشریعت وبی کتاب وبی پیغمبراند وهمه اهل عالم را معطّل دانسته اند مفضّل از راه تعجّب عرض کرد که سبحان الله این چه علم جلیل القدر است فرمود آری یا مفضّل از اسرار شیعیان ما برسان تا اینکه درخصوص دین شک نکنند مفضّل عرض کرد که ای سیّد من مهدی عم در کدام سرزمین ظهور خواهد کرد فرمود که در وقت ظهورش چشم هیچ کس او را نه بیند وهر که غیر از این بگوید او را تکذیب کنید مفضّل عرض کرد که ای سیّد من آیا مهدی عم در وقت ولادتش دیده نمیشود فرمود آری دو سال ونه ماه از وقت ولادتش که وقت صبح شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست وپنجاه وهفت باشد تا شب جمعه هشتم ماه ربیع الاوّل سال دویست وشصتم هجری برای همه کس دیده میشود وان روز روزیست که پدرش در ان روز در شهریکه در کنار دجله می باشد وفات میاید وان شهر را مرد متکبّر وظالم وگمراه که نامش جعفر ولقبش متوکّل است بنا خواهد کرد واو متاکلست یعنی خورنده لعنت خدا لعنت خدا براو باد وان شهریست که بان سرّ من رای گویند وان سامن راء است ودر سال دویست وشصتم هر مؤمن که اهل حقّست او را میبیند وهیچ اهل شکّ وریب او را نمیبیند ودر ان امر ونهی او نافذ وجاری میگردد وخود از انجا غایب وپنهان میشود ودر حرم جدّش رسول خدا عم قصریکه در رضا براست وان نام جائیست در یکسمت مدینه ظاهر میشود وهر کس که خدا اسعادتش کرامت فرموده انحضرت را میبیند بعد از ان در روز آخر سال دویست وشصت وشش غایب وپنهان میشود واو را هیچ چشم نمیبیند تا وقتیکه همه چشمها او را میبینند یعنی تا وقت ظهورش که همه چشمها در ان وقت او را می بینند مفضّل گوید عرض کردم که ای سیّد من کیها با انحضرت سخن میگویند واو باکیها سخن میگوید فرمود که با ملائکه ومؤمنان جنّ با وی هم کلام میباشد وامر ونهیش به ثقات والیان ووکلاء او بیرون میاید ودر وقت غیبتش محمّد بن نصیر نمیری در رضا بر در خانه او نشسته میباشد بعد از ان در مکّه ظهور میکند یا مفضّل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه گویا انحضرت را میبینم که داخل مکّه شده درحالیکه لباسهای رسول خدا عم در بر وعمامه زردی در سر کرده وکفشهای پینه دار رسول خدا عم بپاهایش پوشیده وعصایش را بدست گرفته در پیش اش چند راس بز لاغر میراند تا اینکه انها را بنزدیک بیت الله میرساند در انجا احدی نمیباشد که او را بشناسد واو در صورت جوانی ظهور میکند مفضّل گفت که ای سیّد من آیا انحضرت بر میگردد جوان میشود یا اینکه با حالت پیری ظهور میکند فرمود سبحان الله آیا این را کسی میداند یعنی این را کسی نمیداند بلکه در هر وقتیکه امر خدا تعالی که باو رسید با هر کیفیتی وصورتی که میخواهد ظاهر میشود مفضّل عرض کرد که ای سیّد من از کدام مکان وچگونه ظهور میکند فرمود یا مفضّل تنها ظاهر میشود وتنها به بیت الله میاید وتنها داخل کعبه میشود وشب براو میاید درحالیکه تنها است ووقتیکه شب تاریک گردید وخلایق بخواب رفتند جبرئیل ومیکائیل وصفوف ملائکه بخدمت انحضرت نازل میشوند جبرئیل عم بخدمتش عرض میکند که ای سیّد من سخنت مقبول وامرت جاری است در ان حال انحضرت دست مبارکش را بروی مبارکش میکشد ومیگوید الحمد لله الّذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوّء من الجنّة حیث نشاء فنعم اجر العاملین یعنی حمد باد مر خدائی را که وعده خود را صادق گردانید وما را زمین وارث نمود ودر هر جای بهشت که بخواهیم منزل میگیریم پس چه خوبست اجر وجزای عمل کنندگان پس در میان رکن ومقام میایستد وباواز بلند صدا میکند ومیگوید که ای جماعت نقبا وخاصّان من وای انانکه خدا شما ایشان را پیش از ظهورم بروی زمین برای نصرت ویاری من ذخیره کرده است با صمیم قلب واطاعت بنزد من بیائید پس صدای انحضرت در شرق وغرب زمین بهمه ایشان درحالیکه بعضی از ایشان در محراب عبادت وبعضی دیگر درمیان رخت خواب اش میباشد میرسد پس بیک صدا کردن صدای او را میشنوند ودعوتش را قبول نموده رو بسمت وی میگذارند وزمانی برایشان

نمیکند مگر بقدر یک نگاه کردن چشم تا اینکه همه ایشان در میان رکن و مقام در پیش روی او حاضر میشوند در آنحال خداوند
گرداگرد امر میفرماید نوری ستون وار از زمین تا آسمان کشیده میشود و بسبب آن همه مؤمنان در روی زمین روشنائی
اخذ میکنند و نوری از آن بهمه مؤمنان که در اندرون خانهای خود شانند میرسد و دلهای ایشان بسبب آن شادان
میباشند و ایشان نمیدانند که قائم ما اهل بیت ع ظهور کرده بعد از آن صبح میکنند در حالیکه در پیش روی آنحضرت ایستاده
میباشند ایشان سیصد و سیزده نفر مرد میباشند بعدد اصحاب رسول خدا ص در جنگ بدر مفضل عرض کرد که ای آقا آیا آن
هفتاد و دو نفر مرد که با امام حسین ع شربت شهادت نوشیدند با اصحاب قائم ع ظهور میکنند و فرمود از ایشان امام حسین ع
در حالیکه عمامه سیاه در سر گذاشته با دوازده هزار مؤمن از شیعه علی ع ظهور میکنند مفضل عرض کرد که ای آقای من آیا با امام
حسین ع پیش از قیام و ظهور قائم ع بیعت میکنند فرمود نه یا مفضل زیرا که هر بیعتی که پیش از ظهور قائم ع منعقد میشود
بیعت کفر و نفاق و خدعه است خدا تعالی بر بیعت کننده و به بیعت کرده شده لعنت کند بلکه یا مفضل قائم ع پشت بکعبه
داده دست مبارکش را دراز میکند دستش مانند آفتاب روشن و نورانی مینماید و میفرماید که این دست خداست و از جانب
خداست و بامر خداست بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت میفرماید اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ
اَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهِ الخ یعنی بدرستی آنانکه بتو بیعت میکنند اینست جز این نیست در حقیقت بخدا بیعت
کرده اند دست خدا در بالای سر ایشان است پس هر که بیعت را بشکند ضرر بر نفس خود زده و اول کسیکه دست مبارک
آنحضرت را میبوسد جبرئیل میباشد بعد از آن بان حضرت بیعت میکند بعد از او ملائکه و نجباء و جن و بعد از ایشان نقباء میکنند
و اهل مکه با آواز بلند صدا مینمایند و میگویند که این مرد کیست که در پیش بیت الله است و این جماعت کیانند که در نزد او یند و چیست
این علامت و معجزه که امشب دیدیم و حال آنکه تا حال مانند آن دیده نشده پس بعضی از ایشان به بعضی دیگر گوید که این مرد همان
صاحب بزها است و بعضی از ایشان به بعضی دیگر گوید که نگاه کنید و ببینید که یکی از این جماعت که در نزد او هستند میشناسید
ایشان گویند که هیچ یکی را از ایشان نمیشناسیم مگر چهار نفر را از اهل مکه و چهار نفر را از اهل مدینه و ایشان فلان و فلانند و
نامهای ایشان را میشمارند و این قضیه در اول طلوع آفتاب این روز واقع میشود و وقتیکه آفتاب در آمد و روشن گردید
صدا کننده از جرم آفتاب بزبان عربی فصیحی بنوعیکه همه اهل آسمانها و زمینها میشنوند خلایق را صدا میکند که ای جماعت خلایق
این مهدی آل محمد ص است و او را با نام جدش رسول خدا ص مینامد و کنیه او را هم ذکر میکند و او را با امام حسن عسکری و امام
علی النقی تا با امام حسین علیهم السلام نسبت میدهد و میگوید که با او بیعت کنید تا اینکه هدایت بیابید و با امرش مخالفت نکنید که گمراه
میشوید در آنحال اول کسانیکه دست مبارک آنحضرت میبوسند ملائکه میباشند بعد از ایشان جن بعد از آن نقباء دست
مبارکش را میبوسند و گویند که شنیدیم و اطاعت کردیم و از خلایق هیچ شنونده نمیماند مگر اینکه این ندا را میشنوند و خلایق
از اهل بیابان و اهل بلد و اهل دریا روی می آورند و بعضی با بعضی دیگر سخن میگوید و بعضی از بعضی دیگر این خبر را که با گوشهای خود
شنیده اند میپرسند که این چه ندا بود که شنیدیم و وقتیکه آفتاب بغروب نزدیک شد صدا کننده از سمت مغرب صدا میکند که ای گروه
خلایق پروردگار شما در وادی یابس که از سرزمین فلسطین است ظهور نموده او عثمان بن عنبسه اموی است از اولاد یزید بن معویه
با او بیعت کنید تا اینکه هدایت یابید و با وی مخالفت نورزید تا اینکه گمراه میشوید در آنحال ملائکه و جن و نقباء سخن او را برادر رد
میکنند و او را تکذیب مینمایند و با و میگویند که سخنترا شنیدیم و اطاعت نکردیم و در آنحال هیچ شکاک و اهل ریب و منافق و
کافر نمیماند مگر اینکه بسبب ندای دوم گمراه میباشد و آقای ما قائم ع پشت بکعبه میدهد و میفرماید که ای گروه خلایق آگاه شوید
هر که میخواهد که با آدم ع و شیث نگاه کند همانا منم آدم و شیث ع یعنی در اخلاق و احوال و اوصاف و هر که میخواهد که بنوح ع و
پسرش سام نگاه کند همانا منم نوح و سام آگاه شوید هر که میخواهد که با براهیم ع و اسمعیل ع نگاه کند همانا منم ابرهیم و اسمعیل و
هر که میخواهد که بموسی و یوشع نگاه کند همانا منم موسی و یوشع آگاه شوید هر که میخواهد که بعیسی و شمعون نگاه کند همانا منم عیسی
و شمعون آگاه شوید هر که میخواهد که بمحمد و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نگاه کند همانا منم محمد و امیر المؤمنین علی علیهما السلام آگاه
شوید هر که میخواهد که بحسن و حسین علیهما السلام نگاه کند همانا منم حسن ع و حسین ع آگاه شوید هر که میخواهد که با ائمه علیهم السلام
که از اولاد حسین ع اند نگاه بکند همانا منم ائمه علیهم السلام و خواهش مرا اجابت نمائید و قبول کنید بدرستیکه بشما خبر میدهم
پاره چیزها را که بشما خبر داده شده و پاره دیگر را که خبر داده نشده و هر که کتابها و صحف خدا را خوانده از من بشنود بعد از آن بخواندن
صحفی که خدا بادم و شیث نازل کرده اینه ابتدا مینماید در آنجا امت آدم و شیث که ملقب بهبة الله است گویند که بخدا سوگند یاد میکنیم هر
آینه صحف حق اینست که آنحضرت میخواند همانا بما آموخت پاره چیزها را که در آن صحف ندانسته بودیم و چیزها را که بما مخفی مانده بود
و پاره چیزها را که از آن صحف سقط شده و تبدیل و تحریف کرده بوده بود بعد از آن صحف نوح و صحف ابرهیم و توریة و انجیل و زبور را میخواند
پس اهل توریة و اهل انجیل و اهل زبور گویند که بخدا سوگند یاد میکنیم همانا اینست حق صحف نوح و ابرهیم که از آن اصلا سقط نشده

و تبدیل و تحریف نیافته بخدا سوگند یاد میکنیم همانا اینست توریة جامعه و زبور تمام و انجیل کامل و اینها چند برابر آن کتابها ایست
که ما خوانده ایم بعد از آن قرآن را تلاوت میفرماید آنگاه مسلمانان گویند که بخدا سوگند یاد میکنیم همانا اینست آن قرآن حق که
خدا تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله نازل کرده اینه و از آن هرگز آیه یا کلمه انداخته نشده و تبدیل و تحریف در آن واقع نگشته بعد از آن
دابة الارض در میان رکن و مقام ظاهر میشود و بر روی و پیشانی مؤمن مؤمن مینویسد و بر پیشانی کافر کافر بعد از آن مردی که
رویش پشت و پشتش بر سینه گردانیده شده بنزد آنحضرت میاید و در پیشش میایستد عرض میکند که ای سید من مژده آورده ام
ملکی از ملائکه بمن امر کرد که بخدمت تو بیایم و مژده هلاک شدن لشکر سفیانی را در بیدا بخدمت رسانم آنحضرت میفرماید که
قصه خود و قصه برادرت را بیان کن آنمرد گوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و ما لکرا از دمشق تا به بغداد خراب کردیم و آنها را
خراب گذاشتیم و کوفه و مدینه را خراب کردیم منبر رسول خدا ص را در مدینه شکستیم و استرهای ما بمسجد رسول خدا ص فضله انداختند
و از آنجا بیرون آمدیم در حالیکه سیصد هزار نفر بودیم و اراده خراب نمودن بیت الله و قتل اهل مکه داشتیم و وقتیکه به بیداء رسیدیم
در آخر شب در آنجا منزل کردیم ناگاه صیحه کننده صیحه کرد که ای بیداء این قوم ستمکار را هلاک گردان در آنحال زمین شکافته
همه ایشان را فرو برد بخدا سوگند یاد میکنم همانا از آن اردو عقال شتری هم باقی نماند و آن ریسمانی است که زانوی شتر را میبندند پس
هیچ آن از اردو باقی نماند مگر من و برادرم ناگاه دیدیم که ملکی سیلی بروی ما زد و روهای ما بر پشت برگشت چنانکه می بینی
بعد از آن آنملک ببرادرم گفت که ای نذیر یعنی ای ترساننده وای برتو برو بدمشق نزد سفیانی ملعون و او را با ظهور مهدی
آل محمد ص بترسان و باو بگو که خدا تعالی لشکر ترا در بیداء هلاک گردانید بعد از آن بمن گفت که ای بشیر یعنی ای مژده دهنده برو
در مکه بنزد مهدی ع و مژده هلاک شدن ظالمان را باو برسان و بدست او توبه کن که توبه ات را قبول خواهد کرد پس قائم ع دست
مبارکش را بر روی وی میکشد رویش بر میگردد و راست میشود چنانکه اول بوده و او با آنحضرت بیعت میکند و در خدمتش
میباشد مفضل عرض کرد که ای سید من آیا ملائکه و جن در نظر خلایق آشکار میشوند فرمود یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم همانا
ایشان آشکار میشوند و با آنحضرت سخن میگویند چنانچه مرد با خدمتکاران و اهل و عیال خود سخن میگوید مفضل گوید که عرض
کردم ای سید من آیا ملائکه و جن با آنحضرت باطراف و اکناف عالم میروند فرمود آری یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم و همانا ایشان
در ارض هجره که در ما بین نجف و کوفه است فرود میایند و عدد اصحابش در آنوقت از ملائکه چهل و شش هزار و از جن شش هزار
نفر میباشد و در روایت دیگر چنین است که از جن هم بقدر ملائکه میباشد و با ایشان خدا تعالی با آنحضرت یاری میکند مفضل
عرض کرد که ای آقای من آنحضرت نسبت به اهل مکه چه کار میکند فرمود که ایشانرا با حکمت و موعظه حسنه دعوت مینماید پس ایشان
گردن بر بقیه اطاعتش میگذارند در آنحال مردی را از اهل بیت خود در مکه نایب میگذارد و از آنجا بیرون شده اراده مدینه میکند مفضل
عرض کرد که ای سید من آیا آنحضرت نسبت به بیت چه کار میکند فرمود که آنرا بهم میزند و از آن باقی نمیگذارد مگر آن پایه هائیرا که
عبارتست از اول خانه که در مکه در عهد آدم ع برای خلایق ساخته شد و باقی نمیگذارد مگر آن دیوارها را که ابرهیم و اسمعیل ع در بالای
آن پایه ها بنا کردند و غیر از این دو تا را خراب میکند زیرا که آنرا پیغمبری یا وصی پیغمبری بنا نکرده بعد از آن آنرا چنانکه خدا بخواهد بنا می
کند و آثار ظالمانرا در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم بهم میزند و خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میگرداند و مانند بنای اول اش
میسازد و قصر عتیق را خراب میکند ملعونست ملعونست کسیکه آنرا ساخته مفضل عرض کرد که ای سید من آیا توطن آنحضرت در مکه
میباشد فرمود نه یا مفضل بلکه مردی را از اهل بیت خود در آنجا نایب میگذارد وقتیکه از آنجا میرود اهل آنجا بر سر نایب ریخته او را
میکشند پس آنحضرت بسوی ایشان بر میگردد ایشان با ذلت و خواری و فروتنی بنزد آنحضرت میایند در حالیکه گریه و زاری میکنند
و میگویند ای مهدی آل محمد ص توبه کردیم آنحضرت بایشان موعظه و نصیحت میکند و ایشانرا میترساند و از خود ایشان مردیرا
در آنجا نایب و حاکم میکند بعد از آن بیرون میرود اهل آنجا بر سر او هم ریخته بقتلش میرسانند چون این خبر بانحضرت میرسد یاران
خود را از جن و نقباء بسوی ایشان بر میگرداند و میفرماید که برگردید و از اهل مکه احدیرا باقی نگذارید مگر کسیرا که ایمان بیاورد
و اگر نبود رحمت پروردگار شما که همه اشیاء را فرا گرفته و آن هم عبارتست از من همانا با شما بسوی ایشان بر میگشتم زیرا که ایشان
قطع کردند مهر صله رحم را که در میان خود شان و خدا و در میان من و ایشان بود پس یاران آنحضرت بسوی ایشان بر میگردند
و ایشانرا بقتل میرسانند بخدا سوگند یاد میکنم همانا از صد نفر یکی سالم نمیماند مفضل گوید عرض کردم ای سید من خانه مهدی ع
نه چنین است بخدا سوگند یاد میکنم بلکه از هزار نفر یکی سالم نمیماند مفضل گوید عرض کردم ای سید من خانه مهدی ع و محل جمعیت
مؤمنان در کجا میباشد فرمود پای تختش کوفه و مجلس حکمش مسجد جامع کوفه و بیت المالش و محل قسمت اموال و غنیمت مسلمانان مسجد
سهله و خلوتگاهش صحنه ها و سکوهای سفید میباشد که در اطراف دو غری واقع شده و آنها دو بنای مشهورند در کوفه مفضل
عرض کرد که ای مولای من آیا همه مؤمنان در کوفه میباشند فرمود آری بخدا سوگند یاد میکنم همانا هیچ مؤمن نمیماند مگر اینکه در
آنجا یا در حوالی آن میباشد همانا قیمت زمینیکه بقدر جولانگاه یک اسب باشد بدو هزار درهم میرسد و همانا بسیاری از

خلایق دوست میدارند که یک وجب زمین از سرزمین سبع یک وجب طلا بخرند وسیع نخالیست از محلات همدان وسواد کوفه بقدر
پنجاه وچهار میل راه میباشد وقصرهای آن مشابه کربلای معلی میشود وکربلای معلی مقامی میباشد که ملائکه ومومنان در
انجا امد ورفت وتردد میکنند وبرای آن شان بلند میباشد ودر انجا چنان برکت رو میاورد که اگر مؤمن در انجا بایستد و
پروردگار خویش را یکدفعه بخواند هزار برابر دنیا را با وعطا میفرماید بعد از ان آن حضرت اهی کشیده فرمود یا مفضل
بقعه های روی زمین بر یکدیگر تفاخر نمودند وکعبه بیت الله الحرام ببقعه کربلا تفاخر نمود در انحال از جانب رب الارباب
وحی در رسید که ای کعبه ساکت باش وبر کربلا تفاخر وتفوق مکن زیرا که در انجا است بقعه مبارکه که موسی در انجا از شجره
ندا کرده شد در انجا است ان ربوه یعنی تلی که حضرت مریم وعیسی ع در انجا ماوی گرفتند ودر انجاست ... آن دولاب
اب که سر مبارک امام حسین ع در آن شسته گردید ودر آن بقعه مریم ع عیسی را بعد از ولادتش شست ومریم غسل
ولادت او در انجا کرد وانجا بهترین بقعه است که رسول خدا ص از انجا بمعراج بالا رفت ودر انجا برای شیعه ما تا ظهور
قائم ما خیر بسیار هست مفضل عرض کرد ای سید من آیا بعد از آن قائم ع بکجا میرود فرمود بمدینه جدم رسول خدا ص وقتی
که بانجا وارد میشود برای او مرتبه ومقام عجیبی ظاهر میگردد که بسبب آن مؤمنان را شادی وکافران را خواری ظاهر میشود
مفضل عرض کرد که ای سید من ان مرتبه ومقام عجیب چیست فرمود که انحضرت بقبر رسول خدا ص میرسد ومیفرماید که ای گروه
خلایق آیا این قبر جدم رسول خدا است عرض میکنند که آری ای مهدی آل محمد ص بعد از ان میپرسد که با جدم رسول خدا ص
در قبر کیان هستند در جوابش گویند که دو هم صحبت وهم خوابه او که ابوبکر وعمر باشند انحضرت با وجود اینکه ایشانرا میشناسد
از خلایق میپرسد در حالیکه همه خلایق میشنوند که ابوبکر وعمر کیانند وچگونه شد که از میان خلایق این دو نفر در نزد جدم
رسول خدا ص مدفون گردیدند وگاه هست که این دو نفر که در اینجا مدفون شده اند غیر از ابوبکر وعمر باشد ایشان گویند که
ای مهدی آل محمد ص غیر از ایشان کسی دیگر در اینجا نیست ایشان در این جا دفن شده اند زیرا که خلیفه رسول خدا ص وپدران زنان
او بودند انحضرت میفرماید که آیا در میان شما کسی هست که ایشانرا بشناسد گویند که ما ایشانرا با صفت شان میشناسیم
وهمخوابه جدت غیر از ایشان نیست باز انحضرت میفرماید که آیا در میان شما کسی هست که غیر از اینها بگوید یا در خصوص ایشان
شک کند در جوابش گویند که چنین کسی نیست پس انحضرت بیرون آوردن ایشانرا از قبر تا سه روز تاخیر میکند واین خبر در
میان خلق منتشر میشود بعد از ان مهدی ع بانجا حاضر میشود ودیوارها را از روی قبر آن دو نفر بر میدارد وبه نقباء خود میفرماید که
قبرهای ایشانرا بشکافید وایشانرا جستجو وتفحص کنید پس بدستهای خود جستجو کرده ایشانرا بیرون میاورند در حالیکه مانند
ایام حیات شان تر وتازه اند ونپوسیده اند وتغییر نیافته اند وکفنهای شان را از بدنهای ایشان در میاورند وامر میفرماید که
ایشانرا ببالای درخت خشکیده وپوسیده بالا میبرند وبدار میکشند در انحال آن درخت سبز وخرم شده برگ در میاورد
وشاخهایش دراز میشود چون دوستان ایشان ظاهر شود وانانکه نسبت باهل حق شکاکند این قضیه را مشاهده میکنند
گویند بخدا سوگند یاد میکنیم هر اینه این شرافت ورفعت درست که برای ایشان الان مشاهده کردیم هر اینه بمحبت ودوستی
ایشان فایز شدیم وهرکس بقدر حبه از محبت این دو نفر در دلش پنهان شده باشد اظهار میکند وبنزد ایشان حاضر میشوند
وایشانرا دوست میدارند وبایشان مفتون وفریفته میشوند ومنادی مهدی ع ندا میکند که هرکه این دو صحابه وهم خوابه
رسول خدا ص را دوست میدارد در یک سمت بایستد در انحال خلایق دو گروه میشوند یکی دوستدار آن دو نفر ودیگری تبری کننده
وبیزار شونده از ایشان در آن اثنا مهدی ع بدوستان ایشان میفرماید که از ایشان تبری کنید وبیزار شوید ایشان گویند که ای
مهدی آل رسول خدا ص ما در وقتیکه ندانسته بودیم که این چنین قرب ومنزلت برای ایشان در نزد خدا هست از ایشان تبری نکردیم
وبیزار نشدیم اما چه گونه میشود که حالا از ایشان بیزار شویم وحال انکه اینگونه فضیلت وکرامت را از ایشان مشاهده کردیم وکذ
انحال دیدیم از ایشان آن چیز را که دیدیم یعنی بدنهای ایشانرا تر وتازه دیدیم ودرخت خشکیده از برکت ایشان سبز وخرم گردید
بلکه بخدا سوگند یاد میکنیم هر اینه از تو واز انانکه بتو ایمان آورده اند وبایشان ایمان نمیاورند واز کسیکه ایشانرا بدار کشید واز
قبر بیرون آورد ودر حق ایشان کرد انچیز را که کرد بیزار میشویم چون مهدی ع این سخنان را از ایشان میشنود بباد سیاه امر
میفرماید باد بر ایشان میوزد ایشانرا مانند بیخهای پوسیده خرما میگرداند بعد از ان میفرماید ایشان را از دار پایین میاورند
وباذن خدای تعالی ایشانرا زنده میگرداند وامر میفرماید خلایق همه جمع میشوند بعد از ان کردهای آن دو نفر را در هر عهد و
اوان وهر عصر وزمان برای ایشان قصه وحکایت میکند حتی قصه کشته شدن هابیل پسر آدم را وجمع نمودن آتش برای
سوزانیدن ابرهیم ع وانداختن یوسف را بچاه وحبس یونس را در شکم ماهی وقتل یحیی ع وبدار کشیده شدن عیسی وعذاب وایذاء
جرجیس ودانیال علیهم السلام وزدن سلمان فارسی را وآتش سوزنده را در در خانه امیر المؤمنین ع وفاطمه وحسن وحسین علیهم
السلام برای سوزانیدن ایشان وتازیانه زدن بر دست صدیقه کبری فاطمه زهرا ع وصدمه وتکان زدن بر شکم او وسقط

بیان فضیلت کربلا

بیرون آوردن مهدی ع اول ودوم را از قبر

بیان قصص مصائب انبیا واولیاء

کردن شکم پسرش محسن را وزهر خورانیدن را بامام حسن ع وکشتن امام حسین علیه السلام واو بریدن سرهای اطفال وعموزاده گان
ویاران انحضرت واسیر نمودن ذریه رسول خدا وریختن خونهای آل محمد ص را وهر خونی که ریخته گردیده وهر فرجی بطریق حرام وطی
کرده شده وهر خیانت وفواحش ومعصیت وظلم وجور که از عهد آدم ع تا قیام قائم ع از خلایق صادر شده همه را میشمارد و
بگردنهای ابوبکر وعمر ثابت ولازم میگرداند ایشان هم بان اقرار واعتراف میکنند بعد از ان انحضرت امر میفرماید تا قصاص مظلمه
انانکه در انجا حاضر میباشند از ایشان میگیرند بعد از ان باز ایشانرا در بالای همان درخت بدار میکشد وباتش امر میفرماید تا
اینکه ایشانرا با ان درخت میسوزاند بعد از ان بباد امر میفرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها میپاشد مفضل عرض کرد که ای سید من
آیا این عذاب آخر عذابهای ایشان است فرمود هیهات یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشان زنده گردانیده میشوند وسید
اکبر یعنی رسول خدا ص وصدیق اکبر امیر المؤمنین ع وفاطمه وحسن وحسین وسایر ائمه علیهم السلام وهر مومنی که ایمانش کامل وهر کافری
که کفرش در مرتبه کمال باشد حاضر میشوند واز ایشان برای خودشان قصاص وانتقام میگیرند بنوعیکه در هر شبانه روز هزار
بار کشته وزنده میشوند تا وقتیکه خدا خواسته است بنده حقیر مترجم گوید وجه ثبوت این معاصی وقبایح بر ذمه ابوبکر وعمر با وجود
اینکه اکثر اینها پیش از تولد ایشان واقع شده اینست که خالق بیهمتا نوری افرید وبا تبعیت آن در مقابلش ظلمتی که ظل آن نور است
چنانکه فرموده وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ وبعبارت دیگر خیری خلق کرده ودر ازاء آن شری وبعبارت دیگر محقی افرید ودر مقابل
اش مبطلی تا اینکه خلایق را امتحان نماید وخبیث را از طیب وبدان را از نیکان سوا وجدا گرداند زیرا که اگر تنها نور را میافرید همه
اینه اساس امتحان از هم میپاشید بنابراین لازم ومتحتم است اینکه هر ظلمتی که در مقابل نور است یا هر مبطلی که در مقابل محقی است
در قوت وضعف با ان برابر باشد زیرا که اگر ان ظلمت چنان باشد که در اول وهله در مقابل آن نور مضمحل ومغلوب شود یا در
معامله امتحان با تمام نمیرسد وشکی هم در این باب نیست که نور قوی تر از همه انوار که خداوند کردگار آفریده نور پاک محمد وعلی
علیهما السلام است زیرا که آن اول چیزی است که خدا افریده چنانکه آن بزرگوار خود ... فرموده اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی یعنی اول
چیزیکه خداوند کردگار افرید نور منست وهر چه که بمبدء نزدیکتر شد اقوی واشرف است از انکه از مبدء دور است پس نور آن
دو بزرگوار از انوار سایر انبیا واوصیا قوی تر است زیرا که نسبت بهمه انها اصل است وظل وظلمتی که در مقابل این نور پاک ظلمت ابو
بکر وعمر است پس بحکم مقدمه سابقه لازم اید که ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیا حتی از ظلمت شیطان هم قوی تر باشد چنانکه
شیطان فریب عمر را خورد از اینجهت گفته شده اِنْ کَانَ اِبْلِیسُ اَغْوَی کُلَّهُمْ فَاَنْتَ یَا عُمَرُ اَغْوَیْتَ شَیْطَانًا یعنی ابلیس همه خلایق را اگراه کرد
وبایشان فریب داده تو ای عمر شیطانرا اگراه کردی وباو فریب دادی پس ظلمت این دو نفر از ظلمت سایر اشقیا بیشتر است زیرا که
این ظلمت در مقابل نور پاک محمد وعلی علیهما السلام ونور ایشان از سایر انوار قوی تر همچنین ظلمتی که در مقابل انست از سایر ظلمتها
قوی تر باشد زیرا که این ظلمت باید در قوت وضعف با آن نور مساوی شود پس این ظلمت اصل ومنشاء سایر ظلمتها است ووقتیکه این
مقدمات را تمهید نمودیم گوئیم که چنانکه همه انبیا واولیاء وشهداء وصلحا وصدیقین ومؤمنین در اعمال فیض امداد واعانت از آن
نور پاک غایب میگردد وهمچنین بر همه کافران ومنافقان وفاسقان وسایر اشقیا در اعمال شر امداد واعانت از ان ظلمت خبیث
ونا پاک میرسد پس ان ظلمت خبیث را در همه معاصی وقبایح که در عالم واقع شده وخواهد شد مدخلیتی هست چنانکه
آیه وافی هدایه باین مدعی ناطق است اَللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ اِلَی
اخر ایه یعنی خدا تعالی ولی کسانیست که ایمان اورده اند ایشان را از ظلمت بسوی نور بیرون میاورد وانانکه کافر شده اند اولیاء
ایشان طاغوت است یعنی بتستا ایشانرا از نور بسوی ظلمت بیرون میاورد ایشانند دوزخیان که در انجا مخلد خواهند شد
وتحقیق بنده حقیر اینمطلب را بدین نهج قویم وطریق مستقیم از فیض امداد معاون علوم واسرار یعنی ائمه اطهار صلوات الله علیهم
مؤلف علیه الرحمة در مقام توجیه این مدعی ذکر نموده که الزام معاصی وقبایح که بعد از این دو نفر در عالم واقع شده بر ایشان از آن
راه هست که ایشان بمنع کردن امیر المؤمنین ع از حق خود ودفع نمودن از مقام خلافت سبب گشتند باینکه سایر ائمه علیهم السلام
مخفی وپنهان ومغلوب شدند وسلاطین جور تا زمان قائم ع بر خلایق مسلط گردیدند واین باعث کفر کافران وگمراهی گمراهان
وفسق فاسقان گردید واما ثبوت ان قبایح ومعاصی که پیش از تولد ایشان است بر ذمه ایشان از این راه هست که ایشان بآن
قبایح راضی شده اند وهر که بکردهٔ دیگری راضی شود مانند کسیست که بان مرتکب شده بعد از ان باین دو فقره بانچه که بنده حقیر
تحقیق نمود اشاره فرموده چنانکه گفته که دور نیست اینکه ارواح خبیثه ایشانرا در صدور این قبایح از اشقیا مدخلیت بلکه
چنانکه ارواح ائمه ع با نبیا ورسل در اعمال خیر امداد واعانت میکردند ودر رفع بلیات از ایشان شفاعت مینمودند بعد از آن
گفته که قطع نظر از همه اینها ممکن است که این کلام را بدین نهج تاویل نمائیم که مثل ومانند قبایح همه عالم اهل بر ذمه ایشان ثابت
خواهد شد یعنی ایشان در شقاوت با همه اشقیا برابرند زیرا که مثل افعال همه اشقیا از آن دو نفر صادر گردید وبعد از ان مهدی ع
بسمت کوفه متوجه میشود ودر ما بین کوفه ونجف اشرف فرود میاید واصحابش در آنوقت که در خدمت او میباشند چهل وشش هزار

بیان معنی آیه الله ولی الذین امنوا

نفر ملائکه و مثل این مقدار از جن میباشند و نقباء اش سیصد و سیزده نفر میباشند مفضل عرض کرد که ای آقای من در آن زمان دار الفاسقین یعنی بغداد چگونه میباشد فرمود در لعنت خدا و غضب و بسیاری فتنه‌ها از خراب میگرداند و در حالت خرابی باقی میماند وای برانجا و برکسیکه در آنجا باشد از شر بیرقهای زرد و از بیرقهائی که از مغرب زمین میایند و از کلب جزیره و از شر بیرقهائی که از هر دور و نزدیک بآنجا رو میاورند بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه بآنجا عذابی نازل میشود گونه گونه عذابها که مانند آنها از ابتدای عالم تا انتهای آن بسایر امتان گمراه و گردنکش هرگز نازل نشده و هر اینه بآنجا عذابی نازل میشود که مانند آن را هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و طوفان اهل آنجا نمیشود مگر با شمشیر وای برکسی که در آنجا برای خود مسکن قرار بدهد زیرا که هر که در آنجا اقامت مینماید در شقاوتش باقی میماند و هر که بیرون رود در رحمت خدا میباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه اسباب دنیویه برای اهل آنجا چنان فراهم اید که گفته میشود که دنیا عبارتست از آنجا و بهشت نیست مگر عمارتها و قصور آن و حور العین نیست مگر دختران آنجا و ولدان مخلدون عبارت است از پسران آنجا و هر اینه چنان گمان کرده میشود که خدا تعالی روزی بندگان را قسمت نکرده مگر به اهل آنجا و هر اینه در آنجا افترا بستن بخدا و رسول او و حکم کردن بخلاف احکام خدا کتاب و شهادت دروغ و شرابخواری و فجور و خوردن خباثث و ریختن خونها بحدی واقع میشود که در همه دنیا واقع نمیشود مگر کمتر از آنها بعد از آن خدا تعالی آنجا را با این فتنه‌ها و لشکرها و بیرقها خراب میگرداند بنوعیکه هر که بآنجا گذر نماید گوید که بغداد در اینجا بوده بعد از آن حسنی و او جوانیست خوشروی در سرزمین دیلم خروج میکند و باواز فصیح صدا مینماید که ای آل احمد اجابت نمائید و قبول کنید دعوت کسیرا که خلایق بر غیبتش تاسف میخورند و در اطراف ضریح جدش رسول خدا صلعم ندا خواهد کرد در انحال باو اجابت میکنند خزینه‌هائی که در طالقانند چه خزینه‌ها که از طلا و نقره نیستند بلکه پاره مردانند که مانند پاره‌های آهنند بر اسبهای سفید سوار شده و حربه‌ها بدست گرفته میباشند و ظالمان را بقتل میرسانند تا وقتی که وارد کوفه میشود در حالتیکه اکثر روی زمین را از خباثت و جور ظالمان صاف و پاک گردانیده میباشد و آنجا برای خود نزول و مقام میگیرند بعد از آن خبر مهدی ع باو و اصحاب او میرسد در انحال اصحاب حسنی گویند باو که ای پسر پیغمبر خدا کیست اینکه در مملکت ما فرود آمده حسنی گوید که بیائید بیرون برویم تا ببینیم که او کیست و غرضش چیست بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه حسنی بخدمت آنحضرت بیرون میرود و عرض میکند که اگر تو مهدی آل محمدی پس کو عصای جدت رسول خدا صلعم و انگشتر و لباس و زره‌اش فاضل نام و عمامه‌اش سحاب نام و مادیان فرس یربوع نام و اشترش غضبا نام و استرش دلدل نام و الاغش یعفور نام و اسب نجیبش براق نام و کو مصحف امیرالمؤمنین ع در انحال آنحضرت اینها را بیرون میاورد و عصا را بر دارد و در بالا [illegible] سبز شده شاخ و برگ در میاورد و غرضش از نمودن این معجزه این میباشد که اصحاب حسنی فضیلت آنحضرت را بدانند تا اینکه باو بیعت نمایند در انحال حسنی از راه تعجب بآنحضرت گوید الله اکبر دستت را دراز کن تا بیعت نمائیم آنحضرت دست مبارکش را دراز کرده حسنی با لشکرش باو بیعت میکنند مگر چهل هزار نفر که صاحبان قرآنها و مشهور بطایفه زیدیه اند ایشان بیعت نمیکنند زیرا که میگویند حکایت رویانیدن عصا مگر سحر عظیم در آن حال هر دو لشکر بهم آمیخته با یکدیگر میجنگند مهدی ع بطایفه که از بیعتش روگردانیده اند رو میاورد و موعظه و نصیحت میکند و تا سه روز ایشان را بسوی حق میخواند پس ایشان نمیافزایند مگر طغیان و کفر را در انحال میفرماید تا همه ایشان را بقتل میرسانند بعد از آن باصحاب خویش میفرماید که قرآنها را از ایشان بگیرید و بگذارید تا اینکه برای ایشان باعث حسرت گردد چنانکه آنها را تبدیل و تغییر و تحریف کرده اند و باحکام آنها عمل نه نموده اند مفضل عرض کرد که ای مولای من از آن پس مهدی ع بعد از آن چه کار میکند فرمود که بر بالای سفیانی لشکر بسمت دمشق میفرستد و او را میگیرند و بر بالای صخره سرش را میبرند بعد از آن امام حسین ع با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر اصحاب خود که در کربلای معلی در خدمتش بودند بدنیا رجوع میکند تعجب باید نمود از رجعت نورانی و آشکاری آنحضرت بعد از آن صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خروج میکند و خیمه در نجف اشرف برای آنحضرت زده میشود چهار ستون برای آن برپا داشته میباشد و ستونی در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعا و ستونی در سرزمین مدینه گویا چراغهای آن خیمه را می بینم که مانند آفتاب و ماه تابان آسمان و زمین را منور گردانیده اند در آنوقت مصداق این آیه متحقق میشود یوم تبلی السرائر و تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا آخر آیه در آن روز عقاید و نیتها و چیزهائی که در دلها پنهان است امتحان کرده میشوند تا اینکه نیکی و بدی آنها ظاهر شود و از همدیگر تمیز یابند و جدا شوند و همه زنهای شیردهنده از شدت هول آن روز از بچه‌ها خود غافل میشوند بعد از آن سید اکبر رسول خدا صلعم با انصار و مهاجرین خود با آنانکه باو ایمان آورده و او را تصدیق کرده و در جهاد در خدمتش شهید شده اند ظهور میکند و احضار کرده میشوند آنانکه آنحضرت را تکذیب کرده اند و آنانکه در حق بودنش شک نموده اند و آنانکه فرمایش او را بر او برگردانده اند و آنانکه در حق وی گفته اند که او ساحر و کاهن و دیوانه و باهوای نفس سخن گوینده است و آنانکه با آنحضرت محاربه و مقاتله کرده اند پس همه ایشان را احضار میکنند برای اینکه از ایشان بحق و راستی قصاص و انتقام گرفته شود در عوض کارها اینکه از وقت بعثت رسول خدا صلعم تا

ظهور مهدی ع در عصر هر یکی از ائمه ع کرده اند جزا داده میشوند و در آنوقت تاویل این آیه بعرصه ظهور میپیوندد و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شمرده شده اند ایشان را ائمه و وارثان روی زمین قرار دهیم و برای ایشان در روی زمین تمکین و قدرت بدهیم و بنمائیم از دست ایشان بفرعون و هامان و لشکرهای ایشان عذابی که از آن میترسند و حذر میکنند مفضل عرض کرد ای سید من [illegible] فرعون و هامان کیانند فرمود ابوبکر و عمر مفضل عرض کرد که ای سید من آیا رسول خدا صلعم و امیرالمؤمنین علیه السلام با قائم ع میباشد فرمود که ایشان ناچارند از اینکه بر روی زمین قدم بگذارند بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه همه دنیا را میگردند حتی بر پشت کوهی که بدنیا احاطه کرده نموده میروند ظاهر اینست که مراد از آن کوه قاف است ای بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ظلمات و قعر دریاها را میگردند و هیچ مکانی نمیماند از خدا را مگر بآنجا قدم میگذارند و دین خدا را در آنجا برپا میدارند بعد از آن گویا ما جماعت ائمه ع نگاه میکنم و خود ما را می بینم که در پیش روی رسول خدا صلعم ایستاده بآنحضرت شکایت میکنیم که بعد از تو امت ما را تکذیب نمودند و حکم ما را بر روی ما گردانیدند و بر ما دشنام دادند و لعنت کردند و ما را بقتل رسانیدند و خلفاء جور برای نظم امورات خود ما را از مکه و مدینه بپای تخت خود شان بردند و پاره‌ها را با ستم حبس کردند بقتل رسانیدند در انحال رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه میکند و میفرماید که ای پسران من هیچ اذیت و آزار بشما نرسیده است مگر اینکه مانند آن بیش از شما بجد شما رسیده بعد از آن فاطمه ع شروع کرده از ابوبکر و عمر شکایت میکند و میگوید که بمن اذیت و آزار رسانیدند و فدک را از من غصب کرده گرفتند و در مجلسی که مهاجر و انصار جمع شده بودند بنزد ابوبکر و عمر رفتم و در این خصوص با ایشان گفتگو کردم و سخنم را بر من رد نمودند که جماعت پیغمبران میراث نمیگذارند و من قول زکریا و یحیی علی نبینا و آله و علیهما السلام را و قصه سلیمان و داود ع را بر ایشان حجت و دلیل آوردم مترجم گوید که قول زکریا ع چنانکه خدا تعالی حکایت نموده اینست فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا از قدرت کامله خود پسری بمن کرامت فرما تا اینکه از من و آل یعقوب میراث ببرد و قصه سلیمان ع اینست چنانکه خدا تعالی میفرماید و ورث سلیمان داود سلیمان بداود ع وارث گردید پس فاطمه ع با این دو آیه با ابوبکر و عمر حجت گرفت و گفت که شما میگوئید که پیغمبران باولاد خود میراث نمیگذارند پس از این دو آیه چه جواب میگوئید بعد از آن فاطمه ع گوید که عمر بمن گفت که در آن قباله را که پدرت در خصوص فدک برای تو نوشته قباله را داد و آوردم آن را از من گرفت و در پیش مهاجرین و انصار و سایر عرب گشود و بر آن تف انداخت و آن را پاره پاره کرد در انحال گریه کنان و هنالک گریه کنان در گریه هوا بر زد قبر تو آمدم در حالتیکه از گریه هوا مضطرب گردیدم و بخدا تعالی و بتو استغاثه نمودم و پناه آوردم و بقول رقیه دختر صفیه متمثل شده گفتم

قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب
انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل اهلک فاشهدهم فقد لعبوا
ابدت رجال لنا نجوی صدورهم لما رایت و حالت دونک الحجب
لکل قوم لهم قرب و منزلة عند الاله علی الادنین مقترب
یالیت قبلک کان الموت حل بنا اما اناس ففازوا بالذی طلبوا

یعنی بعد از وفات تو خبرهای شدائد و مصائب واقع گردید اگر تو در وقت وقوع آنها حاضر میبودی هر اینه مصائب و شدائد بزرگ نمیشدند بدرستیکه ترا مفقود و نایاب کردیم چنانکه زمین قطره باران را مفقود میگرداند و اهل و عیالت مختل و پریشان گردیدند پس حال ایشان را ببین که ابناء چگونه با ایشان بازی میکنند یعنی باذیت و آزار ایشان مشغول میشوند پاره مردمان در وقتیکه تو وفات کردی و از ما دور شدی و در میان ما و تو حجاب و حایل اتفاق افتاد و عداوت ما را که در دلهای خود نهان داشته بودند آشکار نمودند و بسبب وفات تو برای هر قومی که ایشان را قرب و منزلت هست نزدیک شدن و ملحق گشتن هست با اراذل و فرومایگان این معنی در وقتی است که لام جر بخوانیم و مقترب را مصدر میمی و اگر لام را لام ابتدا بخوانیم باید مقترب را بصیغه اسم فاعل بخوانیم بنابر این معنی بیت چنین میشود که هر اینه هر قومی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلت هست بعد از وفات تو بفرومایگان ملحق میشوند یعنی بعد از وفات تو عزت ایشان بذلت و خواری مبدل گردید و معنی بیت آخر اینست که کاشکی پیش از وفات تو مرگ مرا در میبافت و اما پاره مردمان پس رسیدند بچیزی که مطلب شان بود یعنی پاره مردمان مرگ ترا میطلبیدند و آرزو مینمودند بمطلب خویش رسیدند بعد از آن قصه ابوبکر را بر خدمت پدر بزرگوارش نقل میکند میگوید که ابوبکر خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن خطاب را بدر خانه ما فرستاد و سایر خلایق را هم جمع نمود برای اینکه امیرالمؤمنین ع را از خانه‌اش بیرون کرده برای بیعت نمودن با ابوبکر بسقیفه بنی ساعده برند در آنوقت امیرالمؤمنین ع بانضباط امورات زنهای رسول خدا صلعم و جمع کردن قرآن و ادای دیون او و بجا آوردن وعده‌هایش مشغول بود دیون آنحضرت هشتاد هزار درهم بود امیرالمؤمنین ع همه اموال خود را فروخت و دیون رسول خدا صلعم ادا نمود عمر گفت یا علی ع بیرون آی و قبول کن امری را که همه مسلمانان بر آن اتفاق کرده اند و اگر قبول نکنی ترا بقتل میرسانیم فضه کنیز من در جوابش گفت که امیرالمؤمنین ع به پاره کارها مشغول است و اگر در پیش خود در حق وی انصاف کنید هر اینه حق با اوست در

انحال برای سوزانیدن خانهٔ امیرالمؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه هیمه بدر خانه جمع نموده آتش بدر خانه زدند در انحال بیرون آمدم از پشت در خطاب کرده گفتم که ای عمر وای بر تو این چه جرات است که بر خدا و بر رسول او میکنی آیا میخواهی که نسل پیغمبر را از دنیا قطع بکنی و فانی کردانی و نور خدا را خاموش کنی و حال آنکه خدا نور خود را تمام کننده است چون این سخن را شنید خشمناک کردید بمن گفت که ای فاطمه ساکت شو زیرا که محمد ص حاضر نیست و ملائکه از جانب امر و نهی خدا با و نمیاورند و علی ع نیست مگر مانند یکی از مسلمانان یعنی علی ع بر دیگران فضیلت و زیادتی ندارد پس اگر از این دو امر اختیار کن یا بیرون آی با ابوبکر بیعت بکن یا همه شما را میسوزانیم در انحال باکریه و زاری بدرگاه خداوند کردگار عرضه داشتم اللهم الیک نشکو فقد نبیک و رسولک و صفیک و ارتداد امته علینا و منعهم ایانا حقنا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل یعنی پروردگارا بتو شکایت میکنیم فقدان و نایابی نبی و رسول و برگزیده ترا و رد کردن امت سخنان ما را بر روی ما و منع نمودن ما را از حق ایشان حقی که از در کتاب خود به پیغمبر خود نازل کردانیده و برای ما قرار داده در انحال عمر گفت که ای فاطمه این سخنان احمقانه زنانه را بکن از زیرا که هیچ نشده است اینکه خدا تعالی نبوت و خلافت را در یکخاندان جمع نموده باشد در آن اثنا در خانه آتش گرفت و قنفذ برای گشودن آن دست باندرون خانه در آورد که عمر تازیانه بازوی من زد تا زو هم مانند دملج سیاه کردید و آن تازیانه سیاه است که زنان در بازو میکنند و در و آنچنان زد که شکم خورد و محسن را که در شکم شش ماهه بود سقط نمودم و عمر و قنفذ و خالد بن ولید بدرون خانه هجوم آوردند و من روی را واکردم بنوعیکه کوشواره هایم از زیر چادر قدنما یان کردید و با آواز بلند که هیه کردم و میکفتم وا ابتاه وا رسول الله ص دختر تو فاطمه را تکذیب میکنند و میزنند و بچه او را در شکمش میکشند در انوقت امیرالمؤمنین ع از داخل خانه بیرون آمد در حالیکه چشمهای مبارکش سرخ شده بود و عبایش را از برش در آورد و بر روی من انداخت و مرا بسینه اش چسبانید و گفت که ای دختر رسول خدا ص بدرستیکه دانسته که خدا تعالی پدر ترا برای عالمیان رحمت فرستاده رضای الهی را منظور کرده مقنعه و چادر نقد ترا بر مدار و سر ترا بالا مکن یا فاطمه بخدا سوکند میخورم هرآینه اینها را بکنی و نفرین نمائی هرآینه خدا تعالی در روی زمین کسی را که برسالت محمد ص و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح شهادت نماید و اقرار دهد و جنبنده در روی زمین و پرنده در هوا باقی نمیگذارد مگر اینکه هلاک میکرداند بعد از آن بعمر فرمود یا ابن الخطاب وای بر تو از شر کردهای تو در امروز و در کمال بعد از آن از خانه ام بیرون رو پیش از آنکه شمشیر بکشم و ما بقی امت را هلاک کردانم در انحال عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن و ابی بکر از خانه بیرون رفتند و در بیرون ایستادند در آن اثنا امیرالمؤمنین ع فضه را صدا کرد که یا فضه بنزد خاتون بیا و برای وی قابلکی بکن زیرا که از صدمه درد که بر شکمش رسید محسن را سقط میکند و آن طفل بجدش رسول خدا ص خواهد رسید و باو شکایت خواهد کرد بعد از آن امیرالمؤمنین ع مرا و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را در تاریکی شب برداشت بخانه های مهاجرین و انصار برد خدا و رسول او را و آن عهد و پیمان را که در حال حیوة رسول خدا ص در چهار جا با حضرت بیعت کرده بودند با ایشان یاد آوری مینمود و با ایشان میفرمود که لقب امیرالمؤمنین بود در برای من قبول نموده بد همه ایشان در جواب آن حضرت وعده نمودند که فردا بتو یاری میکنیم و قتیکه فردا شد همه از یاری او پس نشستند بعد از شکایت فاطمه ع امیرالمؤمنین ع بر میخیزد و بخدمت رسول خدا ص آن محنت و مصیبتی که بعد از رسول خدا ص باو رسید شکایت میکند و میکوید که قصه من با این امت مثل قصه هرون است با بنی اسرائیل و سخن من بتو امروز مانند سخن هرون است که بموسی ع گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی و لا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین یعنی ای پسر مادرم بدرستیکه قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند پس چنان مکن که دشمنان بر من شماتت نمایند و مرا با قوم ستمکار مکردان پس صبر نموده انتظار فرج میکشیدم و در مقام تسلیم و رضا ایستادم و بسبب مخالفت شان با من و شکستن ایشان عهد و پیمان مرا که با ایشان کرده بودم حجت بر ایشان تمام کردید یا رسول الله ص بر بار مصیبتها و محنتها متحمل شدم که وصی هیچ پیغمبر بمانند آنها متحمل نشده حتی مرا با ضربت عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله بقتل رسانیدند و خدا تعالی نگهبان ایشان بود در وقتیکه بیعت مرا شکستند و طلحه و زبیر عایشه را بهانهٔ حج و عمره بمکه بردند و از آنجا به بصره آوردند و انجا را مسخر کردند من لشکر برداشته بمقابلهٔ ایشان رفتم اولا خدا را و ترا و احکام مرا که تو آورده بودی برای ایشان یاد آوری نمودم با ایشان اصلا تاثیر نکرده از این عمل قبیح بر نکشتند پس با ایشان جهاد کردم تا اینکه خداوند کردگار مرا بایشان غالب کردانید حتی خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته کردید و دستهای هفتاد نفر که یکی بعد از دیگری افسار اشتر عایشه را کرفته بودند بریده کردید و یا رسول الله ص در میان غزوات تو و غزواتی که بعد از تو کردم دشوارتر و شدیدتر از این جنگ ندیدم بدرستیکه آن از جمله شدید ترین و بزرکترین و هولناک ترین جنگها بود که من کردم لیکن بشدائد آن صبر نمودم چنانکه خدا تعالی بمن تادیب کرده بود با جز یکه ترا بان تادیب نموده بود در قول خود واصبروا و ما صبرک الا بالله یعنی صبر کن و صبر تو نیست مکر با خدا یا رسول

الله ص بخدا سوکند یاد میکنم هرآینه تاویل این آیه بعد از تو در میان این امت بعرصهٔ ظهور و تحقق رسید وما محمد ص الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین یعنی محمد ص نیست مکر پیغمبری که پیغمبران چند پیشتر از او کذشتند یا امر چنین است که اکر محمد ص بمیرد یا کشته کردد بدینهای اصلی خود بر کردید بخدا ضرری نخواهد رسانید که جملهٔ کاینات کافر کردد بر دامن کبریائش نه نشیند گرد و خدا تعالی شکر کنندکان بعد از این جزا و عوض خواهد داد مترجم کوید مراد امیرالمؤمنین ع از این سخن که تاویل این آیه بان ناطق است بعد از آن فرمود یا مفضل بعد از تمام شدن شکایت امیرالمؤمنین ع امام حسن ع بر میخیزد در خدمت جد بزرکوارش بشکایت میایستد و میکوید که ای جد بزرکوارم در وقتیکه پدرم امیرالمؤمنین ع از مدینه بکوفه هجرت فرمودند در خدمتش بودم تا وقتیکه با ضربت عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله شهید کردید و بمن وصیت نمود چیزها را اکر تو با و وصیت فرموده بودی بعد از آن خبر شهادت پدرم بمعویه لعین رسید آن لعین زیاد دعی لع را با صد و پنجاه هزار نفر جنکجو بکوفه فرستاد و با و امر کرده که مرا و برادرم امام حسین ع و سایر برادرانم را و اهل بیت و شیعیان ما را و دوستان ما را بکیرد و از ما برای معویه بیعت بکیرد اکر کسی از ما از این مقام ابا نماید کردن شرا بزند و سر شرا بمعاویه بفرستد چون از این تدبیر معاویه مخبر شدم از خانه ام بیرون آمده برای نماز بمسجد جامع کوفه داخل شدم و بر بالای منبر رفتم و خلایق همه بانجا جمع شدند پس حمد و ثنای الهی را بجا آوردم بعد از آن کفتم معشر الناس عفت الدیار و محیت الآثار و قل الاصطبار فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین الساعة والله صحت البراهین و فصلت الآیات و بانت المشکلات ولقد کنا نتوقع تمام هذه الآیة و تاویلها قال الله عز و جل وما محمد ص الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین فلقد مات والله جدی رسول الله وقتل ابی علیهما السلام و صاح الوسواس الخناس فی قلوب الناس و نعق ناعق الفتنة و خالفتم السنة فیالها من فتنة صماء عمیاء لا تسمع لداعیها و لا تجاب منادیها و لا یخالف والیها ظهرت کلمة النفاق و سیرت رایات اهل الشقاق و تکالبت جیوش اهل المراق من الشام والعراق هلموا رحمکم الله الی الافتتاح والنور الوضاح والعلم الجحجاح والنور الذی لا یطفی والحق الذی لا یخفی ایها الناس تیقظوا من رقدة الغفلة و من تکاثف الظلمة فوالذی فلق الحبة و برء النسمة و تردی بالعظمة لئن قام الی منکم عصبة بقلوب صافیة و نیات مخلصة لا یکون فیها شوب نفاق و لا نیة افتراق لاجاهدن بالسیف قدما و لاضیقن من السیوف جوانبها و من الرماح اطرافها و من الخیل سنابکها فتکلموا رحمکم الله معانی کلمات فصاحت سمات و مضامین فقرات بلاغت آیات اینست که ایکروه خلایق دیار اسلام مندرس و کهنه و آثار شریعت و ایمان محو شدند و صبر اهل ایمان بر این اوضاع کم کردید پس بر مفاسد شیطان صفتان و حکم خاینان در این زمان قرار و آرام ندادیم بخدا سوکند یاد میکنم هرآینه دلایل و علامتهای امتیاز حق از باطل واضح و لایح کردیده و اموزات مشتبه آشکار شد و شبهه از آنها برداشته کردید اینکه حق با ما ائمه است و هر آینه بظهور و تحقق تاویل این آیه منتظر بودیم که نیست محمد ص مکر پیغمبری که سایر پیغمبران پیشتر از او کذشتند یا چنین است که اکر او بمیرد یا کشته کردد شما بسوی دینهای خود اصلی خواهید بر کشت و هر که بدین اصلی خود بر کردد بر خدای تعالی هیچ ضرری نخواهد رسانید و خدا تعالی بعد از این بشکر کنندکان جزا و عوض خواهد داد بخدا سوکند یاد میکنم هرآینه تاویل آن ظاهر و متحقق کردید زیرا که جدم رسول خدا ص وفات فرمود و پدرم کشته کردید و وسواس خناس در دلهای خلایق اساس وسوسه را بر پا داشت و اهل فتنه بفتنه و فساد صدا بلند نمودند و با سنت و طریقهٔ پیغمبر مخالفت کردند پس چه عجیب است این فتنهٔ کور و کر که در اثنای آن دعوت داعی بحق و استغاثهٔ کسی که برای نجات یافتن از آن فتنه یا برای مضمحل نمودن آن استغاثه میکند شنیده نمیشود و با و اطاعت کرده نمیباشد و بصاحب و برپا کنندهٔ آن اطاعت و انقیاد مینمایند و سخنان نفاق آمیز ظاهر کردید و بیدقهای اهل خلاف و نفاق در مملکتها کردانده شد و لشکرهای خارجیان از اهل شام و عراق حاضر شده بر یکدیگر خروج کردند خدا بشما رحمت کند بیایید بسوی ابتدای کار و نور آشکار و علم بزرگ و بسیار و نوریکه هرگز خاموش نمیشود و حقی که مخفی و پنهان نمیماند ایها الناس از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکیهای احاطه کنندهٔ ضلالت و کمراهی بیرون آیید سوکند یاد میکنم بان خدا اینکه دانه شکافته و انسان را آفریده و ردای عظمت و جلال پوشیده هرآینه اکر جماعتی از شما با دلهای صاف و نیتهای خالص که اصلا نفاق و مخالفت در آنها نباشد بمن بیعت نمایید هرآینه با شمشیر با شجاعان و دلیران یک یک جهاد میکنم و اطراف شمشیرها و سرهای نیزه ها و سمهای اسبها را از بسیاری جهاد بتنک میاورم خدا تعالی رحمت کند سخن بکویید و جواب دهید بعد از آن عرض میکند که یا رسول الله ص کویا بر دهنهای اهل کوفه جلو سکوت زده شد و همه ایشان از اجابت دعوتم ساکت کردیدند

مگر بیست نفر مرد پس ایشان از جا برخواسته به نزد من امدند و گفتند یا ابن رسول الله ما مالك نیستیم مگر بنفسها و شمشیرها خود در خدمت ایستاده یامر و رای تو اطاعت داریم هر چه که بگوئی ما زا بان مامور کن پس بهمین و بنا و نگاه کرده کسبرا ایشان بیست نفر ندیدم که بمن بیعت و اطاعت نماید در انحال در پیش خود گفتم که من بجدم رسول خدا پیروی کنم او در وقتیکه بر نه نفر معین و یاور داشت در خفیه و پنهان بخدا عبادت مینمود و امر خدا را اظهار نمیکرد چون خدا له تم معین و یاور او چهل نفر نمود انوقت صاحب جمعیت شد و امر الهی را ظاهر کرد اید اگر با من هم چهل نفر باشند مرا اینه در راه خدا جهاد میکنم و لازمه جهاد را بعمل میاورم بعد از ان سر بسمت اسمان بلند کرده گفتم اللهم انی قد دعوت و انذرت وامرت ونهیت وکانوا عن اجابة الداعی غافلین وعن نصرته قاعدین وعن طاعته مقصرین ولاعدائه ناصرین اللهم فانزل علیهم رجزك وباسك وعذابك الذی لا یرد عن القوم الظالمین یعنی پروردگارا بدرستیکه خلایق را براه حق خواندم و ترسانیدم و بایشان امر و نهی نمودم ایشان از اجابتم و از یاری کردن بمن نشستند و در اطاعت نمودن بامر من تقصیر کردند و بدشمنانم یاری نمودند پس پروردگارا نازل بکن بایشان شدت عذاب خود را انچنان عذابیکه از قوم ستمکاران باز داشته نمیشود این فقرات را بدرگاه الهی عرض نموده از منبر فرود امدم بعد از ان از کوفه بعزم رحلت بمدینه بیرون رفتم بعد از ان یاره نزد من امده گفتند که معویه علیه اللعنه سرداران خود را بشهر انبار و کوفه فرستاد و مسلمانان را از هر طرف بغارت نمودن اموال انجاها متوجه نمود و کسانی را که با وی نجنگیدند بقتل رسانید و زنان و طفلان را نیز بقتل رسانیدند در انحال بایشان گفتم که اهل کوفه وفا ندارند پس همراه ایشان جمعیتی و لشکری روانه نمودم و بایشان گفتم که اهل کوفه باز بمعویه اطاعت و بیعت کرده و عهد و پیمان و بیعت مرا شکستند پس عاقبت کار نشد مگر چنانکه به ایشان گفته و خبر داده بودم یعنی بمعویه اجابت و اطاعت نموده بیعت مرا شکستند بعد از اتمام شدن شکایت امام حسن علیه امام حسین ع با انانکه در خدمتش جام شهادت نوشیده اند بخون خود شان الوده لشکایت بر میخیزد چون رسول خدا ص او را باینحال میبیند میگرید و بسبب گریه او همه اهل اسمانها و زمین گریه میکنند و فاطمه ع چنان گریه میکند که زمین و ساکنان از ان بتزلزل میاورد امیر المؤمنین ع میایستد و امام حسن ع در سمت دست راستش و فاطمه ع در جانب دست چپش میایستد در انحال امام حسین ع میاید رسول خدا ص او را باغوش میگیرد و میگوید که یا حسین ع فدای تو شوم چشمهایت روشن باد و چشمهای من هم بدیدن تو روشن باد و در سمت دست راست امام حسین ع شیر خدا در روی زمین یعنی حمزه سید الشهداء میایستد و در سمت دست چپش جعفر طیار پسر ابو طالب میایستد در انحال خدیجه دختر خویلد و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع ناله و فریاد کنان محسن را میاورند و فاطمه زهراء ع میگوید هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا یعنی همین است انروزی که بشما وعده شده بود هر ذی نفس که عمل خیر کرده در اینروز جزای عملش را میبابد و هر که معصیت و عمل بد کرده در اینروز ارزو میکند کاشکی در میان او و ان عمل بد مسافت دور و دراز میبود و بان مرتکب نمیشد مفضل گوید که چون صادق ع این سخنانرا فرمود گریه شدیدی کرد حتی ریش مبارکش از قطرات سرشکش تر گردید بعد از ان فرمود که هرگز روشن مباد چشمی که در وقت ذکر این قصه گریان نشود مفضل گوید که من هم گریه بسیاری کردم بعد از ان عرض نمودم که ای مولای من در این گریه چه قدر ثواب هست فرمود اگر این گریه از اهل حق صادر شود ثوابش بحساب شمار نمیاید بعد از ان مفضل عرض کرد که ای مولای من چه میفرمائی در خصوص قول خدای عز و جل و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت یعنی در وقتیکه از موؤده یعنی از کسیکه بقبر کردن اشته شده سؤال کرده شد که در مقابل کدام جرم و گناه کشته گردید انحضرت فرمود یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه موؤده عبارت است از محسن زیرا که موؤده از ما اهل بیت است هر که غیر از این را بگوید تکذیبش کنید پس در روز رجعت یا قیامت از محسن میپرسند که ایا ترا در مقابل کدام جرم و تقصیر بقتل رسانیدند مفضل عرض کرد که ای مولای من بعد از این چه واقع میشود فرمود که فاطمه دختر رسول خدا ص بر میخیزد و میگوید اللهم انجز وعدك وموعدك لی فیمن ظلمنی وغصبنی وضربنی وجزعنی بکل اولادی یعنی پروردگارا و فا کن بوعده که برای من کرده در خصوص انتقام کشیدن از انانکه در باره من ستم و حقم را غصب کرده و مرا زده بودند و مرا در خصوص کشتن همه اولادم بدرد و جزع اوردند در انحال بحال ان مظلومه همه ملائکه هفت اسمان و حاملان عرش و ساکن هوا و اهل دنیا و انانکه در طبقات زمین اند باواز بلند گریه بدرگاه الهی و ناله و فریاد میکنند در انوقت احدی از انانکه با ما جنگیده و در حق ما ستم کرده و راضی شده اند بان اذیتها که بما رسیده باقی نمیماند مگر اینکه در اینروز هزار بار کشته میگردند انانکه در راه خدا کشته شده اند زیرا که ایشان شربت مرگ را نمیچشند بلکه حال ایشان چنان میباشد که خدا تعالی فرموده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم

یحزنون یعنی چنان گمان مکنید که انانکه در راه خدا کشته شده اند مرده گانند بلکه زنده اند در نزد خدای خود مرزوق و روزی داده شده اند در حالتیکه بانچه که خدا بایشان عطا فرموده مسرور و شادان اند و شاد میشوند بملاحظه حال انانکه با ایمان و عبادت و جهاد در دنیا مانده هنوز از پشت سرشان بایشان نرسیده اند زیرا که میدانند که اگر ایشان هم از دار دنیا بدار عقبی رحلت نمایند هر اینه بکرامت خدا فایز خواهند شد و بر ایشان خوف و بیم نیست و هرگز محزون و اندوهگین نخواهند گشت مفضل عرض کرد که ای مولای من از شیعیان شما پاره هستند که برجعت شما قایل نیستند فرمود ایا نشنیده اند قول جد ما رسول خدا ص و قول ما ائمه را که میگوئیم ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر یعنی هر اینه پیش از عذاب بزرك کوچك را بایشان میچشانیم انحضرت فرمود که عذاب نزدیك عذاب رجعت و عذاب بزرك عذاب روز قیامت است انچنان روزیکه زمین و اسمان در انروز بغیر این زمین و اسمان تبدیل میشوند و در محضر خدای یگانه و قهار حاضر میباشند مفضل عرض کرد که ای مولای من ما از چند ایه از ایات قرانی دانسته ایم که شما برگزیدگان خدائید یکی از انها اینست نرفع درجات من نشاء یعنی هر که بخواهیم مرتبه اش را درجه چند بلند میکردانیم و از این جمله قول خدا تعالی است الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا داناتر است باینکه رسالت و نبوتش را بکه میسپارد و از این جمله قول خدای عز و جل است ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدا تعالی از میان ادم و نوح و ال ابراهیم و ال عمران را برگزید در حالتیکه ایشان یك نسل اند بعضی از ایشان از بعضی دیگر است و خدا تعالی شنوا و داناتر است صادق ع فرمود یا مفضل ما در کدام جای این مذکور شده ایم عرض کردم که در قول خدا تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المؤمنین یعنی نزدیکترین خلایق با براهیم انانند که باو پیروی کشتند و این پیغمبر است و انانند که باو ایمان اورده اند و خدا تعالی صاحب امورات مؤمنان است یا دوست ایشان است و از انجمله قول خدای عز و جل است ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین یعنی بمذهب و طریقه پدرتان که ابراهیم ع باشد تابع شوید او شماها را مسلمان نامیده و از این جمله قول خدا تعالی است که از ابراهیم ع حکایت نموده واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام یعنی پروردگارا مرا و اولادم را از ستایش بتها دور گردان و ما میدانیم که رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع هرگز ستایش بت نکردند و یك طرفة العین بخدا تعالی شریك قرار نداده اند و از این جمله قول خدا تعالی است واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی در وقتیکه پروردگار ابراهیم ع او را بعمل کردن کلمات چند وا داشت و انها را با تمام رسانید خدا تعالی باو فرمود که من ترا بخلایق امام و پیشوا قرار میدهم او عرض کرد که پروردگارا از اولادم هم امام و پیشوا قرار داده فرمود که عهد من بظالمان نمیرسد بعد از ان مفضل عرض کرد که هیچ ستمکار بعهد امامت نمیرسد فرمود یا مفضل از کجا دانستی که ظالم و ستمکار بامامت نمیرسد عرض کرد که ای اقای من مرا امتحان مکن با چیزیکه مرا بان طاقتی نیست و مرا اختبار و ازمایش مکن زیرا که هر چه دانسته ام از علم شما دانسته ام و افضل احسان خدا که بشما داده اخذ نموده ام انحضرت فرمود یا مفضل راست گفتی اگر اقرار نمیکردی بان نعمتی که خدا تعالی در اینباب بتو عطا فرموده هر اینه اینگونه صاحب فضل و دانش و اهل علم و بینش نمیشدی یا مفضل کدامین ایاتیست در قران که دلالت دارند بر اینکه کافر ظالم و ستمکار است عرض کرد که ای مولای من عرض میکنم از انجمله قول خدای عز و جل والکافرون هم الفاسقون والکافرون هم الظالمون یعنی کافران ایشانند ستمکاران و کافران ایشانند فاسقان و هر که کافر و فاسق و ستمکار باشد هر اینه خدا تعالی او را بخلایق امام و پیشوا نمیکند فرمود احسنت یا مفضل و از کجا برجعت ما قایل شده و حال انکه مقصران شیعیان معتقدند باینکه رجعت اینست که خدا تعالی ملك و سلطنت دنیا را بما رد نماید و انرا بمهدی ع بدهد وای برایشان خدا تعالی ملك و سلطنت را از ما کی گرفته است تا اینکه بما رد نماید و پس بدهد مفضل عرض کرد که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه چنین نیست که میگویند و ملك از شما گرفته نشده و نخواهد شد زیرا که املاك و سلطنت ملك نبوت و رسالت و وصیت و امامت است انحضرت فرمود یا مفضل اگر شیعه ما در ایات قران تامل و تفکر نمایند هر اینه در فضایل ما شك نمیکنند ایا نشنیده اند قول خدای عز و جل و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم منت بگذاریم برکسانیکه خلایق ایشانرا در روی زمین ضعیف شمردند و ایشانرا ائمه و پیشوایان قرار میدهیم و ایشانرا میگردانیم وارثه روی زمین میکنیم و بایشان در روی زمین تمکین میدهیم و از قهر و غلبه پیشوایان روی زمین بفرعون و هامان مینمائیم چیزها را که از انها حذر میکنند و میترسند یا مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه بدرستی تنزیل این ایه در شان بنی اسرائیل و تاویل ان در ما بازه و فرعون و هامان عبارت است از ابو بکر و عمر مفضل عرض کرد که ای اقای من حکم متعه

[illegible] از زمان طلاق است و شاهد این مطلب قول خدای تعالی است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا یعنی بر شما حرجی نیست در اینکه زنان عده دار را با سخن پوشیده و طریق تعریض خواستگاری نمایید یا اینکه در دلهای خود مختفی و پنهان بدارید که ایشان را بعد از انقضای عده عقد نمایید چونکه خدای تعالی دانسته است که شما بخیال اینکه مبادا دیگری سبقت نماید و ایشان را تزویج کند با ایشان اظهار میل و رغبت خواهید کرد از اینجهت خواستگاری ایشان را بطریق تعریض بقصد نکاح شان بعد از عده برای شما حلال کردانید ولیکن با ایشان در خفیه زنا نکنید یا اینکه از ایشان عهد و پیمان بگیرید در اینکه از تزویج دیگران ابا و امتناع نمایند مگر اینکه بان زنان بگویید قول معروف یعنی قول مشهود و قول معروف عبارت است از تزویج زنان باطلاع ولی ایشان و شهود و احتیاج بولی و شهود در نکاح برای اینست که نسل ثابت شود و نسب صحیح کردد و استحقاق بعمل آید و شاهد این نیز قول خدای تعالی است وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا یعنی عطا نمایید بزنان صداقهای ایشان را پس اگر برضای خود چیزی از آن صداقها بشما بخشند بخورید آنرا در حالیکه بشما کوارا و شفا است و خدای تعالی طلاق زنان تزویج شده را جایز نکرده مکر در خصوص دو نفر شاهد عادل از مسلمانان و در خصوص سایر شهادات که در دعوای دماء و فروج و اموال و املاک است فرموده وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ یعنی دو نفر مرد از مردان خود شاهد بگیرید اگر دو مرد نباشد باید یک مرد و دو زن بشود از آنانکه بشهادت ایشان راضی هستید و خدای تعالی کیفیت طلاق را بیان نموده میفرماید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ یعنی ای پیغمبر اگر بخواهید که زنان طلاق بدهید مر ایشانرا در ایام طهر بدهید که از عده حساب خواهد شد و حیضها را اگر عده با آنها تمام میشود بشمارید و طریقهٔ تقوای پروردکار خود را در این باب پیش کیرید اگر مطلقه با یک طلاق که آنها یکصیغه یا بیشتر جمع بکند از شوهرش بائن نمیشد مر اینه خدای تعالی نمیفرمود که حیضها را اگر عده با آنها تمام میشود بشمارید و طریقهٔ تقوی را در این باب پیش کیرید تا قول خدای تعالی تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی این شرایط و احکام طلاق حدود الهی اند هر که از حدود الهی تجاوز نماید یعنی طلاق را بخلاف شرایط آن جاری کرداند مر اینه بنفس خود ظلم و ستم نموده یعنی از اطاعت الهی بیرون رفته و بمعصیت او مرتکب شده تو نمیدانی که شاید خدای تعالی بعد از این امر دیگر احداث نماید پس وقتیکه ایشان بتمام شدن عده نزدیک شدند آنوقت با ایشان بطریق خوشی یعنی بدادن نفقه و کسوه و مسکن رجوع نمایید یا بطرز خوش از ایشان جدا شوید یعنی ایشانرا بحال خود بگذارید تا اینکه عدهٔ شان تمام شود و از شما بائن شوند و در وقت طلاق و رجوع از خودتان دو نفر عادل شاهد بگیرید برای اینکه مرد طلاق یا زن رجوع را انکار ننماید و آن شهادت را برای رضای الهی بکنید نه برای اغراض فاسده ای جماعت مکلفین این امر حق امریست که با آن موعظه و نصیحت پذیر میشوند آنانکه وجود و یکانکی خدا و روز قیامت را تصدیق کرده اند بعد از آن صادق ع فرمود که مراد از آن امر یکه خدا بعد از این احداث میکند کراهت و نفرتیست که کردد میان شوهر و زنش واقع میشود از این جهت او را در حضور دو نفر عادل با طلاق اول مطلقه میکند و وقت طلاق دادن آخر قرء است و قرء عبارت است از حیض و واجبست اینکه طلاق بعد از فرود آمدن نقطهٔ سفید واقع شود که بعد از زردی و سرخی و بعد از آب زرد و خون میاید و نیز مراد از آن امر یکه خدا احداث میکند عطوفت و مهربانی و زوال کراهتست که از طلاق اول تا دویم و از دویم تا سیم در میان زوج و زوجه حادث میشود از این جهت زوج به زوجه رجوع میکند و اینست معنی قول خدای تعالی وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی زنان طلاق داده شده باید مدت سه طهر را صبر کرده و بخود شان نکاه بکنند و عده نکاه بدارند اکر ایشان بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند برای ایشان حلال نیست اینکه کتمان نمایند چیزیرا که خدای تعالی در بچه دانهای ایشان خلق کرده یعنی حلال نیست اینکه حامله بودن یا حیض دیدن خودشان را کتمان نمایند و شوهرهای شان اگر ارادهٔ اصلاح داشته باشند برجوع کردن با ایشان در مدت این عده سزاوارترند و برای زنان در ذمهٔ شوهران پاره حقها هست که مانند اینها برای شوهران است در ذمهٔ زنان حقوق زنان در ذمهٔ شوهران نفقه و کسوه و حسن معاشرت و همخوابکی است و حق شوهران در ذمهٔ زنان اطاعت و انقیاد ایشانست [illegible] را از رخت خواب شان راه ندهند و نطفهٔ مرد را محافظت نمایند و در سقط نمودن آن تدبیر

وحیله ننمایند و برای مردان بر زنان فضیلتی هست و آن عبارتست از اطاعت زنان با ایشان و زیادتی حصهٔ ایشان در میراث از حصهٔ زنان و اختصاص جهاد بمردان و خداوند عالم صاحب عزت و حکمت است بعد از آن صادق ع فرمود که مراد از این آیه اینست که مر شوهران را اگر ارادهٔ اصلاح داشته باشند اینکه از وقت طلاق تا وقت طلاق دیگر بزنان رجوع نمایند و مر زنان را هم هست که در مدت مذکوره بشوهران رجوع نمایند بعد از آن خدای تبارک و تعالی بیان نموده فرمود الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی طلاقی که زوج را بعد از آن حق رجوع هست دو طلاق است پس بعد از دو طلاق باید شوهر او را بطریق خوش و طرز دلکش نکه بدارد یا اینکه بطریق احسان و خوبی از او جدائی ورزد یعنی دفعهٔ سیم او را طلاق دهد یا اینکه شوهر بعد از طلاق دویم رجوع ننماید و صبر کند تا اینکه عدهٔ زنان تمام شده از شوهرش بائن کردد و اگر طلاق سیم را بدهد مر اینه از شوهر بائن میشود و اینست معنی قول خدای تعالی فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ یعنی اگر شوهر طلاق سیم را هم جاری نماید مر اینه آن زن بعد از آن برای او حلال نمیشود تا وقتیکه شوهر دیگر بکند و بعد از آن او را طلاق بکیرد و در آنوقت بشوهر اول حلال میشود و او نسبت بآن زن مانند سایر خواستکاری کنندکان میباشد و او از سایرین بآن زن اولی نیست بعد از آن صادق ع فرمود که متعه که خدای تعالی در کتاب خود آنرا حلال فرموده و رسول خدا ص هم در خصوص آن از جانب خدا بمسلمانان اذن داده است که در قول خدای عز و جل مبین شده وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ وَأَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی حرام شد بر شما و از زنان آنانکه نسبت بشما محرم اند یا اینکه شوهر دارند مکر کنیزان اینکه با خریدن بایشان مالک میشوید زیرا که بیع کنیز یکه معقوده است در معنی طلاق دادن است با و خدای تعالی حلال نمودن و حرام کردانیدن آنرا بر شما ها نوشته و سوای زنان محرم و شوهردار برای شما حلال کردانیده شده و حلال شد اینکه با اموال خودتان زنان با عفت و غیر زناکار را بخواهید پس اگر از زنان پاره را در عوض چیزی متعه کنید اجرت ایشان را که بر شما لازم میشود بایشان ادا نمایید و بعد از تعیین اجرت متعه بر شما حرجی نیست در خصوص امر یکه شوهر و زن بان راضی شده اند مانند افزودن و کم کردن و بخشیدن و بتاخیر انداختن ادای آن بدرستیکه خدای تعالی صاحب علم و حکمت است بعد از آن صادق ع فرمود که فرق در میان معقوده بعقد دایم و متعه آنست که برای معقوده صداق و برای متعه اجرت و مسلمانان در ایام رسول خدا ص خواه در حج و خواه در غیر آن و در ایام ابوبکر و چهار سال از ایام عمر متعه میکردند تا اینکه روزی عمر بمنزل خواهرش عفرا نام داخل کردید ناکاه در آغوش بچه دید که از پستانش با و شیر میدهد و قطرات شیر را در دهان آن بچه مشاهده نمود در آن حال در غضب شد و از شدت غضب لرزید و عرق نمود و بچه را از آغوش خواهرش کرفت و بیرون رفت تا اینکه بمسجد رسید و بر بالای منبر رفت و کفت که خلایق را ندا کنید تا بنماز جماعت بیایند و هنوز وقت نماز نرسیده بود پس خلایق دانستند که این ندا برای نماز نیست بلکه برای امری است که عمر اراده کرده پس همه در مسجد حاضر شدند در آنحال عمر کفت که ای کروه مهاجرین و انصار و اولاد قحطان کیست از شما که دوست بدارد اینرا اکر محرمهای خود را از زنان که شوهر نکرده اند ببیند بحالتیکه مانند این طفل را زاییده بر او شیر میدهند در آن حال از حضار کفتند که او را دوست نمیداریم عمر کفت آیا نمیدانید که خواهرم عفیرا که دختر مادرم خثمه و پدرم خطابست شوهر نکرده کفتند آری میدانیم که شوهر ندارد کفت در این ساعت بمنزل او رفتم و این بچه را در آغوشش دیدم و او را بخدا سوکند دادم که این بچه برای تو از کجا است کفت که متعه شدم پس ای کروه خلایق شما اعلام نمایید بانانکه در اینجا حضور ندارند که این متعه که در عهد رسول خدا ص برای مسلمانان حلال بود من آنرا حرام کردانیدم هر که آن این با نماید مر اینه باو تازیانه میزنم پس در میان جماعت کسی نشد که کفتهٔ او را انکار و رد نماید و بکوید که پیغمبری بعد از رسول خدا ص و کتابی بعد از قرآن نیامده و ما این مخالفت ترا با خدا و رسول او و کتاب او قبول نمیکنیم بلکه کفتهٔ او را قبول نموده همه راضی شدند مفضل عرض کرد که ای مولای من شرایط متعه چیست فرمود یا مفضل برای متعه هفتاد شرطست هر که یکیرا از آنها بعمل نیاورد مر اینه بنفس خود ظلم نموده عرض کرد که ای آقای من بما امر فرموده اید که زن زناکار و زنیرا که بافساد مشهور است و زن دیوانه را متعه نکنیم و بما فرموده اید که زنرا بزنا تکلیف نماییم اکر قبول میکند مر اینه متعه کردن آن حرام میشود و از او بپرسیم که آیا شوهر یا حمل یا عده داری یا نه اگر یکیرا از اینها داشته باشد مر اینه متعه نمودن آن حلال نخواهد شد و اکر اینها را ندارد باید مرد با او بکوید که نفس خود را بحکم کتاب خدا و سنت پیغمبر او بمتعهٔ من ده باید که اجرت و مدت او را که یکساعت یا یکروز یا دو روز یا یکماه یا یکسال یا کمتر یا بیشتر باشد تعیین نماید و اجرت آنچیزیست که مرد و زن بآن راضی شده باشند مانند انگشتر و بند نعلین و پیمانهٔ خرما و زیاده از این مانند درهم و دنانیر یا متاعیکه زن بآن راضی شد اگر زن این اجرت را بخشید

مرا بنده برا و حلال میشود مانند صداقی که زنان معقوده بشوهران شان می بخشند چنانکه خدا تعالی در حق ایشان فرموده فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا یعنی اگر زنان با رضا و طیب نفس چیزی از صداقهای خود شان بشما بخشند مر این را بخورید در حالیکه برای شما گوارا و شفا است و بعد از آن مرد بزن میگوید که ترا متعه میکنم بشرطیکه تو از من میراث نبری و بشرطیکه نطفهٔ خود را هر جای تو که بخواهم میگذارم یعنی اگر خواسته باشم بر بچه میگذارم و اگر بخواهم بدبیرون میریزم و بر تو واجبست که بعد از گذشتن مدت متعه که توچهل و پنج روز یا مدت یک حیض استبرا نمائی یعنی صبر بکنی و بشوهر نروی چون زن این تکالیف را قبول نمود دو باره اینها را باو میگوید بعد از آن صیغهٔ متعه را جاری میکنی اگر تو او و زیاد نمودن مدت متعه را بخواهید میتوانید که بر آن مدت قدری بیفزائید و در این حدیث بما روایت شده که اگر زن متعه شدن را قبول میکند باید که احوالش را بیان نماید که با شوهر یا حمل یا عده دارد یا نه و بر تو حرجی نیست و نیز شاهد باید علی قول امیر المؤمنین ع است که خدا بر پسر خطاب لعنت کند اگر او نمیبود هیچ مرد شقی و زن شقیه زنا نمیکرد زیرا که مسلمانان بسبب متعه از زنا مستغنی میشدند بعد از آن صادق ع این آیه را تلاوت فرمود وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ یعنی از خلایق منافق هست که گفته او که بتو ایمان آورده ام و مصاحب تو هستم در حیوة دنیا بر بیشگاه نظرت مستحسن و خوش نما میاید و بخدا سوگند یاد میکند و او را شاد میکرد و میگوید که خدا تعالی شاهد باش بر اینکه گفته من امانت که در دل دارم و حال آنکه او شدیدترین خصومت کنندگان است با تو و وقتیکه از نزد تو بر میگردد با سرعت و تعجیل راه میرود برای اینکه در روی زمین مفسده بر پا دارد یعنی قطع ارحام و خونریزی و دین و اولاد را هلاک کرده اند و ضایع نماید و خدا تعالی فساد را دوست نمیدارد مترجم گوید که غرض صادق ع از تلاوت این آیه اشاره است باینکه عمر بن خطاب در حال حیوة جناب رسول خدا صلعم طریقهٔ نفاق را پیش گرفته نسبت برسول خدا صلعم اظهار ایمان و اخلاص مینمود و بعد از وفات آن حضرت خباثت باطنیه را آشکار نموده اساس مفسده و تبدیل احکام دین را بر پا نمود بعد از آن صادق ع فرمود که هر که نطفهٔ خویش را در حال مقاربت با معقوده داخل بیرون از رحم او بریزد ده اشرفی دیهٔ نطفه از بابت کفاره بر ذمه او میاید و از شرایط متعه اینست که مرد مختار است نطفهٔ خود را هر جای متعه که میخواهد میگذارد و وقتیکه آنرا بر بچه زن او گذاشت و از آن بچه بعمل آمد مر این آن بچه بحسب شرع بپدرش ملحق میشود بعد از آن صادق ع فرمود که بعد از اتمام شکایت جدم امام حسین ع جدم علی بن الحسین ع و پدرم باقر علیهم السلام بر میخیزند و از آن اذیتها که در حق ایشان شده بخدمت جد شان رسول خدا صلعم شکایت میکنند بعد از آن من بر میخیزم و بخدمت جدم رسول خدا صلعم از اذیتها که از ابوجعفر منصور بمن رسیده شکایت میکنم بعد از من پسرم امام موسی ع بر میخیزد و کرده های هرون الرشید را در باره او بخدمت جدش رسول خدا صلعم شکایت میکند بعد از او علی بن موسی ع بر میخیزد و کرده های مامون را در حق او بخدمت جدش شکایت مینماید بعد از او محمد بن علی یعنی امام محمد تقی ع بر میخیزد و کرده های متوکل را در باره او بجدش شکایت میکند بعد از او امام حسن عسکری ع بر میخیزد و بخدمت جدش رسول خدا صلعم اذیتها را که از معتز باو رسید شکایت میکند بعد از آن مهدی ع که همنام جدم رسول خدا صلعم است پیراهن رسول خدا صلعم را که با خون او در وقتیکه در پیشانی اش مجروح و دندان مبارکش شکسته کردید خون آلوده شده بود در بر کرده بر میخیزد در حالیکه ملائکه در اطرافش میباشند پس با این حالت میاید تا اینکه در پیش روی جدش رسول خدا صلعم میایستد عرض میکند که ای جد بزرگوارم صفات و شمایل مرا برای امت بیان فرمودی و ایشان را بمن دلالت نمودی و نسب و نام و کنیهٔ مرا بایشان نشان دادی یعنی بامت فرمودی که شخصی بعد از من میاید که صفات و شمایل و نسبش چنان و نام و کنیه اش فلان است امت فرمودهٔ ترا قبول نکرده مرا انکار نمودند و از گفتهٔ تو تمرد کردند و گفتند که او هنوز موجود نشده و متولد نگردیده و او در کجا است و کی بوجود آمد و در کدام باشد مکان و حال آنکه پدرش وفات یافت و اولادی بعد از خود باقی نگذاشت اگر خبر بودن او در روی زمین صحت داشت مر اینه خدا تعالی ظهورش را تا این وقت تاخیر نمیکرد پس همهٔ این سختان که در وقت آمیز صبر نموده منتظر فرج بودم تا اینکه خداوند کردگار در ظهور و خروج ما اذن نم فرمود در آنحال رسول خدا صلعم میفرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ یعنی حمد باد مر خدائی را که وعدهٔ خود را در حق ما صدق و راست کردانید و ما را بر روی زمین وارث نمود و از بهشت هر جا را که بگزینیم و بخواهیم منزل میکنیم پس چه خوبست اجر و جزای عمل کنندگان بعد از آن میفرماید که فتح و نصرت خدا در رسید و تاویل قول سبحانه و تعالی تحقق هم رسانید وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اوست آنکسیکه رسول خود را با هدایت و دین حق برخلایق فرستاد برای اینکه او را بر همه دینها غالب گرداند هر چند کافران و مشرکان ناخوش بدارند غرض رسول خدا صلعم از تلاوت این

آیه این میباشد که وقت غالب شدن ما بر سایر مذاهب و ادیان حالا است بعد از آن این آیه را تلاوت میفرماید إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ الخ یعنی یا محمد صلعم بدرستیکه ما برای تو فتح کردیم فتح کردنی که آشکار است برای اینکه خدا تعالی گناهان گذشته و آیندهٔ ترا ببخشد و نعمت خود را برای تو تمام نماید و براه راست ترا هدایت کند و بتو یاری نماید یاری کردنی که نادر و کریابست بعد از آن مفضل عرض کرد که ای مولای من برای رسول خدا صلعم کدام گناه بود که خدا آن را بخشید فرمود یا مفضل بدرستیکه جناب رسول خدا صلعم بدرگاه الهی مناجات نمود که پروردگارا همه گناهان گذشته و آیندهٔ شیعیان برادرم علی ع و شیعیان اولاد ائمه اطهار ع را که تا روز قیامت از او صادر خواهد شد بگردن من بیندازد و مرا بسبب شیعهٔ ما در میان انبیا و مرسلین رسوا مگردان پس خدا تعالی دعای او را قبول فرموده همه آن گناهان را بگردن او انداخت بعد از آن بخشید مفضل گوید که چون این را شنیدم بسیار گریستم و عرض کردم که ای آقای من این موهبت از فضل الهیست که از برکت شما بما رسیده آنحضرت فرمود یا مفضل شیعیان که پیغمبر صلعم گناهان ایشان را بگردن خود کشید نیستند مگر تو و امثال تو ولیکن یا مفضل این حدیث را از شیعیان ما بآنانکه در ترک عبادت و عمل پروا ندارند خبر مده زیرا که با این حدیث اعتماد کرده اطاعت و عبادت را ترک میکنند پس از این جهت از رحمت الهی محروم میباشند زیرا که ما اهل بیت چنانیم که خدا تعالی در حق ما فرموده لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ یعنی ائمه ع شفاعت نمیکنند مگر برای کسانی که در نزد خدا پسندیده شوند از خوف و خشیت الهی بترسند مفضل عرض کرد که ای مولای من یا خدا چرا در روز رجعت میفرماید لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ یعنی برای اینکه او را در روز رجعت بر همه دینها غالب گرداند آیا رسول خدا صلعم در وقت بعثت اش بر همه دینها غالب نگردید فرمود یا مفضل اگر رسول خدا صلعم در زمان بعثت بر همه دینها غالب شده شد مر اینه در روی زمین مجوس و یهود و طایفهٔ صابیان که ملائکه را معبود میدانند و نصاری و افتراق و مخالفت و شک و شرک و بت پرستان و لات و عزی نمیشدند و آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستایش کنندگان ستارگان و آتش پرستان و سنگ پرستان نمیبودند بلکه تاویل قول خدا تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ عبارت است از مهدی ع در روز رجعت اینست معنی قول خدا تعالی وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی با کافران و منافقان قتال و جهاد نمائید تا اینکه فتنه واقع نشود یعنی دین باطل در میان خلایق باقی نماند و همه دین برای خدا باشد مفضل عرض کرد شهادت و گواهی میدهم باینکه شما از علم خدا آفریده شده اید و با قدرت و سلطنت او قادر و توانا شده اید و بحکم او گویا میشوید و بامر او عمل میکنید بعد از آن صادق ع فرمود که بعد از آن مهدی ع بکوفه بر میگردد و آسمان با آنجا ملخهای از طلا میباراند چنانکه در بنی اسرائیل بایوب بارید و خزاین زمین را از طلا و نقره و جواهر باصحاب خویش قسمت مینماید مفضل عرض کرد که ای مولای من اگر از شیعیان شما کسی وفات نماید و در ذمه اش برادران دینش یا مخالفان قرض و دین باشد آیا چگونه میشود فرمود که اول کاریکه مهدی ع بآن ابتدا میکند اینست که در همهٔ اطراف عالم ندا میکند که برای هر کس در ذمهٔ احدی از شیعیان ما دین هست بگوید حتی آنحضرت دانهٔ سپند یا بلکه و خشخاش را که در ذمهٔ شیعیان میباشد رد و ادا نماید کجا مانده که قنطارها از طلا و نقره و املاک ادا ننماید بلکه همهٔ آنها را بصاحباتش ..... ادا میکند قنطار دو دویست و قیه نقره است و بعضی دویست رطل گفته و بعضی دیگر معانی دیگر گفته اند مفضل عرض کرد که ای مولای من بعد از این چه واقع میشود فرمود که قائم ع بعد از آنکه شرق و غرب زمین را میگردد بکوفه و مسجد آنجا میاید و مسجدی را که یزید بن معویه در وقتیکه امام حسین ع را بقتل رسانید بنا نموده خراب میکند و نیز خراب میکند مسجدی را که برای خدا ساخته نشده ملعون است کسیکه آنرا بنا نموده مفضل عرض کرد که ای مولای من آیا مدت خلافت قائم ع چه مقدار میباشد در جوابش که خدای عز و جل فرموده فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی خلایق در روز قیامت دو گروه میباشند بعضی شقی و بعضی سعید اما آنانکه شقی اند در آتش میباشند و برای ایشان در آنجا نفس بر بیرون آوردن و باندرون کشیدن میباشد مادامیکه آسمانها و زمین باقی اند هستند در آتش مخلد می شوند مگر در وقتیکه خدا بخواهد آنوقت از آتش بیرون میایند و آنانکه سعیدند در بهشتند مادامیکه آسمانها و زمین باقی اند در آنجا مخلد میباشند مگر در وقتیکه خدا تعالی بخواهد آنوقت از بهشت بیرون آورده میباشند و عطای الهی در حق ایشان عطائیست که منقطع نمیشود بعد از آن صادق ع فرمود معنی غیر مجذوذ اینست که آن نعمت و عطا از ایشان بریده نمیشود بلکه آن نعمتی است دائمی و ملکیست که نهایت ندارد و حکمیست که منقطع نمیباشد و امریست که باطل نمیشود مگر باختیار خدا و مشیت و ارادهٔ او که آن اراده را نمیدانند مگر او و بعد از آن قیامت چیزهائی که خدا تعالی در کتاب خود وصف و بیان فرموده واقع میشود وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ خَيْرِ

خلقه محمد النبی و آله الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً مؤلف گوید که غرض صادق ع از تلاوت این آیه در جواب مفضل
اشاره است باینکه چنانکه انقطاع نعمت از اهل بهشت منوط است بمشیت و ارادهٔ الهی همچنین مدت خلافت قائم ع
نیز منوط است بمشیت الهی هر قدری که خدا بخواهد خلافت خواهد نمود و مظنون اینست که صادق ع این آیه را بزمان
رجعت تفسیر کرده بتقریب اینکه مراد از بهشت و آتش آن باشد که در عالم برزخ است و این وجه اظهر وجوهیست که در
تأویل این آیه ذکر کرده بندهٔ حقیر مترجم گوید که مفسرین پارهٔ وجوه در خصوص این آیه ذکر کرده لیکن ایراد آنها در این
باب بیرون از مقصد کتابست مؤلف گوید که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر این حدیث مفضل را بدین نهج
ایراد کرده که خبر داد بمن محمد بن ابرهیم بن محسن عطار آبادی که این حدیث اینده را با خط پدرم ابرهیم بن محسن یافتم و خط
پدرش ابراهیم بمن نشان داد و نسخه از روی وی نوشتم و صورت آن حدیث چنان است که حسین بن حمدانی از محمد بن اسمعیل
و علی بن عبدالله و حدیث را چنان [...] ذکر نموده تا اینجا که گویا جوانان اهل طالقان را که بمنزلهٔ خزینه‌ها اند می بینم که
حربه‌ها بدست گرفته و با اسبهای سفید سوار شده از بسیاری شوق بجنگ و جهاد مانند گرگان صدا میکنند سردار
شان مردی میباشد از قبیلهٔ تمیم که او را شعیب بن صالح گویند پس امام حسین ع در میان ایشان رو میآورد در
حالیکه روی مبارکش مانند دایرهٔ قمر میباشد جمالش خلایق را بتعجب میاورد و پی قتل ظالمان میافتد و شمشیرش
بزرگان و کوچکان و فرومایگان و بلند پایگان را فرا میگیرد بعد از آن همهٔ این بیدقها و لشکرها را برمیدارد و میبرد
تا اینکه بکوفه وارد میشود در حالیکه بسیاری از اهل روی زمین در آنجا میباشند آنجا را برای خود مقر و مقام قرار
میدهد بعد از آن خبر مهدی ع در کوفه بآنحضرت و اصحابش میرسد در آنحال اصحاب امام حسین بخدمتش عرض میکنند که
یابن رسول الله ص کیست این مرد که بمملکت ما آمده آنحضرت میفرماید که بیائید بیرون رویم تا ببینیم او کیست و مطلبش
چیست بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه امام حسین ع میداند که او مهدی ع است و او را میشناسد و از این سخن اراده نمی
میکند مگر رضای الهی را یعنی مرادش این میباشد که مهدی ع را با صحاب خود بشناساند پس آنحضرت با چهار هزار نفر مرد
که قرآنها و شمشیرها را بگردنهای ایشان حمایل کرده و لباسها که مانند پلاس است پوشیده از کوفه بیرون میروند پس آن
حضرت میاید تا اینکه در نزدیکی مهدی ع فرود میاید و میفرماید که از این مرد یعنی از مهدی ع بپرسید که او کیست و غرضش
چیست در آنحال بعضی از اصحاب امام حسین ع بسوی لشکر مهدی ع میرود و میگوید که ای جماعت جولان کننده خدا بشما تحیت
و سلام بفرستد شما کیستید و صاحب شما کیست و چه میخواهید اصحاب مهدی ع در جوابش گویند که صاحب ما مهدی آل
محمد ص است و ما ها که از جن و انس و ملائکه ایم یاران اوئیم بعد از آن امام حسین ع میفرماید که با او بگذارید که در یک جا
بیکدیگر را ببینیم پس مهدی ع از میان لشکرش بیرون میاید با امام حسین ع در ما بین دو لشکر میایستد در آنحال امام حسین ع
گوید که اگر تو مهدی آل محمد ص پس کو عصای جدت رسول خدا ص و انگشتر و لباس و عمامه و اسب و اشترش غضبا نام و
استرش دلدل نام و الاغش یعفور نام و اسبش براق نام و تاجش و قرآنی که امیرالمؤمنین ع جمع کرده که بی تغییر و تبدیلست
در آنحال قائم ع سلهٔ احضار میفرماید که همهٔ اینها در آن میباشد صادق ع فرمود که در این سله میباشد همهٔ اینها و
متروکات همهٔ پیغمبران حتی عصای آدم ع و نوح و ترکهٔ هود و صالح ع و مجموعهٔ ابرهیم ع و پیمانهٔ یوسف و پیمانهٔ ترازوی
شعیب و عصای موسی ع و تابوت او که بقیهٔ ترکهٔ موسی ع و آل هرون در آن است و آنرا ملائکه برمیدارند و زره داود ع
و انگشتر سلیمان ع و تاجش و اسباب و اساس سیاحت عیسی و میراث همهٔ انبیاء و مرسلین در این سله میباشد و چون امام
حسین ع اینها را می بیند بقائم ع میگوید که یابن رسول الله ص از تو خواهش میکنم که عصای رسول خدا ص را در این سنگ
بکاری و از خداوند تعالی مسئلت مینمائی که از او در روی این سنگ برویاند و غرض آنحضرت این میباشد که اصحابش فضل
مهدی ع را ببینند تا اینکه با او اطاعت و بیعت نمایند پس مهدی ع عصا را برمیدارد و در روی آن سنگ میکارد
پس آن میروید و بلند میگردد و شاخ و برگ در میاورد بنوعیکه بر لشکر امام حسین ع سایه میاندازد و چون این معجزه
از آن حضرت صادر میشود امام حسین ع میگوید که الله اکبر یابن رسول الله ص دست را دراز کن تا با تو بیعت نمایم پس
امام حسین ع و لشکرش با او بیعت میکنند مگر چهار هزار نفر از آنانکه قرآن حمایل کرده و لباسهای پلاس پوشیده می
باشند و مشهور بطایفهٔ زیدیه اند ایشان بیعت نمیکنند و میگویند که رویانیدن عصا نیست مگر سحر عظیم مؤلف گوید
حدیث را ذکر نموده تا اینجا که حق برای او است اگر در پیش خود دربارهٔ او انصاف نماید بعد از آن دیگر چیزی ذکر نکرده

باب رجعت حسن بن سلیمان شاگرد شهید علیه الرحمه در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب
ایشان از بزنطی او از حماد بن عثمان او از محمد بن مسلم روایت کرده او گفته که از حمران بن اعین و ابی الخطاب در حالیکه
در یکجا بهم بگر حدیث میگفتند پیش از آنکه صادر شود از ابی الخطاب آنچه که صادر گردید شنیدم میگفتند که از صادق ع

شنیدم میفرمود که اول کسیکه قبرش منشق و شکافته میگردد و او بر میخیزد و بدنیا رجوع مینماید حسین بن علی ع است و
این رجعت عام نیست بلکه خاص است یعنی این رجعت نسبت بهمهٔ خلایق نیست بلکه بدنیا رجوع نمیکند مگر مؤمنی که ایمانش
کامل و مشرکی که اعتقادش شرک محض باشد در کتاب مذکور باین اسناد از حماد او از بکیر بن اعین روایت کرده او گفته که کسیکه در
خصوص رجعت او شک نداشتم یعنی باقر ع بمن فرمود که بدرستیکه رسول خدا ص و علی ع بعد از این بدنیا خواهند برگشت در
کتاب مذکور باین اسناد از حماد او از فضیل او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که ..... جبت و طاغوت میگوئید
یعنی این دو ملعون را که عمر و ابوبکر باشند با این دو اسم ذکر میکنید و نام رجعت را میبرید اگر مخالفان بشما بگویند که شما
بیشتر از این ابتدا میکنید بگوئید که امروز نمیگوئیم زیرا که رسول خدا ص صد هزار درهم صد هزار درهم بخلایق میداد دلهای
شان را بدست میاورد و برای اینکه شرشان با آنحضرت نرسد شما با زبان چرب و سخنان نرم دلهای شان را بدست
نمیاورید در کتاب مذکور باین اسناد از حماد او از زراره روایت کرده او گفته که از صادق ع از این امور بزرگ مانند
رجعت و امثال آن سؤال کردم فرمود آنچه که میپرسید هنوز وقتش نرسیده چنانکه خداوند تعالی فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب نمودند چیزیرا یعنی آیه را که بعلم آن احاطه نکرده اند و هنوز تأویل آن بایشان
نرسیده در کتاب مذکور از سعد او از ابن یزید و ابن ابی الخطاب و یقطینی و ابراهیم بن محمد در یکجا ایشان از ابن ابی عمیر او از ابن
اذینه او از محمد بن طیار او از صادق ع در خصوص قول خدای عز و جل وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا روایت کرده که آنحضرت
فرمود که نیست احدی از مؤمنان که کشته شده باشد مگر اینکه بعد از آن بدنیا برمیگردد تا اینکه با اجلش بمیرد مگر اینکه
بدنیا برمیگردد تا اینکه کشته شود حاصل مضمون آیهٔ شریفه اینست که روزی میشود که از هر امت طایفهٔ زنده کرده ایم در
کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی او از بزنطی اهوازی او از حماد بن عیسی او از حسین بن مختار او از ابی بصیر روایت کرده او
گفته که باقر ع بمن فرمود که آیا اهل عراق رجعت را انکار میکنند عرض کردم آری فرمود آیا در قرآن مجید این آیه را نخوانده اند
يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا در کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی او از بزنطی او از حسین بن عمر بن یزید او از عمر بن ابان او از ابن
بکیر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که گویا حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز را می بینم که خلایق را با شمشیرهای
خود شان در میان صفا و مروه بخاک هلاک میاندازند در کتاب مذکور از سعد او از ابن الخطاب او از عبدالله بن مغیره او از
کسیکه با او خبر داده او از جابر بن یزید او از باقر ع روایت کرده که از آنحضرت معنی قول خدای عز و جل را پرسیدم وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ یعنی اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید فرمود یا جابر آیا میدانی که مراد از سبیل الله چیست عرض کردم
بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه من نمیدانم مگر در وقتیکه از تو بشنوم فرمود که مراد از سبیل الله علی ع و ذریهٔ او است پس هر
که در ولایت آنحضرت کشته شود در معنی اینست که در راه خدا کشته شده و احدی نیست که باین آیه ایمان آورده و آنرا
تصدیق نموده باشد مگر اینکه برای وی کشته شدنی و مردنی هست پس هر که کشته گردد در روز رجعت رجوع میکند تا
اینکه بمیرد و هر که بمیرد در آن روز زنده میشود تا اینکه کشته شدنی و مردنی هست پس هر که کشته گردد در تفسیر عیاشی از مغیره
مثل این را روایت کرده مؤلف گوید که گمان چنان است که آخر حدیث برای آخر آیه تفسیر باشد و آخر آیه اینست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ
أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی اگر کشته شوید یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید بتقریب اینکه مراد از حشر رجعت
باشد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی او از محمد بن سنان او از ابن مسکان او از فیض بن
ابی شیبه روایت نموده و گفته که از صادق ع شنیدم این آیه را تلاوت فرمود وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه بعد از
آن فرمود هر آینه همهٔ پیغمبران برسول ایمان میاورند و بامیرالمؤمنین ع نصرت و یاری میکنند بعد از آن فرمود آری بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه همهٔ انبیاء از عهد آدم ع تا آخر زمان بدین نهج رفتار نمایند پس خداوند تعالی هیچ نبی و رسولی مبعوث
نگردانیده مگر اینکه همهٔ ایشان را بدنیا برمیگرداند تا اینکه در پیش روی امیرالمؤمنین ع قتال و جهاد نمایند در تفسیر مذکور
از فیض بن ابی شیبه مثل این را نقل کرده حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن
سنان او از عمار بن مسروق او از منخل بن جمیل او از جابر بن یزید او از باقر ع در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده يَا أَيُّهَا
الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ یعنی ای آنکه برای خوابیدن خود را پوشانیده برخیز و قوم خود را با وامر و نواهی الهی و وعد و وعید او
بترسان آنحضرت فرمود که خطاب در آیه پیغمبر است و مراد قیام او است در روز رجعت یعنی یا محمد ص در روز رجعت
برخیز و خلایق را با وامر و نواهی من بترسان و نیز در خصوص قول خدای عز و جل إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ فرمود که
مراد از نذیر محمد ص است در روز رجعت حاصل معنی آیه اینست که بدرستیکه آتش جهنم یکیست از چیزهای بزرگ بر
خبر یا محمد ص در حالیکه ترساننده بنی آدمی و نیز در خصوص قول خدای تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ كَافَّةً لِلنَّاسِ فرموده که مراد در
روز رجعت است یعنی بدرستیکه ترا برای همهٔ خلایق در روز رجعت فرستادیم که ایشان را در آن روز هدایت نمائی

در کتاب مذکور باین اسناد از باقر ع روایت نموده که امیر المؤمنین ع میفرمود که مدتی زمان است که در رجعت خواهد امد دزد
انحال مردی بخدمت ان حضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین ع ایا پیش از روز قیامت مردکان زنده میشوند بعد از ان
میمیرند راوی کوید که انحضرت فرمود اری بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه یکمرتبه کفری که در زمان رجعت واقع میشود
شدید تر است از چند کفری که بیشتر از آن واقع میکردد در کتاب مذکور از سعد او از ابن ابی الخطاب او از موسی بن
سعدان او از عبد الله بن قسم حضرمی او از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود
که ابلیس علیه اللعنة بدرکاه خداوند کردکار عرض نمود کفت أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی تا روز قیامت مرا از مرک مهلت
ده خدا تعالی ابا نمود از اینکه تا روز قیامت باو مهلت دهد لیکن فرمود إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی
ترا تا بروز وقت معلوم مهلت دادم چون روز معلوم میرسد ابلیس با انانکه از وقت خلقت ادم ع تا بروز وقت معلوم
با و تابع شده اند ظهور و خروج میکند واین در وقت رجعت اخرین امیر المؤمنین ع است عرض کردم ایا رجعت انحضرت
بارها است فرمود اری بارها است بارها است و هیچ امامی در عهد و زمانی نکذشته مکر اینکه همه نیکوکار و بدکار
که در عصر وی بوده اند باوی بدنیا بر میکردند برای اینکه خدا تعالی مؤمن را بکافر غالب کرداند پس چون روز وقت
معلوم میرسد امیر المؤمنین ع با اصحاب خود و ابلیس با اتباع خویش میایند و محل قتال ایشان در سرزمینی واقع میشود از
سرزمینهای کنار فرات کردو حا کفته میشود در نزدیکی این کوفه شما پس در انجا چنان جنك میکنند که مانند ان از وقتیکه
خدا تعالی عالمیان را افریده تا انحال واقع نشده کویا اصحاب امیر المؤمنین ع را می بینم که شکست خورده صد قدم به
جانب پشت سرشان پس پس کردیده اند کویا اینها را می بینم که پاهای بعضی از ایشان بفرات افتاده در ان حال ملائکه
با ظلمتهای عذاب الهی بر انقوم در میان پردها از ابر زمین فرو میاورند و جناب رسول خدا ص حربه از نور بدست
کرفته در پیشاپیش ایشان میاید چون ابلیس انحضرت را میبیند بقصد کریز پس پس میکردد و چون اصحابش او را چنان
میبینند میکویند که بکجا میروی و حال انکه تو ظفر یافته و غالب شده در جواب شان کوید که من می بینم چیزی را که شما
نمی بینید بدرستیکه من از خداوند عالمیان میترسم در ان اثنا رسول خدا ص بان لعین میرسد و حربه از میان دو
شانهاش میزند از آن یکحربه ان لعین خود و تابعانش همه هلاك میشوند بعد ان همه خلایق بخدا عبادت و بندکی میکنند و
هیچ شریك بخدا قرار داده نمیشود و امیر المؤمنین ع چهل و چهار هزار سال سلطنت میکند و از صلب یکنفر از شیعه انحضرت
هزار نفر اولاد ذکور در هر سالی یکی متولد میشود در انوقت دو بهشت سبز و خرم در نزد مسجد کوفه و حوالی ان بطریقی که
خدا خواسته باشد اشکار میشوند در کتاب مذکور بدین اسناد از عبد الله بن قسم او از حسین بن احمد منقری او از
یونس ظبیان او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که کسیکه پیش از روز قیامت حساب خلایق در دست او
میباشد حسین بن علی ع است و در روز قیامت نیز او است کسیکه خلایق را به بهشت و دوزخ میفرستد در کتاب مذکور
از سعد او از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبد الله در یکجا ایشان از عباس بن عامر او از سعید او از داود بن راشد او از
حمران او از باقر ع روایت نموده که انحضرت فرمود که اول کسیکه بدنیا رجوع میکند هر اینه همسایه شما حسین ع میباشد
پس انحضرت انقدر در دنیا سلطنت میکند که از شدت پیری ابروهایش بروی چشمهای مبارکش میافتد در کتاب
مذکور از سعد او از ابن عیسی و ابن عبد الجبار و احمد بن حسن بن فضال ایشان از ابی مغرا او از داود بن راشد مثل این
را روایت نموده در کتاب مذکور از سعد او از احمد بن محمد بن سیاری او از احمد بن عبد الله بن قیصر او از پدرش او از بعضی
رجال خود از صادق ع در خصوص قول خدا عز و جل يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ روایت نموده که انحضرت فرمود که مراد از این
اینست خلایق در روز رجعت شکسته میشوند چنانکه طلا را برای بیرون اوردن غش ان شکستند تا اینکه هر چیزی بر
حقیقت و اصل خود بر کردد یعنی خلایق در روز رجعت امتحان شده میباشند تا اینکه سعادت یا شقاوت شان ظاهر
کردد در کتاب مذکور از سعد او از یقطینی او از قسم او از جدش حسن او از ابی ابراهیم روایت نموده که هر اینه انانکه وفات کرده
اند بدنیا رجوع میکنند و قصاص میکیرند هر کسی که اذیت شده بامثل همان اذیت قصاص میکیرند و هر کسی که غیظ کرده
اند او هم بامثل ان غیظ بغیظ کننده خود غیظ میکند و هر کسیکه کشته شده هر اینه در عوض ان کشنده را میکشد و دشمنان
شان بدنیا بر کردانده میشوند شفا داده میباشند و همکی در یکشب میمیرند و دشمنان شان به سخت ترین عذاب اتش
مبتلا و دچار میشوند بعد از آن در پیش خداوند جبار ایستاده خدا تعالی حقوق ایشان را از دشمنان شان میکیرد و
در کتاب مذکور باین اسناد از حسن بن راشد او از محمد بن عبد الله بن حسین روایت کرده او کفته که با پدرم بخدمت صادق
ع مشرف کردیدم در ان اثنا در میان انحضرت و پدرم سخنی کذشت پدرم بخدمت انحضرت عرض کرد که در خصوص
کره چه میفرمائی فرمود که در اینخصوص چیزی را میکویم که خدا تعالی در قران مجید فرموده و تفسیر ان بیست و پنج شب پیش

از نزول این ایه در وقتی است که بدنیا رجوع بکنند و خون خواهی ایشان تمام نشود در ان حال پدرم عرض کرد که خدای
عز و جل میفرماید فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ایا خدا تعالی از این ایه چه معنی خواسته فرمود که چون از ستم
کاران انتقام کرفته میشود و ایشان میمیرند ارواح شان بیدار میمانند نمیخوابند و نمیمیرند ظاهر ترجمه ایه اینست
که چون نفخه دویم واقع میشود همه ایشان بحالت بیداری میمانند مؤلف کوید که وصف مخالفان این رجعت را با خسران
و زیان برای اینست که ایشان بعد از ان کشته و معذب میشوند عذاب شان باخر نمیرسد بلکه عذابهای روز قیامت بر
ایشان مهیا است با اینکه ایشان چاره انواع قتل و عقاب را نمیتوانند بکنند پس از این جهت این رجعت زیان کننده
است و کان چنان است که تقدیر قول او فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ فَإِذَا هُمْ بِالْحَالَةِ السَّاحِرَةِ باشد بنا بر تقدیر یکه اسناد ساهره
بسوی حالت مجازی باشد یا اینکه تقدیرش اینست فی جماعة ساهرة بیضاوی کفته که معنی قالوا تلك اذا كرة خاسرة
اینست که ان رجعت رجعت صاحب خسران و زیان است یا صاحبان ان زیانکارانند بنا بر تقدیر دویم حاصل معنی
این میباشد که اکر نقل رجعت صدق شود و تحقق بهم رساند هر اینه ما از جمله زیانکاران میباشیم زیرا که انرا تکذیب
نمودیم و با آن اعتقاد نداشتیم و این سخن را از راه استهزا میکویند و قول خدا تعالی فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ متعلق است
بمحذوف تقدیرش اینست که ان رجعت را دشوار میشمارید زیرا که آن رجعت نیست مکر یك صیحه عبارت است از نفخه
پس چون ان نفخه واقع میشود ناکاه همه ایشان در ساهره زنده میباشند در روی زمین بعد از انکه در زیر زمین مرده
بودند و معنی ساهره زمین سفید هموار است نامیدن ان زمین یا این از این راه هست که اصل معنی ساهره جاری شونده
چونکه در زمین سفید هموار سراب مانند اب جاری میشود از این جهت او را ساهره نامیدند و صفت اینمعنی با نامش
نامیده میشود یا اینکه ساهره ماخوذ است از سهر و ان بمعنی بیداری است چون که سالك ان زمین از بیم همیشه بیدار
میشود از این جهت باساهره نامیده شد بعضی کفته که ساهره نام جهنم است مؤلف کوید کلام منافقان که تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ
خَاسِرَةٌ کفته بنا بر تاویل صادق ع در خصوص رجعت میباشد از راه جد و صمیم قلب نه در خصوص حیات اولی بطریق
استهزا و در کتاب مذکور از سعد او از جماعتی او از اصحاب ما ایشان از ابن ابی عثمان و ابراهیم بن اسحق ایشان از محمد بن سلیمان
دیلمی او از پدرش روایت نموده او کفته که از صادق ع پرسیدم از معنی قول خدا عز و جل وَجَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا
یعنی خدای تعالی کردانید شما را انبیا و سلاطین نمود انحضرت فرمود که مراد از انبیاء رسول خدا ص و ابرهیم و اسمعیل و
ذریه او است و مراد از ملوك ائمه اطهار ع است راوی کوید عرض کردم که کدام سلطنت به شما داده شده فرمود سلطنت
بهشت و سلطنت رجعت در کتاب مذکور از سعد او از ابن عیسی او از اهوازی و محمد برقی ایشان از نضر او از یحیی حلبی او از معلی
که ابی عثمان است او از معلی بن خنیس روایت نموده او کفته که صادق ع بمن فرمود که اول کسیکه بدنیا رجوع میکند حسین
بن علی علیهما السلام است پس در دنیا زمان بسیاری سلطنت میکند حتی از بسیاری سن شریفش ابروهایش بروی چشمها
میافتد راوی کوید که انحضرت در خصوص قول خدای تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ فرمود که پیغمبر
شما بعد از وفاتش بسوی شما رجوع خواهد کرد ظاهر ترجمه ایه اینست که کسیکه قران را بر تو فرض کرده ترا بمعاد یعنی بدنیا خواهد
بر کرداند در کتاب مذکور وارد کرده که در کتاب واحده مذکور است که روایت شده از محمد بن حسن بن عبد الله اطروشی او
از جعفر بن محمد بجلی او از برقی او از ابن ابی نجران او از عاصم بن حمید او از باقر ع روایت نموده که انحضرت فرمود که بدرستیکه
خدای تعالی احد است یعنی غیر مرکب و واحد یعنی بی نظیر و بی شریك در وحدانیت خود منفرد و تنها بود بعد از آن کلمه
فرمود انکلمه کردید نوری شد بعد از آن از آن نور محمد ص را و مرا و اولاد مرا افرید بعد از آن کلمه فرمود این کلمه هم
کردید روحی شد این روح را کردانید در آن نور قرار داد بعد از آن روح را بان نور در بدنهای ما کذاشت پس بنابر
این ما روح خدا و کلمه او هستیم و با ما حجت را بر مخلوقات خود تمام نمود پس بعد از انکه افریده شدیم در میان سایه سبزی یا
در میان ابر سبزی بودیم در وقتیکه نه افتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشمی بود که نکاه بکند در انجا بخدا بندکی
و تقدیس و تسبیح میکردیم و این پیش از آن بود که خدا تعالی مخلوقات را خلق نماید و خداوند کردکار از انبیا عهد و
پیمان کرفت که بما ایمان اورند و یاری بکنند و اینست معنی قول خدا تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ
مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی در وقتیکه خدا تعالی از انبیا عهد و
پیمان کرفت در وقتیکه به شما کتاب و شریعت فرستادم بعد از ان بشما پیغمبری امد که کتاب و شریعت تصدیق کننده
است هر اینه باو ایمان میاورید و باو یاری میکنید بعد از آن امیر المؤمنین ع فرمود که یعنی بمحمد ص ایمان می اورید و بر
وصی او یاری میکنید و بعد از این همه پیغمبران باو یاری خواهند کرد خدای تعالی از من و محمد ص عهد و پیمان کرفت که به
یکدیکر یاری بکنیم من بعهد خویش وفا نموده بمحمد ص یاری کرده و در پیشرو پیش جهاد نمودم و دشمنان اشرا بقتل

رسانیدم و بعهد و پیمان خویش وفا کردم و خدا بتعالی ایشانرا از دار الفنا بدار البقا برده و بعد از این بمن نصرت
و یاری خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب برای من خواهد و هر اینه خدا بتعالی همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلی الله
علیه و آله زنده میکرداند همه پیغمبران مرسل در پیش روی من بشمشیر لبر مردکان و زندکان منافقان و کافران
از انس و جن میزنند پس این امر امر عجیب است و چگونه تعجب ننمایم از مردکان که خدا بتعالی ایشانرا زنده می
کرداند طایفه بطایفه لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا دَاعِیَ اللهِ کویان داخل کوچه هاے کوفه میشوند در حالتیکه شمشیرهارا از
غلاف کشیده بدوشهای خود میکیرند براے اینکه با آنها بسر هاے کافران و جباران و تابعان ایشان از اولین و
آخرین بزنند تا اینکه خداے تعالی بجا آورد وعده را که در بارهٔ ایشان نموده چنانکه فرموده وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا
مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی
ارْتَضَیٰ لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا یعنی خداے تعالی از شما به
آنانکه ایمان آورده و عمل صالح کرده اند وعهد نموده که ایشانرا خلفاے روی زمین کرداند چنانکه آنانرا که
پیشتر از ایشان بودند خلفاے روی زمین نمود و با ایشان در خصوص دینی که براے ایشان برگزیده تمکین بدهد
و خوف ایشانرا با منیت و اطمینان و خاطر جمعی بدل نماید تا اینکه با اطمینان و خاطر جمعی بمن عبادت و بندگی
بکنند و از احدی از بندکان من نترسند و تقیه ننمایند بعد از این فقرات بلاغت آیاترا ادا فرمود وَإِنَّ لِیَ
الْکَرَّةَ بَعْدَ الْکَرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَالْکَرَّاتِ وَصَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَالنَّقِمَاتِ وَالدَّوْلَاتِ
الْعَجِیبَاتِ وَأَنَا قَرْنٌ مِنْ حَدِیدٍ وَأَنَا عَبْدُ اللهِ وَأَخُو رَسُولِ اللهِ وَأَنَا أَمِینُ اللهِ وَخَازِنُهُ وَعَیْبَةُ سِرِّهِ وَحِجَابُهُ وَوَجْهُهُ
وَصِرَاطُهُ وَمِیزَانُهُ وَأَنَا الْحَاشِرُ إِلَی اللهِ وَأَنَا کَلِمَةُ اللهِ الَّتِی یَجْمَعُ بِهَا الْمُفْتَرِقَ وَیُفَرِّقُ بِهَا الْمُجْتَمِعَ وَأَنَا أَسْمَاءُ اللهِ الْحُسْنَیٰ
وَأَمْثَالُهُ الْعُلْیَا وَآیَاتُهُ الْکُبْرَیٰ وَأَنَا صَاحِبُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أُسْکِنُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ وَإِلَیَّ
تَزْوِیجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِلَیَّ عَذَابُ أَهْلِ النَّارِ وَإِلَیَّ إِیَابُ الْخَلْقِ جَمِیعًا وَأَنَا الْمَآبُ الَّذِی یَؤُوبُ إِلَیْهِ کُلُّ شَیْءٍ بَعْدَ الْقَضَاءِ
وَإِلَیَّ حِسَابُ الْخَلْقِ جَمِیعًا وَأَنَا صَاحِبُ الْهِبَاتِ وَأَنَا الْمُؤَذِّنُ عَلَی الْأَعْرَافِ وَأَنَا بَارِزُ الشَّمْسِ وَأَنَا دَابَّةُ الْأَرْضِ وَ
أَنَا قَسِیمُ النَّارِ وَأَنَا خَازِنُ الْجِنَانِ وَصَاحِبُ الْأَعْرَافِ وَأَنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَیَعْسُوبُ الْمُتَّقِینَ وَآیَةُ السَّابِقِینَ وَ
لِسَانُ النَّاطِقِینَ وَخَاتَمُ الْوَصِیِّینَ وَوَارِثُ النَّبِیِّینَ وَخَلِیفَةُ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَصِرَاطُ رَبِّیَ الْمُسْتَقِیمُ وَقِسْطَاسُهُ
وَالْحُجَّةُ عَلَیٰ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِینَ وَمَا فِیهِمَا وَمَا بَیْنَهُمَا وَأَنَا الَّذِی احْتَجَّ اللهُ بِهِ عَلَیْکُمْ فِی ابْتِدَاءِ خَلْقِکُمْ
وَأَنَا الشَّاهِدُ یَوْمَ الدِّینِ وَأَنَا الَّذِی عُلِّمْتُ عِلْمَ الْمَنَایَا وَالْبَلَایَا وَالْقَضَایَا وَفَصْلَ الْخِطَابِ وَالْأَنْسَابِ وَاسْتُحْفِظْتُ
آیَاتِ النَّبِیِّینَ الْمُسْتَخْفِینَ الْمُسْتَحْفِظِینَ وَأَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِیسَمِ وَأَنَا الَّذِی سُخِّرَتْ لِیَ السَّحَابُ وَالرَّعْدُ وَ
الْبَرْقُ وَالظُّلَمُ وَالْأَنْوَارُ وَالرِّیَاحُ وَالْجِبَالُ وَالْبِحَارُ وَالنُّجُومُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَأَنَا الْقَرْنُ الْحَدِیدُ وَأَنَا الْفَارُوقُ
الْأَعْظَمُ وَأَنَا الْهَادِی وَأَنَا الَّذِی أَحْصَیْتُ کُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا بِعِلْمِ اللهِ الَّذِی أَوْدَعَنِیهِ وَبِسِرِّهِ الَّذِی أَسَرَّهُ إِلَیٰ مُحَمَّدٍ صَ
وَأَسَرَّهُ النَّبِیُّ إِلَیَّ وَأَنَا الَّذِی أَنْحَلَنِی رَبِّی اسْمَهُ وَکَلِمَتَهُ وَحِکْمَتَهُ وَعِلْمَهُ وَفَهْمَهُ یَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ
تَفْقِدُونِی اللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ وَأَسْتَعْدِیکَ عَلَیْهِمْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ مُتَّبِعِینَ
امرِهِ بندهٔ حقیر مترجم کوید که هر فقره از فقرات این کلام اعجاز نظام بحریست پر از لئالی و درر اسرار و حقایق
خزینه ایست مملو از جواهر نکات و دقایق که عقول و اذهان ارباب دانش در کرداب و تلاطم آن زورقیست سرگشته
و اوهام اصحاب کیاست و بینش در تمیز و تشخیص جواهر این نقادیست که از خود کم گشته و بسیاری از علماء اعلام و
فضلاء کرام بتفسیر این کلام ایجاز و اعجاز نظام متعرض شده بطرزیکه نقاب اشکال و اعضال را از روی شواهد آن
برنداشته بمحض ترجمهٔ الفاظ و عبارات قناعت کرده اند لیکن این بندهٔ حقیر با چیز بشرح و بسط تمام و تفصیل ما لا
کلام بحسب وسع و طاقت خود بتفسیر آن پرداخته میکوید که حاصل مضامین آنست که براے من رو آوردنی است
بعد از رو آوردنی و برکشتنی هست یعنی بارها باید بیا خواهم برکشت و منم صاحب برکشتنها و رو آوردنها و صاحب
حملها و نقمتها و دولتهاے عجیب منم حصارے از آهن یعنی چنانکه بحصار آهن دست نمیتوان یافت همچنین مسلط
نمیتوان شد بر من و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و منم امین خدا و خزینه دار او و خزینه سر او و حجاب او و مراد
از حجاب پرده است چونکه علوم و اسرار الهی در سینهٔ بی کینهٔ آن بزرکوار مکنون و پنهان بود چنانکه پارهٔ چیزها در پس
پرده مستور و پنهان میشود از این جهة کردید حجاب خدا شد و منم وجه خدا و وجه در لغت عرب رو را کویند لیکن مراد
در اینجا امریست که خلایق بدان بسوے خدا متوجه میشوند چنانکه با روے کسانی بسوے آنها توجه کرده میشوند بدان
ابعیزیکه کشف نقاب جمال از روے شاهد ابتقال بطرزیکه موروث کدو ملال نباشد چنان است که در هر چیز که

میخواهے بسوے آن توجه کنے ناچاری از اینکه بنوعی از انواع و بنحوی از انحاء بآن علم داشته باشے زیرا که توجه بسوی امریکه
که از جمیع جهات مجهول باشد محالست و ذات مقدسهٔ واجب تعالی مجهول الکنه لا اسم و لا رسم له است و بجهتی از
جهات با و علم نداریم مکر از جهت آثار و افعال او و ظاهرترین اثریکه بتواند جهة توجه مخلوق شود بسوے خالق نور
پاک امیر المؤمنین ع پس معنی این کلام اینست که جهت توجه سایر مخلوقات بسوے خدا هر که بخواهد که بخداوند عالم توجه
نماید باید آن حضرت را جهة توجه و عنوان نموده بسوے کبریاے الهی متوجه کردد چنانکه جناب امام علی النقی ع در زیارت
جامعهٔ کبیره باین مطلب تصریح فرموده وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ یعنی هر که خدا را قصد نماید که بسوے او توجه نماید
باید با شما ها توجه کند و چنانکه صادق آل محمد ص در دعاے ندبه در مقام تاسف خوردن بغیبت جناب قائم ع عجل
الله ظهوره میفرماید أَیْنَ وَجْهُ اللهِ الَّذِی إِلَیْهِ یَتَوَجَّهُ الْأَوْلِیَاءُ یعنی در کجا است وجه خدا آنچنانیکه اولیاء الله به
سوے آن متوجه میشوند و تمثالی براى توضیح این مدعا ذکر بکنیم اکر کسے در پشت دیوار سخن کوید و تو او را نشنوے و به
هیچ وجه از وجوه او را نشناسے در این حال اکر بخواهے او را ندا کنی و بخوانی باید سخن کفتن او را که اثرے است از آثار او براے
وے جهة علم و عنوان قرار داده او را بخوانی و بکوئی یا متکلم یعنی ای سخن کوینده چنانکه در اینجا با حوال آن شخص سواے سخن
کفتنش معرفت نداری لهذا سخن کفتن او را جهة علم و عنوان قرار داده او را ندا میکنی همچنین در ما نحن فیه بواجب تعالی
بهیچ وجه از وجوه معرفت نداری سواے آثار و افعال او و ظاهرترین اثرش چنانکه مذکور شد نور پاک آن بزرکوار است
پس باید او را در مقام توجه بسوے واجب تعالی جهت علم و عنوان قرار داده بکبریاے الهی متوجه شویم خالد بر فرق
من و تمثیل من بعد از آن میفرماید که من صراط خدایم صراط بمعنی طریقت مراد از طریق خدا شریعت او است چون
همهٔ احوال و افعال آنحضرت مطابق شریعت غرا است لهذا اطلاق صراط خدا بر او صحیح میباشد چنانکه در دعاء
ندبه وارد شده وَلَوْلَا أَنْتَ یَا عَلِیُّ لَمْ یُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِی وَکَانَ بَعْدَهُ هُدًی مِنَ الضَّلَالِ وَنُورًا مِنَ الْعَمَیٰ وَحَبْلَ
اللهِ الْمَتِینَ وَصِرَاطَهُ الْمُسْتَقِیمَ یعنی جناب رسول خدا ص میفرمایند که یا علی ع اکر تو نمیبودی بعد از من مؤمنان شناخته نمی
میباشند و از دیکران تمیز نمییافتند و آنحضرت بعد از رسول خدا ص هدایت کننده بود خلایق را از کمراهی و نور بخشا
دیدهاے کوران ضلالت و ریسمان محکم خدا و راه راست او بود و این معنی بنا بر ظاهر است و بعد از تامل و تدقیق نظر
کوئیم که آنحضرت هم طریق خدا است بسوی خلق و هم طریق خلق است بسوی خدا و بیان این مقصد موقوفست بتمهید
مقدمهٔ چندی بدانکه خداوند واهب العطایا مفیض یعنی فیض دهنده و مخلوقات مستفیض یعنی فیض اخذ کننده
اند و در میان مفیض و مستفیض ناچار است از مناسبتی و ملایمتی زیرا که اکر مفیض و مستفیض بهیچ وجه از وجوه
با هم مناسبت نداشته باشند هر اینه وصول فیض از مفیض بمستفیض محال و ممتنع میباشد و چونکه خداوند یکانه
در نهایت تجرد و مخلوقات در غایت تعلق اند پس از اینجهة با هم مناسبت و ملایمت ندارند این التراب و رب الارباب
لهذا در وصول فیوضات از خداوند کردکار بمخلوقات ناچار از واسطهٔ که مراد او را جنبهٔ تجردی باشد و جنبهٔ تعلقی یعنی از یک
جهت مجرد و بیعلاقه باشد و از جهة دیکر صاحب علاقه بجنبهٔ تجردش با مبدء فیاض اخذ کند و بجنبهٔ تعلق به
مخلوقات رساند و اینچنین واسطهٔ نیست مکر امیر المؤمنین ع زیرا که او ولی مطلق و از سایر مخلوقات بمبدء نزدیکتر
است زیرا که او اول مخلوقیست که از مشیت الهی صادر کشته چنانکه رسول خدا ص فرموده أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی
أَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ یعنی اول چیزیکه خدا آفریده نور منست من و علی ع از یک نوریم و لازم اینه و معنی اینست
که همین واسطه آنحضرت باشد نه غیر او و زیرا که این واسطه باید فوق همه مخلوقات شود و این با ولی مطلق بودن و
اقرب بودن آنحضرت بمبدء منافات دارد پس آنحضرت بر جنبهٔ نورانیتش با مبدء مناسب است و با جنبهٔ جسمانیت
با مخلوقات پس ایعزیز بباید دانست که ائمه اطهار در امور معاش و معاد عباد طریق خدا است بسوے خلق با این معنی که خداوند
چون بسبب اولاد معصومین و علیهم السلام سایر مخلوقات را آفرید و با ایشان روزے داد و سایر امور معاش را بر
ایشان مهیا ساخت و تکالیف اصولیه و فروعیه و ظاهریه و باطنیهٔ خود را با ایشان به بندکان خود رسانید و نیز
ائمه اطهار در مقبول بودن اعمال عباد طریق خلق اند بسوی خدا با این معنی که بولایت ایشان و تبری نمودن از دشمنان شان
و بپیروی نمودن با ایشان توحید و طاعت بندکان مقبول درکاه معبود بحق میشود چنانکه در زیارت جامعه بر
این مدعی تصریح شده مَنْ أَرَادَ اللهَ بَدَأَ بِکُمْ یعنی هر که بخواهد که با اعمال صالحه بدرکاه الهی تقرب بجوید باید بشما
ابتدا نماید و طریق آن اعمال را از شما اخذ کند و در مقام بندکی خود را بشما انبیا در ظاهر با اقرار و عمل و در باطن
با اعتماد و اعتقاد پس ائمه ع هم طریق خداوند بسوی خلق و هم طریق خلق اند بسوے خدا و بعضی از علماء ذکر نموده که در
هیچ جاے قرآن صراط ذکر نشده مکر اینکه مراد از آن ائمه ع است و اخبار در این خصوص بحد تواتر رسیده این ایراد

هم آن بابت تمثیل ذکر نموده اِنَّ هٰذا صِراطی مُستَقیماً فاتّبِعُوهُ یعنی بدرستیکه این راه راست منست بآن تابع شوید پس مراد از صراط مستقیم در این آیه ائمه ع است و بعد از آن میفرماید که منم میزان الهی میزان در لغت ترازو است چونکه تشخیص نیک و بد اعمال بندگان بر قبول و عدم قبول ولایت آنحضرت منوط و مربوط است چنانکه وزن پاره چیزهائی که سنجیدنی است با ترازو و تمیز و تشخیص میباید لهذا اطلاق میزان بر او صحیح میباشد چنانکه در بعضی از زیارتهای آنحضرت وارد شده اَلسَّلامُ عَلیٰ میزانِ الأعمالِ یعنی سلام باد بر میزان اعمال عباد و نیز جماعتی از علما قایل شده اند باینکه میزانی که در روز قیامت اعمال بندگان را با آن میسنجند فی الحقیقه ترازو نیست بلکه عبارتست از ولایت اولیاء الله و اشرف و اعظم اولیاء الله امیر المؤمنین ع است و نیز جمعی از مفسرین در تفسیر آیه شریفه وَلا تُخسِرُوا المیزانَ ذکر نمودند که مراد از میزان امیر المؤمنین ع است پس خداوند متعال با آن حضرت ایمان و کفر و حسنات و سیئات مخلوقات را میسنجد و بعد از آن میفرماید که منم حشر کننده بسوی خدا یعنی جمع کننده ایشان و این فقره محتمل دو معنی است اول اینست که مراد جمع کردن ایشان است بعد از وفات رسول خدا ص در روز رجعت بر دین او این خدا دوم آنستکه مراد زنده گردانیدن ایشان است در روز رجعت یا در روز قیامت یعنی منم زنده کننده خلایق و جمع کننده ایشان در روز قیامت بسوی خدا و چونکه زنده کردن در حقیقت و نفس الامر از مشیت الهی است و آن بزرگوار هم محل مشیت خداوند کردگار است از اینجهة اسناد زنده کردن بسوی وی مانند اسناد فعل بسوی سبب صحیح میباشد منم آنکلمه خدا که پراکنده شده های توحید و ایمان را بسبب آن فراهم میاورد و فراهم آمده ها را یعنی فراهم آمده های کفر و نفاق را بسبب آن پراکنده میکند اطلاق لفظ کلمة الله بر امام ع شیوع و اشتهار تمام دارد و وجه این در اول این حدیث گذشت آنحضرت فرمود که خداوند عالم در مقام وحدانیت کلمه فرمود آنکلمه گردید نور شد و از آن نور محمد ص و مرا و اولاد مرا آفرید بعد از آن کلمه دیگر فرمود این کلمه هم گردید روح شد این روح را گردانید در آن نور قرار داد بعد از آن هر دو آن روح و نور را در بدنهای ما نشانید پس ما روح خدا و کلمات اوییم و در خطبه مخزون چنانکه مذکور خواهد شد لفظ کلمة الله بر امام ع تفسیر شد و نیز جماعتی از مفسرین لفظ کلمات را در قول خدای تع فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِماتٍ بخمسة النجباء علیهم الاف التحیة والثناء تفسیر نموده اند و امثال این از حد بیرون و از عد افزون است بعد از آن میفرماید که منم اسماء حسنای الهی و امثال علیا و آیات کبری و استخراج یواقیت این مقاصد از معدن تحقیق و التقاط لئالی این مضامین از بحر تدقیق به نقاد سفینه عقول و اوهام از کردار این کلام اعضال نظام و استخلاص متحیران سرگشتگان وادی کلمات صعوبت التیام به طرزیکه مطابق دین اسلام و احادیث امام انام علیهم السلام باشد چنان است که اسماء جمع اسم است و اسم هر چیز بر آن گفته میشود که برهستی و معنی خود دلالت نماید و این بچهار نوع منقسم میشود اول لفظ است چون لفظ زید که در حین تلفظ نمودن بآن بر معنی مقصود که ذات با تشخص باشد دلالت میکند دوم نقش است مانند نقش زید که نوشته میشود و شک نیست در اینکه این نقش دلالت میکند بلفظ زید که معنی موضوع له او است یا اینکه میگوئیم این نقش دلالت نمی دلالت بذات با تشخص دارد هر چند که این دلالت بواسطه لفظ زید است باینمعنی که ذهن از مشاهده نقش اولاً منتقل بلفظ زید میشود و از لفظ زید بذات با تشخص انتقال میباید پس این نقش اولاً و بالذات بر لفظ زید دلالت دارد و ثانیاً و بالعرض بر ذات با تشخص سیم مفهوم و صورت ذهنیه است که مطابق است با صورت خارجیه چون مفهوم لفظ زید زیرا که سوای تشخص زید برای وی صورتی در ذهن موجود است و آن از حیثیت عوارض و مشخصات مطابقست با صورت خارجیه او و شک نیست در اینکه آن صورت ذهنیه دلالت دارد بر صورت خارجیه باینمعنی که ذهن بملاحظه صورت ذهنیه بصورت خارجیه که ذات با تشخص است انتقال میباید چهارم هر آنموجود خارجی است که مظهر موجود خارج دیگر باشد و شک در این نیست که ذهن از ملاحظه موجود خارج که اول مظهر است بموجود خارج ثانی منتقل میشود چون اینمطالب را تمهید نمودیم گوئیم که ائمه ع باعتبار قسم چهارم اسم حسنای الهیست زیرا که ذهن ناقد بصیر از ملاحظه قدرت آنحضرت به قدرت خدا منتقل میشود و از ملاحظه علمش بعلم خدا و از ملاحظه حلمش بحلم او و از ملاحظه صبرش بصبر او و همچنین از ملاحظه سایر صفات حمیده و اخلاق پسندیده آن بزرگوار بسایر صفات کمالیه خداوند متعال انتقال یافته میشود زیرا که ائمه ع کوی تخلّقوا باخلاق الله را در میدان بندگی ربوده باهم اخلاق الهی حتی قدرت او متخلق شده و احوال و اخلاق خود را نمونه اخلاق خداوند کردگار نموده چنانکه ابن ابی الحدید گفته تَقَبَّلتَ أفعالَ الرُّبُوبِیَّةِ الَّتی عَذَرتَ بِها مَن شَکَّ أنَّکَ مَربُوبُ یعنی افعال یکتا را تو سر میزند مانند افعال خدائی است باید معذور بدارد کسانی را که شک کرده اند در اینکه تو پروردگاری پس از مشاهده اخلاق آنحضرت بصفات جمالیه و جلالیه الهی پی برده میشود و بعضی از معاصرین در

اینمعنی گفته وَفیهِم تَجَلَّی اللهُ جَلَّ جَلالُهُ وَفیهِم رَأیناهُ بِعَینِ البَصیرَةِ یعنی خدای عزوجل در ائمه علیهم السلام تجلی و ظهور نموده و در ایشان خدا را با دیده بصیرت دیده ایم یعنی ایشان مظاهر صفات جلال و جمال خداوند عالم اند و از ملاحظه اوصاف و اخلاق ایشان بصفات کمالیه خدا پی میبریم مخفی نماند که از ذکر اسماء بصیغه جمع و اضافه آن که مفید عموم است با وجود اینکه آن بزرگوار شخص واحد است باعتبار همه اخلاق و اوصاف او است باینمعنی که هر یکی از آنها اسمیست از اسماء حسنی الهی پس وجود خارجی آن بزرگوار که منشأ اوصاف و مصدر این اخلاق است اسماء حسنی الهیست که دلالت باو میکند و وصف اسماء باحسنی از اینجهة است که چیزهائیکه بخدای تعالی دلالت میکند بسیار است چنانکه گفته شده وَللهِ فی کُلِّ تَحریکَةٍ وَتَسکینَةٍ آیَةٌ شاهِدَةٌ وَفی کُلِّ شَیءٍ لَهُ آیَةٌ تَدُلُّ عَلیٰ أنَّهُ واحِدٌ یعنی برای خدا در هر جنبانیدن و ساکن نمودن علامتی هست که بر او شهادت دارد و در هر چیز آیتی هست که بیگانگی خدا دلالت میکند پس اسماء الهی بسیار است لیکن آنحضرت از همه آنها احسن و امثال جمع مثل است بفتح میم و ثاء مثلثه بمعنی حجت و برهان و قصه و صفت است نه جمع مثل است باکسر میم و سکون ثاء مثلثه زیرا که آن بمعنی شبیه و نظیر است و حاصل معنی این میباشد که منم شبیه و مانند خدا و حال آنکه خداوند بیمثل و مانند است لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ العَلیمُ و حاصل معنی بنا بر تقدیر اول اینست که منم حجج و براهین الهی که با آنها بر دشمنانش غالب آید و منم قصه های خدا که از انبیاء و اوصیاء سابق است یعنی هر که بخواهد که بر قصص پیغمبران و اوصیاء گذشته که در میان ایشان و امتان شان واقع شده مطلع شود بر من نگاه کند زیرا که امثال آنها طابق النعل بالنعل در میان این امت واقع خواهد شد و منم صفات بلند تر خدا باینمعنی که آنحضرت چنانکه مشروحاً مذکور گردید مظهر صفات کمالیه الهیست و حمل صفات بر او از راه مبالغه است و بعضی از معاصرین نیز در این معنی گفته فَذاتٌ لِمَخلُوقٍ وَوَصفٌ لِخالِقٍ وَقَد حارَتِ الألبابُ أیَّةَ حَیرَةٍ یعنی ائمه ع ذات و اصل مخلوقات و صفت خالق اند و عقلها در این باب متحیر بطرزی که حیرت شان بمرتبه کمال رسیده و بودن ائمه ع ذات و اصل سایر مخلوقات از این راه هست که انوار مطهره ایشان اول مخلوقیست که خداوند آفرید کانرا آفرید و سایر انوار فاضل و چکیده انوار آنانند که از نور و آفریده شده اند یا از ظلمت و ظاهر است اینکه نور پاک شان ذات و اصل انوار آنانند که از نور آفریده شده اند زیرا که انوار ایشان چنانکه مذکور شد فاضل و چکیده انوار مطهره ائمه ع است و اما آنکه از ظلمت آفریده شده اند چونکه ظلمت ظل نور است و بتبعیت آن آفریده شده لهذا صادق آید اینکه گوئیم که اصل و ذات آن ظلمت نیز نور پاک ایشان است و بودن ایشان صفت خالق از اینجهة است که صفات کمالیه خداوند جلیل مانند علم و حلم و قدرت و صبر و جود و احسان و غیر اینها در ایشان ظهور نموده پس حمل وصف خدا بر ائمه علیهم السلام نیز از راه مبالغه است آیات جمع آیة است و آن بمعنی علامت و نشانه است یعنی منم علامتهای بزرگتر خدا که سایر خلایق بملاحظه اوصاف و اخلاق من بخدا راه میابند و او را بشناسند و وصف آیات بکبری از این راه است که آیات و علامات خدا که باو دلالت میکنند چنانکه مذکور شد بسیارند لیکن آن بزرگتر آنهاست چنانکه بعضی از معاصرین در اینمعنی گفته وَما آیَةٌ لِلّٰهِ أکبَرُ مِنهُمُ فَهُم آیَةٌ مِن دُونِها کُلُّ آیَةٍ یعنی برای خدای تعالی آیتی بزرگتر از ایشان نیست پس ایشان آیتی اند که همه آیتها از آن پستند بعد از آن میفرماید که منم صاحب بهشت و دوزخ اهل بهشت را در بهشت مینشانم و اهل دوزخ را در دوزخ و جفت نمودن اهل بهشت با همدیگر و عذاب کردن بر اهل دوزخ با منست و برگشت همه خلایق در روز قیامت بسوی منست و در زیارت جامعه کبیره باینمضمون تصریح شده وَإیابُ الخَلقِ إلَیکُم یعنی برگشت خلایق بسوی شما است........ که اگر کوئی که از این دو کلام فهمیده میشود که برگشت خلایق بسوی ائمه علیهم السلام است حال خدای تعالی در کتاب خود میفرماید إنَّ إلَینا إیابَهُم یعنی بدرستیکه بسوی ما است برگشت خلایق در جواب گوئیم که رجوع خلایق بذات مقدسه خدا محالست زیرا که خلایق حادث اند و ذات خدا قدیم و حادث را بسوی قدیم راه نیست پس باید رجوع خلایق بسوی امر خدا باشد و خدا امر بزرگتر از امیر المؤمنین ع نیست پس منافات از ما بین این دو کلام برداشته گردید و منم مرجع اموات الجنانی که همه چیز بعد از قضا بسوی آن خواهد برگشت مراد از قضا یا حشر خلایق و زنده گردانیدن ایشان است در روز قیامت یا اتمام آفرینش ایشان در ابتداء عالم چنانکه قضا در قول خدای تعالی فَقَضاهُنَّ سَبعَ سَمٰواتٍ بمعنی اتمام خلقت و آفرینش آمده یعنی خدای تع آسمانها را هفت آسمان آفرید معنی کلام بنا بر تقدیر اول اینست که منم مرجع اموات الجنانی که همه چیز بعد از حشر در روز قیامت بسوی من خواهند برگشت و این ضعیف است زیرا که این فقره بنا بر این تقدیر تاکید فقره اولی میشود و تاسیس از تاکید بهتر است زیرا که حمل کلام بر افاده اولی است از حمل آن بر اعاده معنی اول پس اولی آنست که معنی دوم مراد باشد و معنی کلام بنا بر این تقدیر آنست که برگشت همه چیز بعد از اتمام شدن خلقتش بسوی

من خواهد شد ظهور عدو رای این مدعا از پس پرده خفا و تجلی و تبرج لیلای این مقصد در ساحت شهود و عیان محتاج به بسط و بیان است بدانکه در آفریدن هر چیز ناچار است از چند چیز اول علم است دوم مشیت سیم اراده چهارم قدر پنجم قضا انکه در حدیث وارد شده علم و شاء و اراد و قدر و قضا فبعلمه کانت المشیة و بمشیته کانت الارادة و بارادته کان التقدیر و بتقدیره کان القضاء یعنی خداوند آفریدگار پیش از آفریدن اشیاء بانها را بیافریند بعد از ان اراده نمود یعنی مشیت را مؤکد کرد پس اراده تاکید مشیت است بعد از ان اندازه انها را گرفت زیرا که در آفریدن هر چیز ناچار است از اندازه چنانکه خدای تعالی میفرماید کل شیء خلقناه بقدر یعنی هر چیز را باندازه آفریدیم بعد از آن قضا بانها جاری کردید یعنی صورت انها را باتمام رسانید و اجزاء انها را تالیف نمود پس بسبب علم خدا مشیت اثر واقع شد یعنی اگر عالم نمیشد مشیت اثر واقع نمیگشت و بسبب مشیت اراده اثر واقع کردید و بسبب اراده اندازه گرفتن و بسبب اندازه گرفتن قضایش جاری کردید و تمثالی برای توضیح این مقصد ذکر کنیم گوییم که نجار در ساختن سریر ناچار است از اینکه بداند سریر چیست و چگونه است تا اینکه میل بساختن ان نماید زیرا که قصد و میل از او بدون اینکه بداند که سریر چیست محال و ممتنع است پس وقتیکه بسریر علم هم رسانید انگاه ممکن میشود اینکه دلش میل بساختن ان نماید و مشیت در خدای تعالی بمنزله میل نفس نجار است بساختن سریر و چون این میل را تاکید نمود و دل را بر امر جازم کردید انگاه اندازه طول و عرض و بلندی سریر را میکرد و اراده در خدای تعالی بمنزله جازم شدن نجار است در این عزم و تقدیر بمنزله گرفتن اندازه طول و عرض و بلندی سریر است در نجار و وقتیکه اندازه او را گرفت انگاه اجزاء او را با یکدیگر جفت میکند و صورت اثر را باتمام میرساند و قضا در خدای تعالی بمنزله حقیقت نمودن اجزاء سریر با یکدیگر و اتمام صورت انست در نجار و چون این مقدمه را تمهید نمودیم گوییم که هر چیزیکه از مقام قضا نگذشته هنوز خلقت و آفرینش ان تمام نگشته خواه در مقام اراده و خواه در مقام قدر و این سه مقام محل بدا و محو و اثباتست چنانکه خدای تعالی میفرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت یعنی خدای تعالی هر چیز را که بخواهد برهم میزند و هر چیز را که بخواهد ثابت میکند و خلقت او را باتمام میرساند پس گاه میشود که چیزی از مقام مشیت میگذرد پیش از انکه از مقام اراده بگذرد و خدای تعالی او را برهم میزند و گاه میشود که از مقام اراده هم میگذرد و لیکن پیش از گذشتن از مقام قدر برهم میزند و گاه میشود که از مقام قدر هم میگذرد و لیکن پیش از جاری شدن قضا برهم میزند و این سه مقام مقام غیب الغیوب است و وقوع بدا را در انها نمیدانند مگر حضرت علام الغیوب و در تحت ولایت ائمه علیهم السلام نمیباشد و هر چیز از این مقامات بیجا نگذشت خلقت و آفرینش ان تمام میشود و محو و اثبات و تغییر و تبدیل بآن راه نمییابد چنانکه در بعضی ادعیه وارد شده من القضاء الذی لا یرد و لا یبدل یعنی از قضا رد نمیشود و تغییر و تبدیل بان راه نمییابد پس اتمام آفرینش اشیاء بعد از گذشتن انها است از مقام قضا پس وقتیکه از مقام قضا گذشتند انگاه علم ائمه علیهم السلام بانها علاقه میگیرد و در تحت ولایت ایشان میباشند پس بنابر این تحقیق معنی کلام اعجاز نظام انحضرت اینست که منم مرجع امورات انچنانیکه همه چیز بعد از گذشتن از مقام قضا بسوی ان خواهند برگشت یعنی بعد از اتمام شدن خلقت ایشان در تحت ولایت من خواهند شد و احتمال قوی هست که قضا بمعنی مرگ باشد چنانکه اعراب گویند قضا نحبه یعنی وفات نمود پس معنی کلام چنان میباشد که همه چیز بعد از فنا بسوی من خواهند برگشت مخفی نماند که لفظ یؤب و ایاب بنابر تقدیر اینکه مراد از قضا اتمام آفرینش باشد در معنی حقیقی خود که عود و رجوع باشد مستعمل نمیباشند لفظ قضا را معانی دیگر هست لیکن هیچکدام مناسب مقام نیست بعد از آن میفرماید که حساب همه خلایق در روز قیامت با منست و این مضمون در زیارت جامعه مذکور است و حسابهم علیکم حساب خلایق با شما است و این معنی را ابن ابی الحدید نظم نموده والبر فی یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غدا والمفزع یعنی حساب ما در روز قیامت با امیر المؤمنین علیه السلام است و او است در فردا یعنی روز قیامت ملجاء و پناه ما و منم صاحب تدبیرها و ذیرکیها و منم مؤذن یعنی دابة و منم قسمت کننده دوزخ و خازن بهشت ها و صاحب اعراف و منم امیر مؤمنان و آقای متقیان و آیت گذشتگان و توضیح این فقره چنان است که آیت در اینجا بمعنی علامت و معجزه است حاصل معنی اینست که منم آیت و معجزه انبیای گذشته چونکه انحضرت امامت و ولایت خویش را با معجزات قاهر اثبات کرد بعد از آن انبیا و اوصیای گذشته را تصدیق نمود لهذا بمنزله آیات و معجزات ایشان کردید زیرا که نبوت و وصایت ایشان را ثابت نمود چه انکه با معجزه ثابت میشود یا اینکه میگوییم که امثال همه معجزات انبیای گذشته از آنحضرت صادر گردید پس انحضرت بمنزله آیات و

معجزات ایشان است پس بنابر این حمل آیت بر انحضرت از راه مبالغه میباشد بعد از آن میفرماید که منم زبان نطق کنندگان یعنی زبان آنانکه بحق گویا هستند چونکه حق بامداد و افاضه آن حضرت بزبان حق گویان جاری میشود لهذا انحضرت بمنزله زبان ایشان است و منم خاتم اوصیا و وارث انبیا و پیغمبران و خلیفه پروردگار عالمیان و راه راست پروردگار و منم ترازوی عدل اعمال بندگان در روز قیامت و منم حجت بر اهل آسمانها و زمینها و بر چیزهای که در انها و در میان انها است و منم انکه خدای تعالی با او در ابتداء آفرینش شما بر شما حجت گرفت و منم شاهد خلایق در روز قیامت و منم انکه علم مرگها و بلاها و قصه ها و علم قرآن و نسبهای خلایق را دانسته ام و حفظ نمودم آیات معجزات پیغمبران را که کافران با ایشان استخفاف و اهانت نمودند انچنانیکه محافظت کنندگان دین و شریعت بودند یعنی معجزات ایشان را محافظت نمودم نگذاشتم که کافران و منافقان انها را ضایع و باطل کنند و منم صاحب عصا و میسم مراد از میسم مهریست که او را بر پیشانی کافر میزند هذا کافر بر پیشانیش نوشته میشود و بر پیشانی مؤمن مینهد هذا مؤمن در ان نقش میگیرد و منم انکه در حکم منست ابرها و رعد و برق و تاریکیها و روشنائیها و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه و منم حصاری که از آهن است و منم فاروق امت یعنی فرق کذارنده در میان حق و باطل و منم هدایت کننده خلایق و منم انکه عدد همه چیز را شمرده ام بعلم خدا انچنان علمی که خدا او را در من ودیعه گذاشته و بسر خدا انچنان سریکه خدا او را به پیغمبر خود سپرده و انحضرت هم بمن سپرده و منم انکه یاد بمن و بخشید پروردگارم نام و کلمه و حکمت و علم و فهم خود را ای گروه مردم بپرسید از من پیش از انکه نیابید مرا پروردگارا من ترا شاهد میگیرم و از ظلم دشمنان بر تو استغاثه میکنم و از تو استمداد میطلبم و حول و قوة نیست مگر با خدائی که بلند پایه و بزرگ است و محمد بن حسن صفار از آنکه بامرش بیرون هستم و در تفسیر عیاشی از صالح بن میثم روایت کرده او گفته که از باقر علیه السلام معنی قول خدای عز و جل را پرسیدم و له اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها یعنی آنانکه در آسمانها و زمین اند از صمیم قلب یا اکراه اسلام میآورند انحضرت در جوابم فرمود که ظهور و تحقق تاویل این آیه دو وقتیست که علی علیه السلام میفرماید که منم ولی از همه خلایق بمضمون این آیه و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون تا قول خدای تعالی کاذبین یعنی کافران با جد و جهد بخدا سوگند یاد کردند که هرگز او هرگز مردگان را در روز رجعت زنده نخواهد کرد بلکه خداوند عالم بمقام تکذیب ایشان آمده میفرماید که آری زنده خواهد کرد این وعده است که بر خدا بمقتضای حکمتش لازم است اینکه او را ظاهر و متحقق کرداند و بآن وفا نماید تا اینکه مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب نماید و لیکن بسیار از خلایق بسبب انکار خدا و نبوت انبیاء بصحت این مدعی معتقد نیستند یا اینکه جهت حکمت در این زنده کردن را نمیفهمند از این جهت بآن معتقد نمیشوند پس خدای تعالی مردگان را زنده میکرداند تا اینکه حق را در خصوص ان چیزیکه منکران و کافران در آن اختلاف میکنند برای ایشان ظاهر و آشکار کرداند و تا اینکه بدانند که در انکار این مدعا دروغگویان بوده اند پس گفته امیر المؤمنین علیه السلام که منم اولی از همه خلایق بمضمون این آیه از این راه است که تاویل این آیه در رجعت است و صاحب رجعتهای چند هم امیر المؤمنین علیه السلام است شیخ صدوق در کتاب امالی از ابن ولید او از صفار او از ابن عیسی او از علی بن حکم او از عامر بن معقل و از ابی حمزه ثمالی او از باقر علیه السلام روایت نموده او گفته که انحضرت بمن فرمود که یا ابا حمزه علی علیه السلام را از آن رتبه که خدای تعالی برای او قرار داده فرود میآرید و بالا مکنید و بعلی علیه السلام کفایت میکند اینکه با اهل زمان رجعت قتال و جهاد خواهد نمود و تزویج مردان از اهل بهشت با زنان ایشان در دست او خواهد بود محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابن عیسی مثل این را نقل کرده حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی او از علی بن نعمان او از عامر بن معقل مثل این را روایت کرده علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابن مسکان او از صادق علیه السلام روایت کرده که انحضرت فرمود که خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام تا آخر زمان پیغمبری مبعوث نکرده مگر اینکه بدنیا برمیگردد و با امیر المؤمنین یاری خواهد کرد و در تفسیر مذکور وارد شده و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمة یکون علیهم شهیدا یعنی از اهل کتاب کسی نیست مگر اینکه برسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش ایمان میآورد و در روز قیامت بهمه ایشان شاهد میباشد بعد از ان علی بن ابراهیم گفته که روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بدنیا رجوع میکند همه خلایق باو ایمان میآورند بعد از ان گفته که خبر داده است بمن پدرم از قسم بن محمد او از سلیمان بن داود منقری او از ابی حمزه او از شهر بن حوشب روایت کرده او گفته که حجاج بمن گفت که یا شهر آیه

در کتاب خدا هست که فهمیدن آن مرا عاجز کردانیده کفتم ای امیر آن کدام است کفت قول خدا تعم وَاِنْ مِنْ اَهْلِ
الْكِتٰبِ الخ یعنی از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند کسی پیدا نمیشود مکر اینکه پیش از فوتش برسول خدا صم ایمان میاورد
بعد از آن حجاج کفت که بخدا سوکند یاد میکنم که من هر اینه بارها امر کرده ام تا کردن یهود و نصاری را زده اند بعد
از آن با چشم باو نکاه کرده ام او را چنان ندیده ام که لبهایش را بجنباند یعنی کلمهٔ طیبه بکوید و اسلام آورد تا اینکه
وفات کرده پس چکونه صادق میشود اینکه همه اهل کتاب پیش از وفات بانحضرت ایمان خواهند آورد در جوابش کفتم
که خدا اکار دهد امیر را اصلاح نماید امیر با نظر نیست که تو تاویل کرده کفتا پس چکونه است کفتم که حضرت عیسی عم
پیش از قیام قیامت بدنیا فرود میاید واحدی از اهل مذهب یهودی و غیر آن باقی نمیماند مکر اینکه پیش او ایمان
میاورد و خود انحضرت در پشت سر مهدی عم نماز میکذارد در آن حال حجاج کفت که خبر باد ترا این تاویل را
از کجا آنستی و از کجا آوردی کفتم این را محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام بمن خبر داد کفت که بخدا سوکند
یاد میکنم هر اینه این حدیث را از چشمهٔ صاف اخذ کردهٔ در تفسیر مذکور این آیه را ذکر نموده بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ
يُحِيطُوا بِعِلْمِهٖ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَاْوِيلُهٗ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی تکذیب نمودند چیزی را که بعلم آن احاطه
نکرده اند هنوز تاویل آن بایشان نرسیده یعنی مصداق آن هنوز برای ایشان ظاهر و متحقق نکشته و بدین نهج تکذیب
نمودند آنانکه پیش از ایشان بودند علی بن ابرهیم بعد از ذکر آیه کفته که این آیه در خصوص رجعت نازل شده پس بنا
براین معنی آیه چنان میشود که وقوع رجعت را تکذیب نمودند یعنی کفتند که آن هرکز واقع نخواهد شد بعد از آن خدا
تعم فرموده وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهٖ وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ یعنی از ایشان پارهٔ وقوع رجعت را
تصدیق میکنند و پارهٔ دیکر انکار و پروردکارت داناتر است بفساد کنندکان یعنی میداند که مفسد آن
کیانند در تفسیر مذکور آورده که معنی آیه وَلَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا لَافْتَدَتْ بِهٖ ...... اینست
که اکر در روز رجعت هر نفسی که در حق آل محمد ظلم و ستم نموده بهمه اموال روی زمین مالک شود هر اینه
آنها را برای خود فدا میدهد تا اینکه از عذاب و اذیت روز رجعت در امن باشد در تفسیر مذکور این آیه را
ذکر نموده وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا یعنی همه مخلوقات را بحشر میاوریم و احدی را از ایشان باقی نمی
کذاریم بعد از آن کفته که از صادق عم پرسیده شد که چیست معنی قول خدا تعالی وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا یعنی
روزی میشود که از هر امت جماعتی را زنده میکردانیم انحضرت فرمود که آیا جماعت اهل سنت در تاویل این آیه چه میکویند
عرض کردم که ایشان چنین میکویند که این آیه در خصوص قیامتست فرمود آیا چنانست که خدای تعم در روز قیامت
از هر امت جماعتی را زنده کرداند و باقی را بکذارد بلکه بدانروز همهٔ مخلوقات را زنده میکرداند بلکه این آیه در خصوص
رجعت است و آیه که در خصوص قیامتست اینست وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا تا بقول خدا تعالی مَوْعِدًا
در تفسیر مذکور از احمد بن ادریس او از احمد بن محمد او از عمر بن عبد العزیز او از ابرهیم بن مستنیر او از معویة بن عمار
روایت کرده او کفته که بخدمت صادق عم عرض کردم که قول خدای تعم اِنَّ لَهٗ مَعِيشَةً ضَنْكًا در شان کیانست
فرمود که بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه این آیه در شان ناصبیان است معنی آن اینست که بد رستی برای او معیشت
و کذران تنکی هست بعد از آن عرض کردم که فدای تو شوم چکونه میشود در اینکه این آیه در خصوص ناصبیان
باشد و حال آنکه ما ایشان را در طول روزکار با وسعت کذران و مالدار دیده ایم تا وقتیکه مرده اند انحضرت
فرمود بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه مضمون آن در زمان رجعتست در آن زمان ناصبیان نجاسات میخورند
در کتاب منتخب البصائر از سعد او از احمد بن محمد مثل این را نقل کرده در تفسیر علی بن ابرهیم اول این آیه را ذکر نموده
وَحَرَامٌ عَلٰى قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی بر اهل قریه که ما ایشان را در دنیا با عذاب هلاک کرده ایم حرام
است اینکه در روز رجعت بدنیا رجوع نمایند بعد از آن کفته که پدرم از ابن ابی عمیر او از ابن سنان او از ابی
بصیر و محمد بن مسلم او از صادق عم و باقر عم روایت کرده که آن دو بزرکوار فرمودند که هر قریه که خدا تعم اهل آنرا با عذاب
هلاک کردانیده در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد پس این آیه دلیل واضح و برهان لایح است بر وقوع رجعت
زیرا که احدی از اهل اسلام انکار نمیکند که همه خلایق در روز قیامت بمعاد رجوع میکنند خواه آنانکه در دنیا
با عذاب و بلای الهی هلاک شده اند و خواه آنانکه بعذاب هلاک نشده اند پس باید مضمون آیه در غیر روز قیامت
باشد آن نیست مکر رجعت زمان پس مراد از قول خدا تعالی لا یرجعون زمان رجعتست یعنی آنانکه با عذاب
هلاک شده اند در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد و اما روز قیامت پس باید رجوع بکنند و زنده شوند تا اینکه
داخل آتش دوزخ باشند مؤلف کوید که شیخ طبرسی ره کفته که علما در معنی این آیه اختلاف نموده وجوه چندی ذکر کرده

اند یکی از آنها اینست که کلمهٔ لا در قول خدا تعالی لَا يَرْجِعُونَ زاید است بنا براین معنی کلام این میباشد که بر اهل قریه
که خدا ایشان را در دنیا به بلا و عذاب هلاک کردانیده حرام است اینکه بدنیا رجوع نمایند بعضی کفته که معنی
آن اینست که بر اهل قریه که هلاک شده اند واجب است اینکه بدنیا رجوع ننمایند و حرام بمعنی واجب آمده است
وجه دویم اینست که حرام است بر اهل قریه که بسبب معاصی و کناهان هلاک شده اند اینکه عمل خیر از ایشان
مقبول کردد زیرا که ایشان بسوی توبه و انابه بر نمیکردند سیم اینست که حرام است اینکه بعد از وفات رجوع نه
کنند بلکه زنده شده رجوع مینمایند تا اینکه جزای عمل نیک و بد را ببینند بعد از اینها روایت محمد بن مسلم را
ذکر نموده در تفسیر مذکور از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابی بصیر او از صادق عم روایت کرده که انحضرت فرمود
که رسول خدا صم بمسجد آمد ناکاه امیر المؤمنین عم را دید که قدری ریك جمع نموده سرش را بر بالای آن کذاشته
خوابیده پس رسول خدا صم انحضرت را با پای مبارکش جنبانید بعد از آن فرمود که ای دابه برخیز و در بعضی
نسخه ها چنان است که ای دابة خدا برخیز چون آن حضرت این سخن را فرمود مردی از اصحابش عرض کرد که یا رسول
الله صم آیا نام خصیم که بکدیکر را با این نام بنامیم فرمود نه بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه این لقب با و مختص و منحصر
است و اوست آن دابه که خدا تعالی در کتاب خود ذکر نموده وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَ
رْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِاٰيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی وقتیکه قول بر خلایق واقع میکردد بیرون میاوریم از زمین
برای ایشان دابه را که با ایشان سخن میکوید بدرستیکه خلایق آیات ما را تصدیق نمیکنند و بآنها یقین نه
دارند بعد از آن فرمود یا علی ع وقتیکه آخر زمان رسید خدا تعالی ترا با بهترین صورتها بدنیا بیرون می
آورد و در هر حالتی با تو مهری میباشد که دشمنانت را با آن نشان میزنی در آن حال مردی بخدمت انحضرت
عرض کرد که اهل سنت میکویند چکونه میشود اینکه دابه با خلایق سخن بکوید این آیه جماعت شیعه را با این
کونه سخنان وا داشته انحضرت بقصد نفرین فرمود که خدا تعالی با ایشان در آتش جهنم سخن بکوید اینست جز
این نیست این دابه با این سخن کفتن که در میان خلایق متعارفست با ایشان سخن میکوید و دلیل بر اینکه این آیه در
خصوص رجعت است قول خدا تعالی وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِاٰيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتّٰى اِذَا
جَاؤُا قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِاٰيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا اَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را زنده می
کردانیم آنانکه آیات ما را تکذیب میکردند پس دلهای ایشان مضطرب و بیقرار میباشد وقتیکه زنده میشوند
و میایند خدا تعالی از راه سرزنش بایشان میفرماید که آیا آیات مرا تکذیب کردید و حال آنکه علم شما بآنها احاطه
نکرده بود و کنه حقیقت آنها را نشناخته بودید این چه کار بود که میکردید بعد آن صادق عم فرمود که مراد از
آیات در این آیه امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است انمرد عرض کرد که اهل سنت کویند که آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ
اُمَّةٍ فَوْجًا در خصوص قیامت است انحضرت فرمود آیا چنان است که خدا تعالی در روز قیامت از هر امتی جماعتی
را زنده کرداند و ما بقی را بکذارد و نه چنین است که کفته اند بلکه آن در زمان رجعت است و آنکه در خصوص
قیامت است اینست وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا بعد از آن علی بن ابراهیم کفته که ابن ابی عمیر از مفضل او از
صادق عم در خصوص قول خدا تعالی وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا بمن خبر داد که انحضرت فرمود که احدی از مؤمنان
کشته شده باقی نمیماند مکر اینکه بدنیا رجوع مینماید تا اینکه با اجلش بمیرد و رجوع نمیکند مکر مؤمنی که ایمانش
کامل و کافری که کفرش در مرتبهٔ کمال باشد صادق عم فرمود که مردی بعمار بن یاسر کفت که یا ابا الیقظان آیهٔ در
کتاب خدا دلم را مغشوش و فاسد کردانیده و شکی بر دلم انداخته عمار کفت که آن کدامست کفت اینست وَاِذَا وَقَعَ
الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِاٰيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ و این دابه که با خلایق سخن کوید
کدامست عمار کفت بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه نمینشینم و نمیخورم و نمیاشامم تا وقتیکه آن دابه را بتو بنمایم پس عمار
با انمرد بخدمت امیر المؤمنین عم آمد در حالتیکه انحضرت خرما و کره میخورد فرمود یا ابا الیقظان بیا عمار نشست
و با انحضرت بخوردن مشغول کردید چون آن مرد نشستن و خوردن او را دید او تعجب نمود زیرا که بخیال اش
رسید که عمار سوکند یاد کرده نه نشیند و نخورد و نیاشامد تا وقتیکه دابه را بمن بنماید و حال آنکه
نشست و خورد و دابه را بمن نشان نداد چون عمار از جایش برخواست انمرد از راه تعجب کفت سبحان
الله یا ابا الیقظان تو سوکند یاد نمودی که نخوری و نیاشامی و نه نشینی تا وقتیکه دابه را بمن بنمائی
عمار کفت اکر تعقل و تامل داشته باشی او را بتو نمودم یعنی مراد از دابه امیر المؤمنین عم است او را هم
بتو نمودم و نشان دادم در تفسیر مذکور آورده سَيُرِيكُمْ اٰيَاتِهٖ فَتَعْرِفُونَهَا یعنی خدا تعالی بعد از این

آیات خود را بشما مینماید پس شما انها را میشناسید بعد از ان کفته که امیر المؤمنین ع و سایر ائمه چون بر
دنیا رجوع میکنند دشمنان شان وقتی که ایشان را میبینند میشناسند و دلیل بر اینکه مراد از آیات
ائمه ع است قول امیر المؤمنین ع است فرمود خدا را آیتی بزرکتر از من نیست پس وقتیکه ایشان بدنیا بر
کشتند دشمنان شان چون ایشان را می بینند می شناسند و در تفسیر مذکور آورده طسم تِلْكَ آيَاتُ
الْكِتَابِ الْمُبِينِ بعد از ان خدا تعالی به پیغمبر خود خطاب نموده میفرماید نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ
وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً تا بقول
وَيُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ یعنی با راستی و درستی از قصهٔ موسی و فرعون
برای قومیکه ایمان آورده اند بتو نقل و حکایت میکنیم بدرستیکه فرعون در روی زمین بزرک و بلند
پایه کردید و اهل روی زمین را با هم مخالف کردانید و یک طایفه را ضعیف و بیدست و پا شمرد پسران
شان را سر میبرید و دختران شان را زنده میکذاشت و نمیکشت بدرستیکه او از جملهٔ فساد کنندکان است
خدا تعالی در این آیه به پیغمبر خود خبر داد از اذیتها که از فرعون بموسی ع رسید مانند قتل و ظلم برای
اینکه انحضرت تسلی بیابد از مصیبتها که باهل بیت اش رسیدنی بود و بعد از تسلی دادن مژده بانحضرت
داد که بعد از این در بارهٔ اهل بیت تو تفضل و احسان کرده ایشان را خلفا و امامان و پیشوایان روی
زمین خواهم کرد و ایشان را با دشمنان شان بدنیا خواهم بر کردانید تا اینکه از ایشان قصاص و انتقام
بکیرند چنانکه میفرماید وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی می
خواهیم که منت بکذاریم بر کسانیکه در روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شده اند و ایشان را امامان
و پیشوایان قرار بدهیم و بکردانیم ایشان را وارثان روی زمین بکنیم و بنمائیم از آل محمد ص بفرعون و هامان
و لشکرهای ایشان یعنی بانانکه حق آل محمد ص را غصب کرده اند اذیتها را که ایشان از انها حذر میکنند مانند
قتل و عذاب یعنی آل محمد ص را بر ایشان مسلط خواهیم کرد و از دست ایشان انواع عذابها خواهند دید
و اکر این آیه در خصوص موسی ع و فرعون نازل میشد هر اینه لازم میبود که خدا تعالی بفرماید چنین وَنُرِيَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی بنمائیم بفرعون و هامان و لشکرهای ایشان از موسی
آن اذیتها را که از انها میترسیدند یعنی لازم بود که ضمیر منه را مفرد بیاورد نه جمع و چونکه پیش از لفظ
منهم فقرهٔ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً مذکور کردید دانستیم که خطاب
با پیغمبر است و آنچه که خدا در این آیه وعده میفرماید بعد از رسول خدا ص واقع خواهد شد و ائمه ع که در
آیه ذکر شده از اولاد رسول خدا ص خواهند شد و خدا تعالی قصهٔ موسی و بنی اسرائیل را با دشمنان شان
که بلفظ فرعون و هامان و جنود بان اشاره نمود برای ائمه اطهار ع مثل زد یعنی چنانکه فرعون بنی اسرائیل را
بقتل رسانید و در حق ایشان ستم نمود تا اینکه خدا تعالی موسی ع را بر او و بر اصحاب او غالب کردانید حتی
خدا تعالی همهٔ ایشان را هلاک کردانید همچنین است حال رسول خدا ص اهل بیت که از دشمنان شان
قتل و ظلم و غصب حق با ایشان رسید بعد از این خدا تعالی ایشان را با دشمنان شان بدنیا بر کردانید تا
اینکه دشمنان خود را بقتل رسانند و از ایشان انتقام بستانند و امیر المؤمنین ع در خصوص دشمنان خود
مثلی زده مانند مثلی که خدا تعالی برای ایشان در خصوص دشمنان شان بعبارت فرعون و هامان ذکر
نموده پس امیر المؤمنین ع فرمود ایها الناس اول کسیکه در روی زمین بر خدا معصیت نمود عناق دختر
آدم ع است خدا تعالی برای او در هر دو دست اش بیست انکشت و در هر انکشت دو ناخن دراز مانند
دو داس بزرک بودند آفریده بود و محل نشستن اش بقدر یک جریب بود از زمین و آن محل چهار قفیز براست
و بعضی کفته که آن عبارت است از زمینیکه بحسب مساحت طولا و عرضا شصت ذرع باشد و وقتیکه بر
خدا معصیت نمود خدا تعالی شیری بزرکی شتر و کرکسی بزرکی الاغ برای هلاک نمودن وی فرستاد
و این قصه در اول خلقت بود پس خداوند عالم انها را بر او مسلط کردانید او را بقتل رسانیدند آکاه
شوید بدرستیکه خدا فرعون و هامان را هلاک نمود و قارون را بزمین فرو برد ذکر این قصه نیست مکر
آنرا مثل برای دشمنان خود که حق او را غصب نمودند پس خدا تعالی ایشان را هلاک کردانید بعد از آن
حضرت امیر المؤمنین ع از پی ذکر این مثل فرمود که برای من حقی بود از ان بغیر من کسی اخذ نمود که برای او نبود و من

هم او را شریک نکرده بودم و توبه اش در این باب مقبول نمیشود مکر با کتابی که تازه نازل شده یا پیغمبری که تازه مبعوث
شده زیرا که توبه اش نظر بفرمودهٔ این پیغمبر و احکام این کتاب مقبول نخواهد شد و حال انکه رسولی و نبیی بعد از
محمد ص نخواهد آمد و از کجا توبه میکند و حال انکه در عالم برزخ قیامتست و فریب آرزوها را خورده و دنیا
و شیطان او را در خصوص خدا فریب داده اند و او را بمخالفت و معصیت او وا داشتند و الحال با آتش دوزخ افتاده
شده و خدا تعالی قوم ستمکار را هدایت نمیکند و بمقصد نمیرساند و همچنین مثل قائم ع در غیبت و کریختن
و پنهان شدن اش مثل موسی ع که از فرعون ترسان و پنهان بود پس انحضرت غایب و پنهان است تا وقتیکه خدای
تعالی او را در خروج اش و مطالبهٔ حق اش و قتل دشمنان اش ماذون کردانید چنانکه فرموده أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ
ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ یعنی اذن داده میشود بانانکه قتال
میکنند در مقابل اینکه مظلوم شده اند و خدا تعالی بر نصرت و یاری ایشان قادر است ایشان آنانند
که از دیار و وطنهای خود بناحق بیرون کرده شدند و بحسین بن علی علیهما السلام مثلی با قصهٔ بنی اسرائیل
که دشمنان شان بر ایشان غلبه نمودند زده شده چنانکه حسین ع بمنهال بن عمرو فرمود که مثل ما در میان
قوم خود مثل بنی اسرائیل است در میان آل فرعون که قوم ما پسران ما را بقتل خواهند رسانید و زنان ما را باقی
خواهند کذاشت یعنی نخواهند کشت در تفسیر مذکور از پدرش و از نظر و از یحیی حلبی او از عبد الحمید طائی
او از ابی خالد کابلی او از علی بن حسین علیهما السلام در خصوص قول خدا تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ روایت کرده که انحضرت فرمود که پیغمبر شما بعد از وفات بسوی شما رجوع خواهد نمود حاصل
مضمون آیه اینست که آن خدائی که قرآن را بر تو فرض کردانید ترا بمعاد یعنی در زمان رجعت خواهد بر کردانید
در تفسیر مذکور وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ الخ یعنی با ایشان میچشانیم عذاب
کوچکرا پیش از عذاب بزرک صاحب تفسیر کفته که مراد از عذاب ادنی عذاب رجعت با شمشیر یعنی قول خدا
تعالی در آخر این آیه لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اینست که ایشان باید در زمان رجعت بدنیا بر کردند تا اینکه معذب
شوند در تفسیر مذکور فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ یعنی وقتیکه در آخر زمان بر بنی امیه و
تابعان ایشان نازل کردید حال ایشان در وقت صباح تباه میشود در تفسیر مذکور رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ
وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ تا قول خدا تعالی مِنْ سَبِيلٍ صادق ع فرمود که این آیه را در خصوص رجعت است حاصل مضمون
آیه اینست که ای پروردکار ما ما را دو بار بمیراندی و دو باره زنده کردانیدی مؤلف کوید که یکی از این دو زنده
کردن در ..... زمان رجعت و دیکری در روز قیامت و یکی از این دو مرک در دنیا است و دیکری در زمان
رجعت و بعضی مفسرین این دو زنده کردانیدن و دو میراندن را بدین نهج تصحیح و تقریر نموده اند که یکی از این دو
زنده کردن در قبر است برای سؤال نکیر و منکر و دیکری در قیامت و یکی از این دو میراندن در دنیا است
و دیکری در قبر که بعد از سؤال باز خدا تعالی بمیراند و بعضی دیکر از مفسرین آیه اول را تاویل نموده اند بر اینکه
یکی از آن دو مرک در دنیا است بعد از خلق شدن و دیکری حال خلقتاست مانند حال نطفه که در تفسیر
مذکور آورده که علی بن ابراهیم در خصوص قول خدا تعالی وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ کفته که یعنی خدا تعالی در زمان رجعت
بشما مینماید آیات خود را که عبارت است از امیر المؤمنین ع و ائمه علیهم السلام وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ
وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ یعنی وقتیکه ایشان آیات را می بینند کویند که تنها بخدا ایمان آوردیم و انکار کردیم
آنانرا که بخدا شریک قرار میدادند فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ
وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ یعنی وقتیکه در روز رجعت شدت ما را دیدند و ایمان آوردند آن ایمان با ایشان
نفع نمی بخشد اینست سنت و عادت خدا در خصوص بندکانش که کذشته و جاری شده و در این مقام کافران
زبان انکار کردیده اند و در تفسیر مذکور وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی خدا تعالی کلمهٔ لا
إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه را با تبری نمودن ابراهیم ع از بتها کردانید کلمه قرار داد که در میان نسل و ذریه او که ائمه علیهم السلام
باشد تا روز قیامت باقیست امید هست که ایشان رجوع نمایند یعنی ائمه علیهم السلام در زمان رجعت
بدنیا رجوع میکنند در تفسیر مذکور فَارْتَقِبْ یعنی صبر کن يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ یعنی روزی می
شود که آسمان آشکارا دود میاورد صاحب تفسیر کفته که مضمون این آیه در زمان رجعت تحقق خواهد شد
چون خلایق از قبرها بیرون میایند ظلمتی ایشان را فرا میکیرد در آن حال کویند که هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا
الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ یعنی کویند که این عذاب عذاب دردناکیست ای پروردکار ما این عذاب را از ما بردار و

زایل گردان زیرا که ما ایمان آورندگانیم در آنحال خدا تعالی از راه رد گفته ایشان میفرماید أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ
وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ یعنی امروز از کجا یاد ایشان آمد اینکه ایمان آورده اند و حال آنکه با ایشان آمد
پیغمبر که برای ایشان بیان شده ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ یعنی از آن پیغمبر رو گردانیدند وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ یعنی گفتند
که او دیوانه است و یاد ده چیزها با و یاد داده شده صاحب تفسیر گفته که وقتیکه بر رسول خدا ص وحی نازل
گردید و آنحضرت از مهابت وحی غش نمود بیهوش گردید کافران و منافقان گفتند که او دیوانه است بعد از
آن خدا تعالی فرمود إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ یعنی ما اندکی عذاب را زایل میگردانیم بدرستیکه
شما بمعاد خواهید برگشت و ذکر قول خدا تعالی يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ اگر در خصوص قیامت میبود
هر آینه إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بعد از آن نمیفرمود زیرا که بعد از آخرت و قیامت حالتی دیگر نیست که خلایق بسوی
آن عود نمایند بعد از آن فرمود يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ یعنی در روز قیامت مواخذه
بزرگ را از خلایق میکنیم و از ایشان انتقام میکشیم مولف گوید که شیخ طبرسی ره گفته که رسول خدا ص
بر قوم خود در وقتیکه او را تکذیب نمودند نفرین کرد پس گفت پروردگارا مانند قحطی زمان یوسف ع
بمیان ما قحطی بینداز پس دعای آنحضرت مستجاب گردید قحطی شد و بدین سبب بقریش گرسنگی رو
داد بنوعیکه مردم از شدت آن میان زمین و آسمان را مانند دود میدیدند و میته و استخوان خوردند
بعد از آن بخدمت رسول خدا ص آمدند آنحضرت از درگاه الهی درخواست نموده خداوند کردگار
آن بلا را از ایشان برداشت و زایل گردانید پس اینست شان نزول آیه گذشته بعضی گفته دخان از
جمله علامتهای روز قیامت است بگوشهای کافران و منافقان داخل میشود و آن هنوز نیامده است
و پیش از قیام قیامت خواهد آمد پس در آنوقت بگوشهای ایشان داخل میگردد حتی سرهای ایشان
از گرمی و شدت مانند سر بریان شده میباشد و از آن دخان بمومنان دردی مانند زکام میرسد
و همه روی زمین از گرمی آن مانند خانه میگردد که در آن آتش افروخته شود و هیچ روزنه و منفذ نداشته
باشد در اینحال تا چهل روز بدینمنوال میماند در تفسیر مذکور آورده که علی بن ابراهیم در خصوص قول
خدا تعالی يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا گفته که این در خصوص رجعت است حاصل مضمون آن اینست که
زمین از مردگان روزی شکافته میشود در حالیکه ایشان با سرعت بر میخیزند در تفسیر مذکور حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا
مَا يُوعَدُونَ یعنی تا وقتیکه دیدند چیزی را که با ایشان وعده داده شده صاحب تفسیر گفته که مراد از آنچه که با ایشان وعده
داده شده امیر المؤمنین ع است در روز رجعت بعد از آن میفرماید فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا
یعنی وقتیکه امیر المؤمنین ع را در زمان رجعت دیدند آنگاه میدانند که یاران کدام یک ضعیف تر و کمتر است
یعنی میدانند که یاران خودشان از یاوران امیر المؤمنین ع در قوت ضعیف تر و در شمار کمتر است و چون جناب
رسول خدا ص خبر داد با ایشان چیزها را که در روز رجعت شدنی است گفتند که اینها کی واقع خواهد شد در
آنحال وحی در رسید قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا یعنی ای محمد ص بگو با ایشان که من
نمیدانم آیا نزدیک است آنچیزی که بشما وعده داده شده یا اینکه پروردگار من مدتی برای آن قرار میدهد
خدا تعالی فرموده عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ
خَلْفِهِ رَصَدًا یعنی خدای تعالی داننده غیب است پس خدا عز و جل بر غیب خود مطلع نمیگرداند مگر کسیرا که
برگزیده که عبارت باشد از پیغمبر تا اینکه خبر دادن از غیب برای او معجزه باشد که بسبب آن نبوت خود را
ثابت نماید پس آن پیغمبر بسوی چیزهای آینده و گذشته راه مییابد آنها را میداند یا اینکه در پیش روی
و پشت سر او از ملائکه پاره حافظان و نگهبانان راه میروند تا اینکه شیاطین را از دیدن وحی منع بکنند
بعد از آن گفته که مراد از مطلع گردانیدن خدا پیغمبر برگزیده خود را بغیبهای خود اینست که خدای تعالی به
پیغمبر برگزیده خود خبر میدهد قصه ها را که پیشتر از او واقع شده و چیزها که بعد از او واقع شدنی است
مانند اخبار کیفیت ظهور قائم ع و احوالات رجعت و قیامت در تفسیر مذکور از جعفر بن احمد و از عبد الله
بن موسی و از حسن بن علی بن ابی حمزه و از ابی بصیر در خصوص قول خدا تعالی فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ روایت کرده
و گفته که معنی آیه اینست که برای انسانی که منکر حشر است قوتی نیست که بسبب آن بر خالق خود قوت و غلبه یابد
و یاری کننده نیست که با و در وقتیکه خدا بخواهد که او را ببلا و غضب خود گرفتار نماید یاری نماید و آن بلا را
از او دفع بکند گفتم معنی إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا چیست گفت که کافران و منافقان در باره رسول خدا ص و امیر

المؤمنین ع و فاطمه ع حیله و تدبیر نمودند پس خدا تعالی فرمود که یا محمد ص إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا
الخ یعنی بدرستیکه کافران حیله میکنند حیله کردنی و ما هم حیله میکنیم حیله کردنی پس به کافران مهلتی ده
مهلت دادنی زیرا که اگر قائم ع قیام نماید هر آینه از ستمکاران برای من و طغیان کنندگان قریش و بنی امیه
و سایر خلایق انتقام میگیرد در تفسیر مذکور باسناد گذشته از ابی بصیر او از صادق ع در خصوص قول خدای تعالی
وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ روایت کرده که آنحضرت فرمود که معنی آیه اینست که یا محمد ص پروردگار تو از بهشت آن
قدر بتو عطا میفرماید که راضی و خوشنود میشوی شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کنز الفوائد ذکر نموده که شیخ طوسی
باسناد خود از فضل بن شاذان روایت کرده بنوعیکه رفع حدیث به بریده اسلمی نموده او گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی ع
فرمود که یا علی بدرستیکه خدا تعالی ترا در هفت مقام با من حاضر گردانیده حدیث را ذکر نموده تا اینکه گفته که
مقام هفتم اینست که ما باقی میمانیم در وقتیکه احدی باقی نمیماند و هلاکت احزاب یعنی مطلق طایفه ها در
آخر زمان یا طایفه های دشمنان دعوای خندق بدست ما خواهد بود شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار
رضا از تمیم قرشی او از پدرش او از احمد انصاری او از حسن بن جهم روایت کرده او گفته که مامون بخدمت امام
رضا ع عرض کرد که یا ابا الحسن در خصوص رجعت چه میفرمائی فرمود که حقست واقع خواهد شد بدرستیکه آن در
میان امتان گذشته بود قرآن مجید بآن ناطق و گویا است و جناب رسول خدا ص فرموده که هرچه در میان امتان
گذشته بود طابق النعل بالنعل که روز باید در میان این امت واقع خواهد شد بعد از آن رسول خدا ص فرمود
که چون مهدی ع از اولاد من خروج میکند عیسی ع بن مریم بروی زمین فرود میاید و با و اقتدا کرده در پشت
سرش نماز میگذارد بدرستیکه اسلام در اول امر غریب بود بعد از این هم غریب خواهد شد یعنی در ابتداء
ظهور اسلام ادیان باطله بسیار بودند دین اسلام در میان آنها مانند غریب بود بعد از این هم در آخر
زمان ادیان باطله بسیار میباشند باز اسلام بر میگردد در میان آنها مانند غریب میشود پس طوبی و کور
اباد برای غریبان اسلام یعنی گوارا باد برای آنانکه در ابتداء اسلام یاد در آخر زمان با بسیاری ادیان باطله دین
اسلام را قبول میکنند در آنحال گفته شد که یا رسول الله ص بعد از آن چه امر واقع میشود فرمود که حق به اهل خود
بر میگردد تا آخر حدیث شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از پدرش او از سعد او از برقی او از محمد بن علی کوفی او از
سفیان او از فراس او از شعبی روایت کرده او گفته که ابن کوا بخدمت امیر المؤمنین ع عرض کرد که یا امیر المؤمنین ع آیا دیدی
سخن خود را که فرمودی که تعجب بسیار هست از ما بین شهر جمادی و رجب فرمود وای بر تو ای کوا آن تعجب امر
عبارت است از جمع نمودن اجزاء پراکنده شده مردگان و زنده گردانیدن ایشان و بریدن نباتات یعنی کشتن
کافران و منافقان و وقوع مفسده های دیگر که هلاک کننده اند و من و تو در آنوقت نمیشویم در تفسیر
علی بن ابراهیم از ابن ولید او از صفار او از احمد بن محمد او از عثمان بن عیسی او از صالح بن میثم او از عبایه اسدی
روایت کرده او گفته که از امیر المؤمنین ع در حالتی که تکیه کرده بود و من هم سر پا ایستاده بودم شنیدم
میفرمود که هر آینه در شهر مصر منبری خواهم ساخت و شهر دمشق را سنگ بسنگ یعنی خانه بخانه دیوار بدیوار
خراب خواهم نمود و یهود و نصاری را از همه شهرهای عرب بیرون خواهم کرد و طایفه عرب را مانند چهار
پایان با این عصا میرانم راوی گوید که بخدمت آنحضرت عرض کردم که یا امیر المؤمنین ع گویا خبر میدهی از اینکه
بعد از مردن زنده خواهی شد فرمود که هیهات یا عبایه در فهمیدن مطلب من خطا کردی زیرا که این کار
ها را من نخواهم کرد بلکه آنها را میکند مردی از اولاد من صدوق ره گفته که امیر المؤمنین ع در این حدیث از
عبایه اسدی و در حدیث اول ابن کوا تقیه نمود زیرا که ایشان نمیتوانستند که با سرار آل محمد علیهم السلام در این عصر
متحمل شوند یعنی اسرار آل محمد ص در حوصله ایشان نمیگنجید در تفسیر مذکور از محمد بن عباس او از علی بن عبد
الله او از ابراهیم محمد ثقفی او از صالح بن مسعود او از ابی الجارود او از کسی که از علی ع شنیده روایت کرده که آن
حضرت میفرمود الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَىٰ وَرَجَبٍ یعنی همه تعجب در ما بین جمادی و رجبست در آنحال
مردی برخواست و گفت که یا امیر المؤمنین ع چیست این امر عجیب که پیاپی از آن تعجب میکنی فرمود که مادرت
برای تو ماتم بگیرد کدام امر عجیب است که عجیب تر باشد از مردگانی که زنده میشوند و همه دشمنان خدا و رسول و
اهل بیت او را میزنند و اینست تاویل این آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا
مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اند دوست مدارید قومی را که خدا بر
ایشان غضب کرده بدرستیکه ایشان از ثواب آخرت مایوس شده اند چنانکه کافران از زنده شدن اهل

قبرستان در روز رجعت مایوس و نومید کشته اند پس وقتیکه قتل شدت بهم رسانید یعنی آل محمد صلعم بقتل رسانند
آنگاه خدا امید کشت که قائم آل محمد صلعم مرده یا هلاک کرد یده یا اینکه بکدام بیابان رفته اینست تاویل این آیه ثُمَّ
رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی ای بنی امیه بعد از آن غلبه
نمودن را بر آل محمد صلعم گردانیدیم برای شما قرار دادیم و با موال و اولاد به شما امداد کردیم و یاران شما را از
یاران آل محمد صلعم یعنی از یاران حسین ع بیشتر گردانیدیم در تفسیر مذکور از پدرش او از ابن ابی عمیر او از حماد او از
صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که جماعت اهل سنت چه میگویند در خصوص این آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
فَوْجًا یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را زنده میکردانیم عرض کردم که میگویند که آن در خصوص قیامت
فرمود نه چنین است که میگویند زیرا که این در خصوص رجعت است آیا میشود اینکه خدا در روز قیامت جماعت را
زنده کرداند و ما بقی را بکذارد اینست آیه که در خصوص قیامت وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی همه مردگان
را زنده میکردانیم واحدی را از ایشان باقی نمیکذاریم علی بن ابرهیم گفته که از جملهٔ دلائلی که بر رجعت دلالت دارد
قول خدا تعالی است وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشان را با غضب و
بلا هلاک نموده ایم اینکه در روز رجعت رجوع نکنند بلکه باید زنده شوند و رجوع بکنند تا اینکه جزای عملهای
بد خویش را ببینند یا اینکه کلمهٔ لا زاید است بنا بر این معنی چنانست که حرام است بر اهل قریه که ایشان را با
عذاب هلاک نموده ایم اینکه بدنیا رجوع نمایند بلکه رجوع نمیکنند تا روز قیامت بعد از آن آنحضرت فرمود
که اهل هر قریه که خداوند کردکار ایشان را با عذاب هلاک کردانیده در روز رجعت بدنیا نخواهند برکشت
واما در روز قیامت پس زنده شده بمحشر خواهند آمد و مؤمنانی که ایمانشان کامل و غیر ایشان از آنانکه به
عذاب هلاک نشده اند و کافرانی که کفرشان در مرتبهٔ کمال است در روز رجعت رجوع خواهند نمود در
تفسیر مذکور از پدرش او از ابن ابی عمیر او از عبدالله بن مسکان او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ
لَتَنْصُرُنَّهُ روایت کرده که آنحضرت فرمود که خداوند کردکار از عصر آدم ع تا وقت خاتم الانبیاء ع هیچ
پیغمبری مبعوث نکرده مگر اینکه بدنیا رجوع مینماید و بامیر المؤمنین ع یاری میکند معنی این پیشتر مذکور
کردید بعد از آن آنحضرت فرمود که معنی لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ اینست که هر اینه برسول خدا صلعم ایمان میاورید وَلَتَنْصُرُنَّهُ
یعنی بامیر المؤمنین ع یاری خواهید نمود علی بن ابراهیم گفته که مثل این آیه از آیاتی که خدا تعالی در آنها با ائمه ع
وعدهٔ رجعت و نصرت فرموده بسیار است چنانکه فرموده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا قول
خدا تعالی لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی ای کروه ائمه خدا تعالی با آنانکه از شما ایمان آورده و عمل نیکو کرده وعده فرمود
که ایشان را خلفای روی زمین کرداند چنانکه آنان را که بیشتر از شما بودند خلفای روی زمین نموده و با ایشان
تمکین دهد در خصوص دینی که برای ایشان برگزیده و بیم ایشان را با امنیت و اطمینان مبدل کرداند تا اینکه بدون
خوف و تقیه از دشمنان بعبادت من نمایند و هیچ قسم شریک قرار ندهند پس این در بیان احوالی است که در
رجعت واقع خواهد شد و نیز فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ الخ یعنی میخواهیم که منت بکذاریم
با آنانکه در روی زمین ضعیف و عاجز شمرده شدند و بکردانیم ایشان را امامان و پیشوایان و وارثان روی زمین قرار
میدهیم و با ایشان در روی زمین تمکین میدهیم پس همه اینها در زمان رجعت خواهد شد در تفسیر مذکور از
پدرش او از احمد بن نضر او از عمرو بن شمر روایت کرده او گفته که در خدمت باقر ع ذکر جابر ره کذشت آنحضرت فرمود
که خدا جابر رحمت کند بدرستیکه او در علم و دانش به مرتبهٔ رسیده بود که تاویل این آیه را میدانست إِنَّ الَّذِي
فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ یعنی کسیکه قرآن را بر تو فرض کردانیده ترا در زمان رجعت خواهد بر کردانید
سعید بن هبة الله در کتاب خرایج از سهل بن زیاد او از ابن محبوب او از ابن فضیل او از سعد جلاب او از جابر او از باقر ع
روایت کرده که آنحضرت فرمود که امام حسین ع پیش از آنکه شهید شود با صحاب خود فرمود که رسول خدا صلعم فرمود
که ای پسر من بدرستیکه ترا بعد از این بعراق میبرند و آن سرزمینی است که انبیا و اوصیا در آنجا بهم ملاقات کرده
اند و از آن عمورا کویند تو و جماعتی از اصحابت که با تو میباشند در آنجا شهید خواهد شد و المرود ذا آهن را یعنی
اسباب و اسلحه را نخواهید چشید بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
یعنی کفتیم که ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم یعنی چنانکه ابراهیم درد و الم آتش را ادراک ننمود همچنین امام
حسین ع و اصحاب او درد آهن را ادراک نخواهند کرد بعد از آن فرمود که آتش حرب و جدال بر تو و بر ایشان

سرد و سلامت خواهد شد بعد از آن بر اصحاب خویش فرمود که مژده باد بشما بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه اگر این
کافران ما را بقتل رسانند هر اینه بخدمت پیغمبر خود شرفیاب میشویم و با این حالت هر قدر که خدا خواسته باشد
درنک خواهیم نمود بعد از آن من اول کسی میباشم که زمین از روی او شکافته شده بر میخیزد پس خروج میکنم خروج
کردنی که خروج امیر المؤمنین و قیام قائم ع ما در یکوقت میباشد بعد از آن جماعتی که هرکز بزمین فرود نیامده
اند از آسمان از نزد خدا تعالی بر نزد من فرود میایند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهائی که از ملائکه به
نزد من فرود میایند و محمد صلعم و علی ع و من و برادرم و همهٔ آنانکه خدا بر ایشان منت کذاشته بر کبهای الهی که اسبها
با استرهای ابلق اند از نور که هیچکس با آنها سوار نشده سوار شده فرود میائیم بعد از آن محمد صلعم بید قخود را میجنباند
و آنرا با شمشیرش بقائم ع میدهد بعد از آن هر قدر دیکر خدا خواسته باشد در دنیا مکث و درنک میکنیم بعد از
آن خدا تعالی از مسجد کوفه چشمهٔ از روغن و چشمهٔ از آب و چشمهٔ از شیر بیرون میاورد و میافزاید بعد از
آن امیر المؤمنین ع شمشیر رسول خدا صلعم را بمن میدهد و مرا بمشرق زمین و مغرب زمین میفرستد پس هیچ دشمن
خدا بر من دچار نمیشود مکر اینکه خونش را میریزم و هیچ بت نمیکذارم مکر اینکه آنرا میسوزانم حتی بهندوستان
میرسم و آنجا را فتح میکنم و حضرت دانیال و یوشع بنزد امیر المؤمنین ع بیرون میایند و میکویند که خدا و رسول
او راست کفتند و خدا تعالی هفتاد نفر مرد با ایشان بشهرها میفرستد پس بقتل میرسانند کسانی را که با ایشان
قتال میکنند و لشکری بسمت روم میفرستد خدا تعالی آنجا را هم برای ایشان فتح میکند بعد از آن هر اینه
بقتل میرسانم همهٔ چهارپایان را که خدا کوشت آنها را حرام کردانیده حتی در روی زمین باقی نمیماند مکر
حیوان حلال کوشت و یهود و نصاری و سایر ملتها را باسلام تکلیف مینمایم و ایشان را در میان قبول
کردن اسلام و کشته شدن با شمشیر مخیر میکردانم پس هر که اسلام آورد بر او منت میکذارم و هر که اسلام را
ناخوش بدارد هر اینه خدا خون او را میریزد و هیچ مرد از شیعهٔ ما نمیماند مکر اینکه خدا تعالی ملکی میفرستد
از روی وی کرد و خاک را پاک میکرداند و جفتها و منزل او را در بهشت باو میشناساند در روی زمین
کوری و زمین کیری و مبتلا شده نمیماند مکر اینکه خداوند کردکار آن بلا را به برکت ما اهل بیت از او زایل
میکرداند و برکت آسمان و زمین فرو میاید حتی شاخهای درخت از بسیاری میوه میشکند و هر اینه میوهٔ
زمستانی از بسیاری در تابستان خورده میشود و میوهٔ تابستان در زمستان و اینست معنی قول خدا تعالی وَلَوْ
أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی
اگر اهل کتاب چون یهود و نصاری ایمان آورند و طریق تقوی را پیش کیرند هر اینه درهای برکت را از آسمان و
زمین بر ایشان میکشائیم لیکن ایشان پیغمبر را تکذیب نمودند پس ما هم در عوض کردهٔ ایشان از ایشان مؤاخذه
مینمائیم بعد از آن خدا تعالی کرامتی بما عطا میفرماید که بسبب آن هیچ چیز در روی زمین بر ایشان پوشیده و
پنهان نمیماند حتی اگر بخواهد که بداند چیزها را که اهل و عیالش میدانند هر اینه همهٔ آنها را میدانند و علم آنها
را هم با ایشان خبر میدهد و حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر آورده از جملهٔ احادیثی که صاحب کتاب
بصائر روایت نموده و سند آنها را تا بسند علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید حسنی رسانیده او هم باسناد خود از
سهل روایت کرده مثل این حدیث است در کتاب مذکور از سعد او از ابن ابی خطاب و ابن یزید ایشان از احمد بن حسن
میثمی او از محمد بن حسین او از ابان بن عثمان او از موسی حناط روایت کرده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که
روزهای خدا سه روز است روز قیام قائم ع و روز کره یعنی روزیکه امیر المؤمنین ع و سایر ائمه ع بدنیا برمیکردند
و روز قیامت شیخ صدوق در کتاب خصال از عطا او از سعد او از ابن ابی یزید او از محمد بن حسن میثمی او مثنی حناط
او از باقر ع مثل این را نقل نموده شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از پدرش او از حمیری او از ابن هاشم او از ابن ابی عمیر
او از مثنی مثل این را روایت نموده حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن عیسی او از عمر بن عبد
العزیز او از مردی او از جمیل بن دراج او از معلی بن خنیس و زید شحام ایشان از صادق ع روایت کرده ایشان
کفته اند که از آنحضرت شنیدیم میفرمود که اول کسیکه در روز رجعت رو میاورد حسین بن علی ع است چهل
هزار سال در روی زمین درنک میکند حتی ابروهایش از شدت پیری بر روی چشمهایش میافتد در کتاب
مذکور از سعد او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از عمار بن مروان او از منخل بن جمیل او از جابر بن یزید
او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرموده که هیچ مؤمن نمیشود مکر اینکه برای وی کشته شدنی هست و مردنی
بدرستیکه هر که کشته شود در روز رجعت زنده میشود تا اینکه شربت مرک را بچشد و هر که بمیرد در آنوقت زنده

میشود تا اینکه کشته گردد بعد از آن بباقر ع این آیه را تلاوت نمودم كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر ذی نفس شربت
مرگ را خواهد چشید آنحضرت فرمود و منشوره عرض کردم که قول تو و مَنْشُورَةٌ چیست فرمود که جبرئیل بمحمد
صلی الله علیه وآله بدین نهج فرود آورده كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَمَنْشُورَةٌ یعنی هر نفس شربت مرگ را خواهد
چشید و در روز رجعت زنده شده بعد از آن کشته خواهد گردید بعد از آن فرمود که در میان این امت
از نیکوکار و بدکار احدی نمیباشد مگر اینکه در روز رجعت زنده میشود اما مؤمنان پس زنده میشوند تا
اینکه شاد و خرم گردند و اما فاجران و بدکاران پس زنده میشوند تا اینکه خداوند کردگار ایشان را خوار و
ذلیل گرداند آیا نشنیده قول خدای تعالی را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ یعنی هر آینه ایشان را
میچشانیم از عذابی که نزدیکتر است پیش از عذاب بزرگ و قول او را يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ مراد از این قیام
رسول خدا صلعم در روز رجعت تا اینکه با موزات عالم در آن روز نظر کند حاصل معنی آیه اینست که ای آنکه خود را
برای خوابیدن با ملحفه یا غیر آن پوشیده برخیز در روز رجعت و خلایق را بترسان و آیا نشنیده قول خدای تعالی
را إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ یعنی محمد صلعم ترساننده خلایقست در روز رجعت حاصل معنی آیه شریفه
مذکور گردید و آیا نشنیده قول خدای تعالی را هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فرمود که خدای تعالی جناب رسول الله صلعم را در روز رجعت بر همه دینها غالب میگرداند
و آیا نشنیده قول خدا را إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ یعنی در وقتیکه گشادیم بر روی ایشان دری
عذاب سخت را بعد از آن فرمود که آن در عبارت است از علی بن ابیطالب ع در وقتیکه در روز رجعت بدنیا
رجوع میکند جابر گوید که باقر ع بعد از آن فرمود که امیرالمؤمنین ع در خصوص قول خدای تعالی فرمود رُبَمَا يَوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ فرمود که مراد از این آیه اینست که من و شیعه من و عثمان بن عفان و شیعه او در
روز رجعت خروج میکنیم و بنی امیه را بقتل میرسانیم در آن وقت آنانکه کافر بودند دوست میدارند که کاشکی
ما مسلمان بودیم در کتاب منتخب البصائر از سعد و او از ابن عیسی و او از علی بن حکم و او از ابن ابی عمیره و او از ابی داود و او از بریده
اسلمی روایت نموده او گفته که رسول خدا صلعم فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتی که امت من از ظهور مهدی ع مایوس
و نومید شوند بعد از آن از جرم آفتاب صدائی بیاید و بسبب آن اهل آسمان و زمین شاد شوند عرض کردم یا
رسول الله صلعم آیا این بعد از موت یعنی بعد از مردن خلایق واقع میشود فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه بعد از
مردن هدایت و ایمان و نور است عرض کردم که آیا عمرها در این زمان درازتر و بیشتر میباشد یا در زمان رجعت
فرمود که عمرهای زمان رجعت دو برابر عمرهای این زمان میباشد در کتاب مذکور از سعد و او از ابن عیسی و او از عمر
بن عبد العزیز و او از جمیل بن دراج و او از صادق ع روایت کرده که بخدمت آنحضرت قول خدای عز و جل را عرض کردم إِنَّا
لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستیکه پیغمبران خود و آنانکه ایمان
آورده اند یاری میکنیم هم در دنیا و هم در روزیکه شاهدان برمیخیزند صادق آل محمد صلعم فرمودند که بخدا سوگند
یاد میکنم هر آینه مضمون این آیه در زمان رجعت بعرصه ظهور خواهد آمد آیا ندانسته که پیغمبران خدا
بسیارند و در دار دنیا هرگز خلایق با ایشان یاری نکردند و کشته شدند و امامان و پیشوایان کشته گردیدند
و یاری کرده نشدند پس یاری کردن خدا با ایشان در زمان رجعت خواهد شد عرض کردم که این آیه در
خصوص چه امر است وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ فرمود
در خصوص رجعتست حاصل مضمون آیه وافی هدایه اینست که بشنو روزی که ندا کننده از جایگاه نزدیک
ندا میکند آن روز روزیست که خلایق صیحه را که حقست میشنوند اینست روز خروج در تفسیر علی بن ابراهیم
از احمد بن ادریس و او از ابن عیسی مثل این را روایت نموده و در این روایت چنین وارد شده که امامان و پیشوایان
بعد از پیغمبران کشته گردیدند و در دنیا با ایشان یاری کرده نشده در کتاب منتخب البصائر از سعد و او از احمد
و عبد الله پسران محمد بن عیسی و ابن ابی الخطاب در یکجا ایشان از ابن محبوب و او از ابن رئاب و او از زراره روایت کرده
او گفته که ما خوش داشتیم این را که اصل مطلب خود را کشف نمائیم و از باقر ع بپرسیم پس تدبیر نموده مسئله
لطیفه از آن حضرت پرسیدیم تا اینکه بمسئله خود که بدانستن آن محتاج بودم برسم پس عرض کردم که خبر ده بمن از
کسیکه کشته گردید و مرده شد فرمود نه چنین است که میگوئی مردن مردن است و کشته شدن کشته شدن
بعضی از هم جدا هستند یکی نیستند عرض کردم که فرموده ترا نفهمیدم آیا در میان کشته شدن و مردن در قرآن
فرقی گذاشته شده آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ یعنی بمیرد یا کشته گردد و بعد از آن

این آیه را تلاوت نمود لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی اگر بمیرید یا کشته شوید هر آینه زنده شده بسوی خدا
خواهید برگشت پس یا زراره چنین نیست که گفتی مردن و زنده شدن از هم جدا اند و حال آنکه خدای عز و جل
میفرماید إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا یعنی بدرستیکه خدای تعالی مالها و جانهای مؤمنان را از ایشان در عوض اینکه
با ایشان بهشت عطا خواهد فرمود خریده است ایشان در راه خدا قتال و جهاد میکنند پس ایشان دشمنان
خدا را میکشند و خود کشته میشوند این وعده که خدا در حق ایشان نموده حق و صدق است بعرصه ظهور
خواهد رسید زراره گوید عرض کردم که خدای تعالی میفرماید كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر ذی نفس شربت مرگ را
خواهد چشید آیا دیده کسیرا که کشته گردید و شربت مرگ را بچشید پس در میان مردن و کشته شدن فرقی نمیباشد
فرمود که نیست کسیکه بشمشیر کشته میشود مانند کسیکه در میان رخت خواب میمیرد زیرا کسیکه کشته میشود
ناچار است از اینکه باید بدنیا برگردد تا اینکه شربت مرگ را بچشد در تفسیر عیاشی از زراره مثل این را روایت نموده
در کتاب منتخب البصائر از سعد و او از ابن ابی الخطاب و او از صفوان و او از امام رضا ع روایت نموده که از آنحضرت
شنیدم در خصوص رجعت میفرمود که هر که از مؤمنان در این زمان بمیرد در روز رجعت کشته میشود و هر
که از ایشان در این زمان کشته گردد در زمان رجعت میمیرد در کتاب مذکور از سعد و او از احمد و عبد الله
پسران محمد بن عیسی ایشان از ابن محبوب و او از ابی جمیله و او از ابان بن تغلب و او از جناب صادق آل محمد صلعم روایت
نموده که آنحضرت فرمود که رسول خدا صلعم از دو فرقه قریش سخنی که گفته بودند رسید چنین گفته بودند که محمد صلعم
گمان میکند که چنان مقدر شده که امر امامت و خلافت بعد از او با اهل بیت او خواهد شد پس رسول خدا صلعم
گفته ایشان را دانست و در مجمعی که همه قریش آنجا جمع شده بودند اظهار نمود چیزی را که پنهان میداشت و فرمود
که حال شما جماعت قریش چگونه میشود در وقتیکه بعد از من کافر شوید بعد از آن مرا در میان لشکری از اصحاب خود به
بینید که با شمشیر بر رویها و گردنهای شما میزنیم در آن حال جبرئیل ع نازل گردید و عرض کرد که یا محمد صلعم بگو ان شاء
الله یا اینکه این شمشیر زن علی بن ابیطالب ع میباشد ان شاء الله پس رسول خدا صلعم فرمود که یا این شمشیر زن علی بن ابی
طالب ع میباشد ان شاء الله نعم پس جبرئیل ع عرض کرد که یک رجعت برای تست و دو رجعت برای علی بن ابیطالب ع
و وعده گاه شما جائیست که بسلام نامیده میشود ابان عرض کرد که فدای تو شوم سلام در کجا است فرمود یا ابان سلام
پشت کوفه است در کتاب مذکور از سعد و او از ابن عیسی و او از بقطینی و او از علی بن حکم و او از مثنی بن ولید و او از ابی بصیر
و او از صادق ع در خصوص قول خدای تعالی وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا روایت نموده
که آنحضرت فرمود که این در خصوص رجعتست یعنی هر که در این زمان کور باشد هر آینه در زمان رجعت کور و گمراه
خواهد شد در تفسیر عیاشی از علی حلبی و او از ابی بصیر مثل این را روایت کرده در کتاب منتخب البصائر باین اسناد از
علی بن حکم و او از عبد الله بن عطا و او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که من در منی بیمار بودم و پدرم علیه السلام
در نزد من بود ناگاه غلام بخدمتش آمد و عرض کرد که در اینجا طایفه هست از اهل عراق اذن میطلبند که بخدمت
شرفیاب شوند پدرم فرمود که ایشان را داخل خیمه بکن پس پدرم برخواست به نزد ایشان رفت بعد از آن زمانی نه
گذشت ناگاه دیدم که خنده پدرم بلند شد پس این را نا خوش داشتم و از خنده اش در پیش خود اندوهگین شدم
زیرا که بیمار بودم بعد از آن بنزد من آمد و فرمود که یا ابا جعفر گاه هست که از خنده من در پیش خود محزون شده
عرض کردم که فدای تو شوم سبب خنده ات چه بود فرمود که این عراقیان از چیزی از من پرسیدند که پدرانت
پیشتر از این خبر داده اند دیدم که ایشان بآن ایمان آورده اند و اقرار میکنند پس سبب سرور و شادی از اینکه
در میان خلایق کسانی هستند که بآن ایمان آورده اند و اقرار میکنند خنده بر من غالب شد عرض کردم آن
چیست فرمود که ایشان مردگان را از من پرسیدند که کی زنده میشوند و باز ندگان در سر دین قتال و جهاد
میکنند در کتاب مذکور باین اسناد از علی بن حکم و او از حنان بن سدیر و او از پدرش روایت کرده او گفته که از
باقر ع از رجعت سؤال نمودم آنحضرت تا سه بار فرمود که طایفه قدریه این را انکار میکنند در کتاب مذکور از
سعد و او از ابن ابی الخطاب و او از وهیب بن حفص و او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که بخدمت صادق ع مشرف
گردیدیم و عرض کردم که ما اینک بکر چنین گفتگو میکنیم که عمر بن ذر نمیمیرد تا وقتیکه با قائم آل محمد صلعم میجنگد
فرمود که مثل این ذر مثل مردیست که در میان بنی اسرائیل بود او را عبد ربه میگفتند و اصحاب خود را به
سوی گمراهی میخواند پس مرد بعد از آن اصحاب او بقبرش پناه میبردند و در نزد قریش با یکدیگر گفتگو می

کردند چنین میگفتند که او وقتیکه از قبر بیرون میاید از سر خود گرد و خاکرا میتکاند و بایشان میگوید که چنین
وچنین یعنی قصه و حکایت بایشان نقل میکند در کتاب مذکور از سعد او از ابن هاشم او از برقی او از محمد بن سنان یا
غیر او یکی از ایشان از عبد الله بن سنان روایت کرده او گفته که صادق ع فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که خداوند عز و جل مرا باسمان برد و از پشت حجاب بمن وحی فرمود چیزهارا که با آن بمن تکلم نمود و از جمله انها
که باین تکلم نمود این بود که فرمود یا محمد انی انا الله لا اله الا انا عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم انی انا الله لا اله
الا انا الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون انی انا الله لا اله الا انا
الخالق البارئ المصور لی الاسماء الحسنی یسبح لی من فی السموات و الارض و انا العزیز الحکیم یا محمد انی انا الله
لا اله الا انا انا الاول و لا شیء قبلی و انا الآخر فلا شیء بعدی و انا الظاهر فلا شیء فوقی و انا الباطن فلا شیء
دونی و انا الله لا اله الا انا بکل شیء علیم یا محمد ص علی اول ما اخذ میثاقه من الائمة علیهم السلام یا محمد ص
علی آخر ما اقبض روحه من الائمة علیهم السلام و هو الدابة التی تکلمهم یا محمد ص علی ع اظهره علی جمیع ما
اوحیه الیک لیس لک ان تکتم منه شیئا یا محمد ص ابطنه الذی اسررته الیک فلیس ما بینی و بینک سر دونه
یا محمد ص علی ع علی ما خلقت من حلال و حرام علیم یعنی بدرستیکه منم انخدائی که معبودی نیست مگر من و منم انکه
بغیب و اشکار دانا است و در دنیا و آخرت رحم کننده است منم انخدائیکه معبودی نیست مگر من منم آن پادشاهی
که از عیوب و نواقص منزه و مبرا است و از فنا و زوال سالم و امن و امان دهنده بخلایق و صاحب قهر و
غلبه و درست کننده شکستها و اظهار بزرگی کننده پاک و پاکیزه میدانم او را از شرک مشرکان بدرستی
که منم انخدائیکه معبودی نیست مگر من منم خلق کننده و صورت دهنده برای منست اسماء حسنی برای من
تسبیح میکنند آنانکه در آسمانها و زمین اند و منم صاحب قهر و غلبه و حکمت یا محمد بدرستی که معبودی نیست
بغیر از من منم اول پس چیزی نیست که پیشتر از من باشد و منم انخدائی که معبودی نیست مگر من بهمه چیز دانا
هستم یا محمد ص علی ع اول کسی است از ائمه که عهد و پیمان از او گرفته شده یا محمد ص علی ع آخر کسی است از ائمه ع که روح
او را قبض میکنم و اوست آن دابه که با خلایق سخن خواهد گفت یا محمد ص علی ع را که بر همه چیزهائی که بتو وحی میکنم
مطلع خواهم نمود برای تو نیست اینکه چیزی از علی ع کتمان نمائی یا محمد ص علی ع را پنهان میکنم آنچیزی را که در تو
پنهان کردم پس در میان من و تو سری نیست که از علی ع پوشیده ماند علی ع بر همه حلال و حرام غالب و دانا است
در کتاب مذکور از کتاب سلیم بن قیس هلالی که آن را ابان بن ابی عیاش از او روایت کرده و همه آنرا بخدمت علی بن
الحسین ع در خصوص جمیع آن از اعیان صحابه که یکی از ایشان ابو طفیل بوده خوانده آنحضرت آن کتاب را تصدیق
نموده و فرموده که این احادیث ما صحیح است ابان گفته که بعد از این قصه بابو طفیل گوید این چیزها را از اهل
بدر و سلمان و مقداد و ابی بن کعب شنیده بودم بخدمت علی بن ابیطالب ع در کوفه عرض کردم فرمود که اینها علمی
است برامت روایت اینکه بانها جاهل باشند و علم انها را بر خدا واگذارند بعد از آن همه انها را که بمن خبر
داده بودند تصدیق نمود و انها بر من بسیار خواند و بابیان شافی بیان و تفسیر نموده حتی کرد بحدی یقین من بر
روز رجعت و از چیزهائیکه بخدمت آنحضرت عرض کردم این بود که یا امیر المؤمنین ع از حوض پیغمبر ص بمن خبر ده که
آیا در دنیا است یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا است عرض کردم که صاحب و مباشر آن کیست فرمود منم با دو
دستم پس دوستان من بآن وارد میشوند و دشمنانم از آن باز میگردانم عرض کردم که یا امیر ع کردند و این فقره
در روایت دیگر بدین نهج است که دوستان خود را بآن سیراب میکنم و دشمنانم را از آن باز میگردانم عرض
کردم که یا امیر المؤمنین ع از قول خدا تعالی بمن خبر ده و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم
ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی زمانیکه قول بر ایشان واقع میگردد برای ایشان دابه از زمین بیرون
میاوریم که با ایشان سخن میگوید بدرستیکه خلایق در خصوص آیات و علامات یقین ندارند پس عرض
کردم که مراد از دابه چیست فرمود یا ابا الطفیل از این مسئله در گذر عرض کردم یا امیر المؤمنین ع
فدای تو شوم امرا بمن خبر ده فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها میگردد و زن میگیرد عرض
کردم یا امیر المؤمنین ع او کیست فرمود که او صاحب زمین است و زمین بسبب وی قرار و آرام میگیرد عرض کردم
یا امیر المؤمنین ع او کیست فرمود که صدیق و فاروق و عالم و پرهیزکار و شجاع و یکتا از این امت است عرض کردم
یا امیر المؤمنین ع او کیست فرمود کسیست که خدا تعالی در شان او فرموده و یتلوه شاهد منه یعنی از بعد
رسول خدا ص شاهدی از خود او برای او خواهد آمد که عبارت باشد از علی بن ابیطالب ع زیرا چنانکه شاهد

مدعای شاهد او بنده را ثابت میکند همچنین علی بن ابیطالب ع با معجزات قاهرات و آیات باهرات مدعای رسول
خدا ص را شاهدی از خود او برای او خواهد آمد که عبارت باشد از علی بن ابیطالب ع زیرا چنانکه که نبوت و
رسالت باشد تصدیق و اثبات نمود و نیز در شان او فرموده والذی عنده علم الکتاب یعنی کسیکه علم قران نزد
نزد او است و نیز فرموده الذی جاء بالصدق یعنی کسیکه با راستی آمد و الذی صدق به و الناس کلهم کافرون
غیره یعنی کسیکه خدا را تصدیق نموده در حالتیکه همه خلایق کافر بودند بغیر از او عرض کردم یا امیر المؤمنین ع
نام او را برای ذکر بکن فرمود نامش را برای تو ذکر کردم یا ابا الطفیل بخدا سوگند یاد میکنم هرگاه اکر همه شیعیان
من که با ایشان بجهاد میروم و در مقام اطاعت من ایستاده اند و مرا بالقب امیر المؤمنین ع نامیده اند و جهاد
مخالفان مرا حلال دانسته اند بنزد من ایند و بایشان خبر دهم بعضی از چیزهای حق که در قرآنست که
جبرئیل انرا بمحمد ص نازل نموده هرآینه از سر من متفرق و پراکنده شوند حتی از ایشان جمع قلیلی در نزد من باقی میمانند
که تو و امثال تو میباشند از شیعیان من انگاه مضطرب شدم و عرض کردم یا امیر المؤمنین ع من و امثال من از
سر تو متفرق میشویم یا در نزد تو ثابت قدم میباشیم فرمود بلکه با من ثابت قدم میباشید بعد از آن بر من متوجه
شد و فرمود که امر ما دشوار و دشوار شده است شمرده از آنمیشناسند مگر سه گروه ملک مقرب و پیغمبر مرسل
یا بنده مؤمن نجیب که خدا قلب و را برای ایمان امتحان نموده یا ابا الطفیل بدرستیکه رسولخدا ص از دنیا رحلت
فرمود پس همه خلایق بسوی ضلالت و جهالت برگشتند مگر انانکه خدا تعالی ایشان را از برکت ما اهل بیت ع
نگاهداشت در تفسیر عیاشی از سلام بن مستنیر او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که ایشان یعنی
خلفاء جور بخود شان بستند نام امیر یعنی لقب امیر المؤمنین ع بودن را که خدا تعالی احدی را با آن نام ننامیده
است مگر علی بن ابیطالب ع را و تاویل آن نام هنوز بعرصه ظهور و تحقق نرسیده عرض کردم فدای تو شوم تاویل آن
کی میاید فرمود وقتیکه تاویل آن رسید خدا تعالی اند کی پیش از ظهور تاویل آن پیغمبران و مومنان را جمع میکند
تا اینکه با نحضرت یاری میکنند و اینست معنی قول خدا تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة
تا قول خدا تعالی و انا معکم من الشاهدین پس در آنروز رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بید خود رایت را به علی
بن ابیطالب علیه السلام میدهد پس آنحضرت بر همه خلایق امیر و بزرگ میشود و همه خلایق در زیر بیرق او می
باشند و او امیر ایشان میشود و اینست تاویل لقب امیر المؤمنین ع بودن در تفسیر مذکور از زراره روایت
نموده او گفته که باقر ع فرمود کل نفس ذائقة الموت یعنی هر ذی نفس شربت مرگرا خواهد چشید کسیکه کشته شده
شربت مرگرا نچشیده و ناچار است از اینکه بدنیا رجوع بکند تا اینکه شربت مرگرا بچشد در تفسیر مذکور از
سیرین روایت کرده او گفته که در خدمت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله بودم ناگاه آنحضرت فرمود که خلایق
در خصوص این آیه چه میگویند و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی با جد و جهد بخدا سوگند
یاد نمودند که هرآینه خدا زنده نمیکند کسیرا که میمیرد عرض کردم که چنین میگویند که این آیه در شان ملحدان
است ایشان گویند که قیامت و زنده شدن و حشر و نشر نیست فرمود دروغ گفته اند بخدا سوگند یاد دارم
کنم اینست جز این نیست هرآینه مضمون این آیه در وقتی متحقق میشود که قائم ع قیام نماید و جماعتی با وی بر دنیا
رو میاورند و در آن وقت مخالفان شما گویند که ای جماعت شیعه دولت شما ظاهر و اشکار گردید و این از دروغ
گفتن شما است که میگوئید که فلان و فلان بدنیا رجوع کردند نه چنین است که میگوئید بخدا سوگند یاد میکنم
هرآینه خدا تعالی زنده نمیکند کسیرا که میمیرد دلیل بر اینکه این آیه در خصوص مخالفان است نه ملحدان اینست
که مضمون آیه چنین است که با جد و جهد بخدا سوگند یاد نمودند و ملحدان و مشرکان بخدا سوگند یاد نمیخوردند
زیرا که تعظیم شان لات و عزی در نزد ایشان فزون تر و شدید تر است از اینکه انها را بگذارند و بچیزدیگر قسم بخورند
بخورند بعد از آن خدا تعالی در جواب ایشان فرموده بلی وعدا علیه حقا لیبین لهم الذی یختلفون فیه و
لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون یعنی بلی خدا زنده میکند انانرا
که مرده اند این وعده ایست حق تا اینکه ظاهر کرداند بکافران آنچیزی را که در خصوص آن
اختلاف میکنند و تا اینکه بدانند آنانکه کافر شده اند که ایشان دروغگویان بوده اند اینست جز این
نیست قول ما هر چیزیکه اراده میکنیم از برای آفرینیم اینست که میگوئیم که هست باش پس هست میشود در
کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن ابی الخطاب او از وهب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از
باقر ع پرسیدم از معنی قول خدا تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة

نقاتلون فی سبیل الله فیقتلون تا آخر آیه یعنی خدا تعالی از مؤمنان مالها و جانهای ایشان را خریده در عوض
اینکه برای ایشان بهشت بدهد ایشان در راه خدا جنگ و جهاد نمایند پس بکشند و کشته شوند آنحضرت فرمود
که این در خصوص عهد و پیمانی است که خدا با مؤمنان بسته بعد از آن خواندم التّائبون العابدون
آنحضرت فرمود که چنین مخوان لیکن التّائبین العابدین بخوان تا آخر آیه بعد از آن فرمود وقتیکه این جماعت
را یعنی تائبان و عابدان را دیدی هر اینه ایشانند آنانکه خدا تعالی مالها و جانهای ایشان را خریده یعنی
در روز رجعت بعد از آن آنحضرت فرمود که هیچ مؤمن نیست مگر اینکه برای او مرگی هست و کشته شدنی
هر که بمیرد در روز رجعت زنده کرده میشود تا اینکه کشته گردد و هر که کشته گردد زنده کرده میشود تا
اینکه شربت مرگ را بچشد در تفسیر عیاشی از ابی بصیر مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب منتخب
البصائر از سعد و او از ابی عیسی و ابن عبد الجبار و احمد حسن فضال در یک جا ایشان از حسن بن علی بن
فضال و او از احمد بن مثنی و او از شعیب حذّاء و او از ابی الصّباح روایت کرده و گفته که از باقر ع پرسیدم گفتم
فدای تو شوم میخواهم مسئله بپرسم و ناخوش میدارم که نام آنرا ببرم فرمود که سؤال تو از روا وردن خلائق
در روز رجعت عرض کردم آری فرمود که این از قدرت خدا تعالی است و قدرت خدا را انکار
نمیکند مگر طایفهٔ قدریه از معتزله که بسیاری را از قدرتهای خدا منکر شدند این قدرت را انکار مکن تا
دو دفعه فرمودند بدرستیکه بنزد رسول خدا صلعم طبقی از بهشت آوردند که در آن خوشهٔ انگور یا خرما
بود که با آن سنّت گفته میشد آنحضرت آنرا گرفت در حالتیکه آن طبق اشاره بود به سنت و خصلت آنانکه
پیش از شما بودند مؤلف گوید که فرستادن آن طبق بخدمت رسول خدا صلعم اینست برای که آنحضرت
بداند که در میان امت او واقع میشود چیزهائیکه در میان امتان گذشته واقع گردید و حال آنکه رجعت
بارها در میان امتان گذشته واقع گردیده شده در کتاب مذکور از ابن عیسی و او از حسن و او از حسین بن علوان
و او از محمد بن داود عبدی و او از اصبغ بن نباته روایت نموده و گفته که عبد الله بن ابی بکر لشکری رو به سمت امیر
المؤمنین ع کرده از جا برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین ع بدرستیکه ابو معتمر در همین ساعت سخنی گفته
که در حوصلهٔ ام نمیگنجد فرمود که آن چیست گفت که میگوید که تو با و خبر داده که از رسول خدا ص شنیده میفرمود
که ما دیده ایم یا شنیده ایم مردی را که بحسب سن از پدرش بزرگتر است امیر المؤمنین ع فرمود که آیا اینست آن سخن
که در دلت نگنجیده عرض کرد آری آیا تو این سخن را تصدیق میکنی و چنین مردی را میشناسی فرمود آری وای بر تو
یا ابن الکوا بشنو از من تا از این ماجری خبر دهم بدرستیکه عزیر از میان اهل و عیالش بیرون آمد در ماهی که زن
اش در آن ماه زاییدنی بود و او در این روز پس پنجاه سال چون خدای تعم بسبب گناهی که از او سر زد مبتلا گردانید
تا اینکه او را صد سال میرانید بعد از آن زنده گردانید آنگاه بسوی اهل خویش برگشت در حالتیکه پنجاه ساله بود و
پسرش او را پیشواز نمود در حالتیکه صد سال داشت پس خدا تعالی عزیر را بجهة استبعادی که در خصوص زنده
کردن مردگان از او سرزده بود بدنیا برگردانید تا اینکه خدا تعالی بر زنده نمودن مرده قادر و توانا است
و بعد از زنده شدن آنچه که میخواست گفت یعنی گفت دانستم که خدا تعالی بر همه چیز قادر و توانا است بعد از
آن امیر المؤمنین ع با و فرمود که هر چه میخواهی بپرس عرض کرد آری میپرسم بدرستیکه جماعتی از اصحاب تو گمان
چنان میکنند که بعد از مرگ بدنیا خواهند برگشت آنحضرت فرمود آری چنان است که میگویند و هر چه از
ایشان شنیده همان نهج نقل بکن و چیزی بر آن میفزا و توجیه کفتی بر ایشان گفت که با ایشان گفتم که هیچیک را
از اینها تصدیق نمیکنم آنحضرت فرمود که وای بر تو بدرستیکه خدا تعالی قومی را بسبب گناهان شان مبتلا گردانید
پس ایشان را پیش از رسیدن اجلهای شان که برای ایشان قرار داده شده بود میراند بعد از آن زنده کرده
بدنیا برگردانید تا اینکه روزیهای خود را خورده نمایند بعد از آن خدا تعالی ایشان را باز میراند راوی
گوید که این سخن بر ابن الکوا گران آمد و در دلش جا گیر نشد آنحضرت فرمود که وای بر تو بدرستیکه خدا تعالی
در کتاب خود فرموده واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام از
میان قوم خود برای میقاتگاه ما هفتاد مرد برگزید تا ایشان را با خود ببرد برای اینکه در وقت برگشتن به
نزد بزرگان بنی اسرائیل شهادت کنند که خدای تعم با وی سخن گفت پس اگر ایشان آنرا قبول میکردند و تصدیق
مینمودند هر اینه این برای ایشان بهتر میبود لیکن بموسی گفتند که ما بتو ایمان نمیآوریم و ترا تصدیق نمیکنیم
تا وقتیکه خدا را آشکار ببینیم خدا تعالی حال ایشان را حکایت نموده میفرماید فاخذتهم الصّاعقة وانتم

تنظرون

تنظرون ثمّ بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون یعنی ایشان را صاعقه گرفت در حالتیکه شما نگاه میکردید
بعد از آن شما را بعد از مردن زنده کردانید هم برای اینکه شکر مرا بجا آورید یا ابن الکوا آیا میدانی که این
جماعت بعد از آنکه وفا نمودند بمنزلهای خویش برگشتند ابن الکوا عرض کرد که آیا ایشان بمنزلهای خویش برگشتند
پس چیست معنی قول خدا تعالی ثمّ اماتهم مکانهم یعنی بعد از آن ایشان را یعنی آن هفتاد نفر را در همانجا که زنده
گردانیده بود میراند پس این آیه دلالت دارد بر اینکه ایشان بمنزلهای خویش برنگشتند امیر المؤمنین ع فرمودند
چنین است که میگوئی وای بر تو آیا خدای تعم در کتاب خود بتو خبر نداده چنانکه میفرماید وظلّلنا علیکم الغمام
وانزلنا علیکم المنّ والسّلوی یعنی با ابر بر شما سایه انداختیم و منّ و سلوی بر شما نازل کردیم و این بعد از وفات
ایشان بود در وقتیکه ایشان را زنده کردانید و نیز یا ابن الکوا مثل ایشان مثل بزرگان بنی اسرائیل است چنانکه
خدا تعالی میفرماید الم تر الی الّذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثمّ احیاهم
یعنی آیا نگاه نکردی با نانکه از دیار خود بسبب بیم از مرگ بیرون رفتند در حالتیکه چند هزار نفر بودند پس خدای
تعالی با ایشان گفت که بمیرید ایشان مردند بعد از آن خدا ایشان را زنده کردانید و نیز خدای تعالی در حق عزیر
فرموده چنانکه خبر داده او کالّذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها فقال انّی یحیی هذه الله بعد موتها
فاماته الله مائة عام ثمّ بعثه یعنی مثل کسیکه گذارش بقریه افتاد که از اهل و سکنه خالی بود پس از راه تعجب
و استبعاد گفت از کجا و چگونه خدا تعالی این مردگان را بعد از مردن شان زنده میگرداند پس خداوند
کردگار او را بسبب این استبعاد صد سال میراند بعد از صد سال زنده نمود و بدنیا برگردانید و با و
فرمود که چند مدّت مکث و درنگ نمودی گفت که یک روز یا قدری از یک روز درنگ نمودم فرمودند نه
چنین است که میگوئی بلکه صد سال درنگ نمودی پس یا ابن الکوا در قوت و توانائی خدا تعالی شک مکن
در کتاب مذکور از سعد و او از ابن ابی الخطّاب و او از ابی خالد قماط و او از عبد الرحمن قیصر و او از باقر ع روایت نموده
که آنحضرت این آیه را خواند انّ الله اشتری من المؤمنین اموالهم وانفسهم ترجمه آیه پیشتر گذشت بعد
از آن فرمود که آیا میدانی که مراد از این آیه چیست و مراد از مؤمنان که در اینجا ذکر شده کیانند عرض کردم که
مؤمنان قتال و جهاد میکنند پس میکشند و کشته میشوند فرمود که چنین نیست و لیکن هر که از مؤمنان
کشته شود بدنیا برگردانده شود تا اینکه بمیرد و هر که بمیرد بدنیا برگردانده میشود تا اینکه کشته گردد و این از
قدرت خدا است آنرا انکار مکن در تفسیر عیاشی از عبد الرحمن مثل این را روایت نموده در کتاب منتخب
البصائر بدین اسناد از ابی خالد قماط و او از حمران بن اعین و او از باقر ع روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض
کردم که آیا در میان بنی اسرائیل چیزی بود که مثل آن در میان این امّت نباشد فرمود که چنین چیز نیست عرض
کردم پس از قول خدا تعالی بمن خبر ده الم تر الی الّذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
ثمّ احیاهم یعنی آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند در حالتیکه ایشان چند
هزار نفر بودند پس خدا با ایشان گفت که بمیرید پس مردند بعد از آن خدا ایشان را زنده کردانید حتی خلایق
ایشان را دیدند که زنده شدند بعد از آن در همان روز نیز ایشان را میراند یا چنین است که من کور شد
تا اینکه ایشان را زنده کرده و بدنیا برگردانید و مدّتی تعیّش نمودند فرمود بلکه بدنیا برگردانید حتی در خانها
سکنی نمودند و نشستند و طعام خوردند و زن گرفتند و هر قدری که خدا خواسته بود بدین نهج درنگ نموده
تعیّش کردند بعد از آن با اجلهای خویش وفات یافتند در کتاب مذکور از سعد و او از ابن عیسی و او از یقطینی و او از
حسین بن سفیان و او از عمرو بن شمر و او از جابر بن یزید و او از صادق علیه السّلام روایت نموده که آنحضرت فرمود
که مر علی را در روی زمین رو آوردنی و رجعتی است با پسرش امام حسین ع بیاید و خود رو میآورد تا اینکه
انتقام او را از بنی امیّه و معویه و از آنانکه بجنگ او حاضر شده بودند بگیرد بعد از آن خدا تعالی در این
روز یاران خود را از اهل کوفه سی هزار نفر و از سایر مردم هفتاد هزار نفر بسوی بنی امیّه میفرستد و در صفّین
با ایشان مانند دفعهٔ اوّل میجنگند حتی همه ایشان را بقتل میرسانند و احدی را از ایشان باقی نمیگذارند که
خبر ببرد بعد از آن خدا تعالی زنده میگرداند و بشدید ترین عذابها ایشان را با فرعون و آل فرعون مبتلا
میگرداند بعد از آن برای آنحضرت رجعتی میباشد با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حتی آنحضرت خلیفه
روی زمین میشود و ائمّه علیهم السّلام عمّال و والیان او میباشند و خدا تعالی او را آشکارا مبعوث مینماید
پس عبادت و بندگی او در روی زمین آشکارا میباشد چنانکه بخدا در روی زمین در خفیه عبادت نمود بعد

از آن صادق علیه السلام فرمود ای امیرالمؤمنین ع دو بار بر دنیا رجوع خواهد فرمود بعد از آن با دست مبارک اشاره نمود که انحضرت چند برابر این بدنیا رجوع خواهد خدا بتعالی سلطنت همه اهل دنیا را از روی که دنیا آفریده تا روز فانی شدن آن بپیغمبر صلّعم عطا میفرماید تا اینکه وفا نماید بآنچه که در کتاب خود در حق انحضرت وعده نموده چنانکه فرموده وَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی آن حضرت را بر همه دینها غالب میکرداند هر چند که مشرکان آنرا ناخوش بدارند در کتاب مذکور از سعد او از موسی بن عیسی او از خالد بن یحیی روایت نموده او کفته که بخدمت صادق ع عرض کردم که آیا ابوبکر را رسول خدا صلّعم صدیق نامید فرمود بلی و سببش آن بود که وقتیکه ابوبکر با انحضرت در غار بود انحضرت فرمود بدرستیکه من کشتی عبد المطلب را می بینم که در دریا کم شده در تلاطم است ابوبکر عرض کرد که آیا کشتی را میبینی فرمود آری عرض کرد که یا رسول الله ع آیا میتوانی که آنرا بمن بنمائی فرمود که بنزدیک من آی پس نزدیک رفت انحضرت دست مبارکش را بر هر دو چشم او مالید بعد از آن باو فرمود که نگاه کن او نگاه کرد ناگاه دید که کشتی در دریا تلاطم میکند بعد از آن به قصرهای اهل مدینه نگاه کرد و در پیش خود کفت حالا دانستم تصدیق نمودم که تو ساحری پس رسول خدا صلّعم از راه طعن فرمود که تو صدیقی یعنی ساحر بودن مرا تصدیق کردی بعد از آن عرض کردم که چرا عمر بفاروق نامیده شد فرمود آری نمی بینی که او در میان حق و باطل فرق کذاشت و خلافت را بر باطل واداشت عرض کردم که چرا سالم بامین ملقب کردید فرمود در زمانی که کاغذها را نوشتند و بدست سالم سپردند او نگاه امین کردید عرض کردم که یا رسول خدا صلّعم فرمود که از دعوت سعد بپرهیزید و اجتناب بکنید یعنی باو تابع مشوید فرمود آری عرض کردم که این چکونه است فرمود که سعد بدنیا بر میکردد و با علی ع میجنکد شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از علی بن سلیمان بن رشید او از حسن بن علی خزاز روایت کرده او کفته که علی بن ابی حمزه بخدمت امام رضا ع داخل کردید عرض کرد که آیا تو امامی فرمود آری عرض کرد که از جدت امام جعفر صادق ع شنیدم میفرمود که امام نمیشود مکر کسیکه مر او را بعد از خود اولادی باقی بماند فرمود یا شیخ کفته جدم را فراموش نکرده لیکن خود را فراموش کرده بنظر میدهی... امام جعفر ع اینچنین نفرموده است بلکه چنان فرموده که امام نمیباشد مکر کسیکه برای وی بعد از خود اولادی باقی ماند مکر امامیکه حسین بن علی علیهما السلام بر او خروج میکند پس او را بعد از خود اولادی نمیماند که علی بن حمزه عرض کرد که فدای تو شوم راست کفتی چنین شنیدم از جدت رسول خدا صلّعم در تفسیر عیاشی از فارعة بن موسی روایت کرده او کفته که صادق آل محمد صلّعم فرمود که اول کسیکه بدنیا بر میکردند حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او و یزید بن معویه و اصحاب او و بنید پس انحضرت در عوض کردهای ایشان طابق النعل بالنعل ایشان را بقتل میرساند بعد از آن انحضرت این آیه را تلاوت فرمود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی بعد از آن خروج نمودن را بر بنی امیه بر کردانیم بشما دادیم با موال و اولاد بشما مدد کنیم و جمعیت شما را بیشتر از ایشان کردیم در کتاب کنز الفواید آورده که حسن بن ابوالحسن دیلمی باسناد خود تا بمحمد بن علی از صادق ع در خصوص قول خدا بتعالی روایت نموده أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ یعنی آیا کسیکه باو وعدهٔ خوب دادیم پس هر آینه او بآن وعده خواهد رسید انحضرت فرمود کسیکه خدا بتعالی باو وعدهٔ خوب داده علی بن ابیطالب علیه السلام است خداوند کردکار باو وعده فرموده که در دنیا از دشمنانش برای وی انتقام کشد و در آخرت برای او و دوستانش بهشت وعده نموده شیخ مفید در کتاب مجالس از کاتب و از زعفرانی او از ثقفی او از اسمعیل بن ابان او از فضل بن زبیر او از عمران بن میثم او از عبایهٔ اسدی روایت نموده او کفته که از علی ع شنیدم میفرمود که من آقای پیرانم و در من سنتی و خصلتی هست از خصلتهای ایوب بخدا سوکند یاد میکنم هر آینه خدا بتعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع میکند چنانکه برای یعقوب ع اهل و طایفه او را جمع نمود محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال او از ابوصالح خلف بن حماد او از سهل بن زیاد او از علی بن حکم او از علی بن مغیره او از باقر ع روایت نموده که انحضرت فرمود کویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامهٔ سیاه بر سر کذاشته و هر دو ذوابهٔ آن در میان دوشانش افتاده از پایین کوه در پیشروی قائم ما اهل بیت با چهار هزار نفر الله اکبر کویان بر بالای کوه رو میاورند در کتاب مذکور از عبد الله بن محمد او از وشا او از احمد بن عائذ او از ابی خدیجه روایت نموده او کفته که از صادق ع شنیدم میفرمود که از خدا بتعالی در خصوص پسرم اسمعیل مسئلت نمودم که او را بعد از من باقی بکذارد پس خدا بتعالی از اینمقام ابا نمود لیکن در خصوص وی برای من رتبه و منزلت دیگر عطا فرمود و آن اینست که اول کسی میباشد که با ده نفر از اصحابش زنده میشوند از قبر بر میخیزند و از ایشان یکی عبد الله بن شریک است و او صاحب بیدق اسمعیل میباشد در

کتاب منتخب البصایر از سعد او از ابن عیسی و ابن ابی الخطاب در یکجا ایشان از وشا او از احمد بن عائذ او از سلمهٔ سالم بن مکرم جمال مثل این حدیث را روایت نموده و در این روایت چنین است که در میان آن دو نفر عبد الله بن شریک عامری است و در میان ایشان صاحب بیدق است کشی در کتاب رجال ذکر نموده که در کتاب محمد بن حسن بن بندار قمی بخطش یافتم که حسن بن احمد مالکی از جعفر بن فضل بن خرداد کفت که محمد بن فرات کفتم آیا باصبغ ملاقات نموده کفت آری با پدرم با و ملاقات نمودم او را پیری دیدم که موی سر و ریش اش سفید شده بود ریش دراز داشت پدرم بوی کفت که خبر ده بما حدیثی را که از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده باشی کفت که از انحضرت در بالای منبر شنیدم میفرمود که من آقای پیرانم در من سنتی هست از سنتهای ایوب علیه السلام هر آینه خدای تعالی پراکنده شدهای مرا برای من جمع میکند چنانکه آنها را برای ایوب علیه السلام جمع نمود راوی کوید که این حدیث را من و پدرم هر دو از اصبغ بن نباته شنیدیم و از این ماجری نکذشت مکر اندکی تا اینکه اصبغ وفات نمود رحمت خدا بر او باد در کتاب مذکور از ظاهر بن عیسی او از شجاع او از حسین بن بشار او از داود رقی روایت نموده او کفته که بخدمت او یعنی امام ع عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم نازک کردیده اند دوست میدارم عمرم با کشته شدن در راه شما تمام شود انحضرت فرمود که چارهٔ از این نیست اکر حالا نصیبت نباشد در روز رجعت خواهد شد در کتاب مذکور از احمد بن محمد بن رباح او از محمد بن عبد الله بن غالب او از محمد بن ولید او از یونس بن یعقوب او از عبد الله خفته روایت نموده او کفته که ابان بن تغلب بمن کفت که کذارم بر جماعتی افتاد که بر روایت من از امام جعفر صادق ع نسبت عیب میدادند با ایشان کفتم که چه کونه مرا ملامت و مذمت میکنید در خصوص روایت نمودنم از مردی که هیچ چیز از او نپرسیدم مکر اینکه در جوابم کفت که رسول خدا صلّعم چنین فرموده یعنی روایت من از صادق ع عیب ندارد زیرا که همه چیزها را از رسول خدا صلّعم نقل میکند نه از پیش خود میکوید ابان بن تغلب کوید بارهٔ کودکان میکفتند شنیدم میخواندند العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی تعجب بسیار هست از چیزهائی که در میان جمادی و رجب واقع میشود آنرا از آن حضرت پرسیدم فرمود که در میان جمادی و رجب زنده کان بمردکان ملاقات خواهند نمود یعنی در روز رجعت مردکان زنده شده با زندکان هم ملاقات میکنند در کتاب منتخب البصایر آورده که مطلع شدم بکتابی که خطبه های مولای ما امیرالمؤمنین ع در آن نوشته بود و در آن کتاب با خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس نوشته شده بود چیزیکه صورتش اینست که کاتب این کتاب دو مرد بعد از صادق ع ذکر نموده یعنی در میان خود و صادق ع دو راوی ذکر کرده پس بنابراین ممکنست که تاریخ نوشتن انکتاب دویست سال از هجرت کذشته باشد زیرا که انحضرت صد و چهل سال از هجرت کذشته وفات یافت و عمر آن دو مرد که در میان ... واسطه بودند تخمیناً شصت سال میباشد بعضی را از چیزهائی که در انکتاب است از ابی روح فرج بن فروه از مسعدة بن صدقه او از صادق ع روایت نموده و بعضی دیکر از آنها از غیر این دو نفر روایت شده و در این کتاب خطبهٔ ذکر نموده و آنرا بامیرالمؤمنین ع نسبت داده و آن باسم خطبهٔ مخزون نامیده میشود و آن اینست

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْأَحَدِ الْمَحْمُودِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ وَعَلَا بِقُدْرَتِهِ أَحْمَدُهُ عَلَى مَا عَرَّفَ مِنْ سَبِيلِهِ وَأَلْهَمَ مِنْ طَاعَتِهِ وَعَلَّمَ مِنْ مَكْنُونِ حِكْمَتِهِ فَإِنَّهُ مَحْمُودٌ بِكُلِّ مَا يُولِي مَشْكُورٌ بِكُلِّ مَا يُبْلِي وَأَشْهَدُ أَنَّ قَوْلَهُ عَدْلٌ وَحُكْمَهُ فَصْلٌ وَلَمْ يَنْطِقْ فِيهِ نَاطِقٌ بِكَانَ إِلَّا كَانَ قَبْلَ كَانَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللّٰهِ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ خَيْرُ مَنْ أَهَلَّ أَوَّلًا وَخَيْرُ مَنْ أَهَلَّ آخِرًا فَكُلَّمَا نَسَخَ اللّٰهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِ الْفَرِيقَيْنِ لَمْ يُسْهِمْ فِيهِ عَاهِرٌ وَلَا نِكَاحُ جَاهِلِيَّةٍ ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَاتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ فَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَلِلْحَقِّ دَعَائِمَ وَلِلطَّاعَةِ عِصَمًا يُعْصَمُ بِهِمْ وَيُقِيمُ مَنْ حَقِّهِ فِيهِمْ عَلَى ارْتِضَاءٍ مِنْ ذٰلِكَ وَجَعَلَ لَهَا رُعَاةً وَحَفَظَةً يَحْفَظُونَهَا بِقُوَّةٍ وَيُعِينُونَ عَلَيْهَا أَوْلِيَاءَ ذٰلِكَ بِمَا وَلُوا مِنْ حَقِّ اللّٰهِ فِيهَا أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ رُوحَ الْبَصَرِ رُوحُ الْحَيٰوةِ الَّذِي لَا يَنْفَعُ إِيمَانٌ إِلَّا بِهِ مَعَ كَلِمَةِ اللّٰهِ وَالتَّصْدِيقِ بِهَا فَالْكَلِمَةُ مِنَ الرُّوحِ وَالرُّوحُ مِنَ النُّورِ وَالنُّورُ نُورُ السَّمٰوَاتِ فَبِأَيْدِيكُمْ سَبَبٌ وَصَلَ إِلَيْكُمْ مِنْهُ إِيثَارٌ وَاخْتِيَارٌ نِعْمَةُ اللّٰهِ لَا تَبْلُغُوا شُكْرَهَا خَصَّصَكُمْ بِهَا وَاخْتَصَّكُمْ لَهَا تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ فَأَبْشِرُوا بِنَصْرٍ مِنَ اللّٰهِ عَاجِلٍ وَفَتْحٍ يَسِيرٍ يُقِرُّ اللّٰهُ بِهِ أَعْيُنَكُمْ وَيَذْهَبُ بِحُزْنِكُمْ وَكُفُّوا مَا تَنَاهَى النَّاسُ عَنْكُمْ فَإِنَّ ذٰلِكَ لَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللّٰهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسُنِ وَيَثْبُتُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ وَذٰلِكَ عَوْنُ اللّٰهِ لِأَوْلِيَائِهِ يَظْهَرُ فِي خَفِيِّ

بیان نامیدن ابوبکر بصدیق و عمر بفاروق

بیان خطبه مخزون امیرالمؤمنین ع

نعمته لطیفا وقد اثمرت لاهل التقوى اغصان شجرة الحیوة وان فرقانا من الله بین اولیائه واعدائه فیه شفاء
للصدور وظهور للنور یعز الله به اهل طاعته ویذل به اهل معصیته فلیعد امرء لذلك عدته ولا عدة
له الا بسبب بصیرة وصدق نیة وتسلیم وسلامة اهل الخفة فی الطاعة ثقل المیزان وثقل المیزان بالحکمة
والحکمة ضیاء للبصر والشك والمعصیة فی النار ولیسا منا ولا لنا ولا الینا قلوب المؤمنین مطویة
على الایمان اذا اراد الله اظهار ما فیها فتحها بالوحی وزرع فیها الحکمة وان لکل شیء انا یبلغه لا یعجل
الله بشیء حتى یبلغ اناه ومنتهاه فاستبشروا وابشروا بما بشرتم واعترفوا بقربان ما قرب لکم وتنجزوا ما وعد
ان منا دعوة خالصة یظهر الله بها حجته البالغة ویتم بها نعمه السابغة ویعطی بها الکرامة الفاضلة من استمسك
بها اخذ بحکمة اتاکم الله برحمته ومن رحمته نور القلوب ووضع عنکم اوزار الذنوب وعجل شفاء صدورکم
وصلاح امورکم وسلام منا دائما علیکم تسلمون به فی دول الایام وقرار الارحام فان الله اختار لدینه اقواما
انتجبهم للقیام علیه والنصرة له بهم ظهرت کلمة الاسلام وارجاء مفترض القرآن والعمل بالطاعة فی
مشارق الارض ومغاربها ثم ان الله خصصکم بالاسلام واستخلصکم له لانه اسم سلامة وجماع کرامة
اصطفاه الله فنهجه وبین حججه وارف ارفه وحده ووصفه وجعله رضی کما وصفه ووصف اخلاقه و
بین اطباقه واکد میثاقه من ظهر وبطن ذی حلاوة وامن فمن ظفر بظاهره رای عجائب مناظره فی موارده
ومصادره ومن فطن بما بطن رای مکنون الفطن وعجائب الامثال والسنن فظاهره انیق وباطنه عمیق
لا تنقضی عجائبه ولا تفنى غرائبه فیه ینابیع النعم ومصابیح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتیحه ولا تنکشف الظلم
الا بمصابیحه فیه تفصیل وتوصیل وبیان الاسمین الاعلین اللذین جمعا فاجتمعا لا یصلحان الا معا یسمیان
فیعرفان ویوصفان فیجتمعان قیامهما فی تمام احدهما فی منازلهما جرى بهما ولهما نجوم وعلى نجومهما
نجوم سواهما تحمی حماه وترعى مراعیه وفی القرآن بیانه وحدوده ومواضع تقادیر ما خزن بخزائنه ووزن بمیزان
العدل وحکم الفصل ان رعاة الدین فرقوا بین الشك والیقین وجاؤوا بالحق المبین قد بینوا الاسلام تبیانا
واسسوا له اساسا وارکانا وجاؤوا على ذلك شهودا وبرهانا من علامات وامارات فیها کفاء لمکتف وشفاء
لمشتف یحمون حماه ویرعون مرعاه ویصونون مصونه ویهجرون مهجوره ویحبون محبوبه بحکم الله وبره و
بعظیم امره وذکره بما یجب ان یذکر به یتواصلون بالولایة ویتلاقون بحسن اللهجة ویتساقون بکاس
رویة ویتراعون بحسن الرعایة بصدور بریة واخلاق سنیة وبسلام رضیة لا یشرب فیه الدنیة ولا
تشرع فیه الغیبة فمن استبطن من ذلك شیئا استبطن خلقا سنیا وقطع اصله واستبدل منزله بنقضه مبرما
واستحلاله محرما من عهد معهود الیه وعقد معقود علیه بالبر والتقوى وایثار سبیل الهدى وعلى ذلك عقدهم
وعلیه یتحابون وبه یتواصلون فکانوا کالزرع وتفاضله یبقى فیؤخذ منه ویفنى وتبعثه التخصیص ویبلغ
منه التخلیص فانتظر امرء فی قصر ایامه وقلة مقامه فی منزله حتى یستبدل منزلا لیضع متحوله ومعارف منقلبه
فطوبى لقلب سلیم اطاع من یهدیه وتجنب ما یردیه فیدخل مدخل الکرامة فاصاب سبیل السلامة
یبصر ببصره واطاع هادی امره دل افضل الدلالة وکشف غطاء الجهالة المضلة الملهیة فمن اراد تفکرا
وتذکرا فلیذکر رایه ولیبرز بالهدى ما لم تغلق ابوابه وتفتح اسبابه وقبل نصیحة من نصح بخضوع و
حسن خشوع بسلامة الاسلام ودعاء التمام وسلام بسلام تحیة دائمة لخاضع متواضع یتنافس بالا
یمان ویتعارف عدل المیزان فلیقبل امره واکرامه یقول ولیحذر قارعة قبل حلولها ان امرنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملك مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان لا یعی حدیثنا الا حصون
حصینة او صدور امینة او احلام رزینة یا عجبا کل العجب بین جمادی ورجب چونکه خطبه تا اینجا نهایت

بیان ترجمهٔ خطبهٔ امیر المؤمنین

بلاغت فقرات و فصاحت کلمات و غموض الفاظ و عبارات داشت لهذا از ابعاد رتش نقل نمودم و تتمهٔ آن
در این طرز و اسلوب نبود از اینجهة بعینها نقل کرده بمحض ترجمه اکتفا نمودم حاصل مضامین فقرات بلاغت
آیات آنست که حمد یاد میکنم خدا را که بی جزو و بی شریك بسند یده شده است آنچنان خدائی که بسلطنتش یکانه
و بقدرتش بلند پایه شده حمد میکنم او را در سبیل و طریقش که شناخته شده و در عوض طاعت و عبادت
اش که الهام شده و در عوض حکمت پنهانش عوض شده او که بما معلوم گشته پس او سزاوار حمد و ثنائیست
در مقابل همه چیزها که عطا میکند و سزاوار شکر است در عوض همه بلاها که خلایق را بآنها امتحان مینماید
و گواهی میدهم باینکه قول او عدل و حکم او فرق کذارنده است در میان حق و باطل و هیچ سخن گویند در حق

او نگفته که او شد مگر آنکه بود پیش از آنکه گفته شود که او شد بهمین جهة تنگی عبارت است اینکه گفته میشود که خدا
شد زیرا که او پیش از همه چیزها بوده و نیستی برا و راه نمییابد و گواهی میدهم باینکه محمد صلعم بندهٔ خدا است و
آقای بندگان او است و بهترین کسانیست که ایشان را در اول زمان به نبوت و خلافت اهل و سزاوار نمود
هر وقتی دو فرقه نمود آنحضرت را در میان بهترین این دو فرقه نمود و زنا و اختلاط نسب و نکاح جاهلیت
به خلقت او راه نیافته بعد از آن خدای تعالی پیغمبری از نما بسوی شما فرستاد آنچنان پیغمبری که مشقت
کشیدن شما بر او گران است و بر شما حریص و مایلست و بمؤمنان بسیار مهربان و رحم کننده است پس تابع
شوید بچیزهائی که خدا بشما نازل کردانیده و بغیر از خدا برای خود تان دوست قرار مدهید اندك زمانی
میشود که خدا را یاد میکند پس بدرستی خدا تعالى برای خیر و نیکوئی اهل و برای حق ستونها و برای طاعت
نگهدارنده قرار داده که خلایق را با ایشان نگه بدارد و حق خود را در میان ایشان بطریقی که پسند دیدها
میدارد و برای آن طاعت نگهبانان و حافظان قرار داده که آنرا با قوت حفظ میکنند و بر پا داشتن آن
اعانت و یاری مینمایند در حالیکه آنرا دوست دارند زیرا که خدا را در آن طاعت حقی است و ایشان آن
حق را دوست میدارند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی بدرستیکه روح دیدهٔ باطن که
مؤمن بآن زنده دل میشود و ایمان نفع نمیبخشد مگر بآن حاصل نمیشود مگر با کلمهٔ خدا و اعتقاد نمودن بآن که
عبارت است از وجود امام علیه السلام پس کلمه که عبارت است از امام علیه السلام از روح است یعنی با روح
دیدهٔ باطن است با اینکه امام علیه السلام هر چه اخذ کرده از روح القدس را داز نور اخذ نموده و نور نور آسمانها
و زمین است که عبارت از وجود واجب تعم پس آنکلمهٔ خدا سببی است در دست شما که از خدا تعالى بشما رسیده
شما را با آن اختیار نموده و برگزیده و آن نعمتی است از جانب خدا که شکر آنرا بجا نمی توانید آورد و بدان از شما و شما را
بآن مخصوص کردانید و این مثلها را برای خلایق میزنیم و آنها را نمیدانند مگر عالمان پس مژده باد شما را به
نصرت و یاری زود از جانب خدا و فتح و گشایش آسان که خدا تعالى چشمهای شما را با آن پر نور و هم و غم را
از شما زایل نموده دلهای شما را مسرور میکرداند خود تان را از چیزهائی که خلایق در آنها بانتها رسیده اند بلند
دارید بدرستی پس اینها بر شما پوشیده نمیماند زیرا که برای شما در وقت هر طاعت معنی هست از جانب خدا
که در زبانها مذکور و در دلها ثابت و محکم میشود و این معین معین خدا است برای دوستانش خدا تعالى در
نعمتهای پنهان خود برای بندگانش ظهور میکند در حالیکه لطف کننده است در حق ایشان و بدرستی شاخهای
درخت زندگی برای اهل تقوی ثمر بخشید بدرستی قرآنی که از جانب خدا نازل شده و در میان دوستان و
دشمنان او فرق گذارنده است شفا بخش سینها است و ظاهر کنندهٔ نور ایمان است خدا وند کردگار بسبب
آن اهل طاعتش را عزیز و اهل معصیتش را ذلیل میکرداند پس هر دو توشهٔ خویش برای طاعت خدا مهیا بکند
و توشهٔ نیست برای وی مگر بسبب بصیرت و صدق نیت و تسلیم و سلامت آنانکه در مقام طاعت و عبادت
تعجیل و شتاب دارند و کسل نمیشوند در وقتی ظاهر میکردد که در روز قیامت میزان شان ثقیل و سنگین شود
و سنگینی میزان عمل در وقتی است که عمل بطریق حکمت باشد یعنی موافق شریعت غرا کرده زیرا که عمل جاهل و نادان
را وزن نیست و قضا و جولانگاه دیدهٔ باطن حکمت است یعنی دل انسان در حکمت سیر و جولان میکند
و اهل شك و معصیت در جهنم اند ایشان نه از ما اند و نه برای نفع ما تلاش میکنند و نه برگشت ایشان
بسوی ما است دلهای مؤمنان با ایمان پیچیده شده و قتیکه خدا تعالى خواست که ظاهر کرداند چیزی
را که در دلهای ایشان است آنگاه آنها را با فتح میگشاید و حکمت را در آنها میکارد و برای هر امری
وقتی است باید با آن وقت برسد خدا تعالى بهیچ چیز تعجیل و شتاب نمیکند تا اینکه وقت آن برسد
پس شاد شوید بمژدهٔ آنکه بشما با آن مژده داده شده و تصدیق نزدیکی امری که بشما خبر داده شده
که آن بشما نزدیك شده و بدانید که خدا وفا کند بوعدهٔ که در حق شما نموده بدرستی که از ما اهل
بیت برای خلایق دعوتی خواهد شد از ریب و ریا و نفاق خالص است خدا تعالى بسبب آن دعوت
حجت بالغهٔ خود را ظاهر و نعمت کاملهٔ خود را تمام خواهد کردانید و کرامت فرمودن خود را به
سبب آن خواهد فرمود که بآن دعوت چنگ بزند حکمت بدست میآورد خدا وند کردگار و
رحمت خود را بشما عطا فرموده و از رحمت خود دلهای شما را پر نور کردانید و وزر و وبال گناهان
را از گردنهای شما انداخت و بشفای سینهای شما و اصلاح کارهای شما تعجیل و شتاب

نموده واز ما بر شما ها همیشه سلام باد که بسبب آن سلام درد دلهای روزگار و در ترجیه زنهای اسلام
شوید پس بدرستیکه خدای تعالی برای دین خود پارهٔ قومها را برگزید برای اینکه پس خدای تعالی ایشان را
برگزید برای اینکه آنرا بر پادارند و بان بر پا نمایند و بسبب ایشان در بلاد مشرق زمین و مغرب زمین
کلمهٔ اسلام و نوشتجات قرآن و عمل کردن بطاعت الهی ظاهر و آشکار گردید بعد از آن خدای تعالی اسلام
را بشما مخصوص گردانید و شما را بسبب آن خالص نمود زیرا که آن اسم سلامت و جمع کرامت خدا
است آنرا برگزید و واضح گردانید و حجتهای آنرا بیان نمود و حدود آنرا قرار داد و آنرا تعیین نمود و
وصف کرد و آنرا چنان نمود که خلایق از آن راضی و خوشنود گردیدند چنانکه خود اخلاق و خصلتها
آنرا وصف نموده و اطوار و احوال آنرا بیان کرده مؤلف گوید که ظاهر اینست که اینجا کلامی که مشتمل باشد
بر وصف قرآن افتاده زیرا که اوصافی که بعد از این فقره ذکر شده اوصاف قرآن است نه اوصاف اسلام
بعد از آن میفرماید که عهد و پیمان قرآن را کما ینبغی مؤکد و محکم نمود و آن صاحب حلاوت و شیرینی
و امن و امان است پس هر که بظاهر آن برسد یعنی ظاهر آنرا ببیند هر آینه عجایب نظرگاههای آن را درک
و موردها و مصدرهای آن می بیند و هر که بر باطن آن برخورد هر آینه مطالب پنهان شدهٔ دل آویز
و مثلها و طریقهای عجیبه مشاهده میکند پس ظاهر آن خوش آیند و باطنش عمیق است عجایب آن تمام
نمیشود و غرایبش باخر نمیرسد و در آنست چشمهای نعمتها و چراغهای ظلمتها و درهای خیراتها گشاده
نمیشود مگر بکلیدهای آن و تاریکیها زایل نمیشود مگر با چراغهای آن و در آنست جدا نمودن پارهٔ چیزها
از یکدیگر و وصل نمودن پارهٔ دیگر بهمدیگر و در آن است بیان آن دو اسم بلند که عبارت باشد از اسم محمد و
علی آنچنانی که در یک جا جمع کرده شده اند و ایشان هم جمع شدن را قبول نموده اند آن دو اسم نفع نمیبخشد
مگر در یک جا یعنی هر که یکی از آنها معتقد شود و بدیگری نشود هر آینه نفع نخواهد بخشید هر وقتی که آنها و
نام برده میشوند شناخته میباشند و هر وقتیکه وصف کرده میشوند در یک جا میباشند و برای آن دو اسم
پارهٔ ستارها هست که عبارت اند از دوازده ائمه علیهم السلام و برای آن ستارها ستارهای دیگر هست
که عبارت باشند از دلایل و براهین مانند قرآن و احادیث و معجزات که بحقیت ایشان دلالت میکنند و
آن ستارها یعنی ائمه علیهم السلام بیضهٔ اسلام و چراگاههای آنرا محافظت میکنند و در قرآن است چه
کونکی بیان و حدود ارکان آن و چهای نقد بر خزاین آن و سنجیدن آن بمیزان عدل و حکم حق در قرآن
است بدرستیکه حافظان دین در میان شک و یقین فرق گذاشته اند و حق را آشکار بمیان آورده اند
و بنیان و اساس و ارکان آنرا بنا نمودند و برای آن شهود و برهان قرار دادند و آن شاهد و برهان پارهٔ
علامتها و نشانها اند که با کتفا کننده کفایت میکنند و بشفا جوینده شفا می بخشند و آن حافظان اسلام
قرق و چراگاه آنرا محافظت مینمایند و آنچه گران اسلام نگه داشتنی است نگه میدارند و آنچه گران آن
اجتناب باید اجتناب میکنند و آنچه که دوست باید داشت دوست میدارند بحکم خدا و احسان او و بامر
بزرگ و ذکر او با چیزهائیکه واجبست که خدای تعالی با آنها ذکر شود و ایشان با دوستی با همدیگر مواصلت
میکنند و با حسن لهجه و گفتگو با همدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را با کاسهٔ سیرابی سیراب مینمایند و با
مراعات خود یکدیگر را مراعات میکنند و اینها را باد لهای احسان کننده و اخلاق پسندیده و بسلامت نفس
از عیوب بجا میاورند آنچنان سلامتی که پسندیده شده است و دنائت بآن راه نمییابد و مخفی و پنهان نمیماند
پس هر که از این اخلاق بد و ناپسند در باطنش پنهان کرده و در پیمان خود را بریده و منزلش را با شکستن عهد
محکم و حلال داشتن حرام تبدیل نموده و آن عهد محکم عهدیست که با نیکوکاری و پرهیزکاری و برگزیدن
راه هدایت با و بسته شده و خاقت و دوستی و الفت حافظان دین را بر این عهد و پیمان منعقد ساختند پس
بدان عهد و پیمان با یکدیگر دوستی میورزند و با یکدیگر مواصلت میکنند پس ایشان مانند زراعت اند
که چیده میشود و اندکی از آن ریخته بر زمین میافتد آنرا خوشه چینی مینمایند تا اینکه تمام میشود چنانکه آن
زراعت صاحبان و دیگران منتفع میشوند همچنین است علم حافظان دین یعنی خود ایشان و دیگران
هر دو از آن علم بهره مند میباشند پس بحال زراعت نظر کن که عمرش کوتاه و درنگش در منزلش اندک می
باشد حتی بمنزل دیگر منتقل میشود تا اینکه به انبار خود گذاشته میباشد یعنی اهل دین و تقوی در دنیا
مانند زراعتست که در دنیا کم میمانند بعد از آن بمنزل اخروی منتقل میشوند طوبی باد برای صاحب

قلب سلیم که اطاعت میکند بکسی که او را هدایت مینماید و اجتناب و دوری میورزد از کسیکه او را بهلاکت
میاندازد پس بمقام کرامت الهی داخل میشود و براه سلامت میرسد و دیدهٔ باطنش بینا گردد و هدایت
کننده اش اطاعت میکند و به بهترین دلالتی دلالت کرده میشود و پردهٔ نادانی که گمراه کننده و فتنه انگیز
است از پیش چشمش زایل میگردد پس هر که اراده تفکر یا تذکر نماید هر آینه رای و اعتقاد خود را بیاد
آورد خود را با هدایت یا فتن آشکار گردانده ما دامیکه درها بستر نشده و اسباب هدایت را بگشاید
و با خضوع و فروتنی قبول بکند نصیحت کننده را که بسالم بودن اسلام از کفر و نفاق و بدعت تمام و
با سلام در عوض سلام نصیحت میکند در حالیکه آن تحیه همیشگی است برای خضوع کننده متواضع که
ایمان را از دست نمیدهد و عدل میزان را میشناسد پس آن نصیحت شنونده را ابرام و اکرام نصیحت کننده
را قبول بکند در حالیکه آن نصیحت کننده میگوید که از شر و هول روز قیامت پیش از آنکه برسد حذر
بکن بدرستیکه کلام ما دشوار و دشوار شمرده شده است در حوصلهٔ هیچکس گنجیده نمیشود مگر در حوصلهٔ ملک
مقرب یا پیغمبر مرسل یا بندهٔ مؤمن که خدا دل او را برای ایمان امتحان نموده حدیث ما را حفظ نمیکند و
نگه نمیدارد مگر دلهائی که مانند حصارهای محکم اند یا سینهائی که امینند یا عقلهائی که سنگین و با وقار
اند تعجب بکنید تعجب بسیاری از ما بین جمادی و رجب حاصل مضمون فقراتی که نقل کردیم این بود که
ذکر نمودیم بعد از آن که از جرخچیان لشکر بود عرض کرد یا امیر المؤمنین ع این تعجب چیست که میکنی فرمود
چگونه ننمایم و حال آنکه قضای الهی در خصوص جاری گشته و شما هیچ حدیث نفهمیدید آگاه شوید که
پارهٔ صداها خواهد رسید که در ما بین آنها امرکها خواهد واقع شد و قامتهای خلایق مانند نباتات
بریده شده خواهد افتاد و پارهٔ مردگان زنده خواهد گشت تعجب کنید بسیار تعجب کردن از میان ماه
جمادی و ماه رجب در آنحال باز مردی عرض کرد یا امیر المؤمنین ع این امر عجیب چیست که بیایی از آن تعجب می
کنی فرمود مادر آن مرد اول بماتمش نشیند کدام امر عجیب عجیب تر است از اینکه مردگان بر سر زندگان میزنند
عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام این از کجا و چگونه واقع میشود یعنی بعید است اینکه چنین چیز واقع گردد
فرمود سوگند بخدا یاد میکنم یا بخدا اینکه دانه را میشکافد و انسانرا میافریند هر آینه گویا مردگان را می بینم
که زنده شده و بکوچه های کوفه گشته اند و شمشیرهای خود را از غلاف کشیده بر دوشهای شان گذاشته اند
و هم دشمنان خدا و رسول و مؤمنان را با آنها میزنند اینست معنی قول تع یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا
غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْاٰخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اند دوست
مدارید قومیرا که خدا بر ایشان غضب نموده ایشان از آخرت یعنی از روز رجعت نومید گشته اند چنانکه از
اهل قبور نومید شده اند یعنی اعتقاد نموده اند که اهل قبور هرگز زنده نخواهند شد آگاه شوید ای خلایق بر
پرسید از من پیش از آنکه مرا مفقود و نایاب نمائید بدرستیکه من براههای آسمان داناترم از کسیکه براههای
زمین داناتر است منم بزرگ مؤمنان و آخرین اوصیاء گذشته یا اینکه آخرین سبقت کنندگان بسوی خیرات منم
زبان متقیان و خاتم اوصیا و وارث انبیا و خلیفه پروردگار عالمیان منم قسمت کنندهٔ جهنم و خزینه دار بهشت
و صاحب اعراف از ما اهل بیت امامی نمیباشد مگر اینکه همهٔ اهل ولایت و دوستان خود را میشناسد و اینست
معنی قول خدای عز و جل اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی اینست جز این نیست تو ترسانندهٔ خلایقی و علی ع
برای هر قوم هدایت کننده است آگاه شوید ای خلایق بپرسید از من پیش از آنکه فتنه در جانب مشرق حادث
میشود بعد از مردن و زنده شدن خلایق پای خود را بر دارد و در بالای اجزاء خویش راه برود یا اینکه آتش با هیمه
بسیار در مغرب زمین افروخته شود پیش از آنکه فتنه با عداوت و کینه یا مثل آن مانند انتقام کشیدن دامن
اش را برداشته صدای وای و بلاء درا ور دپس وقتیکه شیعیان با هم اختلاف نمودند خواهید گفت که او یعنی قائم
آل محمد ص وفات نموده یا هلاک گردید و یا بکدام بیابان رفته پس تاویل این آیه در این روز ظاهر خواهد شد
ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ اَمْدَدْنَاکُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْنَاکُمْ اَکْثَرَ نَفِیرًا یعنی بعد از آن رو
آوردن و غلبه کردن را بر ایشان یعنی امیه که را بنید هم برای شما قرار دادیم و با اموال و اولاد بشما امداد نمودیم
و یاران شما را از ایشان بیشتر کردیم و برای مضمون این آیه نشانها هست اول آنها قلعه بندی کوفه است
با قراولان و نگهبانان و خندق ساختن و سوزانیدن و پاره کردن مشکهای آبت و زاویه ها است از کوچه
های کوفه و چهل شب معطل گذاشتن مساجد است و سر بر کار دیدن در اطراف مسجد بزرگ می جنبد

انها بر بیرق هدایت میمانند لیکن کشنده و کشته شده هر دو در جهنم میباشند و قتل بسیار و مرگ عام بشمار و کشتن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر و مرد بوچه که در میان رکن و مقام ذبح میشود و کشتن سبع مظفر است بطریق صبر بجهت بیعت نمودن بر بتها با بسیاری از شیاطین انس مراد از صبر اینست که بگیرد ایشان را و با سنگ و تیر بزنند تا بمیرد و از جمله علامتها خروج سفیانی است با بیرق سبز و خاچ که از طلا است و لشکرش هر دلیت از قبیله کلب و سفیانی دوازده هزار نفر از لشکر خویش بجانب مکه و مدینه متوجه میکند سردار ایشان یکی باشد از بنی امیه او را خزیمه گویند چشم چپ ندارد و در چشم دیگرش نقطه هست از خون با اهل دنیا جور و ستم میکند و بید قش بر گردانده نمیشود تا اینکه در مدینه فرود میاید و پاره مردان و زنان را از آل محمد صلعم جمع نماید و در خانه که مشهور است بخانه ابو الحسن اموی مینشاند و لشکری برای جستجوی مردی از آل محمد صلعم میفرستد در حالیکه پاره از ضعیفان در مکه بر سر وی جمع شده سردار شان مردی باشد از غطفان تا اینکه در بیدا که بیابان صفاح سفید میرسند در انحال زمین همه ایشان را فرو میبرد پس از ایشان خلاص نمیشود مگر یکمرد خدا تعالی روی وی را به پشت اش میگرداند برای اینکه او سفیانی را و لشکر او را بترساند و آیه شود مر آنان را که بعد از او خواهند آمد پس تاویل این آیه در همین روز ظاهر خواهد گشت وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ یعنی اگر ببینی در وقتیکه ایشان فزع و اضطراب مینمایند پس غضب الهی از ایشان بر نمیگردد و از جایگاه نزدیک یعنی از زیر پا ایشان گرفته میشوند و سفیانی صد و سی هزار نفر بسوی کوفه میفرستد پس در روحاء و فاروق و مکان مریم علیها السلام و عیسی علیه السلام در قادسیه فرود میایند که هشتاد هزار نفر از ایشان براه میافتند تا اینکه کوفه در محل قبر هود علیه السلام در نخیله فرود میایند پس روز عید قربان بر کوفه هجوم میاورند و پادشاه خلایق در این وقت جباری و عناد کننده و ستمکاری میباشد که او را کاهن و ساحر گفته میشود پس او شهر یکه از زوراء گفته میشود یعنی بغداد با پنجهزار نفر از کاهنان بیرون میاید و در سر جسر شهر بقتل میرساند بطرزیکه آب شط بسبب خونها و بدنهای کشتگان میگندد و خلایق تا سه روز از آشامیدن آن پرهیزند و اسیر میکنند از کوفه دختران بکر را که هرگز دستهای شان وا نشده و مقنعه از سر شان برداشته نشده ایشان را اسیر میکنند تا اینکه محملها گذاشته میشوند و بثویه یعنی غریین که ظاهرا عبارت است از زمین نجف اشرف سپرده میشوند بعد از آن صد هزار نفر بعضی مشرک و بعضی منافق از کوفه بیرون میایند تا اینکه در دمشق فرود آمده خیمه میزنند ایشان را کسی نمیتواند از انجا ممانعت کند و از انجا است ارم ذات العماد که شداد بن عاد بنا نموده و از مشرق زمین پاره بیدقها رو میاورند که نه از پنبه اند و نه از کتان و نه از ابریشم و سرهای چوب بیدقها با مهر سید اکبر یعنی رسول خدا صلعم ممهور میباشد انها را مردی از آل محمد صلعم میگرداند اگر انها در مشرق زمین بجنبند بوی انها مانند مشک اذفر در مغرب زمین یافت میشود و بیم انها یکماهه راه در پیش روی انها بر دلهای دشمنان می نشیند و پسران سعد سقاء در کوفه باقی میمانند در حالیکه خونخواهی پدران شان میکنند و ایشان پسران فاسقانند در انجا میمانند تا وقتیکه لشکر امام حسین علیه السلام بر ایشان هجوم می کنند و لشکر امام حسین علیه السلام و پسران سعد میخواهند بهم دیگر پیشی نمایند که گویا ایشان مانند دو اسب گرو بندی اند در حالیکه لشکر امام حسین علیه السلام ژولیده مو و غبار آلود و صاحبان اسبهای خسته و اشتران پیرند آن حضرت کوبیدگان پای خود را بر زمین میزنند و میفرماید که بعد از این روز در هیچ مجلس خیر نیست بعد از آن بدرگاه الهی عرض میکند که پروردگارا ما توبه کاران و خشوع و خضوع کنندگان و رکوع و سجود کنندگانیم پس ایشان آن ابدال اند که خدا عز و جل ایشان را وصف نموده میفرماید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی خدا تعالی توبه کنندگان و پاکان را دوست میدارد و پاکان از آل محمد صلعم امثال توبه کنندگانند و مردی از اهل نجران که راهب است خروج میکند و دعوت امام علیه السلام را قبول مینماید پس کسی اول کسی میباشد از طایفه نصاری که دعوت امام حسین علیه السلام را قبول مینماید و صومعه خویش را خراب میکند و خاچ را خورد مینماید و با غلامان و ضعیفان خلایق و با سوارها بیرون میرود پس با بیرق های هدایت بسمت نخیله میروند و مجمع همه خلایق در روی زمین در فاروق میباشد و آن راه امیر المؤمنین علیه السلام است در میان فرات واقع شده و در این روز در میان مشرق و مغرب سه هزار نفر از یهود و نصاری کشته میشوند پس بعضی از ایشان بعضی دیگر را بقتل میرسانند و در این روز تاویل این آیه ظاهر

میشود فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ یعنی همه اوقات ادعای ایشان این شد تا اینکه گردانیدیم ایشان را با شمشیر بریده و در زیر سایه شمشیر کشته و خاموش نمودیم و از طایفه بنی امیه مردی بدخشم و بدنگاه باقی میماند با پاره از خلایق که آن پدر او نیستند یعنی با وی قرابت و خویشی ندارند و او با ایشان میگریزد تا اینکه بطوری و آن نام درهبیت در دمشق میایند در حالیکه بدرخت پناه میبرند پس در این روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی ایشان وقتیکه شدت جنگ را می بینند ناگزیران میگریزند نگریزید و برگردید بسوی اموال و نعمتهائی که بسبب انها طغیان نموده بودید و بسوی مسکنهای خود امید هست که سوال کرده .... شوید و مسکنهای شان عبارت است از خزینه هائی که از اموال مسلمانان بطریق قهر و غلبه فراهم آورده اند و در این روز با ایشان فرو رفتن بزمین و سنگسار کردن و مسخ شدن میرسد پس تاویل این آیه در این روز ظاهر و آشکار میشود وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی انها از ظالمان و ستمکاران دور نیست و ندا کننده در ماه رمضان از سمت مشرق در وقت طلوع آفتاب ندا میکند که ای اهل هدایت جمع شوید و ندا کننده بعد از غروب آفتاب از سمت مغرب ندا مینماید که ای اهل باطل جمع شوید و در فردای آن روز وقت ظهر بعد از انکه نور آفتاب از آن گرفته میشود و قرصش سیاه و تاریک میماند این ندای دویم باز میرسد و در روز سیم در میان حق و باطل با خروج دابة الارض فرق گذاشته میشود و طایفه روم بسمت قریه که در کنار دریا در نزد غار اصحاب کهف است رو میاورند در انحال خدا تعالی اصحاب کهف را زنده گردانیده بسوی اهل روم میانگیزاند نام یکی از اصحاب کهف ملیخا و دیگری کسلمینا است و ایشانند آن شاهدان که قائم علیه السلام را تسلیم و قبول میکنند پس آن حضرت یکی را از اصحاب کهف بسمت روم میفرستد پس او نمیتواند کاری بکند بعد از آن دیگری را میفرستد او با فتح و نصرت بر میگردد پس تاویل این آیه در این روز ظاهر میشود وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا یعنی آنانکه در آسمانها و زمین اند با میل و رغبت یا با کراه بخدا اسلام میاورند بعد از آن خدا تعالی از هر امت جماعتی را زنده میگرداند تا اینکه بنماید بایشان چیزهائی که بایشان وعده شده بود پس در این روز تاویل این آیه ظاهر خواهد گشت وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را از آنانکه آیات ما را تکذیب میکنند زنده میگردانیم پس دلهای ایشان مضطرب میشوند و صدیق اکبر با بیرق هدایت و ذو الفقار و شریعه آب میرود تا اینکه در دو بار در زمین هجرت فرود میاید و انجا کوفه است پس مسجد انجا را خراب میکند و بطرزی بناء اولش از اول میسازد و منزلهای آن را از خانهای جباران و ستمکاران خراب میکند بعد از آن بسمت بصره میرود تا اینکه بدریای انجا نزدیک میشود و با وی میباشد تابوت سکینه یا تابوت شهاره و عصای موسی علیه السلام پس خود را بر دریا میزند و در بصره با شدت و سختی نفس میکشد پس انجا میگردد دریای گرداب ارمیشود در انجا چیزی نمیماند مگر مسجدش که مانند سینه کشتی میباشد در روی آب بعد از آن بجزوده و آن نام قصبه ایست در مملکت خوارزم میرود تا اینکه انجا را می سوزاند و از باب بنی اسد بیرون آمده تا اینکه در میان قبیله ثقیف که زارعان فرعون اند بشدت آه می کشد بعد از آن بمصر میرود پس به بالای انجا میرود و به خلایق خطبه میخواند پس عدل در روی زمین منتشر میشود و اسمان باران خود و درختان میوه های خود و زمین نباتات خود را میدهد و زمین برای اهل خود مزین میشود و حیوانات وحشی در امن میباشند حتی مانند چهارپایان خلایق در یکطرف زمین میایستند یعنی از ادمیان نمیگریزند و علم بدلهای مؤمنان انداخته میشود پس مؤمن بطرزی عالم میشود که به علم برادر دینی خود محتاج نمیباشند پس در این روز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ یعنی خدا تعالی همه را از وسعت خود بی احتیاج میگرداند و زمین برای او خزینه های خود را بیرون میاورد و قائم علیه السلام بخلایق میفرماید که بخورید گوارا باد بر شما در عوض عمری که در زمان گذشته بر شما گذشت پس مسلمانان در آن روز از جهت دین اهل صواب اند نه اهل خطا برای ایشان در سخن گفتن اذن داده میشود پس تاویل این آیه در آن روز ظاهر میشود وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا یعنی امر پروردگار تو یعنی قائم علیه السلام و ملئکه صف صف میایند پس خدا تعالی در این روز از خلایق قبول نمیکند مگر دین حق خود را آگاه شوید که حصر

خدا است دین خالص پس در این روز تأویل این آیه ظاهر خواهد شد و اشکار اَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى
الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ
مُنْتَظِرُونَ یعنی آیا ندیدند که ما آب را بسوی زمین مرده میرانیم و بسبب آن ذراعتی از زمین بیرون می
آوریم که چهار پایان ایشان و خود ایشان از آن میخورند آیا این نعمت ما را نمی‌بینند و نمی‌فهمند و می
گویند که این فتح کی خواهد شد اگر شما راست گویان باشید بگو یا محمد صلعم که در روز فتح آنانکه کافر شده
اند ایمان فایده نمیبخشد و با ایشان یاری کرده نمیشود پس از ایشان رو بگردان و منتظر باش بدرستیکه
ایشان منتظراند پس قائم ع از وقت خروجش تا دور و فاتش از سیصد سال بیشتر و از سیصد و ده
سال کمتر در دنیا درنگ میکند و عدد اصحابش سیصد و سیزده نفر میباشد از ایشان نه نفر از بنی
اسرائیل میباشد و هفتاد نفر از جن و سوای ایشان دویست و سی و سه نفر دیگر است که از ایشان است
آن هفتاد که برای پیغمبر صلعم غضبناک شدند در وقتیکه مشرکان قریش بر آنحضرت هیجان و خروج نمودند
و ایشان از رسول خدا صلعم خواهش نمودند که با ایشان اذن جهاد دهد پس آنحضرت با ایشان اذن داد در آن
حال این آیه نازل کرده شد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ یعنی آنانکه ایمان آورده و عمل صالح کرده و خدا را بسیار یاد نموده
اند و بعد از آنکه مظلوم شده اند نصرت یافته و غالب آمده اند و بعد از این میدانند آنانکه ستم کرده اند
که بکدام جایگاه خواهند برگشت و بیست نفر از اهل یمن میباشد از جمله ایشان مقداد بن اسود میباشد و
دویست و چهارده نفر از آنانند که در کنار دریا در نزدیکی عدن بودند که بعد از آن رسول خدا صلعم پیغام
با ایشان فرستاد که اسلام را قبول بکنید ایشان تسلیم نموده بخدمت رسول خدا صلعم آمدند و اسلام قبول
نمودند و از مردمان گمنام و بیشان هزار و هشتصد و هفده نفر میباشند و از ملائکه چهل هزار نفر
از جمله ایشان سه هزار نفر از ملائکه مسومین و پنجهزار نفر از ملائکه مردفین باشند پس همه اصحاب آن
حضرت چهل و هفت هزار و صد و سی و نه نفر میباشد از جمله ایشان نه نفر و ... میباشند با هر یکی از این رؤسا
ملائکه چهار هزار نفر از جن و انس میباشند بقدر عدد اصحاب بدر پس آنحضرت با ایشان بجهاد منافقان
میایند و با ایشان خدا تعالی یاوری میکند و با ایشان او را بر دشمنان غالب میگرداند و بسبب ایشان
روی زمین طراوت و زینت میگیرد مؤلف گوید که این خطبه را چنانکه در کتب یافتم نوشتم و در آن
نقصان یا ده حروف و کلمات هست بعد از آن گوید که این خطبه را چنانکه در اصل نسخه بد بنگونه غیر صحیح
و محرف یافتم و بعضی فقرات آنرا از بعضی کتابهای بعضی اصحاب ما و از اخبار دیگر تصحیح نمودم صاحب کتاب
یعنی حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر خود بسقم و غلط بودن آن اعتراف نموده با وجود این ممکنست
منتفع شدن با بسیاری از قاعده هائی آن از اینجهت آنرا در این کتاب نقل کردم با وجود این از فضل خدا
تعالی امید وارم که نسخه برساند که تصحیح این خطبه با آن نسخه ممکن باشد و بسیاری از فقرات این خطبه در باب
علامات ظهور آنحضرت گذشت مترجم گوید چونکه نسخه خطبه چنانکه مؤلف فرموده غلط بود از اینجهت
ترجمه چند فقره را که معلوم نشد ترک نمودم کلینی در کتاب کافی از حسین بن محمد بن یحیی او از محمد بن سالم بن
ابی سلمه او از حسن بن شاذان واسطی روایت نموده و گفته که بخدمت امام رضا ع مکتوبی نوشتم و در آن
از جفا و ناسازگاری اهل واسط و از تعدی ایشان در باره من شکایت کردم و ایشان جماعتی بودند از طایفه
عثمانیه که بمن اذیت و آزار میکردند آنحضرت بخط خود در جواب نوشت که خدا تعالی از دوستان ما عهد
و پیمان گرفته که در ایام دولت باطله صبر نمایند پس بحکم پروردگار خود صبر کن اگر آقای خلایق قیام
نماید هر آینه ایشان گویند یَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
یعنی ای وای بر ما چه کس ما را از خوابگاه خویش برانگیخت و بیدار کرده در آن حال خدا تعالی میفرماید که نخوابید
بودید مرده بودید حالا زنده شده اید این چیزیست که خدا تعالی وعده نموده پیغمبران آنرا راست گفته اند
در تفسیر علی بن ابراهیم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ یعنی زمانیکه وعده آخرت رسید یعنی قیام قائم ع لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ
یعنی اینکه برای روبهای شما را سیاه کند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی اینکه رسول خدا صلعم و
امیر المؤمنین ع و اصحاب او بمسجد داخل شوند چنانکه در زمان اول داخل شدند در کتاب مذکور حتی إِذَا رَأَوْا

مَا يُوعَدُونَ یعنی تا وقتیکه ببینند چیزیرا که ایشان وعده داده شده یعنی قائم ع و امیر المؤمنین ع بر بلندند در
تفسیر عیاشی از صالح بن سهل او از صادق ع در خصوص قول خدا تعالی ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ
روایت نموده که آنحضرت فرمود که خروج امام حسین ع در رجعت با هفتاد نفر است از اصحاب خود که با وی
کشته شدند در سرهای ایشان طاس کلاه هائی دو رو میباشد که در آنها طلا بکار برده شده تا آخر آن
حدیث که در باب آیاتی که بقائم ع تأویل شده مذکور گردید شیخ مفید در کتاب ارشاد از مسعدة بن صدقه
او از صادق ع او از امیر المؤمنین ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که من آقای پیرانم و در من شیوه هست
از ایوب ع بعد از این خدا تعالی اهل و طایفه مرا برای من جمع میکند چنانکه پراکنده شد کان یعقوب ع
را برای او فراهم آورد و این در وقتی میباشد که شیعه با هم اختلاف نمایند و شما ها بگوئید که او یعنی قائم
علیه السلام مرده یا هلاک گردیده تا آخر آن حدیث که در باب خبر دادن پیغمبر صلعم در خصوص قائم علیه السلام
مذکور گردید در کتاب منتخب البصائر از سعد او از احمد بن محمد و عبد الله بن عامر بن سعد او از محمد بن خالد
او از ثمالی روایت نموده و گفته که باقر ع فرمود که امیر المؤمنین ع میفرموده است که هر که میخواهد که با
تابعان دجال قتال و جهاد نماید هر آینه قتال بکند با آنانکه بر قتل عثمان و خوارج نهروان گریه میکنند
زیرا که هر که بمیرد در حالتیکه اعتقادش این باشد که عثمان با ظلم و ستم کشته گردید هر آینه ......
آنانکه بحالتی مرده است که خدا او را ناراضی و بر او غضب کرده و هر آینه چنین کس زمان دجال را در نیم
یابد در آن حال مردی عرض کرد که یا امیر المؤمنین ع اگر کسی پیش از قصه عثمان وفات کند چگونه میباشد فرمود
که آن قبرش برانگیخته میشود تا اینکه بمظلوم بودن عثمان اعتقاد نکند هر چند که بینی او بخاک مالیده شود شیخ
صدوق در کتاب علل الشرایع از ماجیلویه او از برقی او از عمش او از یدرش او از محمد بن سلیمان او از داود بن نعمان
او از عبد الرحیم قصیر روایت نموده و گفته که باقر ع فرمود که آگاه شوید اگر قایم ما قیام نماید حمیرا یعنی عایشه
زنده کرده بنده میشود تا اینکه آنحضرت باو تازیانه حد بزند تا اینکه از وی برای فاطمه ع دختر رسول خدا صلعم انتقام
بگیرد تا آخر حدیثی که در رجعت قائم ع مذکور گردید شیخ مفید در کتاب ارشاد آورده که عبد الکریم خثعمی از صادق
علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود و قتیکه قیام قائم ع ما نزدیک گردید در ماه جمادی الاخر و ده روز
از ماه رجب بر خلایق بارانی میبارد که مانند آن از اندیده میباشند پس خدا تعالی بسبب آن باران گوشتها و
بدنهای مؤمنان را در قبرهای شان میرویاند گویا که ایشان را می‌بینم که از سمت جهینه رو میاورند در حالیکه
مویهای خود شان را میتکانند از گرد و خاک یالکرد ابو علی در کتاب اعلام الهدی و شیخ مفید در کتاب
ارشاد ذکر نموده اند که مفضل بن عمر از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که خروج میکند با قائم ع از پشت
کوفه بیست و هفت نفر مرد از قوم موسی آنهائی که خلایق را بسوی حق رهنمائی میکردند و باحق و راستی عدالت
میورزیدند چنانکه خدا تعالی در وصف ایشان فرموده يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و هفت نفر از اصحاب
کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس ایشان در خدمت
آنحضرت یاران و حکام او میباشند در شهرها در تفسیر عیاشی از مفضل مثل این حدیث باندک تفاوت نقل
نموده و سابقا گذشت محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از احمد بن عبید او از یحیی بن زکریا او از یوسف بن کلیب
او از ابن بطاینی او از حمید او از ثمالی او از باقر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که اگر قائم آل محمد صلی الله علیه و
آله خروج نماید هر آینه خدا تعالی با ملائکه یاوری میکند و اول کسیکه باو بیعت نماید رسول خدا صلعم است
و امیر المؤمنین ع در بیعت نمودن دومین میباشد تا آخر حدیثیکه پیشتر گذشت شیخ طبرسی در کتاب الغیبه
از سعد او از حسن بن علی زیتونی و جمیری در یکجا ایشان از احمد بن هلال او از ابن محبوب او از ...... ع در ک
حدیث طولانی خود که در خصوص علامات ظهور قایم ع است روایت نموده که آنحضرت فرموده که صدای
سیم که از آسمان میرسد بدین نهج است که خلایق بدنی می‌بینند که در سمت قرص آفتاب ظاهر گشته در آن
حال صدا میرسد که این امیر المؤمنین ع است برای هلاک نمودن ستمکاران روا آورده محمد بن ابراهیم در ک
کتاب الغیبه از محمد بن همام او از احمد بن مابنداد و حمیری در یکجا ایشان از احمد بن هلال مثل آن روایت نموده
شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل او از محمد بن علی او از جعفر بن بشیر او از خالد ابی عماره او از مفضل بن عمر
روایت نموده و گفته که ما صحبت قائم ع را میکردیم و میگفتیم که هر که از اصحاب ما وفات کند هر آینه بر
ظهور آنحضرت منتظر میباشد در آن حال صادق ع بما فرمود که چون قائم ع قیام مینماید در سر قبر مؤمن

میابند و باو میگویند که ای مؤمن صاحبت ظهور نموده اگر میخواهی که در خدمت او باشی بباش و اگر میخواهی که در کرامت و نعمت پروردگار خود بمانی بمان شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن کاتب ایشان از محمد بن ابیعبد الله کوفی او از محمد بن اسمعیل برمکی او از موسی بن عبد الله نخعی او از امام علی النقی ع در زیارت جامعه روایت نموده و زیارت را ذکر کرده تا اینکه گفته وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ وَيَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَيَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَيُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَيَكِرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُشَرَّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيُمَكَّنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ یعنی خداوند کردگار بگرداند مرا از آنان باید که پیروی شما میباشند و در راههای شما راه میروند و بهدایت شما راه میابند و در جرگه شما محشور میشوند و در زمان رجعت شما رو میاورند و در ایام دولت شما بملک و ریاست میرسند و در ایام عافیت شما شرافت میابند و در عصر دولت شما تمکین و قدرت میابند و چشمهای ایشان فردا بدیدن شما روشن میباشد و در زیارت وداع چنین وارد شده وَمَكَّنَنِي فِي دَوْلَتِكُمْ وَأَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ یعنی مرا در ایام دولت شما متمکن و صاحب قدرت نماید و مرا در ایام رجعت شما زنده گرداند شیخ طوسی در کتاب تهذیب از صدوق مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب مذکور از جماعة از اصحاب ما ایشان از هرون بن موسی تلعکبری او از محمد بن علی بن معمر او از محمد بن علی بن مسعدة و حسن بن علی بن فضال ایشان از سعدان بن مسلم او از صفوان بن مهران جمال او از صادق ع در زیارت اربعین این فقره را روایت نموده وَأَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي یعنی شهادت میدهم باینکه من بشما ایمان آورده ام و با شریعت دین خود و خاتمه علم از جمله یقین کنندگانم برجعت شما شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که صادق ع فرمود کسیکه برجعت ما اعتقاد نکند و متعه را که در شریعت ما است حلال نداند از ما نیست کلینی در کتاب کافی از جماعتی ایشان از سهل بن زیاد او از محمد بن سلیمان دیلمی او از پدرش او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که بخدمت صادق ع این آیه را خواندم وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یعنی باجد و جهد بخدا سوگند یاد نمودند که هر اینه خدا زنده نخواهد نمود کسیرا که مرده است آری زنده خواهد کرد این وعده است حق که خدا در خصوص وی نموده لیکن بسیاری از خلایق آنرا نمیدانند ابی بصیر گوید که آنحضرت بمن فرمود که یا ابا بصیر در خصوص این آیه چه میگوئی عرض کردم مشرکان گمان میکنند و برای رسول خدا ص سوگند یاد میکنند که خدای تعالی مردگان را زنده نخواهد کرد فرمود که خسران و زیان باد کسیرا که آنرا میگوید از ایشان بپرس که آیا مشرکان بخدا سوگند میخوردند یا به لات و عزی عرض کردم که فدای تو شوم پس آنرا بمن بیان فرما فرمود یا ابا بصیر چون قائم ع ما قیام نماید هر اینه قومیرا از شیعه ما که سر قبضه شمشیرهای ایشان را بر دوشهای شان انداخته بخدمت آنحضرت میفرستد پس این خبر بقومی از دشمنان ما میرسد پس ایشان گویند که فلان و فلان و فلان از قبرهای ایشان برانگیخته شده اند و نزد قائم ع اند پس این خبر بقومی از دشمنان ما میرسد ایشان گویند ای گروه شیعه شما چه بسیار دروغگو هستید این دولت دولت شما است که ظاهر شده شما در خصوص آن دروغ میگوئید نه بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این اشخاص زنده نشده اند و بعد از این هم تا روز قیامت زنده نخواهد شد پس خدای تعالی گفته ایشان را حکایت نموده فرمود وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت نموده مؤلف گوید که سید در کتاب سعد السعود از کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت که تألیف مفید علیه الرحمه است روایت از ابن ابی عمیر او از ابراهیم بن اسحق او از عبد الله بن حماد او از ابی بصیر او از ابا فروصادق علیهما السلام مثل این را نموده کلینی در کتاب کافی از عده او از ابن شمون او از اصم او از عبد الله بن قسم بطل او از صادق ع در خصوص این آیه روایت نموده وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی در قرآن به بنی اسرائیل یعنی بنی امیه میرسانیم که شما در روی زمین دو باره مفسده خواهید کرد آنحضرت فرمود که یکی از این دو مفسده قتل علی بن ابیطالب ع است و دیگری شهادت امام حسن ع وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً یعنی هر اینه طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی آنحضرت فرمود که مراد از طغیان قتل امام حسین ع است وَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا یعنی چون وقت خونخواهی امام حسین ع میرسد بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ یعنی برمیانگیزانیم بر شما بندگان خود را که صاحب جنگ شدید ند پس ایشان میان شهرها را میگردند و تفحص مینمایند آنحضرت فرمود که مراد از عباد قومی اند که خدای تعالی ایشانرا پیش از خروج قائم ع برمیانگیزاند پس

ایشان احدی را از قاتلان آل محمد ص نمیگذارند مگر اینکه او را بقتل میرسانند وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً یعنی خروج قائم علیه السلام وعده ایست که بظهور خواهد رسید ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ یعنی بعد از آن بر میگردانیم خروج کردن را بر روی بنی امیه برای شما قرار میدهیم آنحضرت فرمود که امام حسین ع با هفتاد نفر از اصحاب خود که طاس کلاههای مذهب در سر کنند اشتر خروج میکند بخلایق میگویند که این حسین ع است که خروج نموده تا اینکه مؤمنان در حق او شک نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست و جناب حجت قائم علیه السلام در میان ایشان میباشد و وقتیکه معرفت امام حسین ع استحکام یافت قائم ع وفات میکند و کسیکه آنحضرت را غسل میدهد و با و کفن و حنوط میکند و او را بلحد میسپارد امام حسین ع میباشد اینها را بوصی بغیر نمیکند مگر وصی شیخ طوسی در مصباح متهجد ذکر نموده که جماعتی برای ما از ابیعبد الله محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاعه بن صفوان بن مهران بن جمال او از پدرش او از جدش صفوان روایت نموده او گفته که از صادق ع در خصوص زیارت آقای ما امام حسین ع اذن طلبیدم و از آنحضرت خواهش نمودم بمن بیاموزد که زیارت آنحضرت را چگونه بعمل بیاورم و حدیث را ذکر نموده تا اینجا که آنحضرت در زیارت فرمود وَأُشْهِدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي یعنی خدا را و ملائکه و پیغمبران او را شاهد میگیرم باینکه من بشما ایمان آورده و با شریعت دینم و خاتمه علم برجعت یقین کننده ام در کتاب مذکور در زیارت جناب عباس بدین نهج وارد شده أَنِّي بِكُمْ وَبِإِيَابِكُمْ مِنَ الْمُوقِنِينَ یعنی بدرستیکه بشما و برجعت شما از جمله یقین کنندگانم علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر و سایر کتابهایش و شیخ طوسی در کتاب مصباح متهجد زیارتی ذکر نموده که آن را از ابن عیاش روایت کرده او گفته خیر بن عبد الله از حسین بن روح نقل نموده او گفته که هر کدام را از مشاهد مشرفه که بخواهی در ماه رجب زیارت کنی وقتیکه داخل روضه میشوی بدین نهج میگوئی زیارت را ذکر نموده تا اینکه گفته وَمَرْجِعِي مِنْ حَضْرَتِكُمْ خَيْرُ مَرْجِعٍ إِلَى جَنَابٍ مُمْرِعٍ وَخَفْضٍ مُوَسَّعٍ وَدَعَةٍ وَمَهَلٍ إِلَى حِينِ الْأَجَلِ وَخَيْرِ مَصِيرٍ وَمَحَلٍّ فِي نَعِيمِ الْأَزَلِ وَالْعَيْشِ الْمُقْتَبَلِ بِدَوَامِ الْأُكُلِ وَشُرْبِ الرَّحِيقِ وَالسَّلْسَبِيلِ وَعَلٍّ وَنَهَلٍ لَا سَأَمَ مِنْهُ وَلَا مَلَلَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ حَتَّى الْعَوْدِ إِلَى حَضْرَتِكُمْ وَالْفَوْزِ فِي كَرَّتِكُمْ یعنی خدای تعالی مرا به بهترین برگشتنی از آستانه شما برگرداند به سوی مرغزارهای پر علف و نعمت فراوان و استراحت و رفق و نرمی تا وقت رسیدن اجل و مرا برگرداند به بهترین منزلی و مقامی در نعمت ازل یعنی نعمت آخرت و عیش تازه و مرا از آستانه برگرداند بطرزیکه دائمی باشد برای من اکل و آشامیدن رحیق یعنی شراب ناب و سلسبیل و بارها آشامیدن و اول دفعه آشامیدن آنرا بنوعی که بسبب آن خستگی و ملامت برای من رو ننماید و رحمت و برکتها و تحیات خدا بر شما باد تا وقتیکه باستانه شما برگردم و در زمان رجعت شما رستگار شوم علی بن طاوس در کتاب اقبال الاعمال و شیخ طوسی در کتاب مصباح متهجد ذکر کرده اند که بابی قسم بن علا همدانی وکیل امام حسن عسکری علیه السلام نوشته در آمد بدین مضمون إِنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ ع وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمْهُ وَادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ یعنی آقای ما امام حسین ع در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد گردیده آن روز را روزه بگیر و در آن روز با این دعا بکن دعا را ذکر نموده تا قول آنحضرت وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَيَثْأَرُوا الثَّارَ وَيُرْضُوا الْجَبَّارَ وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ تا قول آنحضرت فَنَحْنُ عَائِذُونَ بِقَبْرِهِ نَشْهَدُ تُرْبَتَهُ وَنَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ یعنی آقای آنچنانی که در روز رجعت با نصرت الهی امداد کرده شده است و بکشته شدنش عوض داده شده باینکه خدای تعالی ائمه را در نسل و ذریه او و شفا را در تربتش و رستگاری را با او در زمان رجعتش و اوصیا را بعد از غیبت قائم ع ایشان در عترت وی قرار داده تا اینکه از قاتلان آل محمد ع خونخواهی بکنند و انتقام بگیرند و خدا را از خود راضی و خوشنود نمایند و از بهترین یاری کنندگان باشند پس ما بقبر مطهرش پناه برده ایم و به تربتش حاضر میشویم و برجعتش منتظر میباشیم ای پروردگار دعای ما این دعا را مستجاب گردان علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر در زیارت قائم ع که در سرداب مبارک خوانده میشود بدین نهج ذکر نموده وَوَفِّقْنِي يَا رَبِّ لِلْقِيَامِ بِطَاعَتِهِ وَالْمَثْوَى فِي خِدْمَتِهِ وَالْمُكْثِ فِي دَوْلَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي اللَّهُمَّ قَبْلَ ذَلِكَ فَاجْعَلْنِي يَا رَبِّ فِيمَنْ يَكِرُّ فِي رَجْعَتِهِ وَيُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِهِ وَيَتَمَكَّنُ فِي أَيَّامِهِ وَيَسْتَظِلُّ تَحْتَ أَعْلَامِهِ وَيُحْشَرُ فِي زُمْرَتِهِ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِهِ یعنی پروردگارا بمن توفیق

عطا بفرما تا اینکه با طاعت و خدمت آنحضرت قیام و اقدام نمایم و در ایام دولت او مکث و درنگ کنم و از مخالفت وی به پرهیزم پس پروردگارا اگر مرا پیش از ظهور آنحضرت بمیرانی ای پروردگار من بگردان مرا از آنان بکن که در زمان رجعت او زنده شده رو میاورند و در ایام دولتش برپاست و سلطنت میرسند و در عصر او صاحب مکنت و قدرت میکردند و در سایه بید قهای او میباشند و در جریده او محشور میشوند و دیدهای ایشان بدیدنش پرنور و دلهای شان مسرور میباشد علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر از جناب جعفر بن محمد صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که چهل صباح با این عهدنامه بدرگاه الهی دعا نماید هر اینه خدا ایتعالی او را در وقت ظهور از قبرش بیرون میاورد و در عوض هر کلمه آن هزار حسنه باو عطا میفرماید و هزار سیئه از نامه عملش محو مینماید و آن عهدنامه اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ وَالْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ الْمَلٰئِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْاَنْبِیٰاءِ وَالْمُرْسَلِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَبِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرَضُونَ یٰا حَیّاً قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلٰانَا الْاِمٰامَ الْهٰادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقٰائِمَ بِاَمْرِکَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلیٰ اٰبٰائِهِ الطّٰاهِرِینَ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ فِی مَشٰارِقِ الْاَرْضِ وَمَغٰارِبِهٰا سَهْلِهٰا وَجَبَلِهٰا بَرِّهٰا وَبَحْرِهٰا وَعَنِّی وَعَنْ وٰالِدَیَّ مِنَ الصَّلَوٰاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ وَمِدٰادَ کَلِمٰاتِهِ وَمٰا اَحْصٰاهُ عِلْمُهُ وَاَحٰاطَ بِهِ کِتٰابُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَةِ یَوْمِی هٰذٰا وَمٰا عِشْتُ مِنْ اَیّٰامِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی لٰا اَحُولُ عَنْهٰا وَلٰا اَزُولُ اَبَداً اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ اَنْصٰارِهِ وَاَعْوٰانِهِ وَالذّٰابِّینَ عَنْهُ وَالْمُسٰارِعِینَ اِلَیْهِ فِی قَضٰاءِ حَوٰائِجِهِ وَالْحٰامِینَ عَنْهُ وَالسّٰابِقِینَ اِلیٰ اِرٰادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حٰالَ بَیْنِی وَبَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلیٰ عِبٰادِکَ حَتْماً فَاَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی مُؤْتَزِراً کَفَنِی شٰاهِراً سَیْفِی مُجَرِّداً قَنٰاتِی مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدّٰاعِی فِی الْحٰاضِرِ وَالْبٰادِی اَللّٰهُمَّ اَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِیدَةَ وَاکْحُلْ بَصَرِی بِنَظْرَةٍ مِنِّی اِلَیْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ فَاَنْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهِ بِلٰادَکَ وَاَحْیِ بِهِ عِبٰادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ اَیْدِی النّٰاسِ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنٰا وَلِیَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّیٰ بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّیٰ لٰا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْبٰاطِلِ اِلّٰا مَزَّقَهُ وَیُحِقَّ الْحَقَّ وَیُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اَللّٰهُمَّ مَفْزَعاً لِلْمَظْلُومِ مِنْ عِبٰادِکَ وَنٰاصِراً لِمَنْ لٰا یَجِدُ لَهُ نٰاصِراً غَیْرَکَ وَمُجَدِّداً لِمٰا عُطِّلَ مِنْ اَحْکٰامِ کِتٰابِکَ وَمُشَیِّداً لِمٰا وَرَدَ مِنْ اَعْلٰامِ دِینِکَ وَسُنَنِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِینَ اَللّٰهُمَّ وَسُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلیٰ دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِکٰانَتَنٰا بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنٰا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَنَرٰیهُ قَرِیباً الْعَجَلَ الْعَجَلَ یٰا مَوْلٰایَ یٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ بِرَحْمَتِکَ یٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِینَ مضامین کلمات اعجاز آیات چنان است که پروردگارا الحنانی که پروردگار تو بزرگ و کرسی بلند و پروردگار بحر مسجود یعنی دریای جوشان و نازل کننده توریة و انجیل و زبور و پروردگار سایه و تابش آفتاب یا پروردگار بهشت و دوزخ و نازل کننده قرآن عظیم و پروردگار ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین پروردگارا بدرستی که تو بحرمت وجه تو و نور وجه نورانیت و ملک قدیمت سؤال میکنم ای زنده و ای قیوم بحرمت نامت الحنانی که آسمانها و زمین ها را بسبب آن نورانی و روشن کرده از تو سؤال میکنم ای زنده که پیشتر است از همه زندگان معبود بحقی نیست مگر تو پروردگارا بمولای ما که پیشوا و رهنما و ره نموده شده قیام کننده است بامر تو صلوات خدا برا او و بر پدران پاک او باد برسان از جانب همه مردان و زنان با ایمان که در شهرهای مشرق زمین و مغرب زمین و هموارها و کوهها و بیابان و دریا سکنی دارند و از من و از پدر و مادرم از صلوات و طلب رحمت بقدر وزن عرش خدا و مداد کلمات او و هر قدر که علم خدا آنرا شمرده و کتاب او بآن احاطه نموده پروردگارا بدرستی من در صبح امروز و سایر ایام عمرم برای آنحضرت تازه میکنم عهد و عقد و بیعتی را که برای آنحضرت در گردن من است از آن هرگز بر نمیگردم و زایل نمیشوم پروردگارا مرا از جمله انصار و یاران آنحضرت و دفع کنندگان شر دشمنان از او و از جمله شتاب کنندگان بسوی او در خصوص قضاء حوائجش و از جمله حمایت کنندگان او و سبقت کنندگان بسوی اراده و خواهش او و از

جمله شهید شوندگان در پیش روی او بگردان پروردگارا اگر حایل شود در میان من و ظهور آنحضرت مرگی که آنرا بر بندگان خود لازم کرده یعنی اگر تا ظهور آنحضرت مرگ در یابد هر اینه مرا زنده گردانیده از قبر بیرون بیاور در حالتیکه کفن خود را ملحفه کرده خود را با آن پوشیده شمشیرم را از غلاف در آورده و نیزه ام را برهنه کرده در میان شهر نشینان بدعوت دعوت کننده لبیک اجابت میگویم پروردگارا آن طلعت رشیده و نور پسندیده را بمن بنما و دیده بانگاه کردن بآنحضرت سرمه بکش و بفرج او شتاب کن و خروجش را آسان گردان و راه او را وسیع کن و مرا در راه او براه ببر پس حکمش را نافذ کن و کمرش را محکم گردان پروردگارا بسبب او بلاد خود را معمور و بندگان خود را زنده گردان زیرا که تو فرموده در کلام خود که فرموده تو حقست که بسبب گناهان خلایق فساد در بیابانها و دریا ظاهر و آشکار گردید پروردگارا پس ولی خود و پسر پیغمبر دختر خود را که بنام پیغمبرت نامیده شده برای ما ظاهر گردان تا اینکه بهیچ چیز از باطل دچار نشود مگر اینکه آنرا پاره پاره نماید و بر هم زند و حق را ثابت و آشکار گرداند و پروردگارا او را برای ستمدیدگان بندگانت ملجأ و پناه گردان و او را یاری کننده گردان برای کسیکه آن حضرت برای او بغیر از تو یاری کننده نمیابد و بگردان او را چنان کن که معطل و ضایع شدهای احکام کتاب تو را تازه گرداند و بآنها رواج دهد و نشانهای دینت را و سنتهای پیغمبرت را محکم گرداند و او را بگردان از کسانی بکن که ایشان را از شدت جنگ ظالمان محافظت کرده پروردگارا پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و تابعان او را که دعوت اش را اجابت و قبول کرده اند بدیدن آنحضرت شاد گردان بخضوع و فروتنی و ذلت ما که بعد از وفات پیغمبر صلعم نماروزاده رحم کن پروردگارا این غم را از این امت بسبب حضور ظهور آنحضرت بردار و ظهورش را با تعجیل برای ما میسر گردان بدرستی که مخالفان آنرا دور میدانند ما ها آنرا نزدیک میدانیم ای مولای من ای صاحب الزمان تعجیل کن ای رحم کننده رحم کنندگان این مسئلت مرا بسبب رحمت قبول کن بعد از آن با دست سه مرتبه بر ران راست میزنی و در هر مرتبه بگو الْعَجَلَ یٰا مَوْلٰایَ یٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ یعنی ای مولای من ای صاحب الزمان بظهور و خروج تعجیل و شتاب کن علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر مذکور ساخته که از جناب صادق ع چنین مرویست که آنحضرت فرمود که هر که بخواهد قبر مطهر جناب رسول خدا ص و ائمه علیهم السلام را زیارت نماید باید چنان بگوید و زیارت را ذکر فرموده تا اینکه گفته اِنِّی مِنَ الْقٰائِلِینَ بِفَضْلِکُمْ مُقِرٌّ بِرَجْعَتِکُمْ لٰا اُنْکِرُ لِلّٰهِ قُدْرَةً وَلٰا اَزْعَمُ اِلّٰا مٰا شٰاءَ اللّٰهُ یعنی من از جمله اعتقاد کنندگانم بفضیلت شما و اقرار دارم باینکه شما باید بدنیا رجوع خواهید کرد قدرت خدا را انکار نمیکنم و گمان نمیکنم مگر چیزی را که خدا خواسته باشد مؤلف گوید که بسیاری از این اخبار که به زیارات و ادعیه متعلق است در کتابهای زیارت که در نزد ما است مانند مؤلفات شهید و شیخ مفید و غیر ایشان و کتاب عتیق ما و کتاب زواید الفواید مذکور است که از جمله مؤلفات سید علی بن طاوس است کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از محمد بن سلیمان او از عمار بن مروان او از کسی که از صادق ع شنیده در حدیث طولانی در خصوص کیفیت قبض روح مؤمن روایت نموده که آنحضرت فرموده که مؤمن بعد از آن یعنی بعد از قبض روح آل محمد ص را در جنان رضوی زیارت میکند و در خدمت ایشان میباشد و از طعام ایشان با ایشان میاشامد میخورد و از آشامیدنی ایشان با ایشان میاشامد و با ایشان در مجلس ایشان صحبت میکند تا وقتیکه قائم ع ما اهلبیت قیام نماید و قتیکه قائم ما قیام نمود خدا ایتعالی ایشان را زنده میگرداند با آنحضرت طایفه طایفه لبیک گویان رو میاورند پس در این وقت اهل باطل شک میکنند و مضمحل میباشند آنانکه از حرام نمیپرهیزند با اینکه حرمت شهر حرام را رعایت نمیکنند و اندکی میکنند و دکه شتاب کنندگان در خصوص ظهور آنحضرت هلاک میباشند و آن اعتقادی که در خصوص وجود ظهور آنحضرت کرده بودند بر میگردند و اعتقاد شان فاسد میشود آنانکه در این خصوص در مقام رضا و تسلیم اند نجات میابند پس چون که مؤمنان چنانکه مذکور گردید بعد از وفات تا وقت ظهور در جنان رضوی در خدمت ائمه ع میباشند از اینجهة جناب رسول خدا ص بعلی ع فرموده که تو برادر منی و وعده گاه تو وادی السلام است مؤلف گوید شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب قائم ع که از جمله مؤلفات فضل بن شاذان است او از محمد بن اسمعیل او از محمد بن سنان مثل این حدیث را روایت نموده و از کتاب مذکور او از فضل او از صالح بن حمزه او از حسین بن عبد الله او از صادق ع روایت نموده

که انحضرت فرمود که امیر المؤمنین ع فرموده که منم فاروق اکبر و صاحب میسم یعنی فاروق و میسم پیشتر مذکور
گردید و منم صاحب نشر اول یعنی رجعت و صاحب نشر اخر یعنی قیامت و صاحب رجعتها و دولت دولتها
و در دست من دولت خدا تمام خواهد شد و کلمهٔ او کامل خواهد گردید و بسبب من دین کامل میشود
مؤلف گوید که تمام این حدیث در ابواب بیان علم ائمه علیهم السلام مذکور است جعفر بن محمد بن قولویه در
کتاب کامل الزیارة از حسین بن محمد بن عامر او از احمد بن اسحق بن سعد او از سعدان بن مسلم قائد ابی بصیر
روایت نموده او گفته که بعضی اصحاب ما از صادق ع در زیارت امام حسین ع تا قول انحضرت روایت
نموده وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللّٰهُ وَيَبْعَثَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَجْعَتِكُمْ لَا
أُنْكِرُ لِلّٰهِ قُدْرَةً وَلَا أُكَذِّبُ لَهُ مَشِيَّةً وَلَا أَزْعُمُ أَنَّ مَا شَاءَ لَا يَكُونُ یعنی یاری کردن خود را برای شما مهیا
نموده ام تا اینکه خدا تعالی حکم بکند و شما را مبعوث کرداند پس من با شما هستم و با دشمنان شما نیستم
من از انانم که برجعت شما اعتقاد کرده اند قدرت خدا را در زنده کردانیدن شما انکار نمینمایم و مشیت
او را تکذیب نمیکنم و گمان نمیکنم اینرا که هر چیز را که خدا بخواهد نشود در کتاب مذکور از ابو عبد الرحمن محمد بن احمد
بن حسن و محمد بن حسن در یکجا ایشان از حسن بن علی بن مهزیار او از پدرش از ابن ابی عمیر او از محمد بن مروان او از
ابی حمزهٔ ثمالی او از صادق ع در زیارت امام حسین ع روایت نموده وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَكُمُ اللّٰهُ بِدِينِهِ وَ
يَبْعَثَكُمْ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْحُجَّةُ وَبِكُمْ تُرْجَى الرَّحْمَةُ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي بِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أُنْكِرُ لِلّٰهِ قُدْرَةً
وَلَا أُكَذِّبُ مِنْهُ بِمَشِيَّتِهِ یعنی یاری کردن من برای شما مهیا است تا اینکه خدا تعالی شما را بسبب دین خود
زنده کرداند و شما را برانگیزاند و گواهی میدهم باینکه شمائید حجت خدا بر خلق و بسبب شما خلایق به
رحمت خدا امیدوار میشوند پس من با شما هستم نه با دشمنان شما بدرستیکه من از جملهٔ ایمان آورندگانم بشما
قدرت خدا را انکار نمیکنم و مشیت او را تکذیب نمینمایم بعد از ان صادق ع در تتمهٔ زیارت فرموده اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ وَأَخِي رَسُولِكَ تا اینکه گفته اللّٰهُمَّ أَتْمِمْ بِهِ كَلِمَاتِكَ وَأَنْجِزْ بِهِ وَعْدَكَ وَأَهْلِكْ
بِهِ عَدُوَّكَ وَاكْتُبْنَا فِي أَوْلِيَائِهِ وَأَحِبَّائِهِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا شِيعَةً وَأَنْصَارًا وَأَعْوَانًا عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ
وَمَا وَكَّلْتَ بِهِ وَاسْتَخْلَفْتَهُ عَلَيْهِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ یعنی پروردگارا برای امیر المؤمنین ع که بندهٔ تو و برادر پیغمبر
تواست صلوات بفرست بعد از ان فرمود که پروردگارا با قائم ع کلمات خود را تمام کردان یعنی ائمه علیهم السلام
تمام کن زیرا که کلمات خدا عبارت است از ائمه ع و وعدهٔ خود را با ان حضرت بجا آور و دشمنانت را با وی
هلاک کردان و ما ها را در جریدهٔ دوستانت بنویس پروردگارا ما را در خصوص بر پا داشتن طاعت و اطاعت
پیغمبرت و بر پا داشتن چیزیکه به پیغمبرت واکذاشته و او را در خصوص انها خلیفه کرده از جملهٔ یاری کنندگان
کردان در کتاب خود از پدرش و از جماعتی مشایخ خود ایشان از محمد بن یحیی عطار و خبر داده است بمن محمد بن همت
جوهری در یکجا ایشان از محمد بن احمد بن یحیی او از علی بن حسان او از عروة بن اخی شعیب عقرقوفی او از کسیکه ذکر
نموده او از صادق ع روایت کرده که انحضرت فرمود که چون نزدیک قبر امام حسین علیه السلام آمدی باید
بدین نحو گوئی و برای تو در نزد هر امام کفایت میکند اینکه گوئی و زیارت را ذکر کرده تا بقول خود اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ
آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَتَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ فَإِنَّكَ وَعَدْتَهُ
وَأَنْتَ الرَّبُّ الَّذِي لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ و در نزد قبور همه ائمه علیهم السلام بدین طریق میگو حاصل معنی اینکه پروردگارا
این زیارت را آخر زیارت قبر پسر پیغمبرت مکردان و او را در مقام و رتبهٔ پسندیده مبعوث کن که برای دین
خود با او یاری بکنی و دشمنانت را با وی بقتل برسانی زیرا که او را وعده کرده و تو آن پروردگاری که وعدهٔ خود
را خلاف نخواهی کرد علی بن طاوس در کتاب اقبال الاعمال مذکور ساخته که سنت است خواندن این دعا
در روز دحو الارض و دعا را ذکر نموده تا قول خود وَابْعَثْنَا فِي كَرَّتِهِ حَتَّى نَكُونَ فِي زَمَانِهِ مِنْ أَعْوَانِهِ یعنی پروردگارا
ما را در وقت رجعت انحضرت مبعوث و زنده کردان تا اینکه در زمان او از جملهٔ یاران وی باشیم در تفسیر
علی بن ابرهیم قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ او گفته که مراد از انسان امیر المؤمنین ع است یعنی انحضرت کشته کردید
چه کار کرد و چه گناه از او سر زد تا اینکه او را بقتل رسانیدند بعد از ان گفته مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ
خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ یعنی از چه چیز انحضرت را آفرید از نطفه او را آفرید و او را برای خیر و خوبی
تقدیر نمود بعد از ان راه را برای وی آسان نمود یعنی راه خیر را ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ یعنی بعد
از آن خدا انحضرت را میمیراند و بقبر میکذارد بعد از آن چون مشیتش علاقه کرفت او را زنده میکرداند

یعنی در زمان رجعت كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ یعنی نه چنین است که خیال کرده اند که امیر المؤمنین ع بدنیا نخواهد
برگشت زیرا که انحضرت هنوز بجا نیاورده چیزها را که خدا با و امر کرده بعد از این بدنیا برمیگردد تا اینکه بجا
بیاورد چیزها را که خدا با و امر کرده خبر داده است بما احمد ابن ادریس او از احمد بن محمد او از ابن ابی نصر او از جمیل بن
دراج او از ابن ابی سلمه او از باقر ع ابی سلمه گفته که از آن حضرت از قول خدا تعالی قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ پرسیدم
فرمود آری در خصوص امیر المؤمنین ع نازل شده یعنی انحضرت کشته میکردد چه کار کرد که کشندهٔ او پس
کشتنش یا اینکه انحضرت چه کار کرد و چه گناه از او سر زد که او را بقتل رسانیدند بعد از ان خداوند عالم
خلقت انحضرت را و کرامات را که در خصوص خلقتش با و عطا فرموده بیان بود نمود فرمود مِنْ أَيِّ شَيْءٍ
خَلَقَهُ یعنی از چه چیز او را آفرید بعد از ان بیان نمود که او را از طینت پیغمبران آفرید و آفرینش او را برای
خیر و خوبی مقدر نمود ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ یعنی راه هدایت را با و آسان نمود بعد از ان او را مانند پیغمبران
پیغمبران میمیراند ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ یعنی بعد از ان وقتی که خدا خواست او را زنده میکرداند انحضرت بعد از
کشته شدن در زمان رجعت زنده میشود و چیزها را که خدا با و امر فرموده بجا میاورد شیخ شرف
الدین در کتاب کنز الفواید از محمد بن عباس او از جعفر بن محمد بن حسین او از عبد الله بن عبد الرحمن او از
محمد بن عبد الحمید او از مفضل بن صالح او از جابر او از ابی عبد الله جدلی روایت نموده او گفته که روزی به
خدمت علی بن ابیطالب ع داخل شدم انحضرت فرمود که منم دَابَّةُ الْأَرْضِ مؤلف گوید که در باب علامات
ظهور قائم ع گذشت که امیر المؤمنین ع بعد از ذکر قتل دجال فرمود که اگاه شوید بدرستیکه بعد از این
طامهٔ کبری خواهد شد عرض کردیم یا امیر المؤمنین ع طامهٔ کبری چیست فرمود که خروج دابة الارض است
از نزدیکی صفا در حالیکه انگشتر سلیمان ع و عصای موسی ع در نزد انحضرت میباشد انگشتر را بر روی
هر مؤمن میگذارد در رویش نوشته میشود هذا مؤمن حقا و انرا بر روی کافر میگذارد در ان نوشته
میشود هذا کافر حقا تا اخر حدیث که گذشت شیخ طوسی در کتاب الغیبة از فضل بن شاذان او از حسن بن
محبوب او از عمرو بن ابی المقدام او از جابر جعفی روایت نموده او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینه مردی از ما اهل بیت بعد از مردنش زنده شده سیصد و نه سال سلطنت خواهد
نمود عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود که بعد از قائم ع عرض کردم که قائم ع در عصر خود چه قدر
مدت سلطنت خواهد نمود فرمود نوزده سال بعد از ان منتصر خروج میکند و خون امام حسین ع
و خون اصحاب او را مطالبه مینماید پس قاتلان انحضرت را میکشد و اسیر میکند بعد از ان سفاح خروج
مینماید مؤلف گوید ظاهر اینست که مراد از منتصر امام حسین ع است و مراد از سفاح امیر المؤمنین علیه السلام
است چنانکه بعد از این مذکور میشود شیخ مفید در کتاب اختصاص از عمرو بن ثابت او از جابر روایت نموده
او گفته که از باقر علیه السلام شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه مردی از ما اهل بیت علیهم السلام
بعد از وفاتش زنده شده سیصد و نه سال سلطنت میکند راوی گوید عرض کردم که این کی خواهد شد
فرمود بعد از وفات قائم ع راوی گوید عرض کردم که قائم ع تا وقت وفاتش در عصر خود چه قدر مدت
سلطنت خواهد نمود فرمود که از اول سلطنتش تا روز وفاتش نوزده سال میباشد عرض کردم آیا بعد
از وفات انحضرت هرج و مرج خواهد بود فرمود آری پنجاه سال بعد از ان منتصر بدنیا برمیگردد و
برای خود و اصحابش خونخواهی میکند پس خلایق را بنوعی بقتل میرساند و اسیر میکند که میگویند که اگر این
مرد از اولاد انبیاء میبود این گونه خلایق را بقتل نمیرسانید پس خلایق از سیاه و سفید جمع شده بر ان
حضرت خروج میکنند پس بر او زیادتی مینمایند تا اینکه او را بکعبهٔ بیت الله میکریزانند وقتیکه بلا بر ان
حضرت شدت نمود و کشته کردید انگاه سفاح غضبناک برای خونخواهی منتصر بدنیا رجوع میکند و
همه را بقتل میرساند یا جابر یا میدانی که منتصر و سفاح کیانند منتصر حسین بن علی و سفاح علی بن ابیطالب
علیهما السلام است کلینی در کتاب کافی از محمد بن احمد بن محمد در یکجا ایشان از محمد بن حسن او از علی بن حسان
او از ابی عبد الله ریاحی او از ابی صامت حلوانی او از باقر ع روایت نموده که انحضرت فرمود که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که خدا تعالی شش چیز بمن عطا فرموده علم مرگها و بلاها و علم قرآن و منم صاحب
رجعتها و دولت دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم آن دابه که با خلایق سخن میگوید محمد بن حسن صفار
در کتاب بصائر الدرجات از علی بن حسان مثل اینرا روایت نموده کلینی در کتاب کافی از محمد بن مهران او از

محمد بن علی و محمد بن یحیی ایشان از احمد بن محمد در یکجا او از محمد بن سنان او از مفضل او از صادق ع روایت نموده که
آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین ع پس میفرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ از جانب خدا و منم فاروق
اکبر و منم صاحب عصا و میسم مراد از میسم مهریست که آنحضرت از او در زمان رجعت بر روی مؤمن
میزند هذا مؤمن حقاً نوشته میشود و بر روی کافر میزند هذا کافر حقاً نوشته میگردد کلینی در کتاب
کافی از حسین بن محمد او از معلی او از محمد بن جمهور او از محمد بن سنان مثل این حدیث را روایت کرده کلینی در
کتاب کافی از علی بن محمد و محمد بن حسن ایشان از سهل بن زیاد او از محمد بن ولید شباب صیرفی او از سعید
اعرج او از صادق ع مثل این را نقل نموده شیخ در کتاب تهذیب و کلینی در کتاب کافی از علی او از پدرش
او از حماد او از حریز او از برید بن معویه او از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم
که فردا این روزها و شبها باخر نمیرسد تا وقتیکه خدای تعالی مردگان را زنده گرداند و زندگان را بمیراند
و حق را باهل خود برگرداند و برپا دارد دینی را که برای خود پسندیده تا آخر حدیث که آن را در کتاب زکوة ذکر
نموده اند در تفسیر علی بن ابرهیم و وصینا الانسان بوالدیه یعنی بانسان در خصوص پدر و مادرش وصیت
کردیم صاحب تفسیر گفته که مراد از انسان امام حسن و امام حسین علیهما السلام است بعد از آن خدای تعالی سخن را
برگردانیده در خصوص امام حسین ع میفرماید حملته امه کرها و وضعته کرها یعنی مادر امام حسین ع
باکراه و کدورت با آنحضرت آبستن گردید و باکراه او را زائید صاحب تفسیر گوید که خدای تعالی به پیغمبر خود
تولد امام حسین ع را پیش از حمل مادرش مژده داد فرمود که امامت تا روز قیامت در نسل و ذریه او می
باشد بعد از آن با آنحضرت خبر داد که امام حسین ع کشته میشود و باولاد او مصیبت میرسد بعد از آن در عوض
آن صاحب امامت را در نسل او قرار داد و او را آگاه نمود از اینکه او کشته میشود بعد از آن او را بدنیا بر
میگرداند و یاوری میکند تا اینکه دشمنان خود را بقتل میرساند و او را پادشاه روی زمین میکند و این
است معنی قول خدای عز و جل و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه حاصل معنی آیه بارها
پیشتر مذکور گردید و نیز اینست معنی قول خدای عز و جل و لقد کتبنا فی الزبور تا آخر پس خدای تعالی به
پیغمبر خود مژده داد که اهل بیت تو بر روی زمین مالک میشوند و زنده شده بانجا رجوع خواهند نمود و دشمنان
خود را خواهند کشت پس رسول خدا ص تولد امام حسین ع و کشته شدن او را بفاطمه ع خبر داد پس فاطمه ع باکراه و دل
گیری بان حضرت آبستن گردید بعد از آن صادق ع فرمود که آیا چنین زنی دیده اید که مژده پسر باو داده شود و او
باکراه و دلگیری باو حامله شود یعنی فاطمه ع غمناک گردید و خبر قتل آنحضرت را ناخوش داشت و او را باکراه زائید
زیرا که خبر قتل او را شنیده بود و در میان زائیدن امام حسن علیه السلام و آبستن شدن با آنحضرت مدت یکطهر
فاصله گردید و امام حسین ع در شکم مادرش شش ماه ماند و مدت شیرخوردنش دو سال کشید و اینست معنی
قول خدای تعالی و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل و باز داشته شدن آنحضرت از شیر مادر سی
ماه خواهد بود در تفسیر مذکور ان للذین ظلموا عذابا دون ذلک یعنی با آنکه در حق آل محمد ع ستم کرده
اند عذابی کمتر از این خواهد رسید مراد از این عذاب عذابی است که در روز رجعت با شمشیر خواهد بود
در تفسیر مذکور و اذا تتلی علیهم آیاتنا یعنی وقتیکه آیات ما بایشان خوانده میشود قال یعنی خلیفه ثانی می
گوید اساطیر الاولین یعنی این آیات دروغهای گذشتگان است سنسمه علی الخرطوم یعنی در زمان رجعت
بر دماغش داغ میزنیم وقتیکه امیر المؤمنین ع و دشمنانش بدنیا رجوع میکنند ایشان را با مهری که با ایشان
میباشد داغ میکند چنانکه بهائم از لب و دماغ داغ کرده میشوند در تفسیر مذکور قم فانذر یعنی یا محمد ص
برخیز و خلایق را بترسان صاحب تفسیر گفته که مراد از این آیه قیام آنحضرت است در روز رجعت برمیخیزد
خلایق را دعوت میکند و میترساند حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر مذکور ساخته که از احادیثی که
سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبد الحمید حسینی یمن روایت نموده حدیثی است که از طریق خود از احمد
بن محمد ایادی او رفع حدیث باحمد بن عقبه نموده او از پدرش او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت از رجعت
پرسیده شد که آیا آن حق است فرمود آری گفته شد که کیست اول کسیکه خروج میکند فرمود امام حسین
علیه السلام است که از پی قائم ع خروج میکند عرض کردم آیا همه خلایق با آنحضرت میباشند فرمود نه بلکه
چنین میباشند که خدای تعالی در کتاب خود ذکر نموده یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا یعنی روزی میشود
که در صور دمیده میشود پس فوج فوج بدنیا میایند یعنی قومی بعد از قوم دیگر بدنیا برمیگردند و نیز از آنحضرت

مرویست که امام حسین علیه السلام در میان اصحاب خویش که با او شربت شهادت نوشیدند بدنیا رو میاورد
و هفتاد نفر پیغمبر در خدمت آنحضرت میباشند چنانکه با موسی بن عمران بودند پس قائم ع انگشتر خویش
را با آنحضرت میدهد او است کسیکه بقائم علیه السلام غسل میدهد و کفن و حنوط میکند و او را بقبر پنهان میگرداند
و از جابر جعفی روایت شده او گفته که امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود بخدا سوگند یاد میکنم که البته از ما اهل بیت
مردی بعد از مردنش زنده میشود و سیصد و نه سال سلطنت میکند عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود
بعد از قائم ع عرض کردم که مدت خلافت قائم ع در عصر خود چقدر میباشد فرمود نوزده سال بعد
از آن منصور بدنیا برمیگردد و او امام حسین ع است پس آنحضرت خونخواهی خود و اصحاب خود میکند پس پاره
را بقتل میرساند و پاره را اسیر میکند تا اینکه سفاح خروج مینماید و او امیر المؤمنین علیه السلام است و
نیز از علی بن عبد الحمید او بطریق سند خود تا باسد بن اسمعیل او از صادق ع روایت نموده که از آنحضرت
پرسیده شد که مراد از روزیکه خدای تعالی مقدار آن را در قران مجید ذکر نموده چیست چنانکه فرموده
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است آنحضرت در جواب
فرمود که مراد از آن روز رجعت جناب رسول خدا ص است پس مدت سلطنت آنحضرت در زمان
رجعتش پنجاه هزار سال میباشد و امیر المؤمنین ع در زمان رجعتش چهل و چهار هزار سال سلطنت
میکند مؤلف گوید که کتاب انوار مضیئه که از مؤلفات شیخ علی بن عبد الحمید است در نزد من هست و
این احادیث در آن کتاب مذکور است و او نیز باسناد خود از فضل بن شاذان او باسناد خود از باقر ع روایت
نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ع ظهور میکند و داخل کوفه میشود آنگاه خداوند کریم از پشت
کوفه هفتاد هزار صدیق برمیانگیزاند پس ایشان اصحاب و یاران آنحضرت میباشند در کتاب منتخب البصائر
از کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان که از مؤلفات سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبد الکریم حسینی
بطریقی که رفع حدیث تا بعلی بن مهزیار نموده روایت کرده او گفته که در رخت خواب خود خوابیده بودم نا
گاه در عالم رؤیا دیدم که کسی بمن میگفت که امسال حج کن بدرستیکه بخدمت صاحب الزمان میرسی حدیث را با
طولش ذکر نموده تا اینکه گفته که بعد از آن قائم ع بمن فرمود یا ابن مهزیار وقتیکه شهر حنین نایاب گردید و
مغربی بجنبش آمد و عباسی لشکرکشی نمود و سفیانی بیعت کردند آنگاه بولی خدا یعنی بمن از جانب خدا اذن داده
میشود پس بنای اول میسازم و هرچه که از بناهای ظالمان و جباران در اطراف آن میباشد همه را خراب
مینمایم و خلایق را بحجة الاسلام وا میدارم و بمدینه منوره میایم و حجره را خراب میکنم و خلیفه اول و خلیفه
ثانی را از آنجا بیرون میاورم در حالتیکه بدنهای ایشان تر و تازه میباشد امر میفرمایم ایشان را بسمت بقیع
میبرند و در بالای دو درخت بدار کشیده میشوند پس آن درختها در زیر ایشان شاخ و برگ در میاورند
پس خلایق بایشان بیشتر از پیشتر فریفته و گرویده میشوند در این حال ندا کننده که خلایق را با آن امتحان
مینماید از آسمان ندا میکند که ای آسمان بینداز و ای زمین بگیر پس در آن روز باقی نمیماند در روی زمین
مگر مؤمنی که دلش را برای ایمان خالص کرده باشد عرض کردم ای آقای من آیا بعد از این چه واقع میشود فرمود
رو آوردن بدنیا و رجعت بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال
و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی بعد از آن رو آوردن و غالب آمدن را بر بنی امیه گردانیدیم برای شما قرار
دادیم و باموال و اولاد بشما امداد و یاری نمودیم و شما را بیشتر از بنی امیه کردیم مؤلف گوید که در نسخه
اصل کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان مثل این حدیث را دیدم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل
الزیارات از محمد بن جعفر رزاز او از ابی الخطاب و احمد بن حسن بن فضال ایشان از حسن بن فضال او از مروان بن
مسلم او از برید عجلی روایت نموده او گفته بخدمت صادق ع عرض کردم یا ابن رسول الله بمن خبر ده از اسمعیل
آنچنانی که خدای تعالی او را در کتاب خود ذکر کرده چنانکه فرموده و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد
و کان رسولا نبیا یعنی یا محمد ص ذکر بکن اسمعیل را در قران بدرستیکه وعده او صادق بود تخلف نمیکرد از
جانب خدا فرستاده و خبر دهنده بود آیا این اسمعیل که در این آیه ذکر شده اسمعیل پسر ابرهیم ع بود چنانکه
فرقه مخالفان گمان چنان دارند که او اسمعیل پسر حضرت ابرهیم ع است فرمود نه چنین است که گمان کرده
اند زیرا که اسمعیل پیش از وفات ابرهیم وفات نمود ابرهیم ع حجت خدا و صاحب شریعت بود پس اسمعیل در
عصر ابرهیم ع بسوی کدام قوم مبعوث شده بود زیرا که رسالت و نبوت داشت پس بنابراین مراد از اسمعیل

کردد اینکه ذکر شد اسمعیل پسر ابرهیم ع نیست راوی کوید انکاه عرض کردم که فدای توشوم پس مراد کدام اسمعیل
است فرمود اسمعیل بن حزقیل نبی است خدا تعالی او را بسوی قوم خویش مبعوث نمود قوم او را تکذیب نمودند
وکشتند و پوست رویش را کندند پس خداوند قهار بجهة او بر ایشان غضب نمود و سطاطائیل را که ملک
عذاب است بنزد او فرستاد سطاطائیل باو کفت یا اسمعیل من سطاطائیل ملک عذابم جناب رب العزة مرا به
نزد تو فرستاده برای اینکه بقوم تو با انواع عذاب اکر بخواهی عذاب نمایم اسمعیل کفت یا سطاطائیل مرا احتیاج
باین نیست انکاه خدای تعالی باو وحی فرمود که یا اسمعیل حاجت چیست اسمعیل عرض کرد پروردکارا تو از
خلایق عهد و پیمان کرفتهٔ که ترا پروردکار و محمد صلعم را پیغمبر و اوصیاء او را ولی و پیشوا دانند و بمخلوقات
خود خبر دادهٔ چیزها که امت پیغمبر صلعم بعد از وفاتش به پسر حسین بن علی علیهما السلام خواهند اورد و تو حسین
بن علی علیهما السلام وعده فرمودهٔ که او را به دنیا بر کردانی تا اینکه برای خود انتقام بستاند از انانکه این کارها را
در حق او کرده اند پس پروردکارا حاجت من از تو اینست که مرا به دنیا بر کردانی تا اینکه انتقام بکشم از
انانکه این اذیتها را در حق من کردند چنانکه امام حسین ع را به دنیا خواهی بر کردانید پس خدا تعالی مسئلت
او را قبول نموده این را درباره او وعده فرمود پس او در روز رجعت با امام حسین ع بدنیا خواهد بر
کشت در کتاب مذکور و از حمیری او از پدرش او از علی بن محمد بن سالم او از محمد بن خالد او از عبد الله بن حماد
بصری او از عبد الله بن عبد الرحمن او از ابو عبیده بزاز او از حمیری روایت کرده او کفته که بخدمت امام جعفر
صادق ع از روی تعجب عرض کردم که فدای توشوم سبب چیست که عمرهای کمتر واجلهای شما بعضی ببعضی
دیکر نزدیکتر کردیده با اینکه این خلایق با امور دین و دنیا بشما ها احتیاج دارد فرمود بدرستیکه برای هر
یکی از ما اهل بیت صحیفهٔ هست که در آن ثبت شده هر چیزیکه بآن احتیاج دارد و باید در مدت عمرش بآن
عمل نماید پس وقتیکه احکام ان صحیفه و چیزهائیکه بآن مامور شده تمام کشت و باخر رسید انکاه میداند
که اجلش رسید و در ان حال رسول خدا صلعم بنزد او میاید و خبر مرک او را میدهد و نعمتها را که برای وی در نزد
خدا تعالی است و امام حسین ع صحیفه را که باو داده شده بود خواند و چیزهائی اینده که شدنی بود دانست
و پارهٔ چیزها که از قضا نکذشته بود ماندند پس انحضرت بجهاد بیرون رفت و این امور که از قضا نکذشته
بودند این بود که ملائکه از خدا تعالی مسئلت نمودند که به انحضرت یاری نمایند خدا تعالی ایشان را در
این باب ماذون کرد پس ایشان اندک زمانی بسبب مهیا شدن برای قتال مکث و درنک نمودند تا اینکه ان
حضرت شربت شهادت نوشید بعد از ان ملائکه بر زمین فرود امدند ناکاه دیدند که عمر انحضرت به
اخر رسیده کشته کردیده ملائکه بدرکاه خداوند کردکار عرض نمودند که پروردکارا ما را ماذون فرمودی
که بر روی زمین فرود اییم و بانحضرت یاری کنیم پس فرود امدیم دیدیم که روح مطهرش را از بدن مبارکش
قبض نموده انکاه خدای تبارک و تعالی بایشان وحی فرمود که از قبهٔ منورهٔ انحضرت جدا مشوید تا وقتیکه او را
به بینید که خروج نموده انکاه باو یاری کنید و از حالا تا انوقت بر انحضرت و بر فوت شدن یاری نمودن باو
از شما بکریید و یاری کردن و کریستن را بر انحضرت بشما مخصوص نمودم پس ملائکه برای تقرب یافتن در درکاه
خداوند عالم و جزع نمودن بر فوت شدن یاری کردن با انحضرت از ایشان کریستند و وقتیکه انحضرت خروج می
نماید ایشان از جملهٔ یاران او میباشند شیخ شرف الدین در کتاب کنز الفواید از محمد بن عباس او از جعفر بن محمد بن
مالک او از قسم بن اسمعیل او از علی بن خالد عاقولی او از عبد الکریم خثعمی او از سلیمان بن خالد روایت کرده او
کفته که صادق ع در خصوص قول خدا تعالی فرمود یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ فرمود که راجفه حسین بن علی
علیهما السلام است و رادفه علی بن ابیطالب علیه السلام است حاصل مضمون ایه بنابراین روایت اینست که در کر
یکی روزی را که حسین بن علی علیهما السلام با اضطراب خروج و جنبش میکند و از پی ان امیر المؤمنین علیه السلام
خروج مینماید بعد از ان فرمود اول کسی که کرد و خاک قبر را از سرش میتکاند حسین بن علی علیهما السلام است با
هفتاد و پنجهزار نفر و اینست معنی قول خدا تعالی وَإِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ
الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی بدرستیکه ما به پیغمبر خود
و بانانکه در مدت زندکانی دنیا ایمان اورده اند یاری میکنیم و روزی که شهیدان برمیخیزند روزی که به
ستمکاران عذر اوردن ایشان فایده نمیبخشد و بر ایشان است لعنت و بدی دار عقبی فرات بن ابراهیم کوفی
در کتاب تفسیر از ائمه علیهم السلام از صادق ع مثل این حدیث را روایت نموده و در این روایت بجای

هفتاد و پنجهزار نود و پنجهزار مذکور است شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل و بعضی اصحاب ما در کتاب روضه
از صادق ع مثل این را روایت نموده اند شیخ محمد بن علی حرانی در کتاب کفایه از کتاب تنزیل و تحریف نقل نموده او از
احمد بن محمد سیاری او از محمد بن خالد او از عمر بن عبد العزیز او از عبد الله بن نجیح یمانی روایت نموده او کفته که
این ایه را بخدمت صادق ع خواندم ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی روزی میشود که از نعمت سؤال کرده
میشوید انحضرت فرمود که مراد از نعیم محمد و ال محمد صلعم است که خدای تعالی ایشان را بشما نعمت داده و در
خصوص قول خدا تعالی لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ فرمود یعنی اکر بدانید دانستنی که از مشاهده و عیان
حاصل است و در خصوص قول خدای عز و جل كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ فرمود یعنی نه چنین است که کمان نموده
اید بعد از این دو بار خواهید دانست که حقیقت امر چکونه است یکبار در روز رجعت و بار دیکر در قیامت
نجاشی در کتاب رجال اورده که مؤمن الطاق را با ابو حنیفه حکایات بسیاری هست یکی از انجمله اینست که ابو حنیفه
روزی بمؤمن الطاق کفت که یا ابا جعفر تو برجعت اعتقاد داری کفت اری ابو حنیفه کفت که از کیسه خود
پانصد دینار بمن قرض ده وقتی که در روز رجعت تو و من بدنیا برکشتیم از ان تو رد وادا مینمایم مؤمن الطاق
فی الحال در جوابش کفت یکضامن بمن بده که برای من ضمانت نماید در اینکه تو در صورت انسان بدنیا رجوع
کنی زیرا میترسم که در صورت بوزینه بدنیا بر کردی و من نتوانم از او از تو بکیرم طبرسی در کتاب احتجاج
مثل این قصه را با تفاوت جزئی روایت نموده در کتاب منتخب البصایر از کتاب غارات ابرهیم بن محمد ثقفی نقل
نموده که ابرهیم حدیثی از امیر المؤمنین ع روایت نموده از جملهٔ فقرات اینست که با انحضرت کفته شد که
ذو القرنین چیست فرمود مردی بود که خدای تعالی او را بسوی قوم خود فرستاد تا اینکه ایشان را هدایت نماید
ایشان او را تکذیب نمودند و بر شاخ اش زدند او وفات نمود بعد از آن خداوند کردکار او را زنده کردانید
پس نامیدن او را بذو القرنین یعنی صاحب دو شاخ از این راه هست که بهر دو شاخ او زدند در حدیث دیکر
چنان است که در میان شما است مثل ذو القرنین انحضرت از این کلام خود را اراده نموده و از کتاب غارات
نیز نقل نموده که خبر داد بما عبد الله بن اسید کندی که از جملهٔ چرچیان لشکر بوده از پدرش او کفته که من با
پارهٔ مردم در خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام نشسته بودیم ناکاه ابن معن و ابن نجیح امدند در حالیکه بکردن
عبد الله بن وهب انداخته او را کشان کشان میاوردند ایشان عرض کردند یا امیر المؤمنین ع این مرد را
بقتل برسان و بدروغکویان در ظاهر اظهار محبت و خلوص مکن انحضرت فرمود که او را نزدیک من اورید
پس با انحضرت نزدیک شدند ان بزرکوار بایشان فرمود که اینمرد چه میکوید کفتند که چنان کمان دارد که تو
دابة الارض و ضربتی بر سر مبارکت زده میشود بطوریکه سرت تا محاسن شریفت بریده میکردد انحضرت
باو فرمود که اینجماعت چه میکویند عرض کردم یا امیر المؤمنین ع تو حدیثی بمردم فرمودهٔ از عمار بن یاسر
بمن خبر داده اینکه من کفتم ام همان حدیث است انحضرت فرمود که دست از او بردارید زیرا که این را از
پیش خود نمیکوید بلکه از دیکری روایت میکند یا ابن ام السود بدرستیکه تو حدیث را میشکافی فتنی این
مرد را بکذارید براه خود رود اکر دروغ میکوید ضرر این دروغ بر خود او است و اکر راست میکوید هر اینه
کفته او بمن روخواهد داد و نیز در انکتاب از عبایه روایت نموده او کفته که از علی علیه السلام شنیدم میفرمود که
من سید پیرانم و در من سنتی و شبوهٔ هست از ایوب زیرا که ایوب بانواع بلاها مبتلا کردید بعد از ان خدای
تعالی باو عافیت کرامت فرمود و اهل و عیالش را با علاوهٔ مثل ایشان باو عطا فرمود چنانکه خدا تعالی در قران
حکایت فرموده چنان روایت شده که خدا تعالی اهل او را که مرده بودند برای او زنده کردانید و هم و
غم و مصیبت او را زایل نمود از ائمه صلوات الله علیهم بمقام صحت پیوسته اینکه هر ان قضیهٔ که در میان بنی
اسرائیل واقع شده مانند ان طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة در میان این امت واقع میشود و حال
انکه انحضرت فرمود که در من شباهتی است بر ایوب و نیز فرموده بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه خدا تعالی
اهل و طایفهٔ مرا برای من جمع خواهد نمود چنانکه برای یعقوب ع جمع نمود زیرا که در میان یعقوب ع و اهلش
مدتی جدائی واقع کردید بعد از ان بر سرش جمع شدند پس انحضرت سوکند یاد نمود هر اینه خداوند سبحانه
و تعالی بعد از این اولاد او را برای او جمع خواهد نمود چنانکه برای یعقوب ع جمع کرد و جمع شدن یعقوب ع با
اولادش در دار دنیا شد پس بنابراین باید جمع شدن امیر المؤمنین ع با اولادش در دنیا باشد یعنی اولادش
در زمان رجعت بر سرش جمع میشوند و اولادش عبارت است از ائمه علیهم السلام و ایشان انانند که در احادیث

حسنه صریحه در رجوع نمودن ایشان بدنیا تصریح شده وعاقبت کار برای متقیان است ومتقیان نیست مگر ائمه علیهم السلام در منتخب البصائر مذکور نموده که از کتاب تاویل ما نزل من القرآن فی النبی واله صلوات الله علیه وعلیهم که از تالیف ابیعبد الله محمد بن عباس بن مروان است وسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس بخط خود در این کتاب در مقام تعدیل وتوثیق محمد بن عباس نوشته چیزیرا که صورتش اینست که نجاشی در کتاب فهرست گفته چیزیرا که لفظش اینست که محمد بن عباس در میان اصحاب ما ثقه است تا دو بار شخص محکم است کتاب مقنع در علم فقه تصنیف نشده ومثل توثیق نجاشی است توثیقی که علی بن طاوس در خصوص محمد بن عباس از مختار بن معد علوی وغیر ایشان از شاذان بن جبرئیل واز رجال خود نقل نموده یعنی ایشان نیز محمد بن عباس را مانند توثیق نموده اند واینچه که صاحب منتخب البصائر از کتاب تاویل ما نزل من القرآن نقل نموده قول خدای تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی اگر بخواهیم آیتی از آسمان بر ایشان یعنی بر بنی امیه نازل میکردانیم پس کردن های ایشان در پیش آن ذلیل وپست میشوند خبر داد بما علی بن ابراهیم عبد الله بن اسد از ابراهیم بن محمد واز احمد بن معمر اسدی واز محمد بن فضل واز کلبی واز ابی صالح واز ابن عباس در خصوص قول خدای تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ابن عباس گفته که این آیه در شان ما وبنی امیه نازل شده ما را بر ایشان دولتی وسلطنتی میشود پس کردنهای شان بعد از آنکه سرکش وکردنکش بودند برای ما ذلیل وپست میشوند وبعد از آنکه عزت داشتند خوار وخفیف میباشند خبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عیسی واز یونس واز بعضی اصحاب ما ایشان از ابی بصیر واز باقر عم روایت نموده که از آن حضرت از معنی قول خدای تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ پرسیدم فرمود که گردنهای بنی امیه در پیش آن آیت پست میشوند وآن آیت در وقت زوال آفتاب یعنی وقت ظهر آشکار میشود وآن عبارت است از علی بن ابیطالب صلوات الله علیه که در وقت ظهر در سمت بالای سر خلایق آشکار شده یکساعت نمایان میشود حتی روی مبارکش دیده میباشد بطرزی که خلایق حسب ونسب آنحضرت را میشناسند بعد از آن فرمود آگاه شوید بدرستیکه بنی امیه در آن زمان چنان میباشند که اگر مردی از ایشان در پشت درخت پنهان شود هر اینه آن درخت گوید که این مرد از بنی امیه است او را بقتل میرسانند خبر داد بما محمد بن جعفر بن محمد بن حسن واز عبد الله بن محمد بن زیات او از محمد یعنی ابن جنید واز مفضل بن صالح واز جابر واز ابیعبد الله جدلی او گفته که روزی بخدمت علی علیه السلام مشرف گردیدم آنحضرت فرمود منم دابة الارض خبر داد بما علی بن احمد بن حاتم واز اسمعیل بن اسحق راشدی واز خالد بن مخلد واز عبد الکریم بن یعقوب جعفی واز جابر بن یزید واز ابیعبد الله جدلی او گفته که بخدمت علی بن ابیطالب عم مشرف گردیدم آنحضرت فرمود آیا خبر دهم بتو سه حدیث را پیش از آنکه بنزد من وتو بیکانه بیاید بعد از آن فرمود منم بنده خدا ومنم دابة الارض وراست گوی وعدالت کننده روی زمین وبرادر پیغمبر روی زمین ومنم بنده خدا بعد از آن فرمود که آیا خبر دهم بتو از بینی مهدی عم وچشم او عرض کردم آری خبر ده پس آنحضرت دست مبارکش را بسینه ی کینه اش زد فرمود که او منم خبر داد بما محمد بن حسن بن صالح از حسین بن حسن قلشی واز علی بن حکم واز ابان بن عثمان واز عبد الرحمن بن سیابه واز ابی داود واز ابی عبد الله جدلی او گفته که بخدمت امیر المؤمنین عم شرفیاب گردیدم آنحضرت فرمود که هفت حدیث بتو خبر میدهم مگر اینکه بیکانه بنزد ما آید عرض کردم فدای توشوم بفرما فرمود آیا بینی مهدی عم وچشم او را میشناسی عرض کردم یا امیر المؤمنین آنها عبارتست از تو فرمود آیا میشناسی آن دو حاجب ودربان ضلالت وگمراهی را که در آخر زمان ذلت وخواری ایشان ظاهر خواهد شد عرض کردم یا امیر المؤمنین عم بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ایشان فلان وفلان اند یعنی ابو بکر وعمر اند فرمود آیا دابه را میشناسی وعدالت وراست گوئی او چیست ومکان برانگیختن او کجاست وخدای تعالی هلاک کننده است کسیرا که با وجور وستم نماید وحدیث را تا آخر ذکر نموده وخبر داد بما احمد بن محمد بن سعید از حسن سلی واز ایوب بن نوح واز صفوان واز یعقوب بن شعیب واز عمران بن میثم واز عبایه او گفته که مرتبه بخدمت امیر المؤمنین عم آمد وعرض کرد که از دابه بمن خبر ده فرمود که از آن چه میخواهی عرض کردم که دوست میدارم که آنرا بشناسم فرمود که آن دابه ایست صاحب ایمان قرآن میخواند وبرحمن ایمان دارد وطعام میخورد ودر بازارها سیر میکند وخبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عیسی واز صفوان مثل این حدیث را ودر آخر این روایت این فقره را افزوده که آنمرد عرض کرد یا امیر المؤمنین عم آن دابه کیست فرمود مادر تو بر تو ماتم

بگیرد او علی عم است خبر داد بما اسحق بن محمد بن مروان واز پدرش واز عبد الله بن زبیر قرشی واز یعقوب بن شعیب واز عمران بن میثم او گفته که عبایه بمن خبر داد که من هزار پیغمبر ختم کرده وتو هزار وصی ختم کرده ومن مکلف نشده ام بچیزهائیکه آن اوصیا بآنها مکلف نشده اند ومن هزار کلمه میدانم آنها را نمیدانند مگر من ومحمد صم وهیچ کلمه از آنها نیست مگر اینکه آن کلید هزار در است از علم هنوز از آنها یک کلمه نمیدانید مگر اینکه از آنها یک آیه در قرآن میخوانید وآن آیه اینست وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی وقتیکه قول بر ایشان واقع میگردد برای ایشان بیرون میآوریم از زمین دابه که با ایشان سخن میگوید بدرستیکه خلایق بآیتهای ما یقین ندارند بعد از آن فرمود که شما نمیدانید که آن دابه کیست خبر داد بما احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن سعید واز احمد بن محمد بن اسحق خضری واز احمد بن مستنیر واز جعفر بن عثمان واز عم احمد بن مستنیر است او گفته که خبر داد بمن صباح مزنی ومحمد بن کثیر بن بشیر بن عمیره ازدی ایشان گفته که خبر داد بما عمران بن میثم از عبایه بن ربعی او گفته که پنج نفر در خدمت امیر المؤمنین عم نشسته بودند من پنجمین ایشان بودم ومثل این حدیث گذشته را ذکر نموده خبر داد بما حسین بن اسمعیل قاضی از عبد الله بن ایوب مخزومی واز یحیی بن ابی بکر واز حره واز علی بن زید بن جدعان واز خالد بن اوس او از ابی هریره او گفته که رسول خدا صم فرمود که دابة الارض بیرون میآید در حالیکه عصای موسی عم وانگشتر سلیمان عم با وی میباشند باعصای موسی عم بروی مؤمن جلا میدهد وباخاتم سلیمان روی کافر را داغ میکند خبر داد بما احمد بن محمد بن حسن فقیه از احمد بن عبید بن ناصح واز حسین بن علوان واز سعد بن طریف او از اصبغ بن نباته او گفته که بخدمت امیر المؤمنین عم مشرف گردیدم در حالیکه آنحضرت نان وسرکه وزیت میخورد عرض کردم یا امیر المؤمنین عم خدای تعالی در کلام مجید خود فرموده وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ این دابه چیست فرمود آن دابه ایست که نان وسرکه وزیت میخورد یعنی آن دابه منم خبر داد بما حسین بن احمد از حسین بن عیسی واز یونس بن عبد الرحمن واز سماعة بن مهران واز فضل بن زبیر واز اصبغ بن نباته او گفته که معویه بمن گفت ای گروه شیعه گمان دارید که علی علیه السلام دابة الارض است گفتم آیا این را تنها ما میگوئیم بلکه طایفه یهود هم میگویند پس معویه این سخن را بنزد راس الجالوت که از علمای یهود بود پیغام داد که خبر بده بر تو آیا دابة الارض را شما در کتابهای خود می یابید گفت آری معویه گفت آن چیست گفت مردیست گفت آیا نامش را میشناسی راس الجالوت گفت نامش ایلیا است راوی گوید که معویه بمن رو آورده گفت که چه نزدیک است ایلیا بعلی عم خبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عیسی واز یونس واز بعضی اصحاب خود واز ابی بصیر او گفته که باقر عم فرمود که مردم در خصوص این آیه چه میگویند وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ گفت که مراد از دابه امیر المؤمنین عم خبر داد بما محمد بن حسن بن صباح از حسن بن حسن واز علی بن حکم واز ابان بن عثمان واز عبد الرحمن بن سیابه ویعقوب بن شعیب ایشان از صالح بن میثم او گفته که بخدمت باقر عم عرض کردم که حدیثی بمن بفرما فرمود آیا از پدرت حدیث شنیده عرض کردم نه زیرا که من کوچک بودم بعد از آن عرض کردم که حدیثی عرض میکنم اگر راست وصواب گفتم بفرمائید آری درست است واگر خطا وناصواب گویم مرا از خطا برگردان فرمود که چه سخت شرط کردی عرض کردم که اگر درست بگویم سکوت کنید واگر خطا کردم مرا از خطا برگردانید آنحضرت فرمود که این شرط بمن سهل وآسان است عرض کردم که گمان چنان دارم که علی علیه السلام دابة الارض است خبر داد بما حمید بن زیاد از عبید الله بن نهیک واز عیسی بن هشام واز ابان واز عبد الرحمن بن سیابه واز صالح بن میثم او گفته که بخدمت باقر عم عرض کردم که بمن حدیث بفرما فرمود آیا حدیث نشنیده عرض کردم که پدرم در زمانی که من بچه بودم وفات نموده بعد از آن عرض کردم که چیزی میگویم اگر راست بگویم سکوت بفرما واگر خطا وناصواب گویم مرا از خطا برگردان وحقا بیان فرما فرمود که این شرط سهل است عرض کردم که من گمان دارم که علی عم دابة الارض است پس آنحضرت سکوت فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ترا چنین می بینم که بعد از این خواهی که علی عم بسوی ما یعنی بدنیا برگشته بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ یعنی کسیکه قرآن را بر تو فرض کردانید هر اینه ترا بمعاد خواهد برگردانید راوی گوید عرض کردم که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این مسئله را از جمله آن مسائل قرار داده بودیم که میخواستم آنها را از تو بپرسم لیکن فراموش نمودم آنحضرت فرمود آیا خبر دهم بتو چیزیرا که از این بزرگتر است بعد از آن فرمود وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً

بتبراوند برا یعنی نفرستاده ایم ترا مکر بهمه خلایق در حالتیکه ایشانرا مژده دهنده وایشان را ترساننده است، بعد از ان فرمود که سرزمینی نمیماند مکر اینکه باشهادت لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ در انجا ندا کرده میشود وبدست مبارکش بافاق واطراف روی زمین اشاره فرمود یعنی در همه روی زمین کلمهٔ طیبه کفته میشود خبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عیسی او از یونس واو از ابرهیم بن عبد الحمید او از ابان احمر او رفع تا بباقر عم نموده که انحضرت در خصوص قول خدای تعم اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ لَرَادُّکَ اِلٰی مَعَادٍ فرمود که کمان نمیکنم پیغمبر شما را مکر اینکه بر شما ها طلوع کرده میکند طلوع کردنی یعنی زنده شده بسوی شما خواهد بر کشت خبر داد بما جعفر بن محمد بن مالک از حسن بن علی بن مروان او از سعید بن عمار او از ابی مروان او کفته که از صادق عم پرسیدم از قول خدای عز وجل اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ لَرَادُّکَ اِلٰی مَعَادٍ انحضرت فرمود نه چنین است بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه بخدا سوکند یاد میکنم دنیا به اخر نمیرسد تا وقتی که رسول خدا صم وعلی عم از ثویه با هم جمع شوند پس در انجا بنا ئی میکنند ومسجد بنا می نمایند که برای ان دوازده هزار در میباشد وثویه نام جائیست در کوفه خبر داد بما احمد بن هوذه باهلی از ابراهیم بن اسحق نهاوندی او از عبد الله بن حماد انصاری او از ابی مریم انصاری او کفته که از صادق عم پرسیدم مثل این حدیث را تا اخر ذکر نموده ودر اخر این روایت این ایه را ذکر نموده وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُونَ الْعَذَابِ الْاَکْبَرِ یعنی هر اینه بایشان از عذاب ادنی بیز البته میچشانیم خبر داد بما حسین بن محمد از محمد بن عیسی او از یونس او از مفضل بن صالح او از زید شحام او از صادق عم که انحضرت فرمود که عذاب ادنی که پیشتر از عذاب اکبر است عذاب رجعت است خبر داد بما حسین بن محمد از محمد بن عیسی او از یونس او از مفضل بن صالح او از زید شحام او از صادق عم که انحضرت فرمود که عذاب ادنی دابة الارض است خبر داد بما هاشم بن خلف او از ابرهیم بن اسمعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل او از پدرش او از سلمة بن کهیل او از مجاهد او از ابن عباس او از رسول خدا صم که انحضرت در خطبه که در حجة الوداع بیان فرمودند فرمودند که هر اینه طایفه عمالقه را من بقتل خواهم رسانید جبرئیل عم عرض کرد یا رسول الله صم چنان بکو که طایفه عمالقه را من بقتل خواهم رسانید یا علی عم انحضرت فرمود که ایشان را من بقتل میرسانم یا علی بن ابیطالب علیه السلم محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی او از کسیکه ذکر نموده او از حسن بن موسی خشاب او از جعفر بن محمد او از کرام روایت نموده او کفته که امام جعفر صادق عم فرمود که هرگاه خلق منحصر بدو مرد میبودند هر اینه یکی از ایشان امام میبود واخر کسی که وفات میکند امام عم خواهد بود زیرا که احدی بر خدای تعم حجت نکیرد که خدا او را بی حجت کذاشت یعنی امام اکر بیشتر از یاده نه خلایق وفات نماید هر اینه ایشانرا میرسد اینکه بر خدا ی تعالی حجت بکیرند که ما را بی حجت یعنی بی امام کذاشتی مراد در اینجا از امامیکه بعد از همه خلایق وفات میکند مطلق امام است زیرا که حجت خدا بر خلایق یا مطلق ترساننده یا هدایت کننده تمام میشود نه اینکه مراد جناب قائم عم است واو بعد از همه خلایق وفات خواهد نمود زیرا که از ائمه علیهم السلام چنانکه پیشتر کذشت وارد شده اینکه امام حسین عم اوست کسیکه بقائم عم غسل خواهد داد ودر دنیا بعد از او هر قدری که خدا بخواهد حکم خواهد فرمود وواجب است بر انانکه بر امامت ووجوب اطاعت آل محمد صم اقرار دارند اینکه بایشان در خصوص هر انچه که فرمایند تسلیم شوند وهیچ یک از احادیثی که از ایشان روایت شده اکر مخالف کتاب وسنت نباشد رد نکنند محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از علی بن احمد بن علی بن موسی دقاق از محمد بن عبد الله کوفی او از موسی بن عمران نخعی او از عم خود حسین بن یزید نوفلی او از علی بن ابی حمزه او از پدرش او از ابی بصیر روایت نموده او کفته که بخدمت صادق عم عرض کردم یا بن رسول الله صم از پدرت شنیدم فرمود که بعد از قائم عم دوازده مهدی میباشند فرمود که پدرم دوازده مهدی فرموده دوازده امام نفرموده است وان دوازده مهدی جماعتی اند از شیعیان ما که خلایق را بدوستی ما وشناختن حق ما دعوت میکنند صاحب کتاب مذکور کوید که خدا ترا براه راست هدایت نماید بدانکه در علم آل محمد صم اختلاف نیست یعنی علمها وخبرهای ایشان با هم مخالف ومنافی نیستند بلکه بعضی از انها مصدق بعضی دیکر است وحال انکه احادیث بسیار از ائمه اطهار عم در خصوص رجعت دوازده امام بما روایت شده پس کویا انحضرت از حال سائل چنان فهمید که او طاقت وحوصله ندارد که متحمل شود باین علم خواص یعنی رجعت دوازده امام بما روایت شده بعد از قائم عم انچنان علمیکه خدای تعالی بهر که

خاصکان خود خواسته مخصوص کردانیده وباعطا نمودن ان علم کرامی داشته هر انکس را از مخلوقات خود که اراده نموده چنانکه خداوند سبحانه وتعم فرموده ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ یعنی این از فضل واحسان خدا است وان را اعطا میفرماید بهر کسیکه میخواهد وخدای تعالی صاحب احسان بزرکست پس چون رجعت دوازده امام بعد از قائم علیه السلام سری بود که در حوصلهٔ سائل نمیکنجید از این جهت صادق عم کلام پدرش را که دوازده امام بعد از قائم عم میباشند بتاویل حسن تاویل نموده بطریکه بر سائل دشوار وکران نباید مبادا دلش ان را انکار کند وکافر کردد پس رجعت دوازده امام علیهم السلام بعد از قائم علیه السلام سریست از اسرار آل محمد صم از اینجهت انحضرت انرا پنهان داشت وکلام پدرش را تاویل نمود ودر حدیث از ائمه علیهم السلام در خصوص پنهان داشتن اسرار روایت شده که کفتنی نیست هر انچه که دانسته میشود یعنی پاره چیزها هست که دانسته میشود ولیکن اظهار انها جایز نیست ونیست هر انچه یکه کفته میشود وقتش نزدیک شده باشد ونیست هر انچه یکه وقتش نزدیک شده باشد اهل خاص وموجود باشد ونیز در این باب روایت شده که جبت وطاغوت مکویید چونکه شیعه بیشتر به ابو بکر وعمر جبت وطاغوت میکفتند وانها نام بت اند انحضرت فرمود که دیکر بایشان جبت وطاغوت مکویید ورجعت ائمه علیهم السلام را ذکر مکنید اکر مخالفان بشما کویند که پیشتر از این اینها را میکفتید بکویید که الان نمیکوییم واین از راه تقیه است که بندکان خدا در زمان اوصیا بخدای تعالی بدین تقیه بندکی نموده اند سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب بشارت مذکور ساخته که در کتاب جعفر بن محمد بن مالک کوفی یافتم که او باسناد خود تا حمران روایت نموده او کفته که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال از ان برای سایر خلایق است وهشتاد هزار سال برای آل محمد علیهم السلام سید رضی الدین رحمه الله کفته که اعتقاد من چنان است که این حدیث را در کتاب طهر بن عبد الله از این روایت مبسوط تر یافتم مؤلف کوید انچه از کتاب حسن بن سلیمان نقل نموده ام تا اینجا است وکراجکی هم در کتاب کنز الفواید باسناد خود روایت نموده اخبار را که حسن بن سلیمان از محمد بن عباس نقل نموده در کتاب منتخب البصائر از کتاب مشیخه حسن بن محبوب باسنادیکه با ما متصل است او از محمد بن سلام او از باقر عم در خصوص قول خدای تعالی روایت نموده رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ یعنی پروردکارا ما را دو بار بمیراندی ودو بار زنده کردانیدی پس بر کناهان خود اقرار واعتراف نمودیم پس ایا بسوی بیرون امدن وخلاص شدن از عذاب راهی هست انحضرت فرمود که این ایه مخصوص است بپاره طوایف در روز رجعت که بعد از مرک زنده میشوند ومضمون این ایه در خصوص قیامت هم جاری میشود پس بعد ودوری باد از رحمت خدا برای قوم ستمکاران جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارة از حسین بن محمد او از معلی او از مفضل او از ابن صدقه او از مفضل بن عمیر او از صادق عم روایت نموده انحضرت فرمود که کویا تختی از نور می بینم که در جلوی که اشته شده ودر بالای ان قبه از یاقوت سرخ که از جواهر مکلل و دامنشان کرد بده زده شده وکویا امام حسین عم را می بینم که در بالای ان نشسته ودر اطراف ان هر اقبه سبز هستند وکویا مؤمنان را می بینم که بدیدن انحضرت میایند وبا و سلام میدهند انکاه خدا وند عالم میفرماید که ای دوستان من بخواهید از من زیرا که اذیت وذلت وستم بدی شما بطول انجامید و امروز روزیست که حاجتی از حاجتهای دنیا از من نمیخواهید مکر اینکه ان را برای شما برا ورده میکنم پس خوردن واشامیدن ایشان از نعمتهای بهشت میشود بخدا سوکند یاد میکنم هر اینه این کرامتیست از جانب خدای تعالی مؤلف کوید که خواستن حوایج دنیا دلیلست باینکه این در زمان رجعتست نه در قیامت زیرا که در قیامت حوایج دنیا خواسته نمیشود شیخ طوسی در کتاب الغیبة وشیخ طبرسی در کتاب احتجاج در خصوص چیزی که حمیری بخدمت قائم عم نوشت از جانب مرد دیکری که معتقد بود ومتعه را حلال میدانست وبرجعت قایل بود تا اخر حدیثی که بعد از این در باب توقیعات انحضرت خواهد امد شیخ طبرسی در کتاب احتجاج مذکور ساخته که در توقیعیکه از ناحیه مقدسه برای حمیری بیرون امد چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد این فقره بود اَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللّٰهِ اَنْتُمُ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَاَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ لَا شَکَّ فِیهَا یَوْمَ لَا یَنْفَعُ نَفْسًا اِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فِی اِیمَانِهَا خَیْرًا یعنی کواهی میدهم باینکه تو حجت خدائی شما اول واخر هستید ورجعت شما حقست در ان شک نیست ورجعت شما در ان روز

است که نفع نمیبخشد هیچ کس را ایمان آوردن آن ایمان کسیکه پیشتر از آن روز ایمان نیاورده باد در ایام ایمانش عمل خیر کسب ننموده در کتاب علل الشرایع که تالیف محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم است و نسخه قدیمی از آن پیش ما بود مذکور ساخته که خدا تعالی در قران مجید به پیغمبر خود خبر داده که بعد از تو اولاد تو کشته میشود و حق ایشان مغصوب کردد و بلا بایشان میرسد بعد از آن ایشان را بدنیا بر میکردانیم بر ایشان دشمنان خود را بقتل میرسانند و ایشان را بر روی زمین مالك میکردانیم اینست معنی قول خدا تعالی وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی در زبور بعد از ذکر نوشته‌ایم که بندگان صالح من بر زمین مالك و وارث میشوند و نیز اینست معنی قول خدای تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیه معنی آیه پیشتر مذکور کردید و در رساله سعد بن عبد الله در خصوص انواع آیات قران که بروایت ابن قولویه است و نسخه قدیمی از آن در نزد ما بود مذکور نمود که باقر عم فرمود که جبرئیل عم این آیه بدین نهج فرود آورده فَإِنَّ لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یعنی بآنانکه در حق آل محمد صم ستم نموده اند عذابی کمتر از عذاب قیامت خواهد رسید ولیکن بسیاری از خلایق این را نمیدانند آنحضرت فرمود که مراد از عذاب عذاب رجعتست ابن شهر آشوب در کتاب مناقب ذکر نموده که امام رضا عم در خصوص قول خدا تعالی أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ فرمود که دابه علی علیه السلام است حاصل مضمون آیه پیشتر مذکور کردید در کتاب مذکور از ابو عبد الله جدلی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین عم فرمود که منم دابة الارض در تفسیر عیاشی از جابر او از باقر عم در خصوص قول خدا تعالی أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ روایت نموده که آنحضرت فرمود یعنی کافران اند مؤمنان نیستند و اما قول خدا تعالی وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی ایشان اعتقاد نکرده اند باینکه خود شان مشرکند إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ یعنی خدای شما یکانه ایست بی شریك و اما قول خدا تعالی الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس مضمونش اینست که آنانکه اعتقاد نمیکنند باینکه رجعت حقست در تفسیر مذکور از ابی حمزه او از باقر عم مثل این را روایت نموده فرات بن ابراهیم کوفی در کتاب تفسیر از عبد الرحمن بن محمد علوی در حالیکه همه راویان این حدیث را با عنعنه ذکر نموده از ابن عباس در خصوص قول خدا تعالی وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا روایت نموده که ابن عباس گفت که مضمون آیه اینست که ائمه عم از ما اهل بیت در آخر زمان بر روی زمین مالك میشوند پس از ایشان زمین را از عدل و قسط میکنند در تفسیر نعمانی در خصوص حدیثی که از امیر المؤمنین ع نقل نموده ذکر کرده که دلیلیکه منکران رجعت را رد میکند قول خدا تعالی است وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ یعنی روزی میشود که از هر امتی جماعتی را از آنانکه آیات ما را تکذیب میکنند زنده کرده بدنیا بر میکردانیم پس بر ایشان قدغن کرده نظم و نسق میدهیم و اما آیه حشر آخرت پس قول خدای تعالی است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی ایشان را زنده میکردانیم واحدی را از ایشان باقی نمیکذاریم و نیز قول خدای عز و جل است وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشان را با عذاب هلاك کرده‌ایم اینکه رجوع بکنند یعنی در روز رجعت و اما در روز قیامت پس رجوع خواهند نمود و نیز قول خدا تعالی است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ معنی آیه پیشتر مذکور کردید و مضمون این متحقق نمیشود مگر در رجعت و مثل اینست آیه که با آن با ائمه علیهم السلام خطاب نموده و در آن بایشان وعده نموده که بایشان یاری نماید و از دشمنان شان انتقام کیرد و آن اینست وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا بقول وَلَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا و این در وقتی میشود که ائمه علیهم السلام بدنیا رجوع نمایند حاصل معنی آن بار دیگر پیشتر مذکور کردید و مثل اینست قول خدا تعالی وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ یعنی میخواهیم منت گذاریم بر آنانکه در روی زمین ضعف شمرده شده اند و ایشان را امامان و پیشوایان قرار دهیم و ایشان را وارثان روی زمین نمائیم و مثل اینست قول سبحانه و تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ یعنی کسیکه قران را بر تو فرض کردانیده ترا بمعاد یعنی بدنیا خواهد بر کردانید و مثل اینست قول خدا تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ یعنی آیا ندیدی آنانرا که از دیار خود شان از بیم مرگ بیرون رفتند در حالیکه ایشان چند هزار نفر بودند پس خدا تعالی بایشان

فرمود که بمیرید پس ایشان با همکی مردند بعد از آن خدا تعالی ایشان را زنده کردانید و نیز مثل اینست قول خدای تعالی وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا یعنی موسی عم هفتاد نفر مرد از قوم خویش برای میقاتگاه ما بر گزید پس خدا تعالی ایشان را بعد از آنکه مردند بدنیا بر کردانید پس ایشان مبعوث شدند و زن گرفتند و مثل اینست خبر حضرت عزیر محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از عبد الله محمد او از ابراهیم بن محمد ثقفی او از بعضی کسانیکه رفع حدیث تا بصادق عم نموده روایت کرده که آنحضرت فرموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم صاحب عصا و میسم تا آخر حدیث احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن از احمد بن محمد و عبد الله بن عامر ایشان از ابن سنان او از مفضل او از صادق عم روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ع فرمود منم صاحب عصا و میسم و فاروق اکبر در بصائر الدرجات از ابو الفضل علوی او از سعد بن عیسی او از ابراهیم بن حکم بن ظهیر او از یزید رش او از شریك بن عبد الاعلی او از ابی وقاص او از سلمان فارسی او از امیر المؤمنین عم روایت نموده که آنحضرت فرمود که منم صاحب میسم و فاروق اکبر و منم صاحب رجعتها و دولت دولتها تا آخر حدیث ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر عم در خصوص شرح قول امیر المؤمنین علیه السلم که ساعت بدست من قیام خواهد نمود روایت کرده که آنحضرت فرمود که مراد از ساعت رجعتست پیش از قیامت خدا تعالی در آن روز با من و با ذریه من بمؤمنان یاری میکند پس حاصل معنی فرموده امیر المؤمنین علیه السلام که امور روز رجعت در دست من خواهد شد در تفسیر علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد او از عبید الله بن موسی او از ابن بطاینی او از یزید رش او از ابی بصیر او از صادق عم در خصوص قول خدای تعالی إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا روایت نموده که آنحضرت فرمود که منافقان برسول خدا صم و علی و فاطمه علیهم السلام حیله نمودند پس در عوض کرده ایشان خدا تعالی فرمود یا محمد صم إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا یعنی بدرستیکه ایشان حیله میکنند حیله کردنی و من حیله میکنم حیله کردنی پس یا محمد صم بکافران و منافقان مهلت بده مهلت دادنی زیرا که اگر قائم عم قیام کند هر آینه از ستمکاران و طاغوتان بنی امیه و سایر خلایق برای من انتقام میکیرد در کتاب الفواید از محمد بن عباس او از علی بن محمد او از ابی جمیله او از حلبی او از علی بن حکم نیز این را روایت کرده حلبی از ابان بن عثمان او از فضل بن عباس او از صادق علیه السلام در خصوص قول خدا تعالی فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا روایت نموده که آنحضرت فرمود که مضمون این در زمان رجعت بعرصه ظهور خواهد رسید حاصل معنی آیه اینست که پروردگار شان ایشان را در عوض گناهان شان هلاك و مستاصل کردانید پس اینکونه هلاکرا که همه را فرا گرفت با ایشان دنچاد نمود وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا آنحضرت فرمود یعنی از مثل این بلیه در وقتیکه بدنیا رجوع میکنند نمیترسند یعنی باز از معصیت و نافرمانی نمیپرهیزد مؤلف کوید که تتمه این حدیث و شرح آن در باب غرایب تاویل که در خصوص ائمه علیهم السلام است مذکور کردید در کتاب کنز الفواید ذکر کرده که در تفسیر اهل بیت ع مذکور ساخته که خبر داد بما بعضی از اصحاب از محمد بن علی او از عمر بن عبد العزیز او از عبد الله بن نجیح او گفته که این آیه را بخدمت صادق ع عرض کردم كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ آنحضرت فرمود یعنی ایشان یکبار در روز رجعت و بار دیگر در روز قیامت خواهند دانست که اعتقاد شان در خصوص مذهب و ملت باطل بوده در کتاب مذکور ذکر نموده که بطریق رفع حدیث باسناد تا محمد بن خلد روایت شد او از ابن سماعه او از عبد الله بن قسم او از محمد بن یحیی او از میسر او از باقر عم در خصوص قول خدا تعالی خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ روایت نموده که آنحضرت فرمود که مضمون این آیه در خصوص خروج قائم ع است حاصل مضمون آیه اینست که در حالیکه چشمهای ایشان خضوع و فروتنی کننده است بطرزیکه آنها را ذلت و خواری فرا میکیرد این روز یعنی روز رجعت روزیست که بایشان وعده داده شده محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال آورده که احمد بن علی بن کلثوم گفته که ابن بشار هر وقتیکه ذکر رجعت در نزد او میکذشت انکار میکرد ما میکفتیم که این بکیست از تکذیب کنندگان در کتاب مذکور از احمد بن علی قمی او از ایوب ادریس بن او از حسین بن سعید او از ابن محبوب او از عبد العزیز او از زراره او از باقر عم روایت نموده که آنحضرت فرموده که جابر میدانند معنی قول خدای عز و جل إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین او از هشام بن سالم او از محمد بن مسلم و زراره روایت نموده که گفته اند ایشان که از باقر ع .... پاره احادیث را که از جابر بما روایت شده پرسیدیم و گفتیم که ما را

تا بجائی رسیده بود که این آیه را تلاوت مینمود إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین او از محمد بن اسمعیل او از ابن اذینه او از زرارة مثل این خبر را روایت کرده شیخ صدوق در کتاب صفات شیعه از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی باسناد خود از صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که هفت چیز اقرار نماید مؤمن است و از جملهٔ اعتقاد برجعت را شمرده در آن کتاب نیز از ابن عبدوس او از ابن قتیبه او از فضل بن شاذان او از رضا ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که بتوحید خدا اقرار نماید و سخن را تا باینجا رسانیده که برجعت و دو متعه که یکی متعهٔ حج و دیگری متعهٔ زنان است اقرار نماید و بحکایت معراج و بسؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و باینکه بهشت و دوزخ آفریده شده اند و بصراط و میزان و حشر و نشر و جزاء و حساب ایمان بیاورد هر آینه او مؤمن درست است و از شیعهٔ ما اهل بیت است مؤلف گوید ذیلی برای این باب قرار داده گوید ای برادر بعد از آنکه برای تو توضیح و تمهید نمودم ترا گمان چنان نمیکنم که شک بکنی در اعتقاد نمودن برجعتی که جماعت شیعه در همه عصرها بر آن اجماع نموده و در میان ایشان مانند آفتاب در نیم روز مشهور گشته حتی آنرا در اشعار خود نظم کرده و با آنها در همه شهرها بر مخالف حجت آورده اند و مخالفان در این باب بشیعه تشنیع نموده نسبت عیب داده اند و آنرا در کتابها و تصنیفات خود نوشته اند از جملهٔ ایشان رازی و نیشابوری و غیر ایشان است و کلام ابن ابی الحدید در خصوص توضیح مذهب طایفهٔ امامیه در این باب پیشتر گذشت و اگر از طول دادن که بیفایده است بیم نداشتم هر آینه بسیاری را از سخنان ایشان که در این باب گفته اند نقل مینمودم و چگونه شک میکند کسیکه بحقیت ائمهٔ اطهار علیهم السلام اعتقاد نموده در خصوص امریکه نقل آن از ایشان بحد تواتر رسیده در احادیثی که نزدیک بصد حدیث است که در این باب صریحند و آنها را بیشتر از چهل نفر و کمتر از پنجاه نفر از ثقات عظام و علماء اعلام در مؤلفات خود که بیشتر از پنجاه جلد است روایت نموده اند مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوق محمد بن بابویه و شیخ ابی جعفر طوسی و سید مرتضی و نجاشی و کشی و عیاشی و علی بن ابراهیم و سلیم هلالی و شیخ کراجکی و نعمانی و صفار و سعد بن عبد الله و ابن قولویه و علی بن عبد الحمید و سید علی بن طاوس و پسرش که صاحب کتاب زوائد الفوائد است و محمد بن علی بن ابراهیم و فرات بن ابراهیم و مؤلف کتاب التنزیل و التحریف و ابی الفضل طبرسی و ابیطالب طبرسی و ابراهیم بن محمد ثقفی و محمد بن عباس بن مروان و برقی و ابن شهر اشوب و حسن بن سلیمان و قطب راوندی و علامهٔ حلی و سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم و احمد بن ادریس بن سعید و حسن بن علی ابی حمزة و فضل بن شاذان و شیخ شهید محمد بن مکی و حسین بن حمدان و حسن بن محمد بن جمهور اعمی که مؤلف کتاب واحده است و حسن بن محبوب و جعفر بن محمد بن مالک کوفی و طهر بن عبد الله و شاذان بن جبرئیل و صاحب کتاب فضایل و مؤلف کتاب منتخب و مؤلف کتاب خطب و غیر ایشان از مؤلفان کتابهائی که در نزد ما است و مؤلف آنها را با تعیین نمیشناسیم از این جهت این احادیث را در این باب بایشان نسبت نداده ایم هرچند که بعضی از آنها در آن کتابها مذکور است و اگر رجعت کذائی که بدین نهج روایت شده بحد تواتر نرسیده پس در کدام چیز ادعای تواتر ممکن میباشد با اینکه همه شیعیان آنرا خلفا عن سلف روایت کرده اند چنان است که هر که در امثال این مدعی شک میکند هر آینه او در خصوص ائمهٔ دین مبین شک کرده و لیکن اظهار آن در میان مؤمنان برای وی ممکن نمیشود از این جهت برای خراب نمودن ملت قویمه و طریقهٔ مستقیمه بسبب ذکر پارهٔ چیزها مانند استبعادات فلاسفه و تشکیکات ملحدان که عقول ضعیف خردان آنها را با سرعت قبول میکنند حیله و تزویر میکنند یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی ایشان میخواهند که با این سخنان سست و غلط نور خدا را خاموش کنند خدا نور خود را تمام و کامل کننده است هرچند که مشرکان آنرا ناخوش بدارند و برای فزونی محکم نمودن این مدعی ذکر بکنیم نامهای بعضی را از آنانکه بجهت بر پا داشتن اساس این مدعی متعرض شده و در آن باب کتاب تصنیف نموده با منکران دلیل و حجت آورده و با مخالفان مخاصمه و مجادله نموده سوای چیزهائی که بیشتر در ضمن اخبار مذکور کردید و خدا توفیق دهنده و یاری کننده است پس از جملهٔ ایشان احمد بن داود بن سعید جرجانی است شیخ در کتاب فهرست در مدح او گفته که مر او راست کتاب متعه و رجعت و از جملهٔ ایشان حسن علی بن حمزهٔ بطائنی است و نجاشی از جملهٔ کتابهای او کتاب رجعت را شمرده و از جملهٔ ایشان حسن بن سلیمان است چنانکه اخبار گذشته را از او نقل کردیم و اما سایر اصحاب پس ایشان رجعت را در کتابها

که در خصوص غیبت قائم ع تصنیف نموده اند ذکر کرده و رسالهٔ علیحده برای آن تالیف نموده اند و بسیاری از ارباب کتب که از اصحاب ما اند هر یکی کتاب علیحده در خصوص غیبت تالیف نموده و حال آنکه پیشتر شناختی آنانرا که رجعت را روایت کرده اند از بزرگان اصحاب و اکابر محدثان بوده اند بجائی که در جلالت شان ایشان شک و ریب نیست و علامه علیه الرحمة در خلاصة الرجال در خصوص شناسانیدن میسر بن عبد العزیز گفته که عقیقی گفته میسر بن عبد العزیز را آل محمد چنین مدح کرده اند که او از آنان است که در رجعت مجاهده خواهند کرد مؤلف گوید که گفته شد که معنی این کلام این است که میسر بن عبد العزیز بعد از مردنش با قائم ع بدنیا برمیگردد و با او در راه خدا جهاد میکند و اظهر در نزد من آنست که معنی کلام اینست که او با مخالفان مجادله میکند و در خصوص حقیت رجعت بر ایشان حجت و دلیل اقامه مینماید شیخ امین الدین طبرسی در مقام بیان معنی قول خدا تعالی إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ گفته که بعضی در وقتیکه عذاب و وعید بر ایشان لازم گردید و بعضی گفته که معنی این اینست که وقتیکه ایشان گردیدند چنان شدند که احدی از ایشان و احدی بسبب ایشان رستگار نگردید و بعضی دیگر گفته که معنی آن اینست که وقتیکه خدا بر ایشان غضب نمود و بعضی دیگر گفته که معنی آن اینست که چون عذاب بر ایشان در وقت نزدیک شدن روز قیامت نازل میشود أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ یعنی دابه برای ایشان از زمین بیرون میاوریم آنرا آن دابه از مابین صفا و مروه بیرون میاید به مؤمن خبر میدهد که تو مؤمنی و بکافر خبر میدهد که تو کافری و در این وقت تکلیف برداشته میگردد و توبه قبول نمیشود و این علامتیست از علامتهای روز قیامت بعضی گفته که در آن وقت هیچ مؤمن نمیماند مگر اینکه دابه دست را بر روی او میکشد و هیچ منافق نمیماند مگر اینکه او را مانند هیزم خشک میکند و در شب جمع در حالیکه خلایق بسمت منی میروند بیرون میاید و اینکه مذکور گردید از ابن عمر روایت شده محمد بن کعب قرظی روایت کرده که از علی ع دابه را پرسیدند فرمود آگاه شوید بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه آن دم ندارد و بر آن ریش هست و در این کلام اشاره است باینکه آن از نوع انسان است و از ابن عمر روایت است که آن دابه است از دواب زمین و مر آنرا مویهای زرد و پر و چهار پا نیست و از حذیفه او از رسول خدا ص روایت کرده که آن حضرت فرمود که درازی دابه شصت ذراع است و هر که بخواهد که از پی او بدود او را بگیرد هر آینه باو نمیرسد و هر که بخواهد که از او بگریزد و خلاص شود هر آینه نمیتواند که از او خلاص گردد و مؤمن را از میان دو چشمش نشان میزند بطوریکه در میان دو چشمش مینویسد که این مؤمن است و کافر را از میان دو چشمش نشان میزند بطوریکه در میان دو چشمش مینویسد که این کافر است و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او میباشد روی مؤمن را با عصا جلا میدهد و بینی کافر را با انگشتر میشکند حتی مؤمن و کافر شناخته میشوند و گفته میشود که یا مؤمن و یا کافر و از رسول خدا ص روایت شده که مر دابه را در روزگار سه بار خروج هست پس یکبار در منتهای شهر مدینه خروج میکند و ذکر خروجش در بیابان منتشر میشود و لیکن در مکه شنیده نمیگردد بعد از آن زمان طویلی مکث و درنگ میکند بعد از آن بار دیگر در نزدیکی مکه خروج مینماید پس ذکر خروجش در بادیه منتشر میگردد و در مکه هم مذکور میشود بعد از آن خلایق در مسجدیکه بزرگترین و گرامیترین همهٔ مسجدها است که عبارت باشد از مسجد الحرام جمع میشوند آنگاه دابه بایشان نگاه کرده از یکسمت مسجد که وسط مابین رکن اسود و باب بنی مخزوم است از جانب دست راست کسیکه از مسجد بیرون میرود و نزدیک میاید پس پارهٔ خلایق از آمدن آن متفرق و پراکنده میشوند و ثابت قدم میشوند در پیش آن جماعتیکه قدرت خدا را شناخته اند پس آن دابه بنزد ایشان بیرون میاید در حالیکه گرد و خاک سر شرا میتکاند پس بر ایشان میگذرد و روهای شان را جلا میدهد حتی آنها را مانند ستارهٔ دری میگرداند بعد از آن بر میگردد بطوریکه طالب آن بآن نمیرسد و گریزنده از او خلاص نمیشود حتی مردی بر میخیزد و از ترس آن بنماز پناه میبرد پس دابه از پشت سرش میاید و میگوید که یا فلان حالا نماز میکذاری پس آنمرد رو بسرا با آن میگرداند پس آن روی او را نشان میکند و خلایق در آن وقت در شهرها با یکدیگر همسایه و در سفرها باهم مصاحب و در اموال با هم شریک میباشند مؤمن از کافر شناخته میشود پس بمؤمن گفته میشود یا مؤمن و بر کافر گفته میشود یا کافر و از وهب مرویست اینکه او گفت که روی دابه مانند روی مرد است و سایر اعضای اش مانند اعضای مرغ و مانند این چیز شناخته نمیشود مگر بعلم نبوت و معنی قول خدا تعالی تُكَلِّمُهُمْ اینست که با ایشان میگوید چیزیرا که ایشان را بد حال و غمگین میکند بزبانی که ایشان میفهمند و آن اینست که شما

بدوزخ خواهید رفت بعضی کفته‌اند که آیه چنین میکوید که این مؤمنست وان کافر و بعضی دیکر کفته‌اند که بایشان
چنین میکوید انّ النّاس کانوا بایاتنا لا یوقنون یعنی خلایق بایات ما یقین نداشتند وظاهر اینست که آیه
چنین میکوید و یوم نحشر من کلّ امّة فوجا ممّن یکذّب بایاتنا فهم یوزعون یعنی روزی میشود که از هر امّت
جماعتی از انانکه ما را تکذیب میکنند زنده میکردانیم قدغن داده میشود که ان کردارهای کذشته
منع کرده میشوند بعضی کفته‌اند که معنی یوزعون اینست که اوّلین ایشان و اخرین ایشان را حبس میکنند وکنایه از
ظاهر اینکه امامیه برجعت قایل شده‌اند باین ایه بصحت ان بدین نهج استدلال نموده‌اند که دخول لفظ مِن بکلام افاده
تبعیض میکند پس دلالت میکند باینکه در همان روز قومی زنده میشوند و قومی دیکر میمانند و در روز قیامت
این چنین نمیشود چنانکه خدا تعالی در خصوص روز قیامت میفرماید وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی
ایشان را زنده میکردانیم و احدی را از ایشان باقی نمیکذاریم علاوه بر این از ائمّه هدی علیهم السّلام اخبار بسیار
وارد شده در اینکه خدا تعالی بعد از این در وقت قیام قایم علیه السّلام قومی را از شیعیان و دوستان
انحضرت که پیشتر وفات نموده‌اند زنده کرده بدنیا برمیکرداند تا اینکه بدنیا ان ایشان انتقام کیرد تا اینکه
دوچار شوند پاره نکبت و نقمتها که استحقاق دارند مانند عذاب و کشته شدن در دست شیعیان او
و تا اینکه بسبب مشاهده بلندی شان او بذلت و خواری مبتلا شوند و هیچ عاقل شک نمیکند در اینکه این
امر در حد ذات خود ممتنع و محال نیست و قدرت خداوند کردکار بآن علاقه میکیرد و حال انکه خدا تعالی
مانند اینرا در میان امتان کذشته کرده و قران مجید در چند جا بآن ناطق و کویا است مانند قصّه عزیر
وغیر او چنانکه در محلش تفسیر کردیم و از رسول خدا صلی الله علیه واله بمقام تحت رسیده اینکه فرموده
سیکون فی امّتی کلّ ما کان فی بنی اسرائیل حذو النّعل بالنّعل والقذّة بالقذّة حتّی لو انّ احدهم دخل جحر
ضبّ لدخلتموه یعنی بعد از این چیزهائی که در میان بنی اسرائیل واقع شده طابق النّعل بالنّعل والقذّة بالقذّة
در میان امّت من واقع میشود حتی اکر احدی از ایشان یعنی از بنی اسرائیل بسوراخ سوسمار داخل شده باشد هر
اینه شما هم داخل خواهید شد علاوه بر این جماعتی از علما اخبار را که در خصوص رجعت وارد شده تاویل
کرده‌اند برجوع دولت وامر و نهی یعنی دولت و سلطنت وامر و نهی بدست آل محمّد صلی الله علیه واله برمیکردد نه
اینکه مردکان بدنیا برمیکردند زیرا که ایشان چنان کمان نموده‌اند که رجعت با تکلیف منافاة دارد و این چنین
نیست زیرا که در رجعت چیزی نیست که بفعل واجب و ترک حرام الجا و اجبار نماید و تکلیف با وجود رجعت
صحیح است با وجود ظهور معجزات باهره و ایات قاهره مانند شکافتن دریا برای بنی اسرائیل و کردانیدن عصا
اژدها کردن و مانند اینها و علاوه بر این رجعت با ظواهر اخبار ثابت نشده است تا اینکه تاویل بانها راه یابد
بلکه اعتماد در این باب باجماع شیعه امامیه است هرچند که اخبار معاضد و مؤید ان اجماعست مؤلف کوید
که شیخ در تفسیر تبیان نام خود نیز بمذهب انانکه برجعت قایل شده‌اند استدلال کرده و ما این کلام را با این
طولانی بودنش ذکر کردیم برای اینکه فواید ان بسیار بود و برای اینکه اقوال مخالفان در خصوص دابّه معلوم شود
واز اخبار ایشان نیز ظاهر میشود اینکه دابّه صاحب عصا و میسم است و اینرا در همه کتابهای خود نقل کرده‌اند
تا اینکه مراد از حدیثیکه نقل ان از امیر المؤمنین ع بحدّ استفاضه رسیده معلوم شود وان اینست که انحضرت
در جاهای بسیار فرموده که منم صاحب عصا و میسم و زمخشری در کشاف روایت نموده که دابّه از صفا بیرون
میاید در حالیکه عصای موسی و انکشتر سلیمان با اواست پس بر پیشانی مؤمن که سجده کاهست با سر میان
دو چشمش با عصا میزند پس نقطه سفیدی در روی او حادث میشود بطرزیکه رویش بسبب ان روشن میکردد
بطرزیکه کویا ستاره درّیست با اینکه در میان دو چشمش مینویسد که این مؤمنست و با انکشتر در بینی کافر
اثری احداث مینماید پس ان اثر بتدریج زیاد میشود تا اینکه روی و برا بالمرّه سیاه میکند با اینکه در میان
دو چشمش مینویسد که این کافر است بعد از ان صاحب کشاف کفته که لفظ تکلّمهم تَکلِمُهم بدون تشدید نیز
خوانده شده وان از کلمست بمعنی زخم نمودن .... پس معنی کلام
این باشد که دابّه ایشان را زخم مینماید یعنی با عصا و انکشتر ایشان را نشان میکند و جایز است اینکه بتخفیف لفظ
تکلّمهم استدلال شود باینکه مراد از تکلیم تجریح است یعنی دابّه ایشان را مجروح و زخمدار میکند کفته
زمخشری تمام شد و شیخ صدوق در رساله عقاید کفته که اعتقاد ما در خصوص رجعت اینست که ان حق
است دلیل بر این قول خدا تعالی است الم تر الی الّذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم

الله موتوا ثمّ احیاهم یعنی ایا ندیدی انانرا که از دیار خود از بیم مرک بیرون رفتند در حالیکه ایشان چند
هزار نفر بودند پس خدا تعالی بایشان فرمود که بمیرید پس ایشان مردند بعد از ان خداوند عزّ وجلّ ایشان
را زنده کردانید صاحب رساله مذکوره کفته که ایشان هفتاد هزار خانوار بودند در هر سال در میان
ایشان طاعون میافتاد پس اغنیای شان بجهة قدرت و قوت شان بیرون میرفتند و فقرای شان بسبب
ضعف و ناتوانی میماندند پس بدین سبب طاعون انانکه بیرون میرفتند کم میشد و در میان انانکه می
ماندند بسیار پس انانکه میماندند میکفتند که اکر بیرون میرفتیم طاعون بمیان ما نمیافتاد و انانکه بیرون
میرفتند میکفتند که اکر بیرون نمیرفتیم هر اینه طاعون بمیان ما نیز میافتاد چنانکه بمیان ایشان افتاد پس
اتفاق نمودند باینکه با همکی در وقت طاعون از دیار خود بیرون روند پس با همکی بیرون رفتند و در کنار
دریائی فرود امدند و قتیکه بارهای خود را بر زمین کذاشتند انکاه خدا تعالی ایشان را ندا کرد که بمیرید
پس همه ایشان مردند و اینده و روندها نعشهای ایشان را از سر راه بکنار انداختند هر قدر که خدا خواسته بود
بدین منوال ماندند بعد از ان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که با ارمیا کفته میشد از انجا عبور کرد و ایشان
را دید عرض کرد پروردکارا اکر بخواهی هر اینه ایشان را زنده میکردانی تا اینکه شهرهای ترا اباد ان کنند و
پاره بندکان ترا از ایشان زائیده شوند و با بندکی کنند کان تو بند کی کنند انکاه خدا تعالی باو وحی فرمود
که ایا میخواهی ایشان را برای تو زنده کردانیم عرض کرد اری میخواهم پس خدای تعالی ایشان را برای وی زنده
کردانید و با وی برانکیخت پس ایشان مدّتی مردند بعد از مدّتی بدنیا بر کشتند بعد از ان با اجلهای
خود وفات یافتند و نیز خدا تعالی فرموده او کالّذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انّی یحیی هذه
الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثمّ بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت
مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنّه وانظر الی حمارک ولنجعلک ایة للنّاس وانظر الی العظام
کیف ننشزها ثمّ نکسوها لحما فلمّا تبیّن له قال اعلم انّ الله علی کلّ شیء قدیر یعنی یا اینکه یاد بده مانند
کسی را که بقریه کذشت در حالیکه خانهای ان خراب و بی سقف بود و اهل و سکنه ان بالمرّه هلاک شده
بودند کفت که خدا تعالی از کجا این مردکان را بعد از مردن زنده میکرداند پس خدا تعالی او را در عوض
این استبعاد صد سال بمیراند بعد از ان زنده کرد و باو فرمود که چه قدر مدّت درنک کردهٔ کفت یکروز یا
بعضی از ان فرمود بلکه صد سال است که درنک کردهٔ پس بطعام و شراب خود نکاه کن که هنوز تغییر نیافته و بر
الاغت نکاه کن تا اینکه ترا برای خلایق ایتی قرار دهیم و باستخوانها نکاه کن ببین که چکونه انها را برپا
میدارم و جابجا میسازم بعد از ان میپوشانم و قتیکه کیفیت زنده کردانیدن برای او ظاهر و اشکار کردید
کفت اعتقاد میکنم باینکه تو بر همه چیز قادر و توانائی پس او وفات کرد و صد سال بهمین منوال ماند بعد از ان
بدنیا بر کشت و مدّتی زندکانی نمود بعد از آن با اجلش مرد و او عزیر ع بود و نیز خدا تعالی قصّه انانکه
حضرت موسی ع ایشان را از میان قوم خود برای میقات نکاه پروردکار خود بر کزید و فرموده ثمّ بعثناکم من
بعد موتکم لعلّکم تشکرون یعنی بعد از ان شما را بعد از مردن زنده کردانیدیم پس بر شما لازم است
که در عوض این نعمت شکر بکنید این در وقتی بود که ایشان سخن کفتن خدا را شنیدند کفتند که ما اینرا
تصدیق نمیکنیم مکر اینکه خدا را اشکارا ببینیم پس ایشان را بسبب این دعوی که در حقیقت ظلم بود که از
ایشان سرزد صاعقه کرفت پس مدّتی مردند انکاه جناب موسی ع عرض کرد که پروردکارا در خصوص ایشان
بنی اسرائیل در وقتیکه بنزد ایشان مراجعت کردم چه بکویم پس خدای تعالی ایشان را برای او زنده کردانید
پس ایشان بدنیا برکشتند و خوردند و اشامیدند و زن کرفتند و اولاد از ایشان متولد کردید بعد از ان
با اجلهای خود وفات کردند و نیز خداوند عزّ وجلّ بجناب عیسی ع فرمود و اذ تحیی الموتی باذنی یعنی و قتیکه
مردکان را باذن من زنده میکردانی و همه مردکانی که عیسی ع ایشان را باذن خدا زنده کردانید بدنیا برکشتند
و مدّتی ماندند بعد از آن با اجلهای خویش وفات کردند و اصحاب کهف در مغاره خودشان سیصد و نه
سال ماندند بعد از ان خدای تعالی ایشان را زنده نموده مبعوث کردانید پس ایشان بدنیا برکشتند برای اینکه
احوال پیغمبرشان از ایشان پرسیده شود و قصّه ایشان مشهور است اکر کسی کوید که خدای عزّ وجلّ در
حق ایشان فرموده وتحسبهم ایقاظا وهم رقود یعنی ایشان را بیدار کمان میکنی و حال انکه ایشان خوابیده
اند پس بنا بمفاد ایه ایشان خوابیده بودند بیدار شدند نه اینکه مرده بودند زیرا که خدا تعالی در حق

ایشان چنین فرموده قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی ایشان
گفتند که ای وای بر ما کدام کس ما را از خوابگاه خود برانگیخت آنگاه خداوند کردگار فرمود که این خواب نیست
بلکه چیزیست که خدا وعده کرده و پیغمبران در خصوص آن راست فرموده اند پس ایشان مرده بودند هر چند
که خودشان گفته اند که ما خوابیده بودیم و مانند اینها بسیار است و نیز رجعت در میان امتان گذشته
واقع شده و جناب رسول خدا صلعم فرموده که چیزهائیکه در میان امتان گذشته واقع گشته طابق النعل بالنعل
والقذة بالقذة در میان این امت واقع میشود پس بنابراین قاعده واجبست اینکه رجعت در میان امت نیز واقع
شود و خال مخالفان ما نقل کرده اند که چون مهدی ع خروج میکند عیسی ع بن مریم فرود میاید و در پشت سر
آنحضرت نماز میگذارد و فرود آمدنش بزمین در حقیقت رجوع اوست بدنیا بعد از مردنش زیرا که خدا تعالی
در حق وی میفرماید تحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی ایشان را زنده میگردانیم و احدیرا از ایشان باقی نمیگذاریم
و نیز فرموده و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتیرا از آنانکه
آیات ما را تکذیب کنند زنده میگردانیم پس روز یکه همه خلایق زنده میشوند چنانکه از آیه دویم فهمیده
میگردد و نیز خدا تعالی فرموده و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن
اکثر الناس لا یعلمون یعنی با جد و جهد بخدا سوگند یاد کردند هر اینه خدا زنده نمیگرداند کسیرا که میمیرد
بلی زنده میگرداند یعنی در روز رجعت این وعده حقست که خدا در حق ایشان فرموده و لیکن بسیاری از خلایق
اینرا نمیدانند پس این آیه در خصوص رجعتست زیرا که خدا تعالی در اینمقام میفرماید لیبین لهم الذی یختلفون
فیه یعنی تا اینکه خدا با ایشان بیان و آشکار نماید چیزیرا که در آن اختلاف مینمایند و در خصوص رجعت کتاب
علیحده تالیف مینمائیم و کیفیت آنرا و دلایل بر صحت آن انشاء الله تعالی بیان میکنیم و اعتقاد نمودن در این باب به
تناسخ باطل است و منافی قول بوجود بهشت و دوزخست مؤلف گوید که مراد از تناسخ اینست که کسی بمیرد
و روحش بقالب علیحده داخل شود بدنیا برگردد پس فرض تناسخ در خصوص رجعت چنانست که ارواح دیگران
بید قهای انبیا و ائمه و مؤمنان داخل شوند و بدنیا بیایند و این گونه اعتقاد کفر است زیرا که بر این مذهب
لازم آید که روح مؤمن و کافر یکی باشد این مستلزم بطلان قول بوجود بهشت و دوزخ و ثواب و عقابست
و این بر ارباب تامل و تدبر پوشیده و پنهان نیست و شیخ مفید علیه الرحمه در اثناء جوابهای مسائل عکبریه در
مقامیکه از او پرسیده شده معنی قول خدا تعالی انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا یعنی بدرستی در
ایام زندگی دنیا به پیغمبران خود و آنانکه ایمان آورده اند یاری میکنیم سؤال سائل اینست که خدا تعالی در
کدام زمانه به پیغمبران و مؤمنان یاری خواهد نمود شیخ مفید با چند وجه از این سؤال جواب داده گفته که
طایفه امامیه گفته اند که خدا تعالی بوعده که در خصوص یاری کردن باولیای خود کرده پیش از آخرت در
وقت قیام قائم ع و در روز رجعت که بمؤمنان وعده داده شده وفا خواهد کرد و شیخ مذکور قدس الله
روحه در کتاب فصول از حرث بن عبد الله ربعی روایت نموده او گفته که در حجره کبری در نزد منصور نشسته بودم
در حالتیکه سوار قاضی در نزد او بود و سید حمیری هم این ابیات برای منصور انشا میکرد ان الاله الذی لا شیء
یشبهه اتاکم الدنیا وللدین اتاکم الله ملکا لا زوال له حتی یقاد الیکم صاحب الصین و صاحب الهند
مأخوذ برمته و صاحب الترک محبوس علی هون یعنی بدرستی پروردگاری که هیچ چیز مثل و مانند او نیست
سلطنت دنیا و دین را بشما عطا نموده که مر آنرا هیچ زوال نمیباشد تا اینکه خاقان چین بسوی شما کشیده
شود و پادشاه هند با ریسمان کهنه بسته گردد و پادشاه ترک با ذلت و خواری محبوس شود پس سید حمیری
چون بآخر قصیده رسید در حالتیکه منصور خوشحال و مسرور بود آنگاه سوار گفت یا امیر المؤمنین بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینه این مرد یعنی سید حمیری بتو میگوید چیزیرا که در دلش نیست بخدا سوگند یاد میکنم
هر اینه قومیکه این مرد ایشانرا دوست میدارد غیر شما است و او عداوت شما را در دل پنهان داشته سید
گفت بخدا سوگند یاد میکنم او دروغگو است و من در مدح تو راست گویم و او از رشک و حسد بر اینگونه سخنان
وا داشت زیرا که ترا سبب مدح من شاد و خوشدل دید دوست داشتن من شما اهل بیت را از پدر و مادرم
در من جبلی است و اینمرد و طایفه او در جاهلیت و در زمان اسلام دشمنان شما اند و علاوه بر این خدا تعالی
در حق طایفه او چنین فرمود ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون یعنی یا محمد بدرستی
آنانکه ترا از پشت حجرها صدا نموده میکنند بسیاری از ایشان جاهلند نمیدانند آنگاه منصور گفت

که راست گفتی سوار گفت یا امیر المؤمنین ع این مرد برجعت اعتقاد دارد و شیخین را یعنی ابوبکر و عمر را سب
کند و ایشانرا در غیاب و خفیه قدح و ذم مینماید سید گفت اما گفته او که من برجعت معتقدم آری باین
معتقدم بر آنچه که خدای تعالی فرموده و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون و در
جای دیگر فرموده و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا معنی هر دو آیه پیش گذشت پس از این دو آیه فهمیده
ایم که در اینمقام دو حشر هست یکی عام یعنی نسبت بهمه و دیگری خاص یعنی نسبت به بعضی و نیز خدای
تعالی فرموده ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی پروردگارا
کارا ما را دو بار زنده گردانیدی پس بگناهان خود اقرار نمودیم پس آیا به بیرون شدن از این ورطه
راهی هست و نیز فرموده فاماته الله مائة عام ثم بعثه یعنی صد سال او را میراند بعد از آن زنده گردانید
و نیز فرموده الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
معنی آیه پیشتر مذکور گردید و اینها دلایلی بود که از قرآن مجید آوردم و آنچه که از سنت است اینست که رسول
خدا صلعم فرموده یحشر المتکبرون فی صور الذر یوم القیمة یعنی متکبران در روز قیامت در صورت
مورچهای کوچک محشور میشوند و نیز آنحضرت فرموده لم یجر فی بنی اسرائیل شیء الا و یکون فی امتی مثله حتی
الخسف والمسخ والقذف یعنی در میان بنی اسرائیل چیزی واقع نشده مگر اینکه مانند آن در میان امت من
واقع میشود حتی فرو رفتن بزمین و مسخ شدن و سنگسار نمودن نیز در میان این امت واقع میشود حذیفه
گفته بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه دور نیست اینکه خدا تعالی بسیاری را از این امت مسخ نموده بوزینه
و خوک کند پس رجعتی که من بآن اعتقاد دارم باینکه خدا آنرا چیزیست که قرآن بآن گویا و سنت در خصوص
آن وارد است و من اعتقاد دارم باینکه خدا این را یعنی سوار در روز رجعت بصورت سگ یا بوزینه یا خوک
یا مورچه بدنیا بر گرداند زیرا که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه او جبار و متکبر و کافر است راوی گوید
که منصور از این سخن خندید آنگاه سید انشاد نموده گفت جاثیت سوارا ابا شملة عند الامام الحاکم
العادل تا آخر ابیات یعنی در نزد امام حاکم و عادل زانو بزانو نشستم با سوار در حالتیکه او صاحب ردای
با قطیفه است و نیز شیخ مفید در کتاب مذکور آورده که بعضی از طایفه معتزله از شیخیکه از اصحاب ما
امامیه بود پرسید در مجلسیکه جمع کثیری از حکما و فقهاء در آن بودند و من هم در آنجا حضور داشتم گفت
که تو قائلی باینکه خدا تعالی مردگانرا پیش از قیامت در وقت قیام قائم ع بدنیا بر میگرداند تا اینکه بسوزش
دلهای مومنان بعذاب نمودن بکافران شفا دهد و برای ایشان از کافران انتقام کشد چنانکه در مادهٔ بنی
اسرائیل بنابراعتقاد شما این چنین کار نمود زیرا که در اثبات این مدعا باین آیه چنگ میزنید ثم رددنا
لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی میگردانیم غلبه کردن ایشان را بر بنی امیه
برای شما قرار میدهیم و با اموال و اولاد بشما امداد میکنیم و عدد شما را از ایشان بیشتر مینمائیم
بنابراین گفته شما اینست که در روز رجعت خدا تعالی از کافران انتقام خواهد کشید پس بمن بگو
که مانع چیست از اینکه یزید و شمر و عبد الرحمن بن ملجم توبه بکنند و از کفر و گمراهی خودشان برگردند
و در زمان رجعت در طاعت امام علیه السلام باشند آنگاه داشتن ایشان بر تو واجب میشود و بر تو
لازم است اینکه بگوئی جزای خیر بایشان داده خواهد گشت و این شبهه مذاهب شیعه را نقض میکند آن
شیخ در جوابش گفت که من از آن طرف توقیف یعنی از آیات و اخبار برجعت قایل شده ام و در این باب دلیل
عقلی محال نیست و من از این سؤال جواب نمیدهم زیرا که در این خصوص نصی در نزد من نیست و مرا جایز
نیست اینکه با کلفت و مشقت از غیر راه نص جواب گویم آنگاه آن سائل و طایفه معتزله با عجز و درمانده گی
باو سرزنش نمودند یعنی گفتند که عاجز شدی و در جواب درماندی شیخ مفید علیه الرحمه گفته که من از
این سؤال دو جواب میگویم یکی اینست که عقل ایمان آوردن آنانرا که سائل ذکر کرد منع نمیکند زیرا که ایشان
در آنوقت بر ایمان آوردن قادر میشوند لیکن اخباری که از ائمه هدی علیهم السلام در خصوص مخلد
بودن ایشان در دوزخ و لعن کردن بر ایشان و تبری نمودن از ایشان تا آخر زمان وارد شده شک را در
خصوص احوال ایشان زایل گردانیده و باعث شده باینکه ما بپای ایشان قطع و یقین نموده ایم و ایشان
در این باب مانند فرعون و هامان و قارون گشته و مانند کسانی شده اند که خدای تعالی بمخلد بودن
ایشان در دوزخ حکم قطع فرموده و دلیل قطعی کرده بر اینکه ایشان ابدا اختیار ایمان نخواهند نمود و

ایشان آنانند که خدا تعالی در حق ایشان فرموده وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَ
حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ یعنی اگر ما با ایشان ملائکه را نازل کردانیم
و مردگان با ایشان سخن گویند و همه چیزها را آشکارا در پیش روی ایشان زنده کردانیم هر آینه بخدا
ایمان نخواهند آورد مگر اینکه خدا ایشان را با ایمان آوردن اجبار نماید و نیز ایشان آنانند که خدای
تعالی در بارهٔ ایشان فرموده إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَ
سْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ یعنی بدترین روندگان در روی زمین در نزد خدا تعالی
کران و گنگان اند آنچنانی که عاقل نیستند اگر خدا تعالی در ایشان خیر و نیکوئی میدانست هر آینه حق را
با ایشان میشنوانید هر آینه بر کردانیده از آن اعراض میکردند بعد از آن خدا تعالی در مقام تفصیل
ایشان در حالیکه کلام را با ابلیس متوجه نموده میفرماید لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی
هر آینه از تو و از آنانکه تابع میشوند دوزخ را پر میکنم و نیز فرموده وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ یعنی
بر تو باد لعنت من تا روز قیامت و نیز فرموده تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ
سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ یعنی دو دست ابی لهب و خود او با داخل شدنش بدوزخ خسران و زیان میکند
و مال او و چیزهائی که کسب نموده باو نفع نخواهد بخشید بعد از این داخل آتش شعله ور خواهد شد پس
خدا تعالی با هل دوزخ بودنش حکم قطعی فرمود و مطمئن کردید از اینکه صاحب ایمان نخواهد شد
تا اینکه مستوجب ثواب و مستحق اجر جمیل کردد چون حال بدینمنوال کردید آنچه که توهم کرده اید بنا بر
این جواب باطل شد و جواب دیگر اینست که خدا وند کردگار کافران را در روز رجعت بدنیا بر میگرداند
تا اینکه از ایشان انتقام کیرد هر آینه توبهٔ ایشان را قبول نمیکند و در این باب مانند فرعون میشوند در
وقتیکه غرق میشد گفت آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی اعتقاد نمودم
باینکه معبودی نیست مگر کسیکه بنی اسرائیل باو ایمان آورده اند و من از جملهٔ مسلمانانم خدا تعالی در
مقابل گفته او فرمود آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ یعنی آیا حالا ایمان می آوری و حال
آنکه پیشتر از این عصیان کردی و از جملهٔ فساد کنندگان بودی پس خدای تعالی ایمان او را رد کرده قبول
نفرمود و پشیمانی وی در اینحال باو نفع نبخشید و نیز کافران در روز رجعت مانند آنانند که خدا تعالی توبهٔ
ایشان را در روز قیامت قبول نخواهد فرمود و پشیمانی شان نفع نخواهد بخشید زیرا که ایشان در اینوقت
ناچار مانده توبه خواهند کرد علاوه بر این حکمت مانع است از اینکه توبه در همه وقت مقبول گردد و مقتضی
اینست که قبول آن ببعضی اوقات مختص شود و اینست جواب صحیح بنا بر مذهب طایفهٔ امامیه و اخبار بسیار
در این از آل محمد علیهم السلام وارد گشته چنانکه وارد شده در خصوص قول خدا تعالی يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مِنْتَظِرُونَ یعنی روزی
میشود که بعضی آیات پروردگار تو میرسد در آن وقت بهیچ نفسی که پیشتر از آن نیاورده باشد و در ایام ایمانش
عمل خیر نکرده ایمان آوردنش نفع نمیبخشد بگو که با آن وقت منتظر باشید بدرستیکه ما از جملهٔ منتظرانیم
شیخ علیه الرحمة گفته که مضمون این آیه در وقت ظهور قائم عم ظاهر خواهد گشت پس چون آنحضرت
ظهور میکند توبهٔ مخالفان مقبول نمیشود و این سخن ساقط و باطل میگرداند چیزی را که این سائل بآن
اعتماد نموده سؤال اگر گویند که شما در این جواب انکار نکردید این را بر این قاعده که مقرر کردید که خدا
تعالی بندگان خود را بر معصیت حریص کردانید و هرج و مرج و طغیان را برای ایشان مباح کرد زیرا که ایشان
وقتیکه بر کفر و انواع گمراهی قادر گشتند و از مقبول بودن توبه هم مأیوس و نومید شدند آنگاه در نفس
ایشان داعی و باعث نمیشود پیدا باینکه نفوس خود شانرا از معاصی نگه دارند و از ارتکاب قبایح که بسبب
آن بنفع دنیوی میرسند منزجر نمیشوند و هر که خدا تعالی را متصف کند باینکه مخلوقات خویش را بر ارتکاب
معاصی تحریص میکند و گناهان را برای ایشان مباح میگرداند هر آینه افترا و بهتان بزرگ بر خدا البته
جواب ایشان گفته میشود که امر چنان نیست که شما گمان نموده اید زیرا که چیزهائیکه داعی بر معاصی
در آن وقت از میان برداشته میشود و بهیچ وجه از وجوه و به هیچ سبب از اسباب برای ایشان داعی
بر ارتکاب حاصل نمیشود زیرا که ایشان میدانند که از زمان سابق تا وقت رجعت بسبب مخالفت با ائمه
علیهم السلام چگونه معذب شده اند در آن حال میدانند که بسبب معاصی گذشته معذب بودند و در این وقت

بیان سؤال

اگر بخواهند مرتکب معصیت شوند عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و برای ایشان در آنوقت طبیعت نمیباشد
که ایشانرا بخواند بارتکاب معاصی که بسبب آن عذاب بر ایشان افزون خواهد گشت بلکه در نفوس ایشان
چیزهائی که بر اظهار طاعت و اجتناب از ملاحظه معصیت داعی باشد بسیار میشود و اگر ما این سؤال را قبول
بکنیم هر آینه مانند آن بهمهٔ اهل اسلام در خصوص اهل آخرت یعنی در خصوص بطلان توبهٔ ایشان و مقبول
نبودن به پشیمانی ایشان لازم آید پس هر جوابی که از باب توحید از شبهه که در خصوص اهل آخرت لازم می
گویند آنجوابرا ما بعینه در خصوص شبهه مذهب هم که در بارهٔ اهل رجعت وارد مینماید سؤال دیگر اگر ایشان
بنا بر مذهب اول و جواب پیشتر سؤال نمایند و گویند که مخالفان چگونه در روز رجعت با ائمه علیهم السلام
عناد میورزند و در مخالفت ایشان اصرار مینمایند و حال آنکه بسبب عقاید باطلهٔ خود شان عذاب
قبر را دیده اند و عذاب در وقت رجعت با ایشان رسیده چنانکه شما گمان نموده اید که ایشان در
عذاب میمانند و چگونه صحیح اینکه خواهش ایشان را بارتکاب معاصی بکشد و شما انکار نمدارید
این را اگر در این ادعا مکابره میکنید جواب گفته میشود با ایشان که این سؤال بنا بر مذهب کسی صحیح است
که جواب چیزی که از اصحاب خود ما حکایت کردیم جواب را بدین نهج تقریر مینمائیم که همه آنانکه شما شمردید
مانند شمر و یزید و عبد الرحمن بن ملجم و غیر ایشان نافع نیست از اینکه شبهه با ایشان عارض شود
از این جهت مخالفت ائمه علیهم السلام را نیکو شمارند زیرا که ایشان در روز رجعت چنان گمان میکنند که خدا
ایشان را زنده نکرده مگر برای تکریم ایشان و برای اینکه بسلطنت دنیا صاحب شوند چنانکه
پیشتر بودند و نیز در روز رجعت گمان میکنند که آنچه که در خصوص عذاب سابق اعتقاد نموده اند
غلط است یعنی گمان چنین میکنند که پیش از رجعت معذب نبوده اند و وقتیکه عذاب در روز رجعت
دوباره با ایشان رسید آنگاه پیش از انکار و احشان از بدنهای شان جدا شود چنان میفهمند
که این عذاب مستحق نیستند و آن از جانب خدا است لیکن از بابت حوادث زمان و از قبیل بلاها نیست
که بر انبیاء میرسد و مرصاحبان این جواب را میرسد اینکه گویند که آنچه که ما در این باب ذکر کردیم عجیب تر
نیست از کفر قوم موسی علیه السلام و گوساله پرستی ایشان و حال آنکه از آنحضرت معجزات دیدند و عذابرا که بر
فرعون و بزرگان دولت او در عوض مخالفتشان با موسی علیه السلام رسید مشاهده کردند و نیز از آن عجیب تر نیست
از ایستادگی اهل شرک در مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آنکه میدانستند که عاجزند از آوردن مثل و مانند
قرآن که آنحضرت آورد و معجزات و آیات او را میدیدند و خبرهای او را مطابق واقع مییافتند و از جملهٔ
این خبرها قول خدا تعالی است سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ یعنی بعد از این جماعت شکست میخورند
و پشت بر کردانیده میگریزند و نیز قول خدای عز و جل لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ یعنی
هر آینه اگر بخواهد با امن و سلامتی بمسجد الحرام داخل خواهید شد و نیز قول خدای تعالی است الم غُلِبَتِ
الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ یعنی تفسیر الم اینست که طایفهٔ روم در مقابل
اهل فارس در سر زمین عرب یا شام که به سر زمین روم نزدیکتر بود شکست خوردند و ایشان بعد از
شکست خوردن بعد از این با اهل فارس غالب خواهند آمد پس این خبرها را که آنحضرت داد همه راست و
مطابق واقع گشتند و نیز ایشان در مخالفت آنحضرت ایستادگی نمودند با وجود اینکه بشمشیر او عذاب
و اذیت با ایشان رسید و نیز که را که وعدهٔ هلاکت داد هلاک کردید و این در خصوص کفار است و از
جملهٔ آنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار ایمان نموده اند منافقان است ایشان نیز در مخالفت آنحضرت با اهل
شرک و ضلال میل میکردند و علاوه بر اینها گوئیم که این سؤال مر صاحبان معرفت را از جماعت معتزله
جایز نیست زیرا که ایشان چنان گمان میکنند که بسیاری از آنانکه با انبیاء مخالفت مینمایند از اهل عناد
اند یعنی میدانند که انبیاء بر حق اند لیکن از راه تعصب و عناد این مخالفت میورزند و نیز گمان میکنند
که همهٔ آنانکه خدا را ناشناسی را اظهار مینمایند او را و پیغمبران او را در حقیقت میشناسند و میدانند
که ایشان راست گو باشند لیکن از راه لجاجت و عناد با خدا و پیغمبران او مخالفت میکنند پس بنا بر این ممتنع
نیست اینکه اعتقاد در خصوص رجعت و اهل رجعت بدین طریق باشد که نقل کردیم یعنی در آن روز کافر
و مشرکان خدا را و پیغمبران او را در حقیقت بشناسند لیکن از راه لجاجت و تعصب مخالفت نمایند پس
ایشان دانسته و فهمیده مخالفت خدا و رسول میکنند چنانکه خدای تعالی فرموده وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى

بیان جواب سؤال

النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بآیات ربنا و نکون من المؤمنین بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و ...... انهم لکاذبون یعنی اگر به بینید ایشان را در وقتیکه بعذاب آتش مطلع گردانیده شده‌اند هر آینه خواهند گفت ایکاشکی به دنیا بر گردانیده میشدیم آنگاه آیات پروردگار خود را تکذیب نمیکردیم و از جملهٔ مؤمنان میشدیم خداوند کردگار در مقابل آرزوی ایشان میفرماید که ایشان در این ادعا دروغ میگویند بلکه برای ایشان ظاهر گردید چیزی یعنی عذاب آتش که پیشتر از این از ایشان پنهان میداشتند و اگر به دنیا برگردانیده شوند هر آینه عود میکنند بکفر و نفاق و گناهانی که از آنها نهی شده بودند و بدرستیکه ایشان در این ادعا دروغ گویانند پس خداوند سبحانه خبر داد که اگر اهل عذاب را بدنیا برگردانیم هر آینه بسوی کفر و عناد اصلی خود شان بر میگردند با اینکه در قبر و محشر چیزهای هولناک را مشاهده کردند و عذابهای دردناک را چشیدند و شیخ علیه الرحمة در کتاب ارشاد در مقام ذکر علامتهای قائم ع گفته که پاره مردگان از قبرها انگیخته میشوند حتی بدنیا بر میگردند پس یکدیگر را می شناسند و همدیگر را زیارت و دیدن میکنند و در مسائل سرویه و آن نام رساله‌ایست از شیخ قدس الله روحه از مضمون حدیثیکه از امام جعفر صادق ع در خصوص رجعت روایت شده پرسیده شد که چیست معنی قول آنحضرت لیس منا من لم یقل بمتعتنا و یؤمن برجعتنا یعنی از ما نیست کسیکه بمتعهٔ ما قائل نشود و برجعت ما اعتقاد ننماید آیا آن رجعت زنده کردن مردگان است در دنیا پیش از روز قیامت که بمؤمنان اختصاص دارد یا بغیر ایشان مانند ظالمان و جباران مخصوص است پس شیخ علیه الرحمه بعد از جواب دادن از متعه نوشت که اما قول آنحضرت که هر که برجعت ما قایل نشود از ما نیست پس آنحضرت اراده کرده از این رجعت که اعتقاد بآن بآل محمد ص مخصوص است و آن اینست که خدای تعالی قومیرا از امت محمد ص بعد از مردن شان پیش از روز قیامت زنده میگرداند نه اینکه خود رجعت بآل محمد ص منحصر است و این مذهب است که بآل محمد ص اختصاص دارد و قرآن مجید بر آن شاهد است چنانکه در مقام ذکر حشر اکبر که در روز قیامت است فرموده و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی ایشان را زنده میگردانیم و احدی را باقی نمیگذاریم و در خصوص حشر و رجعت که پیش از روز قیامت است فرموده و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون حاصل معنی آیه پیشتر گذشت پس خدا تعالی در این آیه خبر داد که حشر دو قسمت یکی عام یعنی نسبت بهمه و دیگری خاص یعنی نسبت بعضی و نیز خدا تعالی در حالتی خبر میدهد از گفته ستمکاران در روز قیامت زنده میشوند فرموده ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی ای پروردگار ما دوبار ما را میراندی یکی در دنیا پیش از رجعت و دیگری در روز رجعت و دوبار ما را زنده گردانیدی یکی در روز رجعت و دیگری در روز قیامت پس بگناهان خود اقرار نمودیم و از کرده‌های خود پشیمان شدیم پس آیا بخلاص شدن از عذاب راهی هست و مر اهل سنت را در این آیه تاویل سست غلط و مردود و آن اینست که مراد از قول خدا تعالی ربنا امتنا اثنتین اینست که خدا تعالی ایشان را آفریده در حالتیکه مرده بودند یعنی پیش از آفرینش حیات نداشتند و بعد از حیات ایشان را میراند و این تاویل باطلست و این چنین کلام بر زبان عرب جاری نمیشود زیرا که فعل اماته را اطلاق نمیکنند مگر بکسیکه متصف بصفت حیات باشد بغیر آن صفتی که معنی آن فعل است یعنی میراندن متعلق نمیشود مگر بکسیکه بغیر صفت مردگی متصف باشد و در خصوص آنکه خدا ایشان را آفریده در حالتیکه مردگانند و حیات ندارند گفته نمیشود که خدا ایشان را میراند و این درست کسی گفته میشود که مرگ بعد از حیات باو عارض شود همچنین که گفته نمی شود که خدا مرده را زنده گردانید مگر اینکه بعد از آفریدن او مرده باشد و این مطلب آشکار است برای کسیکه در آن تامل نماید و بعضی از جماعت اهل سنت چنان گمان کرده اند که مراد از قول خدا ربنا امتنا اثنتین اینست که خدا در بارهٔ نوع بشر دوبار میمیراند یکی اینست که بعد از گذاشتن بقبر برای سؤال نکیرین زنده میشوند بعد از آن خدا تعالی میمیراند و دیگری پیش از گذاشتن ایشان است بقبر و این قول نیز از راه دیگر باطلست و آن اینست که زنده شدن انسان برای سؤال نکیرین نیست برای تکلیف نمودن وی بر پشیمان شدن در مقابل چیزهائی که در حال حیوة از او فوت شده و پشیمانی گفتار دوبار در مقابل آنها که از ایشان فوت شده چنانکه از آیه فهمیده میشود دلالت میکند باینکه از حیات آن حیات را که برای سؤال است اراده نکرده بلکه حیات رجعت را اراده نموده آنچنانی که برای تکلیف کافران است باینکه از کرده‌های خود

نادم و پشیمان شوند پس ایشان این تکلیف را در روز رجعت قبول نمیکنند و از کرده‌های خود نادم نمیشوند بلکه در کردار بد خود شان اصرار مینمایند لیکن در روز قیامت از فوت شدن اعمال خیر از ایشان نادم و پشیمان میباشند **فصل** رجعت در نزد ما بمؤمن محض و کافر محض اختصاص دارد و سوای این دو فرقه بدنیا رجوع نخواهد کرد و وقتیکه خدای تعالی ایشان را چنانکه گفتیم بدنیا بر گرداند آنگاه شیاطین بر خیال دشمنان خدا اندازند که شما بدنیا بر گردانیده نشده اید مگر برای طغیان نمودن بر خدا آنگاه کفر و طغیان را میافزایند پس خدای تعالی در آن وقت با دوستان خود که مؤمنان اند از ایشان انتقام میگیرد و نوبت غلبه کردن را بر ایشان برای مؤمنان قرار میدهد پس از ایشان باقی نمیماند مگر آنانکه بانواع عذاب و نقمت و عقاب مبتلا میباشند و روی زمین از اهل طغیان صاف و خالی میشود و همهٔ دین برای خدا میباشد و رجعت نمیباشد مگر برای مؤمنان محض و منافقان محض که از این امت اند و برای امتان گذشته رجعت نخواهد بود **فصل** قومی از مخالفان بما ایراد نمودند گفتند که کافران از این امت که بعد از مردن در روز رجعت زنده میشوند چگونه بسوی طغیان اصلی خود عود میکنند و حال آنکه عذاب خدا را در برزخ دیده‌اند و بدین سبب یقین نموده اند که عقاید شان باطل بوده در جواب ایشان گفتیم که این عجیب ترینیست آنکافرانی که در عالم برزخ مشاهده میکنند عذابیرا که برایشان میرسد و آنرا بالبداهه میدانند بعد از آنکه در دنیا با ملامت و زجر بر کفر و ضلالت شان حجت و دلیل اقامه شده آنگاه می گویند یا لیتنا نرد و لا نکذب بآیات ربنا و نکون من المؤمنین یعنی ایکاشکی به دنیا بر گردانده شویم اگر اینچنین باشد هر آینه آیات پروردگار خود را تکذیب نمیکنیم و از جملهٔ مؤمنان میباشیم پس خدا تعالی بمقام رد و تکذیب ایشان بر آمده میفرماید بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون یعنی ایشان ایمان نمیآورند بلکه برای ایشان آشکار گردید آنچه که پیشتر از این پنهان میداشتند یعنی عذاب دوزخ و هرگاه بدنیا برگردانیده شوند هر آینه عود خواهند کرد بکفر و نفاق که از آن نهی شده بودند بدرستیکه ایشان در این ادعا دروغگویانند پس بعد از اقامهٔ این دلیل برای مخالفان شبهه باقی نمیماند که در اثبات مدعای خود شان بآن چنگ بزنند منت خدا راست و پارهٔ مسائل از شهر ری به نزد سید شریف مرتضی خدا از او خوشنود باد و او را با پدران پاکش محشور گرداند آورده بودند سید بآنها جواب نوشته از جملهٔ آن مسائل این بود که سؤال نموده بودند که حقیقت رجعت چیست زیرا که پارهٔ از طایفهٔ امامیه اعتقاد باین دارند که رجعت ائمه علیهم السلام عبارت است از رجوع دولت ایشان در زمان قائم ع بی آنکه ابدان مبارکهٔ ایشان بدنیا رجوع نماید در جواب این نوشته بود که بدان آنچه که شیعهٔ امامیه بآن معتقد است اینست که خدای تعالی در وقت ظهور امام زمان یعنی مهدی ع قومیرا از شیعیان آنحضرت که پیشتر از این وفات یافته اند بدنیا بر میگرداند تا اینکه بثواب یاری کردن بآنحضرت و مشاهدهٔ دولت او فایز شوند و نیز قومیرا از دشمنان آنحضرت بدنیا بر میگرداند تا اینکه از ایشان انتقام کشیده و دوستانش از مشاهدهٔ ظهور حق و بلندی کلمهٔ حق لذت برند و دلیل بر صحت این اعتقاد اینست که آنچه امامیه در این باب بآن معتقد شده اند چیزی است که عاقل شک و شبهه نمیکند در اینکه خدا تعالی بآن قادر است و آن نیز در حد ذاتش ممتنع نیست زیرا که ما بسیاری را از مخالفان خود میبینیم که رجعت را انکار میکنند از این جهت که آنرا محال و غیر مقدور میدانند و وقتیکه ثابت شد اینکه آن ممکن و در تحت قدرتست پس گوئیم که طریق اثبات آن اجماع طایفهٔ امامیه است بر اینکه آن واقع خواهد شد زیرا که ایشان در وقوع آن خلاف ندارند و در چند جا از کتابهای خود بیان نموده ایم که اجماع ایشان حجت است زیرا که قول امام ع داخل آن اجماعست و هر قول از اقوال که بر قول معصوم مشتمل باشد ناچار است از اینکه باید صواب و مطابق واقع گردد و خطا در آن راه نمییابد و ما بیان نموده ایم که رجعت با تکلیف منافات ندارد و امور داعی که انسان را بسوی طاعت یا معصیت داعی میشود در روز رجعت متردد است در میان طاعت و معصیت یعنی داعی طاعت در او پیدا میشود و گاه داعی معصیت نه اینکه تنها داعی طاعت در او حاصل میشود تا اینکه گفته شود که بنابراین تکلیف در آن وقت صحیح نیست پس هیچ گمان کننده این گمان نکند که تکلیف نمودن با آنکه بدنیا برگردانیده میشوند باطل است و ما ذکر کرده ایم که چنانکه تکلیف نمودن با ظهور معجزات باهره و آیات قاهره صحیح است با وجود رجعت زیرا که در همهٔ آنها یعنی در ظهور معجزات و آیات و رجعت امری نیست که انسان را

بر فعل واجب و ترک قبیح ابا و اجبار نماید تا اینکه گفته شود که تکلیف نمودن با وجود انها صحیح نیست بلکه در همهٔ اینها انسان در ما بین اطاعت و مخالفت مختار است و امّا انانکه از اصحاب ما رجعت را تاویل کرده اند براینکه معنی رجعت رجوع دولت و امر و نهی ائمهٔ عم است بدون انکه اشخاص رجوع نمایند و مردگان زنده شوند پس بدین نهج است که جماعتی از شیعه چون از اثبات رجعت و بیان امکان ان و منافی نبودن ان با تکلیف عاجز گشتند بنا را براین گذاشتند که اخباری را که در خصوص رجعت وارد شده بدین نسق تاویل نمایند و این تاویل از ایشان صحیح نیست زیرا که رجعت با ظواهر این اخبار ثابت نگشته تا اینکه این تاویلات با نها راه یابد و چگونه ثابت میشود چیزی که بر صحت ان قطع داریم با اخبار احادی که افادهٔ قطع و یقین نمیکند بلکه اعتماد در اثبات رجعت بر اجماع امامیه است که بر معنی رجعت قائم عم است و ان معنی اینست که خدای تعالی در وقت قیام قائم عم پارهٔ مردگان را از دوستان و دشمنان بطریقیکه بیان نمودیم زنده میگرداند پس تاویل چگونه راه می یابد بچیزیکه با آن قطع و یقین حاصل است پس معنی رجعت بچند چیز محتمل نیست تا اینکه قائل تاویل شود کلام شیخ باخر رسید سیّد بن طاوس نوّر الله ضریحه در کتاب طرایف گفته که مسلم در صحیح خود در اوایل جزو اول باسناد خود تا بجراح بن ملیح روایت نموده و گفته که از جابر شنیدم میگفت که در نزد من هفتاد هزار حدیث هست که همهٔ انها از باقر عم است همهٔ انها را ترک کرده اند بعد از ان مسلم در صحیح خود باسناد خویش تا بمحمد بن عمر رازی روایت کرده و گفته که از حریز شنیدم میگفت که از جابر جعفی چیزی ننوشتم زیرا که او برجعت معتقد بود ابن طاوس ره بعد از نقل اینها گفته که نگاه کنید خدا شما را رحمت کند که این جماعت چگونه بر خود شان حرام کرده اند منتفع شدن را با هفتاد هزار حدیث که از پیغمبر خود شان روایت شده با روایت امام محمد باقر عم که از بزرگان اهل بیت او است انچنان اهل بیتی که رسول خدا صلعم خلایق را مامور نموده با ایشان چنگ بزنند بعد از ان اکثر مسلمانان با همهٔ ایشان زنده گردانیده پارهٔ مردگان را در دنیا روایت نموده اند نیز حدیث زنده کردن خدا مردگان را در قبرها برای سؤال نکیرین روایت نموده اند و روایت شان که در خصوص اصحاب کهف بود پیشتر گذشت و در قران خود شان است این ایه که متضمّن زنده گردانیدن مردگان است اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْيَاهُمْ حاصل معنی ایه بارها مذکور گردید و از انجمله قصهٔ هفتاد نفر است که در خدمت حضرت موسی عم ایشان را صاعقه گرفت و قصهٔ عزیر و قصهٔ انان که عیسی بن مریم ایشان را زنده گردانید و حدیث جریح که اجماع بر صحت ان قائم شده و حدیث انانکه خدای تعالی ایشان را در قبرها برای سؤال نکیرین زنده میگرداند پس چه فرق هست در ما بین اینها و احادیثی که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان شان در خصوص رجعت روایت کرده اند و جابر را این با چه گناه و تقصیر دارد که حدیثش را از درجهٔ اعتبار ساقط کردند و نیز سیّد بن طاوس در کتاب سعد السعود مذکور ساخته که شیخ رحمه الله در تفسیر قول خدای تعالی ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ گفته که جماعتی از اصحاب ما باین ایه بر جواز رجعت استدلال نموده اگر باین ایه بامکان استدلال نموده اند صحیح است زیرا که هر کس انرا ممتنع بکند و ممتنع بداند بدانکه قران او را تکذیب مینماید و اگر باین ایه بوجوب ان استدلال نماید که بحکم این ایه لازمست اینکه رجعت واقع شود هرآینه صحیح نمیباشد سیّد بن طاوس رحمه الله گفته بدانکه انانکه رسول خدا صلعم در خصوص ایشان فرموده اِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِي اَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ یعنی بدرستیکه من در میان شما دو متاع یا دو چیز سنگین میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترتم من اهل بیت است ایشان از همدیگر جدا نمیشود تا وقتیکه بر سر حوض کوثر وارد شوند یعنی اهل بیت علیهم السلام در خصوص زنده گردانیدن قومی را از این امت در دنیا بعد از مردن شان اختلاف ندارند و این تصدیق میکند چیزی را که مخالف و موالف از رسول خدا صلعم روایت کرده اند اما مخالف پس در کتاب جمع بین الصحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و گفته که رسول خدا صلعم فرموده که شیوه و خصلت انانکه پیش از شما بوده اند وجب بوجب و ذراع به ذراع در حق شما جاری میشود حتی اگر ایشان بر سوراخ سوسمار داخل شده باشند هرآینه شما هم داخل خواهید شد عرض کردیم یا رسول الله صلعم ایا شیوه و خصلت یهود و نصاری هم در حق این امت جاری خواهد بود فرمود پس شیوهٔ کیان جاری میشود و زمخشری در کشاف از حذیفه روایت نموده و گفته که رسول خدا صلعم فرمود که شما اشبه ترین امتانید به بنی اسرائیل هرآینه طابق النعل بالنعل والقذة بالقذة بطریقهٔ ایشان پیروی خواهید شد حتی نمیدانم که ایا گوساله پرست خواهید شد یا نه سیّد گفته پس وقتیکه این حدیثها

بعضی شد از احادیث ایشان که در خصوص تبعیت این امت با امّتان گذشته و بنی اسرائیل و یهود وارد شده پس قران مجید و اخبار متواتره ناطق و گویا است باینکه جماعتی از امتان گذشته و یهود زمانیکه گفتند برای تو ایمان نمیاوریم تا وقتیکه خدا را اشکارا ببینیم انگاه خدای تعم همهٔ ایشان را هلاک نمود بعد از ان زنده گردانید پس بنا براین در میان امت نیز کسانی میشود که خدای تعالی ایشان را در دنیا زنده میگرداند و در اخبار اهل سنت زیاده از ان دیده ام که جماعت شیعه میگویند و ان اینست که اقای ما علی عم بعد از ضربت ابن ملجم لعنه الله و بعد از وفاتش بدنیا بر میگردد چنانکه ذو القرنین بدنیا رجوع نمود از جملهٔ ان اخبار چیزیست که زمخشری در کشاف در حدیث ذو القرنین ذکر نموده و ان اینست که از علی عم مرویست که ابرها در حکم ذو القرنین کردید و پرده ها برای وی کشیده گردید و نوری برای وی گشاده شد و از او پرسیده گردید گفته خدا را دوست میداشت پس خدا او را دوست داشت در انحال این کوا از انحضرت پرسید که ذو القرنین چیست ایا پادشاه بود یا پیغمبر فرمود نه پادشاه بود و نه پیغمبر لیکن بندهٔ بود صالح در سر طاعت الهی بر شاخش زده شد پس وفات کرد بعد از ان خدای تعم او را زنده کرد پس بر شاخ چپش زدند باز مرد بعد از ان خدای تعم او را نیز زنده گردانید و از این جهت یاد ذو القرنین نامیده شد و در میان شما مانند او هست و نیز در کتابهای احادیث اهل سنّت از جماعتی از مسلمانان مرویست اینکه ایشان بعد از وفات پارهٔ قبل از دفن و پارهٔ دیگر بعد از دفن زنده شده بدنیا برگشتند و سخن گفتند و خبرها نقل کردند بعد از ان باز مردند از انجمله قصه است که حاکم نیشابوری در تاریخ خود در حدیث حسام که از پدرش و از جدّش که قاضی نیشابور بود روایت کرده و گفته که مردی بمجلس من داخل گردید انگاه کسی بمن گفت که در نزد این مرد حکایت عجیبه است گفتم ایمرد انحکایت چیست گفت بدانکه من مرد نباش بودم قبرها را میشکافتم و زنی وفات یافت من رفتم که قبر او را بشناسم پس بر او نماز کردم وقتیکه شب رسید رفتم قبرش را شکافتم و دست دراز کردم که کفن و برا در ارم انگاه ان زن از راه تعجب گفت سبحان الله مردی که از اهل بهشت است کفن زنیرا که از اهل بهشت است میکند بعد از ان گفت که ایا ندانستی که تو از جملهٔ انان بودی که بمن نماز کردند و خدای تعم انانرا که بر من نماز کردند بخشید پس وقتیکه اینچنین قصه را از نباش قبور نقل کرده و در کتابهای خود نوشته پس چرا علمای اهل بیت علیهم السلام را مثل نباش نداسته روایت ایشان را قبول نمیکنند و بکدام سبب از روایات ایشان نفرت مینمایند و رتبهٔ این زن که مذکور شد پست است از انانکه برای کار هلاکی بزرگ بدنیا رجوع میکنند پس چرا این زن رجوع کرد و ایشان رجوع نخواهند کرد و حال انکه رجعة که علمای ما و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان بان معتقد اند از جملهٔ ایات پیغمبر صلعم و معجزات انحضرت خواهد بود و بکدام سبب و جهت رتبه و منزلت انحضرت از رتبهٔ موسی و عیسی و دانیال علیهم السلام پست میباشد و حال انکه خداوند جلّ جلاله بسیاری از مردگان را در دست ایشان زنده گردانید با آنکه در خصوص اینها در میان علما خلاف باشد مؤلّف گوید که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر روایت کرده حدیثی را که از جملهٔ اخبار یست که انها را از کتاب سیّد جلیل القدر حسن بن کبش روایت نموده او هم از کتاب مقتضب اخذ نموده و ان حدیث اینست که صاحب کتاب مقتضب باسناد خود از سلمان فارسی روایت کرده او گفته که بخدمت جناب رسول خدا مشرف گردیدم چون چشم انحضرت بر من افتاد فرمود یا سلمان بدرستی خدای عزّ و جلّ هیچ نبی و رسول نفرستاد مگر اینکه دوازده نفر نقیب برای وی قرار داد حدیث را سلمان ذکر کرده تا اینکه گفته که عرض کردم یا رسول الله صلعم ایا میشود با ایشان ایمان اورد بی انکه بنام و نسب شناخته شوند فرمود نه یا سلمان پس چون انحضرت نامها و لقبهای دوازده امام را بمن شناسانید عرض کردم یا رسول الله صلعم از خدا مسئلت کن تا اینکه من ایشان را دریابم فرمود یا سلمان تو ایشان را و امثال ایشان را و انان را که با حقیقت معرفت ایشان را دوست میدارند در خواهی یافت سلمان گوید پس بخدای در عوض این بشارت بسیار شکر نمودم بعد از ان فرمود بخوان این ایه را فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰيهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِي بَاْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَاَمْدَدْنَاكُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ اَكْثَرَ نَفِيرًا معنی ایه بارها مذکور گردید سلمان گوید که گریه و شوق من شدید گردید عرض کردم یا رسول الله صلعم ایا در عهد و زمان تو میشود فرمود اری سوگند بخدائی که محمد صلعم را به پیغمبری فرستاده هرآینه همهٔ اینها در عهد من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر ائمهٔ دیگر

علیهم السلام انانکه از ما اند و انانکه در خصوص ما ستم کشیده اند واقع میشوند او ای سلمان بخدا سوگند یاد میکنم بعد از ان ابلیس و لشکران او و مؤمنان خالص و کافران محض در ان وقت حاضر میشوند تا اینکه قصاصها کرفته کردد و خونخواهیها کرده شود و خدای تعالی باحدی ستم نخواهد کرد و مائیم تاویل این ایه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی میخواهیم منت بکذاریم بر انانکه در روی زمین ضعیف شمرده شده اند و بکردانیم ایشان را امامان و پیشوایان قرار دهیم و بکردانیم ایشان را وارثان روی زمین بکنیم و در روی زمین بایشان تمکین دهیم و از ایشان بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکران ایشان بنمائیم چیزیرا که از ان حذر میکردند و میترسیدند سلمان کوید که از پیش روی جناب رسول خدا ص برخواستم در حالتیکه باک نداشتم از اینکه من کی بمرک خواهم رسید یا مرک بمن کی خواهد رسید **باب ذکر خلفاء مهدی** سلام الله علیه و اولاد او و ذکر احوالی که بعد از انحضرت واقع میشود شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ورقاق او از اسدی او از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت کرده او کفته که بخدمت جناب جعفر صادق ع عرض کردم یا بن رسول الله ص از پدرت شنیدم فرمود که بعد از قائم ع دوازده مهدی میباشند فرمود که پدرم دوازده مهدی فرموده و دوازده امام نکفته پس ایشان امام نیستند لیکن جماعتی اند از شیعیان که خلایق را بدوستی ما و شناختن حق ما میخوانند شیخ طوسی در کتاب الغیبة از محمد حمیری او از پدرش او از محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی ایشان از محمد بن فضیل او از ابی حمزه او از جناب صادق ع در حدیث طولانی روایت نموده که انحضرت فرمود یا اباحمزه بدرستی از ما اهلبیت بعد از قائم ع یازده مهدی از اولاد حسین ع خواهند امد در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از عمرو بن ابی مقدام او از جابر جعفی روایت نموده او کفته که از امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه از ما اهلبیت مردی بعد از مردنش زنده میشود سیصد و نه سال خلافت و سلطنت میکند عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود بعد از قائم ع عرض کردم که قائم ع در عهد خود چه مدت خلافت خواهد نمود فرمود نوزده سال بعد از ان منصور خروج میکند و خون امام حسین ع و خون اصحاب او را میطلبد پس ظالمان را میکشد و اسیر میکند تا وقتیکه سفاح خروج مینماید شیخ مفید در کتاب ارشاد کفته که بعد از دولت قائم علیه السلام مراحدی را دولتی و سلطنتی نمیباشد مکر روایتی که حدیث در خصوص ان وارد کشته و ان دولت و سلطنت اولاد انحضرت است اکر خدا خواسته باشد و این حدیث بطریق قطع وارد نکشته بمشیت خدا معلق شده یعنی روایت مثلا بدین نهج وارد کردیده که اولاد انحضرت اکر خدا بخواهد بسلطنت بر خیزند و اقدام مینمایند و اکثر روایات چنان است که مهدی این امت وفات نمییابد مکر چهل روز پیش از قیامت و در ان چهل روز هرج و مرج و علامت بیرون امدن مردکان از قبرها و علامت قیام روز قیامت برای حساب و جزا ظاهر خواهد کشت والله اعلم در تفسیر عیاشی از جابر روایت نموده او کفته که از امام محمد باقر ع شنیدم میفرمود والله تا دو بار هر اینه مردی از ما اهلبیت بعد از مردنش زنده میشود و بر روی زمین سیصد و نه سال مالک میکردد و عرض کردم که این کی واقع میشود فرمود بعد از وفات قائم ع عرض کردم که قائم ع چه مدت در عهد خود تا وقت وفاتش خلافت میکند فرمود که از اول خلافتش تا روز وفاتش نوزده سال است عرض کردم ایا بعد از وفات ان حضرت هرج و مرج میباشد فرمود اری پنجاه سال بدین نهج میشود بعد از آن منصور بدنیا بر میکردد و برای خود و اصحابش خونخواهی میکند پس خلایق را بقتل میرساند و اسیر میکند حتی کفته میشود که اکر این مرد از اولاد انبیاء میبود هر اینه همه این خلایق را بقتل نمیرسانید انکاه مردم از سفید و سیاه جمع میشوند و بر سر انحضرت هجوم میاورند تا اینکه او را بکعبه بیت الله میکریزانند پس چون بلا بر انحضرت شدت مییابد منصور وفات میکند و سفاح از راه غضب نمودن برای قصه منصور بدنیا بر میکردد و همه دشمنان جور کننده ما را بقتل میرساند و بر همه روی زمین مالک میشود و خدای تعالی کارهای او را درست میکند و سیصد و نه سال در دنیا زندکی مینماید بعد از آن باقر ع فرمود یا جابر ایا میدانی منصور و سفاح کیانند منصور امام حسین ع و سفاح امیر المؤمنین ع است شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از بزوفری او از علی بن سنان موصلی او از علی بن حسین او از احمد بن محمد بن خلیل او از جعفر بن محمد مصری او از عم خود حسن بن علی او از پدرش او از جناب امام جعفر صادق ع او از پدرانش ایشان از امیر

المؤمنین ع روایت کرده انحضرت فرمود که رسول خدا ص در شبی که وفات نمود بمن فرمود یا ابا الحسن ع صحیفه و دواتی حاضر کن پس دوات و صحیفه حاضر کردم انحضرت وصیت خود را نوشت تا اینکه بدین موضع رسید که یا علی ع بعد از من دوازده امام میباشند بعد از ایشان دوازده مهدی پس تو یا علی ع اولین دوازده امامی و حدیث را ذکر نموده تا اینکه کفته که امامت را امام حسن عسکری علیه السلام به پسرش م ح م د که مستحفظ شریعت و از جمله ال محمد ص است تسلیم میکند و ایشان دوازده امام اند بعد از ان دوازده مهدی میباشند پس وقتیکه قائم ع را اجل دریافت انکاه امر را به پسرش که اولین مهدیان است میسپارد و برای او سه نامست یک نامش مانند نام من و نام دیکرش نام پدر منست یعنی عبد الله و احمد اند و نام سیمین مهدی است و او اولین مؤمنان است و در کتاب منتخب البصائر کفته که از احادیثی که سید علی بن عبد الحمید باسناد خود از صادق ع روایت نموده اینست که انحضرت فرمود از ما اهلبیت بعد از قائم ع دوازده مهدی که از اولاد امام حسین علیه السلام اند میباشند در کتاب کامل الزیارة از پدرش او از سعد او از جاموزانی او از حسین بن سیف او از پدرش او از حضرمی او از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده ایشان در مقام ذکر احوال کوفه فرموده اند که در ان جاست مسجد سهیل انجائی که خدای تعالی هیچ پیغمبر مبعوث نکردانید مکر اینکه در انجا نماز کرده از انجا عدالت خدا ظاهر و اشکار میشود و در انجا میباشد قائم ع خدا و قائمانی که بعد از اویند و انجا است منازل انبیاء و اوصیاء و صالحان مؤلف کوید که این اخبار مخالف مشهور است و طریق تاویل انها یکی از این دو وجه است که مراد از دوازده مهدی جناب پیغمبر ص و سایر ائمه بغیر از قائم ع است بنابر اینکه خلافت ایشان بعد از قائم ع باشد بپیشتر مذکور کردید که حسن بن سلیمان این اخبار را بهمین ائمه ع تاویل نموده و قایل شده است باینکه قائم ع نیز بعد از مردنش بدنیا بر میکردد و باین تاویل نیز ممکن است جمع کردن میان اخبار مختلفه که در خصوص مدت خلافت انحضرت وارد شده دوم همین است که این دوازده مهدی از جمله اوصیای جناب قائم ع باشند و خلایق را در زمان سایر ائمه ع که بدنیا رجعت خواهند نمود هدایت نمایند تا اینکه روزکار از حجت خدا خالی نباشد زیرا که اکر دوازده نفر بعد از قائم علیه السلام باشند بطریقیکه هیچیک از سایر ائمه در دنیا نباشد لازم اید که زمان از وجود حجت خالی شود هرچند که اوصیای ائمه انبیاء نیز حجتها هستند خدای تعالی هر چیز را بهتر میداند **باب توقیعاتی که از انحضرت بیرون امده** شیخ طوسی در کتاب الغیبة کفته که خبر داده اند بما جماعتی از ابی الحسن محمد بن داود قمی او کفته که در پشت مکتوبی یافتم نوشته که ابی قسم حسین بن روح تقریر نموده و احمد بن ابراهیم نوبختی بخط خود نوشته و ان مشتمل بود بر جوابهای فقیه یعنی قائم ع با محمد علی شلمغانی زیرا که از شلمغانی چنین حکایت شده که او کفته که از این مسائل من جواب داده ام نه غیر من و در انمکتوب از شیخ ابی قسم پرسیده بودند که این جوابها حق است یا باطل شیخ ابی قسم جواب این سؤال را با احمد بن ابراهیم تقریر نموده و در پشت ان مکتوب بدین نهج نوشته بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هَذِهِ الرُّقْعَةِ وَمَا تَضَمَّنَتْهُ فَجَمِيعُهُ جَوَابُنَا وَلَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُولِ الضَّالِّ الْمُضِلِّ الْمَعْرُوفِ بِالْعَزَاقِرِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي حَرْفٍ مِنْهُ وَقَدْ كَانَتْ أَشْيَاءُ خَرَجَتْ إِلَيْكُمْ عَلَى يَدَيْ أَحْمَدَ بْنِ بِلَالٍ وَغَيْرِهِ مِنْ نُظَرَائِهِ وَكَانَ مِنِ ارْتِدَادِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ مِثْلُ مَا كَانَ مِنْ هَذَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ یعنی بر این رقعه و مضامین ان مطلع و اکاه کشتیم همه انها جواب ما است و در هیچ حرف ان مخذول را یعنی بسر خود واکذاشته شده را که کمراه و کمراه کننده و مشهور بعزاقری است لعنه الله مداخلت نیست و پیشتر از این پاره جوابها بود که بدست احمد بن بلال و غیر او که مانند او بودند بیرون امده بود و حال انکه از ایشان هم مرتد شدن عزاقری سر زده بود لعنت خدا و غضب او بر ایشان باد بعد از آن سؤال در این رقعه بود که در زمان سابق میخواستیم که ثابت نمائیم اینرا که این توقیعات و جوابها از شما اند یا نه جواب در امد بدین نهج أَلَا مَنِ اسْتَثْبَتَ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ فِي خُرُوجِ مَا خَرَجَ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَأَنَّ ذَلِكَ صَحِيحٌ یعنی اکاه شوید هر که میخواهد که انها را ثابت نماید هر اینه در بیرون امدن چیزهائی که بدست ایشان در امده ضرر نیست و اینها صحیح اند و پیشتر از این از بعضی علما روایت شده که از قائم ع از مثل این قضیه که در حق بعضی کسانی بود که خدا بر ایشان غضب کرده بود پرسیده شد انحضرت در جواب فرمود الْعِلْمُ عِلْمُنَا وَلَا شَيْءَ عَلَيْكُمْ مِنْ كُفْرِ مَنْ كَفَرَ فَمَا صَحَّ لَكُمْ مِمَّا خَرَجَ عَلَى يَدِهِ بِرِوَايَةِ غَيْرِهِ مِنَ الثِّقَاتِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَاقْبَلُوهُ وَمَا شَكَكْتُمْ فِيهِ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا عَلَى يَدِهِ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا لِنُصَحِّحَهُ أَوْ نُبْطِلَهُ وَاللَّهُ

تقدست اسمائه وجل ثناؤه ولی توفیقکم وحسبنا فی امورنا کلها ونعم الوکیل یعنی علم علم ما است واز
کمتر کسیکه کافر شده بر شما ضرر نیست پس اگر توقیعی که بدست او بیرون آمده صحت آن بسبب روایت غیر او
از ثقات رحمهم الله بشما ثابت میشود آنگاه بخداوند عز وجل حمد بکنید و آنرا قبول نمائید و اگر در خصوص
آن شک کردید یا اینکه برای شما در این خصوص توقیعی نیامد مگر بدست کسیکه کافر گشته و مرتد گردید
آنگاه او را بسوی ما بر گردانید و بما رجوع نمائید تا اینکه آنرا تصحیح نمائیم یعنی بگوئیم که صحیح است یا بگوئیم
که باطلست و خداوندی که نامهایش پاک و ثنایش بلند است صاحب توفیق شما است و در همه کارهای ما
بما کفایت کننده و چه خوب وکیل است و ابن نوح گفته که اول کسیکه این توقیع را بما خبر داده ابو الحسین محمد
بن علی بن تمام است و او ذکر نموده که من این را از روی رقعه نوشتم که در نزد ابی الحسن بن داود بود وقتیکه
ابو الحسن آمد آنرا بر او خواندم گفت که این رقعه را بعینه اهل قم به نزد ابی قم نوشته بودند و در آن مسئله
چند بوده شیخ ابی قم در پشت آن بخط احمد بن ابراهیم نوبختی با ایشان بر نهج مذکور جواب نوشت و این رقعه
بدست ابی الحسن بن داود نسخه آن بدین نهج بود مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری اینست بسم الله
الرحمن الرحیم اطال الله بقائک وادام عزک وتاییدک وسعادتک وسلامتک واتم نعمته علیک وزاد
فی احسانه الیک وجمیل مواهبه لدیک وفضله عندک وجعلنی من السوء فداک وقدمنی قبلک الناس
یتنافسون فی الدرجات فمن قبلتموه کان مقبولا ومن دفعتموه کان وضیعا والخامل من وضعتموه و
نعوذ بالله من ذلک وببلدنا ایدک الله جماعة من الوجوه یتساوون ویتنافسون فی المنزلة وورد
ایدک الله کتابک الی جماعة منهم فی امر امرتهم به من معاونة ص واخرج علی بن محمد بن الحسین بن
مالک المعروف بمالک بادوکه وهو ختن ص رحمهم الله من بینهم فاغتم بذلک وسئلنی ایدک الله
ان اعلمک ما ناله من ذلک فان کان من ذنب استغفر الله وان غیر ذلک عرفته ما یسکن نفسه الیه
ان شاء الله حاصل مضامین این کلمات اینست که شیخ ابی قم خطاب نموده و میگوید که خدای تعالی زندگی
ترا طولانی گرداند و عزت و تایید و سعادت و سلامت را دائم کند و نعمتش را بر تو تمام نماید و احسان خود را
بتو و زیباترین بخششهای خود را در نزد تو و تفضل خویش را برای تو بیفزاید و مرا در وقت روآوردن چیزهای
بد و ناخوش فدای تو گرداند و مرا پیش از تو بمیراند مردم بر پیدا نمودن بلند پایگی اظهار حرص و رغبت
دارند هر کسرا شما قبول کنید هر اینه مقبول و بلند پایه میشود و هر که را شما رد نمائید هر اینه
فرو پایه خواهد گشت و گمنام کسیست که شما او را پست کنید و از راندن و رد نمودن شما بخدا پناه میبریم
خداوند عالم ترا قوت دهد و مؤید گرداند در شهر ما جماعتی هستند از معروفین که در رتبه با هم برابرند
و در تحصیل قدر و منزلت حرص و رغبت دارند خدا ترا مؤید گرداند مکتوبت بجماعتی از ایشان در خصوص
یاری نمودن بحقی که ایشان را بآن امر نموده بودی رسید علی بن محمد بن حسین بن مالک رحمهم الله که مشهور است
بمالک بادوکه و آن ختن ص است از میان آن جماعت بیرون کرده و او را در مکتوب ننوشته و بدین سبب مهموم
و مغموم گشته خدا ترا مؤید گرداند از من خواهش نموده که بتو اعلام نمایم این هم و غم را که باو رو داده برای
اینکه تو سبب ننوشتن نام او را بیان کنی اگر سبب آن گناهیست که از او سر زده او از آن توبه و بازگشت نماید و
اگر غیر آن باشد باید چیزی باو بگوئی که دلش انشاء الله بسبب آن آرام گیرد در جوابش توقیع بدین نهج در آمد
لم نکاتب الا من کاتبنا یعنی ما نامه بایشان مکتوب ننمودیم بمن مکتوب نوشته بودند و اینمرد بما چیزی ننوشته
بود تا اینکه نام او را داخل نامهای ایشان نمودمی پس سبب ننوشتن من ننوشتن او بود نه گناه و تقصیری که از او
سر زده و بعد از آن سائل نوشته بود که خدا عزت تو را دائم گرداند مرا بر تفضل خود معتاد کرده بطریقه که
تو سزاوار بآنی یا اینکه با من بآن طریقه رفتار نمائی خدا ترا عزیز گرداند در نزد تو پاره فقها هستند من بپاره
مسائل محتاجم باید آنها را از ایشان برای من بپرسی از جمله آنها اینست که عالم یعنی قائم ع ذکر نمودن اسم
شریفش از راه تقیه است بما روایت نموده که از او در خصوص پیشنماز طایفه که با ایشان نماز میکرد و در
اثنای آن حادثه برا و رو داد یعنی وفات کرد پرسیده شد که آیا در اینصورت ماموین او چه باید بکنند در
جواب گفته که نعش آن پیشنماز پس داده میشود یکی از ماموین پیش آمده نماز ایشان را با تمام میرساند و هر که
دست بر نعش پیشنماز زده باید غسل مس میت کند در جوابش توقیع بدین نهج در آمد لیس علی من نحاه الا غسل
الید واذا لم تحدث حادثة تقطع الصلوة تمم صلوته مع القوم یعنی واجب نیست بر کسیکه نعش پیشنماز را از

نماز گاه دور کرده مگر شستن دست و اگر چنین حادثه رو ندهد که نماز را قطع کند آنگاه نماز را با آن جماعت
با تمام میرساند و از جمله آنها بود این که عالم ع چنین مرویست که هر که میت در حالتیکه بدنش گرمست هنوز
سرد نشده مس نماید باید دستش را بشوید و هر که بآن مس نماید در حالتیکه سرد شده هر اینه غسل برا و واجب
میشود و این پیشنماز که وفات کرده در اینحالت هنوز سرد نمیشود و مس بآن نمیباشد مگر در حالتیکه گرمی آن و عمل
در اینخصوص بکدام طریقست و حال آنکه احتمال هست که از لباس میت بگیرد او را از نماز گاه دور گرداند و به
بشره اش مس ننماید پس بنا براین چگونه غسل برا و واجب میشود در جوابش بدین نهج توقیع در آمد اذا مسه علی هذه
الحال لم یکن علیه الا غسل یده یعنی وقتیکه میت بدین نهج مس نمود هر اینه بر او لازم نمیشود مگر شستن دستش
سائل در خصوص نماز جعفر طیار پرسیده که اگر نماز گذار در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجود در تسبیح سهو
بکند و پیش از اتمام نماز در حالت دیگر بخاطرش افتد آیا فوت شده تسبیح را در حالتیکه بخاطرش افتاده اعاده می
کند یا اینکه نماز را با تمام میرساند توقیع بر آمد بدین نهج اذا هو سها فی حالة من ذلک ثم ذکر فی حالة اخری
قضی ما فاته فی الحالة التی ذکر یعنی وقتیکه در یکی از این حالتها سهو نمود بعد از آن در حالت دیگر بخاطرش رسید
که سهو نموده آنگاه در حالتیکه بخاطرش رسید بجا میاورد چیزیرا که از او فوت شده و در خصوص زن شوهر
مرده پرسیده بود که آیا او را جایز است اینکه برای تشییع جنازه شوهرش بیرون رود یا نه توقیع در آمد بدین نهج
تخرج فی جنازته یعنی جایز است اینکه با جنازه اش بیرون رود و پرسیده بود که آیا در ایام عده اش جایز است
اینکه قبر شوهرش را زیارت کند یا نه توقیع در آمد تزور قبر زوجها ولا تبیت عن بیتها یعنی قبر شوهرش را زیارت
میکند لیکن جایز نیست اینکه وقت شب از خانه اش بیرون رود پرسیده شد که آیا مر آن زن را جایز است اینکه از
خانه اش پی شغلی که برا و لازم است بیرون رود یا اینکه باید از خانه اش بیرون نرود توقیع در آمد اذا کان لها حق
خرجت وقضته واذا کانت لها حاجة لم یکن لها من ینظر فیها خرجت لها حتی تقضی ولا تبیت عن منزلها
یعنی اگر مر او را در نزد دیگری حقی باشد هر اینه بیرون میرود و آنرا میگیرد و اگر کاری و شغلی داشته باشد
و کسی هم نداشته باشد که آنرا بجا آورد آنگاه برای آن بیرون میرود تا اینکه آنرا بجا آورد لیکن شب از
منزلش بیرون نرود و سائل پرسیده بود که در کتاب ثواب القرآن فی الفرایض و غیر آن روایت شده اینکه عالم ع
فرموده عجب دارم از کسیکه در نمازش انا انزلناه فی لیلة القدر را نمیخواند چگونه نمازش مقبول میشود و
نیز روایت شده که خوب و افضل نمیشود نمازیکه در آن قل هو الله احد خوانده نشود و نیز روایت شده که
هر که در نماز های واجبی سوره همزه را بخواند و این دو سوره را که ذکر کردیم ترک کند یا اینکه در خصوص اینها
روایت شده که نماز مقبول و افضل نمیشود مگر با آنها توقیع الثواب فی السور علی ما قد روی واذا ترک سورة
مما فیها الثواب وقرء قل هو الله احد وانا انزلناه لفضلها اعطی ثواب ما قرء وثواب السورة التی ترک ویجوز
ان یقرء غیر هاتین السورتین وتکون صلوته تامة ولکن یکون ترک الفضل یعنی ثواب آن سورها چنانست
که روایت شده و اگر سوره را از آن سورها که ثواب دارد ترک کند و قل هو الله احد و انا انزلناه را بجهة فضیلت
آنها بخواند هر اینه ثواب آنچه که خوانده و ثواب سوره ترک کرده هر دو باو داده میشود و جایز است اینکه غیر
اینها و سوره را بخواند و نمازش تمام شود لیکن فضیلت از او فوت میشود و سائل در خصوص وداع ماه رمضان
پرسیده که اندر کدام وقتست زیرا که اصحاب ما در آن اختلاف کرده اند بعضی از ایشان گفته اند که دعای وداع
در شب آخر خوانده میشود و بعضی دیگر گفته که در روز آخر در وقتی که هلال ماه شوال دیده میشود باید خواند
توقیع العمل فی شهر رمضان فی لیالیه والوداع یقع فی آخر لیلة منه فان خاف ان ینقص جعله فی لیلتین عمل ماه
رمضان در شبها است و وداع را در شب آخر آن باید کرد پس اگر از کم بودن ماه بترسد در هر شب یعنی شب
بیست و نهم و سی ام باید بجا آورد و سائل از قول خدا تعالی پرسیده بود انه لقول رسول کریم ذی قوة عند
ذی العرش مکین مطاع ثم امین یعنی بدرستیکه هر اینه آن قول رسول کریم است آنچنانی که صاحب قوة و در
نزد صاحب عرش متمکن و جلیل القدر است و در آنجا مطاع و امین است سائل گفته که رسول خدا ص این
قوت را کجا داشت و کی باو اطاعت نمودند برای این مسئله جواب و توقیع در نیامد بعد از آن سائل نوشته
بود که خدا عزت را دائم گرداند بر من تفضل و احسان نموده این مسائلرا از فقهائی که با ایشان وثوق داری
بپرس و بمن جواب ده در خصوص امر محمد بن حسین بن مالک که پیشتر مذکور شد چیزی بنویس که دلش بآن آرام
گیرد و بنعمت الهی که باو داده اعتماد نماید و دعائی در خصوص دنیا و آخرت من و برادران من بکن اینچنین کنی

ان شاء الله ثواب خواهی کرد توقیع جَمَعَ اللهُ لَكَ وَلِاِخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی خدای تعالی برای تو و برادرانت
خیر دنیا و آخرت را فراهم آورد و بعد از آن سائل در آخر کلامش این فقرات را نوشته بود اَطَالَ اللهُ بَقَائَكَ وَاَدَامَ
عِزَّكَ وَتَأْيِيدَكَ وَكَرَامَتَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَاَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَزَادَ فِي اِحْسَانِهِ اِلَيْكَ وَجَمِيلِ
مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضْلِهِ عِنْدَكَ وَجَعَلَنِي مِنْ كُلِّ سُوْءٍ وَمَكْرُوْهٍ فِدَاكَ وَقَدَّمَنِي مِنْ قَبْلِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ
وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِيْنَ معنی این فقرات مذکور که دیده مؤلف گوید که سائل در سؤالش از کسیکه شیخ
ابی قسم مردم را بیاری کردن او امر فرموده بود برای مصلحت باو مرض تعبیر نموده قول سائل قَبْلَكَ اَعَزَّكَ اللهُ
خطابست بسفیری که در میان او و امام ع واسطه است یا از راه تقیه با امام ع خطابست شیخ طوسی در کتاب
الغیبه که در مکتوب دیگر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری که به شیخ ابی قسم نوشته چنین که خدای عز و جل
عزت دائم کرداند در رقعه من تامل کن و با چیزی یعنی با جوابی که دادن آن ترا بمن آسان است تفضل بفرما
تا اینکه این تفضل را بر تفضلهائی که در باره من کرده بیفزایم و علاوه نمایم خدا عزت را دائم کرداند
احتیاج دارم باینکه برای من از بعضی فقها بپرسی که شخصی که نماز میکند اگر چون از تشهد اول فارغ گشت
برای رکعت سیم برخواست آیا تکبیر گفتن بر او واجبست زیرا که بعضی اصحاب ما گفته اند که تکبیر بر او واجب
نیست و کافیست اینکه بگوید بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اَقُوْمُ وَاَقْعُدُ جواب اِنَّ فِيْهِ حَدِيْثَيْنِ اَمَّا اَحَدُهُمَا فَاِنَّهُ اِذَا
انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ اِلٰى اُخْرٰى فَعَلَيْهِ تَكْبِيْرٌ وَاَمَّا الْآخَرُ فَاِنَّهُ رُوِيَ اَنَّهُ اِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ
جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُوْدِ تَكْبِيْرٌ وَكَذٰلِكَ التَّشَهُّدُ الْاَوَّلُ يَجْرِيْ هٰذَا الْمَجْرٰى وَبِاَيِّهِمَا اَخَذْتَ
مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيْمِ كَانَ صَوَابًا یعنی در اینخصوص دو حدیث است یکی اینست چون مصلی از حالتی بحالت دیگر
منتقل شد هر اینه تکبیر بر او واجب میباشد و دیگر اینست که چون از سجده دویمین سر برداشت و تکبیر گفت
و نشست بعد از آن برخواست هر اینه برای برخواستن بعد از نشستن بر او تکبیر واجب نمیشود و همچنین
تشهد اول این صورت را دارد و هر کدام را از این دو حدیث قبول نموده عمل کنی صواب و صحیح خواهد بود سؤال
اگر شخصی در حال نماز انگشتری که نگینش خماهن است در انگشت داشته باشد آیا نمازش صحیح است
یا نه جواب که خماهن دو قسم سنگست یکی زرد و دیگری ماده اگر انها را با آب سحق کنند آب یکی زرد و دیگری سرخ
میباشد و اگر در کاسه که از انها ساخته شده شراب خورده شود مستی نیاورد جواب فِيْهِ كَرَاهَةُ اَنْ تُصَلِّيَ فِيْهِ
وَفِيْهِ اِطْلَاقٌ وَالْعَمَلُ عَلَى الْكَرَاهِيَةِ یعنی نماز کردن با آن مکروهست و آن مطلق است یعنی مکلف نسبت بآن
مطلق العنان است یعنی حرام نیست لیکن عمل بر کراهتست سؤال اگر مردی خواهش نماید که اشتری بجهت هدی
برای من بخرد و در منی نحر کن او بخرد و در وقت نحر نام آنمرد را فراموش نماید و اشتر را نحر کند بعد از آن نام او بر
خاطرش افتد آیا اینگونه هدی از جانب آنمرد مجزی و کافی میشود یا نه جواب لَا بَاْسَ بِذٰلِكَ وَقَدْ اَجْزَءَ عَنْ صَاحِبِهِ
یعنی از اینگونه نحر باکی نیست و از صاحبش مجزی است سؤال از طایفه مجوس در نزد ما جولایان هستند که
میته میخورند و خودشان را اگر بآن ملاقات نموده اند نمیشورند و بدین حالت برای ما لباس میبافند آیا
نماز در اینگونه لباس جایز است یا نه جواب لَا بَاْسَ بِالصَّلٰوةِ فِيْهَا یعنی عیب نیست در نماز کردن با این لباس سؤال
نافله شب کذارد در تاریکی میخواهد سجده کند چیزی را که سجده بر آن جایز است مانند سنگ یا کلوخ یا غیر آن
نمیبیند و پیشانی اش را بر روی پلاس یا فرشی که از پوست است میکذارد چون سر برمیدارد آنچیز را که سجده
بر آن جایز است میبابد آیا باین سجده که بر پلاس یا پوست کرده است اعتماد میشود یعنی یک سجده حساب می
باشد باینمعنی که اگر دو بار بعد از آن بر چیزیکه سجده بر آنجایز است سجده نماید زیادتی سجده لازم آید یا اینکه
آن سجده محسوب نمیشود جواب مَا لَمْ يَسْتَوِ جَالِسًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِيْ دَفْعِ رَأْسِهِ لِطَلَبِ الْخُمْرَةِ یعنی مادامیکه
راست شده ننشسته در برداشتن سرش برای جستجو کردن حصیری که بر آن سجده خواهد کرد حرجی
بر او نیست سؤال مُحْرِمْ یعنی کسیکه احرام بسته باید پرده و پوششها را که سایه میاندازند بردارد آیا واجبست
چوب سقف کجاوه یا محمل و چوب دو طرف آنرا بردارد یا نه جواب لَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِيْ تَرْكِهِ جَمِيْعَ الْخَشَبِ یعنی اگر
همه آنچوبها را بکذارد در بر نداشتن بر او حرجی نیست سؤال محرم سایبانی از پوست یا غیر آن بر بالای سرش بکشد
برای اینکه باران لباس او را و چیزهائی که در محمل اوست تر نکند آیا جایز است چنین کرد یا نه جواب
اِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ فِي الْمَحْمِلِ فِيْ طَرِيْقِهِ فَعَلَيْهِ دَمٌ یعنی اگر بر در راه در بالای محمل چنین نمایند هر اینه قربانی بر او لازم
میباشد سؤال مردی از جانب دیگری حج میکند آیا احتیاج هست باینکه در وقت بستن احرام بخاطر آرد

آنشخص را که از جانب او حج میکند یا نه و آیا واجبست اینکه از طرف خود و از جانب آنشخص قربانی نماید یا اینکه
یک قربانی کافیست جواب يَذْكُرُهُ وَاِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَاْسَ یعنی باید آن شخص را بخاطر بیاورد و اگر دو قربانی
نکند بر او حرج نیست سؤال آیا برای مرد محرم احرام بستن با لباس خز جایز است یا نه جواب لَا بَاْسَ بِذٰلِكَ وَ
قَدْ فَعَلَهُ قَوْمٌ صَالِحُوْنَ یعنی در اینخصوص حرج نیست و جماعتی از اهل صلاح این چنین کردند سؤال آیا برای
مرد جایز است نماز کردن در حالیکه در پایش جورابی باشد که کعبین او را نمیپوشاند یا جایز نیست جواب
جَائِزٌ یعنی جایز است سؤال مردی نماز میکذارد و در آستین یا شلوارش چاقو یا کلید از آهن هست آیا
این جایز است یا نه جواب جَائِزٌ یعنی جایز است سؤال مرد با بعضی از جماعت یعنی اهل سنت بحج میرود
و راه با هم میروند و این جماعت از مسلخ احرام نمیبندند آیا برای اینمرد جایز است اینکه احرام را تا بذات عرق
تاخیر نماید در آنجا با ایشان احرام به بندد زیرا که از بیرون یافتن مذهبش میترسد یا جایز نیست احرام
بستن مگر از مسلخ جواب يُحْرِمُ مِنْ مِيْقَاتِهِ ثُمَّ يَلْبَسُ الثِّيَابَ وَيُلَبِّيْ فِيْ نَفْسِهِ فَاِذَا بَلَغَ اِلٰى مِيْقَاتِهِمْ اَظْهَرَ یعنی
از میقاتگاه خود که از مسلخ است احرام میبندد بعد از آن لباسش را میپوشد و در پیش خود تلبیه میگوید
چون بمیقاتگاه ایشان که ذات عرق است رسید احرامش را آشکار میکرداند سؤال آیا پوشیدن کفشی که پوست
اش پوسیده و کندیده است چه صورت دارد زیرا که بعض اصحاب ما چنین گفته اند که پوشیدن آن
مکروهست جواب جَائِزٌ ذٰلِكَ وَلَا بَاْسَ یعنی آن جایز است و باکی نیست سؤال مردی از وکلاء موقوفات اموالی
را که در دست دارد حلال میداند و از اخذ مال وقف اجتناب ندارد بنا بدهی میروم که او در آنجا است
یا بمنزلش داخل میشوم در حالیکه طعامش حاضر میشود مرا بخوردن آن تکلیف میکند اگر از طعامش نخورم
با من عداوت میورزد و میگوید که فلانکس خوردن طعام ما را حلال نمیداند آیا جایز است اینکه از طعام
اش بخورم و تصدق بدهم و مقدار تصدق چیست و اگر این وکیل موقوفات بخواهد هدیه برای دیگری
بفرستد و من هم نزد او باشم آنمرد خواهش نماید که من از آن هدیه بخورم یا بردارم و حال آنکه میدانم که
او از اخذ اموال وقف که در دست دارد باکی ندارد اگر از آن هدیه چیزی بردارم یا بخورم حرجی بر من لازم می
آید یا نه جواب اِنْ كَانَ لِهٰذَا الرَّجُلِ مَالٌ اَوْ مَعَاشٌ غَيْرُ مَا فِيْ يَدِهِ فَكُلْ طَعَامَهُ وَاقْبَلْ بِرَّهُ وَاِلَّا فَلَا یعنی اگر برای
اینمرد بغیر از آنکه در دست دارد مالی یا معاشی باشد پس طعام او را بخور و احسانش را قبول کن اگر نباشد طعام
اش را مخور و احسانش را قبول مکن سؤال شخصی بحق قائل است و متعه را حلال میداند و برجعت معتقد است
لیکن زنی دارد موافق طبع و بامرش مطیع از این جهت باو عهد و پیمان بسته که بر روی او زن نگیرد و زن نجیبه
بر روی او تزویج نکند و بوعده خود وفا نموده نوزده سال بر سر این عهد ایستاده با میشود که از منزلش تا یک
ماه غایب میباشد و در آنمدت متعه نمیکند و دلش هم ابدا نمیطلبد و چنان میداند که اطلاع آنانکه در نزد
او است مانند برادر و پسر و غلام و وکیل و خدمتکاران اش بر متعه کردن او امر پستی که او را در نظر ایشان
خوار و حقیر مینماید و چنان میداند که ایستادنش در سر آن عهد و پیمان از راه میل و محبت بزن خود و برای
حفظ احترام او و احترام خود بر روی واجبست نه اینکه متعه را حرام میداند بلکه بر آن معتقد است آیا بر ترک متعه
معصیت مترتب میشود یا نه جواب يُسْتَحَبُّ لَهُ اَنْ يُطِيْعَ اللهَ تَعَالٰى لِيَزُوْلَ عَنْهُ الْحَلْفُ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً یعنی سنت
است برای او طاعت خدا در خصوص متعه کردن هر چند که یکبار نماید تا اینکه زایل کرداند و حکم قسم خوردن
بر ترک مستحب یعنی باید لااقل یکبار متعه نماید تا اینکه حکم سوکند یاد کردن او زایل کردد سائل بعد از آن نوشته
بود که خدا عزت ترا دائم کرداند اگر این مسائل را برای من بپرسی و آنها را برای من شرح کنی و در هر یکی از آنها جواب
دهی بطریقیکه عمل بر آنست و در این باب بر من منت بکذاری خدا ترا سبب همه خیرات کرداند و آنها را بدست تو
جاری بکند هر اینه ان شاء الله ثواب کرده خدا عمر ترا طولانی و عزت و تایید و سعادت و سلامت و کرامت ترا
دائم کرداند و نعمتش را بر تو تمام کند و احسانش را بتو بیفزاید و مرا در وقت رد او ورود مکروه و بلا فدای تو کرداند
و مرا پیش از تو بعوضت بمیراند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيْرًا ابن نوح گفته که این
نسخه را از روی دو ورقه قدیم که در آن خط و توقیعات بود نوشتم مؤلف گوید که در کتاب احتجاج مثل این روایت
تا قول او لِيَزُوْلَ عَنْهُ الْحَلْفُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً روایت شده در کتاب احتجاج گفته که محمد بن عبد الله
حمیری مکتوب دیگر در سال سیصد و هفتم هجری بخدمت صاحب الزمان ع نوشت و پاره مسائل از آنحضرت پرسید
آنحضرت جوابهای آنها را در آنمکتوب نوشته سؤال کرده بود آیا جایز است اینکه محرم در راه از ... الخ

کہ بآن احرام بستہ میشود از پیش تا بکردنش با در آرد آن را ببندد و دو طرف را تا بکمرش بالا کند و در پهی کاهش
جمع نماید و کره بزند و دو طرف دیکرش را از میان پاهایش بیرون آورد تا برپهی کاهش بالا کشد و در دو کنش
ببندد و آن دو کوشت کلفت است در دو طرف مقعد پس اکر این چنین بکند مانند شلوار میباشد و عورتین
را میپوشاند زیرا که مئزر را اول خود را میپوشانیدیم وقتیکه سوار اشتر میکشتیم کشف عورت میشد و اکر چنین
نمائیم مستورتر میباشیم جواب داده جاز ان یتزر الانسان کیف شاء اذا لم یحدث فی المئزر حدثا بمقراض
ولا ابرة یخرجه به عن حد المئزر وما غرزه غرزا ولم یشده بعضه ببعض اذا غطی سرته ورکبتیه کلاهما
فان السنة المجمع علیها تغطیة السرة والرکبتین والاحب الینا والافضل لکل احد شده علی
السبیل المعروفة للناس جمیعا انشاء الله یعنی جایز است اینکه انسان بهر نوع که بخواهد مئزر بپوشد
اکر با مقراض یا سوزن تغییری در آن احداث ننموده باشد که بسبب آن تغییر از حد مئزر بودن بیرون رود و سوزن
بآن نکذرانده و بر آن کره نزند و بعضی را از آن ببعضی دیکر نبندد این در وقتی است که ناف و هر دو زانوهایش
را بپوشاند زیرا که سنتی که اجماع بر آنست و خلاف در آن نیست پوشاندن ناف و زانوهاست و دوست تر
در نزد ما و افضل هر کسی را پوشیدن آنست بطریقیکه در میان همه خلق معروفست و سائل پرسیده بود که آیا جایز
است اینکه محرم مئزر را بجای کره با بند شلوار ببندد آنحضرت بدین نهج جواب داده لا یجوز شد المئزر بشیء سواه
من تکة ولا غیرها یعنی بستن مئزر با هیچ چیز جایز نیست بغیر خواه بند شلوار باشد یا غیر آن سؤال نموده
بود آیا کسیکه متوجه نماز میشود این فقره را نیز بکوید علی ملة ابرهیم ودین محمد ص زیرا که بعضی اصحاب
کفته اند که اکر علی دین محمد بکوید هر آینه بدعت نموده زیرا که این فقره را در هیچیک از کتابهای صلوة نه
یافته ایم مکر حدیثی را که قسم بن محمد در کتاب خود از جدش حسن بن راشد روایت کرده که امام جعفر صادق
علیه السلام بحسن بن راشد فرموده که آیا چکونه متوجه میشوی عرض کرد که چنین میکوییم لبیك وسعدیك
آنحضرت فرمود که از این نپرسیدم بلکه میپرسم که چکونه میکوئی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
علی ملة ابرهیم ودین محمد صلی الله علیه وآله ومنهاج علی بن ابیطالب والائتمام بآل محمد ص حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین یعنی بطریق مذهب ابرهیم و دین محمد ص و طریقه علی بن ابیطالب ع و بطریق اقتدا نمودن بآل
محمد ص روی خود را متوجه نمودم بسوی پروردکاری که آسمانها و زمین را آفریده در حالتیکه اسلام آورده ام و
از مشرکان نیم قاسم ع فرمود که هیچیک از فقرات توجه واجب نیست ولیکن سنت مؤکده در این خصوص که بر
منزله اجماع است که در آن خلاف نیست بدین نهج است وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما علی ملة ابرهیم ودین محمد وهدی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریك له وبذلك امرت وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ثم یقرء الحمد قال الفقیه الذی لا یشك
فی علمه الدین لمحمد ص والهدایة لعلی امیر المؤمنین لانها له صلی الله علیهما وفی عقبه باقیة الی یوم القیمة
فمن کان کذلك فهو من المهتدین ومن شك فلا دین له ونعوذ بالله فی ذلك من الضلالة بعد الهدی معنی این
فقرات اینست که روی خود را کردانیدم بسوی پروردکاری که آسمانها و زمین را آفریده در حالتیکه با
صمیم قلب بنهج مذهب ابرهیم و دین محمد ص و هدایت امیر المؤمنین ع اسلام آورده ام و از مشرکان نیستم بدرستی
که نماز و اعمال و زندکی و مردن من برای خدا است آنچنانی که پروردکار همه عالمیان است و برای او شریك
نیست و بر این مامور شده ام و از جمله مسلمانانم پروردکارا مرا از جمله مسلمانان کردان پناه میبرم از شیطانی
که رانده درکاه است بآن خداوندی که شنوا و دانا است بعد از بسم الله الرحمن الرحیم فرموده که بعد از آن حمد
را میخواند بعد از اینها نوشته بود که فقیهیکه در دانشوری او شك نیست کفته که دین مر محمد ص و هدایت مر
امیر المؤمنین علی ع راست زیرا که هدایت برای اوست تا روز قیامت در ذریه او باقیست پس هر که باین معتقد
شود هر آینه از جمله هدایت یافتکانست و هر که در این شك نماید هر آینه دین ندارد بخدا پناه میبرم از
کمراهی بعد از هدایت یافتن و سائل سؤال نموده که در نماز واجب مصلی بعد از فراغت از دعای قنوت آیا جایز
است اینکه دستهایش را بر کردانده و بر روی و سینه اش بکشد بجهت حدیثیکه در این باب روایت شده و آن
اینست که شان خدای تعالی بلندتر است از اینکه دستهای بنده اش را بعد از دعا خالی بر کرداند بلکه آنها را
پر از رحمت خویش میکند یا جایز نیست زیرا که بعضی اصحاب ما ذکر کرده اند که این چنین چیزیست عمل نا جایز میشود

در نماز آنحضرت جواب داد رد الیدین من القنوت علی الراس والوجه غیر جائز فی الفرائض والذی علیه العمل
فیه اذا رجع یده فی قنوت الفریضة وفرغ من الدعاء ان یرد بطن راحته مع صدره تلقاء رکبتیه علی تمهل و
یکبر ویرکع والخبر صحیح وهو فی نوافل النهار واللیل دون الفرائض والعمل به فیها افضل یعنی بر کردانیدن
دستها از قنوت بر سر و روی در نمازهای واجب جایز نیست و چیزیکه در این باب عمل بر آن است اینست که
چون دست مصلی از قنوت نماز واجب بر کردید و از دعای آن فارغ کردید کف دستهایش را با سینه اش تا
مقابل زانوهایش با آرام و آهستکی پائین بیاورد و تکبیری کوید و در کوع میکند و آن خبر صحیح است لیکن در
خصوص نوافل شب و روز است نه در فرایض و عمل بآن خبر در نوافل افضلست و سؤال نموده بود که آیا بعد از
نماز واجب سجده شکر مشروعست یا نه زیرا که بعضی اصحاب ما کفته اند که آن بدعت است پس آیا جایز است اینکه
مرد آنرا بعد از نماز واجب بجا آورد و بتقدیر جواز آیا آنرا در نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله مغرب بجا
آورد یا بعد از نافله آنحضرت جواب داده سجدة الشکر من الزم السنن واوجبها ولم یقل ان هذه السجدة بدعة
الا من اراد ان یحدث فی دین الله بدعة واما الخبر المروی فیها بعد صلوة المغرب والاختلاف فی انها بعد
الثلاث او بعد الاربع فان الدعاء والتسبیح بعد الفرائض علی الدعاء بعقیب النوافل کفضل الفرائض علی النوافل
والسجدة دعاء وتسبیح والافضل ان تکون بعد الفرض فان جعلت بعد النوافل ایضا جاز یعنی سجده شکر از
جمله لازم ترین و واجب ترین سنتها است و نکفته است که این سجده بدعتاست مکر کسیکه خواسته در
دین خدا احداث بدعت نماید و اما جواب از خبری که در خصوص بجا آوردن بعد از نماز مغرب وارد شده
و اختلاف نمودن در اینکه آن آیا بعد از نماز مغرب و پیش از چهار رکعت نافله است یا بعد از آن است
پس بدین نسق است که فضیلت دعا و تسبیح که بعد از فرایض بجا آورده میشود بر دعائی که در عقب نوافل
بعمل آورده میشود مانند فضیلت فرایض است بر نوافل و سجده در نفس الامر دعا و تسبیح و افضل اینست
که بعد از فریضه بجا آورده میشود و اکر بعد از نوافل کنی نیز جایز است سؤال نموده بود که مر بعضی برادران
ما را آنانکه میشناسیم زمین تازه و آبادی هست در جنب زمین خرابی که مر سلطان را در آن حصه هست
که با جبار و اکراه آنرا ضبط نموده و بسا میشود که دیکران اطراف زمین خراب را میکارند و عمال سلطان ایشان
را میآزارند و یا نمیدهند در خصوص خوردن از غلات زمین خود متعرض میشوند و آن زمین خراب بسبب خرابی قیمت
ندارد که مدت بیست سالست که خراب است و این برادر ما از خریدن آن زمین ابا دارد زیرا که چنین کفته
میشود که این حصه از این زمین خراب در زمان سابق از جمله موقوفات است که برای سلطان ضبط شده پس اکر خریدن
آن حصه از سلطان جایز است و ناصواب نیست هر آینه برای آنمرد صلاح میباشد و باعث آبادی آن زمین می
کردد و این حصه را از زمین خراب با فاضل آب زمین آباد میکارد و طمع اولیاء دولت سلطان از آن بریده میشود
و اکر خریدن آن جایز نباشد هر آینه او بهر چه امر کنی انشاء الله عمل خواهد نمود آنحضرت جواب داده بود الضیعة
لا یجوز ابتیاعها الا من مالکها او بامره ورضا منه یعنی خریدن این زمین جایز نیست مکر از مالکش یا بامر و
رضای او سؤال نموده بود که زنی کنیز خود را برای مردی از خدمتکاران خویش تحلیل نموده یعنی برای وی حلال
کرده که با کنیزش مقاربت نماید و آنمرد از زائیدن کنیز احتراز میکرد پس کنیز بچه درآورد پس آن چاره بجست
از اینکه او را قبول نکند پس قبول کرد لیکن شك دارد در اینکه بچه از خود او است و او را بخود نمیآمیزد و از جمله
اولادش نمیداند پس اکر آن بچه از جمله آنان است که بر آنمرد واجبست اینکه او را بخود نسبت دهد و بکرداند مانند
سایر اولادش کند بکند و اکر جایز است اینکه چیزی از مال خود که کمتر از حصه او است برای او قرار دهد بکند
آنحضرت بدین نسق جواب داده الاستحلال بالمرأة یقع علی الوجوه والجواب یختلف فیها فلیذکر الوجه الذی
وقع الاستحلال به مشروحا لیعرف الجواب فیما یسئل عنه من امر الولد انشاء الله یعنی حلال نمودن بچند
وجه واقع میشود و جواب در آنها مختلف میباشد پس سائل آن وجه را که تحلیل بدان نهج واقع کشته بر
تفصیل بیاید ذکر بکند تا اینکه جواب سؤالی که در خصوص بچه است انشاء الله معلوم کردد و سائل از آن
حضرت التماس دعا نموده جواب بدین نهج در آمده جاد الله علیه بما هو اهله ایجابنا لحقه ورعایتنا لابیه
رحمه الله وقربه منا بما علمناه من جمیل نیته ووقفنا علیه من مخالطته المقربة له من الله التی ترضی الله
عز وجل ورسوله واولیائه علیهم السلام والرحمة بما بدأنا نسئل الله بمسئلته ما امله من کل خیر عاجل و
آجل وان یصلح له من امر دینه ودنیاه ما یحب صلاحه انه ولی قدیر یعنی خدای تعالی با وعطا فرماید

چیزیرا که او بآن اهل و سزاوار است بجا آوردن ما حق او را و مراعات ما باید داو را خدا ابیام رهندش و نزدیکی او بما بسبب چیزیست که ما از آن دانسته ایم و آن خوبی نیت او و نسبب امریست که بر آن مطلع شده ایم و آن مخالطه و دوستی اوست با ما آنچنانی که او را بخدا نزدیک کننده است و خدای عز وجل و رسول او و اولیاء الله و آل رسول او را راضی و خوشنود میکند بچیزیکه ما بآن ابتدا کرده ایم و بسبب خواهش نمودن او از خدا مسئلت مینمایم که همه دنیا خیرات و آخرت را با و عطا نماید و امور دین و دنیای او را بطرزیکه صلاح او را میخواهد اصلاح مینماید بدرستیکه خدا صاحب همه و قادر و توانا بر همه چیز است شیخ طوسی در کتاب احتجاج گفته که محمد بن عبد الله حمیری در سال سیصد و هشتم هجری نیز بخدمت صاحب الزمان صلوات الله علیه مکتوبی نوشت و در آن مسئله چندی سوای این مسائل پرسیده بود بدین نهج نوشته بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَطَالَ اللهُ بَقَاءَكَ وَاَدَامَ عِزَّكَ وَكَرَامَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَاَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَزَادَ فِي اِحْسَانِهِ اِلَيْكَ وَجَمِيلِ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَفَضْلِهِ عَلَيْكَ وَجَزِيلِ قِسَمِهِ لَكَ وَجَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ كُلِّهِ فِدَاكَ وَقَدَّمَنِي قَبْلَكَ اِنَّ قِبَلَنَا مَشَايِخَ وَعَجَائِزَ يَصُومُونَ رَجَبَ مُنْذُ ثَلٰثِينَ سَنَةً وَاَكْثَرَ وَيَصِلُونَ شَعْبَانَ وَشَهْرَ رَمَضَانَ وَرَوٰى لَهُمْ بَعْضُ اَصْحَابِنَا اَنَّ صَوْمَهُ مَعْصِيَةٌ یعنی خدا عمرت طولانی و عزت و کرامت و سعادت و سلامت دائم گرداند و نعمتش را بر تو تمام کند و احسانش را بتو و بخششهای نیکوی خود را در نزد تو و تفضلش را بر تو و بزرگ قسمتهای خویش را برای تو بیفزاید و مرا در همه بلاها و بدیها فدای تو کرداند و مرا بعوض بمیراند بدرستیکه در نزد ما پاره پیران و پیره زنان هستند که سی سال و بیشتر است ماه رجب را روزه میگیرند و روزه ماه شعبان و رمضان متصل میکنند و بعضی اصحاب ما برای ایشان روایت نموده که روزه ماه رجب معصیت است آنحضرت بدین نسق جواب داده قَالَ الْفَقِيهُ يَصُومُ مِنْهُ اَيَّامًا اِلٰى خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ يَقْطَعُهُ اِلَّا اَنْ يَصُومَهُ عَنِ الثَّلٰثَةِ الْفَائِتَةِ لِلْحَدِيثِ اَنْ نِعْمَ شَهْرُ الْقَضَاءِ رَجَبُ یعنی فقیه گفته که از ماه رجب پانزده روز روزه میگیرد بعد از آن روزه را قطع میکند مگر اینکه از بابت قضای سه روز که روزه آن فوت شده بگیرد زیرا که حدیث در اینباب وارد شده و آن اینست که ماه رجب چه خوب ماهیست برای قضا کردن روزه فوت شده و سؤال نموده بود که مرد در محمل نشسته و برف بسیاری هست بقدر قامت بگیرد و میترسد از اینکه اگر از محمل فرود آید توی برف فرو رود و بسا میشود که برف بسبب سستی از هم میپاشد و بسبب کثرت و سستی آن برای وی ممکن نمیشود که قدری از برف بپایین بخواید و هموار کرداند آیا در اینصورت ... وجایز است اینکه نماز واجب را در محمل بجا آورد و ما چند روز چنین کرده ایم آیا اعاده آنها بر ما واجبست یا نه آنحضرت جواب بدین نسق فرموده لَا بَاسَ بِهِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَالشِّدَّةِ یعنی در وقت ضرورة و شدة با آن باس نیست و سائل سؤال نموده که شخصی به پیشنماز در حال رکوع ملحق میشود و رکوع را با امام میکند و آنرا یک رکعت حساب مینماید و بعضی اصحاب ما گفته که اگر آن شخص تکبیر ... که امام پیش از رکوع میگوید نشنود نمیتوانند اینرا یک رکعت حساب نماید آنحضرت جواب فرموده اِذَا لَحِقَ مَعَ الْاِمَامِ مِنْ تَسْبِيحِ الرُّكُوعِ تَسْبِيحَةً وَاحِدَةً اِعْتَدَّ بِتِلْكَ الرَّكْعَةِ وَاِنْ لَمْ يَسْمَعْ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ یعنی اگر آن شخص یک تسبیح یعنی سبحان الله از تسبیحات رکوع ماند با امام لاحق شود همان یک رکعت ... باید هر چند که تکبیر رکوع را نشنیده باشد و سؤال نموده که مردی نماز ظهر را کذارد و بنماز عصر شروع کرده وقتیکه دو رکعت از آن بجا آورده بود یقین نمود که نماز ظهر را دو رکعت کرده آیا در اینحال ... چه باید بکند آنحضرت جواب داده اِنْ كَانَ اَحْدَثَ بَيْنَ الصَّلٰوتَيْنِ حَادِثَةً يَقْطَعُ بِهَا الصَّلٰوةَ اَعَادَ الصَّلٰوتَيْنِ وَاِذَا لَمْ يَكُنْ اَحْدَثَ حَادِثَةً جَعَلَ الرَّكْعَتَيْنِ الْاٰخِرَتَيْنِ تَتِمَّةً لِصَلٰوةِ الظُّهْرِ وَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ ذٰلِكَ یعنی اگر در میان دو نماز کاری کرده که نماز را قطع میکند آنگاه هر دو نماز را اعاده مینماید و اگر چنین کاری نکرده آنگاه آن دو رکعت را که کذارده تتمه نماز ظهر حساب میکند و عصر را بعد از آن بجا می‌آورد و سؤال نموده که آیا اهل بهشت شدند میرایند و توالد و تناسل برای ایشان میباشد یا نه جواب داده اِنَّ الْجَنَّةَ لَا حَمْلَ فِيهَا لِلنِّسَاءِ وَلَا وِلَادَةَ وَلَا طَمْثَ وَلَا نِفَاسَ وَلَا شَقَاءَ بِالطُّفُولِيَّةِ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْيُنُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ فَاِذَا اشْتَهَى الْمُؤْمِنُ وَلَدًا خَلَقَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ حَمْلٍ وَلَا وِلَادَةٍ عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي يُرِيدُ كَمَا خَلَقَ اٰدَمَ عِبْرَةً یعنی در بهشت برای زنان آبستن شدن و زاییدن و ... حائض شدن و نفاس و مشقت

و محنت که بسبب طفولیت است نمیباشد و در بهشت است هر چیزیکه دلها بخواهد و دیده ها از آن لذت میبرند چنانکه خدا تعالی فرموده پس هر وقتیکه مؤمن در بهشت بچه بخواهد خدای تعالی او را بهمان صورتیکه آن مؤمن خواسته میآفریند بی آنکه زن باو آبستن شود و بزاید چنانکه آدم ع را برای عبرت یافتن خلایق بدین نهج آفرید سؤال که مردی زنیرا در عوض اجرت معینه تا وقت معین متعه نموده و مدتی از آن وقت معین باقی مانده آنگاه مرد بقیه مدت را بزن بخشیده و سه روز پیش از بخشیدن آن مدت زن حیض دیده آیا در اینصورت جایز است اینکه زن بعد از پاک شدن از حیض بمرد دیگر در عوض اجرت معینه متعه شود یا اینکه صبر نماید تا حیض دیگر آید و آنرا ببیند آنحضرت جواب بدین نهج فرموده تَسْتَقْبِلُ حَيْضَةً غَيْرَ تِلْكَ الْحَيْضَةِ لِاَنَّ اَقَلَّ الْعِدَّةِ حَيْضَةٌ وَطَهَارَةٌ تَامَّةٌ یعنی باید بغیر از این حیض حیض دیگر ببیند زیرا که اقل این عده یک حیض و طهر تمام است بمحض دیدن حیض دوم عده اش تمام میشود و سؤال نموده که آیا شهادت کسیکه برص یا جذام یا فلج دارد بحسب شرع مقبولست یا نه زیرا که بما روایت شده که ایشان برادران که صحیح اند و این امراض را ندارند امامت نمیتوانند بکنند جواب بدین طریق داده اِنْ كَانَ مَا بِهِمْ حَادِثًا جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ وَاِنْ كَانَتْ وِلَادَةً لَا تَجُوزُ یعنی اگر این امراض بعد از ولادت حادث شده و بر ایشان عارض گشته هر اینه شهادت شان ممضی خواهد بود و اگر در حین ولادت در ایشان بود هر اینه شهادت شان مقبول نخواهد شد و سؤال نموده که آیا برای مرد تزویج کردن دختر زنش جایز است جواب داده اِنْ كَانَتْ رُبِّيَتْ فِي حِجْرِهِ فَلَا يَجُوزُ وَاِنْ لَمْ تَكُنْ رُبِّيَتْ فِي حِجْرِهِ وَكَانَتْ اُمُّهَا مِنْ غَيْرِ عِيَالِهِ فَقَدْ رُوِيَ اَنَّهُ جَائِزٌ یعنی اگر آن دختر در آغوش او در ایام بچگی تربیت یافته و بزرگ شده هر اینه تزویج او برای آنمرد جایز نیست و اگر در آغوش او تربیت نیافته و مادرش در ایام بچگی او از جمله عیال آنمرد نبوده هر اینه چنین روایت شده که تزویجش جایز است سؤال نموده که مردی دختر دختر زنش را یعنی نواده او را برای خود تزویج کرده آیا جایز است اینکه بعد از آن جده اش را یعنی خود از زنرا تزویج کند یا جایز نیست جواب داده قَدْ نُهِيَ عَنْ ذٰلِكَ یعنی از چنین کاری نهی شده سؤال نموده که مردی از مرد دیگر هزار درهم ادعا نموده و بینه عادل بمدعای خود اقامه کرده و نیز پانصد درهم بموجب سند تمسک علیحده از او ادعا کرده و او را بر این مدعا نیز بینه عادل هست و نیز سیصد درهم بمقتضای تمسک دیگر از او ادعا نموده و بر این ادعا نیز بینه عادل دارد و تمامی وجه این سه تمسک هزار درهم میباشد علاوه بر هزار درهمی که اول ادعا نموده و مدعی علیه در جواب گوید که وجه همه این تمسک هزار درهم است و مدعی گفته او را انکار میکند آیا در اینصورت هزار درهم یکبار بر ذمه او علاقه میگیرد یا دوبار چنانکه اقامه بینه نموده و در این تمسک قید نشده که این پانصد درهم و سیصد درهم از بابت آن هزار درهم است آنحضرت جواب داده يُؤْخَذُ مِنَ الْمُدَّعٰى عَلَيْهِ اَلْفُ دِرْهَمٍ وَهِيَ الَّتِي لَا شُبْهَةَ فِيهَا وَتُرَدُّ الْيَمِينُ فِي الْاَلْفِ الْبَاقِي عَلَى الْمُدَّعِي فَاِنْ نَكَلَ فَلَا حَقَّ لَهُ یعنی از مدعی علیه یکهزار درهم گرفته میشود و این همان هزار درهم است که در آن شبهه نیست و در هزار درهم باقی قسم بمدعی رد میشود اگر او از قسم نکول نماید هر اینه او را حقی نمیباشد سؤال نموده آیا جایز است که گذاشتن تربت قبر مطهر جناب سید الشهداء صلوات الله علیه با میت در قبرش یا جایز نیست جواب داده يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ وَيُخْلَطُ بِحَنُوطِهِ اِنْ شَاءَ اللهُ یعنی آن تربت را با میت در قبرش باید گذاشت و با حنوطش مخلوط و قاطی باید نمود ان شاء الله سؤال نموده که از صادق ع بما چنین روایت شده که آنحضرت بر ازار کفن پسرش اسمعیل بدین نهج نوشت اِسْمٰعِيلُ يَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ آیا مارا هم جایز است اینکه مانند آنرا با تربت قبر مطهر امام حسین ع یا غیر آن بنویسیم جواب داده يَجُوزُ ذٰلِكَ یعنی این جایز است سؤال نموده آیا جایز است اینکه شخصی از تربت امام حسین ع سبحه بسازد و با آن تسبیح یعنی سبحان الله بگوید و آیا در آن فضیلت هست جواب داده يُسَبِّحُ بِهِ فَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ التَّسْبِيحِ اَفْضَلُ مِنْهُ وَمِنْ فَضْلِهِ اِنَّ الرَّجُلَ يَنْسَى التَّسْبِيحَ وَيُدِيرُ السُّبْحَةَ فَيُكْتَبُ لَهُ التَّسْبِيحُ یعنی جایز است اینکه با آن ذکر بکند و هیچ چیز از تسبیح گفتن با آن افضل نیست و از جمله فضیلتهای آن اینست که اگر مرد ذکر را فراموش کند و سبحه را در دست بگرداند هر اینه ثواب ذکر برای او نوشته میشود سؤال که آیا سجده بر مهر که از تربت جناب امام حسین ع ساخته میشود جایز است و آیا در آن فضیلت هست جواب داده يَجُوزُ ذٰلِكَ وَفِيهِ الْفَضْلُ یعنی این جایز است و در آن فضیلت هست سؤال نموده که شخصی قبور ائمه علیهم السلام را زیارت میکند آیا سجده

کردنش بر قبور مطهره جایز است یا نه و آیا جایز است برای کسیکه در نزد قبور مطهره نماز میکذارد اینکه در پشت آنها ایستاده و قبر را در سمت قبله بیندازد یا اینکه در سمت بالای سر یا در سمت پایین پا بکذارد و آیا جایز است اینکه در پیش رو ایستاده قبر را بر پشت سرش بیندازد نماز بکند یا جایز نیست جواب داده امّا السّجود علی القبر فلا یجوز فی نافلة و لا فریضة و لا زیارة و الّذی علیه العمل ان یضع خدّه الأیمن علی القبر و امّا الصّلوة فانّها خلفه و یجعل القبر امامه و لا یجوز ان یصلّی بین یدیه و لا عن یمینه و لا عن یساره لانّ الامام صلّی الله علیه لا یتقدّم علیه و لا یساوی یعنی امّا سجده بر قبر پس جایز نیست نه در نافله و نه در فریضه و نه در زیارت آنچه که عمل بر آن جاری شد این است که صورت راست را بر قبر مطهر بکذارد و امّا نماز باید در پشت سر قبر بکند و قبر را در پیش رویش بیندازد و جایز نیست کذاردن آن در جانب پیش رو و بالای سر و پایین پا زیرا که از امام م پیش نمیتوان افتاد و با وی برابر هم نمیتوان ایستاد سؤال نموده که آیا بر شخصی جایز است اینکه در اثنای فریضه یا نافله سبحه را در دست بکرداند جواب داده یجوز ذلک اذا خاف السّهو و الغلط یعنی این جایز است در صورتیکه از سهو و غلط کردن در شمار رکعتها بترسد و آنها را با تسبیح بشمارد سؤال نموده آیا در وقت ذکر جایز است کردانیدن تسبیح با دست چپ یا جایز نیست جواب داده یجوز ذلک و الحمد لله یعنی جایز است اینچنین کردن و حمد مر خدا را باد سؤال نموده که از فقیه در که خصوص فروختن موقوفات حدیثی روایت شده اکر وقف برای جماعتی و اولاد ایشان نسلا بعد نسل شده باشد و صاحبان وقف بر فروختن آن اتفاق نمایند و این فروختن هم برای ایشان اصلح باشد آیا در این صورت جایز است خریدن آن از بعضی ایشان اکر همه ایشان در یک جا نفروشند و بر سیده بود که آن کدام وقف است که بیع آن جایز نیست جواب بدین نهج داده اذا کان الوقف علی امام المسلمین فلا یجوز بیعه و اذا کان علی قوم من المسلمین فلیبع کلّ قوم ما یقدرون علی بیعه مجتمعین و متفرّقین ان شاء الله یعنی اکر وقف بر امام مسلمانان شده پس جایز نیست فروختن اش و قتیکه وقف بر طایفه باشد از مسلمانان هر اینه ان شاء الله جایز است اینکه هر قوم بفروشند و قفیرا که بر فروختن اش قادر اند خواه در یکجا بفروشند و خواه حصّه حصّه سؤال نموده آیا محرم را جایز است اینکه بجهت مرض یا درعرق بر بغلش مرداسنگ یا توتیا بکذارد یا جایز نیست جواب داده جایز ذلک یعنی این جایز است سؤال نموده اکر کور در حالت بینایی شاهد کرفته باشد بعد از آن نابینا شود و خطش را نبیند که اکر بشناسند تا شهادت نماید آیا شهادتش جایز است و توفیق با خدا است یا نه و اکر این کور شهادتش را ذکر کند آیا با شهادت وی شهادت میتوان کرد یا نه آنحضرت بدین نهج جواب داده اذا حفظ الشّهادة و حفظ الوقت جازت شهادته یعنی اکر اصل ماجری و وقت از ابخاطر داشته باشد هر اینه شهادتش جایز است سؤال نموده که شخصی زمین زراعت یا چارپایی وقف میکند و شاهد میکیرد که من این را وقف کردم و فلان شخص را وکیل وقف قرار دادم بعد از آن وکیل وفات مییابد یا اینکه وکالتش بر هم میخورد و دیکری در جای وی متولی وقف میشود آیا جایز است اینکه آن شاهد برای این شخص که قایم مقام وکیل اول کشت شهادت نماید اکر اصل وقف برای یکنفر باشد جایز نیست جواب داده لا یجوز غیر ذلک لانّ الشّهادة لم تقم للوکیل و انّما قامت للمالک و قد قال الله تعالی و اقیموا الشّهادة لله یعنی غیر این جایز نیست یعنی باید بوقفیت وقف باسم وکیل ثانی شهادت کند زیرا که شهادت برای وکیل بر پا نشده بلکه برای مالک وقف بر پا شده و حال آنکه خدای تعالی فرمود که شهادت را برای خدا بر پا دارید سؤال نموده که در خصوص دو رکعت اخری روایت بسیار وارد شده پس بعضی چنین روایت کرده که در آنها خواندن حمد تنها افضلست آیا فضیلت برای کدام یکییست از آنها تا بان عمل کنیم جواب بدین طریق داده قد نسخت قراءة امّ الکتاب فی هاتین الرّکعتین التّسبیح و الّذی نسخ التّسبیح قول العالم علیه السّلام کلّ صلوة لا قراءة فیها فهی خداج الّا للعلیل او من یکثر علیه السّهو فیتخوّف بطلان الصّلوة علیه یعنی خواندن حمد در این دو رکعت تسبیحات اربعه را منسوخ کرده و چیزیکه تسبیحات را نسخ نموده فرموده عالم م است که هر نمازیکه حمد در آن خوانده نشود بریده و بیخبر است مکر مریض و کثیر السّهو که میترسد از اینکه اکر حمد بخواند سهو کند یا مرضش شدت یابد پس نمازش باطل کردد سؤال نموده کرد و میان ما برای درد کلو و جستیجه رب جوز ساخته میشود ساختن آن بدین طریق است که جوز تر را پیش از آنکه مغزش منعقد کردد میچینند و نرم میکوبند و فشار داده آبش را میکیرند و صاف میکنند

میجوشانند تا اینکه نصفش برود و یکشبانه روز میکذارند میماند بعد از آن بر بالای آتش میکذارند و بر هر شش رطلش یک رطل عسل میریزند و میجوشانند و کفش را میکیرند و از نوشادر و شب یمانی و آن دوائیست معروف سفید و شفاف و بزردی مایل و سریع الانکسار و بدبو میباشد و در بسیاری از خواص مانند زاج است نیم کوبیده با آن آب خیسیده میشود و یکدرهم زعفران نرم کوبیده بتوی آن ریخته میشود بعد از آن جوشانیده کفش را میکیرند و میپزند تا وقتیکه مانند عسل غلیظ کردد بعد از آن از بالای آتش پایین آورده میکذارند تا اینکه سرد شود بعد از آن میآشامند آیا آشامیدن آن جایز است یا نه جواب داده اذا کان کثیره یسکر او یغیّر فقلیله و کثیره حرام و ان کان لا یسکر فهو حلال یعنی اکر کثیر آن مست کند یا تغییر حال احداث نماید هر اینه قلیل و کثیرش هر دو حرام میباشد و اکر کثیرش مست نمیکند حلالست سؤال نموده که مرد بر کاری پیش میافتد نمیداند که کردن آن مصلحت است یا نه پس دو انکشتر بر میدارد و در یکی بنویسد نعم افعل یعنی آری بکن و در دیکری مینویسد لا تفعل یعنی مکن بعد از آن چند بار استخیر الله میکوید بعد از آن بانکشترها متوجه میشود و یکی را در میآورد و هر چه که در آن نوشته شده بآن عمل میکند آیا اینچنین کردن جایز است یا نه آیا بآن عمل کرد باید یا ترک باید نمود آیا آن مانند استخاره است یا استخاره غیر اینست جواب داده الّذی سنّه العالم فی هذه الاستخارة بالرّقاع و الصّلوة یعنی چیزیکه عالم م در این باب سنّت کردانیده استخاره کردن است با رقعه ها و نماز سؤال نموده که نماز جعفر طیّار بن ابیطالب ع در کدام یکی از اوقات آن افضل است و آیا در آن قنوت هست و بر تقدیریکه باشد در کدام رکعت از آن جواب داده افضل اوقاتها صدر النّهار من یوم الجمعة ثمّ فی ایّ الایّام شئت و ایّ وقت صلّیتها من لیل او نهار فهو جائز و القنوت فیهما مرّتان فی الثّانیة قبل الرّکوع و الرّابعة یعنی افضل اوقات آن اوّل روز جمعه است بعد از آن در هر روز از روزها که بخواهی و در هر وقت خواه شب باشد و خواه روز از ابجا آوردی جایز است و قنوت در آن دو بار است یکی در رکعت دوّیم و دیکری در چهارم پیش از رکوع سؤال نموده که مردی از مال خود چیزی بیرون کرده بود در کناری بکذارد بقصد اینکه از ابر دی از برادران دینی خود دهد بعد از آن در میان خویشان محتاج مییابد آیا میتواند آنمال را بکسیکه نیّت کرده بود ندهد و بخویش خود صرف نماید جواب داده یصرف الی ادناهما و اقربهما من مذهبه فان ذهب الی قول العالم لا یقبل الله الصّدقة و ذو قرابة محتاج فلیقسم بین القرابة و بین الّذی نوی حتّی یکون قد اخذ بالفضل کلّه یعنی از آن دو نفر بهر یکی که مذهبش بمذهب او نزدیکتر است صرف میکند و اکر بخواهد بقول عالم ع عمل نماید که خدا صدقه را قبول نمیکند در حالتیکه در میان خویشان صاحب صدقه فقیر و محتاج هست هر اینه باید از ا در میان خویشان اش و آنکسیکه نیّت کرده بود قسمت کرده نماید تا اینکه هر دو فضیلت را دریابد سؤال نموده که اصحاب ما در خصوص مهر زن اختلاف کرده اند بعضی از ایشان کفته که چون مرد بزن دخول نمود مهرش ساقط میشود و برای او چیزی نیست و بعضی دیکر کفته که آن در دنیا و آخرت در ذمّه شوهر لازم است آیا این چکونه است و چیست آنکه در این باب لازم است جواب داده ان کان علیه بالمهر کتاب فیه دین فهو لازم له فی الدّنیا و الآخرة و ان کان علیه کتاب فیه ذکر الصّداق سقط اذا دخل بها و ان لم یکن علیه کتاب فاذا دخل بها سقط باقی الصّداق یعنی اکر باسم شوهر تمسّکی باشد که مهر را بعنوان دین نوشته شده هر اینه مهر در ذمّه شوهر در دنیا و آخرت لازم است و اکر باسم او مکتوبی باشد که صداقها در آن نوشته شده هر اینه مهر در وقتیکه باو دخول نمود ساقط میشود و اکر باسم او مکتوب نباشد هر اینه بقیّه مهر در وقتیکه باو دخول کرد ساقط میکردد سؤال نمود که از صاحب عسکر ع روایت شده که از آن حضرت پرسیده شد که آیا نماز در لباس خزّی که با و بر خرکوش و آن پشم نرمی است که در توی پشم زبر میباشد ممزوج شده چه صورت دارد و از آن حضرت توقیع در آمده که جایز است و نیز از آنحضرت روایت شده که جایز نیست آیا بکدام یکی از این دو امر عمل کنیم جواب بدین طرح داده انّما حرم فی هذه الاوبار و الجلود فامّا الاوبار وحدها فحلال و قد سئل بعض العلماء عن قول الصّادق ع لا یصلّی فی الثّعلب و لا بالثّوب الّذی یلصق بیدنه فقال انّما عنی الجلود دون غیرها یعنی حرام بودن نماز در این وبرها و پوستها که با هم باشند و امّا تنها وبرها پس نماز در آنها حلال است چنانکه از بعضی علما پرسیده شد و معنی قول صادق ع که نماز در روباه و لباسیکه به بدن او چسبیده جایز نیست از عالم م در جواب کفت

کہ مراد صادق علیہ السلام پوست روباہ است نہ غیر آن یعنی نماز در پوست روباہ جایز نیست سؤال
نمودہ کہ ما در اصفہان پارۂ پارچہ ہا میبابیم کہ با آنہا عتابیہ کفتہ میشود واز ابریشم خام و ابریشم جوشیدہ
رنکارنک بافتہ شدہ آیا نماز کردن در آن جایز است یا نہ جواب دادہ لَا یَجُوزُ الصَّلٰوۃُ اِلَّا فِی ثَوْبٍ سَدَاہُ
اَوْ لُحْمَتُہُ قُطْنٌ اَوْ کَتَّانٌ یعنی نماز جایز نیست مکر در لباسیکہ تار و پود آن پنبہ یا کتان است سؤال نمودہ کہ آیا
در مسح پاہا بکدام یکی ابتدا باید کرد یا اینکہ ہر دو پا ہم مسح باید کشید جواب دادہ یُمْسَحُ عَلَیْہِمَا جَمِیْعًا
مَعًا فَاِنْ بَدَءَ بِاِحْدٰیہِمَا قَبْلَ الْاُخْرٰی فَلَا یَبْتَدِئُ اِلَّا بِالْیَمِیْنِ یعنی جایز است اینکہ بہر دو پا با ہم مسح کشد
واکر بخواہد کہ بہ مسح یکی پیش از دیکری ابتداء نماید باید ابتدا نکند مکر بہ پای راست سؤال نمودہ کہ آیا
کذاردن نماز جعفر در سفر جایز است یا نہ جواب دادہ یَجُوزُ ذٰلِکَ یعنی این جایز است سؤال نمودہ اکر کسی
در تسبیح جناب فاطمہ زہراء علیہا السلام سہو نماید تکبیر از سی و چہار بکذرد بعد از آن بخاطرش افتد
آیا بسی و چہار برمیکردد یا اینکہ از سر باید بکیرد واکر سُبْحَانَ اللّٰہِ را بکوید تا دانہ شصت و ہفتم آیا باید بشصت
وششم برکردد چیست آنکہ در این باب واجبست جواب دادہ اِذَا سَہَا فِی التَّکْبِیْرِ حَتّٰی تَجَاوَزَ اَرْبَعًا وَثَلٰثِیْنَ عَادَ
اِلٰی ثَلٰثَۃٍ وَثَلٰثِیْنَ وَیَبْنِیْ عَلَیْہَا وَاِذَا سَہَا فِی التَّسْبِیْحِ فَتَجَاوَزَ سَبْعًا وَسِتِّیْنَ تَسْبِیْحَۃً عَادَ اِلٰی سِتٍّ وَسِتِّیْنَ وَبَنٰی عَلَیْہَا
وَاِذَا جَاوَزَ التَّحْمِیْدُ مِاَۃً فَلَا شَیْءَ عَلَیْہِ یعنی اکر ہر کاہ در تکبیر سہو نماید حتی از سی و چہار بکذرد بسی و سہ بر
میکردد و بنا را بر آن میکذارد و ہر کاہ در سبحان اللہ سہو کند و بدانہ شصت و ہفت بکذرد بشصت و ششم
باید برکردد و بنا را بر آن میکذارد واکر اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ از دانہ صدم بکذرد چیزی بر او نمیباشد در کتاب احتجاج مذکور
ساختہ کہ از محمد بن عبد اللہ بن جعفر حمیری چنین مرویست کہ از ناحیہ مقدسہ حَرَسَہَا اللّٰہُ بعد از جوابہای این
مسائل این توقیعات در آمد بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا لِاَمْرِ اللّٰہِ تَعْقِلُوْنَ وَلَا مِنْ اَوْلِیَائِہٖ تَقْبَلُوْنَ حِکْمَۃٌ بَالِغَۃٌ فَمَا
تُغْنِی النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُوْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰہِ الصَّالِحِیْنَ اِذَا اَرَدْتُمُ التَّوَجُّہَ بِنَا اِلَی اللّٰہِ تَعَالٰی وَ
اِلَیْنَا فَقُوْلُوْا کَمَا قَالَ اللّٰہُ سَلَامٌ عَلٰی اٰلِ یٰسٓ یعنی امر خدای تعالی را نہ خود تان میفہمید و تعقل میکنید و نہ از اولیاء
اللہ قبول مینمائید و مر خدا را در این حکمت بالغہ ہست پس ترسانیدن انبیاء و اولیاء قومی را کہ ایمان نمیآورند
نفع نخواہد بخشید سلام باد بر ما و بر بندکان خدا کہ اہل اصلاحند ہر کاہ بخواہید با ما بسوی خدا و بسوی
ما متوجہ شوید پس بکوئید بر ما سلام چنانکہ خدا تعالی در کتاب خود بر ما سلام کردہ میفرماید کہ سلام باد بر
آل یٰس یعنی آل محمد صلوات اللہ علیہم اجمعین و آن سلام اینست اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دَاعِیَ اللّٰہِ وَرَبَّانِیَّ اٰیَاتِہٖ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا بَابَ اللّٰہِ وَدَیَّانَ دِیْنِہٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا خَلِیْفَۃَ اللّٰہِ وَنَاصِرَ حَقِّہٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّۃَ اللّٰہِ وَدَلِیْلَ
اِرَادَتِہٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا تَالِیَ کِتَابِ اللّٰہِ وَتَرْجُمَانَہٗ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ ۰۰۰۰۰۰۰ فِیْ اٰنَاءِ لَیْلِکَ وَاَطْرَافِ نَہَارِکَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بَقِیَّۃَ اللّٰہِ فِیْ اَرْضِہٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مِیْثَاقَ اللّٰہِ الَّذِیْ اَخَذَہٗ وَوَکَّدَہٗ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَعْدَ اللّٰہِ
الَّذِیْ ضَمِنَہٗ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّہَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوْبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوْبُ وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَۃُ الْوَاسِعَۃُ وَعْدًا غَیْرَ مَکْذُوْبٍ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تَقُوْمُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تَقْعُدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تَقْرَءُ وَتُبَیِّنُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ
تُصَلِّیْ وَتَقْنُتُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تَرْکَعُ وَتَسْجُدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تُہَلِّلُ
وَتُکَبِّرُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ حِیْنَ تُصْبِحُ وَتُمْسِیْ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ فِی اللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی وَالنَّہَارِ اِذَا تَجَلّٰی اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّہَا
الْاِمَامُ الْمَاْمُوْنُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّہَا الْمُقَدَّمُ الْمَاْمُوْلُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ اُشْہِدُکَ یَا مَوْلَایَ اَنِّیْ اَشْہَدُ اَنْ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ لَا حَبِیْبَ اِلَّا ہُوَ وَاَہْلُہٗ وَاُشْہِدُکَ
اَنَّ عَلِیًّا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ ع حُجَّتُہٗ وَالْحَسَنَ حُجَّتُہٗ وَالْحُسَیْنَ حُجَّتُہٗ وَعَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ حُجَّتُہٗ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُہٗ وَجَعْفَرَ بْنَ
مُحَمَّدٍ حُجَّتُہٗ وَمُوْسَی بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُہٗ وَعَلِیَّ بْنَ مُوْسٰی حُجَّتُہٗ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُہٗ وَعَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُہٗ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ حُجَّتُہٗ وَاَشْہَدُ اَنَّکَ حُجَّۃُ اللّٰہِ اَنْتُمُ
الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَاَنَّ رَجْعَتَکُمْ حَقٌّ لَا رَیْبَ فِیْہَا یَوْمَ لَا یَنْفَعُ نَفْسًا اِیْمَانُہَا لَمْ تَکُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فِیْ اِیْمَانِہَا
خَیْرًا وَاَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَاَشْہَدُ اَنَّ النَّشْرَ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَاَنَّ الصِّرَاطَ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ وَالْمِیْزَانَ وَالْحِسَابَ وَالنَّشْرَ حَقٌّ
وَالْوَعْدَ وَالْوَعِیْدَ بِہِمَا حَقٌّ یَا مَوْلَایَ شَقِیَ مَنْ خَالَفَکُمْ وَسَعِیْدٌ مَنْ اَطَاعَکُمْ فَاشْہَدْ عَلٰی مَا اَشْہَدْتُکَ عَلَیْہِ وَاَنَا
وَلِیٌّ لَکَ بَرِیْءٌ مِنْ عَدُوِّکَ فَالْحَقُّ مَا رَضِیْتُمُوْہُ وَالْبَاطِلُ مَا سَخِطْتُمُوْہُ وَالْمَعْرُوْفُ مَا اَمَرْتُمْ وَالْمُنْکَرُ مَا نَہَیْتُمْ عَنْہُ
فَنَفْسِیْ مُؤْمِنَۃٌ بِاللّٰہِ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَبِرَسُوْلِہٖ وَبِاَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَبِکُمْ یَا مَوْلَایَ اَوَّلِکُمْ وَاٰخِرِکُمْ وَنُصْرَتِیْ مُعَدَّۃٌ
لَکُمْ وَمَوَدَّتِیْ خَالِصَۃٌ لَکُمْ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ بعد از آن الحضرت بدین نہج نوشتہ اَلدُّعَاءُ عَقِیْبَ ہٰذَا الْقَوْلِ یعنی
بعد از این سلام این دعا را باید خواند اَللّٰہُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَکَلِمَۃِ نُوْرِکَ وَ

اَنْ تَمْلَاَ قَلْبِیْ نُوْرَ الْیَقِیْنِ وَصَدْرِیْ نُوْرَ الْاِیْمَانِ وَفِکْرِیْ نُوْرَ النِّیَّاتِ وَعَزْمِیْ نُوْرَ الْعِلْمِ وَقُوَّتِیْ نُوْرَ الْعَمَلِ وَلِسَانِیْ
نُوْرَ الصِّدْقِ وَدِیْنِیْ نُوْرَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِکَ وَبَصَرِیْ نُوْرَ الضِّیَاءِ وَسَمْعِیْ نُوْرَ الْحِکْمَۃِ وَمَوَدَّتِیْ نُوْرَ الْمُوَالَاتِ
لِمُحَمَّدٍ وَاٰلِہٖ عَلَیْہِمُ السَّلَامُ حَتّٰی اَلْقَاکَ وَقَدْ وَفَیْتُ بِعَہْدِکَ وَمِیْثَاقِکَ فَتُغَشِّیَنِیْ رَحْمَتُکَ یَا وَلِیُّ یَا حَمِیْدُ اَللّٰہُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ حُجَّتِکَ فِیْ اَرْضِکَ وَخَلِیْفَتِکَ فِیْ بِلَادِکَ وَالدَّاعِیْ اِلٰی سَبِیْلِکَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِکَ
وَالثَّائِرِ بِاَمْرِکَ وَلِیِّ الْمُؤْمِنِیْنَ وَبَوَارِ الْکَافِرِیْنَ وَمُجَلِّی الظُّلْمَۃِ وَمُنِیْرِ الْحَقِّ وَالنَّاطِقِ بِالْحِکْمَۃِ وَالصِّدْقِ
وَکَلِمَتِکَ التَّامَّۃِ فِیْ اَرْضِکَ الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَالْوَلِیِّ النَّاصِحِ سَفِیْنَۃِ النَّجَاۃِ وَعَلَمِ الْہُدٰی وَنُوْرِ اَبْصَارِ الْوَرٰی وَخَیْرِ
مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدٰی وَمُجَلِّی الْعَمَاءِ الَّذِیْ یَمْلَاُ الْاَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ اَللّٰہُمَّ صَلِّ عَلٰی وَلِیِّکَ وَابْنِ اَوْلِیَائِکَ الَّذِیْنَ فَرَضْتَ طَاعَتَہُمْ وَاَوْجَبْتَ حَقَّہُمْ وَاَذْہَبْتَ عَنْہُمُ الرِّجْسَ
وَطَہَّرْتَہُمْ تَطْہِیْرًا اَللّٰہُمَّ انْصُرْہُ وَانْتَصِرْ بِہٖ لِدِیْنِکَ وَانْصُرْ بِہٖ اَوْلِیَائَکَ وَاَوْلِیَائَہٗ وَشِیْعَتَہٗ وَاَنْصَارَہٗ وَاجْعَلْنَا
مِنْہُمْ اَللّٰہُمَّ اَعِذْہُ مِنْ شَرِّ کُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِیْعِ خَلْقِکَ وَاحْفَظْہُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْہِ وَمِنْ خَلْفِہٖ وَعَنْ یَمِیْنِہٖ
وَعَنْ شِمَالِہٖ وَاحْرُسْہُ وَامْنَعْہُ مِنْ اَنْ یُوْصَلَ اِلَیْہِ بِسُوْءٍ وَاحْفَظْ فِیْہِ رَسُوْلَکَ وَاٰلَ رَسُوْلِکَ وَاَظْہِرْ بِہِ الْعَدْلَ
وَاَیِّدْہُ بِالنَّصْرِ وَانْصُرْ نَاصِرِیْہِ وَاخْذُلْ خَاذِلِیْہِ وَاقْصِمْ بِہٖ جَبَابِرَۃَ الْکُفْرِ وَاقْتُلْ بِہِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِیْنَ وَجَمِیْعَ
الْمُلْحِدِیْنَ حَیْثُ کَانُوْا مِنْ مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَمَغَارِبِہَا بَرِّہَا وَبَحْرِہَا وَامْلَاْ بِہِ الْاَرْضَ عَدْلًا وَاَظْہِرْ بِہٖ دِیْنَ
نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَاجْعَلْنِیْ اَللّٰہُمَّ مِنْ اَنْصَارِہٖ وَاَعْوَانِہٖ وَاَتْبَاعِہٖ وَشِیْعَتِہٖ وَاَرِنِیْ فِیْ اٰلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْہِمُ
السَّلَامُ مَا یَاْمُلُوْنَ وَفِیْ عَدُوِّہِمْ مَا یَحْذَرُوْنَ اِلٰہَ الْحَقِّ اٰمِیْنَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ حاصل
مضامین فقرات سلام و دعائی کہ بعد از آن است بدین نہج است کہ سلام باد بر تو ای دعوت کنندۂ خلایق
بسوی خدا و ربانی سفینۂ آیات و معجزات الہی سلام باد بر تو ای باب خدا و حافظ و نکہبان دین او و سلام باد
بر تو ای خلیفۂ خدا و یاری کنندہ در سر حق او و سلام باد بر تو ای حجت خدا و دلیل ارادۂ او توضیح این فقرہ بدین
نہج است کہ دلیل ہر ارادہ نیست کہ از علم رسانیدن بآن علم بجیز دیکر لازم آید چونکہ مشیت و ارادۂ ائمہ علیہم السلام
بحکم وَمَا تَشَاءُوْنَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰہُ با مشیت و ارادۂ الہی یکیست چنانکہ ایشان خود فرمودہ اند نَحْنُ مَحَالُّ مَشِیَّۃِ
اللّٰہِ یعنی ما جاہای مشیت خدائیم لہذا از ملاحظۂ ارادۂ ایشان بارادۂ الہی پی بردہ میشود پس ایشان باین
اعتبار دلیل ارادۂ خدایند سلام باد بر تو ای تلاوت نمایندۂ کتاب خدا و تفسیر کنندۂ آن سلام باد بر تو ای باقی
ماندۂ خدا در روی زمینش سلام باد بر تو ای آنکہ خدا تعالی برای ولایت او از خلایق عہد و پیمان کرفت و آنرا مؤکد
کردانید سلام باد بر تو ای آنکہ خدای تعالی ظہور و خروج او را بخلایق وعدہ فرمودہ و ضامن کشتہ کہ بآن وعدہ وفا نماید
سلام باد بر تو ای نشانہ کہ بر دین نصب شدہ و ای صاحب علم و دانشوری بسیار و ای پناہ خلایق و رحمت خدا کہ ہمۂ
مخلوقات را فرا کرفتہ خدای تعالی در خصوص وی وعدہ فرمودہ کہ کذب و تخلف بآن راہ نخواہد یافت سلام باد
بر تو در ہر وقتیکہ در سر پا بایستی سلام باد بر تو در ہر وقتیکہ بنشینی سلام باد بر تو در ہر وقتیکہ قرائت کنی و
بیان نمائی سلام باد بر تو در ہر وقتیکہ نماز کذاری و قنوت کنی سلام باد بر تو در ہر وقتیکہ رکوع و سجود نمائی
سلام باد بر تو در ہر زمانی کہ حمد و استغفار کنی سلام باد بر تو در ہر زمانی کہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ بکوئی
سلام باد بر تو در ہر وقتیکہ صبح و شام کنی سلام باد بر تو در وقتی از شب کہ تاریکی آن ہمہ چیز را میپوشد و در
وقتی از روز کہ روشن میکردد سلام باد بر تو ای آنکہ خدا او را از ہمہ مقدم داشتہ و خلایق ظہور و خروجش را
آرزو میکنند سلام باد بر تو با ہمہ سلامہا و اقایان و پیشوایان خود را شاہد میکیرم باینکہ من ای آقای من ترا
شاہد میکیرم باینکہ کواہی میدہم باینکہ معبودی بحق نیست مکر خدا تعالی کہ تنہا است و مر او را شریک نیست و
محمد بندہ و فرستادۂ اوست حبیبی برای خدا نیست مکر او و اہل بیت او و ترا شاہد میکیرم باینکہ امیر المؤمنین
علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و
حسن بن علی صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین حجتان پروردکار عالمند و کواہی میدہم باینکہ تو حجت خدائی و
شمائید اول و آخر یعنی ہم در دنیا و ہم در آخرت ملجاء و مرجع خلایق شمائید یا اینکہ بدنیا در اول زمان آمدید
و در آخر زمان یعنی در روز رجعت بدین دنیا خواہید آمد و رجعت شما حقست و در آن شک نیست و آن در
روزیست کہ در آن نفع نمیبخشد ایمان آوردن ہیچ نفس کہ پیشتر از آن ایمان نیاوردہ یا ایمان آوردہ لیکن در
ایام ایمانش عمل خیر کسب ننمودہ و کواہی میدہم باینکہ مرک و سؤال ناکر و نکیر حق است و کواہی میدہم باینکہ زندہ
کردانیدن خلایق در روز قیامت و فرستادن ایشان بعرصہ حشر و صراط در روز قیامت و میزان و حساب

وبهشت ودوزخ حق است ووعدهٔ بهشت ووعید جهنم حق است یعنی وفا بآنها خواهد شد ای مولای من شقی است هرآنکسیکه با شما مخالفت کند وسعید است هرآنکه بشما اطاعت نماید پس در نزد خداوند کردگار گواه ده بآنچه که ترا شاهد گرفتم ومن دوست توام واز دشمنت بیزارم پس حق هرآنچیزیست که آنرا نهی نمائید وای مولای من دلم بخدا ایمان آورده واو را یکانه وبیشریک میداند وبر پیغمبر او وبا میر المؤمنین ع وبا اولین وآخرین شما ایمان آورده وباری نمودنم را برای شما مهیا کرده ام ومودّت ودوستی خودرا برای شما خالص وبیریب وریا نموده ام پروردگارا این خواهش ودعا را از من قبول ومستجاب گردان حاصل مضامین فقرات سلام باخر رسید واما مضامین فقرات دعا پس بدین نهج است که پروردگارا از تو مسئلت میکنم که رحمت بفرستی بر محمد ص که پیغمبر رحمت تو ونور تو است مترجم گوید معنی بودن آنحضرت نور خدا اینست که در حدیث چنانکه پیشتر مذکور گردید وارد است که خدای تعالی پیش از آنکه مخلوقات را بیافریند کلمهٔ فرمود آنکلمه گردید نوری شد بعد از آن کلمهٔ دیگر فرمود آنهم گردید روحی شد آن روح را در آن نور نشانید ...... بعد از آن هردو آنها را در بدنهای ما قرار داد پس آنحضرت بآن اعتبار کلمهٔ نور خدا است واز تو مسئلت مینمایم که قلب مرا از نور یقین وسینه ام را از نور ایمان وفکرم را از نور نیتهای پاک وعزمم را از نور علم وقوتم را از نور عمل وزبانم را از نور صدق وراستگوئی ودینم را از نور بصیرتهائی که در نزد خود عطا خواهی کرد وچشمم را از نور روشنائی وگوشم را از نور حکمت ومودّتم را از نور دوستی محمد ص وآل او علیهم السلام مملو گردانی تا وقتیکه بتو ملاقات نمایم در حالیکه بعهد ومیثاق خود وفا نموده مرا با رحمت بپوشی ای صاحب من وای پسندیده شده پروردگارا رحمت بفرست بر محمد بن حسن صلوات الله علیه که حجّت تو است که در روی زمین است وخلیفهٔ تو است در شهرهای تو دعوت کنندهٔ حق است براه راست تو وبرپادارنده است قسط وعدل ترا وخونخواهی کننده بامر تو ودوست مؤمنان وهلاک کنندهٔ کافران است وزایل کنندهٔ ظلمت کفر ونفاق وروشن کنندهٔ حق ونطق کننده بحکمت وصدق است وکلمهٔ تمام تست در روی زمین آنچنانیکه منتظر وترسان است وولی تست آنچنانی که بر خلایق نصیحت کننده است کشتی نجات وبیدق هدایت ونور دیدههای خلایق وبهترین آنان است که پیراهن وردا پوشیده اند وزایل کنندهٔ مستی وبیهوشی است آنچنانی که زمین را پر از عدل وقسط میکرداند چنانکه پر از ظلم وجور گردیده پروردگارا بدرستیکه تو برهمه چیز قادر وتوانائی بار خدایا رحمت بفرست بر ولی خود وپسر اولیای خود آنچنانی که اطاعت در حق ایشانرا بر همه خلایق واجب گردانیدهٔ وخباثت وبدیرا از ایشان دور کردهٔ وایشانرا از چرکها پاک کردهٔ وبار خدایا یاوری کن ویاور بدین خود یاری نما ویاوری بدوستان وشیعیان ویاران او یاری کن ومارا از جملهٔ دوستان وشیعیان ویاران او گردان پروردگارا اورا از شرّ هر ستمکار واهل طغیان نگهدار واورا از سمت پیش وپشت سر ودست راست ودست چپش محافظت واورا نگهدار ومگذار که چیز بد وناخوش باو رسانیده شود وپیغمبر خود وآل اورا در خصوص آنحضرت از رسیدن هم وغم نگهدار وعدل وداد را بسبب آن حضرت ظاهر گردان واورا بیاری خود مؤیّد کن ویاری کنندگانش یاری کن ویاری مکن بآنانکه بآن حضرت یاری نمیکنند وجبّاران اهل کفررا بآنحضرت بشکن وکافران ومنافقان وهمهٔ ملحدانرا در هرجا باشند مانند بلاد مشرق زمین ومغرب زمین وبیابان ودریا بدست آنحضرت بقتل رسان وزمین را باو پر از عدل کن ودین پیغمبرترا باو ظاهر وآشکار گردان بار خدایا مرا از جملهٔ یاران وتابعان وشیعیان او بگردان وبمن بنمای در حق آل محمد علیهم السلام چیزیرا که ایشان آرزو میکنند ودر خصوص دشمنان شان چیزیرا که از آن میترسند وحذر کنند ای خدای حق این دعای مرا مستجاب کن ای صاحب جلال واکرام وای رحم کننده ترین رحم کنندگان مؤلف گوید که مؤلف کتاب مزار کبیر گفته که خبر داد بما در ماه ربیع الاوّل سنه پانصد وهفتاد وسیم شیخ اجلّ فقیه عالم ابو محمد عربی بن مسافر عبادی رحمه الله در شهر حلّه در خانهٔ خود بطرزی که ما حدیثرا براو خواندیم واو تصدیق نمود واجازه داد وخبر داد بمن در حلّه شیخ با عفت ابو البقاء هبة الله بن نما بن علی بن حمدون رحمه الله بطرزی که نزد من حدیثرا خواندم براو واو تصدیق نمود ایشان هردو گفتند که با امانت ودیانت ابو عبد الله حسین بن احمد بن محمد بن علی بن طحال مقدادی رحمه الله در روضهٔ مقدسهٔ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در طاق بزرگ در بالای سر

آنحضرت در دهه آخر ماه ذی حجّه سال پانصد وسی ونهم هجری بما خبر داد گفت که شیخ جلیل القدر وصاحب افاده ابو علی حسن بن محمد طوسی رضی الله عنه در روضهٔ منوّرهٔ مذکوره علی صاحبها افضل السلام در طاق مذکور در دهه آخر ذیقعدة الحرام سال پانصد ونهم هجرت بما خبر داد وگفت که سیّد سعید الوالد ابو جعفر محمد بن حسن طوسی رضی الله عنه از محمد بن اسمعیل واز محمد بن اشناس بزاز بما خبر داد گفت که ابو الحسین محمد بن احمد بن یحیی قمی بما خبر داد گفت که محمد بن علی بن زنجویه قمی بما خبر داد گفت که ابو جعفر محمد بن عبد الله جعفر حمیری بما خبر داد گفت که علی بن اشناس گفته که خبر داد بما ابو مفضّل محمد بن عبد الله شیبانی گفت که ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری در خصوص همهٔ آنها که من روایت کرده ام بمن اجازه داد وگفت که از ناحیهٔ مقدّس سرحق سها الله بعد از جوابهای مسائل صلوات وتوجّه نامهٔ رد آمد اوّلش اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لَا لِأَمْرِ اللهِ تَعْقِلُونَ وما مانند سلام ودعای کذشته را ذکر نموده بانفاوتی که از آنرا در کتاب مزار در باب زیارت قائم ع ذکر نموده ایم وما سند آنرا در اینجا ذکر کردیم تا اینکه اسناد های این توقیعات دانسته شود مؤلف گوید که صاحب کتاب مزار کبیر بعد از اینها در همان کتاب گفته که ابو علی حسن بن اشناس گفته که ابو عبد الله بن محمد دعجلی از حمزة بن محمد بن حسن بن شبیب واز احمد بن ابرهیم بما خبر داد گفت که بابی جعفر محمد بن عثمان از اشتیاق خود بدیدن آقای ما قائم علیه السلام شکایت کردم گفت آیا آرزوی شوق میخواهی آنحضرت را ببینی عرض کردم آری فرمود خدای تعالی جزای وعوض شوق ترا کرامت فرماید وروی مبارک آنحضرت را با خیر وخوبی بتو بنماید یا ابا عبد الله این خواهش را مکن که آنحضرت را ببینی ودر ایّام غیبت اشتیاق میکشی ولیکن خواهش اینرا مکن که باوی در یکجا جمع شوی زیرا که غیبت آنحضرت از جانب خدا واجب است ورضا وتسلیم بر آن اولی است ولیکن بازیارت بسوی آنحضرت متوجه باش واما کیفیت آن عمل وآنچه که در اینخصوص نوشته شده پس همان است که در نزد محمد بن علی است از روی نسخهٔ او نسخه بردار واین همان زیارت است که با آن بسوی صاحب الزمان ع توجّه کرده میشود بعد از آنکه دوازده رکعت نماز دو رکعت دو رکعت بگذاری ودر هر رکعت بعد از حمد قل هو الله احد بخوانی بعد از آن صلوات بر محمد وآل او بفرستی پس میگوئی چنانکه خدای عزّ وجلّ فرموده سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ إِمَامُهُ مَنْ يَهْدِيهِ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ قَدْ آتَاكُمُ اللهُ خِلَافَتَهُ يَا آلَ يٰس یعنی سلام باد بر آل یاسین واین یعنی آل یاسین که عبارت است از ائمهٔ احسان آشکار است از جانب خدا وخدای تعالی صاحب احسان بزرگ است امام خدا کسیست که اورا براه راست خود هدایت نموده باشد ای آل یٰس بدرستیکه خدای تعالی خلافت خویش را بشما عطا فرموده واینرا از زیارت ذکر کرده ام وَصَلَّى اللهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ در کتاب احتجاج آورده که چند روز از ماه صفر مانده در سال چهارصد ودهم هجری مکتوبی از ناحیهٔ مقدّس سرحق سها الله ودعاها بر شیخ مفید قدّس الله روحه ونوّر ضریحه رسید رسانندهٔ آنمکتوب گفته که آنرا از ناحیهٔ که بحجاز متصل است بردا شتم عنوان آن بدین نهج بوده لِلْأَخِ السَّدِيدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ أَدَامَ اللهُ إِعْزَازَهُ مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَىٰ عِبَادِهِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْأَلُ الصَّلَوٰةَ عَلَىٰ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنُعْلِمُكَ أَدَامَ اللهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ مَثُوبَتَكَ عَلَىٰ نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَىٰ مَوَالِينَا قِبَلَكَ أَعَزَّهُمُ اللهُ بِطَاعَتِهِ وَكَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَحِرَاسَتِهِ فَقِفْ أَمَدَّكَ اللهُ بِعَوْنِهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَىٰ مَا نَذْكُرُهُ وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيَتِهِ إِلَىٰ مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا نَرْسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللهُ نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللهُ تَعَالَىٰ لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذٰلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا يُحِيطُ عِلْمُنَا بِأَنْبَائِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَمَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَىٰ مَا كَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَنَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَنَزَلَ بِكُمُ اللَّأْوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَى انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنَافَتْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَيُحْمَىٰ عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلَهُ وَهِيَ أَمَارَةٌ لِأُزُوفِ حَرَكَتِنَا وَمُبَاثَّتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْيِنَا وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ

وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ مِنْ شَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ يَحُشُّهَا عُصَبٌ اُمَوِيَّةٌ تَهُولُ بِهَا فِرْقَةٌ مَهْدِيَّةٌ
اَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةِ مَنْ لَمْ يَرُمْ مِنْهَا الْمَوَاطِنَ الْخَفِيَّةَ وَسَلَكَ فِي الظَّعْنِ مِنْهَا السُّبُلَ الرَّضِيَّةَ اِذَا حَلَّ جُمَادَى الْاُولَى
مِنْ سَنَتِكُمْ هٰذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ اِلَى مَا يَكُونُ مِنَ الَّذِي يَلِيهِ سَتَظْهَرُ
لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ وَيَحْدُثُ فِي اَرْضِ الْمَشْرِقِ مَا يُحْزِنُ وَيُقْلِقُ
وَيَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْاِسْلَامِ مُرَّاقٌ يَضِيقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى اَهْلِهِ الْاَرْزَاقُ ثُمَّ
تَنْفَرِجُ الْغُمَّةُ مِنْ بَعْدُ بِبَوَارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْاَشْرَارِ يُسَرُّ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْاَخْيَارُ وَيَتَّفِقُ لِمُرِيدِي الْحَجِّ
مِنَ الْآفَاقِ مَا يَأْمُلُونَهُ عَلَى تَوْفِيرِ غَلَبَةٍ مِنْهُمْ وَاتِّفَاقٍ وَلَنَا فِي تَيْسِيرِ حَجِّهِمْ عَلَى الْاِخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَالْوِفَاقِ
شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ وَاتِّسَاقٍ فَيَعْمَلُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَيَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ
كَرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا فَاِنَّ امْرَءاً يَبْغَتُهُ فُجْأَةً حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَاللّٰهُ يُلْهِمُكَ
الرُّشْدَ وَيَلْطُفُ لَكُمْ بِالتَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ یعنی اینمکتوب مهربرادر نوشته شده که در برادری محکم و در
دوستی راست که هدایت یافته که عبارت باشد از شیخ مفید ابیعبد الله محمد بن محمد بن نعمان خدا
عزتش دائم کرداند این مکتوب از جملهٔ و دیعه کذاشتهای عهد و پیمانها است که از بند کان کرفته
شده ابتدا میکنم بنام خدا آنچنانی که مهربان و تفضل و احسان کننده است و بعد از ابتدا بنام خدا
سلام بر تو باد ای دوست ما آنچنانی که در دین صاحب اخلاص و بی ریب و ریا است و یقین نمودن
در امامت و حقیت ما منحصر باو است پس ما در خصوص توحید میکنیم بخدا آنچنانیکه معبود بحق نیست
مکر او و از او مسئلت مینمائیم که بر سید ما و مولای ما و پیغمبر ما که محمد صلی الله علیه و آله باشد و بر آل
پاکان او و سلام الله علیهم اجمعین رحمت بفرستد خدا دائم کرداند توفیق ترا در یاری کردن بحق و اجر
و جزای ترا بزرک کرداند در عوض سخن کفتنت از جانب ما براستی و درستی و ترا مخبر و مستحضر
کنم از اینکه بما اذن داده شده در اینکه ترا صاحب شرافت کردانیم با مکتوب نوشتن بتو و تکلیف نمودن
ترا بچیزیکه باید از از جانب ما برسانی بدوستان ما که در نزد تو اند خدا ایشانرا با طاعت خود عزیز
کرداند و در خصوص کار ضرور و ایشان با مراعات و نکهبانی خود با ایشان کفایت کند پس خدا ترا با اعانت
خود در مقابل دشمنانش که از دینش بدر رفته اند امداد نماید هرچه که ما میکوئیم در سر ان ایستاده
تجاوز مکن و در رسانیدن بانانکه بایشان اعتماد داری هرچه که انشاء الله خواهیم نوشت با آن عمل
بکن ما هرچند که منزل نموده ایم در مکان خود آنچنانی که از مسکنهای ظالمان دور است زیرا که خدا
صلاح شیعیان ما را ما دام میکه دولت دنیا برای فاسقانست در دوری ما دیده پس علم ما باوضاع
شما محیط است و هیچ چیز از احوالات شما بر ما مخفی و پنهان نمیماند و ما دانسته ایم ان لغزشهارا که
از شما سرزده از وقتیکه بسیاری از شما ها میل نموده اند بیارهٔ قبایحی که صالحان کذشته از آنها
دوری میورزیدند و عهد و پیمانرا که از ایشان کرفته شده به پشت سرهای شان انداخته اند کویا نمیدانند
که ما در مراعات شما اهمال نداریم و یاد شما را فراموش نمیکنیم اکر مراعات ما نباشد هر اینه مصیبت
و بلا بر شما نازل میشود و شما ها را دشمنان بالمرة مستاصل میکنند پس تقوای خداوند جل جلاله را
پیش کیرید و پشت بر پشت ما دهید و با ما موافقت ورزید در اخذ نمودن تکالیف در خصوص فتنهٔ که بر
شما رو آورده و نزدیک هلاک میشود در آن هر که اجلش مقدر شده و هر کسیکه بآرزوی خویش رسیده
خود را از ان نکهمیدارد و این فتنه نشانهٔ رسیدن وقت حرکت و خروج ما تمیز یافتن شما است از
همدیکر بسبب امر و نهی ما خدای تعالی نور خود را تمام و کامل کند هرچند که مشرکان از آن ناخوش بدارند چنک بزنید
بتقیه کردن از افروختن آتش فتنه خود شانرا بجاهای پنهان نکشیده اند و در قدح و مدمتان در راهها پسندیده
راه رفته اند چون ماه جمادی الاول امسال میرسد عبرت بردارید از حادثهٔ که در آنماه واقع میکردد و بسبب حادثه
که بعد از آن واقع میشود از خواب غفلت بیدار شوید و بعد از این از آسمان برای شما آیتی و علامتی ظاهر میشود
آشکار و از زمین مانند آن بی تفاوت حادثه میکردد و در مشرق زمین امری واقع میکردد که خلایق را اندوهکین
و مضطرب میکرداند بعد از آن طایفهٔ که از اسلام بدر رفته اند بر عراق استیلا میابند و بسبب بدکاری
ایشان راه معیشت بر اهل آنجا تنک میباشد بعد از آن این غم و الم از ایشان بسبب هلاکت یکی از اشرار زایل
میشود و بسبب ملاکتش متقیان که نیکوکارانند شاد میباشند و برای آنانکه از اطراف و اکناف ارادهٔ حج

کرده اند حاصل میشوند چیزی یعنی حج کردن که آرزو کرده بودند با اینکه ایشان در شمار بسیار و باهم متفق
میباشند و در آسانی حج ایشان با اختیار و اتفاق برای ما شانی هست که بیک نظام ظاهر میشود آنکاه هر مرد
از شما ها عمل میکند بهر آنچیزیکه بسبب آن بدوستی ما نزدیک میشود و اجتناب مینماید از هرچیزیکه ما را از ان
او ناخوش و ناراضی میکند زیرا که خدا مرد را بناکهانی زنده میکرداند در وقتیکه توبه باو نفع نمیبخشد و او را
پشیمانی از معصیت از عذاب ما نجات نمیدهد و خدا هدایت را بتو الهام کند و برحمت خود توفیق را بشما ها
لطف فرماید نسخهٔ توقیع که بدست بلند یعنی بدست مبارک آنحضرت علیه السلام نوشته شده بدین نهج است هذا
كِتَابُنَا اِلَيْكَ اَيُّهَا الْاَخُ الْوَلِيُّ وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا الصَّفِيُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ اللّٰهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ فَاحْتَفِظْ بِهِ وَ
لَا تُظْهِرْ عَلَى خَطِّنَا الَّذِي سَطَرْنَاهُ بِمَا لَهُ ضَمَّنَّاهُ اَحَداً وَاَدِّ مَا فِيهِ اِلَى مَنْ تَسْكُنُ اِلَيْهِ وَاَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَيْهِ اِنْ شَاءَ
اللّٰهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ یعنی این مکتوب نوشتهٔ ما است بسوی تو ای برادر دوست و صاحب خلوص
که در مودت ما صاحب صفا است و برای ما یاری کنندهٔ با وفا است خدا ترا با چشمش که هرکز نمیخوابد نکهدارد
این توقیع را نکهدار و احدیرا بر خط ما که نوشته ایم با آن مضمونی که در آن درج شده مطلع مکردان و برسان
هر آنچیزیرا که در آن نوشته شده بانانکه اعتماد و اطمینان داری و بجماعت شیعه وصیت کن که بآن عمل نمایند انشاء
الله و خدا رحمت بفرستد بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او که پاک و پاکیزه اند در کتاب آورده که مکتوب دیکر از آنحضرت جانب صلوات
الله علیه روز پنجشنبه بیست و سیم ماه ذی حجه سال چهارصد و دوازدهم هجری بشیخ مفید علیه الرحمة رسید
نسخه آن بدین نهج است مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْمُرَابِطِ فِي سَبِيلِهِ اِلَى مُلْهَمِ الْحَقِّ وَدَلِيلِهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ عَلَيْكَ
اَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي اِلَى كَلِمَةِ الصِّدْقِ فَاِنَّا نَحْمَدُ اللّٰهَ اِلَيْكَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اِلٰهُنَا وَاِلٰهُ
آبَائِنَا الْاَوَّلِينَ وَنَسْئَلُ الصَّلٰوةَ عَلَى نَبِيِّنَا وَسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ الطَّاهِرِينَ وَبَعْدُ فَقَدْ كُنَّا
نَظَرْنَا مُنَاجَاتَكَ عَصَمَكَ اللّٰهُ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَهَبَهُ لَكَ مِنْ اَوْلِيَائِهِ وَحَرَسَكَ مِنْ كَيْدِ اَعْدَائِهِ وَشَفَّعْنَا ذٰلِكَ الْآنَ
مِنْ مُسْتَقَرٍّ لَنَا يُنْصَبُ فِي شِمْرَاخٍ مِنْ بَهْمَاءَ صِرْنَا اِلَيْهِ آنِفاً مِنْ غَمَالِيلَ اَلْجَأَنَا اِلَيْهِ السَّبَارِيتُ مِنَ الْاِيمَانِ وَ
يُوشِكُ اَنْ يَكُونَ هُبُوطُنَا مِنْهُ اِلَى صَحْصَحٍ مِنْ غَيْرِ بُعْدٍ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تَطَاوُلٍ مِنَ الزَّمَانِ وَيَأْتِيكَ نَبَاءٌ مِنَّا
بِمَا يَتَجَدَّدُ لَنَا مِنْ حَالٍ فَتَعْرِفُ بِذٰلِكَ مَا نَعْتَمِدُهُ مِنَ الزُّلْفَةِ اِلَيْنَا بِالْاَعْمَالِ وَاللّٰهُ مُوَفِّقُكَ لِذٰلِكَ بِرَحْمَتِهِ فَلْتَكُنْ
حَرَسَكَ اللّٰهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ اَنْ تُقَابِلَ بِذٰلِكَ فِتْنَةً تُبْسِلُ نُفُوسَ قَوْمٍ حَرَثَتْ بَاطِلاً لِاسْتِرْهَابِ الْمُبْطِلِينَ
يَبْتَهِجُ لِدَمَارِهَا الْمُؤْمِنُونَ وَيَحْزَنُ لِذٰلِكَ الْمُجْرِمُونَ وَآيَةُ حَرَكَتِنَا مِنْ هٰذِهِ اللَّوْثَةِ حَادِثَةٌ بِالْحَرَمِ الْمُعَظَّمِ مِنْ رِجْسِ
مُنَافِقٍ مُذَمَّمٍ مُسْتَحِلٍّ لِلدَّمِ الْمُحَرَّمِ يَعْمِدُ بِكَيْدِهِ اَهْلَ الْاِيمَانِ وَلَا يَبْلُغُ بِذٰلِكَ غَرَضَهُ مِنَ الظُّلْمِ لَهُمْ وَالْعُدْوَانِ
لِاَنَّنَا مِنْ وَرَاءِ حِفْظِهِمْ بِالدُّعَاءِ الَّذِي لَا يُحْجَبُ عَنْ مَلِكِ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ فَلْيَطْمَئِنَّ بِذٰلِكَ مِنْ اَوْلِيَائِنَا
الْقُلُوبُ وَلْيَثِقُوا بِالْكِفَايَةِ مِنْهُ وَاِنْ رَاعَتْهُمْ بِهِمُ الْخُطُوبُ وَالْعَاقِبَةُ لِجَمِيلِ صُنْعِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ تَكُونُ حَمِيدَةً لَهُمْ
مَا اجْتَنَبُوا الْمَنْهِيَّ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَنَحْنُ نَعْهَدُ اِلَيْكَ اَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُجَاهِدُ فِينَا الظَّالِمِينَ وَخَرَجَ عَلَيْهِ بِمَا
هُوَ مُسْتَحِقُّهُ كَانَ آمِناً مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُضِلَّةِ وَمِحَنِهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُضِلَّةِ وَمَنْ بَخِلَ مِنْهُمْ بِمَا اَعَارَهُ اللّٰهُ مِنْ نِعْمَتِهِ
عَلَى مَنْ اَمَرَهُ بِصِلَتِهِ فَاِنَّهُ يَكُونُ خَاسِراً بِذٰلِكَ لِاُولَاهُ وَآخِرَتِهِ وَلَوْ اَنَّ اَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللّٰهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ
مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَاَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا
عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ اِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ
الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ حاصل
مضامین فقرات فصاحت سمات اینست که این مکتوبی است از بندهٔ خدا که مستحفظ حدود و ثغور
شریعتست بسوی کسیکه حق و دلیل آن باو الهام شده بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سلام باد بر تو ای بندهٔ صالح
که یاری کنندهٔ حق و دعوت کننده بسوی کلمهٔ صدقی پس در خصوص توحید میکنم بخدا آنچنانی که معبود
بحق نیست مکر معبود ما که معبود پدران اولین ما است و از خدا مسئلت مینمائیم که رحمت بفرستد بر پیغمبر
و آقا و مولای ما که محمد صلی الله علیه و آله باشد آنچنانی که ختم کنندهٔ پیغمبران است و رحمت بفرستد بر اهل بیتش که
پاکیزه و پاکند و بعد از ادای حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی میکوئیم که خدای تعالی بسببی از سطوت
که بتو بخشیده مانند اولیاء خود ترا از معاصی نکه بدارد و از شر و حیلهٔ دشمنانش محافظت کند مناجات
ترا دیدیم و الحال در خصوص حاجتی که خواسته بودی برای تو شفاعت کردیم و از خدا آنرا مسئلت نمودیم
در خیمهٔ که برای ما در سر کوهی که در بیابان نامعلوم است بر پا شده اند که پیشتر از این از بیابان با از تاریکی

بسوی ان رفتیم و ما را انانکه دلهای شان از ایمان خالیست باینجا ملجا نموده که بر اند ند و نزدیکست اینکه از اینجا بمکان هموار پایین ایم یعنی انکه زمان طویلی بکذرد یعنی ظهور کنیم و خبری از ما در خصوص امریکه برای ما تازه حادث میشود بتو میرسد پس بسبب ان خبر میدانی انچیز را که ما بان اعتماد داریم و ان تقرب یافتن شما است بسوی ما بسبب اعمال صالحه و خدای تعم بسبب رحمت خویش توفیق این اعمال را بتو کرامت فرماید پس خدا ترا بچشم خود که هرکز نمیخوابد نکهدارد ان اعمال صالحه را مقابل کن با تقیه که نفوس قومیرا که تخم باطل را در صفحه دلهای خویش کاشته اند برای ترسانیدن اهل باطل هلاک میکرداند اینچنان تقیه که مؤمنان بجهت خبر کثیر ان شاد و کنه کاران بسبب ان اند وهناک میشوند و نشانه در امدن ما از این سستی یعنی غیبت تقیه در حرم بزرک یعنی مکه معظمه حادث خواهد شد از خبیث منافق که مذمت کرده شده است و حلال دانسته است ریختن خونیرا که ریختنش حرام است بسبب حیله اش اهل ایمان در غلاف کذاشته میشوند یعنی مخفی و پنهان میباشند و بعرض خود از این حیله که ظلم و تعدی باشد بر مؤمنان نخواهد رسید زیرا که ما ایشان را محافظت میکنیم بادعائی که از پادشاه زمین و اسمان مخفی و پنهان نخواهد ماند پس دلهای دوستان ما از شر ایشان مطمئن باشد و اعتماد بکنند باینکه از شر ایشان محفوظ خواهند شد هرچند که ایشان را فتنه منافقان خواهد ترسانید و عاقبت کار نیکوئی خدا برایشان پسندیده میشود ما را مادامیکه ایشان از معاصی اجتناب میکنند ای دوست جهاد کننده با ستمکاران خدا ابراه در خصوص ما خدا ترا مؤید کرداند بانصرت خود اینچنانیکه دوستان کذشته ما را که اهل صلاح بودند بان مؤید کردانید با تو عهد و پیمان میبندیم در اینکه هرکه از برادران دینی ما راه تقوی خدا را در دین پیش کیرد و با تقوی ان مال خود بیرون نماید هر انچیز را که بدادن ان مستحق است هر اینه از فتنه کمراه کننده و محنتهای ان که تاریک و کمراه کننده است در امن میباشد و هرکه از مؤمنان بخل و لئامت ورزد از بذل و بخشیدن ان نعمتها که خدا باو کرامت فرموده بکسانیکه خدا مؤمنان را بدادن انها بایشان امر فرموده هر اینه بسبب این بخل زیانکار دنیا و اخرت خواهد بود و اکر شیعیان و تابعان ما وفقهم الله بطاعته در وفا نمودن بر عهد و پیمانیکه از ایشان کرفته شده بکدل و بکجهت شوند هر اینه سعادت ملاقات ما از ایشان تاخیر نخواهد کشت و هر اینه بسبب دیدن ما از روی معرفت درست سعادت با ایشان بزودی خواهد رسید ما از ایشان پنهان نموده مکر کردارهائی که از ایشان سر میزند و خبر انها میرسد و ما انها را ناخوش میداریم و از ایشان نمی پسندیم و خداوند کردکار اواست سزاوار طلبیدن اعانت از او و برما کافیست و چه بهتر و کیل است و رحمتهای الهی و سلام او برا قای ما که مژده دهنده و ترساننده است که محمد صم باشد و بر ال پاکان او باد و انحضرت در غره شوال سال چهارصد و دوازدهم هجرت نسخه این توقیع را بدست بلند بدین نهج نوشته هٰذَا كِتَابُنَا اِلَيْكَ اَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُلْهَمُ لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ بِاِمْلَائِنَا وَخَطِّ ثِقَتِنَا فَاَخْفِهِ عَنْ كُلِّ اَحَدٍ وَاَطْوِهِ وَاجْعَلْ لَهُ نُسْخَةً يَطَّلِعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسْكُنُ اِلَى اَمَانَتِهِ مِنْ اَوْلِيَائِنَا شَمَلَهُمُ اللّٰهُ بِبَرَكَتِنَا اِنْشَاءَ اللّٰهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صلعم وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ یعنی ای دوست که حق بلند با و الهام شده این مکتوب ما است که ما تقریر نموده ایم و ثقه از ثقات ما نوشته پس ان را از همه مخفی و پنهان بدار و انرا بهیچ کس منمای و از روی ان نسخه علیحده بردار و از دوستان ما انانرا که بر امانت و دیانت ایشان اطمینان داری بران نسخه مطلع کردان خدای تعم برکت خود را بر حال ایشان مشتمل کرداند انشاء الله و حمد مر خدا را باد و رحمت برا قای ما محمد صم و ال پاکان او باد مؤلف کوید که نسخه این توقیع را از انکه نقل نمودم سقیم و مغلوط بوده از ابهمان نهج نقل نمودیم چنانکه بهمان نهج نقل کردیم توقیعیرا که در خصوص کسانی که در حق انحضرت شک نموده بودند در امده مترجم کوید که چون نسخه توقیع چنانکه مؤلف علیه الرحمة فرموده غلط بود بنابران دو سه فقره را از ان بطرزی ترجمه نمودم که اعتماد و اطمینانم بران نشد در کتاب احتجاج از شیخ موثق ابی عمر عامر رحمة الله علیه روایت نموده او کفته که ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعه در خصوص خلف امام حسن عسکری علیهما السلام نوشتند با هم تشاجر و کفتکو نمودند ایشان کفتند که مر انحضر را بعد از خود خلف باقی ماند و ابن ابی غانم کفت که امام حسن عسکری عم رحلت فرمود و مر او را خلف باقی نماند بعد از ان ایشان در این باب نوشته نوشتند و بناحیه مقدسه فرستادند و در ان نوشته نوشتند با هم تشاجر چیزیرا که در خصوص ان تشاجر و کفتکو نموده بودند پس جواب ان نوشته بخط مبارک انحضرت صلی الله علیه و علی ابائه الطاهرین بدین نهج در امد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عَافَانَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوْحَ الْيَقِيْنِ وَاَجَارَنَا وَاِيَّاكُمْ مِنْ سُوْءِ الْمُنْقَلَبِ اِنَّهُ اُنْهِيَ اِلَيَّ ارْتِيَابُ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وُلَاةِ اَمْرِهِمْ فَغَمَّنَا ذٰلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا وَسَائَنَا فِيْكُمْ لَا فِيْنَا لِاَنَّ اللّٰهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا اِلٰى غَيْرِهِ وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوْحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا يَا هٰؤُلَاءِ مَا لَكُمْ فِي الرَّيْبِ تَتَرَدَّدُوْنَ وَفِي الْحَيْرَةِ تَنْعَكِسُوْنَ اَوَمَا سَمِعْتُمُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُوْلُ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ اَوَمَا عَلِمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْاٰثَارُ مِمَّا يَكُوْنُ وَيَحْدُثُ فِيْ اَئِمَّتِكُمْ عَلَى الْمَاضِيْنَ وَالْبَاقِيْنَ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَوَمَا رَاَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مَعَاقِلَ تَاْوُوْنَ اِلَيْهَا وَاَعْلَامًا تَهْتَدُوْنَ بِهَا مِنْ لَدُنْ اٰدَمَ اِلٰى اَنْ ظَهَرَ الْمَاضِيْ كُلَّمَا غَابَ عَلَمٌ بَدَا عَلَمٌ وَاِذَا اَفَلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ فَلَمَّا قَبَضَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ اَبْطَلَ دِيْنَهُ وَقَطَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ كَلَّا مَا كَانَ ذٰلِكَ وَلَا يَكُوْنُ حَتّٰى تَقُوْمَ السَّاعَةُ وَيَظْهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ كَارِهُوْنَ وَاِنَّ الْمَاضِيَ عم مَضٰى سَعِيْدًا فَقِيْدًا عَلٰى مِنْهَاجِ اٰبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَفِيْنَا وَصِيَّتُهُ وَعِلْمُهُ وَمَنْ هُوَ خَلَفُهُ وَمَنْ يَسُدُّ مَسَدَّهُ وَلَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ اِلَّا ظَالِمٌ اٰثِمٌ وَلَا يَدَّعِيْهِ دُوْنَنَا اِلَّا جَاحِدٌ كَافِرٌ وَلَوْلَا اَنَّ اَمْرَ اللّٰهِ لَا يُغْلَبُ وَسِرَّهُ لَا يَظْهَرُ وَلَا يُعْلَنُ لَظَهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبْهَرُ مِنْهُ عُقُوْلُكُمْ وَيُزِيْلُ شُكُوْكَكُمْ لٰكِنَّهُ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَلِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَسَلِّمُوْا لَنَا وَرُدُّوا الْاَمْرَ اِلَيْنَا فَعَلَيْنَا الْاِصْدَارُ كَمَا كَانَ مِنَّا الْاِيْرَادُ وَلَا تُحَاوِلُوْا كَشْفَ مَا غُطِّيَ عَنْكُمْ وَلَا تَمِيْلُوْا عَنِ الْيَمِيْنِ وَلَا تَعْدِلُوْا اِلَى الْيَسَارِ وَاجْعَلُوْا قَصْدَكُمْ اِلَيْنَا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ وَاللّٰهُ شَاهِدٌ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ وَلَوْلَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةِ صَلَاحِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ وَالْاِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِيْ شُغُلٍ مِمَّا قَدِ امْتُحِنَّا مِنْ مُنَازَعَةِ الظَّالِمِ الْعُتُلِّ الضَّالِّ الْمُتَابِعِ فِيْ غَيِّهِ الْمُضَادِّ لِرَبِّهِ الْمُدَّعِيْ مَا لَيْسَ لَهُ الْجَاحِدِ حَقَّ مَنِ افْتَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ الظَّالِمِ الْغَاصِبِ وَفِيْ اِبْنَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِيْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ وَسَيُرْدِي الْجَاهِلَ جَزَاءُ عَمَلِهِ وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ عَصَمَنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْاَسْوَاءِ وَالْاٰفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ فَاِنَّهُ وَلِيُّ ذٰلِكَ وَالْقَادِرُ عَلٰى مَا يَشَاءُ وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا حَافِظًا وَالسَّلَامُ عَلٰى جَمِيْعِ الْاَوْصِيَاءِ وَالْاَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا حاصل مضمون این کلام بلاغت انجام و اعجاز نظام اینست که خدا تعالی ما و شما را از فتنه ها بسلامت نکهدارد و بما و شما روح یقین کرامت فرماید و ما و شما را از بدی عاقبت امان بدهد بدرستیکه خبر شک نمودن جماعتی از شما در خصوص دین و خبر شک کردن و متحیر ماندن ایشان در خصوص امام و اولیای امور خود شان بمن رسید پس این خبر ما را اندوهکین و غمکین نمود در خصوص ما و ما را بد حال نمود در خصوص شما نه در خصوص ما زیرا که خدا با ما است و ما را احتیاج بر دیکری نیست و حق با ما است پس ما را بر وحشت نمیاندازد کسیکه از اطاعت ما پای میکشد و ما تربیت یافته و برکزیده خدائیم و خلایق بعد از ان تربیت یافته و برکزیده ما اند ایمردم چه شده است بر شما که در شک میکردید و در حیرت از حال خویش بر میکردید ایا نشنیده اید قول خدای عز و جل را که ای انانکه ایمان اورده اند اطاعت نمائید بخدا و رسول و بصاحبان امر که از شما اند ایا ندانسته اید انچیز را که اخبار در خصوص انها وارد کشته و انها پاره حادثه ها است که بلاهای کذشته و اینده روخواهد داد ایا ندانسته اید که خدا تعم از عصر ادم عم تا ظاهر شدن امام کذشته یعنی امام حسن عسکری علیه السلام برای شما ها چکونه ملجاء و پناهها قرار داده که بانها میبرید و نشانه ها یعنی امامان و پیشوایان تعیین نموده که بسبب ایشان هدایت مییابید هر وقتیکه نشانه یعنی امامی و پیشوائی از ایشان پنهان شده و رحلت نموده نشانه دیکر یعنی امام دیکر ظاهر کشته و هر وقتیکه ستاره از ایشان غروب کرده ستاره دیکر طلوع نموده و وقتیکه خدا تعالی پدرم امام حسن عسکری علیه السلام را بسوی خود برد کمان نمودید که خدا دین خود را باطل کردانیده و توجه خود را از مخلوقات خود بریده نه چنین است که خیال کرده اید این چنین چیز هرکز واقع نشده تا قیام قیامت و تا اشکار شدن امر خدا در حالتیکه منافقان انرا ناخوش میدارند و هم واقع نخواهد شد یعنی بی امام نمانده اند و نخواهند ماند و امام کذشته یعنی امام حسن عسکری علیه السلام وفات نمود در حالتیکه نیکبخت بود و خلایق براو تاسف میخوردند و در طریقه پدران کرام مثل مطابق النعل بالنعل وفات یافت و وصیت علم و خلف او کسیکه قایم مقام او است در میان ما است و در سر مقام و رتبه و مسند او با ما کسی نزاع نمیکند مکر ظالم کنه کار و انرا در نزد ما ادعا نمینماید مکر منکری که کافر است و اکر این نباشد که امر خدا مغلوب میشود و سر

او ظاهر و آشکار میگردد هر آینه از حق ما چیزی برای شما ظاهر میباشد که عقلهای شما بسبب آن روشن و شبهای
شما زایل میگردد لیکن هرچه خدا خواسته واقع شد و هر امر را در نزد خدا مکتوبی هست یعنی همه چیز در لوح محفوظ
نوشته شده پس طریق تقوای الهی را پیش گیرید و بر ما تسلیم شوید و امر را بما رجوع کنید پس باید همه چیز بر ما
رجوع شود و همه چیز باید از ما صادر گردد و باشکار ساختن چیزیکه از شما پنهان و پوشیده گردیده مشوید
و از جانب دست راست میل مکنید و بسمت دست چپ عدول منمائید یعنی از حد اعتدال و طریقه مستقیم
تجاوز مکنید و منحرف مشوید و نیتهای خود را بطریقه و راهی که واضح و آشکار است با دوستی بسوی ما برگردانید
پس من بشما نصیحت کردم و خدا تعالی درباره من و شما شاهد است و اگر صلاح شما را نمیخواستیم و
بر شما رحم نمیکردیم و از هلاکت شما نمیترسیدیم هر آینه گفتن صلاح شما را در کنار گذاشته
مشغول میشدیم به نزاع کردن با ستمکاری که گول و بیخبر و جفاکار و گمراه و در گمراهی ظهور کننده و با خدا
خود مخالفت نماینده و ادعا کننده است امری را که بر آن سزاوار نیست و انکار کننده است حق کسی را که
خدا اطاعت او را بر خلایق واجب گردانیده و ستمکار و غضب کننده است و در منت شهره رسول خدا
صلعم و مر او راست بیرون شدن نیکو بر آن شبهه و جاهلان و نادانان بعد از این جزای عملهای خود
را خواهند دید و کافران بعد از این خواهند دانست که عاقبت از دنیا برای کیست خدا تعالی ما و شما را
بسبب رحمت خویش از همه مهلکه ها و بدیها و آفات و عاهات نگه بدارد زیرا که محافظت نمودن از
اینها در دست اوست و اوست قادر و توانا بر هر چیز که خواهد و او صاحب و نگهدار ما و شما است و
سلام و رحمت خدا و برکتهای او بر همه اولیا و اوصیا و مؤمنان باد و خدا تعالی رحمت و سلام بفرستد بر
محمد صلعم که پیغمبر اوست و بر آل او و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از تلعکبری و او از احمد بن علی رازی
او از حسین بن محمد قمی او از محمد بن علی بن زنبان طلحی آبی او از علی بن محمد بن عبده نیشابوری او از علی بن ابراهیم
رازی روایت نموده و گفته که در مدینه اسلام یعنی بغداد شیخ موثق ابی عمر عامری رحمه الله بمن خبر داد گفت
ابی غانم و جماعتی از شیعه با هم تشاجر و گفتگو نمودند تا آخر خبر چنانکه گذشت نقل نموده مؤلف گوید که مراد
آنحضرت از ستمکار و گول و بیخبر و جفاکار جعفر کذاب است و احتمال میرود دیگر مراد از آن خلیفه آن زمان باشد
در کتاب احتجاج از محمد بن یعقوب کلینی او از اسحق بن یعقوب روایت نموده و گفته که از محمد بن عثمان عمری رضی
الله عنه خواهش نمودم که برساند بخدمت آنحضرت برای من مکتوبی را که در آن پاره مسائلی که بر من مشکل شده
بود پرسیده بودم پس در جواب آن توقیع بخط مبارک آقای ما صاحب الزمان علیه السلام بدین نهج در آمد
أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَكَ اللهُ وَثَبَّتَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكِرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمِّنَا فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ
وَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ مَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ وَأَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ
يُوسُفَ ع وَأَمَّا الْفُقَّاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَأْسَ بِالشَّلْمَابِ وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا نَقْبَلُهَا إِلَّا لِتَطْهُرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ
وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ فَمَا آتَانَا اللهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللهِ وَكَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ
أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ
حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ
قَبْلُ فَإِنَّهُ ثِقَتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيُّ فَسَيُصْلِحُ اللهُ قَلْبَهُ وَيُزِيلُ عَنْهُ شَكَّهُ وَأَمَّا
مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ إِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهُرَ وَثَمَنُ الْمُغَنِّيَةِ حَرَامٌ وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ فَإِنَّهُ رَجُلٌ
مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ الْأَجْدَعُ فَإِنَّهُ مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ فَلَا تُجَالِسْ
أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَآبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بِرَاءٌ وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنِ اسْتَحَلَّ شَيْئًا
مِنْهَا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النِّيرَانَ وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطِيبَ
وِلَادَتُهُمْ وَلَا تَخْبُثَ وَأَمَّا نَدَامَةُ قَوْمٍ شَكُّوا فِي دِينِ اللهِ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ فَقَدْ أَقَلْنَا مَنِ اسْتَقَالَ وَلَا
حَاجَةَ لَنَا إِلَى صِلَةِ الشَّاكِّينَ وَأَمَّا عِلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ
وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي وَأَمَّا وَجْهُ الِانْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالِانْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَ
بْصَارِ السَّحَابُ وَإِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا
يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِيتُمْ وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ

يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى حاصل مضامین فقرات بلاغت آیات اینست که خداوند کردگار ترا براه راست
هدایت کند و در آن ثابت قدم گرداند آنچه که در خصوص آنانکه از اهل بیت ما و عموزادگان من مرا انکار
کرده اند پرسیده پس بدانکه در میان خدای عز و جل و احدی قرابت و خویشی نیست هر کسی مرا انکار نماید
از من نیست و طریقه اش طریقه پسر نوح است و اما طریقه و شیوه عمم جعفر و پسرش درباره من پس مانند طریقه
برادران یوسف ع است و اما فقاع پس خوردنش حرام است و باکی نیست در خوردن شلماب و اما اموال شما
که بما میدهید مانند خمس و زکوة و غیر آن پس ما قبول نمیکنیم مگر برای اینکه شما از آلایش حرام پاک شوید پس
هر که بخواهد آنها را بما برساند ~~[illegible]~~ آنچه که خدا بما ها داده بهتر است از آنکه بشما داده و اما
ظهور فرج پس با خدا است تعیین وقت کنندگان برای آن دروغگو باشند و اما قول کسانی که گمان نموده اند که
امام حسین ع شهید نشده پس کفر و تکذیب و گمراهی است و اما قضایائی که بمرافعه و محاکمه محتاج است پس در خصوص
آنها براویان احادیث ما رجوع کنید زیرا که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان و اما محمد بن عثمان
عمری خدا از وی و از پدرش که پیشتر گذشت خوشنود باشد پس او ثقه منست مکتوب وی مکتوب منست و اما
محمد بن علی بن مهزیار اهوازی پس خدا تعالی قلبش را بعد از این صلاح خواهد کرد و شکهای او را زایل خواهد
نمود و اموالی که بما فرستاده ما قبول نمیکنیم مگر مالی را که پاکیزه است و این مال ثمن کنیز مغنیه است و آن
حرام است و اما محمد بن شاذان بن نعیم پس او مردی از شیعه ما اهل بیت و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب
اجدع پس او و اصحابش ملعونند پس با آنانکه با عقاید ایشان معتقدند مجالست مکن زیرا که من و پدرانم علیهم السلام
از ایشان بیزاریم و اما آنانکه اموال ما را میگیرند پس هر که از ایشان چیزی را از مال ما حلال بداند و بخورد هر آینه
بمنزله اینست که آتش خورده و اما خمس پس برای شیعیان ما مباح است و آن با ایشان تا وقت ظهور امر ما حلال
شده تا اینکه ولادت شان پاکیزه گردد و اولاد شبهه نشوند و اما پشیمان شدن قومیکه در خصوص دین خدا
شک کرده اند از فرستادن آن اموال بما پس هر که بخواهد که از ما داده خود را پس گیرد ما هم میدهیم ما را به
عطای شکاکان احتیاج نیست و اما علت و سبب غیبت ما پس از اینگونه چیزها مپرسید زیرا که خدا تعالی میفرماید
که ای آنانکه ایمان آورده اند از پاره چیزها مپرسید زیرا که اگر بشما اظهار شود شما را مهموم و بدحال
کند سببش اینست که هیچیک از پدران من نشد مگر اینکه بیعت سلطان زمانش که از اهل طغیان بوده در
گردن او واقع شد و من خروج میکنم در حالتیکه مر احدی را از ستمکاران بیعتی در گردن من نمیباشد و اما طریق
منتفع شدن از من در ایام غیبتم پس مانند منتفع شدن است بآفتاب در وقتیکه ابر روی آن را پوشانیده باشد
و بدرستیکه من امان اهل زمینم چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند پس ببندید در سؤال را از پاره چیزهائی
که بشما ضرر نیست و بکار شما بر نمیآید و خود را بمشقت میندازید در دانستن پاره چیزها که از دانستن آنها
معاف شده اید دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا که فرج شما در این است یا اسحق بن یعقوب سلام
باد بر تو و بر آنانکه تابع طریقه هدایت شده اند شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از ابن قولویه و ابی
غالب زراری و غیر ایشان ایشان از کلینی او از اسحق بن یعقوب مثل آن را روایت کرده شیخ صدوق در کتاب احتجاج
از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی روایت کرده و گفته که در مکتوبیکه از شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری قدس
الله روحه در خصوص جواب مسائلی که بخدمت صاحب الزمان ع فرستاده بودم بمن رسید این فقرات بود أَمَّا مَا
سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا فَلَئِنْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مِنْ بَيْنِ قَرْنَيْ
شَيْطَانٍ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ فَمَا أُرْغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ مِثْلِ الصَّلَاةِ فَصَلِّهَا وَأَرْغِمْ أَنْفَ الشَّيْطَانِ
وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَتِنَا وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلَّمْ فَصَاحِبُهُ
فِيهِ بِالْخِيَارِ وَكُلُّ مَا سُلِّمَ فَلَا خِيَارَ لِصَاحِبِهِ فِيهِ احْتَاجَ أَوْ لَمْ يَحْتَجْ افْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوِ اسْتَغْنَى عَنْهُ وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ
عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا أَوْ يَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ
وَنَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلعم الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللهُ مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَلِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ مُجَابٍ
فَمَنْ ظَلَمَنَا كَانَ فِي جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ لَنَا وَكَانَتْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَأَمَّا
مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي نَبَتَتْ غُلْفَتُهُ بَعْدَ مَا يُخْتَنُ هَلْ يُخْتَنُ مَرَّةً أُخْرَى فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ تُقْطَعَ
غُلْفَتُهُ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَضِجُّ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلِّي
وَالنَّارُ وَالصُّورَةُ وَالسِّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ هَلْ تَجُوزُ صَلَاتُهُ فَإِنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ

یکن من اولاد عبدة الاوثان والنیران واما ما سالت عنه من امر الضیاع التی لناحیتنا هل یجوز القیام بعمارتها واداء الخراج منها وصرف ما یفضل من دخلها الی الناحیة احتسابا للاجر وتقربا الیکم فلا یحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذنه فکیف یحل ذلک فی مالنا من فعل شیئا من ذلک بغیر امرنا فقد استحل منا ما حرم علیه ومن اکل من اموالنا شیئا فانما یاکل فی بطنه نارا وسیصلی سعیرا واما ما سالت عنه من امر الرجل الذی یجعل لناحیتنا ضیعة ویسلمها من قیم یقوم بها ویعمرها ویودی من دخلها خراجها ومؤنتها ویجعل ما یبقی من الدخل لناحیتنا فان ذلک جائز لمن جعله صاحب الضیعة قیما علیها انما لا یجوز ذلک لغیره واما ما سالت عنه من الثمار من اموالنا یمر به المار فیتناول منه ویاکل هل یحل له ذلک فانه یحل له اکله ویحرم علیه حمله حاصل مضامین فقرات این مکتوب شریف وتوقیع منیف اینست که آنچه پرسیده بودی که آیا نماز کردن در وقت طلوع آفتاب و غروب آن چه حکم دارد پس اگر چنانست که میگویند که آفتاب از ما بین دو سر شاخ شیطان طلوع و غروب مینماید پس بینی شیطان هیچ چیز مانند نماز بخاک مالیده نشده پس در آن دو وقت نماز بکن و بینی شیطان را بخاک بمال واما آنچه که پرسیده بودی که ملکی بر ناحیه ما وقف میشود و چیزی برای ما قرار داده میکرد بعد از آن صاحبش بآن محتاج میشود آیا تصرف او در آن چه صورت دارد جواب هر چه وقف شده و هنوز بدست وکیل و قیم تسلیم نشده صاحبش در خصوص امضاء و برهم زدن آن مخیر است و هر چه که تسلیم شده برای صاحب اش اختیار نیست خواه محتاج باشد و خواه بی احتیاج پرسیده بودی که آیا حکم چگونه است حال آنکه حلال میدانند اموال ما را که در دست ایشان است و بی اذن ما تصرف میکنند در آنها مانند تصرفشان در اموال خودشان جواب هر چه که این چنین کار را بکند ملعونست و ما در روز قیامت خصم اوییم چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که از عترت من هر کس حلال بداند چیزی را که خدا حرام کرده هر آینه او بزبان من و بزبان هر پیغمبری که مستجاب الدعوه است ملعون است پس هر که بما ستم کند هر آینه در جریده کسانی میباشد که در حق ما ستم کرده اند پس لعنت خدا بر ستمکاران باد پرسیده بودی که بچه را ختنه کرده اند باز غلفه اش روئیده و آن پوستیست در دور حشفه آیا باز دیگر ختنه کردن او لازم است جواب واجبست بریدن غلفه اش زیرا که زمین تا چهل صباح از بول کردن کسیکه غلفه اش حشفه اش را پوشیده بدرگاه الهی ناله و شکایت میکند پرسیده بودی که شخصی نماز میکذارد و در پیش رو بش تصویر و چراغ هست آیا در این صورت نمازش جایز است زیرا که خلایق پیشتر از تو در این خصوص اختلاف کرده اند جواب این جایز است برای کسیکه از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نیست پس او را جایز است اینکه نماز بکذارد و تصویر و چراغ در پیش رویش باشد و این جایز نیست برای کسیکه از اولاد بت پرستان و آتش پرستان است و پرسیده بودی که اراضی زراعت که برای ناحیه ما وقف شده آیا به نیت چشم داشت ثواب و تقرب جستن در نزد شما جایز است کشت و زرع نمودن در آن و وضع اخراجات آن از مداخلش و صرف مابقی بناحیه ع جواب مر هیچکس را حلال نیست اینکه در مال دیگری بی اذن وی تصرف نماید پس چگونه جایز میشود اینچنین تصرف نمودن در اموال ما هر کس بی اذن ما چنین کند هر آینه حلال دانسته چیزی را که بر او حرام کردانیده شده و هر که چیزی از مال ما بخورد هر آینه بمنزله اینست که آتش در شکم کذاشته و بعد از این داخل جهنم خواهد شد سؤال نموده بودی که مردی بناحیه ما وقف میکند و بدست وکیل و قیمی میسپارد او با مر آن مباشر میشود و آنرا آباد مینماید و اخراجات و مصارف آنرا از مداخلش بر میدارد و بقیه مداخل را بناحیه ما صرف میکند جواب اینچنین عمل مرکسیرا جایز است که صاحب زمین او را در سر آن قیم قرار داده باشد و غیر او را جایز نیست پرسیده بودی که کذرکنندگان و روندگان از باغ و بوستان ما میافتد و از میوه آن میخورند آیا این او را حلال است جواب خوردنش حلال و برداشتنش حرام است در کتاب کمال الدین از محمد بن احمد شیبانی او از علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و علی بن عبد الله وراق در یکجا ایشان از محمد بن جعفر اسدی مثل اینرا روایت نموده در کتاب مذکور از ابو جعفر محمد بن محمد خزاعی رضی الله عنه روایت نموده او کفته که خبر داد بما ابو علی بن ابی الحسین اسدی از پدرش او کفته که از شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری قدس سره وحده بی آنکه سؤالی نمایم توقیعی بمن رسید بسم الله الرحمن الرحیم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین علی من استحل من اموالنا درهما یعنی خدا و همه ملائکه و بنی آدم بر کسی باد که از اموال ما یکدرهم حلال بداند ابو الحسین اسدی کوید که بخاطرم چنین خطور نمود که این حکم در حق کسیست که یکدرهم از مال ناحیه حلال

بداند نه در حق کسیست که از آن بخورد ولیکن حلال نداند و در پیش خود کفتم که این حکم در حق کسی هر آن که مطلق حرام را حلال بداند جاریست خواه مال امام ع و خواه غیر آن اختصاص ندارد به کسیکه مال امام ع را حلال میداند پس بنابراین امر حجت را بر دیگران چه فضیلت و زیادتی میباشد پس سوکند باد میکنم با آنخدائی که محمد ص را براستی برای بشارت بسوی خلایق فرستاده هر آینه بعد از آن بآن توقیع دوباره نکاه کردم ناکاه دیدم که توقیع کردیده بهمان نهج شده که در دل من بود بسم الله الرحمن الرحیم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین علی من اکل من مالنا حراما درهما یعنی لعنت خدا و همه ملائکه و خلایق بر کسی باد که از مال ما یکدرهم بوجه حرام بخورد ابو جعفر محمد بن محمد خزاعی رضی الله عنه کفته که ابو علی بن الحسین اسدی این توقیع را در اول ما نشان داد هم حتی بآن نکاه کردیم و آنرا خواندیم در کتاب احتجاج از ابی الحسین اسدی مثل اینرا نقل نموده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عیاشی و حیدر بن محمد ایشان از عیاشی او از آدم بن محمد بلخی او از علی بن دقاق و ابراهیم بن محمد در یکجا ایشان از علی بن عاصم کوفی روایت کرده او کفته که در میان توقیعات صاحب الزمان ع این فقره در آمد ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس یعنی ملعونست ملعونست کسیکه نام مرا در مجلس مردم ببرد در کتاب مذکور از محمد بن ابراهیم بن اسحق روایت کرده او کفته که از محمد بن ابو علی همام شنیدم میکفت که توقیعی بیرون آمد بخطیکه من آنرا میشناختم من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله یعنی هر که در مجمع و مجلس خلایق نام مرا ببرد لعنت خدا بر او باد بعد از آن کفته که بخدمت آنحضرت نوشتم که ظهور و فرج کی خواهد شد پس در توقیع جواب چنین در آمد کذب الوقاتون یعنی وقت قرار دهندگان دروغ کفته در کتاب مذکور از پدرش و ابن ولید در یکجا ایشان از حمیری او از محمد بن صالح همدانی روایت کرده او کفته که بخدمت صاحب الزمان ع نوشتم که اهل و عیال من مرا اذیت میکنند و بر من سرزنش میکنند با حدیثی که از پدران تو ع روایت شده که ایشان فرموده اند قوامنا و خدامنا شرار خلق الله یعنی وکلاء و خدمه ما بدترین خلق خدا اند آنحضرت در جواب نوشت ویحکم اما قرأتم قول الله عز وجل وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة ونحن والله القری التی بارک الله فیها وانتم القری الظاهرة یعنی خبر باد شما را آیا نخوانده اید قول خدای عز وجل را که کردانیدیم در میان خلایق و میان قریه هائی که آنها را مبارک نموده ایم یا نه قریه های آشکار واسطه قرار دادیم بخدا سوکند یاد میکنم هر آینه ما ئیم آن قریه ها که خدا بآنها برکت داده شما ئید آن قریه های آشکار که در میان ما و خلایق واسطه اید در کتاب مذکور از ابی بن جعفر کفته که علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح او از صاحب الزمان ع این حدیث را بمن خبر داد در کتاب مذکور از ابن ولید او از سعد او از علان او از محمد بن جبرئیل او از ابراهیم پسران فرج ایشان از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده او کفته که بعراق وارد شدم در حالتیکه شک داشتم در اینکه آیا امام حسن عسکری علیه السلام را خلف باقی مانده یا نه و در این باب تفحص و جستجو میکردم ناکاه توقیعی بمن رسید بدین نهج قل للمهزیاری قد فهمنا ما حکیته عن موالینا بناحیتکم فقل لهم اما سمعتم الله عز وجل یقول یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم هل امر الا بما هو کائن الی یوم القیمة اولم تروا ان الله عز وجل جعل لهم معاقل یأوون الیها واعلاما یهتدون بها من لدن آدم الی ان ظهر الماضی صلوات الله علیه کلما غاب علم بدا علم واذا افل نجم فلما قبضه الله الیه ظننتم ان الله قد قطع السبب بینه وبین خلقه کلا ما کان ذلک ولا یکون حتی تقوم الساعة ویظهر امر الله وهم کارهون یا محمد بن ابراهیم لا یدخلک الشک فیما قدمت له فان الله لا یخلی الارض من حجة الیس قال لک ابوک قبل وفاته احضر الساعة من یعیر هذه الدنانیر التی عندی فلما ابطا ذلک علیه وخاف الشیخ علی نفسه الوحا قال لک عیرها علی نفسک واخرج الیک کیسا کبیرا وعندک بالحضرة ثلثة اکیاس وصرة فیها دنانیر مختلفة النقد فعیرتها وختم الشیخ علیها بخاتمه وقال لک اختم مع خاتمی فان اعش فانا احق بها وان امت فاتق الله فی نفسک اولا ثم فی فخلصنی وکن عند ظنی بک اخرج رحمک الله الدنانیر التی استفضلتها من بین النقدین من حسابنا وهی بضعة عشر دینارا واسترد من قبلک فان الزمان اصعب ما کان وحسبنا الله ونعم الوکیل یعنی بکو بمحمد بن ابراهیم بن مهزیار که ما فهمیدیم آن خبر را که نقل کردی از دوستان ما که در مملکت شما اند بکو بایشان که آیا نشنیده اید قول خدای عز وجل را که میفرماید ای آنانکه ایمان آورده اند اطاعت کنید بخدا و رسول او و بصاحبان امر که از شما اند و هیچ امر و حکم نیست مکر در خصوص چیزهائی که تا روز

قیامت شده است آیا ندانسته اید که خدا تعالی از عهد آدم ع تا وقت ظهور امامت امام کذشته یعنی امام حسن
عسکری علیه السلام برای خلایق ملجاء و پناه قرار داده که بایشان پناه میبرند و نشانها تعیین فرموده که بسبب آنها
هدایت مییابند هر وقت که نشانه از آن نشانها پنهان شد نشانه دیگر آشکار کردید و هر وقت که ستاره از
ایشان غروب کرد ستاره دیگر طلوع نمود پس وقتیکه خدا عز و جل امام حسن عسکری ع را بسوی خود برد کمان
نمودید که خدا تعالی واسطه را در میان خود و مخلوقاتش قطع نمود نه چنین است که کمان نموده اید چنین چیز
هرگز نشده و نخواهد شد تا وقتیکه قیامت برپا شود و امر خدا آشکار کردد در حالتیکه منافقان و کافران
از آن ناخوش میدارند ای محمد بن ابراهیم شک مکن در خصوص امریکه برای آن آمده یعنی در وجود خلف امام حسن
عسکری ع شک مکن که خدای تعالی روی زمین را از حجت خالی نمیکذارد و آیا پدرت در وقت فوتش بتو نکفت که الحال
حاضر کن کسیرا که این اشرفیها را که در نزد من است بسنجد چون بجا آوردن این امر دیر کشید و از وفاتش ترسید
بتو کفت که اینها را تو وزن کن آنکاه کیسه بزرکی بیرون آورد بتو داد و سه کیسه و یک همیان هم در نزد تو بود
و در آنها اشرفیهای مختلف بود پس تو آنها را وزن نمودی و پدرت با مهر خویش آن کیسه ها را مهر کرد و
بتو کفت که تو هم مهر خود را بپهلوی مهر من بزن اگر زنده ماندم خود بآنها اولی هستم و اگر بمیرم پس از الله در
حق خود بعد از آن در حق من طریق تقوای خدا را پیش کیر و مرا از آنها خلاص کن یعنی آنها را بامام ع برسان و
کردن مرا از قید آنها رها کن چنانکه همان نهج بتو کمان نموده ام بعد از آن آنحضرت بمحمد خطاب نموده میفرماید
که خدا بتو رحمت کند آن اشرفیها را که از دو نقد سوا کرده که از ده بیشتر و از بیست کمتر است از حساب بیرون
کن و با آنان که در نزد تو اند رد و تسلیم نمای زیرا که روزکار سرکش و کجمدارتر است یعنی نکه داشتن آن رسانیدنش
بمن در این روزکار بدرفتار دشوارتر است و خدای تعالی بما کافیست و چه خوب وکیل در کتاب کمال الدین مذکور
ساخته که حسین بن اسمعیل کندی کفته که جعفر بن حمدان عریضه بخدمت صاحب الامر ع در خصوص پاره مسائل
نوشت جواب در آمد آن مسائل اینست که زنیرا بحباله عقد در آوردم و باوی شرط نمودم که از او بچه نخواهم و خود [illegible]
در خانه ام نشانم چون مدتی از این کذشت کنیز بمن کفت که من آبستن شده ام کفتم که این چکونه است و نمیدانم که
از تو بچه خواهش نموده ام یعنی شک دارم در اینکه بچه از من باشد بعد از آن از نزد کنیز مدتی غایب شدم بعد از آن
برکشتم ناکاه دیدم پسری زاییده پس آن پسر را انکار نکردم و از کنیز مسکن و نفقه را نبریدم و مزرعه دارم از پیش از
آنکه این زنرا عقد کنم هم داخل وصایای خود و هم بر پسرها و اولادم وقف نموده بودم بشرطیکه کم و زیاد کردن در
آن در مدت عمرم با من باشد و حالا این زن این پسر را زاییده و او را در وقف مذکور شریک نکرده ام لیکن وصیت
نموده ام که اگر مرکم فرا رسد باید بآن پسرها مادامیکه صغیر است نفقه و کسوه داده شود و وقتیکه بزرک کردید یکبار
دویست اشرفی باو داده شود بعد از دادن این مبلغ برای او و برای اولاد او در آن مزرعه موقوفه حصه نباشد پس
خدا ترا عزیز کرداند رای تو در خصوص این عمل که کرده ام و درباره این پسر چیست تا بآن عمل نمایم و برای من
در خصوص صحت و عافیتم و خیر دنیا و آخرتم دعا بکن جواب اما الرجل الذی استحل بالجاریة و شرط علیها ان لا یطلب
ولدها فسبحان من لا شریک له فی قدرته شرطه علی الجاریة شرط علی الله عز و جل هذا ما لا یؤمن ان یکون
صحیحا و جب عز فی هذا الشک و لیس یعرف الوقت الذی اتاها فیه فلیس ذلک بموجب لبرائته فی ولده و اما
اعطاءه لمائتی دینار و اخراجه من الوقف فالمال ماله فعل فیه ما اراد یعنی اما مردیکه جاریه را بحباله عقد
در آورده و باوی شرط نموده که بچه اش را نخواهد یعنی بچه بچه او نباشد بری باک و پاکیزه میدانم از چیزها خدای
را که در قدرتش شریک ندارد این چنین شرط را بازن نمودن در حقیقت با خدا شرط کردن است و این شرط امری
است که اطمینان نیست در اینکه آن صحیح و واقع شود اگر در بودن بچه از او شک کند و آن وقت را هم که با زن
مقاربت نموده نمیداند هر اینه این شک باعث آن نمیشود که مرد از بچه اش تبری کند و اما دادن دویست
اشرفی و بیرون کردن آن از وقفیت پس جایز است زیرا که مال مال اوست هر نوع تصرف که میخواهد در آن بـ
کند ابو الحسین کفته که پیش از تولد بچه حساب کرده شد موافق آن حساب بچه متولد کردید بعد از آن کفته که
در نسخه ابی الحسن همدانی این فقره را یافتم اتانی ابقاک الله کتابک الذی انفذته یعنی خدا ترا عمر کرامت فرماید
مکتوبیکه فرستاده بودی بمن رسید و این توقیع را حسن بن علی بن ابراهیم از تاری نقل نموده مؤلف کوید که قول شیخ
صدوق که ابو الحسین تا آخرش اشاره است بطریق اجمال بتوقیعات دیگر بدکتاب مذکور از ابو محمد حسن بن احمد
مکتب روایت نموده او کفته که ابو علی بن همام این دعا را بمن خبر داد و کفت که شیخ قدس الله روحه این دعا را املا

و تقریر نمود و امر فرمود که این دعا را بخوانند و آن دعا اینست در خصوص غیبت قائم علیه السلام اللهم عرفنی
نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف
حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی اللهم لا تمتنی میتة جاهلیة و لا
تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی اللهم فکما هدیتنی بولایة من فرضت طاعته علی من ولاة امرک بعد رسولک
صلواتک علیه و آله حتی والیت ولاة امرک امیر المؤمنین و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی
و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجة القائم المهدی صلواتک علیهم اجمعین اللهم فثبتنی علی دینک
و استعملنی بطاعتک و لین قلبی لولی امرک و عافنی مما امتحنت به خلقک و ثبتنی علی طاعة ولی امرک الذی
سترته عن خلقک فباذنک غاب عن بریتک و امرک ینتظر و انت العالم غیر معلم بالوقت الذی فیه صلاح
امر ولیک فی الاذن له باظهار امره و کشف سره و صبرنی علی ذلک حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر
ما عجلت و لا اکشف عما سترته و لا ابحث عما کتمته و لا انازعک فی تدبیرک و لا اقول لم و کیف و ما بال
ولی امر الله لا یظهر و قد امتلأت الارض من الجور و افوض اموری کلها الیک اللهم انی اسئلک ان ترینی
ولی امرک ظاهرا نافذ الامر مع علمی بان لک السلطان و القدرة و البرهان و الحجة و المشیة و الارادة و
الحول و القوة فافعل ذلک بی و بجمیع المؤمنین حتی ننظر الی ولیک ظاهر المقالة واضح الدلالة هادیا من الضلالة
شافیا من الجهالة ابرز یا رب مشاهده و ثبت قواعده و اجعلنا ممن تقر عیننا برؤیته و اقمنا بخدمته
و توفنا علی ملته و احشرنا فی زمرته اللهم اعذه من شر جمیع ما خلقت و برأت و انشأت و صورت و احفظه من
بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته بحفظک الذی لا یضیع من حفظته به و
احفظ فیه رسولک و وصی رسولک اللهم و مد فی عمره و زد فی اجله و اعنه علی ما اولیته و استرعیته
و زد فی کرامتک له فانه الهادی المهدی الطاهر التقی الزکی الرضی المرضی الصابر المجتهد الشکور اللهم
و لا تسلبنا الیقین لطول الامد فی غیبته و انقطاع خبره عنا و لا تنسنا ذکره و انتظاره و الایمان به و
قوة الیقین فی ظهوره و الدعاء له و الصلوة علیه حتی لا یقنطنا طول غیبته من ظهوره و قیامه و یکون
یقیننا فی ذلک کیقیننا فی قیام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما جاء به من وحیک و تنزیلک فقو قلوبنا علی
الایمان به حتی تسلک بنا علی یده منهاج الهدی و المحجة العظمی و الطریقة و قونا علی طاعته و ثبتنا علی
متابعته و اجعلنا فی حزبه و اعوانه و انصاره و الراضین بفعله و لا تسلبنا ذلک فی حیوتنا و لا عند وفاتنا حتی
توفانا و نحن علی ذلک غیر شاکین و لا ناکثین و لا مرتابین و لا مکذبین اللهم عجل فرجه و ایده بالنصر
و انصر ناصریه و اخذل خاذلیه و دمدم علی من نصب له و کذب به و اظهر به الحق و امت به الجور و
استنقذ به عبادک المؤمنین من الذل و انعش به البلاد و اقتل به جبابرة الکفرة و اقصم به رؤس
الضلالة و ذلل به الجبارین و الکافرین و ابر به المنافقین و الناکثین و جمیع المخالفین و الملحدین
فی مشارق الارض و مغاربها و برها و بحرها و سهلها و جبلها حتی لا تدع منهم دیارا و لا تبقی
لهم آثارا و تطهر منهم بلادک و اشف منهم صدور عبادک و جدد به ما امتحی من دینک و
اصلح به ما بدل من حکمک و غیر به ما غیر من سنتک حتی یعود دینک به و علی یدیه غضا جدیدا
صحیحا لا عوج فیه و لا بدعة معه حتی تطفی بعدله نیران الکافرین فانه عبدک الذی استخلصته
لنفسک و ارتضیته لنصرة دینک و اصطفیته بعلمک و عصمته من الذنوب و برأته من العیوب
و اطلعته علی الغیوب و انعمت علیه و طهرته من الرجس و نقیته من الدنس اللهم فصل علیه و علی
آبائه الائمة الطاهرین و علی شیعتهم المنتجبین و بلغهم من آمالهم افضل ما یأملون و اجعل ذلک
منا خالصا من کل شک و شبهة و ریاء و سمعة حتی لا نرید به غیرک و لا نطلب به الا وجهک اللهم
انا نشکو الیک فقد نبینا و غیبة ولینا و شدة الزمان علینا و وقوع الفتن و تظاهر الاعداء و کثرة
عدونا و قلة عددنا اللهم فافرج ذلک بفتح منک تعجله و بصبر منک تیسره و امام عدل تظهره
اله الحق رب العالمین اللهم انا نسئلک ان تأذن لولیک فی اظهار عدلک فی عبادک و قتل اعدائک
فی بلادک حتی لا تدع للجور دعامة الا قصمتها و لا بنیة الا افنیتها و لا قوة الا اوهنتها و لا رکنا
الا هددته و لا حدا الا فللته و لا سلاحا الا کللته و لا رایة الا نکستها و لا شجاعا الا قتلته و لا جیشا
الا خذلته و ارمهم یا رب بحجرک الدامغ و اضربهم بسیفک القاطع و باسک الذی لا ترده عن القوم

المجرمین وعذّب اعدائک واعداء دینک واعداء رسولک بید ولیّک وایدی عبادک المؤمنین اللّهمّ
اکف ولیّک وحجّتک فی ارضک هول عدوّه وکد من کاده وامکر بمن مکر به واجعل دائرة السّوء
علی من اراد به سوء واقطع عنه مادّتهم وارعب به قلوبهم وزلزل له اقدامهم وخذهم جهرة
وبغتة وشدّد علیهم عقابک واخزهم فی عبادک والعنهم فی بلادک و
اسکنهم اسفل نارک واحط بهم اشدّ عذابک واصلهم نارا واحش قبور موتاهم نارا
واصلهم حرّ نارک فانّهم اضاعوا الصّلوة واتّبعوا الشّهوات واذلّوا عبادک اللّهمّ واحی بولیّک
القرآن وارنا نوره سرمدا لا ظلمة فیه واحی به القلوب المیتة واشف به الصّدور الوغرة واجمع
به الاهواء المختلفة علی الحقّ واقم به الحدود المعطّلة والاحکام المهملة حتّی لا یبقی حقّ الّا ظهر و
اجعلنا یا ربّ من اعوانه وممّن یقوّی بسلطانه والمؤتمرین لامره والرّاضین بفعله
والمسلّمین لاحکامه وممّن لا حاجة به الی التّقیّة من خلقک انت یا ربّ الّذی
تکشف السّوء وتجیب المضطرّ اذا دعاک وتنجی من الکرب العظیم فاکشف ضرّ ولیّک واجعله
خلیفتک فی ارضک کما ضمنت له اللّهمّ ولا تجعلنا من خصماء آل محمّد ولا تجعلنا من اعداء
آل محمّد ولا تجعلنی من اهل الحنق والغیظ علی آل محمّد فانّی اعوذ بک من ذلک فاعذنی واستجیر
بک فاجرنی اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد واجعلنی بهم فائزا عندک فی الآخرة من المقرّبین خلاصهٔ
مضامین فقرات بلاغت آیات این دعا اینست که بار خدایا خود ترا بمن بشناسان زیرا اگر خود ترا
بمن نشناسانی هر اینه پیغمبر ترا نخواهم شناخت بار خدایا پیغمبر ترا بمن بشناسان زیرا اگر پیغمبر ترا بمن
نشناسانی حجّت ترا نمیشناسم پروردگارا حجّت ترا بمن بشناسان زیرا اگر حجّت را بمن نشناسانی هر اینه
از دینم گمراه میشوم پروردگارا مرا مانند مردن ایّام جاهلیّت نمیران و دلم را بعد از آنکه هدایت کردهٔ
از حقّ دور مگردان پروردگارا چنانکه مرا رهنمائی کردهٔ بولایت و دوستی صاحبان امر تو بعد از پیغمبرت
که اطاعت ایشان را بر من واجب گردانیدهٔ حتّی دوست داشتم صاحبان امر ترا که عبارت باشند از امیر المؤمنین
و حسن و حسین و علی و محمّد و جعفر و موسی و علی و محمّد و علی و حسن و حجّت قائم مهدی علیهم السّلام همچنین
پروردگارا مرا در دین خود ثابت قدم گردان و در اطاعت خود بکار ببر و دلم را برای ولیّ امر خود نرم گردان
و مرا معاف بدار و عافیت ده از بلاهائی که مخلوقات خود را با آنها امتحان نمودهٔ و مرا ثابت قدم گردان در
اطاعت ولیّ خود آنچنانی که او را از مخلوقات پوشیده و پنهان نمودهٔ پس آنحضرت باذن تو از مخلوقات غایب
و پنهان شده و امر تو در خصوص ظهورش انتظار کشیده میشود و توئی آنکه آموخته شوی دانا بوقتی که در
آن وقت صلاحیّت اذن دادن تو بآنحضرت در خصوص امریکه بتاخیر انداختهٔ و دوست ندارم تاخیر
امریکه در خصوص آن تعجیل نموده و کشف نکنم امری را که پوشیدهٔ و تفحّص و جستجو ننمایم امری را که مخفی داشتهٔ
تا اینکه در خصوص تدبیرت با تو نزاع و معارضه ننمایم و نگویم بتو که فلان چیز را چرا چنین کردی و
چگونه نمودی و تا اینکه نگوئیم که چرا ولیّ امر خدا ظهور نمیکند و حال آنکه روی زمین پر از ستم و جور
گردیده و تا اینکه همه کارهای خود را بتو بسپارم بار خدایا از تو مسئلت مینمایم که صاحب امر خود را در
آشکار در حالتیکه امر ترا اجرا کننده است بمن بنمائی با اینکه میدانم که مر تراست تسلّط و قدرت و برهان
و حجّت و مشیّت و اراده و حول و قوّه پس این مسئلت را در حقّ همه مؤمنان قبول کن بصاحب امر تو نگاه کنیم
در حالتیکه سخن گفتنش آشکار و رهنمودنش واضح و گمراهانرا هدایت کننده است بار خدایا منزلهای
او را آشکار گردان و قاعدهای او را ثابت و محکم و چشمهای ما را بدیدن آنحضرت روشن گردان
و مرا توفیق بخدمت وی بر خیزان و مرا در دین و مذهب وی بمیران و در جریدهٔ ایشان محشور گردان
پروردگارا او را از شرّ همه آنها که آفریده و پیدا کردهٔ و ایجاد نمودهٔ در پناه خود گردان و او را از جانب
پیش رو و پشت سر و دست راست و دست چپ و بالا و زیرش محافظت کن یا حفظ کردن خود آنچنانی
که هرگز ضایع نمیشود هر کسیکه او را با آن حفظ محافظت کنی و در خصوص پیغمبرت و وصیّ پیغمبرت او را
محافظت پروردگارا عمر او را طولانی گردان و مدّت زندگی وی را بیفزای و یاری و اعانت و یاری کن در خصوص
اموری که او را با آنها صاحب و نگهبان نمودهٔ و کرامت را برای او بیفزا زیرا که او رهنمای خلایق و ره
نموده شده است بسوی چیزهای مخفی و پنهان و قایم و هدایت یافته و پاک و پرهیزکار و پاکیزه و پسندیده

شده و صبر کننده بمشقّتها و بلاها و اجتهاد کننده در راه خدا و کردارش پسندیده شده است پروردگارا
یقین ما را که در خصوص آنحضرت داریم بسبب طول کشیدن ایّام غیبتش و منقطع شدن خبر او از ما
زایل مگردان و ما را چنان مکن که ذکر او و منتظر بودن را بظهور او و ایمان آوردن را باو و قوّة یقین
را در خصوص ظهور وی و دعا را برای او و رحمت فرستادن را بر او از خاطر فراموش کنیم تا اینکه طول
ایّام غیبت او ما را از ظهور و قیامش نومید نگرداند و یقین ما در خصوص قیام او مانند یقین ما باشد
که در خصوص قیام رسول خدا صلعم و چیزهائی که آنحضرت آورده مانند وحی و تنزیل تو و بدلهای ما در
مقام ایمان آوردن بآنحضرت قوّت کرامت کن تا اینکه ما را بدست او در شاهراه هدایت و طریقهٔ
مستقیمه بنشانی و بجا دار اطاعت او قوّت بده و ما را در متابعت وی ثابت قدم گردان و ما را در میان
طایفهٔ او و در جریدهٔ یاران وی و رغبت کنندگان بکردار او گردان و اینرا در مدّت حیات و وقت وفات
ما از ما زایل مگردان تا وقتیکه ما را بمیرانی در حالتیکه بدین صفت هستیم و در این عقاید شکّ نداریم
و این عهد و پیمان را نمیشکنیم و حقّ را تکذیب نمیکنیم بار خدایا بفرج آنحضرت تعجیل بکن و اثر زود گردان
و آنحضرت را بانصرت و یاری خود مؤیّد کن و یاری کنندگانش یاری نمای و یاری مکن با آنانکه باو یاری نمیکنند
و هلاک و مستاصل بکن آنانرا که با وی عداوت میورزند و او را تکذیب مینمایند و بسبب او حقّ را ظاهر
گردان و جور و باطل را بمیران و بندگان خود را که اهل ایمانند از ذلّت و خواری نجات ده و شهرهای خود
را آباد کن و ستمکاران را که اهل کفرند بقتل رسان و رئیسان اهل ضلالت را بشکن و جبّاران و کافران
را ذلیل گردان و منافقان و عهد و پیمان شکنان و همه مخالفان و ملحدانرا که در شهرهای مشرق زمین و دریا
و بیابان و جایهای هموار هستند هلاک و مستاصل گردان حتّی احدی را از ایشان و آثار ایشان باقی نگذاری
و شهرهای خود را از خباثت و جور ایشان پاک گردانی و بسبب هلاکت ایشان سینهای بندگان خود شفا
کرامت بفرما و بسبب او چیزها را که از دینت ضایع و محو شده تازه گردان و بسبب او اصلاح کن آن چیزها که از
احکام تو تبدیل شده و از سنّتهایت تغییر یافته تا اینکه دینت بدست آن بزرگوار برگردد تر و تازه و صحیح
باشد و هرگز کجی و بدعت در آن نماند تا اینکه بسبب عدالت وی آتش جور و بیداد کافران خاموش گردد زیرا
که او بندهٔ تست آنچنانیکه او را برای خود برای یاری کردن دین خود برگزیدهٔ و او را بعلم خود اختیار نموده یعنی علم
خود را باو دادهٔ و او را از ارتکاب گناهان نگه داشته و از عیوب مبرّا ساخته و او را بر غیبهای خود مطّلع گردانیدهٔ
و بر او نعمت دادهٔ و او را از خباثت و چرک پاکیزه کردهٔ پروردگارا رحمت بفرست بر او و بر پدران او که پیشوایان
و پاکانند و بر شیعیان او که نجیب و برگزیده اند و بایشان برسان از آرزوهای ایشان بهترین چیزی را که آرزو
میکنند و این عقاید ما را از هر شکّ و شبهه و ریا و سمعه خالص گردان تا اینکه از این عقاید اراده ننمائیم غیر ترا
و از آنها نخواهیم مگر رضای ترا پروردگارا مفقود شدن پیغمبر خود و غیبت امام خود و شدّت کردن زمانه
را بر ما و وقوع فتنها و قوّت یافتن دشمنان و کثرة دشمن و قلّت ما را خود را بتو شکایت میکنیم پروردگارا
از این شدّتها بما فرج عطا کن بسبب فتحی از جانب خود که با آن تعجیل نمائی و بسبب صبری از جانب خود که آنرا
برای ما میسّر گردانی و بسبب امام عادل که او را ظاهر و آشکار کنی ای خدای حقّ که مربّی عالمیان است پروردگارا
از تو مسئلت مینمایم که بولیّ خود در خصوص اظهار امر عدل تو در میان بندگانت و کشتن دشمنانت
در شهرهایت اذن بدهی تا اینکه هر جور و ستم را ستونی باقی نگذاری مگر اینکه فانی و خراب گردانی و قوّتی باقی
نگذاری مگر اینکه سست گردانی و رکنی باقی نگذاری مگر آنرا از هم بپاشی و دم شمشیری باقی نگذاری مگر اینکه
بشکنی و اسلحه باقی نگذاری مگر اینکه کند نمائی و بیدقی نگذاری مگر اینکه سرنگون کنی و دلیری نگذاری مگر
اینکه بقتل رسانی و زنده نگذاری مگر اینکه مخذول کنی پروردگارا سنگ زخم کنندهٔ خود را بر ایشان
بینداز و ایشانرا با تیغ برّندهٔ خود بزن و مبتلا گردان ایشانرا ببلاهای حرب خود که از قوم گنه کار رد
نمیشود و دشمنان خود و دشمنان دینت و دشمنان پیغمبر ترا بدست ولیّ خود و بدستهای بندگان خود
که اهل ایمانند معذّب گردان پروردگارا ولیّ و حجّت خود را در روی زمین از بیم دشمنش نگه دار و حیله
بکن با آنانکه با او حیله میکنند و مکر بکن بکسانیکه با او مکر مینمایند و بچیزهای بد مبتلا کن کسیرا که در حقّ او
اراده بد میکند مادّهٔ تسلّط ایشانرا از آنحضرت قطع کن و بسبب او دلهای ایشانرا بترسان و پایهای
ایشانرا بلرزان و در آشکار با ناگهانی ایشانرا بغضب خویش گرفتار گردان و عذابت را بر ایشان شدید

کن وایشان را در میان بندگانت ذلیل وخوار گردان ودر شهرهای خود با ایشان لعنت کن وایشان را در
پست ترین طبقات دوزخ خود ساکن گردان سخت ترین عذاب خود را با ایشان محیط کن وایشان را داخل
آتش نمائی ودر قبرهای مرده گان شان آتش بیفروز وایشان را بگرمی آتش خود داخل کن زیرا که ایشان نماز
را ضایع کرده اند وبخواهشها تابع شده اند وبندگانت را ذلیل گردانیدند پروردگارا قرآن را بسبب
ولی خود احیا کن وهمیشه نور آنحضرت را بما بنمای بطرزیکه در آن ظلمت نباشد ودلهای مرده را بسبب او
حیات وزندگی عطا کن وبسبب او بدلهائی که از غیظ وغضب سوخته اند شفا کرامت بفرما وبسبب وی
خواهشهای مختلف را بر حق جمع بکن وحدود معطل شده واحکام بی سر وسامان مانده را با او برپادار
تا اینکه هیچ حق نماند مگر اینکه آشکار وروشن شود پروردگارا ما را از جمله یاران واز آنانکه بسلطنت او
معتقد شوند واز مطیعان امر او وراضی شوندگان بکردار وی وقبول کنندگان احکام او واز آنانکه بسبب آن
حضرت محتاج نمیشوند باینکه از مخلوقات تقیه نمایند بگردان پروردگارا توئی آنکه بدیها وبلاها را زایل
میگردانی ودعای مضطر را وقتیکه دعا میکند قبول مینمائی وتوئی آنکه خلایق را از مصیبت عظمی نجات
میدهی پس بدیها را از ولی خود زایل گردان واو را در روی زمین خلیفه خود کن چنانکه برای آنحضرت در این
خصوص ضامن شده وما را از جمله خصومت کنندگان با آل محمد ص ودشمنان آل محمد ص مگردان وما را از
آنانکه بر آل محمد ص غبطه میکنند پس من از این خصلت بتو پناه میبرم پس مرا پناه باش واز تو در این خصوص امان
میخواهم پس بمن امان ده پروردگارا رحمت بفرست بر محمد وآل محمد ص ومرا در نزد خود در دنیا وآخرت
رستگار کن واز جمله مقربان درگاه خود بگردان در کتاب کمال الدین آورده که توقیعی از آنحضرت بعمری و
پسرش رضی الله عنهما در آمد از سعد بن عبدالله روایت نموده شیخ ابو عبدالله جعفر گفته که این توقیع را
بخط سعد بن عبدالله بدین نهج نوشته دیدم وفقکما الله لطاعته وثبتکما علی دینه واسعدکما بمرضاته
انتهی الینا ما ذکرتما ان المیثمی اخبرکما عن المختار ومناظرته واحتجاجه بان لا خلف غیر جعفر بن علی
وتصدیقه ایاه وفهمت جمیع ما کتبتما به مما قال اصحابکما عنه وانا اعوذ بالله من العمی بعد الجلاء و
من الضلالة بعد الهدی ومن موبقات الاعمال ومردیات الفتن فانه عز وجل یقول الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون کیف یتساقطون فی الفتنة ویترددون فی الحیرة ویاخذون یمینا وشمالا فارقوا
دینهم ام ارتابوا ام عاندوا الحق ام جهلوا ما جاءت به الروایات الصادقة والاخبار الصحیحة او علموا
ذلک فتناسوا اما تعلمون ان الارض لا تخلو من حجة اما ظاهرا واما مغمورا اولم یعلموا انتظام ائمتهم
بعد نبیهم صلی الله علیه وآله واحدا بعد واحد الی ان افضی الامر بامر الله عز وجل الی الماضی
صلوات الله علیه فقام مقام آبائه علیهم السلام یهدی الی الحق والی طریق مستقیم کان نورا ساطعا
وقمرا زاهرا اختار الله عز وجل بامره الی غایته واخفی مکانه بمشیته للقضاء السابق والقدر النافذ
وفینا موضعه ولنا فضله ولو قد اذن الله عز وجل فیما قد منعه وازال عنه ما قد جری به من حکمه
لاراهم الحق ظاهرا باحسن حلیته وابین دلالته واوضح علامته ولابان عن نفسه وقام بحجته ولکن
اقدار الله عز وجل لا تغالب وارادته لا ترد وتوفیقه لا یسبق فلیدعوا عنهم اتباع الهوی ولیقیموا
علی اصلهم الذی کانوا علیه ولا یبحثوا عما ستر عنهم فیأثموا ولا یکشفوا ستر الله عز وجل فیندموا
ولیعلموا ان الحق معنا وفینا لا یقول ذلک سوانا الا کذاب مفتر ولا یدعیه غیرنا الا ضال غوی فلیقتصروا
منا علی هذه الجملة دون التفسیر ویقنعوا من ذلک بالتعریض دون التصریح ان شاء الله حاصل مضمون این
توقیع منیف ومکتوب شریف اینست خدای تعالی شما را برای طاعت خود توفیق کرامت فرماید ودر دین خود ثابت
قدم گرداند وبشما در چیزهائی که باعث خوشنودی او میشود یاری نماید بما رسید آنچه که گفته بودید
که میثمی بشما از مختار خبر داده که او بکسی ملاقات نموده ومباحثه کرده واحتجاج نموده در خصوص اینکه
امام حسن عسکری علیه السلام بغیر از جعفر بن علی خلف وجانشین ندارد وامامت جعفر را تصدیق نموده
وهمه آنچه را که اصحاب شما از مختار نقل نموده اند وشما بمن نوشته بودید فهمیدم ومن از کوری بعد
از بینش واز گمراهی بعد از هدایت واز کارها وفتنه های هلاک کننده بخدا پناه میبرم زیرا که خدای عز
وجل میفرماید که این سوره سوره الم است آیا خلایق چنین گمان نموده اند بمحض گفتن اینکه ایمان آورده ایم
بحال خود گذاشته میشوند وبانواع بلاها امتحان کرده نخواهند شد یا اینکه تکلیف عبادت وطاعت بر

ایشان شدت نخواهد یافت یعنی خدای تعالی بمحض گفتن ایشان که ایمان آورده ایم اکتفا نخواهد نمود بلکه
بانواع بلاها ممتحن خواهند یا اینکه تکلیف طاعت وبندگی بر ایشان شدید خواهد شد آیا این خلایق
چگونه بمیان افتاده اند فتنه ودر وادی حیرت وسرگشتگی میگردند وبجانب دست راست ودست چپ
جاده میروند آیا از دین خودشان مفارقت وجدائی ورزیده اند یا در خصوص حق شک کرده اند یا
با حق عناد وعداوت نموده اند آیا جاهل شده اند چیزهائی را که در روایات صادقه واخبار صحیحه در خصوص
آنها وارد شده یا اینکه آنها را دانسته لیکن فراموش نموده اند آیا نمیدانند که روی زمین از وجود حجت خدا
خالی نمیباشد خواه ظاهر باشد وخواه پنهان آیا ندانسته اند که امامان ایشان بعد از پیغمبر ایشان یک یک
بانظام وترتیب آمدند تا اینکه امر امامت بامر خدای عز وجل بامام گذشته یعنی امام حسن عسکری علیه السلام
رسید ودر جای پدرش علیهم السلام نشست بطرزیکه خلایق را بسوی حق وراه راست هدایت میکرد وآن
حضرت نور تلألؤ کننده وماه درخشنده بود تا اینکه خدای تعالی چیزی را که در نزد خود بود برای وی اختیار
نمود یعنی او را بسوی خود برد پس در وقت وفاتش در طریقه پدرانش طابق النعل بالنعل رفتار نمود یعنی چنانکه
پدرانش هر یک در حین وفاتش با مامی که بعد از او بود وصیت نمودند او هم وصیت نمود بامامی ووصیتی که
خداوند کردگار او را بامر خویش تا وقتی پنهان نمود ومنزل ومأوای او را بمشیت خود بجهت قضاء گذشته وقدر
جاری ونافذ خود از خلایق مخفی داشت ورتبه وفضل او در نزد ما است وبرای ما است واگر خدای تعالی
در خصوص ظهور مرکه از آن منع نموده اذن دهد وحکم خود را که در خصوص تأخیر آن جاری شده زایل گرداند
هر آینه حق را با صورت زیبا وبا دلیل ونشانه واضح وآشکار بایشان مینماید وخود را در نظر خلایق ظاهر می
سازد وحجت خویش را بر میخیزاند لیکن قدرها وقضاهای الهی مغلوب نمیشود واراده اش پس گردانیده نمیگردد
وتوفیقش از وقتیکه قرار داده شده پیشتر نمیشود پس بنا براین باید خلایق تبعیت خواهش نفس را در خصوص
ظهور را از خودشان دور کنند وبا قاعده که راه میرفتند رفتار نمایند وتفحص وجستجو نکنند چیزی را که از
ایشان پنهان وپوشیده شده تا اینکه گناهکار شوند وستر خدا را کشف ننمایند تا اینکه مذموم باشند وبدانند
که حق با ما است ودر نزد ما است سوای ما نمیگوید مگر کذاب وافتراء گوینده وانرا بغیر از ما ادعا نمیکند مگر
بیدین وگمراه پس خلایق از ما باین جوابهای مجمل اکتفا بکنند وتفسیر آنها را خواهش ننمایند وبجواب پوشیده
سربسته قناعت بکنند وتصریح را از ما نخواهند انشاء الله در کتاب کمال الدین از محمد بن مظفر مصری واز محمد
بن احمد روزانی واو از پدرش روایت نموده او گفته که در نزد شیخ ابی القسم بن روح قدس الله روحه بودم ناگاه مردی
پرسید که چیست معنی قول عباس که برسول خدا ص عرض کرد که عم تو ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد یعنی
انگشتانش را چنان عقد کرد که اشاره است بر شصت وسه شیخ ابی القسم در جوابش گفت که ابو طالب از این عقد
اله احد جواد را اراده نموده وتفسیر این مدعا بدین نهج است که عقد انگشتان اشاره است بشصت وسه و
اعداد حروف این سه کلمه هم بحساب ابجد شصت وسه است زیرا که الف یکیست ولام سی وها پنج والف یک و
حاء هشت ودال چهار وجیم سه وواو شش والف یک ودال چهار همه اینها شصت وسه میباشد مترجم گوید
که عقد انگشتان بطرزیکه بشصت وسه دلالت نماید بدین نحو است که سرهای انگشت میانه وخنصر وبنصر
را بر میگردانی بنوعیکه بنزدیک بیخهای آنها بچسبند وناخن انگشت ابهام را بر بند دوم انگشت سبابه می
چسبانی دلالت هیئت مذکوره انگشتان بر شصت وسه بحسب وضع واضع است زیرا که ارباب دانش نوزده صورت
از هیئت واوضاع انگشتان در ازاء عقود اعداد وضع کرده اند چنانکه بدین طریق از یک تا ده هزار ضبط توان
نمود وتفصیل کلام در این باب از مقصد این کتاب بیرون است شیخ طوسی در کتاب الغیبة از جماعتی ایشان از
تلعکبری واو از احمد بن علی واو از اسدی واو از سعد واو از احمد بن اسحق رحمة الله علیه روایت نموده که بعضی از اصحاب
ما آمد نزد احمد بن اسحق وبا او اعلام میکرد که جعفر بن علی مکتوبی بمن نوشته ودر آن خود را شناسانیده بمن
اظهار داشته که منم امام بعد از پدرم وجانشین وی ودر نزد منست از علم حلال وحرام آنچه که خلایق
بآن احتیاج دارند وغیر این از سایر علوم احمد بن اسحق گفته که چون مکتوب جعفر بن علی را خواندم مکتوبی
در این باب بخدمت صاحب الزمان ع نوشتم ومکتوب جعفر را در توی آن گذاشتم جواب در این باب
بدین نهج بمن در آمد بسم الله الرحمن الرحیم اتانی کتابک ابقاک الله والکتاب الذی انفذته درجه
احاطت معرفتی بجمیع ما تضمنه علی اختلاف الفاظه وتکرر الخطاء فیه ولو تدبرته لوقفت علی بعض

ما وقفت عليه منه والحمد لله رب العالمين حمداً لا شريك له على احسانه الينا وفضله علينا ابى الله عز و
جل للحق الا اتماماً وللباطل الا زهوقاً وهو شاهد علىّ بما اذكره ولى وعليكم بما اقوله اذا اجتمعنا
ليوم لا ريب فيه ويسئلنا عما نحن فيه مختلفون انه لم يجعل لصاحب الكتاب على المكتوب اليه ولا عليك
ولا على احد من الخلق جميعاً امامة مفترضة ولا طاعة ولا ذمة وسابيّن لكم جملة تكتفون بها ان
شاء الله يا هذا يرحمك الله ان الله تعالى لم يخلق الخلق عبثاً ولا اهملهم سدى بل خلقهم بقدرته
وجعل لهم اسماعاً وابصاراً وقلوباً والباباً ثم بعث اليهم النبيين عليهم السلام مبشرين ومنذرين
يامرونهم بطاعته وينهونهم عن معصيته ويعرفونهم ما جهلوه من امر خالقهم ودينهم وانزل
عليهم كتاباً وبعث اليهم ملائكة ياتين بينهم وبين من بعثهم اليهم بالفضل الذى جعل
لهم عليهم وما اتاهم من الدلائل الظاهرة والبراهين الباهرة والايات الغالبة فمنهم من جعل النار
عليه برداً وسلاماً واتخذه خليلاً ومنهم من كلمه تكليماً وجعل عصاه ثعباناً مبيناً ومنهم من احيى الموتى
باذن الله وابرء الاكمه والابرص باذن الله ومنهم من علمه منطق الطير واوتى من كل شيء ثم بعث
محمداً صلى الله عليه وآله رحمة للعالمين وتمم به نعمته وختم به انبيائه وارسله الى الناس
كافة واظهر من صدقه ما اظهر من اياته وعلامته ما بيّن ثم قبضه حميداً فقيداً سعيداً وجعل الامر
بعده الى اخيه وابن عمه ووصيه ووارثه على بن ابيطالب عليه السلام ثم الى الاوصياء من ولده واحداً
واحداً احيى بهم دينه واتم بهم نوره وجعل بينهم وبين اخوانهم وبنى عمهم والادنين فالادنين من ذوى
ارحامهم فرقاناً بيناً يعرف به الحجة من المحجوج والامام من المأموم بان عصمهم من الذنوب وبرأهم
من العيوب وطهرهم من الدنس ونزههم من اللبس وجعلهم خزان علمه ومستودع حكمته وموضع
سره وايدهم بالدلائل ولولا ذلك لكان الناس على سواء ولادّعى امر الله الكذّاب بما ادّعاه فلا ادرى
بأية حالة هى له رجا ان يتم دعواه ابفقه فى دين الله فوالله ما يعرف حلالاً من حرام ولا يفرق بين خطاء و
صواب ام بعلم فما يعلم حقاً من باطل ولا محكماً من متشابه ولا يعرف حد الصلوة ووقتها ام بورع
فالله شهيد على تركه الصلوة الفرض اربعين يوماً يزعم ذلك لطلب الشعوذة ولعل خبره قد تادى
اليكم وهاتيك ظروف مسكرة منصوبة واثار عصيانه لله عز وجل مشهورة قائمة ام باية فليات بها ام
بحجة فليقمها ام بدلالة فليذكرها قال الله عز وجل فى كتابه بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب من الله
العزيز الحكيم ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق واجل مسمى والذين كفروا عما انذروا
معرضون قل ارأيتم ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك فى السموات ائتونى
بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان كنتم صادقين ومن اضل ممن يدعوا من دون الله من لا يستجيب له الى
يوم القيمة وهم عن دعائهم غافلون واذا حشر الناس كانوا لهم اعداء وكانوا بعبادتهم كافرين
فالتمس تولى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك وامتحنه وسله عن اية من كتاب الله يفسرها او
صلوة فريضة يبين حدودها وما يجب فيها لتعلم حاله ومقداره ويظهر لك عواره ونقصانه والله حسيبه
حفظ الله الحق على اهله واقره فى مستقره وقد ابى الله عز وجل ان يكون الامامة فى اخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام
واذا اذن الله لنا فى القول ظهر الحق واضمحل الباطل وانحسر عنكم والى الله ارغب فى الكفاية وجميل
الولاية وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على محمد وآل محمد خلاصه مضمون كلام هدايت انجام اينست
كه خداوند كردكار عمر ترا طولانى كرداند مكتوب تو و مكتوبيكه در توى آن فرستاده بودى بمن رسيد و فهم من
احاطه نمود بهمه چيزها كه در مكتوب دويم يعنى مكتوب جعفر نوشته شده بطرزيكه الفاظ آن با هم مخالف
و خطا در چند جاى آن واقع اگر بدقت نظر در آن تامل نمودى هر اينه مطلع ميشدى بر بعضى چيزهاى من
كه در آن مكتوب با آنها مطلع كرديده ام حمد باد مر خداوندرا كه پرورش دهنده عالميان است مر او را هيچ شريك
نيست حمد ميكنم حمد كردنى در عوض احسان و تفضل او بر ما خداى عز و جل ابا نموده مگر از اينكه حق را تمام و كامل
نمايد و باطل را زايل كرداند خداوند عالم در خصوص چيزهائى كه الحال ذكر ميكنم بر ضرر من و در خصوص
چيزهائيكه الحال ميگوئيم بنفع من و بر ضرر شما شاهد است در وقتيكه براى روز قيامت كه در آن شك
نيست جمع ميشويم و خداى تعالى از ما سؤال ميكند چيزها را كه در خصوص آنها با هم ديگر اختلاف ميكرديم شهادت
خواهد داد و الحمد ميگوئيم اينست كه خداى تعالى صاحب مكتوب را يعنى جعفر را اندر كسيكه جعفر باو مكتوب نوشته

و نه بر تو و نه براى احدى از ساير خلايق امام مفترض الطاعه كردانيده و اطاعت و عهد و پيمان او را بر هيچ كس لازم
ننموده و بعد از آن براى شما بيان ميكنم عهد و پيمان را كه با آن اكتفا ميكنيد انشاء الله تعالى ايمرد خدا بتو رحمت
نمايد بدرستيكه خداوند كردكار مخلوقات را عبث نيافريده و امر ايشان را مهمل و بى نظم و نسق نگذاشته بلكه
بقدرت خويش ايشان را آفريده و براى ايشان گوشها و چشمها و قلبها آفريد بعد از آن بسوى ايشان مبعوث كرده
پيغمبرانرا بشارت دهنده و ترساننده اند ايشانرا بطاعت الهى امر و از معصيت و نافرمانى او نهى ميكردند و با ايشان
ميفهمانيدند امر دين پروردكار شانرا كه با آن جاهل بودند و بجهة فضيلت و زيادتيكه براى انبيا نسبت بر
ديگران قرار داده و بجهة چيزهائى كه با ايشان عطا فرموده مانند دلايل آشكار و براهين واضحه و علامتهاى
غلبه كننده كتابى بر ايشان نازل كردانيده و ملائكه بسوى ايشان فرستاده تا اينكه ميان او و ايشان واسطه شده آمد
رفت مينمايند از جمله ايشان كسى بود آتش را بر او سرد و سلامت نمود و او را براى خود خليل و دوست قرار داد
و از جمله ايشان پيغمبرى است كه خدا با وى سخن گفت و كردانيد عصاى او را اژدر آشكار نمود و از جمله ايشان پيغمبريست
كه مردگانرا باذن خدا زنده كردانيد و نابيناى مادر زاد را بينا كرد و صاحب ناخوشى برص را شفا بخشيد مراد
از آن عيسى بن مريم است و از جمله ايشان پيغمبرى بود كه زبان مرغانرا خدا باو تعليم نمود و از هر چيز نصيبى باو
كرامت فرمود مراد از آن سليمان بن داود عليهما السلام بعد از آن جناب محمد صلى الله عليه و آله را براى رحم
نمودن بر عالميان مبعوث كردانيد و نعمت خود را نسبت به بندگان اش باوى تمام نمود و پيغمبرانرا باو ختم
كرد و او را بسوى همه خلايق فرستاد و آيات و معجزات خود را كه بر صدق و راست گوئى آنحضرت دلالت ميكرد
اظهار نمود و علامات خويشرا كه بر حقيت او دلالت مينمود بيان كرد بعد از آن او را در حاليكه پسنديده و بر
وفاتش تاسف خورده شده و نيكبخت بود بسوى خود برد و امر خلافت و رهنمائى را بعد از خود به برادر و پسر عم
و وارث و وصى خود على بن ابيطالب ع واگذار نمود و بعد از او امر امامت را با وصيائيكه از ذريه او بند يك يك
سپرد و دين خود را با ايشان زنده كردانيد و نور خويشرا با ايشان بمرتبه كمال رسانيد و در ميان برادران
و بنى عم و اقرباء ايشان فرق آشكار گذاشت كه بسبب آن فرق حجت خدا از ديگران و امام از رعيت شناخته
ميشود و تميز مييابد و فرق را بدين نهج قرار داد كه ايشانرا از ارتكاب معاصى نگهداشت و از عيبها برى
ساخت و از آلايش چرك پاك و از شبهات منزه نمود و ايشانرا خازنان علم و امانت دار حكمت و محل سر خود
كردانيد و با معجزات و دلائل ايشانرا مؤيد نمود و اگر ايشانرا بدين موهبتها برنميگزيد هر اينه همه خلايق
با همديگر برابر ميشدند و هر اينه هر كس ادعاء نبوت و امامت ميكند و حق از باطل و دانا از نادان تميز نمى
يابد و اين مبطل يعنى جعفر كه بسبب ادعاء خود بر خداى تعالى دروغ و افتراى بندد و ادعاء امامت ميكند
نميدانم آيا بكدام حالت و فضيلت اميد داشته كه اين ادعا را با تمام برساند آيا اين اميد او بفقاهت و مسئله
دانيست در دين خدا بخدا سوگند ياد ميكنم هر اينه حلال را از حرام نميشناسد و در ميان خطا و صواب
فرق نميتواند بگذارد يا اينكه آيا با علم و دانشورى است هر اينه حق را از باطل و محكم آيات را از متشابه آنها نمى
شناسد و كيفيت نماز و وقت آنرا نميداند يا اينكه آيا بورع و تقواى الهيست پس خدا شاهد است با اينكه
او چهل روز نماز واجبرا ترك نمود بگمان اينكه بسبب ترك نماز در اين مدت شعبده بازى ياد ميكرد گاه
هست كه اين خبر بشما رسيده باشد و اينست ظروف شراب او كه آثار نافرمانى او نسبت بخداوند
عز و جل و اين مشهور است و الآن هم بجا است يا اينكه اين اميد بسبب معجزه است كه دارد پس بياورد
يا اينكه بسبب حجتى است پس اقامه نمايد يا بسبب دليلى است پس ذكر بكند خداوند عز و جل در كتاب خود
فرموده كه اين سوره حم است يا اينكه تلاوت كن سوره حم را آن نازل كردانيدن قرآن است از جانب خداوندى
كه صاحب قهر و غلبه و حكمت است آسمانها و زمين و چيزها را كه در ميان آنها است نيافريديم مگر با
حكمت يعنى براى اينكه ساكنان آنها در مقام عبادت و بندگى ايستاده با وامر و نواهى الهى اطاعت نمايند و
بانواع نعمتهاى الهى در روز قيامت فايز شوند و آنانكه كافر شده اند از چيزى يعنى روز قيامت كه از آن
ترسانيده شده اند اعراض ميكنند يعنى از تفكر كردن در كيفيت جزاء روز قيامت رو ميكردانند يا محمد ص
با اين كافران بگو كه آيا ديديد آن بتها را كه بغير از خداى تعالى ميخوانيد و نيز با ايشان بگو كه بنمائيد بمن آن چيزرا
كه اين بتها آفريده اند مانند زمين يا اينكه آنها در آفرينش آسمانها با خدا شركت دارند و اگر راست ميگوئيد
گوئيد در خصوص خالق بودن آنها كتابى بمن آريد كه پيشتر از قرآن نازل شده باشد يا اينكه اثرى از علم

یعنی خبری از انبیای گذشته در این ... نقل کنید و کیست گمراه‌تر از آنانکه میخوانند غیر از خدا تعالی چیزها را یعنی بتها را آنچنانی که اگر تا روز قیامت آنها را بخوانند هرگز با ایشان جواب نمیتوانند بدهند و بفریاد ایشان نمیتوانند برسند و حال آنکه آنها از خواندن ایشان غافلند و خواندن ایشان را نمیشنوند و چون خلایق در روز قیامت جمع میشوند آن بتها بابت پرستان و ستایش کنندگان آنها عداوت و دشمنی میورزند و خداوند کردگار آنها را ایجن کمتر در میاورد تا اینکه به بت‌پرستان بگویند که ما در دنیا شما را بعبادت و پرستش خود دعوت نکردیم بعد از آن آنحضرت نوشته بود که خدا تعالی بتو توفیق کرامت فرماید از این ظالم یعنی از جعفر خواهش کن آنها را که برای تو ذکر کردم یعنی ادله و براهین و معجزات و علم و فقاهت و تقوی را که برای تو ذکر نمودم از او بخواه و او را با اینها امتحان کن و یک آیه از کتاب خدا از او بپرس که تفسیر نماید و کیفیت نماز واجبی و چیزها را که در آن واجبست از او سؤال کن تا اینکه رتبه و پایه او را بدانی و عیب و نقصان و فقر و پایگی وی برای تو ظاهر و آشکار گردد و خدای تعم در این باب محاسب او است یا با و پسر است خدا حقرا یعنی امامترا در نزد اهلش نگهدارد و در قرارگاه خود قرار دهد و خداوند عز و جل ابا دارد از اینکه امامترا بعد از جناب امام حسن عم و امام حسین علیهما السلام در دو برادر قرار دهد و قتیکه خدا تعالی ... ماذون میفرماید آنگاه حق ظاهر و باطل مضمحل میشود و از شما زایل میگردد و بخدا تعالی برای کافی بودنش بمن و کار نیکو کردنش در حق من و صاحب شدنش با موراتی من مایل و راغب میشود و کفایت کننده ما خدا است و چه خوب وکیل است و خداوند رحمن بر محمد و آل محمد صم رحمت بفرستد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعتی ایشان از صدوق او از عمار بن حسین بن اسحق او از احمد بن حسن ابی صالح خجندی روایت نموده او گفته که در طلب و جستجو نمودن در خصوص صاحب الزمان عم اصرار و الحاح میکردم و دو شهر میگردیدم و عریضه بتوسط شیخ ابی قسم روح قدس الله روحه بخدمت صاحب الزمان عم نوشتم و در آن عریضه از مشغول بودن دلم بتفحص و جستجو شکایت کرده بودم و جواب خواسته بودم که بسبب آن دلم آرام بگیرد و طریقه رفتار خودرا در این باب بدانم ناگاه در جوابم توقیعی در آمد که نسخه اش بدین نهج بود مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ اَشَاطَ وَمَنْ اَشَاطَ فَقَدْ اَشْرَكَ یعنی هر که در خصوص من تفحص نماید هر اینه مرا میطلبد و هر که مرا بطلبد هر اینه مکان مرا بدیگران نشان میدهد و هر که مکان مرا نشان دهد هر اینه خودرا هلاک انداخته یا اینکه باعث قتل من شده و هر که باعث قتل من شود یا خود را هلاکت انداز هر اینه بخدا شریک قرار داده و کافر میگردد و قتیکه بمضمون این توقیع منیف مطلع شدم دست از طلب برداشتم دلم آرام گرفته مسرور و دلشاد بوطن خویش برگشتم حمد باد مرخدا را در کتاب خرایج آورده که از احمد بن ابی روح روایت شده که او گفت که بعزم بغداد بیرون رفتم و با خود بردم پارهٔ اموالیکه ابو الحسن خضر بن محمد آنها را بمن سپرده بود برای اینکه آنها را بخدمت صاحب الزمان عم برسانم و بمن امر نموده بود که آنها را با بیجعفر محمد بن عبد الله عمری تسلیم نمایم او هم امر نمود که بدیگری تسلیم کنم و ابو الحسن بمن نهکرده بود که از آنحضرت در خصوص مرضی که بآن مبتلا بود التماس دعا نمایم و در خصوص وبر بپرسم که آیا پوشیدنش حلالست یا نه پس داخل بغداد گشتم و به نزد ابیجعفر محمد بن عبد الله عمری رفتم اظهار مطلب نمودم او از قبض نمودن اموال ابا کرد و گفت که به نزد ابیجعفر محمد بن احمد برو و اموال را باو تسلیم کن زیرا که صاحب الزمان علیه السلم او را بقبض این اموال مامور فرموده و آنچه که میخواستی در آمد پس به نزد ابیجعفر آمدم و اموال را باو تسلیم نمودم آنگاه رقعه در آورده بمن داد سواد رقعه بدین نهج بود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَئَلْتَ الدُّعَاءَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَجِدُهَا وَهَبَ اللهُ لَكَ الْعَافِيَةَ وَدَفَعَ عَنْكَ الْاٰفَاتِ وَصَرَفَ عَنْكَ بَعْضَ مَا تَجِدُهُ مِنَ الْحَرَارَةِ وَعَافَاكَ وَصَحَّ جِسْمَكَ وَسَئَلْتَ مَا يَحِلُّ اَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ مِنَ الْوَبَرِ وَالسَّمُّورِ وَالسِّنْجَابِ وَالْفَنَكِ وَالدَّلَقِ وَالْحَوَاصِلِ فَاَمَّا السَّمُّورُ وَالثَّعَالِبُ فَحَرَامٌ عَلَيْكَ وَعَلَى غَيْرِكَ الصَّلٰوةُ فِيهِ وَيَحِلُّ لَكَ جُلُودُ الْمَاْكُولِ مِنَ اللَّحْمِ اِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ غَيْرُهُ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ مَا تُصَلِّي فِيهِ وَالْحَاصِلُ جَائِزٌ لَكَ اَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ وَالْفِرَاءُ مَتَاعُ الْغَنَمِ مَا لَمْ يُذْبَحْ بِاَرْمِنِيَةَ يَذْبَحُهُ النَّصَارٰى عَلَى الصَّلِيبِ فَجَائِزٌ لَكَ اَنْ تَلْبَسَهُ اِذَا ذَبَحَهُ اَخٌ لَكَ یعنی التماس کرده بودی در خصوص مرضیکه یافته خدا تعالی ترا عافیت و صحت عطا فرماید و آفات را از تو دفع نماید و بعضی ناخوشیها را که از حرارت که در خود یافته از تو برگرداند و رفع بکند و ترا عافیت دهد و بدنت صحت بیابد و پرسیده بودی که آیا نماز کردن در غیر از پشم شتر و خرگوش و روباه است و در پوست سمور و سنجاب و فنک و دلق و حوصله‌ها جایز است یا نه اما سمور و روباه پس بر تو و بر دیگران حرام

است نماز کردن در آنها و جایز و حلالست ترا نماز در پوست حیوان ماکول ... وقتیکه در آن نباشد غیر آن و اگر ساتری که نماز در آن جایز است مقدور تو نباشد هر اینه برای تو جایز است نماز کردن در پوست حوصل و نیز جایز است نماز کردن در پوستین هائی که از پوست گوسفند است مادامیکه در ارمنیه ذبح نشده و آن نام شهریست در مملکت روم طایفه نصاری در آنجا گوسفند را در بالای چلیپا ذبح میکنند پس برای تو پوشیدن آن جایز است در صورتیکه برادر دینی تو آنرا ذبح نموده باشد فنک جانوریست که از پوستش پوستین دوخته میشود که بسیار خوب و مرغوب میباشد و دلق بمعنی دله است و آن جانوری است کوچک و شبیه بسمور و حوصل مرغیست بزرگ جثه و بزرگ حوصله موهایش مانند پشم خرگوش میباشد و جمل الماء یعنی اشتر آبی نیز بآن گفته میشود مؤلف گوید که مطالبی که ذکر آنها را در این کتاب که کتاب الغیبه نام دارد اراده کرده در اینجا باخر رسید و از فضل خداوند کریم امید میدارم که مرا از جمله یاوران حجت خود و برپا دارندهٔ دین خود و از جمله اعوان او و حاضر شوندگان در زیر بیرق او گرداند و مرا و پدر و مادرم و برادران دینی مرا و اصحاب و عشایر مرا و سایر مؤمنان را بدیدن جمال جهان آرای وی شاد و خرسند نماید و گرد زیر پای اسبهای اصحاب او را سرمه چشمهای ما گرداند زیرا که او است امید داشته شده در آخر و احسان و از آنانکه باین کتابم نگاه میکنند التماس دارم که بمن رحمت بخوانند در مدت حیاتم و بعد از وفاتم با طلب مغفرت و آمرزش برای من دعا نمایند و در اول کار و آخر کار حمد باد مر خدا را و خدای تعالی رحمت بفرستد بر محمد و اهل بیت او آنچنانی که پاک و پاکیزه اند و این کتاب را مؤلف آن حقیرترین بندگان خداوند باحتیاج است اعنی محمد باقر بن محمد تقی خدا بحرمت پیغمبر و آل کرام او از سر تقصیرات شان درگذرد بدست خطا کار و فانی شوندهٔ خود نوشت در ماه رجب یکهزار و هفتاد و هشت گذشته از هجرت نبی مصطفوی هزار صلوات و سلام باد بر هجرت کنندهٔ آن و بر آل او که پاک و پاکیزه و بهترین مخلوقاتند وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى اَعَادِيهِمْ اَجْمَعِينَ

تم الکتاب الغیبة بعون الملک الهیبة حسب الفرمایش عمدة التجار و الاعیان اشرف الحاج و المعتمرین حاجی احمد آقا تاجر کتاب فروش تبریزی سلمه الله تعالی ابن المرحوم المغفور المبرور حاجی ابرهیم آقا رحمه الله تعالی علیه تمت بید اقل العباد و احقرهم طاهر بن حاجی عبد الرحمن قراجه داغی مع مساعدة جناب آقا میرزا علی و قد طبع فی مطبعة الحاج المشار الیه بسعی و اهتمام تامة فی تاریخ شهر جمادی الاولی من شهور سنة تاسع و العشرین و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الاف التحیة و الثناء و انا التمس من الناظرین و القراء باحسن الدعاء لبانیه و کاتبه و لمن قابله و السلام

ختم ختام

سنه ۱۳۲۹